



عالم آرا

تاریخ چهارم شهر رجب [illegible] تاریخ
در طهران ابتیاع شد ۱۳۰

جواهر حمد و سپاس و لآلی شکر بی‌قیاس نثار بارگاه پادشاهی سزد که سراپرده عظمت او
برتر از کون و مکان نشسته و شادروان عزت او خارج از کون زمین و آسمان کشیده
ربی فی الیه و منهم من جال الی قدره و شانه الذی البرایا علی سبحانه ثنای و حمد و شکر خدای
درون سپهر اراده غیب جای مالک الملکی که اساطین سلاطین تا سر رفعت و جهت
در حضرت ذو الجلالش بر زمین مسکنت نهند و خبر افتقار و اقتدار شان بعنوان
انی اتیکم بسلطان مبین موشح گردد و اسب العطایی که جواهر حسنت امین با شانی خضوع
و خشوع بر ساحت عزت و لا ازالتش ننالند در زمره متمکنان ولقد مکناکم فی الارض منتظم شوند
بیت پادشاهی که پادشاه زادند پادشاهی محض نعمت اوست سرفرازان که
تاج از آنند گردن جان بطوق منت اوست و صلوة و سلام بر سید انام و ماحی ظلام کفر
و حامی شرع دین اسلام که لوای دولت او بطراز آدم من دونه تحت لوائی مطرز و رایت نصرت
بادرجب مسرت شده کنت نبیا و آدم بین متمکن مسند لتکون من المنذرین بلسان عربی مبین

فیض ولایتش بهر از فیض نکهت گل آل خاتم النبیین و رایت رسالتش بطراز آیت وما ارسلناک
الا رحمة للعالمین ماه مجلس احترام آفتاب سپهر احتشام مقتدای زمره انبیا مقتدای اصفیا صدر
نشین بارگاه اصطفا ابوالقاسم محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم اما بعد چون رای عالم
آرای علو زمان خداوندگاری مملکت پناهی مظهر لطف و رحمت الهی صاحب نفس
قدسیه مالک ازمه ریاست انیه مشید قواعد رافت و احسان موطد مبانی مرحمت و
امتنان رکن سلطنت خاقانی مقرب حضرت سلطانی آن که بلطف او امیدوار و از
عنف او هراسان مرید و ثنگ نظام الشریعه و الدنیا و الدین سرنگ ادام الله تعالی
علو مقامه بمحمد و آله معتضی افتد که بنده کمترین بی‌بست کلمات بخلاف منشیه و مترسلان
وی ملاحظه سعادت و نخوت ساعت در زمان مجد و الابد از اتمام دفتر خامس و تحریر مجلد
سادس که مشتمل بر قضایا ایام دولت حضرت صاحبقرانی و اکثر اولاد و احفاد
انار الله برهانهم شروع نماید لاجرم قلم مشکین رقم کمر اطاعت بر میان بسته در ان امر جلی
سبیل استعجال حوض کرده بذکر نسب بزرگوارش بطریق اجمال اقبال نمود
گفتار در نسب همایون حضرت صاحبقران گیتی ستان امیر تیمور گورکان قاضی الله علیه سحائب الغفران
هر چند صاحبقران کامکار که قدوه سلاطین گردون اقتدار بود بنا بر گوهر نفس و طینت
پاک و علو حسب و فضیلت عنصر از سمو نسب و شرح آثار مناقب آبا و اجداد و اعمام مستغنی
که هر یک از ایشان بر سپهر رفعت و کامکاری بدری تابان و بر آسمان حشمت و بخت
خورشیدی درخشان بودند استغنایی دارد با آفتاب چه حاجت شب تجلی را
اما چون عادت اشراف ترک و مغل است که نسب خود محفوظ داشته فرزندان
را از آن آگاه سازند و هر یک از نسب و انساب خویش مطلع باشند بحکم آن ملا
شعار بطون صحایف و متون دفاتر سلسله حضرت صاحبقران از ابرین نهج مثبت نموده
که سلطان تیمور امیر تیمور گورکان بن امیر طراغای نویان بن امیر برکل بن

بن امیر ایلنکر نویان بن امیر ایچل نویان بن امیر قراچار نویان بن امیر سوغو چیچن بن
امیر ایردمچی نویان بن تومنای خان بن بایسنقر خان بن قیدو خان بن دوتومنین بن
بوقا خان بن بوزنجر خان بن الانقوا بعضی از حالات الانقوا در فرجاس گذشت
و نسب حضرت صاحبقران کامکار از جد ادنی چنگیز خان در فرزندان تومنای خان
بهم میشود و از جد اولادش قبل خان جد چهارم چنگیز خان و قاچولای نویان برادر
هشتم پدر حضرت صاحبقران و امیر قراچار اصل فسند برلاس است در آن زمان که چنگیز خان
بعضی از ممالک محروسه را به پسر دوم خود جغتای ارزانی داشت و طایفه از امرای معتبر را
ملازم او گردانید و منصب امیرالامرائی جغتای خانزاده را ارزانی داشت طایفه از
قراچار نویان جد پنجم حضرت صاحبقرانست خدمتش در ترتیب مملکت و اسباب
لشکری و رعیت سعی تمام نمود که خاص و عام زمان بر استحسان او گشادند در قواعد
جهانگیری و لوازم کشورگشائی سعی فزون از حد نمود که فرزندی بران متصور نبود و آثار
مرارت و جلادت و انوار شفقت و عاطفت و اجار نویان بر حال مردمان روشن گشت بعد از
وفات جغتای خان امیر قراچار در الوس اسماق صاحب اختیار بود و در ایام قرا
هلاکو شهرستان حیات از زوال بروج پرداخت چون قراچار رخت بمنزل دیگر کشید روزگار
غدار و سپهر ناسازگار امیر ایلنکر بعضی طیش و بطرز رسانید و حوادث ایام و لیالی در گروه
جغتای خان تزاید و تعالی گشت در ماوراءالنهر و ترکستان از آتش سیف و سنان
خشم آتش خیزه و لهاساز شد میان اولاد جغتای خان مخالفت روی نمود که زمان علم آن
از معرف و وصف آن قاصر است بواسطه کثرت فتنه و آشوب در ماوراءالنهر قراچار
بجوالی مه الخضراء کش که از شهر سبز بر گوشه بلاد است رحل اقامت انداخت و اولاد جغتای سابق
امیر قراچار نویان پسر بجد نسل و بطن بعد بطن متصدی امر حکومت آن دیار گشتند و مرتا
که در ولایت ماوراءالنهر رایت شوکت بر می افراشت حکومت از من بر اکابر آن خاندان

ستوده آئین مسلم و مقرر میداند ذکر ولادت باسعادت حضرت صاحبقرانی بتوران و بیان
که دولت سلاطین چنگیز خان منقرض شده بود در ایران در شهر ربیع الآخر سنه ست و
ثلاثین و سبعمائه سلطان ابوسعید بهادر خان وفات یافت و در شب بیست و هشتم شعبان
که سال مذکور موافق سیچقان ییل که مبداء در رسالهای مغولست مصت طلوع کرد تا بتابد حق
ببرج جلال .:. بر آسمان نهم اختری مبارک فال .:. یعنی پادشاه تاجبخش کز دون خسی
خسرو کشورگشای عالم گیر خداوند افسر قطب الحق والدین امیر تیمور گورکان
انار الله برهانه الی یوم الدین در شام مرتبه الخضراء کش بطالعی که مشتری استفاده سعادت
از آن کند و زهره نوای خنیاگری برای آن سازد چهار زانو بر خویش مرن و منور کرد
از ناصیه همایونش علامات جهانگیری ظاهر و از جبهه میمونش امارات عالم ستانی باهر
مصت آن وعده که اقبال بمیعاد وفا شد .:. و آن کار که ایام تمنا است بر آمد .:. چمن
دولت و اقبال و روضه مملکت بدان نهال همال و غنچه گلشن جاه و جلال آراسته شد و ریاحین
ریاض آمال از نکهت آن گلدسته شرف و اقبال شکفته گشت مصت ز بحر موج کرم گوهری
آمد .:. ز اوج برج شرف اختری پدید آمد .:. بباغ مجد و معالی گل مراد شکفت .:. نهال دولت
و دین را بری پدید آمد .:. چون آن رضاع که زمانه رسیده و سن شرف بمبادی رشد
و تمیز رسید و خاطر خطیرش میل بصنعت سواری و شکار و مباشرت رسوم رزم و شکار مایل
گشت و از ارتکاب لهو و لعب اجتناب لازم شمرده از مدات و سالکی القصد ورد
تا حصن و مراد احسن اشتغال نموده اما آن که بر اکثر ربع مسکون مالک شد چنانکه کیفیت آن
علی سبیل التفصیل مرقوم قلم خواهد گشت در این اوراق انشاء الله تعالی و تقدس چون
در این ایام شوق سخن و نظم کلام اقتضاء آن میکرد که ذکر بعضی قضایا ماوراءالنهر که پیش از
ولادت آنحضرت باندک زمانی و بعد از آن تا آنوقت که بر مسند جهانبانی تمکن یافت
در میان آمد عنان کلک خوش خرام قلم را بحکایات قزان خان و امیر قزغن معطوف گشت

ذکر سلطنت قزان خان بن یاسور اغلان و مخالفت امیر قزغن با او و آنچه میان ایشان
واقع شد در شهور سنه ثلث و ثلثین و سبعمایه قزان خان در الوس جغتای خان که از اولاد
او بود بر سریر سلطنت متمکن گشت و جمیع بلاد ماوراءالنهر را در تحت تصرف آورد بی منازعی و مانعی حاکم
و فرمان روا شد و او پادشاهی بود بغایت متکبر و مهیب و سفاک و بی باک در استیصال
خاندانهای قدیم و استهلاک امراء واجب التعظیم سعی تمام داشت بگناه اندک عقوبت بسیار
فرمودی و زود خشم گرفتی و دیر بسر رضا آمدی از کمال سیاست و فرط مهابتش هیچکس را امکان
مجال سخن گفتن نبود مردم که در پای تخت او زانو میزدند اکثر آن بود که کسی را گردن میزدی
و گاهی مردم را بتیغ قهر گذرانیدی از امراء الوس هر کس را که بتقریبی طلبیدی در خانه
رسم وصیت بجا آورده متوجه اردوی او شدی از آن طلب بسیار ترسیدند که کسی باز جا نیامد
بقیه ارکان دولت زوال آفتاب سلطنت او را بدعا شب تار سحرگاه از بارگاه حضرت
احدیت مسئلت مینمودند چون نوبت سیاست بامیر قزغن که بوفور عقل و کیاست و کمال
جلادت و شجاعت از امثال و اقران امتیاز داشت رسید او را بخدمت طلبید چون
برکنون ضمیر پادشاه مطلع شده خاطر نشان سرداران سپاه کرد که اگر ما همه دستی بهم
این ظالم ستمکار همه را از پای در آورد و یکتن از ما زنده نگذارد اکثر امراء در مخالفت
قزان خان با خود متفق ساخته در سالی سپه ای سپاهی بکارزار آماده گردانیدند و دانشمند
جه اغلان را از نسل اوگتای خان بجای برداشته عزیمت محاربه مصمم دادند و قزان
خان بر حادثه که مترتب و متصور بود اطلاع یافته با لشکر فراوان در حرکت آمده و از
قهلقه گذشته در دشت قرزنکی در شهور سنه ست و اربعین و سبعمایه هردو فریق با یکدیگر ملاقات
نمودند و در اثنای جدال و قتال از اصابت تیر بکمال سری چشم امیر قزغن رسیده و از
سعی و زور و کوشش عاطل مانده عنان برتافت قزان خان بطرف قرشی رفت و در آن
زمستان از فرط سرما اکثر چهارپایان او در معرض تلف آمد امیر قزغن از ضعف دشمن آگاه

شن

شده بار دیگر بامید فتح و ظفر سپاهی قیامت اثر جمع آورده رایت نصرت آیات برافراشت
روی همت بدفع اعدا نهاد و قزان سلطان نیز متوجه او شده بعد از تلاقی فریقین و کشش
و کوشش از جانبین در معرکه کشته گشت امیر قزغن فرمود که چون قزان از میان برخاست
لشکریان در عقب گریختگان نروند و دست از غارت و تاراج کوتاه کنند متعلقان قزان
خان را ایمن گردانیده حلیله او را که ترهیش خاتون میگفتند در حباله نکاح آورده بعضی از
مورخان گفته اند که بعد از فتح مبین امیر قزغن دانشمندجه اغلان را بر مسند خانی نشاند و علی ای
التقدیر چون دو سال از حکومت دانشمندجه بگذشت او را شربت فنا چشانید و بیان
قلی بن سورغدی بن داود خان از احفاد جغتای خان را اسم خانی داد ذکر شمه از مناقب و
مآثر امیر قزغن و عاقبت کار و انجام احوال او چون زمام اختیار ماوراءالنهر و ترکستان در دست
اقتدار امیر قزغن آمد مجموع آن بلاد و امصار را بزیور عدل و داد بیاراست و باحسان
لشکریان و رعایا اعمال صغیره و کبیره و دقیق و حقیر را انجام کرده انید و در تعظیم سادات
عظام و اشراف انام و ارباب زهد و تقوی و اصحاب درس و فتوی مبالغه تمام فرمود
در زمان دولت او خبر باد در خانه باز نگردیدی و در ایام حکومت او پریشانی بجز در زلف
محبوبان کس ندیدی خواص و عوام مشمول عاطفت و احسان او گشته احرار و عبید بنده لطف
و امتنان او شدند از معظم وقایع او یکی آنکه بجهت دفع ملک معزالدین حسین کرت لشکر
کشید مدت چهل روز در هرات او را محاصره فرمود آخر میان ایشان مصالحه واقع شده
امیر قزغن بجانب ماوراءالنهر معاودت نمود چنانچه بتفصیل حکایات در مجلد رابع سبق ذکر
یافت دیگر آنکه پسر امیر قزغن امیرزاده عبدالله لشکری بخوارزم برده آن ولایت را در حوزه
تسخیر و تصرف آورد و امیر قزغن در زمستان در سالی سرای بسر بردی و در بهار مرغزار
قراتور را بوجود خویش زیب و زینت دادی و تابستان و فصل خریف در شهر مونک توبین
نمودی و اکثر اوقات بشکار و جانور پرانیدن اشتغال فرمودی و در اثنای این حال

نیلتی تیمور نامی که مادر خاتون امیر قزغن در حباله نکاح داشت از امیر التماس نمود که او را
بحکومت ایل بورلدای سرافراز گرداند امیر قزغن جهت ملاحظه وقت این صورت
موقوف داشت آن میرزاده کینه در دل گرفته منتهز فرصت میبود روزی که امیر
قزغن با معدودی از نسالی سوار شده و از جیحون گذشته در ارهنگ اشنک جانور
انداختن کرد آن میرزاده با اهل طایفه غدار از کمین غدر بیرون تاخته بر سر آن امیر
عادل ریختند و سپاهی معدود او را که فدای روح برداختند خواص و مقربان
امیر قزغن جلمور را الکامشی کرده در قفای ایشان رسیدند و اعضایش را تیغ مدور اجسام
از یکدیگر بگذرانیدند و بعد از حادثه امیر قزغن امیر عبد الله از سمرقند آمده بجای پدر
نشست و امرا سر در متابعت او در آوردند و در مسند حکومت متمکن گشت چون
امیر عبد الله بجهت سمرقند فرود آمده و پس مانده خاطر رسیده بود خواست که با تلطف
بیان قلی را که بدستور معهود خان الکاشته بود با خود برد امرا و وزرا
از راه دولتخواهی معروض گردانیدند که مقام اصلی که نشستن او را جهت و نقطه دور مملکت
امیرزاده سخن ایشان گوش نکرده بسمرقند رفت و در آنجا هم در آن سال بایان
قلی که بجرم بیان قلی خان داشت بقتل آن بیچاره اقدام نمود و تیمور شاه اغلان
تیمور خان را بخانی بر داشت و نعش او را بجانب ارده در جوار مزار فایض الانوار شیخ
سیف الدین باخرزی قدس سره دفن کردند و امرا ازین قصه متوهم شده اغاز مخالفت
کردند **ذکر محاربه امرا با امیرزاده عبد الله و مغلوب شدن او و خروج و در مملکت
آمدن تغلق تیمور خان بجانب ماوراء النهر** بیان این سخن آنست که امیر بیان سلدوز از متابعت
و ملازمت امیر عبد الله متنفر شده و راه مخالفت قرار داده و لشکر جمع آورده متوجه
شده و بنواحی کش رسیده و امیر حاجی برلاس بن بورلتی بن ... بیرکا نکلان ...
زبان با او پیش خود باد علم گشت و باتفاق روی با امیرزاده عبد الله نهادند بعد از

قتال و جدال شکست بر امیر عبد الله افتاد و بروای خلاص در اندخود که نقل آمده
قول آنکه گریخته از جیحون گذشته باب اندر رفت و در آنجا بسر برده تا فوت شد اعلی
ای القدر بن امیر بیان و امیر حاجی برلاس تیمور خان و برادران و متعلقان امیر
عبد الله را از میان برداشته هر که از قبیلان امیر قزغن بدست ایشان افتاد از پای
در آوردند امیر بیان در دیار ماوراء النهر استیلا یافته متقدی امر خطیر سلطنت گشت و
با وجود آنکه مردی سلیم النفس و کم آزار بود صلابت و سیاستی نداشت و پیوسته
بشرب مدام و می پرستی با بتان سیم اندام اشتغال نموده مانند نرگس و لاله قدح
و ساغر روز و شب و شب بروز میرسانید و از یاسامیشی ملک غافل و از اهل مانده نواب
مه و اشوب در مملکت توران و بدخشان و اندخود و شبرغان اشتعال یافت امرا
و نوئینان هر که در مقامی بود رایت استبداد و استقلال بر افراشت بلوح ضمیر
رقم سروری و سرداری بنگاشت امیر حاجی برلاس بدستور سابق بر ولایات
بر ضبط و تصرفات و بارکشی انداخته امیر بایزید جلایر در موضع خجند انداخته علم امارت
بر افراشت و امیر حسین بن امیر ملا بن امیر قزغن بر بعضی از ولایات استیلا یافته
داش منصب جد خویش امیر قزغن بجهت ساخت و الجا ... بسلام
هوس سروری در دماغ خود جای داده محمد خواجه ابردی در شبرغان و کیخسرو
ابجانیز در ارهنگ ختلان همین طریق مسلوک داشته هیچکس در دایره متابعت دیگری
نمی نهاد و امیر خضر یسوری سر در طریق تمرد آورده و عربی ادرطالی اورد
و شاهان بدخشان سر در قلال جبال خویش گرفته بجهت هم پای بسنده و بنیان منازعت و مخالفت
خاطر یکدیگر خستند و آنصورت موجب آن شد که میان طوایف مختلفه کور کرات معاقد
و منافرت روی نمود و در ایامی که پایمال حضرت خاقان البته ماند پایمال و تیز دست حوادث
دوران گشته چون تغلق تیمور خان بن ایل خواجه بن دوا خان از نژاد چغتای که سبب

نسبت سلطنت ماوراءالنهر باو برسید از مخالفت امرا و ترسانی حکمت خبر یافته خیل و حشم
خود جمع آورده با سپاهی فراوان در شهور احدی وستین و سبعمایه بجانب ماوراءالنهر
نهضت فرمود و بواسطه اتفاق امرا پادشاه و جته بی محاشی می‌راندند و تا جای قولان
که قرب باب حدید است در هیچ مکان توقف ننمودند و در آن موضع خان با امرای الوس
مشورت کرده مقرر چنان شد که الغ تیمور از قوم کرایت و حاجی بیک ارکنوت و بیکچک
برسم منقلای عنان عزیمت حرکت دهند امرا اتفاق برحسب فرمان روان شدند
چون از آب خجند بگذشتند امیر بایزید جلایر قدم موافقت پیش نهاده با جمیع خویش
با ایشان پیوست و باتفاق روی توجه بشهر سبز نهادند امیر حاجی متنبه شده ترشی فراهم آورده
بعزم مقابله و مدافعه لشکر بیگانه سوار شد چون سپاه مراسپس بهم رسیدند امیر حاجی برلاس
استیلا یافته پیش از آنکه تلاقی فریقین بهم رسد عنان توجه بجانب خراسان منعطف کرد و آنجا
و حضرت صاحبقران از رای صائب و بخت جوان همراه امیر حاجی بکنار آب آمده و در آنجا
باو گفت شما عازم خراسانید اگر رخصت فرمایید من مراجعت فرموده با امرای جته
ملاقات کنم و بعد از آن پیش پادشاه روم اگر بدین موافق تقدیر اقتضا امی خاندان
قدیم نرسد و ایل و الوس از تعرض لشکر علای عظیم رهایی یابند چون این کلمات التماسات
جاودانی بود در خاطر امیر حاجی برلاس جایگیر آمده آنحضرت را رخصت داد و امیر
صاحبقران عنان عزیمت بصوب ولایت منعطف گردانید چون بموضع خزار رسید
دید که حاجی محمود شاه یسوری لشکر جته را از انجا آورده متحمل می‌شدند با آتش نهب و تاراج
در مملکت زدند امیر صاحبقران با حاجی محمود شاه و سپاه جته گفت که شما چندان توقف
نمایید که من با امرا ملاقات کنم و بجواب دید ایشان امری که مصلحت وقت باشد
تقدیم نموده شود سخن فرخنده آنحضرت که نشان نقد همت آنحضرت مقبول طبع گردید
امیر صاحبقران عنان بصوب اردوی امرا تافته بانجا عجلت ملاقات

آثار تائید یزدانی و انوار توفیق سبحانی در ناصیه همایونش بود مقدم او را گرامی داشتند
و از فحوای کلام گوهربارش ملهم رشد و اقبال استشمام نموده حکومت تومانات
کش را در قبضه اقتدار آنحضرت نهادند و همت اعلی عقده‌گشای امیر صاحبقران
طوفان بلا که بالا گرفته بود تسکین یافت خلایق از غارت و اسر خلاص شده زبان بدعا
و ثنای آنحضرت گشادند امیر صاحبقران کامیاب و کامران مراجعت کرده بر رعایت
رعایای ملت و استمالت ایل و الوس انداخت و با حضار لشکر شهر سبز و توابع و مضافات
آن فرمان داد و در اندک زمانی در ظل رایت آن دولت کامکار سپاه بسیار جمع آمدند
حضرت صاحبقرانی با امیر خضر یسوری پیوست و در این اثنا مخالفتی میان امرای جته پدید آمده
باردوی پادشاه بازگشتند و در آن اوان تغلق تیمور خان نیز عازم تختگاه خویش شده بود

گفتار در بیان وقایعی که بعد از مراجعت خان در ولایت ماوراءالنهر و توابع آن دست داد

در آن ولا که تغلق تیمور خان بولایت خود بازگشت امیر حسین نبیره امیر قزغن لشکر جمع
آورده از کابل بیرون آمد تا انتقام عم خویش امیرزاده عبدالله از خصم بکشد و آهنگ
جنگ امیر بیان سلدوز کرده ایلچی فرستاد و از حضرت صاحبقران و امیر بایزید و امیر
خضر یسوری استمداد نمود بعد از تقدیم مشورت قرار بران یافت که امیر صاحبقران
و امیر خضر عقب امیر حسین را امداد و ول دارند و امیر بایزید باردوی تغلق تیمور خان رود
تا امرا جته را مجال حرکتی نماند امیر بایزید بامضای این عزم روان شد و چون بخجند رسید
که تغلق تیمور خان با مجموع لشکر مراجعت نموده و در کنار آب چو با غرق خود علمی کشیده است
و از آن اندیشه و دغدغه فراغت یافته در همان موضع رحل اقامت انداخت امیر صاحبقران
و امیر خضر چون کوه آهن بعزم معاونت امیر حسین در حرکت آمدند و از قتلغه که بدربند آهنین
اشتهار دارد گذشته باو پیوستند و باتفاق روی توجه بامیر بیان آوردند چون پیش از آب
مقاومت نیاورده آیه الفرار خوانده متوجه بدخشان گشت و ایشان تاب معاونت

از عقب روان شدند امیر سان و شاه بهاءالدین والی بدخشان بقلل جبال دور دست
تحصن نموده و امیر حسین را آن ولایت استیلا یافت و بعد از ضبط مملکت کیقباد برادر کیخسرو
و جلایر را بیاساق رسانید و امیر صاحبقران و امیر خضر را اعلام خواهی نموده رخصت انصراف
داد و ایشان در ضمان سعادت و سلامت روی بولایت خویش آوردند چون گذار
امیر خضر بر دیار حضرت صاحبقران بود طینت کریم سلطنت سامی اقتضای آن کرد که زحمت طوی
زیاده کند سزاوار پادشاهان ذوی الاقتدار باشد لاجرم از موضع کشم بدخشان پیشتر از امیر
خضر نهضت فرموده مدت دوازده روز راه بیکبار شب و روز قطع کرده بکش رسید و اسباب
جشن و سور مرتب داشته چون آوازهٔ وصول امیر خضر مسموع آنحضرت گشت استقبال
نموده شرایط اکرام و اجلال بتقدیم رسانید و چند روز بعیش و طرب مشغول بودند
و امیر خضر بعد از طوی بولایت خویش توجه نموده و امیر صاحبقران کامکار در مقر دولت
خود بر ساکنان آن خطه بگسترد در خلال این احوال امیر تغلق [illegible] و زرات مخالفت
امیر حسین را از آخر پیرامن ... روی کشید امیر حسین معتمدی بر حضرت صاحبقران
فرستاده صورت حادثه در میان نهاد امیر خضر و امیر جعفر و امیر بایزید برادران
حادثه اعلام داد حضرت صاحبقران کامکار از فرط مروت و فتوت که دات همایونش
مجبول بر آن بود جمع لشکر فرمان داده با سپاهی جرار و شوکت بمعاونت و معاضدت
امیر حسین آورده در موضع قلقه امیر خضر یسوری با حشم و خدم خویش بآن پادشاه حمیده
مقام پیوست و باتفاق رانده به امیر حسین ملاقات فرمودند و خدمتش از وصول ایشان
مسرور و شادمان گشت و شرایط تفقد و دلجویی بجا آورده و دشمن بمجرد آوازهٔ توجه
گردان صف شکن گریخته روزگار خاک ادبار بر سر او ریخته بود و امیر حسین بعد از طوی و
اعزاز و اظهار منت و اسامی مرکب از ایشان را مستغرق و دولت خویش روانه گرد
چون امیر صاحبقران از دربند آهنین بگذشت بمسامع علیه او این خبر رسید که امیر حاجی

برلاس که هنگام توجه سپاه جته خوف و هراس بخود راه داده متوجه خراسان شده بود
بازآمده است و با امیر بایزید عهد و پیمان در میان آورده قرار داده‌اند که بعد از جمع لشکرها
بر امیر خضر یسوری روند اکنون امیر حاجی بجمع آوردن سپاه مشغول است امیر صاحبقران
بر حقیقت حال اطلاع یافته با معدود سپاه که همراه داشت از بیابان گذشته با امیر خضر
پیوست و باتفاق متوجه شهر سبز شدند امیر حاجی برلاس با دلاوران کارزار های کرده
خود را که از رستم دستان و سام نریمان صد اسد غافل بیک و رکاب گران کرده
باستقبال ایشان مبادرت نموده مرد و سپاه کینه‌خواه در موضع اقباد بهم رسیدند و صفوف
کارزار بیاراستند جنگی واقع شد که در هیچ زمان مثل آن نشان نشنیده‌اند از کثرت کشتگان پشت
گاو زمین خم گرفت و از بسیاری خون ریخته گان بسیط زمین تا مرکز نم گرفت از معاندان اردو
بسی کشته شدند و آخر الامر نسیم ظفر و اقبال بر پرچم رایت خجسته فال وزیده امیر حاجی از جنگ
بسمرقند رفت و جهاد با امیر بود حضرت صاحبقران و امیر بایزید را و حضرت صاحبقران
و امیر خضر سیاست اعمال روی توجه بآن خطه نهادند و در اثنای طریق لشکرکش
گرد اغ طلعت حضرت صاحبقرانی را حسن ... راه خلاف سپرده روی از مطاوعت
آنحضرت گردانیدند و گر رکن ... نموده با امیر حاجی پیوستند و امیر خضر نسبت بحضرت
صاحبقران بدگمان شده غبار کدورت بر حاشیهٔ ضمیر منقلب چنانچه از فحوای کلامش
این معنی بظهور پیوست و امیر با حشمت صافی سریرت از این تهمت نهایت آزرده گشت
و طریق صواب منحصر در آن دید که راه سمرقند پیش گرفته با امیر بایزید و حاجی برلاس
ملحق شود با مضای این عزیمت امیر جاکو بن مبارک بن طوغان بن شغر بن قراچار نویان
که از اعیان امرا غیر او کسی جهت شهر با رکش سستان کس نمانده بود در راه الحق چون پیش امیر بایزید
رسید خدمتش از وصول آنحضرت اظهار ابتهاج و مسرت نموده از وظایف تعظیم و تکریم
دقیقه فرو نگذاشت و رایت اعتضاد و استظهار بعهد حوزا برافراشت از انخال امیر

بارید و امیر حاجی از جنگ امیر خضر منصور گشته چون حضرت صاحبقران را
پیوست این معنی همت بضاعف بر رفت و باتفاق سپاهی شکن مرتب داشته امیر حاجی
برسم منقلای روانه شد در موضع سروش کردان مرد و لشکر و مبارزان مرد و کشور
بهم رسیده آتش حرب و پیکار را افروخته شد و دیده ها سوزن پیکان و سنان بر کنده کرد و خم
گشت عاقبت امیر خضر انهزام یافته امیر بایزید بمعاضدت امیر صاحبقران بظفر و
نصرت مخصوص و هم عنان امیر حاجی کامران و کامیاب روی التفات بصوب الوس چغتای
آورده و درین اثنا امیر بایزید خواست که نسبت بحضرت صاحبقران غدری اندیشد بکفر
نور فراست و رای روشن پی بکنه ضمیر و ظلمت درون او اطلاع یافته بهانه را
دست بهانه گرفته از مجلس بیرون آمد و فی الحال سوار شده و ترکش بر میان بسته
و دل بر عون و عنایت ملک دیان نهاده روی به سامان آورد چون امیر حاجی برلاس
ازان قضیه آگاهی یافت قاصدی نزد امیر فرستاد و پیغام داد که از آب بگذرد که
عبدالله تابع زنده حشم لشکر فراهم آورده و داعیه مخالفت دارد و طغا انکه ساده بورا
جمع کنند که من چو خان برلاس با طالقان روی توبه داد و خواهم فرستاد تا بتیغ آبدار
غبار آن فتنه که بالا گرفته بنشانند امیر صاحبقران چون از کماهی حالات آگاهی یافت که
اعلان او جادوی برلاس افکار نوبیان بد و عمق شود بانسانه حول و انشاد و دفع
این حادثه را وجهه همت ساخت و درین اثنا امیر بایزید از جلادان کش بجانب ... شتافت
چون امیر صاحبقران بحوالی رسید شیخ علی موری بیزم رزم با لشکری پیش آمد و جنگ
چو سپاه ظفر پناه مانند شیر از سر یاد روی بکارزار نهاد حضرت صاحبقران چون از معارکه
او گرد انگیخت نزد کمند محکم اقبال ساخت **ذکر توجه و عطف عنان خان بجانب ماوراءالنهر
نوبت ثانی در سنه ثلاث و ستین آنجا زدی جهانگیری و کشورستانی**
چون بار دیگر خیال حکومت ماوراءالنهر دماغ تغلق تیمور خان استیلا یافت سال یکهزار

جمع آورده متوجه آن صوب گشت و بحمد رسیده امیر بایزید جلایر که از انقیاد بر میان بست
و امیر بیان سلدوز نیز پای در دایره اوغان نهاده و بر پیشم استقبال رفت و امیر حاجی
برلاس هم باردوی خان پیوست در اثنای این حالات پادشاه کمین امیر بایزید جلایر را
داد و امیر حاجی برلاس پس از بیم سیاست پادشاه کرد و آن اساس بجانب ولایت
کش گریخت و با بعضی ایل و الوس خود از آب جیحون عبور کرده لشکر را با غلبه تمام علفچی
خان تکامشی امیر حاجی فرستاده به او رسیده و محاربه روی نموده خواجه برلاس در معرکه
کشته شد و امیر حاجی بخراسان شتافت چون بجوراشا که قریه ایست از ولایت
جوین رسید اشرار سبزوار خنجر او را بشهادت رسانیده بار او درش آمد که
باندک فرصتی چون ولایت خراسان مسخر حضرت صاحبقران شد جماعتی از قاتلان
امیر حاجی مورد تیغ یاسا شده آن فرزند رسم بپور خال ... و قرار گرفت
در خلال این احوال امیر موزکان باشارت ملهم غیبی عزیمت اردوی خان نمود و نسبی
امیر حمید که بنوط و عقل و کیاست منفرد بود و پیش پادشاه تعرفی داشت منظور نظر
احتشام و التفات خان گشته ایالت ولایت کش بدستور سابق بر آنحضرت مقرر
شد پادشاه در قلب زمستان نعش خویش روی توجه به امیر حسین نهادند چنانکه در
ظفرنامه مسطور است با لشکر گران بصوب او فرستاد و جماعه در ولگکیب فرو آمدند
و علی ای التقدیر چون مرد و لشکر در کنار آب وخش بکله کر رسیدند و صفها آراسته
امیر حسین را امیر کیخسرو روی گردان شده وصف ویران ساخته بنیان لغان بود
و امیر حسین بضرورت مرمت عزیمت ساخته راه گریز پیش گرفت و لشکریان خان
نواحی هندو و زبقلا را تاخته شدند و کش غارت کردند و بعد از فتح بر بعضی فرمان
خان امیر بیان سلدوز را امارت رسانیدند **گفتار در مراجعت نمودن تغلق تیمور خان
بممالک خویش و توجه نمودن امیر صاحبقران بکیستان بطلب امیر حسین**

چون تابستان سامان رسید و فصل بهار در آمد توغلق تیمور خان از هوس ورثت اصلی
دامن گیر شده جمعی را که خمیر مایه فتنه و فساد میدانست از میان برداشت و زمرۀ
که محل وثوق و اعتماد بودند بنوازش و عاطفت اختصاص داد و پسر خود الیاس خواجه
خان را بحکومت دیار ماوراء النهر نصب فرموده و غلبه تمام از امرا و سپاه همراه کرده و
بیگجک را بر جمله مقدم گردانید و درباره حضرت صاحبقرانی صنوف عنایت و
مرحمت و نواخت ارزانی فرموده فرمان داد که از اراده وی الیاس خواجه خان
تخلف روا ندارد و چون از مجاری گفتار و کردار پادشاه کامکار علامات رفع و زوال
مشاهده میفرمود رتق و فتق آن ممالک را برای رزین او مفوض گردانید چون در عین
و حشمت بسوی سریر سلطنت مراجعت نمود بعد از رفتن خان امیر بیگجک دست ظلم
و بیداد برگشاد و بر تنافر دیگر امرا افزوده در مقام لجاج و عناد ایستاده چون
امیر صاحبقران ملاحظه نمود که معاش بیگجک برخلاف رضا و فرمان خان است مفارقت
او در این مصلحت دید و مهاجرت او محض صواب دانسته در غبار و صحاری روی
بطلب امیر حسین نهادند تا در سامان خیوق سر چاه ساجع باو رسیده بعد از تقدیم
مراسم مودت بر وجه تکل حاکم خیوق رفتند و آن غدار جفا اندیشه در اندیشه آن شد
که ایشان را نگذارد امرا از کید و مکر او آگاهی یافته با شصت سوار عنان عزیمت بجانب
ما تب معطوف گردانیدند و تکل با هزار سوار تکمل و مسلح در عقب تعجیل تمام نمود
در حین طلوع خورشید جا کرد با هزار آن شصت مرد رسید و از اول بامداد تا چاشت جوانان
جانسپار و بهادران طرفین جنگ در پیوستند آتش حرب زبانه کشید و طوفان بلا بالا گرفت
و کشش و کوشش بجایی انجامید که از هزار کس تکل هفتاد نفر و از شصت نوکر امرا هفت
تن باقی ماندند و دیگران یا کشته شده یا مجروح گشته بگریختند و گوسفند در آنقوم که از جمله
امیر صاحبقران امیر رستم طغای بوغا و امیر سیف الدین را اسپان از حرکت باز

ماند

ماند در ریگستان پیاده بجنگ مشغول شده و اسب امیر بهادر مانند اسب شطرنج
خنک باساده و او پیاده بجنگ دشمنان با تیر و کمان آهنگ کرد و حضرت صاحبقران
زه کمان او را پاره ساخت ما دست از جنگ باز داشت و تار رشته حیاتش بمقراض
قصد دشمنان گسیخته گردد فی الحال امیر حسین با هفت کس که باقی مانده بر سر تکل با خود تیغ جلادت
انداخت شعر درفش تکل را بینداخت و نیم کرد : دل رزمجوی را از بیم کرد : و مردم تکل را متفرق
گردانیده باز جمع گشته قصد امیر حسین کردند حضرت صاحبقران بزخم تیغ آتش فشان
آن خاکسار را از پراکنده ساخت و امیر حسین را از مهلکه بیرون آورده و اسپ بلند
بار دیگر بدان محاربه اشتغال یافت و اسب امیر حسین بزخم تیری از پا در آمد
و نشاد آغا یار کم خود را به او داد و امیر صاحبقران دشمنان را بنوک پیکان جان ستان
بر جای باز داشت تا امیر حسین سوار شد و از آنجا روان گشته به سامان در آمدند و از آن
هفت کس چهار نفر از ماوراء النهر بودند در ظلمت لیل اسپان ایشان را گرفته بگریختند امیر صاحبقران
توکل بر عنایت یزدان کرده با حرم محترم خویش الجای آغا که خواهر امیر حسین بود از
سامان بیرون آمدند ترکمانان سر راه گرفته امیر صاحبقران الجای ترکان را در چاهی
پنهان ساخته تیغ جلادت از نیام بر آورده عازم جنگ شده در این اثنا حاجی
محمد نامی که در میان آن طبقه بود و دوست قدیم امیر تیمور آنحضرت را شناخته ترکمانان
را از جنگ مانع آمد و اسب کشیده امیر را سوار گردانید حضرت صاحبقران
بالضرورة آن شب در میان ترکمانه بسر برده چون خبث طینت و دناءت همت ایشان
معلوم داشت روز دیگر دو قبا و یک قطعه لعل به ایشان بخشید حاجی محمد سه سر اسب و
مایحتاج او را مرتب داشته عجرجی که نامش جارق قولاجی بود ملازم کرد تا آنحضرت را
با امیر حسین رسانید حضرت صاحبقران امیر حسین را سوار کرده متوجه محمودی شدند و
بآن موضع رسیده جای فرود آمدند و دوازده روز در آن منزل بسر بردند در آن

علی بیک جونی قربانی از حال ایشان خبردار گشته سیروستنجو او در ایران داشت که شصت
نفر از مشهوران سپاه را بدانجانب فرستاد تا امیر حسین و حضرت صاحبقران را گرفته
بردند و در موضعی موحش و مقامی ناخوش بازداشتند محمد بیک برادر بزرگ علی بیک از
جرات و جسارت او آگاهی یافته از حد و دو پس جهت امیر حسین و حضرت صاحبقران
تحف و هدایا و پیلاکات فرستاده و زبان به توبیخ و سرزنش برادر نهاده آن خود بگشاده بنظام
داد که بروز چند ازین مخافت قیام نموده مرا پیش عذرخواهی بمقدم رساند علی بیک از خط
شقاوت و دنائت و کمال دو رخت و هدایا و تحف محمد بیک را خود تصرف نموده اسپی لاغر
پیرگه گویا در شان او گفته شده بیت مسخ دستان سام بر دمش ❀ داغ بهرام گور بر رانش
و شتری دیگر مثل آن که مصدوقه حالش آمده بیت شب مولد او آن دعوت نوح ❀ روز بری
طوفانش ❀ بایشان داده و بگذاشت و پاداش این حرکات ناپسندیده عقوبت شامل روزگار
آن غدار آمد چنانکه مرقوم کلک بیان خواهد گشت انشاء الله تعالی در اوقات دولت دوام
حضرت صاحبقران که او را مبارکشاه سنجری میگفته بخدمت آنحضرت اسپان پیشکش کرده
امیر تیمور گورکان مجموع اسپان را پیشکش امیر حسین کرد و بواسطه این نیکوبندگی مبارکشاه
سنجری در ایام سلطنت حضرت صاحبقران بمراتب بلند و مناصب ارجمند رسید گفتار

در بیان بعضی حالات که صاحبقران و امیر حسین را بعد از رهایی از حبس علی بیک دست داد

چون حضرت صاحبقران و امیر حسین از حبس علی بیک جونی خلاص یافتند با یکدیگر مشورت نمودند
رای ایشان بران قرار گرفت که امیر حسین بطرف گرمسیر مرهن روانشده امیر حسین
بطرف گرمسیر مرهن روانشد و امیر تیمور گورکان عازم الوس خود شوند و با مضافات آن
عزیمت در حرکت آمدند و حضرت صاحبقران کامکار چون بدیار خود رسید ملک حسین
کرای خواجه ماجاجی بطلب او فرستاد کرای خواجه ایان مغلطه بر زبان آورد که از
ملک هیچ امری که موجب ملال خاطر اشرف باشد بظهور نخواهد پیوست امیر صاحبقران

بران سخن اعتماد فرموده عازم هرات شد و در زمانی که ملک متوجه هشاور گشته بود رسید
ملک حسین در اعزاز و احترام آنحضرت غایت مبالغه بجای آورده بود رسد و اسب
خاص خود پیش کشید و مبلغ دو هزار دینار کپکی مقدار دو دست فرو از غله و حال امیر حسین
حواله داشته مقتضی المرام امیر صاحبقران باز گردانید امیر حسین چون شنید که امیر تیمور
با ملک حسین ملاقات فرموده ولایت خود مراجعت نموده است او در ازمره اعداء جمله
ملک سیه اشده روی بجهت هرات نهاد روزی چند در آن دیار رحل اقامت
انداخته درین اثنا و عصفور خان بوکاررا که یکی از امراء او بود برسالت پیش ملک فرستاد
مضمون آنکه حسن استماع افتاد که امیر حسین ملک نوشته باد که او را گرفته پیش ما فرستد
ملک حسن پیش از انحراف ایلچی پادشاه امیر حسین را بقلعه کرتو روان کرد تا خدمتش درآنجا
طلبا و کرها در زاویه ناکامی نشست و یکی از نوکران خود را که به پادشاه مرسوم بود با مکاتبات
پادشاهانه مصحوب توکل گردانید و باردوی عصفور خان فرستاد و بپادشاه فقیه
رسیده و بوسیلا اراجون غرنساطیر پس دریافت پادشاه بعد از استعداد که ملک حسین
او را گرفته بقلعه کرتو فرستاده بود و وی درآنجا وفات یافته است سلکمک گفت
کرمنیان ببیع ما رسانیدند که او هنوز در قید حیات است اعظام وارد پادشاه روی از
ملکمک گردانیده فرمود که چون برادر ملک حسن او را بپرده کفه مناسب چنان می‌نماید
که ما فرموده بقصد رگنیم اگر از آجو را ناگاه غلط دولتی روی نماید باید از خواند عاقبت امر ملک
او را ه شده در غربت بهمان قضا بمیرد از زیستن و مردن او وجود و عدم او چه زیان
و چه سود که خاطر دوستی عزیز مثل ملک را بواسطه او از خود برنجانیم بعد از نه روز او علم
ایلچی ملک حسین را بخلعت و تشریف سرافراز گردانیده اجازت مراجعت
ارزانی فرمود اما امیر حسین مرخند در آن قلعه محبوس بود اما قید و بندی نداشت
درین اثنا از ملازمان خود شخصی را بیرون فرستاد و بنوکر خود که انتظار مقدم او میکشید

پیغام داد که اسب و جبه و یراق اسلحه او را در فلان شب در موضعی معین حاضر سازند
چون خاطر امیر حسین از آن معنی جمع شد در ظلمت لیل ریسمان از قلعه فرود آمده در
اسب جهان نورد سوار شده ذکر قضایا حضرت صاحبقران کامکار بعد از
مراجعت کردن از فراسیاب و پیوستن او با امیر حسین و ازدیاد محبت جانبین و حالات بعضی
از وقایع زمان چون ملک حسین حضرت صاحبقران را رخصت انصراف ارزانی داشت
آنحضرت بصوب دیار کش روانه شد چون از جیحون عبور نموده بمحاذی زندان که از
قرای بخارا است رسید مهد علیا الجای ترکان آغا را در آنجا گذاشت و بطریق
ایلغار بمیان ایل و الوس خود درآمده توکل توخان با پانزده کس بسعادت پابوس او
گشتند حضرت صاحبقرانی از آن موضع رانده و از جیحون گذشته بحوالی ترکستان درآمدند و
بنابر شدت حرارت هوا بکنار آب اسبایه جنگل مدت یکماه بر بستر استراحت غنودند
ستر عظمی الجای ترکان آغا در آنجا با میر صاحبقران پیوست در آن اوان ارغونشاه بوردالیغی
با پانزده کس دیگر در زمره ملازمان التفات یافت چون گاه از وصف ایشان بگذشت و
یکماه دیگر در سلاق کنار آب بسر برده بعد از آن متوجه سمرقند گشتند چون امیر صاحبقران
بمقصد رسید در خانه ملک ترکان آغا که خواهر بزرگ آنحضرت بود نزول فرموده چهل و هشت
روز بگذرانید چون نزدیک آن شد که زمانه عازمی آغاز کند امیر صاحبقران و سایر
ملازمان سمرقند را وداع کرده بیلاق کش درآمدند و مدت چهل و هشت روز دیگر در قریه
اجی نام از قرای شهر سبز متوقف گشتند بعد از انقضای مدت مذکور پادشاه عادل مظفر و منصور
با طایفه‌ای از اوان شب در میان بخارا آب آمویه آمده و در آنجا با میر حسین خواهد اعلان و حلال
ملاقات فرموده بدیدار یکدیگر مسرور و شادمان گشتند و باتفاق از آن موضع سوار شده
روی بمقصد بار نهادند و بمدد موافقی تقدیر آمده در میان کش و منکوری که وعده گاه ملاقی
امیر حسین و حضرت صاحبقرانی بود بهم پیوستند و از آنجا روی بسیستان نهادند در آن وقت

والی سیستان را زد و جنگی بمدد آمده بود که طاقت مقاومت او در حرکت نمود نمی آمد چون شوکت
و عظمت امیر حسین و حضرت صاحبقرانی مشاهده نمود توسل بایشان جست گفت اگر شما مساعدت
نمائید شر این دشمن زود دست از من مدفوع شود چند من بعد و حسن تسلیم نمایم و انواع خدمات
پسندیده بتقدیم رسانم و جواهر آبدار و کرایم اموال ایثار کنم ایشان اعانت جانبین و همت خویش
واجب دانسته بمعاونت و مظاهرت او با هزار سوار بر سر دشمن او تاختند و بزخم شمشیر آبدار
مخالفان را بر خاک بوار انداختند و والی سیستان بوعده خود وفا کرده امرا از آن موضع
دست برون آمدند و جمعی که از لشکر آن پسر راه بر ایشان گرفته و قتالی فاحش دست داده
امیر صاحبقران که در فن تیراندازی سرآمد ارباب فضل و هنر زمان بود بهر تیری لشکری بر خاک هلاک
میسپارند لشکر مان سیستان چون آن ضرب دیدند بمکابره بر آن حضرت تیر باران کردند
و امیر چند زخم یافته مجروح گشت بساه جلادت این حملات میوارستان ساز آباز بس ساختند
امیر حسین و امیر مو دکر بسمرقند حضرت صاحبقران کامکار بجهت معالجه جراحات چند روز
منکوری توقف نموده امیر حسین با دو کس بجانب علان شتافت چون بدان حدود رسید
اجونی را در تکمک و سپاده خبر راه بر وی گرفته بجنگ مشغول شدند و از کثرت مخالفان
لشکر امیر حسین متفرق گشتند و خدمتش با دوازده کس هشت سوار و چهار پیاده و جان از معرکه
بیرون برده بموضع شیر تورفت چون جراحات امیر صاحبقران بصحت مندمل یافت با تور
خواجه اغلان و هشت و چهار هزار نفر از ملازمان عنان عزیمت بجانب ارهنگ معطوف کردند
چون بکهمرد نزول فرموده کیفیت احوال و اوضاع امیر حسین مجموع او گشت بیخ نام نوکر را
برساندن مژده صحت و سلامت نفس نفیس و ذات همایون پیش او فرستاده پیغام داد که
موعد ملاقات ارهنگ است در آن اثنا صدیق برلاس با پانزده کس سعادت دست بوس
حاصل کرده حضرت صاحبقرانی او را بخدمت امیر حسین روانه کرد که بمحل علیا آمده خود مشتاق
او در حرکت بسیر مبالغه نمود ناگاه از طرف ارهنگ سیاهی سواران نمود حضرت امیر

تمور گورکان جاه و حشمت تعین نموده با لشکر بفتح حال بازداشتند چون خبر گرشاسف که والی
بلخ حسن است که او از توجه امیر حسین بجانب تغلان شنیده با صد سوار برسم استقبال می‌آمد
بنابر اشارت صاحبقران کامکار که اگر موافق باشد جرح زند برباد رفته آن عمل بجای
آورده و از نظر من معمل رانده ملک کربوسنده و منازل قطع کرده و بار صف رسیده نزول
فرموده امیر تیمور گورکان جمعی را بقراولی تعیین نموده ایشان صبحگاهی خبر رسانیدند که شصت
سواران از دور رسیده‌اند حضرت صاحبقران سوار شده از عقب ایشان گشته و از طرف
راست در آمده رسید که شما چه کسانید گفتند که طایفه از امرای امیر تیمور رام که بخدمت او
مرو هم حضرت صاحبقران ای لشکر رانده معلوم فرمود که علی‌اجه برلاس و امیر سیف‌الدین
و ایشوتوبات و جمعی دیگر از متعلقان اند که از سر اخلاص قدم پیش نهاده می‌آیند چون امیر
صاحبقران بمنزل همایون معاودت فرمود روز دیگر شیر بهرام که از ملازمت آنحضرت
تخلف کرده در صحبت من مانده بود و بعد از آن پشیمان گشته بخدمت پیوست این معنی فرد بود که
وقت شد چون صد بی و سوبخ خرصحبت او گشت امیر تیمور به امیر حسین رسانیدند همراه او در
اقبال شکفته بوده سوار شده و با صد و سی سوار و صد و پنجاه پیاده روی بار صف نهاده در
باحضرت صاحبقران ملاقات کرده یکدیگر را در کنار گرفتند و بساط الفت و اخلاص
گسترده از گذشته و آینده سخنان در میان آوردند و در مصلحت مملکت مشورت فرموده آنچه
گفتنی بود گفتند و روزی چند از رنج راه براسوده در انتقام قرار گرفتند در خلال این احوال
بسمع امیر حسین و امیر تیمور رسانیدند که ملکی بوغا سلدوز در قلعه الاجو در موافقت است
و راه مخالفت گشاده سپه گردنکشی نهاده دارد امرا القصه قلع صاحب قلعه خواستند که
در حرکت آیند شیر بهرام بنابر صداقتی که با او داشت تعلل نموده که تعلق رقم ملکی بوغا بجد
رساند ملکی بوغا از کیفیت حال اطلاع یافته از حصار بیرون آمده راه فرار پیش گرفت
در اثنای این اوقات سعید کسی از قوم دون جاون از مراره حلم که از زمان قدیم

درسلک

در سلک ملازمان دودمان امیر تیمور گورکان انتظام داشتند رسیدند و مواد اخلاص و ساعی
بوصول ایشان بیعت از داماد رفته موجه در صوف شدند و در آن محل امیر حسین
سوار بتاختن کلاه رنگ آمده بود از احوال امرا خبر یافته ایشان پیوست حضرت صاحبقران
نوکر پاره کس بجانب قیلد فرستاد تا خبر بالحق بوده مراجعت نمایند نوکر چون از گذر
تعلق رسیده دید که سپاه جته بغارت ولایت مشغول‌اند و بحسب اتفاق با خویش و متعلقان
خود دچار خورده بعد از تقدیم مراسم پرسش باو گفتند که اهل و عیال تو در بندگی مرا
اختیار کرده‌اند اگر تخلف نمودن ایشان روی نماید آن صادق الاخلاص صافی طینت جواب داد
که چون مخدوم و ولی نعمت من از ایشان دور است خدمتکار را چه آن باشد که
خود روم هر چند در آن باب مبالغه کردند مفید نشد امیر حسین و امیر تیمور گورکان از
دره صوف کوچ کرده بدره گز در میدان الجای بوغا فرود آمدند در آن موضع بسمع امیر حسین
و حضرت صاحبقران رسید که امیر سلیمان برلاس و امیر موسی و امیر جاکو و امیر جلال‌الدین
برلاس و امیر هندوکه برلاس با طایفه دیگر از متعلقان که در میان سپاه جته بودند خبر
و با لشکر جته مخالفت کرده مفارقت ایشان اختیار نموده و بدرگز رسیده‌اند امرا اولجای
بوغا را فرمودند که از جیحون گذشته ایشان را از کیفیت حال اعلام کند امیر حسین و امیر
تیمور گورکان بعد از فرستادن تولان بوغا از منزل کوچ کرده بکلکارلیع در آمدند و مان عبارت
سان فرموده که ابوسعید ملکی بوغا سلدوز که از قلعه الاجو گریخته بود و علی‌شاه
ابوسعید که داماد او بود رفته و جیدرانداخودی با شش هزار مرد محل گرفته
بسته و دست جلادت گشاده صبحگاهی بمعرکه ظفرخاه رسیدند و بر لب آب سیاه که
در میان فاصل بود جوشان و خروشان فرود آمدند و از طرفین گذار ابراگرفته کمین
کردند صاحبقران ظفرقرین بر حسب اشارت الحرب خدعة عنان مبارک بجانب
رفته و هرگونه سخنان موهومانه و حکایات ولهنده آب تسکین آتش حرارت و صولت

ایشان به تحت و مرافقت کاردانان صاحب تدبیر هنگام حدوث وقایع تحسین تدبیر و لطف
تقدیر الملک در مصالح دولت رعایت نماید که از دست صد هزار شمشیر زن خیره کار
ساده بیت کارها راست کند عاقل کامل بسخن ✱ که بصد لشکر جرار میسر نشود ✱ سپاه اعدا بر لب
آب دره گز گرد برفتند و لشکر نصرت شعار کنار رکنار جوی قونت ماندند و از جانبین محل گذار
مسدود و مجال جنگ را منتهز فرصت بوده تا ماه را ربلخ رسیدند تمام شد سخن مولف ظفرنامه
روح الله روحه درین مقام و کلام حافظ ابرو و تعبیر مولانا کمال الدین عبد الرزاق رحمه الله
در ایراد این حکایت با آنچه در ظفرنامه تحریر یافته موافقست راقم حروف را گفتار این بزرگوار
اعتراضی روی نموده همه آنکه درین اعتراض محیط است باصعب و آن است که با وجود
اغراق عسکرین مخالفان چون توان گفت که از جانبین طلب محل عبور نموده منتهز فرصت جنگ
بوده اند و حاصلت حربی عظیم واقع شده باشد چون هر دو سپاه کنار آب در برابر بلخ رسیده
جوی عبد الله در میان گرفتند برانغار و جوانغار و قول آراسته صفها راست کردند
و از امارات اقبال امیر حسین و حضرت صاحبقران یکی آنکه در آن روز امیر سلیمان
برلاس و سایر امرا که در [illegible] بودند تشریف قدوم ارزانی فرموده بحضرت صاحبقران پیوستند
و [illegible] رسیده آنچه معلوم کرده بود از قضایا و مارها و رالنهر معروض کردانیدند و روز از
وقت زوال تا اشتعال اصحاب دولت عزی نایره قتال و جدال التهاب داشت مبارزان
طرفین دست به تیر و کمان گشاده و [illegible] بسیاری از زخم کمان جان ستان بسته گشت از
تن [illegible] از رسیدن [illegible] مجروح شده و چون مصرع هر روز زر روشن در آمد بخواب ✱ دلاوران
مرد و سپاه دست از جنگ باز داشته پای از میدان کین بیرون نهاده در منازل خود فرود
آمدند روز دیگر که خسرو فیروز جنگ آفتاب سپهر [illegible] مواکب کواکب نهاد جوانان مرد و لشکر
دست با آلات حرب و ادوات طعن و ضرب بازیده هم حال [illegible] حضرت صاحبقران
[illegible] حمله آورده از یک دست [illegible] در آن لشکر جلادت شعار [illegible]

مخالفان هر چند بعد و بسیار و جوهر انداز و بسته و که از رود بودند چاره کار جز فرار ندیدند و امیر
شیر صاحبقران کرده ان شکوه و لشکری چنان انبوه بسته و امده روی ادبار بجاده فرار
نهادند امرا بعد از آن فتح مبین رو التفات بر عرض لشکر ظفر قرین انداختند و هزار سوار
جرار در شمار آمده و حضرت امیر تیمور گورکان با طایفه از بسان شیر از دیگران روان شده بجانب
حصون رسیده و در کشتی نشسته از معبر عبور نموده قراول بطرف ملغه و بستاد تا حقیقت
حال معلوم کرده بمسامع علیه رسانند و پس بعض در کنار آب لشکر اقامت انداخت
تا از رود عقب جهت روی نماید قراولان سپاه منصور در خواب رفته از اشتر ابلها جوم و احتیاط
غافل ماندند مقدمه لشکر اجنبی را در کوچک سلکک از ایشان در گذشته بکنار معسکر همایون رسیدند
و چون محل با ساحتی لشکر و مدافعت خصم نبود بالضرورة مسحده خود را بگشتیها انداخته عبور
کردند حضرت صاحبقران در پا فراز مادی از ابطال رجال در جسر ره حیدان های
حیات و فرار معبر و در مقام ممانعت باستاد که مجموع اسپان را از آب بگذرانند آنگاه
حضرت صاحبقران اسپ بگشتیها زده عنان عزیمت بجانب خلم که از نواح بلخست تافت
و در آن موضع با امیر حسین ملاقات دست داده ایل و اولوس را جمع آورده و بجانب بدخشان روانه شد
چون بطالقان رسیده نزدیک آب شور نزول فرمودند و در آن مقام بحرب زبانی امیر حسین
سخنی متوسطان میان امرا و شاهان بدخشان صلح واقع شد و از آنجا امرا بسنگر
کردند و در آن مکان از ممر آب بسالی پسر ای برفتند و از آنجا متوجه حصلان گشتند و آن
چون گذشته موضع دشت کولک را معسکر همایون ساخته در اسبارشی که حضرت صاحبقران
بوده از پای کنده بر بستر استراحت پهلو نهاده بود کسی از ملازمان امیر حسین که قدم بحکم
باد فرموده که امیر را بحضور شما احتیاج است آنحضرت متوجه شده چون بمجلس امیر حسین رسید
فولاد بوغا و شیر بهرام را دید که آنجا نشسته اند امیر حسین از شیر بهرام شکایت کرده گفت
در وقتی چنین که مخالفان نزدیک رسیده اند هم خدمت طریق بیوفایی مسلوک داشته از ما

جدای سمرقند و ساوی قروت راه مراجعت و موافقت نمی‌نمود چه مقصود صاحبقران حاصل
میسر نشد و خاک بی‌آزرمی در دیده مردمی پاشید امیر تیمور گورکان چند کرت زبان
به سرزنش و نصیحت امیر بهرام بگشاد و او بر نوبت از سخن حجسته آنحضرت اعراض نمود
و به غفلت در گوش جنبانید و اگرچه ساعت به ساعت از لجاج و عناد سر بهرام آتش خشم و غضب
امیر حسین افروخته‌تر گشت اما چون وقت مقتضی بازخواست نبود صبر و تحمل شعار خود ساخت
عاقبت سر بهرام از امیر حسین تخلف نموده بجانب خراسان روان شد در آن اوان اردو را
مختص شده بود که علی سلدوز و کیخسرو و سپاه ختن را اسیر کرده با بعضی امرای جبال
عش نهاده اند و جمعی از سرداران و سمعان چه مقدار هزار مرد از سر جلادت پای شکیب
نشکسته جدال و قتال را کمر بسته اند حضرت صاحبقران اعتماد بر عون و عنایت یزدانی کرده از
شهر که در لشکرگاه طوس ساخته بودند ده هزار کس اختیار فرموده و از کثرت دشمن [illegible] شده
در حرکت آمد و در سر پل شکستن سپاه طرفین بهم رسیده رایت مقاتله برافراشتند و ارتجاع
تا روز [illegible] بکار خود مشغول بوده [illegible] حسن بعد از سعی و اجتهاد در برابر
رزم و پیکار موافقت [illegible] گذرهای آن میدان بیرون نهادند چون عدد دشمن در آن
مرتبه بود که محاسب وهم از شمار آن عاجز آمد صاحبقران مؤید به مساعدات ربانی اندیشه
بر رفع [illegible] آن واقعه مصلحت نگاشت و در اندیشه همایون شاه که آینه طلوع انوار الهی بود صورت
[illegible] که موافق تقدیر اندر روی نمود بیان این سخن آنست که چون رای روشن [illegible]
حضرت صاحبقران عدو بند کشی گشا امیر مؤید ارلات و امیر موسی و اوج قرابهادر را
[illegible] در این رزم و پیکار رستم و اسفندیار بر عزم ایشان کمتر از زالی نمودی در سر پل شکستن در
مقابل ایشان بازداشت و بعضی همایون با هزاره پانصد نفر که شیر و پلنگ را [illegible] از اسب
[illegible] خطوط بی [illegible] در جوف لیل مجموع آن خیل در هم شب
و از آب گذشته بجلال حال [illegible] رفتند روز دیگر [illegible] مخالفان [illegible] معلوم کردند

که جمعی از آب گذشته اند سپاه ختن را از هیبتی [illegible] بر ضمایر استیلا یافت چون شب در آمد
دشمن سوز فرمان داد تا بر کوههای بلند آتش بسیار برافروختند امرا چه از استماع
خبر و چه از مشاهده آن شب متحیر و مضطر گشته پای ثبات و وقار ایشان متزلزل شد و مانند
حروف تهجی از هم فرو ریخته روی ادبار بصوب فرار نهادند و دیگر بخشند خاقان مؤید کشتی
ستان و لشکر ظفر قرین نصرت نشان از دو از جبال مثال سیر در آمده و دلیران
کرانی کاملش مخالفان کرده بزخم سنان و ضرب سنان دمار از نهاد بداندیشان بر آوردند
و در آن منزل حضرت صاحبقرانی با وفور بهجت و شادمانی نزول فرموده امیر حسین
در آن [illegible] سپاه برسید از نسیم این فتح مبین سبزه اقبال امیر آمال بار دیگر سرسبز گشت و نهال ارادت
بر جویبار رفعت و جلال بالا کشید چون بعدم امیر صاحبقران در ازل بر اکفاء و اقران
مقرر شده بود باز آنحضرت با ده هزار کس که هر یک از ایشان با دو هزار سوار تا بدار
برابری کردی از پیش روانه شد چون بدر بند آهنین نزول فرمود اهالی کش فوج فوج
روی توجه باستان فرخنده نشان آورده و در سلک سایر ملازمان منتظم گشتند امیر صاحبقران
از جمله دو هزار مرد که همراه داشت سیصد کس را برگزیده دیگران را از توقف در پای دربند
روی توکل براه نهاد و در اثنای طریق فرمان داد که امیر سلیمان برلاس و امیر جاکو برلاس
و امیر سیف الدین با دویست نفر از آن سیصد سوار بطرف کش ایلغار نموده و مانند جهان
قشون شوند و هر کس از ایشان که مصوب ایشان باشد دو بند شاخ بسیار ترک
از دو جانب مرکوب خویش فرو آویزند تا از کثرت گرد و غبار دارندگان کش شهر را
بلند اشته پر گرد امرا و لشکریان بر حسب فرموده عمل نموده متوجه شهر سبز شدند داروغه
کش بعد از مشاهده گرد و غبار مضمون این [illegible] بخاطر گذرانید و **بیت** خاکساران
جهان را بحقارت منگر * تو چه دانی که درین گرد سواری باشد * و کلمه الفرار فیما لا یطاق
خوانده روی بکریز نهاد [illegible] صاحب اقتداری که کاسی فعله ناری شهر سبز

را خاک و خاکستر سازد و گاهی بمجرد عماری خبر من جمعیت معاندان را بباد فنا دهد و کم
در شهر سبز نزول کرده آن دیار را در تحت ضبط آوردند در آن اوان الیاس خواجه خان
موضع تاش آریغی که در چهار فرسخی کش واقع است لشکرگاه ساخته بود و سپاه فراوان از لشکریان
در ظل رایت او مجتمع گشته بودند از امرا نامدار و تومان بیگ مقدار در رکاب ایشان روان
انداخته قرب صد هزار در آن اوقات و ازمنه تغلق تیمور خان در تختگاه جوش وفات
یافته الغ بوغا و امیر حمید آمده بودند که الیاس خواجه خان را بر تخت بضبط الوس و مملکت
بر قیام نماید درین اثنا حضرت صاحبقران کامکار با صد سوار شبگیر نموده بجزار اند خلق
از مقدم آن سعادتمند خبر یافته با انوار سعادت پابوس سرافراز گشت بعد از جمعیت
لشکران نواحی معاودت نموده بجکدالیک رفت و در آنجا شیخ محمد بن بیان سلدوز
با هفت قشون سپاه بآنحضرت پیوست امیر حسین و نیز لشکر نصرت مال که در اطراف بودند
رسیدند بهرام که در دشت کولک از امیر حسین جدا شده بود و با الخو در فه بعد از چهل
و هفت روز با لشکر خیلان بموکب همایون ملحق گشت و بهمات اختفایی متوجه جانب
خوارکشند و در آنجا زیارت فائض الانوار خواجه اسمعیل فارشتنه از روح آن بزرگوار استمداد
همت نموده مبانی عهد و پیمان موکد گردانیدند **گفتار در منام آن امام و محاربه حضرت**
با الیاس خان و غالب شدن سپاه ظفر قرین نصرت نشان نزد ارباب کشف که
تقفه برهن است که مزاج هر سعادتمندی که باعتدال حقیقی اقرب بود از روی معنی
بمبدا فیاض نزدیکتر باشد چو از اشغال حسی فراغت یابد نفس ناطقه وی بعالم بالا
پیوندد و انفصال و حقایق آنچه در نفوس جرخیه فلک از حوادث ایام مرتسم شده باشد بجهت مساعی سلکت
تمام بر نفس وی پرتو اندازد و نفس ناطقه چون قوی باشد و قوت متخیله ضعیف و اگر نفس را
متخیله قوت تصرف بی حفظ بسپارد بعد از یقظه احتیاج الضرورت بدون تعبیری اشتغال
روی نماید چنانچه شمه از این معنی در مجلد ثانی سمت تحریر یافت و از مؤیدات این مقال

خواب حضرت صاحبقرانی است چه در آن اوان که امری خطیر و شغلی معظم پیش آمده بود
و بدسیاری سپاه اندک با لشکر بسیار پای در میدان مقاتله و مقابله میبایست نهاد روزی
دو سه روز شد این مهم تامل میفرمودند که ناگاه خوابش در ربوده بجان صریح و زبان فصیح
آواز بلند که شاد باش و غم مخور که خدای عزوعلا شعار نصرت و فیروزی ارزانی
داشت چون بیدار شد از حضار مجلس پرسید که هیچکس درینجا حدیثی بر زبان آورده گفتند
نی حضرت صاحبقران را معلوم شد که آن ندا از عالم غیب بگوش هوش او رسیده و آثار
عنایات لم یزلی سمت تضاعف پذیرفته خاطر وی را تسلی بخشید پیش امیر حسین رفت و گفت
از عالم غیب مسموع نفس همایون گشته بود با وی تقریر کرد و ازین استبشار هوای اعتضاد ثبات
و سپاه مضاعف شد و در ظفرنامه درین مقام مذکور است که امیر حسین و حضرت صاحبقران
بعد از اقامت وظایف شکر و سپاس پادشاه پادشاهان جل و علا بسعادت سوار شدند
و در ترتیب و تعبیه لشکر شرایط حزم رعایت نموده و قول مرتب داشتند امیر حسین دست
راست آراسته برق ظفر عسکر را افراخت و حضرت صاحبقران چون هنگام مردی نمود دل
بود جانب چپ افراز رایت نصرت شعار خویش ساخت و با ابن صفا راست کرده
مردانه شدند و لشکر دشمن که در تاش آرتی بود بهمین منوال قول ترتیب فرموده و هر دو
از قرا الیاس خواجه خان و امیر حمید رحمت یافت و میمنه را بشکوه امیر بوقشمور و در سر لشکرکی آن
دست راقم حروف را در حین عبور برین سخن تعجبی در خاطر پیدا شد و آن اینست که میمنه
و میسره که از کاوان ازار برانغار و جوانغار گویند وهی منقلب میشود که قلب هم منقلب شود و تاب
منقسم بسه قسم گردد چون امیر حسین و حضرت صاحبقران بلکه الیاس خواجه خان نیز هر کدام
لشکر خود بخش کرده بودند اطلاق دست راست بر دست چپ این دو گروه چندان مناسب
نمینماید فی الجمله بعد از ترتیب صفوف در موضعی از میمنه امواج فتن متلاطم شده از غریو کوس و کرنای
و کوس و نفیر و دیران کوس گردون کر گشت و از صهیل اسپان صدا در این گنبد نیلگون افتاد

بردلان سپاه خصم از غبار رهگذاری که در وقوع داشتند نخست روی بحضرت صاحبقران نهادند
و آنحضرت پای ثبات و وقار در موقف خویش استوار گردانیده بهادران سپاه نصرت
آئین دست به مردگان بازو داشتند و از زخم پیکان جان ستان رخنه در قصر حیات بسیاری
از آن سپاه افتاد از معارف کشتگان ... بود و از افتادگان ... بهادر رنگی
سکمک و غیرهم که هر یک از ایشان در میدان کین شیر عرین و در دریای کارزار نهنگ مردم
خوار بودند بکار کردار کرده مردانه ... مبارزان مرد و کشور ... گشتند و رایات
محاربه و مقاتله باوج ثریا افراخته ... در آن ... نصرت ... انداخته ... از روز
العداء بر آورده جمعی کثیر را بر خاک هلاک و بوار انداختند الیاس خواجه خان و اسکندر اغلان
و امیر سکمک و امیر حمید و امیر یوسف خواجه و ... بقدر ... دستگیر شدند اما طایفه که الیاس
خواجه خان را گرفته بودند بنابر حسن اعتقادی که ... چنگیزخان است ... آنکه
سروران سپاه خبر یافتند او را با سکمک سوار ساخته راه گریز دادند و دیگر از عقب
حسین آوردند و در همان شب حضرت صاحبقرانی شبگیر کرده در عقب گریختگان ساخت
و تا کنار آب بام رانده ... دشمنان گرفت و بزخم شمشیر آتشبار جمعی را بر خاک
هلاک و بوار انداخت امیر جاکو و امیر سیف الدین را با لشکری بسمرقند فرستاد و این فتح
نامدار در شهور سنه خمس و ستین و سبعمایه اتفاق افتاد و امیر صاحبقران بمشورت امیر
حسین از عقب گریختگان رانده شیر بهرام را مصحوب خویش گردانیده و از آب
خجند گذشته تا ... رانده ... خاتم اقبال ساخت امیر حسین و صاحبقران ... گرد را
عارضه بر مزاج طاری شده چند روز توقف نمودند بعد از صحت امیر تیمور ... هم
معاودت از آب خجند عبور فرموده بقصد شکار رخ که انداخت و امیر حسین ...
بهمین امر اشتغال نموده از هر دو جانب امرا و لشکریان در حرکت آمدند و در موضع ...
جوکتا بهم رسیده ملاقی گردیدند و از آنجا بسمرقند رفته ... رحمت و احسان ...

مبسوط

مبسوط ساختند چون دست سپاه جته از مملکت ماوراءالنهر و ترکستان کوتاه شد امیر حسین
و حضرت صاحبقران ... گردید امرا و نویان مجتمع گشتند بنابر مصلحت وقت کابلشاه
اغلان را که از نسل جغتای خان بود پادشاهی برداشتند و رسم جشن و سور و لهو و لعب
و سرور بتقدیم رسانیدند و امیر حسین ... را که در مقدمه میداشتند ... خشم
سپردند و او خود ... شب ... معروض ... کرده اند حضرت صاحبقران طوی
پادشاهانه ترتیب داده ... جشن ... بنظر امیر حسین کشید و در آن طوی بمشورت امیر
آنجا ... در استخلاص امیر حمید که میان او و پدر حضرت صاحبقران مبانی مودت
سالها مستحکم بود سخن گفت و هم چنین در ابقاء ... اسکندر اغلان شفیع شد امیر حمید ...
موافق مزاج امیر حسین نبود اما برعایت خاطر حضرت همایون صاحبقران از خون آن ...
درگذشت و رخصت فرمود که ... را رها کنند و معنی آیه کریمه اذا جاء اجلهم
لا یستاخرون ساعة ولا یستقدمون این ... چون امیر حسین خان عزیمت بجانب سالی سرای
که یورت قدیم او بود منعطف گردانید ... ملک ... امیر سیف الدین
و امیر داود را روان کرد تا امیر حمید را مطلق العنان گردانیده و باهتمام تمام ...
بازبند و این که امیر حمید را آگاه ... چون ... امیر را از دور دیدند تصور کردند
که ایشان بکشتن او می آیند ... کرده یکی گرزی و دیگری شمشیری بروی زده امیر
حمید شهید شد چون امیر حسین از این واقعه آگاه شد گفت کار ... از ...
... فرستاد و اسکندر اغلان طلب داشته ... رسانید و در آن زمستان امیر حسین
در سالی سرای و حضرت صاحبقران در شهر دلگشای کش بفراغت و کامرانی و عیش و شادمانی
بسر رسانیدند گفتار در بیان جنگ ... و کشته شدن جمعی کثیر از سپاهیان جته ...
چون فصل شتا بآخر رسید و خسرو انجم سپاه از زمستان خانه حوت کوچ کرده ... حمل
... بعرض حضرت صاحبقران کامکار رسانیدند که الیاس خواجه خان با لشکر جته

توجه او را بخدمت آنحضرت اعلی فرستاد و امیر حسین را از وقوع این حادثه آگاهی داد
امیر حسین فرمود که پولاد بوغا و زنده حشم پسر محمد خواجه اپردی و ملک بهادر با معاریان
اسکی روانشده بسرعت تمام بامیر جهور کورکان ملحق شوند چون ایشان در حرکت آمدند
بآن حضرت پیوستند صاحبقران دولتیار نهضت فرموده در موضع اقاور روزی
چند قرار گرفت تا ایشان نزدیک شدند و از آنجا باتفاق کوچ کرده منازل و مراحل
قطع کرده از آب خجند بگذشتند چون قراول دشمن نزدیک بود امیر صاحبقران در میان
جاش و تاشکنت کنار آب را معسکر ساختند و امیر حسین با لشکری فزون از حد چون
در حرکت آمده و از آب سیحون عبور نموده طبقات حشم و رجل چپ و دل کرده و از اطراف
سپاه جته برسیده در لب آب بادام حمام اقامت منتظر کرد آمدند امیر حسین و
امیر جوربطل از کجا کوفه از منزل خود سوار شده بیشتر رفتند چون دو لشکر بیکدیگر
دیدند سران سپاه از همنی خبردار شدند بعد لشکر و تسویه صفوف اشتغال نمودند امیر
حسین فرمود تا امیر جاکو و امیر سیف الدین و امیر مراد برلاس و عباس بهادر با دیگر سالاران
شیر افکن و دلیران لشکر شکن در قول قرار گرفتند و باقی فوج با طلایه که غبار معرکه
را توتیای دیده ارباب مردانگی ساختند در دست راست بایستادند و منقلای سلاحی ارلات بود
و هراول ایشان اپردی و ده بوغا و دیگر دلاوران و شیران بیشه هیجا و حضرت صاحبقران
کامکار در جوانغار که از دست چپ گویند رایات جلادت با اوج عیوق ماه برافراشت
و در قول او امیر سار بوغا با قوم جلایر معین شد و در هراول جور خواجه اغلان
مقرر گشت و هر دو لشکر چون کوه پولاد صف برکشیدند و لشکر دو دریا وار از نام و مرم
در تموج آمدند بیت زده روی خنگ اندر آمد سپاه :: یکی ارکفی بر آمد سیاه :: که با آن
او بود دشمن بر آن شد نگردار دریای قیر :: زپیکان پولاد و پر عقاب ::
زخشان رخ آفتاب :: فضای معرکه از کثرت بهادران جوشن ور و زره داران

و سوار کردگاه از برق تیغ و صاعقه حجر آتشین گشت چون سپاه امیر حسین و حضرت صاحبقران
بعد از میغلقان افزون بودند خوف و رعب بر ضمایر ایشان استیلا یافته هیبة کار برجیله
نهاده لشکر جته که خاصیت آن از بدایع صنایع قادر بیچون و صانع کن فیکون است و
حسنده با آنکه قرص خورشید در برج جوزا توطن داشت ناگاه ابری سیاه تمام در هوا
ظاهر گشت و آواز رعد و برق سالکان عالم بالا و ساکنان خطه غبرا صیحه روز حشر
مشاهده کردند و چندان آب از دیده سحاب روان گشت که اگر قایل بیت و تفی فی اصل
من اما غنی پسر نوح علیه السلام در این ایام بودی التجا بر لغایت حاصل علی الاطلاق
نکردی از کثرت نم نم گرفت و کمان ها سست کرده علت استرخا در رفت های
لشکریان در موزه مانند پای بط در بحر محیط شناور شد بجوسات از قطرات امطار چنان
گران گشت که پیاده و سوار از حرکت باز ماندند و با وجود اینحال سپاه اینی ساز
همت پای جلادت بشفقت بسیار در کرفته سر فرستند و دشمنان نمد ها در سر کشیده بعضی
جیوه در می نطلت جامه و سلاح سینکو شیدند چون مردم اینطرف با ایشان بیر سیدند نمدها
از سر انداخته باسطعار تمام محاربه شیر مودند با آنکه طوفان آب بدین منابه بودی
بیت جهان تنگ شد بر جهان برفروخت :: که بر چرخ از ناوک ماهی بسوخت :: در این اثنا
حضرت صاحبقران دل بر عون و عنایت یزدانی بسته دست راست مغلقان
لشکر جته قدرت در هم شکست و الیاس خواجه خان از شاهده اینحال روی بفرار نهاد
اما میمنه لشکر خصم بر میسره امیر حسین غلبه کرده شد اول جاچی که در قبل بودند سلاحی و زنده
حشم را رانده با امیر حسین رسانیدند سپاه آنجانب مشغول گشتند و شیر بهرام و فولاد بوغا
برجای خویش ایستاده کوششهای مردانه نمودند و از جانب مغلقان امیر شمس الدین با علیه
تمام در مقام استقام آمده آثار شجاعت و مردانگی کالحب و طبی بظهور رسانیدند
از هنوز دشمنان آتش حمیت و غضب حضرت صاحبقرانی زبانه زده با منقده قشون بر

مخالفان حمله آورده و امیر شمس الدین تاب مقاومت لشکر شجاعت آیین در خود قدرت
و تمکین خویش ندیده و از معرکه عنان برتافت و امیر حسین بظفر و نصرت مستوثق شده وی
دل گشته سپاه پراکنده را جمع آورده و برجای که سابقا قرار گرفته بود بالشکر اهم
صاحبقران بوکر خویش یامان بهادر را نزد او فرستاد و گفت مصلحت آنست که امیر
ای کلدی پیش نهد تا باتفاق بر سر ایشان رانده آثار ایشان را خجلان مقهور و مستأصل سازیم
که دیگر در مخیله انجماعت خیال مقابلت و مقاومت راه نیابد چون در آن وقت
غرور بر طالع امیر حسین یکه ده و نحوس سپیده بود و کوکب شرف بخت برج هبوط نزول
کرده اخلاق او بر زایل صفات مبدل گشته افعال ناشایست و اقوال نابایست ازو
بظهور می پیوست و طبیعت او نفرت یافته از جاده صواب انحراف میجست چون یامان
بهادر پیش او رسید و پیغام امیر تیمور بگزارد زبان بقباحت و دهان بگشاد و بدان اکتفا
کرده یامان بهادر را چنان زد که بی تاب شده از پای در افتاد حضرت صاحبقران
باز ملک و بندی را بر او روان فرمود که البته در آمدن تعجیل مساعدت کرده و پیش ما آید
که فرصت فوت میشود امیر حسین چون این سخن شنید دست بضرب و زبان بشتم ایشان
بگشاد و آغاز لاف و گزاف کرده گفت مگر من کریمه ام که در آتش میخوانید اگر شما غالب
شوید و اگر مغلوب از رنج سیاست ما سالم نخواهید ماند ملک و بندی آزرده خاطر و متنفر
بازگشته بخدمت صاحبقران سعادتمند آمده و دست در عنان همایونش زده در خواست کردند
که هم جنگ در توقف دارد و به پای اعتماد از طریق بیاید حضرت صاحبقران سخن
ایشان اصغا نموده رقم عنف بر هم کار برگشته و مرد و کرده بعد از ساعتی ایستاده بکس
فرود آمدند و در آن شب چند نوبت امیر حسین کس بطلب امیر حسین فرستاده چون خاطر
خطیر آنحضرت از سخنان درشت او آزرده بود دعوت او را اجابت نموده و التماس
او مبذول نفرمود روز دیگر که این ترک نامور از افق خاور برآمد هر دو فریق مخالف

راست کرده میمنه و میسره و قلب و جناح بیاراستند و تیغ انتقام از نیام برآورده
بر سر یکدیگر تاختند سپاه چون شب دیجور روی بگریز نهادند و لشکر انجانب بجام ریز
در عقب گریختگان روانه شدند درین اثنا اوق امیر شمس الدین که از وجه امانده بود با جمعی
از برگشتگان لشکر در معرکه پدید آمده منهزمان عطف عنان کرده پیش ان طرق مجتمع گشته و
بهات اجتماعی متوجه مردم اینطرف شدند از صدمات حمله رزم از نامان و لوله در
زمین افتاد از مقتضی طبیعت چرخ بوقلمون که رستگاری قرار و استقرار ندارد در
یکلحظه غالب مغلوب و مغلوب غالب شد و اسم بادپایان در آب و گل تا بزانو فرو رفته
قریب ده هزار کس در معرض تلف آمدند و ذلک تقدیر العزیز العلیم امرا و اعیان
سپاه بهزار مشقت خود را از لجه خونخوار بساحل نجات رسانیده هر کس قصد آنکرد
که اهل و الوس خود را از جیحون بگذرانند امیر حسین حضرت صاحبقرانی را از گذرانیدن
اتباع بر عقب و تحریص نمود آنحضرت فرمود که ایشان خود بدین عزیمت رفته اند اما من
میخواهم که درین محل با یال و اسباب و حواشی گرده و علیحده آنست که بار دیگر لشکر
جمع آورده در مقابله خصم رویم بدین سبب اگر در عبور تاخیری واقع شود نقص است
که معاف ... خواهیم بود امیر حسین متوجه سالی سرای شد و اهل و الوس خود را از جیحون
گذرانیده در موضع شیرتو رحل اقامت انداخت و جاسوسان فرستاد که خبر حرکت
سپاه خصم رسانند تا متوجه دیار ... کرده امیر صاحبقران همگی همت بر جمع لشکر معروف
داشته بسی بسیار ده از ده قشون فرمود تا رسم مغلای جاورچی جاپس بهادر با هفت
قشون عزیمت جانب سمرقند نمایند ایشان بموجب فرموده عمل نموده جاورچی در آن
یورش بشرب مشغول شده در علمان بیکرباد او خواجه و مند و شاه گفت که عقب
امیر تیمور شما را گرفته پیش امیر حسین خواهد فرستاد و رسیدن شما بانجا ... و رفتن
راه عدم همان این سخن را راست پنداشته سراسیمه خود را داده بگریخته و خوف

سابق فراموش کردند و بدشمن پیوستند و از لشکر جته کنک تور و سرایغ و قمور و سرادل
و امیر حاجی لسرجاجی تک را که برسم منقلای پیش آمده عرضه شدند و لشکر جته خواجه اغلان و
یاران او آورده و ایشان منهزم شده سلطان جمعیت گیری گشت حضرت صاحبقران
چون از آن قضیه واقف گشت دانست که این فتنه از امارات نکبت امیر حسین است و
از دفع قضای مبرم سعی و کوشش فایده ندارد لاجرم از آب آمویه گذشته در بلخ نزول
فرمود و اهل و الوس خود را که متفرق شده بودند جمع آورده و بعضی تومانات دیگر را هم
آورده و طایفه را بضبط کنار آب منور ساخت تا راه تسلط و اعداء مرعی دارند
و از سوانح حالات خبر داده و تمور خواجه اغلان بواسطه تقصیری که از و صادر شده
بود بجانب راه بایند و بساط عیش و عشرت گسترده منتظر و مترصد طلوع کوکب اقبال بود

ذکر محاصره سپاه جته سمرقند را و دفع ایشان بکوشش مولانا زاده سمرقندی و مولانا خردک
بخاری و غیرهما درکوچه سرداری

چون امیر حسین و حضرت صاحبقران از آب آمویه عبور نمود
لشکر جته متوجه سمرقند شدند در آن وقت بلده مذکوره خندق و شهربندی نداشت مردم
سمرقند از وقوع این حادثه عظمی متحیر گشته مولانا زاده سمرقندی که بجرأت و جلادت از اجلّه
روزگار اعتبار داشت و مولانا خردک بخاری که مردی تیرانداز دلیر بود و ابو بکر
زادگان بخارا و کلوی نداف که باوصاف سرداری اتصاف داشت مردم شهر را
بر صیانت مال و اهل و عیال و محافظت شهر و ضبط سپرها کوچه ترغیب و تحریض نمودند تا
سمرقند متابعت ایشان کرده در مقام ممانعت آمدند و طریق آمد شد مسدود گردانیدند
و اسباب مقابله و مقاتله ساز دادند سپاه جته متبادر گرد سمرقند خیمه اقامت مطلب کرده
و در تسخیر آن مراسم جد و اهتمام بجای آوردند و ایام محاصره امتداد یافت نزدیک شد
که شهر مسخر گردد و اموال و دیار مسلمانان در معرض تلف آید نسیم عنایت ازلی از مهب و لا تیأسوا
من روح الله وزیده وبا در میان اسبان لشکر جته افتاد و از چهار الاغ یکی بیش نماند

ازین جهت خوف و رعب بر ضمایر مخالفان استیلا یافته عاجز و سراسیمه شدند و بعد از غلبه
شورت مصلحت چنان دیدند که بولایت خود رجوع نمایند و با مضای این عزیمت اکثر
الجماعت ترکستان برگشت بسته جاده و منزل وی بدیار خود نهادند چون رعایا سمرقند
کاری چنان عظیم از پیش بردند و با لشکری چنان کشش مقاومت کردند مساعی همت
خود رسیدند و طایفه که از ایشان بقوت و مکنت ممتاز بودند و شرارت و فتنه انگیزی
متصف پای جسارت از حد خود بیرون نهاده دست تغلب و تعدی بر آوردند در آن
حین که ضعف و فتور بحال سپاه جته راه یافته بود مراجعت نمودند امیر صاحبقران عنان
بهادر راجعت انکشاف احوال ایشان بقبلغه فرستاد و احوال ایشان از برهنی که مسطور گشت
معروض داشت امیر تمور گورکان چون بر کلی حالات اطلاع یافت مصرعی همعنان
صبا بشتر تو فرستاده پیش امیر حسین و از آن نعمت غیر مترقب او را آگاهی داده بگوید
مقبل تام متوجه باید شد تا در نظام و انتظام مملکت سعی و اهتمام نموده آید چون فرستاده
این خبر بامیر حسین رسانید خدمتش مراسم شکر حضرت ایزد بجای آورده کوچ کرده
متوجه سالی سرای شد و حضرت صاحبقران نامدار از بلخ الوس خود را از جیحون گذرانیده
بصورت قدیم و منزل اصلی شتافت و نفس همایون باستقبال امیر حسین روانشده در جید
بقلان اتفاق ملاقات دست داد و بدیدار یکدیگر مسرور و خوشدل شده در تنظیم امور
مملکت سخن گفتند و از تمور سرداران سمرقند حکایات در میان آورده بنابر بعضی وقت
خلع و هدایا و استمالت نامها جهت ایشان ارسال نمودند و بعد از آن امیر حسین و امیر
تمور گورکان یکدیگر را الوداع داده قرار کردند که امیر صاحبقران زمستان در کش و
نخشب قشلاق نماید و امیر حسین در سالی سرای بسر برده در فصل بهار باتفاق روی
توجه ببلده طیبه سمرقند نهند یکدیگر را وداع نموده امیر حسین بسالی سرای رفت و امیر تمور
عزم نخشب نموده و در آن زمستان حضرت صاحبقران بر والتفات بر عمارات حصار قرشی

انگیخته با تمام رسانید چون ایلچی امیر حسین با تحف و سلامات بسمرقند رسید مولانا زاده سمر
قندی و مولانا خورد ک بخاری و سایر سروران اظهار فرحی و استبشار نموده بر رسم مغول
زانو زدند و ایلچیان با ترکات پیش حضرت صاحبقرانی توشی فرستادند و سبب اسپان
نسف و نخشب توشی آنست که کلک خان در دو فرسخی این موضع قصری بنا نهاده و مولانا
این قصر را قرشی گویند **ذکر نهضت امیر حسین و حضرت صاحبقران بجانب سمرقند**
و اقبال نمودن امیر حسین بعد از تمکن و استقرار بحرکات ناپسند چون فراش ربیع خیام
زمرد فام سلطان گل در باغ و بوستان نصب فرمود امیر حسین و حضرت صاحبقران
سعادت قرین رایات نصرت نشان بجانب سمرقند برافراختند و آن خطه فردوس
آیین مضرب خیام شرف و تمکین ساختند چون در آن مدت از سرداران سمرقند ا
انواع حرکات شنیع ناپسند صادر شده بود قمع و استیصال ایشان از جمله واجبات ساختند
و بنا بر آنکه امیر حسین پیش از وصول بنواحی سمرقند ایلچیان فرستاده بسرداران پیغام داده
بود که تا رایات عالیات بمکان کل نرسد بشرط استقبال نشتابند انجماعت بافسانه و افسون
او فریفته شده در آن موضع با ترکات و تنسوقات رسیدند امیر حسین بقتل مجموع ایشان
و اداعرق همت حضرت صاحبقرانی در حرکت آمده مولانا زاده سمرقندی را از آن مهلکه
خلاص فرموده باقی سرداران بتیغ قهر و سیاست کشته شدند چون امیر حسین بتخت حکومت
تمکن یافت حرص جمع مال بر طبعش مستولی شده دست بظلم و بیداد بگشاد و از وضیع
و شریف طلب نقد و جنس آغاز نهاد و مهم بمرتبه رسید که از مخصوصان حضرت صاحبقرانی
مثل امیر جاکو و امیر سیف الدین و اقو تیمور بهادر و ایلچی بهادر و غیرهم مبلغی خطیر تحصیل کرده محصلان
بر گماشت تا وجهی که بنام هر یک رقم زده بود بخزانه فرود آمدند چون در آن در ولایت ایلچی
کای واقع شده بود و اموال امرا و لشکریان بعرصه تاراج گشته ایشان در اداء آن مبلغ عاجز
آمدند حضرت صاحبقران دریا نوال در مقام مساعدت خواص و نواب خود آمده سیم و زر

حلی و زیور حرم خاص خود بجای زر کان آغا اکه خواهر امیر حسین بود مساعدت داد
چون امیر حسین آنچه تعلق بخواهر او میداشت بدید همه را بشناخت اما بواسطه شره و حشع
که بر جبلت او مستولی بود از آنچه ان او دانست گذشت و با این همه مبلغ سه هزار دینار
از وجه رقم باقی ماند و آن کان اتفاق و محبت حضرت صاحبقران گیتی ستان در عوض
آن اسپان خاصه خود مثل امیر حسین کشید و خدمتش چون بر حقیقت حال واقف شد
اسپان را قبول نکرده گفت من بتقاضی سپاهی میروم که دختر حسین صوفی بخواهم و وام
آنست که خوش ترکمن تو از رم فرستم اگر برسم مساعدت این مبلغ را از عقب من
ارسال دارید دور نباشد چون امیر حسین بتقاضی سپاه رفت حضرت صاحبقران
در کش که مستقر شرف او بود اقامت نمود و آن مبلغ را نقد کرده از عقب او فرستاد و
از لوم و دنائت امیر حسین خاطر با از وی متنفر شده خساست و بخل از همه کس
خصوصا از پادشاهان **ذکر وقوع مخالفت و نزاع میان امیر حسین و حضرت صاحبقران**
سپهر ارتفاع چون امیر حسین بتقاضی سپاه رفت و حضرت صاحبقران از درد خاطر
از وی در کش باز ماند جهت تسکین خاطر بشکار میل فرموده با غلبه تمام سوار شد
و درین اثنا جمعی که از افعال ناشایست و اقوال نابایست امیر حسین رنجیده خاطر و
متنفر بودند و میدانستند که تا میان امیر حسین و حضرت صاحبقران طریق مصادقت
و موافقت مسلوک باشد متمکن نتوانند که ساخت مخالفت او را بقدم جرات و جسارت
ساخته مکر و حیله آغاز نهاده نوعی ساختند که الفت و یگانگی بوحشت و بیگانگی مبدل شد
بیان این سخن آنست که امیر موسی و علی درویش پسر امیر بایزید جلایر و فرهاد بشورت
ارده و خاتون مکتوبی سراسر مشتمل بر کذب و بهتان بامیر حسین فرستادند مضمون آنکه
امیر تیمور قصد سلطنت بجان و تو امیر حسین اندیشه مخالفت دارد و دلیل بر صدق این قول آنکه در
اوقات تهیه اسباب محاربه مشغولست و با خواص و محرمان خویش پیوسته اظهار رنجش

می‌باید بر مضمون مکتوب که تسطیر آن محض تمویه و تزویر بود اطلاع یافته آن کلمات واهی را بوجی
خان یرلیغ فرستاد که امیر تیمور با جمعی که این سخن نسبت باو کرده اند باید که در سمرقند رد ارد
خاتون حاضر شود تا او مراسم استکشاف بجای آورده حقیقت حال باز نماید چون ضمیر امیر
صاحبقران مانند آسمان از کدورت خس و خاشاک مخالفت پاک بود و لسان باد بجانب
سمرقند روانشد یاشش ارده خاتون ابرام و منت نموده عذر از آن خواسته و حمل ساز دو
این ارده خاتون از مخلفات زمین بود و دخترش در سلک خواتین امیر حسین انتظام
داشت چون اهل علم و سعادت دانستند که ازان پرسش غیر کلال و فضیحت امری ترتب
نخواهد شد روی از موکب همایون بطرف خجند رفتند و آن قضیه ناپرسیده بماند و در اثنای این
حال بر خاطر خطیر حضرت صاحبقران صاحب تدبیر گذشت که بحکم کل من سمع محل از استماع
این خبر را منه غبار نفرتی بر حاشیه ضمیر امیر حسین نشسته باشد و در اساس محبتی که با او داشت
فتور بدر راه یافته اندیشه زده بر این قضیه گماشته صورت حال را با شیر بهرام در میان نهاد و بهرام
جلاکه از پاس سطوت امیر حسین هراسان بودند نهاد ایشان گفتند درست که مدام
که دل امیر حسین با سمک از ما راست نیست اما از خوف انکه مزاج ملائم اشرف منحرف نشد
نتوانستیم که این را بر زبان آریم اکنون چاره جز ان نیست که بر خلاف او اتفاق نمائیم و لشکر
جمع آورده روی همت بر دفع او بنهیم و درین باب مبالغه عظیم نمودند و غدغه که در باطن
همایون حضرت صاحبقرانی بود صمت راه و تضاعف در رفع ایشان در مخالفت امیر
حسین همداستان شد و عهد و پیمان بستند و مقرر چنان شد که شیر بهرام صورت عدم خود
که حیلان بود در رفته لشکر جمع کند و امیر تیمور نیز در ولایت خود کش چهره از زلف سپاه تمام
نماید سر بهرام در عین توجه حیلان اگر حضرت صاحبقران عادل با را مصحوب خود کرده
و ذکر خود تا ناخواهد در خدمت انحضرت بگذاشت مشروط بر انکه هرگاه که عادل سامان احوال
بوده و از جانبین بر حال یکدیگر اطلاع یافته سر بهرام حیلان رفته لشکر جمع آورده در توقع

رفع حصین متحصن گشت و باعلان کلمه طغیان مبادرت نموده رایت خلاف امیر حسین برافراخت
و حد منتسل و رسایل بداو فرستاد و موارد اشته دام مکر و فریب در راه نهاد و شیر بهرام
کلمات او فریفته رام شده و ازان بازبر آمده باره دیگر اطاعت و انقیاد نمود
امیر تیمور چون دانست که شیر بهرام به امیر حسین پیوسته مکتوبی باو فرستاد مضمون انکه هنگام
مخالفت و نزاع و شدی اکنون با امیر حسین همی گشته دعوی نیک مردی میکنی بود و باشد
که بهم او هوا او درگذار توبه شد عاقبت امور در زمان خجسته شان انحضرت گذشت بود بسامان
شد بعد ازان امیر سیور امیر جاکو و بهرام جلایر و عباس بهادر را با سپاهی بطرف خجند
فرستاد تا ایل جلایر را ضبط نموده امیر موسی و علی درویش را که مایه فساد بودند بگیرند
امیر موسی و علی درویش ازین امر آگاه شده بگریختند و بهرام جلایر لشکر جمع کرده اندیشه
مقاومت با امیر حسین او را ایران داشت که بی مشورت حضرت صاحبقرانی با مسلمان
خویش طبل کوچ کوفته ایل علی درویش را غارتیده بجانب خجند روانشد و انحضرت بطرف
سمرقند متوجه گشت تا لشکرهای دیار جمع کند در اثنای این اوقات امیر سلیمان و جاوری
که بخست طریق مخالفت امیر حسین بقدم جسارت می سپردند از انحضرت رو گردانیده
با و پیوستند اما علی برادر امیر خضر یسوری و الیاس و حاجی محمود شاه با تمام مردم یسوریان در
مقام اطاعت و انقیاد حضرت صاحبقرانی آمده از سر اخلاص کمر خدمت بر میان
بستند انحضرت قرار شد که برلاس را بمحافظت سمرقند نصب کرده معاودت فرمود
مند و که خاک سم فای در چشم مردمی پاشید و کرم ش امیر حسین فنت قرا چون از
عهد و ضبط اندیار بعضی مهمات نمود چند پس بدو لکی بر آورد و در خلال این احوال بواسطه
وفات الجای ترکان آغا که خواهر امیر حسین و حرم محترم حضرت صاحبقران بود و غبار
اندوه و ملال بر صفحات روزگار امیر حسین نشسته علاقه خویشی که سببی میان ایشان بود منقطع
گشت در مارس سبع و ستین و سبعمائه حضرت صاحبقران سعادت قرین با سپاهی سکن بعزم

رزم امیرحسین در حرکت آمده امیر سیف الدین را با گروهی انبوه در مقدمه روان ساخت و چون
امیرحسین تصور کرد که حضرت صاحبقران از او رنجیده و از جانب همچون شیر بهرام در دام بود اندیشه
ملک بهادر و عبدالله را با عهدنامه و نامه ای سپاس دولت خود دست ملتمس بحضرت فرستاد
پیغام داد که ما و تو درین مدت بر سبیل اتفاق و منبع امور مملکت و ملت قیام نموده ایم
و چون کمان قدرت گوی دولت از میدان اکفا و اقران ربوده همواره از آنکه بعد از استحکال
همان عهد سپرده آید و اعتقاد تام بر این عهدنامه کرده بی دغدغه با سحاب توجه نماید چون ساحت ضمیر
شعار از نقض عهد گذشته در افسون روان فرمودند ملک بهادر و عبدالله برطرف دست پس غایت
شده و اسم سفارت بجای آوردند حضرت صاحبقران کامکار که از مضمون مصلحت وقت
ناسد عار بود و انجلا یافته میدانست که این سخنان شعبده گری و فریب و دستان است لاجرم
این عهدنامه را اعتبار نفرمودند و آن کلمات فریبنده را بسمع رضا اصغا نموده [illegible]
بافسانه که شاید هم مصالحه شعله در زده خواسته که از معسکر همایون تکلف نموده بصورت خود
مقارن این حال امیر جاکو و عباس بهادر که در ملازمت بهرام جلایر [illegible] رسیدند
امرا باتفاق صلاح در آن دیدند که روزگار مصور بیان که اندیشه خلاف در ضمیر داشته اگر حضرت
صاحبقران دانشور که رای انورش صبح معنی نظام و انتظام احوال ملک [illegible] بود بدان
رضا نداده بزبان فصاحت بیان جاری گردانید که اگر در فاتحه دولت بر حصن [illegible]
اقدام نماییم دیگران اعتماد بر استان و اعتقاد بر ما ننمایند اگر قصر دولت موکّد [illegible] لطف و
احسان باشد مرقات آن از زیاده آن کران نگردد و اگر کاخ سلطنت مبنی بر غدر و عدوان بود در
اندک زمانی با خاک یکسان گردد و مولانا کمال الدین عبدالرزاق درین مقام ملمع حافظ را
کرده میگوید که امرا خواستند که ملک بهادر و عبدالله را [illegible] معهد سازند حضرت صاحبقران
بدان راضی نشد و با امثال این سخنان بندگان دولت را ارشاد نمود راقم حروف گوید که
قول اول اصح است چه مرض المعاهد مخصص که حضرت مصالحه داده باشند از معنی [illegible]

معهود فی الجمله حضرت صاحبقران کامکار مقام صبر از زانو ارشش فرموده رخصت مراجعت ارزانی
داشت و از آنجا معاودت فرموده عرصه قرشی بمقدم خود زینت داد و امیرحسین و شیر
بهرام با لشکری بیرون از احاطه اوهام متوجه آن جانب شدند باز امیرحسین بطریق مکر و حیله
خزانه دار را با مصحفی که بدان سوگند خورده بود نزد امیر تیمور گورکان فرستاد که نزاع
و وحشت مستلزم ویرانی مملکت و پریشانی رعیت است و صلح پیوسته که همه ساحات
منصور بر رفاه حال عباد و نظم امور امصار و بلاد داشت اکنون بصلاح این نزدیکتر که لشکر ظفر
در [illegible] توقف نمایند و سپاه این جانب در [illegible] و هر یک از ما صد سوار در حرکت آمده
فی [illegible] جالخه معهود بود در سنگ [illegible] با هم ملاقات کنیم و تجدید و اعاده عهد و پیمان
[illegible] بهم جان باران مؤکد و مشید گردانیم که بعد ازین مفسدان و غمازان از میان ما مجال
نمیمه و افساد نماند و تا ما که [illegible] ملک و ولایت ایمن [illegible] ساکن نگردد و خاطرها مطمئن
شد هرچند بر ضمیر آفتاب اشراق حضرت اختلاف این معنی کالشمس فی رابعة النهار منکشف و
هویدا بود که وعده عهد و میثاق امیرحسین [illegible] عنکبوت لکن چون امرا باتفاق
معروض داشتند که صلاح در مصلحت و [illegible] در قول شهریار عالمیدار بمقتضی رای
امرا نامدار بمصالحه راضی شده جمهور لشکر در مواضع گذاشته با یکصد سوار جرار روانه شده
جهت آنکه دویست سوار جهت رعایت حزم و احتیاط در دیه [illegible] توقف نمایند و باقی کس
بجانب سنگ [illegible] که وعده گاه ملاقات امیرحسین است توجه نمود مقارن این حال امیرحسین
شیر بهرام در نوید [illegible] افکنده و دیدن خاک گردانیده فرمان داد تا سه هزار
سوار [illegible] بمحاصره حضرت صاحبقران کرده آن عهد را [illegible] کنند و اگر بی حصول مقصود باز
گردند مجرم و گناهکار باشند شخصی از بندگان حضرت صاحبقرانی که در میان مخالفان بود
وصول عام رانده در زمانی که آنحضرت [illegible] فرود آمده بود سبب [illegible] رسید و احرام
نامی را از نوکران خاصه که بر درونش همایون حاضر یافت از آن حادثه آگاهی داد بهرام

بنا بر عدم عقل و قلت تجربه این سخن را سهل انگاشته چنان پنداشت که چون امرا سعی در اصلاح
معامله نمایند افساد این خبر موجب و مستلزم فساد که او را با فساد منسوب خواهند داشت محمد راست
گوی را از دو رکاب ربوده لب از همه گشاده و سحرگاه لشکریان امیر حسین چون بلای ناگهان در رسیدند
از اتفاقات حسنه آن امیر سعادتمند که مورد سعادات ربانی بود پیش از وصول مخالفان
در ضمان عون و عنایت ربانی سوار شده بود و متوجه علفگاه که چون از وصول
سپاه اطلاع یافت در سیر سیار عزت نموده ملک حرم رسیده ملازمان از آن جنگ کرده
سر راه بر دشمنان گرفته و جنگ در پیوستند و بازوی اقتدار آن سپاه جوشن در سر گذا
را باز داشت و از آن موضع حضرت صاحبقرانی عنان مراجعت نموده دشمنان نیز رو به شهر نهادند
و هر دو فریق جنگ کنان می رفتند تا بقامش رسیدند و از محض عنایت الهی دیگر مخالفان را
یارای آن نماند که از آنجا قدم پیشتر نهند لاجرم خائب و خاسر در آن محل توقف نمودند
چون خبر این واقعه را از رسید لشکریان که حضرت صاحبقران باز داشته بود پراکنده
شدند و آنحضرت با معدودی چند که در ملازمت رکاب همایون مانده بودند از راه جرا
بجانب قرشی شتافت بعد از تقدیم مشورت رای جهان آرای قرار گرفت که حصار را بادیان
عمل کرده در جوار شهرهای که از در بازخواه دولتخواهی بر دوستی حضرت صاحبقرانی
ثابت داشتند چند روزی بسر برند آنگاه بخاطر جمع قلع و قمع مخالفان را وجهه همت
سازند و با مضای این عزیمت مراسم جوشانده سرانجام داده در ظلمت لیل قلعه کوج
خوش را با خان پس گرفتند روز دیگر لشکر امیر حسین در قرشی نزول کرده امیر موسی و امیر
سنده و شاه برتق امیر مهمات اندیار اشتعال نمودند حضرت صاحبقرانی چون قطع مسافت
نموده بچاه امیر رسید چنان توقف نمود که افراد خدم و حشم او بمو صعد آنگاه باتفاق
مقصد عظیم داده از آب امویه گذشته و جول در آمده بر چاه شور آب را منزل ساختند
حضرت صاحبقران المعمان پیش ملک معزالدین کرت و محمد بیک جونی قربانی فرستاده و استدعای

ماند

نمایند که ایشان با آنحضرت در مقام وفاق اند یا خلاف و زمان غیبت رسولان دو ماه و
دو هم امتداد یافته هر کاروانی که از خراسان متوجه ماوراء النهر شده بر چاه شور آب می رسید
شهریار کامکار ایشان را در آن موضع باز میداشت چون المعمان مراجعت نموده شرف
تقبیل بساط جلالت مناط حاصل کردند امیر صاحبقران کاروانیان را رخصت رفتن داده
آوازه در انداخت که ملک هرات آهسته تا حضور ما کرده و هنوز کاروانیان از مقام
روانه نشده بودند که آنحضرت با سواران و متعلقان سوار شده روی توجه بصوب
هرات نهادند بازرگانان چون بقرشی رسیدند امرا و جود سپاه امیر حسین خبر حضرت
صاحبقرانی در آن زمان او رسیدند بحکم گفتند که اطاعت که شما از حال ایشان استفسار
نمایند بجانب هرات پیش ملک رفتند امیر موسی سخن مردم را بعرض مصدق داشته از قلعه
قرشی بیرون آمده و سپاه پراکنده جمع آورده با هفت تومان که سی هزار سوار بود متوجه
شهر ... منزل ساخت و در خاطر داشت که به ... رود و ملک جادر ...
هزار مرد از قراولان پس که امیر حسین ایشان را بدانجا فرستاده بود در قرا خانه شون
توبه و گنبد اولی قرار گرفتند **گفتار در توجه حضرت صاحبقرانی بجانب نخشب و استیلا**
او بر معاندان بی تحمل تعب و ارتکاب تعب و مقهور شدن دشمنان بحرب و سیف
از جمله غرائبات و عجایب واقعات حالات صاحبقران گیتی ستان یکی فتح آنحضرت
با عددی اندک بجانب قرشی و منهدم شدن اعدا و دولت قاهره با وجود کثرت
و تفصیل این قصه در کتب معتبره بر این نهج مسطور است که چون امیر تیمور گورکان از اندخود
کاروانیان را رخصت فرمود که بجانب ماوراء النهر روند و خود هم بسمت هرات
در حرکت آمده بعد از رحلت قافله بازگشته در منزل مبارک نزول کرده و موازی
صد نفر که قافله بقرشی توانند رفت در آنجا رحل اقامت انداخت بعد از آن تکیه
همت بر دفع و استیصال دشمنان مقرر کرده شده بنوعی در آن امر شروع نمود

که عقل خرده‌دان انگشت حیرت بدندان گرفت و دران اوان زیاده از دویست و چهل
و سه نفر ملازم آنحضرت نبودند از جمله اعیان و خواص و دلیران صاحب اختصاص
سورغتمش اغلان بود و امیر داود و امیر ساربوغا جلایر و حسن بهادر و امیر سیف الدین
نکوز و عباس بهادر از قبیله منتقاق و اوقا بهادر از قوم انکه دران حوالی و نواحی
امرا نامدار امیر حسین با دوازده هزار سوار جلادت آیین کمر کین بسته در کمینگاه رزم
و پیکار نشسته بودند بر ارباب بصیرت پوشیده نماند که ارتکاب امثال این امور از
حرکت افراد بشری بیرونست بلکه بر حد معجزات مقرون فی الجمله صاحبقران روشن
در تاریکی شب روان شده بکنار آمویه رسیده و در همان شب با چهل و سه کس اسپان در آب
رانده مجموع ایشان بشناه عبور نمودند و قرشی حصار را احاطه کرده بملاحظه آنکه کسی خبر بایشان نرساند
کسلها گرفته بکنار آب رسانیدند تا بقایای سپاه یکدل شدند و شب دیگر صورت الیغ فرود آمد
و المان امیر موسی که در آنجا بود دکر فتند و بران دایره آسا محیط شدند و شب وقف
نموده روز دیگر روی توجه براه نهاده بسبب استحکام در فرو کهنه نزول کردند و مرکبها
که آب برکرد رخصت مراجعت یافت بعد از غروب آفتاب بشرکنت رسیدند دران
زمان امیر جاکو معروض داشت که مصلحت آنست که اعتماد بر عنایت ملک بیچون کرده
بر سر امیر موسی شبیخون بریم اگر او بدست ما افتد پای مراد بر سر گردون نهیم حضرت
صاحبقران که مؤید بمساعدات ربانی بود فرمود که سپاه ما خسته‌اند اگر عیاذا بالله
چشم زخمی رسد و تفرقه روی نماید اسباب ما جمع نشوند وظیفه آنکه شب در همین مکان توقف
نماییم تا من بقرشی روم و برج و باره و محل خروج و دخول در نظر آورم و منصوبه تمام
مراجعت نماییم این سخن گفت و مبشر و عبدالله را ملازم خویش ساخته رخ حصار استقبال
و بکنار خندق رسیده نزول فرمود و چون آب خندق فراوان بود و بسیار از بیشتر
از مرزبانان که بر مجرای خندق انداخته بودند و آب از آنجا بحصار میرفت بدان

و تا برون باب در آمده پای مبارک در آب نهاده بجانک زیر در آمد و عبدالله در عقب آنحضرت
قدم نهاده تا بدروازه که بجانب خوارست رسیدند حضرت صاحبقرانی دست بر در
زده دانست که پیشتر بخاک انباشته‌اند و از آنجا باز گشته نظر احتیاط بر باره و فصیل انداخته
جایی که دیوار پست بود عبدالله نمود که محل نردبان نهادنست و در آمدن بقلعه آسانست
و از آن مرکز بجانک زیر بالا رفته محل تمام جلازمان جوشنه بار دیگر با ایشان متوجه گردید
شده و چهل و سه کس را امیر ایچیان بازداشته و صد کس را بنزد یاسه گاه از پیوردیان
آورده بود بجانک برفرستاد تا از دیواری که عبدالله نموده بود بقلعه در آمدند و خود
با صد کس دیگر بر در دروازه بایستاد و دلاوران سپاه نصرت انتما چون پای در حصار نهادند
دست بقوایم شمشیر زده از نیام انتقام بر کشیدند و روی بدروازه رسانیده چون
رسیدند محافظان را ... تیغ بیدریغ دمار از روزگار ایشان بر آورده
قفل دروازه را شکستند و حضرت صاحبقران بر نوکسده با آن صد کس در آمد و از
درون قلعه دلیران قلعه کشای نفیر زده و ولوله در حصار افتاد و مردم قرشی از خواب در آمده
امان وحیران مرکب بطرفی روان شدند و با هم در گفتگوی در آمده که شکر صاحبقرانست
که رسیده لشکریان ضبط قرشی نموده و زن و فرزند امیر موسی را بدست آورده و محمد بیگ
بن موسی که در صغر سن بود نیز مورد آنحضرت را در کزروشده باز دادند مصور آنکه چون
چون این خبر بلشکریان رسید از بیم و هراس پس متفرق و پراکنده گردیدند و همان شب محمد بیک
... صورت واقعه باز نمود حضرت بی ساخت و قرار عشرت و کس پیش ملک بهادر فرستاده
و او را از آن حادثه باز ده اعلام داده طلب داشت روز دیگر دشمنان بمقدار دوازده
هزار سوار از مواضع خویش در حرکت آمده بقرشی رسیدند و اطراف حصار را فرو
گرفتند حضرت صاحبقران نامدار چس همایون مقتضی ضبط یک دروازه گشت و امیر
حسین و اقوام عالبا در را فرو بسته تا بر روح رفته بزخم سنان جان ستان مکدر زند که

دشمنان خاکسار بر امن فصیل و خاکریز گرد آمدند و در آن روز امیر موید ارلات با سی کس از آن برج
خود بر آن سپاه کینه خواه زده دستان رستم و اسفندیار منسوخ ساخت و صد سر اسب
از مخالفان گرفته بقلعه در آورد و درین اثنا ترکه بهادر چون دولت از اعدا مفارقت
جسته در سلک ملازمان امیر تیمور منتظم شد حضرت صاحبقران خواست که تیغ
جلادت انتقام بر سر دشمنان تازد و هول روز رستاخیز ظاهر گرداند امیر سیف الدین
که از علم رمل و نجوم حظی داشت بعرض رسانید که امروز توقف اولیست و فردا
تعرض انسب این سخن مقبول افتاده آن عزیمت با روز دیگر موقوف ماند القصه از جانب
مخالفان کجی بهادر با دویست کس هر یک با درع و سپر از دنگ دروازه آمده فرود
روز دیگر چون شد گردون نو از بر بام این نیلی حصار علم گیر و دار برافراخت
المجی بوغا و امیر منصور بهادر پل دروازه انداخته با تماه مرد بیرون تاخته بر دشمنان حمله
و عیشاه و دولسنگ برتوجی بحسب فرمان واجب الاذعان رسم مدد با جنت کس در
عقب این دو بهادر شتافتند آن صف اعدا الغ تمور و خواجه با سمرتی گشته متوجه شیران بیشه
هیجا گشت و دولسنگ ضرب تیغ آتش بار بهادر مجال نیافت از جمله سپاه امیر موسی اورنگ
بود بغایت متهور و دلیر و بقوت بازو افزون از پیل و شیر که از زخم گران سنگین
ربدن کوه و هامون افتادی و از نهیب عمود آتش انگیزش که در جنگ داشت اجزا جبل بر
باد رفتی با غرور بهادری در پیچ و پنداری از دلاوری در دماغ قدم در میدان نهاد
قزان بوغا خنجر زده دست او را چنان بگرفت که مجال آن نماندش که قدم از جای بر
گیرد با مکی رسیده مهم او با تمام رسانید امیر سار بوغا و المجی بهادر از بالای دروازه بر میدان
افتاد نهاده و طایفه از مخالفان که درها و توبرهای قلعه آورده بودند بیرون انداخته و کیلها
در سر کشیده بگریختند و خندقی که جهت روزگار ناکامی کنده بودند پناه بردند و علامت
شعار ایشان را از انجا بر داندند و از حمیت شان گذرانیدند از سپاه اعدا اوکل با صد مرد جمعه

اورد

آورده و سپاه کان دشمن بر دست بهادران گشاده لشکر ظفر دل سعادت قرین را بر
گرد آمدند حضرت صاحبقران سپهر اقتدار با ما در ده سوار از حصار رایت جلادت
برافراخته بیرون تاخت از دو لشکر لشکریان ترک کت و قوقی با ره انداز دو پی
داده المجی بوغا و بهرام برو کل حمله کردند و او پاره دیواری پناه ساخته با استاد
المجی بوغا از بالای دیوار شمشیر بجانب او انداخت توکل روی مکرر آورد درین اثنا
از بهادران لشکر نصرت انتما داود خواجه سپی بر بهرام فرود آورده و در روز حیات سام
مسمی شده کار آن نامور با تمام رسید لا مرد لقضائه و لا معقب لحکمه امیر موسی با هفتاد
سوار که سران محاربه برافراخته بودند خاک بی ناموسی و ادبار بر فرق خود ریخته اردوی
ساعت و در وا کی ... از مقابله اندک هری متوقف بخوف بسیار کرد محنت و مردم او
در صحرا و بیابان متفرق گشتند لیکن ملک بهادر با سپاه قزاوناس که بعد رحمه او بودند بطرف
دروازه جوار صف زهای ثبات و وقار بر جای استوار داشت حضرت صاحبقران
کامکار با هفت سوار از سران ... گزار از روی با ایشان آورده ملک چون دید که حضرت
بنفس همایون متوجه او است در خود خویش تاب مقاومت ندید و در حلیت خود قوت
... بساخت لاجرم ... سلسل متزلزل شده دست اقتدارش بعجز و انکسار بل
شده قدم فرار در راه ادبار نهاد و عنان مراجعت معقول خود منعطف گردانیده تحاشی
کند اولی بوده بود حضرت صاحبقران تیز جنگ که از برای حفظ ناموس و ننگ دست
در حمله شیر و کام در کام نهنگ نهادی ... مردمان از عقب ایشان روانه شده مخالفان
سیاسی سپاه ظفر پناه در انجا مرو نیف ... نمود از بارقه شمشیر صاعقه کردار بهادران
آتش در خرمن کین و وقار دشمنان افتاد و سکبار رست داد و دست ... محال
راه یافت حضرت صاحبقران ظفر قرین فرمان داد که امیر جاکو و امیر سیف الدین ملک
جلگک در عقب گرگانان رفته بقلعه بیرون در امر غارت و اسیر تقصیر نمانده ایشان

از لشکر بسیار امیر حسین و سپاه اندک خویش فی الجمله اهمال و امهالی در آن باب در
زدند و آنحضرت به مضمون ع که چون شیر بود دسته سگان باش چه غم زده صف سگان
بر ارتکاب آن امر خطرناک اقدام نموده عنان سبک و رکاب گران کرد و اسب
بر جناح استعجال در حرکت آمد و امیر داود و راست بکله بر افراشته معصمی زمان در
مقدمه روان گشت و از مخالفان صد سوار نامور که بر ساقه لشکر بودند از وصول ایشان
آگاه شده منهزم و مفتون گشتند قوی بری و ضرب تیغ تیز ایلچی بوغا را باز گردانیدند
قومی که ایلچی بوغا را رانده بودند کوتلهای خویش گذاشته راه انهزام پیش گرفتند
و از ره ملک آغا که دختر امیر بایزید جلایر و خاتون امیر موسی در مراتعب ملک بهادر
گریخته مرتفع صاحبقران گردون توان از پی ایشان روان شده با او ازغنده ملک
بهادر گفت که ای سر خون تو اگرچه ریختنی است در کیش مروت ... با که از پشت
عورات رفت ... ملک بجان مستدار شده کل السلامت فی الوحده خواند
و از عورات جدا شده سر خویش گرفت و ایشان همان جا خندید و حضرت صاحبقرانی
بها ار عقب شتافت و ماهورات نوکری بود عاشق نازنام ترکانی در دست
داشت اگر در دی سهام و ستی نداشت هرگاه که آنحضرت رو بدو میرسید عاشق
ناز در کمان نهاده منکشید و تیر انداخت و امیر حمو ... کمان انگه او در آن کار بهار ...
و ارد عنان کشیده میداشت تا اسبی نرسد و هدف سر سلامت کند کمان نکرده که بجهت
طمع در مال و عیال مردم زخمی خورد در اثنا ماه کریش که ما ... صبا ... معاف
میکرد و جوگرفته از حرکت باز ماند و دولتشاه بحی رسیده از پی عورات ...
و عاشق نازنی بضرورت ترا انداخت و عیش در آن فن ظاهر شده کار از پیشکند و ما
عورات راه بک و مارش گرفت و دولتشاه هرچند جهد کرد با ایشان نرسید و خسرو
آفاق از زدگی مرل تاس مراجعت نموده روی بقرشی نهاد و در آن ولا امیرکا

و امیر سیف الدین که در اقبال قرین ملازمت نموده اینجا و همان زیر رفته بودند ایشان سپاه
نموده ایمک حلگ ... خنده و عابلیوه گرفته سپاه سرش ... امیر علی آمده حضرت صاحبقران
کمی شان از مسارزه بقرشی مخیم اقبال ساخت و روی التفات از عظم احوال عماء الاند
ایشان از مجاورت و زراعت امور بوده و محمود شاه را با سر آرت بخارا متعین نموده و بسکی شاه
را که در خراسان سر و ز بنزل ور شب بکانه پیشه سپرد طلب داشته او مبربرا بادیه ع
که در معنی مجد عش بود با و ارزانی داشت و علی غیوری که با قوم خویش در اطراف سمر
گردان مسکنت در بخارا محمود شاه که داماد او بود دوست حضرت صاحبقرانی جنید است
طلبیده و مورد نظر عنایت و عاطفت گردانیدند ذکر توجه امیر حسین بجانب حضرت
صاحبقران و رفتن امیرالحیک در حسان چون امیر موسی از صولت سپاه ظفرنشان
گریخته با امیر حسین پیوست و صورت حادثه را باز نمود و بعصیان حیله مساعده کرد و بو
باز نمود امیر حسین از استماع این واقعه مضطرب و متفکر گردیده با حضار لشکرها فرمان داد
و از سالی سرای سر دوان آمده بر جناح تعجیل بجانب آنحضرت روان شد و امیر موسی
را با ده هزار مرد قزاو پیش و جمعی از امرا مثل امیر الیاس و امیر ... و جهانشاه و پیر
... و بوغا ارمش فرستاده و ایشان چند برق در حرکت آمده و از قبله
گذشته وقت ... سنگ چکک فرود آمدند و در طلب اسباب بزم مشغول شده خرم و
بیقید شغار خود ساختند و حضرت صاحبقران بمال چون بر کیفیت حال اطلاع یافت
برسم شبخون از مقر خویش حرکت فرموده از راه ... باغ در زمانی که دشت
و راغ بزیر برف نهان بود روان شد و جمعی را از زبان گیری فرستاد تا حالات مخالفان
از راه تحقیق بسمع همایون رسانند ... جماعت هشت کس از دشمنان گرفته
گرفتگان بعرض رسانیدند که لشکر امیر حسین شب از سنگ چکک گذشته در جبک چکک که
در جلد ایلک نزول کرده اند و بازکسان محمد کیسه تعین نموده بسمع اشرف رسانیدند

که امیر موسی با امرا و لشکری بر بالای اق قیا صف کشیده و چشم انتظار بر راه آنحضرت با
دویست کس که ملازم رکاب سعادت بودند دست در حبل المتین توکل زده پای در راه
نهادند چون نزد سپاه سپاهی که بیکدیگر رسیدند سواران انداختند و از ایشان کوشش جهد
عرش محمد رسید صاحبقران سعادت قرین چون بدید و در زمین دید که مخالفان
غلبه اند و فرصت شبیخون فوت شده مراجعت اولی دانسته از راه کوره و یک عنان
عزیمت بجانب قرشی منعطف گردانیده و لشکر امیرحسین با وجود آنکه بچشم یقین قلت ما
حضرت صاحبقران مشاهده کردند هیچکس را از آن گروه جرأت و یارای آن نشد
که پای پیش نهاده از قفای لشکر سعادت قرین روند آنحضرت خطه قرشی را بوجود همیون
مشرف گردانیده و از آنجا بنجار رفت علی صوری و محمود شاه و طوایف خدمتکاری
بجای آورده کرجو آیت درمان بستند امیر جاکو پیش از این محمود شاه را بر دم آب
بسته چوب بسیار پیش زده بود و بر نیوا که حکومت بخارا داده و تعلق بمسید داشت متوهم شده
از روی دولتخواهی چند نوبت عرض داشتند که بولایت خراسان عین مصلحت است
حضرت صاحبقران سخن امیر جاکو را وقعی ننهاده حاضر شش با امیر سیف الدین و عباس بهادر
در رخصت آنحضرت بدان سپه زمین رفتند بعد از چند روز خبر رسیدن اعلای
امیرحسین که با جمع دایره موسی و الجایتو اردی بود بنجارا متواتر شده حضرت صاحبقران
بجلادت و اقدام با علی شیروی و محمود شاه گفت که صلاح مرد آنکی انست که با سپاه را
از شهر بیرون برده و بدست شبیخون کاه داریم چون این سخن در حوصله ایشان نگنجید
جواب دادند که اسپ ما زار بود و داشته درین مقام وقف کنم و اگر دشمنان قصد
ما کنند جواب گویم حضرت صاحبقران کامکار از ضعف و بیچارگی و جبن و افعال بر
صفحات روزگار علی و محمود شاه مشاهده نموده و از آنجا بیرون آمده عازم خراسان
شد چون بلب آمو رسیده دو کشتی را که از بالای آب می آمد گرفت و از آب گذشت

بحول در آمده و بر پل عبور نموده در رباط خان با نزول نوبت امیرحسین بعد از رفتن امیر موسی
بخارا را در دل کرده و علی و محمود شاه با اعیان بخاریان در محافظت سعی کوشیده مراعات
در روی کشیده لشکر امیرحسین روی همت به تسخیر بخارا آوردند و جنگ در انداختند
بخاریان پای جرأت پیش نهاده از دروازه گلاباد بیرون خرامیدند و با سپاه امیر
حسین در مقام محاربه در آمده و دست بهم در آوردند امیرحسین از راه کره و فرصت روی
باز پس نهاده تا مزار فائض الانوار عالم ربانی شیخ سیف الدین باخرزی قدس سره عنان
بازکشیده مردم بخارا تصور آنکه ترکان جبان منهزم گشتند که دیگر معاودت ممکن نخواهد بود
از عقب ایشان شتافتند چون میان مردم بخارا و دیوار رسیدن مسافت دست داد
اتراک مراجعت کرده تیغ در ایشان نهادند و جمعی کثیر از الطف اللطیف رسیده بلطف اللطیف
رستند این صورتی که شد بازگشتند و دروازها را محکم ساخته در مدافعه کوشیدند
علی صوری و محمود شاه هرچند سعی کردند که بخاریان باز دیگر روح عزم و جرأت نموده مقابله
شهر تمام ساختند هیچکس از کنج محنت خانه قدم بیرون ننهاد ایشان بالضروره
دل از حکومت برداشته به شب عازم خراسان شدند و موکب همه پیوسته در سلک
سایر ملازمان حضرت صاحبقران انتظام یافتند و سر خجلت و ندامت پیش افکنده
و از تقصیرات خویش زبان باعتذار و استغفار گشادند لطف عمیم و مرحمت جسیم حضرت
صاحبقران شامل حال محمود شاه و علی شده بخلع گرانمایه و اسپان راهوار سرافراز
گشته و روز بروز در رعایت پادشاهانه درباره ایشان بیشتر تضاعف می پذیرفت تا
بکلی امن و مطمئن خاطر گشتند و حضرت صاحبقران نشاط شکار فرموده چون از آنجا
بدرواخت بازگشت و زمانی در تاریخ نشیمنها ایشان در آمده و اسپان انداختند فرو کنند
درین اثنا منهیان خبر رسانیدند که کی شاه که بیمن التفات حضرت صاحبقران از
کربت و محنت خلاص شده و در مسند حکومت و ریاست تمکن یافته بود نیز از کفران نعمت عصیان

برآورده هرکه را که میدیدند که میل ملازمت آنحضرت دارد گرفته محبوس میکردند
و منکدار دکه بموکب همایون ملحق شود نگذارند و عقب حضرت صاحبقرانی اشتغال یافته سیصد
مرد از ابطال رجال لشکر کرده ایلغار فرمودند و از راه ورت گول ما ... رسیده
از ماهان بورد الیغ محلی که ... اختیار فرمودند و امرا با چهارصد کس ...
آب فرستاده و خود با دویست سوار ... در آب راندند و با آنکه هنگام آب خیزه
بود همگی مجموع بسلامت بگذشتند و از کنار آب بازگشته کرده همراه میرک ... شاه را
در میان گرفتند و او پهلوانی بود دلیر که در روز معرکه از ... و شیر روی ... کردی
و تیراندازی بود که ... کمان گروهان او بوقت ... سهم ... آسمان جای گرای
در آن معرکه چون احساس وصول لشکر کرد دست به ... کمان برده اول تیری که ... ریخت
زه کمان او گسسته شد و ... بهادران او را دستگیر کرده بموجب فرمان کشتند و ایشان
طرف آب بردند تا از امرا چهارصد نفر باشارت حضرت صاحبقران بدانجانب روان شده
عبور نمودند و در خلال این احوال مسامع جاه صاحبقران بهمال رسید که لشکر ... و ناس ...
بخارا با اظهار خالی از ... و هراس نشسته اند ... اقتضا آنکرد که بعطف عنان
و تخمینا ... سنگ ... در میان ایشان اندازند ... عزیمت ... لیل
سوار شده بر سر آنجمل راندند و در موضع ... رسیده امیر خلیل ... راس ...
مکرر راندند و از آنجا مظفر و منصور ... معاودت کرده و از آب گذشته مدتی ... جا
از اول ... مضرب خیام اقبال ساختند آنگاه ... گشته ... همایون ...
و از آنجا امیر جاکو را بملازمت ملک حسین کرت بهرات فرستاده و از آنجا ملک حسین
شرایط اعزاز و اکرام ... و اکمل ... و نسبت بحضرت صاحبقران اظهار
تکمل کرده در باب مظاهرت و موافقت مبالغها نمود و گفت من ... میدوم
اگر امیر تیمور گورکان از بابخان قدم رنجه فرماید مبانی مودت و موجب استحکام ...

... بعد و پیمان ... در ... امیر جاکو ... مراجعت نموده و این ... از ...
دارالسلطنت کشور رسانید و بعد از ... نسبت ... امیر ... و امیر ... بهادر
امیر ... در ... سابق ... حضرت امیر ... گورکان ...
... در مجلد خامس ... احوال ...
... خطور کرد که طبیعت ... مجبول ... خانه ...
ملک داشت ... رفت ... که ... بر ...
خویشتن ... متقدم و منهدم کرده بعد از تقدیم مشورت فرزند سعادتمند ...
زاده ... که ... خلافت ... سلطنت ... ملک ... کرده ...
... کرده ... ملک ... عقاید و پاکی سرشت
... تمام ... خود را ... در خاطر
... که ... متعلقان ... غربت ... اصلی و ...
قدیم معطوف کرده ... التماس ... لطف ... در باره ...
... بزرگان ... قدم ... معهود است ذکر ... حضرت
صاحبقران ... و منهدم ... لشکر امیر حسین بعد از ... امیرزاده ...
... ملک هرات ... حضرت ... مرتبت ... امیر صاحبقران ... گورکان
معطوف ... لشکر ... امیر حسین ... که در آنجا ... انداخته
... با ششصد کس که در آن وقت ملازم رکاب ... بودند
روی توجه و توکل بر ... فضل الله ... گذشته و ... کرده ... رسید
در حصار ... در آمده ... از ... و از آنجا ... روان گشته
و از طرف ... در آمده و ... در میان گرفته و طایفه ... امیر موسی ...
بودند ... شدند و جمعی ... خود بگریختند ...

وشیخ علی بهادر قومی از بهادران کار زار بایغی مدد داشته با ایشان جنگ کردند و چند تن کشته از
انجماعت گرد نش پیش حضرت صاحبقرانی آوردند آنحضرت فرمان داد تا کشتی ها را بی تفرقت
بصاحبش تسلیم نمودند و بهمگنان دست خیانت بمال رسیده و در ازاء آن هر کس از لشکر قزاق
ناس در موضع وزی مستند اتفاق همه اقامت زده بودند امیر سلیمان منصوری و برادر او احمد
مند و شاه بابا با جماعت خویش با ایشان پیوسته و انجنگ و کوه و تیره رحین که حضرت صاحبقران
از قرشی با جماعت ملحق شده در آنجا جمعیت عظیم دست داده بود و آنحضرت از آن
اجتماع مطلقا آگاهی نداشت ناگاه بوقت غروب از قرشی سوار شده همه شب بوقت
رسید و در آن موضع خبر کثرت مخالفان مسموع او گشت رعایت حزم و احتیاط فرموده
بر قورار و بوار لست بیرون آمده تا روز در ظفار توقف فرمود و بامداد از آن
از آنجا روانه شده در اثنا طرق امیر جاکو از اسب افتاده جان آزرده و مجروح گشت
که فراخش از حد اعتدال بدر رفته اختلال اعمال یافت امیر صاحبقران سی سوار ملازم
خدمتش کرده اند تا او را با خان پیش امیرزاده جهانگیر بردند و بعد از فرستادن امیر
جاکو عزیمت محاربه قراولان پس مصمم ساخت و مجموع امرا و بهادران در آن باب با
حضرت صاحبقران یکدل و یکزبان بودند مگر علی منصوری که جنگ را در آن وقت مصلحت
نمیدانست و چون صورت خلاف او معروض شد فرمان واجب الاذعان شرف
نفاذ یافت تا او را بالتکلیف سوار ساختند و شیخ علی بهادر بموجب فرمان با سیصد
سوار مقدمه لشکر بود و قراولان جاسمی حمله کرده رسیده تو روب تغییده گشت و از
دولت صاحبقرانی مستعلای دشمن مقهور و منکسر شده روی بگریز نهادند آنحضرت
بعد از استماع غلبه سپاه ظفر قرین فرود آمده اسپان را آسایش داده در وقت نماز
خفتن سوار شده بنا دولت روی او سوار شده آن شب در صفت قوشون
ساخت و هر یک از امرا و بهادران را در موضع خویش بازداشت و مردم خود را

کوبقان

که بقلت منصف بودند و بکثرت دشمن عارف استمالت داد و دلجوئی نموده بر جنگ قرار داده چند
چون تلاقی فریقین دست داد علی منصوری بادو نوکر روی بفرار آورد و حضرت صاحبقران
کامکار با سوار اندک و امید بسیار پای جلادت در میدان رزم استوار نهاده و از سم اسب
تیغ آتش بارش دشمنان با آن همه عدد و ساختگی در مقام مقاومت بایستاده خاک
جبین و بدولی رزق خویش تحمیسند و در حمله کمین بگریختند و لشکر نصرت آیات کامران و
کامیاب تا بجکلا الکک در عقب منهزمان تاختند و سرداران ایشان را بدست آورده و
غنایم فراوان از اسب و سلاح و غیر آن یافتند و الجای سوط تخاقی و پولاد که در سوابق
از زمان سلطنت بحضرت صاحبقران قواعد اخلاص مشید میداشتند درینولا بارباب خلاف
پای جسارت پیش نهاده بجنگ آمده بودند و سپاه جلادت آیین پسرهای ایشان شیخ کی
وسمراستقام از بدن جدا ساختند و پیش حضرت صاحبقران نصرت قرین آوردند و آنحضرت
ازین صورت متأثر و غمگین گشت و حکم فرمود تا کالبد ایشان را بشهر کش رسانند و از آب
عایم بران دو محل بازکه ارزند تا خدای تعالی برکت علما و صلحا جریده جرایم مرده و زنان
مغفرت و زلال رحمت محو گرداند غرض از ایراد این حکایات مختصر این روایت است
که بر رای صواب نمای ارباب عهد و وفا پوشیده نماند و عالمیان را معلوم شود که حضرت
صاحبقرانی رعایت حقوق سابق جمعی که اغوای او در برابر او سرکش شده بودند چنین مشابه
ملاحظه میفرمود و بعد از این فتح نامدار حضرت عالی همت کامکار اندیشه کرد که دشمنان تا دو باب
حصار بیاید نصرت شعار کامیش کنند و لشکرهای انبوه جمع آورده روی بدفع امیر حسین
نهند اگر این معنی بیرون از حرکت خویش دیده باتفاق نوروز و معروض داشته
که درخواست بندگان صادق الاخلاص آنست که این عزیمت منفسخ شود و عنان عزم
بجانب سمرقند منعطف گردد حضرت صاحبقران ملتمس دولت خواهان قبول نموده ترک توقف
نمود و طغانشاه را جهت استخراج اموال بیعت بیوتات در دیار کش که در شهر طرف

سمرقند نهضت فرمود و چون بر دو فرسنگی شهر و دو پس ماندند رسید اوج قرا بهادر با لشکر از روی
از شهر بیرون آمده در کنار آب رحمت سر راه بگرفت حضرت صاحبقران میمنه و میسره و قلب
آراسته بر دشمنان حمله آورد و بمجرد توجه مبارزان های جانب دو قار مخالفان متزلزل
شده روی بگریز آوردند اقتمور بهادر از عقب اوج قرا رانده و نزدیک بوی رسیده دیگری
انداخت که تمام سرهاش را قلم کرد اوج قرا از بالای زین خود را انداخته سعی جهان بر سر
اسب اقتمور زد که کلاو از پای در آمد اوج قرا گریخته بشهر رد صاحبقران با وقار
تمکین در موضع زمین توق فرمود لشکر موج عرق را افراخت اوج قرا دو هزار و پانصد
جنگل گردانیده بار دیگر بعزم رزم بیرون آمد بهادران جلادت نشان چون شیر زیان جمله
دمان روی بر ایشان نهادند مخالفان پیش از آنکه خونی ریخته شود خایف و گریزان شده
روی بشهر نهادند و پیش از آمدن لشکر سمرقند مردم شهر سر کوچها را چوب گرفته مجال آمد
شد سوار مسدود گردانیده بودند چون گریختگان بمحلات رسیدند از غایت بیم و هراس که
بر ایشان استیلا داشت اسپان را جا گذاشته بخانها کشیدند که زینها گشت   و هم ازین بسیار گرفته
وکنده و بعد از انهزام دشمنان حضرت صاحبقران گردون توان در سغد سمرقند که
از رو رفته ان چند روزی توقف فرموده در انجا شنیدند که الجایتو و ولاد بوغا
قراوناس متوجه سغد شدند و متعاقب این خبر طغلق شاه از کش گریخته بوکبک بچاون رسید
و بعرض رسانید که طایفه از لشکریان امیر حسین سمرقند بسر تربوق رانده
او را گرفته اند و از طغلق شاه بود والتی که حضرت صاحبقران او را انجا کرده فرستاده
بود بعد ازین اخبار شرف بساط جلادت مناط یافته شخصی را همراه خود آورده بود ان
شخص حسین بهادر گفت که الجایتو و ولاد بوغا بر کنار آب توم فتنه ایرگرفته اند و امیر حسین
با لشکر شکسته در قرشی فرود آمده و بر ضمیر منیر حضرت امیر کبیر که مطلع اسرار غیب بود
که چند روزی مهم جنگ در توقف دارد که بحکم الامور مرهونة باوقاتها چون از وقت فرا

دمار از روزگار خصم ان جدار بر آورد و باجرم سپاهی را که بعد از عبور از جیحون ملازم
گشته بودند رخصت انصراف ارزانی داشته با شش صد ذکر قدیمی بطرف پایان آب سمرقند نهضت
فرموده و منازل و مراحل طی میکرد تا بحاکستر رسید **گفتار در اختلاط حضرت صاحبقران**
کامکار با امیر کیخسرو و بهرام جلایر و سایر لشکر و بستان امیر حسین بحکم انحضرت
بازگشتن ایشان بطرف ترمیت امیر کیخسرو و بهرام جلایر در ان اوان مخالف حضرت
صاحبقران با امیر حسین مش خان خترفه خان که تیمور و شیر اول را در موافقت ایشان
با هفتصد سوار بجانب ترکستان و ماوراءالنهر فرستاده چون فرمان خان نفاذ یافته بود که الوس
الوس مش بهرام جمع شوند او بحکم یرلیغ بعضی ولایات مستولی شده در تاشکند کیخسرو با لشکر جته
قرار گرفت امیر صاحبقران چون بدان موضع رسید با ایشان ملاقات فرموده بنابر آنکه در ایام
سابق بهرام جلایر با حضرت صاحبقرانی دم از موافقت و مصادقت زده در مخالفت امیر
حسین با آنحضرت کلمه شده مضافات و موالات می سپرد و همین مظاهرت و معاضدت
او بر معارج سپه سالاری ترقی نموده بود در نوبه حضرت صاحبقرانی چشم آن میداشت
که خدمت حقوق سابق بجا آورده در دفع مخالفت امیر حسین را پیش اهتمام بجای آورد
بلکه بالکل از منش خود او را ارکیسه و خود اصلا ازین امعنی گشت و همگی خدمتی
که لایق بندگان آنحضرت باشد بعدم رسانید امیر صاحبقران زبان طعن و سرزنش
گشاده بهرام را بر تغافل و تجاهل و تکاسل و عدم ابقاء عهد و پیمان ملامت کرده گفت
امید میدارم که ترا بار دیگر در خانه خویش محتاج و معتقد ارمغم و عاقبت الحمد بر زبان
همایون او گذشته بود بوقوع انجامید اما کیخسرو شرایط اعزاز و احترام رعایت داشته آنچه
از مراسم مروت و فتوت باشد بظهور رسانیدند و دعا ازدواج دختر خود را که از
توکان عم زاده او ختن متولد شده بود با میرزاده جهانگیر علاوه خدمات پسندیده
گردانیده مدت یکماه بساط عیش و نشاط گسترده بخوشی گذرانیدند درین اثنا امیر حسین

فرمان داد امیر موسی و شیخ محمد بیان سلدوز الحاح بوده اردوی با هشت هزار مرد در سالار بالا
که معسکر او بود بیرون آمده بعزم رزم و همت مصاف حضرت صاحبقرانی روان شده
ایشان از سمرقند گذشته کنار آب کوهک را فرود آمدند امیر موسی حکم کرد تا ملک بهادر با سه
هزار سوار بموضع سوزنگران و جهانشاه با برادر پانصد نفر ملا ملک و فرمن با هزار سوار
بموضع ورق رود سه ای راه محافظت نمایند و این فوج لشکر بموجب فرموده عزیمت
متوجه مواضع مذکور شدند امیر صاحبقران لشکر را از گذشت آهوخند شیده ی دخمه و تکاسی
با دو هزار جمله که امیر کیخسرو تعیین کرده بود همت را استیصال اعدا مقصور گردانیده
در حرکت آمده حضرت جهانبانی با پانصد سوار از سایر سپاه پیشی گرفته و از آب جمید که رسید دیگر
گرده سمرکاه خود را در سپاه جهانشاه زد و یاغی منهزم و متفرق گشت چون روی روز بر لشکر
زنگ غالب شد جانب ورق رود فرموده بر سپهر فرمان باخت و گاه است که دانش داد و در
گشت دار امید سرسبز گرده و چون خرمن کوفه در آنده روی بهزیمت نهاد الحاف سیاحی
در ورق رود توقف فرموده تا اسپان برآسوده و سیصد کس با غنائم بجا گذاشته و دویست
را ملازم گردانیده بدفع ملک بهادر رایت جلادت برافراخت و سی مرد نامی را مقدمه روانه
و دو کس را بطرف دست راست و دو سوار دیگر جانب دست چپ فرستاد و خود با صد
و شصت و شش کس در عقب روانه شد مخالفان چون دیدند که آن سی سوار پی اندیشی آمد
بتصور آنکه سپاه مغول از پی است هیچ مرد اسپ را راه داده روی بگریز آوردند لشکر نصرت
قرین تیغ کین از نیام انتقام برکشیده جمعی کثیر از اتباع ملک را از وجود آوردند و کرکمان چون
با را رسیدند با آنکه هشت هزار مرد مکمل داشتند از مهابت حضرت صاحبقرانی که کرات در جنگها
ایشان حاکم شده بود هم در آن شب طبل ارتحال کوفته روی معسکر امیر حسین نهادند مقارن آن حال
قاصدی از پیش امیر کیخسرو آمده و خبر رسانید که آن سیصد کس که شما در موضع ورق گذاشته
بوده مسلمانان از غارت و اسیر کرده متوجه دیار خود گشته و جمع اسیر در راه است

تا در این باب فکری بصواب نموده باید از استماع این خبر گرد ملال بر حاشیه ضمیر انور حضرت
صاحبقران بسهولت نشسته بازگشت و با امیر کیخسرو پیوست و در استخلاص اسیران اهل اسلام
تاملی فرمودند مصلحت چنان دیدند که شصت کس از سپاه و رفقا سپاهی خود را از جاهای که متمکن
جدا نمایند چنانچه که از آن جماعت موسوم شده بدست اندازان اسیران باز و آنها سر خویش گرفته تدبیر
اتفاقی موافق تقدیر روانی آمده چون اطاعت بر حسب فرموده سپاهی خود را از دو
بلشکر جته نموده خوف و رعب بر ایشان استیلا یافت و اسیران مسلمانان از ماهها که از دیار
اسلام فاصله بوده بودند بلکه اشتند و مرتبت عصمت و استند ساه بر وندی از مقصی الوقت
بازگشته و مسلمانان از ذل اسر کافران مدتی برسانیده خلاص یافتند چون از آن قضیه
فراغ حاصل شد حضرت صاحبقران کامران از آب سیحون عبور نموده در موضع قزل
نزول فرمود گفتار در توجه نمودن اعدام مخالفان جت دیگر و وقوع مصالحت میان امیر
حسین و صاحبقران چون امرا و لشکریان بر ایشان خاطر شکسته دل با امیر حسین رسیدند پس
غضب و خشم او مشتعل شده ایشان را اسیر نشانه نموده ملامت کرد و محمود اعتصر موسوم
گردانیده گناه کار ساخت و جمعی خویش با لشکر گران در حرکت آمد و بان کول رسید
از تمامت سپاه دوازده هزار سوار گزیده خواه برگزید و فرمان داد تا از آب خجند گذشته جاده
جلاوش بکار برافروزند ایشان بر حسب فرموده روانه شدند چون پرتو این خبر بر مشکاة
ضمیر انور صاحبقرانی تافت با اتفاق امیر کیخسرو پانصد مرد نامدار اختیار کرده روی
جلادت بدشمنان نهادند و هم شب که ایشان رسیده حکم شد تا بر خو گشتند مخالفان
مرکب خیال آن داشتند که بار ستم و اثقال اسباب همه در هم اندازند محمود او از کنار
آب سیحون بسخط بار گشتند و ملکت و شرمندگی که مردن بهتر از آن زندگی امیر حسین
مقارن اتصال هم لشکر جلالی شورت امیر حسین و امیر کیخسرو با لشکر جته از تاشکند روانه
پیش گرفت و به یرارم رسیده در آنجا توقف نموده پیشتر رفت چون اغراق حضرت

صاحبقران و امیر کیخسرو در آن نواحی بود ایشان هم متوجه المطلوب شده و در خدام پیرامون
خود مسعود و ارانی امیر تیمور گورکان سارغ بوقا و امیر قابجاق را بطلب لشکر پیش امیر حسین
و حاجی بیگ که از امرای صاحب اختیار جته بود فرستاده و باتفاق خسرو آفاق امیر کیخسرو بر تقدیم
حسلاق برادر کشیده متوجه المطلوب شده و آنحضرت با ششصد کس که مانده بودند که ملازم حرم
باشند ملازم رکاب همایون بودند مراجعت نموده در [illegible] سکونت رحل اقامت انداخته و تمام
زمستان در آنجا بخرمی و شادکامی شب بروز آورده و روز بشب ساختند چون زمستان
منقضی شده فصل بهار روی نمود سارغ بوقا و امیر قابجاق که باشارت امیر مذکور جهت
آوردن لشکر بجانب جته رفته بودند رسیدند و آوازه لشکر مغول شایع کردانیدند امیر
حسین در سالی سرای از استماع این خبر اندیشناک شده با خود گفت که اگر از جانب جته لشکری
با میر تیمور رسد زمام حکومت و مملکت ماوراءالنهر از قبضه اختیار ما بیرون رود و بلکه جان سر تن
در معرض خطر باشد ع الکی جمله و خشم همه جهان بر هم زد :. چون [illegible]
که [illegible] لاجرم همت مصروف تسکین این آشوب گردانید و بعضی از مشایخ و حکما
و [illegible] توسل جسته از ایشان التماس نمود که با حضرت صاحبقران کامکار اختلاط فرموده
در حسم ماده فتنه و نزاع کوشند و غباری که بر صفحه خاطر همایون نشسته بزلال نصیحت و
موعظت فرو شویند ارباب فضل و اصحاب عمائم ملتمس او را مقتضی کرده و ان طائفتان من المؤمنین
اقتتلوا فاصلحوا بینهما پیش امیر حسین را بجان و دل قبول کرده [illegible]
قدم در عرصه مصالحت نهادند و باتفاق مجلس جنت حضرت صاحبقرانی رفته بعد از ادای
مراسم دعا و وظایف ثنا معروض گردانیدند که چون مخلصان حقیقی [illegible]
و دین پروری و مرحمت گستری حضرت صاحبقران [illegible] محقق و معلوم است [illegible] که
که مضمون صلاح حال بلاد و عباد است بسمع همایون میرسانیم اگر مضمون کلمات درویشانه
[illegible]

و منازعت شما و امیر حسین مستلزم ویرانی مملکت و پریشانی سپاه و رعیت است اگر لشکر
مغول درین دیار راه یابد خونهای خلق ناحق ریخته گردد و اموال مسلمانان در معرض
تلف آید و اهل شرک و کفر بر ارباب توحید و عرفان اسلام مستولی شوند و اوضاع شریعت
غرا اختلال پذیرد و مبانی ملت مصطفوی انهدام پذیرد و عاقبت با شما [illegible]
سود ندارد و اگر بفحوای کلمه الصلح خیر طریق موافقت مسلوک شود عند الخالق و الخلایق
مستحسن و پسندیده باشد ع که آشتی بهمه حال بهتر از جنگست :. چون امثال این حکایات
معروض رای انور اشرف اعلی گشت [illegible] پیش از آن حضرت صاحبقران [illegible]
اعتقاد [illegible] رنگ وحشت از آینه ضمیر [illegible] باستماع [illegible]
داد و کیفیت آن واقعه چنان بود که نوبتی حواس مبارک او از مشاهده محسوسات
باز مانده و صفحه ضمیر منیرش از عالم غیب جای نقش پذیر گشت که [illegible]
گشته خود را [illegible] و در [illegible] دیده و از فرط ترس در مانده
[illegible] و از کمال حیرت و دهشت [illegible]
غایب شده خود را بر کنار آب [illegible] از جانب سمرقند چون [illegible]
[illegible] و در آمدی چون بعد از مشاهدات حضرت
صاحبقران [illegible]
فرموده از آنکه خود را در جانب سمرقند بسلامت دید [illegible] رسید که [illegible]
[illegible] بحصول موصول خواهد شد لاجرم [illegible]
[illegible] و اعیان
صلح نمودند [illegible] قبول فرموده چون [illegible] مصالحه قرار گرفت
اندیشید که اگر [illegible] قتل و قتال [illegible]
[illegible] امیر حسین [illegible]

مناظر

سید محمد نوکری داشت با غلام عربی که در خاطر داشته پیش امیر حسین فرستاده از عقب
او دست در عروة الوثقی توکل زده بی توقف و اندیشه چنانکه عادت آن سعادت
منش بود دل بر عون و عنایت ربانی بسته با ماه و صبا همعنانی کرد و از آب جیحون گذشته
روی توجه بشهر صفا نهاد چون بمقصد رسید معلوم است که شهر رود شخصی پیش دوانیده خبری
خلاف واقع بسمع شریفش رسانید که امیر حسین رخت بشهرستان عدم برده است
امیر صاحب تأیید بعد از استماع این حدیث در آمدن بشهر مصلحت ندید و از همانجا عنان
عزیمت بجانب شادمان منعطف ساخت چون بحسر شادمان رسید با طائفه از سپاه
امیر حسین دوچار خورده لشکریان مخالف که خذلان بودند در مقام محاربه آمده حضرت
صاحبقران بیک حمله همه را منهزم گردانید چون از آب وخش گذشته بموضع [illegible]
رسید امیر موسی با طلبه تمام پیش آمده سر راه گرفت بعضی از ملازمان حضرت صاحبقران
ظفرقرین او را از رفتن آنحضرت خبر دادند که عزم ملاقات امیر حسین دارد و تا [illegible]
از خس و خاشاک کدورت پاک سازد امیر موسی بکثرت سپاه مغرور شده التماس را
مسموع نداشت و با آنکه بارها خود را آزمایش نموده امتحان کرده بود ضعف جنگ
سار است و از مضمون من جرب المجرب حلت به الندامة غافل و ذاهل ماند حضرت صاحبقران
که در میدان جنگ از شیر و پلنگ روی لشکر [illegible] فرمان داد تا امیر سیف الدین و جماعه
بهادر با سپاه سوار از عقب مخالفان در آمده حملهای مردانه کردند و خود بنفس نفیس با
هفتاد کس تیغ کین از نیام برکشیده حمله برد و سپاه امیر موسی چون دیدند که از پس
و پیش ایشان بر آن معرکه متوجه شدند روی بگریز نهادند و لشکر جلادت شعار [illegible]
تکاپوی کرده جمعی کثیر را بقتل رسانیدند و بعضی را از اسب فرود آورده بجان امان
دادند مقارن این حال بمسامع جلال رسید که سید محمد امیر حسین نزدیک رسید حضرت
صاحبقرانی با همان شصت کس بر سر راه رفته بایستاد و در همان لحظه پیش لشکر او

میمنه و میسره و قلب ترتیب داشته صف آرا شده در برابر لشکر صف کشیده بودند
امرا خود حضرت صاحبقرانی بزاوران لشکر زیادتی داره و دراز توقف نموده تا عرض
بهادران از قدم رنجه بودن معلوم فرماید هیچکس دست بآلت طعن و ضرب نبرده
پای پیش ننهاد آنحضرت ایشان را از همانجا که ایستاده بودند بر دم خویش بازگشت و سبب در
میان عساکر شعار روح داده و در آن موضع با سلطان وصول محمد شیخ که پیش از این بود امیر
حسین فرستاده بود متوقف گشته چون محمد خبر او را امیر تیمور گورکان بسمع امیر حسین
رسانید اظهار بهجت و مسرت نموده سوگند بر زبان راند که بعد از این سر از اطاعت
نکشی آورده بر این مخالفت نکرده و دو تن را در عقب محمد شیخ فرستاد
تا از جانب او قرار عهد و پیمان را تاکید نماید و حضرت صاحبقران عباس بهادر
با محمد شیخ پیش امیر حسین روان فرمود تا مبانی عهد و قرار محمد تشیید کردند امیر حسین
با عباس بهادر عهد تازه کرده امیر موسی و الجای تو را با ده سوار در عقب فرستاده با
ایشان گفت که در استمالت خاطر امیر تیمور گورکان اقصی الغایه بکوشید و با او در
مقام الفت و اعتذار آمده سعی نمایید که میان ما ملاقات شود چون امرا امر
حسین منازل و مراحل طی نموده در حوالی سمرقند در قریه کش گنبد که علی انا قدس سره
در آنجا مدفونست رسیدند فرود آمدند حضرت صاحبقران [illegible]
[illegible] نزول فرمود امیر موسی و الجای تو با التماس امر مصالحه کس نزد حضرت صاحبقران
فرستادند و فرستاده بشرف بساط بوس کامرانی مشرف شده ملتمس امرا بعرض رسانید و اتفاق
بر آن شد که حضرت صاحبقران عالی شان با صد کس و امیر موسی و الجای تو با صد کس
بکنار رسیده مهم مصالحه با تمام رسانند چون این حدیث مسموع گشت [illegible] با صد
سوار روانه شدند امیر تیمور راه دست برد در موکب آمده چون بهم نزدیک رسیدند
ملازمان حضرت صاحبقران کسی پیشتر نگفتند که امرا [illegible] امیر حسین [illegible] که [illegible]

بود بدام آمده‌اند اگر با دست بردی نموده در گرفتن آنها عجلت اقدام نماییم اورا
دیگر مجال آن نماند که با ما مقاومت نماید عقلا و [illegible] گفته‌اند اهل تجربه گفته‌اند که
الفرصة تمر مر السحاب و نیز فرموده‌اند که فوت الفرصة غصة حکما گفته
که کمال عقل مردم بدان توان شناخت که چون باد دولت وزان شود قدم
در مقام تواضع نهند و چون رایت بخت نگون باشد فرصت از دست ندهند
و هیچ حزن نباشد و در دوستی که دو حسرت در آن مجمع بود بحث در استیفای لذات جسمانی
مبالغه نمودن دوم فرصت از دست دادن در سخنان اهل دانش مرقوم است
که بزرگی پادشاهان بزعم ایشان بقصبت که مرحله الشان است و از پنج چیز توان
دانست اول رحمت شامل بر حال رعیت دوم عدل گسترنده مملکت سوم حبسی
که ظالم از مظلوم باز دارد چهارم آنکه بدان واسطه برکنید دشمن مطلع گردد
پنجم عاقبت اندیشی که بدان فرصت غنیمت داند بیت کمی وقت طلوع ماه پس و حیف
که فرصت عزیز است و الوقت سیف ف فی الجمله چون حضرت صاحبقران کامران بر قصد ابر
اطلاع یافت الکار بلیغ نموده فرمود که وفا و عهد و میثاق رکنی است از ارکان دین
و هر پادشاه که در رعایت ارکان ملت تهاون ورزد دولت او متزلزل و منصرم
باشد و هر ملک که در استحکام قلعه پیمان کوشد ملک او معمور و حریم او موفور گردد
و جمعی که در مقام مخالفت آمده باشند بعد از آن طالب صلح شده بر عهد و پیمان اعتماد
کنند و فتنها تسکین یابد و ملک آرام گیرد بیت تا دل خصمان نکرد قرار ف عهد تو
که بود پایدار ف القصه چون امرا امیر حسین بحضرت صاحبقرانی رسیدند زبان باعتذار گشادند
و از جانبین رسم محبت و مودت تازه کرده غبار وحشت و کدورت بکلی مرتفع گشت
و حضرت صاحبقران را التیام رو بتاق امیر موسی رد ول فرموده بقرار سابق و خود
معهود ابواب انبساط مبسوط داشته امرا بعد از آن لشکرها رخصت معاودت داده بود

بر قرار سال رفته حضرت صاحبقران بخطه دلگشای کش رفته اهالی آن دیار را از احسان بیکران
محظوظ و ممنون گردانید ذکر رفتن امیر حسین بجانب بدخشان و معاودت از آنجا و عدم
ملاقات صاحبقران کردن توان و توجه ایشان بعد از ملاقات بطرف
کابلستان چون در آن اوان شاهان بدخشان با خان و امیر حسین اظهار یاغی
گری میکردند امیر حسین با لشکری گران متوجه ایشان شده شاهان بر سپاه و ولایت خود جمع
کرده استقبال نمودند و لشکر هر دو کشور چند روز در برابر هم نشستند چون ملک حسین کرت
والی هرات از توجه امیر حسین بجانب بدخشان آگاهی یافت جمعی کثیر از سپاهیان غور و
غرجستان فراهم آورده جهت غارت احشام و الوس بلخ و توابع بدانجا فرستاد حضرت
صاحبقران از این حادثه اطلاع افتاده با لشکر گشن و غیره آنکه موهبت فر ایشان
نه انگشت غوریان بر توجه خسرو گیتی ستان مطلع گشته سرغان و نواحی بلخ را غارت کرده
بمحل مرحه تامر مراجعت نمودند حضرت صاحبقران از گذار ترمذ گذشته چون از غوریان
نشان نیافت عزم دیدن خان و امیر حسین کرد و خان قتلغ یعنی امیر حسین چون از عزیمت
صاحبقران کامکار خبردار شده با شاهان در مقام مصالحت آمده بر جناح استعجال
بکمال اشتیاق از ره ختلان مراجعت کرده در قندز باتفاق ملاقات افتاد هم را در
آغوش گرفته اظهار اشتیاق نمودند و آنچه مکنون ضمیر داشتند بر طبق اخلاص نهادند و
گشاده و شفاها گفته در باطن ایشان وحشت و کدورت باقی نماند چند نوبت ملک گر
طوی داده بعیش و عشرت بسر بردند و جهت دل افسرده از ایام جوانی داد مافات
برگرفت و از آنجا در حرکت آمده به سلاق اکنش رفتند و از آنجا حضرت صاحبقران
قاصدی با خان فرستاده تا امیرزاده جهانگیر را اوق بجانب [illegible] اکش [illegible]
چون در آن اولا بر اولاد ابو قاطع بحمایت حصار کابل و کثرت اعوان و انصار مغرور گشته
دم از مخالفت و عصیان میزدند امیر حسین و حضرت صاحبقران با لشکر شکن متوجه آن

زمین گشتند چون از عقب شده و کش گذشته بهوای کابل رسیدند تولاد و اقبوقا اسباب حصار
داری مرتب داشته بعد تحصن جستند سپاه ظفرنشان حصار را مرکزوار در میان گرفته و
بجنگ مشغول گشتند حضرت صاحبقرانی در باب محاصره آثار جد و اجتهاد بظهور رسانید
مخالفان عاجز و مضطر شدند و دلاوران لشکر نصرت انتسابش چون ختای بهادر و شیخ علی
بهادر و غیرهما زخم یافته دست از حرب باز کشیدند و آنحضرت بنفس همایون متوجه
کارزار شده عنان رکاب فلک فرسایش قراقرا قلعه را مسخر ساختند و تولاد و
اقبوقا را دستگیر کرده جگرخسته بیرون آورد و بعد از تسخیر حصار و قهر دشمن امیرحسین و
حضرت صاحبقران مظفر و منصور کامیاب و کامران بازگشتند در خلال این احوال
امیرحسین طریق مشورت با حضرت صاحبقرانی گفت که داعیه من آنست که خطه بلخ را
دارالملک خویش سازم و قلعه هندوان که در وقت هجوم لشکر مغول خراب گشته است
بحال عمارت آورم ترا درین چه بخاطر میرسد حضرت صاحبقران که مؤید من عند الله
بود بحکم قضیه المستشار مؤتمن امیرحسین را از آن امر منع فرمود و گفت عم شما امیر عبدالله
بعد از واقعه پدر خویش امیر قزغن مقتدی امر حکومت گشت خواست که در سمرقند موطن
شود امرا و نواب از روی نصیحت عرضه داشتند که مرکز دولت و شهر و ولایت خود
گذاشتن و جای دیگر معمور داشتن از طریق عقل و حزم بعید مینماید امیر عبدالله سخن
دولتخواهان و نیک اندیشان نشنید و بجانب سمرقند رفت رایت توطن برافراشت و
عاقبت رسید باو آنچه رسید و پشیمانی سود نداشت اکنون من همان میگویم که متعلقان
و نیکخواهان با امیر عبدالله گفتند امیرحسین جواب داد که هر چند میدانم که این کلمات
از محض اشفاق بر زبان تو جریان می یابد اما این معنی در خاطر من رسوخ یافته که ارک
آن کهندژ از جمله محالات هند بعد از آن در کف اسباب تحصیل گشت و آبادان خوش
شده و بعزم عمارت هندوان روی توجه بنهاد و با آنکه وعده کرده بود که آن

که چون از کابل مراجعت نماید امیر تیمور گورکان را رخصت دهد که بمستقر خویش رود
بسخن خود عمل ننموده آنحضرت را همراه خویش ببلخ برده بمقصد رسیده عمارت قلعه هندوان
آغاز نهاد و ساکنان بلخ را بقلعه فرستاده شهر بلخ را خراب ماند و تغیر قلعه شده آن
برای مبارک بنیاد جایگاه غیوب و گران طبع خویش گفته اند انشاء الله تعالی تفصیل
احوال خبر رسید که لشکر جته بار دیگر متوجه ماوراءالنهر شده اند و امیرحسین از حضرت صاحبقران
التماس نمود که همت عالی نهمت در دفع این حادثه گماشته عنان جلادت بانصوب سمرقند
دهد و امیر موسی را مصحوب خویش گرداند چون جریده سپاه جته عکس پیوست
حضرت صاحبقران و امیر موسی عزیمت ماوراءالنهر نمودند و از جیحون عبور کرده لشکر
جته را شکست رسیده و بواسطه هجوم لشکر زمستان همانجا رحل اقامت انداختند حضرت
صاحبقران و امیر موسی از سمرقند گذشته صلاح در آن دیدند که در قرامغل که موضع حاصل
بود و مکانی در خور تا وقت جنبش لشکر با قشلاق نمایند و امیرحسین با بقیه لشکر در خرمگ
آمده و جلگای کش را معسکر ساختند درین اثنا میان امراء جته راه نزاع و مخالفت تمام
روی نموده بیان این سخن آنست که قمرالدین و کیک تمر حمیدالخیه با اتباع خود
برنخسته و حاجی بیگ مغاوضه شر او گرفته بقتل رسانیدند از این سبب را الکه
بحال مخالفان راه یافته ماوراءالنهر از تعرض ایشان مصون و محفوظ ماند بعد از آن حضرت
صاحبقرانی و امیر موسی قاصدی پیش امیرحسین فرستاده در رخصت طلبیدند که در تعقیب
سپاه جته بشتابند چون در آن زمستان شاهان بدخشان بر نقض عهد و پیمان اقدام نموده
بقدم جسارت پیش آمده قندز را غارت کرده اند امیرحسین دفع دشمن خانگی
اولی دانسته امی بطلب ایشان روانگرد حرکت خود دارم در ملک خود دشمنان
روی بجای دیگر آوردن ذکر توجه امیرحسین و حضرت صاحبقران بطرف بدخشان و وقایع آنجا
چون از جانب سپاه جته فراغت حاصل آمد امیرحسین و حضرت صاحبقران گردون

علام محمد لشکر با مرتب ساخته عازم بدخشان گشتند چون از جیحون گذشته منازل
نموده موضع کشم را که از جمله دیار بدخشانست مضرب خیام سپاه بهرام انتقام
گشت امیر حسین و حضرت صاحبقران کردون توان پسر خود جهانگیر را از پیش
روانکرده و خود ایشان با تواتر در کشم توقف نموده مستظهر بودند از فتح بدخشان طلبوده
از انجانب بدخشانیان بر سر عقبه کرکس ایستاده سر راه بگرفتند و بتصور انکه مانع
تیر را از انجا رد او دو انگرده چون سیاهی سپاه ظفر بنیاد از دور دیدند پای ثبات
دو قارشان متزلزل شده و روی بفرار آوردند و باز در عقبه حرم جلدی اظهار نموده
و متوقف شده بمجرد رویت رایات ظفر عسکر و هم بر ایشان استیلا یافته پشت داده
و از آب حرم عبور نموده پل و ران ساخته و گذارهای آب گرفته بتقدیم محافظت
بایستادند حضرت صاحبقرانی جای دیگر گذار پیدا ساخته فوجی از لشکر ظفر قرین او
و ایشان از ان معبر گذرانیدند شاهان چون از عبور سپاه آگاه گشتند فرار اختیار
کرده بجانب وادی بدخشان روان شدند و در دره ارهنگ که محل بغایت محکمست
و دو آب بزرگ انجا بهم متصل میشود و سرها و تورها بهم بسته مجموع ایشان بایستادند
لشکر فیروزی روی باشان نهاده بار دیگر بگریخته متوجه طرف کنار انک شدند و
از سر آب جیحون بادی رخون گذشته و گذارهای آب محافظت کرده پای
وقار استوار داشتند و منقلای سپاه نصرت شعار بایشان رسیده این مرتبه ان
کرت بعد اخری روی بفرار آوردند و لشکر منصور شاه و شیخ علی بدخشانی را اسیر
و دستگیر کرده اسب و گوسفند بسیار گرفتند درین اثنا بسمع اشرف اعلی رسید که
طایفه از مردم بدخشان گریخته در دره مجتمع شده اند و بوم آنحضرت جهانگیر با گروهی
انبوه بر سر ایشان فرستاد سپاه انجانب بدخشانیان رسیده دست بغارت و
تاراج بر آورده غنیمت فراوان بدست آوردند اما در حین مراجعت در مکانی

سر راه بر ایشان گرفته چون تیر و چوب گرم گشت جهانگیر بخت دشمنان خیره شد و بجنگ
امیر حسین غارت کرده بود بستاندند و ششصد و سی سوار را فرود آورده اسب و سلاح ایشان را
تصرف نموده بعضی از گرانعمل آوردند و چون این خبر وحشت بسمع مبارک حضرت صاحبقرانی
رسید آتش خشم همانا نهوش اشتعال یافته فی الوقت سوار شده بالای کوه بر آمد و از نهب آن
جماعت و صعوبت آن مسلک اگر چه دران از رکاب همایون تخلف نمودند آنحضرت با سیزده
کس بر سر راهی تنگ که بر دشمنان بود با تفنگ جنگ بایستاد و جنگ مردوکان بازده
حربی اغاز نهادند که بهرام خون آشام بطارم هفتم از انفعی سنگ آمده و بعد از سعی
و کوشش فراوان لشکر با زر از اسیب تنقفیان خلاص داده از زبان فصاحت بیان
حضرت صاحبقران گیتی ستان منقولست که در مدت العمر بصعوبت آن جنگی ندیدیم و معرکه
آن مشاهده نکردم و از انجانب بار سپاه ساده سپهر بر گشته در دره حضرت صاحبقران
رسیده حمله آغاز کردند و دو بیست مرد دیگر از عقب ایشان بمدد می آمدند و از جمله عنایات
ربانی که شامل روزگار حضرت صاحبقرانی بود یکی آنست که در آن موقف هولناک اسلحه
بوفا انقدار قوت و توان در نفس خود دیده کلی و غلغله و تحاشی در میان مخالفان
دوید و چند کس از تاجیک را سیلی بر گردن زده و بتهور خویش و تکلم دلکش اشارت
کرد بصاحبقران و با ایشان گفت که آن شخص که می بینید امیر تیمور گورکانست و اسیران
شما را خلاص کرده بشما میدهد این جنگ بیهوده چرا میکنید ساده لوحان که نام اشتهار
مردانگی شنیده دست جلادت از محاربه کشیده داشتند و از همانجا که ایستاده بودند
سر شکست فرود آوردند و پس از انجا علت های اشکنت مش امده تیشانی
ضراعت بر زمین نهادند و حضرت صاحبقران با ایشان گفت که آنچه از جنس و اسب
لشکریان مبرده اید فرو احتیاج جاریدتا امیران شمارا تسلیم کنیم ایشان ممتثل آن
معنی شده مراسم دعا و ثنا بجای آورده باز گشتند و حضرت صاحبقرانی در کنف سعادت

و اقبال معاودت نموده در اردوی همایون فرود آمده اهالی بدخشان غنایمی که از اهالی
انجانب گرفته بودند جمع کرده آوردند و تحف و هدایا از توزهای اسپ و قطارهای شتران
منضم ساخته روز دیگر آنها را بنظر کیمیا اثر حضرت صاحبقران رسانیدند و مراحم خسروانه شامل حال
ایشان فرمود و بعد از آن ملطفه و منشور در حفظ و حمایت ملک داده و کر مراجعت نموده در
وسط بدخشان نزول کرده در مقام تیزگی جلاد و بعضی سپاه که از جنگ گاه گریخته بودند
او را التماس نموده و عرضه داشتند که اگر باز خواست ایشان بعد از مراجعت بظهور می آید
شاید عزت او شاهانه نمود و احتمی کرده ما حضار انجماعت فرمانداده در مقام ریو باز داشت
و بعد از سوء گناه بموجب ما اتفاق همه را نواخت **ذکر مراجعت صاحبقران از بدخشان**
و نسبت عصیان کیخسرو و شیخ محمد بیان سلدوز و بیان مخالفت آنحضرت با امیر حسین
نوبت ثانی دران اوان که حضرت صاحبقران گیتی ستان معاودت نموده به بدخشان
نزول فرموده فرستاده امیر حسین بدانجا آمده خبر رسانید که شیخ محمد سلدوز و کیخسرو و جلالی
اتباع و اشیاع خود جمع آورده رایت خلاف و عناد برافراشته اند میباید که جناب
امارت مآب بزودی متوجه گردد تا بیخ ابدار آتش آن فتنه فرونشیند صاحبقران
کامکار این بالملطفه رسیده باد رفتار برعزم مراجعت سوار شده در اثنا شیخ محمد بیان
سلدوز و امیر کیخسرو مکتوبی بحضرت صاحبقرانی فرستاده بودند و التماس امداد و معاونت
نموده و آن مکتوب بدست امیر حسین افتاده بود و امیر تیمور ازین قضیه اطلاع یافته چون حضرت
صاحبقران به ارهنگ رسیده با میر حسین ملاقات فرمود خدمتش در مراسم اعزاز و احترام
غایت مبالغه بجای آورده از دقایق تعظیم و تحمل با عدمین به آن عمل کمتر فرو نگذاشت
در خاطر خطیر امیر جهانگیر چنان بود که چون بنا مضافات و اسباب بنفادها
و شد او تاکید و تاکید فرمایند که امیر حسین آن مکتوب بنماید و آن راز سربسته بگشاید امیر
حسین خود اصلا حکایتی بر زبان نیاورده و طریق ساکی مسلوک داشت و از جاده

کوهی

که مبنی بر افشای اسرار است با یکدگر انحراف جست و از صورت اندک غبار و ملالی بر حاشیه ضمیر او
صاحبقران واقع گشت و چون بازگشت در وثاق خود فرود آمد شخصی بخدمت صاحبقران
نموده معروض داشت که امیر حسین در خاطر غدری دارد و میخواهد که شما را بگیرد هرچند
این خبر موجب زیادتی دلماندگی شد اما حضرت صاحبقران کامکار از کمال تمکین و وقار
سخنگوی معتبر بود را اوند و این سخن را اعتبار نکرد متعاقب این خبر دیگری آمده و گفت حال
بآنحضرت رسانید مضمون آنکه امیر حسین با امیر موسی گفته که در وقت رخصت را بگیرد و
از مو خان گفته اند که چون حضرت صاحبقران از مجلس امیر حسین بیرون آمده بوثاق همایون
تشریف آورد و کس آمده صورت قصد امیر حسین را نسبت بآنحضرت باز نمودند و از
عقب آن دو کس شخصی دیگر رسیده و گفت که امیر حسین از زبان خان با امیر موسی فرستاده
مشعر آنکه فرصت نگاه داشته امیر تیمور را بگیرد و بدست او دهد بر هر تقدیر حضرت صاحبقران
از قوت نفس حکایت ثانی را اعتبار ننموده با خود گفت که این سخن غالب است
که دروغ باشد چه اگر امیر حسین را اندیشه در خاطر بودی میتوانست که در مجلس نخست
بظهور رساند امیر موسی را گفتن باید این باشد که نسبت با من این امور در خاطر کرده
بعد ازین اندیشه حضرت صاحبقران دولت سعادت شعار حصن همایون بر سمند گردون خرام سوار
شده با امیر حسین ملاقات نموده رسید و دیگری از جهت آنحکایت استفسار فرمود
و جواب آن گمان از میان بر داشته آن دغدغه از خاطر مرتفع ساخته چون بکنار آب رسید
امیر حسین را در آنجا ایستاده دیدش از آنکه تکلم کند شخصی رسیده آهسته با امیر
حسین گفت که یاغی رو دنگ رسیده لشکر مرتب ساخته داشت امیر حسین دروغ و بهتان
در التفات و اهتمام صاحبقران کرده چون غلام دانسته رو بحضرت صاحبقران
آورده گفت که باید تا همه از آب بگذری و بجاده گران سنگ وصولت
سر آتش اسک دشمنان خاکسار را اوره و ادراک کنند و کردانی که زنده چشم

و بعضی دلاوران که از پیش رفته اند از عهده این امر بیرون نتوانستند آمد حضرت صاحبقران
با سپاه خود از جیحون عبور نموده و زنده چشم و سایر سرداران که در منغلای بودند پشت
روی باستیصال دشمنان نهادند ایشان چون از توجه امیر تیمور آگاهی یافتند از آنجا که
رسیده بودند عنان برتافتند گریزان و از راه فرکمن بطرف اوی رفت و زنده چشم او را
تعاقب نموده شیخ محمد سلدوز بجانب حصار رحمت و حضرت صاحبقران در عقب او ساقت
و خود پیش از سیحون گذشته مادر را در محلی قرار گرفت آنحضرت مظفر و منصور بازگشته در خطه
کش نزول فرمود و امیر حسین بمن مساعدت و اهتمام آن بزرگ زنده رسم رعایا ارکان
دشمنان امان یافته از ارهنگ بجانب بلخ توجه نموده و در قلعه هندوان راحت تمکن
را از اخته بقوق فرقدان رسانید استاد ازل در کارخانه سخن قیمتها بسوزن تقدیر خلعت
سلطنت بر قامت قابلیت امیری عادل و نظر مهر موید جاکمی دوخته بود و ظهور
ایمنی در عالم اسباب توقف بران داشت که شاهد وجود طالبان ملک از میان
خرد لاجرم درین ایام چندان ضعف کوهیده و بر طبیعت امیر حسین مستولی گشت که
امرا و اعیان ولایت روی از مضافات و موالات او گردانیدند و از جمله رسم
مال و املاک بکمال بر فراج او استیلا یافت و با آنکه حضرت صاحبقران بنیکو عهد پاک
اعتقاد از لوازم مودت و وظایف اتحاد دقیقه نامرعی نمیگذاشت امیر حسین براه
غدر و مکر میگشت و با فساد خویش خود فولاد اقتدار او امیر خلیل سرچشمه جمعیت بود و
بخارا رو و خاصاک سوقانی و بدعهدی بر ده مکار میگردانید تا صحیفه عهد و پیمان بر طاق نسیان
نهاده مکر و حیله آغاز کرده تواجیان فرستاد که از متعلقان و منتسبان حضرت صاحبقران
اسم و رسمی داشته باشد مجموع را جلاء وطن تکلیف نموده از خطه کش بلخ آوردند و پری
سنگ افتاد که خواهر حضرت صاحبقرانی بود و بسبب آنکه شوهرش امیر موید بسر جاودی در سر
شراب گشته شده بود هم ببلخ برد و امیر موسی را که در آن طرف آب مصاحب آنحضرت

بود طلب داشت با کوچ و این حرکات ناپسند موکد اسباب و علامات نقض امیر حسین
شد که سابقا نسبت با حضرت صاحبقران اندیشیده بود و امیر را تمکین صحبت با آن نشده و از
که بدیده دوربین در صفات حالات امیر حسین از روی امعان نظر نگریسته دانست
که خود نقش عهد و میثاق را بنیکو نهاده و در صدد آنست که دست برد نماید لاجرم همت
عالی نهمت بر دفع آن حادثه گماشته مقتضی گریه و شاه رسم فی الامر عزم نموده امیر موسی
و ارکان دولت مثل امیر داود و امیر ساربوغا و امیر جاکو و امیر سیف الدین و غیرهم
را در مقام مشورت آورده از مکر و حیله امیر حسین و دفع و رد آن سخن در اندختند
متفق الکلمه گفتند که مطلقا بر عهد و پیمان او وثوق و اعتماد نیست مصراع تکیه بر عهد تو
باد صبا سو انکرد ٭ و جمعی چنین گفتند که ما را یقین معلوم شد که وی داعیه مکر و غدر در
خاطر دارد اگر بزودی درین باب فکری کرده نشود چنان باشد که امری روی نماید که تدارک
انتقام از دو امین ندارد که آن قاصر اند اکنون صواب آن مینماید که بکمال و حکمت سپاه لشکر
جمع آورده و همگی همت بر دفع او مقصور گردانیم اگر درین امر اهمال و اهمال ورزیم
عرض و مال همگنان در معرض تلف افتد و از آن ندامت سود نکند حضرت صاحبقران
گیتی ستان انجمنان مسموع رضا اصغا نموده و در مخالفت امیر حسین با ایشان همداستان
شده و در اثنا مشورت علی را در حضور سوری بر خیست و در انخلوت در آمد و امرا را
از مخالفت امیر حسین تحذیر نموده از وخامت عاقبت آن متنبه ساخته امرا از
کلمات او متاثر و متنفر شده از خلاف وی اندیشناک گشتند و از روی اتفاق آن
خون گرفته را که عقل معاش نداشت بیاساق رسانیدند و تهیه اسباب محاربه
اشتغال فرمودند **گفتار در نهضت حضرت صاحبقران بجانب بلخ با دیران صف**
شکن و انقراض دولت امیر حسین بن مسلای بن امیر قزغن چون امرا و اعیان
از اقبال امیر حسین ملول و متنفر گشته از هراس سطوت او هراسان شدند و امیر

و امیر صاحبقران از این مکر و غدر او از جملگان بر یقین پیوست امیر و لشکر در عقب
همداستان شده با یکدیگر همداستان شده عهد و پیمان بستند چون جبلت حضرت
صاحبقران عهد و پیمان قلعه‌گشا از سمات نفاق و فریب مبرا و معرا بود او از وخامت
امیر حسین شایع کرد اینده و با حضار لشکرها فرمان داده قوزه را بطلب شیخ محمد
بیان سلدوز که از مهابت امیر حسین گریخته بازار رفته بود فرستاد چون سپاه
نصرت انتساب بدرگاه چهره کامیاب روی آورده مجتمع گشتند برانغار و
جوانغار و قول و منقلای زینت داده بطالع سعد و بخت فرخنده از خط کش گذر
آمده یا منقلای قول بعهده امیر موسی کرده خود با طایفه از شیران بیشه هیجا و نهنگان
دریای وغا در مقدمه روان شدند چون طی مسافت نموده بکنار رسیده امیر موسی
جنانچه عادت قدیم او بود بر حسبی که رعیت و حضرت صاحبقران کرده از اقتدار اصلا
مخالفت بنوراد امیر موسی نشد و سیورغتمش اغلان را با امیر حسین و مویید ارلات و جمعی
دیگر از اعیان سپاه و ملازمان درگاه برسم منقلای از پیش روان ساخت و خود
بطلعت همایون خویش جناح زینت داده رایت ظفر پیکر برافراخت و امواج
لشکر چون امواج بحر انفرد در حرکت آمدند چون سیورغتمش اغلان با جمعی از قلزنان
بنزدیک رسیدند هند و شاه و خلیل که منقلای لشکر امیر حسین را یتلیغ شده بودند
قدم جسارت پیش نهاده بمجرد دیدن سپاهی ایشان پشت داده زرد روی
و خشک لب از امویه یکدگر گشتند و تیغ زنند دست از نام و ناموس شستند و در آن
حالت جناب سیادت مآب نقابت منتسب نبوت انتساب سلیل اولیاء معصومین افتخار
آل طه و یس امیر سید برکه که از عظمای سادات مکه بحسن خلق و صفای سریرت
و طهارت ذیل و صدق گفتار امتیاز داشت جهت اوقاف حرمین شریفین
پیش امیر حسین آمده بودند امیر حسین با آنکه از محصولات وقف حرمی بانجناب ندا[د]

قطع

حظی لایق بر مقدم ایشان رسانیده و روزگار بعد از زبان با او خطاب میکرد شعر تراکرم
نان کند همی بیت * زبان برو هیچ هم نداری * مرتضی ممالک اسلام ملول و منفور و رنجیده خاطر
از پیش رون آمده روی توجه بدیار ماوراءالنهر نهاده و در موضع ساکسه فرسخی ترمذ بود بخدمت
صاحبقرانی پیوسته طبل و علم پیشکش کرد و بر زبان فصاحت بیان گذرانیده که
توجه جیش شکن عالمگیر منصور حضرت صاحبقران که منظور نظر الهی بود از وصول اظهار
بادشاهی در فاتحه دولت مقدم جناب سیادت پناهی در آوان بهجت
مبتهج و شادمان گشت و تمامی اوقاف حرمین را بانجناب مسلم داشتند و او را بمال
اعزاز و شرایط احترام دقیقه مهمل نگذاشتند و میان ایشان الفت و استیناس
از حد تخمین و بیرون از قیاس واقع شد چنانچه مرویست که حضرت صاحبقران فی
و جناب ولایت پناهی مدت العمر اکثر اوقات با یکدیگر بوده‌اند و بعد از وفات
نیز در یک قبر آسوده اند القصه حضرت صاحبقران با عزم فسیح و نیت درست از
آنجا در حرکت آمده بجغاتو نزول فرموده امیر جاکو را بجمع لشکر اطراف نامزد کرد
او بموجب فرموده علاوه ایل سلدوز و غیرهم را فراهم آورده باردوی همایون
فرستاده و چون بختلان شتافت با لشکر انبوه نیز در سلک ملازمان گردون اساس
منتظم گردید و در اطراف آب موضع اولاج شیخ محمد بیان با جمعی و قوزه که بطلب او
رفته بود بموکب همایون پیوستند چون بموضع خلم معسکر ظفر قرین گشت شیخ محمد ایلچی بوقا
و امیر ایلچی بوغا که از قبل امیر حسین حاکم قندز بود با لشکرها باردو رسیده با نواع نوازش
سرافراز گشتند و همچنین امیر کیخسرو که دست از حکومت ولایت ختلان باز داشته
از بیم امیر حسین روی بالای نهاده بود بزمان پس باز گشت و امیر جاکو نیز با سپاه
ختلان رسیده تمامت امرا و اعیان الوس جغتای که از کردار ناصواب و حرکات
امیر حسین منزجر و کوفته خاطر شده بودند روی بدرگاه فلک اشتباه حضرت صاحبقرانی

نهاده کمر خدمت بر میان بستند و آنحضرت شیخ علی بهادر را با طایفه از دلاوران در مقدمه
روانه کرد و امیر حسین نیز جمعی از بهادران از پیش فرستاده جنگ صعب میان الفریقین روی
نمود و سپاه نصرت شعار مخالفان را منهزم ساختند و شیخ علی بهادر چوبان پسر داور را
دستگیر کرده کشان کشان بدرگاه فرخنده نشان آوردند و حضرت صاحبقرانی درین ایام عیش
افراز بر سریر خانی نشانده چند روز بعشرت و شادمانی بسر بردند و بعد از آن لشکرها
مرتب داشته رایت استقلال برافراشته متوجه بلخ شدند مقارن اینحال امیر زنده حشم
با سپاه شبرغان باردوی اعلی ملحق گشت و باتفاق قلعه هندوان را مرکز وار در میان
گرفتند و کورکه زده سورن انداختند و از حصار سوار و پیاده بیشمار بیرون آمده
جنگ عظیم کردند و در آن روز شاهزاده جلادت شعار امیرزاده عمر شیخ بهادر که
امیر تیمور گورکان که در سن شانزده سالگی بود بقدم جرات پیش رانده داد مردی
و مردانگی داد و از شصت قضا تیزی گشاده یافته بر پشت پایش رسید که از جانب دیگر
سر بر کرد همراهان سینه گرم کرده تیر را بجان داغ کردند که شیخ از زیر قدم بیرون آمد
و شاهزاده با وجود خردسالی دست در دامن تحمل زده هیچگونه قلق و اضطراب ننمود
روز دیگر که خسرو ثوابت و سیار بعزم تسخیر این قلعه فیروزه فام سرق ظفر نگار برافراشت
جوانان جانباز روی بمیدان نهاده دست بتیغ و سر گشادند بعد از بیشتر و او زبهادران
امیر حسین روی گریز آورده پناه بحصار آوردند و در چنین وقتی امیر حسین از غایت
بخل و امساک که در طبیعت او غالب بود قوت آن نداشت که زر و سیم و قماش جان سپر
سازد و بکرم و بخشش دست بیدل نماید زد بیت چو داری بشمشیر زن زر دریغ ‡ دریغ
آیدت دست بردن بتیغ ‡ امیر حسین از کمال خوف و دهشت دروازه هیبت و حقد
صاحبقران ظفر قرین کسی پیش او فرستاد که اگر جان میخواهی روان از قلعه بیرون آی
و بقدم اخلاص جاده مطاوعت سپار امیر حسین چون راه خلاص و نجات بسته یافت

وازپس و پیش سیلاب بلا و فنا بهم پیوسته دست در دامن تضرع و استسلام زده سر بزرگ
خود را با خانی که اختیار کرده بود پیش حضرت صاحبقران روان ساخته گفت که در مقام
انقیاد و اذعانم و جز اطاعت و متابعت چاره نمیدانم و متعاقب آن دیگری را
فرستاده پیغام داد که آفتاب دولت من بحد زوال رسیده و کوکب اقبال من از
خانه عز و برج شرف بدرجه هبوط و منزل وبال انتقال کرده در خواست از کوکب سعادت
و اقبال همعنان داری همینست که بر جان من بخشایی و راه بر من بگشایی تا ازین تنگنای
محنت و مشقت بیرون آمده روی بکعبه معظم نهم و زیارت بیت الله بجای آورده از
جرایم و ایام زبان باعتذار و استغفار گشایم و ادام خرد از ملتمس او مبذول داشته
از موقف عنایت و مرحمت فرمان نافذ گشت که هیچ آفریده باید که مزاحم و متعرض او
نشود تا بیرون آمده بهر جا که خاطرش خواهد برود باز امیر حسین کس فرستاد که فردا بیرون
می آیم مشروط بر آنکه امیر تیمور گورکان عهد و پیمان در میان آورده قصد جان من نکند
هیچ آفریده را کاری نرسد که بعوض بن نامد حضرت صاحبقران که در عهد و وفا و صدق
و صفا بلکه در جمیع فضایل نفسانی سرآمد سلاطین زمان بود بر آنجمله پیمان نسبت قرار
بران یافت که دیگر بسلامت بیرون آمده هر جا که خواهد برود و امیر حسین بمضمون
این کلمه که مع بعهد و پیمان خویشتن بنیاد آرد ‡ بر افسون اعتماد نمود چون زمانه لباس
سوگواران در برافکند امیر حسین با دو نوکر بیرون آمد و از کمال حیرت و دهشت قصد آن نمود
که بکجا رود و کیف ما اتفق قدم بهر طرف مینهاد تا بشهر کهنه افتاد و در قریب صبح شده او را
بهانه از خود جدا ساخت و خایف و گریزان ببالای مناره مسجد شهر دوید که از آسیب
تعرض لشکریان تاتار در وقت کشتن و نهب و غارت سالم مانده بود و دست خوش
مقبول لشکریان را نرسیده رفت و ندانست که بیت از مرگ حذر کردن دو روز
روا نیست ‡ روزی که قضا باشد و روزی که قضا نیست ‡ و از غرایب حالات و عجایب

و من عجایب اتفاقات آنکه شخصی اسپی گم کرده بود و در طلبش می یافت ناگاه بی طرش
رسید که بر آن مناره بالا رود و نظر بر اطراف و جوانب دشت و صحرا افکند شاید که
سیاهی گم شده بچشمش در آید اسمعیل است بگوشش رسید بیت زرشت هم خوب است گاو از
خار گم شده ∴ از قنون باشد بگوشش صاحب از ره انگشت ∴ خداوند است مفقود
چون بر آن مناره بر آمد امیر حسین را دید و بشناخت و خدمتش در ایام رفاهیت ناگه
بی ضرورت کمک کف گندم بزبان هیچ از دیده نمیداد در آن حال از بیم جان بکشف مراد
سلطان بدان شخص داد و در کتمان سر خویش مبالغه نمود و مواعید خوب او را امید
وار گردانید و اقرار امیر حسین را ابو کنندان عظیم مطمئن خاطر گردانیده فرود آمد و
بدرگاه حضرت صاحبقرانی رفته صورت قضیه را مفصل معروض داشت شاه و سپاه
بران حال اطلاع یافته سواره و پیاده بجانب مناره شتافتند امیر حسین چون دید که گروه
انبوه با سلاح و ابزار گیرش متوجه اند از آن بالا بزیر آمده در سوراخ دیوار همان مسجد
خزید و چون دست اجل گریبان جانش گرفته بود مقداری از دامان جامه اش
بیرون ماند مردم سایهای مناره و شکاف جامه اش را یافتند و از آنجا براحت نبوده
شکاف دیوار بر بودند و از سیاه فش خواهه او بیرون کشیده دست بسته پیش حضرت
صاحبقران رسانیدند و گفتند بیت کسی که گردن از امرت کشد گرفت آن بپایان
تو و مران کشان کشان آورد ∴ حضرت صاحبقران پاکیزه سیرت نخواست که از مقتضی
عهد تجاوز نموده سبکسر نقضی باو رساند روی بار او آورده فرمود که من از یمین خود
او گذشتم و جفاهای او را ملالم لکن الکاسته چون او را از مجلس بیرون آوردند امیر
کیخسرو ختلانی اضطراب آغاز نهاده و معروض حضرت صاحبقران گردانید که امیر حسین
برادرم کیقباد را کشته او را من باید سپرد تا مقتضی شرع شریف بقصاص سازم حضرت
کیخسرو را تسکین داده فرمود که تو از سر این دعوی بگذر که عاقبت وخامت خون ناحق

باز دارد

روزگار او خواهد رسید در اثنای این گفت و شنید حضرت صاحبقران ظفرقرین مادام
گذشت کرده حقوق مصاحبت قدیم بخاطر گذرانیده و در بی اعتباری دنیا ملاحظه حال
بگریست و از تلخی زهر فراق الجای ترکان آغا که خواهر امیر حسین بود و در حرم محترم حضرت
صاحبقران بود حزن و الم بر ضمیر اشرف او استیلا یافته بگریست امیر الجایتو که از نیک
و بد ایام واقف بود دلش و زبان او عارف چون رقت حضرت و امارات خلاص
امارت ساهی مشاهده کرده دانست که اگر امیر حسین پای از آن غرقاب بساحل
نجات نهد همه را دست از جان شیرین باید شست لاجرم بگوشه چشم اشارت با امیر
موید و امیر کیخسرو کرد ایشان این معنی دریافته بی رخصت از عقب امیر حسین شتافته
کار او با تمام رسانیدند و دو پسر امیر حسین ملخانی که بزرگتر او بودند از میان
برداشتند و دو پسر دیگرش کوچکتر بودند بهندوستان رفتند و در غربت ببرادران و پدر
پیوستند لشکر منصور بر قلعه هندوان مستولی شده مجموع خزاین و دفاین امیر حسین با
خواتین و متعلقان و منتسبان او پیش حضرت صاحبقران آوردند آنحضرت سرای ملک آغا دختر
قزان سلطان را و اولجای آغا و خراسان سلطان و دلشاد آغا و اسلام آغا و خانزاده امیر خضر یسوری
و طغای ترکان خاتون را در حرم خاص جای داد و دیگر خواتین و متعلقان و دختران را
با امرا و مقربان و ملازمان نامزد فرمود و دنیا عجوزیست که هر روز دست در گردن
شوهری کند و جوانیست که هر شب دل بر مهر دیگری نهد کوس سعادت هر ساعت در
مقامی زنند و خطبه سلطنت هر جمعه بنام دیگری خوانند تلک الایام نداولها بین الناس پس
و این واقعه عظمی در رمضان سنه احدی و سبعین و سبعمایه اتفاق افتاد و بعد از
قتل امیر حسین فرمان جهان مطاع شرف نفاذ یافت که مردم از قلعه هندوان شهر
بلخ رفتند و در آن موضع آغاز عمارت کرده ساکن گردند و حصار مذکور را ویران
ساخته غنایم فراوان بدست لشکریان افتاد و فقر و احتیاج در میان ایشان

مانند عنقا و کیمیا نامدار گشت گفتار در جلوس میمون حضرت صاحبقران سعادتمند
و نهضت آنحضرت در بدایت حال از بلخ بدار الملک سمرقند چون مقتضی کلمهٔ کریمهٔ
الملک من تشاء فرمانش کارخانهٔ تذل من تشاء بساط حکومت و سلطنت امیر حسین بن امیر
مسلا را درنوشته منشور دیوان مالک الملک ایجاد و انشاء و الله یؤتی ملکه من یشاء
انا جعلناک خلیفة فی الارض فاحکم بین الناس بنام همت زجام حضرت صاحبقران کشورستان
قطب الحق و الدنیا و الدین امیر تیمور گورکان رقم پذیرفت بیان این سخن آنست که در آن
زمان که امیر حسین دم استبداد و استقلال میزد و بزبان او غیر لفظ انا و لا غیری جاری
نمیگشت تیغ قهر علام زمان بارگاه گردون اشتباه که موافق حکم شریعت غرا و ملت
بیضا و گشته شد و مجموع ممالک در تحت تصرف بندگان درگاه آمد و آوازه
این فتح ارجمند در اطراف دیار خراسان و بلاد ماوراء النهر شیوع یافت و خوفی
عظیم و رعبی قوی بر ضمایر و خواطر اقاصی و ادانی مستولی شد و بجهت تأکید قواعد حق
و تشیید مبانی سلطان امرا و نوئینان و وجوه اعیان الوس جغتای و غیرهم که در ولایت
بلخ متوطن بودند و مجمع مثل امیر شیخ محمد بن امیر بیان سلدوز و امیر الجایتو اپردی
و امیر کیخسرو ختلانی و امیر داود که از قوم دوغلات بود و امیر سار بوغا جلایر و
امیر حاکو برلاس و امیر زنده حشم اپردی و شاه شیخ محمد بدخشانی و دیگر سروران و
معتبران باتفاق سادات عظام و اهل بیت کرام که آیهٔ کریمهٔ قل لا اسئلکم علیه اجرا الا المودة
فی القربی در شان ایشان نازل شده و حدیث انی تارک فیکم الثقلین کتاب الله
در شان آن طبقهٔ عالی مکان روایت کرده اند مثل عالیجناب معالی ایاب افتخار اعاظم
آل ذات صاحب الکرامات و المقامات سید برکه و خانزادگان ترمذ مثل خانزاده
ابو المعالی و خانزاده علی اکبر که در صحت انتساب ایشان هیچکس را سخن نیست حضرت
صاحبقرانی را بر سریر جهانبانی نشانده عهد و بیعت با آنحضرت تازه کردند قبائل مغول نیز همه

بعادت خویش رسم جلوس بجای آوردند و زانو زدند و درم و دینار نثار کردند
و پادشاه صاحبقران خواندند و جلوس همایون آنحضرت در تاریخ عشر رمضان ع
سنه احدی و سبعین و سبعمایه اتفاق افتاد صاحب خوش افروش که مدحت زمعقد
فزون بود هفتاد و یک * قضا گفت شه را که الملک لک * جهان را که پیدا شد هستی زنو
برآمد ز مشرق بلند آفتاب * مهی اگر پرتو کس هیچ بود * فلک وار رفعت که خورشید
تراوش نام نبی جدید * و من شانه فیه اس شاید * تمو ز طفلی سر شیر خورد * خدا
جهانگیر کسی نزد * چون حضرت صاحبقران بر سریر سلطنت و جهانبانی تمکن یافت
در خزاین و دفاین امیر حسین را که سالهای دراز بدست آورده بود بگشاد و مجموع
اعیان حضرت و ارکان دولت و متعلقان حشم و افراد خدم بر حسب مکان و عطا
بی اندازه کامکار و بهرهٔ استظهار گردانید چون از ضبط و باستحکام ولایت بلخ مراد خاطر
دل و سر و خاطر بر آمد حکومت آنجا بمنصب وزیر و بولیت دیار ماوراء النهر رایت
نصرت شعار بر افراخت و بر جیحون پل بسته از آب در ضمان ملک وهاب بگذشت امرا
و سروران و بهادران که رسم جانسپاری تقدیم رسانیده بودند مناصب
لایق و مناصب داد و بعد از چند روز که در جلگهٔ قبهٔ اکنفرانکش توقف نموده
بود و از رحمت علام زمان موکب همایون فراغت یافته عنان عزیمت بجانب سمرقند انعطاف
داد و دولی از زمین مشمول عنایت و رحمت حضرت صاحبقران نصرت قرین گشت
آنحضرت همت پادشاهانه بر عمارت قلعه و حصار و ابنیهٔ رفیع مقدار و پیرایهٔ
زرنگار گماشت و آن بلده جنت شعار را مرکز رایت دولت و اقبال گردانید و پای
تخت ساخت و پرتو التفات بر خلایق که سابقا بان ولایت راه یافته بودند انداخت
و امیر موسی که در هنگام توجه حضرت صاحبقران از موکب عالی تخلف نموده بود چون
خبر کشته شدن امیر حسین و فتح قلعهٔ بلخ شنید بترکستان گریخت و آنحضرت حکم داد

بالی بغا از بهادران بطلب او فرستاد و جنگی با امیر موسی رسیده میان ایشان جنگ
واقع شده امیر موسی منهزم گشت و حملی ترجین اغرق او را گرفته روی براه سمرقند
نهاد و امیر موسی بطرف سلی رفته در کوه و صحرا سرگردان میگشت تا بار دیگر امیر
قرا خاچ برلاس و امیر حسین برجب رفته بار دوم کارزار نموده منهزم شد و چون
امیر موسی بر این صورت اطلاع یافت و حال آنکه اکثر را بهار احکام ترکستان
مضبوط ساخته بودند بلغور رفته از آب آمویه گذشته متوجه شبرغان شد و بزنده حشم
پیوسته با غرور و اضلال او اشتغال نمود و از اثر مصاحبت امیر موسی بان تبه کاری آن
رسید که رسید مثل صحبت بد رمیه صحبت این وقت که از مصاحب ناجنس احتراز
کنند در تیرماه سال مذکور حضرت صاحبقران جهانگشای ترمتای اندخود بطلب
اشراف و اعیان از پس حفتای المان فرستاد مجموع ایشان بقدم اطاعت
انقیاد پیش آمدند مگر زنده حشم که بر محمد خواجه ایردی کهنه امیر موسی از جاده مستقیم
انحراف جست حضرت صاحبقران کامکار ایلچی فرستاد و ازو خاست می الفت او
تحمل ترفوره برقومه که به امتثال و کمال تمرض فرمود زنده حشم شرایط اعزاز
و احترام ایلچی او درمه فرستاد و ایلچی کرده وعده داد که در عقب تو با تحف
کنون ایم اما سخن خویش وفا نکرده در شوال شخصی که بر قول او وثوق بود و اعتقاد تمام داشت
از جانب شبرغان آمده بسمع همایون رسانید که زنده حشم پیشه باغی شده و بخواهد
آمد مس امیر مرادشاه و ارلات رنه‌شش سلامی و امیر حسین در مقام یاغی گری
درآمده بودند چون خبر اوباره و اقتدار صاحبقران کامکار شنیدند از جانب امان
در خاب سمت روی بدرگاه آنحضرت آوردند زنده حشم چون از توجه ایشان
آگاهی یافت با اسباب معاشرت و نقل و شراب و آنچه ازین باب توانسته بود
امیر و امیرزاده آمده در موضع ... بساط نشاط گسترد و ایشان را طوی داد و چون

از انجا در قره باغ او گرم گشتند مرادشاه و ارلات رنه‌شش گرفته بند بر پای نهاد و برادر خود
موسی پرده در مجلس خاص ... گفت که این دو شخص را باید امیر تیمور گورکان فرستاد
در حضور امیر محمد گفته بود که مهم ایشان را و اسفار راه منقطع رسانیده و امیر محمد ایشان را
فرنگی بند برده در ستاره شب مرادشاه و ... را القتل رسانید حضرت صاحبقرانی
چون ازین قضیه نهانی مطلع شد با امرا گفت که ازان میترسم که نصیحت من مفید افتاده
در میان حکمت زنده و شرمسار شوم حضرت صاحبقرانی عذر امیر ... مسموع داشته
با سه ... خواجه یوسف و ... بهادر را بشبرغان فرستاد تا زنده حشم را
هر طریق که توانند در سلک سایر ملازمان و خدم منتظم گردانند خواجه یوسف و ...
بهادر چون بشبرغان رسیده آن ... ایشان را ... مقید ساخت ذکر لشکر کشیدن امیر
صاحبقران بجانب شبرغان و انقضاض یافتن زنده حشم به الطف سلطانی ...
چون خبر قید و حبس خواجه یوسف و ... بهادر بگوش شهریار زمان رسید آتش خشم او
در التهاب آمده با لشکری ... متوجه صوب شبرغان شد و از آب جیحون عبور نموده
چون بمقصد رسیدند زنده حشم در قلعه آنجا متحصن گشت بهادران سپاه منصور حصار
را در میان گرفته شور انداختند از خروش کوس و کورکه و خروش ... ان حصار
ناموس ... در ... انبوه افتاد و زنده حشم ...
خروش ... شده عاقبت ... چاره ندید و دست در
استیمان ... امیر ... شفیع ساخت ... در آن باب سخنان ملایم
رسانیده التماس نمود که جرایم زنده حشم را بزلال رحمت و احسان حضرت
صاحبقران خطا بخش ... عفو فرماید و چون لشکر دست از محاربه ...
... بدرگاه ... گرده دون ...
حاضر کرده ... امیر ... شرف اجابت مقرون گشته آنحضرت از سر خون زنده

خشم درگذشت بلکه بنوازش و عاطفت پادشاهانه او را امیدوار ساخت بعد از آن
زنده خشم امیر موسی را با خود بیرون آورده به بندگان عتبه علیا سپرد حضرت صاحبقران
زنده خشم را بلطف و عنایت منهاست اختصاص داده عنان عزیمت بمستقر خویش معطوف
ساخت چون بشهر بیر رسید جمعی از ایل امیر موسی را برشحات احسان و انعام خویش
تازه و ریان ساخت و بوظایف اکرام و احترام او قیام نمود و طوی پادشاهانه ترتیب
داده قاطبه انجمن را بنعمای گرانمایه سرافراز ساخت و حکومت ایل و الوس را بوی ارزانی
داشت و زبان اعتذار امیر موسی باین کلمه جاری گشت که مصرع از من گنه آید
و من اینم مصرع از تو کرم آید و تو آنی چون کلک قضا منشور دوبار زنده خشم را بتوقیع خسران
دنیا و آخرت موشح گردانیده بود سر خلاف بار دیگر از گریبان عصیان بر آورده
پای جسارت در میدان طغیان نهاد بیان این سخن آنست که خالزاده ابوالمعالی ادعای
بظهور آنکه ظهور مهدی آخرالزمان سلام الله علیه نزدیکست این حدیث شایع گردانید
که من حضرت ختمی پناه را صلی الله علیه و آله وسلم و علی مرتضی را علیه السلام بخواب
دیدم که مرا بنصرت دین مبین و شرع متین مامور گردانیدند و من در این باب معانی
جمله مدلول خواهم داشت بدین فسانه و افسون خواص و عوام را از لغو زنده خشم
لوح را امر از راه برده او خاطر رضی لفت حضرت صاحبقران کامکار قرار داد
سید ابوالمعالی طی شده باتفاق دست بغارت و تاراج ایل و الوس
چون خبر این امر ناصواب بسمع اشرف کامیاب رسانیدند بهادر را از خویشان
بوداق بیگ را با سپاهی جنگ رسم انقیاد فرستاد تا شرر شری که مشتعل
گشته بقوت تیغ آبدار منطفی گردانند چون سپاه نصرت انتما بدر رسیدند زنده خشم سپاهی
دیده بگریخت و شب از آب گذشته پل را خراب ساخت لشکر شیرخان که بتاخت رفته
بودند روز دیگر باز گشتند و از صدمت سپاه ظفر پناه گریزان شده سراسیمه از جانب

ساختند

ساختند و پل را مانند حال خود خراب و ویران یافته بهادران ظفر پناه از عقب رسیده
دست به تیر و کمان بردند و بزخم پیکان جان ستان بسیاری از ایشان را بخاک هلاک
انداختند و جمعی کثیر خود را در آب افکنده غریق بحر فنا گشتند و اندکی از آن جماعت بمشقت
بسیار رخت بساحل نجات کشیدند و زنده خشم گریزان و افتان و خیزان خود را بقلعه
شیرخان انداخته اسباب حصارداری ترتیب داشت چند است که باد رقش طبل خیمه
بیرون اندازد چون حضرت صاحبقران کامکار دانست که زنده خشم پشت استظهار
بحصار باز نهاده فرمان داد تا امیر جاکو با لشکری متوجه شیرخان شود و او بموجب فرموده
از آب گذشته سپاه منصور قلعه را مرکزوار در میان گرفتند و زنده خشم با دلی
پر درد و طبقی افسرده آن زمستان در تنگنای محاصره بسر برد چون لشکر سبزه دریا چمن
اطراف باغ و دشت محیط شدند و شرارت سرما بحرارت هوا تبدیل یافت
زنده خشم دست فراغت در دامن حمایت امیر جاکو زده زبان تضرع و اعتذار
و استغفار برگشاد امیر جاکو او را بعاطفت امیر صاحبقران رحمت شعار امیدوار
گردانیده زنده خشم از حصار بیرون آمده در مقام خجالت و ندامت سر در پیش
افکنده بایستاد و امیر جاکو او را مصحوب خویش ساخته بپایه سریر سلطنت مصیر
او را باتفاق زانو زده ملکات ملوکانه چهره افق افراسیغ جرایم آورده کرم جبلی
ذات حمیده صفات حضرت صاحبقرانی عصیان و طغیان زنده خشم را بلطف و احسان
مقابله ساخت و بر ضعف رای و تشویش او بخشود و حکم کرد تا هر چه لشکریان از رمه و اثاث
او بجای گرفته بودند باز دادند و آنحضرت اغنام و احمال و خیول و دواب فراوان
از اسباب زنده خشم داده و بزبان نصیحت و عفو با او خطاب فرمود که ما از گناهان تو
درگذشته خون ترا بخشیدیم تو هم بجان خود ببخشای و خیال محال از دماغ بیرون
کن و بیقین بدان که دولت مرغی نیست که بهر آشیانه فرود آید و مملکت عروسی نیست که

بدکیش چون عنایت ازلی شامل حال گشته و بخشش لم یزلی نامزد روزگار کرده ام
و ولیعهد کرده و اند تحقیق بر همه این بیشتر و با این همه الطاف پادشاهانه و اعطاف خسروانه
خبث طینت و درشتی جبلت زنده خشم او در مکر و غدر بیعت و کفران نعمت باعث و محرک
آمد چنانچه مفهوم است از سیاق کلام و بوضوح خواهد پیوست و چون تدبیر آن بدخواه بد اندیش
موافق تقدیر ملک قدیر نبود از آن همه سعی و کوشش جز حرمان و خسران حصری روی ننمود
و جسارت او موجب خسارت گشت ذکر توجه صاحبقران بجانب کوهستان و دفع

نمودن در حین کامرانی و برجعت آن حضرت بار دیگر و غلبه جمعی عاصیان بعضی رجعت فتنه انگیزان

چون سپاه چند نوبت بجانب را التهاب بود و ولایت استیلا و استقلال بر افروخته و در
حضرت صاحبقران نصرت قرین خواست که ایشان را گوشمالی دهد که بعد از این خیال محال
در دماغ خود راه ندهند و پای جرات و جسارت از حد خویش فراتر ننهند و جرم جمع سپاه
فرمانداده و در شهور سنه اثنین و سبعین موافق تنگوز ییل مانند بحر مواج در حرکت آمد
چون از آب خجند بگذشت کزه و ارکتور که حد ملک ایستاده اغ اپی و بندی ک رحیق
نهادند و خاطر حضرت صاحبقران جهانگیر از آن مهم فراغت یافته بضبط ایل و الوس که
در تحت تصرف آمده بود کیکک تور را نصب فرموده در ضمان حمایت ملک دوالجلال
بفتح و اقبال خود معاودت نمود و مقارن وصول آنحضرت بمرکز دولت خبر رسید که
کیکک تور حقوق نعمت فراموش کرده باعلان کلمه عصیان مبادرت نموده است
در آن ایام بهرام جلایر که حضرت صاحبقران در تاشکنت بواسطه قلت اهتمام او مصلحت
باحوال ملازمان خاصه عتاب فرموده سرزنش کرده بود و گفته بود که زود باشد کرا
بدر خانه خویش محتاج شوم و در سلک بندگان سدسنیه انتظام داشت حکم و اجب الاتباع
صادر شد که او با امیر عباس و ختای بهادر و شیخ علی بهادر روی جلادت بدفع کیکک
تور آورند ایشان برحسب فرمان روانشده مراحل و مسالک طی کرده چون در برابر

یاغی رسیدند ایل بهرام جلایر که حضرت امیر صاحبقران بزرگی که با حد هیچ دشمن قدم
خواسته که او را اگر چه بهرام از غدر ایشان آگاهی یافته بصورت جاوید
را با او در میان نهاد بنا بر مصلحت وقت الضرورت را خفا و اشیه منعقد از
اسمالت داده و غافل ساختند مردم سپاه بر کنار آب خاتون که میان ایشان
حایل بود صف زده بایستادند مقارن این حال ختای بهادر در باب ماخر خنک
در رعایت حزم سعی کرد شیخ علی بهادر رقم معول را ان گشتند و ختای بهادر
تا محل بر چنین وعده دل او نکند تنها از آب گذشته خود را بر سپاه دشمنان زد
و چند کس را انداخته کرده اینه بگرد او درآمدند و شیخ علی بهادر کمک
ختای بهادر از عقب روانشده و از آب عبور نموده و حمله کرده او را از آن
میان بیرون آورد و اینصورت طوریست و رای شجاعت و جلادت
دختر او را بنابر بعضی وقت در همان کنار آب با مخالفان آشتی کرده مراجعت
نمودند و بعد از بازگشتن جمعی را که بهرام جلایر بر غدر اندیشیده بود به جاساق
رسانیدند چون بموکب همایون پیوستند حضرت صاحبقران گردون توان از مصلحت
ملازمان استنکاف نموده ایشان را توبیخ و سرزنش کرده با حضار عساکر گردون
مآثر فرمان داد چون جمع آمدند بنفس خویش متوجه دشمن گشت و رایت نصرت آیت
چون از بیرم و تنگی بگذشت مخالفان بمجرد استماع توجه آنحضرت قرار بر فرار
اختیار کرده در صحاری و قفار متفرق و پراکنده شدند حضرت صاحبقران سپهر
اقتدار با دلیران بیشتر زن سره کنار تا موضع سنگر تعاج که محکم ترین ایشان است
کردند سپاه منصور غنایم نامحصور گرفته رایات عالیات از آنجا بعزم مراجعت
در اهتزاز آمده و در اثنا طرق مخلص شیخ ابو مسلمک از مقربان بارگاه معروض
شهریار گیتی پناه گردانید که امیر موسی و زنده حشم و پسر امیر خضر یسوری

بامکر عهد و پیمان بسته اند که چون بموضع قرشی رسند در باره شاهکری اندیشیده و
در باطن دارند بظهور رسانند و خانزاده ابو المعالی ترمذی و شیخ ابو اللیث
سمرقندی با خائنان درین باب اتفاق نموده اند و من مجملا میدانم که اگر رستخیز
واقع شود هم در مجلس اول گناه بر ایشان ثابت سازم حضرت صاحبقران
سعادتمند فرمان داد تا مجموع ایشان را در موقف یرغو بازداشتند و بعد از شرایط
تحقیق و تفتیش اهل خیانت بگناه خود اعتراف نمودند چون امیر موسی خال مهد
علیا سرای ملک خانم بود آنحضرت از سر جرم او درگذشت و التماس خانزاده
ابو المعالی بخاندان نبوت سبب نجات او شد اما حکم قضا جریان نفاذ یافته بود
که از ممالک محروسه بیرون رود و ابو اسحق پسر امیر خضر یسوری بواسطه آنکه
خواهرش در حباله نکاح امیر سیف الدین بود بشفاعت او از آن ورطه خلاص یافت
و حضرت عالی منقبت سلطنت منزلت درباره شیخ ابو اللیث سمرقندی فرمود
که هوای که بغایت گرمست و ایشان را کمال برودت واقع شده اند
کو حج روند تا اعتدالی روی نماید و زنده وحشم را بموجب یرلیغ واجب الاذعان
در مجلسی که راه آمدن نداشت بازداشتند **گفتار در فرستادن حضرت صاحبقران**
خلقه تواچی و مولانا جلال الدین کشی را متعاقب هم بخوارزم و رفتن
آن حضرت در عقب ایشان بخوارزم چون امیر صاحبقران گیتی
ستان از ضبط الوس جغتای بازپرداخت خلقه تواچی را برسم رسالت
پیش حسین صوفی والی خوارزم فرستاده پیغام داد که کات و خیوق تعلق
بالوس جغتای دارد و تو چند سالست که از او قات مال گرفته اند
تصرف آورده اکنون وظیفه آنکه دست تطاول از آن مملکت کوتاه کنی تا گماشتگان ما ضبط
نمایند و مبانی محبت و مودت میانه ما استوار ماند خلقه تواچی بمجلس حسین صوفی

رسید و پیغام بگذارد و غرور تمش چون بوفور مال و کثرت سپاه مغرور بود در جواب
گفت که من این مملکت را بشمشیر گرفته ام از من هم بشمشیر باز توان ستند خلقه تواچی چون
باز گشته این سخن خشونت آمیز وحشت انگیز را بسمع علیه رسانید و باطن صافی حضرت
صاحبقرانی ازین جواب درشت متغیر و متاثر گشته خواست که بالشکر قیامت
اثر متوجه آن کشور گردد مولانا جلال الدین کشی که بحلیه علم و زیور عمل آراسته بود
نظر بر حال بندگان خدا انداخته از آنحضرت التماس نمود که چندان توقف
نماید که او بخوارزم رفته گوش حسین صوفی را بدرر نصایح بیاراید ملتمس مولانا مبذول
افتاده خود بدانجانب توجه نمود چون بمقصد رسید وظائف پند و نصیحت
چنانچه عادت علمای دین دار نیکوکردار باشد بتقدیم رسانید و در اطفای نایره
شرمی و مبالغه نمود تا خون و مال مسلمانان در معرض تلف نیاید و عرصه مملکت
و طوفان پامال حوادث و نوایب نگردد حسین صوفی از کمال عجب بسخن
آنجناب التفات ننمود و بدین معنی اکتفا نکرده فرمود تا آن عالم ربانی را مقید
و محبوس گردانیدند چون این خبر بمسامع علیه حضرت صاحبقرانی رسید عزیمت
خوارزم مصمم گردانیده در بهار سنه ثلث و سبعین و سبعمایه اسباب یورش
خوارزم مرتب ساخت و در موضع قبی منتن نزول اجلال فرموده در آن محل
حاجی وزیر فرستاده ملک غیاث الدین پسر ملک معز الدین حسین کرت که
بعد از پدر متصدی حکومت هراة و توابع آن گشته بود با پیشکشهای عظیم القدر روی
همایون پیوست و اخلاص و یکجهتی ملک بعرض رسانیده با نعامات و تشریفات خاص
یافت و آنحضرت ملاطفات گرانمایه مصحوب او ساخته رخصت انصراف ارزانی
فرمود و امیر جاکو را بحکومت قندز و بقلان فرستاده امیر سیف الدین را
در سمرقند داروغه گذاشت و خود با سپاهی از حساب بیرون در حرکت

آمده از پل در گذشته چون بکنار آب جیحون موضع سپایه رسید مقدمه سپاه منصور
تراول دشمن دیده بی اندیشه پیش رفته و حمله برده اکثر ایشان را دستگیر کرده
بپایه سریر سلطنت مصیر آوردند و این فتح را که در مبدا توجه روی نموده از
میامن دولت روزافزون حضرت صاحبقرانی دانستند چون خاطر خورشید مظاهر
خیام سپاه بدوام انتقام گشت بدام بیساول و شیخ مؤید کاسکان حسین صوفی
باتفاق قاضی انجا دروازه ها بسته راه فنا و نجاح گشادند و دوازده منجنیق
ترتیب داده آتش رزم و پیکار برافروختند و سپاه نصرت شعار بقدم جرات
پیش رفته دست توانایی از آستین قلعه گیری و حصارستانی برون آوردند و حضرت
صاحبقرانی فرمود تا بهیزم و خاشاک خندق را بینباشتند و بعضی بهادران بکنار خندق
آمده اشارت کردند تا کوه ملک بفصیل بالا رود و او از استیلاء وهم نتوانست
که بخندق آمده بخاک ریز استقبال نماید و خاری بیساول باثر ما مور شده بی وقفت
و تعلل از خندق گذشته روی بفصیل آورد و جشره باو اوخرقدم بر قدم نهادند و
لشکریان چون صورت حال بدین منوال مشاهده کردند با ایشان اتفاق نمودند نخست
شیخ علی بهادر بالا فصیل برآمده جشره دست در پای او زده تا وی هم برآید مردم
بزیر افتادند بار دیگر شیخ علی بهادر بفصیل برآمده از انجانب شخصی نیزه حواله
او کرد و او بهر نحو قدرت نیزه خصم را شکسته تیغ برسر وی راند و سپاه قیامت
نهیب از اطراف و جوانب در قلعه ریختند و دست بغارت و اسر برآوردند و دیگر
دیگر مراحم خسروانه باطلاق اسیران فرمان داد و از انجا متوجه خوارزم گشته
از موقف جلال فرمان قضا مثال نفاذ یافت که کوبه طلا جنة قصیری که در کنار خندق
نموده بود چوب یا ساق زده برام خرسته بسمرقند فرستادند و غیاث الدین ترخان
که از نژاد قبچق بود و حکم خان اورا ترخان کرده بود چنانکه در مجلد خامس گذشته

و نواده یوسف و ده امیر ایلچی بغا ارلات و دیگر امرا برحسب فرمان از پیش روان
شدند و بر لب کاوان مخالفان که بر رسم منقلای برون آمده بودند رسیدند و از
طرفین آتش پیکار افروخته گشت ملک خواجه و کلک که راس و رئیس سپاه دشمن
بودند حرکت المذبوحی کرده عاقبت روی بفرار آوردند و لشکر نصرت انتما بجملگی
را تعاقب نموده بسیاری از ایشان را بر روی خاک و ورطه هلاک انداختند
حضرت صاحبقران کامکار سپاه جلادت شعار را فرمان داد تا باطراف و
جوانب خوارزم رفته شعله افروخته آتش سبی و نهب در ان ولایت زدند
چون حسین صوفی استیلاء لشکر نصرت انتما مشاهده کرد بدیده فطن دید که روپای
ثبات ان مقاومت سرپایان ندارد بقلعه در آمده در استحکام برج و باره سعی
نمود و عاقبت صلاح در ان دانست که در استرضای خاطر آفتاب اثر آنحضرت
اتفاق کوشیده کلات و خیوق را بتصرف گماشتگان دیوان اعلی بازگذارد و باعتصام
این عزیمت ایلچیان چرب زبان با ملاطفات لایق و تحفات مناسب ببارگاه فلک
اشتباه فرستاد و مقارن این حال امیر کیخسرو ختلانی که حقد و حسد ملازمان حضرت
صاحبقرانی در باطن پنهان میداشت بحسین صوفی پیغام داد که بر عهد و پیمان امیر
تیمور گورکان اعتماد منمای و در صلح و آشتی تعجیل مکن وقتی که تو از شهر برون آیی
که اکثر لشکر سمرقند بتاخت و غارت ولایت رفته اند و فی الواقع چنان بود و وعده
داد که در روز مصاف من با تومان خویش بلشکر خوارزم خواهم پیوست امیر حسین
بعنایت کیخسرو ختلانی مستظهر شده با سواره و پیاده از شهر برون آمد و بر
لب آب قاون که در دو فرسنگی شهر واقعست رایت قتال و جدال برافراشته
و کورگه زده و نقاره کوفته سورن انداختند حضرت صاحبقران کردون توان
با انقدار لشکریان که در اردوی همیون باقی مانده بودند سوار شده میمنه و میسره

آراسته و برنشسته‌اند و در حرکت آمده کنار آب قادن که میان سرد و گرم حایل
بود و فاصل رسیده و صف زده بایستاده و سه کس از بندگان خاص تخت اختیار
در آب رانده بگذشتند و لشکریانی مرحله آورده جنگ آغاز شد بعد از آن شیخ علی
بهادر با پنج نوکر از آب بگذشت و بجانب خواجه شیخ زاده که در برابر او بود
متوجه گشت و او را بگریزانید همچنین امیر مؤید و اقبوقا و خطای بهادر از آب عبور
نمودند و در حین گذشتن از رود الچی بهادر فرو رفته چند نوبت آب از سر او گذشت
ع چه یک نیزه چه صد چون بگذشت آب از سر ؛ حضرت صاحبقران کامیاب برخواست
که اسب در آب راند شیخ محمد بیان سلدوز مانع گشته خود تازیانه بر اسب زده
از آب شناکنان بسلامت بگذشت و در آن مصاف کارزاری کرد که کار بر دشمنان
زار گشت امروز از بامداد چاشت تا وقت نماز دیگر اسباب حرب بتوفیق یزدان
گردان بود و سرهای پردلان چون گوی در میدان سرگردان آخر الامر بنیروی
دولت قاهره جباران سپاه ظفرپناه بر خوارزمیان غالب آمده گروهی انبوه
از مخالفان اسیر و دستگیر کرده حسین صوفی با معدودی چند گریخته بحصار درآمد و درها
ببست و لشکر فیروزی اثر پیرامن شهر فرو گرفتند جمعی که بتاخت ولایت رفته بودند
مغتنم الوطر بازگشته بموکب همایون پیوستند و حسین صوفی ازین حزن و اسف گشته
از آن غم و غصه بیمار شد و در هفدهم روز سرای فانی را وداع کرده بدار القرار
شتافت و برادرش یوسف صوفی بجای او بنشست و چون از یوسف صوفی تا غایت
جریمه صادر نشده بود وسایل الحاح وسیلت تضرع در دامن متابعت آویخت و از مصالحه
سخن گفت آنحضرت ملتمس او مبذول فرموده و برادرزاده یوسف صوفی
که آق صوفی برادرش از سوین بیک دختر خان ازبک داشت جهت امیرزاده
جهانگیر خطبه کرد و یوسف صوفی از دل و جان بآن پیوند راضی شده تقبل نمود که عقد

تهیه اسباب لایق آن مجلس شایسته عصمت را بدرگاه که محکم شود جاه گاه کیوان
اشتباه در آورند کاج و غیاث بهجت و دواد جنیدل یافته شهریار کشور
ستان عنان عزیمت بمستقر شرف و اقبال خویش معطوف ساخت و پیش از
وصول بمقصد غدر و خیانت کیخسرو ختلانی ظاهر شده یرلیغ واجب الاتباع نفاذ
یافت که کیخسرو را در موقف پرسش حاضر آورند و بعد از تحقیق و تفتیش
امرا و نوئینان با یکدیگر ایلچی فرستادن او پیش حسین صوفی و تحریض او بر
خدمتش بر مخالفت و مخاصمت حضرت صاحبقران بثبوت پیوست و چند گناه دیگر که بدان
اقدام نموده بود نیز روشن گشت لاجرم بفرمان سیورغتمش خان او را بند کرده
بترکان فرستاد تا نوکران امیر حسین بقصاص ولی نعمت خویش دست تصرف او بر
حیاتش از شهرستان بدن کوتاه کنند **بیت** دیدیم چند بار و نیامد همی نکو
ز جام مرگ قصد بدین خاندان کند **ذکر توجه صاحبقرانی بخوارزم کرت ثانی** بعد از
گرفتن کیخسرو ختلانی قراو سلطان محمود و ابو اسحق سه نفر تیموری و محمود شاه
بخاری از موکب همایون تخلف نموده بخوارزم رفتند و حریف مجلس یوسف
صوفی شده خاطرش از متابعت و مصادقت حضرت صاحبقرانی بانواع
کلمات فریفته بگردانیدند و او بر نقض قواعد عهد و پیمان که در مذهب مروت
و مروت محظور و ممنوع است اقدام نموده لشکر فرستاد تا کات را غارت و تاراج
کردند چون پرتو این خبر بر مشاعر ضمیر انور تافت در بهار سنه اربع وسبعین و سبعمایه
باحضار عساکر گردون شکوه فرمان داد و از اطراف و اکناف بلاد و ممالک
سپاهی جرار بدرگاه عالم پناه جمع آمدند و با گروهی انبوه روی همت بانتقام
یوسف صوفی آورده در راه بود چون امیر یوسف از توجه رایات نصرت آیات
آگاهی یافته از کرده خود پشیمان شده و زبان بانقیاد و استغفار گشاده عاقبه از

امرا و اعیان را به تنسوقات لایق بدرگاه گیتی پناه فرستاده و تقبل بود که مهد
علیا و ستر عظمی را بر حسب فرموده روان سازد حضرت صاحبقران ستوده
خصال بر قبول پوزش یوسف اقبال نموده رقم عفو بر صفحه جریده او کشیده و از آنجا
که رسیده بود مراجعت کرده بدار الملک سمرقند آمده بر عزمت اسباب طوی
مثال داد و در بهار سنه خمس و سبعین که عروس غنچه نقاب از رخ بر داشته بر منصه
سرای جلوه گری آغاز کرد فرمان واجب الاذعان شرف نفاذ یافت که
امیر ای تیمور و امیر یادکار برلاس و امیر اودن جته از ان مهد علیا بشهر
روند ایشان بعد ادای پادشاهانه و تحف عالی همت ان بجانب مقصد شتافته چون
بخوارزم رسیدند و با امیر یوسف ملاقات کرده تبرکات بگذرانیدند
مقدم امرا را باسم اعزاز و اکرام تلقی نموده از وظایف تعظیم و احترام
نکته فرو نگذاشت و خند رسعل(?) خانزاده را با تجملی که در قوت متصور بشر نگنجد
امرا را طوی داده با ایشان سپرد و شرط مطاوعت بجای آورده روانه
گردانید و فرستادگان قاصد را برسم تعجیل برسانیدن این خبر […]
فرستادند چون صورت حال معروض حضرت صاحبقران شد فرمان داد تا
زینت خواتون که عروس […] خان بود با سایر خواتین و ارکان دولت و
اعیان حضرت و امرای عالی تبار و نوئینان رفیع مقدار براه استقبال […]
و سادات و قضات و علما و فضلا و ارباب درس و فتوی و اصحاب زهد
و تقوی تا موضع کانت بر حسب فرمان شتافتند و دار السلطنه سمرقند را با انواع تکلف
غریب و تجملات بدیع و عجب موجب حکم آیین بستند و خانزاده را بحشمتی و زینتی
که از بدو ابداع عالم تا اکنون دیده عروس دنیا غریب مثل ان ندیده بود بشهر
آوردند و در مجلس خاص امین شرع مطهر در ساعتی که سعود از ان اقتباس سعادت

میمون با شاهزاده عالی قدر منظور ملک قدیر امیرزاده محمد جهانگیر در سلک ازدواج
کشیدند و چندان جواهر لالی و درم و دینار و عبیر و عنبر و مشک اذفر نثار کردند
که نقادان از حیز قوت ناطقه بر دست و طوطیان با عظمت در تقاضای بار و ده
بهجت که از ابتدای گردش سپهر مینا فام در خیال نابسته از ان ایام نگشته بود
ترتیب داده و ان در درج سلطنت و دری آسمان حشمت وابسته در خلوتگاه
خاص شرف صحبت شاهزاده عالمیان اختصاص یافت

ذکر توجه حضرت صاحبقران گردون اقتدار بقلع و استیصال لشکر جته کرت سیوم

در غره شعبان سنه
ست و سبعین و سبعمایه صاحبقران گردون شکوه و سپاه انبوه عزم مغولستان کرد
چون برباط قطعان رسید نزول فرمود باران و برف متواتر گشته سرما بمرتبه انجامید
که حرارت غریزی در چهارم مرتبه برودت آغاز نهاد و بعضی البرد فصل […]
[…] مردم بسیار مردند و چهارپای فراوان در عوض تلف آمده مراکب خزانه
شامل حال باقی پیاده شد حضرت صاحبقرانی از انجا مراجعت کرده دو ماه در […]
گذرانید تا هوا با اعتدال مایل گشت در غره شوال لشکرها جمع آورده بجانب
جته نهضت نمود و شیخ محمد بیان سلدوز و عادلشاه پسر بهرام جلایر که بعد از فوت
پدرش ضبط الوس ایل جلایر بر حسب فرمان واجب الاذعان متعلق باو شده بود در
رکاب شاهزاده عالمیان جهانگیر برسم منقلای روانه بودند چون ایشان از […]
گذشته موضع چارون نزول کردند خبر کردن شخصی از قوم جته را گرفتند شاهزاده
سخن گفت که قمر الدین که او نامش […] علامت بود لشکرها جمع آورده در موضع
کوکه و […] بر راه جای […] و […] آن شخص را پیش صاحبقرانی فرستاد
تا حال بازنمود آنحضرت […] زد و فرزند و امرا روانه کرد که بتعجیل تمام متوجه قمرالدین
گردند ایشان بموجب فرموده عمل نموده روی بدشمن نهادند قمرالدین چون […]

لشکر نصرت انتما خبر یافت تاب مقاومت آن جماعت از مکنت قدرت و توان خویش
در خود ندید بر که قوریان که موضعی حصین و مکانی رصین بود پناه جست و آن سر
در واسب در غایت مغاکی و در آنجا سر رود عظیم جاری قمرالدین با اتباع
خویش از دو دره گذشته در دره سیوم فرود آمد و در راه آمد شد استوار ساختند
شاهزاده عالیمقدار و امرای دولتیار و لشکر جرار متعاقب سپاه جته رسیده
متعاقب ایشان صف زده شیر آغاز کردند بعد از آن دست از جنگ باز داشته
در مقام خود فرود آمدند چون سهم ناوک بهادران جلادت نشان در دل دشمنان
جای گرفته بود شبهنگام روی گریز نهادند و بوقت آنکه حجاب ظلمت از پیش جمال
مرتفع شد منقلای لشکر منصور قمرالدین را تکامیشی کردند و جمعی کثیر از گریختگان را بقتل
آوردند چون آفتاب عالم افروز عرصه ربع مسکون را بنور حضور خود مزین گردانید
حضرت صاحبقران بطلعت بهجت افزای با لشکر و سپاه آنجا رسیده فرمان داد تا امیر
حسین و اوچ قرا بهادر از عقب دشمنان بتعاقب ایلغار شتافتند امیر حسین در بعضی
رود خانها غرق بحر فنا گشته شعله حیات او انطفا پذیرفت و سپاه ظفر مآل ساحل
رسیده حشم پایان و اموال ایشان را بگرفتند و بعضی از قبایل و هزارهای مغول
که سر ایلی در آوردند بر حسب فرموده متوجه جانب سمرقند شدند شهریار آفاق
بقصد دفع مفسدان جته تا موضع پای تاق رفت و از آنجا قرة العین سلطنت امیر
زاده جهانگیر باشارت صاحبقران صاحب تدبیر در پی قمرالدین با سپاه جلادت
آیین روانه شد و هزارهای جته که در موضع اوچ فرمان متوطن اند از عبور لشکر منصور
پایمال حوادث و نوایب گشته اند و اموال ایشان ساو غارت و تاراج رفت
و خبر قمرالدین که در کوهستان متحصن شده بود جمیع امیرزاده جهانگیر رسیده از عقب
او شتافت و قمرالدین با لشکر از ایل و الوس خود جدا شده بموضع اورا [illegible] گشت

و امیرزاده جهانگیر مواضع و منازل قمرالدین را تاخته خاتون امیر شمس الدین با چوکی
و لشکر و الغا بدست آورده خبر بحضرت صاحبقرانی فرستاد و آنحضرت بعد از استماع
این خبر فرح افزا از موضعی که در آنجا شصت و سه روز توقف کرده بود کوچ کرده بیای
قراساق برآمد و امیرزاده جهانگیر سالم و غانم مراجعت نموده در آنمحل بشرف
ملازمت و سعادت پابوس استسعاد یافت و آنچه از مغولستان بدست آورده
بود از صامت و ناطق پیشکش کرده و لشکر و الغا را نظر کیمیا اثر رسانیده و آن
خدمات پسندیده گردانید رایات عالیات از آنجا در حرکت آمده بموضع
یات یاشی رسید و از آن محل بصحرای اربه یازی نقل کرد حضرت صاحبقرانی
در آن مقام چند روزی عیش و شادمانی گذرانیده و بهار کشاده گرفت که
امیر مزار [illegible] اندیار بود از دولتخواهان قدیم حضرت صاحبقرانی طوی
تکلف ترتیب داده خدمات شایسته بعز عرض رسانید و در آن منزل فرخنده
صاحبقران سنت پسندیده و سنت حضرت نبوی علیه افضل الصلوات عمل نموده دلشاد
آغا را انیس و جلیس گردانیده و دلش از بند غم آزاد ساخت چون از
مراسم جشن و سور و لهو و سرور فراغت روی نمود حضرت صاحبقرانی
از اربه یازی کوچ کرده از ایسی دبان گذشته در اوزکند فرود آمد در آن موضع
مهد علیا ملک ترکان آغا با خواهران امرا و نام [illegible] دولت که از سمرقند برسم
استقبال متوجه شده بودند بشرف بساط بوس فایز گشته و مراسم تهنیت بجای
نثار و پیشکش کردند و از طوی و عشرت فارغ شده روی بخجند نهادند عادلشاه و حاکم
حاکم آنجا حضرت صاحبقرانی را در سرای خود فرود آورده در ترتیب اسباب
ضیافت قیام نمود و در آن وقت که آنحضرت لشکر بسر قمرالدین [illegible] شیخ محمد بیان
سلدوز و عادلشاه و برکی ارلات با ملک کرمان [illegible] بودند که هر جا که محل [illegible] سلطنت

بان سعادتمند غدری اندیشند چون آنحضرت در ضمان حفظ و عنایت ملک منان
محمد رسید اسماعیت قصد تازه کرده قرار بران دادند که بوقت طوی چون گوشت
خورده شود و شیره آش پیش آنحضرت نهند پای جسارت پیش نهاده دست
بردی نمایند صاحبقران دولتیار در وقت گوشت کشیدن بحکم اتقوا فراسة
المؤمن فانه ینظر بنور الله آثار مکر و غدر در شمایل ایشان مشاهده کرده پیش از سر
نهادن از مجلس برخاست و بر فور سوار شده باردوی همایون پیوست و دشمنان
برنشان و حیران ماندند حضرت صاحبقران لشکر باز از رخصت انصراف ارزانی
داشته خود بعض اشرف متوجه زمستان سرای شد که در دو فرسنگی قرشی
واقعست و از مستان در ان بقعه شریفه بعشرت و کامرانی بگذرانید عادلشاه
در از مستان بور بساطبوس فایز شده سخنان سابق بعرض رسانید و بر تجدید
همان سوگند اقدام نمود و گفت که انکرامت که از حضرت صاحبقران در ان
مجلس واقع شد از نتیجه دولت روز افزون بود حضرت صاحبقران بنا بر مصلحت
وقت انسخن را ناشنیده انگاشتند و عادلشاه را بعنایات پادشاهانه مستظهر
گردانیده با تخفا انر وصیت فرمود چون زمستان بنهایت انجامید پادشاه
ذو شوکت تواچیان بهرام صولت را بطلب سپاه باطراف و اکناف
ولایات فرستاد تا بار دیگر بعزم رزم والی خوارزم توجه فرمایند چون
امرا و گردنکشان آفاق بدرگاه پادشاه باستحقاق جمع آمدند از موقف
جلال گرفتن شیخ محمد خان سلدوز حکم صادر شد و در مقام یرغو او را بازخواست
کن [illegible] پیش بوضوح پیوست قهرمان قهر خدمتش را به برادر مرملک سلدوز
سپرد تا بخون مرملک که بتیغ بیداد کشته بود بقصاص رساند و لکم فی القصاص
حیات یا اولی الالباب ذکر لشکر کشیدن حضرت صاحبقران نوبت سیوم

بطرف خوارزم و مراجعت نمودن آنحضرت از راه بنا بر دقایق حزم
فیشان بلاغت شعار و مورخان فصاحت دثار معاصر وقت به موافقت حضرت
صاحبقران زاده صورت بوند و وصلت او با یوسف صوفی و استمام نمودن
آنحضرت در شان سوین بیک خانزاده که برادرزاده والی خوارزم بود
بالغ وجهی در مصنفات خویش بیان کرده اند و مطلقا متعرض سبب لشکرکشیدن
حضرت صاحبقران کامکار بانصوب با آنهمه محبت و صداقت و رغبت آنحضرت
در امر مواصلت نشده اند بر واقفان نکات و دقایق فن انشا و تاریخ مراتب
این اسلوب پوشیده نماند که چون علم راقم حروف بغبار و نقار خاطر اشرف
اعلی نسبت یوسف صوفی متعلق نشده بود طریق مورخان سابق مسطور داشته اگر
ایشان را بر عدم ایراد خصومت عین معنی باعث بودی بایستی که باظهار مقدمات
زبان گشادندی فی الجمله در اول بهار سنه سبع وسبعین وسبعمایه صاحبقران کامکار
عزم رزم خوارزم جزم کرده اقتوقا بهادر برادر را در سمرقند داروغه گذاشت
و امیر سار بوغا و عادلشاه جلایر و ختای بهادر و ایلچی بوغا و دیگر امرا باسی هزار
سوار دلیر از [illegible] و انکرده تا در دفع حشم قمرالدین و گرفتن او سعی بلیغ نمایند و رایت
نصرت پناه در حفظ و حمایت ملک الهی جانب خوارزم برافراخت چون موضع
سباه از غبار سم سمند حضرت صاحبقران جهانگشای عطرسای اغبار نهاد مبلغ
علیه رسید که ترکن ارلات از جانب آب بار دوم خود متوجه اردوی همایون
بود طریق ناصواب اختیار نموده و بیم بی جایگاه بخود راه داده بجانب
یورت اصلی خویش گردانید روی آورده است آنحضرت اولاد را با جمعی
امیر واش از عقب ترکن فرستاد ایشان شب و روز رانده و زمانی از حرکت
نیاسوده در حوالی فاریاب باو رسیدند و ترکن با برادرش ترش و فوجی از الوس جانان

که با ایشان بودند در کنار آب دست بتیر و کمان برده بجنگ و جدال مشغول شدند
شامت کفران نعمت بروزگار آنجماعت واصل گشته روی بگریز نهادند لشکر ظفر قرین
تعاقب ایشان نموده و بولاد تنها بزرکن رسید و اسب زرکن در آن وقت از تک و تاز باز مانده
مجال حرکت نداشت لاجرم زرکن پیاده شده و جنگ جویان بر اسب بولاد تیری انداخت
و پیش از آنکه بولاد قدر راست کند تیری دیگر جانب او انداخت چنانکه از تو بگذشت و اسب
اسپش بر زمین رسید بولاد سر پیاده گشته از روی تهور قدم پیش نهاد و مردوار
در او بچسبید بقوت دولت قاهره بولاد زرکن را بر زمین زد و سر او را از بدن جدا
کرده بازگشت و امان شه بنده از پیر پیش رسیده خود خویش را امان داد و شر او را
از سر خلق باز داشت و سران برده گردن کشی را بپایه سریر سلطنت مصیر ساختند
درین اثنا ساری بوغا و عادلشاه جلایر که حضرت صاحبقران ایشان را با گروه انبوه
بطلب قمرالدین فرستاده بود عرصه مملکت خالی یافته خبث عقیده بظهور رسانیدند
و ختای بهادر و امیر بوغا را گرفته و سمت ... و خداوندگان حق نعمت بر طاق
نسیان نهاده در عناد و شقاق با امرا ابدا اتفاق نموده با عاصیان یار شده
آمده بمحاصره مشغول گشتند امیر اقبوقا که حاکم شهر بود مسرعی باردوی همایون فرستاد
صورت حال معروض داشت حضرت صاحبقرانی دفع دشمن خانگی اهم و اولی
دانسته بفور بازگشت و امیرزاده جهانگیر را از پیش برسم منقلای روان ساخته
خود با قول لشکر از عقب در آمد حضرت شاهزاده عالمیان در موضع کرمینه بمخالفان
ملاقات کرده صف جنگ آراست بعد از مبارزت تیر و ضرب نیزه و شمشیر
بشجاعت امیرزاده جهانگیر بتایید نعم المولی و نعم النصیر غالب گشته اعدا روی
... از معرکه برتافتند و بدشت قپچاق رفته پناه با ارس خان بردند
و چندگاه ساری بوغا و عادلشاه ملازمت درگاه او نمودند و امرا ... شرارت

ایشان در حرکت آمده و در زمانی که خان به سغناق بر شده بود دل دگرگون کرده و تیغ بی
شرمی از نیام بی آزرمی برون آوردند و با ... خان جنگ پیوسته او را بکشتند و از آنجا
گریخته بقمرالدین ملحق شدند و او را بطریق سلوک عداوت و غباوت دعوت کردند

ذکر جسارت قمرالدین باغوای بعضی مردم بدمنش و توجه حضرت صاحبقران کامگار بجانب جته نوبت چهارم

چون ساری بوغا و عادلشاه بقمرالدین پیوستند آتش
حقد و حسد او را که در باطن داشت بباد اغوا و اغرا برافروختند و بعضی
... تمامت قمرالدین با لشکر آراسته بولایت اندکان در آمده و ...
قدری از امیرزاده عمر شیخ بهادر که در آن وقت بر ضبط آن ولایت پرتو التفات انداخته
بود روی گردان شده بقمرالدین ملحق گشته امیرزاده عمر شیخ را مجال استعداد
و مقاومت نمانده و پیاده بکوه در رفته و شمسی را ... اسمعیل فرستاده پیش حضرت صاحبقران
که یاغی با گروه انبوه رسیده و از معبری در ولایت اندکان ... داشت
آنحضرت بعد از دو روز بعضی ... در حرکت آمده حکم فرمود که هر کس
از لشکریان که از موکب همایون تخلف نماید او را ... سازند
چون از توجه حضرت صاحبقران نصرت قرین آگاه گشت پای قرارش متزلزل
شده مراجعت نمود و بموضع ارباشی رسیده ... انگرده
نمود با چهار هزار سوار در کمینگاه ... حضرت صاحبقران ...
اکثر لشکر را ... پیش دشمن فرستاده ... زیاده از ... مردم ملازم
رکاب فلک فرسای نماند درینحال میان شیخ علی بهادر و ختای بهادر سخن واقع
شده ایشان نیز از عقب باز ماندند و دیگران با ایشان موافقت نمودند چنانچه
چهارصد کس ... و بیست کس علی اختلاف الروایتین با آنحضرت ماندند قمرالدین فرصت
غنیمت دانسته با چهار هزار مرد شمشیر زن ره گذار از کمینگاه بیرون تاخت

و تیغ کین از نیام بر آورده متوجه پادشاه اسلام شدند و رایت انهزام افراختند
حضرت صاحبقران کامکار دست توکل بدامن عنایت پروردگار استوار داشته
مضمون کلمه من فئة قلیلة غلبت فئة کثیرة باذن الله تعالی بخاطر گذرانیده و بهادران
سپاه را استمالت داده گفت دل قوی باید داشت که فتح و نصرت از بخشش
ملک منانست نه از کثرت انصار و اعوان شعر سعادت ببخشایش داورست
نه از خیل و از کثرت لشکرست ع و فرمود که اگر اندک سستی نماید همه کاهی
رسد که تدارک آن متصور نبود بیت بگفت این و رو سوی میدان نهاد ع در آن معرکه
داد مردی بداد ع چون شهریار شیر شکار بنفس خویش متصدی رزم و پیکار گشته بهادران
نامور مانند بحر اخضر جوشان و خروشان روی بدشمنان نهادند و بضرب تیغ و حمله طعنه
سنان ایشان را متفرق ساختند و قمرالدین با آنهمه شجاعت و سپاهی گری و کثرت
لشکر از پیش اندک نفری روی گردان شده او و لشکریان که در یتوق رفته بودند
فوج فوج متعاقب رسیده در عقب دشمنان راندند و قوم جته ایل و الوس اگر اسیر
کرده بودند بتهور و قوت بازو باز ستانیدند و گروهی را بطرف اوزگند روانه فرمود
امیرزاده عمر شیخ و ختای بهادر بفرموده دارای هفت کشور روی توجه بجانب
کاشغر آوردند حکام آنجا ولایت را گذاشته بگریختند و حرمهای ایشان سمرقند
رسانیده اهالی آنجا را باندکان کوچانیدند قمرالدین لشکرها جمع آورده در تنگنای
باتفاق ساربوغا و عادلشاه جلایر رحل اقامت انداختند و حضرت صاحبقران
سپه احتشام بعزم رزم ایشان روانه شد بعد از تلاقی فریقین و انهزام اهل
طغا و شتقاق اوج قرابهادر گریختگان را تکامشی نموده تنها بقمرالدین رسید و نوکران
قمرالدین نیز متفرق شده و خدمتش نیز تنها در آن بیابان پویان بود و اوج قرابهادر با آنکه
چند زخم بر اعضا داشت میخواست که پنجه در پنجه قمرالدین که در بیشه هیجا شیر عرین

بود اندازد قمرالدین از شست قدرت تیری بر اسب اوج قرا زد و اسپ
افتاده خدمتش پیاده سرگشته باتیغی در دست قدم در راه نهاده و از عقب
او بازگشت قمرالدین بر کمال بهادری او آفرین کرده گفت و طعمه حلال نمکی
بجای آوردی اکنون از من همین قدر راضی باش و بازگرد و اگر نه
ضرب دست و زخم شست من ببین و تیر دیگر افگنده بر سنگ خارا
چنان زد که یک وجب در آن نشست اوج قرابهادر زبان بتحسین
قمرالدین گشاده پیاده و مجروح بازگشت و ساربوغا و عادلشاه گریخت
دیگر کخه فولاد خزانی در عقب ایشان شتافت و بعد از ملاقات جنگ بسیار
واقع شده دست پولاد بزخم تیری از حرکت بازماند و ایشان پای فرار
در راه نهاده و از جنگ او خلاص شدند و فولاد بعد از چند روز بهمان زخم
درگذشت ذکر غروب کوکب حیات امیرزاده جهانگیر و طلوع نیر اقبال شاهرخ
بهادر گردون سریر حضرت صاحبقران قرة العین خود امیرزاده جهانگیر را
در سمرقند بیمار و ناتوان گذاشته متوجه مغولستان شده بود چون از آن یورش
مظفر و منصور مراجعت نمود در اثنای طریق در واقعه شیخ برهان الدین قلیچ را دید
بقدم ادب پیش رفته بزبان نیاز گفت که شفای پدرم از خدای عز و علا درخواه
شیخ در جواب همین قدر پیش نفرموده اند که بخدا باش و چون از خواب در
آمده دانست که کار دیگر است و روشنائی سریر سلطنت و همای آشیانه
مملکت بر جناح سفر از غایت پریشانی در مرغ خاص خویش از اسکول عمل کشوده
تا خبری تحصیل نماید و بعد از رفتن او باز در شان فرزند ارجمند خود خوابی
آشفته دید ملالت خاطر انورش زیاده شده با خواص و مقربان گفت که تقدیر
من آنست که دیگر روی فرزند خود نخواهم دید اگر شما از وی خبری دارید مپوشید

مدارید ایشان را از روی سوگندان عظیم بر زبان آوردند که از حال شاهزاده
ما را هیچ اطلاع نیست و پیش از وصول حضرت صاحبقرانی بسمرقند واقعه ناگزیر
امیرزاده جهانگیر دست داد و چون آنحضرت بحوالی آن شهر رسید و پس ماندگان سید
عامه شهر سرها برهنه کرده و پلاسها و نمدهای سیاه در گردن انداخته نوحه‌کنان
و مویه‌کنان با دیده پرخون بموکب همایون رسیدند حضرت صاحبقران را که اعظ
بغایت ملول و متأثر و آزرده خاطر گشت اما چون بضمیر منیرش آیینه‌ی روشن از
که هیچکس را از کیهان و جهان در نشیمن بقا خلود ممکن نیست شیوه تحمل و اصطبار
شعار خود ساخته زبان بکلمه انا لله و انا الیه راجعون بگشاد و چند روز جامعی
جهت ترویح روح او الوان طعام و اصناف آش بفقرا و مساکین داد
و صلات و صدقات بر ارباب صلاح و اصحاب استحقاق رسانید و نعش
شاهزاده مرحوم را بموجب فرمان بشهر کش نقل کرده در آن خاک عنبر سرشت
مدفون ساختند زمان حیات شاهزاده مرحوم بیست سال بود ازوی
دو پسر یادگار ماند یکی امیرزاده محمد سلطان از خانزاده برادرزاده یوسف
صوفی و حسین صوفی که از حکام خوارزم بودند و دیگر امیرزاده پیرمحمد که بعد از
چهل روز از فوت شاهزاده متولد شد و مادر امیرزاده پیرمحمد بخت آغا
دختر الیاس سوری بود و امیرزاده جهانگیر بحسن سیرت و صفای سریرت
اتصاف داشت و مقارن این حال امیر سیف الدین رخصت زیارت
بیت الله یافته متوجه مکه معظمه شد و چندگاه حضرت صاحبقرانی در فراق آن
نیکو خصال پسندیده افعال خویش ملول و محزون می‌بود و تأسف و تحسر می‌نمود
تا باری سبحانه و تعالی در عوض او جهانداری ارزانی داشت یعنی تاریخ
چهاردهم ربیع الآخر سنه ثمان و سبعین و سبعمائه آفتاب طلعت سلطان

سعادت نشان در درج سلطنت و کامکاری دری برج خلافت و شهریاری حاشین
حضرت صاحبقرانی وارث ملک سلیمان سزاوار تاج و دیهیم منظور عنایت
رحمن الرحیم معین سلطنت و الدنیا و الدین شاهرخ بهادرخان از افق دولت
و سعادت بر سپهر حشمت و ابهت طالع گشت چشم همایون شهریار بدیدار
جمال آن مولود عاقبت محمود پاک اعتقاد روشنایی در گرفت و خاطر خطیرش شاد
بچهره از ناصیه منت آن نور رسیده و بوستان سلطنت صفا بار گرفت در حین
ولادت آنحضرت جهت مقدم برج قوس که بیت اکبر منسوبست بر افق شرقی منطق
بود و سعد اکبر یعنی مشتری که صاحب طالع آنحضرتست در یازدهم که خانه مقاصد
و امالست با سعد اصغر دست در آغوش کرده و متضمن آنکه جمیع
مقاصد و مرادات را باسهل وجهی تکفل کرده‌اند و همچنین سایر کواکب در محال
مناسب بوده و درجات لایق قرار گرفته بامر خالق مقتدی سروری
و فرمان روایی حضرت خلافت پناهی کشورگشایی بر جمیع خلایق شده
بودند چنانکه تفصیل این حالات هم درین اوراق برقم کلک بیان خواهد گشت
انشاء الله وحده العزیز **ذکر بعضی وقایع حضرت صاحبقران و نهضت رایات**
نصرت آیات بجانب خالق افلاک و انجم بجانب جبل ستاره و عدد جنود نجوم
بعد از فوت امیرزاده جهانگیر خاطر خطیر حضرت صاحبقران از وفور حزن
و ملالی که داشت بتنسیق امور ملک نمی‌پرداخت عاقبت بشفاعت و در
خواست خواتین و امرا رای همت بتدبیر مصالح ملک معطوف گردانیده و حکم
عساکر منصوره فرمان داد و درین اثنا بمسامع علیه رسید که حاجی شاه و جلال
در کوهستان فرامق با معدودی چند بتعب و نصب روزی بشب می‌رسانند
آنحضرت امیر بوخارا با پانزده سوار بطلب ایشان نامزد کرد ایشان رجب

فرموده از سمرقند بیرون آمده روان شدند و بعد از طی منازل بازار رسیده
جمعی لشکر یازاجه همه با خود همراه ساختند و در آن کوهها بطلب او مشغول
شده خدمتش را در حوالی آقسو که میلی است که جهت احتیاط راه دشت
قبچاق بر آن بالا می‌روند بدست آوردند و شامت کفران نعمت شامل حال
آن دولتخواه شده معروض تیغ یاسا گشت و سارو بوغا که با او در مخالفت حضرت
صاحبقرانی اتفاق نموده بود بعد از دو سال جریمه او را بزلال مرحمت و احسان
و عفو و امتنان شسته ایالت ایل قدیمش را بوی ارزانی داشت شعر ز ابتدای
دور آدم تا بعهد پادشاه ٭ از بزرگان عفو بوده است از خردستان گناه ٭
چون قمرالدین هرگاه که فرصت می‌یافت دست تعدی بممالک محروسه دراز میکرد حضرت
صاحبقران جم جاه فریدون فر امیرزاده عمر شیخ را با امیر آقبوقا و خطای بهادر
و غیرهما از اعیان امرا فرمود تا برای استیصال قمرالدین اقبال نمایند و در باب
قلع و قمع او غایت جهد مبذول دارند ایشان از سمرقند بیرون آمده تعجیل تمام
تا مقرر روان شدند و در پایان جورانتو(?) بقمرالدین رسیده جنگ در پیوستند و بعون
دولت قمرالدین را مقهور و منهزم گردانیدند و ایل و الوس او را غارت کرده
باغنیمت فراوان بسمرقند بازگشتند و همت پادشاهانه دشمن‌سوز بآن قدر اکتفا
نکرده بار دیگر عزیمت جانب مغولستان تصمیم داده رایت ظفر پیکر را در جهت
[illegible] امیر موسی و امیر عباس و اقتمور بهادر را از عقبش با جمعی روان
ساخت تا نوعام اسی کول رفته قمرالدین را آنجا یافته و میان ایشان محاربه
عظیم واقع شده قمرالدین منهزم شده مردم او دیگرباره عرضه اسر و غارت و
تاراج گشتند و حضرت صاحبقران تا موضع بوجقا از عقب دشمنان برفت و در آن موضع
بسمع اشرف اعلی رسید که توقتمش اغلان از ارس خان متوهم شده با تنگ اولاد

جنگ

جنگ کرده منهزم گشته و بر سمرقند معروض داشتند که خدمتش نهاده با آن درگاه
آورده وصول او نزدیک است آنحضرت تومن تمور اوزبک را باستقبال او فرستاد
و آن نهال چمن مخالفت را ما آورد و خود بسعادت و اقبال مراجعت نموده
در سمرقند نزول فرمود گفتار در آمدن توقتمش اغلان بدرگاه خسرو گیتی پناه و
فرستادن آنحضرت او را بحکومت اترار و بعد از آن حضرت صاحبقران دریا
نوال چون در زمان سعادت و اقبال در سمرقند آمد شنید که توقتمش اغلان آمد
بشهر رسید و آنحضرت رسم مهمان‌نوازی مرعی داشته برسم استقبال سوار شد
و بایکدیگر ملاقات فرموده همعنان بسمرقند درآمدند آن میزبان با همت اسباب
ضیافت چندان ترتیب داد که شکم نیاز سیر و دیده آز پر شد بعد از تقدیم مراسم
طوی و سور و لهو و سرور حضرت صاحبقران موید منصور اموال نامحصور از
سیم و زر و جواهر و اقمشه و اسپان راهوار و اشتران نامدار و استران
بارکش و غلامان پری‌وش و خیمه و خرگاه و سراپرده و بارگاه با دولاب(?)
او کشته(?) و طبل و علم علاوه آن اشیا مذکور گردانیده توقتمش اغلان را بحکومت اترار
و سقناق فرستاد چون توقتمش در سرور دولت تمکن یافت ارس خان قتلق بوغا را
با لشکری عظیم که محاسب وهم از تعداد آن عاجز بود بسر توقتمش فرستاد و میان او و او
گروه مقاتله فاحش روی نمود با وجود آنکه قتلق بزخم تیری از پا در آمد توقتمش منهزم
شده بار دیگر روی بدرگاه گیتی پناه آورد و حضرت صاحبقران زیاده از
نوبت نخستین اسباب پادشاهی توقتمش مرتب داشته او را بکمال حشمت و ابهت
بازگردانید و ارس خان مراجعت او استماع نموده پسر بزرگ خود توقت
قیا را با شاهزادگان جوجی نژاد و امرای دشت قبچاق و سپاهی افزون از اوراق
اشجار بدفع توقتمش اغلان نامزد کرد و در دو لشکر بهم رسیده جنگ آغاز کرده

این نوبت نیز شکست بر توقمش افتاد و سپاهش بعضی کشته و برخی پراکنده شدند
و قراتمی بهادر او را تعاقب نموده توقمش بسعی بسیار خود را بکنار آب سیحون
رسانیده از اسپ پیاده شده جامه از تن بیرون کرده خود را در آب
افکند و قراتمی تیری بر بازوی او زده توقمش برهنه و مجروح شنا از
آب گذشته در جنگل پنهان شد و قراتمی چندانکه او را جست نیافت لاجرم
نومید بازگشت از غرایب اتفاقات آنکه حضرت صاحبقرانی ایدکو برلاس را جهة
استمالت و دلداری توقمش فرستاده بود ایدکو در آن اوقات توقمش را بملازمت
حضرت تا مقام آنحضرت بدور رساند و از حسن اتفاقات در آنشب که توقمش
خسته و زار و تنها بر زیر خار و خاشاک تنها افتاده دل بر هلاک نهاده بود بدان
جنگل رسید و او از ناله حزین شنید و از پی ناله رفته دید که توقمش خان بحالتی
که از آن ناخوشتر نباشد افتاده ایدکو بر سر بالین او که از خس و خاشاک
داشت فرود آمده بنشست و مراسم غمخواری کما یجب و ینبغی بجای آورد
تن او را بلباس های پوشانید و ماکول و مشروب مناسب بخورد وی داد
چون محنت توقمش براحت تبدیل یافت او را در ظاهر بخارا بجارگاه فلک
اشتباه حضرت صاحبقرانی رسانید و بار دیگر توقمش مشمول عنایت و عاطفت
خسروانه گشت و آنچه محتاج الیه او بود از اسباب ترفه و کامکاری مرتب
و مهیا گشت در خلال این احوال ایدکو مغول که در زمره امرای الوس جوجی
انتظام داشت از اروس خان گریخته بر بساط بوس سرافراز شد و بعرض رسانید
که اروس خان با لشکر گران بطلب توقمش خان می آید و مقارن اینحال ایلچیان
اروس خان باردوی همایون آمده بعرض رسانیدند که خان میگوید که توقمش
پسر مرا کشته پیش شما آمده بما تسلیم نمایید یا موضع جنگ معین فرماید صاحبقران

صاحبقران کامیاب در جواب فرمود که مروت رخصت نمیدهد که کسی که پناه
بمن آورده باشد بخصم سپارم اما حدیث موضع جنگ هر جا که با هم ملاقات
شود همان مکان جنگ است **بیت** برو از من بگویش اروس خان ؛ نه باران برغ
ابی را بترسان ؛ دلیران مرا جنگست پیشه ؛ که شیر آید و دشت رزم بیشه
نترسد مرد کار از جنگ خود ؛ نه شیر کارزار از بیشه خود ؛

ذکر نهضت حضرت صاحبقران بجانب مغولستان بعزم رزم اروس خان

حضرت صاحبقران کامکار
چون ایلچیان اروس خان را کسیل کرد پرتو التفات در ترتیب لشکر انداخت و
مجموع ایل و الوس جغتای را جمع آورده با سپاه گران و لشکر بی پایان در حرکت
آمده قریب بخط اترار فرود آمدند و از آنجانب اروس خان با شاهزادگان
جوجی نژاد در حرکت آمده بسقناق نزول کرده میان هر دو گروه بیست و هفت
فرسخ مسافت ماند مقارن اینحال برف و باران عظیم باریدن آغاز نهاد و
لشکر سرما و زمستان بنوعی تاختن آورد که از مهابت و شدت برد خون در عروق
منجمد گشت و کره اثیر طبیعت کره زمهریر گرفت و مزاج سمندر در میان آتش
فسردگی پذیرفت و برودت هوا تا سه ماه امتداد یافت و درین مدت سپاه هر دو
کشور در مقابل یکدیگر نشسته بودند که هیچ یکرا مجال آن نبود که قدمی پیش نهند چون
هوا فی الجمله اعتدالی پیدا کرد حضرت صاحبقرانی فرمان داد تا یارق تمور و ختای
بهادر و محمد سلطانشاه که از ملک مراد روی گردان شده بموکب همایون پیوسته بودند
بر دشمنان شبیخون برند ایشان حسب فرموده با پانصد مرد آزموده روانه شدند
و در شب با تقور ملک پسر اروس خان که با سه هزار سوار بجهت همین کاری آمده بود دچار
خوردند و قریب بصبح جنگ آغاز شده و از رسیدن تیر اجل بر قفا پای تقور ملک
اغلان خدمتش را هم انهزام پیش گرفته سپاه اینجانب بدستور معهود مظفر و منصور

و مخالفان منکوب و مقهور شد اما یارق تور و ختای بهادر در انمعرکه بزخم تیغ شهادت
فایز گشتند چون لشکر ظفر اثر مراجعت نموده باردوی همایون رسیدند حکم شد که
امیر سلطانشاه بخبرگیری رود او مضی فرموده عقب دشمن رفت و شخصی را گرفته
بپایه سریر اعلی رسانید و امیر جهانشاه که بدان امر مامور شده بود دیگری را گرفته آورد
از تقریر آنها تشخیص بوضوح پیوست که اغلان سافچین و کوچک سافچین از بهادران
سپاه اروس خان با صد کس بخبرگیری آمده اند و ایشان با قمر بهادر و اله
داد که در ان ازار لشکر و انتظار میداده اند در رفتن شهر اتفاق ملاقات افتاد
و اقتیمور بهادر دو کس از سپاه مخالف را انداخت و برادرزاده بکی
تیر می شاهین کوچک را کشته است و سفید شاه شاهین بزرگ را دستگیر کرده
متعاقب این خبر شد و شاه شاهین بزرگ را بدرگاه عالم پناه آورده بانعامات
خسروانه سرافراز گشت و معلوم شد که اروس خان صورت خود معاودت
نموده فراکنگ را بجای خود گذاشته صاحبقران سعادت قرین بنفس خود سوار
شده متوجه کتک شد چون چند مرحله قطع نمود خبر آمد که کتک نیز بازگشته و در آن
نواحی از مخالفان کس نمانده انحضرت بجانب خطه کش در حرکت آمده مظفر و منصور
بمقصد رسید و هفت روز در انجا وقف نموده تا دشمنان ایمن گشتند بعد از آن
بعزم رزم اروس خان سوار شده توقتمش اغلان را مقدمه ساخت و پانزده شبانروز
تعجیل رانده در حیران قتش بجبر پسر ایل و الوس رسید لشکریان دست بغارت
و تاراج بر آورده اسب و گوسفند و شتر بی اندازه گرفتند و درین اثنا
خبر رسید که از فر دولت روز افزون اروس خان تخته تابوت اختیار کرده
و پسرش توقتقیا بجای پدر نشسته بود از عقب او شتافت انحضرت اسباب
سلطنت توقتمش خان مرتب داشته او را در ان مملکت بحکومت باز داشت

واسپی

اسپی سبز رنگ سبک سیر خنگ اغلان نام که در سرعت با باد صبا مسابقت
نمودی باو داده فرمود که در وقت استیلا او بر دشمن اگر گریزد میرسی و هنگام
گریز مخالف بتو نمیرسد چون انحضرت از دفع دشمن و زحمت او دست فراغت
یافت از دشت قبچاق مراجعت نموده بجانب دار الملک سمرقند عنان عزیمت
منعطف ساخت و در شهور سنه ثمان و سبعین و سبعمائه کامیاب و کامران در
مستقر عز و شرف نزول فرمود و اشراف و اعیان بعز بساط بوس مکرم گشته
درم و دینار نثار کردند چون توختقیا فوت شده تیمور ملک بجای او بر سریر
خانی بنشست بعد از مراجعت حضرت صاحبقرانی با سپاهی عظیم متوجه جانب
توقتمش شد و هر دو با یکدیگر حرب در پیوستند و از صدمات بهادران دشت
قبچاق توقتمش خان شکسته آمده روی بفرار نهاد و بان اسب که خسرو آفاق باو
داده بود جان از انمعرکه بیرون برده بسعی و مشقت بسیار یکسواره بدرگاه فلک
اشتباه رسید حضرت صاحبقران همت بر خیر کار توقتمش خان مصروف داشته
فرمود تا خواص و مقربان کرت بعد اخری اسباب حشمت او از خاصه خانه
و از موقف عنایت حکم مطاع صادر شد که امرا نامدار مثل تومن تور
اوزبک و نحشی خواجه و پسرش غیاث الدین ترخان و ینگی قوچین همراه
توقتمش خان بسغناق رفته او را بر سریر دولت نشانند امرا بر حسب فرمان
روانه شدند و توقتمش را در ان ولایت بر تخت خانی نشاندند **ذکر فرستادن**
حضرت صاحبقرانی توقتمش خان را بجنگ تیمور ملک تیمور بیک و زنگی تیمور و شکستن او
بر تخت خانی در ان زمان که توقتمش خان از اردوی اروس خان گریخته پناه بدرگاه
حضرت صاحبقرانی آورد او زنگی تیمور با او همراه بود و در ان وقت که
تیمور ملک لشکر بر توقتمش کشید او را منهزم ساخت او زنگی تیمور چندگاه بدشت

مماق بفلاکت گذرانیده روزی فرصت یافته علیش تور ملک خان را از زده در
خواست نمود که ایل و الوس او را باز دهند تا بر اسم حکومت بندگی قیام نماید
خان بسخن او التفات نموده گفت اگر خواهی بایست و اگر خواهی برو او زنگی تور
بعد از اندک فرصتی گریخته در سمرقند بسعادت تقبیل عتبه علیه مستسعد گشت و
بعنایات پادشاهانه اختصاص یافته گفت که تور ملک روز و شب بشراب
مدام مشغولست و تا چاشتگاه در خواب غفلت پهلو بر بستر فراغت و استراحت
نهاده اگر صد مهم نازک روی نماید هیچکس را یارای آن نیست که او را اعلام
کند و بدین سبب ایل و الوس از او نومید شده جوبان وتوقمش اغلان اند
صاحبقران چون بر کیفیت احوال تور ملک اطلاع یافت ایلچی بسغناق علیش وتوقمش
فرستاد که لشکر بدشت قپچاق برده تیمور ملک را از میان بردارد توقتمش سپاه
فراوان جمع آورده متوجه قراتال شد که تیمور ملک در آنجا قشلاق کرده
بود تیمور ملک نیز با امان الوس جوجی در آمده و اند و سپاه کینه خواه بهم رسیده
تیغ جلادت از نیام انتقام کشیدند و قتالی فاحش در میان ایشان واقع شده
و بیمن مساعدت حضرت صاحبقرانی تیمور ملک شکست یافته توقمش خان بکام
پدران در دشت قپچاق بحسب ارث و استحقاق بر مسند حکومت و سلطنت
قرار گرفت و اروس خواجه برسانیدن این مژده بپایه سریر سلطنت
مصیر فرستاد صاحبقران کامکار از وصول این خبر مستبشر شده مجلس بزم آراسته
و چند روز بعیش و عشرت بگذرانیده اروس خواجه را بانعام و اکرام
دیگر معزز و سرافراز ساخته باز گردانید و توقمش خان در سغناق قشلاق کرده
چون خسرو انجم رایت زرنگار در حمل الشرف خویش بر افراخت فرمان
عزیمت بجانب قلاق معطوف ساخته این دو بیت را منظر کرده و لشکر

روز بروز در ترقی بود تا لوای استقلال بر قبه جوزا بر افراخت تور ملک بعد از
انهزام بجزاره اصل خویش که ضبط و با ساعتی از امرا اغلان رجوع کرده بود
رفت و با او در باب دفع توقمش خان مشورت کرد محمد اغلان صلاح در توقف
دید تور ملک سخن ناصح مشفق را حمل بر غرض کرده آن بیکس را بقتل آورد و با ایل
و الوس خود روی بجنگ توقمش نهاد و در موضع قراتال مرد و خان را ملاقات دست
داده آتش حرب بالا گرفت و در حمله نخست تور ملک بپا ساق رسیده و بانخواهی
را اش توقمش خان بوفاداری و شجاعت تعریف کرده فرمان خان نفاذ یافت
که بانساق در سلک امرا منتظم باشد او بر فور زانو زده عرضه داشت که
در ایام دولت و حیات تور ملک بهترین عمر بامارت و حکومت گذرانیده بر
کنده باد چشم من که ترا بر تخت او بیند اکنون کرم نموده بفرمای تا گردن مرا بزنند
و سر او را بر بالای سر من نهند و تن مرا در زیر بدن او افکند تا جسد نازنین
او بر زمین نباشد توقمش فرمانداد تا ملتمس او را مبذول داشتند آن پهلوان
وفادار را بدار البوار فرستادند **ذکر ایلچی فرستادن صاحبقران بجانب خوارزم**
و اقدام نمودن یوسف صوفی بر حرکات ناملایم و توجه نمودن آنحضرت بطرف
خوارزم در آنسال که حضرت صاحبقرانی بازار رسیده جهت شتا
سرما در مقابل اروس خان زمستان بپایان رسانید یوسف صوفی لشکر فرستاد
تا اطراف بخارا را غارت کردند آنحضرت ایلچی پیش او فرستاده پیغام داد
که با وجود قرابت مخالفت جهت یوسف ایلچی را مقید ساخت حضرت صاحبقران
سعادت قرین چون برین فعل ناپسندیده اطلاع یافت نامه قلمی کرده
بپیکی داده بخوارزم فرستاد مضمون آنکه یوسف صوفی دانسته باشد که رای ما
نکشش است و نه جنگ باید که ایلچی را روانه مصحوب کرده اند یوسف صوفی از

علت تدبیر و کمال خود سندی سکی را سرپنده کرده بآن اکتفا نموده قوچی را بآنجا
فرستاده تا شتران تراکمه که در آنجا بودند رانده بجوار رم برند در اثنای این
حالات امیر حاجی سیف الدین از سفر مبارک حجاز مراجعت نموده و شرف
دستبوس شهریار حاصل کرده احوال و اوضاع طوایف ملوک را که بعد از وفات
سلطان ابوسعید بهادرخان بر ممالک ایران استیلا یافته بودند بتفصیل معروض
گردانید و هم درین اوقات صاحبقران کامکار دختر امیر موسی تومان آغا
را در حباله نکاح آورده در جانب غربی سمرقند بعمارت باغ بهشت فرمان
داد و زمستان زنجیرسرای را مخیم سرادقات دولت و اقبال گردانید
در بهار سنه ثمانین و سبعمایه بنابر ادعای یوسف صوفی لوای توجه بجانب
خوارزم بر افراخت و از آنکه اکثر گذشته شهر خوارزم را در گرد او
در میان گرفته از برای رعایت حزم و احتیاط حصاری دیگر طرح افکنده
باتمام رسانیده و لشکریان بهرام انتقام هر صبح و شام جنگ انداخته در
مهم محاصره رعایت جد و اجتهاد بتقدیم میرسانیدند و سپاه قیامت
اثر اطراف و جوانب خوارزم رفته غنیمت و اسیر بسیار گرفتند درین اثنا
این اوقات یوسف صوفی رقعه بحضرت صاحبقرانی ارسال نموده مضمون آنکه
تا چند از برای دو تن مردم گرفتار بلا باشند و مال و منال مسلمانان در عرصه
تلف آمده و ولایت بکلی خراب و مستاصل گردد اکنون لایق بحال عباد و بلاد
آنکه ما مرد و شخص پای جرات و جلادت در میدان شجاعت نهاده
بخت آزمایی کنیم   تا قبضه شمشیر که پالاید خون   تا آتش اقبال که بالا گیرد
حضرت صاحبقران شجاعت اتصاف فرمود که یوسف صوفی از سر انصاف
سخن میگوید و من دیریست که این آرزو در خاطر داشتم و بر فور جبه پوشیده و

شمشیر

سمند جلادت بر میان بسته برسمند گردان خرام سوار شده و روی توکل
بجانب حصار نهاد امرا زانو زده معروض داشتند که توقف اولی و انسب
مینماید آنحضرت بکلمات ایشان التفات نموده امیر حاجی سیف الدین دست در
عنان شهریار کرده زانو زده گفت تا جنبه کمان ارمقی در بدن باشد خداوند
چگونه در برابر خصم رود ازین سخن آتش غضب صاحبقران برافروخته زبان
بدشنام او گشاده و تیغ از نیام برکشیده حواله او کرد امیر حاجی سیف الدین دست
از عنان برداشته قدم باز پس نهاد آنحضرت جنگ اعتصام در عروة الوثقی
توکل زده تا کنار خندق بی توقف و تعلل رانده آواز داد که با یوسف صوفی
که ما بنابر ملتمس تو بدینجا آمدیم تو نیز بوعده وفا نمای و قدم از دروازه بیرون
نه تا هم که نصرت یزدانی و تایید آسمانی شامل حال که میگردد و خوف و رعب
بر ضمیر یوسف صوفی استیلا یافته از گفته پشیمان شد و محافظت نفس بر ناموس
رواج داده قدم در کشید حضرت صاحبقران بتصور آنکه عرق حمیت او در حرکت
آمده بیرون آید یکبار دیگر آواز داد که هر کس که بسخن خود وفا ننماید مرگ
به از زندگانی او باشد این سخن نیز موثر نیفتاد آنحضرت زمانی طویل بر کنار خندق
ایستاده هر چند ازین مقوله حکایات بر زبان آورد فایده نداد یوسف صوفی
از غایت خجالت و شرمندگی دم درکشیده جوابی بیرون نفرستاد آنحضرت را
از توقف ملالت و شامت روی نموده بلشکرگاه باز گشت و دلاوران ظفر قرین
بر کمال شجاعت خسرو بادلاوری آفرین کردند و او از تحسین بهادران باوج
علیین رسید در خلال این احوال از جانب ترمذ خربزه نوباوه بمعسکر همایون رسانیدند
آنحضرت از کرمی که در جبلت خجسته منظور داشت فرمود که هرچند یوسف صوفی
با ما در مقام جنگ و عناد است از مروت و حقیقت نیست که این نوباوه را بی او

بکار بر هم باید که از این نفیسی بر طبق زرین نهاده مثل او فرستند امرا گفتند که از طبق
چوبین و سفالین نیز مشاید همت عالی سر بان فرو نیاورده بر حسب فرموده
امرا بر طبق زرین نهاده شخصی بکنار خندق برد از بالای باره پرسیدند که در
طبق چه چیست دارنده جواب داد که خربزه نوباوه است که شهریار ستوده اخلاق
از برای یوسف صوفی فرستاده آن طبق بر کنار خندق نهاده مراجعت نمود عیاران
طبق بر داشته مثل یوسف صوفی بردند مقتضی عقل و انسانیت آن بود که خدمتی
ملاکات و صدقات بیرون فرستاده و از ورای آشتی در آمدی تا وحشت و خشونت با الفت
و محبت تبدیل یافتی لکن یوسف از رکت رای و قلت اندیشه و شورش طبق را بدربانان
بخشید و بفرمود تا خربزه ها در خندق انداختند و یکی از سرداران با طایفه ای از کان
از دروازه بیرون تاختند امیرزاده عمر شیخ با جمعی از مردان صف شکن از پیش
گذشته در ایشان آویختند و خاک معرکه با خون در آمیختند آتش حرب از هر دو جانب
بالا گرفته از مردم طرف مبارزان بر خاک هلاک افتادند و گروهی انبوه زخم دار
گشته دشمنان بعد از کوشش فراوان عاجز و مضطر شده بحصار پناهیدند و شیرزادان
پسر اقبوقا و امیر بوقار اور انقو که زخم رسیده بود شده را صحت یافت و امیر بوقا
رحلت نمود صاحبقران نامدار فرمان داد تا استادان ماهر مجانیق نصب کردند و قصر
رفیع یوسف صوفی را بسنگ منجنیق خراب و ویران ساختند و مدت چند روز
امر محاصره امتداد یافته و از آثار و علامات تسلط ملازمان صاحبقرانی حیرت و اندوه
و سایر عوارض نفسانی بر طبیعت یوسف صوفی استیلا یافته مرضی مهلک بر مزاج او غالب
شده عالم فانی را وداع کرد بعد از وفات یوسف صوفی میان ارکان دولت
او اختلافی پدید آمد و مردم جانب [illegible] صوفی گرفتند و فرقه ای دیگر از اولاد خواجه
لاق که والی عهد بود زدند امرا الاد خواجه لاق مغلوب شده مردم از دروازه [illegible]

اندانی

انداختند و سعادت دستبوس حاصل کرده صورت واقعه بعرض حضرت صاحبقران
رسانیدند رای عقده گشای آنحضرت اقتضای آن کرد که لشکریان بهیات اجتماعی
متوجه تسخیر خوارزم شده جنگ سلطانی انداختند سپاه ظفر پناه بکنار [illegible]
آمده روی جرأت و جلادت بحصار نهادند و بقوت بازو رخنه در حصار
کرده در شهر ریختند و دست تسلط و غارت بر آوردند و هر جا یافتند از
صامت و ناطق آتش نهب در آن زدند و از اماکن و مساکن اثر نگذاشتند
سادات و مشایخ و علما و اهل بازار و حرفت را کوچانیده به شهر کش
فرستادند و مغلوکی چند در خوارزم ماندند حضرت صاحبقرانی شیخ علی بهادر را
بعد از تغلی انی نصب فرموده لوای فتح و نصرت بر افراخته عنان عزیمت بجانب
ماوراءالنهر منعطف ساخت و بمقر عز و اقبال رسیده زمستان در زنجیر سرای
قشلاق کرد چون موسم بهار در رسید حضرت صاحبقران کاردکن را به بنای حصار
کش فرمان داده و از ابراء ارقومان و هزاره قسمت کرده بطالعی سعد بنیاد نهادند
و در اندرون شهر بر حسب فرموده استادان خوارزم طرح سرای عالی
انداختند بزودی تمام ساختند و باقی سرا اشتهار یافت [illegible] از زمین سر
کشیده سوی سما [illegible] نام سر نقش این سرا است ذکر ارشاد فرمودن حضرت
صاحبقران امیر حاجی سیف الدین را بطلب ملک غیاث الدین والی
هرات و تعلل نمودن ملک و توجه نمودن امیرزاده میرانشاه بخراسان حسب فرمان
صاحبقران گیتی ستان از قشلاق زنجیر سرای قاصدی مثل ملک غیاث الدین
بن ملک معزالدین حسین کرت فرستاده بود معلن بانکه اول بهار [illegible]
لیل و نهار امرا نامدار و نوئینان رفیع مقدار بقوریلتای حاضر شده توقع
آنکه ملک نیز با مصحوب توجه نماید ملک در باره فرستاده صنوف رحمت

و اشفاق تقدیم رسانیده از شرایط ادب و تعظیم دقیقه فرو نگذاشت اما در رفتن تعلل
نموده معروض پایه سریر اعلی گردانید که اگر حاجی سیف الدین این طرف قدم رنجه
فرماید بموافقت و مصاحبت او مستظهر و مطمئن خاطر بدرگاه عالم‌پناه شتابد ملتمس ملک
در محل قبول افتاده امیر حاجی سیف الدین در شهور سنه احدی و ثمانین و سبعمائه برحسب
فرمان متوجه هراة شد ملک غیاث الدین در اعزاز و اکرام او مبالغه بجای
آورده اما در رفتن بانتهاز الفرصه بهانه ترتیب اسباب سفر و ترتیب پیشکش تعلل مینمود
و در اتمام شهربندی دور اندرونی که پیش از وصول امیر حاجی سیف الدین بیکسال
پیرامون هراة بنیاد کرده بود مراسم جد و اجتهاد بظهور میرسانید و از بلوکات
و سایر ولایات بحصار رعایا را مجتمع میگردانید چون توقف امیر حاجی سیف الدین
در هراة از حد اعتدال بگذشت و بر مکنون ضمیر ملک مطلع گشته متوجه پایه سریر اعلی
شد ملک وعده کرد که از عقب او در حرکت آید لیکن بسخن خود وفا نکرده امیر سیف الدین
بدرگاه گیتی‌پناه رسیده آنچه از اطوار و اوضاع او مشاهده کرده بود بعرض رسانید
در خلال این احوال علی بیک پسر ارغونشاه جونی قربانی بنا بر طلب و استدعای
حضرت صاحبقرانی باردوی همایون پیوست مراحم خسروانه رقم عفو بر زلات
و عثرات او کشیده حقوق عنایت و تربیت درباره مشار الیه ارزانی داشت و
دختر او جهت امیرزاده محمد سلطان خطبه کرده طوی سنگین داد و درباب توجه رایات
بر طریق مشورت با او سخنان در میان آورده قرار بران یافت که در اوایل
فصل ربیع تکریس کرده ان اساپس حاضر شوند تا در یورش هراة ملازم رکاب
همایون باشد علی بیک متکفل این معنی شده سوگندان غلیظ بر زبان آورد که از قول
خود عدول ننماید و از جاده استقامت و طریق متابعت انحراف نجوید اما بحکم
بدو طالع ضعیف او را بر خلف وعده باعث و محرض آمده خاصه نقض عهد و پیمان

روزگار

روزگار او خواهد رسید چنانکه عنقریب رقم زده کلک بیان خواهد شد
فی الجمله بعد از مراجعت علی بیک رای عالم‌آرای حضرت صاحبقرانی اقتضا نکرد
که پیش از توجه موکب همایون سرداری صاحب وجود را با لشکرهای فراوان
بولایت خراسان فرستند تا مهابتی در دل دشمنان افتاده از سرکشی و عناد
احتراز و اجتناب نمایند قرعه اختیار بر امیرزاده عالیشان بلند مکان منظور
عنایت حضرت اله امیرزاده میرانشاه افتاده فرمان قضا جریان نفاذ یافت
که امیرزاده جهانگیر را در برلاس و امیر حاجی سیف الدین و امیر اقبوغا و امیر
قشان و امیر عباس و امیر محمد سلطانشاه و قاری برادر توکه و قوجین و تابان بهادر
و ادی بوغا و دیگر امرا و نویان قشون با پنجاه قشون از سپاه ظفرانتساب نصرت
انتما در ملازمت رکاب فلک فرسای شاهزاده متوجه صوب خراسان شده پاییز و
زمستان در بلخ و شبرغان بگذرانند شاهزاده عالیشان بموجب فرمان عمل نموده با سپاه
نصرت انتما از جیحون گذشته مواضع مذکور را مخیم دولت و اقبال ساخت
چون زمستان باخر رسید ترکان سمرقندی بادغیس را که معمورترین ولایات ملک
بود تاخته و غنایم موفور از اسب و گوسفند و شتر بدست آورده و بار گشته
درین اثنا علی بیک جونی قربانی ایلچی بپایه سریر سلطنت مصیر فرستاده معروض داشت
که اگر برحسب مقرر رایات فتح آیات بجانب خراسان در حرکت آید بنده کمینه
طوی شده در طریق بندگی هیچ امکان تقصیر ننماید گفتار در لشکر کشیدن حضرت صاحبقران
کرت دوم بصوب ایران در اواخر سنه اثنین و ثمانین و سبعمائه بفصل بهار
حضرت صاحبقران سپهر اقتدار یورش خراسان را وجهه همت ساخت و با جنود
عساکر ستاره عدد و توابع بهرام صولت باطراف و جوانب فرستاده با همه
طوایف ظفر لشکر پیش از جمع آمدن لشکر رایت توجه بجانب ایران انداخت و در راه

هفت کشور بطالع مسعود روانه شد بیت ز آب جیحون گذشت و اندر تیز * و در خراسان
فکند رستاخیز * بعد از قطع منازل بقصبه اندخود رسید از حسن اعتقادی که
نسبت باولیا داشت بدیدن بابا سنکو رفت که یکی از جمله ابدال و اوتاد زمان
خود بوده و او از سر جذبه پاره سینه گوشت بجانب حضرت صاحبقرانی
انداخت شهریار صاحبقران از روی فال خیر بر زبان فصاحت بیان گذرانید
که ما ولایت پادشاهان خراسان را که سینه روی زمین گویند با ارزانی فرمود
هرچه از لوح محفوظ بر ضمیر انور ارباب دولت پرتو اندازد لاجرم عیان شود و چون
خبر توجه رایات نصرت آیات بسمع ملک محمد برادر ملک غیاث الدین رسید رسل
تحمل در حرکت آمده و مقبل بساط جلالت مناط فایز شده لوای مباهات بر اوج
رسانید حضرت صاحبقران کامران از نواحی چهل دختران امیر شیخ علی بیک
جونی قربانی فرستاد که مدد لشکرها جمع آورده هرچند زودتر بر حسب فرموده
باردوی همایون پیوندد و علی بیک از بخت بد و طالع برگشته با آنکه خود
نیز رخصت مراجعت نداد و در سلوک طریق عنادی و بدعهدی که پیشه و مردانست
و نه رسم مسلمانان قدم نهاده و در تواریخ مسطورست که چون ملک غیاث الدین
بآن زودی دیار نشابور از سربداران انتزاع نموده بود و بسیاری از لشکر
او در آن جانب بودند حضرت صاحبقران عنان عزیمت بجانب جام و کوسویه تافت
تا لشکر آن جانب بملک علی نتوانند شد اما راقم حروف از ثقه سامع رده چنین
شنیده که احمد پسر سلطانشاه که عمری سپاه ظفر پناه بود در ظلمت لیل راه غلط کرده لشکر را
بنواحی کوسویه برد فی الجمله رایات جهانگشای چون بکوسویه رسید پهلوان مهدی سردار
آن موضع بقدم اطاعت و انقیاد پیش آمده مشمول نظر عاطفت و احسان
گشته رعایای کوسویه از ضرر و آسیب لشکر قیامت اثر امان یافتند چون صیت ورع و تقوی

ذکر شیخی

و ذکر شیخی و زهد عالیجناب ولایت مآب قدوة العلماء الراسخین اسوة اولیاء الله
مولانا زین الملة والدین علی تایبادی قدس الله سره العزیز بسمع همایون حضرت صاحبقرانی
رسیده بود بعزم ملاقات او جازم تاتار شده بدان موضع رسید و شخصی را پیش او فرستاده
چنین ارسال یافت که بخدمت مولانا رود و بگوید که امیر تیمور درین قصبه نزول کرده شما
بدیدن او نمی آید رفت و فرستاده بموجب فرموده پیش مولانا زین الدین ابوبکر رفته
زبان بکلمات گشاد و مولانا در جواب گفت که مرا با امیر تیمور هیچ مهمی نیست حضرت
صاحبقران پاک اعتقاد چون این سخن شنید فی الحال روی توجه بوثاق مولانا نهاد و
بعد از توجهی ملاقات دست داد و مولانا بنصیحت امیر زبان آورده در آنجا
می ورود ایراد نصایح حضرت صاحبقرانی با مولانا گفت که چرا ملک خود را نصیحت
نمیکنی که خمر میخورد و مرتکب محرمات میشود و پیوسته بمهمات اشتغال نمینماید مولانا
فرمود که او را نصیحت کردم نشنود حضرت جبار منتقم ترا بروی گماشت اگر تو نیز
نشنوی دیگری را بر تو گمارد ازین سخن صاحبقران گریه در خشمت را رقت آمده از
پیش مولانا برخاست و از آنحضرت منقولست که فرمود که در زمان دولت با
هر کس از ارباب دولت و اصحاب خلوت و منقطعان و گوشه نشینان ملاقات
کردم مهابت فراست و هم و هراسی در دل او یافتم بخلاف مولانا زین الدین
ابوبکر که مهم برعکس بود فی الجمله چون حضرت صاحبقران اعظم ربانی را وداع
فرمود رایت عزیمت بجانب هراة برافراشت بحمت بقصبه پوشنج رسید
آنجا در قلعه بسته و اسباب حصارداری مرتب داشته بقدم مخالفت پیش آمدند
چون قلعه پوشنج پر آب داشت لشکر نصرت شعار سه روز بموجب فرمان حضرت
صاحبقران کامکار اسباب فتح و تسخیر حصار مرتب داشته روز چهارم از فرط
سپاه انتقام تسخیر آن قلعه نیافتم تیغ شعاع از نیام برکشید فرمان قضا جریان از

موقف جلال صدور یافت که دلاوران لشکر ظفرنشان از موانع خود خنده دست
قلعه‌گشایی از آستین رزم آزمایی بیرون آورده بموجب حکم واجب الاتباع بهادران
لشکر منصور روی توجه بفتح حصار نهادند و بعضی از ایشان چون الکو تور ملکوت و پسر امیر
موید امیرزاده علی و عوض ولد عباس بهادر و بشره و دیگر سرداران مانند دریا بجوش (?)
و خروشان از آب خندق گذشته بفصیل بر امدند و از اطراف و جوانب دیوار رخنه
کرده بقلعه در امدند و ارباب فتنه را بپایساق رسانیده هرچه در ان بقعه یافتند
بجاروب غارت و تاراج بروفتند **ذکر نهضت رایات نصرت آیات**
از فوشنج بدار السلطنه هرات و تسخیر ان در اشرف اوقات چون خاطر
آفتاب اشراق چهره آفاق از قضیه فوشنج فراغت یافت عنان عزیمت بجانب
دار السلطنه هراة تافت ملک غیاث الدین بحصانت حصار و کثرت اعوان و انصار
مغرور گشته از حادثه روزگار غافل ماند حضرت صاحبقران عدو بند قلعه‌گشای
با بهادران رزم آزمای بظاهر هراة رسیده برگرد شهر محیط گشتند و آنحضرت بنابر
حزم و احتیاط فرمان داد تا برابر حصار خندقی فرو برده چنان سازند که مخالفان مجال
آن نیابند که برسم شبخون آمد شد نمایند لشکریان بموجب فرموده عمل نموده خاطر از ان مهم
جمع ساختند و در زمانی که حضرت صاحبقران شجاعت شعار بر باره جهان نورد سوار شده
اطراف و جوانب شهر را احتیاط میفرمود طایفه از دلیران صف شکن و غوریان مرد
افکن در دروازه باز کرده بیرون آمدند و جنگی صعب آغاز نهادند لشکر ظفر قرین دراز (?)
آثار جلادت بظهور رسانیدند و مخالفان را تا در دروازه درراندند و خلقی کثیر بقتل آوردند
چون تیرگی شب قوت باصره را از ملاحظه محسوسات معزول گردانید از هر دو جانب
مشاعل افروخته تا طلوع نیر عالم افروز پاس داشتند روز دیگر لشکر نصرت انتساب
پای در رکاب آورده و صف کشیده در مقابل حصار بایستادند چون جراحت دل

دشمنان از مهابت سیف و سنان ملازمان پادشاه کشورستان التیام پذیرفت (?) دیگر
روز پای از دروازه بیرون ننهادند و مدار بر روی نمود لیکن در ظلمت لیل طایفه از
خیل برسم شبخون از دروازه انصاری که در شهربند بود بیرون آمده و هر کس
را که مشعل مرحمت ما نشد (?) مراجعت نمودند روز دیگر سپاه منصور برابر حصار صف
کشیده جنگ سلطانی آغاز کردند و صاحبقران کامگار بنفس همایون سوار شده و
بحصار آمد تا مشاهده کارزار کنند بهادران نصرت شعار از قدوم آنحضرت
قوتی تازه و بهجتی بی اندازه یافته امیر ایدکو تورا و سونجک برادر ختای بهادر و بشره
پای جسارت پیش نهاده دست بردی نمودند که تاریخ داستان رستم دستان و سام
نریمان گشت لشکریان از اطراف و جوانب روی بحصار آورده نردبانها بر دیوار
نهادند و از برج ملک غیاث الدین بر دروازه پل انجیل اظهار پردلی کرده
سعی و کوشش بی اندازه بظهور رسانیدند اما در نظر اهل بصارت مانند وقایع (?) که
فایده بر ان مرتب نشود و چون سپاه نصرت نشان تیر و سنگ مخالفان را سپر گرفته پیش
رفته قدم پیش نهادند و از جمله دلیران اول کسی که بفصیل برآمد جلیل (?)
بود و دیگران نیز بر متابعت او بر باره بالا برفتند و فوجی قوچ بگوشک مرغنی (?) از
نهری که آب انجیل بشهر در می‌آمد در رفتند و دروازه را شکسته بقرب ساه ماندن (?)
شهربند جدید در رفتند اهالی هرات از ستیزه آویزش عاجز شده روی بگریز نهادند
ملک غیاث الدین با انهمه لاف و گزاف که داشت قبه شهربند اندرون گرفت (?)
و لشکر فیروزی اثر قریب بده هزار نفر دستگیر کرده بسریر خلافت مصیر آوردند
و آنحضرت اطلاق جرایم ایشان در گذشته همه را خلعت بخشید و رخصت
انصراف ارزانی داشت و بمردم هرات منادی داد که هر کس از اهالی شهر که
بقتل نزده و در کنج عافیت پای در دامن سلامت کشد مال و عیال او در

ضمان باشد و هر که بخلاف این عمل نماید سخط و غضب ما باو رسد مردم هرات
که این سخن شنیدند کنج کاشانه خود غنیمت دانسته دیگر چاره ندیدند ملک فرموده تا دروازها را
نگاه دارند که غلامانی اند که بر برج و باره روند و در محافظت شهر سعی نمایند و علاوه
چند اتفاق ملک بکوشش نهاده و پای از راه وفا بیرون نهادند و اتفاقات بجنگ
کردند اسکندر شیخی پسر از اسباب جلادتی که بعد از ظهور امیر قوام الدین در مازندران
از بیم جان گریخته پیش ملک غیاث الدین آمده بود با او گفت که از سر ملک کی را باید
گذشت تا دیگران متوهم شده شهر نگاه دارند ملک جواب داد که بناحق خون مسلمانی
نخواهم ریخت اسکندر گفت پس شهر هم نگاه نتوان داشت روز دیگر حضرت صاحبقران
کسان بسفارت پیش ملک فرستاد و خلاصه رسالت آنکه این مملکت پیوسته تعلق بشاهنشاهان
مغول داشته و آل کرت از باج گذاران سلاطین چنگیز خان می بوده اند اگر ملک بساط
نزد و عناد مطوی سازد و بصلاح بلاد و عباد نزدیکتر باشد و الا احوال و اولاد
حاصل عمر و زندگانی چندین هزار مسلمان در معرض تلف خواهد بود و خاصیت
مخالفت بروزگار او واصل و متواصل خواهد شد ملک غیاث الدین دانست
که چاره جز تسلیم نیست لاجرم پسر بزرگتر خود امیر پیر محمد و اسکندر شیخی را همراه ایلچی
فرستاده وعده بیرون آمدن داده حضرت صاحبقرانی ملکزاده را بخلعت و
کرامت اختصاص داده و صنوف نوازش در شان او بتقدیم رسانیده رخصت باز
گشتن ارزانی داشته گفت سلام ما بملک برسان و بگوی که سابقا میان ما و تو عداوتی
نبود بلکه خویشی و قرابت در میان است و آنچه واقع شد بنابر مصلحت ملکی و اقتضای
فلکی بود باید که بی محابا بیرون آیی تا قواعد محبت و وداد استوار ماند و اسکندر
شیخی را نگاه داشته احوال قضایای اندرونی از وی معلوم فرموده ملکزاده
بخدمت پدر رسیده دیده و شنیده خود معروض داشت و بعد از سه روز ملک

غیاث الدین

غیاث الدین در باغ زاغان که حضرت صاحبقران بسعادت و اقبال در آنجا
نزول اجلال فرموده بود بشرف دستبوس استسعاد یافت و بافسر مرصع و کمر زرین که اینها
سرافراز شده برخصت بازگشت روز دیگر سادات و علما و اشراف الناس روی
بقلعه علیا نهاده و بکرباس کردن آنجا پس رسیده و بصنوف نوازش و اعزاز مخصوص
اند و حضرت صاحبقران از باغ زاغان کوچ کرده بر مرغزار کهدستان که در شرق قریه
واقعست نزول فرمود و در آنجا نقل خزاین و دفاین که سلاطین غور در اوقات
این سالها در آن سعی نموده بودند فرمان داد و در تاریخ جهان مطاع صادر شد که حصار قدیم و جدید
هرات را با زمین مساوی ساختند مث همان و همین با زمین گشته راست
که رب جهان را همین بود خواست ☙ و حکم شد که مولانا قطب الدین بن مولانا نظام
الدین که مقتدای علمای خراسان در آن زمان بود با دو بیت که خدای متبرکه در هرات
اسم و رسمی داشتند و نور تاش برادرزاده امیر آقبوقا از شهر دولت خانه
بیخ کش رسانند چون برج و باره را خراب کردند در و از های شهر که مرقوق باهن بود
و اسامی و القاب ملوک غور بران ثبت نموده بودند بر حسب فرموده بشهر کش رسانند
و اندک مال امانی بر اهالی هرات حواله داشته بسر زور نقد شد و در بعضی تواریخ
چنین مسطور است که چون هرات مفتوح گشت حضرت صاحبقرانی بدیدن سلطان خاتون
که مادر ملک غیاث الدین بود از خویشان طغا تیمور خان بحصار بالا رفت و در باب
توقف ملک پرسش نمودن سلطان خاتون بر زبان گذرانید در ظفرنامه مسطور است که ملک
غیاث الدین با دو پسر خود سلطان توقوزاد در روز همراه کی با پسر خود پیر محمد و اسکندر
شیخی از قلعه بیرون فرستاد و الله تعالی اعلم بحقیقت الحال در آن واقعه اکثر
که ذکر آن در مجلد رابع و خامس گذشته در تحت تصرف و ضبط امیر غوری بود از
اولاد ملک غیاث الدین که بخوف سپاه دری و تاوری از اغیار زمان امتیاز داشت

حضرت صاحبقران با ملک غیاث الدین گفت برو و شهر خود را از امان کوه یعنی آنکه
با امان داده عهده داده فرود آورد و اگر خواهی تو در قلعه در آی تا به جنگ تو دست
حضرت باری تعالی برحمت ملک متوجه قلعه شده و بحسن تدبیر و لطف تقریر او را از آنجا
بیرون آورده بدرگاه گیتی پناه رسانید امیر غوری نیز بانواع سیورغامشی
و خلعت گرانمایه مخصوص گشت و فتح هرات در محرم سنه ثلاث و ثمانین و سبعمائه اتفاق
افتاد **گفتار در توجه حضرت صاحبقرانی بجانب طوس و کلات و آمدن علی
بیک جونی قربانی ببارگاه جهان پناه بقدم اعتذار** چون خاطر پادشاه
جهانگیر از مهم هرات و امان کوه فراغت یافت امیر جهانشاه و امیر جاکو را با
فوجی از لشکر جرار بطرف نشاپور و سبزوار روانه ساخت که ولایت را در
حیطه ضبط در آورند و موکب همایون متوجه طوس و کلات شد تا جزای علی بیک جونی
قربانی در کنارش نهند و غدرش را گوشمالی بسزا دهند از صدمت توجه آنحضرت صبر
و سکون از درون علی بیک رخت بربسته بین الخوف والرجا بقدم رجا و روی نی
ازی بارگاه فلک اشتباه آوردند و خواجه علی مؤید سبزواری مقدم سربداران
نیز چون از عزیمت صاحبقران عالی منزلت آگاهی یافت از خلوص نیت و صفای
طویت بر سبیل مسارعت بجانب اردوی اعلی روان گشت و آن مرد و سردار
بوز قبا طوس حضرت صاحبقران را در استقبال دریافته بعوارف خسروانه و عواطف
پادشاهانه مفخر و مباهی شدند و بنابر حسن اعتقادی که خواجه علی مؤید به بنی فاطمه علیهم
السلام داشت او را به تشیع نسبت میکردند و حضرت صاحبقرانی نیز در تعظیم و احترام
سادات عظام باقصی الغایت میکوشید آنحضرت در اثنای محاوره از خواجه علی
مؤید بطریق انبساط پرسید که چه مذهب داری آنحضرت بر فور گفت که الناس علی
دین ملوکهم روش من روش پادشاه پاک اعتقاد است حضرت صاحبقران اسنی

شرف اعداد ارزانی داشته فرمود که بر زبان معجز بیان رسول صلعم جاری شده که
من ترک سنتی لاینال شفاعتی و نیز فرموده که الجماعة رحمة و من تا شفاعت رسول
در یابم و مشمول رحمت الهی گردم مذهب اهل سنت و جماعت اختیار کردم
حضرت صاحبقران در دیار نشاپور بزیارت ابو مسلم مروزی رفته استمداد همت
نمود و از آنجا متوجه اسفراین شد چون بدانجا رسید کاشکان امیر ولی را
مجال جنگ و جدال نداده پیش از نصب خیام و تعین یورت و مقام یرلیغ
واجب الاذعان نفاذ یافت که سپاه ظفر پناه حصار شهر پرداختند و لشکریان
روی باسفراین نهاده حصار و شهر بگشادند و خلق کثیر را بقتل آوردند و غنایم
بی اندازه گرفتند و از منازل و مساکن اثر نگذاشتند حضرت صاحبقران
ایلچی باز ندران با نوشته پیش امیر ولی فرستاد و مجمل پیغام آنکه اگر از سر اخلاص
قدم پیش نهاده بدرگاه عالم پناه شتابد و بشرف نوازش و سیورغامشی اختصاص
یابد و اگر درین باب تأخیر و تعلل نماید ابواب محنت و بلا بر روی خود گشاید امیر
ولی نوشته حضرت صاحبقرانی بر سر و چشم نهاده در اعزاز و احترام فرستاده
مبالغه تمام نموده در اظهار اطاعت و انقیاد سخنان گفته ایلچی را منقضی المرام باز
گردانید و وعده داد که عنقریب با جرار دولت بساط بوس فایز خواهم شد حضرت
صاحبقران چند روزی در بعضی از مرغزارهای ولایت فارس ساکن شد تا
اسپان لشکریان قوتی یافتند و در خلال این احوال حکم قضا جریان شرف نفاذ یافت که
طایفه خراسان که پیش ازین بقتل امیر حاجی برلاس و برادرش ایدکو جسارت نموده
بودند جاساق رسانند و اندخود را برسم سیورغال به پسر ایدکو و نبیره امیر حاجی
برلاس ارزانی داشت مدتها آن قصبه در تصرف ایشان بود و حضرت صاحبقرانی
از ییلاق ارولکان نهضت نموده عنان عزیمت بطرف دار الملک سمرقند معطوف داشت

و ملک غیاث الدین و دیگر حکام خراسان از مواضع خویش فرستاده در زمان دولت و
اقبال حضرت صاحبقران عالم الشان مفاوز و مسالک قطع کرده در بلده دلگشای کش
و از آنجا بسمرقند رفت و دیده اهالی آنجا را از غبار سمندش روشنایی داده و در
ظل مراحم و الطاف بیکران دیار باقصی الغایات کوشیده و از آنجا ببخارا رفت
و زمستان در آن بقعه شریفه بعیش و شادمانی بسر برده درین اثنا امیرزاده میرانشاه
که بر حسب فرمان بسرخس رفته بود ملک محمد برادر ملک غیاث الدین را گرفته بدرگاه
عالم‌پناه فرستاده خود آنجا قشلاق کرده در خلال این احوال روزگار غدار که عادت
و شیوه او ست در مقام جفاکاری آمده غبار ملالی بر صفحه خاطر انور فشاند بیان این
سخن آنست که حضرت زاده دختری فرخنده اختر زاده در پس پرده عصمت طغای شاه نام
که حضرت صاحبقران او را بزبان عطوفت آکه بیکی خواندی و آن مخدره مطهره بر حسب
سنت نبوی در سلک ازدواج امیر محمد بیک پسر امیر موسی انتظام نموده ناگاه عارضه
کبری بر ذات بانوی عظمی طاری گشته اطبا حاذق در معالجه سعی و اهتمام نموده
مفید نیفتاد عاقبت نقد حیات بقابض ارواح سپرده بسرای دیگر انتقال کرد انا لله
و انا الیه راجعون آکه بیکی یک پسر ماند که موسوم بود با میرزاده سلطان حسین حضرت
صاحبقرانی که در تمکین و وقار در زیر گنبد دوار ثانی نداشت قلق و اضطراب
بسیار نموده عنان اختیار و اصطبار یکبار از دست داده بعد از اقامت مراسم
تعزیت و ختمات کلام ربانی جهت ترویح روح آن مرحومه الوان خوردنی و اجناس
پوشیدنی و سایر صلات و صدقات باهل فقر و ارباب احتیاج رسانید تقبل الله
منه **ذکر لشکر کشیدن حضرت صاحبقران نوبت ثانی بجانب خراسان** بعد مراجعت وقتیکه
آکه بیکی بعد ما انتقلت الیه تسلیم خیمه رفته بود که ابی خواجه علی موید سربدار رسیده معلم
بانکه علی بیک جونی قربانی و امیر ولی با یکدیگر اتفاق نموده عازم سبزوار شده اند

بجا نشست که بنده کمینه را بدست دشمنان نگذارند از غایت ساحت و ملالتی که حضرت
صاحبقرانی از رحلت فرزند ارجمند داشت اصلا ملتفت بآن سخن نشد و بعضی گفته اند که
این خبر باو رسید و ایلچی او موقوف داشت تا آنکه بشفاعت بر تقدیر ملک ترکان آغا که خواهر
بزرگ حضرت صاحبقران بود باستصواب ارکان دولت زنگ کدورت از آینه
ضمیر آنحضرت بصیقل نصیحت زدوده گفت که دفع فتنه و فساد از دیار مسلمانان
بر ذمت همت پادشاهان دین دار از قبیل واجبات است و خون ریختن و ازار
و امثال این امور در مذهب همت پادشاهان دین دار از منکرات منهیات و محرمات
چون این سخن از محض شفقت و نیکخواهی بود بسمع عقل سلیم و طبع مستقیم حضرت
صاحبقران چنانچه شیوه او بود درین منصب عظمی سر از گریبان رضا و تسلیم بر آورده
پرتو التفات بر احوال ملک و ملت انداخته باحضار لشکرها فرمان داد و در اواخر
زمستان از جیحون عبور نموده اوازه عزیمت مازندران در انداخت و ناگاه
عنان گردون ماثر بجانب حصار کلات تاخت و دواب و چهار پایان ایل جونی
قربانی که بحصار در خیاور در بودند غارت و تاراج ساخت امیرزاده میرانشاه
از حرکت رایات نصرت آیت خبر یافته از سرخس بیرون آمده باردوی همایون
پیوست و شرف دستبوس حاصل کرده ملک غیاث الدین نیز با لشکرهای هرات
بتقبیل بساط جلالت مناط مشرف گشته در زمره سایر ملازمان انخراط یافت و پیش
از وصول حضرت صاحبقرانی علی بیک جونی قربانی متعلقان و منسوبان خود را در کلات
در آورده پشت بدیوار حصار باز داده حضرت صاحبقرانی رعایت حقوقی
که با او در خاطر داشت ملاحظه کرده تمنا است که از دستبرد ایام علی بیک و وقایع
او پایمال حوادث و نوایب گردد لاجرم ایلچی چرب زبان پیش او فرستاده و بزبان
عطوفت پیغام داد که بسبب اینهمه خوف و هراس جهت دفینه اکنون غده اند

بر حسب نشاید تا قواعد الفت و استیناس خلل پذیر نگردد و رسم نعمت و معاودت
مراعات نکند و سیلاب بلا باد و اتباعش محیط نگردد علی بیک ازین کلمات مشفقانه
متنبه نشده و پنبه غفلت از گوش بیرون نکرد و بحصانت حصار و متانت قلعه مغرور
شده از جاده صواب انحراف جست و بقدم متابعت پیش نیامد و با وجود سعادت
زمین بوسی سه نوبت از انگشت حضرت پادشاه صاحب تدبیر یعنی صاحبقران جهانگیر از
صوب کلات بجانب ابیورد در حرکت آمد و بموضع کرت نزول کرده سپاه منصور چاره
که عنان عزیمت بدفع وی بیک منعطف خواهد شد علی بیک چون از مراجعت حضرت
صاحبقرانی خبر یافت و آوازه نهضت اردوی اعلی بطرف او شنیده بود اگر
خیر جانب قدم حزم و احتیاط هم ازین بر اسبی ابدال و حیات او رسیده بود از
دراز دواب و شتر زنان غافل شده مجموع اسب و گوسفند و شتر که بحصار زده بود برون
فرستاده در علف خوار رها کرده بخاطر مطمئن بنشست حضرت صاحبقرانی بار دیگر عطف
عنان کرده بر ظاهر کلات نزول فرموده لشکریان دست بغارت و تاراج چهارپایان
دراز کرده اکثر چهارپایان که اهل قلعه داشتند صاحب جل و ناقه شدند و بعضی از ایشان
که ربهای نعل قدرت نداشتند خداوندان قلعه پای اسب و اشتر گشتند لشکریان نصرت
شعار اطراف و جوانب کلات را مانند نوای بر روز کار فرو گرفتند و کار را تنگ
انداختند و فراشان چادرگاه سراپرده خاص در مقابل دروازه حصار که
جاده اشتهار داشت بر افراختند دیگر دروازه بر شاهزادگان و امرا
علی بیک در این حالت سراسیمه و خوف و رعب بر ضمیرش چنان
استیلا یافت که لیل از نهار و روز روشن از شب تار تشخیص نمیکرد لاجرم دست
در دامن خضوع و خشوع زده پس از گریبان تضرع و زاری بر آورده بزبان
و نیاز معروض رای عقده گشای گردانید که من از اعمال ناپسندیده و افعال

خود شرمسارم و از حرکت و جرات و جسارتی که در خدمت واقع شده خجالت دارم
و قوت آنکه بروز بخدمت شتابم ندارم اگر آنحضرت باکرم بسیار و لطف اندک قدم
فرموده نزدیک دروازه آیند تا من بقدم اعتذار و استغفار نزدیک در رفته
عفو و اغماض ایشان ازده سعادت زمین بوس حاصل کنم و در تدبیر خود جرم گشی
نوازش پذیر لطف او را با اسعاف و انجاح مقرون داشته از برای انکار بررسی
تعین فرموده در ان روز با پنج سوار تا در حصار که بر اندرون حصار راهی داشت
بغایت تنگ و باریک دره بود ماندند پس آنچه خاطر دشمنان تنگ و تاریک
چون علی بیک را معلوم شد که آنحضرت با معدودی تشریف آورده خبث طینت
و شرارت طبیعت او را بر آن داشت که جمعی را در کمین گاه نشاندند تا فرصت
غنیمت دانسته مکر و غدری اندیشند و ذات کامل صفاتی را که در حفظ عنایت و
حمایت ملک منان بود آسیبی رسانند حضرت صاحبقران دو نوبت زمانی دروازه
در دهلیز توقف نموده و آن مستعجل بی مروت بقول خود وفا ننموده بیرون نیامد
آنحضرت مراجعت نموده مهمین کارساز پرده غفلت در پیش دیده بد اندیشان
فرو هشته در ضمان سلامت و عافیت در منزل همایون نزول فرمود چون حضرت
صاحبقرانی بر حقیقت بدعهدی و نقض علی بیک وقوف یافت آتش خشم و غضب او
ملتهب شده فرمان قضا جریان شرف نفاذ یافت که لشکر قیامت اثر روی بالکوه
کرنشند و اشارت علیه صادر گشت که جمعی از مردم بکریت و فوجی از اهل بدخشان
که در رفتن کوه و کتل دری از ایشان است و می آمد بیایند سوار و پیاده و روی
بر قلعه نهاده از محال خود در حرکت آمدند پیادگان بکریت و بدخشان هم و را
اثار جرات و جلادت ظاهر ساخته بکوه بر آمدند مقارن وصول ایشان بکمال طایفه از
پیادگان سپاه نصرت نشان بر خود زده و نفیر کشیده بدروازه رسیدند

بهادر و ایکو تیمور و دیگر سران دشمنان را از مقابل خود دراندند و بجا لا کوه برآمده
قشره عباس فرستاده از جانبین حمله کردند و بعد از کشش و کوشش اعدا مقهور و منکوب
گشته فریاد الامان برآوردند و علی بیک را کار بجان رسیده کس پیش حضرت صاحبقرانی
فرستاده معروض داشت که اگر لشکر فیروزی اثر دست از جنگ باز دارند فردا
من بجای اطاعت و انقیاد پیش آمده عتبه همایون را مقبل لب عبودیت سازم و مشافی
فراغت و مسکنت بر زمین خدمت نهم و بر این معنی عهد بسته این سخن را بایمان مغلظه موکد
گردانید و دیگر روز و محمد شیخ حاجی از امرا جونی قربانی با خویش که نام او ... بود
محمد سلطان بهادر بود بیرون فرستاده ایشان بزبان عجز و نیاز و سمارکی علی بیک را در
وجه اعتبار آورده و فرمودند تا سپاه از جنگ کوتاه بازگشته آنحضرت عنان همایون
مراجعت نموده و وثاق همت فرود آمد نیک روز شیخ محمد جونی قربانی در رکاب خسرو
کامیاب بمعسکر همایون آمد روز دیگر حضرت صاحبقرانی در حفظ و حمایت یزدانی
سوار شده تا دروازه کلات راندند و علی بیک جونی طوعا و کرها از حصار بیرون آمده
مثال فراغت بر خاک مسکنت نهاد و بجان امان طلبید چون ملتمس او باجابت مقرون گشت
درخواست نمود که امروز دیگر در ملازمت رکاب نصرت انتساب معاف باشد و
فردا بخدمت شتابد حضرت صاحبقرانی بر صحیفه این مطلوب نیز رقم اسعاف کشیده
از در حصار بازگشت و محفوف بعنایت و نصرت کردگار در وثاق همایون نزول
فرمود چون روز دولت علی بیک بشب محنت متبدل افتاده و آفتاب اقبال او بدرجه
زوال رسیده در جوف لیل راهی که لشکر نصرت شعار از آنجا بالا رفته بودند استوار
گردانید و بار دیگر پشت اعتماد و استظهار بدیوار پندار نهاده یاغی شد و کشف
وار در حصار سنگین خزیده دم درکشید حضرت صاحبقرانی بعد از چهار روز
از آن موضع معاودت نموده بقرب بقلعه قهقهه که در آن زمان خراب بود نزول کرده

و آن بقعه میان کلات و ابیورد واقعست و برحسب فرمان واجب الاذعان لشکریان
در تعمیر آن سعی و اهتمام نمودند و بعد از دو سه روز از آنجا باز پرداخته و
حاجی خواجه بکوتوالی آن قلعه مقرر شد و جمعی از مردان کارزار و دلاوران روزگار
بمصاحبت او معین گشته حضرت صاحبقرانی امیرزاده علی پسر امیر موید ارلات که
خواهرزاده آنحضرت بود با شیخ بهادر و تومانات ایشان بمحافظت راههای
کلات بازداشت تا طریق آمد شد مخالفان و معاندان مسدود ماند **گفتار در ذکر**
فتح قلعه ترشیز بسعی ملازمان رکاب صاحب قران سپهر ارتفاع و آمدن ایلچی
والی فارس و خلاصه دودمان مظفری جلال الدین شاه شجاع علی بیک جونی قربانی
چون در زندان زندگانی کهنه را وطن ساخت حضرت صاحبقران مانند بحر مواج در
حرکت آمده عنان التفات بر تسخیر ترشیز انداخت و حصن ترشیز قلعه بود حصین و موضعی
رصین و کوتوال آن حصار در آن زمان ملک علی سدیدی بود که ملک غیاث الدین آن قلعه
بدو سپرده بود و فوجی از سربداران در آن حصار با او بسر می بردند و آن جماعت را بمیان
قوم غور بفرط شجاعت و جلادت و کمال مردانگی و شیوه فرزانگی ممتاز و مشتهر
و از غایت تدبیر و دوراندیشی آن قلعه را بذخیره فراوان و اصناف آلات حرب
و ادوات نبرد مملو و مشحون کرده آماده بودند و آماده جنگ و جدال شده حضرت
صاحبقران گیتی ستان با ملک غیاث الدین گفت که این جماعت نوکران تواند چون تو
غاشیه ایلی بر دوش گرفتی ایشان چرا گردنکشی میکنند ملک در جواب گفت که از
عدم عقل و قلت تدبیر ملک غیاث الدین بدر دروازه حصار رفته جبهه زبان
بنصیحت گشاد مفید نیفتاد و سر بخط اطاعت و انقیاد در نیاوردند حضرت
صاحبقران گردون اقتدار فرمان داد که جاخویان راه آب بریده خندق را از آب
تهی نمایند بعضی بکار خود مشغول شده بهادران جنگ پیش بردند و استادان

بر منجنیق نصب کرده چند روز کوششهای مردانه بتقدیم رسانیدند اهل ار
بتاییدات اسمانی اثار استیلا بر صفحات روزگار مظفر پناه لایح گشت بزخم سنگ ابراج
و منجنیق برج و سور در هم شکست سدیدیان علامات عجز و انکسار در ظاهر و باطن
خویش مشاهده نموده دانستند که تیر تقدیر را به پر تدبیر رد نتوان کرد و راه سیلاب
حادثه را بانگشت گل مسدود نتوان ساخت لاجرم دست تضرع بدامن استیمان
زده کلید امان خواستند ملکات ملوکانه رقم عفو و اغماض بر عثرات ایشان کشیده
جرم را از لطف و احسان خویش نهدید داد سدیدیان از قلعه بزیر فرود امده باحراز
تقبیل عتبه علیا سرافراز گشتند حضرت صاحبقرانی چون در ناصیه ایشان امارات
جرات و جلادت و کیاست و فراست مشاهده کرد مجموع را بتربیت و نوازش مخصوص
ساخته بانعامات و سیورغالات نوازش فرمودند و تا با متعلقان و منتسبان متوجه ما
ورا النهر کردند و بصیانت و محافظت قلاع حدود ترکستان قیام نمایند چون سدیدیان
بانخانه کوچ متوجه انصوب گشتند دار الملک ولایت شیراز از قبل امیرزاده میرانشاه وسانی
انکه تعریف یافت مقارن اینحال عمرشاه از جانب والی شیراز و بعضی از عراق
عمرشاه شجاع که بفضل و کمال و جاه و جلال اشتهار داشت با تحف و ملاکات نزد
حضرت میرزا علی رسید و بوسیله مقربان و خواص تبرکات گذرانیده مکتوبی مشتمل بر اظهار
یکجهتی و رسوخ قواعد اخلاص و مراتب اخلاص بعرض رسانید و بانواع عنایات و
اختصاص یافت حضرت صاحبقرانی در جواب نامه مکتوبی نوشت مشعر از فرط عاطفت
و مزید محبت و شخصی از ملازمان پیر میرزا علی را با مرقالی که لایق سلاطین
ذوی الاقتدار باشد مصحوب عمرشاه گردانید و خاطرش را خوشدل و شادمان
بجانب فارس تکمیل کرد و یکی از پرده نشینان دودمان مظفری را جهت
از جمله مخدرات نمود امیرزاده سرمیرزا امیرزاده جهانگیر خواستگاری نمود

ذکر نهضت خسرو گیتی ستان از شیراز بصوب مازندران و مراجعت
نمودن آن حضرت از راه بدخواه دوستان بعد از فتح قلعه شیراز صاحبقران گردون
توان عزم مازندران و جمعیت عالی نهمت ساخته بانجانب روان شد و از راه ده
گذشته کوچ بکوچ جانب مغرب خیام نصرت نشان گشت امیر ولی حاکم مازندران از استماع این
خبر پریشان و سراسیمه شد از خواص خود حاجی و طایفه دیگر با تنسوقهای اسب و قطارهای استر
و شتر و لطایف اقمشه و ظرایف امتعه بدرگاه عالمپناه روان ساخت و بزبان استکانت
عرضه داشت که اگر این نوبت ملازمان سده سلطنت مراجعت فرمایند تا بنده بکمال
اطمینان خاطر قدم در سلوک طریق رشد و ارشاد نهاده بخدمت استان فرخنده
نشان مبادرت نماید و مدت الحیات کمر اخلاص بر میان بسته شرایط نیکو بندگی بتقدیم
رساند از کرم بی دریغ و شاهانه بدیع و بعید نباشد انحضرت رقم اسعاف و انجاح
بر صحیفه ملتمس او کشیده از موضعی که رسیده بود عنان برتافت و از راه سلطان دوین
بر مکان عبره نموده بمرغزار رادکان نزول نمود و در اثنای این اوقات بجهت مصاحبت و قربت
و توسل حسین علی بیک جونی قربانی با امیر شیخ علی بهادر معروف رای عالم پناه شد
مجمل این مفصل انکه بعد از توجه انحضرت بمازندران امیر شیخ علی بتحقیق مرهای کوه
کلات کرده با تنی چند از خواص ملازمان خویش شبی در وقت امیرزاده علی
امیر موید که باتفاق برحسب فرمان شهریار باستحقاق محافظت طریق و محاصره کلات
مینمودند بپای کوه بر امده در تاریکی شب راه غلط کرده بکمربند باز خورده دشمنان رجال
اطلاع یافته و شیخ علی بهادر تا تیری در ترکش داشت دست از جنگ باز نداشت
چون جعبه از سهام تهی شد و امید انتقام و رهایی نماند ناچار در مقام تسلیم امده او را
اسیر گرفته بقلعه در اوردند امیر علی بیک بقدوم او استبشار و شادمانی کرده در افزایش
اکرام و تعظیم و احترام امیر شیخ علی غایت اهتمام بجای اورده و فرمود تا از برای

او در کاسی نصب کردند و شرط ضیافت مرعی داشته حکم کرد تا جهت رعایت خاطر مهمانی
هر روز شیلان پیش او میکشیدند و با او طرح مجالست و مصاحبت انداخته خدمتش را
شفیع گناهان خود ساخته و دران تابستان مرض طاعون در حصار کلات انتشار یافته
بسیاری از اهالی قلعه قدم بدر بر اذره عدم نهادند و ایمنی راهمه نیافت و فساد که
بدان سعادت قلاعی ورزیدند چون جلاد را دکان مقرب خیام پادشاه
عالمیان گشت امیر شیخ علی بهادر در وی همایون پیوسته احوال علی بیگ و
حصار و عزوه سپاهی اهل خبث و فساد بعرض صاحب قران کامکار رسانید
و زا فرزند و دودمان خود درخواست کرد که خون علی بیگ هیچ سیاست ریخته نکرده
چون ملتمس شیخ علی بهادر بشرف اجابت اقتران یافت علی بیگ را با تیغ و
کفن بدرگاه فلک اشتباه رسانید مراحم پادشاهانه گناهان گذشته را بخشیده
مضمون کلام الماضی لا یذکر ملحوظ داشت اما از مکمن قضا بر این بنیاد پیوست که علی بیگ
و سایر امرای جونی قربانی را بسمرقند بردند و نظم حکومت هرات باسم امیر
غوری پسر ملک غیاث الدین متعلق شده بر حسب فرموده ملک غیاث الدین
نیز متوجه ماوراء النهر گشت و از غایت شقاوت در راه بجسارتی اقدام
نمود که قضیه منجر بآن شد که همه را بند کرده بسمرقند بردند و پسرانش را
نیز بهمان طریق بیرون با ماوراء النهر فرستادند و امیر که بسر تیمور که بدار الملک
هرات متعین گشت و حکومت سبزوار بمسعود بر خواجه علی مؤید قرار
گرفت چون حضرت صاحبقرانی بمستقر سریر سلطنت نزول فرمود ملک
غیاث الدین و علی کرت را با پسر بزرگترش پیر محمد در سمرقند موقوف داشت
و علی بیگ جونی قربانی و ملک محمد بن ملک حسین و امیر غوری بن ملک غیاث
الدین را بند کرده باندکان عشق امیرزاده عمر شیخ بهادر فرستاد ذکر

ذکر فتنه غوریان در هرات و انتقال حضرات در ماوراء النهر اولاد ملک
فخر الدین ملک محمد برادرش در زمان حکومت ملک حسین و پسر او ملک غیاث الدین
مرعی و در کمال فلاکت و بی اعتباری روزی بشب می آوردند و شبی بروز میرسانیدند
و در آن زمان که خراسان در تحت تصرف ملازمان عتبه علیه اعلی ایشان تظلم نموده در پایه
سریر خلافت مصیر زانو زده عرضه داشتند که چند گاه انعام ملک حسین و خدمتش
تمام املاک و اسباب پدران ما تصرف نموده ملک غیاث الدین نیز همان شیوه
مرعی داشت اکنون امیدواریم چند گاه انست که من التفات پادشاهانه حق در
مرکز خود قرار گیرد حضرت پادشاه جم جاه پرتو مرحمت و احسان بر حال ایشان انداخته
حکومت غور بملک محمد که برادر بزرگتر بود ارزانی داشت و هم دران اوقات
ابوسعید اسپهبد که آباء او از امرای غور بودند و او از مشهوران زمان بکمال
بی باکی امتیاز داشت و ملک غیاث الدین خدمتش را بند کرده ده سال بران
گذشته از غایت بنهایت حضرت صاحبقرانی خلاص یافته مطلق العنان گشته بود
در اوزن اربع و ثمانین و سبعمائه که حضرت اعلی خاقانی در ماوراء النهر و امیرزاده
میرانشاه در موضع نخ ده بکنار آب مرغاب قشلاق کرده بودند ملک محمد احکام
غور با طایفه از ارباب جهل و غرور روی شقاوت به بیابان غوایت آورده
و از وخامت آن جرات و جسارت نااندیشیده با غوریان بی عاقبت
متوجه هرات شدند و ابوسعید اسپهبد با ایشان پیوست چون بشهر رسیدند جمعی کثیر از
اراذل و اوباش با آنجماعت ملحق شدند و داروغه و محصلان و نوکران امرا
که جهة مهمات ضروری در هرات بودند پناه بحصار اختیار الدین بردند غوریان
دست بغارت و فساد بر آوردند و چند نفر از ملازم اعلی را از جمله محصلان در
فروزآباد بدر قلعه رسانیده آتش دران زدند از آنک توهم نموده خود در ارشه

زباره بزیر انداختند تا جان بسلامت بیرون برند فایده نداد و غوریان بی رحم
برگرکمان اتفاق نکردند اهل صلاح و ارباب عمایم که از خرد بهره داشتند در کوشکها
خزیدند در جایگاه منبره اشعه خاطر شده در علاج آن زخم بی سیمیا نفس بمردند چون
خبر این واقعه بامیرزاده پیرانشاه رسید امیر حاجی سیف الدین و امیر اقبوقا را
با فوجی از سپاه نصرت انتما بر سبیل تعجیل مزد سرات کرده خود نیز از عقب با لشکر
در حرکت آمد امرا چون بحوالی شهر رسیدند غوریان بمقابله و مقاتله پیش رفته در
سرکوچه خیابان فوشنج را اتفاق ملاقات دست داده و چون آتش جاه آن جاهلان در قتال
و جدال واقعه شد که اشتعال آن افزون بود دولت روز افزون حضرت صاحبقرانی
شکست بر غوریان افتاده جمعی کثیر از الطایفه الضاله بقتل آمدند و بقیة السیف بشهر گریخته در
ظلمت لیل پراکنده و متفرق شدند و امیرزاده پیرانشاه از عقب رسیده
سپاه ظفر پناه در کشش تعجیل کردند و برای عبرت از سرکشان چند منار برآوردند
چون خبر این واقعه در سمرقند بسمع اشرف حضرت صاحبقرانی رسید فرمان داد تا ملک
غیاث الدین و ملک ... که در ارک سمرقند محبوس بودند و امیر غوری و علی بیک
جونی قربانی که امیرزاده عمرشیخ ایشانرا در اندکان محبوس ساخته مقید نگاه میداشت
بساط ساق رسانیدند و در سنه خمس و ثمانین و سبعمایه حرم محترم حضرت صاحبقرانی
دلشاد آغا خاتون که بحلیه عقل و زیور کیاست آراسته بود داعی حق را لبیک
اجابت گفته در جوار مزار فایض الانوار ابن عم خیر الناس صلعم قثم بن عباس دفن
کردند و حضرت صاحبقرانی بعد از تقدیم مراسم تعزیت جهت ترویح روح آن
دو بانوی عظمی فواضل صدقات بر ارباب احتیاج افواه مبذول داشته بواسطه
حزن و ملالی که از مفارقت ایشان روی نموده بود از مهمات دینوی اعراض نموده
اصحاب عمایم چون مشاهده کردند که امور ملک و ملت نزدیک بآن رسیده که اختلال

مدد و وظایف موعظت و نصیحت بمعالم رسانیدند آنحضرت پرتو
التفات بر ضبط مملکت انداخت نخست امیرزاده علی را با
لشکری گران بر قلع و قمع قمرالدین که خمیرمایه سپاه جته بود نامزد فرمود
و بصوب سمرقند متوجه خطه دلکش کش شده چون امیرزاده علی بحسب
مقصد در حرکت آمد قوم بهرین که از خرد بهره نداشتند فرصت غنیمت
یافته آغروق او بباد نهب و تاراج بر دادند و امیرزاده
علی شکسته بازگشته باردوی اعلی پیوست حضرت صاحبقران شیخ علی
بهادر و سیف الملوک و امیر حاجی سیف الدین و اتلمش و ارغونشاه و
اختاجی با فوجی از لشکریان بدفع یاغیان قوم جته فرستاد و بعد از چند
روز که از ایشان خبری نرسید امیر جانشاه جاکو و ایلچی بوغا و شمس الدین
... و قرا بهادر و صاین تمور با ده هزار سوار جرار حسب فرمان
حضرت صاحبقران کامکار از عقب آنجماعت روان گشتند امرا ساق
قوم بهرین را در صحرا ... یافته بسیاری ازیشانرا بقتل رسانیدند و اهل
و عیال آنجماعت را باسیری گرفته احمال و اثقال آن قوم غارت کردند
و مراجعت نموده بتاتقم رسیده با امیر جهانشاه و دیگر امرا که
از عقب میرفتند ملاقات کردند چون امیر جهانشاه را معلوم بود که در طلب قمرالدین
سعی باید و تا آنجا که میسور باشد در عقب او شتابد مجموع ایشانرا باز گردانید
و از ... گذشته تا گرتو باتفاق رفتند و چون از وی خبری نیافتند
معاودت نموده بموکب همایون پیوستند و بانواع دلجویی و سیورغامشی
اختصاص یافتند

گفتار در لشکرکشیدن حضرت صاحبقران بممالک ایران نوبت سیوم بجانب ایران و نهضت فرمودن آن حضرت از آنجا بسیستان

و فتح ان و رسیدن بهرات حضرت صاحبقران در پاییز سال مذکور لشکری بیرون
از قیاس و تخمین جمع اورده بعزم تسخیر مازندران از معبر ترمذ بگذشت چون
کنار اب مرغاب مضرب خیام سپاه نصرت انتساب گشت امیر جاکو
که برحسب فرمان بحکومت کابل اشتغال مینمود از عقب رسیده بسعادت
پای بوس سرافراز شده بعد از عرض مهمات مملکت رخصت مراجعت
یافت و بولایتی که منسوب باو بود شتافت دریولا خبر رسید که تومن کرمیری کودرسی
علم عصیان برافراخته پای در بادیه ضلالت و غوایت نهاده است همچنین بمسامع
علیه رسید که شیخ داود سبزواری که حضرت صاحبقران او را در سبزوار
بلند مرتبه گردانیده بود بکفران نعمت اقدام نموده داروغه انجا تابان بهادر
را کشته است چون امیرزاده میرانشاه بر انحال اطلاع یافت امیر
اقبوقا را با طایفه از دلاوران نامدار بجانب سبزوار روان ساخت
و امیر حاجی سیف الدین از عقب روانشد و باتفاق سبزوار را محاصره
کردند و مردم بسیار بقتل اوردند و شیخ داود گریخته بقلعه بدراباد که
که بقلعه کوهی واقعست متحصن شده اکنون امیر حاجی سیف الدین
و امیر اقبوقا بمحاصره ان اشتغال مینمایند درین اثنا مخالفت سیستان مسموع صاحبقران
شد انحضرت امیر شیخ علی و امیر قراباور را با سپاهی اراسته بجانب امیر ولی
فرستاد تا در برابر او بنشینند و نگذارند که از مقام خود فراتر اید و خود روی توجه بجانب
سیستان نهاد چون بهراة رسید بنابر اتفاقی که مردم انجا با غوریان نموده بودند دل
امان بایشان حواله رفت و انحضرت از هرات بطرف سبزوار در حرکت
امده لشکریان قلعه بدراباد را محاصره کردند و حصار را نقب زده دیوار بشکافت و شیخ داود با
با طایفه دیگر در زیر دیوار ماندند هلاک شده و دو هزار کس از قلعه بیرون اوردند که بحکم انحضرت

و گل و خشت استوار کرده منارها ساختند تا اعتبار سرکشان و متمردان گردد
فی الجمله بشامت مردم ناکس خرابی و ویرانی در خراسان واقع شد تفصیل
در هرات و سبزوار رعایای بیچاره بسی در زیر چوب و شکنجه هلاک شدند و کثرت
مردگان بجایی رسید که زندگان را مجال تجهیز و تکفین نماند مسلمانان از اوطان جلا
نموده بکربت غربت مبتلا گشتند و از عیال و اطفال و اخوان و خلان جدا ماندند
چون خاطر خسرو جهانگیر از قضیه سبزوار فراغت یافت با طایفه از سواران
شمشیرزن نیزه گذار بجانب سیستان برسم منقلای روانکرد و خود از عقب
ایشان متوجه شد شاه جلال الدین فراهی که دران اوان حکومت فراه بنوبت
باو رسیده بود بقدم دولتخواهی و نیکوبندگی بیرون امده باکرام و اعزاز سرافراز
شد و در سلک سایر بندگان انخراط یافت اما رعایا ابا نموده سرکشی اغاز کردند
سپاه نصرت انتساب بغزو و شهریار کامیاب انولایت را بغارت داده ان
حضرت با دلاوران جوشن پوش بحصار زره رسیده حرب در پیوستند و حصار زره
قلعه جهت تصرف ملازمان حضرت علیا درامد درین اثنا هزار کس از تهوران سیستان
پیش امده محاربه عظیم واقع شده بعضی از مخالفان کشته برخی روی بفرار نهادند
چون ظاهر سیستان از غبار سم سمند ملازمان رکاب فلک فرسای عطرسایی اغاز نهاده بود
نزدیک رسیدند حضرت صاحبقران سالار لشکر شده یکی برادر شاه شاهان
و تاج الدین قلعه کاهی و جمعی از خویشان شاه قطب الدین رسیده بزمین
بوس حضرت صاحب قران سرافراز گشتند و در باب مصالحه مبالغه
کرده اظهار خدمتکاری بجای اوردند و بعضی از خویشان اختصاص
یافتند و حمزه کاملار با ایشان بحکایت مشغول شده بود که بیکباره
سیستانیان مجموع اراسته و پیراسته و مکمل بعزم جنگ و پیکار از پیاده و سوار

از در و از دیوار درون ریختند حضرت صاحبقران کامکار دو هزار سوار در کمین
گاه باز داشته فرمان داد تا امیر سلطانشاه با فوجی اندک پیش رود و در حمله اول پشت
کرده فریب روی بازپس نهاد او بموجب فرموده عمل نموده مخالفان خیره شده از عقبش
روان گشتند و آن دو هزار مرد از کمین بیرون آمدند و بر یکدیگر حمله آوردند و آتش
حرب زبانه بفلک اثیر کشید و ساده‌دلان سیستان بزخم خنجر و اسب مجروح شدند بعضی
را بر خاک هلاک انداختند سپاه منصور بضرب شمشیر آبدار دمار از روزگار مخالفان
برآوردند و داد مردی و مردانگی دادند چون زمانه لباس ماتم زد دلاوران پوشید
مرد و لشکر دست از خون دشمن بازداشته در برابر یکدیگر فرود آمدند روز دیگر
که شهسوار میدان افلاک بعزم تسخیر ممالک تیره‌روز از کمینگاه افق بیرون تاخت حضرت
صاحبقران فلک اقتدار پرتو التفات بر ساحت سپاه نصرت شعار انداخت
و لوای وجود خسروانه تزیین داده میمنه را بوجود همایون امیرزاده میرانشاه
زیب و زینت بخشید و امیر حاجی سیف‌الدین و امیر اقبوقا و سرداران دیگر را
ملازم او گردانید و قول و جیره امیر سار بوغا و خداداد حسینی و امیر حسین و لشکر
قیامت اثر از اطراف و جوانب حصار را احاطه کرده از رعایت خندق در پیش خود
ساخته و در کناره آن خیمه‌ها نشاندند چون شب شد دو هزار کس که هر یک خیال
ستمی در دماغ داشتند از شهر بعزم شبخون بیرون آمدند و امیر شمس‌الدین عباس
و براتخواجه که در پیش ایشان افتاده بودند تغافل نمودند تا آن قوم پا از خندق
گذشته و بمیان اردو درآمدند روز دیگر مبارزان مرد و لشکر و دلیران سردو
کشور پای در میدان نهاده دست بقبضه شمشیر و دشنه جوهردار بردند امیرزاده علی
بن امیر موید با جماعتی که در برابر ایشان بودند حمله کردند و همه را برابر دروازه رانده
از عقب ایشان بشهر رفتند شهریان راه داده او را با پانصد کس در میان گرفتند

و محاربه روی نمود که دستان پور دستان و سام نریمان بر طاق نسیان نهاد پنجه
ظفرقرین دست از جان شیرین شسته در مقام سربازی آمدند و راه مروت بسته
مسدود دیده دل بر مرگ نهادند و در اثنای آن شمشیر بهادر نامدار سوار نامدار که
اگر رستم و اسفندیار زنده بودندی غاشیه خدمتکاری ایشان بر دوش گرفتندی
بجانب شهر شتافت و مخالفان دروازه را از اندرون بستند و درآمد و جمعی را
که در آن بر سپاه نصرت پناه بسته بودند بضرب شمشیر صاعقه کردار مستغرق دریای فنا
گردانید و امیرزاده علی با تن خود بسلامت از آن مهلکه بیرون آمده بموکب
همایون ملحق گشت چون شاه قطب‌الدین دانست که بجز بازوی قوت و توان سر
پنجه شیر ژیان نتوان تافت از حصار بیرون آمده روی عجز در استمالت بر آستان
بارگاه گردون اشتباه نهاده مراحم خسروانه ذیل عفو بر جرایم او پوشید
بجای نقش انداد در زمانی که حضرت صاحبقران کامران با پانزده کس بی حد (؟)
بی جبه و جوشن بشخص صحرا (؟) می‌رفت سی هزار سوار ازرق با کمان سیستان مجموع
با تیر و کمان دست یکدیگر گرفته از بازار و برزن آمدند و از راه جسارت و خسارت
با وجود آنکه شاه قطب‌الدین حاکم ایشان در ملازمت پایه سریر اعلی بود روی
بمعسکر همایون نهادند حضرت صاحبقران چون آن حال مشاهده نمود جهت ضبط لشکر
عنان بجانب قول معطوف ساخت پیادگان سیستانی حضرت صاحبقران را
تیرباران کردند و تیری بر کرانه شهریار کامران رسید آنحضرت چون مراد
آمد حکم کرد تا شاه قطب‌الدین را حبس کرده لشکریان مرتب گردانید و خواست
که نفس همایون بعزم دفع مخالفان در میدان رود امرا دست در عنان مرکب
همایون زده معروض داشتند که سالهاست که چمن آمال سبز کامکاران از سحاب
سحاب حضرت صاحبقران تازه و رونق گشت و تا یکی از ما زنده باشد عقل رخصت

چگونه دید که پادشاه هفت کشور قدم همایون در محل خطر نهاده آن حضرت در خواست
بندگان مخلص شنیده امرا و بهادران از یمین و یسار ستکار کردند و بزخم
نیزه و تیر اکثر آن گروه را بر خاک ندامت و هوان انداختند و اندکی
از ایشان خسته و مجروح از معرکه جسته بشهر در رفتند و دروازه را بسته تحصن کردند
که سیلاب حوادث را بهنگام گشتن گل بازتوان داشت لشکر منصور بفصل اراده
از صدمت ایشان رخنها بسور پدید آمد و شهر را مسخر ساختند و دیوارها و معابد
و منازل و مساکن سیستانیان را ماوای زاغ و زغن گردانیدند و سرکار سپاهیان
و آنچه یافتند بتاراج رسانیدند صاحبقران کامکار نقل اموال شاه شاهان نمودار رفته
و حکومت سیستان را بشاه شاهان ارزانی داشته شاه قطب الدین و رؤسای آن ناحیه را بسمرقند
فرستاد و فرمود تا علما و صلحای سیستان را کوچانیده بنواحی برند و حضرت صاحبقران متوجه
بست شده در راه قلاع زاوه و رکاب شهر داراق حصار طاق را مسخر ساخته چون
بر کنار آب هیرمند نزول افتاد از طنطنه لشکریان جسر و کلابیات
رود بر بند رستم افتاده و مفاصلش از هم ریخته خراب شده
و رایت نصرت انتساب جنبیده و کامیاب از کوه قلعه در حرکت آمد
و درین اثنا مسامع علیه رسانیدند که تومن کودری جانب کیج و کران
رفته است حضرت صاحبقران کامیاب که بر دقایق امور ملک و ملت
آگاه بود امیرزاده میرانشاه را بدفع تومن کودری نامزد کرده
روانه آن صوب گردانید بعد از آن امیر که بر شهر بهرام که بحکم
صاحبقران کامیاب فایز شده بود با امیر حاجی سیف الدین و دیگر امرا
کامکار نامدار از ملازمت شاهزاده روانه داشت و ایشان روز
و شب از حرکت نیاسوده و ایوار و شبگیر کرده در جلگه قرن بتومن دختم او رسیدند

تومن

تومن سوار شده و صف آراسته در مقابل لشکر منصور آمد امیر حاجی سیف الدین
بنا بر حق صحبت قدیم و ملاحظه کبر سن تومن زبان حرمت او از بر کشید و او را بسی
گرم نموده از راه خیراندیشی گفت که بی دغدغه و تحاشی بدرگاه فلک اشتباه شتافته
رفت که خیر و خوبی شامل حال تو خواهد شد چون سنگ اجل بطلب او رسیده بود سخن
ناصح مشفق مسموع رضا اصغا ننموده در جواب سخت درشتش از پس حد اگر ده بدرگاه گیتی
پناه فرستاد حضرت صاحبقران جانب ابهرمن روان شد و درین اثنا آن
ملک محمد که در حین مراجعت از حسن و حضرت صاحبقران تیری از دست مبارک
آنحضرت زده بود با تحف و هدایا شرف بساط بوس دریافت و آنحضرت بسخن
در خشم بر وی انداخت او را بشناخت چون از مجلس اشرف اعلی بیرون رفت
از موقف جلال فرمان واجب الامتثال صدور یافت که او را ملازمان بهرام مقام
تیرباران کردند ع آن کژ را این عقوبت همچنان بسیار نیست . و در اثنای یورش
قلعه مقرر قلعه سنج در تصرف بندگان حضرت صاحبقران آمد و در خلال این احوال خبر
رسید که از اوزل تومن سه هزار کس که خدای را عز و علا نشناسند و نه نبوت
حضرت ختمی پناه را اقرار دارند در قلعه فراه جمع آمده اند و مسلمانان را ضرر میرسانند
صاحبقران پاک اعتقاد دفع شر اهل فساد بر ذمه پادشاهانه واجب و لازم شمرده
لشکر بدانصوب کشید سپاه منصور جنگ انداخته کوششهای مردانه کردند و حصار
را مسخر ساختند بعضی از متمردان و ارباب عصیان را از کوه بزیر انداختند و برخی را
گردن زدند و آن سرزمین را از لوث وجود ایشان پاک ساختند بعد از فتح عنان
همایون بجانب قلعه دشنه افروخت و آنجا مردم تغاچی تحصن نموده بودند و رایت
شور و شر برافراخته بهادران سپاه نصرت شعار در محاربه آن نیز غایت جهد و جد
مبذول داشته بفیروزی دولت قاهره قلعه را بگشادند و تیغ در مخالفان نهاده از

سرهای مخالفان منارها ساختند مثل ازین اوغانیان از تخت سلیمان ایلچی مانیه
بر اردوی اعلی فرستاده اظهار انقیاد کرده بودند و داروغه طلب داشته در بوه
خبر رسید که آن جماعت قدم از طریق مطاوعت بیرون نهاده یاغی شده اند حضرت صاحبقران
عنان عزیمت باتفاق انعطاف داده در یکروز بر ظاهر قلعه نزول فرمود
و اشارت کرد که رزم آزمایان صف افکن شیر شکار ترتیب رزم و پیکار شده
قتالی صعب روی نموده امیرزاده علی و ایکوتمور و طایفه دیگر از بهادران
نامدار مجروح گشتند و ملک شاه پسر جهانگشاه بقتل آمد چون ایکوتمور بهادر سعی
و جلادت و تماشی در امثال این معارک قدم پیش نهاده در غایت عزم میکرد حضرت
صاحبقرانی خدمتش را در پیش خود بازداشته تا سعی در افزون با وی رسد چون
خبر زخم خوردن امیرزاده علی رسید آتش غیرت او اشتعال یافته آب در چشم آورد
و زانو زده رخصت جنگ طلبید اما مقبول نیفتاد و آتش حرب سوزش اشتعال
یافت که از باد حمله مخالفان بسیاری از قشونات مرکز خود خالی گذاشته گریختن
خواه که پای ثبات و وقار او متزلزل نشده مانند کوه بر جای خود ثابت قدم
بایستاد حضرت صاحبقران فلک شکوه فرمان داد تا جمعی از امرا حمله کرده آن
گروه انبوه بر جای بازداشتند و بعد خواه که در حد اشت سن بود در سی
شکلی کمین کرده چون دشمنان از روی گذار افتاد یکی را از آنجمله موی گرفته از
اسب فرود کشید و سرش از بدن جدا ساخته پیش حضرت پادشاه اسلام علاء الدوله
دوران کودکی جرأتی چنین بظهور رسانیده و از آنحضرت احسان و تحسین
یافت سپاه ظفر مآل از اطراف و جوانب روی بآنها نهاده داد مردانگی
و قتال داده ایشان را منکوب و مقهور گردانیده قلعه را در تحت تصرف
آوردند و مرکز او در انحصار یافتند برزارجات و قشونات مقسم نموده ساما سخته

دون خاطر خطیر حضرت صاحبقران بفر دولت روز افزون از مهم اوغانیان
لی فراغت یافت عنان توجه بصوب قندهار تافت و پیش از آن امیر
جهانشاه و اسکندر شیخی و شیخ بهادر حسب فرمان با ظفر بودند و قندهار را محاصره
کرده گرفته بودند و سرداران آنجا را دستگیر و مغلول باردوی اعلی فرستاده چون
در بیرون قندهار مضرب خیام لشکر نصرت شعار گشت صاحبقران گردون اقتدار
امیر جهانشاه جاکو را بصنوف نوازش و عطایا اختصاص داد و خلعتش
بگرفتن قلعه قلات که از امهات قلاع گرمسیر بود نامزد فرمود و او متوجه آنجانب
شده حصار را بقهر و قسر گرفت و قتل و غارت کرده در زمان تا سده اقبال
مراجعت نموده باردوی همایون پیوسته مجددا بعنایت خسروانه سرافراز
گشت در خلال این احوال امیرزاده میرانشاه از راه خبوشان و رباط
سلطان محمود رسید و بموجب دستور سجدت حضرت صاحبقران استسعاد یافت چون
در تمام ناحیه سیستان و زابلستان از ارباب شقاوت و عناد کسی نماند شهریار
آفاق عنان عزیمت بجانب تختگاه خود معطوف ساخت و بعد از قطع منازل
طی مراحل در دار السلطنه سمرقند نزول فرمود چون مدت سه ماه بعیش و شادی
و طرب و کامرانی بگذرانید بار دیگر داعیه تسخیر مازندران از خاطر خطیرش
سر بر زد **ذکر لشکر کشیدن حضرت صاحبقران بعزم رزم امیر ولی والی مازندران** سابقا قلم
زد و کلک بیان گشت که امیر ولی والی مازندران وعده داده بود که متوجه
آستان بلند مکان حضرت صاحبقران گشته شرف پای بوس دریابد چون او
بقول خود وفا ننمود آنحضرت را این معنی بر خاطر همایون گران آمده باحضار لشکر
نصرت شعار فرمان داد و از معبر ترمذ گذشته بلخ را مخیم اقبال ساخته چندروز
در آنجا توقف فرمود تا عساکر گردون مآثر مجتمع گشته در آن اوقات ایلچیان

که بجهت اوردن دختر سلطان اویس بن شاه شجاع برای امیرزاده مرحوم جهانگیر
بجانب فارس رفته بودند دختر معلی را بزیب و زینت تمام بقبة الاسلام
بلخ رسانیدند و از ان رکاب فلک فرسای بترتیب اسباب طوی قیام نمود
چند روز متعاقب در ان مقام بهجت افزای بعیش و سرور گذرانیده و از
جمله میان حافی خواهد که ان مسافت را بقدم ادب نسپرده و پای
از حد خود بیرون نهاده بیاسا رسانیدند اری هر که در خدمت ملوک و
سلاطین حشم را از خیانت و دل را از خباثت پاک ندارد در مذهب حمیت
جزا و سزا او کمتر ازین نباشد فی الجمله چون حضرت صاحبقران کامیاب از
قبة الاسلام بلخ در حرکت امده بمرغاب رسید مهد علیا خانزاده حرم محترم
امیرزاده میرانشاه از هرات استقبال نموده و فرزند ارجمند امیرزاده
خلیل سلطان که دو ساله بود همراه داشت بانوی عظمی سرای ملک خانم و
خانزاده را طوی داده و خانزاده بهرات مراجعت کرده سرای ملک
خانم امیرزاده خلیل سلطان را مصحوب خویش بسمرقند برد و هیچکس از خواتین
بغیر از تومان اغا در اردوی همایون نماند چه دیگران نیز بموجب فرموده متوجه
ماوراء النهر شدند حضرت صاحبقرانی از مرغاب نهضت کرده از راه برکه تاش
بسرخس رفت و از انجا روانشده و از ابیورد گذشته نسا مضرب خیام سپاه
نصرت انتما گشت و در انجا بسمع اشرف اعلی رسید که نوکر امیر ولی کوتوال
حصار درون قلعه را استوار گردانیده و با جماعتی در انموضع متحصن گشته اماده
جنگ و پیکار است شیخ علی بهادر سونجک و جمعی دیگر سرداران که پیشتر
رفته بودند در موضع کاولی کوشش بقراول امیر ولی رسیده جنگ اغاز کردند
و هنرهای جلادت پیش نهاده حمله اوردند و دشمن از مقابل تیری پران

اورده که دو دندانش بشکست و از جانب حلق او بیرون رفت و ان بهادر
پردل با وجود چنان زخمی باز متوجه دشمن گشته بیک ضرب سرش از بدن جدا
ساخت و مخالفان منهزم شده جثه او را برده در زیر سم سمند حضرت صاحبقرانی
انداختند انحضرت شرف احد او ارزانی داشته موضع کاولی کوشش بیورت ال
او کرده اند و رایت نصرت شعار در حرکت امده بپای قلعه درون نزول
فرمود لشکریان حصار را در میان گرفته جنگ در انداختند روز دیگر تیغ
برکنگره ان افگندند و کوتوال را با هرکه در قلعه یافتند سیاست رسانیدند حضرت
صاحبقران از درون نهضت نموده و از دهستان و از اب جرجان گذشته در بیابان
فرود امده بموجب فرمان از امراء هزاره و صده بیلکا و یرلیغ واجب الاذعان
صدور یافت که برو بیاده ایلغار شده و هر روز مقدار نیم فرسخ کوچ
واقع شده زیراکه درختان و جنگل و بیشه بریده راه بدید میساختند و قراول
از طرفین پیش امده محاربات دست میداد و در ان معارک حاجی محمود
شاه فیروزکوهی و قیتمور بهادر و برش شیخ بهادر جنگ مردانه کردند و مدت
نوزده روز جنگ و جدال و حرب و قتال میان قراول لا بدین منوال گذرانیده
بود و در روز هشتم امیر ولی با جمیع لشکر استراباد مانند برق و باد در حرکت
امده پای جلادت پیش نهاده بقدر قوت و توانائی سعی و کوشش نموده چون
سعادت و اقبال همعنان سپاه نصرت مال بود بر جد و جهد او فایده نداد و بکلی
خایب و خاسر و شکسته و پریشان خاطر بازگشت لشکر نصرت قرین بکام رسیده درپی
او تاختند و بسیاری از مازندرانیان را بضرب تیغ تیز از پشت زین بروی زمین انداختند
بعد از فرار امیر ولی حضرت صاحبقرانی که از عالم و شهرستان و ولایت جلی
اولی و نفسی او فرو داشت فرمان داد تا امرا تومان در ورسا قشون خاطر بر ضبط

انگام جایهای خویش کاشته در عقب خود خندق فرو بردند و جرها و فصیلها مرتب
داشته بسیمها استوار گردانیدند و در آخر روز پادشاه صاحب ایقان بتحقیق
بمساعدت علم توقعی از سپاه روز افزون سی قشون اختیار کرده در کمین
گاه باز داشت چون صفحات روزگار مانند باطن دشمنان خیره کار تاریک
و تار گشت امیر ولی با مازندرانیان دیو سار همعنان غرور و پندار از حصار
برون آمده و بعزم شبخون روانه شده در شبگاه بکنار اردوی همایون آمده در
برابر امیرزاده میرانشاه رسیده دلیران مازندران جلو کرده جرها و سیمها
که ترتیب داده بودند بضرب شمشیر و اعمال سنان منهدم ساختند اما جمعی کثیر از لشکریان
امیر ولی در خندق بروی یکدیگر افتادند و در آنشب یوتقاق (?) امیرزاده میرانشاه جمعی
خویش متصدی دفع برانداختن ایشان شده فرمان داد تا سپاه ظفر نشان تیرباران کرده
و متقارن اینحال آن سی قشون در کمین انتقام و کین ایستاده بودند از محل خود در حرکت
آمده بر مخالفان تاختند و بضرب شمشیر آبدار آتشبار سامان (?) خاکسار را متفرق
و پریشان ساختند امیر ولی پیش ازین فرموده بود که در آن راه چاهها بسیار بکندند و
سیمها تعبیه کرده و آب در چاهها بسته و اوده جنگلها پرداخته بودند چون در ظلمت
لیل مازندرانیان از حمله سپاه منصور روی گردان شده اکثر ایشان در چاه بوار
افتاده هلاک گشتند مضمون من حفر لاخیه وقع فیه بوضوح پیوست بد مکن که بد افتی
چه مکن که خود افتی این واقعه در شوال سنه ست و ثمانین و سبعمایه روی نمود فی الجمله
خوف و رعب بر ضمیر امیر ولی استیلا یافته در آنشب با اندک نفری از سپاه عیال
و اطفال برداشته از راه لشکر بجانب دامغان بر سبیل تعجیل روانه شد کوچ
متعلقان در قلعه گرده گذاشته خود بطرف ری توجه نمود حضرت صاحبقرانی
خداداد حسینی و شیخ علی بهادر با دیگر امرا و لشکر جرار بتعاقب او فرستاد

ایشان در مدد و یاری سپاه امیر ولی دیده خدمتش از بیم جان خود را در
ولایت رستمدار انداخت و بولایت جنگل و کوههای بلند از تعرض اسب سپاه
نصرت شعار خویش را خلاص ساخت حضرت صاحبقران حکومت استراباد با میر
لقمان بن طغاتیمور خان که مدتی مدید از خوف امیر ولی در اطراف و اکناف سرگردان
میگشت ارزانی داشت و در مجلد خامس سمت گذارش یافت که امیر
ولی یکی از امرای طغاتیمور خان بود **گفتار در توجه رایات ظفر پیکر حضرت
صاحبقران از استراباد بری و از آنجا بصوب سلطانیه و معاودت
آنحضرت از آنجا بمازندران و از آنموضع بتبریز (?)** بعد از آنکه تخت استراباد
در تحت تصرف صاحبقران بادین درآمد آنحضرت فرمود که امیر اقبوقا و اوچ
قرابهادر با اوق از دستان در آن ولایت باشند و از مرد و نفوس کس اختیار
فرمود که از رکاب اشرف جدا نشوند و در زمان حمایت و غنایت گردکار سوار
شده روی توجه بری نهاد و بجای آن ولایت مقرون بسعادت و اقبال درآمد
و از خبر وصول آنحضرت پای ثبات و وقار سلطان احمد بغدادی پسر سلطان اویس
جلایر که در آن اوان در سلطانیه بود متزلزل شده در استحکام قلعه کوشیده
و جمعی از امرا و معتمدان را با پسر خود اقبوقا در آنجا بگذاشت و خود بجناح استعجال
بجانب تبریز روانه شد عادل عباس پس رجب فرموده پادشاه هفت کشور را تعقیب
لعوا از شیران متوجه نهنگان دریای وغا در قلب فصل شتا و هجوم لشکر برف
و سرما روی بسلطانیه آورد و مخالفان چون از وصول سپاه ظفر مآب آگاهی یافتند
اقبوقا را برداشته بجانب تبریز شتافتند و عادل عباس قلعه را ضبط کرده بر
باقی را با ارسال این مژده پیش حضرت صاحبقرانی فرستاد و جمعی را از ارذال
و اوباش که از آمدن سلطان احمد محصلان مال که مقرر تعیین کرده بود گرفته کشته

و امیر محمود بضبط قلعه کوشیده چون کذب این خبر وضوح پیوست اکثر آن بی‌باکان را
بقتل رسانید چون شدت سرما بنهایت انجامیده موسم حرکت لشکرها در رسید حضرت
صاحبقران کامکار با سپاهی افزون از حد شمار عازم سلطانیه گشت و عادل
آقا که از امرا و عظما امرا سلطان اویس بود بعد از وفات او متوجه شیراز
گشته ملازمت شاه شجاع مینمود و پس از رحلت شاه شجاع در خدمت پسرش
سلطان زین العابدین بسر میبرد طلب داشت و علی ولد بیشا علی الالهام لا علی الاوهام
که انتساب کرد و آن اساس شتافت و بمناصب بلند و عطایای ارجمند اختصاص
یافت آنحضرت ایالت سلطانیه را مع توابع و مضافات باو ارزانی داشت
و محمد سلطانشاه را با طایفه از لشکر جرار بمعاونت و مساعدت او باز گذاشت
تا باتفاق یکدیگر آنچه توانند از ولایات یاغی در حوزه تصرف آورند چون
ازین مهمات فراغت روی نمود حضرت صاحبقرانی بسلامت و سعادت
عنان عزیمت بجانب شفتار تافت ملوک آنجا از ادراک دولت پابوس
احتراز نموده در مواضع حصین تحصن نمودند لشکر ظفرنشان دست بغارت
و تاراج نموده در هیچ یمین لیاز کار انشته غنیمت فراوان بدست
ترکان افتاد چون آن دیار بجاروب بیداد و تاراج رفته شد رایت فتح آیت
بطرف مازندران در حرکت آمد و تسخیر آمل و ساری وجهه همت آنحضرت مخصوص
بادی گشت و در اثنای این اوقات سید کمال الدین و سید رضی الدین که حکام
آن سرزمین بودند بمتابعت و موافقت موفق شده نواب خود را با نثار و
پیشکش بسیار بپایه سریر خلافت مصیر فرستادند و سکه بنام نامی آنحضرت
و خطبه بالقاب همایونش خواندند حضرت صاحبقرانی سادات عظام را بمصافقت
و موافقت لقمان پادشاه ترغیب و تحریض فرموده از دیار مازندران

متوجه مازندران ... و آن تابستان در سمرقند بعشرت و شادمانی بگذرانید و میان
توقتمش خان از جاده صواب انحراف جسته قریب صد هزار کس که اکثر ایشان
از اسلام بهره نداشتند با ده دوازده شاهزاده جوجی نژاد سرور ایشان بیک
پولاد و امرای انصاف مثل داود عیسی بیک و بغلی بیک و قرابغی و غیرهم به تبریز
فرستاده ایشان بنواحی تبریز رسیده آنچه ممکن بود از قتل و اسر و غارت بتقدیم رسانیدند
چون در مقام بخاطر فاتر رسید که شمه ازین معنی در مجلدات سابق سمت گذارش یافته
رقم تکلیف بر تفصیل الحکایات کشیده آمد **ذکر توجه حضرت صاحب قران گیتی
ستان بجانب ایران بار دیگر که مورخان از آن یورش سه ساله تعبیر کرده اند**
در شهور سنه ثمان و ثمانین و سبعمایه که حضرت صاحبقران گردون توان داعیه
یورش ایران از خاطر خطیرش سر زده باحضار لشکر وفور و زمی از رم فرمانداد بعد از
اجتماع سپاه نصرت نشان امیر سلیمان بن امیر داود و بعضی امرا دیگر بضبط ما وراء النهر
تعین فرموده در ساعتی مسعود سوار شده روی توجه بایران نهاد و از جیحون
عبور نموده و منازل و مسالک قطع کرده چون بفیروزکوه رسید غیاث الدین
پسر امیر سید کمال الدین حاکم ساری با لشکری بموکب همایون پیوست و چون این
بسمع اشرف اعلی رسیده بود که ملک عزالدین حاکم لر کوچک قافله حاجی زوار که
از راه لرستان میگذشت غارت کرده است و اموال ایشان را برده دغدغه
خاطر سر بافته بود که بوقت فرصت انتقام حجاج از وی بکشد درین اوقات
که فیروزکوه مضرب خیام سپاه گردون شکوه گشت رای عالم آرای اشکاف
ملک اطراف فرمودند ضمین ارای رای ملک عزالدین و حرکات ناشایسته او
شمه معروض کرده اینند دانیصورت علاوه مکنون ضمیر انور شده فرمان قضا
جریان نفاذ یافت که تواجیان از هر ده نفر دو نفر اختیار کردند تا ملازم رکاب

همایون باشند بعد از آن بطالع سعد و وقت میمون حضرت صاحبقران کامکار
بر سمند باد رفتار سوار شده و اغروق را گذاشته عازم لرستان گشت و بتعجیل
مرحله تا منزل مراحل طی فرموده چون بمقصد رسید حکم کرد تا آتش نهب و غارت
در بروجرد و حوالی زدند و قلعه خرم آباد که پناهگاه اهالی سرق و فساد بود
منهدم ساخته ویران گردانیدند و اکثر دزدان لر را بدست آورده و از
پای در آویختند در آن اوان اقتمور بهادر و عمر عباس پسر محمد سلطان شاه
مریض گشته از دار فنا بعالم بقا منتقل شدند و خواجه علی موید سبزواری را
در بعضی معارک تیری رسیده بعد از مدتی بهمان زخم در گذشت آری هر
بدایتی را نهایتی و هر کمالی را زوالی هست مرد خردمند باید که دل بر
حیات و دولت ننهد و بقدر میسور از فواضل صدقات بارباب فقر و احتیاج
دهد و قدم بر قدم این سعادتمند صاحب توفیق که باعث بر ترتیب و تحقیق
این کلمات است نهد تا در عاجل سعادات دنیوی و در آجل مثوبات اخروی
شامل روزگار او گردد فی الجمله در خلال این احوال بسمع همایون صاحبقران
رسید که سلطان احمد جلایر لشکر وافر جمع آورده از بغداد به تبریز آمده است
آنحضرت امیرزاده میرانشاه را با طایفه از امرا و سرداران درگاه
برسم منقلای فرستاد و شیخ علی بهادر را در عراق گذاشته خود نیز روان شد
سلطان احمد خبر توجه لشکر فیروزی اثر شنیده کلمه الفرار فی ما وقته ظفر بر زبان آورد
بجانب بغداد شتافت حضرت صاحبقران امیر سیف الدین را با دیگر امرا
و بهادران بتکامشی روان فرمود چون ایشان بسلطان احمد رسیدند خدمش
احمال و اثقال را گذاشته جان از آن ورطه بیرون برد ایلچی خواجه پسر
امیر شیخ علی با معدودی چند از عقب رفته در موضع نمک زار سلطان احمد را

دریافت و با او گروه انبوه بودند و حرب صعب روی نمود ایلچی خواجه را
زخمی گران رسید سلطان احمد از آن مهلکه خلاص یافته در رفتار بابا و جبال
سمعانی کرد و جراحت ایلچی خواجه بمزاج منجر شده رخت فوادان
کشیده و اما امرا الامرا شیخ عمر و علاشنا ارزانی داشته و در پاشش اندک نقصانی باقی ماند و
در آن یورش در نخجوان خون ریزش عظیم واقع شده و مردم بسیار عرصه تلف گشته
از آنجمله قاری انباق مقدار پانصد کس بکشاده و هلاک ساختند و ترخسک
آن ولایت را بآتش انتقام بر خته و ممالک آذربایجان در تحت تصرف
بندگان صاحبقران گیتی ستان آمده آنحضرت بحوالی شنب غازان نزول فرمود
اکابر و اشراف و سادات و علما سر بخدمت مبادرت نموده سعادت
دست بوس دریافتند و بموجب فرمان مال امان بر ارباب آن ولایت
حواله رفته در اندک زمانی بوصول پیوست و آن تابستان در سرد رود و نواحی
آن مضرب خیام سپاه و نصرت انجام گشت چون در مدت حکومت عادل
آقا امرا حضرت صاحبقران که بعداوت و موافقت او در عراق بازداشته
بود از تکبر و تجبر خود عش رنجشی تام در خاطر داشتند زبان بغیبت وی در
مجلس همایون دراز کردند و نیز در زمان غیبت خسرو آفاق هیچ نوبت
ایلچی بدرگاه عالم پناه نفرستاده و از ناصیه احوال او مرکز مشاهده بعصیان
و تمامت حاصل ولایات را بتجمل و حشم و طبل و علم داده بنا بر آن اسباب
خاطر خطیر پادشاه کامیاب بر اخذ و قتل او مایل گشت و بخت الکو تمور
مأمور شد که بسلطانیه رود و کسان و متعلقان او را در روز معین بگیرد و
خزاین و دفاین او را که بسالهای دراز اندوخته بود تصرف نماید الکو تمور
بموجب فرموده بسلطانیه رفت و شر طالع ستمکاری بکار آورد چون مقرر

شد که عادل آقا را بهمان وعده گیرند او ازین سگالش آگاهی یافته جوا
رد و سنت بردی نماند حضرت صاحبقرانی بر همین اطلاع یافته در شبی که
روز دیگر داعیه گرفتن او داشتند فرمان داد که مجموع ملازمان حضرت نوبت
و سامان داشتن قیام نمودند و عادل آقا صباح بدرگاه عالم پناه آمده
بهادران از اطراف و جوانب او در آمدند و او را بگرفتند عادل آقا
تاسف و ندامت بسیار اظهار کرد و لیکن هیچ فایده بران مترتب
گشت بعد از چند روز و بیاری بر زبر پشتش افکنده رخنه در قصر حیات او
افتاد و هرچه داشت از امتعه و اقمشه و اسب و شتر و خیمه و خرگاه بباد
تاراج رفت عادل آقا که ازو در ظفرنامه و بعضی تواریخ دیگر بیساری
عادل تعبیر کرده اند از مردمی بود که بفرمان اباقاخان بیده و توزجان آمده
در بدایت حال عادل آقا شحنه سلاح خانه بغداد بود و بخدمت سلطان
اویس قیام مینمود و آمده شد و ملازمت کرده کار او عروج یافت چون
سلطان عراق عجم به پسر خود شیخ حسن ارزانی داشت عادل آقا از راه
نیابت او بحکومت آن مملکت مشغول گشت و بعد از رحلت سلطان اویس
و قتل سلطان حسن و جلوس سلطان حسین و بقتل رسیدن او سلطان احمد پادشاه
شد و عادل آقا را اعتباری نماند چون سلطان احمد جهان مملکت باستیلا گرفت
بواسطه استبداد او و استکبار عادل آقا تغیری نسبت باو در مزاج سلطان
احمد ظاهر گشت و فی الواقع سلطان احمد در آن باب محق بود و سابق همین
دریافته در چند نوبت گاه گاه فرصتی آمده و چند نوبت لشکرها جمع کرده قتل سلطان حسین را
بهانه ساخته و بر او رایت عناد بر افراخت چون طاقت با احمد در خود
نیافت جوش بدید فرار پیش شاه شجاع رفته و مدتی در ممالک فارس بخلاف

سلیمان اتابک

روزگار میگذرانید در آن اوان که ماهچه توق ظفر عسکر حضرت
صاحبقرانی از افق عراق عجم طلوع نمود بامید آنکه دیگر بدان عادت گو
کند شخصی را بدرگاه عالم پناه فرستاد و خلوص عقیدت و صفای عقیدت
خویش نسبت بملازمان عتبه علیا معروض داشت آنحضرت او را علیه
بعنایات خسروانه اختصاص داد و حکومت عراق مفوض برای
و روبیت او گردانید نخست امری نامناسب که از خدمش صدور یافت
آن بود که بدگوی اولاد و نعم خود آغاز کرده احوال ایشان را بزشت ترین وجوهی
معروض رای عالم آرا گردانید و ثانیا بر حرکات ناشایست اقدام نمود
چنانچه شمه ازان مسطور گشت و عاقبت جزای اعمال ناپسندیده که داشت
بروزگار او واصل گشت چنانچه ثبت افتاد و بعد از کشته شدن عادل آقا محمد
خلخالی حاکم خلخال امیر ولی را گرفته بقراولی امان سپرد و او سرش از بدن جدا
کرده باردوی همایون فرستاد ذکر توجه حضرت صاحبقران بجانب گرجستان و مسخر شدن بعضی از قلاع در اثنای راه و رسیدن بشهر تفلیس و عزیمت نمودن از انجا بقشلاق قراباغ

حضرت صاحبقران کامکار در آخر فصل زمستان از سر بر سمند گردون خرام سوار شده
راه گرجستان در حرکت آمده و رایت فتح آیت چون بحصار کرتی رسید بهادران
سپاه نصرت نشان قلعه را مسخر ساخته و کوتوال آنجا شیخ حسن نام را گرفته دست
بسته بسقور رسانیدند و از آنجا روانه شده بظاهر حصار مرماکو برکنار آب
ارس دا افگنت نزول نمودند سپاه نصرت شعار قهراً و قسراً آن حصار را مسخر کردند
و سردار قلعه تولان ترکمان را گرفته پیش حضرت صاحبقران آوردند و از آنجا در حبس
آمده بقارص رسیدند و اهل آن قلعه مغرور شده در حصار بنیه جنگ و جدال

آغاز نهادند و لشکریان نصرت نشان برحسب فرمان روی بتسخیر الحصن حصین آوردند
بعد از محاربه حاکم حصار که موسوم بود بفروزبخت باستواری قلعه مغرور شده
و در حصار بسته تخته جنگ و جدال بسیار فیروزبخت عاجز و مضطر شده از در نیاز
و سمارکی در آمده و غاشیه عبودیت بر دوش گرفته حلقه بندگی در گوش کرد و سپاه
ظفر انتساب حصار را آغار نیده خراب و ویران ساختند و در عین برودت
و شدت سرما رایات نصرت انتما در اهتزاز آمده از راه کفرتبه تفلیس که از
امهات بلاد ایرانست در آمد گرجیان ضلالت شعار پشت استظهار باستواری
حصار نهاده روی بر رزم و پیکار آوردند حضرت صاحبقران دین پرور فرمود
که چگونه روا باشد که طایفه گرجیان که از نور توحید بهره ندارند در وسط مملکت
مسلمانان قرار گرفته دعوی سلطنت کنند و عجبتر ازین آنکه تا غایت سلاطین اسلام
با شوکت جری از ایشان قانع شده تعرضی بگروه فجره نرسانیده اند اکنون که
زمام اختیار مهام جهانبانی در قبضه اختیار ما قرار گرفته بر ذمت همت پادشاهانه
خویش واجب و لازم میدانم که عرصه این کشور را از لوث وجود این مشت
بدافعر پاک گردانم چون مجاهدان ملت احمد مرسل از زبان قدوه ارباب دولت
این کلمات شنیدند تورها و جرها از اطراف و جوانب پیش برده جنگ در انداختند
و کوششهای بسیار نموده و بتائید پادشاه لم یزل لایزال الحصن بگشودند و بیشتر
ابد ادبر کفار را بدار البوار فرستادند و راس و رئیس ایشان ملک بقراط را دست
و گردن بسته بدرگاه گیتی پناه رسانیدند و برحسب فرمان بند گران بر پای او
نهادند و حضرت صاحبقران گردون توان از تفلیس نهضت نموده طبع لطیفش بر شکار
رغبت نمود امرا و لشکریان صف شکن پلنگ افکن از برای شکار در جوانب در حرکت آمده
اطراف و جوانب دشت و صحرا فرو گرفتند چون جرگه بهم رسید اصناف حیوانات

ازکور

از کور و آهو و غیر ذالک مشاهده افتاد که دیده وهم از ملاحظه آن خیره ماند و از بسیاری
جمعی گرد انگیخته شد لشکریان از برداشتن آن عاجز آمدند و چندان در آن صحرا
ماند که مدتها بقایای وحوش و انواع طیور از برداشتن آن عاجز آمدند و
از گوشت و سوم آن بعیش و فراغت روزگار گذرانیدند حضرت صاحبقران
سعادت قرین از آنجا فیروزمند روانه شده قلعه و حصار بسیار که بر ممر سپاه نصرت
شعار بود بسعی و اجتهاد بازوی غازیان دین دار مسخر و مفتوح گشت و چندان
سیم و زر و لعل و در بدست لشکریان افتاد که دیده آز و نیاز اهل احتیاج
پرشد چون ولایت شکی محل نصب خیام عسکر سپهر احتشام گشت حضرت
صاحبقران گردون توان سر امیر و جهاد را با فوجی از عساکر گردون مآثر ظفر قرین
نامزد فرموده امیر جهانشاه مرحوم جانب لشکر یافته و امیر محمد درویش برلاس
بکوهستان شکی برآمد و ارغونشاه اختاجی و رمضان خواجه و ولایت ملکقون ساکنه
و امیر محمد ملک امیر موسی بدیار اق حصار رفته نام برد کان و ولایات مذکوره
وظایف قتل و نهب و سبی بتقدیم رسانیدند و عرصه زمین را از وجود
آن بی دینان پاک ساختند و در موضع قبله بار روی همایون مستشهد حضرت
صاحبقرانی جمعی سرخ را مسخر کرده بازمین یکسان گردانیدند و بخار رایب
گرزول فرموده صاحبقران دریا دل بران آب پل بسته عنان عزیمت بجانب
ردع معطوف ساخت اهل آن ولایت منقاد گشته و بقراط را که ملک بقراط
تفلیس را که برحسب فرموده مقید گردانیده بودند بنابر اشارت عالی مجلس
همایون آوردند حضرت صاحبقران دین دار زمان بحسته جان رسیده
نصیحت بقراط گشاده او را بقبول ملت بیضا دعوت فرموده بکلید توفیق
قفل بر آنچه دل ملک بقراط گشاده شده زبان بکلمه توحید گویا ساخت پادشاه

دوست نوازی دشمن گداز ملک بقراط را مشمول عاطفت و احسان بیکران
گردانیده و حکومت ولایتی که سابقا باو متعلق بود با دیگر نعایم و ملحقات
بخدمتش ارزانی داشت و رخصت انصراف علاوه سایر عنایات
ساخته ملک بقراط در زمره اهل اسلام انخراط یافته مقضی المرام بمملکت
خود معاودت نمود و در نیولا والی ولایت شیروانات امیر شیخ که
بوفور حسب و جاه نسب و قدیم خاندان و شرف دودمان و وفور شوکت
و کمال ابهت از ملوک ایران انفراد و امتیاز داشت کمر خدمتکاری
بر میان بسته با تحف و هدایا باحراز سعادت زمین بوس شتافت و
از جمله نتایج طبع وقاد او که سبب دولت دیرباز شد یکی این بود که در آن
زمان که در بارگاه فلک اشتباه از ترکات و تنسوقات نه نه میگذرانید هشت
غلام زر خرید بمحل عرض رسانید و خود در میان ایشان ایستاده تعداد نه بنفس خود
تمام کرده و حسن نیت و صفای طویت و خلوص عقیدت امیر شیخ ابراهیم بر ضمیر انور
پادشاه هفت کشور روشن شده پرتو التفات و اهتمام بر احوال او انداخت
تمام ممالک شیروانات را با مضافات و منسوبات بخدمتش ارزانی داشت و امیر
شیخ ابراهیم برخصت سرافراز شده واثق شده علم مباهات باوج مهر و ماه بر
افراشت ملوک گیلانات نیز که تا این غایت فرمان برداری و باج گذاری بمحل قبول
کرده بودند و سبک از پادشاهان ذوی الاقتدار بنابر حصانت و استواری
کوه و کثرت جنگل خیال استقلال مملکت بخاطر نگذرانیده و در نیولا بسعادت ملازمان
حضرت علیا طریق موافقت و متابعت مسلوک داشته اولاد و نواب خود را با تحف
و هدایا که لایق جهان پادشاهی باشد باردوی اشرف اعلی فرستادند در اثنای
این اوقات امیر شیخ علی بهادر که بموجب فرمان محافظت اغرق مینمود از راه اودل

اغرق را

اغرق را سپرده بقراباغ رسانید و حضرت صاحبقرانی از زمستان در آن موضع
بمسرت و شادکامی و عیش و کامرانی گذرانید **ذکر نهضت حضرت صاحبقران**
و رسیدن خبر توجه لشکر توقتمش خان بجانب آذربایجان چون از هجوم لشکر
بهار سپاه شتا روی بفرار نهادند در اوایل سنه تسع و ثمانین و سبعمایه
رایات نصرت آیات حضرت خاقان گیتی گشای روی عزیمت
بمقام بهجت افزای بردع نهاد و در آن یورش بسمع همایون رسانیدند که توقتمش
خان نهال خلافت بر جویبار عداوت نشانده است و در کوی بیوفائی خانه
بی مروتی بنیاد نهاده مصداق این سخن آنکه جمعی کثیر از لشکریان او را بر کنار آب
کر دیده اند که عزیمت عبور داشته اند حضرت صاحبقرانی شیخ علی بهادر و ایکو تیمور
و عثمان و عباس را با طایفه دیگر از بهادران نامدار فرمودند تا از آب کر گذشته
تفحص القضیه نمایند و با امرا گفت که چون میان ما و توقتمش خان تا غایت طریق
محبت و وداد مسلوک بوده اگر با مردم او ملاقات واقع شود شما در جنگ مسارعت
منمایند و پیش دستی مکشید و از عقب ایشان امیرزاده میرانشاه باشارت
علیه روانه شد امرای عالی مکان برحسب فرمان حضرت صاحبقران در حرکت آمده
از آب کر گذشتند و بجائی رسیدند و پرسیدند که شما چه کسانید جواب دادند که ما
توقتمش خان فرستاده که همراه لشکر امیر تیمور گورکان نگاه داریم امرا بنابر
وصیت حضرت صاحبقران عنان کشیده داشته بخلاف عادت در جنگ
مسابقت ننمودند و بازگشتند مخالفان این معنی را بر عجز و ضعف حمل کرده خیره گشته و حمله
آوردند و به تیرباران مشغول شدند امرا بالضروره عنان بجانب ایشان تافته دفع
صایل واجب دانستند چون در اول از دشمنان جمعی گرفته بودند و با سپاهی
سپاه کامل مقاومت نکرده و منهزم روی نموده چهل کس از لشکریان کشته شد درین اثنا امیرزاده

میرانشاه رسیده صبح استبشار دمیده روزگار ایشان بر آورد و ندای بشارت در دیار
اعدا متزلزل شده قرار بر فرار اختیار کردند و شاهزاده القوم فی آثارهم را باطراف
دربند رسانیدند و جمعی کثیر را دستگیر کرده پیش شاهزاده جواهر اوردند شاهزاده
همه را ابند فرمود و بدرگاه گیتی پناه فرستاد آنحضرت در مقام عنایت آمده با امیران
گفت که میان ما و توقتمش خان حق پدر و فرزندیست سبب چه بوده که برین حرکات ناشایست
اقدام نموده تا چندین خون ناحق ریخته شد حیا باد که بعد ازین برین افعال ناپسندیده
اقدام ننماید و فتنه در خواب رفته را بیدار نکند و خود را در سلک جمعی که بلسان
شرع ملعون اند منخرط کرداند که الفتنة نائمة لعن الله من ایقظها حضرت صاحبقران
کامکار امثال این سخنان بر زبان آورده فرمان داد تا جمعی برسم بدرقه
با انجماعت روان شده همه را با مامن رسانیدند چون موکب همایون دیگر
معسکر نزول فرمود بسمع اشرف رسید که امیرزاده خلیل سلطان و حرم علیا
بنت و رفاقت بانوی عظمی سرای ملک خانم و امیرزاده شاهرخ از جانب
سمرقند میرسند از وصول این خبر شعله اشتیاق حضرت شهریار آفاق افروخته
شد که گفته اند بیت وعده وصل چون شود نزدیک ٭ آتش شوق تیزتر گردد
حضرت صاحبقران را دیگر طاقت مفارقت نماند و برجناح استعجال بعزم
استقبال روان گشت و در موضع مرند اتفاق ملاقات افتاده درم و
دینار بسیار نثار کردند و پیشکشهای مناسب بعرض رسانیدند و حضرت صاحبقران
دولتیار از انجا به ارشن محاصرت قلعه النجق که کماشتگان سلطان احمد جلایر
بمحافظت آن اشتغال داشتند توجه نمود و بمقصد رسیده بعد از سه روز فرمان
جهانمطاع صدور یافت تا بهادران لشکر منصور در شب بکوه بالا رفته و دیگر
روز قرا فصیل آن زمین را گرفتند و مخالفان از صدمت لشکر فیروزی اثر گریخته بالای قلعه آمدند

و سپر لا نفعت در سر کشیده و در مقام تمرد و عناد پای فشردند و عاقبت
از علت آب کار ایشان بجان و کارد باستخوان رسیده دست در
دامن تضرع و تخشع زده بجان امان طلبیدند و سوگند بر زبان آوردند
که اگر سپاه نصرت نشان دست از جنگ باز دارند بجای اطاعت
و انقیاد بیرون آیند مراحم خسروانه شامل حال ایشان گشته فرمان
قضا مضا صدور یافت که بهادران معاودت نمودند ناگاه ابری سیاه شکل
و باران عظیم باریده حیاض و برکهای قلعه پر آب گردید چون آبی بروی
کار متحصنان قلعه آمد بقول خود وفا نکردند و سپر بیحیائی در روی کشیده بار دیگر
رایت عناد برافراختند حضرت صاحبقران محمد میرکه پسر شیر بهرام است و اوچ
قرا بهادر را بمحاصره قلعه النجق باز داشته عنان عزیمت بجانب اغرق منعطف
گردانیده و پیش ازین شیخ علی بهادر برحسب فرمان متوجه قلعه ایرد شده بود
و امیر حاجی سیف الدین و امیر ایدکو تیمور برحسب اشارت علیه از عقب او بمدد رفته
امرا باتفاق یکجهتان در کار کرده خندق را خشک ساخته جنگ در انداختند
و قلعه را بقهر و قسر گشاده و حاکم آنرا بسته بدرگاه عالم پناه رسانیدند ذکر
توجه رایات نصرت نشان بدفع قرا محمد ترکمان و نصب رایات ظفر نشان
بعد ازان بجانب ان و در اثنا این اوقات بسمع اشرف اعلی رسانیدند که ترکمان
دست تعدی دراز کرده قافله حجاز و دیگر آیندگان و روندگان را سلب
و تعرض میرسانند حضرت صاحبقران صافی سریرت دفع شر و فتنه اهل فساد را
بر ذمت همت پادشاهانه واجب و لازم دانسته از نخجوان متوجه قرا محمد و اوناغ
او شد و محمد میرکه را که بمحاصره قلعه النجق مامور بود طلب داشت و اغرق را بالداق
فرستاد تا در انجا توقف نمایند و نفس همایون با طایفه از دلاوران نامدار ایلغار فرمود

چون بقلعه باز آمد که از حصار ایدین نیز مشکوکند رسید لشکریان ایل و الوس از فرزین اند
تعرض شیخ علی بهادر و امیر حاجی سیف الدین سالم و غانم مانده بودند غارت و تاراج
کردند و از آنجا بقلعه اونیک رفته احشام ترکمان که در آن حوالی بودند بغارتیدند چون
ارض روم از غبار موکب جهانگشای عطرسای گشت و قلعه اونیک در تحت تصرف
بندگان درگاه آمد حضرت صاحبقران ایلچی بجانب ایشان روانه کرده طهرتن والی
آن ولایت را بمتابعت و مطاوعت دعوت فرمود طهرتن بیمن دولت مقدم
فرستاده را باعزاز و احترام تلقی نموده اظهار ایلی و انقیاد کرده بشرف
خدمت او را خشنود باز گردانید و آنحضرت امیرزاده میرانشاه را با
فوجی از سپاه ظفرنشان بجست و جوی قرا محمد ترکمان در قراوسف فرستاد و
شاهزاده متوجه شده بمیان ایل و الوس ترکمان رسیده مراسم نهب و غارت
بتقدیم رسانیدند و با غنیمت بیحد و پسران و دختران ماه پیکر باز گشته باردوی
همایون پیوستند و هم چنین محمد میرکه با طایفه از بهادران جنگ آهنگ بهمان
مهم مامور گشتند و عبور ایشان بر کوهستان و دربای تنگ واقع شده
دشمنان چون بر آن حال وقوف یافتند سر راه بر ایشان بگرفتند و بهادران
لشکر نصرت نشان بمحاربت و کوششهای مردانه از آن مضیق جان بردند
باردوی اعلی پیوستند و شیخ علی میرآخور برلاس و اقبال شاه بر فوجی
و نیال قوچین با طایفه از سپاه بر دامن از راه دیگر بموجب فرموده
سر در پی قرا محمد نهادند و در کوهی بلند شکن در محلی صعب المسالک باو
رسیدند و نیران محاربه اشتعال یافته لالا خواجه در آن معرکه بقتل آمد
چون قرا محمد بدان جبل شامخ مرتقی شده بود از جنگ زیاده فایده متصور
نبود امرا مراجعت کرده بدولت پابوس استسعاد یافتند و حضرت صاحبقران

دیگر

دیگر بار امیرجهانشاه را با لشکر شیر شکار بدفع مفسدان بدگردار فرستاد
و ایشان بحشم ترکمانان رسیده مراکب و اسلحه و غیر ذلک بدست آورده
سالم و غانم بازگشتند اما شاه ملک پسر غیاث الدین برلاس که بفرمان
حضرت صاحبقران رفته بود در بیابانی گشته یافتند و آنحضرت از ارض روم
بصحرای خوش رفت و ایل و الوس آن نواحی را غارتیدند و منازل قطع نموده
باخلاط رسید سردار آن موضع بقدم اذعان و انقیاد پیش آمد و بعنایت و
عاطفت خسروانه مخصوص گشت چون از آنجا روانه شده بعیضار عادل جوز نزول
فرمود حاکم آنجا با پیشکشهای لایق باحراز سعادت زمین بوس سرافراز شده
عنایت پادشاهانه شامل حال او گشته حکومت ایل و ولایت وی بوی تفویض رفت
و توق زرنگار در حرکت آمده از کنار کیاه با مجموع سپاه از بندماهی گذشته
در الاتاق باغرق همایون پیوست و از آنجا متوجه وان شده ملک عزالدین از سطوت
لشکر گردون توان بقلعه وان که حصاری در غایت رصانت و نهایت متانت
بر سر کوهی بلند واقع شده بود و یکطرفش محفوف بالی عظیم است در آمد و بعد از
دو روز بر اشتمالی عقل بیرون خرامید و منظور نظر تربیت گشت اما اهل حصار
ناصرالدین نامی را امیر دار خود گردانیده سر از گریبان عصیان بر آورده
راه ابها استوار ساخته طریق ی راهی پیش گرفته زمان قضا جریان نفاذ یافت
که استادان امرا زاده و ممتحن زحمت داده لشکر نصرت انتما بحکم مشغول شدند
و بعد از بیست روز بقهر و غلبه قلعه را مسخر ساختند و جمعی از متهوران آن حال را
گردن زدند و برخی را دست و پای بسته از قلعه بزیر انداختند حکمها انطاع صادر
یافت که قلعه را خراب کنند و میان ارباب تواریخ چنان اشتهار یافته
که بانی آن شداد عاد است که بر قله کوهی بلند قلعه مذکور برنج و سنگ احداث

کرده بود که بر روی صفحه سنگی از آن کوه از کوه قاف نشان میداد و محکمی و استوای
آن مرتبه که امیر یادگار برلاس با لشکریان خود هر چند جهد و کوشش نمود یک
سنگ از آنجا جدا نتوانست کرد یکی از فضلا در تاریخ تسخیر قلعه و آن این رباعی
گفته شعر شاهی که به تیغ ملک ایران بگرفت :. ماه علمش پرچم کیوان بگرفت :.
تاریخ گرفتن حصار و از :. گر پرسندت بگو که کیوان بگرفت :. حضرت صاحبقران
فرمود تا حاکم دوم ناصر الدین را یک نیمه سر و یک نیمه بروت و یک نیمه
ریش تراشیده گرد اردو بر آوردند و روز کوچ فرمود تا گردنش زده
در سنگانی افکنند و مجموع لشکر بر وی بگذشت در اثنای این حالات ایلچی طهرتن از ارزنجان
باردوی همایون آمده انواع تحف و هدایا از نقود و جواهر و زر و امتعه و اجناس
و تنسوقات و تبرکات از نفایس اقمشه و لطایف اسلحه و اسپان راهوار و تازی
نامدار بعرض رسانید خلاصه سعادت و زبده مقام ذلکه طهرتن معروض میداد
که مدت الحیات در مقام خدمتکاری و جان سپاری راسخ دم و ثابت قدم
خواهم بود و هرگز از جاده مستقیم اطاعت و متابعت انحراف نخواهم جست حضرت
صاحبقران در باب ایلچی او التفات کرامت داده فرمود تا منشور ایالت ولایت آنجا
هم بنام او نوشته شد و از آنجا بسعادت معاودت نموده چون بسلماس سید ملک
عز الدین آل عنایات خسروانه سرافراز ساخته حکومت ولایت کردستان باو تفویض
داشت در نیوله حاکم ادمی سرک نام براهنمائی طالع مسعود احرام ملازمت بدرگاه
پادشاه اسلام آمد و ملاکات کنز آمده مشمول مرحمت و احسان گشت صاحبقران بیهل
کنیزکی در غایت حسن و جمال بوی بخشید و ادمی را بروی مقرر داشت چون جلال
شاه شجاع هنگام وفات عرضه داشتی مشتمل بر مسکنت و ضراعت محتوی سفارش
فرزندان نموده چنانچه در مجلد رابع مذکور شد آنحضرت در آنزمان که بعراق رسیده

ایلچی پیش سلطان زین العابدین فرستاد و مشفقانه او که پدر مرحوم را بجانب ما
سفارش نموده و طفل اکه در بین اوان که رایت همایون بدیار رسیده و مسافت
نزدیکست بی توقف بآن صوب شتابی که عیش نهاد خاطر است که جهان تربیت یابی
که محمود ملک نامدار و حکام رفیع مقدار گردی و در نهایت عظمت و جلالت
بمقر اقبال خود مراجعت نمائی ذکر توجه حضرت صاحبقران بجانب اصفهان
و شیراز و رفتن از آنجا بدار الملک شیراز و مسخر شدن فارس بعون ملک
کارساز چون آفتاب دولت زین العابدین بحد غروب و افول رسیده بود بمعاذیر
نامقبول توسل جسته در آمدن تعلل و کاهل نمود و ایلچی حضرت صاحبقرانی را موقوف
داشته خیال فاسد در دماغ جای داد و رای شهریار آفاق بر معنی اطلاع یافته بر تسخیر
عراق و فارس جازم گشت در پانزده سنه تسع و ثمانین و سبعمائه بجز مواج در حرکت
آمد و اغرق را با میرزاده میرانشاه و امیر حاجی سیف الدین و شیخ علی بهادر بری
فرستاد تا در سارق قمش قشلاق نمایند و حضرت همایون با فوج سپاه ظفرنشان عازم صفاهان
گشت چون ظاهر شهر محل نزول سپاه بهرام انتقام شد خال سلطان زین العابدین سید
مظفر کاشی و اکابر و اعیان و اشراف و سادات آن دیار شرف دستبوس در
یافتند و بنوازش و دلجوئی مستظهر گشتند حضرت صاحبقران قلعه تبرک ابوقد و هم خویش
ترتیب داده باردوی همایون بازگشت و امیر ایکو تیمور را بضبط و حفظ آن موضع تعیین
فرموده حکم شد که در اصفهان از اسب و اسلحه آنچه باشد بملازمان درگاه بسپارند
وجهی از سپاه ظفرپناه را بمحافظت دروازها نامزد کرده و روسای اصفهان باردوی
همایون آمده مال امان قبول کردند و جهت تحصیل آن محصلات طلب داشتند حضرت
صاحبقران ایشان را زنهار داده و بازداشته تو رملک برلاس و امیر محمد سلطانشاه و ملک
تیمور پسر امیر اقبوقا را برای ضبط مال شهر فرستاد و نوکران امرا نیز بشهر در آمدند تا از رعایا

که در محلات کلانتران اصفهان توجه درست کرده بودند وصول کنند چون محصلان در کار
شده میبودند و متعرض اهل و عیال ایشان میشدند اصفهانیان باتفاق علی کچپا که از جهال
و متهوران و بی باکان آن ولایت بود در مقام معارضه و دفع آمدند و دست بقتل
نوکران امرا و محصلان برآوردند و جمعی کثیر را بقتل آوردند و اهل چند محله که از عقل
و خرد بهره داشتند بعضی لشکر را که از ایشان اهل امان طلب نموده بودند در شب
فتنه و خروج از دست آن مفسدان صیانت کردند در آن شب بسیاری از مستعده
که جهت مهمات لشکر آمده بودند کشته شدند و عدد مقتولان سه هزار رسید و محمود چهار
بهادر در آن یورش کشته شد و جمله ارذال الناس بدو از یاشا فتنه و حکم
از انفعال معزول ساختند و باستحکام و ضبط شهر مشغول شدند و خاطر بر یاغی گری قرار
دادند و آواز دهل و بوق باوج عیوق رسانیدند روز دیگر منهیان صورت واقعه
معروض حضرت صاحبقران گردانیدند آتش خشم جهانسوزش زبانه بفلک اثیر
کشید و فرمان قضاجریان نفاذ یافت که لشکر جلادت آثار روی برزم و پیکار آرند
ایشان از ترس جان و محافظت زنان و فرزندان حرکت المذبوحی میکردند چون
تیز و اقوقا و در آن جنگ بقتل آمدند و عباس و عثمان تیزی سید امام صحت احمد
چون شهر مسخر شد حضرت صاحبقران دین دار فرمان داد که محلات ارباب عمایم را محافظت
نمایند و خانهای جماعتی که از کمال خرد محصلان خود را از تعرض بی باکان نگاه داشته اند
محفوظ نمایند و بقیه سپاه را فرمان داد تا تیغ انتقام از نیام بر کشیده بقتل عام
اقدام نمایند بیت سیاست در آمد بگردن زنی ز خشم جهان دور شد روشنی
از موقف جلال حکم صادر شد که تومانات و هزارجات بر سپه خود روس کشتگان بسپارند
و اعیان برای ضبط این معامله دیوانی علیحده نهادند بروایت اقل هفتاد هزار
سر جمع شده و در ظاهر اصفهان از روس کشتگان منارها بر آوردند و از غرایب اتفاق

آنکه جمعی از اهل شب از اصفهان بیرون رفته بزاویه بابا رفتند و متعلقان ایشان
ایشان بر فقیر دیده از اقدام ایشان بروی برف ماند روز دیگر لشکر قیامت مهیب
بی بدر برده همه را از کشتگان بیرون آوردند و برکت خون نشاندند و عجب اتفاق
قران علوی در جوزا واقع شده بود و بعد از آن قران نحسین در سرطان روی نموده
چون خاطر خطیر صاحبقران از قضیه اصفهان فراغت یافت حاجی بیک پسر امیر سار
بوغا و یونس شاه را بضبط الحاکم بداشت و عنان عزیمت بجانب شیراز تافت و ابو
حاکم ابرقو زین العابدین بود چون از توجه رایات نصرت آیات خبر یافت روی
بگریز آورده از راه کازرون بجانب شوشتر شتافت و در آنوقت حاکم شوشتر
منصور بن شاه مظفر ابن عم بود و با آنکه میان ایشان چندان صفایی نبود زین العابدین
بقصور کلم عند الشدائد تذهب الاحقاد پناه بوی برد و ندانست که هر کس کرد
اعتماد نماید سر انگشت تحسر بدندان ندامت بخاید زین العابدین چون بحوالی شوشتر
رسید شاه منصور کسان فرستاده امرا و نواب او را بوعدها که یکی از آنها در خاطر
نداشت بفریفت و ایشان چنانچه عادت اکثر ابنای زمانست طریق بی وفایی
مسلوک داشته پیش شاه منصور رفتند چون سلطان زین العابدین اندک نفری بماند منصور
جمعی را بفرستاد تا آن شاهزاده ساده دل را گرفته بشهر در آوردند و فرمود تا او را
در قلعه سلاسل مقید و محبوس گردانیدند بیت ولا مجوی ز ابنای دهر بوی وفا
که در طبیعت این مردمان مروت نیست و آنجماعت که از زین العابدین برگشته بودند
بگرفت و اموال و اسباب ایشان را ستده محصل و جند مجموع فرمان داد و صاحبقران
دوست نواز دشمن گداز در اول ذی حجه سنه تسع و تسعین و سبعمائه بی مانع و منازعی
بشیراز رسیده در ظاهر شهر نزول اجلال فرمود و رؤسا و کلانتران بخدمت شتافته
بغر انبساط بوس سرافراز گشته مبلغ یکهزار تومان بکیکی قبول کردند که از مال غائب و عشرا

تسخیر خزانه عامره نماید شاه ملک عباس بتحصیل آن مال مشغول شد و وجه مذکور تمام و کمال
بوصول پیوست و در روز عید خطبه باسم و لقب همایونش آرایش یافت و درین اثنا سلطان عماد الدین
احمد برادر شاه شجاع از کرمان امیر اختیار الدین حسن آکه را که اعقل امرا ایران مل ضیا دیده جهان
بود بجهت خسرو گیتی ستان فرستاده و خود بطرف سیرجان رفت بخیال آنکه اگر سپاه توجه
نماید او بقلعه درآید حضرت صاحبقران از اندیشه سلطان احمد اطلاع یافته فرمان داد که دو هزار
و امیر اختیار الدین حسن رسم ایلغار روانه شوند و شهر کرمان و قلعه سیرجان را محاصره نمایند سلطان
احمد از حقیقت حال آگاهی یافته متوجه اردوی اعلی گشت و بتقبیل دستبوس همایون سرافراز شده
عنایت پادشاهانه شامل حال او آمد و همچنین شاه نصرة الدین یحیی برادرزاده شاه شجاع از یزد و
سلطان ابو اسحق پسر شاه شجاع از سیرجان و اتابکان کرد و امیر گرگین لاری که نسبش بگرگین میلاد
منتهی میشود و کلانتر گرمسیر از جرم و حاکم شبانکاره از ایگ روی بدرگاه عالمپناه نهادند و همه
این طوایف بعواطف و عوارف پادشاهانه مستظهر و مباهی گشتند گفتار در هجوم لشکر مغول
و معاودت شهریار آفاق بدین سبب از فارس و عراق چون قمرالدین از مغولستان
کاری از پیش نرفته متوجه درگاه توقتمش خان شده و اغوا و افساد کرده او را بر آن داشت
که بار دیگر نسبت بحضرت صاحبقرانی طرح مخالفت انداخته چندین از شاهزادگان جوجی نژاد با
امرا و نوئینان و قمرالدین به ترکستان در آمدند و ایشان از سغناق گذشته صبرام را محاصره
کردند و تورخواجه آقبوقا که حاکم آن موضع بود در محافظت و مدافعت پای ثبات و قرار فشرده
مردانه هرچند سعی و کوشش نمودند که شهر را مسخر سازند میسر نشد چون کمند عزم مخالفان
بکنگره مقصود نرسید دست از محاصره باز داشته در اطراف و جوانب ممالک محروسه
نهب و غارت آغاز کردند شاهزاده جهانیان عمر شیخ بهادر که در اندکان بود لشکر جمع آورده
متوجه ایشان گشت و امیر سلیمانشاه و امیر عباس و امیر لعل برادر طغای بوغا برلاس
و شیخ نور سر اقبوقا بهادر را بضبط سمرقند گذاشته بجانب امیرزاده عمر شیخ بهادر روانه شد

و با وی پیوسته و باتفاق از آب سیحون عبور نموده در پنج فرسخی اندیجان بموضع ... هر دو سپاه
بهم رسیدند بعد از تسویه صفوف نایره حرب گرم گشت از اول روز تا وقت آفتاب غروب چون
عالم افروز زمان محاربه امتداد یافت امیرزاده عمر شیخ بهادر که قول بوجود مبارک
آراسته بود بخاطر آورد که تا نفس خود مباشر طعن و ضرب نشود مهم را رونقی نخواهد بود گرد و دود
قومی از بهادران برگزیده خود را بر قلب لشکر زد و از آنجا مردانه بیرون رفته از سپاه خصم
دور افتاد و امرا شخصی را بجهت مصلحتی بقول فرستاده بودند آن شخص شاهزاده را در آن محل
که قرار داشت ندید تا آنکه لشکر قول در موقف آرام داشتند فرستاده و تقریر باطل
کرده باطراف سپاه رسانید که امیرزاده عمر شیخ ببساط معرکه در نبرد دیده بگوشه بیرون
رفته است امرا و بهادران از این خبر موهوم دست شستن از خویشتن کرده و راه انهزام
در پیش گرفتند و شاهزاده عمر شیخ چون لشکر معاودت نمود هیچکس از قول ندید بکمر دست تاسف
بسیار خورده و چندان جنگ کرد که بار دیگر اسپش زخم رسیده و از حرکت باز ایستاد
اقبال او پیرو شده خواست یکی از ملازمان که مشفق تر بود سوار شده و روی باندکان نهاد
و مردم اندکان تصور کردند که شاهزاده هلاک شده یا گرفتار گشته دل بر قرار نهاده متوجه شدند
که بقول جال ... زمانی که شاهزاده در رسیده حیاتی تازه یافتند بعد از آن امیرزاده
عمر شیخ لشکر پراکنده را جمع کرده و درین اثنا مسموع او گشت که انگاتور برادرزاده
حاجی بیک از کنوت با لشکر گران از جانب مغولستان بطرف کاشغر و سیرام آمده
مردم او دست بغارت و تاراج بر آورده اند چون این خبر تحقیق پیوست امیرزاده
عمر شیخ با آن مقدار لشکر که داشت مختصر آمده و در راه شنید که مخالفان متوجه اندکان اند
شاهزاده فی الحال بعزم آنکه سر راه بر ایشان بگیرد مراجعت نموده در کنار آب
سیحون بمقابل انگاتور رسید و از جانبین کنار را ضبط کرده چند روز بکنار آب در
برابر یکدیگر مقیم شدند و منتظر فرصت میبودند شبی انگاتور ناپدید شده جمعی او در معسکر

بگذاشت و فرمود تا آتش بر افکنده بر افروختند و خود با بقیه سپاه حالا آب روان شده
و بدولت متحصن از آن ماندگان گذاری جدا کرده و از آب گذشته ضعف لشکر جار است
و امیرزاده عمر شیخ استقبال نموده نیران محاربه اشتعال یافت شاهزاده و گوشمال
بهادرانه مبارزان افکندن گرفت اما چون کثرت دشمنان زیاده از توصیف بود عنان
بجانب حصار اندکان تافت و انکار تر را متعاقب او روان شده و بیم و سنگ اندکان
زده آمده و خواست که بمحاصره مشغول گردد شاهزاده از غلبه غیرت و حمیت با اندک
نفری از حصار بیرون شتافته خود را بر سپاه دشمن زده و مانند شیر ژیان میغرید و
بضرب شمشیر و نوک نیزه معرکه را خصم میرسید چون مخالفان از اوراق اشجار و قطرات
امطار زیاده بودند توکل بهادر شمشیر از نیام بر آورده در میان تاخت و عنان آب
شاهزاده را گرفته عمل را و اندش امیرزاده عمر شیخ را از معرکه بیرون آورده
بر مصلحت توقف ندیده براه کوهستان پیش گرفته عمل را و اندش امیرزاده عمر
شیخ جمعی را استمالت فرستاده ایشان بموجب فرموده عمل نموده بسیاری از
جته معروض تیغ قهر کرد آمدند و درین اثنا لشکر تغتاق بماوراءالنهر در آمده تا که ممکن بود از
قتل و نهب و سبی بعد ما میر ساحبی شده و امیر سلیمانشاه و امیر عباس که از جنگ
جولکک منهزم گشته بسمرقند آمده بودند در محافظت شهر جد و جهد تمام مبذول داشتند و فوجی دیگر
از سپاه توقمش خان که سلطان محمود پسر کتمره ختلانی براه نمائی ایشان اشتغال مینمود
انجماعت را از جانب خوارزم بطرف بخارا آورده و سوای سمرقند شهر
مخالفان حاکم آمده بمحاصره مشغول گشتند طغای بوغای برلاس و اتلمش قوچین که در آنجا
بود با حکام قلعه پرداخته جنگهای مردانه کردند بعد از محاربه فراوان سپاه خصم از پیش
بخارا مایوس گشته روی بخرابی دیگر بلاد و ولایات ماوراءالنهر نهادند و زبانه آتش
زده از قرشی و حوالی گذشته تا کوی بن و کنار آب آمویه آمده غارت و تاراج

میکردند

میکردند مقارن این حال امیر عباس بخرمری که در جنگ جولکک با او رسیده بود و موجود
سراسیمه شد بعد از حدوث قضایا جبره الی از ماوراءالنهر روانه شده در مدت چهل
روز بشیراز رسید و صورت واقعه را معروض حضرت صاحبقرانی کرد آنحضرت
امیر عثمان عباس را فرمود تا با سی هزار سوار جمل تمام بجانب سمرقند رود و
از و بیت را از وصول آنحضرت اعلام دهد و ولایات عراق و فارس را بآل مظفر
و حکم شد که عالیجناب افادت قدوة المحققین افضل المتاخرین امیر سید شریف
جرجانی در کنف حضرت سبحانی از شیراز بسمرقند تشریف برند و همچنین امیر علاء الدین
اینانق که از اعیان امرا شاه شجاع بمزید شوکت و کیاست امتیاز داشت
با جمعی دیگر از متعینان مامور گشتند که متوجه شوند و از اهل حرف طایفه که در هنر
مندی عدیل و نظیر نداشتند بر حسب فرمان عزیمت دیار ماوراءالنهر نمودند صاحبقران
گیتیستان از این وقت و اسعد زمان عنان معاودت منعطف گردانیده و سوار
شد چون به بند عضد الدوله رسید ایلچی سلطان مذهب خراسانی بعرض رسانید که
اگر سلطان ساند من از سر قدم ساخته شرف بساط بوس حاصل کنم صاحبقران کامکار توکل
و در جی را بدیار فرستاده و مذهب شهر تسلیم نموده به موکب اعلی پیوست چون خطه
مرکز اعلام ظفر گشت مذهب بقدر طاقت خدمات شایسته بجای آورده و بعضی
سند داده حکومت را بر تو باد و تفویض رفت و آنحضرت در ری غزو بست
و از آنجا امیرزاده میرانشاه و امیر حاجی سیف الدین را بخراسان فرستاد تا لشکرهای
آن دیار را جمع آورده و قم و کاشان و قزوین را به سپرده و ملکت ری را بموسی
حسین داشت و ملک گیلانات را رخصت فرمود که باوطان خویش رود
و فیروزکوه و خوار ری را با اسکندر شیخی ارزانی داشت و او را مجانی بگذاشت و
حکومت دامغان را بکف امیر جمشید قارن که از قهستان خراسان بود نهاده و از آنجا

نظام بهرام شاه و خیره طغا تیمور خان رقم زده و تمهید رعیت پروری و معدلت گستری
فرموده منازل و مراحل پیموده به سمرقند رسید و پیش از وصول آنحضرت بآن مملکت
گذاشته کریمه بود و بموجب فرموده خداداد حسینی و شیخ علی بهادر و عمر تابان و علی
دیگر از بهادران از عقب مخالفان رسیدند و بسیاری از ایشان پست گردانیده با
همایون معاودت نمودند چون اندک اهمالی از امرا و سرداران در معرکه جو[ملک]
واقع شده بود [illegible] خاطر اشرف گران آمده لاجرم دران دیوان باحضار مجموع ایشان
فرمودند و بعد از تحقیق و تفتیش امیر سلیمانشاه را تفحص عظیم فرموده و براتی [illegible] که کلمات
که در جنگ سستی کرده بود بر حسب فرمان ریش تراشیده و سرخی و سفیداب بر روی
او مالیده و معجر پوشانیده گرد شهر براوردند [illegible] چون [illegible] مرد از سر سعید
[illegible] تورانی [illegible] برده بود و امیران خجند و انواعی از جنگ کفار خواهش
مرد سیورغال و انواع عاطفت و احسان مخصوص آمد و حکم ترخانی در شان او نفاذ گشت
شاهزاده عمر شیخ بهادر چون بدولت دستبوس استسعاد یافت آنحضرت او را در آغوش
عاطفت گرفته سر و چشمش بوسید و بشرف اتحاد ارزانی داشت و پایه قدر و منزلت او را
از فرق فرقدین بگذرانید **ذکر لشکر کشیدن حضرت صاحبقران نوبت پنجم بجانب**
خوارزم و تسخیر المملکت بلکفت و شقفت درم چون حضرت صاحبقرانی از جیحون گذشت
هر چند لشکر توقتمش خان [illegible] ضعیف نهاد [illegible] سر خود گرفته آماده
خوارزم بعضی از شاهزادگان جوجی نژاد و امرا [illegible] بموجب فرموده خان [illegible]
با نصب آمده بودند خاک بر فرق دولت خود بیختند و باتفاق خوارزمیان [illegible]
[illegible] لاجرم خسرو دیندار و دفع شر اهل فتنه و فساد و همه همت عالی
ساخته در شهور سنه [illegible] عنان عزیمت بجانب خوارزم معطوف گردانید چون
موضع [illegible] مضرب خیام سپاه نصرت شعار گشت حضرت صاحبقران

کاه

کونجه اغلان و تیمور قتلغ اغلان که از توقتمش خان گریخته بوده پناه بآنحضرت آورده
با جمعی از امرا از عقب او انداخت و آن جماعت از نهر [illegible] عبور نموده عبد خواجه
قراول گردانیدند [illegible] قتلمش اغلان که از قبل توقتمش خان در
خوارزم بود و جمعی را گرفته همراه آوردند شاهزادگان چنگیزخانی و امرای حضرت
صاحبقرانی که باز آمده [illegible] حضرت خسرو گیتی ستان فرستادند آنحضرت اخبار و احوال
دشمنان معلوم فرموده روانه شد چون [illegible] رسید از جانب خوارزم
[illegible] آمده خبر آورد که قتلمش اغلان و سلیمان صوفی سر رشته عصمت را انفکاک
کرده متوجه اردوی توقتمش خان گشتند بار دیگر مملکت خوارزم با سایر ممالک محروسه
مضاف شده حضرت صاحبقرانی امیرزاده میرانشاه و محمد سلطانشاه و شمس الدین
عباس و شیرشاه و [illegible] قرا بهادر و امیر [illegible] و سونجک بهادر و جمعی
دیگر از بهادران [illegible] مخالفان روانه فرمود و ایشان بر حسب فرمان ایلغار کرده
تعجیل تمام در حرکت آمدند و بدشمنان رسیده از قتل و غارت دقیقه مهمل نگذاشتند و
از انجا بازگشته مظفر و منصور با اموال [illegible] باردوی همایون ملحق شدند و حضرت
صاحبقران روزی چند در خوارزم توقف نموده حکم کرد که مجموع سکان و قطان آن ولایت
را کوچانیده بسمرقند بردند و عمارات فاخره آن بلده عالیه را با زمین هموار
ساخته [illegible] و در انجا دیواری نماند که [illegible] سایه آن آسایش نماید و
چون خاطر خطیر حضرت صاحبقران از ان قضایا بازپرداخت مسند سریر سلطنت معاودت
نموده خرابی خوارزم مدت سه سال امتداد یافت در زمانی که آنحضرت از دشت
قبچاق باز آمد [illegible] آبادان معمور گردانید
و مردم اطراف و جوانب آن دیار را فراهم آورده بزراعت و عمارت ترغیب
تحریص نمود **ذکر مخالفت امیر محمد [illegible] بهرام که بشرف مصاهرت حضرت صاحبقرانی**

مشرف بوده سان بعضی قضایا که بعد از یاغی گری او روی نمود اشعهٔ ضمیر ارباب اشراق بهر دیار
آفاق بر صفحات احوال امیر محمد میرک تا نشهٔ اعلی سلطان بخت حکم که از مخدرات حجرات
سلطنت بود در حبالهٔ نکاح او آمد و مرتبهٔ خدمتش بلند گشته حکومت حصلان و توابع آن
بر وی مقرر شده این بیت از اشعار اوست بیت میرکه در عشق جانان گرد و شاهی چه غم
ملک معنی را امیری ملک حصلان گو مباش شعر و چون حکومت و کامرانی گذرانیده عاقبت
بصیرت او پوشیده شده و بکفران نعمت اقدام نموده بجزای عمل خود گرفتار گشت بیان این سخن
آنست که در آن اوان که حضرت صاحبقران بدفع فتنه و فساد توقتمش خان روی
بخوارزم نهاد ابوالفتح برادر محمد میرک از دستان فرخنده نشان روی گردانیده بگریخته
دولالم بهادر از شمال حرابا از عقب او تعجیل تمام روانه شده اسان لشکر او را گرفته و تنی
ابوالفتح را شناخت تا او را در زمان حمایت در حمی حصه یافت و از حرکت نامسدود
پرسید جواب داد که برادرم محمد میرک یاغی شده مرا طلب داشته و من خیال داشتم که بدو
بپیوندم دولالم بهادر ابوالفتح را مضبوط ساخته در بخارا پیش امیرزاده عمر شیخ رسانید
شاهزاده مسرعی بجانب خوارزم فرستاد تا صورت حادثه بعرض حضرت صاحبقرانی
رسانید و شاهزاده بتعجیل هر چه تمامتر بطرف سمرقند رفت و در آنجا استکشاف احوال
نموده تحقیق پیوست که محمد میرک با حصلان کمر عصیان مبادرت نموده است و از سمرقند
بجانب حصار شادمان شتافته و خداداد و ملک برلاس و اقتمور بهادر را بغارت کرده
و باین اکتفا نموده در حصار شادمان دست جسارت بخزانهٔ خاص دراز کرده و مجموع آلات
حرب و ادوات طعن و ضرب را بر اراذل و اوباش تقسیم نموده حشری جمع آورده و همه را
اسب و خلعت داده مستعد جدال و قتال گشت چون شاهزاده عمر شیخ بر تفصیل حالات
اطلاع یافت باحضار لشکر ماوراءالنهر فرمان داد و از سمرقند بیرون آمده توقف
نمود تا سپاه مجتمع گشتند و از آنجا مانند شیر خشمناک متوجه حصار شده دوازده

از میامن دولت و اقبال حضرت صاحبقرانی مجرد آوازهٔ توجه امیرزاده عمر شیخ بها
مخالفان متفرق و پراکنده گشتند میرک علامات انکسار بر صفحات احوال خویش مشاهده
کرده پیکه و خاکسار روی بگریز نهاده و از آب وخش گذشته بجانب ختلان رفت و سپاه
متعاقب او در حرکت آمده تا بختلان در هیچ مکان توقف ننمود میرک روی خذلان بدره زره
آورده و شاهزاده متعاقب او در رسیده و شاه بهاءالدین حاکم آنسرزمین دست رد بر سینه
او نهاده و خدمتش بالتقدیر او نداده محمد میرک مایوس و محروم از موضع دره از بازگشت و اکثر
ملازمانش از مرافقت تخلف نموده همش از سه چهار کس با یگانه و سه ماه فروزی ازو جدا
در اطراف و جوانب او را طلب داشتند مانند امیرزاده عمر شیخ بکهلان رسیده در
... ق میرک که قصر محمد میرک بود فرود آمد و منتظر بود که لطیفهٔ غیبی روی نماید که خاطر مبارک از وجود
محمد میرک فارغ سازد و بحسب اتفاق عثمان پسر ارغون شاه با چند نوکر بسمرقند میرفت و در اثنای راه
بسر چشمه رسیده پی اسپان دید که از جادهٔ مستقیم منحرف شده بود در خاطرش افتاد
که در آن باب تفحص نموده تعاقب نماید و تا معلوم او شود که حقیقت حال چیست لاجرم
بر اثر آن رفت چون اندک مسافتی قطع کرد محمد میرک را دید که با چهار کس زیر درختی اسپان را
علف گذاشته فی الحال باشارت عثمان نوکران اطراف و جوانب او را گرفته
کس خواستند که دست به تیر و کمان دراز کنند محمد میرک را فرود آمده و اول اسپان را
بدست آورده بعد از آن میرک را مضبوط ساختند و عثمان او را مصحوب
خویش گردانیده متوجه خدمت امیرزاده عمر شیخ شد و در راه او را
بجانب شاهزاده خبر رسید که او را بیاساق رسانند و عثمان بموجب
فرموده شاهزاده عمل نموده و برادرش ابوالفتح را نیز در سمرقند
از میان برداشتند و بعضی از فضلای متأخرین در کتب خویش آورده
اند که محمد میرک خط را بغایت خوب نوشتی و شعر را بنهایت مرغوب گفتی

و ابقم جرو فنیک مت او را که بخاطر داشت درین اوراق ثبت نمود خطا و در ایران جا
نمد کرد القصه بعد از رفع دفع فتنه میرک امیرزاده عمر شیخ بهادر عازم سمرقند گشت و
در انجا بشرف دستبوس حضرت صاحبقران مادر شد و اد استعداد یافت در همان ایان
که محمد میرک اظهار یاغی گری کرده از سمرقند بازگشته بود امیر جهانشاه جاکو با لشکر یورلدای
و اردوی و طایکان موجب فرمان واجب الاذعان که جانب اردوی همایون میرفت در اثنای
راه ایل یورلدای یاغی شده مراجعت نمودند امیر جهانشاه و خواجه یوسف بن الجایتو خیمه
برادرزاده یورلدای یاغی شده مراجعت نمودند امیر جهانشاه و خواجه یوسف بن الجایتو
جنید برادرزاده یورلدای و میر علی تازه را مصلحت خویش ساخته و بازگشته در عقب ایشان
روانه شده و بعمل آمده در بقلان بمحال لغان رسیده مرحله اشتغال بتاد غارت و تاراج داد
و مقارن انحال امیر جهانشاه شنید که میرک در حصار لشکر جمع آورده در مقام یاغی گریست
او با سپاه ظفر پناه بعزم رزم میرک روانه شده و خواجه یوسف بار ضعیف رفت و میر علی تازه عازم
هم گشت قرار برانکه بقایای لشکر انموضع فراهم آورده از کنار جیحون بگذشت و همانجا توقف
نمود چون شب درآمد جنید یورلدای برادرش رییده علی اکبر یاغی شده با سه هزار کس
بر سر امیر جهانشاه راندند و با جهانشاه زیاده از شصت نفر نبودند و هفتصد نفر از این نفر
اندک گشت تاب آورده دل دریا کرده هیچگونه اضطراب بخود راه نداده و تو رها
جهت برای گشته بجنگ مشغول شدند در همان شب خواجه یوسف و میر علی تازه با صد مرد مکمل ایشان
از آب گذشته بمدد امیر جهانشاه آمدند و هنگام سحر نسیم فتح و ظفر بر پرچم رایت شاه نصرت
آیت وزیده مخالفان ... گریزان روی بگریز آوردند و لشکر منصور از عقب ایشان
تا مشی کرده دست بغارت و تاراج برآوردند و امیر جهانشاه در قندز توقف
نموده ایل یورلدای بکابل رفتند و الی آنجا ابوسعید تیموری که از خاک برگرفته حضرت
صاحبقرانی بود نقد اخلاص خود منغشوش ساخته با آن میران در مخالفت اتفاق نمود

با حضرت امیر تیمور را که دشمن ابوسعید بود زحمت فرمود و هنگام فتح خوارزم بسبب
حکومت او مرتب ساخته امارت کابل بوی ارزانی داشت و ایالت ایل تیمور را از اوقات
مقرر و معین گردانیده او را همراه امیر جهانشاه فرستاد چون حضرت صاحبقران
گیتی ستان از خوارزم مستقر عزت شرف خود معاودت نمود رمضان خواجه را با جنیدون
از سپاه ظفر پناه بمساعدت امیر جهانشاه و امیر یوسف خواجه با لشکر بر حسب حکم
از قندز و بقلان رفقا ملاقی در حرکت آمده بعمل مرحله تا مترد دانشند و از کابل گذشته
در موضع لغمان جنید و ابوسعید را دریافتند و توابع و لواحق ایشان را غارت کرده
کسانی که از صدمه اقدام اهتمام انتقام خلاص یافته بجانب سند گریخته و در کوه بیر
متحصن شدند و باتفاق از کوهسار و جنگلها گذشته بنمی لغمان رسیدند و المحدولان سراسیمه
شده از هم جان بجنگ اشتغال نمودند و خلقی کثیر از ایشان بقتل رسیده بقیه ای که دستشده
بود نهب و غارت گشته و جنید و بازنده ابوسعید وغیره بهزار زحمت و مشقت از آن
از آن دریای جیحون گذار نمودند از ساحل نجات انداخته بطرف دهلی رفتند و سپاه نصرت
شعار با غنیمت بیشمار بمواطن خویش بازگشتند و در اوانی که حضرت صاحبقران کامکار
خوارزم توجه نمود سیورغتمش را بجای پدر رحلت نمود نشاندند و بعد از آن امیر
زاده محمد سلطان و امیرزاده شاهرخ موجب فرموده فرمان از تا طوی عظیم
ترتیب کردند و سلطان محمود خان پسر سیورغتمش خان در دیار بخارا بیمار شده
بعد از چند روز برحمت ایزدی پیوست چون آنحضرت بدار السلطنه سمرقند
معاودت فرمود در باغ بهشت شاهزادگان را با مخدرات عصمت بطریق ترتیب عظیم
عقد بست و بعد از سلامت دولت بخراسان شتافت امیرزاده عمر شیخ باندکان رفت
حضرت صاحبقرانی روزی چند در سمرقند بعشرت و شادکامی و طرب کامرانی گذرانید
جلوس سلطنت محمود خان و ترویج شاهزادگان در شهور سنه ثلثین و سبعمائة اتفاق افتاد

گفتار در لشکر کشیدن توقتمش خان بجانب ماوراء النهر و باستقبال رفتن حضرت صاحبقران و کشته شدن بعضی از سپاه توقتمش خان و رجوع ستیز و هنر

توقتمش خان وفور انعام و احسان پادشاه گیتی ستان را طاق نسیان نهاده بکفران نعمت اقدام
نموده از چرکس و بلغار و صحاق و اولان و ازاق و سایر مملکت جوجی خان لشکری بیکران جریک
بیکران فراهم آورده در اول زمستان سال رخ او اخر سنه تسعین و سبعمایه بعزم رزم
آنحضرت متوجه ماوراء النهر گشت چون پادشاه هفت کشور ازین واقعه آگاه شد باحضار لشکر
سمرقند و شهر سبز فرمان داد و ایشان در ظل رایت فتح آیت جمع آمده موضع ساغرج
معسکر همایون گشت تواجیان باطراف ممالک محروسه فرستاد تا بقایای سپاه را بدرگاه
عالم پناه رسانند و از قضا در آن زمان شدت سرما بمرتبه رسید که حرارت غریزی در اندام
آدمی رفت درین اثنا منهیان بمسامع علیه حضرت صاحبقران رسانیدند که منقلای لشکر
توقتمش خان ایلمش اغلان با سپاهی افزون از ریگ بیابان از آب خجند عبور نموده است
و در نواحی زرنوق رحل اقامت انداخته آنحضرت بر فور تهیه اسباب رزم را بعضی از
امرا و خواص و مقربان بارگاه سلطنت را فرموده معروض داشتند که اگر توقف افتد که لشکر جمع
آید بصواب نزدیکتر باشد حضرت صاحبقرانی که مؤید بتایید ربانی بود بر زبان گوهر فشان
گذرانید که فی التاخیر آفات ع که انتهاست در تاخیر و طالب را زیان دارد ؛ و مضمون
مث رمه از الکس بر اکند ؛ که او کار امروز فردا کند ؛ عمل نموده با وجود آنکه برف تا سینه
اسب میرسید دست در فتراک دولت و اقبال زده سوار شد و با جمعی از بهادران
نامدار برف کوفته و شکر گرده بجانب خجند راند مقارن اینحال امیرزاده عمر شیخ بهادر
با سپاه اندکان بموکب همایون پیوست حضرت صاحبقران گرده تومان کوچی اغلان
و جلق اغلان و شیخ علی بهادر با فوجی از ابطال رجال روانه ساخت تا راه گرد دشمنان
مسدود سازند و روز دیگر هنگام طلوع خورشید سپهدار مردان قربا ابهت عشقه (?) بر سر

من لقان رسیده و چندان مجال نداد که ایشان صفها راست کنند و مثل حمله
آسمان ما وقع صاعقه بر آنکسان (?) و زنبیده رومی با بهرام نهادند و جمعی از دشمنان
بتیغ کین از پشت زین بر زمین انداختند و برخی خود را در آب جیحون انداخته غریق بحر فنا
گشتند و زمره که از اسب تیغ آبدار و آب با در رفتار خلاص یافتند میکوچیدند امرا و
لشکریان که پیشتر رفته بودند راه گریز ایشان گرفتند و از عقب سپاه ظفر نشان
رسیده گریختگان را احاطه نمودند و بزخم مرد و شمشیر و گرز گران سنگ و سنان زره (?) جان
دشمنان ساختند و ابدی مردی کسی را که از زمره امرای توقتمش خان بود و لشکر
گرده خواستند که از پای در آورند او از بیم جان نام خود بر زبان آورده او را
زنده بدرگاه گیتی پناه رسانیدند حضرت صاحبقران احوال توقتمش خان از
وی پرسیده بعنایت و مرحمت اختصاص داده و او مظفر گردان ملازم رکاب همایون
گشت و حضرت صاحبقران معاودت نموده در شهور سنه احدی و تسعین و سبعمایه قضیه
اتفاق مضرب خیام لشکر نصرت شعار ساخت چون فصل زمستان بنهایت
انجامید و طلیعه لشکر بهار سپهر گرد امیرزاده میرانشاه با لشکر ظفر پناه از خراسان
تشریف قدوم ارزانی داشت سپاه دیگر ممالک و امصار نیز بدرگاه حضرت صاحبقران
گردون توان مجتمع گشتند و امیرزاده عمر شیخ و امیر حاجی سیف الدین و امیر ایکو
تیمور بموجب فرموده بر آب خجند در مواضع متعدد پل بستند و آنحضرت در
ربیع الاول سنه احدی و تسعین و سبعمایه از اتقار نهضت فرموده بعجلت از آب گذشت
با شاهزادگان و جمیع لشکریان از آب بگذشتند و تیمور جلق اغلان و سونجک
بهادر و عثمان بهادر برحسب فرمان برسم منقلای ارتش روانه شدند امرای
مذکور قراول تعیین نموده پیشتر از خود فرستادند و قراولان قراول دشمن را
دور دیده بر فور بازگشتند و امرا را از آن حال آگاه ساختند امرا در کمین

ایستاده خود را بدشمن نمودند مخالفان چون شکست یافتند شب در آمده بود رو براه
نهاده در خواب غفلت فرو رفتند لشکر منصور در نیم شب بر سر ایشان رسیده
تیغ انتقام از نیام برون آوردند و اکثر آن جماعت را بقتل رسانیده بقیة السیف
روی گریز نهادند و از آب ارج گذشته تمش و خمش خان رفتند و خدمتش در آن
اوان از لشکر میران عاجز آمده و بسی را غارت نموده و در بعضی از صحاری آن موضع
نشسته بود دیگر که ایشان چون او را از وجه و تسلط سپاه ظفر پناه اعلام دادند خوف و هراس
بر ضمیر ایشان استیلا یافت که با وجود کثرت لشکر و وفور استعداد او را دل ثبات و
درنگ نماند توجه بجانب دشت قپچاق یافت حضرت صاحبقران چون از رحلت
دشمن مطلع شد امیر حاجی سیف الدین را با اغروق روانه سمرقند گردانید و
خود با شاهزادگان سعادت یار و امرای عالیمقدار از عقب مخالفان ایلغار کرد
و خواجه شیخ و حسن و قوجاق و اولشاه و تزانجی و دولتشاه حاجی را با خیل قراولی
دو ایلچی پیش زمان کرمی فرستاده و فرستادگان در موضع ساریق اوزن بکنار ایل
مخالفان رسیده جنگی عظیم آغاز شد و لشکر ظفر لوا از زمره اعدا جمعی
کثیر بقتل رسانیده بقیة السیف بگریختند و در وقت معاودت سپاه ظفر نشان
تقمه ترخان که با صد خانه وار در آن حدود نشسته بود و چاره جو زده و
بعد از محاربه او را با خیل و حشمش گرفته در موضع اقتوبه بدرگاه گیتی پناه آوردند
و حضرت صاحبقران کامکار از آن محل کوچ کرده و منازل و مراحل قطع فرموده
بسعادت و اقبال مقرون در موضع ال قشون نزول فرمود و در آن اوان ایلچی از
خراسان آمده معروض داشت که حاجی بیک جونی قربانی و ملوک سربدار بیرون آمده
با مجموع لشکرهای کلات و طوس یاغی شده اند و خراسان پر فتنه و آشوب است

ذکر مبدأ اعتبار و سبب عصیان حاجی بیک جونی قربانی و توجه بجانب ایران

بر آن داشت و بخراسان بحسب فرمان حضرت صاحبقران حاجی بیک جونی قربانی
پسر عم امیر علی بیک بن ارغونشاه در زمان دولت او اعتبار و اختیاری
نداشت و در غایت افلاس و نهایت افلاک روزگار میگذرانید و هرگز او را
در ایام حکومت علی بیک اسپی بقاعده که برنشیند و جامه اگرچه که بپوشد دست
نداد و در آن اوان که مه موکب آسمان سای حضرت صاحبقران گیتی گشای
از افق دیار خراسان طلوع کرد بواسطه شآمت مخالفت علی بیک با مخالفان
اکثر وجوه و اعیان جونی قربانی در معرض سخط و غضب حضرت صاحبقرانی
آمدند آنحضرت حاجی بیک را منظور نظر عنایت و احسان گردانیده حکومت
طوس باو ارزانی داشت در وقتی که شهریار آفاق متوجه تسخیر فارس و عراق شده
حاجی بیک ظفر کرده از ملازمت رکاب همایون افتخار نموده در انگشت بعد از
استخلاص اصفهان و عزیمت شیراز حضرت صاحبقران دوست نواز دشمن
گداز حاجی بیک را با پالت آن ولایت نصب نموده و از خزاین اصفهان مبلغی خطیر
بدست او افتاده در ثروت و مکنت از اقران درگذشت و کارش بجایی
رسید که حضرت صاحبقران قمر الدین را از برای امیرزاده عمرشیخ خواستگاری نمود چون
آنحضرت بواسطه هجوم لشکر قپچاق از فارس و عراق مراجعت نمود حاجی بیک و
سایر حکام ولایت را بمواضع خویش فرستاده و عنان همایون بماوراء النهر رفت و حاجی
بیک از سر فراغت بحکومت مشغول گشت در اثنای این اوقات از زبان مردم
بی وقوف این خبر بسمع او رسید که حضرت صاحبقران از تقمش خان انهزام یافته
بسمرقند در آمده است و آنحضرت را محصور گردانیده و حاجی بیک بی دولت
خیال سلطنت خراسان او بدماغ جای داده با خود گفت که توقمش خان تا استقلال
این خاندان نکند آرام نخواهد گرفت و تا او از مهم ماوراء النهر فارغ شود من بایستی

خراسان را ضبط کرده باشیم این تقریرات باطل شهر طوس را حصار ساخت و خوف
الطاف حضرت صاحبقرانی نسیاً منسیاً انگاشته سکه و خطبه بنام توقتمش خان خوانده
یوسف خواجه پسر قرالان که در طوس مقید بود بیرون آورده بامارت مشهد و
توک سبزوار که تربیت یافته امیرزاده میرانشاه بودند با لشکری از سبزوار بیرون
آمده بودند آنکه بشاهزاده پیوندد چون بولایت طوس رسید حاجی بیک او را اغوا نمود
تا خود قتمش پیر یاغی گشت و خبر این حادثه در هرات افتاد امیر اقبوقا کس بطوس فرستاد
و حاجی بیک را از عاقبت این کار ناپسندیده بترسانید اما در دل او جایگیر نیامد و
امیر اقبوقا لشکر خراسان و غور والکا جمع آورده روی بطوس نهاد حاجی بیک
و اهل طوسیان باستقبال امیر اقبوقا شتافته جنگهای مردانه کرده و آخر الامر منهزم
شده بشهر درآمد امیر اقبوقا از یکجانب شیخ محمود داروغه از جانب دیگر طوس را
احاطه نموده رعایت حزم و احتیاط بجای آورده بر گرد خود خندق کندند و مدت
محاصره متمادی شده از طرفین خلق کثیر کشته و خسته شدند در این اثنا امیر اقبوقا ایلچی
پیش حاجی بیک فرستاده پیغام داد که سه ماهست که بر دست راست تکیه کرده ام
و سه ماه دیگر بر دست چپ تکیه خواهم کرد آنگاه سه ماه بر پشت خواهم خسپیدن
بعد از آن می بینم که تو بر روی خواهی خسپیدن اما چون خبر قتمش و فتنه خراسان
بمسامع علیه حضرت صاحبقران رسید نخست خواری ایناق و حاجی عبدالله پسر امیر عباس
و ولدای و انکه سارق را فرمود تا از جیحون عبور نمایند و در دفع فساد مخالفان
غایت جهد و جد مبذول دارند ایشان بموجب فرموده از جیحون عبور نموده خواری
ایناق بکامل رفت و الکس امیر اقبوقا پیوسته شد چون از افواه امرا خبر انهزام توقتمش
خان در خراسان شایع شد امیر اقبوقا و ملازمان و هواخواهان حضرت صاحبقرانی
صدای کوس بشارت باوج آسمان رسانیدند طوسیان پای زنبیل کردند و همچنان در طغیان

و ولدای

و عصیان اصرار نمودند امیر اقبوقا حاجی عبدالله و انکه سارق را بسبزوار و
و ولدای را پیش خود باز داشت بعد از رسیدن امرا حضرت صاحبقرانی
توقان امیرزاده میرانشاه را با طغیان نامزد فرمانداد شاهزاده جهانبان
فرمان بر حسب استعجال روانشده بسمرقند آمد و ملک محمد بن ملک غیاث الدین
را با دو پسر زین العابدین و محمود بنابر اشارت آنحضرت نیست کرده انیده از
نسل ملوک کرت ذو اعتباری نماند امیرزاده میرانشاه از آنجا بسرعت تمام
بجانب خراسان شتافت در آن اولا خانزاده در هرات بود چون خبر توجه شاهزاده
شنید باستقبال روانشده در جیحکو ملاقات روی نمود و دو روز در جیحکو توقف
شد از منزل ابوبکر قبچاقی را پیش امیر اقبوقا فرستاد تا او از وصول لشکر مظفر
برساند شاهزاده عازم هرات شده در باغ زاغان نزول اجلال فرموده لشکرها
جار رسانیدند که از راه قراباغ بادغیس در حرکت آمده بموضع سارق قمش جام
مجمع کردند چند روز شاهزاده در هرات رحل اقامت انداخته در تقاف بر
ترتیب اسباب حصارگیری از عراده و منجنیق و قاروره های نفط و نشانه دالک
انگیخت در خلال این احوال ایلچیان امیر اقبوقا آمده معروض داشتند که ملوک سرداران
با سپاهی بیرون از حساب و شمار رعایا و خت حاجی بیک میرسد اگر رایت زرنگار
باین جانب نهضت نماید ممکن کار بر وفق مرام مست پدر و شاهزاده و رسانید کار
خوشدل باز گردانید و بساط نشاط گسترده مجلس عیش و انبساط ساز است و باوجود
غلو اسکر از دقایق امور مملکت آگاه بود فی الجمله در تاریخ جمادی الآخر سنه احدی و
تسعین رایت زرنگار بسمت طوس در حرکت آمده روز چهارم در طوس الحاق
نزول افتاد شاهزاده عالمیان از روحانیت شیخ الاسلام احمد جام استمداد
همت نموده بازایلچی امیر اقبوقا متقبل بساط جلالت مناط فایز شده بعرض رسانید

که ملوک سربدار در دیگ رسید چون مکرر امثال این کلمات معروض داشته بود
شاهزاده اشتعال یافته فرمود که ملوک چه سگست که امرا و قدرا از وی اعتماد
باشد مث سگ کمست روباه درنده جنگ که با شیر غران در آمد بجنگ القصه گفت
که درین چند روز حرکت نخواهم کرد و در شب ساز انقلاب فرمانداد که اغرق باسکی
متوجه طوس شود و با هزار سوار نامدار ایلغار کرده بعد از قطع مراحل و منازل نیشابور
رسید و از آنجا بجانب رو تیز رفت مردم رو تیز در قلعه نشستند شاهزاده وجه همت
نخواست که متفرق با ایشان شود لاجرم بر زبان گوهر افشان گذرانید که همانا این
حرکت از انجماعت نادانسته صدور یافته باشد یکی از معتمدان برو و نزد ایشان رفته
از حقیقت حال اعلام داد چند کس از معتمدان قلعه بملازمت آمده خدمات
شایسته بجای آورده امیرزاده میرانشاه نظر عنایت در ایشان نگریسته
حسب حال ساختی از آنجا روانه شد چون اندک مسافتی قطع فرمود لشکریان سری
که جاده مرفسند گرفته آوردند سر بعرض رسانیدند که دویست چهار هزار سوار از لشکر
ملوک بقراولی آمده اند در قلعه قاسمی قرار گرفته ... فرستاده اند که خبری معلوم
کنیم شاهزاده عالیمقدار فرمود که فوجی جسیم قراول فرستند تا دانسته شود
که ایشان را چه قوت و شوکت باشد شاهزاده سر را نوید داده که چون هیچ روی
نماند عنایات پادشاهانه شامل حال او کرده و از انجا کوچ رانده بقلعه قاسمی رسید
شاهزاده بنفس همایون پیش شد و اذن داد که جمعی که از انجا آمده اند اگر چاره کار خود را
بکر رانند در خون خود سعی نموده باشند بعد از پاسبانی از آن موضع بگذشت ناگاه
سیاهی بسیار در نظر لشکریان آمد اما در میان فاصله بود امرا توهم نموده باتفاق
عرضه داشتند که گذشتن مصلحت نمی‌نماید شاهزاده فرمود که اگر ما حصار داری
میکردیم مرا ازین موضع محکم‌تر بود تا زمانه را سپرده مانند برق و باد از آب بگذشت

وسپاه موافقت نموده ملوک سربدار با فوجی از اهل شر و عناد فدائی وار در صحرا
بحرآباد مقابل آمده جنگی عظیم واقع شده لشکر منصور ارباب بغی و فساد را منکوب و مقهور ساخته
و دست بغارت و تاراج بر آورده ناگاه سیصد سوار از گوشه بیرون تاختند و بر یک
حمله آوردند و بعضی مخالفان پریشان شده مخالفان سر بسر زاده میرانشاه را رسانیده
چون عنایت الهی یاور بود زخم کارگر نیامد شاهزاده فریاد بر آورد که تیر باران
کنید اصحاب فتح سپاه آغاز کردند و بسیاری از آن بادیه‌پیمایان از انجا که پالکی بود
انداختند و بقیه اهل ادبار منهزم شده روی بفرار نهادند و غنایم عسکران بدست
لشکریان افتاده مجموع بعرض رسانیدند شاهزاده دو مجلد کتاب که یکی بحرالانساب بود
و دیگری دیوان این ... قلم اختصاص کشیده باقی بر لشکریان قسمت فرمود ملوک از عالم
هم جانی بیرون برده بعراق گریخت شاهزاده فرمانداد که کرکس سری ساوه و سپاه
نصرت شعار مخالفان را کالاشی کرده بیواران و جادوگان رسیده بسعی و اهتمام ایشان
میان روس و ابدان مفارقت تمام افتاده و از ان سرها بموجب فرموده منار بر آوردند

ذکر مراجعت امیرزاده میرانشاه از صحرای بحرآباد بجانب طوس و افتادن حوتیان
در ورطه حیرت و افسوس

چون خاطر خطیر شاهزاده کشورگیر از جانب ملوک فراغت یافت عزم
شهر طوس ... نهضت بدرود و این گنبد انوس رسانید چون بحوالی قلعه جلاید نزول نمود
اهالی ان تمرد و عصیان اظهار نموده شاهزاده امیر حاجی مشهدی را که از امرای ... بود در ان
ایام ملازمت رکاب همایون ملتزم بود بقلعه فرستاد تا ان متمردان را نصیحت کند و امر حق
... ایشان را از مخالفت و عناد تحذیر نمود چون اجل موعود رسیده بود یکی
تیر از شصت قضا گشاده واقعه امیر حاجی بر خاک هلاک افتاد چون محل مقتضی انتقام نبود میرزا
میرانشاه مهم طوس را اولی و اهم دانسته عنان عزیمت بانجانب تافت و در ... محرم
جمادی الاخر سنه احدی و تسعین و سبعمائه در مرغزار رادکان نزول فرمود امرای قاآن و شاهان

سیستانی و خلل لشکر او باستقبال شاهزاده غریب با طوس رفتند امیرزاده میرانشاه در
محافظت خراسان امیر اقوجار اشرف احمد و حسن درزانی دست و درایت فتح
از راه دکان نهضت نموده نظاره طوس رسید شاهزاده قلعه را بنظر احتیاط در آورده
باستقبال عراده و منجنیق فرمانداد و مثل این هرچند طوسیان مشهد ند که امیرزاده میرانشاه
با لشکر منصور از آب جیحون عبور نموده بخراسان در آمده است باور نمیکردند چون درآمده
آمد می اندیشیدند بچشم خود دیدند دست از جان شیرین شستند و بموجب فرمان لشکریان
بمحاصره مشغول شدند در آن اثنا یوسف جونی قربانی که مشار فتنه و فساد انگیز شور بود از حاجی بیگ
روی گردان شده بیرون آمد و اسپی بغایت خوب کشیده بعنایت مخصوص گشت حاجی
بیک قریب سیصد کس از منتسبان یوسف را مقید ساخت یوسف بیک بشرف عرض رسانید که
حاجی بیک داعیه فرار دارد امیرزاده میرانشاه بقدر مقدور در اظهار ضبط و محفوظ کرد آمد
و حاجی بیک چون دانست که از رفتن یوسف و معدود شدن اتباع او محافظت شهر مشکل گشت
طریق بیرون آمدن مسدود ماند با خواص خویش در باب گریز مشورت کرد یکی از آنجمله او را بدلالت
راه نمود که از اندرون آسیابی رخنه کشیده و پردنیان از انفال بود حاجی بیک بگریز قرار
داده مردم خود دست ساخته بهانه شبخون از در دروازه بیرون آورده در خیمهای لشکریان
آتش زد با سپاه خود گفت مردی کرده دلاورانه بیدار باشند از یک جانب هیچ بیم نیست شما
در محل توقف نمایید تا من جای دیگر رسیده اکنم و بر فور بازگشته از آن موضع که با و نشان داده
بودند رخنه کرده عیال و اطفال و مراکب و اموال گذاشته جان بیرون برد امیرزاده میرانشاه
بعد از زمانی بفرار حاجی بیک وقوف یافته جمعی را بتعاقب فرستاد و کسی او را نرسید
لشکریان دست بنهب و تاراج برآورده شهر طوس را که رشک بزم کیکاوس بود در خرابی
در آن ساعت ... کردانیدند از موقف جلال فرمان صادر شد که هر یک سپاهی سر آورند پیاده
بر سر انتقام تیغ کین از نیام برآورده از مردان هرکه را یافتند کشتند و چون از آن

جمعی فرو بی حد اکشته و سر کشی را بسد خود جواب عبایست داده زنان مرد را سر را تراشیده بجنس
می آوردند و روس ایشان را بتواجیان طیر دادند و بموجب فرمان از سرهای کشتگان منارها برپا
کردند و زن و فرزند حاجی بیک را بمحافظان هشیار سپردند تا در حفظ و ضبط ایشان شرائط
حزم و احتیاط مرعی دارند چون قریب ده هزار آدمی مورد تیغ بیاسا شدند که اکثر ایشان
زنان پیر بودند شاهزاده جهانیان ترحم نموده حکم کرد که متعهد دست از کشتن باز دارند
خراسان	نقشان بلاغت نشان بموجب فرمان فتح نامها و نشر اطراف فرستادند و بایزید طوسی که حاکم
سبک و را محبوس داشته بود مشغول غارت و مرحمت شاهزاده شده از قبیله های اهل مملکت
طوس شد و راست ظفر پیکر از آن بلده بجانب اولکان در حرکت آمد در آن اثنا یوسف خونی
قربانی متعلقان خود را رخصت بجانب مشهد فرستاد و معلوم است که خود بر بود امیرزاده
میرانشاه بر حال آگاه شده آتش غضب او برافروخت و گفت با وجود آنکه سبب آنهمه فتنه و شورش
او بود و ما رقم عفو بر صفحه جرایم او کشیده ایم و نور مرحمت بسر او افراختیم باز فساد داده و سفر طلب
شاهزاده	استفسار نمود که چرا بی رخصت برادران و خویشان متعلقان خود را فرستاد جواب معقول
ع	اندیشید که هیچ مفید بود و دولت یاد دولت در بیان موافق نیست گذاشتن او موجب یادی
جرات و جسارت دیگر متمردان میشود لاجرم قهرمان قهر بقتل او فرمان داد و شاهزاده بصحبت
مولانا حسن بازند رانی را جهت آوردن خزائن حاجی بیک بقلعه جلار فرستاد و سکان آنجا که در زمره
سمت	متابعان او انتظام داشتند و سابقا امر حاجی را بزرگ بود دند حالی گذارش یافت در خواه
بقدم متابعت و مطاوعت آمده مجموع نقد و جنس و آنچه تعلق بحاجی میداشت تسلیم
مولانا حسن نمودند و در منزل اولکان خواجه مسعود پسر بدر الدین از نیشابور رسیده تحفهای
لایق بعرض رسانید و مقبول افتاد و شاهزاده جواهر ملوکانه و خان سپاری خواجه
را که در مدت غیبت رایات جهانگشای بجای آورده بود بشرف مرحمت مقرون گردانید
مقارن آن احوالات او از دو نوجه خان زاده و از مراتب تحقیق پیوست و شاهزاده باشهد

استقبال نمود و بعد از تقدیم مراسم زیارت بار دیگر برادرکان معاودت فرمود و در پانزدهم
شعبان سنه مذکوره امیرزاده میرانشاه گورکان مراد حکام اطراف را اجازت انصراف داد
خود بطرف هرات متوجه شد چون بجام رسید مشایخ انجا بخدمات پسندیده قیام نمودند
و از انموضع متبرک در حرکت امده هشتم شعبان باغ زاغان را بنور قدوم رشک گلستان
ارم کرد و پدر مولانا علاء الدین علی قصیده در مدح شاهزاده انشا کرده بصله پادشاهانه
اختصاص یافت این دو بیت از ان قصیده در محل ثبت افتاد بیت ای نور رخ تو داده نور
عالم از نکهت زلف تو معطر گشته بیت خط مشکین بر رخ خوب تو غبار ... حسن جالست
و در اواسط رمضان المعظم سلطان عماد الدین احمد از کرمان رسولان شاه یحیی از یزد در
و در اواخر رمضان المعظم از ماوراء النهر اخبار رسید چنانکه حضرت صاحبقران
در مغولستان ... نموده بود بعرض رسانیدند و در اوایل شوال ... انحضرت
امیر تیمور خواجه ... رسید و سه تومان ... شاهزاده اورده
بود ... میرانشاه ... اختصاص داده اسب تازی
... در میان ... است ... امیرزاده
در سلخ شوال فرستاده ... حضرت صاحبقران رسید امیرزاده میرانشاه
را طلب کرده و شاهزاده عالمیان متوجه خدمت گشته در سمرقند فی منتصف ذیقعده
بشرف دستبوس ان حضرت فایز شد چون مدت ... شش ماه حاجی بیک جوسنقی
و ... در اطراف و اکناف سرگردانی کشیده اخر بجانب ... خواص کرمان
امد بیان این سخن انست که حاجی بیک چون بنواحی ... رسید سید
علاء الدین حاکم انجا او را اگر چه در مصاحبت مقتولین ... بدرگاه عالم
پناه فرستاد حضرت صاحبقران ... رسید که ... توجه تقصیر کردیم که ...
شدی ... از جواب ... ساقی رسید

که بموضع ... رونه

ذکر نهضت حضرت صاحبقران گیتی ستان بجانب ... جته و مغولستان بعد از روانه شدن
امیرزاده میرانشاه گورکان بخراسان حضرت شهریار افاق ... اعیان ... که لشکر
بطرف توقتمش خان و ان طرف کشد اما امرا و مقربان بارگاه فلک اشتباه معروض داشتند
که رای اشرف اعلی صواب ... نخست ... عزم درست ... حضرت اعلی
... خان و الکاو را ... تا ذکر ایشان ... خود ... نهند
... بیک ... دیگر ... از ... حضرت صاحبقران
... ایشان ... رضا ... و در شهور سنه احدی
... عزیمت جانب مغولستان تصمیم فرموده و از موضع ... معاودت
... درحرکت امده و فرمان ...
بعد از طی مسافت بعید ... ساختند
... و ... حضرت ... قسمت فرموده
... لشکر ... ساخته ... انگشت ...
... روز ...
... ناگاه ... ربانی ... افتاب
... رسید که ...
سپاه ... شدند ... و ... او ردند
... مشغول گشته ... بسیار گرفتند و از انجا ...
... نزول کردند ... سپاه نصرت شعار ...
... دشت ... از لشکر ... دشمنان ...
... لشکر ... منهزم ... از دشمنان ... کرده

پایه سریر خلافت مصیر ساختند بعد از تعیین الشخص چنان تصور کرد که انگاتوره را در موضع
سپراست حضرت صاحبقران دو قیاس امیر شیخ علی بهادر و امیر اکوتیمور را با جمعی از بهادران بر سر
انگاتوره فرستاده حکم کرد که در راه مطلقا آتش نکنند تا دشمن از توجه ایشان آگاه نشود و آنحضرت
با بقیه سپاه شکرگرده از عقب فرستادگان در حرکت آمد چون روز شد بر ایشان روشن شد
که عمومی راه غلط کرده بطرف دیگر افتاده اند روز سیوم راه یافته و بای کور رسیده نزول
آمدند حضرت صاحبقران شاهزادگان و خواص و مقربان گفت که چون سه روز راه غلط کردیم
شاید که مخالفان آگاه شده پراکنده گشته باشند وطیفه اگر از دو جانب متوجه ایشان شویم
و هر راه بر ایشان تنگ گیریم باقتضای این عزیمت شاهزاده عمر شیخ بهادر را با طایفه از لشکر
شجاعت شعار برای بر راه ساخته امیر جلال الدین حمید را هم قوچی لشکر قرة العین گردانید
با لشکر بر راه دیگر روانه گشته موضع قراخوجه را رسیدند روزی محل معسکر ظفر قرین ساخت
امیرزاده عمر شیخ متوجه شده در موضع اوماق به انگاتوره رسیده دلیران شیر شکار آتش رزم و
پیکار برافروخته بهادران نصرت نشان مخالفان را بضرب تیغ جگر سنان متفرق و پریشان
ساختند و انگاتوره را از ولایت بیرون کرده و انجا که فرزندان او و دختران و دیگر پسران
خورشید منظر و شتر و استر بسیار و اسپان بی اندازه گرفتند امیرزاده عمر شیخ بهادر مظفر
و منصور با غنایم نامحصور معاودت نموده در موضع اغناده بموکب فردوس مستنشق حضرت صاحبقران
استسعاد یافت و چون امیر شیخ علی بهادر و امیر اکوتیمور که بطلب انگاتوره رفته بودند تا غایت
در ادای همایون خبری نبود آنحضرت فرمود که امیرزاده عمر شیخ با دلگول رسیده
با پنجاه نفر از شجاعان مثل خداداد حسینی و تورخواجه اقبغا و حاجی محمود شاه و میرکی و برجا
در الات و غیرهم بر سبیل قراولی از لشکر جدا شده متعاقب ایشان بر شر رفتند ناگاه از جمعی
معاندان ادان تمور با هفتصد کس در آن بیابان پدید آمد شاهزاده شیر دل دلیر
تهور توان فصاحت بر دوالی نهاده و اعتقاد بر دولت روز افزون حضرت صاحبقران کرده

کرده صبح و غره فجر طراوت داد و شیر جلادت آخته و بر سپر دشمنان تاخته دست بردی نمود که
بهرام خون آشام انگشت تحیر بدندان گرفت و هر حاجی بسر سلاحی از آلات کمال مبارزت بظهور رسانید
بسیاری از آن بی دینان بر خاک مذلت و هوان انداخت در اثنای گیرودار تیری بر مقتل او آمده در زمره
شهدا انتظام یافت و آخرالامر مجاهدان دین بر آن ملاعین غالب آمده جمعی کثیر از آن مخاذیل شقاوت
قرین را بتیغ کین بگذرانیدند و اموال و چهارپایان ایشان را غارتیده بار دوی اشرف اعلی
معاودت نمودند و حضرت صاحبقرانی بموضع قراخور رسیده چند روزی در انجا توقف فرمود
تا اسبان فربه شدند و مجموع غنایمی که لشکریان از اطراف و جوانب بدرگاه عالمپناه آورده
بودند بر خواص و مقربان و سایر لشکریان قسمت فرموده فرمان داد تا امیر جهانشاه بار دیگر با امرا
و سی هزار سوار از جیحون ظفر پناه بطرف ارتیش بطلب دشمنان رایت جلادت برافراختند
و تعجیل هر چه تمامتر راندند و بمقصد رسیده دست بغارت و تاراج برآوردند و تمره آن کار
جزای مواضع حصین شاه برده بودند بچنگ آورده در قتل و نهب تحامی نکرده مراجعت
و با غنیمتی و ان از قیاس بیش و تخمین بیرون باز گشتند و بموکب همایون باز رسیدند حضرت صاحبقران گیتی ستان
ایل و الوس مغولستان را که در تحت تصرف بندگان آستان دولت آشیان آمده بود با امیر لعل
برادر امیر طغای بوغا برلاس و تیمور بوغا سپرده بجانب سمرقند فرستاد و آنحضرت بعد از
قطع منازل و مراحل بموضع و محل ایل عوجور رسیده در سرای اردو نزول فرمود و
دیگر قطع و استیصال قوم جته را وجه همت عالی نهمت ساخته در آن باب با امرا و ارکان
طرح مشورت انداخت رای همایون بر آن قرار گرفت که جنود ظفر ورود بطریق قمرغه روان
شوند و هرجا که از مردم جته نشان یابند نام ایشان از صحیفه احیا محو کرده انگاه
فرمان قضا جریان صدور یافت که لشکر عنبر علیا را تمامی بر امرا و تومانات و شاهزادگان
قسمت نموده هم جا بسپاه اگردند و حکم شد که بعد از قلع و قمع مخالفان سرداران و
عیاران و عساکر فیروزی نشان در موضع یلدوز جمع آیند تحت امیرزاده عمر شیخ بهادر

براهی که مقرر شده بود با لشکر اندکان روان گشت و بر پای افغان دشمان تور پسر یلکک جهت طرحی
شدند شاهزاده با خواجه که از سمرقند تا انجا سه ماهه راه قافله است تاخته رفته و غارت
کرده امیر جهانشاه و شیخ علی بهادر با سی هزار سوار جرار دیگری را طرحی ساخته برای
که قرار یافته بود در حرکت امدند از تواترات و شوره علوق گذشته از مخالفان برکرا
یافته کشته و اموال بردند امیر عثمان عباس با بیست هزار مرد که امیر جلال الدین
حمید طرحی ایشان بود براه سنغزغان سوتولمان لیغ و کوک یار ایلغار کردند و از قتل و غارت
دشمنان خود را معاف نداشتند خداداد حسینی و شیخ بهادر با بیست هزار مرد دیگر
قمار توز طرحی ساخته راه ارجکوراسون گرفتند و در ان یورش با قوم بولغاجی توکو
ملاقی شده حربی صعب دست داد و زمان محاربه بخشا روز امتداد یافته عاقبت
سپاه منصور غالب آمدند و یاغی را پراگنده ساخته راه ارجکوراسون گرفتند آمدی
فراوان گرفته حضرت صاحبقران با لشکر قول که همه صف شکن و رزم ازمای بودند کلی و جی را
طرحی گردانیده از معسکر ظفر قرین ایلغار فرموده لسخان دیان در آمد و بار دیگر اولوس مولغاجی
در معرض خسارت باز ماندند انحضرت در ان اوان که متوجه جانب توقمش خان
بود امیر یادگار برلاس و شمس الدین غیاث ترخان و امیر سلیمانشاه را در ترکستان
گذاشته بضبط انحدود وصیت کرد و ایشان در ان دیار توقف نموده وظیفه نیکو خدمتی
بجای می آوردند چون لشکر توقمش از صدمات سپاه شهریار بزرگ منش شکست یافت
عنان عزیمت خسرو آفاق از جانب دشت قبچاق معروف شده بطرف مغولستان
معطوف گشت فرمان واجب الاتباع شرف نفاذ یافت که امرا مذکور موافقت
نموده با لشکر گرانید ایشان بحسب فرموده بمغولستان در آمده بوی بوغاشیغ را ابنا
بر اشارت علیه در حدود ترکستان گذاشتند تا بزراعت قیام نمایند امرا مذکور در
منازل و مساکن قوم جته در امده ایل و اولوس بسیار غارت کردند چون مولود بکه سلطان

خضر خواجه اغلان که پادشاه مغولستان بود رسیدند و او در انحدود سپاه بسیار همراه داشت امرا
مصلحت ندیدند که سواره با مغولان جنگ کنند لاجرم از اسپان پیاده شدند و جلو بر میان بستند
دست به تیر و کمان گشادند بعد از دو شبانروز نبرد و کوشش داد محاربه دادند از جنگ بستوه آمدند
وی توسط ناصح مشفق در مصالحه مشغول شدند از هم جدا گشتند امرا ازان موضع کوچ کرده که موعد اجتماع
لشکر نصرت شعار بود عنان عزیمت معطوف ساختند و پیش از وصول امرا بمحل حضرت صاحبقران
کامکار از قمر شاه ملک ترخان که از جنگ گاه گریخته بود صورت حال ایشان را معلوم فرموده متحمل شد
بان موضع رسید امیر سلیمانشاه و امیر یادگار برلاس و دیگر امرا که از محاربه و مصالحه خضر خواجه
اغلان منصرف شده بودند دریافتند و بسعادت زمین بوس سرافراز گشتند و حضرت صاحبقران
کامکار بهادران نامدار لشکر اختیار کرده و افواج آراسته در عقب دشمنان ایلغار کرد و
بعد از طی مسافت و بیابان پیمودن چون بقوشون قاهی برسید قراولان خبر آوردند که سپاهی سپاه باغی
جدا شده و هم در ان راه پس بر صخره ایشان استیلا یافته از هم فرو ریختند و هر فوجی بطرفی گریختند طایفه از
منهزمان با میرزاده عمر شیخ بهادر باز خوردند از صدمه سپاه بهرام انتقام شاهزاده دویدند انجه
دویدند و جمعی از گریختگان بطرفی دیگر رفتند ناگاه امیر جهانشاه و امیر شیخ علی بهادر با ایشان دو چار
خوردند و شرائط قتل و نهب بتقدیم رسانیدند حضرت صاحبقران ظفر قرین بخش همایون از کوتل ارین
گذشته تا موضع قرا تاس در عقب دشمنان رفت و خضر خواجه اغلان دل از حکومت مغولستان
بر گرفته روی در صحرا و بیابان نهاد و لشکریان تا قولان ایل و اولوس را غارت کردند و چهارپای بی
شمار بدست آوردند معاودت نمودند حضرت صاحبقران ملک رفعت از انجا مراجعت نموده
بعلمی در آمد و در ان موضع غنایم نامحصور که مجتمع شده بود بموجب فرمان بر طبقات حشم مقسوم شد
و رایات نصرت شعار از علمی معاودت نموده بار دیگر بدوزنوره و صنوان و باغ خیابان
ساخته در الکان برحسب میعاد امرا تومان و قشون که باطراف قصبات و قری بلاد جتون رفته بودند
و اقوام مغول را تاخته و مال و غنیمت کرده باز گشتند و در ان جمعیت بر امرا حضرت صاحبقران

ازعقب وزامی پیش امیرزاده عمرشیخ فرستاد و پیغام داد که براه قهلقه در حرکت آمده در تنگ
استقبال طوایف تتروه که در انجا و اقطار باشند سعی بلیغ نماید شاهزاده بموجب فرمان
واجب الاذعان روان شد و در اثنای راه کوچک که از عظمای امرا جته بود پیش آمده بعد از قتال
قوی کوچک آثار عجز و انکسار بر صفحات روزگار خود مشاهده کرده دست از کار و بارش از رفتار
باز ماند و عاقبت به تیغ انتقام شاهزاده عالیمقام نماند و انچه همراه داشت نصیب سپاه
منصور آمد امیرزاده جوانبخت سالم و غانم بازگشته کاشغر را از فر وجود خود تزیین داده و
از انجا باندکان خرامید و در مستقر عز و جلال خود نزول اجلال فرمود چون خاطر خطیر صاحبقران
جهانگیر از مهم جته فراغت یافت با افواج لشکر از کنگ بلیه و زعمان بالغ بلیه در نا یافت و از
چندروزی بجشن و سور و لهو و سرور گذرانیده شاهزادگان و امرا و توقیبان از اعلی و ادنی
طبقات هم و تمامی در جاتهم بعطایا ارجمند و انعامات دلپسند بنواخت و از انجا در خامس
عشر شعبان سنه احدی و تسعین و سبعمایه رایت توجه بجانب دار السلطنه سمرقند برافراخت
و در منتصف ماه مبارک رمضان آن بلده بهی از وصول رکاب فلک فرسایش فخر افزا
سپهر بلند گشت چون فصل شتا نزدیک رسید آنحضرت بعزم قشلاق روی توجه بجانب بخارا
نهاد و در آن زمستان کوکب بخت امیر سلیمانشاه بر ذروه شرف مستعلی شده قره با مره خلافت
سلطان بخت حکم که مخففه مهرکه لبیر سبیر بوده بموجب شریعت مطهره حلیله و همسر او شد
و بسبب مصاهرت صاحبقران نهال عمعا امال او در روضه اقبال اشکفت و هم در آن زمستان
بموجب فرمان دختر امیر حاجی سیف الدین نامزد میرزا ابابکر بن امیرزاده میرانشاه شد و خدیجه کلی
خانزاده بمراسم طوی قیام نمود در این اثنا قداق خاتون حرم محترم پدر حضرت صاحبقرانی از این
مرحله فانی بسرای جاودانی انتقال نمود چون فصل زمستان روی در حجاب نقاب کشید شهزاده
کامران متوجه خطه دلکش کش شده در اقبار با لشکر نصرت شعار ورود آمد ذکر توجهای نمودن حضرت
صاحبقران سعادت قرین و فرستادن امرا و توقیبان بطرف قوم جته و قمر الدین و غیره

حضرت خسرو باستحقاق در بهار سنه اثنی و تسعین و سبعمایه از موضع اقتار تواجیان قرمیر را باطراف مواضع
فرستاد و معلوم نمود که گردن کشان آفاق باید که روی توجه بدرگاه عالم پناه آرند چون امرا و توقیبان و
قشون و سایر سرداران عرصه ربع مسکون از مواضع خویش در حرکت آمدند هر یک گردن
بوسه کاستان بارگاه حشمت و جلال اسباب طوی قرلتای اقبال نمودند و چندان گاو
و گوسفند و اسب کشته که از لحوم آن تلها چون سمت نسا وی مرتفع و خون مایع
صحرای رسیده و آب رنگ لعل بدخشان گرفت در این اثنا ذکر من قضا جریان در باب زیادتی
سلطنت ساه نفاذ یافت تواجیان مع لکان عالی اساس مثل امیر حاجی سیف الدین و امیر جهانشاه
جاکو و امیر شمس الدین عباس از حصار قرلتای خلعها ستانند که بموجب فرموده نواب جهانشاه
سپاه بهر لشکار رسانند مقارن این حال جشنی دیگر ترتیب یافته چو امیرزاده حضرت صاحبقرانی
سوی قتلی افتاد از سلک ازدواج شاهزاده عمرشیخ بهادر کشیدند چون از این قضا فراغت
روی نمود بر حسب فرمان امیرزاده میرانشاه گورکان بخراسان و امیرزاده عمرشیخ باندکان
رفت و حضرت صاحبقرانی متوجه دارالملک خویش شده روزی چند در موضع نیل نعاج که در ظاهر
سمرقند است مرکز اعلام نصرت انجام گشت امرا سه حد و توقیبان مع مقدار امیر سلیمانشاه
و خدا داد حسینی و امیر شمس الدین عباس و عثمان برادرش و ارام اهو شون صدیق تابان سلطان
سنجر حاجی سیف الدین و حسین جانه ارو و امثال ایشان را بهشت هزار سوار بطرف جته روانه ساختند
چون امرا مذکور با لشکر منصور در حرکت آمده باسی گول رسیدند از پیش شاهزاده عمرشیخ بهادر
امیر شیخ و لشکر کش بدو صد برزکان با هزار سوار از اندکان فرستاده بود با ایشان پیوستند
سپاه ظفر نشان کوک توبه رسیده از اموال دشمنان مستغفر نمودند ایشان گریخته روی گشتند
و در راه هر کرا یافتند کشته یا باسیری بردند بعد از طی مسالک و منازل از امانع گذشته بقرا
مال که یورت انکا تورا بود فرود آمدند و در آن موضع بسمع امرا رسید که انجامی بوغا و حین از
بندگان پادشاه روی زمین کشته شر زین باچهار صد سوار ببگرکی در دشت و صحرا ایلغار

در شکارگاهی با قمرالدین دوچار خورده جنگی هولناک میان ایشان دست داد لاجرم
امرا کبار مش و پیر شس بکش و حسین جاندار را فرستادند تا خبری تحقیق نماورند اعیقت
ایوار وشکر کرده مصافگاه قمرالدین و الجای بوغا و همین رسیدند و در آن موضع کشته بیار
دیدند در آن دشت شخصی را از مردم خود یافتند زخم دار که چهل روز بعلف گذرانیده
بود و رمقی از حیات باقی داشت او را تفقد نموده مش امرا آوردند خدمش تقریر کرد
که در آن سرزمین با قمرالدین جنگ کردیم و خلق بسیار از جانبین کشته شدند و او بر سپاه ما غالب آمد بطرف
صحرای الختی خیمه رفته امرا بعد از استماع این خبر بر سبیل استعجال در عقب او شتافته و
اغرق را در راه گذاشته ایلغار فرمودند روز و شب راندند تا بکنار رود ارغیش رسیدند
و مش از وصول ایشان قمرالدین گذشته بود و سالها و عهدها گذشته که هیچکس در آن سرزمین نرسیده
بود و در آنجا تحقیق پیوست که قمرالدین بطرف تولس که سمور و قاقم از آنجا می آرند رفته است
جان بیرون برده امرا هریک از ملازمان خود شخصی از آن طرف آب فرستادند تا داغ و نشانهای
ایشان را بر درختان صنوبر عالی که در آن مقام بود نهادند چون مدت آن یورش شش ماه کشید
و قوت لشکریان و قوت چارپایان بنهایت انجامید امرا از آنجا معاودت نمودند و بعد از
قطع صحراها و بیابان بی پایان در سمرقند بوصول آستان حضرت صاحبقران ممالک ستان فایز شدند

گفتار در عزیمت زمان فرمای باستحقاق از دار السلطنه سمرقند و روی نهادند بجانب دشت قبچاق

در شهور سنه ثمان و سبعین و سبعمائه حضرت صاحبقران سپهر توان عزم رزم تقتمش
خان جزم فرموده تواچیان را بطلب لشکر ممالک محروسه تعین نموده فرمان داد که از ایشان ممالک ستانند
که جانب هیچ آفریده ملاحظه نکنند و بیان قدیم و جدید باز داده و فی کیا از ارباب سپاه و ابرا
و ورش دست قبچاق تکلیف نمایند باید که هرکس یک جفت کمان با ترکش و قربان همراه داشته باشد
و میان سه مرده و نفر یک اسب کوتل هر ده آدم یک خیمه و دو بیل و یک کلنگ و یک داس و یک
اره و یک تبر و یک تیشه و صد سوزن و نیم ریسمان و یک موم درست و یک دیگ برنج مضرب کرده

چنانچه در وقت عرض نمانند حضرت صاحبقران فرمود که اسپان از گله آورده
بلشکریان دهند و در خزینه گشاده طبقات حشم و خدم را بدرم و دینار بی نیاز ساختند و از سمرقند
بیرون آمده روی براه آوردند و بر آب خجند پل بسته گذشت و زمستان در تاشکند قشلاق
فرمود و در آن اثنا مزاج همایون از صوب صحت انحراف جسته مرض اشتداد یافت و چهل روز بمهد
و دریغ امرا و ارکان دولت پریشان خاطر گشته دست بدعا برداشتند عاقبت شفا و صحت
حاصل شده کافه خلایق اظهار فرح و استبشار نمودند و صلات و صدقات بر ارباب استحقاق
رسانیده بر سلامتی ذات بی بدل خسرو آفاق شکرها گفتند مقارن اینحال امیرزاده میرانشاه
بالشکرهای خراسان باردوی همایون پیوسته شرف دستبوس دریافت رای حضرت صاحبقران
عالی منزلت بر تفقد و التفات برحال ملازمان انداخت و امرا و تومانات را عطایا از جمیع مسطور
بلند پایه ساخت عامه سپاه را یکان یکان خشنود گردانیده بنواخت ملک تیمور اغلان پسر تیمور
ملک خان و کوکه اغلان و ایدکوی اوزنگر ابر سم قلاوری در قول باز داشت و سایر عموجان را
ارکان دولت و امرا با حشمت قسمت نمودند در دوازدهم صفر سنه ثلث و سبعین و سبعمائه
که سیف زرین لوای خورشید در هشتم درجه حوت بود در ضمان تایید ملک ذو الجلال بجانب دشت
قبچاق رایت اقبال برافراخت امیر علی و امیر مکیت را ملازم امیرزاده محمد جهانگیر و میرا
شاهرخ ساخته جهت پاسبانی و ضبط مملکت ایشانرا باز گردانیدند و مجموع خلایق دعا باز از حضرت
انصراف داده در خیابان ملک آنا که سعادت اساس عمارت خویش کرده داشت چون قراسمان
محل نزول جنود ظفر ورود گشت ابواب آسمان گشاده برف و باران متقاطر و متعاقب شد
و در آنجا ایلچیان تقتمش خان رسیده بعد از چند روز بوسیله امرا کبار شرف بساط بوس حضرت
نامدار حاصل کرده یک تقوز اسب راهوار و یک دست شنقار بعرض رسانیدند و زانو
زده بزبان تضرع و نیاز زده پارسی بر حضرت مصیر پادشاه بنده وار تقریر کردند که تقتمش
خان میگوید که حضرت صاحبقران مرا بمثابه مخدوم و پدر مهربانست و حقوق ایادی و نعم الطاف

در باره من بکرات و از افعال ناشایست و احوال نابایست که سابقا بواسطه اغوای اهل شرارت
بر آن اقدام نموده پشیمانم و در عهد الحجر و بحر نادم و سرگردان اگر این نوبت رقم عفو بر
جرایم من کشیده بعد ازین قدم از دایره مطاوعت و متابعت بیرون ننهم و دست در فتراک
دولت دیر باز زده سر از خط بندگی و فرمان برداری باز نکشم حضرت پادشاه دست پرور
معدلت گستر فرمود که بر عالمیان روشن است که در بدایت حال او که گفت از دشمنان گریخته
بآستان دولت ایشان آمده با عظیم اموال و اقبال نموده لشکر و مال هیچ دریغ نداشتیم و
بعداوت اروس خان کمر بسته در قلب زمستان متوجه او شدیم و بسیاری از اسب و شتر خود در
در آن یورش و مع ذلک در باب تقویت امر و تمشیت کار او خود را معاف و معذور نداشتیم
و بدان مرتبه در کفایت مهم او سعی نمودیم که در الوس جوجی خان بارادهٔ ملک و بانی بر تخت سلطنت
قرار گرفت و اطراف دشت قبچاق در حوزه تسخیر و تصرف او آمده میان ما او طریق مودت و فرزندی
مسلوک گشت و اخر الامر که این موفور لشکر نامحصور مغرور شده بکار نعمت ابد ما و خود را
و او حقوق احسان و نیکویی ما بر طاق نسیان نهاده در زمانی که ما متوجه ولایت فارس و عراق مشغول
بودیم باعلان علم عصیان مبادرت نموده لشکر فرستاد تا حوالی مملکت ما خراب و ویران
ساخت و ما اغماض را کار بسته بکار الکاظمین الغیظ تا از آن تهور بی موضع و جسارت بی موقع پشیمان گشته
در مقام اعتذار و استغفار آید و او خود از شراب غرور چنان مست و بیهوش شده بود که نیک
از بد و خیر از شر باز نمیدانست تا بنفس خود متوجه انتقام شده و جمعی از متهوران کار نکرده را بسر
منقلای از پیش فرستاد تا بولایت ما در آمده بار دیگر خرابی آغاز نمودند چون نصرت موکب
رای عالم آرا گشت بی لبث و درنگ با خنگ جنگ از مملکت دور دست نهضت نمودیم
قدم پیش نهادیم و سیاهی سپاه نادیده پشت کرده ادبار بر فرق خود ریخت اکنون که بر حسب
یرلیغ خان لشکر جمع آورده بعزم انتقام روی بدیار او نهادیم و او بر آن حال اطلاع یافته
مقاومت با لشکر اسلام در حرکت خود نمی بیند لاجرم دست در دامن عجز و بیچارگی زده

میخواهد که سیلاب قهر الهی و صاعقه زهر آلهی پادشاهی را با فسانه و افسون از ساحت ملک خود
باز دارد و چون بر قول و فعل او اعتمادی نمانده و ازین اندیشه متقاعد نتوانیم شد و عنایت
ملک چون ایلچی کنون ضمیر انور ست از قوت بفعل خواهیم آورد و با این همه اگر در قول خود صادق
و با ما بمحبت و موافق باشد کدخدای ملک را بفرستد تا بعد از استخاره و استشاره در معنی وقف عفو
آید چون دو سه روز بگذشت ایلچیان از ظاهر داده خلعتهای منتقی پوشانیده باشاهزادگان و امرا
مشورت فرموده ایشان را موقوف کرده هیند فی این الوقت و اسعد ساعة بر بارهٔ جهان نورد
سوار شده امرا و لشکریان روی براه آوردند و از قراچون گذشته رسم مفرده در سامان
رفتند و از بی آبی صحراهای فراوان تلف شد چون بموضع سارق اوزن رسیدند
دو ابر سراب ساخته شکر نعمت وهاب منعم بر سانیدند و بنا بر کثرت سیل جاده
در آن مقام توقف افتاد و چون سیل کمتر شد که از رسد اکره و بنا از آب بگذشتند در شن
انتاسی دو ترکان کوار ایه کوارنک کرنجه بجانب توقتمش خان رفتند و بموجب فرموده ایشان را تعاقب نمودند
امان نیافتند و لشکر ظفر نشان همچنان مسافت می پیمودند تا بکچک طاق رسیده از آنجا و سبب درمیان
بالغ طاق رسید حضرت صاحبقران فلک شکوه بالای آن کوه که سحاب گذار ارتفاع دارد برآمد و نظر در آن
سامان که طول و عرض آن خدای جهان داند بیفکند و آن صحرا یست مشتمل بر چشمه‌های خوشگوار و انهار
فراوان و اشجار بی ... آن حضرت یکروز بر فراز آن الغ طاق توقف فرموده فرمان عالی نفاذ یافت
که لشکریان از اطراف و جوانب سنگ آورده در آن مکان نشانه بلند بر سان مناری بر افراختند
و سنگ را نشان امر تاریخ وصول حضرت صاحبقران بقندمل بر آن نگاشتند تا بر صفحات روزگار
از مآثر آن شهریار رفیع مقدار یادگاری باشد بیت شنیدم که جمشید فرخ سرشت : بسرچشمه
بر سنگی نوشت : برین چشمه چون ما بسی دم زدند : که گشتند تا چشم بر هم زدند : و پادشاه کامکار
از آنجا سوار شده شکار کنان بکجار سلان جوق رسیده نزول فرمود و از آب گذشته سیارد
رانده بموضع انار ... فرود آمدند چون از ابتدای یورش حصه مدتی بگذشت و هیچ نشانه بر دشمن

اندشت از عمارت و زراعت دور بود و عسرت و قحط در اردوی همیون شده امده و چنانچه بها
یک گوسفند بصد دینار کپکی ترقی کرده و قیمت یکمن غله بسنگ بزرگ که عبارت از شانزده من تبریز
باشد بصد دینار کپکی یافته بنابرآن اکثر لشکریان در ان بیابان بهم مرغان و اصناف حیوانات
و علفی که شایسته خوردن بود میگذرانیدند حضرت صاحبقران از طریق مرحمت و اشفاق حکم کرد
که طایفه اگر اندک زادی مانده باشد باندک اکولی قناعت کرده هر شخصی از انواع سورتی
بلماق و مینکشی نان و کلاج و بغرا و تتماج هر زند و نخورند و دیگهای معده با وجود خلو از حرارت اشتهای
خوردنی بجوش آمده خلایق اطعمه بلماق فراموش کردند امرا ایجه فرمودند از یکمن آرد بلماق
انبار که عبارت از شصت من باشد باضافه مقداری سبزی شصت کاسه بلماق شد که درمیان
که از غایت تکلف کباب گوشت مرغ و قاز دایل نشد ذنک کاسه بلماق سر فرود آوردند
درین اثنا حضرت صاحبقران کامکار نشاط شکار فرموده از برانغار و جوانغار لشکر نصرت
شعار در جنبش آمده اطراف دشت و بیابان فرو گرفتند و چندان شکاری در انصحرا جمع گشتند
که باان همه قلت طعام سپاه اسلام صید فربه و اشتالام مسکه اشتد از جمله نوعی آهو در ان
صحرا آهوان هستند که هریک از ایشان بجثه از گاومیش بزرگتر بود و منقول از اقتدفعای میگویند
و اهل دشت بکن و جنگاه سپاه نصرت پناه از گوشت انتعاش همه رند راقم حروف در
تاریخی که از ملازمان میرانشاه نوشته است دیده که در انصحرا شبها بوستان از سوراخها
برون آمده مانند ملخ می پراکندند والعهدة علی الراوی فی الجمله چون رایات آفتاب اشراق
سعادت یار از امر شکار باز پرداخت سایه التفات بر عرض سپاه انداخت طبقات
لشکر مانند بحر اخضر در جوش و خروش آمده آراسته و مثل موج فوج فوج متوجه عرضگاه گشتند حضرت
صاحبقران سپهر احتشام بر سمند گردون خرام سوار شده در ان عرصه وسیع قشون قشون را
نظر امعان و احتیاط می آوردند سردار هر فوجی از امرا و نوئینان و شاهزادگان که با همه
رایت ظفر پیکر سایه التفات بروی می افکندند از نوزده اسب را به ارمغان ازمیکشید

و زبان بدعا و ثنا آنحضرت گشاده میگفتند که تا بروز قیامت آفتاب حشمت پادشاه گردون
غلام از منقصت زوال مصئون و محروس باد و حضرت صاحبقرانی شرف احماد و تحسین
ارزانی میداشت و بمدت دو روز عرض سپاه بنهایت انجامیده آنحضرت سوال
نمود که از شاهزادگان و نوئینان کدام یکی المنقلای را انتساب زده در انساعت امیر
زاده سعادتمند محمد سلطان بهادر زانو زده التماس نمود که منقلای لشکر ظفر اثر
او باشد این جرات و جلادت از شاهزاده جوانبخت موافق مزاج همیون آمده ملتمس او را
بانجاح و اسعاف مقرون گردانیدند و در روز شنبه ششم جمادی الاخر باختیار قدوه
نجوم مولانا عبدالله لسان شاهزاده محمد سلطان با امرا عظام که بموجب فرمان واجب الاذعان
برایشان لازم شده بود که ملازم رکاب نصرت انتساب باشند روانه شد حضرت صاحبقران
مبالغه و تاکید نمود که از کلیات و جزئیات مرحله در راه پیش آید قوت الظهر سلطنت از اعلام
نماید شاهزاده و امرا دو روز راه طی کرده در پیش موضع آتش دیدند که تمام روز
بود به فور سرعت باد رفتار پیش حضرت صاحبقران کامکار فرستاده که شرایط حزم و احتیاط
مرعی داشته از احوال لشکر و سپاه تنک آگاه و باخبر باشند شاهزاده عالیمقدار و امرا
بعد از استماع این اخبار اردو بشکر کرده تفحص کنان در رفتار آمدند چون از
آب توبل عبور نمودند جمعی را بقراولی پیش فرستاده فرستادگان بالجمع شاهزادگان و اعیان
رسانیدند که در منفاد عمل آتش دیدیم و هرچند صحرا و بیابان گردیدیم هیچکس ندیدیم بار
معروض رای حضرت صاحبقرانی گردانیدند آنحضرت چون بر این حال اطلاع یافت با لشکر
ظفرمآل بر سبیل استعجال روانه شده از آب توبل گذشته منقلای پوست لشکریان هرچند
عرصه اندشت در زیر سم آورده باین طرف وانطرف شتافتند از اسلام و نشان از
هیچ صنف مردم نیافتند حضرت صاحبقران ملجای دولت را انچه ممان سخن داده ترکارا
با جمعی دیگر بهادران بزبان گیری فرستاده او مردی بود که در بیابان و ریگستان نشو

و نما افته شهر به دوران و ایام بهذب گشته در شست عظایم امور زحمتها کشیده و مخ و ترین در
بر و را اعوام و شهور حشده بود فی الجمله شیخ داود بسرعت مرجه تا مرده شبانروز رانده در سحر
شب دوم جند الاجوق دیده او باد کرد و لاد ران درلس شده ماشتاد مند و دره صمیم
سواری از آن الاجو قهار دون آمده بکاری روان شده چون از بهادران درگذشت ادرا
گرفته بدرگاه عالم پناه رسانیدند حضرت صاحبقرانی درباره شیخ داود صنوف الطاف
و اعطاف ارزانی داشته دیگر از انواع انعام و احسان سرافراز گردانیده و از آن شخص
احوال توقتمش خان استفسار نموده معروض داشت که تا مدت یکماه هست که از میان
ایل و الوس بیرون آمده درین موضع قرار گرفته ایم و از احوال خان زیاده خبری
نداریم اما درین روز ده سوار و پوش آمده در بیشه که نزدیک است ساکن شده اند و تا
غایت معلوم نشد که از کدام مردمند آنحضرت فرمان داد که عبید خواجه ماسیج را
برود و مردم الاجو قهار اکه جا نشنیده باز ده ور ساند عبید خواجه موجب فرموده عمل نموده
ایشانرا بیاورد و همچنین حکم شد که خارجی لیاول که شیر مه مسجد بود بدان جنگل توجه نماید و آن
ده مرد راکه در آنجا بسر میبرند گرفته بیاورد خارجی بموجب اشاره علیه شهریاری روی
جلادت بی اندیشه بر آن بیشه نهاد چون بر ایشان رسید آنجماعت قدم پیش نهاده بمحاربه
مشغول شدند و بعضی از آن ده نفر کشته شدند و برخی را دستگیر کرده حاضر بحضرت همایون ز
و بعد از تحقیق حال توقتمش خان طبل رحیل کوفته کوچ کردند و مسافت بسیار طی نموده از
آبها و کوهها گذشته در بیست و چهارم جمادی الاخر بکنار آب سی مضرب خیام عالم گیر
گردون آثار گشت و ایلچی بعرض رسانید که این آب سه گذار دارد یکی ابو علی
خوانند و دیگری را رجبت و سیوم را انجیه گویند پادشاه جهانگیر که ضمیر منیرش مطلع اسرار
ملک قدیر بود برزبان خجسته بیان گذرانید که گذشتن ازین سه گذار از مصلحت دور
می نماید که دشمنان در کمین گاه غدر مترقب و مترصد باشند و طرفه آنکه حالا بر آن

شوم و اعتماد بر فضل رحمانی کرده خود را برود زدیم و یکدیگر رسیدیم و با مضاء آن عزیمت
همان لحظه دوال استقبال طبل ارتحال کوفته در جنبش آمدند و بمقصد رسیده سوار و پیاده
خود را بر آب زده بدر روز از آن رود عبور نمودند و از آنجا رایت توجه افراخته از
ششم رود و زیر کنار آب سمور رسیده فرود آمدند و در اثنا جمع قراولان که مقرر فرموده
او از دشمن شده این معنی را برای اشرف اعلی معروض داشتند مقارن آن حال امیر
زاده محمد سلطان شخصی را از مخالفان گرفته بساحت سرادق جلال رسانید بعد از
پرسش جواب داد که گروهی بسیار در شغال بودند چون از حرکت بیکار شدند کوچ کرده رفتند
همین روست که سبیل رد که بیت فرمان واجب الاتباع نفاذ یافت که هیچکس از مراد
وشون خود جدا نشود و لشکریان دشمن سوز در شب مطلقا آتش نیفروزند بعد از آن از
تیم و قدم جنگل و سلوخ متعاقب یکدیگر روان شدند چون کنار آب نبک مخیم پادشاه ترک و تاجیک
گشت حضرت صاحبقران در یاد اول صباح روز شنبه رجب بموکب اقبال شده بر مرکب
همایون نورد سوار گشت و بر سر پل توقف نموده فرمان داد که منقلای سپاه از پل بگذرند و چنان
بامنیات کرد تمامی سپاه قول لشکر دست چپ و دست راست خود را بر آب
زده و فسناه عبور نمودند آنگاه پادشاه اسلام پناه از پل گذشته روان شدند و درین اثنا
قراولان سه کس را از مخالفان گرفته بیاوردند حضرت صاحبقرانی از کماهی حال
ایشان بعرض رسانیدند که توقتمش خان از آمدن لشکر ظفر اثر خبر نداشت و دو نفر آیده کوار ز
ارودوی شهر نار حیان آمدند و با او گفتند که امیر تیمور گورکان با سپاهی افزون از قطرات
باران میرسد توقتمش را از استماع این سخن دود حیرت بدماغ رسید و از غایت
وحشت و اضطراب گفت که من و چندان لشکر فراهم آورم خان غافل نه است
که نصرت و ظفر مساعد پادشاه عادلست نه از کثرت لشکر ایل بر فور سواران باطراف ممالک
ووجی فرستاده و سپاه بر انفار و جوانغار جمع آورده گفتند که اکنون در فرق کول

و انتظار دیگران مبرد و امیری بر معروض داشتند که توقمش خان زاده از خیال جهانداری
که چون شما با بی رسیده از ان که او را عوض فرمایند او در وصت عصمت شده برای
نماید و اکنون در باطن توقمش خان بود بر ضمیر منیر خسرو جهانگیر پرتو انداخته از بالای اب که گذشت
چنانکه رقم ده فلک سان گشت چون بر رای عالم آرای صاحبقران گیتی گشای احوال
دشمنان با بهای انکشاف یافت بانجا که رسیده بود توقف نموده تا افواج بهادران صف شکن
و مبارزان مردافکن بموکب همایون پیوستند در ان منزل فرمان همایون صادر شد که تورها و حرز
مهیا و آماده دارند لشکریان در حوالی خود خندق کنند و از دقایق حزم و احتیاط غافل
و ذاهل نباشند جنود ظفر ورود بموجب فرموده شهریار عاقبت محمود هنروره شب در ان
مرحله بسر بردند روز دیگر که خسرو سپهر احتشام بر کاخ فیروزه فام بر آمد فرمان شد
اهل اسلام از ان منزل کوچ کرده متوجه جانب دشمنان شده و عساکر کرده [illegible] هر روز محل که
فرود می آمدند از سلوک طریق حزم و کندن خندق خود را معاف و معذور نمیداشتند در
خلال این احوال حضرت صاحبقران عدیم المثال امرا و تومان و قوشون را احضار فرموده همرا
ممد درم و [illegible] ایشان را بخلعتهای گوناگون آراسته در اثنای راه
گلولهای تیره و سیاه منش آمد مشقت و زحمت تمام از ان وحل بکشیدند و خیام استراحت
بر افراشته هر کس در وثاق خود قرار گرفت بعد از اندک زمانی قراولان خبر فرستادند که
از مخالفان سه قشون خود را پیدا نمودند باز خبر دادند که گروهی انبوه از دشمنان ظاهر شدند
حضرت صاحبقران سعادت قرین با طایفه از ملازمان جلادت آیین سوار شده [illegible]
و فرمان داد تا مجموع لشکرها صف آراسته از عقب روان شوند مقارن اینحال قراولان
شخصی بگرفته پیش آنحضرت رسانیدند بعد از استفسار [illegible] ظهور کرد که توقمش خان شما
گرفته [illegible] زیرا که [illegible] شنیده که خوردنی در اردو نیست [illegible] و عزیز الوجود است و
شحنه [illegible] قتل او امر فرموده ان بیچاره صادق القول گشته گشت سونجک بهادر و ارغونشاه

مامور شدند که بجانب دشمنان توجه نمایند و خبری که باشد بمسمع اشرف اعلی رسانند ایشان
با مثال امر مبادرت نموده چند فرسخ در ان صحرا رفتند و از مخالفان خبری نیافته بهجو
باز گشته و صدق حدیث شخص مقبول نزد همگنان بوضوح پیوست بعد از مراجعت سونجک
و ارغونشاه شهریار جم جاه مثال داد که شیخ بهادر بزبان گیری برود تا تحقیق از مخالفان
خبری معلوم بکند باز گردد و ان شیر بیشه ظفر با جمعی مردم دلاور بر جناح تعجیل در حرکت آمده چون
چند مرحله قطع کرده بجنگلی رسید از دور دودی دید و پیشتر رفته آوازی شنید و کس فرستاد
و بر کیفیت دشمنان مطلع شده چون مقاومت با ایشان در خبر نمیکنند خود ندید با یاران
خود بر سر ان جماعت راند یاغی از حادثه آگاه گشته بر جنگ چاره ندانستند بالضرور
ان قوم خون گرفته پای جلادت پیش نهاده در مقام مقاتله آمدند سپاه نصرت شعار ظفر
تیغ تیز [illegible] از روزگار اهل ادبار بر آورده چهل کس را از ایشان دستگیر کرده [illegible]
درگاه عالم پناه رسانیده شیخ بهادر مشمول عنایت و احسان بیکران گشت و یاران
او بتصرف عنایت پادشاهانه اختصاص یافتند پادشاه بحر و بر از ان چهل نفر احوال
توقمش خان استفسار نموده ایشان بعرض رسانیدند که خان حکم کرده بود که لشکریان در قرق گل
جمع آیند و ما جمع کاران انجا رفتیم و او را نیافتیم و معلوم ما نشد که سبب نا آمدن پادشاه بوعده
گاه چه بود لاجرم در جنگل و ساحل [illegible] گردان گشتیم تا بدین محنت و بلا مبتلا شدیم بعد از عرض
ان اسیران بموجب فرمان [illegible] رسیدند در ان اثنا [illegible] مجروح و زخمدار [illegible]
[illegible] آوردند زانو زده معروض داشت که از جانب [illegible] که خان
جاه رسانیده بود رفتیم و او را در انموضع نیافتیم و بر دیگر حالات اطلاع نداریم
حضرت صاحبقران [illegible] خان و جلال [illegible] امیر جمشید و [illegible] تقوز را با طایفه
از دلاوران [illegible] فرستاده فرمود که چون سپاهی [illegible] مخالف ببینید اگر غلبه باشند
از راه [illegible] خود [illegible] نموده روی گریز نهید تا ایشان [illegible] آیند و هرچه روی نماید

بی توقف معروض داریم بهادران برحسب فرمان واجب الاذعان متوجه جانب دشمان
شدند و از لای آب و علفهای گذشته چشم ایشان بر سواران قراولان توقتمش خان افتاد
و از ایشان پانجده کس جدا شده بدینجانب توجه نمودند و از آنطرف نیز صاین تمور پیش رفت
و با یکدیگر حکایات کرده همان تمور مراجعت کرد و مولی را بخدمت حضرت صاحبقرانی
فرستادند تا کیفیت واقعه معروض دارد و همعنان صبا و شمال بموکب نصرت انتما رسید و آنچه
دیده بود بسمع صدرنشینان بارگاه اعلی رسانید **ذکر قراولان پادشاه منصور و [illegible]**
چون مولی باردوی همایون آمده صورت حال معروض داشت حضرت صاحبقران کامکار
الکو تمور را [illegible] شمشیرزن نیزه گذار فرمان داد که بطرف مخالفان رود و تحقیق قلت و کثرت
ایشان نموده محل و منزل آن قوم معلوم کرده خبری درست بیاورد و امیر شیردل امتثال
امتثال الحکم واجب الاتباع کمر بسته با طایفه از دلیران صف شکن روان شد و از گل و چل
کثیف و ابهای لطیف گذشته بجلال حمید و مدید ترخان و سایر قراولان رسید و چون باتفاق مرتبه
اندک مسافتی نمودند جمعی از سپاه توقتمش خان بر فراز پشته دیدند که ایستاده نظاره میکردند
الکو تمور فوجی از مردان کار و دلیران شیرشکار بجانب ایشان فرستاد و مخالفان چون از
توجه سپاه آگاه گشتند از پشته بزیر آمدند فرستادگان بر پشته بجای ایشان عنان بالا رفتند و از آنطرف
پشته سی قشون مرد آراسته دیدند که صف کشیده در کمین فرصت آماده حرب و پیکار گشته ایستاده
اند چون قراولان بر عدد دشمنان وقوف یافتند هم آنجا توقف نمودند و کس پیش الکو تمور فرستاده
صورت حال معروض داشتند و او بی تامل پیش رانده ببالای پشته برآمد و کثرت دشمنان
مشاهده نموده مصلحت در مراجعت دید نخست مردم خود را باز گردانیده وصیت کرد
که با تنگی از آب و وحل بگذرند و خود با اندک نفری بر فراز آن تل بایستاد و مردم توقتمش خان
چون دانستند که مردم قراولان حضرت صاحبقران دور رفته و در راه آب و گل بسیار
متوجه الکو تمور شدند و او پای ثبات و وقار فشرده چندان کوشش نمود که سپاه پادشاه

جهانگیر بسلامت از آب بگذشتند و زخم پیکان جانستان اعدا دولت قاهره را [illegible]
حاجی سیف الدین و امیر جهانشاه که ملازم رکاب همایون بودند کوششهای مردانه نموده و از زور
هولناک امیر جلال پسر امیر حمید آثار شجاعت و مردانگی بظهور رسانیده با سی نفر خود در [illegible]
زده ایشانرا از جای برداشت و مدیکه ترخان و شاه ملک سرلغای مرکن و بایزید شش بخشی
داد مردی داده غایت سعی و اجتهاد بتقدیم رسانیدند و از مخالفان سی نفر را دستگیر کرده بپای
سریر سلطنت مصیر آوردند حضرت صاحبقران از آن موضع مراجعت نموده در لشکرگاه نزول
فرمود و طایفه که در آن موقع مردانگیها نموده بودند و وظایف جان سپاری بتقدیم رسانیده
از کثرت دشمن و وحشت مصاف نیندیشیده بعطایای خسروانه و نوازش بی پایان مخصوص
گردانید و ایشانرا ترخانی ارزانی داشته حکم کرد که یساولان دست رد و منع و چوب
پیش ایشان ندارند و از آمد شد بمجلس همایون منع نکنند و تا نه جریمه از ایشان و اولاد ایشان
نشود مواخذه ننمایند اقربا و بازماندگان امیر الکو تمور را بانواع لطف و احسان و [illegible]
مخصوص ساخت مهر بزرگ و مهر پروانه و دوات و رسم امیر الکو تمور به پسر قلقای شاه ملک
عنایت فرمود و پایه قدر او از فرق فرقدین بگذرانید و در بعضی تواریخ مسطور است که چون
امیر الکو تمور کشته شد وهم بسیار بر ضمایر لشکر نصرت شعار استیلا یافت شبی در غایت هول
و هراس و اندیشهای گوناگون گذرانیدند فی الجمله چون نزدیک بشش ماه بود که حضرت صاحبقران
در ضمان تاختن حضرت [illegible] بجانب شمال قرب لشکریان بموضعی رسیدند که بعد از غروب
آفتاب و پس از غیبت شفق اثر صبح ظاهر میشد و چون یکی از وجوب صلوات وقت در آن
اوقات که خسرو انجم سپاه خور در حد جدی بود نماز خفتن بر بنده مکلف بحسب شریعت غرا و ملت
غرا فرض نمیشد و بنابر آنکه توقتمش خان در هیچ موضعی چندان توقف نمیکرد که جنود ظفر رو به او رسند
و قرب به آن شد که اکثر دوابها از حرکت بمانده اند حضرت صاحبقران ممالک ستان
با شاهزادگان و امرا و نوئینان در آن باب مشورت کرده فرمود که امیرزاده عمر شیخ بهادر

با هشت هزار سوار و چند سپهدار نامی مثل بوتمک و سلطان سنجر حاجی سیف الدین و امیر عثمان عباس
و غیرهم تعجیل تمام بردند تا او را ناچار توقف نماید شاهزاده و امرا برحسب فرمان روان شده خبر
آمد که قراولان جانبین بهم رسیده اند چون رای جهان آرای از پرتو ضمیر الهامی یافت پرتو التفات
بر تاشمشی سپاه انداخت

گفتار در تعبیه طبقات لشکر و محاربه صاحبقران و توقتمش خان با یکدیگر

و در آن ایام که مسافت میان فریقین صفت تقارب پذیرفت چهره انجم از سحاب مظلم نقاب
بر روی کشیده تا هول آن کارزار مشاهده نکنند و برف و سرمای عظیم پدید آمد و چون تزجیه آفتاب
اشراق فرمان فرمای آفاق بعد از شش روز سپه اسامی شده آنحضرت در روز شنبه
پانزدهم رجب سنه ثلث و تسعین و سبعمایه در موضع قندزچه با راستن سپاه ظفر پناه اشتغال
نموده هفت قول مرتب ساخت قول اول بنام سلطان محمود خان سار است و باشلامیشی آن
با میر سلیمانشاه رجوع فرموده و قول دویم که با نحضرت اختصاص داشت بشاهزاده محمد سلطان شاه
سپرده و بهادران نامدار و دلاوران روز بیکار استحکام داده و قول سیوم بوجود امیرزاده عمر
گورکان آرایش یافت و امیر محمد سلطانشاه بضبط و نسق آن نامزد شده موضع این قول دست
راست معین گشته و قول چهارم هم در دست راست باسم امیر حاجی سیف الدین موسوم
و قول پنجم را بالتفات امیرزاده عمر شیخ بهادر بازگذاشت پوشیده نماند که در تواریخ برسبیل اجمال
بهفت قول تعرض کرده اند و تفصیل پنج قول بیش نکرده فی الجمله حضرت صاحبقران ظفر قرین
بیست فوشون از دلاوران جلادت آیین احتیاط فرموده حکم کرد که در عقب قول بزرگ توقف
نمایند تا اگر هنگام نبرد فوجی را بمدد احتیاج افتد ایشان آماده و مستعد این معنی باشند در بعضی
تواریخ مسطور است که امیر حاجی سیف الدین با لشکر آراسته در قبل دست راست بود و اوی
بیک سار بوغا و خداداد حسینی و طایفه از بهادران در قبل دست راست بود و بیری بیک
سار بوغا و خداداد در دست چپ مقرر شده و امرا و تومانات و قوشونات هر یک در موضع
قرار گرفته مستعد جنگ و پیکار گشته و از آنجانب از دشمن پدید آمد توقتمش خان قول را بافقار

سپاه خود را با شاهزادگان مثل تاش تیمور اغلان و بیگ یارق اغلان و ایلتمش اغلان و بیک پولاد
اغلان و علی اغلان و جنیبه اغلان و امرا الوس جوجی خان مثل علی و سلیمان و صوفی و قنقرات
ازرو زمقوون و افسار و افسانه و ارس خان و عیسی بیگ برادر بزرگ ایدکو و حسن بیگ
سرای و گوکه بوغا و بعلی بهرین و توتو قورمی و دیگر بهادران نامدار دشت قبچاق آرایش داد
در مقابل خدیو آفاق صف کشیدند از ازدحام لشکر مخالف چشمها خیره و از سم اسپان سپاه
ایشان هوا تیره گشت **بیت** سراسر همه دشت و صحرا و کوه ؛ ز سم ستوران لشکر ستوه
و چون حضرت صاحبقران کشورگشای فرمان داد که تا لشکریان از چهارپایان فرود آمده خیمه و خرگاه بر
پای کردند و در آتش و ناقها آتش افروختند توقتمش از کمال تمکین و وقار سپاه نصرت شعار مقام
التفات اوتعجبها نمود و حسابها برگرفته با خود گفت که اینها چه نوع مردمند که در روزی بدین
هولناکی پروای خیمه زدن و طعام خوردن دارند با خوف و وحشتی تمام تعبیه صفوف و تعداد الت
و الوف مشغول گشت سپاه اعدا پنجاه فوشون از لشکر نصرت انتظار زیاده بودند حضرت صاحبقران
کامکار موسوم فتح و فیروزی از غایت و تایید پروردگار ظفر سلطانه و بهره برهانه مید الست
نه از کثرت اعوان و انصار بیش از شروع در قتال و جدال فرود آمده و از سر صدق و اخلاص
دو رکعت نماز گذارد و جبین اخلاص بر زمین نهاده و از بارگاه صمدیت ظفر و نصرت مسالت نمود
و سوار شده مقارن این حال مرتضی ممالک اسلام و امین رتبت نبوی علیه التحیه والسلام
امیر سید برکه و مشایخ عظام خواجه ضیاء الدین یوسف و شیخ اسمعیل که نسب ایشان بقدوة ارباب
صفا و عرفان شیخ الاسلام احمد جام قدس الله روحه منتهی میشود سر برهنه کرده و دست ابتهال
برآورده از حضرت عزت ذوالجلال الاده ارتفاع اعلام شوکت حضرت صاحبقران و انحطاط
رایت توقتمش خان طلب داشتند و جناب سیادت مآب نقابت قباب روی بتضرع و نیاز
بجانب آورده بر زبان حقیقت بیان گذرانید **توحید شیئت فالک منصور** لشکریان مردو شکوه صفدر
مردو کشورگشای در میدان شجاعت نهاده دست از آستین جلادت برون آورده و

آتش رزم و پیکار نوعی بر افروخت که بر کشتگان معرکه با وجود قساوت قلب دل جلاد مریخ
فلک بسوخت و پیش از همه امیر حاجی سیف الدین شیر انتقام دلیر کشیده حمله کرد و دست چپ
مخالفان که در برابر او بود درهم شکست و صف آنجانب از هم فرو ریخته دشمنان روی
گریز آوردند چند فوج از اهل شقاق و عناد که زیاده آمده بودند بالقصد اگر از عقب امیر حاجی سیف الدین
در آیند و دست بردی نمایند روان شدند چون امیرزاده جهانشاه تهور ایشان مشاهده نمود با سپاه
خویش چپیده سر راه بر آن قوم گمراه بگرفت و همه را بضرب شمشیر و زخم تیر باز گردانید و امیرزاده
میرانشاه گورکان رخش جهان نورد بر انگیخته خون مبارزان با خاک معرکه بر آمیخته دمار از
روزگار جمعی که در مقابل او قرار گرفته بودند بر آورده و از جوانغار لشکر دشت قبچاق بعضی کشته
شده و برخی را طاقت طاق شده راه انهزام پیش گرفتند و امیر عثمان عباس با فوجی اندک از زمره
وفاداران حق شناس خود را بر سر قشون زد در اثنای کر و فر از اسپ درگشت و میان ایل و یاس دست
بقره بکان بازیده بار دیگر بیمن اقبال حضرت صاحبقرانی پای در رکاب آورده و بر پشت زین
نشسته و [illegible] سپاه دشمن تاخته [illegible] ساخت و امیر شیخ علی بهادر که در روز جنگ
همه طالب نام و ننگ بود بر زره [illegible] آتش آهنگ در شیشه خانه همت بد اندیشان
سنگ تفرقه انداخت و شاهزاده عالمیان امیرزاده عمر شیخ بهادر شمشیر جرأت و جلادت آخته
و بر جانب برانغار خصم تاخته هر که را در برابر خود یافت جوشن در بدن او کفن ساخت تیر
سنگ و خدا داد حسینی نیز کوششهای مردانه نمودند القصه بهادران سپاه نصرت نشان غالب
آمده هر کس مقابل برابر خود را از جای برداشتند و دشمنان از هم فرو ریختند بعضی کشته شده و برخی
گریختند توقتمش چون مقاومت با حضرت صاحبقران در حیز امکان ندید روی از آنجا عطف
گردانیده متوجه امیرزاده عمر شیخ شد شاهزاده مانند کوه راسخ و پای ثبات و وقار محکم
توقتمش خان چون دید که مرد میدان او نیست عنان عزیمت بجانب شیخ نور الدین و سرا رهای سلدوز
تاخت ایشان هرچند شیوه [illegible] آغاز کردند فایده نداد توقتمش خان با امرا و سرداران الوس جوجی

خان حملهای متوالی آورده غالب آمدند و بسیاری از قوم سلدوز کشته و در میان ایشان گذاشته در
عقب لشکر پادشاه جهانگشای صف آرای گشته بایستادند شیر بیشه هیجا و نهنگ دریای وغا امیر
زاده عمر شیخ بهادر با مردم خویش در مقابل توقتمش خان آمده تورها و چپرها پیش گرفته تمکین [illegible]
نمودند حضرت صاحبقرانی در عقب گریختگان میرفت که ناگاه ایلچی رسیده معروض داشت که
توقتمش خان در پس لشکر صف کشیده ایستاده است و دیگری از پیش امیرزاده عمر شیخ آمده همان
سخن گفت آنحضرت عنان بطرف او منعطف گردانید و چون توقتمش خان چتر ملک فرسای فرمان
فرمای هفت کشور مشاهده کرد پای ثباتش از جای برفت و دست جلادت او از حرکت باز
ماند و شامت کفران نعمت بروزگارش رسیده بهزار حسرت و افسوس دل از ملک و مال
بر داشته [illegible] پس پای فرار پیش گرفت و تمامت الوس جوجی خان شکسته دل
بخت عنان متفرق و پریشان شده از خان و مان دور افتادند و حضرت صاحبقران گردون
غلام در آن منزل فرود آمده و جمیع شاهزادگان سپهر احتشام و امرا و نوئینان با احترام شرف
تقبیل بساط جلالت مناط دریافته زبان استبشار بتهنیت آن فتح نامدار که سرمایه فتوحات روزگار
بود بگشادند و نثارها کرده آنحضرت همه را در آغوش عطوفت کشیده و بعنایات پادشاهانه
بنواخت و از مرده و نفر [illegible] کس اختیار فرموده در عقب دشمنان فرستاده دلاوران
بهرام انتقام تیغ کین از نیام کشیده و طریق آیین محابا و مواسا فرو نهاده از پی دشمنان شتافتند
و مانند برق چند روز در حرکت آمدند و آن خون گرفتگان برگشته روز را از پیش شمشیر قاتل
[illegible] تا کنار رود که از میان این دو سیلاب چند کس رخت بساحل نجات کشیدند باقی
اهل و مال و فرزند و عیال و نقل و اسباب چندان بدست سپاه نصرت انتساب افتاد که زبان
ناطقه از تعداد آن گنگ و لال گشت و از شاهزادگان جوجی نژاد کونچه اغلان و ترقتلی اغلان و از
امرای الوس ایدکو که پیش از این بچند سال از توقتمش خان روی گردان شده ملازمت عتبه
علیا حضرت صاحبقرانی میکردند و [illegible] جامهای قیمتی و کمرهای مرصع و اسپان [illegible]

بازبهای زرنگار و دیگر مواجب شاهانه و عطایای خسروانه سرافراز و بلند پایه میگشتند و در اثنای آن
اوقات که فتحی چنین روی نمود و تمش خان نیز جانی از آن دریای خونخوار بر کران کشید ایشان
در پایه سریر اعلی معروض داشتند که اگر رای عالم آرای حضرت صاحبقرانی اقتضا کند ما
بندگان صادق الاخلاص برویم و ایل و الوس خود را که از حوادث دوران پریشان
و سرگردان شده جمع کرده ساورم عاطفت شهریاری ملتمس ایشان و شاهزاده و ایدکو
را باجابت مقرون ساخته فرمان داد که برای هریک منشوری علیحده در قلم آورند مضمون آنکه
هیچکس مزاحم و متعرض مردم ایشان نشوند و خان از اهل آنجمعیت نستانند و کوچ اغلان و امرا
قتلق اغلان و ایدکو حکمها درین باب حاصل کرده خرم و کامیاب بجست و جوی مردم خود
در تک و پوی آمدند و صاحبقران عالی مکان از حضرت شان بکامرانی مخالفان مستقر دولت
روان در نهایت طراوت و بهار مانند گلستان ارم و طرایف آن متضمن خاطرهای سنم معسکر
همایون گشت و تمور قتلق اغلان و ایدکو او زنک که بطلب ایل و الوس خود رفته بودند مردم
قوم خویش را بمانند گروهی انبوه مثل ایشان جمع کشته آن یک راه هوای خانی دشت قبچاق و ملک
جوجی در باطن راسخ شده و آن داعیه امارت بی منازعی از باطن سر زده حقوق ایادی
ونعم حضرت صاحبقرانی فراموش کردند و عهد و پیمان بناخن بیوفایی خراشیده تمور قتلق روی
نهاده باتباع خویش و ایدکو با اقوام خویش بطرفی دیگر رفت و کوچ اغلان در مجلس خاص شرف
قربت و مزید حرمت اختصاص یافته بود با بعضی متعلقان که در صحرا و دشت باز خورده بود
عالم پناه مراجعت نموده ملحوظ نظر عنایت و عاطفت پادشاهانه گشت و جمیع امرا و نوئینان
که بفرمان حضرت صاحبقرانی بتاخت ولایات یاغی رفته بودند با غنایم نامحصور و اموال موفور
دختران ماه پیکر و پسران خورشید منظر و اسپان راهوار و شتران باربردار بدرگاه همایون
معاودت کردند و چندان برده و پری رخسار از ذکور و اناث در معسکر همایون مجتمع شد که
برای حضرت صاحبقرانی پنجاه نفر برگزیدند و یکی از طرفه که ملازمت رکاب اشرف اعلی بنمود

در اثنا او بر زبان امید نظم کرده بود که **شعر** گر بماند حیات باقی * بکف آریم ترک تخاق * در ازل
جنت نظرت که نسیمش از باد بهشت حکایت میکرد و آب روانش از چشمه حیوان نشان میداد
طلعت صافی ما و شاه سپهر حشمت جبل طرب و عشرت فرمودند و مدت هشت و شش روز
در آن مکان دلفروز که تختگاه جوجی خان و اولاد نامدار او بود بیمن سعادت و بخت فیروز حضرت
صاحبقرانی داد عیش و کامرانی داد **ذکر مراجعت حضرت صاحبقران علی الاطلاق بدار السلطنه**
سمرقند از دشت قبچاق چون این فتح نامدار که طراز فتوحات سلاطین گردون اقتدار تواند بود حضرت
صاحبقران کامکار را دست داد و دست و حذر از قهر و سیاست عساکر گردون اقتدار
کسی از مخالفان نماند حضرت صاحبقران سعادتمند روی توجه بجانب سمرقند نهاد و از غنایم
و اموال تمامت صحرا و بیابان مالامال شد و جنود ظفر ورود منظور و متبهج و مصاحبت حور
وشان نامعدود و متمتع و مطمئن خاطر منازل قطع میکردند و از جمله اسباب تجمل که بدست لشکریان
افتاد چندین خرگاه گورزه بود که نشیمن اهل دشت میباشد و کیفیت خرگاه گورزه چنانست که از
هنگام نزول و ارتحال از هم نگشایند و چنانکه ساخته اند برگردون مینهند و بر کثرت خلایق در اردوی
همایون برتر بود که هرکس که وثاق خود گم میکرد زبان حال او مترنم بدین مقال بود **بیت** دیگر خبری ندارم
هر دو شاهی از باد بیهشی وگرد وطن ایم چون بکنار آب نیل رسید نزول کرد کوتکه اغلان کوروت
اصلی او دشت بود خبر یافت که اهالی آنموضع تورد قلق اغلان را بسر خانی نشانده اند و او را بوا
مسکن و الوف و ملازمت قتلق تورد امی گرفته و از طریق مستقیم منحرف شده راه بیوفایی
سپردن گرفت ولی رخصت حضرت صاحبقرانی بجانب وطن و مسکن و الوف خود شتافت و چون
از آب نیل عبور نموده قرب دو فرسخ نمودند حضرت صاحبقران عدالت آئین امیر حاجی سیف الدین
راه از آن فرق گذاشته بعمل برحقه تا بنزد در حرکت آمدند و جادهای برخطر قطع کردند تا در ذیقعده
سنه ثلاث و تسعین و سبعمایه از جیران گذشته در انزار فرود آمد و از آنجا بسعادت و اقبال

روانشده خطهٔ سمرقند را بوجود باوقار و تمکین رشک نمونهٔ جابرین ساخت خواتین و نوئینان مراسم
استعمال بجای آوردند و پیشکشهای لایق گذرانیدند و سپاس و ستایش ملک گردون عامه رعایا کلا
برایا بسجدات شکر معبود قیام ساختند و از غبار سم سمند جهان نورد دیدهٔ ایشان روشنائی
در رفت حضرت صاحبقران کشورستان فرمان داد که طویهای عظیم مرتب ساخته بعیش و عشرت اشتغال
نمودند و چند روز بطوی و سور گذرانیده و امیرزاده میرانشاه برحسب اشارت آنحضرت
متوجه خراسان گشت و آنحضرت در نواحی تاشکنت قشلاق ساخته رایت نصرت و اقبال الهی
برافراخت امیر حاجی سیف الدین در محرم سنه اربع و تسعین و سبعمایه با اوغلان بموکب همایون
پیوست شهریار کامکار تمامت شهزادگان و امرا و نوئینان را از فتوحات آن سفر حصه مال مقتسم
خوشحال ساخت زمستان در صحرا بارسین بعد و تاشکنت بفر اقبال گذرانیدند و در اوایل
بهار متوجه مستقر سریر سلطنت گشت و از آب خجند گذشته شکارکنان در حرکت آمد چون موضع
اقار مرکز اعلام ظفر شعار شد حاکم ختلان خسروانه مالک سلطان محمود بن ناصر الدین را از کابل و غزنین
و غیره الکا تا حدود سند و هند بشاهزاده پیر محمد بن جهانگیر ارزانی داشت و بموجب فرمان
امرای عظام مثل حسین صوفی پسر غیاث الدین ترخان و قطب الدین عمزاده امیر سلیمانشاه و حسین
خواجه پسر امیر عباس و شمس الدین اوچ قرا و دیگر سرداران و بهادران در رکاب شاهزاده
بضبط المملکت با اهل و عیال و توابع و لواحق روانشدند هم در اوایل سال مذکور رایات شاه
منصور سایهٔ عنایت و التفات بر دار السلطنه سمرقند افکنده و الکه زمین را بفر قدوم میمون خود رشک
و تزیین داد و بعد از روزی چند که در نفس شهر بساط نشاط و انبساط گسترده از انجا بیرون خرامید
و کان گل بقرب و خرگاه و قبه و بارگاه پادشاه دریاول گشت حکم واجب الاتباع صادر شد
که جهت ازدواج امیرزادهای عالی مکان در آنموضع خیمه و بارگاه با اوج مهر و ماه برافراشتند اسباب
طوی بزرگ که لایق پادشاهان سترگ باشد آماده و مهیا ساختند و دختر غیاث الدین ترخان

با دختر امیر حاجی

با دختر امیر حاجی سیف الدین در حبالهٔ نکاح امیرزاده ابابکر بن شاهزاده میرانشاه آوردند
و برای هر یک از شاهزادگان و امرا اردوی علاحده ترتیب دادند صلای پیر مغان بگوش
خرد و کلان و پیر و جوان رسیده بساط زهد و تقوی در نوردیدند صومعه نشینان ایام اعتکاف
از جرایم و آثام قدم بر قدم مقتدای انام شیخ احمد جام داشتند بیک کرشمهٔ ساقی سیم اندام بیکبار
سر از سجاده برخواسته رطلهای گران کشیدند شعر اساس توبه که در محکمی چو سنگ نمود * ببین
که جام زجاجی چگونه اش بشکست * چون خاطر خطیر صاحبقران جهانگیر ازین قضایا پرداخت عزم
یورش پنجساله لوای عزیمت برافراخت ذکر لشکر کشیدن صاحبقران ممالک ستان بایران
بعزم یورش پنجساله و فتح قلعهها از سر سعی و اجتهاد سپاه فیروزی اثر چون بمسامع
علیهٔ حضرت صاحبقران نصرت قرین رسید که طایفهٔ از ولایات و حکام ایران زمین که
در زمان علت مرکب همایون پای از حد خود فراتر نهاده بخلاف توره و یاساق آنحضرت
علم زده اند بر خاطر خطیرش گذشت که عقوبت دیگران و یادکار عبرت دیدهٔ ایشان از گوشمالی
تنبیه دهد تا دیگر بار هیچکس از جادهٔ مستقیم عبودیت انحراف نورزد و سلوک طریق صواب
نماید بامضای این عزیمت در منتصف شهر رجب سنه اربع و تسعین و سبعمایه حضرت صاحبقران
کو همت بلندش کمند قصر بر شرفات ایوان کیوان می افکند رایت جهانگیری برافراخت و از انجا
غرهٔ شعبان خاک بخارا از سم سمند بادرفتارش رشک ختن و عنبرسارا تبدیل یافت در
بر مزاج معتدل شهریار در دریاول مرضی عارض گشت و بدان التفات ننموده کوچ کرده تا
زر که از اعمال بخارا است عنان بازکشیده در انجا رحمت قوی شده خواتین و اولاد را
طلب داشت حضرات عالیات سرای ملک خانم و تومان آغا وقت العالی بحکم
با سایر فرزندان و اغایان از سمرقند بیرون آمده بشتاب رانده پایهٔ سریر خلافت
مصیر و سر بالین خسرو روی زمین حاضر آمدند درین اثنا فرمان قضا مضا صادر شد که امیر
زاده محمد سلطان بهادر برسم منقلای پیش رفته بود و از جیحون عبور نموده سپاه منصور را بجمعی

کر رسیده باشند نگذارند که مراجعت نمایند خواتین و فرزندان و ارکان دولت و اعیان
حضرت مهد انیسه که حدیث و اوامر و رضا کم بالصدقة این چه علتست که تصدیق قول علما و
اهل صدق و صفا برون مقرون گشته دست تصدق بگشادند از وجوه صدقات زفقرا
و مساکین و ارباب احتیاج الحمد لله و حسن اولیشان بود قسمت نمودند اهل صلاح
و تقوی بجهت امان عالمیان دست بدعا برداشتند تا در پانزدهم شعبان از مرض صعب
روی بصحت نهاد و چون مزاج اشرف باعتدال مایل گشت فرمان واجب الاطاعه صدور
یافت که امیرزاده محمد سلطان بدستور سابق پیش رفته با سلامیشی لشکر منقلای خاطر معطوف
دارند و در ششم رمضان المبارک حضرت صاحبقران گردون توان در کنف صحت
و اقبال بار دیگر بعزم ضبط ممالک ایران سوار شد چون موضع امایه محل نزول لشکر
پادشاه شد مهد علیا سرای ملک خانم و تومان آغا با سایر خواتین رخصت انصراف بدار السلطنه
سمرقند ارزانی داشت و از جیحون عبور نموده شاهرخ بهادر خان را نیز بطرف سمرقند روانه
گردانید بعد از طی منازل و مسالک در خبوشان با میرزاده محمد سلطان و لشکر منقلای
پیوست امیرزاده جهانگیر و امیر جهانشاه با لشکرهای بیشمار از رایات نصرت شعار بامیر
زاده محمد سلطان ملحق شده بودند بانوی عقلی خانزاده از جانب هرات رسید و در
حضرت پادشاه عالیشان از حوالی عظیم سنگین داده تحفها لایق کشید و اردوی اعلی از خراسان
نهضت فرموده کنار آب جرجان مضرب خیام سپاه فیروزی نشان گشت و از اعاظم
قدوه سادات سید رکن الدین برسالت مازندران رفته بود باز آمده و سید غیاث الدین
پسر سید کمال الدین در صدد اطاعت و فرمانبرداری و قبول مال و خراج که ارسیت
حضرت صاحبقران سید غیاث الدین را سیورغامشی فرموده لقمان بن طغاتیمور خان
که بر حسب فرمان بعد از فوت پدرش حکومت آن ولایت تعلق باو گرفته بود خدمات
پسندیده رسانید چون خسرو با دین و داد از استراباد بیرون آمده سه مرحله طی فرمود

جنگلی عظیم پیش آمد که از کثرت درختان جای موی و نسیم را در آنجا بار نبود حکم واجب الاذعان
نفاذ یافت که ملازمان واجب الاذعان نفاذ یافت که ملازمان موکب همایون اشجار قطع
کرده سر راه بگشایند که عرض آن یک تیر پرتاب باشد طریق وسطا برای مرور و دخول
حشم برانغار و جوانغار قرار گرفت لشکریان که شیر بیشه پیکار بودند بدین طریق جنگل برده پیش
میرفتند تا بساری رسیدند و در آنجا تحقیق پیوست که سید کمال الدین گریخته با ماهانه سر با پسرش سید
رضی الدین رفته است و ماهانه سر قریه ایست که در چهار فرسنگی آمل واقع شده نزدیک
دریا و قریب بآن بر موضعی بغایت مرتفع حصنی در نهایت استواری ساخته و پرداخته
بودند که طرف آن اتصال بجر داشت و اگرچه آبش بسیار مغاک بود که هنگام تموج دریا
در آن میریخت و عرض آن مغاک که حکم دریا داشت قریب یک میل بود و در میان قلعه بامر
درختان بلند نزدیک یکدیگر برآمده انواع اشجار را شاخهای درخت در هم بافته استوار ساخته
خیابانها در حشم شده آن حصار دیگر مهیا بود و در آن هنگام ولایات و حکام ساری مرحمه
واشده از نقد و جنس بآنجا میبردند تجار و سایر متوطنان آن ولایات با نفایس اموال
در آن قلعه خزینه چندان نقره و طلا در آن موضع مجتمع شده بود که قوت مدرکه کان بسر و کان عشر
عشر آن در خارج موجود باشد ایمنی برای عقده کشای حضرت صاحبقرانی منکشف گشته
سپاه رزم آزمای روان شد در آن گل و لای جنگل راه در نوشتند چون بآمل رسیدند شهریار
و بر فور فرمود که سید غیاث الدین که با پدر و برادر را مصلحت کرده بود بپای سراپرده اعلی
حاضر کردند و بعد از رفتن سید زاده اردوی همایون از عقب او در حرکت آمده تا نیمت
سپاه نوزده انداخته جنگل را راه ساخته خار و خاشاک و چوب بر بالا نهاده و انهار را بآنکنده
خیابان مهیا ساختند که سواری بر آن میگردند و در بعضی محال بکوشش و سعی زیاده از
نیم فرسنگ راه آماده و ساخته نمیشد بمشقت بسیار آن بیشه و جنگل به پایان صحرا ساخته
خیابان گردانید فی الجمله روز دوشنبه بیست و ششم ذیقعده قراولان جانبین بیکدیگر رسیده

جنگی صعب روی نمود و حسین خواجه پسر شیخ علی بهادر در ان معرکه سفر اخرت اختیار کرد
و بعد از سه روز سید کمال الدین برادر مولانا علاء الدین از قلعه بیرون آمد و بشرف دستبوس
سرافراز گشت و زبان باستدامت دولت در باز گشاد و امان طلبیدند حضرت
صاحبقران گیتی ستان بر زبان گوهرافشان گذرانیدند که مسئول شما مبذول میدارم اما
منتظرم که حکام این ممالک هرکدام یکی از فرزندان خود را با مال چند سال پیش ما فرستند
تا در سفر و حضر ملازم ما باشند و پدران ایشان چون رافت و مرحمت درباره فرزندان
خود معلوم فرمایند از کمال رغبت و اطمینان خاطر توجه بدین جانب نمایند این خبر بگوش اهالی
قلعه رسید دیگر از خط متابعت سر پیچیده فی الحال نقاره زدند و اظهار مخالفت کردند رای
عالم آرای شهریار گیتی گشای اقتضا آن کرد که پیر پادشاه و ارغونشاه و بردی الیمی و
نادرشاه قراکول و غیرهم از بهادران با کشتیها بابن جیحون و رعد اندر ان از کنار قلزم
بروند و کشتیهای اهل شقاق و نفاق را بدست آورده روی تدبیر و تسخیر قلعه ماهی سر نهند ان
جماعت باشارت علیه رفته کشتیهای ارباب خلاف بدست آوردند مردان کارزار و دلیران
روزگار با طبل و نقاره و نفیر کشتیها در آمدند روی قلزم از برق تیغ آبدار اتش بار و سنان
جبه بهادران نصرت شعار مانند آفتاب جهانتاب میدرخشید و از خروش کورکه و کوس
گوش گردون کر گشت و چون رایات ظفر پیکر پرتو توجه بر قلعه ماهی سر افکندند ملاحان
دریاوار بموجب فرموده صاحبقران اطراف حصار را از جانب خشکی و دریا فرو گرفتند و دران
روز جنگی دست داد که زبان بیان از تعریف ان عاجز و از توصیف ان قاصر آمد عاقبت
مبارزان لشکر منصور دشمنان را مقهور ساخته و حصار بیرون را مسخر گردانیده ایشان را بقلعه درون
گریخته فرود دیگر ارباب جلادت اثار شجاعت بظهور رسانیده و جنگهای سخت کردند بعد از
هشت روز ساکنان ماهی سر عاجز و مضطر گشته گروه گروه از قلعه بیرون آمده روی توجه بدرگاه
فلک اشتباه می‌آوردند نخست سید کمال الدین و سید رضی الدین با اولاد و احفاد بخدمت شتافتند

حضرت

حضرت صاحبقران پاک اعتقاد بواسطه آنکه شنیده بود که آن جماعت در وظایف عبادات کاهلی
می‌ورزند و از اقامت نماز جمعه و جماعات تغافل مینمایند و روش آن جماعت موافق مذهب
اهل سنت و جماعت نیست در اول ملاقات با ایشان سخنان خشونت آمیز گفت و در اخر بسبب
انتساب خاندان نبوت همه را باکرام و احترام و بذل و انعام بنواخت و زبان همایون
مصلحت گشاده فرمود که از اعتقاد فاسد و مذاهب باطل احتراز و اجتناب می‌باید
جست و دست ارشیوه‌های پدر و جد خویش سید قوام الدین می‌باید شست و گفت
شاه واجبست و گفت که فرزند از تعلیم علوم شرعی ترغیب و تحریض نماید و اوامر و احکام
علما و صلحا بر خود واجب و لازم شناسند بعد از ادای موعظت ایشان را بقلعه ساری
و در محافظت آن جماعت مبالغه و تاکید نمود حضرت صاحبقران در ان نواحی چند روز در آمل
توقف نمود و اموال قلعه را که از حیز حساب بیرون بود کشتی پر کرده و قفل کرده با امرا و
لشکریان بخشیده و قلعه ماهی سر بفرمان داد که بهفت کشور با خاک برابر ساختند چون از ان امور
و بسمع اشرف اعلی رسیده بود که مردم آن دیار فدائی و شریر و سربداره و بدعقیده
و بدکیش اند بمرتبه که اگر وقتی بدست کسی بیند بتهمت آنکه طالب علمست و فداست خون او مباح
می‌شمرند و از قتل اهل صلاح و التقوی و ارباب علم و فتوی هیچ باک ندارند بلکه واجب
اولا فرمان از موقف سیاست صادر شد که هرکه موسوم باسم سیادت باشد ازین طایفه سپاه
و عوام افراز نمایند تا هرکدام ازان جماعت که از مستان کج طبعت تیغ سر حکم سازند امیر شیخ علی بهادر
بانتقام پسرش شیخ حسین خواجه و اسکندر شیخی بخت آنکه در اولیشان سید قوام الدین
درویشی فرا ایشان جلاوی گشته بودند در آمده قتلی بافراط واقع شد و بموجب اشارت
علیه سید کمال الدین با اهل و عیال از راه دریا بخوارزم بردند و پسرانش سید مرتضی و سید عبدالله
با اولاد از سمرقند گذرانیدند و بتاشکند رسانیدند چون تمامت فرزندان در تحت تصرف حضرت
صاحبقران کامران آمده قشون ایشان باقطار ممالک روان شدند و از انجا ایلچی قریبا فیع نام بساری

شاهزادگان و خواتین و اعیان از طلب داده چون خبر مسیر به مازندران و استرآباد رسید حضرت
بمسامع ایشان رسید امیرزاده شاهرخ بهادر و از مرکان به رفع مقدار امیرزاده خلیل سلطان
بن امیرزاده میرانشاه و امیرزاده رستم بن امیرزاده عمر شیخ بهادر و میرزا سلطان
حسین نبیره امیر موسی که دختر زاده حضرت صاحبقران بود در … اکه بیکی و سلطان بخت بیگم
امیرزاده میرانشاه و حضرات عالیات سرای ملک خانم و تومان آغا و دیگر خواتین
تهیه اسباب سفر مشغول شدند و آنحضرت در موسم شتا خمس و ثمان مائه فرموده بودند
که در موضع شاهسان از اعمال جرجان قصری را بسخت البنیان ساخته … سازی نمایند
کمتر قارن که مولدش فارس بود مفوض گردانیدند و حکومت آنجا را با سکندر شیخی پسر
افراسیاب جلاوی ارزانی داشته در کنف حفظ ملک ذو الجلال بسعادت
اقبال از ولایت مازندران معاودت فرموده و بعد از طی منازل و مراحل در … بمستقر
موضع شاهسان رسیده در قصری که معمار همت عالی نهمتش احداث کرده بود فرود آمد
و بنابر اشارت عالی و احیان باطراف ممالک رفته لشکرها بدرگاه گیتی پناه جمع آوردند
شاهزادگان و اغایان که باستدعا ایشان ایلچی رفته بود در چهارم ذی الحجه … با …
از شهر سمرقند بیرون آمدند و ایوار و شبگیر کرده از آب بلاغان رسیدند چون از آنجا
گذشته هفده … نزول فرموده اغروق آنجا گذاشته شب و روز راندند بعد از سیزده
شبانروز در حلوان آرام گرفتند و بآن مقام حضرت صاحبقرانی از سر عطوفت
و مهربانی استقبال نموده بدیدار یکدیگر مستبشر و شاد گشتند شاهزادگان و اغایان
مراسم نثار و پیشکش بتقدیم رسانیدند و از آنجا در عین ارتیاح و مسرت کوچ کرده
سایه التفات بر شاهسان انداختند گفتار در توجه شهریار آفاق بار دیگر بممالک فارس و عراق
صاحبقران کامگار در اواسط فصل زمستان … ایل علی اختلاف الاقوال ارباب التاریخ
اخبار در بیست و چهارم صفر با فوجی از شیران بیشه شجاعت و ظفر از موضع شاهسان

کرده

کرده از سر ده نفر محقت ملازم نموده و در اغروق بانوی عظمی سرای ملک خانم و تومان آغا و دیگر خواتین
و چلپان ملک و سلطان آغا و نگار آغا بشرف مصاحبت اختصاص داده و امیر بایزید کاربری
و امیر شمس الدین عباس و حاجی محمود شاه تیموری و اوچ قرا بهادر را جهت ضبط و نسق
اردوی همایون مقرر نموده که باهستگی از عقب بیایند و امیرزاده را از مستقر اعلی
ساخته و از سلاق امیر ولی گذشته لشکرها یزاده ادامغان و سمنان و ری شهریار …
داده و امیرزاده محمد سلطان و برادرش که در مقدمه بودند بقزوین فرستادند و
شیخ خواجه شهریار که حاکم آن سرزمین بود بحکم کرمه … شاهزادگان را در
ایشان را بدرگاه عالم پناه فرستادند و در محلی که حاکم سلطانیه وفات یافته
بود ارغنشاه نوکرش بجای او نشسته بود و بضبط شهر و قلعه مشغول شده شاهزادگان
چون متوجه آنجانب شدند ارغنشاه ولایت گذاشته بگریخت و ایشان بحفظ سلطانیه
ره نموده لشکر متوجه بغداد شدند چون بکردستان رسیدند مولانای از اردوی همایون آمده خبر
رسانید که شاهزادگان باید که از راه جبال در حرکت آیند امیرزاده محمد سلطان
و امیر محمد جهانگیر از کردستان معاودت فرموده بشوتر رسیدند لشکریان آتش نهب و غارت
در آن ولایت زدند بار دیگر از پیش حضرت صاحبقران عالمیان کسی رسید که باید که
شاهزادگان کرد انرا بایلی دعوت کنند هر که سرکشی کند جزای اعمال او در کنارش نهند
و بر غارت ایل و الوس ایشان مبادرت نموده عرصه آن مملکت از خبث وجود قطاع الطریق
و مفسدان پاک سازند شاهزادگان بار دیگر حسب فرمان بجانب کردستان روان شدند
چون بکمال و کوه … رسیدند … ملک بهادر و تمور خواجه آقبوقا و … بهادر با طایفه از لشکر
منصور ساخت بعضی ولایات فرستادند شاهزادگان بطرف … تاشی خاتون در حرکت
آمده چون در آن موضع نزول فرموده یکی از سرداران کردستان بهوای حکومت آن ولایت
پیش از ایشان رسیده معروض داشت که من راههای این ولایت نیک میدانم که

فرمان شود راهبری کنم و شرایط سکونت کی بجای آرم امیرزاده محمد سلطان او را اگرچه بشرف بندگی ملاقات و
خاص سرافراز گردانید و شیخ علی بهادر را امتلای ساخته حکم فرمود که آن پسر دار کرد عم
عجرجی او باشد درین اثنا والی کردستان محمد ابراهیم شاه پسر خود را اسلطان شاه با تحف و
هدایا از اسپان تازی و نفایس امتعه بدرگاه شاهزاده عالم پناه فرستاد و امیر شیخ علی بهادر
را نیز بخدمت شاید جشه و گردانید امیرزاده محمد سلطان رقم قبول بر ملکشاهی ابراهیم
شاه کشید و کس روانه کرد و شیخ علی بهادر را باز خواند شیخ علی مراجعت نموده در اثنای راه
فرود آمده و باش خوردن مشغول گشت عجرجی چون از مطلوب خویش باز پس مانده بود ناگاه
کاردی بشیخ علی زد چنانچه دیگر دم نزد و هم در آن لحظه عجرجی را تیغ دیگی کشته بر خود و مضمون
کار من بوضوح پیوست

گفتار در توجه حضرت صاحبقران بجانب لرستان و خوزستان

پادشاه کامکار در موضع شهریار بار دیگر جمعی از لشکریان برگزیده امیرزاده میرانشاه را
بنقد سپاه آنجا بگذاشت و گفت چندان توقف نماید که اغرق باو پیوندد و بعون خجسته با آن
طایفه کرده متوجه روجرد شد امیرزاده عمر شیخ بهادر با لشکر دست چپ رجب در آن
از راه او در حرکت آمد و از کوشک خوبان در گذشته قلعه کور را بقهر و غلبه گرفت
و کوتوال قلعه محمد قیمی را اسیر کرد و از انجا رانده روز دیگر بموضع مردان رسید و مظفر
کرکاشه محمد قیمی بود بشرف بساط بوس مشرف شد و از آن موضع گذشته در کر سرد ول کرد جغفر
را از راه حجره بیاز از قلعه بیرون آمده سعادت ملازمت دریافت امیرزاده عمر شیخ
محمد قیمی و اسفندیار را بدرگاه عالم پناه فرستاد و حضرت صاحبقران بعد از طی مراحل
روجرد را مخیم اقبال ساخت امیرزاده عمر شیخ بهادر در آن موضع بپایه سریر اعلی رسید
آنحضرت بضبط روجرد سیف الدین قلداش نصب فرموده حکومت نهاوند در البرج ملک
ارزانی داشت و از انجا کوچ کرده روز دیگر بخرم آباد رسید ملک عز الدین تاب مقاومت
دلاوران نصرت قرین نیاورده قرار بر فرار اختیار نمود و صاحبقران فلک تمکین جمعی را

بمحاصره قلعه تعیین فرمود امیرزاده عمر شیخ را بتکامشی ملک عز الدین فرستاد و اکثر سپاه را
بتاخت اطراف روانه داشت و بنفس خویش متوجه تر شد و بهر منزل که میرسید دلاوران را
در کمین گاها بنگاه داشت و ندار رحیل و رسید او تا ایشان طایفه دزد و مفسد را که جرأت
نموده از ظلال جبال فرود می آمدند دست باموال و دواب حشم منصور دراز میکردند از
پای درآورند حضرت صاحبقران بعد از خرم آباد دوازده منزل قطع فرموده بپل آب
زال رسید و امیرزاده عمر شیخ که بتکامشی ملک عز الدین رفته بود بازگشته در آن موضع بموکب
همایون پیوست و معروض داشت که با حصار منگره رفتم و مغاور و مسالک همه را از
ملک عز الدین خبر نیافتم امیرزاده میرانشاه که ضبط و یاسامیشی اغرق برای او تعلق داشت
بموجب فرمان بکاشان رانده در آن وقت ملوک سپه دار که از صلب تیغ سپاه جرار از خراسان
گریخته بعراق رفته بود و بحسب فرموده شاه منصور بحکومت آن ولایت اشتغال مینمود چون
از وصول رایات عالیات خبر یافت بزمان فراغت و اسکات اهل قلعه شاهزاده
از سر مجرداه در گذشت ملوک از کاشان بیرون آمده ملازم رکاب ظفر انتساب گشت امیر
زاده میرانشاه در ضمان و حفظ ایزد باری تعالی با اغرق معاودت نمود حضرت صاحبقرانی
امیرزاده عمر شیخ را بالجزه فرستاد شاهزاده چون بمقصد رسید اسلام که از قبل شاه منصور
داروغه بود از خوف جان بر بخت حضرت صاحبقران چون بدزفول فرود آمد بهرام ارش شمس الدین
سعادت دستبوس حاصل کرده و نخست خود را و نقره برسم پیشکش تسلیم خازنان پادشاه کامکار
نمود آنحضرت از دزفول نهضت نموده متوجه تستر شد امیرزاده محمد سلطان و امیرزاده پیر محمد
در ظاهر تستر بموکب همایون پیوستند علی کوتوال و اسفندیار که از قبل شاه منصور حاکم تستر
بودند گریخته بشیراز رفتند حضرت صاحبقرانی خواجه محمد سبزواری را بحکومت آن شهر گذاشت
و نگذاشت بر کنگره قلعه سفید انداخته سپاه منصور آن قلعه را بعد از محاصره مسخر ساختند
در مجلد رابع شمه ازان سمت گذارش یافت و بعد از فتح انحصار پادشاه کامکار متوجه شیراز گشت

و با شاه منصور جنگ کرده بعد از قتل شاه منصور آل مظفر باردوی همایون رسیده و عنایت
بنوازش اختصاص یافته آخر الامر از آتش غضب حضرت صاحبقران چنانکه ذکرش آمده بهلاک
بتفصیل در دفتر چهارم مسطور است **ذکر نهضت صاحبقران از شیراز بجانب عراق و اصفهان**

حضرت صاحبقران دوست نواز دشمن گداز بعد از تسخیر شیراز و قتل آل مظفر در روز
بیست و هفتم جمادی الآخر سنه خمس و تسعین و سبعمائه عنان عزیمت بجانب اصفهان منعطف
ساخت منازل و مراحل طی کرده نقش جهان اصفهان از فر موکب همایون خود زیب و زینت
بخشید و چند روز در آنجا بعیش و طرب گذرانیده بطرف الکوان توجه فرمود و مردم آن موضع
که از جملۀ اسماعیلیه بودند و جاها ساخته که بحر در نقبها تحصن جستند لشکر قیامت مهیب
برحسب اشارت علیا از بلندی جوی بریده آب در نقب افکندند تا نقبها برآمده مجموع
انبوه ازهم آب با آتش دوزخ رفتند حضرت صاحبقران شب در الکوان فرود آمده
روز دیگر صحرا برهان نزول سپاه نصرت شعار ساخت و از آنجا سوار شده نشاط شکار
فرمودند در آن دشت لشکریان خرگور و آهوی فراوان انداختند مقارن این حال
حضرات عالیات سرای ملک خانم و تومان آغا و حرم محترم امیرزاده میرانشاه خانزاده
و دیگر خواتین و آغایان از اغروق پیش کرفته در آن دشت و صحرا بدستبوس حضرت صاحبقران
مالک ستان استسعاد یافتند و پیشکشها گذرانیده نثارها بتقدیم رسانیدند و از آنجا کوچ فرموده
و مسافت قطع کرده هوای همدان از غبار سم سمند ظفر توامان نصرت انتما عطرسا گشت
در خلال این احوال امیرزاده میرانشاه اغروق کذاشته بحکم پدر خلافت مصیر آمد امیر
جهانشاه و امیر شمس الدین عباس و حاجی محمود شاه و اوچ قرا بهادر که در اغروق بحسب حکم
جهان مطاع توقف نموده بودند از راه سلطانیه با اغروق همایون ملحق شده سعادت بساط بوس
دریافتند و امیرزاده محمد سلطان چند روزی که در اصفهان رحل اقامت انداخته بود
بعد از تحصیل اموال آن ولایت باردوی همایون آمده با نوئین عظمی سرای ملک خانم و دیگران

اما حضرت صاحبقران از الوس تگین داده عاطفت خسروانه ممالک اذربایجان و دربند
باکو را با توابع و مضافات تا حد روم بامیرزاده میرانشاه کورکان ارزانی داشت
شاهزاده جوانبخت از سلطانیه و تبریز و دیگر ممالک ساوری و پیشکش آورده طوی پادشاهانه
مرتب کردانید و بزم عشرت انتظام یافته چند روز بعیش و سرور گذرانیدند حضرت صاحبقران
در بیستم رجب از همدان کوچ کرده امیرزاده میرانشاه را برسم منقلای بطرف
فرستاد و حضرت صاحبقران با امرا و لشکریان و نوئینان شکارکنان میرفتند تا از موضع
کنیک کنبد گذشته در اثنای این اوقات از پیش امیرزاده میرانشاه ایلچی آمده معروض داشت
که گروه گروه ترکان در میان کوهستان تفرقه شده است و کوچ و حشم خود را در مواضع حصین و کوه
بلند برآورده خیال قتال و جدال دارد چون رای اصابت شعار ازین قصه آگاه شد از
از راه قلعه سفاسون روان شد بعد از سه روز به تیولای رسیده فرمود تا سپاه ظفر
تو مجموع راهها و گذرگاه‌های مخالفان را محافظت نمایند ترکان را حصنی حصین بود که
از احتیاط میکفتند در آن حصار و دیگر درهای صعب المسالک نیز رایت قتال و جدال برافراخته
و سپاه ظفر پناه پیش رفته جنگ در انداختند و بیاقتان ببالای کوه برآمدند و اسب و گاو و گوسفند
و شتر بسیار فرود آوردند و بر آن جماعت کلکاش در آن کوه کوششهای مردانه نموده بعضی
شهادت فایز شده شیخ حاجی پسر قاری ببالای کوه برآمده جنگهای مردانه کرده زخمی
خورده بازگشت و عاقبت بهمان زخم درگذشت چون جلادت نصرت انتساب قشون
کردند همه بزرگ اموال و اسباب دل نهاده از کوه ایران عبور کرده روی گریز از
جنود ظفر ورود بر کوه بابا ور نهادند عصمت را مدد و کرفتند شیخ بهادر سپاه منصور را سرکرده
از عقب گریختگان شتافت و بایشان رسیده بسیاری بحکمت ترکمانان را بقتل آوردند
بقیة السیف جان بیرون برده متفرق و پراکنده شدند جمعی از اعدا دین در ایجه
حصنی حصین در آشتند حضرت صاحبقران نصرت قرین قشیراران رخصت داد لشکر

آهن اطراف حصن را فرو گرفتند و از پرتو دولت قاهره در اندک زمانی قلعه را مسخر
ساختند و گبرا نرا کشته از عمارت برج و باروی حصار اثری نگذاشتند صاحبقران از آنجا عنان دولت
نموده در دشت قولاغی نزول اجلال فرموده از آن منزل بیوانشده در کنار اقتای باتق
مخیم شد و پیش از این امیرزاده میرانشاه را امیر سارق قوتغان و اوچ قرا بهادر که
محاصره کرد تو فرستاده بود ایشان باقبال حضرت صاحبقرانی بر در قلعه را گرفته و شهر را
مستاصل نموده با غنایم موفور بازگشتند و بمعسکر همایون بازگشته شرف دستبوس حاصل کردند و
اثنا خانزاده و بنت سکرنیک خان حرم محترم امیرزاده میرانشاه طوی عظیم ترتیب نموده
حکم واجب الاطاعه شرف نفاذ یافت که امیرزاده میرانشاه متوجه مغولستان شود و امیر
زاده محمد سلطان بطرف دربند کردستان رود و قطاع الطریق که در آن حدود دست
و بیداد و افرار میان آن دست برآورده اند بیخ کهن ایشان را قطع نمایند
شاهزادگان بامتثال امر مبادرت نموده خانزاده طوی پادشاهانه نموده حضرت
صاحبقران از دشت قولاغی کوچ کرده بالاق آمد و در آنجا ماه مبارک رمضان بطاعت
ملک منان بپایان رسانیده در سیوم شوال مقتدای مشایخ آن روزگار شیخ الاسلام
اعظم عبد الرحمن اسفراینی قدس سره که بوفور زهد و تقوی و کمال معرفت و ایقان اتصاف
داشت و از طرف دار السلام بغداد باشارت سلطان احمد برسم رسالت بپایه سریر
اعلی آمد حضرت جهانگیر که عادت پسندیده او بود در تعظیم و تکریم ارباب دانش و بینش
باقصی الغایت کوشید و مقدم آن بزرگوار واجب الاحترام را باعزاز و اکرام تمام تلقی
نموده و شیخ الاسلام اعظم ادای سفارت بجای آورده بعرض رسانید که سلطان احمد
میگوید که بنده و خدمتکارم در مقام مطاوعت و متابعت راسخ دم و ثابت قدم امیدوار
آن دارم که عنقریب در سلک خدام بهرام احتشام منتظم شده سعادت دستبوس حاصل کنم
در خاطر خطیر صاحبقران کشورگیر جهانبان بود که اگر سلطان احمد جلایر بر رؤس منابر و وجوه دنانیر

باسم والقب

باسم و لقب آنحضرت زیب و زینت دهد عراق عرب بر وی مسلم دارد و مراجعت نماید چون آن
جناب سخنی چند در میان نهاد نقد اخلاص سلطان احمد سکه رواج یافت و هدایا و تحف که مصحوب
شیخ عبد الرحمن فرستاده بود ملحوظ نظر التفات گشت حضرت صاحبقرانی جناب ارشاد
مآب را خلعت و اسب و انعام فرموده رخصت انصراف ارزانی داشت و پوشیده
نماند که شیخ الاسلام مذکور بجرگه ارباب طریقت شیخ زین الملة والدین ابوبکر خوافی میپیوست

گفتار در توجه فرمانفرمای بلاد و عباد نوبت اول بجانب بغداد حضرت صاحبقران اسلام ملاذ
چون فرستاده سلطان احمد را بطرف بغداد بازگردانید عزمت الصوب تصمیم داد و فرمان
واجب الاذعان نفاذ یافت که امیرزاده پیر محمد جهانگیر اغروق اسپرکرده با حضرات عالیات
مهد علیا سرای ملک خانم و تومان آغا و دیگر خواتین بجانب سلطانیه مراجعت کرده در آنجا
توقف نمایند و حکم شد که هر فردی برای گذشتن آب دو سلاح ترتیب دارد روز جمعه دویم
شهر شوال سنه خمس و تسعین و سبعمائه حضرت صاحبقران دریانوال در ضمان حفظ و تایید
ملک ذو الجلال سوار شده عنان عزیمت بجانب بغداد منعطف گردانید و در موضع
باریلاق نزول اجلال فرموده و از آنجا ایلغار و شبگیر کرده بسیاری از کوه و هامون طی فرمود
و در روز سیوم برسم قراولی پیش شده و شب کرده و از عقبها گذشته بوره خان
هنگام ظهور صبح صادق باصد سوار از مواشی قرا محمد ترکمان برانگیزانیدند و سپاه منصور ایل
و الوس او را ایلغار رسیدند و ایل وفرا در آن بدست لشکریان افتاد حضرت صاحبقران کامکار
ایلغار کرده بتعجیل تمام براند چون اعلام نصرت بمزار فایض الانوار شیخ الاسلام ابراهیم
یحیی روح الله روحه که بقبه ابراهیم لک اشتهار دارد رسید آنحضرت شرایط زیارت
بجای آورده نذور و صدقات بمستحقان رسانید از ساکنان و مجاوران آن بقعه استفسار
نمود که کبوتر ببغداد فرستاده و از اهالی خبر داده اند گفتند بلی چون گرد سپاه از دور دیدیم
با مرغی که بحسب اشارت تا غایت بدان قیام مینمایم اقدام نمودیم آنحضرت فرمود تا کبوتر

دیگر آورده حکم کرد که بجهان خطر رفته و گریه نشستند و بر مال آن کوتر تبه داد و مضمون
آنکه کردی که دیده بودیم و از وصول لشکر بیگانه اعلام داده و چون تفحص کردیم گروه احتشام و تراکمه
بود که از سپاه امیر تیمور گرگان بدین طرف می آوردند سلطان احمد بخبر کوتر اول اضطراب نموده
داده و احمال و اثقال را از آب گذرانیده و بخبر کوتر دوم تسکین تمام یافت و حضرت صاحبقران
امیر عثمان بهادر را بقراولی از پیش فرستاده و نفس همایون چون از بغداد بره از بحرکت آمد بیست
و سه فرسخ شرعی را یک راندن طی نموده و صبح روز شنبه ماه مذکور ببغداد رسید سلطان
احمد جلایر رحل و نقل خود را از آب گذرانیده بود و خود نیز از دجله گذشت و جسر بریده و کشتیها
شکسته و غرق کرده و در آنطرف آب سواره ایستاده بود و چشم بر راه نوازل آسمانی نهاده
که ناگاه آواز کورکه و کوس و نفیر و برغو شنیدی توقف نکرده جانب حله روان شد و افواج لشکر
مانند امواج بحر اخضر در عقب یکدیگر می آمدند و از هر دو طرف بغداد بالا و زیر سوت خود را
بر آب زده میگذشتند همه از آب گذشته کشتی خاص سلطان احمد که شمس نام داشت
بدست آورده باین طرف آب رسانید و حضرت صاحبقرانی در آن نشسته از آب عبور
نموده امیرزاده میرانشاه از موضعی که بقنطرة العقاب مشهور است با طایفه از دلاوران
دل اسب در آب رانده مولانا نظام الدین شنب غازانی که تاریخ علیه مستطر قضا امضای
حضرت صاحبقرانی تالیف نموده است میگوید که من در آن اوان که ساکن دار السلام
بغداد بودم و از مردم آندیار اول این بنده بشرف تقبیل بساط جلالت مناط اختصاص
یافت حضرت صاحبقرانی لعنت بمزید صنوف عاطفت و مرحمت مقدم رسانید و بر زبان گوهر
افشان گذرانید که خدای تعالی بر تو رحمت کناد که نخست از مردم این شهر تو پیش ما آمدی
عرض این حکایت آنکه از مولانا مشار الیه مرویست که گفت در آن زمان که از بغداد بیرون
بسلطوس بیرون می آمدم بروی دجله از کثرت لشکر منصور که عنان بر آب داده بودند
از صحرا باز نشناختم و متعجب شدم که آیا اینان چه طایفه اند که آب و خاک پیش ایشان

در تحریر

یکسانست

یکسانست اهل بغداد از مشاهده این حالت متعجب بدندان گرفتند و دانستند که حضرت
صاحبقران مؤید من عند الله است از حافظ نور الدین عبد الله الشهیر بحافظ ابرو منقولست
که گفت من از حضرت صاحبقرانی شنیدم که فرمود که از من در آن روز تقصیری واقع شد
چه اگر در آن زمان که بکنار دجله رسیدم خود را بر آب زده میگذشتم سلطان احمد از نهیب
حشر لشکر فیروزی اثر بجانب حله روان شد صاحبقران بلند مکان با جمیع شاهزادگان و امرا
و نوئینان بکامشی از عقب او شتافت چون بموضع کور رسیدند ایلچی اغلان و سایر
مقربان و خواص زانو زده عرضه داشتند که درخواست بندگان آنست که شهریار
کامران بطالع مسعود و بخت جوان مراجعت نموده در بغداد باستراحت مشغول شوند
و ما و لشکر از عقب سلطان احمد شتافته او را بچنگ آوریم حضرت صاحبقران
التماس امرا و نوئینان را بسمع رضا اصغا نموده از آن موضع بازگشت و بدار السلام در آمد
سرای سلطان احمد بوجود همایون خویش از رفعت رشک سپهر برین گردانید و ذخایر
و نفایس که از والی بغداد باز مانده بود در تحت تصرف بندگان حضرت صاحبقران آمد
امرا که بتکامشی اهل خلاف مشغول بودند اسب تاخته و شبگیر کرده صبحگاهی بکنار آب فرات
رسیدند و معلوم کردند که سلطان احمد گذشته است و کشتیها غرق کرده و بریده از راه
کربلا بدمشق رفته است عثمان بهادر با دیگر امرا گفت که صواب چنان مینماید که بر آب
زده شتابکی بریم و از عقب شتابیم ایشان جواب دادند که بکنار آب رویم و که ارسلاه کنیم
برین رای اتفاق کرده روان شدند درین اثنا چهار کشتی یافتند امرا در آن سفاین نشسته
اسپان را بر پهلوی کشتی داشته بگذشتند و مجموع لشکریان بر شنا از آب عبور نمودند و در پی
مخالفان رفته اموال و اسباب فراوان از خیمه و خرگاه و نفایس امتعه و لطایف اقمشه
که در راه از غایت وحشت انداخته بودند برداشتند و جمل و رخت و نفر از امرا و اعیان مغول
ایلچی اغلان و جلال حمید و عثمان بهادر و سید خواجه پسر امیر شیخ علی بهادر و غیرهم بر سبیل

روی براه آورده‌اند و اسپان لشکریان از رفتار بازمانده انجمل و هیچ نفر در دشت کربلا که محیط
کرب و بلا بود بسلطان احمد رسیده او ترتیب ده هزار سوار جرار همراه داشت و از ان مردم
دویست کس نامدار بازگشته حمله آوردند امرا از اسب فرود آمده تیر انداز کردند
و از زخم پیکان مخالفان روی گردانیده امرا سوار شدند و باز دلیرانه بمجاهدت روان
گشتند که بحکان معاودت نموده حمله آوردند امرا بار دیگر فرود آمده از اسپان انداختند و دست
به تیر و کمان یازیدند و باز دشمنان روی بفرار نهادند امرا پای در رکاب آورده از عقب
ایشان تاختند و سیم بار اعدا جان حمله آوردند که امرا را مجال سوار شدن نماند و جوانان
جانشین و مبارزان طرفین در یکدیگر آویخته شدند و از زخم سمر و خنجر خاک کربلا را با خون کشتگان رنگ منقش
در آن روز عثمان عباس داد شجاعت و بهادری داده و حمله بضرب شمشیر از کار
بازماند سلطان احمد مساعی ایشان جان از آن مهلکه بیرون برد امرا دشمنان را گریزانیده مصلحت
در مراجعت دیدند و غنایم نامحصور گرفته بازگشتند و در آن روز از قلت آب و شدت حرارت
و کثرت حرکت امرا را عطش قوتی روی نمود چنانچه لعاب در دهان و مغز در استخوان ایشان
نماند مجموع خلایق در حسرت و جوی آب بی قوت و تاب گشتند شانج اغلان بکثرت آشامیده
عطش او تسکین نیافت با جلال الدین حمید گفت که از غایت تشنگی نزدیکست که روح از بدن
من مفارقت کند اگر از شربت آب که همراه داشت بمن ارزانی داری غایت مروت و فتوت
باشد جلال در جواب گفت که وقتی از حضرت صاحبقرانی شنیدم که شخصی از عجم با دیگری از
عرب در سفر مرافقت مینمودند از قضا در صحرائی که مانند چشم دشمنان از جانبی آب بود و چاه نداشت
از دشت کربلا میکردند بهمین محنت و بلا گرفتار آمدند و مرد عرب اکثر شربت آب مانده بود و عجمی با لب خشک
و دیده تر او را گفت که تشنگی چون افزودی اعرابی شربتی تمام دارد اگر از سر انتقاد آب
بگذری تا من از این ورطه جان بساحل نجات کشم غایت کرم و مساحت باشد عرب جواب داد
که با اگر سختی میدانم که اگر این آب بتو دهم بی آب باشم لیکن میخواهم که فضیلت عرب بر عجم

در دفاتر ایام بماند و ذکر حمل من بصفات روزگار ثبت گردد انگاه اعرابی اداوه تا از عراق
تا نجات یافت و ذکر مروت و احسان عرب و گذشتن او از جان سمر زمانه و افواه
سایره و ارگشت امیر جلال الدین بعد از ادای این قصه عرب گفت من اقتدا بدان میکنم
و بعد رابت که حیات من بدان وابسته است بتو ارزانی میدارم و حسن خلق عظیم ازو
و جوانمردی پس او ثابت میکرد انم تا ذکر امتنان اهل خطای بر اوراق لیل و نهار
باقی ماند مشروط باینکه چون سایه سپر خلافت مصیر بر سر کلاه حالات معروض داری اینجا
قصه بدیع در تواریخ حدیث ثبت افتد اینانج اغلان انگشت بر دیده نهاده امیر جلال جمید ست
از جان شیرین شسته حصه آب خود بدو داد اینانج اغلان از آن آشامیده و از آن طیبه
خلاص یافت امیر جلال برکت کرم همتی جنان در زمره رستگاران منتظم شد و خدمتش با
سایر امرا ابزار تبرک مشهد مقدس امام عبد الله الحسین علیه السلام شتافته سعادت زیارت
دریافته و علاء الدوله را با زنان و فرزندان اسیر کرده بازگشته چون موکب همایون شنیده
اینانج اغلان و امیر جلال ماجرای آب در پایه سریر اعلی باز راندند حضرت صاحبقران ابواب
نوال زبان بمدحت و تحسین امیر جلال گشاده از حق صحبت و عقل و کیاست پدرش یاد آورده
درباره او التفات و اهتمام تمام فرموده مایه قدر او را از فرق فرقدین گذرانید ذکر بعضی
قضایای متفرقه و سوانح که در آن اثنا ارباب عیش و عشرت چند روز در بغداد این بیت ادا میکردند
بیت: وقت صبح است و لب دجله و انفاس بهار * ای پسر کشتی می با شط بغداد بیار * چه
عمر بیت تر و تازه و خوش میگذرد * ساقیا عمر گرانمایه بغفلت مگذار * حضرت شهریار کامران
شاهزادگان را باطراف و جوانب فرستاده روزی چند در مسکن خلفا و ملوک بعیش و سرور گذرانیده
فرمان داد تا خمهای شراب موصل و دیگر مسکرات که در عهد سلطان احمد ساخته بودند
بدجله انداختند و ماهیان نیز از آن تلخی و شوری مطلع شده و شورشی در نهاد ایشان پدید آمد و در
روی آب سرمست بر پشت افتادند چنانچه لشکریان بکمک دو دو بدست میگرفتند بعد از

انقطاع ایام لهو و شرب مدام صاحبقران گردون غلام فرمود که قرار فایض الانوار امام
احمد که از طغیان آب دجله ویران شده بود بکمال عمارت باز آورند و درین اثنا امیرزاده
محمد سلطان که بگرجستان رفته بود عرصه المملکت را از دزد و حرامی پاک ساخته از انجمله
هفتصد مرد مشهور را که در کوه شامخ متحصن شده بودند از قلال جبل انداخته معاودت
نمود و در بغداد بعز بساط بوس استسعاد یافت در همان چند روز شاهزاده مشار الیه ضبط
و نسق واسط و آن نواحی مامور گشته بدان طرف رفت و از اردوی اعلی کسی متوجه خدمت
امیرزاده میرانشاه خبر رسانید که فرمان چنانست که امیرزاده از جلد متوجه جانب بغداد
شود و حکم واجب الاتباع نفاذ پیوست که امیرزاده علاء الدوله پسر سلطان احمد با زنان
و متعلقان و صناع و محترفه و اصناع لشکر در آن با خانه کوچ بسمرقند برند تا زمان که
همران موجب فرموده عمزاده خواجه عبد القادر که نیز در فن موسیقی و ادوار علامه روزگار
بود برحسب اشارت علیه با اهل و عیال در ضمان حفظ ملک متعال متوجه دیار ماوراء النهر
گشت اهالی بغداد بلشکر انه الکه نقش عرض از صدمات سپاه جهانگشای مصون و محروس
ماند مال امان قبول کرده بخزانه عامره فرود آمد و در خلال این احوال حضرت صاحبقران
عدیم المثال شیخ ساوه را که از مشاهیر عصر بود با طایفه از مردم دانا و تحفه و هدایای
حاکم مصر شام ملک برقوق برسالت فرستاده خلاصه سفارت آنکه مشار الیه بواسطه
سلاطین چنگیز خانی زحمت و شورش بسیار باهل آن دیار میرسید تا عاقبت بهم بصلح انجامید
خلاف مطلق گشتند و چون پادشاه سلطان ابوسعید بهادرخان عالم فانی را وداع کرده
انجهانی خرامید فتنه و شورش در ممالک ظاهر گشت این زمان که از اقصی ماوراء النهر تا
نهایت عراق عرب در تحت تصرف کارگذاران ما آمد نیک اندیشی رعایا و استطلام احوال
برایا مقتضی آنست که رعایت حقوق قرب جوار کرده بین الجانبین قاعده دوستی و محبت
تاکید یابد و ابواب مکاتبات و مراسلات مفتوح گردد تا اهل تجارت که معموری عالم از ایشانست

ذکر نهضت صاحبقران بقلعه کریت

فی و غد وترده و خاطر اند چشنه تا امنه کرد و السلام
چون دار السلام بغداد با سایر امصار و بلاد در حوزه تصرف بندگان حضرت صاحبقران
موید پاک اعتقاد منتظم گشت طایفه از تجار و آینده و رونده در پایه سریر اعلی عرضه داشتند
که درین نواحی قلعه ایست کریت نام که دست تطاول ایام هرگز دامن خاک ریز
آن نرسیده و سپهر گردون در عرصه ربع مسکون بحصانت و رزانت آن حصاری ندیده
جمعی مردم شریر مفسد پناه بدان موضع برده نهب و تاراج مال مسلمانان مشغولند و هر
قافله مصر و شام میرسند بهم مسافران بکالی رسیده که با وصبا با وجود آنکه گرد
فرو نشسته است از آن حوالی بدشواری میگذرد چون رای پادشاه بحر و
بر بر فحوای این خبر اطلاع یافته ماند و که برهان اغلان و نیک صوفی و امیر جلال
حمید و زمره دیگر از بهادران لشکر ظفر اثر ارادش روانه شده بمحاصره قلعه
کریت اشتغال نمایند ایشان برحسب فرمان متوجه گشته بدان امر قیام نمودند و رایت
نصرت آفتاب در بیست و چهارم ذوالحجه سنه ست و تسعین و سبعمائه از دار السلطنه بغداد
در حرکت آمده بطرف قلعه کریت روانه شد امیرزاده و شاهرخ منطقای در اثنا راه به نیستانی رسیده
فرود آمدند شخصی در آن بیشه شیری دیده خبر بحضرت پادشاه آورد آنحضرت با جمعی بهادران
بعزم صید روی بدان بیشه نهاد و ناگاه پنج شیر غرنده جوشان و خروشان از آن بیشه جنگل بیرون
آمده بهادران شیرافکن پنج را و از زمان به یک نشان بر زمین انداختند و طعمه دیگر وحوش و
سباع ساختند پادشاه هفت بند قلعه گشای از آن موضع روانه شده بظاهر قلعه کریت نزول فرمود و از
خروش کوس که نفیر کوس کوه جوش کرد و دون گرگشت لشکریان حصار را احاطه نموده بمحاصره مشغول
شدند در خلال این احوال والی موصل پیر علی و حاکم اربل با پیشکشهای لایق و تنسوقات مناسب
متوجه درگاه گیتی پناه گشته بوسیله مقربان بارگاه فلک اشتباه بحراز ادولت زمین بوس فایز
گشتند و سردار قلعه کریت امیر حسن که رشته راه زدی و مرکز ربطه و عقب سیم پادشاه الهام

نمودی از هیبت توجه رایات نصرت آیات خایف و هراسان گشته برادر کوچک خود را با
هماون فرستاده و را اسب و خلعت داده فرمود که بازگرده با حسن بگوی که قلعه بجا بست
شاید تا از مایده احسان ما حظی تام یابد چون برادر امیر حسن باز رسیده پیغام گذارد
بر اکثر از شخانب از بیم یارای بیرون آمدن نداشت و بتاکید اساس مخالفت بنا
نمود و پشت بمناعت حصار نهاده آماده رزم و پیکار گشت و لشکر قیامت اثر عراده
و منجنیق نصب کرده جنگ در انداختند و مساکن ساکنان قلعه از اصابت سنگهای
گران خراب و ویران ساختند در سیوم امیر حسن مادر خود را با سلاولات گرانمایه
از اسپان تازی و دیگر هدایا بیرون فرستاد و او از پسر عرضه داشت که بندگان
را اخلاص آن است که با سپاه نصرت امین در مقام عداوت ولکن باشم لیکن شکوه حضرت
فلک فرسای آنحضرت بمرتبه در دل جای کرده که قوت و یارای بیرون آمدن ندارم
اگر رخصت شهریاری باشد برادر و پسر را بیرون فرستم و چون رعب و وحشت تسکین
کمتر گردد شرف تقبیل بساط همایون حاصل کنم صاحبقران نصرت قرین مادرش را از سر فرمود
گفت گناه حسن را بخشیدم برو و پسرت را بگو که بی توقف بیرون آید و اگر آمدن تعذر نماید
نماید خون چندین خلایق که در قلعه اند در گردن او خواهد بود مادر حسن از سخن آنحضرت اندیشناک
شده بحصار بازگشت لشکریان نصرت شعار نقبها کشاده بپای حصار بیرون آمده بودند
سید خواجه پسر شیخ علی بهادر بر سر کران خود نقب زده یک برج حصار را در شب منهدم ساخت
لشکر قیامت اثر حصار بیرون را گرفته مخالفان بحصار اندرون گریختند امیر حسن را
خوف و وحشت زیاده شده دل از جان شیرین برگرفته بجد و جهد تمام بجدال و قتال
اشتغال نمود و یرلیغ واجب الاذعان نفاذ یافت که تواجیان پیرامون قلعه را بر امرای
تومان و قشون بخش کنند مقرر شد که چهل نقب بزنند هر نقبی در عهده امیری باشد چنانکه تواجی تفصیل
آن با مرا رسانیده هر کس بکار خویش مشغول شدند و مفصل این مجمل چنین است که

زبان

نقب اول

نقب اول در عهده تومان کنگ خان آمد شیخ ارسلان کارفرمای ایشان بود و نقب دیگر
بر سر ملکشاه بن طغاتیمور خان قرار گرفت و دیگری بر خواجه علی پسر خواجه یوسف شاه الجاجوی
اردوی مقرر شده و دیگری را امیر الله داد پسر امیر توکل برلاس و امیر جلال حمید و شمس الدین بر سر
یک نقب اشتغال نمودند و برهان اغلان و جلال الدین فیروزکوهی بر سر یک نقب مشغول
شدند و یادگار اندخودی و لطف الله بن بیان تمور اتبوقا و حمزه تابان هر کدام یک نقب
اشتغال نمودند و برهان اغلان و ادینه ملقه چی و لشکری اردوی بر سر یک نقب مشغول شدند
و آیت خواجه و موسی کال بر سر یک نقب اهتمام نمودند جلال بارجی و سیان توجی
یک نقب و جرکس صوفی و بایزید بر سر یک نقب و شمس الدین اوج قرا و ابو بلاق و حسن
و ابو بلاق توجی و ابو القاسم خویش امیر عباس بر سر یک نقب علی درویش برلاس
و شیخ حسن و شهسوار بر سر یک نقب و توکل و یوسف جهره بر سر یک نقب در کار
شدند سونجک یک نقب و قشون وبی بوغا یک نقب و خواجه یک نقب و شیخ درویش
و الهی و امیر قطب الدین برادر قمر الدین جته و احمد و محمود و سلطانشاه و ابو علقمه و حسن
بر سر یک نقب و محمود یک ارلات و درویش یک نقب عمی و ادی بردی کسی یک
نقب منکلی خواجه و لنگی بی و غلام بر سر یک نقب و کرشیخ محمد ایکوتمور و عتق امیرشاه یک یک نقب
الجا بوغا و کلانی و اویس تمور بر سر یک نقب اردشیر برادر علقه تواجی یک نقب
سید خواجه شیخ علی بهادر یک نقب و شیخ و حسین والالم توجین و استوی بر سر یک نقب و دیگر
نبی صوفی که در کار صورانخ کردن سنگ مشغول بودند و دیگر خواجه مسعود سبزواری و برادر
عمر الملی برغا و توجین یک نقب حاجی حداد کش یک نقب مجموع این مردم زیر برجها که
کو منسوب بدیشان بود در اندک فرصتی خالی ساختند امیر حسن چون دید که همه خالی از
هیبت مضطرب شده کس بیرون فرستاده بجرم خویش اعتراف نموده امان خواست حضرت
صاحبقرانی در جواب فرمود که بغیر از بیرون آمدن چاره نیست چون فرستاده بقلعه مراجعت

نمود و سخن آنحضرت با میر حسن رسانید حق و اضطراب او زیاده شد شخصی پیش امیرزاده شاهرخ
فرستاده دست در دامن عاطفت آنحضرت زده تا چون او را خواهش نماید و آن التماس کرده
برادر خود مرا از عقب روانکرده او بزبان عجز و مسکنت معروض داشت که ما خود را از کمترین
غلامان حضرت صاحبقرانی میشماریم اما برادرم از غایت دهشت و حیرت یارای آمدن
ببارگاه شهریار سپهر منزلت ندارد و شاهزاده جوانبخت برادر امیر حسن را بسریر اعلی رسانید
سخن او عرضه داشت حضرت صاحبقرانی فرمود که تا خود بیرون نیاید و از کرده‌ای خود پشیمان
توبه نکند مفید نخواهد بود و اگر باشارت ما [illegible] خلعت عفو و اغماض بر قامت قابلیت او
پوشیده آید و برادرش گفت که اگر حسن بیرون نیاید تو برو و با او باش چون برادر حسن بقلعه
درآمده از آن با یکدیگر مشورت کرده گفتند که مدتها درین قلعه حکومت کرده ایم و [illegible]
در هر خاطر خواه بوده بدان قیام نموده ایم و از هیچ احدی مسد شده اکنون اگر بیرون آئیم
مشکل چون که درین اوقات اموال ایشان بناحق ستده ایم و بر ما دعوی کنند و ما چون از عهده
آن بیرون نتوانیم آمد بنکال و عقوبت گرفتار شویم و غیر آن تدبیر نیست که تا رمقی در تن و در بدن باشد
کوششی کرده [illegible] رگ جان بهره دهیم [illegible] مجموع [illegible] زنان که در
قلعه بودند این رای را صواب شمرده درین معنی با ایشان اتفاق نموده طبل عصیان کوفتند و در
سر حرف تحصن رفته از این حرکت آتش خشم جهانسوز حضرت صاحبقرانی اشتعال نموده
ناکوس و کورکه و نفیر و فریاد و فغان آورده [illegible] و بعضی از دیوارهای قلعه که
مجموع آن ز سر بر جا گرفته بود پیش از آنکه آتش در زنند نقبا و اهل حصار رخنها استوار کرده
فدائی وار بجنگ و جدال اشتغال نمودند سپاه جلادت شعار فوج فوج متصدی رزم و پیکار گشته
[illegible] نقب [illegible] که هر جا که مجوف ساخته بر سر ستونها نهاده و هیمه و نفط در کرده
آتش در آنها زده و در شب این عمل [illegible] رسانیده اکثر دیوارهای قلعه افتاد و برجی که
درونی خالی کرده بود بالکل از پا درآمده دست [illegible] از بالا [illegible] گرفتند و حکم واجب الاذعان

صادر شد که دیگر دیوارها که دست عمران نرسیده بود مجوف ساخته ستون و نفط در آن
کرده آتش زدند لشکریان موجب فرموده عمل نموده مجموع دیوارها بیفکندند و برخی را منهدم
گردانیده بهادران سپاه نصرت شعار زانو زده رخصت طلبیدند که بالا برآیند
و دمار از روزگار آن خاکساران برآورند آنحضرت فرمود که [illegible] کرد
که راه گشاده شود چون مهم حصار بدین مرتبه انجامید کوتوالان تضرع و زاری بنیاد
کرده فریاد واویلا برآوردند و امرا را [illegible] زینهار طلبیدند شفاعت امرا
درجه قبول یافت بهادران سپاه ظفر پناه چون این معنی فهم کردند بقلعه کوه برآمدند امیر حسن را که
در قلعه بود دست و گردن بسته بدرگاه عالم پناه رسانیدند حکم واجب الاتباع نفاذ یافت
که رعایا را از سپاهیان جدا ساخته آسیبی نرسانند و لشکریان را برامرا تومان و قشون
قسمت نموده سیاست کنند و بمقتضی فرمان تمامت آن مفسدان قطاع الطریق را
بیاسا رسانیدند و از سرهای کشتگان تواجیان مناره‌ها ساختند و خانهای بدکرداران
خراب کردند و بموجب اشارت علیه یک دیوار حصار نگذاشتند [illegible]
معلوم خلایق گردد که استواری آن قلعه تا چه غایت بوده ان فی ذلک لعبرة لاولی
الابصار ذکر مراجعت صاحبقران ظفر قرین و رسیدن شاهزادگان و امرا بارده و توجه رایات
نصرت آیات بجانب دیار بکر و از آنجا بطرف [illegible] رایات ظفر پیکر روز شنبه غره صفر [illegible]
سعادت و اقبال بجانب عرق معاودت نموده نشاط شکار از خاطر خطیر پادشاه
جهانگیر سر بر زده فرمان داد تا از عقب رکاب نصرت انتساب بدان قیام نمایند و بموجب
فرموده جرگه زده آنحضرت شب در جول توقف نموده روز دیگر جرگه بهم رسیده صید
فراوان افکندند پیش ازین امیرزاده محمد سلطان کنار شط بواسطه رفته بود
و طایفه از امرا مثل رستم طغا بوغا و شمس الدین عباس و غیرهما از آب شط گذشته
امیرزاده میرانشاه نیز با لشکر خویش از حله در حرکت آمده بجانب بصره توجه نموده

و شیخ نور بهادر و اوچ قرا بهادر و جهانشاه و ارغونشاه بطرقی و امیر ماکار برلاس و جهانشاه
جاکو و محمد درویش برلاس و شیخ علی برغوبی و اسمعیل برغوبی و دیگر نوکران
نموده بودند ان مجموع شاهزادگان و امرا ولایات یاغی را غارت کرده و عرصه ممالک
را از مفسدان قطاع الطریق پاک ساخته عازم اردوی اعلی شدند چون عراق
عرب با توابع در حوزه تصرف بندگان درگاه عالمپناه آمد آنحضرت خواجه مسعود سبزواری
را بحکومت و محافظت بغداد فرستاد و وصیت کرد که در تعظیم سادات و علما و فضلا
و صلحا و رعایت رعایا و ترفیه خاطر فقرا و کافه برایا دقیقه مهمل نگذارد و بنفس بی بدل
عازم دیاربکر شد و امیرزاده میرانشاه را با فوجی از سپاه نصرت انتساب جهت
ضبط و فتح بعضی ولایات بالای آب بغداد روان ساخت و جسر بسته و از آب بگذشت
و آوازه مراجعت شایع کردانید تا مخالفان از شرط احتیاط غافل شوند و سپاه نصرت
شعار را بشرط احتیاط در آورده از نهره نفرا احصار فرموده و عثمان بهادر که در ان
اوان از بغداد آمده بود بضبط اوق باز داشت تا الوس را اسیر کرد و از عقب
امیرزاده محمد و غیاث الدین ترخان و اوچ قرا بهادر نیز بر حسب فرمان در اره وقت
نموده تا بضبط و یاساقمیشی اشتغال نموده ازین جانب رایات نصرت شعار ببالای آب
روانه شده و چون بقلعه کورک رسید اهل حصار رقم تمرد کردانیده ابواب موافقت
نگشادند و ان قلعه برسم سیورغال نامزد امیر یار علی موصلی شد در خلال این احوال نوکر
او برات و جهانگیر و برعلی و سایر سروران آن نواحی و متحفظان قلاع و حاکم الطون کوپروک آمده
سعادت بساطبوس حاصل نموده بعنایات پادشاهانه سرافراز گشتند آنحضرت جهت زنان و
فرزندان ایشان سیم و زر و حلی و زیور ارسال نموده تا بمحتاج پیران رتب و اشربه
دختران جهیز ترتیب نمایند از آنجا نهضت نموده در اردوی موصل نزول آمد حاکم آن موضع شیخ علی صوفی
پیشکش کشیده وظیفه خدمتگاری بتقدیم رسانید حضرت صاحبقرانی از آنجا روانه کشته

اب حمارات مضرب خیام جلال شد و از آب گذشته بحوالی موصل از مزار شمس
یاد رفتار شکلی گشت و بزیارت یونس و جرجیس علی نبینا و علیهم السلام رفته فرمود تا جمیع
عمارت مزارات را دو هزار دینار کپکی خازنان از نقود وجوه تسلیم نمودند و صلات
و صدقات فراوان بمستحقان آن موضع رسانید و درین اثنا امیرزاده میرانشاه که
منبع ایل و الوس و احشام و صحرانشینان اطراف و جوانب فرستاده بود در مقام
اطاعت و فرمان برداری آورده و در موصل بعز بساطبوس فایز شد یار علی والی بلده
مذکوره بشرایط خدمتگاری قیام نموده حضرت صاحبقرانی اطلس پادشاهانه داد و الکه
او را بحوالی ساخته متوجه رها شد و در اثنا راه سلطان عیسی حاکم ماردین رسولی فرستاده
اظهار ایلی و انقیاد کرد و بنا بران حضرت صاحبقران ظفر قرین عمل بجانب ماردین نمود و چون
بدان نواحی رسید پیش او رسول فرستاده پیغام داد که بالشکرهای آراسته در عقب
بتعجیل بیا که داعیه تسخیر مصر و شام در خاطر خطیر رسوخ یافته و آنحضرت از آنجا گذشته در
راس العین نزول فرموده لشکرها از غارت و تاراج احشام و اقوام ایشان و غیر ایشان منع
سپاه منصور غنایم نامحصور گرفته باردوی همایون معاودت نمودند رایت نصرت اعتصام
از آنجا نهضت کرده برها رسید کول که حاکم آن موضع بود از بیم جان گریخته شهر را گذاشت
و بعضی رعایا باو موافقت نموده بکوهی بلند بر رفتند و بعضی بر فراز مبارک گردان
آمده طایفه از معتمدان فرستاد تا ایشان نهب و سبی در ایشان نرسد حضرت صاحبقران
کامکار با فرزندان دولتیار و امرا عالیمقدار برها در آمده و آن شهریست ابنیه
نموده که تمام عمارت آن از سنگ تراشیده ترتیب داده اند و قبه ابراهیم
خلیل صلوات الله الرحمن علیه در کنار آن قلعه واقع یافته و چشمه که بفرمان ملک منان
در میان آتش خلیل جریان یافته هنوز روانست و آثار سیاهی در حوالی چشمه
تا غایت باقی مانده حضرت صاحبقران و مجموع شاهزادگان و امرا و نوئینان در آن

غسل کرده از آب ان آشامیدند و ترتیب ده روز لباس عیش و طرب گسترده جشنهای
شاهانه مرتب داشتند و جماعتی که مراسم جلادت و شجاعت قیام نموده آثار مساعی
جانسپاری بتقدیم رسانیده بودند بانعام موفور و نوازش محصور اختصاص یافتند و
خدمات شایسته بجای آورده برای ملک و مال و اهل و عیال ایشان امان طلبیدند و مسئول ایشان
بانجاح مقرون گشته مشمول عاطفت و احسان شدند و الی حصن کیفا نیز در رود بار
عجز بر زمین افتقار نهاده و بمامن التفات سکران مایه قدر او ارتفاع یافت چون سلطان
عیسی والی ماردین در آمدن اهمال نموده بود و خلاف انداز و تشریع و بطیء پیوسته
حضرت صاحبقران فرمود که مقرر نیست که یاغی را در میان ولایت گذارند که بجای دیگر
توجه نماید و اسطه المغفی نصرت شعار در چهارشنبه هشتم ربیع الاول بصوب ماردین در
حرکت آمد و در اثنای راه سلطان علی والی ارزن و حاکم امن بر حلقین دولت روی بکعبه امال
و قبله اقبال آورده در سلک سایر ملازمان انتظام پذیرفته و افغانان و تواتیی که در اعراق
توقف نموده بودند بموکب همیون پیوستند چون موضع جلک که سمت شرقی ماردین است
منزل لشکر ظفر قرین گشت حاکم جزیره ملک عزالدین از غبار سم سمند جهان پیما زیارتی دیده ضیا
حاصل کرده و بعوارف پادشاهانه مستظهر گشته رایت شادمانی از اوج آسمان بگذرانید
سلطان عیسی چون از توجه جنود ظفر ورود شهریار گیتی پناه وقوف یافت با سه قاصد هزار اولاد
و ده بیاقیمی و شتران گران بها بر روی بار دروی اشرف اعلی نهاده مقصد رسیده و
امرا و ارکان دولت بر نصرت اتمام فرماخته سلطان عیسی را بزانو زده و بلکشها معروض داشت
خسرو روی زمین زبان بعتاب سلطان ماردین گشاده از سبب تاخیر در آمدن سوال نموده عکس
در مقام اعتذار و استغفار آمده التماس عفو و مغفرت نمود پرتو التفات و عنایت بر حال
سلطان عیسی افکنده کمر و خلعت خاص ارزانی داشت و از انجا روانشده حوالی ماردین
مضرب خیام سپاه ظفر قرین گشت ذکر شهادت شاهزاده عمرشیخ انار الله برهانه جناب

عمر شیخ بهادر نقشانی را راسته بود و از فضایل روحیه مراتب شجاعتی بوفور و کیاستی با محصوره آراسته
حضرت صاحبقران کامکار شاهزاده رفیع مقدار را بضبط ممالک فارس و عراق تعیین نموده
متوجه بغداد شده و الجناب قرب یکسال بتنظیم مهمات مملکت قیام نموده اهل الوس متفرقه
را جمع آورده و مجموع ایشان کمر خدمتگاری بر میان بسته خاطر بر باج گذاری و فرمان بری
قرار دادند و طایفه از توابع شاه منصور در ان ولا قلاع و بقاع حصین پناه خود ساخته
از تمرد و عصیان میزدند شاهزاده جوانبخت بر رای پیر بحسن تدبیر بعضی از انها را بلطف
و برخی را بعنف مطیع و رام گردانیده والی حاوز کند را انداخت و فرزندان او را طلب داشت
بفرا میرزاده و با تمامی جموع بفارس رفته در زمانی که شاهزاده مشار الیه بمحاصره قلعه سیرجان
مشغول بود حضرت صاحبقران سپهر احتشام بعزم تسخیر مصر و شام میرفت بجانب دیار بکر
میرفت کسی از پیش آنحضرت آمده باردوی شهریار آفاق ملحق شد ایدکو برلاس و شاه شاهان
والی سیستان و میر علی سلدوز را بمحاصره سیرجان بگذارد و امیرزاده عمر شیخ بموجب فرموده
عمل نموده متوجه شیراز شد و در ان موضع اسباب یورش مهیا داشته امیر سونجک را
بضبط مملکت فارس بگذاشت امیر سونجک بر حسب فرمان حضرت صاحبقران بعمارت قلعه
سپید نیز که خراب کرده شاه شجاع بود مشغول گشت و شاهزاده اسکندر را در شیراز
توقف نموده امیرزاده پیر محمد را مصحوب خویش گردانیده و با سپاه پرخاشجوی از راه
از راه شولستان متوجه دیار بکر شدند و از شولستان گذشته بقلعه محمد رسیدند که از فرمان
تمکین و در اندک مردمی در آنجا ساکن بودند و غله فراوان داشتند شاهزاده نوکران
فرستاده و از ایشان غله طلبیدند انجماعت سر باز زدند و نوکران باز گشته صورت حال
بعرض رسانیدند شاهزاده سوار شده برفراز پشته که در برابر آن قلعه بود بر آمد یکی از گروه
بر ز تیری بجانب سواران انداخت آتش خشم شاهزاده اشتعال یافته سپر در سر کشیده
فرارفت ناگاه از شست قضا تیری گشاده بشریان آن شیرژیان رسیده فی الحال مرغ روح

ان سعادتمند بجانب ریاض خلد در حرکت آمد بعضی از مورخان گفته اند که چون شاهزاده
بقلعه خرمان تور رسید بنظاره حصار ببالای تلی بر آمد که نزدیک بان بود که نادانی از قلعه
تیری انداخته بشاهرگ او خورد فی الحال بعد از فوت شاهزاده مشار الیه ملازمان در همان
زمان قلعه را گرفته هر کرا در انجا یافتند تا کودکان شیرخواره و سگ و گربه پاره پاره ساختند
در درج سلطنت امیرزاده مرحوم و ارکان دولت شاهزاده را دود حیرت بر آمده آتش
فرقت ولی نعمت در درون و بیرون سوخت نعش شاهزاده را بشیراز برده در مدرسه ای که عمارت
نهاده بود ... نهال بالا کشیده برومند در جویبار دولت و اقبال که از تندباد حوادث از پای در
نیامده و بر سپهر حشمت و عظمت آفتابی درخشان نشد که عاقبت الامر بمحنت کسوف گرفتار نیامده
بیت چون نیست ز هرچه هست جز باد بدست :: چون هست ز هرچه هست نقصان و شکست
انگار که هرچه نیست در عالم نیست :: انگار که هرچه هست در عالم هست :: حضرت پادشاه گردون
صولت انتظار قدوم امیرزاده عمر شیخ میکشید که با او مشورت نموده عازم دیار مصر و شام
گردد که ناگاه توکل بهادر باردوی همایون آمده واقعه هایله را بسمع اعیان حضرت رسانید امرا
و ارکان دولت در بحر تفکر فرو رفته نه رای گفتن داشتند و نه روی نهفتن شعر مشکل همه
انیست که مشکل خود را :: گفتن نتوانیم و نهفتن نتوانیم :: عاقبت جز اظهار چاره ندیدند در خلوتی
باتفاق بعرض زمان فرمای آفاق رسانیدند حضرت صاحبقران دل از دست داده در دامن
تحمل و اصطبار زده اصلا تغیر بخود راه نداده و زبان خجسته بیان بکلمه کریمه انا لله و انا الیه راجعون
بگشاده زمام ایالت فارس را در قبضه اقتدار فرزند ارجمند امیرزاده مرحوم نهاده او را
همراه نعش شاهزاده مرحوم بود اوچ قرا بهادر با منشور همایون متوجه [illegible] شده امیرزاده
مصیبت زده را با امرا شاهزاده بطرف شیراز باز گردانیدند و خود نیز با شارت علی
در رکاب او روان شدند آن دو خواتین امیرزاده عمر شیخ بهادر انار الله برهانه سیوج جیلی
اغا و فرزندان سعادتمند او امیرزاده اسکندر نعش انجناب را از شیراز نقل کرده بکش

و در قبه که از مستحدثات حضرت صاحبقرانیست در جوار مزار فایض الانوار شیخ شمس الدین
کلار مدفون ساختند و سبب نقل نعش شاهزاده مرحوم در ظفرنامه و سایر تواریخ صاحبقرانی
مسطور است ذکر قضیه قلعه ماردین و مقید شدن سلطان عیسی بفرموده پادشاه با تمکین
و توجه آنحضرت بجانب جزیره از جنبه مزقوم گشت چون سلطان عیسی بدرگاه عالم پناه آمد باج
و خراج قبول کرده لشکریان جهت تحصیل مال برای مهمات ضروری خویش بیرون
در آمدند ناگاه طایفه از قوم اوباش غوغا کرده ایشان آزردند رای عالم آرای پادشاه جهانگشا
برین حرکت اطلاع یافته سلطان عیسی را طلب داشته بزانو در آورده و بواجبی تفحص
نقش نموده از فحوای کلمات او بوضوح پیوست که خدمتش در وقت بیرون آمدن با برادر و معتمدان
خود گفته که قلعه را از دست ندهید و شهر تسلیم نکنید و وصیت کرده که اگر من هزار مکتوب نویسم و مبالغه
کنم شما شفاعت من قبول نکنید و التفات بسخن من ننمایید که من خود را فدای شما و این مملکت
میسازم بعد از ثبوت این جرم بروی یرلیغ واجب الانقیاد بأخذ و تقیید او صدور یافت چون
اوایل زمستان بود و علف در آن نواحی یافت نمیشد کثرت حصارهای مرتبه که محاسب وهم
از تعداد آن عاجز اند رای عقده گشای صواب دران دید که از آنجا نهضت نموده محاصره و
فتح ماردین را بوقت دیگر گذارد لاجرم از آنجا بطرف کوهستان روان شده چون دو سه روز
قطع نمود ناگاه هوا متغیر گشته ابر و بارندگی بدید آمد بنشابه که زمان طوفان نوح مسافت با چشمک
سالی در نظر بصیرت مینمود و زمین آن ناحیه بغایت نرم و سست بود چندانکه مردم بالای آن لای
گرفتار شده عقل و قطار از شتران بار بردار و استران و اسبان از هم وا ماندند و احمال
فتند و از آن زمان بارندگی استیلا بجایی برتر رسید که حشر خلایق همه برجا گذاشته
برهمان زده قدم در راه نهادند اکثر سپاهیان و ارکان و امرا و نوکران نمدها و زیلوها و امثال آن
بر روی لای انداخته و بگذشتند چون بارندگی در بیست و سیم جمادی الاول بود و خلاصی از جل
و آب در عاشر جمادی الاخر میسر شد از ان واقعه صاحبقران کامکار کعف و سوغات بیرون از شمار

مصحوب کسی اعتمادی جهة فرزندان بطرف سلطانیه فرستاده بود و شخصی شیخ نام
در ملازمت حاکم جزیره سعادت زمین بوس دریافته بود و مشمول نظر عاطفت و احسان
گشته پای در طریق بی راهی نهاده و در اکتساب اعتبار دست درازی کرده و مجموع ما
داده و سلاح او بستد و آن بجزیره در آورده ملک عزالدین عهد شکسته بآن مفسدان ساخت حضرت
صاحبقران نامدار دو سه بار جهة الزام حجت کس پیش ملک عزالدین فرستاده پیغام داد که شیخ
گرفته بدرگاه فرست تا رقم عفو بر جریده جرایم تو کشیده آید والا مجمع جزیره و قلاع تو در زیر سم ستوران لشکر
پست و نابود خواهد شد ملک عزالدین بر حصانت حصار و آب شط اعتماد کرده آن نصیحت
را اعتبار ننمود عاقبت شقاوت و دولت آن خاکسار عنقریب سبب دل نیازی الطفا بدر رفت
بیان این سخن آنست که چون حضرت صاحبقران دانست که ملک عزالدین بر حصانت حصار
و آب شط اعتماد کرده به غفلت از گوش بردن نخواهد کرد روز چهارشنبه ثالث عشر
جمادی الاول اغروق آنجا گذاشته ایلغار فرموده با لشکر فیروزی اثر از دجله عبور کرده
در وقت سحر بر سر آن مردم بزرگشان که در خواب غفلت رفته بودند رسیدند و ملک عزالدین
حاکم جزیره در آن فتنه و آشوب بدست یکی از لشکریان افتاده و آن شخص او را در شکنجه
کشیده بعد از آنکه مال فراوان گرفت خدمتش را رها کرده و ملک عزالدین بمشقت بسیار جان
از آن ورطه خونخوار بیرون برده سلامت و ناطق او مورد نهب و غارت گشت و جمیع قلعه
جزیره را گرفته سپاهیان از غله و حیوان و اسباب بی نیاز شدند و رایت نصرت انتما بعد از کوچ شمال
ابد از آنجا نهضت کرده معاودت نمود و چون آنحضرت از دجله عبور فرموده فرمان داد که
تمامت اموال از غنایم و جمال و غیره و آنکه بر محل نقل کنند و لهذا در حمل کشتی بدست
دو شبانروز از آب گذرانیده باردوی همایون رسانیدند ذکر توجه پادشاه گیتی ستان
بجانب ماردین نوبت دوم و ولادت شاهزاده جهانیان الغ بیگ چون زمستان باخر رسید
و خسرو انجم بمنزل الشرف خود در آمد میسید شهر ایر و بر بعد از فتح جزیره پرتو التفات بر احوال

لشکر

لشکر انداخته بنیاد کارزار استوار ساخت و در غره جمادی الاخر سنه ست و تسعین و سبعمائه
رایت نصرت بصوب ماردین برافراخت و امیرزاده میرانشاه گورکان برسم منقلای از پیش روانه شد
و احشام و صحرانشینان از مآل حوادث و نوایب گریخته در روز دوازدهم ماه مذکور صاحبقران
منصور بظاهر ماردین در آمدند و باطراف و جوانب شهر محیط شدند و آواز کوس و دهل
در گنبد آبنوس افتاده روز دیگر صاحبقران کامکار با سپاه قول و جوانغار و برانغار توجه
حصار کشیدند و پیش از همه لشکر قول زده با نردبان بر دیوار نهاده و بالا بر آمدند و سایر بهادران دیگر
اطراف و جوانب حمله آوردند و دشمنان فرار نمودند و شهر را مسخر ساختند مخالفان از بیم جان روی
بقلعه نهادند لشکریان تعاقب نموده جمعی کثیر را کشتند و بسی از پسران ماه پیکر و دختران حورسرشت
منظور در زیر دست و پای دواب هلاک شدند و بسیاری از لشکر غالب نهب کردند و خیمه ها و غنایم و
اموال بحساب بدست آوردند و در پای قلعه محکم اشتغال نمودند و آن حصاریست که به غایت
محکمی و استواری بر سر کوهی بلند واقع شده و مقدار یک آسیا آب از آن قلعه بنشیب می آید و
شعراء بلغا منظومات و منثورات خویش متانت و حصانت آن قلعه اشارت کرده اند و آن قلعه را
بقلعه شهبا تعبیر فرموده القصه بهادران و دلاوران سپاه فیروزی نشان از روز تا شب
آتش رزم و پیکار برافروختند و چون خسرو سپهر احتشام نقاب ظلام در روی کشید دست
از جنگ باز داشته در احوال حصار توقف نمودند روز دیگر چاشتگاه رفته هر که باندرون قلعه رفته بود
و پناه بکوه ها گرفته بودند آوردند و ارباب حصار چون قوت سرپنجه لشکر نصرت شعار مشاهده
کردند خوف و خشیت بر ضمایر ایشان استیلا یافته بتضرع و زاری آغاز کردند و بجان زینهار خواستند
حضرت صاحبقران ایشان را از پای قلعه باز گشته باردوی همایون نزول فرمود و اهالی ماردین
تقوزها و پیشکشها بیرون فرستاده و باج و خراج را متقبل شدند و از اتفاقات حسنه که مردم
زمین را دستگیری کرد آن بود که در اثنای تضرع و تخشع ایشان ایلچی از جانب سلطانیه بسرای ملک
خانم رسید و خبر رسانید که روز پنجشنبه پانزدهم جمادی الاخر سنه ست و تسعین و سبعمائه امیرزاده

شاهرخ را در قلعه سلطانیه با اسباب بی طلب بخشیده بی منت فرزند ارجمندی از ازل بخت
عمد نجوم را بعد از مراسم احتیاط چنان معلوم شد که هنگام ولادت برج اسد برافق شرقی مستقیم
راس انتخاب منطبق بوده و آفتاب در حمل قرار داشته شعر اسد طالع آمد خداوند روز
گزو دیده دشمنان گشت کور شرف ماه آفتاب از حمل گرامیده از علم سوی گل از استماع
این بشارت مواد ابتهاج و مسرت حضرت صاحبقران گردون منزلت روی در ازدیاد
نهاده شعله خشم جهان سوزش که بفلک اثیر رسیده بود بجلی تسکین یافت و بشکرانه این عطیهٔ کبری
از سر جرم ارباب ماردین گذشته بلکه مالی را که قبول کرده بودند بدیشان بخشیده و زمام حکومت
آن ولایت را در قبضه اقتدار سلطان صالح برادر سلطان عیسی نهاده و از انجا عنان همت
در راه بجانب کرده عازم لشکری شده و شاهزادگان و امرا و نوئینان سرکرده ایلی باز گشته
و بنفس همایون از راه سور مراجعت نموده چون بکنار شط رسید امیرزاده میرانشاه را
جهت ضبط آن ولایت بجانب بالا آب دجله رسم بعمل رسانیده ساخت و خود از آب گذشته در
قصبه که نفیس از باد بهشت نشان میداد نزول فرمود و بموجبیکه متوجه اتفاق شده ذکر فتح قلعه حمید
مضرب خیام صاحبقران کامکار گردون اقتدار هنوز از آن مرغزار کوچ نکرده بود که از پیش
شاهزادگان کامکار امیرزاده میرانشاه گورکان و محمد سلطان بهادر ایلچی رسیده خبر رسانید
که اهالی حصار قراجه قاو که بحمید اشتهار یافته بحکم قلعه مغرور شده اظهار سرکشی میکنند آنحضرت ایلچی
امیر جهانشاه را در مقدمه روان فرموده و خود با مجموع سپاه از عقب در حرکت آمده لشکریان را
آب دجله که در آن موسم بغایت تنگ شده بود عبور نمودند و بظاهر القلعه فرود آمده طناب بر
طناب کشیدند و آن حصاریست در نهایت رفعت که با ایوان کیوان لاف همسری میزند و در رفعت
با سد سکندر دعوی برابری میکند اساس آن بقعر زمین فرو برده اند و دیواران با اوج فلک برآورده
و مجموع باره از ازار سنگ تراشیده و ترتیب داده اند و بگچ استوار شده و عرض دیوارش
در مرتبه که بر بالای آن دو سوار پهلو بپهلو گردش توانند راند و بر سر باره هم از جانب بیرون بمقدار قامت

شخصی بلند از سنگ تراشیده برآورده اند و بالای آن پوشیده بر بالای آن از فوق از جانب
بیرون باز دیواری سنگین مرتب گردانیده اند و بر چهار ارکان ساخته سنگ انداز ها از آن
گذاشته اند تا در وقت شدت حرارت هوا و هنگام سورت سرما خلایق در آنجا آسوده
تواند بود و در اندرون حصار دو چشمه آب خوشگوار روان دارد و چند باغ معتبر بارور
در آن قلعه هست و از بنای حصار حمید تا زمان محاصره حضرت صاحبقران که مدت چهار هزار
و سیصد سال بوده که در عرض آن اوقات هیچکس بقهر و غلبه بر آن استیلا نیافته مگر خالد بن
ولید که در بدایت اسلام بعد از مدت طول محاصره از کاریزی که از شهر بیرون می آید بنهانی
در آمده بود و بر آن موضع مستولی گشته القصه چون حضرت صاحبقرانی بحصار حمید رسید روز
دیگر سه ارشه لشکر بازار محاصره ترتیب نموده و سپاه ظفرپناه جوکها و تورها و شیلان
بجنگ اشتغال نمودند و هرچند از بالا سنگ میرسید پای ثبات و وقار بهادران چلاو
آهنین از جای خود متزلزل نشد آنحضرت فرمانداد تا عثمان بهادر و سید خواجه و ارغونشاه
هریک برجی را نقب زده راه آمد شد مهیا ساختند ارغونشاه پیش از همه تعجیل را کار
و لشکری از اطراف و جوانب حمله آورده قلعه که در مدت چهار هزار سال هیچکس بر
آن دست دراز نکرده بود در دو سه روز مسخر ساختند و در حصار رخته عظیم
گرده و نقره و قطره ازرا غارت کردند و سپاهیان انجا در نقبها رفته و ناپدید شده هیچکس
از ایشان نشان نیافت و بموجب فرمان لیاقتان با بر اسلامی برج رفتند و بتخریب آن
مشغول شدند و چون از غایت استحکام فرصتی در ازمی بایست که انمعنی میسر شود از انکه
از شرفات انداخته دست از آن باز داشتند و از آن موضع کوچ کرده در آن
اثنا اوزبکی حاره سر را اعلی آمده معروض داشت که بنی صوفی از آن گرگان کرده و میگریزد بر حسب
فرموده او را در زمان حاضر ساختند و بعد از رشتن گناه معترف شد و جمعی را که در آن
باب با او اتفاق نموده بودند نام برد و حال آنکه او و شاه عطابخش جرم پوش اعلای

او و مراسم خسروانه و صنوف نوازش ارزانی داشته او را امیر تومان ساخته بود و در آن اثنا
بعد از اولاد و احفاد پادشاه جهانگیر کسی نبود چون بعد ازان اندیشه خلل ظاهر گشت حضرت
صاحبقران بقصد او و پرسش فرمان داد و یرلیغ واجب الاتباع نفاذ یافت که جمعی را که با او اتفاق
نموده بودند به یاساق رسانند **ذکر توجه حضرت صاحبقران بجانب الاتاق و فرستادن**
بعضی از شاهزادگان باطراف آفاق و وقایع دیگر حضرت فرمانده با استحقاق
بعد از تسخیر قلعه حمیده متوجه الاتاق شد و در ملک مهروان کوتوالان قلاع و سرداران بقاع
حلقه اطاعت در گوش افکنده باردوی همایون شتافتند و بعمل قوایم سریر خلافت مصیر نایل
شده باج و خراج قبول کردند و کلمش از تقبل مبلغ خطیر بخزانه فرود آورده و چون شهریار روی
زمین از خیال فارغ گشت آنرا باتمغا و غرجستان مقرر گردانیده امیرزاده محمد سلطان
با جوانغار براه چپاچور روانه داشت و رایت ظفر پیکر از راه سیواس بجانب صحرای موش
در حرکت آمده امیرزاده شاهرخ ملازم رکاب نصرت انتساب بود و اگرچه موسم بهار بود
شدت سرما و کثرت برف است و شتر بسیار در آن عقبهای بلند که عبور نموده تلف شد روز
سه شنبه یازدهم رجب از عقبات دشوار و راههای ناهموار عبور نموده صحرای موش مقر
سرادقات جلال گشت امیرزاده میرانشاه و محمد سلطان در آن محل باردوی اعلی پیوستند
و حاکم تفلیس حاجی شرف که در مجموع ولایت گرجستان بحسن اخلاق متفرد بود و ممتاز بود در
شرف ناموس استعداد یافته و اسپان راهوار بگذرانید از آنجمله اسپی کمیت که با تمامت اسپان
نامدار حاکم ولایات و اطراف که برسم پیشکش آورده بودند دوانیدند بر همه سبقت گرفت
حضرت صاحبقرانی خدمتش را منظور نظر اشرف گردانیده مملکت او را با دیگر ضمایم
ملحقات بروی مسلم داشت و قامت قابلیت حاجی شرف را بخلعت طلادوزه و کمر و شمشیر
زرین مشرف ساخت و شیخ صوفی را با او سپرد تا در قلعه تفلیس محفوظ و مضبوط دارد
خلال این احوال محمد درویش برلاس را با طایفه از سپاه بمحاصره قلعه النجق فرستاده چون

قرایوسف

قرایوسف و احشام از راه و بیه بوقا ز نگار قرار بر فرار اختیار کرده بودند حضرت صاحبقران
ممالک ستان درین باب مشورت فرموده رای جهان آرا بران قرار گرفت که جمعی از تکامشی ایشان
آنحضرت برهان اغلان را با سیصد سپاه گردانیده ایاجی اغلان و جهانشاه بهادر با دیگر امرا
مصحوب او ساخته از صحرای موش در عقب دشمنان فرستاده و فرمان داد که تا آنجا که میسر
و مقدور باشد بروند و عنان بازنکشند و در دفع شر فساد ایشان سعی و اهتمام تمام نمایند و بعضی
همچنان چند روز در آن صحرا توقف نموده بجهد استیصال طایفه که تا غایت خویشتن داری شعار خود ساخته
بدرگاه گیتی پناه نشتافته بودند امیرزاده میرانشاه با لشکر بهرام انتقام فرستاده فرمود که هر کجا
اطاعت و انقیاد پیش آید از بأس و سطوت خویش ایمن گرداند و ورزد او را باد و لایت و الوس
بباد تاراج دهد و از دقایق سیاست لحظه فروگذار نکند و بعد از وقوع گوشمال اعدا بجانب قلعه النجق
رفته در محاصره آن جهد و اجتهاد مبذول دارند و یرلیغ جهانمطاع صدور یافت که تواجیان باطراف
و اکناف ممالک محروسه روند و لشکرها را که بنام ایشان جمع فرموده بدرگاه گیتی پناه آورند
برحسب فرمان روانه شده در اکناف و اقطار جهان جهت استجماع عساکر گردون مآثر متفرق و پراکنده
گشتند و رایات فتح آیات از صحرای موش در حرکت آمده بجانب الاتاق بازگشت و حضرت
علیت مآب سرای ملک خانم و تومان آغا و سایر خواتین و آغایان که در سلطانیه بودند
از آنجا بیرون آمده متوجه اردوی اعلی گشته چون حوالی الاتاق محل گسترانیدن بساط جلالت
مناط شد والی جبل جور که در زمره دولتخواهان قدیم انتظام داشت بدرگاه گیتی پناه شتافته
شرف زمین بوس دریافت و پیشکشهای لایق گذرانیده در محل قبول افتاده و در حق او عاطفت
و مرحمت خسروانه در حرکت آمده اخلاط و ایل از ولایت را با او سیورغال نمود و حضرت
صاحبقران در آن بیابان میل شکار کرده ملازمان رکاب نصرت انتساب بمقدمات آن
مشغول شدند بعد از ده روز شکار که بهم رسیده آهوی سفید و قوچ کوهی و گوزن فراوان افکندند
چون مدت یازده ماه شاهزادگان و خواتین از آنحضرت جدا مانده در سلطانیه اقامت

داشتند درین ولا که خبر آمدن ایشان بمسامع علیه رسید شعلهٔ اشتیاق زبانه کشید و براه اوج کلیسا در
حرکت آمد و در اثنای راه ملاقات واقع شد چون آل [illegible] از رشحات فیض سحاب افضال
حضرت صاحبقران ریان و برومند گشت و از تذکر واقعهٔ جانسوز جگر دوز امیرزاده عمر
شیخ بهادر حزن و الم بی پایان بر خاطرها استیلا یافته شاهزادگان و امرا و نوئینان مراسم تعزیت
تازه ساختند [illegible] از چشمها از گریه باران ستاده و زبانها از ناله خاموش شد [illegible] انسان
مرکب من السهو و النسیان [illegible] شکوفهٔ حدیقهٔ سلطنت بر خاطر دوستان و برادران فراموش
گشت حضرت صاحبقران مظفر لوا [illegible] بمحاصرهٔ قلعهٔ النجق انداخته نقش همایون متوجه قلعهٔ اونیک
شد اهل قلعه دل بقتل کرده و مرصد داشتند از مهابت و [illegible] بیرون فرستادند و با عیال و اطفال
بر سر کوه آمده فریاد الامان باسمان رسانیده مزاج اشرف حضرت صاحبقرانی که متصف بعدل و
انصاف بود ایشان را از بیرون آمدن معاف و معذور داشت و از آن موضع باز گشته شب [illegible]
کوچ کرده باوچ کلیسا نزول فرمود مقارن آن حال والی ارزنجان طهرتن که سوابق اخلاص با لواحق
اختصاص جمع داشت با عطایا و هدایا بپایه بوسی سعادت افتخار رسید و [illegible]
کیمیا اثر رسانیده [illegible] و عاطفت [illegible] اختصاص یافت

ذکر فتح قلعهٔ اونیک

چون اکثر حکام و سپهداران اطراف و کوتوالان قلاع بقدم اطاعت پیش آمده روی نیاز بر ساحت
بارگاه پادشاه عالم مطیع جهان مطاع نهادند الا مصر پسر قرا محمد ترکمان که حاکم قلعهٔ اونیک بود و خاطر خطیر
شهریار جهانگیر متوجه قمع استیصال شد امیرزاده محمد سلطان را در مقدمه روانه کرد و رایت نصرت
آیت براه دیگر بعد از آن در حرکت آمد حضرت صاحبقران سپهر احتشام قبل از امیرزاده
محمد سلطان بدان مقام رسیده و جنگ در انداختند و بمساعدت دولت روز افزون حصار
زیرین را مسخر ساخته با خاک یکسان کردند مصر با اتباع خویش بقلعهٔ کوه تحصن نمود [illegible]
[illegible] گشته توره و چپرها گرفته فی الحال بکرها بر آمده نزدیک بدروازه رسیدند صاحب
جوش و خروش گوید بیت ساده [illegible] انشا کرد او در میل ¤ بسوی مصر مانندهٔ دریای نیل ¤ سیه

بقلعه رسیدند تنگ ¤ بر آمد ز هر جانبی پس جنگ ¤ فوجی ز هر گوشه بکاشتند ¤ غو [illegible]
ز هر سو بر افراشتند ¤ که هر کس که خندد فراز فصیل ¤ بتارک رساندش که گردد قتیل ¤ و از
گرز لبان نهنگ ¤ سپاه انجمن شد بامن جنگ ¤ چو مژگان خوبان در صف رزم ساز ¤
یکی در نشیب و دگر در فراز ¤ روز دیگر مصر پسر [illegible] خود را با تحف بپادشاه [illegible]
اعلی فرستاده عرضه داشت که بنده و فرمانبردارم اما از مهابت قهر ملک فرسای یارای
بیرون آمدن ندارم اگر این نوبت امان یابم تا از سر اطمینان خاطر بخدمت شتابم عنایت
بنده نوازی باشد حضرت صاحبقران کشورستان فرستادهٔ او را نواخته فرمود که [illegible]
فرستاده مقبول است و با او بگو که ما از سر جریمهٔ تو در گذشتیم اما باید که بزودی بیرون آئی تا
عنایت ما شامل حال او گردد و ایشان باز گشته بقلعه در آمدند این سخنان با وی گفتند مصر
از طالع ضعیف و بخت بد کلمات حکم [illegible] را بسمع رضا اصغا ننموده اهل قلعه دست [illegible]
باز ده جنگ آغاز کردند روز دیگر امیر طهرتن پیش شد مصر را از طریق مصلحت اندیشی
نصیحت کرده گفت که این چه سوداهای فاسد و خیال باطلست که تو بدماغ راه داده با
پادشاهی که سلاطین آفاق در مقام خدمتکاری و غاشیه کشی او آمده خلاف و نزاع
میکنی و هیچ نمی اندیشی که مهم بکجا [illegible] کنده و از عهدهٔ این امر خطیر چگونه بیرون توانی آمد
از استماع این کلمات خوف و هراس مصر زیاده شده و باز پسر خود را با شتلقی که خویشان
نزدیک او بود [illegible] جرات و جلادت امتیاز داشت با ایشان
او در [illegible] بیرون فرستاده ایشان بزبان تضرع و استکانت در پایهٔ سریر اعلی عرضه داشتند
که مصر امیدوار که [illegible] سابقا التماس نموده بشرف انجاح اقتران یابد حضرت صاحبقران
کامکار در یافت که مصر را عزم نداد که بحضرت شتابد و جرم [illegible] یرلیغ واجب الاتباع
نفاذ یافت که بهادران لشکر منصور در ظلمت شب جای بگیرند تا روز جنگهای عظیم کنند
در اثنای حرب و قتال از حصار تیری انداختند که بر [illegible] نشسته بود [illegible]

میان مصر و ستلش خویشی نزدیک بود و استظهار قلعه و اصحاب بقلعه بدرست اگر خدمتی را
مقید کنند موردی تمام باحوال شاهزادگان را ه ناید و حال آنکه بر ضمیر انور پادشاه هفت کشور
لمحت اهمیتی روی انداخته بود روز دوشنبه حضرت صاحبقران پسر مصر را امش خود طلبید
و خدمتش و او از ده ساله بود و بحسن تقریر و حرکات موزون و کلمات دلپذیر از امثال
امتیاز داشت و آن کودک چون بپای تخت رسید روی بقدم همون نهاده بعبارتی
خون پدر خویش خواهش نمود و عرضه داشت که اگر پادشاه از سر کشتن او در گذرد من
بروم و سعی کنم که با شهر و کفن بدرگاه پادشاه روی زمین آید آنحضرت فرمود که خون پدر تو
ببخشیدم بشرط آنکه خود بیاید و حضرت صاحبقرانی از روی ترحم و مهربانی خلعت
فرزندی از فرزندان در بر پسر مصر پوشانید و حمایل کمر از شاهزادگان از گردن او بست
و او را با جمعی از ملازمان و استمالت نامه مشتمل بر عنایت و عاطفت بیکران نزد پدر فرستاد
او را چون بمیان قلعه در آورد اهالی قلعه در جوش و خروش آمده زبان بدعای دولت
ابد پیوند گشادند مقدم بندگان عتبه علیه را بقدم اعزاز و اکرام تلقی نموده و مصر انجا خبر خلعتهای
فاخره زرد و خرد بهزاده باز گردانید اما از غایت دهشت و سر اسیمگی مقصد بسرود و زهره
نداشت که قدم از قلعه بیرون نهد و خود را بارگاه فلک اشتباه رساند تا نفس [illegible] ازان
مهلکه بر باد چون مصر در آمدن تاخیر و تعلیق جاره داشت حضرت صاحبقرانی فرمان داد که بنیاد آن
قلعه را ویران سازند در اثنای این اوقات مادر مصر با تحف و پیشکش از حصار فرود آمده
نیاز بر خاک عجز و مسکنت نهاده بزبان استکانت معروض داشت که پسر من بنده ایست از
بندگان این آستان او را همه [illegible] باشد که در مقابل خدام عالیمقام آید لیکن از غایت خوف
و خشیتی که بر وی استیلا یافته دست و پای مرغ دل جای جان و ارد که از شکوه این گروه که
رکاب نهایت انقلاب [illegible] آب شود اگر مصر خوف و هراس نمود و داد دهد
نباشد حضرت صاحبقران او را خلعت داده نوازش فرموده گفت [illegible]

مادر که نزد حضرت پادشاه آمده بود و الامر [illegible] از خود [illegible] حرم سرای ملک خانم و تومان آغا و دیگر
خواتین مادر مصر را خلعتهای فاخر پوشیده تکمیل کردند چون بقلعه در آمد کیفیت حال با پسر در میان نهاد
مصر از غایت شقاوت و ادبار بر عصیان اصرار نمود فرمان واجب الاذعان نفاذ یافت
که استادان هنرمند در برابر قلعه عمارتی بلند سازند و در اندک زمانی بدان اشتغال نموده
تمامی فصیل از انحصار باتمام رسانیدند و از ضرب سنگ عراده و منجنیق مصر را از جنگ
آورده بودند چون پانزده روز از رمضان گذشت قلت آب بمرتبه رسید که مصری تاب گرسنگی
رعیت را از قلعه بیرون کرد و اکثر کاخ و ایوان قلعه از زخم سنگ گران با خاک یکسان
گشت **بیت** این همه ملکت که تو دیدی خراب شد ❁ وان سیل نگر که شهدی سراب گشت

اصطراب و [illegible]

و از آنجا مصر [illegible] خود را [illegible] شاهزاده [illegible] سلطان فرستاده زاری و تضرع از سر گرفت
و شاهزاده [illegible] جاه سپهر خلافت مصیر فرستاده از اشفکی و سر اسیمگی
او کلمه چند معروض داشت آنحضرت فرمود که اگر بیرون شتابد [illegible] راه نیابد
فرمان فرستاده او را خلعت پوشانیده باز گردانید و آن شخص با مصر ملاقات کرده
دیده و شنیده بود باز گفت و بر زبان گذرانید که مصلحت در بیرون آمدنست [illegible] مصر
در آن مرتبه بود که بزلال نصیحت تسکین یابد همچنان بر سر خود مصر بوده حرکت المذبوحی میکرد
مبارزان سپاه ظفر پناه بدان کار [illegible] رفته [illegible] از همه جای همت خواه شاهین [illegible]
تیر قلعه [illegible] با صفت گیس شب تاریک کمرهای بلند بر آمده [illegible] آتشی [illegible]
[illegible] سیب بهادران نصرت نشان [illegible] سینه های مخالفان در حرکت آمده سر [illegible]
گرفته شب تاریک بود [illegible] حملی عظیم شده [illegible] شاه زخم دار شده باز گشت [illegible]
[illegible] از ده [illegible] دشمن [illegible] بر موضعی که ارتفاع آن [illegible]
رسیده [illegible] ساخته [illegible] مصر بن [illegible] منقطع شده [illegible]
خوف [illegible] سیل [illegible] چون سیل بار [illegible] محیط [illegible] اعراض نموده [illegible]

[illegible]

از ضعف ایکفته بود از کثرت بستد مصر در روز جمعه غره شوال دل از قلعه و دل برگرفته و در ابار
بار دیگر مردان فرستاد و بتعلق قوایم سریر حضرت سعید فایز شده زبان به چاره و شفاعت گشاده دیوان
عورت بیچاره روی نیاز بر خاک نهاده و داد زاری و فغان باسمان رسانید و از سر سوز و گداز
برای پسران طلب ترحم و شفاعت نمود شامل حال او شده فرمود که چون او را بتوبیخ شرم آباد
که سهی خط بیرون آید و اگر در آمدن تعلل نماید چون خندق حلالی بعد از تسخیر قلعه در کردن او بود مادر
مصر اندیشناک بازگشت و از صورت قضیه پسر را اعلام داد مصر روز دیگر با شمشیر و کفن بیرون
آمده با میرزاده محمد سلطان التجا نمود و پیشانی بر خاک نهاده و گفت اگر شاهزاده چون برادر حمایت
ننماید مدت العمر وظایف شکر حسب کی بجای آورم و تا زنده باشم بر ایشم خدمتکاری و جان سپاری
قیام نمایم شاهزاده جوانمرد مصر را امیدوار گردانیده بدرگاه عالم پناه آورده و التماس
او را معروض داشته شفیع جرایم وی گشت حضرت صاحبقران خون مصر را بشاهزاده بخشید
و از سر گناه او درگذشت لیکن یرلیغ واجب الاتباع نفاذ یافت که سلطان عیسی والی مصر را
بسلطانیه برند سلطان عیسی را از آن موضع وقیف نموده مصر را اسیر فرستادند و از آن مرکب
همچنان موجب فرموده عمارت حکم شد که تمامت آلات و ادوات حرب که در قلعه ماردین بود بیرون
آوردند و امیر المش بمحافظت آنجا منصوب گشت **ذکر مراجعت حضرت صاحبقران ممالک ستان**
و فرستادن لشکر بجانب گرجستان و ولادت میرزاده ابراهیم سلطان شهریار گیتی کشای کشور
گیر حضرت نصرت قرای اقلیل بعد از تسخیر قلعه ماردین پنج روز در آن موضع بساط نشاط
گسترده داد عیش و طرب داد چون از لهو و لعب سآمت و ملالت روی نمود از آنجا مراجعت
نموده روز ششم ماه شوال در اثنای راه جناب امیر حاجی سیف الدین از جانب ماوراء النهر
آمده مهمات ملکی معروض داشت حضرت صاحبقران در علکا الداغ که نزهتگاه رضوان
بود نزول فرموده چند روز توقف فرمود روز دوشنبه شانزدهم ماه مذکور فرمان داد تا طوی عظیم
ترتیب کردند و در آن طوی امیر طغی را بشوره ولایت ارزنجان و نواحی آن منصوب گردانیده ملکا

ذکر اختصاص

ذکر اختصاص داده روانه ساخت امیر زیرک حاکم گرش از آن طایفه از مردان قشقیری
تعلق آمدن رفته و به انجار رسیده در باب محاصره و جنگ بدو سعاف نموده حاکم قلعه امیر
زیرک چون تسلط سپاه منصور مشاهده کرد و دانست که بچه حال اهل حصار با مال و حوادث بلا
خواهند گشت لاجرم حیلت اندیشه امان طلبیده و التماس نموده عهد کرد که اگر لشکر دست از محاصره
باز دارند از پای حصار برخیزند من بیرون آیم امیر زیرک ملتمس او را مبذول داشته از آنجا
برخاست و فوج بالموضع در محلی فرود آمد امیر بارد بی الکه امیر زیرک را اعلام کند بهنگام
سحر از حصار بیرون آمده متوجه درگاه عالم پناه شد چون باردوی همایون رسید منظور نظر
مرحمت شد حضرت صاحبقرانی ولایت اودین به وی بخشید و با ال طمغا و خلعت خاص و کمر زرین مرصع
را باز گردانیده ایلچی فرستاده و امیر زیرک را باز خواندند در خلال این احوال برهان اغلان
و امیر حاجی سیف الدین و امیر جهانشاه و امیر عثمان بموجب فرموده از راه اقتفا با لشکر گران
متوجه گرجستان گشتند آنحضرت نفس همایون از علکا الداغ عازم التوب شد لشکریان ظفرقرین
از اطراف و سرگرامی یافتند قتل و غارت میکردند حضرت صاحبقران رفع مقام ازینجا
کامکار چون شهر قارص رسیدند در مرغزار آن که صحرای دلکش و منزل خوش بود فرود آمدند و از
جوقرحائی که در آن اوان روی نموده آن بود که اختری مبارک از افق جلال طالع گشت یعنی
روز جمعه بیست و ششم شوال از سنه ستمائه حضرت ملک متعال میرزاده
شاهرخ را فرزندی سعادتمند ارزانی داشت و با براهیم سلطان موسوم آمد و عظمی
کس فرستاده و خاطر خطیر پادشاه جهانگیر را از اتصال این بشارت فرخناک مسرور گردانید
مدت هشت و دیگر روز بعشرت و سرور و لهو و سرور گذرانیده حضرت صاحبقرانی با کمال مسرت
و شادمانی از مرغزار قارص کوچ کرده در دشت منبک کول فرود آمد و در آن موضع
بهادران که بغزو گرجستان رفته بودند و قلاع و بقاع آن ولایت را فتح کرده با غنایم
موفور باز گشته بعز بساط بوس فایز گشتند بار دیگر طوی کرده بر سر شاهرخ فرمودند

ذکر رفتن شاهزاده جوانبخت شاهرخ بهادر بجانب سمرقند برحسب فرمان و توجه حضرت صاحبقران بار دیگر بطرف گرجستان

در مستهل ذی قعده سال مذکور خاقان مؤید منصور فرمودند که امیرزاده شاهرخ بطرف سمرقند رود و بضبط و ربط مملکت قیام نماید چون
شاهزاده مشار الیه عزم رفتن کرد آنحضرت اشارت فرمود که مهد علیا سرای ملک خانم و تومان
آغا و دیگر خواتین و آغایان اغروق در مرافقت آنجناب تا سلطانیه روند و ایشان در اواخر
وقف نموده شاهزاده و همه مقصد کرده و نور باصره سلطنت خرم و بامرحمت برحسب فرموده در
حرکت آمدند و بعد از رفتن آنجناب بار دیگر داعیه اعلای رایت جهاد از خاطر خطیر پادشاه دین
پناه سر برزد لاجرم عنان عزیمت بجانب گرجستان که بتعلقا اشتهار دارد منعطف ساخت
ایشان بقلال جبال و مواضع استوار پناه برده بودند سپاه جلادت شعار بی محابا در رفتند
اهالی دیار آن قتل و غارت معدوم رسانیدند مظفر و منصور بدرگاه عالمپناه معاودت
نمودند حضرت صاحبقران شکار کنان میرفت تا تفلیس که معظم ترین بلاد گرجستان و دار الملک سلطان
ایشانست رسید و از آنجا بازگشته ولایت سکی آمد امیر حاجی سیف الدین و امیر جهانشاه با جمع
امرا بر سبیل ایلغار باطراف آن ولایت فرستاد و امر کرد که از دو رایی در آید ابواب غارت و قتل
بر روی او مفتوح سازند و هر کس که مخالفت نماید خانه او بر اندازند ایشان برحسب فرموده کوه
و دشت را غارت کرده ایل و الوس آن نواحی را پراکنده کرده بار دیگر بهمون رسانیدند
و امیر شیخ نور الدین و پیر سارابوغا با لشکر شکین بکوهستان روان فرمود و ایشان چون بکوهستان
در آمدند سیدی علی شکر حاکم آن موضع ملک و مال را وداع کرده از خوف جان روی بگریز نهاد و امیر
شیخ نور الدین الوس او نهب و تاراج در کوهستان زده باعصمت بدرگاه حضرت صاحبقران بازگشت
در خلال این احوال کس از جانب شروان آمده خبر آورد که لشکر توقتمش خان مانند ایشان علی
اغلان و الیاس اغلان و جمعی دیگر از شاهزادگان جوجی زاده از دربند گذشته بعضی ولایات
شروان شاه را که ایل و فرمانبردار آنحضرت بودند تاختند حضرت صاحبقران فی الحال بجانب

ایشان درحرکت

ایشان در حرکت آمد مخالفان چون از توجه رایات ظفر نگار خبردار شدند قرار بر فرار اختیار
کرده از آن مهلکه جان بکنار کشیدند و آنحضرت جهت قشلاق در علف زار محمود آباد نزول فرمود
قبه سرادق جلالت شان را باوج کیوان بر افراشت و از آنجانب مسرعی بطلب مهد اعلا و اولاد
صغار بسلطانیه فرستاد سرای ملک خانم و تومان آغا و دیگر خواتین و فرزندان عالیمقام برحسب
فرمان روانه شدند و منازل طی نموده و از آب کر گذشته سعادت دستبوس حاصل کردند در
اثنا امیرزاده میرانشاه از ظاهر النجق نهضت نموده روی بار دوی عالی نهاده چون بموضع محل
رسید حق سبحانه و تعالی نور باصره او را ابدا فرزندی زاده کرده آمد و حضرت صاحبقران
این خبر استماع نموده آن پسر را ایجل نام نهاد و امیرزاده پیر محمد عمر شیخ برحسب اشارت علیه
امیر سونجک و حسین جهاد اول و علی بیک عیسی با لشکر خاص از شیراز روانه شده در مقام
قباطوس بسرا از گذشت

ذکر احوال سلطان احمد جلایر بعد از هزیمت و جلوس او بار دیگر بر سریر سلطنت

سلطان احمد جلایر چون از رعب لشکر فیروزی اثر گریزان شده بجانب حلب میل نموده اعیان و
اشراف آن دیار برحسب اشارت سلطان برقوق که در آن ایام فرمانفرمای مصر و شام بود
در اکرام و احترام خدمتش مبالغه کرده آنچه از مایحتاج او میباید مرتب و مهیا داشتند
سلطان احمد چندگاه باری شکران عرب در ولایت حلب شب بروز و روز بشب
رسانیده برقوق ایلچی پیش او فرستاده خود را بنده و خدمتکار خوانده و پیغام داد که
ملک و مال حکم مشارکت دارد بلکه بر مجموع آن اگر تو مالک گشتی هیچ مضایقه نیست سلطان
احمد فرستاده را اسب ناهوار و خلعتی نفیس انعام و کمر مرصع داده عازم دمشق گشت
اکابر آن بلده سلطان را بدار الاماره فرود آوردند و اسباب ضیافت ترتیب
دادند و چند روز در آنجا نشاط و خرمی گذرانیده روی بمصر نهاد چون بنزدیک بقاهره
رسید ملک برقوق بنفس خود استقبال نموده پای تعظیمش از در ده عیون مکمور
و صد و سی اسب تازی و سی سر جامه طلا دوز پیشکش کرد سلطان را از جنب بر دل

در موضعی ترّه آورده و مرده و از مؤنسات لطیف و مأکولات لذیذ قرق او میفرستاد و سلطان احمد
با لشکرها متوجه حلب کرده ملک برقوق در خزانه باز کرده سپاهی عظیم آراسته کرد و انضمام سلطان
گسیل کرد سلطان احمد چون بحلب رسید شنید که حضرت صاحبقران ممالک ترکستان از غزو گرجستان
مراجعت نموده عنان عزیمت بجانب دشت قپچاق معطوف ساخته بنابرین مصریان [illegible]
نواهی کرده باز گردانیدند و از حلب متوجه دار السلام بغداد شده و خواجه مسعود سبزواری
بغداد را که آنجا بطرف تسلیم ساخت سلطان احمد در شهور سنه سبع و تسعین و سبعمایه دیگر بار حکومت
عراق عرب تمکن یافت **گفتار در لشکر کشیدن صاحبقران بجانب ایدر شمال و وقوع محاربه بزرگ با توقتمش**
در اوائل زمستان که سلطان عدالت شعار بهار با ستراباد لیل و نهار فرمان فرمود بر خاطر خطیر و ضمیر
آفتاب تاثیر سپهدار جهانگیر خطور نمود که توقتمش خان از اجداد و آباء شمالی خبر داد تا دیگر بارهای از اندازه
خویش فراتر نهد و بواسطه ایمنی و التفات بر احوال سپاه ظفر پناه انداخته همه را انعام کلی
داد سرادقات عصمت سمات را با اغروق روانه سلطانیه کردانید و فرمان داد که میرانشاه میرزا تا خانزادگان
با اولاد صغار از سلطانیه بسمرقند روند و دیگر خواتین در آنجا توقف نمایند و در هفتم جمادی الاولی
سنه سبع و تسعین خدیو آفاق با لشکرهای آراسته بجانب دشت قپچاق علم توجه برافراخت پیش
ازین حضرت صاحبقران ظفر قرین شمس الدین المالیغی که مردی چرب زبان شیرین سخن بود و در نکات
و دقایق امور واقف و در فن وسمین حکایات مطلع و بر ایراد کلام بر حسب مقتضی مقام قادر
محرر آن را با مکتوبی مشتمل وعد و وعید و محتوی بر صلح و جنگ پیش توقتمش خان فرستاده بود و او
از دربند گذشته در دشت قپچاق به توقتمش رسیده و مکتوب خسرو آفاق رسانیده و سخنان حضرت
صاحبقرانی را از روی نحو ادای نموده عرض کرد که در خاطر خان موثر و جایگیر آمد و توقتمش خان میل
صلح و صفا نموده خواست که دست در دامن اعتذار زند زبان بکلمه استغفار گویا کرداند
و غبار وحشت را بزلال عذرخواهی تسکین دهد اما امرایی که از دانش بهره نداشتند از تمکین
سر باز زده و ان بد امور را بکلمات مزخرف او را از جاده صواب منحرف کردانیدند

تا در تیه غفلت و بیداء ضلالت سرگردان شده در دشت نخوت و عناد تخم زوال و نکبت کشت
و کلمات وحشت انگیز در جواب نامه نوشت و شمس الدین المالیغی را از زر و جامه داده باز گردانید
و او در کنار آب سمور بموکب همایون پیوست و بعد از شرایط زمین بوسی مکتوب توقتمش خان را بعرض
داشت از انجواب ناصواب آتش خشم جهانسوز حضرت صاحبقرانی اشتعال یافته بفرمود
رسانید سپاه و ترتیب لشکر فرمان داد و آب سمور در دامن کوه البرز واقعست و از انجا تا دریای
قلزم پنج فرسخ و در محل عرض سپاه در جوش و خروش آمده قبل دست چپ در دامن البرز کوه بود
و قبل دست راست محیط بر ساحل بحر قلزم لشکری که از آراستگی و کثرت آن از زمان آدم
تا آن غایت در هیچ عهد کس نشان نمیداد حضرت صاحبقرانی محفوف بعون و تایید آسمانی بر ارش
کردون خرام سوار شده از بدایت طلوع نیر اعظم تا وقت ظلام بر این قول بر انغار و جوانغار
گشت مجموع بنظر احتیاط در آورده بهر فوجی که میرسید سرداران انجماعت زانو زده زبان
گشاده چنانچه رسم است اسب پیشکش میکشیدند و انحضرت شرف مرحمت ارزانی میداشت بعد از
فراغ ازین امر شاهزادگان و امرا تومانات و قشونات بر محل خود در رو افتادند و از دربند
بتوی [illegible] اران توقتمش خان که ایشان را قتاوغ میگفتند رسیدند و نزدیک اطراف و جوانب آن
برگشتگان از دو گرفتند که از مزاری و از بسیار اندکی جان بیرون نبردند در آنجا توقتمش خان
شخصی ارناق نام را برسالت فرستاده آنشخص چون بخاک اردوی همایون رسید کثرت
سپاه ظفر پناه دیده حیران و سراسیمه گشت و حمل تمام راند و خشکه کاه و خویش پیوست و معروض خان
گردانید که امیر تیمور کورکان با سپاه گران انیک رسید توقتمش خان از استماع این سخن پریشان
و هراسان گشت قراتی را با طلایه از پیاده در ان دشت قپچاق منقلای ساخته روان کردانید
و انحضرت در موضع برتی نزول فرموده شنید که قراتی با طلیعه تمام در کنار آب قوی غزل
رسیده است صاحبقران کامکار با دلاوران جلده و نامداران برگزیده شبگیر کرده
بر الا شایسته باشان بتاد و هنگام صبح از آب گذشته بغرب شهر آمد او را در روزگار

دشمنان خاکسار بر آورده و از انجا بشر رفته کنار آب سوخ مضرب اوتاد خیام نصرت
انجام گشت و توقتمش خان با لشکرهای گران بر کنار آب ترک فرود آمده و ترتیب اعداد اسباب قتال
در استواری و محکمی سعی بلیغ نموده و چون از انهزام قرانچی و توجه آنحضرت آگاه گشت ای بسا تیرگی
ودق را که متزلزل شده روی بگریز نهادند شهریار کامکار با سپاه ناموران کذار میداد کرده از
آب ترک عبره نموده و توقتمش خان تاب توازی نرسیده و توقف نموده و توقتمش خان فرستاده و
سپاه را طلب داشت و حضرت صاحبقران در پی اوال بواسطه قلت زاد و سپاهیان
کنار کنار بطرف ولایت بولات در حرکت آمده ایشان از غلات اندک بهره گرفته قطع
فرخ مخالفان نبوده مقارن اینحال قراولان بمسامع علیه رسانیدند که توقتمش خان با تمام
جوجی نژاده و بهادران دشت قبچاق کنار کنار آب در عقب لشکر منصور می آید حضرت صاحبقران
الله و احد بر زبان مبارک رانده میمنه و میسره و قلب سپاه را آراسته باز گشت چون صباح
میان مرد و کرد و صحت تقارب در رفت ان دو شاه کینه خواه در برابر یکدیگر فرود آمدند
شاه که جهد عزم و احتیاط برای معسکر همون خندق کنده و محرابها ضد و را آراسته آورده
توجب فرموده علم زده باشارت علیه در برون خندق محسن خندقی دیگر زده و حکم کرده که هیچ
کسی از جای خود حرکت نکند و او از بر دارد بجمع و طوایف بیقطه بر می داشته از شمون بر حذر باشند
و در آنشب اسانج افغان از نژاد حاجی خان جهره عهد بیاخن بوفالی فرا شیده بگریخت و روزدیگر
که سلطان سپهر تقاطع از کمین کاه افق بیرون آمده بیکبار ه در میدان آسمان از عقب
فلک تاخت و شمشیر کین از نیام انتقام بر آورده سر شب را از مرکب بدن جدا ساخت بهادران
مرد و کشور و ناموران مرد و لشکر چون امواج بحر اخضر در حرکت آمدند حضرت صاحبقران
فلک شکوه پرتو ضمیر آفتاب تاثیر بر تنظیم و ترتیب لشکر ممالک ستان کشورگیر انداخته صفها را
مرتب کرد و انعقاد قول بزرگ بوجود امیرزاده محمد سلطان زیب و زینت بخشید و بر دو
صف شکن و دلاوران مرد افکن استحکام داده و بنفس همون امنیت و صفت قشون آراست

چون کوه آهن در عقب لشکر قرار گرفت تا اگر خللی از طرفی روی نماید جبر و تدارک و تلافی آن
نماید و مخالفان نیز از برابر با شمشیرهای آخته و علمهای افراخته مدد آمدند از خروش و نعره
مبارزان مرد افکن زهره شیر فلک آب شد و از گرد سم سواران شمشیر زن رخسار
مهر و ماه بی تاب گشت و درین اثنا از جانب جوانغار شخصی آمده بسمع همون رسانید
که از دست راست توقتمش خان جمعی از شاهزادگان جوجی مثل کونجه اغلان و ترک
بارق و دیگر نوعیان مثل اقتاد و داد و صوفی در مقابل میسره انجانب آمده بجنگ مشغولند
حضرت صاحبقران با قشونهای خاصه که ملازم رکاب نصرت انتساب بودند روی بدیشان
نهاده حمله کردند مخالفان از صولت سپاه منصور پشت داده روی بگریز آوردند
و از جانب دست و صفت قشون جمعی در پی گریختگان روان شدند و دشمنان از قول خود در پیشه
باز گشتند و از آن جمع فوجی که ایشان را تعاقب نموده بودند برخی را کشته برخی را بنظر
صاحبقرانی رسانیدند قشونات متفرق شده ایشان بی تحاشی پیش رانده و بر انطرف
حمله آوردند امیر شیخ نورالدین سار بوغا رعایت حقوق ایادی و احسان صاحبقرانی
ممالک ستان کرده از سر جان گذشته فرود آمد پنجاه نفر درین امر با وی موافقت کرده
و بزخم پیکان دیده دوز ایشان را بر جای باز داشتند محمد آزاد و برادرش علیشاه
توکل باورچی هر یک عرابه از عرابهای ابل خلاف و شقاق گرفته پیش چنبره آفاق در
مانند حر بر هم بسته و اتقد داد با قشون وفادار بمدد رسیده از اسب پیاده شد و
در پهلوی شیخ نورالدین زانو بر زمین نهاده تیر انداختن آغاز کردند ملک حسین قوچین با تمامی
و امیر بزرگ جاکو با قشون خود رسیده فرود آمدند و قشون قول با ایشان منضم شد
و اسنوانیر با قشون خویش پیش آمده در خدمتکاری کمر بستند و نوک پیکان سنان که از جان
دشمنان خسته شده هر چند بهادران دشت قبچاق فوج فوج پیش آمده متعاقب هم رسیدند
و حملهای متواتر کرده کوششهای مردانه نمودند سپاه ظفر پناه که فرود آمده بودند تیراندازی ختن

مشغول بودند از جای در ربوده گرفت چون های خون در آن معرکه از فضای ملک تومان
جهان را بیخت و سرهای مبارزان دران میدان مانند گوی غلطان امیرزاده محمد سلطان
با قشونهای خاصه بمدد رسیده حمله آوردند و مجموع بهادران بالاتفاق متوجه برانغار دشمن
شدند و بزخم پیکان آتش بار و شمشیر خونریز دست راست مخالفان بشکستند امیر حاجی سیف الدین
که قول برانغار بود حالتی صعب دست داد چه دست چپ مخالفان که قول ایشان عیسی بیک
و بخشی خواجه بود بر وی حمله آوردند و غالب آمده خدمتش را در میان گرفته و او هم دست
از جان شسته با تومان خود پیاده گشته دست جلادت گشاده و تیرباران آغاز کردند و
دشمنان هرچند از عقب مدد رسیده شمشیر و تیر بر سر ایشان راندند آن پردلان ای ثبات
قدم مخالفان را بزخم پیکان جگردوز باز گردانیدند درین اثنا امیر جهانشاه با فوجی از سپاه
ظفر پناه بمساعدت امیر حاجی سیف الدین از گوشه درآمد و باتفاق خود را بر قول دست چپ توقتمش
زدند و ایشان چنان راندند که دیگر بازپس نیامدند و تور خواجه اغلان و قاسم وظیفه شیخ علی بهادر علم
رسانیده در مراجعت مقابل خود از جای برگرفت و امیرزاده رستم بن امیرزاده عمر شیخ
بهادرانه بحمله آتش آهنگ خرمن شوکت مخالفان را بسوخت و نام پدر مرحوم خود را در صفحه روزگار
اقتدار زنده ساخت و بیلی بیک از جمله مقربان و مخصوصان توقتمش خان با برادران و غلامان
خود بمیدان درآمده زبان بلاف و گزاف بگشاد و امیر عثمان عباس را بجلادت شیخ خود
طلب داشت و عثمان بهادر با قشون خود پیش رانده مردی کرده بیکبار گرد او دیگر محمود
خون هم دران صحرا بریختند عاقبت عثمان بهادر با قشون خود پیش رانده مردی کرده
حمله کرد و او دیگر بخیمه و شمشیر خون هم دران صحرا بریختند عاقبت عثمان بهادر به نیروی دولت
روز افزون دشمنان را مغلوب و زبون ساخت و دیگر سرداران و بهادران بمیامن
اقبال صاحبقران اهل عدو را از ادرهم شکسته بیکبارگی متفرق و پریشان ساختند و چون حال
چون بیقین دانست که کار نوعی دیگر است و کار فرمای عالمیان قضا و قدر بر مقارفت ملک

زوال آسیب و تکسر خوردند و با شاهزادگان موی برتافته و نومیدان دشت قبچاق در آن معرکه
دشت دادند و لشکر بدام انتقام تیغ کین از نیام برآورده بسیاری از ایشان بقتل رسانیدند
فرزندان و متعلقان و اموال رفیع مقدار حرم اشم خانه وعا بجای آورده زانو زده زبان
بمعذرت گشادند صاحبقران گردون اقتدار ایشان را در کنار گرفته تحسین و ستایش فرمود
چون رایات نصرت آیات از آنجا در حرکت آمده بکنار آب قورای معسکر همایون گشت
آنحضرت امیر شیخ نور الدین را بمزید عنایت از میان ارکان دولت امتیاز داده و بار
انچه از زر در آن معرکه صادر شده بود اسپ خوب و جامه طلا دوز و کمر مرصع با او بخشیده مبلغ صد هزار
دینار کپکی بر سم الکا عنایت فرمود و اموال و غنایم که از آن مصاف حاصل شده بود
الوس تکه اشت امیرزاده میرانشاه که در اثنای جنگ از اسب افتاده بود و پای مبارکش
گرفتی شد بضبط الوس مشغول بود امیرزاده کار بر امیر حاجی سیف الدین را در ملازمت ساختند
گذاشته بنفس همایون با لشکر ظفر شعار در عقب توقتمش خان بایلغار روان شد چون بکنار آب اتل
رسید عنایت پادشاهانه شامل حال پیر ارس خان قوزی جان اغلان که ملازم رکاب نصرت
انتساب بود شده جمعی از بهادران او زبک را که در ممالک ملازمان خدمت بودند جلیل انتظام اشتمال
همراه او داشته تشریف طلا دوز و کمر مرصع و افسر زر نگار فرق مبارکش را سرافراز گردانیده از
آب اتل بگذرانیده حکومت دشت قبچاق و الوس جوجی خان را در قبضه اقتدار او نهاد
و شاهزاده دران طرف بضبط و سیاست الوس مشغول شده لوای شوکت و عظمت برافراخت
و توقتمش خان و روس مملکت را بر طلاق بر گوشه جا در بست و از هم جان ترک خان و
مان کرده در جنگلستان بلغار امید و دمی چند درآمده و خواص و مقربان او بهر طرف پراکنده گشته اند
لشکر فیروزی اثر این نوبت در دشت قبچاق قتل و غارت کرده نزدیک بظلمات رسیدند
چنانچه در یورتهای آن در قریب بآن موضع رسیده بودند و امیرزاده میرانشاه با بعضی امرای
در اغرق مانده بودند اغرق را آراسته کرده در موضع اورطوق از قالوق بار روی اعلی

پیوسته چون رایت نهضت حضرت صاحبقران از ممالک محروسه امتداد یافته بود و اکثر شاهزادگان نامدار
و نوئینان رفیع مقدار در مراسم شاه ظفر شعار ملازم رکاب همایون بودند رای عالم آرای آنحضرت
اقتضای آن کرد که امیرزاده عمر شیخ را بفارس فرستد و برخی امرا را در سمرقند گذارد
بامضای این عزیمت حکم شد که شاهزاده مشار الیه با شش هزار سوار از شیراز معاودت نماید و غیاث
و غیاث الدین ترخان و امیر شمس الدین عباس با سه هزار کس بسمرقند روند و این جماعت حسب
فرمان روان شدند و مسافت نموده چون بارد و حل نزول کردند شنیدند که قرا یوسف
با غلبه انبوه آنکه در نواحی آن الاتاق است و عزیمت حرب دارد و امیر شمس الدین عباس و غیاث ترخان
چنانچه قرار داده بودند روی بسمرقند نهادند و امیرزاده عمر شیخ با لشکر خویش بیشتر زاده و لشکر آن
آن حوالی را جمع آورده امرا و ملازمان امیرزاده میرانشاه که در آن دیار مانده بودند
بشاهزاده پیوستند چون جمعیتی تمام دست داد امیرزاده عمر شیخ روی توجه بدفع قرا یوسف
آورده و در موضعی نزول فرمود شنید که قراول قرا یوسف در قرا دره است شاهزاده بتعجیل
تماشی بر سر ایشان تاخت و در آنکه از هم جان گرفته در بندی پیش قرا یوسف رفتند خدمتش از عقب
شمر بهادران شیر شکار فرار نمود امیرزاده عمر شیخ ایلغار فرموده تا در بندی پیش هم از
تا دو نیک انداز اثر نیافت امیرزاده عمر شیخ بازگشته بسلطانیه آمده بجای او در اعلای
خلعت پوشانید و خدمتش متوجه شیراز شد ذکر تاختن فرمودن صاحبقران الوس جته و شکست
جوجی خان زاده و شرح دیگر وقایع که در خراسان روی نمود تا زمانی که آنحضرت معاودت فرمود
بعد از انهزام توقتمش خان پادشاه ممالک دشت الوس راست جوجی خان از او جمعیت
ساخته او را حیث نصرت آیت برافراخته بجانب آب اوزی روان شده امیر عثمان
را در مقدمه فرستاده امیر عثمان در موضعی که در کنار سنک یارق اغلان و طایفه از الوس آنجا
رسیده آتش نهب و تاراج در خان و مان ایشان زده و معدودی چند از ایشان بهزار جان بگریختند
و تا شهر اغلان و اقیای آن تا لشکر منصور بحدود گذشته و فرار نموده

حضرت صاحبقران از آب اوزی بازگشته انسک روی گرده لشکر ظفر قرین در کنار آب
تن تکن سنک یارق اغلی محیط شدند و خدمتش چون عاجز و بیچاره گشت فرزندان و متعلقان
خود را گذاشته با یک پسر از میان بیرون رفت سپاه ظفر پناه اهل و عیال او را به
صاحبقران بمحال آوردند و آنحضرت جهة ایشان خیمه و خرگاه تعین فرموده و اسباب
پرورش آن جماعت مهیا داشته نقد و جنس بایشان ارزانی فرموده همه را خوشدل ساخت
از عقب سنک یارق اغلان رو آنکرد امیرزاده و یادگار پسر داران بازگشته توجه
متوجه بر ایلغار الوس جوجی شدند و بمقصد رسیده و بقیه آن مردم غارت شده مجموع ارکان
و اروس جوق را نیز تالان کردند و پسران خوب و دختران مرغوب را اسیر گرفته و شتر
گوسفند فراوان دست آوردند و امیرزاده محمد سلطان نیز مجموع اقوام قبچی قراول
تاراج کرده چند جنده دیگر که از خوف شمشیر لشکر صاحبقران ممالک ستان در کوه و صحرا
سرگردان شده بودند در آمدند و بایشان ملحق شده حضرت صاحبقران گرده آن اقطار
چون شهر مسکو که از امهات بلاد روس است رسید لشکریان مجموع آن ولایت را باخاک
و تاراج دادند و آنحضرت بعد از قطع منازل چون بحصار ازاق نزول فرمود امیرزاده
میرانشاه بموکب همایون پیوست و در آنجا حکم جهان مطاع نفاذ یافت که اهل حصار ازاق
کفر و بدعت جدا ساخته رها کردند و فرقه فساد را بجهنم و بئس المهاد فرستادند و از آنجا
از حصار ازاق نهضت نموده بر سمت وطن روان شده و بنابر آنکه مرکبان علف
خورد انسوخته بودند در آن راه چهارپای بسیار از پای در آمدند و از دست رفت
همچون از آب ولای فراوان گذشته موضع قربان محل اقامت سپاه ظفرنشان گشت امیر
زاده محمد سلطان و امیرزاده میرانشاه و امیر جهانشاه و با طایفه از جماعت آن ساحت
اطراف و جوانب مملکت هر کس شتافته و هرکه را یافته گشته و هرچیزی که دیده گرفته بموکب عالی
پیوستند و سعادت زمین بوس حاصل کردند چون خاطر آفتاب اشراق خسرو آفاق از تمهید

و اهتمام روس و سرکس فارغ گشت عنان عزیمت بجانب کوه البرز معطوف ساخته در اثنای
طریق امیر عثمان عباس بواسطه تهمتی عرق بحر خاشه بامر د تقصیر ... و از عقب لشکر حضرت صاحبقران
جهانگشای امیر حاجی سیف الدین را در اغرق گذاشته بهمت والا البرز کوه بالا رفت و
بسیاری از نی دیهای آن کوه در قلعها و در جاهای محکم تحصن نموده بودند بعد از محاربه بقتل و نهب و تاراج
لشکر منصور باغنایم نامحصور با اغرق معاودت نمودند امیر حاجی سیف الدین انجضرت را طوی
داد و هفت هشت روز بعیش و شادمانی بسر بردند و چند گاهی دیگر توقف واقع شد تا چهار
پایان کمال نور باز آورده لشکریان بیاسودند حضرت صاحبقران کامکار باز از اغرق جدا شده
و ایلغار کرده بجانب قلعه کلاوطاوس توجه نمود و ایشان از مردم ایران عظیم الشان
رفیع مکان البرز کوه بودند و سکان آن موضع قلاع حصین و حصارهای رزین بر بالای آن کوه
داشتند که قوت و ابهت آن راه نبرده و نور باصره از کران فیکنشست و قلعه کلاوطاوس قلعه بود
برسمت کوه واقع بغایت رفیع و منیع چنانکه طایر اندیشه هرچند پر و بال بیفشاند بشرفات آن
نرسیدی که شهباز بلند پرواز فکرت اطراف و درهای آن بستر آن محال بیند و حضرت صاحبقران
از بن جهت از قلعه گذشت را که درسرگوه دیگر قدم بر قدم مجهاد طلب داشت و تعقیب
طریق آن قلعه فرمود و ایشان چنانکه احتیاط کردند برای که موصل مقصد باشد
رای جهانگشای حضرت صاحبقران بعد از تدبیر امعان اشارت فرمود که چند نردبان
ترتیب دادند و بر کوه بر کوه دیگر بر کرا دلیر نهادند و طایفه از پهلوانان سپاه برآمدند و نردبانها
کشیده بر کوه دیگر نصب فرمودند و باز بمعارج بهادری مرقی شده نردبانها را بالا کشیده بر کوه
که قلعه در آنجا بودند نهادند و دست از جان شسته پیچه عقب یکدیگر نردبان برآمدند
و دلیران که چابکان کوهسار از بیم شمشیر ایشان بکان زنهار خواستندی بر قلعه حمل عروج کردند
و طنابها در میان بسته سرهای طناب بر سر کوه محکم کرده بودند و بالتهای کشیده تا برابر قلعه فرو
آمدند و مردانه کرده حمله آوردند و هرچند از قلعه طاوس تیر و سنگ می انداختند و بعضی کالسد ...

از رنج و روح تهی ساخته و کر بیاوران کامکار متصدی آن کار شدند اهل قلعه جواز ...
از انفس و سماوی برابر خود محیط شدند حیران و سراسیمه و متحیر و مبهوت گشته دست از ...
از کار و کار ایشان از دست رفت ملازمان درگاه پادشاه هفت کشور برج قلعه را
مسخر ساختند کلاوطاوس را متسکر کرده و از موقف جلال حکم صادر شد که همه را ...
شده بیرون آوردند از پای دیوار و زنده و چون بسمع همایون رسید که او که ترکو نام و قبله بولاد ...
تا از چنگال شیران شرر بیجا امان یابد رایت فتح آیات بآن جانب در حرکت آمده او یکی
از خلفا امرا تومش خان بوده بود نزد ابهت و حشمت از اقبال و اقران امتیاز داشت
فی الحال حضرت صاحبقران پیش از وصول بقلعه برادر او ترکو که ملازمت رکاب ظفر انتساب
میفرود برسالت نزد پولاد فرستاده و کتوبی مصحوب او کرده بود مضمون آنکه او ترکو از ما ...
پیش بوده است مادیکه او را تقرب بدرگاه عالم پناه و اما فرستی و الا مرجه فی از خود ...
چرا بداد که قلعه رفیع منیع دارم بشکوه بدخاری بسیاره و بمجموع ایشان متعهد و رزم و پیکار نماید
و در بدن بقیت محال مسمای که زنهار که نخبم بسیارم از این سخن نایره غضب صاحبقرانی
اشتعال یافته فرمانداد که لشکریان راه قلعه و رانکه جنگل پردرخت بوده بسیاری نزدیک
مانند کف دست هموار سازند سپاه ظفرپناه سه فرسنگ درخت بریده راه هموار ساختند
و ملازمان موکب همایون در راه بپونشی رسیده چندان عمل نمودند که هرچند خواستند برداشته
و انهدم و ارکان آن نداشتند که اشتند چون بپای قلعه که در دره هولناک بود رسیدند اهالی حصار
فدائی وار بجنگ پیش آمدند و بعد از محاربه و ستیز بسر مقاومت انداخته راه گریز پیش گرفتند
سپاه نصرت شعار بعد از کوشش بسیار قلعه را بگرفتند و قتل و غارت کرده از عمارت
اثر نگذاشتند و او ترکو گریخته بجانب درهای البرز شتافت و از برادران امیرزاده میرانشاه
خبر فرستاد که او ترکو را الکامشی کرده ایم و او سراسیمه و پریشان در کوهستان البرز متوقع
امارت آمده است صاحبقران گردون اقتدار سوار شده متوجه آنجانب گشت چون موضع

اما سه حضرت بخیام سرادق جلال آمده او را گرد در آن موضع دست و گردن بسته بدرگاه گیوان
اشتباه آوردند از موقف سیاست فرمان نفاذ یافت که بند گران بر کعب او نهند و موکب
فرموده محفوظ دارند جمعی که در آن موضع حصین متحصن شده بودند غارت کرده و اسیر گشته بحکم
تقدیر گردن نهادند حضرت صاحبقرانی مظفر و منصور بتأییدات یزدانی معاودت نموده در اردو
همایون نزول فرموده آمده چند روز در باشش طاق و نواحی آن بسر برده محمد افغان سرغول
خان و الله بیار خان که در آن اوان از موکب اعلی گسسته بودند هزیمتی ساخته متوجه قلعه
شده و جمعی را که گرد شان بر آن موضع حصین برده بودند جبال مهد اختند و کیا و دوز
آتش غضب حضرت صاحبقرانی جهان بر افروخت که تره خشک اندر پاک و هیچ پریشان
وطلبا لرضاء الله جمیع کلیساها و معابد ایشان را خراب و ویران ساختند و منقضای [illegible]
ادیان مختلفه را بکلی بر انداخت و از آن نیابد گشته رایت سیاست بر افراخته و ما
که او را در رسیده اهل و الوس آن عرصه را تاخت و از آن موضع در زمان سعادت
و اقبال معاودت نموده متوجه شش گشت و در جایی اندیار که پیش از آن بقدم اطاعت
و انقیاد پیش آمده بودند از خوف و هراس ایمن شده این نوبت بعنایت پادشاهانه
اختصاص یافته منظور نظر عاطفت گشته پهلو بر بستر فراغت و استراحت نهادند و رایت
نصرت پیکر شهریار آفاق از آنجا نهضت نموده لشکریان اهل جورقراقورام استاصل ساختند
و حضرت صاحبقران باستحقاق چون بموضع رفارتم رسیده در آن محل قشلاق فرموده و در آن
یورت طایفه از مردم مغول و قبایل متفرقه قازی توموق بدرگاه جهان پناه شتافته و
همواره سرافراز گشته و در آن زمستان جمعی کثیر که ایشان از پایاق جهان منگلی
بجزایر رفته بودند و ایرا اسیر ساخته در توجه بپایه درگاه جهان پناه تقصیر نموده و در زیده
رای عالم آرای بر این قضیه مطلع گشت بهاء در آن سپاه منصور باستیصال ایشان نامزد
فرموده و انجماعت از اسپهای عظیم که تختهای توتی از یخ بسته بود گذشته جمیع جزایر را تاختند

و با غنایم موفور باز گشته بمعسکر همایون پیوستند و در آن اثنا فرستاده عمر بهادر که برحسب فرمان
جهان مطاع بضبط و نسق امور ترخان اشتغال مینمود بار دوی همایون آمده عرضه داشتی آورد
بمسامع اعلی رسانید مضمون آنکه محمدی بکاول را آن موضع سر مخالفت دارد و اگرچه از رکن مهم
نفرمایند کار مملکت حضرت صاحبقران امیرزاده میرانشاه و امیرزاده محمد سلطان و طایفه
از مردم اردو را اغرق گذاشته با وجود شدت سرما و کثرت برف ایلغار فرموده بعد از قطع
مفاوز و مسالک چون بحاجی ترخان نزدیک رسید محمدی بکاول را باستقبال بیرون آمده و آنحضرت
او را بمهمات عزیمت امیرزاده و امرا با لشکرها از آب اتل بر روی یخ بگذشتند و محمدی را
در اردو فرستاده تا در میان محفوظ گشته چون شاهزاده و فشار الیه با سپاه منصور برای سید ملاقات نموده
لشکر و محش خان در آن زمان که حضرت صاحبقران ظفر قرین و فارس اشتغال داشت ماده
آمده آتش در سرای قرآن سلطان که بزرگتر سرای شهر است در زده بودند ایشان ترا مشتعل
سیاست و قهر سرای او را سوختند و اغنام و حشم و ایشان از ولایت را بجوی زیر و زبر
ساختند و دیگران آن خبر اشتهار و مجموع سکان حاجی ترخان از آنجا جلای و دراز شهر خراش روی
و خسرو آفاق با لشکرها بصورت قشلاق معاودت نموده و در آن زمستان بنابر صورت سرما و بعد مسافت
از موز و مالک مرو سرشهر چهارپایان تلف شده و عسرت در میان لشکریان مرتفع رسید که گوسفندی
گوسفند بدویست دینار و دنبه و خار رنگی نافت نقره عاطفت پادشاهانه شامل حال آن زمان شده و حکم
واجب الاطاعه نفاذ یافت که تواجیان مجموع غنایم را که در این یورش بدست آورده بودند
بر ایشان قسمت کنند و سپاهیان از تنگی و قحط خلاص شده بعضی ما و کان سوار گشتند ذکر
مراجعت حضرت صاحبقران از بلاد شمال و شرح بعضی از قضایا و سوانح احوال
چون تمام مملکت دشت قبچاق و سایر بلاد شمال در تحت تصرف حضرت صاحبقران مسلم آمده
دشمنان را کشته و آواره ساخته در آن ولایت از ایشان اثری نگذاشته آنحضرت در اوایل
سنه ثمان و تسعین و سبعمائه از رقم براه در بند رایت معاودت بر افراخت و چون

از آب ترک برودی که گذشته موضع ترتی معسکر همایون گشت شهریار سعادت یار بر اوفوق متشی کی
با سپاه آراسته بر جنت نواز ودی باشکوبه نهاده و بعد از وصول بمقصد لشکر ستاره عدد آن
وکز را در میان گرفتند و درین اثنا شیر علی از قادی و توتون با سه هزار سوار کل بعده اهل آنکوه
ره انگشت تا آنکه ایشان پیش ازین تاریخ اکثر اوقات بغزاء جهاد کفار آن موضع اشتغال می‌نمودند
این خبر بمسمع اشرف اعلی رسیده آنحضرت با پنجصد سوار نامدار ایلغار کرده باستقبال ایشان
شتافت و مخالفان در پیش شده و از ده اسپانرا بعلیف رها کرده حضرت صاحبقران آنها
بالای پشته برآمده همه را بنظر احتیاط درآورد و فی الحال عنان همه سوار از او زوه
رکاب گران کرده اسب بر آن قوم خون گرفته تاختند و کار ایشانرا بتیغ خونریز و سنان
دلاویز از ساختند متوقل از بیم جان ساده بکوهی برآمد و چشم از عقب رفته سنگ بر سر
او را از آن بالا بغلطانید و سرش از تن جدا کرده بنظر حضرت صاحبقرانی رسانید و جمعی
زنده بدرگاه عالمپناه آوردند و آنحضرت از آنجماعت پرسید که چون شما پیش ازین بغزا
غزا و جهاد و مخاصمات از روی با کفار جهاد می‌نمودید اکنون بخلاف سابق چرا بعد از ایشان
در مقام مخالفت سر در پیش افکنده بسهو و خطای خویش اعتراف نمودند حضرت صاحبقران
از سر جرم اسیران گذشته همه را خلعت داده فرمود بر ایشان و با عطای سپرداران خوش
بگوید که بی توقف بدرگاه ما شتابند تا از دیده خون انعام ما ایشان بهم تمام یابند آن قوم
زبان به دعا و ثنا گشاده بولایت خویش رفتند آنحضرت معاودت نموده می بدان
آنکوه را اقرار کرفتند و مجموع آن دیناران را بتیغ جهاد گذرانیده اموال ایشان
متصرف شدند و حوالی و نواحی از تاخته و بسیاری اهل کفر و فساد بر انداخته و غنیمت فراوان
گرفته مقارن آن حال عظماء تاززی و توق و امراء علما و فضلا قضات بدرگاه عالمپناه آمده
و زبان اعتذار و استغفار گشاده وظیفه خدمت بجای آوردند پادشاه دریا نوال جرم
زلات ایشان را بزلال عفو و اغماض شسته همه را بخلع گرانمایه و کمر شمشیر زرین و اسپان تازی

ذکر تسخیر مولتان و وصول امیرزاده جهانگیر بموکب حضرت صاحبقران گیتی ستان

سابقاً سمت گزارش یافت که امیرزاده پیر محمد مولتانرا محاصره کرده و لشکر مانس بر
و نوبت جنگ پیش برد چون مدت شش ماه برین قضیه گذشت عسرتی در شهر مذکور
از سنگ و کرسنگی بشان نماند اهل انجا بالضروره مولتانرا که اشتد شاهزاده بر انجا
مستولی گشت و عرضه داشتی مشتمل برین فتح نامدار بپایه تخت خسرو کامکار فرستاد و درین اثنا
چند روز متصل باران بسیار بارید و که در هندوستان از ابر شکال گویند بارید و اسبان
امیرزاده مشارالیه و لشکریانش تلف شدند و مجموع شاه و سپاه از بیرون شهر در آمده
حکام و سرداران دیار هند که پای در دایره اطاعت و انقیاد نهاده بودند خیال
فاسد در دماغ جای داده و گردنکشی آغاز کردند و در بعضی مواضع داروغکارزا بقتل آوردند
مخالفان شهر آمده سپاه مهمان ماده بودند و مجال حرکت نداشتند شاهزاده و بقایای سپاه
دلتنگ شده که ناگاه ماه موکب ظفر عسکر پادشاه هفت کشور از افق ادیار طالع گشت و
لمعان تیغ آتشبار حضرت صاحبقران سوزی در باطن مخالفان افتاده و حیرت
آن سروران را راه یاوه درزد ایای حیرت سپر کرمان تفکر فرو بردند بیت نه روه کجا
بگوشها در روند ⁂ سر ماب سیه فرو روند ⁂ امیرزاده پیر محمد از مضیق تفکر و اندیشه بیرون آمده
با لواحق و لواحق متوجه اردوی همایون گشت در چهاردهم صفر در لب آب ساده بمعسکر
ظفر ماه موسومه حضرت صاحبقران آورد او را نوازش کرده بر مان علوفه رسیدن بسیار نمود
و در روز دوشنبه یازدهم صفر رایت ظفر پیکر از آب ساده گذشته در مقابل قلعه
جنجان نزول نمودند و چهار روز در انجا توقف واقع شد و در انمنزل امیرزاده پیر محمد
طوی بعظمت داده تحفهای نامی از کمرهای زرین و اسپان خوب با زینهای زر و نقره و نفایس
اقمشه و امتعه و اوانی و ظروف مجموع از طلاء و نقره بمحل عرض رسانیدند نویسندگان دیوان
اعلی دو روز در کتابت آن مشغول بودند و در همان روز حضرت صاحبقران که حاصل بحر

کان برمایدهٔ احسان او نواله بود و تمامت انها را برخواهی و شاهزادگان و امرا و ارکان
دولت و ملازمان عتبه تقسیم نمود و سی هزار اسب ملک بریان امیرزاده پیر محمد که چهارپایان
ایشان در برشکال تلف شده بود در آن یورش بعضی پیاده و برخی بر گاو نشسته بار برای
ملتان آمده بودند عنایت فرمود حضرت صاحبقران از موضع جنجان نهضت نموده و
قطع منازل کرده مرحلهٔ الجهوال را مرکز رایات اقبال ساخت و ارباب و سال پور [illegible]
آن دیار داغ اطاعت امیرزاده پیرمحمد بر جبین نهاده و در مقام باج گذاری و فرمانبرداری
آمده بودند شاهزاده مسافر کابلی را با هزار کس بدیار [illegible] فرستاده بود در
آن اوان که برشکال واقع شد و اندک ضعفی بحال سپاه [illegible] راه یافت جماعت
سمت گذارش یافت مردم آن ولایت از جهت طلب با غلامان فیروزشاه
متفق شده آن هزار مسلمان را با مسافر بقتل رسانیدند و چون آوازهٔ توجه اعلام
ظفرانجام در ولایت دیبالپور و ملتان بگوش [illegible] رسید آن متمردان بی باک از
بیم جان خان و مان را وداع کرده بحصار بطنیر رفتند چون صاحبقران [illegible]
در زمان شرف و اقبال بموضع جهوال نزول فرمود امیر شاه ملک و دولت تمر
تواچی را در اغروق گذاشته حکم کرد که ایشان با اغروق براه دیبالپور در حرکت آمده
[illegible] در محل ساماه بموکب همایون ملحق شوند حضرت صاحبقرانی از جهوال بر جناح
استعجال با ده هزار سوار جرار روان شده و ایلغار کرده [illegible]
[illegible] چون معطوف ساخت صباح سه شنبه چهارم ماه مبارک رمضان شهور سنه
جم جاه سایهٔ وصول بر آن دیار انداخت [illegible] شیخ نورالدین سعد [illegible]
آن یک بهره رای معروف بود و این دیگر [illegible] مردم اجودن
همه [illegible] ایشان را بر خود مقدم میداشتند اگر خلایق آن موضع را بر خلاف
و تحریض نموده بعضی از آن قوم [illegible] روزگار مصحوب شیخ نورالدین سعد [illegible]

بطنیر و برخی همراه شیخ منور بجانب دهلی رفته بودند اما جماعت سادات و علما نظر بر الطاف
و التفات حضرت صاحبقرانی [illegible] بجان خویش [illegible] پای [illegible] قرار بدامن توکل کشیده و
امید گشاده [illegible] شخص التفات [illegible] در منازل خود توقف نموده در آن باب [illegible] خورشید
راحت شعار از افق [illegible] طالع شد ایشان بدرگاه [illegible] اسلام ملاذ آمدند و بمجمع عنایت خسروانه
سرافراز گشته خوشدل بازگشتند حضرت صاحبقران مولانا ناصرالدین عمر و [illegible] خواجه محمود شهاب را
بداروغگی آن شهر تعیین فرمود تا سادات و علما از [illegible] عساکر گردون مآثر گوشمال و آزرده خاطر
نگردند

ذکر فتح شهر [illegible] و قلعهٔ بطنیر و استیصال اهالی آنجا [illegible]

قلعهٔ بطنیر حصنی بود در غایت حصانت و موضعی در نهایت رصانت در میان [illegible]
شده و هرگز هیچ لشکر بیگانه بآنجا نرسیده [illegible] از اجودن [illegible]
و بار [illegible] خلق [illegible] کرده بودند جمعیت و کثرتی عظیم در آن موضع دست داده بود [illegible]
که شهر گنجایش آن نداشت لاجرم چهارپایان [illegible] و عرابهای [illegible] بیرون [illegible]
در حوالی حصار بازداشته طایفه بحفظ و حراست آنها قیام مینمودند حضرت صاحبقران
صباح [illegible] از اجودن [illegible] بزیارت مرقد شیخ بزرگوار فرید شکر گنج [illegible]
سره [illegible] از روح [illegible] استمداد همت نمود و از آنجا نهضت فرموده [illegible]
در خالص [illegible] دست [illegible] آمد [illegible]
آنحضرت در خالص کوتلی [illegible] سوار شده و بقیه [illegible] تمامت آن شب
از حرکت نیاسود و چون چنان راه طویل را [illegible] قطع فرمود روز دیگر چاشتگاه
رایات جهانگشا بظاهر بطنیر رسید [illegible]
و غلغله [illegible]
گشت و والی [illegible]
حصار و کثرت اعوان و انصار مغرور گشته پای در دایرهٔ اطاعت و انقیاد [illegible]

نصرت شعار از دست راست و چپ روی جلادت بشهر آوردند و جنگ جوی شهربند
گروه بسیاری از مفسدان را بقتل آوردند و غنیمت فراوان بدست لشکریان افتاده و مرکوز
امرا تومان و قشون تورها و چپرها پای قلعه برده جنگ در انداختند و بکمال دلیران
سنه هشتم جنگ و قتال شده بر در قلعه ایستاده بود بهادران سپاه فیروزی نشان مخصوص
تومان امیرزاده شاهرخ و امیر سلیمانشاه و سونجک بهادر و جهانملک شهر رسانیده و کوشش
بهادرانه نمودند چون قریب آن شد که قلعه مسخر گردد رعب و هراس بر ضمیر او و بکلین استیلا یافته ملتمس
بشفاعت بیرون فرستاد که از روز او را امان دهند تا دیگر روز کمر خدمتکاری بسته دروازه بگشاید
حضرت صاحبقران ملتمس او را بانجاح مقرون کرده اشاره فرمود تا لشکر را از پای حصار باز خوانده از
جنگ منع فرمودند و متوجه بیرون شده در یورت همایون فرود آمد چون روز دیگر او و بکلین عهد
نموده قاصر رای جهان مطاع نفاذ یافت که هر یک از امرا در برابر خود نقب فرو برده بدیوار قلعه
رسانند مردم بر حسب فرمان مطاع بحفر خندق مشغول شدند او و بکلین و امرا از محافظت احوال
مضطرب و هراسیده شده بر سر برجها آمدند و فریاد و زاری آغاز نهاده و بزبان استمالت
فریاد بر آوردند که حد خود شناختیم و از طریق صدق نیت و صفای طویت قدم در
دایره خدمتکاری و متابعت می نهیم مامول آنکه بر جرایم ما شاهانه رقم عفو و تجاوز برسانند
ما کشد عنایت حضرت ملتمس ایشان را مبذول داشته او و بکلین در آخر سعادت زمین بوس
نسب خود را با تحفهای نامی و پیشکشهای گرامی بیرون فرستاد و بخلعت منصب و جامه طلا
و کمر مرصع ممتاز و سرافراز شد بموجب اشارت علیه بازگشت روز دیگر
بکلین بلطف و احسان حضرت صاحبقرانی امیدوار شده از حصار بیرون آمد و شیخ
نورالدین سعد ابو ... با او مرافقت نموده چون بدرگاه عالم پناه رسید روی اخلاص
بر خاک نهاده جانوران خوب و سه نفر اسب با زینهای زر بعرض سپهدار رعیت
کشور رسانیده ملحوظ نظر التفات گشته بانعام جامهای طلا و زر و کمرهای زرین و اکلیل مرصع

سر افتخار و مباهات او باوج سماوات رسید چون جمعی کثیر از ممالک منه مخصوص از دیار و ایران
توجه رایات نصرت آیات شده پناه بانجا برده بودند و مهیمه سلطانشاه و امیرانه داد و بضبط ... از
مامور شدند خلق اطراف را از حصار بیرون آورده باردوی همایون رسانیدند تا هر کس از مردم
آنجا که در خون مسافران یا نوکران امیرزاده عمر شیخ و مرزا ... دیگر از نوکران او شریک بودند بموجب فرمان
خدیو آفاق بیاسا رسیدند و زن و فرزند آن جماعت بدل قتل گرفتار آمدند بعضی از اهالی آنجا
که از سوی اعتقاد روی از رایات ظفر پیکر تافته بطرف دیگر رفته بودند بجزای عمل خود گرفتار شدند و بکلین
برادر او و بکلین و پسر او از سیاست صاحبقران گردون شکوه و هم بجایگاه بخود راه داده
بانکه او و بکلین در اردوی نصرت قرین بود در واز بسته ابواب رنج و عنا بر روی خود
گشادند آتش غضب حضرت صاحبقران زبانه کشیده بتقدیر او و بکلین امر فرمود که لشکر منصور بحفر
نقب و تخریب سور قیام نمایند بهادران نامدار بر حسب فرمان شهریار کامکار روی
جلادت بحفر حصار آوردند محصوران چون سیل بلا از اطراف محیط دیدند دانستند که مقاومت
با قضا و قدر از حرکت ... برادر و پسر او بقدم عجز و نیاز بیرون آمده با ...
ایشان شتافته پیشانی خضوع و خشوع بر خاک نهادند و زبان پوزش و اعتذار گشاده ...
در ... از آن جنبه ... امیر شیخ نورالدین برای تحصیل اموال باندرون قلعه رفته
باز آن ... را ... و قبول ... آن ... خاشاک ... نهادند و از جاده مستقیم انحراف جسته
بهم قتال و جدال انجامید و آتش فتنه بالا گرفت و آن خبر بدرگاه ... رفیع ...
اتباع ... که بهادران ظفر شعار روی همت بقلع و استیصال مفسدان آورده
آوردند ایشان بموجب فرمان متوجه حصار شدند کمندها بر شرفات آن افکنده جا ...
گرفتند قلعه را آتش زدند و ... عیال و اطفال خود را ...
... عزم رزم ... کردند و ایشان جمعی بودند در نهایت کثرت همه ...
تو ... اهل سپاه نصرت شعار در شهر ریخته و با آن طایفه در ... جنگی صعب واقع شد

و بسیاری از غازیان سعادتمند بمرتبهٔ شهادت فایز شدند امیر شیخ نور الدین یکی از دلاوران ایشان را
خلافرا از پای در آورده دیگران باسم [illegible] کشته بگرد او در آمدند و زخم بر شانه اش رسید و از پای
در آوردند او زن و فرزند بغدادی و فرهٔ ریسمانی بر وی بر پای نهادند و چند کس از آن [illegible] از
رخاک هلاک انداخته شیخ مذکور را از آن ورطه خلاص دادند اخر الامر بمقتضی جند الله هم الغالبون
باد نصرت بر پرچم رایات اسلام وزیده ده هزار نفر از آن بی دینان بر اعتقاد تیغ جهاد کشته شدند
و آتش در آن شهر زده عرصه توده خاکستر نشان [illegible] آنچه بدست آمد از زر و نقره و اسپان و گاو
و گوسفند بار و رفتار و اقمشه میان لشکریان قسمت رفت و از زن و فرزند که از برنجان
گذشت امیر شیخ نور الدین را از آنجا که مردان آورده بود بصنوف تربیت و نوازش پادشاهانه اختصاص
یافت

ذکر توجه رایات نصرت شعار بصوب بعضی از بلاد هند و قلع و استیصال ایشان

حضرت شهریار جهانگیر بعد از [illegible] قلعه [illegible] جانب دیگر قلاع و اضلاع هندوستان
[illegible] و جهاد [illegible] موضعی را که [illegible] بود مخیم اقبال ساخت و
از آنجا روان شده [illegible] منازل [illegible] شهر [illegible] از مقدم لشکر ظفر قرین عبرت فزای جلادت
کشت مردم آن بوده که اکثر از [illegible] شده [illegible] خبر [illegible] اعلام
ظفر انجام شنیده گریختند [illegible] از لشکر اسلام در عقب ایشان رفتند و بسیاری از آن
روز برگشتگان را [illegible] اموالی که [illegible] شده در تحت ضبط اولیای دولت
سالم و غانم مراجعت نمودند [illegible] ایشان را که شربت شهادت چشیده [illegible] بود
اعلی کشید حضرت [illegible] شاه غازی نیک اعتقاد [illegible] روز دیگر
فتح آباد [illegible] حرکت [illegible] منازل و مراحل بمقصد رسیده سرادق جلال [illegible]
برافراشت اهالی آن [illegible] طریق ضلالت پیش گرفته روی ادبار
به [illegible] فرار نهاده بودند شهر [illegible] طایفه [illegible] که قلع و قمع دشمنان [illegible] ایشان
بوده [illegible] رفتند و بسی از آن گمراهان [illegible] اموال و جهات ایشان

ایشان را غارت کرده بازگشته حضرت صاحبقران مظفر لوا از فتح آباد باساوه و نصرت اعتما
روانشده سایهٔ وصول بر حوالی قلعه اهرونی انداخت و چون شیخ صاحب وجود صاحب
تمیز [illegible] برسم استقبال بدرگاه جهان پناه شتافته بادراک آفتاب عنایت و عاطفت آنحضرت
بر صفحات روزگار [illegible] نوازش [illegible] لشکر قامت از دست تعرض [illegible] بعضی
از مردم آن موضع را کشته و [illegible] گرفته و آتش در قلعه اهرونی زده از عمارات اثر
نگذاشتند و در آن حدود جمعی انبوه از طبقه و طایفهٔ که ایشانرا جتان گویند استیلا یافته بودند و دلاوری
استقلال را [illegible] از دیرباز بقطع طریق و راهزنی اشتغال نموده و پای از دایره اسلام
و مسلمانی بیرون نهاده کاروانیان و تجار را بانواع ایذا و اضرار از قتل و غارت معرض میگردانیدند
چون از لمعان تیغ سپاه ظفر نشان حضرت صاحبقران عرصه هندوستان [illegible]
آن تیره روزان [illegible] در میان جنگلها و بیشه ها خزیده [illegible] بود و [illegible]
یافت که امیر توکل [illegible] و مولانا ناصر الدین عمر با فوجی از بهادران فیروزی اثر ساخت بسر آن جماعه
روند ایشان موجب اشارت علیه در آمدند و بسی کس از آن مفسد را کشته و اسیر کرده سالم
و غانم باردوی همایون مراجعت نمودند چون همگی همت صاحبقران سعادتمند بر تفرق جماعت
گردان و امن طرق و ترفیه عباد مقصور بود امر علیا نفاذ یافت تا افواج غانم و اموال که جمع شده
بود بصوب سامانه روان داشتند و عنان همایون از موضع مذکور با لشکری [illegible] بیرون
بعزم استیصال تفرقه جتان که در صحرا و بیشه ها پنهان شده بودند [illegible] فرمودند و در آن روز از آن
قوم بد اختر زیاده دو هزار نفر در دام [illegible] افتاده و غریق بحر فنا شدند و اموال و [illegible] ایشان
در تحت تصرف مجاهدان دین آمده زن و فرزندان ایشان در سلک دیگر اسیران انتظام یافت
[illegible] شر و فساد جتان که از بیم ایشان [illegible] بکلی منقطع گشت
و در آن حوالی طایفه از سادات که در آن مقام ساکن شده [illegible] قدم آمده
بدرگاه اسلام آمدند عاطفت خسروانه همه را سرتاپا جامه پوشانیده [illegible]

لشکر قیامت آثار را محافظت نماید حضرت صاحبقران در کنار آب کهکر که قریب سامانه است
نزول فرمود روز دوشنبه چهارم ربیع الاول از آنجا سوار شده در حوالی کوتوال
آمد شاهزادگان و امرای جوانغار مثل سلطان محمود خان و امیرزاده رستم و امیر جهانشاه
و غیاث الدین ترخان و قره طغای و غیره از پس و شیخ ارسلان و سونجک بهادر و شیر
سرداران لشکر دست چپ که در حوالی کابل برای کفتن رفته بود بر حسب فرموده
در حرکت آمده بودند در راه هر جا از روزگار متمردان برآورده اموال و اثقال ایشان
غارت و تاراج کرده بودند درین مرحله بموکب همایون ملحق شدند و رایت نصرت
شعار از آنجا کوچ کرده در حرکت آمده بود موضع کیتل که از سامانه تا آنجا پنج فرسخ و دو میل است
محل نزول سپاه ظفر انجام گشت **ذکر توجه اعیان لشکریان برسم پیادل بر مقتضی فرمان**
واجب الاذعان و مثال منتظم الامتثال و شرح بعضی از وقایع و احوالات
چون شاهزادگان و امرا که بطرق مختلفه روانه شده بودند در ظل رایت نصرت آیت مجتمع
گشتند بموجب حکم قضا جریان امرای برانغار و جوانغار هر یک بر محل خود در حرکت آمدند و در
دست راست امیرزاده پیر محمد و امیرزاده رستم و امیر سلیمانشاه و امیر یادگار برلاس امام
شیخ نورالدین و امیر مضراب و قاری تیمور خواجه اق بوغا و دیگر سرداران و در دست
چپ سلطان محمود خان و امیرزاده خلیل سلطان و امیرزاده سلطان حسین و امیر جهانشاه
و امیر شاه ملک و شیخ ارسلان و شیخ محمد ایکو تیمور و سونجک بهادر و دیگر بهادران و در قول
تومان کلان و امیرزاده علی سلطان تواچی و دیگر امرای تومان و قشون با هم و عرض جهان
فرسخ با شش فرسخ و دو میل بی اختلاف افراد و اتحاد باساماش کرده متوجه صوب دهلی شدند
روز دوشنبه هشتم ربیع الاول باسندی رسیدند و اهل سامانه و کیتل و اسندی از صولت
سپاه ظفر پناه گریخته بدهلی برده بودند رایت نصرت شعار از قلعه اسندی روانه شده قلعه
تغلق پور رسید و انصار موطن جمعی از ثنویه بود که مراد دل ایشان از نور ایمان خالی بود

گمراه در صدد اثبات دو اله اند که یکی را یزدان گویند و دیگری را اهرمن و نور و ظلمت از آن
عبارت نمایند اگر چه نیز از اینکه باشد بزعم ایشان از یزدان ناشی شده و هرچه شر و بدی بود منسوب به اهرمن
کنند القصه اهالی آن قلعه نیز که ایشان را سالوه میخوانند مرکز خالی ساخته گریخته بودند خشم جهانسوز
حضرت صاحبقرانی زبانه آتش در انهدام آن قلعه حصین حصینه مقدم بموجب فرمان از آن منازل
و عمارات اثر نگذاشته و جمیع طرق ظفر سپاه از تغلق پور نهضت نموده دوازده کروهی قطع
کرده سامانه و نزول بشهر پانی پت انداختند و در آن دیار بر مقتضی حکم انشاد اما در اندرون
انباری بود که زیاده از صد و شصت هزار من گندم بوزن شرع از انکار رواسلطه
اردوی کیهان پوی منزل بمنزل مرقسه بموجب معنی وقف زمانی در سرکانی نزول فرمود
روز هشتم صفر فرمان عالی نفاذ یافت که امرای دست چپ تا عمارت سلطان فیروز شاه
که در دو فرسخی دهلی بر بالای کوهی واقعست و از دامن آن کوه آب جون رود میرود
میگذرد و بجهان نمای موسوم شده تاخت کنند اعیان سپاه و ملازمان درگاه جهان پناه
بر مقتضی فرمان از دره کاهی گرین تا آن سرزمین در زیر سم چهارپایان جهان نورد آوردند
و مجموع احشام و مواشی آن کشاورزان اسیر کرده اموال ایشان بیاد تاراج دادند و در زمان
ظفر و نصرت باردوی همایون معاودت نمودند حضرت صاحبقران گردون محل روز دوشنبه
هشتم ربیع الاول از آب جون گذشته متوجه جانب حصار لونی شد که علف زارها
در آن صوب بود بعد از قطع مسافت بر ظاهر قلعه نزول فرموده و شهزاده امیر جهانشاه
و امیر شاه ملک و امیر الله داد حسب الحکم بپای انحصار رفته بودند و خاک برآورده و کرنشی
کرد اهل قلعه که بیرون مشرکان موسوم بود به محاصره و جنگ مشغول شده چون سپاهی اندیشه از
موکب همایون پادشاه جهانگشای عطرسای کشت سنگی که بهر رشد عقل صواب اندیش او بود
بقدم صدق و ارادت بیرون آمده دیگران از غایت جهالت و شقاوت سر مخالفت
ورزیده بر رزم و پیکار اصرار نمودند مثال واجب الامتثال صادر یافت که لشکریان

بجنگ نقب مشغول شدند و اطراف و جوانب نقب زده در ساعت قلعه را مسخر گردانیدند و
گبرانرا از مسلمانان جدا کرده و تیغ جهاد بکشتن راندند و خانمان و مال و مشرک عرصهٔ تاراج
گشت از اموال سادات که از آن سبب مصون و محروس ماندند قلعه را آتش زده ویران
ساختند و غرهٔ ربیع الاول حضرت صاحبقرانی از حصار لونی سوار شده و طلب آب جون در برابر
جهان نما آمده گذر آب را احتیاط فرموده باز در همان معاودت نمود امیر جهانشاه
و دیگر ملازمان درگاه را فرستاد که جانب دهلی را تاخت کرده غلبه سازند و خبر سازند
تا اگر مهم محاصره انجامد کار لشکریان آماده و مرتب باشد روز دیگر خاطر انور پادشاه
هفت کشور مایل عروج جهان نما شده با هفتصد سوار رزم آزمای بدالقرب شتافت بجهت
تماشای آن موضع سطح میدان در آن دشت و صحرا نگریسته ملاحظه فرمود که محل جنگ و جدال
کجا تا اتفاق خواهد بود مقارن اینحال ملو سلطان توابچی و احمد توکلداری که بقراولی رفته بودند
هر یک شخصی را گرفته آوردند بعد از استفسار قضایا معلوم شد که امیر سلطان علی شده بوده
ملو آمد و در این اثنا ملوخان با چهار هزار سوار و پنج هزار پیاده و بیست و هفت زنجیر فیل از میان دیوار غار شهر بیرون خرامید و نزدیک رسید
صاحبقرانی از آب عبور فرموده بلشکرگاه پیوست قراولان سپاه جلادت شعار رسیده
و در برابر با سیصد نفر مبارزه و مقاتله اقدام نمودند مخالفان مشغول شده جنگ کنان تا کنار
آب آمدند و در آنجا نایرهٔ محاربه و قتال اشتعال یافت حضرت صاحبقرانی سه کتک
دلاور را امداد ایشان فرستاده و آنگروه چون برق و باد از آب گذشته
رسیده زخمهای جان ستان زدند و قطرهٔ حیات بسیاری از دشمنان افکندند مخالفان
چون ضرب شمشیر سپاه پادشاه ممالک ستان مشاهده کردند پای مقاومت از جا رفته
پشت دادند و در حین گریز سپاه فیلی که هنگام کارزار در کار بود در گرد لشکر دشمن افتاد
شد ارباب فراست از وقوع این حادثه بر ظفر و نصرت لشکر حضرت صاحبقران تفأل کردند

کرده بکدیگر را بشارت دادند و در روز جمعه سیوم ربیع الثانی حضرت صاحبقرانی از
جهان نمای کوچ کرده در جانب شرقی قلعه لونی نزول فرمود و در آن محل شاهزادگان و امرا و نوئینان
که بجانب چپ رفته بودند با پیشرو خلاف مصیر حاضر آمدند و شرف بساط بوسی یافته زبان تهنیت
دولت روز افزون گشادند و شهریار کامکار در آن مجلس خاص که مشحون باعاظم
و مقربان و خواص بود بمشورتی و اشارتی صائب از روزگار سلاطین سابق در میان
آورده و شرائط رزم و میدان داری و لوازم حرب و تیغ که او را کار فرموده
طریق در آمدن در معرکه و بیرون آمدن از مهلکه و سایر مراسم جنگ و جدال التماس و
جلوه داد و در همین مجلس شاهزادگان و ارکان دولت بعز عرض رسانیدند که از کنار آب
سند تا این مرحله زیاده بر صد هزار نفر از مجوس و عبدهٔ اوثان اسیر شده اکنون در اردو
همین مجمع اند ممکن که در روز مصاف با اهالی دهلی میل نموده با ایشان یار شوند و معنی
در آن روز که ملوخان با لشکریان و فیلان بجهان نمای آمده بودند همه آن اسیران این خبر در لشکر
گاه شنیده اظهار بشاشت کردند سخن دولتخواهان چون مقبول خاطر پادشاه جهانگشای بود
فرمان داد که تمامت اسیران که در دست ملازمان رکاب نصرت انتساب اند بسرای
کردگان بقتل رسانند و اگر کسی در امتثال امر اهمال ورزد او را بکشند و اموال و
حبات وی بعلی آن شخص گیرد که این خبر رسانیده باشد بمحض سیاست بکردن نفی
در آمده بروایت اقل صد هزار از ایشان مقتول ساختند مولانا ناصر الدین عمر که در سلک
ارباب عمایم انتظام داشت و مدت العمر گوسفندی ذبح نکرده بود در آن روز پانزده
هندو را طعمهٔ شمشیر ساخت و بحکم واجب الاتباع نفاذ یافت که از هر ده نفر یکی در آب
وقف نموده ملاحظت عیال و اطفال اسیران عرضه باد داده و چهارپایان از ایشان اراج
حاصل شده قیام نمایند و آنحضرت در محاربه روی عزیمت بشهر نهاده در کنار آب
جون نزول نمود آمدند ارباب نجوم و اصحاب زیج و تقویم از اوضاع فلکی ضعف و وتر طالع تحقیق

متکرر شده و از ظلمات سهو و غرور پس جدی تکلف در باب تاخیر و تعلل جنگ سعی می‌نمودند حضرت صاحبقران کامکار این کلمات را اعتبار نمی‌نهاد و بمقتضی اهل الشریعة والتقدیس والزمن بالسلف والتقدیس عظیم و رغبت بآن حکایات نشده روز دیگر بعد از ادای نماز بامداد و فراغ از دعا و اوراد همت رزین بجانب سبع مصحف مجید گشاده برای آنکه نصیح و فیروزی بشارت داده و باز همت حوخان کرفتند شاه و سپاه و کشور هند بود تفأل نمود این آیت از سوره نحل برآمد که ضرب الله مثلا عبدا مملوکا لا یقدر علی شیء و من رزقناه منا رزقا حسنا فهو ینفق منه هل یستوون این سعادتمند صاحب تایید بشارت قران حمد کرده از کنار آب جون نهضت فرموده از آب عبور نمود و دیگر طرف آب محل نزول ساخت در گشت لشکریان بر عادت قوم و احتساب راه خندقی کنده و از شاخ درخت جهت ترتیب دادند و در پیش خندقگاه خیشارزاده دست و پای و گردن بر هم بسته در پیش حزب‌ها استاده

ذکر محاربه پادشاه اسکندر سریر با والی کشور هند سلطان محمود بن فیروز شاه

حضرت صاحبقران صباح روز پنجشنبه هفتم ربیع الثانی نزول الثغات ضمیر آفتاب تأثیر برآیات لشکر گستاخان جهانگیر انداخت و بر معظم رای اصابت شعار بر انفار و جود امیرزاده بر مرحمت جهانگیر را دگار برلاس و امیر سلیمانشاه و امیر تغاری و امیر خواجه امیر ناو دیگر امرای ارادت پیشه و جوانغار از کرمهرلب امیرزاده سلطان حسین و شاهزاده خلیل سلطان و امیر جهانشاه تاج و از سلطان و دیگر سرداران رتبت و رفعت و قراولی پیش با اهتمام امیرزاده رستم و امیر شیخ نورالدین و امیر شاه ملک و الله داد و سایر رفیقان انتظام یافت و هم در این فتح است حضرت صاحبقران از اوج قلب القلب مستقر سلطان الروح تا نفت و دین ترتیب شاه و سپاه متوجه رزمگاه شدند و از جانب مخالفان قلب سپاه مرکز اعلام سلطان محمود خان گشت و میمنه در حین ضبط طغای خان و میر علی مردی و دیگر اعیان در ارعنه آمده و در ملک معین الدین و ملک هادی و سایر سپهسالاران آن نواحی را ست جلادت براز اصحاب

حاکم مملکت دهلی ده هزار سوار نامدار و چهل هزار پیاده مست مراد ساده و گزیده که از علی اصلاف ایران کرمجمع حرب و پیکار را آماده بودند و خاطر بر مرگ قرار داده و مع ادوات حرب و آلات طعن و ضرب روی میدان کارزار نهاده و ماده و اتفاق و هدی استظهار ایشان فیلان کوه پیکر عفریت منظر بود که عدد آنها صد و بست میرسید همه را بسلاح و حخیم آراسته بودند و برپشت آن فیلان با سلاح کمهاء هندی تنها محکم ساخته و در هر صندوق صد آدک الکن و جسیم انداز قرار کرده در عها انداز آن و در هر پهلوی صف فیلان پای قرار در مرکز جلادت استوار کرده استاده لشکر ظفر قرین هرچند پیش از این معرکها دیده بودند و صفها شکسته و بین دشمنان علی الکن از زخم پیکان و نوک سنان جسته اما مثل فیلان ندیده بودند و از آوازه الفت شده بودند که پیکان شهاب کرسنج سلاح بر آن کارگر نمی‌آید و قوتشان به رتبه‌ایست که درختان قوی را که مضمون اصلها ثابت و فرعها فی السماء برانند صادق آید بیک فرطوم از میان بردارند و امر راسخ البنیان را از اثبات پهلو از پا در آرند از استماع این اخبار و مبالغه خلایق در این باب دهشت بسیار در خاطر لشکر پیدا شده بود خاصه خود و همت معین مواضع اشراف و اعیان حضرت صاحبقران مالک ستان از وفور شفقت و مرحمتی که نسبت با اهل فضل و دانش داشت ارباب علم که در این یورش ملازم بودند مثل خواجه افضل کشی و مولانا عبدالجبار پسر قاضی نعمان الدین خوارزمی و فرمان پرسید که جای شما کجا خواهد بود ایشان از دهشت الکلمات وحشت انگیز کشیده بودند بر فور جواب دادند که در آن مکان که خواهیم بود در راست از حضرت صاحبقرانی انداخته و در پشتی از ملازمان شاهزاده فرموده از برای اطمینان خاطر ایشان فرمانداد که پیش صف از حمله‌های سازند و در پیش آن خندق کنند و در پیش خندقگاه میشان پهلوی هم داشته گردن نهاده و پاهاشان بکرم کاه و بریکدیگر بسته و خارهای خشک بزرگ از آهن ساخته بودند که چون فیلان حمله آورند آن جا خارها در راه ایشان اندازند و جناب فصاحت مآب مولانا شهاب الدین جاجی که بعضی از آثار حضرت صاحبقران را در سلک نظم کشیده اکثر ابیات او نظر داده و در محل رغبت از ابیات بافت ساخت او گردد

جنگ هندوستان گفته شد اتفاقاً بیت پس اگر کسی گاومیشان را زنجیر بسته بر کمرگاه در پیش حصار
فصیل بوده و زره بر کمی منع فیل بوده چرا باید از سیل کردن حذر که او خار پاست چون گاو و خر
مولانا عبدالله هاتفی در کتاب که پاره از آثار حضرت صاحبقرانی در جنگ هند و بیان
کرده است   که ترسی ز خرطوم فیلان مست که آن آستین است خالی ز دست
عنایت ازلی در همه حال شامل روزگار حضرت صاحبقران همال بود و کوکب اقبال اکبر
بنوعی در لمعان آمد که احتیاج بامثال این امور نشد در حین تلاقی فریقین شهریار کامکار که
در میان لشکرگاه بر بالای پشته سوار ایستاده بود از اسب فرود آمد و بر روی صدق
و نیاز بدرگاه ملک کارساز نیاز آورده دو رکعت نماز حاجت گذارده و بزبان تضرع
و ابتهال فتح و استیصال مخالفان مسألت نمود چون دعای آنحضرت از سر خلوص نیت بوده
طویت بی تأخیر تشریف اثر اجابت ظاهر شده و از غرایب اتفاقات آنکه در آن زمان که حضرت
صاحبقرانی دوگانه از برای کار حقیقی میگذارد در خاطر امرا که در هراول بودند مثل امیر شیخ نورالدین
و امیر شاه ملک و الله داد افتاد که اگر آنحضرت طایفه را از لشکریان تولجه بر افغان فرستد
بندگان شاهزاده دولت و استیلا و علامت نصرت و استیلا باشد چون حضرت صاحبقران از
نماز دشمن سوز از اداء نماز و عرض نیاز فارغ شد حکم سلطان تواچی و الله داد بخشی و موسی
مدد را بر افغان روانه کرده جمعی دیگر از بهادران از جلو برانغار فرستاد و ایشان را از وقوع
و صدور این کرامت دست و دل قوی گشته باقبال خود او بار خصم جازم شدند و شمشیر
شجاعت آخته و رایت شهامت افراخته با دهشت و تکاپو با دشمنان آویخته و داد
مردی و مردانگی خویش بر صفحات روزگار یادگار گذاشتند مصداق این مقال تفصیل این اجمال
آنکه قراولان لشکر نصرت مآل شونجک بهادر و سید خواجه و الله داد و نصرت قادری و میان
و محمد درویش و سایر بهادران چون مخالفان را دیدند که از اطراف برانغار متوجه شدند در کمین
گاه قرار گرفته چون قراول خصم از ایشان در گذشت شمشیرها کشیده و بازو باز گشاده از عقب

ایشان تاختند و جنگ در پیوسته و از ایشان بسیار کس را بر خاک هلاک انداختند و در محل برانغار آنچه
زاده و امیر لشکر خود برانغار بر دشمنان حمله آوردند و بنوازش کمان [illegible] سرگرم ساختند
و بهادران برانغار باتفاق پیش راندند و میمنه سپاه مخالف را که باتفاق [illegible]
و سلطان سارنگ از جای برگرفته تا از حوض خاص گذرانیدند قدم از قدم ایشان
باز نگرفتند و حوض خاص که بحسب عرض و عمق از محدثات سلطان فیروزشاه و سعت آن بیشتر از
کمتر از تیر پرتاب سنگ و بر لب آن از جوانب بناها برآورده و در موسم برشکال چندان آب باران
و در آنجا جمع میشود که اهالی دهلی را مدت یکسال کافی باشد و مرقد فیروزشاه برکنار آن واقعست
القصه در قلب امیرزاده سلطان حسین و امیر جهانشاه و غیاث الدین ترخان و دیگر بهادران
بقوت بازو و دست دراز معاند از آنکه بفر دولت و سکندر و ملک معین الدین و ملک بانی
مانند کوه آهنین میزد و در هم شکستند و امیر جهانشاه و همراهان انگامشی کرده تا در
دروازه دهلی عنان باز کشیدند چون بهادران کینه‌ور شدند از قلب سپاه مخالفان را رانده حواله
امیرزاده رستم و امیر شاه ملک و امیر شیخ نورالدین مقابل و در روی ایشان در آمده حواله
دولت مهر تواچی و ملکی خواجه و سایر امرا و تومان و قشون بمساعدت دولت روزافزون
خود در صف ملان زده و سیل بازار از ملک الجمال با دشمنان کفار ساختند و زخم
خرطوم ایشان بصفت ملازمان خنجر بر دشمنان بر خاک مذلت انداختند مردان آن کشور
هند و هندوستان بقدر وقت و توان پای وقار فشرده و دست جلادت بر آورده کوششها نمودند
اما عاقبت علامت شکست و ادبار بر صفحات روزگار خویش مشاهده دیده روی بفرار نهادند
و از بسیاری خون کشته با هامون و دشت قتال [illegible] امیرزاده خلیل سلطان
با وجود حداثت سن مانند شیر ژیان حمله کرده فیلی قوی هیکل گرفته بحضرت صاحبقران
سلطان محمود و ملوخان گریخته بشهر در آمدند و آنحضرت تا در دروازه دهلی راند و برج و باره
فاخره را نظر احتیاط در آورده و از آنجا بازگشته کنار حوض خاص را مضرب سرادق

جلال اختصاص داد و سایر امیرزادگان و امرا و نوینان و مقربان و خواص جام سرور از اعلی جام
مراسم بهجت بجای آوردند و در آن مجلس خاص آثار شجاعت و مردانگی مبارزان
صف‌شکن و دلاوران شیرافگن که یمن دولت قاهره در آن معرکه ظهور یافته بود بر سبیل التفصیل
معروض رای عالم‌آرای گشت و آن حضرت از جلائل نعم الهی وقوف فرموده شکر [illegible]
نعمت که او را از افراد بشری برگزیده و بفرزندان کامکار و کثرت اعوان و انصار و اعوان
موفور و ممالک معمور مخصوص گردانیده بود ادا رسانید **ذکر بیرون آمدن سلطان**
محمود خان از شهر بطریق فرار و فرستادن صاحبقران طایفه از امرا از عقب ایشان
از عقب ایشان چون سلطان محمود و ملوخان از نهیب سپاه فلک‌شکوه با خاطری شکسته و دلی
مقرون بحزن و اندوه در گوشه شهر را حصار خود ساختند از اعمال کرده و افعال ناپسندیده
خویش در زاری که مدت سوء [illegible] پشیمان شدند بنابرآنکه جز آوارگی چاره ندانستند [illegible]
گزنده برنگ راه آن سیر رای برآمد هرکدام از ایشان روی بدروازه نهاده و خاطر بر گریختن
قرار داده از شهر بیرون رفتند چون حضرت صاحبقران از گریختن سلطان محمود و ملوخان آگاهی
یافت طایفه از امرا بهادران از عقب ایشان فرستاد و از آن جهت [illegible]
[illegible] سر گرفته با غنیمت فراوان معاودت نمودند هم در آن شب
فرمان قضا جریان نفاذ یافت که جمعی از امرا عظام بضبط دروازه قیام نمایند تا دیگر کسی از شهر
بیرون نرود و روز چهارشنبه [illegible] ماه که خاقان مشرق اعصاب اطناب [illegible] علم
فیروزی برافراخت عیدگاه که بر جانب دروازه میدان بود از دروازه شهر جهان‌پناه
محل جلوس پادشاه جم‌جاه گشت و از آن محل سادات و قضاة و علما و ارباب [illegible]
و اصحاب زهد و تقوی روی بعتبه علیا نهاده و شرف دستبوس فائز شدند فضل الله بلخی نایب
ملوخان با ارباب دیوان متوجه بارگاه فلک‌اشتباه شدند و روی نیاز بر خاک آستان [illegible]
نشان نهاده [illegible] جباهات باوج سماوات رسانیدند اعیان [illegible] خاندان

نوبت شاهزادگان با حشمت و امرای دولت [illegible] جسته دست در دامن استیمان زدند
ملتمس ایشان باسعاف و انجاح مقرون گشته اهالی دهلی بجان و مال امان یافته اکابر و اشراف
مقتضی آنکه [illegible] نقاره و بوق [illegible] بلند آوازه [illegible] غلغله فتح و بشارت
بمسامع ساکنان چرخ اخضر رسید و این فتح مبین در سنه احدی و ثمانمائه دست داد و حساب
هریک از [illegible] از آن خبر میدهد فتح شاه که مجموع بشری تاریخ [illegible] معین
بود [illegible]
نصرت [illegible] دولت شاه [illegible] سال [illegible] فتح شد [illegible] از فیل و کرگدن در شهر
بود [illegible] شاه زمین [illegible] جمیع [illegible] زمین نهاده [illegible]
خواهند [illegible] بیرون آوردند [illegible] فیل کوه [illegible]
پادشاه هفت کشور آمد بعضی از آنها را برای شاهزادگان و امرا [illegible] و از آن اطراف
در سال [illegible] از آنجا [illegible] زنجیر فیل [illegible] چند زنجیر بسمرقند و چند زنجیر بهرات و یکی بشیروان
امیرشیخ ابراهیم و یکی بآذربایجان نزد امیرزاده [illegible] زنجیر [illegible] امیرزاده [illegible]
شیخ [illegible] مولانا ناصرالدین [illegible] ارباب علم و اکابر و اشراف بر حسب
اشارت علیه [illegible] سر [illegible] القاب خسرو زمین و زمان امیر صاحبقران
امیر تیمور گورکان ولی العهد امیرزاده محمد سلطان زینت [illegible]
شعار گشت این فتح‌نامه [illegible] مبشران بادرفتار [illegible] رسانیدند [illegible] دیوان
[illegible] بر حسب حکم جهان‌مطاع عالم‌مطیع [illegible] اهالی [illegible] محصلان غلیظ [illegible]
و مطالبه [illegible] در این اثنا [illegible] حضرت صاحبقران جهان‌گشای [illegible]
مجلس عشرت و سرور [illegible] زمان [illegible] ساقیان سیم‌اندام شرابهای ارغوانی
شیشه‌های [illegible] در جامهای زرنگار ریختند و مطربان [illegible]
بیت خرد در کاسه زر آب طربناک انداز **شعر** [illegible] آنکه شود کاسه سر خاک انداز و در آن

رشحات سرای حیات بخش از رشحات سحاب مکرمت و احسان شهریار گردون رخش آن
اهل سال شاهزادگان و امرا و نوئینان و بهادران و سپاه و اردو از حضرت و نظارگی گلشن
نهال اقبال ایشان بر جویبار انعام و افضال بالا کشیده و روز چهارشنبه شانزدهم ماه که حضرت
صاحبقران و دیگر ارباب سکران خورشید منظر بطرب و عشرت اشتغال داشت طایفه
از لشکریان بر دروازه جمع آمده متعرض رعایا شده بودند این خبر بسمع اشرف اعلی رسید و فرمان
داد که امرا و ارکان دولت ایشان را از آن جسارت منع نمایند اما چون اراده
ازلی بخرابی آن دیار متعلق شده بود اسباب آن دست فراهم داد و سامان این معنی آنست
که در آن اثنا حضرات عصمت سمات چلپان ملک آغا و دیگر خواتین و اغایان بعزم تماشای
هزار ستون که ملک جونه بعمارت آن در جهان پناه موفق شده بود بشهر در آمده بودند و چندان
کس که برات قند و غله بر شهر داشتند روی بآن بلده نهادند و طایفه دیگر از جهت
گرفتن جمعی که از مصادرات مهمه و قماشات از گریخته بودند و پناه بآنجا برده رسیده و
چون غلبه و ازدحام جنود ظفر مورد در آن بقعه روی نمود اهالی آنجا فرخنده ارکان مشاهده کرده
در شهرهای دهلی و سیری و جهان پناه و دهلی کهنه دست جسارت دراز کرده گردن کشی
آغاز نهادند و با ترکان دست وستان در مقام جواب در آمدند و خلق بسیار از گبران
آتش در اموال و اثقال خود زده خویشتن را با اهل و عیال سوختند و با جنگ و جدال
و حرب و قتال پیوستند و بد فرصتی ایشان افزوده از استماع آن لشکر بیرون شهر خانه و غوغائی
کلی واقع شد لیکن پانزده هزار مرد لشکری در آن شهر بودند و در آن شب جمعه تا الصباح دست
بغارت و تاراج گشادند و آتش در خانها زدند و دروازها نگاه داشتند و روز دیگر بقیه
سپاهی که بیرون مانده بودند عنان اصطبار از دست داده بجانب شهر شتافتند و آتش
فتنه و شعله هیجان بالا گرفت و اکثر محلات جهان پناه و سیری بباد تاراج رفت روز شنبه نوزدهم
ده از همه و سیری بعضی رفت و بجای کسی از لشکریان زیاده از صد نفر برده دست اسیر

بود و بسیاری از ایشان پنجاه و شصت بلکه صد کس از مردان و زنان و کودک اسیر کرده بیرون
آوردند و انواع جواهر و آلات مرصع الماس و لطایف اقمشه و نفایس امتعه و رخوت قیمتی و ملابس
بحدی آن بود که از هزار یکی رقم زده کلک بیان نتواند گشت و بسیاری از گبران هنگام
گرفتار که اسیر کرده بودند خلق لیلا نزده و مقروه را پای داشتند با دیده و نقاقره و اشیاء این خود
منجکس ملعت نخشیده و روز پانزدهم ماه امیر شاه ملک و علی سلطان تواچی با پانصد مرد مکمل مسلح جهت
جهاد متوجه دهلی کهنه شدند مفصل این مجمل آنکه جمعی گبران اتفاق نموده در مسجد جامع دهلی کهنه خزیدند
و آن بقعه متبرک حصار خود ساخته مستعد جنگ و جدال و رزم و قتال گشته بودند و از تر ده و جعفیان
نیز آمده چون صورت واقعه بعرض رای عالم آرای رسید اشارت فرمود که آن دو امیر
صاحب تدبیر دفع این فتنه تمام نمایند ایشان بموجب فرمان رفته منع سراغیشان مجموع
آن بی دینان را از ابی جان کرده و در زمره لشکر اسلام محلات دهلی کهنه را غارت کرده و بقیه
ایشان را اسیر و دستگیر کردند و فرمان عالی نفاذ یافت که بعضی از اهل حرفت و ارباب
صناعات از برای شاهزادگان و خواتین و اغایان که بسعادت ملازمت استسعاد داشته قسمت
نمایند و برخی را جهت دیگر مخدوم زادگان و حضرات عالیات که در مستقر سریر خوش اقامت
نموده اند بدارند و از آنکه بسته چون در خاطر خطیر آنحضرت این معنی رسوخ یافته بود که در دار السلطنه
سمرقند مسجد جامعی از سنگ تراشیده سازند برین موجب الاتباع صدور یافت که طبقه
سنگ تراشان از برای خاصه شریفه ضبط نمایند و وضع این سه شهر که مذکور گشت چنانست
که سیری شهری مدور دارد و دهلی کهنه شهر محوطی است برابر مثل آن اما مدور و دهلی کهنه بزرگتر است
از سور سیری که بجانب شرق مایل بشمال است تا سور دهلی کهنه که از طرف جنوب است مایل
بجنوب از دو جانب باره کشیده اند و جهان پناه عبارت از آنست و از دهلی بزرگتر
و جهان پناه سیزده دروازه دارد شش از جانب شمال مایل بمشرق چنانکه دهلی که مقابل
از بین سه شهر شش دروازه بیرون کشاده است و از منهب حضرت صاحبقران لاکمال

بعزم مواضع هند و وقوع فتوحات حضرت صاحبقران مالک ستان مدت پانزده روز
در دهلی توقف نموده و بعد از آن بجهت فتح دیگر بلاد هندوستان شده روز وقت حرکت
فرمان واجب الاذعان شرف نفاذ یافت که سادات و قضات و علما و مشایخ در مسجد جامع
جهان پناه مجتمع گردند و یکی از مقربان بدار و نگاه ایشان تعین رفت تا نگذارد که از جنبش لشکر
گرد ملال بحواشی خاطر ایشان رسد و جمیع خصال نشنیده و چهارشنبه بیست و دوم ربیع الاخر سنه احدی و
ثمانمایه حضرت صاحبقرانی وقت چاشتگاه سلطانی از ظاهر جهان پناه کوچ کرده با لشکر فیروزی
اثر روان شده سه کروه قطع کرده و در فیروزآباد فرود آمد و ساعتی بتماشای آن بقعه مشغول شده
بعد از آن در مسجد فیروزآباد که بر کنار آب جون از سنگ تراشیده ساخته و پرداخته اند از روی
صدق و نیاز دو رکعت نماز بگذارد و چون در زمان توجه سوار شده و از دو ... آمد
سید شمس الدین ترمذی و علاء الدین نایب شیخ کوکری که مثال ازین بفرمان حضرت صاحبقران
فیروز شده که بدر دوازده بودند رسیده و نوشته داشتند که بهادر نهار این سرزمین و داغ اخلاص و
اختصاص بر جبین نهاده و کمر خدمتکاری بر میان بسته و از جمله بشرف بساط بوسی استسعاد
یافت چون توجه موکب فیروزآباد محل نزول پادشاه گیتی پناه گشت الهیان و ... سفید که بهادر
نهار در مصاحبت ایشان فرستاده بود بشرف عرض رسانیده و عنایت پسندیده مقبول
افتاده ... از زمان تغلق شاه باز مانده بوده و در مجلس ملوک هند سالها
خالی و شرین کفاری قیام نموده حضرت صاحبقرانی از آن منزل کوچ کرده و مسافت
جون موضع که معسکر همایون گشت بهادر نهار و فرزندش پیشکش با تحفهای گرامی و ...
بدرگاه عالم پناه آمده و عز بساط بوسی حاصل کرده و لوازم بندگی و سرافکندگی بجای
آوردند عاطفت شهریار سعادت انتما پایه قدر ایشان از اوج ثریا گذرانیده و از آنجا
روان شده بعد از طی منازل و قطع مراحل موضع ... محل نزول صاحب قران کامکار گشت
از آن مرحله روز شنبه بیست و ششم ربیع الثانی ... میرشاه ملک و امیر الله داد

۲۹۰

او را به حصار میرت فرستاد و ایشان دو روزه از آنجا ... که الیاس اوغانی
و پسر مولانا احمد تهانیسری و صفی گبر با طایفه از گبران در حصار رایت عناد و استکبار
برافراشته میگویند که ترمشیرین خان بدر این قلعه آمده و ... باز گشت صاحبقران هند ممالک
از نسبت عجز و قصوری که نسبت به ترمشیرین خان کرده بودند اشتهار گشته چون شهزادگان ...
کسی از سپاه منصور ایلغار کرده روز دیگر که بیست و نهم بود بوقت نماز پیشین بپای قلعه
میرت رسیده نزول فرموده همان زمان فرمان داد که امرا تومان و قشون هر یک در برابر خویش
بحفر خندق مشغول شدند و تا هنگام ظلام در برابر هر برجی دو پانزده گز نقب برده شد
هندوان از مشاهده این حال سراسیمه و مضطر شده دست ایشان از کار و ... حیات
در ... باز ماندند و دیگر امرا ... خود بدر ... آمده ... از کار
او سرای نام که جنگ و رای بجا بود کمند بر کنگره قلعه انداخته بالا بر آمده و دیگر بهادران و
سرداران از عرق حمیت و شجاعت در حرکت آمده با وی موافقت نمودند و در همان زمان
دستگیر الیاس اوغانی و پسر تهانیسری را دست و گردن بسته بدرگاه جهان پناه رسانیدند
و صفی گبر در جنگ قتل آمد و باقی گبران را ... فرستادند و زن و فرزند ایشان را اسیر
کردند و قلعه چنان که ترمشیرین خان از تسخیر آن عاجز آمده بود فوجی از سپاه ظفر پناه ملک مسخر
ساختند و ... امثال این امور از جمله نتایج اخلاق ... مرضیه آنحضرت
بود و در تواریخ مسطور است که چون ... حضرت صاحبقرانی رسید که متمردان قلعه
میرت میگویند که این حصار را ترمشیرین خان نتوانست که مسخر سازد تا بدیگران چه رسد آنحضرت
بر زبان ... گذرانید که باری سبحانه و تعالی فتح آن بر ما سهل و آسان کرد
که ... شعار ... اهل حصار ... و ... را براه راست دلالت کنند
... از آن ... که ... ترمشیرین خان ... است ...
مکتوب این کلمات چون مسموع آنحضرت گشت خاطر اشرف از آن عبارت ...

قشون را مصاحب ساخت و گفت تمرتاش خان برادر سابقی و قابلیت و در جمیع امور ملازم من بعد
پاک و حسن ادب برادر کر شمرده عالم ملک و سعادت ابدی فایز شدم فی الجمله چون قضیه مرت مشعر
اشارت علیه صدور پیوسته که امیر جهانشاه با فوجی از سپاه نصرت پناه متوجه بالای آب شوند
دیگران نواحی را غارت و تاراج کنند و ضبط امور آن با میرشیخ نور الدین رجوع فرموده که از کنار
آب قرار و حرکت ایشان رایات جهانگشا به نصرت فرا متوجه دریای گنگ شد در اثنای راه
امیر سلیمانشاه برکب همایون پیوست بعد از قطع منازل به موضع مرور رسیده سه کروه راه کنار
کنارکی را آب رفته تا کرد از حد اکنده و سلام چاشت که از باقیات الا جنان بود که همگنان با جماعتی
تا آنند گذشت طایفه از سپاه تتاری عبور نمودند حضرت صاحبقران دریا دل خواست که سمند بادپا
در آب راند امرا زانو زده به عرض رسانیدند که امیرزاده پیر محمد و امیر سلیمانشاه با لشکر
چون قریب سی روز از آب گذشته اگر رای عالم آرا اقتضا فرماید امروز در نیلوف آب توقف نمایم
این سخن مقبول افتاده فرمان صادر شد که بعضی از لشکریان عبور نمایند و از توابع امیرزاده و شیخ
سید خواجه و برشیخ علی بهادر و جهان ملک پر ملکت و دیگر امرا از آنکه آب بگذشتند حضرت
صاحبقرانی دو کروه در کنار کنار آب رفته نزول فرمود و از اخبار جانب تغلق که در بالای دریای
گنگ واقع است روان شده و در اثنای راه به سمع همایون رسانیدند که در پایان آب گنگ
کروهی انبوه از بر نود متوجه گشته راه جانب بر افراشته‌اند حضرت امیر مبشر و قتلق سلطان
تا آبی را با هم از سوار و روانه آن طرف کرده ایشان راه بر بهادران و سپاه به توجه علی تره
تره مقدار ایشان اندک نقض او بار روی مبارک بنهاده و جابها مشغول گشته در خلال این احوال
منهیان عرضه داشتند که طایفه کثیر از گبران در جهل و شست در کشتی نشسته در روی آب شال
باد و نزدان می‌آیند و در زمان وصول این خبر آن عارضه زایل شده حضرت صاحبقرانی از غایت
عرض فرموده جهاد مخلص همایون با هزار کس از بهادران که در آن اوان در آن حضرت آسمان ملازم بودند
حالی متوجه دریا شدند و چون از وصول ایشان گذشته احسان کنار دریا به صورت موج البحر

مقاتلان روی نمود بهادران جلادت شعار بعضی از کمال شجاعت به دفع اعدا در خود را
در دریا انداخته توجه نمودند برخی عنان آب را گرفته بر آن خاکساران حمله آوردند
کرده و آن متهوران سپرها در سر کشیده و شمشیر و اسب می‌دادند چنانکه اسپان خود در آب
رانده بودند چون شتافته کرده به جانب ایشان رسیدند دست در کنار کشتی زده می‌تماشی
بانداز آن در آمدند و مخالفان را به تیغ جهاد گذرانیدند و بر اکثر کشتیها مالک شده و دران میان
نشسته روی جلادت بجانب گبران آوردند و تیر انداخته کشتی که مشحون از اسلحه و مردم جنگی بود
چند آن شد و ایشان آن مردودان را در میان دریا ہلاک ساختند و بازوی تهور به تیر انداختن
گشادند و از تلاطم امواج بحر مجاهدتی گشته در مقابله لطافت سپاه ظفر نشان
مجموع آن به کشتی انطوی امان ساختند چون خاطر همایون حضرت صاحبقران از دفع اعدا
جانب مسافران دریا بار فارغ شد رایات منصور به جانب تغلق پور بر افراخت و در شب
فرمش انداد و بار به وحدی که تقرار اول رفته بودند و کسی آمده خبر آورد که در آن طرف گنگ
از طوک هند مبارک خان نام سپاهی تنگین جمع کرده و خیال جدال در سر و تمنای محال در
خاطر اندوده و شهرباد کرده و آن اقتدار و در آن سحرگاه نسیم لطف الهی استشمام نموده بیت
قرار شده و پیش از طلوع صبح در آن نفر از بلنده دریای گنگ بگذشت و بیک کروه راه قطع
کرده نماز صبح بگذارد و دولت بران فراش حمد و شکر ادای الطاف ترحم جانب خصم گشته چون
نزدیک اهل جهد رسیدند دیدند که مبارک خان با ده هزار سوار و پیاده و مقابله و مقاتله
آماده و مهیا شده ایستاده است در آن حال رضیر و فرمان شاه صفت کشور گشت که
ابطال دین که تیغ کین کشاده‌اند حمله کنند و لشکر اسلام در این موقف و مقام اندک و سپاه
بر کفار که با طراف رفته‌اند غایب و در حال و جرأت هست که پای تحمل در این معرکه استوار
داشته دست در حبل المتین توکل زنیم و سعی و کوشش خود را در محاق نهیم و نصر از لطف الهی
و عنایت پادشاهی فرماد رسی نیست شعر یا رب اگر لطف تو فریاد ما رسد حد او ولله گو کشش

تا آنجا رسیده و از غرایب اتفاقات آنکه در اثنای این اندیشه سیصد سوار از تومانات همایون
شاهرخ که پیش از این نامزد خواجه جهانملک از آب گذشته بودند و همچون برق
رسیدند و حضرت صاحبقران کامیاب زبان بشکر گشاده و باب اشارت فرمود
که امیرشاه ملک و امیر اله داد با هزار سوار خاصه که ملازم رکاب ظفر انتساب بودند بر
دشمنان رانند و از کثرت و شوکت ایشان مطلقا اندیشه بخاطر نگذرانند امرای
دولتیار بی توقف با آن هزار سوار متوجه شده بجانب اعدا تاختند و در زمان و
زمین انداختند چندان خوف و رعب بر ضمیر مبارک خان و اتباع او استیلا یافت
که بی لبث و درنگ روی از موقف جنگ برتافته چنبیدند و جهت حیات طلبی راه انهزام
و ننگ اختیار کرده بجانب جنگل شتافتند لشکر ظفر پیکر در عقب ایشان رفته بسی کفار
از زن و مرد بیابان گرد را در معرض هلاک انداختند و اطفال ایشان را اسیر ساختند و گله گاو
که از حد حساب بیرون بود بدست مسلمانان افتاد و حضرت صاحبقران در محل مظفر و اقبال خبر
جهان پناه این خبر رسید که در دره که بر کنار رودبار گنگ واقعست جمعی از
هندوان مجمع شده اند بنفس نفیس متوجه آن صوب گشت و باقی مردم بگرد غنایم از روت
و جهام مشغول بودند چون بقرب کوپله رسیدند در انتقام از اعدای دین کوشش و جهد
بسیار و ابتهاج تمام از امرا و تواچیان امیرشاه ملک و علی سلطان تواچی و قلت انصار و اعوان
بر سر ایشان راندند و بضرب شمشیر جانستان ایشان را از جمعیت ایشان را سرخیل افغانان را
کثرت و غلبه منکوب ساختند و لشکران با خدمت اشتغال نموده زیاده از صد سوار
با رکاب فلک فرسای نمانده در آن حال گبری چند بهم نام صد هزار سوار و پیاده بهم دل از
جان برگرفته شمشیرها کشیده متوجه موکب همایون شدند آنحضرت بنفس نفیس بقتل و اعدام
کفره فجره اقدام نموده باشد بدست مبارک سپه کفار را مبارک انداخت و خان با تاب
آنکه چون شمشیر کبر رو بملک رسید یکی از ملازمان خاصه در نظر عرض داشت که این

شیوه کار است که در سلک بندگان درگاه اسلام پناه در آورده روی همایون ملاحظه
شاه را حضرت صاحبقران ظفرقرین روی بکوه آورده و شیوه گبر بعضی از لشکر اسلام
را تیغ رسانید و آن حضرت چون بر کیفیت واقعه مطلع شد فرمان بر طرف او منعطف ساخت
و سپاه ظفر پناه آن گبر تیره بخت را بتیر رنگین و شمشیر ازرق زده و از پشت زین بر زمین
انداختند و دست بگردن بسته بنظر پادشاه اسلام رسانیدند حضرت صاحبقرانی
از احوال پرسید او پیش از جواب جان بداد و در همان ساعت خبر رسانیدند
که در دره کوه که از اینجا تا آن موضع دو کروه راه است خلق بسیار از کفار و فجار جمع
آمده اند و از اینجا تا آن موضع را بها ساخت و مشهور رخنست جنگاه جمیعا از
مضایق آن در دشواری میگذرد حضرت صاحبقران با وجود آنکه در آن روز دو نوبت
و مسعت بسیار بکار اسپان فرموده بود و نشست چنان بود که لحظه آسایش زیاده طلبیا
با الهام از بندگان خاص در آن زمان فتح منان روی سعادت بدان
دره نهاد چون طریق صعب المسلک در پیش بود و کفار فجار پیش از پیش و لشکر حاضر در نهایت
قلت در خاطر پادشاه موید منصور خطور نمود که اگر در توقف ورزند بر مجموع امرا سلطان شاه
رسند از الطاف صنع ایزدی دور نباشد و حال آنکه سه روز پیش از این ایشان را بناحیه دست
جهت غارت و تاراج مجوس بی ناموس فرستاده بود و متوقع بود که درین اوقات
بموکب همایون رسند و در خیال امیرشاه الیه شاهزاده مذکور گنجایش نداشت که
که حضرت صاحبقرانی بر آن طرف آب عبور فرموده بهنگام نماز دیگر شاهزاده جوان بخت و امرا
و امرا بطریقی که بنظر انور گذشته بود متصل برکاب ظفر انتساب فایز گشته و سپاه نصرت
با تمام بر سر کافران شقاوت فرجام راندند و بزخم شمشیر آبدار دمار از روزگار
ایشان برآورده با غنایم نامحصور و اموال موفور معاودت نمودند ...
بیمن همایون رسیده که بالاتر از آن دره که محل جای ایشان بود بسیار مشکل

و آب دریای گنگ از آن سنگ بیرون می آید و گبران آن کشور هندوان آن سنگ را می پرستند
و هر سال که از کنار دریا بدان موضع می آیند از جماعت جمع وفور بدان کوه سنگین که از جمله
قطع و مرزی از آن منقور تقرب جسته سر تراشند و مردگان خود را سوخته خاکستر ایشان را در آنجا
آورند و در آن آب ریخته این معنی را وسیله نجات و رفع درجات دانسته زر و نقره
نیز در آن آب [illegible] شمرند و مردم در آن آب قدم نهاده از آن آب بر سر خود ریخته سر و
ریش می تراشند و این صورت را از جمله عبادات می شمارند و در نواحی سنگ مذکور جمعی
زهاد از هندوان [illegible] بودند که احوال زهاد آن از نواحی و منقولات داشتند حضرت
صاحبقران با حشمت [illegible] بدان صوب تاخت و آن زمره ضلال [illegible] جنگ و جدال
در محل خود توقف نموده و در وقت طلوع آفتاب لشکر منصور بدان دره رسیدند
[illegible] امیرزاده محمد سلطان و امیر جهانشاه از جوانغار و دیگر سران سپاه از قشون قول امیر
شاه ملک و سایر سرداران و امرا لشکر منصور حمله آوردند و اکثر [illegible] بکشتن
[illegible] فرستادند اندکی از آن [illegible] جانی بیرون بردند [illegible] مشقت بیرون
عرصه آن ولایت از لوث وجود اهل شرک و فساد پاک شده و اموال و اسباب بی پایان
بدست غازیان و مجاهدان افتاد و رایات نصرت شعار در همان روز از دریای گنگ گذشته [illegible]
بر حضرت صاحبقران نماز شکر گزارده [illegible] با شکر پادشاه ذو الجلال قیام نموده
[illegible] شد و پنج کروه راه قطع کرده در طرف زیر آب گنگ نزول فرموده [illegible] قرق
جلالت انتها باوج ثریا برافراشت ذکر عزم مراجعت فرمان فرمای ممالک و تسخیر
بعضی از قلاع و نواب کوه [illegible] آن اطراف و نواحی مملکت دهلی از خبث وجود گبران [illegible]
[illegible]رستان پاک شد حضرت صاحبقران دین پرور عزم مراجعت تصمیم کرده روز دوشنبه
جمادی الاول سنه احدی و ثمانمایه از کنار آب گنگ نهضت نموده و حکم واجب الاتباع صادر
یافت که برونغار و جوانغار موکب همایون [illegible] دیگر مساعی جمیله [illegible]

کوه را

که از آب گنگ و دامن کوه هندوستان فرار نموده جمعی کثیر از هندوان بدان دره درآمده اند گبران و افغانان
مترصد [illegible] در صبح طلوع [illegible] گشت که سپاه ظفر پناه که در آن دره [illegible] از کوچ کرده بودند
کوه درآمدند و آنحضرت عنان همایون انعطاف فرموده بعد از قطع مسالک نزدیک بکوه سوالک
نزول آمده و از جمله امیرزاده خلیل سلطان و امیر شیخ نور الدین را از قشون قول [illegible]
[illegible] و [illegible] یافته و امرا و نوکران بزبان درخواست معروض داشتند که اگر
رای ممالک آرای اقتضا فرماید رایت نصرت شعار در زمان سعادت و اقبال [illegible]
نمایند تا ما بندگان برویم و [illegible] از نهاد اهل فساد برآوریم آنحضرت در جواب فرموده که
از کتاب [illegible] جهاد و فایده [illegible] است که [illegible] از اموال دنیوی [illegible] کار شدن بسعادت
اخروی و [illegible] شمار [illegible] ثواب آخرت و [illegible] است من [illegible]
این [illegible] ام که در حال لشکریان غنایم و اموال کفار [illegible] گردند و [illegible] و سعادت
[illegible] بر رسم [illegible] شک نیست که ملاحظه حال مسکنان [illegible] از [illegible] سلاطین [illegible]
[illegible] معدلت گستر [illegible] از آن [illegible] دریافت که امیر
جهانشاه که از امرای جوانغار بود [illegible] از آن سنگ [illegible] جهت غارت و تاراج [illegible]
[illegible] بصلت غزا و جهاد [illegible] گره [illegible] رجب [illegible]
گشته موکب همایون [illegible] گشت و آنحضرت در عاشر جمادی الاول بعزم تاخت کوه سوالک رایت
توجه برافراخت و در آن [illegible] بود [illegible] هزار [illegible]
[illegible] جبال [illegible] مجاهدات جای [illegible] جنگ [illegible]
[illegible] امیرزاده [illegible] سلطان شاه و دیگر [illegible]
سپاه نصرت پناه از برانغار امیرزاده سلطان حسین و امیر جهانشاه و دیگر [illegible]
[illegible] حمله آوردند [illegible] بجانب آن گمراهان نهادند امیر شیخ نور الدین و امیر شاه ملک
که در [illegible] قول بودند دست از آستین جلادت بیرون آورده [illegible] و استیصال [illegible]

و به همت ساخته حضرت پادشاه فلک شکوه در دو روز در توقف نموده و وجود ساوقش لشکر
با قوت دل افروزد و قتال فاحش دست داده افراد الامرشان فتح و فیروزی و میدان کارزار
نهاده آن مخاذیل بعضی کشته شده و برخی هم جانی بسنگ بیرون برده و اموال ایشان را نقود
و خوت و دواب و اسلحه بدست مجاهدان دین افتاد از موقف جلالت حکم قضا نفاذ نفاذ
پیوست که از مردم زره دست که هر یک از ایشان رسیده و چهار صد گاو گرفته و دو ذر ستاذه
بوده و زره دستان لشکر دشمن و از میامن ملاطفت پادشاهانه افراد و احاد سپاه محظوظ
و بهره ور گشتند و زبان بدعا و ثنای حضرت و بهره برگشادند راست نصرت شعار از آن مرحله
در حرکت آمده و بدره دوی جاون رسید و بنابر کثرت احمال و اثقال زیاده از چهار کروه راه
در شبانروزی قطع نمیشد چون بجانب ملی خاور مسالک از مواضع کند رکشته و از آب جون
عبور نموده و حدی دیگر از حدود و مسالک مضرب خیام سپاه شهریار گردون غلام گشت
بسمع اشرف اعلی رسانیدند که درین حدود دره ایست از راه کشور چند هر تن نام که
تقاضی ایام مشتری نبوده و کوه از کثرت ایشان لشکر و می آید فراهم آورده است و کلها
بند و شیبهای سنگ محکم جا آورده است و بخود رحمت افکندن و حلل رسیدن بدان موضع و ارتیاب
امکان ندارد حضرت صاحبقران غازی چندان توقف ننمود که روز شود هم در آن شب
بفر دولت روز افزون در ازده کروه راه از پیدا ساخته آن مسافت قطع نمودند و صباح بخشنده
رایت ظفر شعار میان کوه سوالک و کوه کوکه رسید در آن محل رتق میمنه و میسره و قلب و
جناح آراسته بر عزم پیکار نهاده روان شدند بدایت حال که آواز کوس و صدای
تکبیر و تهلیل مجاهدان ملت بیضا بگوش هندوان رسید و یافت رعب و هراس بر ضمایر مستولی
شده از میدان متفرق شدند و روی گریز نهادند لشکر اسلام اکثر اهل ظلام را تیغ انتقام گذرانیدند
و مردم و اشتند از غنایم و ناطق بیمره ابکر فتند و هر یکی از افراد و احاد سپاه را صد گاو و
گاو و ده نفر و لشت نفر رده بدست افتاد و امیر جهانشاه که دست چپ بعهده او بود

در جوی کرانه لساری از هند در است گرد رسید از تاریخ ۱۱۶ عشری ۱۲ مردم او جاقیند و
لشکرهای دست راست و دست چپ آن عرصه را تاخته و جهات ساخته شب بجهه
شمار در هم با موکب همایون پیوستند و از جمله حضرت صاحبقران دشمن گداز بار دیگر
سوالک بر آمده و از آن مرحله تا دیار نگرکوت پانزده فرسخ بود و آن دره و جنگل بسیار دارد که
استوار داشت رای عقده گشای حضرت صاحب قران بر قلع و قمع کفار واقف شد که
در آن جنگلها و شعاب طبقات لاتعد و لاتحصی از جنت پرستان و مجوس استقرار دارند چون
امیر جهانشاه و سپاه خراسان روز گذشته در کوه سوالک چنانکه مذکور شد بغنیمتی گرانمند
مالک نشده بودند زمان مضاجرا این نقاوی یافت که امیر مشار الیه و لشکریانش او هم
در آمده اسیر و غارت کنند مقارن آن حال ... تورکه قراول بود ...
اعلی عرضه داشت که کثرت هندوان بمرتبه ایست که قوت ناطقه از شرح و بیان آن عاجز
اطراف میمانند حضرت صاحبقران بنفس نفیس با لشکر و سپاه خراسان و لشکر ... را
فرمود که بیهوده اشتغال ننمایند ایشان تیغ جهاد از نیام بر آورده جمعی کثیر از آن شیرکار
بقتل رسانیدند و مال فراوان و غنیمت بی پایان گرفتند و در وقت نماز شام ... از ...
امیر شیخ نورالدین و علی سلطان تواجی کس فرستاده خبر رسانیدند که از طرف دست راست دره
ایست و در آنجا گبران بسیار مجتمع شده از جرقاسس ... پرونده و هرامی و مواشی
شمار در ... صاحبقران کامکار عنان عزیمت بدانطرف معطوف داشته فرمان داد که امیر
شیخ نورالدین و علی سلطان تواجی و سایر بهادران نامدار بر سر آن جماعت ظلمت شعار تاختند
ایشان بر حسب اشارت علیه روان شدند و تیغ جهاد در آن زمره بدرگان نهادند و ...
و لشکر بر قلعه ای که بر آن معرکه مشرف بود بر آمد تا بفر وجود آنحضرت دل مجاهدان قوی گشته
داد جهاد دادند چون اکثر آن مخاذیل کشته شدند بقیة السیف مجروح و خسته روی گریز آوردند
و لشکر ظفر قرین با غنایم سوی اردوی همایون بازگشتند و روی نیاز بر سم ... جهان ... و ... الطف

لشکریان و فرو رفت ایمان اختصاص یافتند و چندان مواشی و مراعی آورده بودند که شمر
و کوه از حمل آن بسته می آمد حضرت پادشاه اسلام تا هنگام ظلام بر بالای آن کوه توقف
نموده از کمال مرحمت و اشفاق حکم فرمود که از سپاه ظفر پناه هر که غنیمتی یافته باشد او را
نصیبی دهند شب اردوی کیهان پوی در آن دره فرود آمده و در آن جنگلها و بیشها جمعی فرود
چون شب شد لشکرگاه رسیدند و روز دیگر اشیای لشکریان مسرور شدند و در مدت کیاده در میان
کوه سوالک و کوه کوکه هست واقع لشکر اسلام را دست داده هفت حصن حصین در آنجمله
و فرای مسخر ساختند و آن دیار در اندک روزگاری از خبث وجود مرتدان پاک شده با نوار
توحید و عرفان آراسته آمده و در ظفرنامه آمده که یکی از آن قلعها متعلق بشیخ بوده و از خویشان ملک
اکرکه والی انجا بوسیله جمعی از مسلمانان که در میان ایشان بودند قدم در دایره متابعت نهاده
دفع مراکردن القا بطریق بندگی و فرمانبرداری جانب را مسدود ساخته اول نفاق و علامات
اندرون از صفحات احوال ایشان ظاهر و باهر بود و چون مال لطافتی بر ایشان انداختند از
مهابت اضاع آن کرامات مخالف حد و فساد بوشش یکی از بندگان درگاه و فکر لطیف
الحکمه مقرر کرده بودند که اجناس وجه مال امانی بستانند و نازل جاده کهنه کافی که اندک شیئی اشت
قسمتی کران بر آن نهاده و از مرد و سیر لشکریان بی سلاح کرده استند مجموع بر آن برده بودند و بخواست آن
حسن تسریح سلاحی در دست ایشان نماند بعد از آن حکم واجب الاتباع نفاذ یافت که حصل آن
کرد ... شاه خان زن که یکی از بندگان درگاه جهان پناه در آمده و بدان
بدیشان از جاده متابعت انحراف جستند و بعضی مسلمانان را بقتل آورده بودند مرمت
لشکر اسلام انتقام آن اهل دین از آن شقاوت فرجام واجب گشت مجاهدان کوه سوار
مسخر آن قلعه آمده و از فتح کرده و تیغ غزا که ... رسیده استیصال آن جماعت
و آن ایشان ... ساختند تمام شد سخن ظفرنامه و بعضی تواریخ دیگر که
واقعه این قلعه در پنج آورده اند ... که بهر کاه کوه ... قابل شده اند

کرامی خود مجموع اسلحه خود را و مواشی مال امانی داده خصمان مناسب شمار که گویند که رای
نفاق و شقاق بنیاد نهاده و فساد از ناصیه کران ظاهر و باهر بوده والله تعالی اعلم بحقیقة الحال ذکر
غزوات حضرت صاحبقرانی در نواحی جمو و قصبه شیشه کوکر و بعضی توابع دیگر
چون خاطر انور صاحبقران والا گهر از غزوات کوه سوالک باز پرداخت رایت سعادت
سعادت و اقبال بجانب ولایت جمو برافراخت و در مقابل قریه باو از اعمال آن موضع رایات فتح
و امیر شیخ محمد ایکو تمور و جلال اسمعیل برلاس را ساخت آن دیار فرستاده و مردم
و ... جنگلها استوار داشتند چون و در کناره جنگل مرتب ساخته اند و جدال و قتال شدند
مجاهدان دین خواستند که تا هر جا بر دیگر مشغول شوند و سزای آن بدکرداران در کنار
ایشان نهند اما در آن حال از موقف جلال خبر آمد که بهادران از جنگ مبادرت نمایند و چند آن موقف
نمایند روز دیگر تیز ... سایه وصول بر آن دیار انداز روز شنبه سیم جمادی الاول حضرت صاحبقران
سپهر احتشام بر سمند گردون خرام سوار شده و لشکریان صفها کشیده بر افغان و قول
جار استعداد و از تهلیل و تکبیر اوج فلک اثیر ساخته ... خطبه نقاره
و کوس بلرزه در آن سپاه ظفر قرین دیوار انگیختند و گرگ ... در جنگلها و بیشه ها و شیران بیشه شجاعت
بر ... در مقابل جنگل صف زدند تا سپاه ظفر پناه از شر ... در آنجا
بدست آوردند ... روز از آن مقام در حرکت آمده چهار کروه مسافت نموده فرود آمد و در
اویجه تمور ... قلعه و فولاد ... الدین که از ... رسالت ... اسکندر شاه والی کشمیر
والکلام واجب الاتفاق ... اسکندر شاه در آن مقام رسیده بسعادت
مشرف شدند و بعرض رسانیدند که اسکندر شاه ... ملازمت ... درگاه
آورده ... موضع جهان رسیده بود ... از جمله مولانا نور الدین که از جانب او برسالت آمده
... حکم ... شد و جهت ... مقرر کرده که امرای دیوان بزرگ مقرر فرموده اند که سی هزار اسب و صد هزار
درست زر ... مثقال ... از ولایت کشمیر ... انجام نماید تحفه تقدیم آن خدمت

گشت بعد از پس این مهم باز روی اخلاص بدرگاه فلک اشتباه آورده و حضرت صاحبقران
بعصمت و آثار بر او احسان انکار نموده که شاه اسکندر تکلیف مالایطاق کرده اند و زیاده از آنچه
گنجایش طاقت کشمیر است از وی طلب داشته اند مضمون مقالت آنست که مرحمت و عنایت خود را
و نسبت مملکت رو داده و علیشه المعان حسن عبودیت و صفای طویت اسکندر شاه معروض گردانید
عاطفت صاحبقران جهانگیر شامل روزگار او گشته المعان گفت باید که اسکندر شاه هیچ مرا نه
نماند و بر وی اعوام ملازمت بسنده در روز [illegible] و بر آن اسکندر شاه را در [illegible] جهت
معمور الدین خدمت انصراف داده مقرر آنکه چون مدت هشت روز از آن
تاریخ بگذرد در کنار آب سند رسیده باشد بعد از کسیل کردن المعان سپاه ظفرپناه بر سر
مور [illegible] خاطر جمع از علفه و علوفه چند روزه فارغ ساختند لشکر [illegible] اثر
بعد از قطع چهار فرسخ که مجموع آن گشت زار بود و در که [illegible] آب [illegible] در آمدند و چند
زنت از آب [illegible] شده و دامن کوه بطرف دست [illegible] قصبه جو و بجانب دست راست
ترتیب نموده در محل گبران قوی هیکل لاابالی زده رهسپند بوده اند که بها و جنگلها و غایت حصانت
رصانت داشتند چنانکه روزگاران عبور بر آن موضع از محالات می پنداشتند آن جبال خیال اطفال
خود را استقلال جبال فرستاده رای ایشان با طایفه از مهتران بی باک بوضعی از کوه سیاه بر آمده
و دنده تیرهای انداختند و فوج فوج [illegible] رای عالم آرای بنابر مصلحتی که ملاحظه فرموده فرمان داد که
بجای خود دگرگونه هیچ یک از لشکریان متعرض آن جماعت نشود و اما قریه منور را تاخت کنند سپاه ظفرپناه
بموجب فرموده عمل نموده آن ده را غارت کردند و در وقت مراجعت لعصبه [illegible] در آمدند و غله
و دانه برگرفتند خانه ها [illegible] ایشان [illegible] گشت رایت نصرت شعار از آنجا در کنار
آمده خیمه کرده و [illegible] اقتدار فرموده که چند قشون مرد جلد و کمین گاه جنگل پنهان شده وقف
نمایند آنحضرت روز جمعه بیست و یکم ماه از آب [illegible] عبور نموده چهار کروه راه رانده در مرغزاری که چهار
فرسخ در چهار فرسخ علفزار بود و کنار آب [illegible] فرود آمد چون [illegible] کشمیریان بوی از دور

جو و خنجر بیرون آمده و آن [illegible] روباه صفت سیه رو [illegible] از شیران علاوت
تهی و از جنگل پا بیرون نهادند ناگاه بهادران جلادت شعار از کمین بیرون جهیده و بر آن
[illegible] این حال آورده بسیاری از آن طایفه را بر زمین انداختند و [illegible]
و جان رای جو را که زخم [illegible] شده بود [illegible] دیگر اسیر و دستگیر کرده بدرگاه پادشاه اسلام
رسانیدند و بنابر مصلحت وقت زخم او را معالجه نمودند بعد از آن [illegible] بسیار رای جو را
بکلمه توحید [illegible] که در کیش ایشان و مذهب آن جمع پریشان حرامست
مراعات مسلمانان خورده و بشرف [illegible] سرافراز گشته ملازمت موکب اعلی اختیار کرد
در آن منزل خبر رسید که شاهزادگان و امرا [illegible] که بتقدیم اخلاص [illegible] از
تمام [illegible] بیرون [illegible] گرفته اند [illegible] این سخن آنست که [illegible] حضرت [illegible] که ذکر رفت
در مبادی [illegible] هند [illegible] استان [illegible] نشان [illegible] شده [illegible] اختصاص
یافته و در رتبه او بجائی رسید که هر کس [illegible] گفت که من [illegible] بجان و دل
[illegible] یافته و [illegible] که میان دو آب دریای گنگ و دریای جون معسکر ظفرمآب [illegible]
رخصت طلبید که بولایت خود رود و [illegible] تعیین کرده در کنار آب [illegible] دیگر [illegible]
[illegible] بارگاه فلک اشتباه [illegible] چون [illegible] متوجه گشت بعد از قطع لاهور که
مملکت او بود [illegible] قرار گرفت [illegible] کامرانی [illegible] مقرر گشته [illegible]
خلف [illegible] قلت [illegible] حضرت صاحبقرانی و کثرت [illegible]
شعار روزگار [illegible] ساخت [illegible] شاهجهان
[illegible] بدرگاه [illegible] آمدند [illegible] رسیدند [illegible] ایشان [illegible] و شرایط
ضیافت و مروت بجای [illegible] قهرمان [illegible] ولایت [illegible] اشارت کرد
[illegible] بیست و چهارم ماه [illegible] کوچ کرده [illegible] قطع کرده در
منزلی [illegible] قرار گرفتند و از [illegible] فرستادگان [illegible] پادشاه رسیدند [illegible]

و دولتخواهان و احوال اوضاع ممالک محروسه و ظفر ایشان عرض رسانیدند و در روز

و هفتم هند و شاه خازن مامور شد که جانب سمرقند رود و بشارت وصول موکب همایون

بسمع اهالی اندیار از صغار و کبار رساند هم در آن روز دیگر امیرزاده میرمحمد عمر شیخ از فارس

رسید و کاسی حالات آنجای معروض داشته و پیشکشهای لایق از تنسوقات مصری و غیر آن

بگذرانید روز بیست و ششم ماه از کنار آب خجند نهضت فرموده بشش کروهی

راه ممرده و در سایان نزول آمده روز بیست و هفتم ماه بسعادت و اقبال روان شد و در

سرقی محفه حضرت صاحبقرانی را از دور گرفته در آن روز شیری ظاهر شده بهادران حل

بر آن شیر حمله و هشیر از همه امیر شیخ نورالدین شمشیر رسانیده آن شیر را از پای در آورده

مقارن اینحال امیرزاده میرمحمد جهانگیر و امیرزاده رستم و امیر سلیمانشاه و امیر جهانشاه

که بتاحیت لاهور رفته با حشمت فراوان و اموال بی پایان بموکب همایون پیوستند

و انواع تنوزها و ترکات بمحل عرض رسانیدند بیست ماه شاهانه مجموع انهار را آراسته و کلاه

سر اعلی بخشیده در آن میان نظر مبارکش بر میرزاده افتاده او را بشمول عنایت

خلعت خاص و کمر زرکش با جبه طلاکه انعام بحضرت مخصوص بود اختصاص داده و سم

حکم واجب الاتباع نفاذ یافت که شاهزادگان با حشمت و جاه و قوم و امیران سپاه

هر یک از راهی معین بجانب وطن و مسکن خود باز گردند تا حشمت محمد وم زادگان و امرای

دولت از مکارم ملاطفت پادشاهانه که فرق همایونش بکلاه خاص و میان مبارکش بکمر مرصع

مزین شد و از ملوک و اعیان ممالک هند طایفه که ملازم رکاب شهریار

بودند همه را بخلعت و تشریف و ارلیغ داده رخصت انصراف ارزانی داشت خضرخان را

که از بند سارنگ گریخته بود و پیش از آن بملک بیانه رفته و از آنجا در حین وصول چتر ملک

فرسای بپناه نقل را آستان جهانگشای آورده بحکومت مولتان نصب رفت چون در آنجا

کاهی وسیع عرض بود و انجا سوحوش مثل شیر و ببر و گرگ و کرگدن و کوتاهی که

کنند

کنند و آهوی مشک و گوزن کوهی و غیر ذالک و اصناف طیور مانند طاوس و طوطی بسیار

در آن در آنجا یافت شد بخاطر خطیر حضرت صاحبقران

و چند آن شکار افگندند که کباب و تاب و مقدار لوازم اینها اسفاع گرفتند و چون از آن کار

فارغ شدند روز جمعه بیست و هشتم ماه هشت کروه راندند و در موضع جهان که سرحد کشمیر است

در از منان با نواع سبزه و ریاحین آراسته بود فرود آمدند و اکابر سادات عالیحضرت سعادتمند

که مرجع علما و اشراف و اهالی است شرف لقا دریافت که در خاتمه کتاب تفرضی با مصاره

یاد داده صفت کشمیر بعد تقضا الله تعالی در انجا سمت گذارش خواهد یافت گفتار در ایلغار

حضرت صاحبقران کشورگیر بصوب مستقر سریر خلافت مصیر در روز

یکشنبه سلخ جمادی الاخر احدی و ثمانمائه ایلغار دار الفرار عساکر گردون ماثر جدا شده روی

توجه بدار السلطنه سمرقند نهاد و رسل محمل راندند و بیست کروه راه قطع کرده در موضع

دزه وایع که جود محل نزول شهریار صاحب وجود گشت روز دوشنبه غره رجب از آنجا

روانشده بحوالی وزیر روی مضرب خیام اجلال ساختند از آن مرحله در سحر روز سه شنبه

نماز پیشین ای در رکاب نصرت انتساب آورده به کول جلالی در آمد و ششاب مرحوم ما تحت

راندند نماز شام از آن بیرون آمده و سبب تسمیه آن بکول جلالی سمت گذارش یافت چون آن

قوم رو جه بسی کرده راه قطع فرموده در کنار کول اب رشکال محفوف بسعادت و اقبال

آمد روز سه شنبه دوم ماه کنار دریای سند نزول حضرت صاحبقران گیتی ستان

شد چون گشت اراکه ضبط قلعه نمود باز و انجمد و در نواحی ممتلک شان میداشت مثل

پیل سلد و شاه علی فرامی بر حسب فرمان قضا جریان بر آب سند پلی از سه پایه و جسر

کشتی بسته بودند راست نصرت و آب از آن پل عبور نمود تا قلعت انجو از کنار آب توقف

فرموده امیر الله داد را برسر پل بازداشت که الوق و لشکریان که از عقب متوجه

بودند با هستگی بگذرانند بعد از قطع مسافت در حوالی قلعه ما و قریه بارگاه دولتشاه اسلام

سپاه باوج مهر و ماه برافراشته مرحلها درنوردیدند و از ان که جهت دفع شر اوغانیان
در قلعه ایرباب الحمد و مصطفی ... واجب الاتباع توقف نموده بودند درین مکان بتقبیل سده
فرخنده نشان فایز گشته و یک تقوز اسب و یکهزار گاو بمحل عرض رسانیدند حضرت صاحبقران
سپهر احتشام گوشت گاو زمین از رجل انعام او فزونی پیشکش اسپان را باسامی بهادران بخشیده
حکم کرد که گاوان را که از مرکیس بتسلسل غصب گرفته بودند بایشان رسانند و مرحل و اتباع
او در ان محل چندان توقف نمایند که لشکریان از انجا بگذرند روز پنجشنبه رابع رجب مطابق ایل
فروردین ماه جلالی که روز نوروز بود رایات نصرت شعار بجانب قبر در حرکت آمده و روز جمعه خامس
شهر مذکور که رعد نفیر از غبار موکب منصور عطرسایی آغاز نهاد و در ان روز نوکر امیرزاده پیر محمد
فرمان فرموده بررسید اخبار فتوحات ایشان چنانکه بندگان خاص از کشور هند بدان اختصاص
بودند و امر یکان و ولایت اوز ماچان رسانید هم در ان روز باشارت عالی صدور یافت که
محمد برات امده و شاه ... لشکریان ان ناحیه را جهت دفع شر اوغانیان ساوه ...
از ین کار ... گشت که حضرت صاحبقران مالک ... ستان ... بدان صوب ... صد
جهت دفع فساد اوغانیان و تمهید بساط امن و امان در میان مسلمانان امیر سلطانشاه را از ساوه
تا ... انجال عمارت آورد و امیر مشار الیه در عمران قلعه مساعی جمیله مبذول داشته و آن در
قلعه چشمه آب ... شکوه از خارج حصار ... بود رای گره گشای اقتضای آن کرد که آن
چشمه داخل حصار شود و باد و استیلا ... علاقات اولاد و احفاد مصطفی ...
و عبادرا برحال خویش مرجع دانسته در انجا توقف نمودند چون عدد لشکریان حاضر معلوم
بود معروض رای انور گشت که از جهت اختلاف چند نفر ... دست و زمان قضا نفاذ
نفاذ یافت که ان ... را برحالی که لازم رکاب ظفر قرین اند بخش کنند سرداران سپاه
نقل طبع ... اهل بهادر ... از واقع ... بعد از ان حکم واجب الاتباع
صادر شد که در اضافه عمارت قلعه ... خانه چشمه مذکور داخل حصار کرده در جنب

مفصل قسمت قلعه ... انداخته صد من بر قه رسید که امرا بدست خویش ... زمره ... حسبت
میکشیدند تا بر کران ... جهار صد و در صد ... از ان حضرت ... تکمیل یافت بعد از
اتمام ان مهم نصرت ... از نوکران امیرزاده ... سعید ... او و امرا ...
از ... خان با چهار صد خانه کوچ از ... متوجه شد که محافظت ان قلعه قیام نمایند
ضبط قلعه ارباب ... شیخ حسن ... امیر شیخ نور الدین ... گشت
رایات نصرت آیات در حرکت آمده یک منزل قطع نموده روز سه‌شنبه نهم ماه از حوالی گنبد
شیخ مبارک شاه روان شده منزل کوهرج مخیم اقبال ... تاج گشت درین مرحله شیخ
امداد ... بارگاه حضرت صاحبقران حاضر شد ... شیخ مشار الیه از احفاد ...
اوج ... جوانی بان منزلها است قاهر آمده ... ضیافت ... خانه ... رسم ارباب
مروت و فقر ... است همت ... قیام نمود ... دیگر خانه شیخ ...
... از ... در زمان ... حضرت ... برین گشت ان ... شیخ
و طاعت او را در خدمت مقدم رسانید شعر برومند باد ان همایون درخت که در سایه او ...
برو درخت که از سایه ... که از میوه ... ان ...
... کوچ کرده ... از ... سپاه نصرت ... گشت ...
... نصرت ... امیرزاده شاهرخ ... وصول ... رساند
چاشت ... ازان منزل توقف واقع شده و بعد از ان ... کیهان ... در حرکت
آمده ... کابل از ... جهان ... شاه مظفر ... گشت و بعضی ...
که ... لشکر ... داشتند ... داشت ... ایشان را ...
و از انجا ... حضرت ... روان
شده ... موکب نصرت نشان گشت ... صد ... که در
... و ... ترتیب سازند ... حضرت ... و بعد از ...

مرغزار ان قلعه از انجا کوچ کرده و چند روز قطع فرموده فرود آمد در انمنزل که بناحیه شکک
اسلام داشت و در دست داده شاه اسلام زنده مدانشده ملازمان بارگاه سپهر احتشام از اثر
صورت ناخوش گشته و شب هنگام از جانب هرات قورتشاهزاده شاهرخ رسیده انجا
ساره مباسع عید رسانیده مجمه شدت وجع سه روز در انمنزل توقف واقع شده بعد از ان اراده
کیهان پوی در حرکت آمده بمحفه المحفه بزرگ از ان دره بسر آن راه ارمشکند و جون و محفه دار
زمادت فیشه بندگان صادق محمل اشرف را بر گردن گرفته از انجا منکدر اندند در اثنای
ان طرق عقبه الست سامرغ نام و از اول ان دره تا ان عقبه شصت و شش کرت و از ان
عقبه تا امو دره شصت و دو نوبت از یک اب عبور مساعد نموده دوازدهم ماه ذی الحجه
حضرات عصمت سمات حضرات اهبت آیات سرای ملک خانم و تومان آغا و سایر خواتین و
شاهزادگان رسیده ملاقات گردانیدند و احوال سلامتی ایشان بعرض رسانیدند حضرت
صاحبقران کسی باغرق فرستاد که سلاطین محمل خانه و در مقدم همه عارضه کلی زایل شده روز
یکشنبه نهم ماه حضرت کامیاب از موضع سراب نهضت نموده مرحله تقلان گشت و در قرمه و
نزول فرمود چندان توقف کرد که اثقال ... شده از انجا در حرکت آمده قرابلاغ معسکر همایون
فلوق گشت در ان منزل جواهر خوانین امیرزاده مرها جهانگیر امرا و اعیان دیار تقلان
ساوه بهای والی مرتبت و اشیه ... اثر رسانیدند و موکب همایون از انجا حرکت و منازل و مراحل
قطع فرموده ... آب جیحون رسید **ذکر عبور حضرت صاحبقرانی از جیحون**
باسعد طالع و ملاقات او با حضرات اولاد و وصول بسمرقند ... شنبه هشتم
رجب سنه احدی و ثمانمائه ... ابواب مکرمت و احسان بخشش در آمده از آب گذشت و دران مکان مخدوم
زادگان امیرزاده الغ بیک و امیرزاده ابراهیم سلطان و جملگیشان بتهنیت و دعای دولت
سرای ملک خانم و تومان آغا و بیگسی سلطان و سایر شاهزادگان و اغایان و مجموع اشراف و اعیان
ماوراء النهر و سمرقند رسم استقبال ادا نمودند از خیمه صاحبقران ... دیده روشن ساختند

و زنان و اطفال گرفته و مراسم تهنیت مقدم رسانیدند و پیشکشهای سزاوار کشیدند و درم
و درم و دینار بسیار نثار کردند و دو روز در ترمذ توقف نموده در روز سیوم خاوند
علاءالملک که از اجله سادات ترمذ انتساب داشت طوی بزرگ کشیده و مقدمات مناسب
بعرض رسانید و در روز سه شنبه هشتم ماه حضرت صاحبقران کامکار برنشسته و جناح
سوار شده قطع منازل فرموده بموضع ... معسکر ظفر قرین گشت و دران مرحله دری ... نهضت
امیرزاده شاهرخ از قبة الاسلام هرات رسیده بشرف تقبیل انامل فیاض مشرف شد
و لوازم تهنیت بجای اورده و مرکات مناسب بوقف عرض رسانید هم دران منزل
امیرزاده عمر ولد امیرزاده میرانشاه که شهریار عالیجاه او را در سمرقند گذاشته بود دولت
بساط بوس سرفراز امده و جون در رتبت ... کافه رعایا ... رسیده گردید و
مرحمت ... شاهانه اختصاص یافت روز سه شنبه سلخ ماه رایت نصرت شعار از انجا
نهضت نموده قبة الخضرا کش ... نموده از مقدم همایون انحضرت حسن و شکل گشت
و از حسن عقیدت و صفای سریرت شهریار کامکار بزیارت قدوة الواصلین شیخ شمس الدین
کلال و سایر مشایخ بزرگوار ... عالیمقدار استسعاد یافته و نذر و صدقات مستحقان و فقرا
ارباب احتیاج رسانید و از انجا روان شده و مسافت ... بکشک باغ
دلگشای سمرقند که در ان حین باتمام رسیده بود نزول اجلال فرموده در انمکان بارسیت
شاهزادگان و اغایان و ارکان دولت و اعیان حضرت حاضر امده زبان تهنیت گشادند
و چندان در و گوهر و زر نثار کردند که رسم ... از جهان برخواسته و در روز ...
دکم شعبان مانند روح که بکالبد در آید بدار السلطنه سمرقند فی احسن وقت و اسعد ساعة
در آمد ... باز در آمد شهر که شهریار فرخت فردوس شد از قدوم این دیار ... و بعد از
استحکام بصدق و اخلاص تمام صاحبقران نوشیروان اساس بزیارت ...
قثم بن عباس ... و بزرگ جست و مقیمان و مجاوران مزار را بصلات و صدقات ... پایان

مسعود شادمان گردانیده و از آنجا الغ الغاه جهه علیا تا آن افاق قدم رنجه فرموده و بعد از نارقسین
بخارا از قدوم صاحبقران دولتیار همه گلستان ارم گشت و در آنجا بعیش و عشرت
مشغول شده داد طرب و کامرانی داده و از اوضح فرح افزا بباغ بهشت نقل کرده بساط
نشاط انبساط ممهد داشت بعد از آن چند روز صاحبقران در تمنا از باغ بهشت بباغ شمال
خرامید و درین ایام سلطان و اغروق که در عقب بودند رسیدند سکان دیار ماوراء النهر
که در مدت الیاء و فیل ندیده بودند از آن شکل عجیب و ترکیب غریب در تعجب افتاده
و انگشت تحیر بدندان گرفته بر کمال صنع قادر بیچون آفرینها خواندند حضرت صاحبقران
دو فیل بر جمیع شاهزادگان و اغایان و امرا و نوئینان و اعیان و اشراف و اکابر اطراف
ماوراء النهر انعامها بخشش و اهدا و اتحاف برکات و صدقات مالک هند و ستان
و خاک و شادمان کرده بنید سار تنگ بر آورده زیرک نما خارا که در شهر تقدیرا اسیره و اسکندر
رو بیاد و زمر حل و دیگر امتعه و نفایس کشور هند ماشره مثل امیرزاده محمد سلطان و شاه
برای مجموع امرا که در سرحد مغولستان قرار و استقرار داشتند ارمغانی ارسال فرمود و شاهزاده جهانبان
میرزا شاهرخ رخصت انصراف یافته متوجه هرات گشت و در اثنای این اوقات سیر مسجد جامع
که کنون خیر آفتاب اثر پادشاه جهانگیر و فرمانداد روز چهارشنبه چهارم رمضان سرای
و شانزده خانه محبت برکات که قرار داده بود منصرف از فتنه آفتاب متصل جنب پیش زمره مهندسان
صاحب هنر و استادان دانشور در ساعتی خجسته بطالع سعد بنای آن شروع نمودند
و علاوه فرق کاران که هر کیا از فن خود دلیل و مطرد استعداد و در آنهم حالت جد بذل مجهود
و سنگ تراشان ماهر که از هند و مالک جمع آمده بودند و دویست نفر در مسجد کار میکردند و تا نیمه
کس دیگر که معماران سنگ و خرسادان آن شهر که جد و اجتهاد نموده بودند و برای سنگ
آوردن و نقل آلات در اوقات و جرثقیل که از هند آورده بودند صد و نود و پنج
رفت و شکلهای عظیم نگاه در کرده که حل و میکشیدند و تو بهار بر شاهزادگان و امرا و نوئینان و

و ارکان دولت و اعیان حضرت منقسم گشت و هر کس در امری که تعلق بوی میداشت
مساعی جمیله بتقدیم میرسانید در اثنای این اوقات امیرزاده محمد سلطان که موجب وصیت
در سرحد مغولستان بود بعضی از خواص منقوبان رسید و در خانه قاه بوقتان آغا
شرف دستبوس استسعاد یافت و در ایام عیشه مشکش قیام نمود حضرت قره الملک سلطنت
در خوش گرفته رحمش فرمود و از کمال عاطفت و اشتیاق که در آن زمان قرای صفت اقلیم در آن ایام
آن بقعه خبر داشت اگر اوقات منقش سما و این بر سبیل عمارت حاضر شد و تمام التفات
مهارت او شرفه و عالیش از ایوان کیوان در گذشت و هندی زمانی چهار رصد و هشتاد
ستون از سنگ برافراشته شد که هر یک از آن ستون خبر میداد و اوجه شده و مجموع سقف و رفیع
فرش و منقش زخمهای شک را اشتمه و که هر یک ساخته و پرداخته چون غرض اصلی از تسوید
این اوراق مرحمت نشانه و در تعریف و وصف آن بقعه بسیط بهمین قدر اکتفا رفت و ذکر

اصابت عین الکمال بجمال امیرزاده پیرشاه گورکان و لشکر کشیدن حضرت صاحبقران بایران بجانب ایران که یورش هفت ساله عبارت از آنست

در سنه ثمان و تسعین و سبعمائه امیرزاده میرانشاه گورکان از اهوس شکار دامنگیر شده بعزم این کار رخصت
رفتار سوار شده در صحرای ورند ولک بهر رسیده در حوالی نزاد مرغزار بانی شکاری فرموده الحج
آمد و در اثنای تک و تاز شاهزاده گردن فراز اسپ بر خورده از فراز زین و تا کشته خواست
که نوع از ذوده بدست گیرد ناگاه از حکم ربانی و قضای آسمانی بسر او کرد بزمین افتاده و علی الله المقدر
از شدت آن سقطه بیهوش گشت از این واقعه عظیم خروش از نهاد لشکریان بر آمد امرا و اعیان
روی بمالین شاهزاده کامران آوردند و قلق و اضطراب آغاز کردند تا بعد از مدتی اندکی بر خود
خنده فی الحال اثر حیاتی در و مشاهده افتاد و مدت نه شب از زور جنه نهضت عشق رو اتا فسده
ساعات اطاری گشت و از طبیبی که مقتدی معالجه او محرم سید بالتفقد و عجایب و فوایی پیش از شده او
بقصری واقع شده خلق ما حشش مدینه باغ شاهزاده و قوام خندیدن که مملکت وکوکار ابری محیط

کرده بود که فرزندی را از ان منقرر نبود و او وقت بنا بر ان اکثر اوقات او در لهو واقع میشد که مرضی
شده و عقلا نبود و گاه بجهت خیال تحمل سکنات بی زوال می پیدا و گاه از طرق اسراف کجی بر او که
منهاد و لشکری را امور که لایق مرتبه سلطنت نبود ارتکاب مینمود از انجمله اوایل فصل زمستان
لشکر بجانب بغداد کشیده و در بسیار روزی دو منزل قطع میکرد بتقریر انکه سلطان احمد جلایر از
ازو راحت بعضرت شاه بغداد را گذاشته راه فرار پیش گرفته چون بقصبه ابراهیم لک رسید
از جانب تبریز خبر رسید که طایفه از رمه و اعیان اذربایجان باهم عهد و پیمان بسته و اراده آن
دارند که غدری اندیشند چون همت شاهزاده عالمیان رخصت بغداد که محل مقصود بود بازگردانید
باقصی الغایات التفات تمام دو ماهی وقار و دامن اصطبار کشیده و لب تحمل بدندان تقلید کرده حافی
محفوظ داشت چون امهال تبریز مصاحب رسیده خبر طغیان اهالی انجا گذر امور [illegible] کرد و انچه
بعد از دو روز که مدینه الاسلام مرکز خیام سپاه احتشام گشت و راست [illegible] از انجا رجعت
نمودند و کوچ میفرمود تا بمقصد رسیده جمعی که اندیشه خلاف داشتند از میان برداشت
قاضی تبریز بود و در ماه سیوم سال کمر و توهم مخالفت سیدی علی بیک [illegible] ولایت [illegible]
لشکر بولایت او کشیده حاصل مملکتش از صیانت راه طی بیاده تاراج داد و چون علت اشتغال
شاهزاده بلهو و سرور در اقطار انتشار یافت کرجیان که از مهابت سیف و سنان لشکر
در زوایای اخفا خزیده بودند در مدت غیبت حضرت صاحبقران گردن غلام در [illegible]
بجانب هندوستان پای جسارت از حد خود بیرون نهاده دست تعدی بر احوال
[illegible] دراز کردند و در ان اوان سلطان سنجر و حاجی سیف الدین بموجب فرمان حضرت
صاحبقران سعادت قرین سلطان طاهر بن سلطان احمد را در قلعه النجق محاصره میکرده و در گرد
قلعه دیواری کشیده بود و محکم ساخته که متحصنین را مجال خروج و دخول نبود اهل حصار بغایت تنگ
آمده بودند و در مضیق حیرت افتاده در ان اثنا [illegible] حاکم کردستان [illegible] از کرجیان
[illegible] سلطان طاهر [illegible] ان قلعه النجق فرستاده و سید علی [illegible] و جمعی [illegible]

و اسباب انکه لشکر شاهزاده ولایت او را غارت رسیده بود و ندبا ایشان اتفاق نموده متوجه
شده ولایت اذربایجان در آمدند و دست ظلم و تعدی بر آورده متعدی خرابی مسلمانان
شدند چون سلطان سنجر از ان [illegible] اگاه شد ضرورت از در قلعه برخواسته
رفت و صورت واقعه بعرض امیرزاده میرانشاه رسانید آنجناب لشکر خود را
زاده ابابکر را با طایفه از امرا مثل سلطان سنجر و حاجی عبدالله عباس و غیرهما [illegible] دفع
ان فتنه [illegible] ایشان روی جلادت بجانب النجق آوردند چون کرجیان [illegible] قلعه رسیده
سلطان طاهر از انجا فرود آمده با ایشان همراه شده قلعه را [illegible] صالح [illegible] سیدی احمد
[illegible] گرجی سپرده [illegible] چون مقصود کرجیان استخلاص
سلطان طاهر بود بعد از انکه این صورت [illegible] مراجعت نموده بودند و در ان نواحی لشکر تبریز را
با ایشان ملاقات دست داده و از جانبین صفوف اشتغال نمودند و نیران محاربه اشتعال
یافت چون مخالفان در غایت کثرت بودند از [illegible] کرجیان بر [illegible] شاهزاده
ابابکر را از جای برگرفت و در ان اثنا سیدی علی از طلب بیرون آمده متوجه شاهزاده ابابکر
شد و خدمت امیرزاده با انکه در سن [illegible] ساله بود در مقام مردانگی ایستاده
[illegible] سیدی علی را بر خاک هلاک انداخت چون کرجیان غالب شده بودند لشکر میرزا منهزم
امیرزاده ابابکر مصلحت در توقف ندیده [illegible] از معرکه برتافته خود را [illegible] ساحل [illegible]
رسانیده کرجیان [illegible] امیرزاده میرانشاه اهل عیش و عشرت و لهو
لعب و شرب خمر [illegible] از مهمات امور مملکت تغافل میورزید از انجهت اختلاف بحال مملکت راه
می یافت چون حضرت صاحبقران تاج بخش گیتی ستان از دیار هندوستان مراجعت نموده
[illegible] شرف قرار گرفت [illegible] بمضمون [illegible] ممالک اذربایجان معروض داشته در ان اثنا [illegible] حرم
امیرزاده میرانشاه [illegible] خانزاده از شوهر [illegible] رنجیده از تبریز بسمرقند رفت و در
باغ [illegible] بشرف بساط بوس [illegible] حال ضعف [illegible]

رسانید و کیف اگر این اوان رایات عالی سایه وصول بران دیار افکند از در اظهار مخالفت
خواهد کرد و این معانی موجب آن شد که حضرت صاحبقرانی از میثاق سفر هندوستان هنوز
فارغ نشده بود و بیش از چهار ماه در مستقر سریر دولت توقف نفرموده باره دیگر بر توجه ایران جازم شده [illegible]
برسم مهلت باطراف ممالک فرستاد تا جارچیان ندا در دادند که لشکریان استعداد یورش هفت ساله
کرده بدرگاه عالم پناه شتابند امرا امیرزاده شاهرخ مثل سید خواجه بن شیخ علی بهادر
و جهانملک و امیر محمود [illegible] برحسب فرمان بهرات رسیده با شاهزاده مشارالیه گفتند که شهزاده را
با لشکر خراسان عزیمت آذربایجان می‌باید کرد و باید که امیر سلیمانشاه مشرف توجه [illegible] شود چون آن حکم
فرخنده امیرزاده شاهرخ رسید فی الحال بجمع سپاه نصرت دلیل فرمان داد و امیر سلیمانشاه و امیر
خواجه در مقدمه روان ساخت و بعد از اجتماع لشکرها شاهزاده جوانبخت پای مبارک در رکاب
سعادت آورده براه بسطام و دامغان در حرکت آمده چون در [illegible] اتفاق نزول افتاد توکل
[illegible] رسیده خبر رسانید که لشکر خراسان براه شاهسمنان و استرآباد روند که رایات
جهانگشای از همین [illegible] از بسطام و دامغان خواهد گذشت شاهزاده اطاعت مثال [illegible]
نموده با لشکر خراسان عنان بجانب شاهسمنان تافت و در آن راه بسبب صعوبت طرق و عقبات
جان گزای چندان چهارپای در معرض تلف آمد که زبان از تعداد آن عاجز گشت و بعد از تحمل
مشقت انبوه فیروزکوه رسیدند [illegible] از انجا روان شدند و حضرت صاحبقران
امیرزاده محمد سلطان را بجهت ضبط ممالک توران در سمرقند بگذاشت و جمعی از امرا که تفصیل اسامی ایشان
موجب تطویل میشود بدستور سابق در خدمتش باز داشت و امیرزاده اسکندر بن عمر شیخ
بحکومت اندکان تعیین فرموده و خسرو ممالک عرب و عجم در هشتم محرم سنه اثنی و ثمانمائه بطالع مسعود
و زمان محمود پای در رکاب نصرت انتساب آورده سوار شده و مراحل و منازل قطع کرده و بشرف
زیارت مشایخ الکبار [illegible] قدس الله ارواحهم [illegible] چون [illegible] رسید در وثاق امیر [illegible]
[illegible] نزول فرمود و آنجا امیر مشارالیه برحسب [illegible] اسباب طوی و پیشکش تمام نموده

و لطائف خدمتکاری متقدم رسانیدند و از انجا روی براه [illegible] آورده
چون [illegible] جام محل نزول خدام عالیمقام گشت [illegible] امیرزاده [illegible]
[illegible] فرزندان او بهرات آمده در [illegible] دریافتند و امیرزاده
[illegible] از [illegible] تاریخ پنجشنبه ثامن رمضان سنه احدی و ثمانمائه بطالع سعید در [illegible]
از [illegible] شده بود بنظر کیمیا اثر پادشاه هفت کشور رسید و هم در آن منزل امیرزاده
[illegible] بهرات شرف [illegible] حضرت صاحبقرانی او را بنوازش و عاطفت و خلعت خاص
اختصاص داده رخصت مراجعت ارزانی داشت و از انجا نهضت فرموده [illegible]
[illegible] قائد الاقطاب شیخ الاسلام احمد جام [illegible] و بقدم صدق [illegible]
نموده امیرزاده [illegible] از انجا بولایت فارس پیش برادر بزرگ امیرزاده پیر محمد [illegible]
[illegible] باتفاق [illegible] متوجه بغداد شوند و امیر [illegible] برحسب فرمان در رکاب
شاهزاده روان شد و رایات جلالت [illegible] از راه نشابور و بسطام در حرکت آمده از [illegible]
گذشت چون [illegible] از نزول پادشاه سپهر احتشام عزت افزای ایوان کیوان گشت [illegible]
شاهزاده جوانبخت شاهرخ بهادر که برحسب اشارت علیه از راه [illegible] متوجه عراق شده بود
در [illegible] رایات جهانگشای استقبال نمود **ذکر وصول امیرزاده میرانشاه در رکاب**
گیتی ستان پادشاه و گرفتاری خواص ندمای او بمحن و بلا و بیان بعضی از وقایع قضا
امیر سلیمانشاه که برحسب فرمان [illegible] عازم [illegible] شده بود چون بری رسید از [illegible]
امیرزاده میرانشاه [illegible] متحقق شد [illegible] امیرزاده ملاقات [illegible] امیرزاده میرانشاه [illegible]
[illegible] توقف نمود امیرزاده ابابکر [illegible] امیرزاده میرانشاه حقیقت
حال معلوم کرده قاصدی با کتابت [illegible] امیر سلیمانشاه فرستاده او را طلب داشت [illegible] امیر سلیمانشاه
متوجه آنجانب شد و چون بمقصد رسید [illegible] امیرزاده میرانشاه را [illegible]
[illegible] چون رایات جهانگشای [illegible] از ولایت ری [illegible] امیرزاده میرانشاه

۵۱۶

موکب همایون ملحق شدند و شاه کامکار روز نخست شاهزاده را بهادر او زده و دیگر به دولت ...
سرافراز شده بموکب همایون ملحق گشت ملتمسات بمحل عرض رسانید و بنابر اخبار نامناسبی که از
جانب او بمسامع علیه رسیده بود مورد نظر التفات نشد و تقریر خواجه ... جلال الاسلام
شیر حسب فرموده چند تحقیق و تفتیش حالات شاهزاده نموده مردم فتنه ... و تاب ... کنان
او را گرفته بند کردند و خبر آنجا دیوانی را ملاحظه کرده احوال او دو ... که چند ساله که عمل محراب
حاضر داشت و شاهزاده اخبار او مو زده داده بود و از آنجا مردم اشتر ...
نموده چون مکرر اعرض همایون رسانیده بودند که از او عمل شاهزاده عهد و ضرب و شتم
مدام و صحبت ساقیان سیم اندام که سبب اختلال مملکت گشت به ترهیب و تحریص جمعی
مردم اهل ساده دم ... که بوسیله ملازمت مجلس بزم می‌نمودند مزاج اشرف اعلی حضرت
صاحبقرانی تکلم ... و ضعفا اسافل جهان متنفر شده بود که در ... که جمیع ایشان را گرفته در
اعتبار رگشند موجب فرموده ... زشت ... ای ... از رای شاهزاده ... اشتغال
مرضا ... که با وجود ... مسایل عقلی و نقلی و رشته و نظم و نثر ... فن ... از آنجا ... زمان ... اقبال داده
داشت ... استاد قطب الدین نایی و حسن ... و عبد الرحمن که بنده که هر یک ...
... زیر کشیده ... اخبار روزگار بودند که قصه ... ایشان را اکر ...
رسانیدند مولانا مرخاکی بطریق مطایبه و ظرافت خطاب شمه او بود روی قطب الدین نایی آورده
و گفت چون خدمت استاد در جمیع ابواب و حالات بر ما سمت تقدم داشت اکنون
همان عرق ... داشت استاد قطب الدین گفت که محل بزل و امثال این سخنان نیست ...
... گفت ... جلاد نخست قطب الدین نایی را ... و رای ... افکنده برکشید چون نوبت
بمولانا محمد سعید ... حضرت ... اشاکرد ... عقل ... اقبال او بر شکر گفتن در آنحال ...
... این کار ... خوبست ... اگر ... وگرنه بدست اختیار ...
اگر ... جای ... مردانه ... جهان ... دهقان ایشان ... از دست

ساقی اهل ... شهرت ... اگر چند ... شاهزاده را ... ساقی رسانیدند و ...
مقرر داشت از ملازمت او تنها گردند ... مقام سلطنت بر مجمع شاهزادگان مقدم ...
... مصر و شام ... مجمع ... وظایف ... احترام ...
... نصرت ... سلطان ... رسید ... که صاحب اختیار عراق عجم بود از اصفهان
آمده ... سلطان ... برکات ...
سریر اعلی حاضر گردانید اعلام ظفر انجام ...
نمود و در ... امان ... کنار آب ...
... بر ... فرموده ... برای ... کرده ...
... میرزاده ... امیر سلیمانشاه ... زمان ... سرافراز گشتند ... میرزاده
... امیر سلیمانشاه که مصحوب ایشان آمده بودند هر یک از خود حال خویش ملتمسات بعرض
عرض رسانیدند چون ... سیدی علی ... اتفاق نموده ...
آمده بود ... جان ... گذشت ... سیدی علی که متصدی
منصب ... شده ... عالم ... شده ...
شفیع ... کرده ... امیر شیخ ابراهیم که از بنده ... خاص ...
اختصاص داشت سیدی احمد ... مصیر ... باب ...
از محل عرض رسانید ... منصب سیدی علی ... روی ...
... امیر شیخ ابراهیم ... مقام ...
مشغول شده ... از ... این ... امان ...
صحبت ... که مناسب ... ملتمسات ...
... گرفته ... بمحل عرض رسانید
از ... مقارن ... اطراف ...

کرد و دلالت بر قوت دولت و زیاد مکنت بحسب آنکه بر سر علی اغلان بعد از انهزام بکنت و منتقل
از ممالک حضرت صاحبقران بجانب دشت قبچاق رفته بود و حکومت الوس توقتمش خان را متعهد
شده و از عهده دولت بر کفران نعمت اقدام نموده دم از مخالفت میزد و [illegible]
کرده [illegible] دولت او [illegible] یافته و الوس او متفرق شده و دیگر آنکه ملک [illegible] که
سلطنت مصر و شام بدو منتقل بود و جهت [illegible] کشیده [illegible] امراء و خواص و معتمدان حضرت
را از راه واقع شده جمعی کثیر از ایشان بقتل رسیده اند و [illegible] که [illegible] دست خدا
انتصار نداده و دیگر آنکه تیمور خان [illegible] شاه ملک ختای که مدتها در کفر و ضلالت و صحرای ختا
و [illegible] سر کرده آن مملکت است [illegible] پسرانی بقتل کرده و سپاهی و رعیت
مملکت پریشان و هراسان اند دیگر آنکه خضر خواجه اغلان در ولایت جتات را استقامتی حاصل
و جهان [illegible] شمع جهان اغلان و شیر علی اغلان و شاه جهان اغلان بواسطه کوتاهی
[illegible] مخالفت [illegible] قصد یکدیگر کرده اند و لشکر امیرزاده اسکندر بن شاهزاده عمر
شیخ بجانب مغولستان رفته است و [illegible] دولت [illegible] بر مخالفان غالب آمده [illegible]
[illegible] استماع این اخبار که یکبار [illegible] همایون [illegible] جهت
[illegible] متضاعف گشت و تفصیل این اجمال احوال امیرزاده اسکندر و قصد لشکر
کشیدن بجانب مغولستان آنکه چون خضر خواجه اغلان وفات یافت مملکت او بر پسران شاهزاده [illegible]
قسمت شد و لشکری [illegible] از [illegible] این فرزندان [illegible] باتفاق [illegible]
و برک برلاس و [illegible] تومان [illegible] و [illegible]
شهر [illegible] وصل [illegible] جانب مغولستان [illegible] چون شاهزاده عالی گوهر [illegible]
[illegible] اقامت داشتند مثل [illegible] امیر شمس الدین عباس
و [illegible] کشته [illegible] متوجه آن جانب شده [illegible] را غارت
کردند چون از آنجا [illegible] ساری [illegible]

اخسه و بعد از آن متوجه شده و بدان موضع رسیده انحصار [illegible] و کوشش [illegible]
آنکه امیرزاده [illegible] با امراء و سپاه [illegible] بجانب [illegible] قلعه عبارت از
قلعه است که در یکدیگر [illegible] و اهالی آن نواحی به استحکام قلعه [illegible] اند و [illegible]
و [illegible] بنا [illegible] تا اموال ایشان مصون و محروس ماند القصه شاهزاده و امرا
بمقصد رسیده و نظاره قلعه فرود آمده و [illegible] اسباب حصارگیری مشغول شده و تحمل
شبانروز جنگ و [illegible] لشکر [illegible] عاقبت [illegible] آن قلعه ساکنان
آن قلعه دم از [illegible] و انقیاد زده [illegible] پیشکشها بیرون فرستادند و بسیاری از تجار ولایت
ختای [illegible] عرض حال خود کرده [illegible] از حصار شاهزاده بآن قلعه از ایشان [illegible]
شده [illegible] دست از جنگ باز داشتند و بعضی تواریخ بخلاف این سخن
مذکور است که چون دوازده روز از محاصره [illegible] گذشت ارباب قلعه [illegible] آمده [illegible]
طلبیدند امیرزاده اسکندر ملتمس ایشان مبذول داشته فرمود که سپاه از محاربه باز ایستند
و مخالفان از التماس صلح [illegible] گشته [illegible] اظهار یاغی گری کردند [illegible] حرکات [illegible]
[illegible] امیرزاده [illegible] اشتغال [illegible] تا عساکر منصور [illegible] اشتغال نمایند ایشان [illegible]
جلادت [illegible] حصار نهاده [illegible] و جنگ آغاز کردند عاقبت [illegible] قلعه را [illegible]
استیلا [illegible] زنان و فرزندان ایشان را اسیر گرفتند علی
المقدرین چون امیرزاده اسکندر [illegible] طایفه از [illegible]
[illegible] که ییلاق و قشلاق [illegible] مغول [illegible] ساخت و آن جماعت [illegible]
[illegible] حرکت آمدند [illegible]
را با انواع [illegible] گرفتار ساختند و از آنجا [illegible]
[illegible] بعد از این فتوحات بجانب [illegible] تا خان بالیغ که دار الملک ختا است
[illegible] صفات

خویش ابراز کرده اند و کوهستان راهی دیگر هست که از ختن تا سرحد ختای بچهل روز توان
رفت اما در آن راه بغیر ریگ هیچ چیز یافت نشود فی الجمله چون امیرزاده اسکندر بجانب
ملک ختن الملقب بکشتی رسید اهالی آنجا از شاه بخت روی توجه بدرگاه آن شاهزاده نیکو سیر
بخت نهاده روی آوردند و انواع تبرکات و صدقات بموقف عرض رسانیدند و بمبادرت
دولت و اقبال حضرت صاحبقران بهمال قلاع و بقاع آن نواحی را از شائبه کدورت
خلاف و نزاع مستخلص گشت امیرزاده اسکندر بعد از حل و عقد آنجا شغل معاودت
نموده زمستان در آن موضع بسر برده از جواهر و تنسوقات ختن ارمغان کرده بدرگاه شهریار زمین
و زمین فرستاده و یک نوبت دیگر از آن جنس با چند اسب پیش امیرزاده محمد سلطان
روانه کرده و خدمت شاهزاده مشارالیه در آن اوان بعزم یورش جته و مغولستان با
لشکر پیش آمده چون امیرزاده اسکندر تا رسیدن لشکر سمرقند توقف کرده و از پیش رفته
اند رجاء لکری بظهور رسانیده همین رخاطر امیرزاده محمد سلطان گران آمده سلاکات او را
رد کرده بسمرقند مراجعت نمود چون بهار رسید امیرزاده اسکندر از کاشغر باندکان آمد
و از آنجا بعزم ملاقات امیرزاده محمد سلطان عنان کامجست سمرقند منعطف گردانید در اثنا
راه بسمع او رسانیدند که خاطر شاهزاده متغیر است و اندیشه گرفتن تو دارد
خدمتش از استماع این خبر اندیشناک شده بازگشت و بحصار اندکان در آمد امرا که در آن
سرزمین بودند مثل بیرام ... و برجامی ... محمول بر مخالفت داشته لشکر را
فراهم آورده حصار را احاطه نمودند امیرزاده اسکندر با ... سخنان گفت از قلعه
بیرون آمده در باغ گلستان که از مستحدثات شاهزاده مرحوم امیرزاده شیخ بهادر بود
نزول فرمود امرا او را در خرمن ... او را گرفته مقید ساختند و بخدمت امیرزاده محمد
سلطان فرستادند که امیرزاده اسکندر اندیشه عصیان داشت با نوکران خاصه او را
گرفته گوش بر فرمان داریم هر چه حکم شود بدان قیام نماییم شاهزاده نوکران فرستاده تا امیر

نظم اسکندر

زاده اسکندر اندیشه عصیان داشت با نوکران خاصه او را گرفته گوش بر فرمان داریم
هر چه حکم شود بدان قیام نماییم امیرزاده اسکندر را در باغ با نوکران بند کردند و قاضی جلال الدین
باندکان فرستاد که امیرزاده را با خواص بسمرقند آورد و بعضی گفته اند که چون امیرزاده
اسکندر از قلعه بیرون آمد از پیش امیرزاده محمد سلطان کس باندکان رفت و او را با
نوکران بسمرقند برده در کنار آب کوهک خدمتش را بشاهزاده رسانیدند و نوکران او را
متفرق ساختند فی الجمله بعد از وصول امیرزاده اسکندر شاهزاده محمد سلطان سان مورچلنک را که ایلچی
بود با جمعی نوکران امیرزاده مشارالیه بقتل رسانید ذکر لشکر کشیدن صاحب قران مظفر لوا
جهت اطفاء مشتعلات غزا بجانب کفار کرج و دره خمشا و دیگر قضایا حضرت شهریار
غازی بنابر جرأت و جسارات کرجیان که سال گذشته آمده بودند و سلطان طاهر را از قبض مخالفان
خلاص داده با خود برده بودند و تا کنار آب آن محل نزول لشکر فیروزی نشان بود و نزد کفار
کرجستان و کوه شمال ایشان بالغ و جمعی تعیین داده بود شیخ ابراهیم و سیدی احمد شکی را رخصت
مراجعت ارزانی داشت و حکم کرد که از سرحد توقف نموده روز راه برد از بنده لازم رکاب
فیروزی انتساب باشند و بقیت لشکر و اغرق در ... توقف نمایند آنحضرت با تمام شاهزادگان
عالیمقدار و طایفه از بهادران شمشیرزن بزه کرده بعزم رزم خمشا که یکی از سرداران کرج بود
ایلغار فرمود چون بکنار آب ... رسید ... این ... داشت ... حکم
جهان مطاع واجب الاتباع ... مجموع مردم ... از ... شیخ ابراهیم
با لشکر شروان و سیدی احمد با سپاه شکی ... رسیدند اعلام ظفر انجام از سنگ ...
بطرف دره خمشا که مساکن کرجیان کرج بود ... مجموع آن دره از ... اشجار ... بود
که جاسوس وهم باسانی آسمان از آنجا گذر ... نتوانستی نمود لیوم فرمان قضا جریان نفاذ یافت
که لشکر جلادت شعار ... تبر و تیشه جنگل بریده راه ... منزل ... مهیا ساختند و لشکر
بسهولت و آسانی از آنجا ... گذشت و در آن اوقات ... شب ... برف ...

و او بوجود کثرت تیغ و شدت برودت هوا از این و پوشندگان عرصه یقین همچنان می‌راندند تا به اطلاق
رسیدند و بضرب تیغ انتقام روی زمین از خون ایشان رنگین ساختند لعل فام کرده آمیختند و
بعد از جنگ اجل امان نیافت و هر که جدا شد در زیر خاک پنهان شد و تشنگی هر دو از آن قوم
از هیبت شمشیر مبارزان و حمله‌ها دور دست نزدند و عساکر گردون مآثر در عقب او تا در
دست و جهار پای و او دست آورده عنان مراجعت از آنجا تافته چون میرزاده
بشراب خوردن معتاد بوده و ذوق آن جماعت را تا باب لکرد ... شده و فن میکردند و از برای
تنفس عیش و خرم و قاعده این جوکردار دون مجموع آن نگهبار را از رنج زر کنند و کلیسا
باز میخوار کرده القصه و دیار و از عمارات عالیه و اشجار مثمره آثار نگذاشتند و بنابر
شدت سرما و عدم قوت سپاه و علیق جهارپایان حضرت صاحبقران مظفر و منصور و لشکر آن
نصرت آفتاب با اقبال روزافزون که از سر جباب مردان بود با ذوق بازگشتند مقارن
این حال گشته بمعیت امیرزاده خلیل سلطان زاپیری کراهت ورزیده او را بکار نهاده و چند
روز متعاقب و شاه عالیشان و شاهزادگان و امرا نوئینان بعیش و طرب مشغول بودند در آن
اثنا از رنج خارا اطلاع حاصل یافت که امیرزاده میرانشاه که در جنگ گرجیان که جهت استخلاص
سلطان طاهر بپای قلعه النجق آمده بودند و تقصیری از ایشان واقع شده بود در نظر رسید امیرزاده
شاهرخ و امرای بزرگ بدان مهم اشتغال نموده و بعد از تفحص و تفتیش صورت حال را بپایه
و نقصان معروض شد پادشاه خان گردانیده از وقوف جلال مثال صادر شد که حاجی عبدالله
عباس و محمود آغا و امرای ساوق رسیدند ایشان را چوب بسیار زدند و یکی شد اشارت علیه
گشتن میر قزوه که در آن لشکر کشی از همه فرار بوده بود صادر یافت و عاقبت شفاعت شاهزاده
و از زیر حسته او بزور چوب بسیار خورده و هر یک از آن سه نفر گوا رسید اسب قلیم بودند
و بعضی دیگران و ملازمان میرزا میرانشاه که بعضی واشند بقدر استعداد از ایشان ازمه
رسید اسب ستانند و مجموع این اسپان بر پیادگان لشکر قسمت یافت امیرزاده ابابکر

معاف آثار شجاعت بظهور رسانیده بود و بسنوی علم را منگ تبر افکنده مشمول عاطفت
و احسان می‌گشت در خلال این احوال بر دیار افغان که برکات لشکرات از وی دور
داده بود و واسطه گناهی عظیم که مجدداً از وی بوقوع پیوسته بود رسانیدند صاساق رسید ذکر

بعضی از حالات امیرزاده پیر محمد عمر شیخ و توجه سپاه منصور بجانب بغداد و فرار سلطان

سابقاً سمت گذارش یافت که حضرت صاحبقران گردون غلام از جانب جام امیرزاده
رستم از مشی برادرش امیرزاده پیر محمد شیراز فرستاد تا باتفاق متوجه بغداد شوند چون امیر
رستم و امیر سونجک بهادر با ده هزار سوار موجب فرمان در رکاب او روان شده بودند
شیراز رسیدند امیرزاده پیر محمد برادر را طوی داده خلعت و شاهانه و صد هزار دینار
کپکی انعام بخشیدند امیر سونجک و برادرزاده اش حسن جاندار و حسن جهه اول که مرده
شیراز مارست امیرزاده پیر محمد و از راه بهبهان و لشکر روی بغداد نهادند امیرزاده
با امیرزاده رستم عازم آنجانب شده امیر سعید برلاس و علی بیک علیکه با امیر جهان
خویش داشت بموجب اشارتی که از بارگاه گردون اساس صادر شده بود بضبط و نسق
ممالک شیراز بگذاشت چون امیرزاده پیر محمد بجانب شولستان رسید عارضی بوده از گشت
امیرزاده رستم و امرا نگه را بستر گرانبار گردیده صحت مزاج آن گرفتند و بنوبت بعد از آن
فرو رکوشه در راه تا صحت احشام ساکنی و خیلی را غارت و تاراج کردند و از موضع
بضعف توده با درا و با کسان را اسیر ساختند و زن و فرزندان آن موضع را اسیر برده
گرفتند چون بمندلی رسیدند امیر علی قلندر که از قبل سلطان احمد والی آنجا بود با مردم دیدار
معارضه و مقابله نهاده و عساکر منصور حمله او را منهزم ساختند و جمعی از نوکران
او را دستگیر کرده گردن زدند و از صدمت سپاه ظفر پناه خرابی بسیار بمندلی راه یافت
چون امیرزاده پیر محمد بیماری که داشت مراجعت کرده بشیراز در آمد بواسطه افتادن
انواع جمعی مردم تا زنگ لشکر که عازم شاهزاده بودند لشکر آب با طائل بدماغ راه داده

بر قلب سموم تامل و تدبرات باطل مشغول شدند و طایفه از ملازمان او از آن اندیشهای
حاصل امیر سعید برلاس را اعلام کردند و هنگام تفحص و تفتیش همایون نوکران میان
شمار او در حضور شاهزاده و امرا باز راندند امیر سعید برلاس امیرزاده رستم را
در قلعه سفید زمین محبوس ساخت و جهة احتیاط خود در آن بقعه ساکن شده علی بیک
مع قطعات شیراز باز داشت و عرضه داشتی مشتمل بر وقوع این حادثه باردوی اعلی
که در قراباغ بود فرستاد و قاصد امیر سعید چون بپایه تخت همایون رسید عرضه داشت
رسانید حضرت صاحبقرانی از بلخ که امیر الله داد پیشتر از زر و معتمدان به فرمود تا اسباب
کند تا وجه حسن مملکت از خار فساد و شید او پیراسته گردد امیرزاده رستم را بجای برادر بزرگ
بنشاند و خدمتش را ... گرده باردوی همایون رسانید امیر مشار الیه حسب فرموده در جهت
آمده و چون بشیراز رسید از اهل شیراز که در مکتب جبارت جد امیرزاده اشتغال می‌نمو
دند مولانا محمد خلیفه و سید عراج و رستم و اصفهانی را بر فوز سیاست رسانید و مستوفی و توشی را
دست و پای بریده و جمال ک... نواره و محب شربت دار و شیخ زاده و فرزند را نیز گرده
نشان فرمان در ملک عرب و عجم بطلب امیرزاده رستم بجانب عراق عرب فرستاده ...
بعد از فرار علی قلندر ... امیرزاده رستم رسید و خدمتش چون بر مضمون آن
وقوف یافت در حال عنان عزیمت بجانب شیراز تافت و حسن جاندار حسن جهاد ...
فرمان در رکاب امیرزاده مشار الیه باز گشته امیر ... براه جمال روی توجه باردوی
همایون که در قراباغ بود آورد و چون امیر علی قلندر از صدمات عساکر گردون مآثر گریخته بود وقت
و کیفیت حادثه را بعرض سلطان احمد رسانید خدمتش را قلق و اضطراب عظیم بود و از غایت
سراسیمگی زمره تابعان و اقربا به بستند و در آن هنگام نوبه دولت ... از حجاب
عجب از پس پرده غیب ظاهر شد یعنی اجتماع اکه حضرت صاحبقران مالک ستان ...
حکومت خوزستان و ضبط آنجا در کف کفایت و قبضه درایت امیر شیراز تفویض نموده بود ...

برجع دل قرار داده دست ظلم و ستم بگشاده از متمولان دیار شل و دو ... الدین
اموال فراوان بستاندند و جمعی را از مسلمانان به تیغ قتل رسانید و با هزار سوار کلی روی بجانب بغداد
نهاده در زمره خدمتکاران سلطان احمد انتظام یافت سلطان بچشم افزار و احترام در او
نگریست اینقدر تیش از ورق فرمودی نگذرانند ... و پنهان با امرای بغداد ارکان
دولت اساس دوستی و محبت بنیاد نهاده هر یک از ایشان را ابلغی خطیر داده هزار دینار
با سید هزار دینار رنگی مخطوط ... ساخته و ... سلطان ... که سلطان ترکمان
او از حال ... آن زمان نسبت با جمعی شرایط شفقت بجای می آورد و خدمتهای شایسته
کرده از قضای الهی مفصلی وجهی که هر کس داده بود از ... شیروان بدست کی ...
سلطان احمد گرفته بود در نام افتاده در آن ایام که سلطان از خوف و خشیت ... و نصرت
سپاه صاحبقران سعادت یار در اره از هیجای بغداد ... دهشت و حیرت ... غالب
گشته اندیشناک گشته بود گروه ... آن صحیفه را بعرض او رسانید و در آن مفصل مبلغ دو هزار
دینار ... رقم ... افتاده بود و تو ... سلطان احمد از آن جهت کی در ... الحال کرد
... را انشاندند و بدست خود کردن زده در آن اوقات سلطان احمد شده ... ازو
مثل قطب حیدری ... او برات فرستاده ...
شیراز ... رسانیده و سر ... مصحوب ... بغداد ... بموجب ...
چون قبهر رسیدند سلطان احمد خود را در ... بعد از اندیشه دست ...
یکی از امرا ارکان دولت ... خلوت ... و او را ... گردانید گفت
کرده باشد که ... ترحمت ... دل ... گرده ...
دولت من الفاق ... مصلحت ... که هر روز ...
... اقتضا کند ... سلطان گفت که اگر ترا ترحمت ...
... دیگران ... اقدام نمایی ... این شخص ...

سوکند ان بر زبان آورده عهد و میثاق می بست سلطان مقرر بود که او را بیاساق رساند
و اموال و جهات و خان و مان او تمامی را برسم سیورغال کیرد چون این ستاره در مدت
اقدام نموده دیگر را طلبیده بهمین نوع روی بکاشت هر وجهی که توانست در تحفه و فرا
کس از مردم خود را بدین پیشه از میان برداشت منقولست که در روزی که سلطان احمد
خواص و ندیمان و محرمان خود را کردن زده و از بالای قصر بزیر انداخته فراشی پیش او رسید سلطان
با او گفت که فلان و فلان را کشتم فراشش گفت نیکو کردی من تنها باید که زنده باشم هم دیگران
مهلت سلطان احمد در خنده شد و شمشیر را از دست خود انداخت و فراش بجان امان یافت
بعضی از مورخان گفته اند که فلان خواتون را که جای او در پیش بود و او را از خورده ای
و بزرگ کرده بود از سلطان بر نیست و تا بالشی را از وی نهاده بر روی آن نشسته بدان
او را هلاک ساخت و دیگر زنان و خدمتکاران که در حرم بودند بشمشیر دست خود کشت و
جمله انداخت زمین بی الست که پوشیده در این حرم را باو خواتون در کشتی نشانده
سامانه اگر انشا از او اسطاطو تر حون بسطا ب رسیدند خودزنان و غلامان که در کشتی بودند
نجبار کشتی همه را غرق کردند القصه سلطان ای در حون از امرا و خواص و محرمان بازرواجبت
در خانه ای بیستم کس از نقد السیف را حق تو را اسپید او جباکه اش خاص که باو در جهان
می آورند و در میرزنده و بجند بیکدیگری سپرده باز نکشند حون چند روز در کار تیره دار
و تیره بکذشت شش کس از محرمان که بدیشان اعتماد تمام داشت در اجل ایجا عت
تا خبری برد و فرمود که هفت اسپ از طویله خاص بیرون آورده بدانجانب و حوار بوده
در ظلمت لیل کشتی از آب بکذشت و با ان شش نفر سوارشده روی بحشم قرا یوسف تر کمان
نهاده و دقیق مطمحان بدستور اش برادر خانه آورده بجای وی سپرده باز نکشند و خدمتکاران
و روی بیزا اقبال مقرر رفته و از مردمان سیمکس بر خلعت او اطلاع نداشت چون سلطان
احمد با قرا یوسف ملاقات کرده غارت بغداد را که چون روی بروسان ارامسته بود او

نفرا جلوه داده ترکمانرا بخود بدار السلام برده و در کنار آب منزل ایشان مقرر کرده بسنده
خود بکشتی از آب بگذشت و از تاراج شهر پشیمان شده سلاح و اسپ خوب و مرغوب و اقمشه
مرغوب بقرا یوسف و ترکمانه داده کوچ رسند کشتند و نگذاشت که دست تعدی بمال رعایا در از
کنند و بنا بر انکه هجوم سپاه نصرت نشان حضرت صاحبقران مالک ستان نجات سراسان بود
جاسوسان بر گماشت و تفحص حال آنحضرت مینمود چون در اخر زمستان خبر نامسموع او شد که رایات
کردون مآثر پادشاه کشورگیر عزیمت سیواس دارد و اندیشید که اگر قدم آنحضرت بولایت روم و شام
رسد خلاص و نجات او مسدود کردد لاجرم عیال و اطفال و تمامی اموال که در بغداد داشت برگرفت و با قرا یوسف
از مدینة السلام نهضت نموده از فرات گذشته عازم روم گشتند چون نزدیک حلب رسیدند
تمرتاش والی انجا و دیگر امرا مصر و شام باحتیاط اعتماد تمام لوازم جنک بیرون آمدند و جنگها
بار اشتند شاهزاده و وزرا بود و مصر علی اد شاه و دستمال و شاهین و فرخ اتق
شکرهای جمعی دیگر که از اسلاف ملازمان تفرقه بودند ایشان از پای در افتاده بود در ان
همراه سلطان احمد بودند پس علی برادر قرا یوسف و پیر حسین و سعد و الیاس و قاسم و دیگر
ترکمانان با حاکم حرون بی قرا یوسف این راه میبودند چون قراب صفوف از جانبین دست
ز رده حرب باگرفت و طوفان بلا از سر گذشت امرا لشکر عظام مصر و شام روی بانهزام نهادند
شهر مصمم کشتند و در انحرکه اموال و اسلحه فراوان بدست ترکمانان افتاده و سلطان و قرا یوسف
چون قوت محاصره حلب نداشتند از انهزام اعراض کرده روی بجانب روم نهادند چون
بنواحی بهنسی رسیدند میان ایشان و لشکر اصحاب اعراض نقاری پدید آمده قرا یوسف
تخلف نمود و سلطان احمد متوجه روم گشت چون شهسوار عازی ایلدرم بایزید که سلطان
روم نزدیک رسید بقدم استقبال پیش آمد مرد و دادشاه از اسب فرود آمده شرایط
تعظیم و تکریم بتقدیم رسانیدند و یکدیگر را در کنار گرفته اسپان کشیدند قیصر سلطان را طلبیده بشاه داد
مجلس بزم پارا است و از اجات که تا بر پا هیچ مطبخ را نکذاشت و خود در پاره رفت

۲۳۷

سلطان احمد چند گاه عیش و طرب گذرانیده قیصر را ابر ساطلب داشت و جشنهای عظیم ترتیب
داده بعد از فراغ از سور و سرور باز سلطان احمد کوتاهیه آمد و درین اثنا قرا یوسف عزم سیب
لشکر قیامت اثر پناه کم تا بیه برده بروم برد ایلدرم بایزید جامع رافت و احسان بر او گسترده
زمره ادال اقتدار بروی مسلم داشته و امیر قرا یوسف در انجا رحل اقامت انداخته پای
های در دامن فراغت کشید **گفتار در توجه حضرت صاحبقران بجانب گرجستان**
مخذول تا بملک مقال و ذکر فتح قلعه و غزوات عساکر نصرت مآل در ان بلاد
بر سبیل اجمال چون فصل زمستان منتهی شده اوان بهار در رسید صاحبقران کامکار از قشلاق
قراباغ بیرون آمده بجشن و سور فرمان داد و شاهزادگان و امرا و گردن کشان اطراف
را جمع آورده و در قصد توجه بجانب گرجستان با ایشان مشورت کرد چون چند روز بسور و سرور
گذرانیده آنحضرت پرتو التفات بر حال لشکر انداخته مجموع مخدوم زادگان و نوئینان و سایر
سپاهیان را الکا داده حاکمان را ساز و اسباب ساخته و از سر استقامت ایکن که در تاریخ نقلیت
رایت فتح آیت گرجستان پای جسارت از حد خود بیرون نهاده بنای ملک ابتنی اهداء بوده جای که
پیش ذکر یافت روی جلادت بولایت ملک گرگین نهاد و چون بعد از قطع مسافت صحرای برنج
محل نزول لشکر شد و تیغ تیز گشته ملک گرگین را از جمله بندگان آن کرد و ملک
ذو المنن میشد از او زرگان دوم برسید و شرف بساط بوس سرافراز شده را بوز ده تکشمشها
بکشید حضرت صاحبقران دریای نوال بر نوازش و ترحمت او اقبال نموده بکلاه و کمر مرصع و خلعت
زر بفت قامت قابلش را زیب و زینت بخشیده و بخانات توق و نقاره و علم که نسبت بشان او
از موقف احتشام صدور یافت منطقه شوکت و ابهت خدمتش و حدود روم و ان
نواحی اعاده رخصت انصراف یافت بصاحبت و محافظت ان ولایت که مکتب و مستغنی ازین
و میان مامور گشت و رایات نصرت نشان از انجا در حرکت آمده چون حدود گرجستان
از وصول موکب همایون پای مفاخرت باسمان نهاد ایلچی پیش گرگین گرجی فرستاده که خاطر احمد

بدرگاه ... دوست گرگین که از جاده مستقیم انحراف داشت چون بر مضمون منشور اطلاع یافت
ادبار در جواب یک زبانی صواب گفت فرستاده چون باز گشت سخن آن بدکیش را ابلیغ نمود خیمه
پادشاه بزرگ منش ساحت آتش خشم جهانسوز آنحضرت شعله کشیده در غو گذاشته عمل بر حوالی
روانشده فرمان داد تا لشکریان ولایت اهل شرک و ضلال در آمده دست نهب و غارت
بخرب عمارت و قطع اشجار و رفع آثار بگشادند ایشان بر حسب فرموده بناهای عالی
با زمین هموار ساختند و درختان و نخلها را با میوه‌های رسیده و خوشهای کشیده از بیخ
کندند گرجیان شقاوت فرجام از خوف حامیان موکب اسلام پناه بر اینع حصون و قلاع حصین
برده بودند که عقل گره گشای فتح یکی از آن معاقل بدستهای دراز از محل محالات میشمردند
سالکان مسالک غزا و جهاد در اندک زمانی یازده قلعه از قلاع مشرکان مسخر ساختند و دیگر
بدین اسلام در پناه ... المهاد فرستادند و بعضی از اوقات غازیان سعادتمند
شده و تماشا شده و جمعی از ابطال بهادر زنجیرها استوار ساخته از سرها که در برابر آن
کوان بود آسمان در آنجا تحصن نموده بودند فرو هلیک اشده و ایشان دست تیره کمان
بگشاد از حقوق ... حضرت صاحبقران گروهی توان جبی از مردم فراساز
بجا حفظت تفحص ... فرموده و بعضی همایون در دشت معقرون فرود آمده گرگین لی دین
جلادت غازیان موکب ظفر قرین مشاهده فرموده از میدان ستیزه و آویزه روی برتافت
نهاد و مرده ایران و از ... ان کرج بقدم انقیاد پیش آمده امان خواستند چون آن ولایت
در تحت تصرف ... ارکاب ... و جاگیر آمد موجب فرمان کلیساها را ویران ساخته
و مساجد و معابد بنیاد نهادند بعد از فتح مملکت گرگین حضرت صاحبقران باتکین اغلو قرا
از دشت معقرون بر سبیل استعجال بجانب ... جانی بیک گرجی روانشد و اطراف آن
دیار بغارت و تاراج رفته جانی بیک از خوف جان چاره را اعلی شانف ... صحیح
حصار ومنازعه یکبار تسلیم نواب شهریار جهانگیر نموده لشکر منصور در آن ولایت قتل و غارت

کرده بایلغار امور و در محل [illegible] فیروزی [illegible] بازگشته باوتاق ملحق شدند و حضرت صاحبقران
سعد خواجه بن شیخ علی بهادر و امیر جهانشاه را بتاخت ولایت گرجستان روانه ساخت و
بر او بهادران که امیر سید خواجه بر ایشان سردار بود در حرکت آمده ارباب جهاد و اصحاب اجتهاد
جهت اعزاز دین کفار قلعه ها که کلیساها را ویران کرده با اسب و گوسفند بسیار مراجعت
و باردوی همایون [illegible] قدرت [illegible] در آن نواحی قلعه بود در غایت
حصانت و رصانت چون [illegible] سایه وصول بر افلاک انداخته رایات و اعلام
نفاذ یافت که لشکریان در موقف جنگ مشغول شدند و ایشان موجب فرموده عمل کرده در مدار
بدان قلعه استیلا یافتند حضرت صاحبقران فلک اقتدار از فتح آن حصار امیر جهانشاه و
دیگر سرداران را با غلبه تمام طلب ملک گرگین که در جنگلها و بیشه ها سرگردان بود فرستاد
سپاه ظفر پناه فوج فوج در آن [illegible] که بیابان [illegible] شده هر چند [illegible] جستجو کردند
از خواص و نوکران او را دستگیر کرده با قسمی که [illegible] مراجعت نموده بار دیگر
باردوی همایون پیوستند حضرت صاحبقران از آنجا روانه شده و از آب کر گذشته بولایت
فرود آمد مقارن این حال جمعی از مخبران صادق الاقوال بر رای [illegible] صاحبقران جهان
عرضه داشتند که جمعی کثیر از سرداران کرج حصاری [illegible] پناه بآنجا برده
جای هست [illegible] که بر بالای کوهی واقع بود
و بایلغار روانه شده و سپاه بدانجا کشیده لشکریان آن قلعه [illegible] در میان
گرفته و [illegible] اسباب محاصره [illegible] مشغول شده جنگ در انداختند
روز [illegible] حضرت صاحبقرانی جنگ سلطانی [illegible]
و قلعه را فتح کرده [illegible] که گرگین [illegible]
در قلعه [illegible] است [illegible] بخت و سعادت [illegible]
بعد از اجتماع عساکر [illegible] سپاه [illegible]

دیگر بجانب آن قلعه ایلغار فرموده ملک گرگین از استماع توجه لشکر شجاعت آیین از حصار
سوزو که از سر دون آمده بجانب ابخاز گریخت [illegible] ظفر [illegible] بآن قلعه رسیده ملک
در کنده تیز آورده طایفه از بهادران [illegible] گرگین [illegible] شدند و بسیاری از اتباع
و اتباع او در راه گرفته بقتل رسانیدند و از آب [illegible] گذشته هم
جائی از [illegible] ظفر قباب [illegible] چون گرگین عاجز و بیچاره گشت سلطان طاهر
سلطان احمد جلایر را از پیش خود براند و او بجانب روم عثمان برتافت عاقبت گرگین
از در اعتذار و استغفار در آمده اسمعیل نامی را بدرگاه جهان پناه فرستاد و اسمعیل اختلال
که از حوادث روزگار باحوال او راه یافته بود در پایه سریر اعلی عرضه داشت و گفت که
گرگین [illegible] بر زبان آورده که مدت الحیات در وظایف خدمتکاری و
جان سپاری و ادای جزیه و باج گذاری تهاون و تقصیر جایز ندارد و اگر این زحمت
از سر خون او در گذرند بعد از این روی اطاعت از قبله فرمان برداری نگرداند مرام
حضرت [illegible] پذیرفته [illegible] آب عفو [illegible] غبار [illegible] نشست و عنان عزیمت بجانب
ولایت ایوانی که یکی از امرای عظیم الشان گرجستان بود منعطف ساخت و [illegible]
فرمانده [illegible] شوکت [illegible] منازل [illegible] قلاع [illegible] بر افراخت [illegible]
حصارهای ایشان را با زمین هموار ساختند چون عساکر [illegible] ولایت کرج را
غارت و تاراج کرده آتش در [illegible] مساکن [illegible]
جلادت نموده مسافت [illegible] جهت نزول [illegible]
پادشاه جهانبان گشت که طایفه از کرجان [illegible] موضع [illegible]
از موقف جلال صادر گشت که امیر شیخ نور الدین [illegible] حوزه [illegible]
ملاعین [illegible] امیر [illegible] مقتضی فرمان [illegible] روی [illegible] بالضرب نهاده
بعد از چند روز آنحضرت [illegible] عرصه که [illegible] و امرای فضیلت [illegible]

و در عقب امیر شیخ نور الدین روانشده علم ظفر پیکر را فرو داشت و چون منازل قطع و راه
بقرس کرد و رسید و در مدت پنج هفت روز قلعه از قلاع آن مشرکان ثالث ثلاثه گوی را مفتوح
ساخته با خاک یکسان کرد اهل اسلام تیغ خونبار نیستان عرصه کوه و هامون را از خون ارباب
ظلام لعل فام کرد و بنده رایت خسرو جهانگیر محفوف مساعدات فلک قدر از آنجا بازگشته
ارادهٔ دولت همایون که برحسب اشارت علیه در سکول نزول فرموده در آن اثنا ایلچیان گرجی
رسیده و پسر امیر مراد را که از جمله قیاصره روم بود بدست ایشان افتاده رسانیده و
بوسیله امرا و مقربان درگاه در بارگاه فلک اشتباه حاضر آمده صورت اخلاص و دولتخواهی
حکام و سروران آن دیار خود را در نظر کیمیا اثر جلوه دادند ذکر نامه فرستادن صاحبقران

بقیصر روم و لشکر کشیدن آنحضرت بجانب سیواس و استخلاص آن مرز و بوم

ایلدرم بایزید که در آن عهد قیصر روم بود بفرط شوکت و کثرت حشم و عدت و فسحت مملکت مباهی
اقران و انظار و بوفور لشکر جرار و خدمتکاران جان سپار از قیاصره ماضیه تفوق و امتیاز
داشت و آنچه او را دست داده هیچ یک از ایشان را میسر نشده بود و بنا بر آن اسباب غرور
و پندار در دماغ خود راه داده و پای جرات و جسارت از حد خود بیرون نهاده دست تطاول
از ارزنجان که در زمرهٔ بندگان حضرت صاحبقرانی انتظام داشت ابلی فرستاد که طاهرتن
مطیع و منقاد ما باید بود و خراج ارزنجان و ارض روم را نقد روانهٔ ما کند و تاهرتن
عارض رسانید و فرستاده دیگر کلمات از زبان قیصر در مجلس طاهرتن گفت که از رسم
نیابت بعد ازین طاهرتن صورت داد معروض داشت ملازمان موکب همایون گرد حضرت
و آنست که قیصر روم بال برافروخته و ولایت معمور و سپاه نامحصور مغرور شده است
و از جادهٔ قوم و صراط مستقیم انحراف جسته آنحضرت خواست که نخست نصیحت نامه نویسد
و زلال موعظت غبار طغیان و نخوت که بر حاشیه ضمیرش نشسته است فرو شوید شاید که از خواب
غفلت بیدار شود و راه راست گزیده از مقام تکبر و تمرد تنزل نماید و نوایی آید و از میدان مکابره

و مفارقت مردان آمده و خانه در کوی عافیت و سلامت گیرد این معنی خاطر اشرف شاه دین پناه
شهریار ستوده خصال نیکو کردار بنابر آن بود که انفسیر اهالی دیار روم که همیشه با نصاری
و مشرکان فرنگ حرب و جنگ میکنند و در اعلاء معالم دین و ترویج احکام شرع سید المرسلین
صلوات الله علیه و علیهم اجمعین میکوشند از غبار رسم سپاه منصور زنگ ملال نپذیرد و بالاجرام
در مرامش خوانده ما صدر گشت بر اهالی کار آرایش و اوکه رحم الله امرا عرف قدره و لم
یتعد طوره معنی از بی سبحانه و تعالی بر آنکس رحمت کناد که مقام و مرتبه خود بشناسد
و از حد و مرتبه خویش تجاوز جایز ندارد و پای از پایه که دارد فراتر ننهد بعد از آن
در قلم آورد که فقد الحمد و المنه که امروز بطالع مسعود و بخت فیروز زمام احکام ملک و
ملت در قبضه اختیار و انامل اقتدار ملازمان بارگاه بندگان درگاه ماست و اکثر
ربع مسکون و بسیط روی زمین بعنایت ملک بیچون دارا و قادر کن فیکون در تحت
تصرف خدمتگاران شائسته و جان سپاران بایسته ماست ملوک و سلاطین ایران
و توران حلقه عبودیت ما در گوش و غاشیه اطاعت و متابعت ما بر دوش دارند
و سروران اطراف و گردنکشان آفاق از مقتضی فرمان جان نطاع ایزدی واجب
الاتباع ما مقدار سر موئی در نمیگذرند و بر ضمیر انور ما روشن است که سلسله نسب آن
ترکمان کشتی بان منتهی میشود همان به که در سفینه ندامت و استغفار نشسته کشتی
حیات خود را از تلاطم امواج بحر غضب ما بساحل نجات و سلامت رسانی
چون در خدمت استماع میرفت که اگر اوقات تو بغزای فرنگ مصروفست
و همگی همت تو بر استیصال نصارای بی نام و ننگ مقصور تا غایت تحریک عنان
و توجه و تعرض بدان طرف از ممکن قوه بحیز فعل نیامده و خاطر خطیر مبنی است که مقتضی الملوک
و ذلک خواه از یه افتاده را از دور و بر و بیاد نگرده آن تفرقه و ملالت شامل حال مسلمانان
گردد و شادی و شماتت نصیب بی دینان شود اکنون صیت آنست که از

طریق و روش آبا و اجداد خود اعراض و انحراف نمائی و بپای جسارت بادیه
عوایق نه پیمائی و حدیث اترکوا الترک ما ترکوکم نصب العین ضمیر سازی و از آب فتنه
و آتش حرکت خود کشائی والسلام علی من اتبع الهدی چون مکتوب مصدر بتوقیع رفیع
موشح گشت مصحوب طایفه از مردم هوشمند سخندان پیش ایلدرم بایزید فرستاد
ایشان بر جناح استعجال روانه شده چون بمقصد رسیدند ادای وظیفه سفارت و پیغام
گذاری بجای آوردند ایلدرم صفرا و سودا انگیخته و چندان در غلیان و جوش
آمده بود که بشنیدن نصیحت و موعظت تسکین نیافت و برابر سخنان درشت از زبان
راند و گفت مدتهاست که مرا داعیه مقاتله در دل و سودای مقابله او در سر است
هنوز … و اکنون خیر الله اگر او مراجعت ننماید من تا تبریز و سلطانیه از عقب بروم
… دیگر دون سپهر که امیر برا زنبقی بود … گردش چرخ ناپایدار که را
کرد خواهد درین کار خوار … فرستادگان چون بازگشته کلمات قیصر بعرض پایه شاه جهان
پناه رسانیدند ازین جواب ناصواب آتش خشم جهانسوز اشتعال یافت و با سپاه ظفر
پناه عزیمت جانب سیواس تصمیم داد و چون رایات نصرت شعار … و ارزنجان
رسید امیر طهرتن که جد او … امیرزاده محمد … شیخ … بود و او را
باردوی همایون رسانید خدمتش را بموجب اشارت علیه در دیوان بزرگ حاضر
آورده … رسیده وجوب یاساق … شده و شیخ زاده
مبارک خواجه که در آن ایام … معلم شاهزاده بود … حضرت
سلطانی حضرات عصمت … سرای ملک خانم و خانزاده و دیگر حرمهای شاهزادگان
با امیرزاده الغ بیک بجانب سلطانیه روانه ساخت و جهت ضبط مهمات ایشان
امیرزاده عمر و امیر خداداد و برادر بزرگ امیرزاده و مولانا قطب الدین … معین شدند
و رایات ظفر نشان با لشکری گران و سپاهی بیکران از آنجا در حرکت آمد چون هوای

روم از غبار موکب فرخنده ظفرانگیز گشت امیر طهرتن با گروه انبوه باردوی اعلی رسیده بعنایت
و ملاطفت خسروانه اختصاص یافت بعد از دو روز … لشکر از آنجا در حرکت
آمده از ارزنجان بگذشت حضرت صاحبقرانی در اول محرم سنه ثلث و ثمانمائه ایلغار فرموده
متوجه سیواس شد و درین اثنا منهیان بمسامع علیه رسانیدند که ایلدرم بایزید لشکر کشی با
تورتاش که از عظماء امراء روم بشهامت و صرامت امتیاز دارد با … و
سرداران برسم منقلای بسیواس فرستاده و ایشان از استماع توجه رایت
نصرت نشان با خاطر پریشان بازگشته‌اند آنحضرت امیر جهانشاه و امیر سلیمانشاه و امیر
شیخ نورالدین و سونجک و سید خواجه پسر شیخ علی بهادر و خواجه و دیگر معارف
… در میان فرستاده و امرا ایلغار کرده راندند و از قیصریه گذشته بلشکر روم رسیدند
و ایشان را پراکنده ساخته آتش نهب و غارت در آن مرز و بوم زدند و با غنایم و …
و تحف مراجعت نموده در ظاهر سیواس باردوی گردون اساس ملحق شدند و سیواس
باروئی استوار داشت از اساس تا کنگره سنگهای تراشیده مرتب ساخته بودند
هر یک دو گز و سه گز و ثخنش یک گز زیاده و عرض قاعده دیوارش ده گز و پهنای سر
دیوارش شش گز و ارتفاعش تا سر کنگره سنگهای بیست گز و از سه جانب محوطه خندقی
عریض عمیق بود چنانکه نقب زدن میسر نشد زیرا که چون مقدار یک گز بکنند آب برون آمدی
و از جانب شرقی که محل … نقب کندن صورت می‌بست و مصطفی
قلعه با چهار هزار سوار شمشیرزن … انداز نیزه گذار در اندرون شهر اسباب رزم
و پیکار مرتب ساخته در مقام جلادت و ممانعت … ایستاده بود و اهل اخبار و
تواریخ چنین رانند که این شهر از مستحدثات سلطان علاء الدین کیقباد سلجوقی بود القصه
در اطراف شهر که نقب زدن … می‌پذیرفت نقابان بکار خود مشغول شدند و سپاه جلادت
شعار از اطراف و جوانب جنگ درانداختند و استادان ماهر … و منجنیق نصب

کردند و بعد از هژده روز برج و باره را از زخم سنگ اختلال در رفت و نقبها تمام شده
بر سر بروج و سر چوب گرفتند و شعله قیر و نفت زبانه بفلک اثیر کشیده فرو دو آتش در
ستونها زدند و برجها افتاده دهشت و حیرت بالا گرفت و نزدیک بان شد که حصار بجبر
و قهر مفتوح گردد مصطفی از سر عجز و اضطرار بپای مسکنت و انکسار بیرون و سادات و علما
ائمه و قضاة و ارباب عمائم روی نیاز بدرگاه گیتی پناه آوردند و فرمان قضا جریان
نفاذ یافت که از مسلمانان بمال امان قناعت نمایند و نصرانیان و سایر ذمیان را غارت
و تاراج کنند و اسیر گیرند و از سپاهیان ایلدرم بایزید چهار هزار نفر که بجنگ جسارت
نموده دست بآلت جنگ یازیده بودند همه را از فتنه انگیزی بوده زنده در چاه افکندند
و خاک بر سر ایشان ریختند تا عبرت دیگر مخالفان گردد و حصار سیواس را با زمین هموار
ساختند و از ابنیه و عمارات اثر نگذاشتند و در اثنای این احوال مسامع جلال
که سلطان احمد جلایر که باز از بغداد گریخته بود متوجه روم شده و از این حوالی
میگذرد آنحضرت طایفه از ابطال رجال را بتکامشی ایشان روان فرمود و ایشان او را
دستگیر کرده با قرق خدمتش رسیده دختر بزرگ او سلطان دلشاد و همشیره او با زنان او
دستگیر کرده و سلطان نیم جانی از آن ورطه بیرون آورده بقیصر پیوست چنانچه ذکر آن گذشت
در آن زمان که حضرت صاحبقران بمحاصره
سیواس اشتغال داشت اشرار البستان پوشیده و پنهان باردوی همایون می‌آمدند و
اسبان لشکریان میبردند و هیچگونه از وخامت عاقبت نمی‌اندیشیدند چون همه سیواس از رایگاه
خاطر شکسته شاه رقم بر قرطاس زده قرار گرفت و مهم ترا با زرنجان باز گردانید تا بضبط
سرحد قیام نمایند و عنان عزیمت بجانب البستان منعطف گردانید امیرزاده شاهرخ
را برسم منقلای روانه ساخت امیر سلیمانشاه و جمعی از امرا و طایفه از لشکریان نصرت انتما
در رکاب شاهزاده بالغضب در حرکت آمدند چون شاهزاده مشار الیه و سپاه ظفر پناه بالبستان

رسیدند از آنکه آنجا شهر را گذاشته فرار نموده بودند و در کوه و صحرا سرگردان گشته بودند
از عقب ایشان تعجیل راندند و بآن جماعت رسیده جنگ در پیوستند بهادران جلادت
شعار بضرب شمشیر آبدار دمار از روزگار مخالفان برآوردند و همه را متفرق گردانیدند
و مواشی ایشان را که قره عادت بود راندند حضرت صاحبقران قرانی ایلچی بملطیه فرستاده
اهالی آنجا را بایلی و انقیاد دعوت فرمود پسر مصطفی حاکم سیواس داروغه آنجا بود از
خامت جهل و نادانی ایلچی را محبوس گردانید از استماع این خبر آتش غضب پادشاه بحر
برافروخته گشت رایت ظفر نگار بالغضب در حرکت آمد پسر مصطفی با اتباع و حشم و اشیاع
توجه خدام بهرام انتقام را راه گریز پیش گرفت چون چتر زرنگار سایه وصول بر ملطیه و اطراف
انداخت بهادران شجاعت آثار در یکروز شهر را مسخر ساختند و کرجیان و ذمیان را
اسیر گرفته از مسلمانان مال امان ستاندند حضرت صاحبقران ظفر لوا امیر جهانشاه را با دیگر
بتاوجب و کر شمال ساکنان ایلغار فرمود و ایشان برحسب فرمان واجب الاذعان
روان شدند و تا قلعه کاخته تاخته آتش نهب و غارت در خان و مان ذمیان
مقیمان آن ولایت زدند و بسی از قلاع را مسخر ساخته با غنیمت وافر بازگشته و از ملطیه
باردوی همایون پیوستند عاطفت پادشاهانه حکومت ملطیه را با توابع و مضافات آن
قراعثمان ترکمان ارزانی داشت قراعثمان جد امیر یعقوب سلطانست یعقوب بن حسن
علی بن عثمان

حضرت صاحبقران سپهر احتشام بعد از تسخیر عراق عرب خواجه شیخ ساوه
را که بکمال حسب و نسب آراسته بود با جمعی برسالت پیش پادشاه مصر و شام ملک
برقوق فرستاده و سخنان شافیه و کلمات بالغه پیغام داده چنانچه در بین اوراق ثبت
گذارش یافت چون شیخ مشار الیه برحبه الشام رسید او را در آنجا برسم معهود موقوف
داشته خبر بمصر فرستادند برقوق بخلاف شرع و عرف کرده ایلچی کشتن و خیانت بجا آورد و سلطان

احمد جلایر که از زمان تمش لشکر در مصر بود بقتل این بزرگ در رفتن او فرمان داده و خواجه
شیخ را با مجموع ملازمان بدار القرار فرستاده بودند و با آنکه حکایت کشته شدن بازرگانان
در ایام چنگیزخان بحکم سلطان محمد خوارزمشاه و هجوم لشکر تاتار بدان سبب شده بود
بدان امر شنیع اقدام نمودند و از وخامت عاقبت غافل شدند و دیگر آنکه چون صاحبقران
ممالک ستان بعد از فتح آذربایجان و عراق عرب همت عالی نهمت بر دفع و قمع جان
داشته متوجه دشت قبچاق شده و قومان را که بر حسب فرمان حکومت و ضبط قلعه
تعلق بدو میداشت با قرا یوسف ترکمان محاربه اتفاق افتاده بعد از ملک قدر را
دستگیر شده و قرا یوسف فرزندش را بند کرده پیش برقوق بمصر فرستاد و برقوق ایشان را
جرم سابق ساخت درین هنگام که ملطیه و ابلستان در تحت تصرف ملازمان آستان دولت
آشیان آمد حضرت صاحبقران گردون غلام ایلچیان پیش فرج که بعد از وفات پدرش ملک برقوق
فرمانفرمای مصر و شام شده بود فرستاد و از وعده و وعید سخن راند و اطلمش را طلب
ایلچیان چون بحلب رسیدند ایشان را بدستور سابق موقوف کرده خبر بمصر روان کردند
فرج شقاوت در جام مصطفی ... و جدا آبا نادانی ایشان در اغوا ایلچیان تقلید پدر خود کرده و حبس ایشان
در قلعه حلب فرمان داد و از خبر جسارت فرج که موجب رای او کشت شعله غضبی که از حرکت
ناپسندیده برقوق در خاطر خطیر آنحضرت مشتعل بود سر بعیوق کشید و از عزیمت قصد او عنان
نمودن و رایات ظفر آیات بجانب مصر و شام برافراختن اهم و اولی دانست هر چند
لشکر فیروزی نشان بتخریب سیواس و ملطیه و ابلستان اشتغال نموده بودند و مدت دوازده سال
در مقام مخالفت نبوده و مطلقاً مشغول از بال حشم منصور نشده هر چند امرا و نوئینان لشکر گران
بجانب دیار شام راضی نبودند و از باب و اولی معقول اقامت نمودند پسندیده رای
حضرت صاحبقران گردون غلام نیفتاد
چون حضرت شهریار سپهر احتشام نذر امرا عظام را در تاخیر یورش دیار شام ...

لشکریان از مشقت سفر هندوستان و گرجستان و ملطیه و ابلستان آسایشی یافته بودند بر وفق
رضا اصغا نمود فرمان داد تا افواج لشکر نصرت اثر در حرکت آمده متعاقب یکدیگر
روان گشتند و امیرزاده شاهرخ با جمعی امرا برسم منقلا و جلادت برای فتح قلعه
بهسنی شدند چون بآنجا رسیدند حصار را در میان گرفتند و حضرت صاحبقران با بقیه
سپاه از عقب رسید و قرب بقلعه بر فراز پشته فرود آمده اطراف و جوانب حصار را
بنظر احتیاط در آورده و آن حصنی بود حصین در میان دره و سیار آب ایستاده و بر سر
کوهی بغایت مرتفع واقع شده خامه حفظ شاهی از خاکریزان شکسته و استوارش
برتر که احتمال برج و باروی آن در خاطر هیچکس نمیگذشت عقل از تصور تسخیر آن عاجز بود
و امیر در اساس فتح آن متحیر و قلعه بانان و سکان حصار بحصانت و رصانت آن مغرور
کثرت ذخایر و اسباب شده از مقام اطاعت و فرمانبرداری دور و از سر غفلت و جهل
در صدد مخالفت آمده عساکر گردون مآثر جنگ جوانمردانه شهر را دو روز تصرف آورده و غنایم
و نقود و ... در عرصه نهب و تاراج آمد و از قبل والی شام مردی مقبل نام بمحافظت قلعه
قیام مینمود و در میان قلعه محکم گردان ساخته و پرداخته بود که هر طرف که منجنیق نهاده شد سنگ
نمی انداخت در آن اثنا که حضرت صاحبقران بهسنی شد برج و باروی قلعه مشغول بود و ناگاه سنگی
گران از منجنیق گردون گشا یافت خیمه زرنگار خاص آنحضرت بر زمین آمد و از جا
فرو دید باند روز همه افتاد و از مشاهده این صورت قهرمان قهر پادشاه جم جاه جوش
فرمان داد که اطراف و جوانب حصار را ... کرده لشکریان تیغ انتقام برکشند و حمله
آوردند گردون شکوه که قضا ایشان بود از ... اوج ثریا در گذشت و متصل بروج خاکی
شده و درست موضع منجنیق نصب کردند و در همان مکان که سنگ منجنیق بر زمین آمده بود منجنیق
برافراشتند و نخست سنگی که از منجنیق انداختند بمنجنیق ایشان آمده از هم شکسته
چون روز دولت روز افزون اشتغال این امر زیاده شد و از جنود چون صدور ... یافت در حال

این احوال امیرزاده رستم از فارس رسیده بشرف بساط بوس مشرف شد و لشکر ان
منصور سپاه نصرت پناه گشت مبارزان و بهادران جنگ در انداختند و نقبچیان چهار
چنان استوار را از جمیع جوانب مجوف ساختند و برج و باره آن را بر چوب برکشیدند
مقبل از هیبت آن واقعه جان گسل در قلق و اضطراب افتاده متعاقب یکدیگر کسان با
زرخه و نشان فرستاده و بزبان عجز و استکانت عرضه داشت که بنده کمینه درگاه فلک اشتباهم
و از شکوه چتر سلطنت یارای بیرون آمدن ندارم عاطفت خسروانه کامکار را شفیع میسازم
که از سر خون این سپاه نیز در گذرند چه ریختن و ناریختن خون این کمینه در عرصه
و جلالت چندان تفاوت ندارد شهریار بلند همت فرمود که قلعه را چون بقهر و قوت مسخر شد
خلعت عفو و انعام در تو پوشانم و اگر فی الجمله تقاعدی از در آن حصار که بمتانت و مناعت اشتهار
دارد بر چیزهم مردم که تنها و جبر و عجز لشکر و زهی اثر کنند و ذکیشه منهم مبتور از موقف جلال
زمین متجم الامتثال صدور یافت که آتش در نقبها زدند و برجها افتادن آغاز نهاد از
مشاهده این حال ارکان ثبات و قرار مقبل و سایر اهل حصار انهدام و اختلال پذیرفت
پا بسته و در رنگ هر چه دست گشت مقبل با ان مرسید از لطایف تحف و نفایس تنسوق
و اسپان راهوار و اشتران قطار و شتران بار بردار در رکاب سادات و علما و مردم
با فرهنگ بیرون فرستاد که بمحل عرض رسانند و شاهزاده و امرا شفاعت شاهزاده شفیع ساختند
تا آنحضرت از سر خون این سپاه و کم جهالت گذشته و ملاکات قبول ارزانی داشت و رقم عفو بر زلات همه
کشیده عنان عزیمت بصوب قلعه اخشاب معطوف گردانید و امضای فرمود تا بعد از آن
و با نهایت محکم برج و باره آن بکلی برانداختند و مستحکم خندقی در عمق سعی کرده در عرض اعضا و کز
خاک ریزی سنگین موصوف پیرامون حصار کشیده بودند چنانچه سوار در اندرون وی نتوانستی راند
انداز آنجا گذشته چون لشکر ان در ظل رایت فتح آیت بدانجا رسیده شهری دیدند مشحون بنعمت
و آبادان و اهالی آن و اشراف و ارباب اقتدار کریمه بودند و طایفه از صناع و محترفه در وی

نشد

نشسته همین که رایات نصرت شعار سایه وصول بران دیار انداخت مفاتیح دروب
پیش آورده و شهر تسلیم کردند و جز رضا و تسلیم چاره دیگر ندانستند

در اثناء این احوال که
حضرت صاحبقران فلک جناب در حدود بهسنی و غنتاب بود در رجب و مراسی ار تقیمر
تمورتاش که از قبل پادشاه مصر بضبط و حراست قلعه حلب متعین بود بنوعی استیلا یافته
که قرار و آرامش نماند در این باب استغاثت آمیز نوشته پیش فرج حاکم مصر فرستاد و
از آنجا حکم شد که مجموع عساکر و جنود شام با ساز و عدت تمام روی بحلب آرند و در مساعدت
و مظاهرت تمورتاش اهتمام نمایند بر وفق اشارت فرج شد چون که امیر الامرا
دمشق بود با سپاهی از قطرات امطار و اوراق اشجار افزون و از حیز تعداد
و حساب بیرون همه آراسته و مسلح با جوشنهای داودی و تیغهای یمانی بحلب آمد و همچنین
از سایر ولایات عرب چون حمص و حما و انطاکیه و طرابلس و کنعان و غیره و رمله
و قدس و کرک و غیر ذالک امرا و سرداران با افواج منجنده متوجه آنجانب
شدند و باندک زمانی سپاهی که محاسب وهم از شماره آن عاجز آید در حلب مجمع گشتند و بعد از
اجتماع تمورتاش والی حلب که از عقل و کیاست بهره تمام داشت با امرا و سرداران
عرب مناقب و آثار حضرت صاحبقرانی در شمردن گرفت و گفت این پادشاه مؤید
من عند الله است لشکرهای عظیم شکسته است و قلاع حصین رصین فتح نموده و اکثر
معموره عالم را بقهر و تیغ گرفته اگر مصلحت دانید از در انقیاد و اطاعت در آییم و سادات
و علما را که پیش او وقعی تمام دارند وسیله سازیم و پیشکشهای لایق و تبرکات مناسب
مصحوب ایشان فرستیم شاید که عنان توجه از صوب ما بگرداند و جان و عرض از بلا
ماند جمعی که از خرد بهره داشتند رای تمورتاش را مستحسن شمرده اند و جمعی جهال که
شدند دون و امثال او ازین سخن باز سر زده و از قد امرا اعراض نموده گفتند

من باب خاب هر که خوف و رعب بخاطر راه دهد از ادراک مقصود محروم ماند این حلب
دیگر ممالک نسبت ندارد و برج و باره بلدان و امصار و قلاع و بقاعی که این طایفه مسخر کرده اند
از گل و خشت خام بوده است و بنا شهرها و حصارها از سنگ رخام و درین ولایات
قلاع متین بسیار است که اگر مقصودی متعسر گردد از آنها شود ملجا و ملاذی و از غیر شود و اگر
خوف و حشمت ما از کثرت سلاح نبرد و بسیاری مرد لشکر در دست معد الحمد والمنة که
درینجا نیز تفاوت نیست که نامی ما دمشقی است و شمشیرهای مصری و نیزه های عربی و سپرهای
حلبی و درین دیار شصت هزار مقبه و قریه است که اگر از هر موضعی یکی دو نفر مردان بیاید
جهانی پر از مردم گردد مع ذلک پناه ایشان زره و کزاکند است و ما مینا قلعه‌های
تسخیر کردن اساس رعب در اساس نمود را و بنا داده اند و مردانه کوشیده جهان
بر میان می دید لسبت و جان کاری عنایت حضرت ایزدی کار بدان نهاد طایفه از عجمیان که در میان
حلبیان بودند و به تنگ معاشی و فره و کاست اشتهار داشتند گفتند این مهم را فرو
مدانید و در جنگ تعجیل کنید که ما شجاعت تنک می شناسیم مبارزان عرب و جاهلان
ایشان طعنه بر اهل عجم زده گفتند شما چاره سازید و اعیان و اراذل که مملکت باید بست
خواهان اند بعد از قیل و قال و کثرت جواب و سوال اتفاق نمودند که از شهر بیرون روند و
پشت اعتضاد و استظهار به دیوار حصار باز نهند و انصاف آنکه اگر برین قرار امرای
عرب همه بوده و در ازین انجا میدیدند از جانب حضرت صاحبقران عالیجناب که
منزل از عقاب تعجیل و شتاب می فرمود و بر اندیشه شامیان وقوف یافته و در تعلیم
فهم توفیق عنان سمند جهان نورد کشیده داشت و مرد و زنیم و سنگ کوچ میکردند و چون
درودی آمدند لشکریان بحسب فرمان بیرامون خود خندق میکندند و از تخته ها و چپرها استوار میکردند
و شرایط حزم و احتیاط در هر منزلی مرعی میداشتند شامیان که بر لطایف تدبیر خرد جهانگیر
وقوف نداشتند پنداشتند که لشکر منصور را از ایشان اندیشه در خاطر راه دهند و انهم تسکین و ...

تهمه

جهت این معنیست چون خیال بستند که عدم مساعدت در حرکت جهت صدمت شوکت و حشمت
دلیر شدند و از آن رای که از تب بصواب بود عدول نمودند و حصار اسلاف استقلال
از شهر بیرون آمده لوای نحوست انتشار افراختند و در هفدهم ربیع الاول با همه توقع ظفر
پیک صاحبقران خورشید محل سایه وصول بر حوالی حلب انداخت امیرزاده سلطان حسین با
معدودی چند از ملازمان خویش بقراول دشمن رسیدند و با آنکه مخالفان در نهایت کثرت بودند
امیرزاده مشار الیه بی اندیشه بر ایشان تاخت و بنوک نیزه سواری را از پشت زین بر گرفته
بر روی زمین انداخت و او را دستگیر کرده از معرکه بیرون آورد و نوکرانش آثار مردانگی
بظهور آوردند و کس را اسیر کرده اعراب از مشاهده این صورت کلمه تعجب بر زبان
گذرانیده روی گریز آوردند و در چهارم روز امیرزاده با یکی از شصت نفر از دلیران لشکر
رفت و گروهی انبوه بمقابله ایشان در آمده عربی وی را دست داد و بعد از کوشش بسیار بر او
زخمی بر که کشتند روی از معرکه برتافتند و روز دیگر طایفه از ترکان در برابر عربان
ایستادند و هیچکس از طرفین قدم جلادت در میدان کین ننهاد و روز سیم که خاقان مشرق
انتصاب آفتاب گیرد را بر لشکر شام تاخت و انها را لغرب مع صاحبقران جهت
حرب و افراسیاب همت بر کوب سپاه نصرت مآل داد و افواج رایات جنگ و جدال
حرب و قتال فرو داد با ساختگی سپاه و برانغار با هتمام امیرزاده میرانشاه و امیرزاده شاهرخ
و امیر سلیمانشاه و دیگر امرا و بهادران صف شکن باز گذاشتند و در قبل ایشان امیرزاده ابابکر
علم شجاعت بر افراشت و در جوانغار سلطان محمود خان و امیر جهانشاه و دیگر نویان عظام
و امرا رایت بضبط و نسق لشکریان قیام نمودند و در قبل آنجماعت امیرزاده سلطان حسین رایت
نصرت انتما بقفه فلک رسانیدند و قلب سپاه ظفر شکوه صاحبقران زمین وزمان جاه آراسته
از جمله اسباب ابهت و شکوه صنفی از فیلان کوه پیکر عفریت منظر که ضمیمه فتوحات و یار
بود حاضر آورده شد که دیده و عقل مخالفان از دیدن آن خیره و تیره شده و در وقت تعریف

زدن قضا مضا نفاذ یافت که گروهی از سواران شیرشکار بر بالای تل که بر جانب راست
بود توقف نمایند مقرر آنکه با وجود انهزام لشکر دشمن و فرار ایشان اصلا از جای خود حرکت
نکنند از آنجانب مبارزان حلب و بهادران دمشق و سروران سایر بلاد شام با جمعیت
و ابهت تمام میمنه و میسره آراسته و خاطرها از جبن و بددلی پیراسته در برابر پادشاه هفت
کشور صفها راست کردند و آواز طبل و کورکه زده در ارکان گنبد آبنوس افکندند از زلزله
امیرزاده ابابکر از برانغار با سپاه نصرت انتساب حمله آورده و بعون عنایت ملک وهاب میسره
شامیان درهم شکسته شد و از جوانغار امیرزاده سلطان حسین و امیر جهانشاه بر میمنه ایشان
حمله برده متفرق و پراکنده ساختند بهادران شیرصولت که در قلب قرار و استقرار
داشتند سلطان با صلابت را رخش رانده معاندان را از جای برداشتند سادون و تمرتاش از
مشاهده این حالات سراسیمه شده عنان از مصافگاه برتافتند از جانب دروازه منهزم
روی بشهر آوردند و اکثر ترکمانان متوجه طرف دمشق گشتند و جمعی از دلاوران لشکر ظفرقرین
بتکامشی ایشان روانه شده تیغ کین و انتقام در اهل انهزام نهادند و از میان آنجماعت کمتر کسی جان
برون برده صورت حادثه بمشفقان رسانید چون لشکر حلب گریخته خواستند که بچهار دروازه
شهر بحصار روند از جای که داری زیادت انبوه کس را مجال عبور نماند ارباب ستیز و آویز تمام
ریز از عقب ایشان شتافته هر که میرسیدند کارش میساختند و جمعی از غایت خوف و هراس چندان
خلق در خندق ریختند و بر بالای یکدیگر افتاده جان دادند که خندق بتمامت پشته آدمی پر گشت و در یازدهم
ربیع الاول شهر حلب بنیروی دولت قاهره مسخر گشت و سادون و تمرتاش بعد از انهزام
و وصول شهر با خیر و تشریف پناه بقلعه بردند و آن قلعه کوهی بود مصنوع از سنگ خاره ارتفاعش
زیاده از ده صد گز کشیده و در پای آن خندقی در عرض سی گز واقع و چنان عمیق که باب رسیده و
خاکریز آن قلعه از بن خندق تا دیوار حصار مقدار صد گز بحدی مرتفع که پای جاسوس وهم از ارتقا
بران کند گشتی سادون و تمرتاش پشت استظهار بمناعت دیوار حصار نهاده دیگر باره رایت

تیر

تمرد و استکبار برافراخته و اهل قلعه بجوش و خروش در آمده بر بروج باره رفتند آتش انداز
رعداندازی آغاز کردند حضرت صاحبقران بلندمکان بشهر در آمده در برابر قلعه بارگاه
سپهر اشتباه باوج مهر و ماه برافراشتند و تیراندازان ناوک پیکان کمان کشیدند که هیچکس سر از
سور برون نکند لشکر نصرت شعار بر لب خندق ایستاده حصار را مرکزوار در میان گرفتند
نقبچیان بازوی قوت و توان در کشیده حوالی خندق را بر مثال غربال سوراخ کردند و از
برون روز دیگر خاکریز را بریدند و در تنگ دیوار حصار که بسنگهای عظیم استوار کرده
بودند بنقب زدن اشتغال نمودند از مولانا نظام الدین شامی که در بیان وقایع حضرت
صاحبقرانی دفتری ساخته و پرداخته منقولست که گفت در آن زمان که لشکر منصور قلعه حلب را
محاصره کردند و اصحاب نقب بمهم خود اشتغال مینمودند من که یکی از ساکنان حصار بودم
در برجی ایستاده بنظر اعتبار در صنع آفریدگار و جرأت و جسارت سپاه نصرت شعار مینگریستم
ناگاه دیدم که در قلعه باز شد و پنج مرد جوشن پوش تمام سلاح از دروازه بیرون آمدند و سر طنابی
که جانب دیگرش بدست مردم بالای حصار بود بر میان خود بسته در خندق خاکریز فرود
آمدند تا توانند بود و پنج کس از خیام گشته روی بجانب نقب نهادند نقبچیان با بهادران سپاه
ظفرپناه که با ایشان بودند علی اختلاف القولین از زخم تیغ ساختند اهل قلعه آنجماعت را
باز کشیدند و موت و حیات آن پنج نفر معلوم نشد بعد از فتح قلعه جلال الاسلام خدمت مولانای
مشارالیه را بپایه سریر اعلی حاضر آوردند و تربیت یافت القصه ارباب حصار از سهم آن
دست برد اندیشناک شده دیگر هیچکس را یارا نماند که از سوراخ نگاه کند تا به بیرون آمدن چه
رسد درین اثنا فرستاده حضرت صاحبقرانی با مکتوبی بقلعه در آمد مضمون نوشته آنکه حضرت باری
تعالی بعنایت ازلی و قدرت لم یزلی زمام مهام عالمیان در کف اقتدار ما نهاده و روی
ربع مسکون را بحکم اوامر و منشور فرمان ما گردانیده و حصانت قلعه و حصار و زرانت بدان
در حصار مانع تصرف و تسلط لشکر ظفرشعار ما نخواهد شد بسیاری مردم و کثرت آلات نبرد واقع نگاشت

آتش خشم جهانسوز را میکردد اگر بجان و مال خود تعلقی دارید بقدم اطاعت و انقیاد بیرون
آمده در مضیق تلف و نهب اموال و اهل و عیال سعی ننمایید ارباب قلعه چون دانستند
که تمرد و عناد نسبت به بندگان حضرت صاحبقرانی سلب اموال و نکال و موجب خسارت
و پشیمانیست انگشت ندامت بدندان ملامت گرفته سودون و تمرتاش با سادات
و علما و اکابر و اشراف بجای عجز و انکسار بیرون آمدند و بساحت بارگاه همایون روی
نیاز و افتقار بر زمین نهادند و کلید قلاع و مقالید دروب بنواب دیوان بزرگ تسلیم
نمودند حکم جهانمطاع صادر شد که سودون و تمرتاش را با هر کس از سرداران و پاسبانان
که در قلعه بودند بر توامات قسمت کرده نگاه دارند و ضبط سازند بندگان درگاه بر حسب فرموده
کار بند شدند همت پادشاهانه خزاین قدیم و جدید را که در قلعه حلب بودند بجاز زمان عتبه علیا
کشیده فرمان واجب الاذعان نفاذ پیوست که شرفات قلعه را [illegible] قهرا از روی که سربالا
میکشید بر زمین افکندند حضرت صاحبقران کامکار السن بوغا [illegible] و در آنکه در حصار
بدست لشکریان سعادت یار گرفتار شده بود بدست [illegible] حاکم آن دیار فرستاده
پیغام داد که سودون و تمرتاش [illegible] و فوج [illegible] خلاصی ایشان موقوف
برسیدن اتلمش است او را بزودی بدینجانب فرستید تا ایشان [illegible]
عمل [illegible] ساخته مقرر [illegible] بجا آورد باید [illegible] اتفاق او در
قلعه حلب بگذاشت و سید [illegible] الدین ملکشاه [illegible] و جمعی
دیگر از امرا محافظت قلعه تعیین نمود و بعد از یازده روز که در آنجا توقف نموده بود عنان عزیمت
بجانب دیگر ولایات شام معطوف ساخت

[illegible]

[illegible] حلب محل قرار و استقرار اردوی همایون بود حضرت صاحبقران سعادت انتما امیرزاده
[illegible] امیرزاده عمر شیخ و امیرزاده ابابکر و امیر سلیمانشاه و امیر سونجک و دیگر سرداران را

بحمص فرستاد چون شاهزادگان و امرا بمقصد رسیدند تسخیر شهر میسر شد اما فتح قلعه اندر وقت
بنابر حصانت و رصانت در حیز توقف ماند چون رای عالم آرای صاحبقران عقده بند قلعه
گشای از فتح قلعه حلب فراغت یافت همت تسخیر قلعه حما را وجهه همت عالی همت ساخت و الویه
دیربار نصرت را برافراخت چون هوای حما از گرد سپاه گیتی لشکر جهانگشا عطرسا گشت
اهالی آنجا از بالای قلعه مهابت لشکر منصور را ملاحظه کرده از [illegible] و عناد پشیمان گشته و چاره
جز اطاعت و انقیاد ندانستند با ترکات و پیشکشهای لایق بیرون آمدند شاهزادگان را
که شرف آمده بودند شفیع خود ساخته بجان امان یافتند حضرت صاحبقرانی جمیع اموالی که در آن
یورش بدست آمده بود بر شاهزادگان و خواص و مقربان تقسیم نمود چون مدت هشت روز
از تسخیر حما بگذشت [illegible] معروض داشتند که مدت دو سال شد که چریک مشقت سفر
میکشند و چارپایان بغایت لاغر شده و [illegible] تمام در خانهای خود گذاشته اند
اگر رای صواب نمای مصلحت داند بجانب [illegible] طرابلس رویم و چون [illegible] آنجا
بسر بریم و در اول بهار [illegible] روی باستیصال اعدا نهیم این سخن هرچند در نظر
[illegible] مقبول نیفتاد [illegible] دل خسرو [illegible] در آن داوری گفت [illegible]
صواب آنچنان شد که آرام [illegible] که دشمن نباشد صواب [illegible] فتح است
متوجه حمص شد چون [illegible] ارباب حمص [illegible]
عالیشان که [illegible] بقدم ضراعت و مسکنت [illegible] شایسته قیام نمودند
بدین واسطه از تعرض لشکر قیامت اثر مصون و محروس ماندند چون خاطر انور از آن مهم فراغت
یافت عنان عزیمت بجانب شهر بعلبک تافت بعد از قطع چند فرسخ حوالی [illegible]
محل نزول اردوی پادشاه کامکار گشت و از آنجا حسب فرمان قضا جریان فوجی از
لشکریان ایلغار کرده بجانب صید و بیروت روان شدند موکب همایون بعد از طی مسافت
بعلبک رسیده خلایق از شاه [illegible] شهر که از سنگهای بزرگ برافراشته اند [illegible]

و تعجب را فراخ ساختند چنانچه یک سنگ که در دیوار قلعه بود بعد از احتیاط از طرفی مست و
هشت گز بنظر اهل مساحت در آمده و از جانب دیگر شانزده گز از افواه واسنده خواص و عوام
جاری و دایر است که آن بنا را باشارت سلیمان علی نبینا و علیه السلام دیوان ساخته و
پرداخته اند والله تعالی بحقایق الامور القصه فتح شد بعلبک با سهل وجهی میسر شد و لشکریان
از میوه و غله فراوان که در آنجا یافتند مر اسپ لشکر و چاپار بخشید و بهجت تقدیم رسانیده
فرمود حضرت صاحبقرانی امیر شیخ نورالدین و امیر شاه ملک و امیر سونجک و غیرهم از امرا با سی هزار
سوار بجانب دمشق در حرکت آمدند

چون زمستان در آمده و با

هوای بعلبک که نزدیک کوه واقعست اشتداد یافت حضرت صاحبقران گیتی ستان از آنجا نهضت
نموده روی توجه بجانب دمشق نهاد و در اثنای راه چون که بعید و بیروت رفته بودند با غنایم محصور
بازگشته بموکب منصور پیوستند و در آن مدت که دیار عرب بفر وجود پادشاه جهانگیر آراسته بود امرا
دمشق و غیر آن اخبار مجدد و عرض فرج پسر برقوق که در آن هنگام فرمان فرمای مصر و شام بود رسانیدند
و نهضت بر توجه جانب دمشق و دفع لشکر جغتای ترغیب و تحریض مینمودند تا از جاده مستقیم انحراف
گشته راه صواب گم کرده لشکری فراوان و حشری بی پایان جمع آورده با تجمل زینتی تمام عنان عزیمت ب
شام تافت چون بدمشق رسید در استحکام شهر و ضبط و نسق اسباب حصار داری مبالغه کلی نموده و …
شیطان و فریب نفس بنا و مکر و حیله آغاز نهاد
صوفی نهاد دام و سر حقه باز کرد | بنیاد مکر با فلک حقه باز کرد
و بیان این سخن آنست که فرج شیادی را که بلباس اهل فقر ملتبس بود و بغایت سخن در و فتنه
انگیز برسالت نامزد کرده دو فدایی را نفر ساخت که ملازم او باشند تا فرصت یافته بخنجر زهرآلود آسیب
بذات همایون حضرت صاحبقرانی رسانند آن نفس صوفی وش با آن دو فدایی که هر یک را خنجر زهرآلود
بوده در ساق موزه داشتند روی بپایه سریر سلطنت مصیر نهاده و چون بمقصد رسیدند … گشتند
باداء رسالت قیام نمودند با وجود آنکه ایشان را چند نوبت سعادت قرب آنحضرت دست داد …

آنچه در خاطر مبارک مرکوز داشتند قیام نمایند آخر الامر بفر دولت روزافزون حضرت صاحبقرانی
صورت کید آن مخاذیل بر خاطر خواجه مسعود سمنانی که از نویسندگان عظیم الشأن دیوان اعلی بود جلوه
و بعد از تفتیش و تفحص خنجرهای زهرآلوده را از ساقهای موزه ایشان بیرون آوردند و صوفی که متقدم
ذریت ایشان بود اعلام کیفیت واقعه را بصورت راستی در میان نهاد حضرت صاحبقران موید
منصور صلات صدقات موفور بارباب فقر و احتیاج رسانیده بر زبان گوهر افشان گذرانید که
هر چند اهل سفارت در توره و آیین سلطنت از کشتن معافند اما این شخص که از کمال خبث و شرارت بزی
ارباب تصوف بر آمده بصورتی بی باکیت و اتقاء او را هم دیگر از محض وبال موجب خسران و نکال
تواند بود لاجرم بر تیغ واجب الاذعان نفاذ پیوست که آن مدبر نگار را در زهرآلودی که با خود داشت
کار ساختند و جثه پلیدش را سوختند و دو رفیق او را گوش و بینی بریده با نوشته بخدمت …
مصر فرستادند و رایت نصرت آیت روان شده و قطع منازل نموده بنواحی دمشق رسیدند و قبه
سپهسا مضرب خیام جاه فیروزی شعار گشت و جهت رعایت حزم و احتیاط بیاتیان پیرامون
اردوی همایون خندق کندند و از انجیره و مندوا استوار گردانیدند حضرت صاحبقران بر فراز
پشته بر آمده برج و باره شهر را بنظر اشرف در آورده و اشارت فرمود که قراولان بازوی
جلادت گشاده حصم از گرد را دست برد نمایند بنا بر فرمان واجب الاذعان امیر …
با دیگر بهادران پیش رفتند و از انجمله صاین تمور بهادر دوانه خواجه و توکل بادرچی …
کرده با حمله آتش آهنگ خرمن جمعیت مخالفان بسوزند و از دست راست سید خواجه بن شیخ علی بهادر
و از دست چپ امیرزاده رستم بعد ایشان رایت مبارزت بر افراختند عاقبت نسیم فتح و فیروزی
بر پرچم لوای نصرت اعتماد وزیده شامیان را انهزام پیش گرفتند و لشکر منصور بعضی از ایشان را کشتند
و فوجی اسیر کرده بدرگاه عالم پناه رسانیدند تخته قهر بریختن خون دشمنان و شدن و جماعت
هندیان که از حلب همراه آورده بودند فرمان داد و همه را بتیغ سیاست بگذرانیدند چون شب شد
از پرده غیب امری بس عجیب روی نمود و مفصل این مجمل آنکه امیرزاده سلطان حسین که ذکر بهادری و دلاوری

او درین اوراق مذکور گشته در غلوای لشکر دستی با فواد افراشته بعقد فتنه انگیز از دروازه
بیرون آمد و متوجه شهر دمشق شده شتابان از ین مژده صبح اقبال از مطلع آمال دمیدن گرفت و مقدم او
مقدمه ظفر پنداشته نقش او را باین وطنی هرچه تمامتر بشهر در آوردند و از مراسم تعظیم دقیقه فرو نگذاشتند
از ملازمان امیرزاده مشار الیه دو شخص امیرشاه ملک را از ین واقعه آگاه ساختند و او صورت
حادثه بعرض حضرت صاحبقرانی رسانید چون روز شد اردوی همایون کوچ کرده دیگر خندق
از طرف کنعان و مصر واقعست محل نزول خدام سپهر احتشام گشت و برطبق فرمان لشکریان در گرد اردو
بمقدار بالای شخصی خندقی قامت بر آوردند و در پیرامن آن خندق کنده قراولان بهر طرف رفتند طایفه
از برای پاس متعین شدند بعد از دو روز حضرت صاحبقران کرده غلام پادشاه بود از رسالت
فرمان فرمای مصر و شام در نیستاره بنده معارضت آنکه امارات و علامات حزم و عزم ما در آن
شنیده و دیده و دانسته و بر عقلا انیقی مخفی نماند که عرض سلاطین نامدار از کشیدن لشکرها و گشودن
و ارتکاب مؤنت اسفار و التزام مشاق تسخیر دیار رعایت ناموس و نام است وگرنه نیز
دارتمام است مقصود از تقیید این مقدمات آنکه چند نوبت آتش اطلبیدیم و نفرستاده تا عاقبت
بآن شدکه اردوی کیهان پوی متوجه آنجانب گشت و از ین سبب پریشانی و اختلال بسیار باحوال
ساکنان دیار شام راه یافت و مع ذلک اکر آتش بدرگاه ما ارسال نماید ورو پس نماید ورو
بسم و القب خجسته ما یاد دیده بساط مخالفت درنوردیده شود و راه منازعت مسدود گردد
وحشیان در زمان سلامت و عافیت اشند و الا سپاه ظفر پناه ما قتل و غارت دیار دین و بر ات
وعبارت عادت دارند و نبادا که از سعی ایشان بنیانی دیار اسلام انهدام پذیرد و تعرض تمام
بکمال انام راه یابد   طریق مدارا و مدار بسپر گزین این خرده دان بیشتر نمودیم توقع
کاربند   ازین هر دو راه آنچه خواهی بپسند   چون فرستاده بشهر در آمد اهل مصر و شام بخلاف سابق
و احترام بجای آوردند و در تقید دلجویی او کوشیدند و چون در ان باب و دیار آتش بازی
اندازی بسیاری ورزیدند و انیقی در نظر ایشان وقعی لا کلام دار و جمعی کثیر را از ان طایفه پیش فرستاد

حاضر گردانیدند

حاضر گردانیدند تا هنرهای خود قیام نمودند و ابتغوصورت را از تخیلات شوکت و قوت خویش
گردانند و انچه شد از سیلاب قهر چون در حرکت آید نه آتش ماند و نه آتش باز و نه ناوک افکن و نه
رعد انداز القصه پادشاه پوره را از منتفی المرام باز گردانیدند و در عقب او اشراف و اعیان ولایت را
بیرون فرستادند و ایشان در پایه سریر اعلی معروض داشتند که حکام دیار مصر و شام میگویند
که بندگان در مقام اطاعت و انقیادند و راه طریق مخالفت و عناد نیم و تاریخ روز دیگر اتمش را
بیرون فرستیم نمیش آنکه مراسم خسروانه از سر جرایم ما بگذرند که بعد از ین شرایط فرمانبرداری بجای آوریم
از منتفی رای جهان گشای سر سوی نتاوز جایزه نداریم اکنون بعواطف پادشاهانه امیدواریم و خاطر
راه داده ایم که مدت العمر راه اطاعت و انقیاد نسپریم حضرت صاحبقران ایلچیان را زر و خلعت بخشیده
باز گردانید چون اردوی بزرگ مدت ده روز در جانب غربی دمشق نزول فرموده بود و در ان
صورت از علف اثری نمانده فرمان عالی شرف نفاذ یافت که یورتچیان علف خوط را که در شرقی شهر
واقعست بنظر احتیاط در آوردند ایشان بموجب فرموده عمل نموده جهت نزول موکب همایون بقعه
مناسب جدا کرده مرغزاری مرتب داشتند و حکم شد که لشکریان کوچ کرده بغوطه روند تا جهار پایان از علف
با شند چون اردوی همایون در جنبش آمد دمشقیان تصور کردند که لشکر جغتای بنا بر وهن و فتور و ضعف
و قصوری که بحال ایشان راه یافته حبل ارتحال کوفته بجانب مشرق متوجه شده اند با یکدیگر گفتند که فرصت
غنیمت باید شمرد و کار از پیش برد چه ما اگر در نحو لا ابعیات اجتماعی از شهر بیرون رویم و از پس
پشت لشکر جغتای در آمده بر ایشان حمله کنیم هیچکس را زمام اختیار بدست اقتدار نماند و حمله بر فرق
و پریشان گردند و آثار شجاعت و جلادت ما بر صفحات روزگار پیدا ماند بدین اندیشه باطل
سودای فاسد مجموع جنگیان مصر و شام جبا و جوشن و سلاح پوشیدند و نیزهای عربی بدست گرفته
و شمشیرهای مصری بر میان بسته سوار شدند و پیادگان شهر و اطراف که در اندرون مجتمع شده
تیر و کمان و سیف و سنان و کارد و خنجر و سایر اسلحه دیگر بدست گرفته گرد هم انبوه از آن طبقه سردر
سواران نهادند چندان خلق از شهر بیرون آمدند که صحرای دمشق از ایشان مالامال گشت

کثرت خلایق اجتماعی دست داد که مثل آن در یک مکان هیچکس نشان نمیداد چون قراولان از نواحی
اقبال حضرت صاحبقران بسمع فرخ رسانیدند آن حضرت دانست که آفتاب اقبال شامیان بسرحد زوال
رسیده است و دولت از دودمان مصریان انتقال کرده دست در عروه وثقی توکل استوار ساخته
بازگشت و روی جلادت بمعاندان نهاد و فرمانداد که لشکریان فرود آمدند و اسباب جنگ و جدال
اشغال مهای ترتیب نمودند خیمه و خرگاه و سایه بان و بارگاه برافراختند و شهریار دین و دنیا با
کس از خواص و ملازمان بالای پشته برآمده بوضو و نماز و عرض نیاز مشغول گشت و بعد از استمداد
ظفر و نصرت از درگاه احدیت پای مبارک در رکاب نصرت انتساب آورده و از خروش کوس و کورگه
و نعره پردلان و صهیل اسبان زلزله در ارکان گنبد راسخت البنیان افتاد و درین اثنا مردم
جوانغار تمام برسیدند و حکم واجب الاذعان صادر شد که از برانغار امیرزاده میرانشاه و میرزا
شاهرخ و میرزا ابابکر و امیر سلیمان شاه و دیگر امرا و بهادران روی بمدافعت خصمان آورند
و ایشان بامتثال فرمان قیام نموده پای در میدان مقابله و مقاتله نهادند جوانغار سلطان محمود
خان و امیرزاده خلیل سلطان و امیر جهانشاه و غیاث الدین ترخان و امیر توکل و دیگر امرا
و شیخ ارسلان و تغلقخواجه برلاس و پیر علی سلدوز و دیگر امرا قشون و تومان با کشتن و کشتن
و تاختن و برانداختن مشغول شدند و در مقدمه هراول قول از امرا و تومان امیر سونجک و امیر شاه ملک
و سید خواجه شیخ علی بهادر و از امرا قشون صاین تمور و محمد آزاد و توکل باورچی و دیگر
بهادران نصرت آثار رایت شجاعت و بهادری برافراشتند و بازوی نیزه زدن و تیغ راندن
برافراختند و از تیغ جواب آتش فتنه بالا گرفته هول روز رستخیز ظاهر گشت و میان مردن
و جان و تن افتراق روی نمودن گرفت آخر الامر نسیم ظفر و فیروزی بر پرچم رایت نصرت آیت
وزیده لشکر تیره روز شام روی بانهزام نهادند و سپاه سپهر احتشام شامیان را تا کنار حصار
دمشق راندند و بسیاری از ایشان طعمه تیغ تیز گذرانیده بخاک ذلت و هوان انداختند و چندان
پیاده بر زمین افتاده بود که محاسب وهم در اندیشه بسرحد احصای آن نتواند رسید این فتح

عظمی روز سه شنبه نوزدهم جمادی الآخر سنه ثلث و ثمانمایه اتفاق افتاد و در اثنای حرب و ضرب
امیرزاده سلطان حسین که میسره سپاه شام بیمن اهتمام او انتظامی تمام داشت در مقابل امیرزاده
میرانشاه و میرزاده شاهرخ افتاد و تولک قوچین از جمله ملازمان رکاب جناب شاهرخی با او رسید و
عنان اسبش گرفته بخدمت ولی نعمت خویش برده خود بتعجیل رفته صورت گرفتاری او را بسمع همایون
حضرت صاحبقرانی رسانید و یرلیغ جهانمطاع بحبس و قید امیرزاده سلطان حسین نفاذ یافت و بعد از
چند روز در خدمتش بشفاعت امیرزاده شاهرخ چوب یاساق زده بند گشادند اما همچنان در مقام حجاب
ماند و یارای رفتن بمجلس فرخنده نشان نداشت القصه روز دیگر شهریار هفت کشور از لشکرگاه
اثر کوچ کرده اندک مسافت قطع نمود و در دامن پشته نزول فرموده دیگر روز از آنجا عزم انتقال
نمود و بحکم عالم مطاع صدور یافت که شریف و وضیع لشکر آراسته در حرکت آیند و در پیش صفوف
مصاف گردون مآثر از پیلان شکوهمند کوه مانند صفی ترتیب دهند و دندان و خرطوم آن دواب
مهیب را بسلاحهای گوناگون بیارایند لشکر قیامت نهیب با آیین و زیب روان شدند و نزدیک
بدمشق رسیده بالای موضعی رفیع که بر شهر مشرف بود برآمدند و کوس و کورگه زده سورن
انداختند دمشقیان چون برکت سپاه ظفرپناه که تا غایت بدان اطلاع نداشتند وقوف یافتند
خروشی مثال فزع اکبر که مکرر در وقت محشر شنوند استماع نمودند حیران و سراسیمه شدند و دهشت
تمام بر جمیع قضای بسر برم مشغول گشتند لشکریان پرخاشجوی از آنجا پیش راندند و بر کنار جوی مغاک که
حکم خندق داشت فرود آمدند و از تورکاو مردم سپاه پیرامون اردوی همایون حصاری ترتیب
دادند و بعد از رعایت حزم و احتیاط بر حسب یرلیغ جهانمطاع سواران شدند و از جوی که گذشتند
برابر دشمن صف کشیدند مخالفان اگرچه بسیار بودند و آلات و ادوات جنگ بسیار داشتند اما بیم
دست برد روز گذشته مشاهده کرده بودند مجال حرکت نداشتند لاجرم بر جای خویش توقف
نمودند قدمی پیش ننهادند و درین اثنا والی مصر و شام با امرا عاقبت الامر شبی فرو رفته دل با دیگر
مشاوره و دیگر خواص و معتمدان بر بساط مشورت متهمد داشته پرسیدند که اگر این واقعه عظیم را

چه اقتضا میکند بعضی گفتند که اگرچه اندک مجالی را دریافت و طایفه از مردم این دیار بقتل رسیده‌اند لیکن
الی که شهر و حصار برقرار است و سپاه و تیغ زن نیز دکه از شمار مصلحت آنست که پشت استظهار بجایگاه
بازنهیم و ثبات قدم منعقد مرکز دولت خود نگاه داریم و مبنی بعقلا که بمزید تجربه و کیاست ممتاز بوده‌اند چنین
تدبیر که تقدیر بر آن تیخته بسر باز زده گفتند که خود را باندیشه باطل و خیال فاسد بازی دادن
کار خردمندان نیست و در اندامت که انجامت بی رعایت ضبط و نظمی فرصت کوچ میکرده‌اند بهیات
اجتماعی از قفای ایشان در آمدیم و آنچه مقدور و میسور بود در کسر و انکسار ایشان سعی نمودیم و بر او
و خسارة نهایت بر آن مترتب نشد چاره آنست که امروز این قوم را بجنجان و لپنیدیر تسکین و هیمه و چون
زنان لباس سوگواری پوشیده ترک ولایت شام گفته در پرده ظلام با سواران خویش بجانب
مصر شتافتم کریم در این شهر از خیلیان و رعایا گرده انبوه اند اگر جهت حفظ مال و اهل و عیال خویش
جنگ کنند و قلعه و حصار نگاه دارند فهو المطلوب و الا ما خود را از غرقاب ممات بساحل نجات رسانیده
باشیم همه را این سخن مستحسن و مقبول افتاد و فرج حاکم مصر و شام ایلچی پیش حضرت صاحبقران کرده و غلام
فرستاد که آنچه دیروز واقع شد رضای ما بدان مقرون نبود و جمعی از جهال و اراذل بدان جسارت
اقدام نموده بودند و ما بر همان عهدیم که معروض داشته‌ایم اگر رای عالی صواب بیند لشکر از این امر
دست از ما برکشیده دارند تا فردا بپای انقیاد پیش آمده پیشکشی که وعده کرده‌ایم بوفا تمام
ایلچی چون بپارگاه فلک اشتباه رسید پیغام بگذارد و پیشکشی که داشت بگذرانید بر طبق فرمان
هر یک منصور نشان از معرکه برتافته بمنزل خود فرود آمدند چون سلطان مملکت صبح از بیم موکب کواکب
گردون خرام شبانگاه شام روی انهزام بجانب ولایت مغرب نهاد فرمانفرمای مصر و شام با اکثر
امرا و مقربان و خواص و مخصوصان سانحه گریز کرده در نیم شب چهره سکوت نقره در داده سوار شد
و از دمشق بیرون آمده روی فرار بصوب مصر آورد و چقماق که در میان مردم مصر بچقماق شامی اشتهار
دارد و از ایشان روی گردان شده بتعجیل هر چه تمامتر پیش امیرزاده شاهرخ آمد و کیفیت حال باز نمود امیرزاده
شار الیه او را بحضرت اعلی فرستاد و چون رای عالم آرای بر آن قضیه مطلع شد فرمان واجب الاذعان

صدور یافت که امیرزاده ابابکر و امیر جهانشاه از جوانب شهر را فرو گیرند و در میان گرفتند تا کسی بیرون
نتواند رفت و از امرا بتکین سونچک و الله داد و بر خندق جهانشاه و علی سلطان و دیگر تواچیان
و شهریاران و قنبر از خیلیان در عقب گریختگان روان شدند و بسیاری از سواران را پیاده ساختند
بر خاک هلاک انداختند و دیگران هر چه داشتند از صامت و ناطق گذاشتند و نیم جانی
بهزار شفقت بیرون بردند و دیگر که شهسوار گردون خرام سپاه شام را انهزام داده مسخر
این حصار فیروزه فام شد حکم قضا امضا صادر گشت که لشکریان بترتیب تمام در حرکت آمده و از
باغستان که گرد شهر را در میان گیرند ایشان بر حسب فرموده عمل نمودند آنحضرت قصر ابلق که از مستحدثات
ملک الظاهر والی مصر بود و در برابر قلعه واقع است بفر وجود خویش تزئین داد و شاهزادگان کامکار
و نوئینان رفیع مقدار در عمارات ظاهر شهر نزول کرده و تمام محلات بیرون را که بحقیقت دمشق عبارت از
آنست در تحت تصرف آوردند و چندان اقمشه و امتعه عرب و امثله بدیع بدست عساکر گردون مآثر
افتاد که از انامل محاسبان چالاک از شمار آن عاجز آمد صاحبقران پاکیزه سریرت از حسن عقیدت
و صفای طویت بعزم زیارت ام سلمه و ام حبیبه رضی الله عنهما که از ازواج طاهرات سید کاینات و خلاصه موجودات
علیه افضل الصلوات و اکمل التحیات بوده‌اند و زیارت بلال حبشی که منظور نظر کیمیا اثر حضرت سرور
قرشی بود سوار شد و در آن بقاع متبرکه مراسم نیاز بتقدیم رسانید و روی توجه بمنازل میمون نهاد
رعب و هراس بر ضمایر اهالی دمشق استیلا یافته سادات و علما و مشایخ و صلحا و اکابر و اشراف
و رؤس و اعیان بتقدیم داود خان از شهر بیرون آمدند و بپارگاه فلک اشتباه رسیدند و زبان
بدعا و ثنا گشاده تبرکات و تشوقات بی اندازه کشیدند و مال امانی قبول کرده رخصت مراجعت
یافتند و جهت تحصیل آن وجه و ضبط و نسق امور شهر امیر شیخ نورالدین و امیر شاه ملک و امیر الله داد و از
نوئینان کان خواجه مسعود سمنانی و جلال الاسلام بنفس دمشق در آمدند و روز جمعه بر سر منبر مسجد بنی امیه
خطبه بنام و لقب همایون پادشاه ربع مسکون خواندند

ذکر فتح قلعه دمشق و مراجعت صاحبقران منصور و پاره دیگر قضایا و امور

هر چند شهر دمشق بعد از فرار فرج بسر بر توقف بی کلفت جنگ

و شفقت محاصره در تحت تصرف بندگان حضرت صاحبقران فلک رفعت قرار گرفت امیزدار کو
که مشهوری گویند داخل بود با طایفه از جنیدیان که در قلعه بسر می‌بردند رایت خلاف و عناد بر
افراختند و بمتانت و حصانت حصار مغرور شده آتش رزم و پیکار برافروختند و الحق آن قلعه
بود در نهایت استحکام و استواری چنانچه از کنگره تا اساس سنگهای بزرگ ساخته و پرداخته
آمده بود و از بلندی عروج سر بفلک البروج کشیده و بذخایر فراوان و مردان جنگی مشحون بود
و سالهای دراز از حوادث دوران مصون و مامون و از سهم ناوک دلدوز و قاروره‌ی
نفط عالم سوز و ضرب سنگ عراده و منجنیق و دیگر اسباب ممانعت و مدافعت که اهل حصار آماده و مهیا
داشتند هیچکس اهمال آن ننهاده که پیرامون آن گردد صاحبقران کشورگیر اندیشه رزین بر تسخیر قلعه
حصین متین رزین گماشته فرمان داد که شاهزادگان و نوئینان و سایر سرداران و لشکر بالتمام
بترتیب پیش رفته اطراف آنرا احاطه نمودند و سرکار را بخش کرده بترتیب عراده و منجنیق و دیگر
ادوات حصارگیری مشغول شدند و سه مور ساختند چنانچه بر قلعه مشرف بوده و نقب زده آب
خندق را بیرون بردند و هر کوه در خندق راندند نقبچیان آهنین چنگ بکندن سنگ اشتغال نموده
و از بالا باران بلا باریدن گرفت رعداندازان و ناوک‌افکنان و آتش‌بازان عرادی نموده
داد و از سر جد و اجتهاد و مشتاقی که با ایشان مخصوص بود مشغول شدند و در اثنای این اوقات اثار ...
صدور یافت که امیرزاده میرانشاه و امیرزاده شاهرخ و امیر جهانشاه و امیر سلیمانشاه و دیگر
نوئینان قتلغ بجانب گرگان گشتند و قامت جبار بایان سپاه نصرت نشان در حمایت رکاب ایشان
بیلغوار روان شدند و بر منتقی فرموده عمل نمودند و در خلال این احوال نقبچیان سنگهای بزرگ با آتش
گداخته و هر که بران ریختند همچنین شکسته بیرون می‌آوردند و در تجویف برج و باره و ظاهر
و اجتهاد و تقدیم میرسانیدند و پیش از همه برج برج طارمه را که سرکار التون بخشی بود و بلندترین
برجها مجوف ساخته بر سر چوبها گرفته و بموجب فرمان آتش دران زدند تا فرو افتاد و راه گشاده شد
بهادران سپاه نصرت شعار نعره دار کشیدند و بتعجیل تمام متوجه حصار شدند ناگاه مقداری دیگر از دیوار بر زمین آمد

غباری عظیم پدید شد و قریب بیست تا و کس در زیر آن بماندند لشکر جلادت شعار که باستعجال متوجه قلعه بودند
بایستادند و مخالفان فرصت یافته را استحکام گردانیدند اما خوفی عظیم بر خاطر ایشان استیلا یافت
و از جرأت و جسارت خود پشیمان شده بواسطه اعلان کوه عصیان پای بیرون نهادند و آتش شد با
آتش در دیگر نقبها زدند و جانب دیگر از دیوار حصار نیز فرو ریخت بالضرورة یزدان کوتوال و کلانتران
قلعه دروازه باز کردند و روی توجه باستان نصرت آشیان آوردند و مفاتیح خزاین و مقالید
دروب را بملازمان عتبه علیا سپردند یزدار که راس و رئیس اهل حصار بود بر حسب جزای اعمال
الافعال بیاسا رسید و اموال بیکران بتصرف ارباب دیوان آمده و از محصول اوقاف حرمین شریفین
انبار معتبر در قلعه بود چون رای عالم آرای بران اطلاع یافت حکم فرمود که هیچ آفریده دست
تصرف بدان دراز نکند و یکی از تواجیان مرملک نام صد من جو از انجا برداشته بود فرمان یاسا
حکم سیاست چوب بس و پیش زده بجای جو از وی بستاندند و معتقدان بادیانت بموجب اشارت
آنحضرت در مسجد جامع نقل کرده هر کس ازان بیک دینار کپکی فروختند و آخر سال بود و ایام پریشانی
و جو درویشی کم یافت میشد و خلقی خطیر از ان انبار حاصل نمود و مجموع بانجام بر مستحقین تسلیم کردند و جنیدیان
که شرذمه و حالک بودند بعضی از ولایت چرکس و برخی از دیگر ممالک بموجب فرمان بر شاهزادگان
و امرا تقسیم نمودند و باقی اهل قلعه از صغیر و کبیر و غنی و فقیر اسیر گرفته و محترفه را از ایشان جدا ساخته
با دیگر شهریان بامرا بخش فرمودند که با خانه کوچ بسمرقند رسانند و همچنین حکم شد که مولانا عبدالله
و مولانا سلیمان را که هر دو از عمده اطبا بودند با خانه کوچ بسمرقند نقل کنند و در خلال این احوال حضرت
صاحبقران بجمال از قصر ابلق کوشک بتماشای که یکی از امرای عظیم الشان شام بود نقل فرموده در آن مقام
روح بخش دلپذیر نزول فرمود گفت که مردم هوا و هوس خود این همه عمارت متکلف رفیع ساخته‌اند و اهل
اصحاب سلیمین یعنی حرمهای خاتم النبیین صلی الله علیه و علی آله اجمعین هیچکس را همت و مروت ننموده که
بر سر مرقد فرقد سای ایشان عشقی چند بر هم بند چون ابنیه بر ضمیر انورش گذشت فرمان داد که بر سر آن مزار
سبز دو قبه عالی مرتب سازند و از شاهزادگان برادر امیرزاده ابابکر و امیرزاده خلیل سلطان و ...

امیر شیخ نور الدین و علی سلطان و سکلی خواجه را فرمود تا در ان باب اهتمام نمایند و ایشان بامتثال امر عالم
نموده غایت سعی مرعی داشتند تا در مدت بیست روز دو گنبد از سنگ سفید تراشیده که در رفعت سر باوج سما
از عمارت هرمان نشان میداد سمت استکمال یافت چون نقد رایج آن بلاد نقره مغشوش بود بمقتضی حکم لازم
اعاده نقره و زر را کالبسته بخلاص برده بسکهای صد مثقالی و پنجاه مثقالی و ده مثقالی و کمتر ازین بر
میمون و اسم عالی مزین ساختند و کثرت نقره در میان لشکریان بمرتبه بود که در اندک روزی از محل
دار الضرب مبلغ ششصد هزار دینار کپکی بخزانه عامره واصل شده و اشارت علیه بارسال اقلام و فرستادن
نقد مذکور باطراف ممالک جهت خواتین و آقایان و شاهزادگان و سایر اشراف و اعیان نافذ گشت
مبشران قریب با صحایف باعث مسیر و تحف و ملاطفات دلپذیر روی توجه بممالک ایران و توران نهادند
صاحبقران جهانگیر خواجه حسن را قبل میش امیرزاده شاهرخ فرستاد که امیر سلیمانشاه و امیر جهانشاه
با سپاه فیروزی جنگ بجانب ساحل دریای فرنگ رفته آن حدود و نواحی تا شهر عکه تاز زندانیان
فغان بر آن دیار و تا فحص آن ولایت را غارت و تاراج کردند و با اموال و اسباب بیکران
کامیاب و کامران بلخشان بازگشتند در تضاعیف این حالات قرحه بر پشت مبارک آن حضرت پدید آمد
بحدی مرض صعب گشت چنانچه از امرا ملازم آنحضور را بکنعان فرستاده امیرزاده میرانشاه و امیرزاده
شاهرخ با جمعی از سرداران سپاه که در موکب ایشان بودند طلب داشتند مقارن وصول شاهزادگان
وقوع یافتن آن زحمت بصحت تبدیل یافت و در اثنای این حالات حضرت صاحبقران روشن ضمیر را اندیشه
بر خاطر خطیر گذشته در مجلسی خاص مشحون بسادات و علما و مقربان و خواص بر زبان خجسته بیان گذرانید
که پیوسته بسمع ما میرسد که در ان اوان که مروانیان باهل بیت نبوت معادات میورزیدند بتخصیص معاویه
و یزید که نسبت باولاد و اهل حرم و محی حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم و سبط کرم او
امیر المومنین حسین رضوان الله علیه از ایشان آن حرکات نامرضیه صدور یافت سکان شام با ایجاب
دران افعال نکوهیده و اعمال ناپسندیده موافق بودند بلکه باقصی الغایات معاونت می نمودند مقتدی
انصورت را بسیار رسیده و مستحق مشیر در اکنون طایفه که از امت افضل انبیا و سرور اصفیا باشند بهیچ

بارشاد آن حضرت از بیدای ضلالت و غوایت وادی یافته بسرچشمه غایت و هدایت رسیده باشند جانب
اهل بیت را نگذارند و با دشمنان ایشان در سازند و از هرگونه جور و ستم و تعدی و ظلم در باره طاهرین
و طاهرات طیبین و طیبات روا دارند ان هذا الشیء عجاب اکنون این نقل بمرتبه یقین رسیده چه گر گلاف
این بودی از دیوان عدل مالک الملکی که از جمله ملوک و سلاطین بانواع عبودیت و علو جباهت و افتخار بر فرق
ملک دوار برافراخته اند جزا و سزای این خبیث حواله اولاد و احفاد ایشان که بقیه آبا و اجداد خود
اند فرمی از نمودات تعنتی آنکه درین هفتصد سال هیچکس از ارباب تجمل و مال از باطن تیره خویش رخصت
که بر سر مقبره دو حرم بزرگوار سید مختار یک جدار دیوار طرح انداز و از ابتدای رحلت ایشان تا غایت
مراقد آن دو همنشین حرم محبت حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم بی رواج و رونق بوده چنانچه
مشاهده رفت و بعد از ادای این کلمات که دلالت بر کمال مودت و محبت خاندان کرامت آیات داشت
خلایق را صفای عقیده آنحضرت مجدد را معلوم شد و در روز چهارشنبه غره شعبان سنه ثلث و ثمانمائه
سپاه ابهت سمات بنیت غارت و تاراج روی توجه بشهر آوردند و دست تسلط و استیلا بنهب و
گشاده و طریق مدارا و مواسا بسته و اهالی دمشق را از پیر و جوان و شیوخ و اطفال و نساء و رجال اسیر
گرفتند و آنچه سالها بجد و کد اندوخته بودند از زر و جواهر و زیور و دیگر امتعه بدست لشکریان پادشاه
والا گهر افتاد و جمعیت پیوسته که غارتگران اردوی همایون صوف فرنجی و کتان مصری و سقرلاط و مخمل
و سایر قماشات اسکندریه و مصر که میسر گرفته بودند میانداختند و بجای آنها نقود رایج که مستمی اهل
خوارج است و اوانی برنج و نقره و مرصعات از گره و افسرها بیگیرند و در تضاعیف این حالات از
شعله قهر الهی آتشی در دمشق افتاد و خانهای دو طبقه و سه طبقه که از چوب ساخته بودند و برنگ و روغن
تزیین داده و بر طبقه سنگین بنا نهاده پاک بسوخت و بیش ازین که آتش در آن شهر می افتاد و باد بوم
و اهتمام اکابر و اشراف و عامه مردم در اطفای آن تاکید و محله محترق میگشت آتش فرو می نشست
درینوقت از غایت پریشانی و تفرقه هیچکس بآن نپرداخت در اوان احتراق این خبر بسمع همایون شهریار
آفاق رسید آنحضرت امیرشاه ملک را با فوجی از لشکریان بآتش نشاندن فرستاد و تا جامع بنی امیه را از

عاده مسافت نمایند چون سقف آن نیز از چوب بود سعی و کوشش امیر شاه الیه مفید و مشغله بر نیافت
چنان بالا گرفت که مناره شرقی مسجد مذکور که از سنگ بر افراخته اند تمام خاکستر گشت و مناره عروس
که لسان فصاحت بیان صاحب شریعت غرا علیه من الصلوات اتمها خبر داده که نزول مسیح علیه السلام
بران خواهد بود و بر زبان مخبر بیان آنحضرت بنا بر مصلحتی مذکور شد با وجود آنکه اصلش از چوب
و عامران کج اندوده اند سالم ماند و هیچگونه آتش در آن تصرف نکرد و چون تمامت دمشق
بسوخت و آنچه در آن شهر بود بتاراج رفت و آتش نهب و غارت در تمام بلاد شام افروخته
گشت رای عالم آرای پادشاه جهانگشای عزم معاودت تصمیم فرمود و از موقف عنایت اشارت صدور
یافت که امیران دمشق و سایر ولایت شام را داغ کنند و بر حسب اشارت علاء الاسلام نجم الدین بعضی از آن
دمشق را جمع آورده با بیرون شهر رسانیدند روز چهارشنبه چهارم ماه شعبان حضرت صاحبقران
گردون توان دو پنگام و کامران از موضع قبقبات که بجانب کنعان واقعست در حرکت آمده براه
قاره و بعلبک روانه شد و بغوطه رسیده نزول اجلال فرموده در آن منزل که موعد بود از فردوس
جنان و باغ رضوان حکم شد که دو مثال واجب الامتثال نویسند یکی مشتمل بر آنکه امیرزاده محمد سلطان که او
سرحد مغولستان بموجب فرمان نشسته و خداداد حسینی و پیری بیک ساربوغا را بضبط آن حدود
و نواحی گذاشته خود متوجه پایه سریر اعلی گردد که دولت تخت هلاکو خان باو حواله شده و دیگر
بنی از آنکه مهد علیا تومان آغا با فرزندان بجانب اردوی اعلی روانه شوند و این دو نشان مهر آثر
موشح گشته مصحوب دانه خواجه ارسال نمودند حضرت صاحبقرانی از آن مرحله نهضت نموده منزل
قطع فرموده هوای حمص از غبار موکب نصرت قرین مشکبار گشت و بنا بر آنکه اهالی آن دیار در باب
تبعیت رایت نصرت شعار از جاده انقیاد پای بیرون ننهاده بودند از عبور لشکر منصور آسیبی بایشان
نرسید آنحضرت بعد از تقدیم مشورت شاهزادگان و امراء عظام را با افواج لشکر قیامت اثر بجوانب
و اطراف فرستاده از آنجمله امیرزاده رستم و امیرزاده ابابکر و امیر سلیمانشاه و امیر شیخ نور الدین
غنقتی فرموده با ده هزار سوار بطرف تدمر که از بناهای سلیمان پیغمبر است علیه السلام روان شدند

تا حشم ذو القدر را که گریخته میرفتند تاختند و امیرزاده سلطان حسین و امیر برندق با چهار هزار سوار بجانب
صوب انطاکیه گشتند و امیرزاده خلیل سلطان و رستم طغا بوقا برلاس و تورخواجه آقبوغا و علی سلطان
تواچی و دیگر سرداران با پانزده هزار نفر روی بترکمانان کوکب که بر کنار فرات نشسته بودند و امیرزاده
رستم و امیرزاده ابابکر با سپاه برانغار که در ملازمت ایشان متعین شده بودند تا شهر تدمر رفته دویست
هزار گوسفند از حشم ذو القدر گرفتند و آنجماعت که گریخته بودند در آنجا که انداختند شاهزادگان مذکور با
لشکر منصور بازگشته از جول گذشته بکنار فرات آمدند و بپای آب روان شدند امیرزاده سلطان حسین
با دیگر سرداران جوانغار با نطاکیه رسیده آنچه یافتند بباد تاراج دادند و از آنجا خان بصوب حلب تاختند
با امیرزاده خلیل سلطان و لشکر تول که در ظل رایات او میرفتند پیوستند و باتفاق متوجه قلعة الروم شدند
در آن حوالی بترکمانان رسیدند آن قوم بی عاقبت در برابر عساکر دوران مآثر صف کشیدند دست
بزدم و پیکار برگشادند عاقبت شیخ حسین پسر کوکب که رأس و رئیس ایشان بود کشته شد باد از آتش
مقام ستیزه روی بیاد گریز آوردند سپاه بهرام انتقام تیغ کین از نیام بیرون آوردند جمعی کثیر را
بقتل رسانیدند و غنیمت بی پایان گرفتند از آنجمله زیاده از شش صد هزار گوسفند در شمار آمد چون
پادشاه مظفر لوا بحوالی حماه رسید شنید که اهالی آنجا از بخت و طالع بخش اظهار مخالفت کرده عمارتی که بجاه
انجاکه توجه در آنجا ترتیب داده بودند کنده و ویران ساخته اند از این فعل کوهیده شعله خشم جهانسوز بالا
گرفت لشکریان دست بغارت برآوردند سکان آن شهر را اسیر کردند و آتش در آنیه و مساکن ایشان زدند
حضرت صاحبقران از آنجا نهضت نموده بعد از قطع منازل چون بحوالی حلب رسید سید عز الدین هزار جریبی
و شاه شاهان سیستانی و موسی توقچوغا و دیگر سرداران که در قلعه حلب بودند بموجب فرمان آن آب
گردانیدند و آتش در شهر زده بقیه عمارات را بسوختند و رایات نصرت آیات از نواحی حلب نهضت
نموده بیک کوچ بکنار فرات رسید و شاهزادگان امیرزاده رستم و امیرزاده ابابکر با امراء برانغار به
ظفر قرین پیوستند و امیرزاده خلیل سلطان و امیرزاده سلطان حسین و امراء قول و جوانغار نیز آمده
بشرف زمین بوس استسعاد یافتند و از کثرت مواشی و غنیمت که همراه آورده بودند گوسفندی در اردوی به آن

عظمت پیکر نیار رسیده چون دران یورش امیرزاده سلطانحسین آثار مردانگی و جلادت بظهور رسانیده
بود مراحم خسروانه رقم عفو بر زلات او کشیده و شرف ملاقات ارزانی داشت و چون شاهزادگان
و امرا که بکمک عمر رفته بودند با اغنام بسیار بازگشته باردوی همایون ملحق شدند یرلیغ جهانمطاع صدور یافت
که از فرات عبور نمایند و از جهت گذرانیدن رخوت خاصه ده کشتی از بیره آورده و توپچیان و لشکریان
کوب سر و شنا از آب بگذشتند و بحوالی قلعه بیره نزول فرمود و والی آنجا بقدم اخلاص بیرون آمده بعز
وسع و کمنت و بوسی پیشکشهای لایق گذرانید و مشمول عنایت خسروانه گشته حکومت آن موضع بروی مقرر گشت
و از عبور لشکر منصور گرد ملالی بر حاشیه ضمیر سکان آن دیار ننشست و در اثنای این اوقات امیر قرا عثمان
ترکمان بدرگاه فلک اشتباه آمده و پیلکات بمحل عرض رسانیده مخصوص نظر عنایت و عاطفت شد چون
چتر زرنگار شهریار کامکار از آنجا در حرکت آمد خاطر خطیر آنحضرت میل شکار فرمود و شاهزادگان و امرا
و سایر ملازمان پنج روز در آنجا رکاب انداختند و بسر چشمه راس العین حرکت رسید شکاری بسیار بتیر
تیز انداختند و از شکارگاه متوجه شهر ماردین شدند اعیان و اشراف آنجا با تحف و هدایا باردوی اعلی
آمده مشمول و آسوده خاطر مراجعت نمودند رایت نصرت اثر از ماردین نهضت نموده بحصاری رسید که
موطن جمعی از ارمنیان بود لاجرم فرمان قضا نفاذ بصدور پیوست که مجاهدان دین آن موضع را از خبث وجود
کفار لعین پاک ساختند و اموال ایشان را غنیمت گرفته قلعه را منهدم گردانیدند و درین اثنا هندو شاه
خزانچی از سمرقند رسید و خبرهای خوش رسانید و نوکران آغایان که همراه او باردوی بزرگ رسیده
بودند تحف و هدایای ایشان معروض داشته اخبار صحت و سلامت حضرات بازگفتند رایت ظفر قرین
توجه بماردین آورده هندوشاه خزانچی و نوکران آغایان و خواتین که باو آمده بودند با مکاتبات
و پیلکات رخصت مراجعت یافتند سلطانحسین کیفیت کفار و حسن کیفیت اشتهار دارد و حاکم ارزن و دیگر
سرداران اطراف و اکناف بدرگاه گیتی پناه توجه نموده از عنایت شامل عاطفت کامل پادشاهانه
محسود و مغبوط سایر اعیان و اشراف گشتند چون سلطان عیسی حاکم ماردین که چند گاه بموجب فرمان
در قلعه سلطانیه مقید و محبوس بود درین ملک بخشش اطلاق او خلعه و پیمان درمیان آورده مبانی آنرا

با بیان غلاظ و شداد استوار گردانیده بود که مدت العمر شرایط خدمات بتقدیم رسانیده و در آنچه رضای
خاطر ... مستلزم علیا مقصود آمال و امثال جایز ندارد و درین وقت که چتر فلک فرسای متوجه شام شد
مناسب چنان نمود که بنفس خویش در سلک خدام عالیمقام انتظام داشتی و اگر بنا بر قرب جوار اعدا
مستبعد شمردی باری که یکی از فرزندان یا برادران را بآن سعادت تعیین فرمودی چون دیگر
از اندیشه باطل و رای فاسد تقصیر کرده و گریخته بود دار قلعه بیرون نیامد و مراسم استقبال بجای نیاورد
چون ظاهر ماردین از فر وجود پادشاه با داد و دین غیرت فزای چرخ برین گشت ضمیر آفتاب تأثیر
سایه نفقه و التفات بر حال او انداخته ایلچی فرستاد و خدمتش را طلب داشت سلطان عیسی از
کمال شقاوت پند نصیحت از گوش بیرون نیاورده و کنف و اره در حبار دیوار حصار خزیده از امتثال
شمال ... روح جست و چنانچه محاصره و استخلاص قلعه ماردین بر طول زمان منجر است و متعذر که
عمیق اسبان لشکریان از آنجا حاصل شود و در آن حوالی علوفه از موقف جلال یرلیغ جهانمطاع نفاذ یافت
که تنجیده و فرمان برداران مجموع اسواق و دره و قصور آنرا با زمین هموار و یکسان ساختند
و تر و خشک آن ولایت را که قابل احراق بود با آتش قهر و غضب بسوختند رای مالک ستان امیر
قرا عثمان را که با آن قلعه قرب جواری داشت بعنایات بیکران سرافراز گردانیده امر فرمود که در
محاصره سلطان عیسی تغافل و تکاسل جایز نشمرده و عنایت خسروانه شاه جهان گیر پادشاه از زمین دیگر
سرداران اطراف که بتلقین عمر دولت روی بدرگاه آورده بودند بجاهای
خاص طلا دوزه و کمر شمشیرهای زر اختصاص داده رخصت انصراف ارزانی داشت موکب نصرت
قرین بقلعه نصیبین رسیده یرلیغ عالم مطیع نفاذ یافت که آنرا خراب سازند اهالی آنجا نقد و غله لایق
پیش آورده روی استکانت بر زمین نهادند و زبان بتضرع و زاری گشادند عرض ... بخشش
در حرکت آمد و فرمان شد که هیچکس مزاحم نشود و درین اثنا امیرزاده ... مأمور گشت که متوجه
ترکستان شود و در آنشهر رحل اقامت انداخته بمحافظت سرحد قیام نماید و حسب
فرمان بآن جانب روان شد ذکر لشکر فرستادن حضرت صاحبقران و فرمان فرمایی

اتمام بجانب کرجستان و مدینة السلام چون اردوی جهان پناه از ظاهر قلعه ماردین در جنبش آمد و کوچ
فرمان قضا مضا صدور یافت که امیرزاده سلطان حسین و امیرزاده پیر محمد بن عمر شیخ و امیرزاده ابابکر
و امیر جهانشاه و تور خواجه آقبوغا و سید خواجه پسر شیخ علی بهادر و دیگر بهادران و سرداران متوجه قلعه
النجق شوند و از فتح قلعه روی بقلع و قمع و استیصال کرجیان کوهیه آورند و احوال بند شاهزادگان مذکوره
امرا و لشکر منصور رایت شجاعت بآن صوب برافراختند و در هنگام توجه اعلام نصرت انجام حضرت بجانب
سیواس و حلب و شام از ملازمان امیرزاده میرانشاه شیخ محمد داروغه و از مقربان امیرزاده شاهرخ
امیر فیروزشاه بر مقتضی اشارت زبده شهریاران اولوالعزم ایام بجانب حصار النجق رفته بمحاصره آنجا اشتغال
نمودند اهالی قلعه با وجود قلت عدد از بی قوتی بجان رسیده بپوست و چرم کهنه ابقای روح حیوانی
مینمودند و بعد از فقدان آن بالضرورة دروازه باز کرده قلعه را تسلیم نمودند و کوتوال قلعه سلطان
احمد افشاری را بند کرده باردوی همایون فرستادند شاهزادگان و امرا بحوالی قلعه نزدیک رسیده
از فتح حصار النجق آگاه گشتند لاجرم عنان عزیمت بجانب کرجستان تافتند و در آن ولایت دست غارت
و تاراج برآوردند ملک کرگین چون بر توجه سپاه نصرت قرین اطلاع یافت از در عجز و نیاز درآمد
ایلچی فرستاد و اسمی یکی از کمترین بندگان آستان سعادت نشان مرکب که لوای نصرت انتما سایه عاطفت
برین دیار اندازد بنده و بندهزاده بی اشتباه شناخته رسم بندگی جان پناه را مرعی دیده چنانچه سازم
شاهزادگان کس فرستاده صورت اطاعت و انقیاد او را عرضه داشت ایستادگان پایه سریر اعلی
کردند و دست از تخریب کرجستان باز داشته در سکول و آن حوالی توقف نمودند تا از حضرت صاحبقران
چه فرمان بایشان رسد در خلال این احوال یرلیغ واجب الاتباع نفاذ پیوست که سلطان محمود خان و امیرزاده
رستم و امیر سلیمان شاه و امیر مضراب جاکو و رستم طغای بوغا و دیگر سرداران و امرا با گروه انبوه
از سپاه جهانگشای بر سبیل تعجیل عازم بغداد شوند ایشان ممتثل فرمان شده روی براه آوردند و
بعد از قطع منازل و طی مراحل بمقصد رسیده در قبلی مدینة السلام فرود آمدند و در آن هنگام شخصی
فرج نام از قبل سلطان احمد جلایر بحکومت آن مملکت قیام مینمود و بواسطه جمعی کثیر و جمعی غفیر از اتراک و

و اعراب که در بغداد مجتمع شده بودند فرج شقاوت فرجام خیال خام تمرد جای داده و در مقام مخالفت
و منازعت آمده خاطر برزم و پیکار نهاد و چون آوازه توجه لشکر جلادت آثار در آن نواحی و حوالی
اشتهار یافت امیر علی قلندر از مندلی و جان احمد از بعقوبه بیرون آمده بقرب مداین از دجله عبور
نمودند و فرج شاه از حله و میکائیل از جانب روانه شده در صرصر بیکدیگر پیوستند و باتفاق با بیست هزار
مرد مکمل متوجه میدان رزم شدند سپاه قیامت نهیب گشتند از انجانب امیرزاده رستم با امرا و لشکریان
سوار شده مخالفان را شکاری وار در میان گرفته بجانب دجله راندند و در حوالی عمارت امیر اعظم
جنگ اتفاق افتاد و جان احمد با فوجی از بهادران و لشکریان بقتل رسیدند و غلبه از تحت خود را
در آب انداخته غرق شدند امیر علی قلندر و معدودی چند بهزار مشقت نیم جانی بتک پا از آن غرقاب
فنا بیرون بردند و فرج بی فرجام که پیش از حکومت مدینة السلام اختیار و وجودی نداشت با وجود
تنگ حوصلگی چنین که با امرا سلطان احمد را یافت دل از عمارت برنگرفت و مع ذلک بر روزگار گذرانید
و مکر و غدر و بهانه میگفت و بزبان تزویر تقریر میکرد که سلطان احمد قرار داده و مبالغه و الحاح نموده
که اگر حضرت صاحبقران بنفس خویش متوجه این دیار گردد شهر تسلیم نمای تا برعیت مضرتی نرسد و بغیر آن
حضرت هرچند شاهزادگان و امرا که چاپیده در مقام مخالفت محکم باشی و بغداد را بهیچکس مسپار نقد
میسور نباشد قدم نمود و مملکت نگاهدار و من مخالف سلطان نمیتوانم کرد زیرا که پرورده دولت و
نعمت اویم و بدین عذر ناپذیر معاندت مخالفت پریشانی شقاوت بسته علم قتال و جدال برافراخت و جمعی
از رعایا و لشکر را با قرینه در محافظت شهر و بارو ساخت و در هر محل که دریای بیجا در تموج می آمد فوج
اعوان و انصار در کشتیها نشسته پیش میآمدند و دست جسارت بیرون آورده بمحاربه و مقاتله مشغول میشدند

ذکر توجه رایات نصرت آیات بجانب بغداد و مفتوح شدن آن و انقطاع حکومت فرج بدنهاد از آن ملک

چون حضرت صاحبقران رفعت انتظام از ولایت شام مراجعت نموده بموصل رسید و بموجب فرموده بر آب
دجله از کشتی جسری بسته شد و سپاه بیکدفعه گذشتند از پیش امرا و نوئینان که برحسب یرلیغ جهان مطاع
رفته بودند قاصدی آمد و صورت تمرد و عناد فرج و کلانی که دست آویز مخالفت ساخته بود معروض گردانید

و کار بمیمون کردانید چون آنحضرت بر آنحال اطلاع یافت از سپاه نصرت شعار ایلغار فرمود و ضبط و نسق
امور اغرق را در عهده امیرزاده شاهرخ و امیرزاده میرانشاه کرده امیرشاه ملک را ملازم شاهزاده ساخت
فرمود که براه جغاران و قلاعی برزده شده بنفس میمون متوجه دار السلام بغداد شده و براه الطون کوپرک
در حرکت آمده و بعد از قطع منازل و مراحل بمقصد رسیده بر کنار دجله بطرف پایان آب در مقابل دروازه
قریة العقاب نوبت ظفر پیکر بر زده وه میمون کشیده و لشکر بهرام فر اطراف و جوانب شهر را احاطه نمود
نقبچیان آهنین چنگ بمقتضی فرمان حفره فرو زدند بکار خویش مشغول گشتند از شاهزادگان امیرزاده میرانشاه
و امیرزاده ابابکر و امیرزاده خلیل سلطان و امیرزاده رستم و از امراء عظام و امیر سلیمانشاه و امیر
شیخ نور الدین و برندق و امیر جهانشاه و رستم طغابوغا و علی سلطان و سایر امراء تومانات و
قشونات و در سر کار خود هر کس نقبچیان بگماشتند و بهادران هشیار کار در آن بصیانت و حمایت ایشان
باز داشتند و فرج از برای تحقیق آمدن حضرت صاحبقران نصرت قرین شخصی معتمد را که پیش از این دیده
او بدیدار آن حضرت روشن شده بود برسم رسالت بقرب سپاه تا باز دیگر طلعت همیون را بعین الیقین
مشاهده کند و آن معتمد پایه سریر اعلی آمده مشافهة بادای رسالت قیام نموده بخلعت و نوازش سرافراز
گشته مراجعت کرده صورت حال را چنانچه مطابق واقع بود بفرج رسانید آن بنیاد و با آنکه میدانست
که او راست میگوید از کمال شقاوت و بدبختی سفاهت کرده او را بدروغ متهم ساخت و آن صادق القول را
محبوس کردانید و تا بدیگران نگوید و در انکار اتیان پادشاه گیتی ستان اصرار نموده برقرار پیری سر
او روی پیچنده و باز وی تهور و جسارت بجاره بر مقاومت گشاده در تضاعیف این حالات و در اثنای تقدیر
یافته بر نقش خواجه مسعود سمنانی دستکی خواجه آمد **چت** مرگ حقست لیکن از تقدیر کا چنین کس سبب شود و آنگه
حضرت صاحبقران لقمان تواچی را بطلب امیرزاده شاهرخ فرستاده فرمود که با اغرق متوجه بغداد شود و همان
در موضع قلاعی بشاهزاده مشار الیه رسید و مجموع باز گشته چون آن لشکر بیکران سیل کشیده بدار السلام
رسیده شده و حیرت و دهشت بر فرج بغدادیان راه یافت و لشکریان شهری بدان عظمت که دو آن
قرب ده فرسخ بود و چون نگین در حلقه گرفتند آن حضرت فرمان داد که طرف پایان آب قریب بقریة العقاب جسری

بر روی دجله بستند تیر اندازان جلد را در کشتیها باز داشت تا هیچکس بزیر آب نتواند گریخت و سطح
بالای آب شاهزادگان عالیجناب امیرزاده میرانشاه و شاهرخ بهادر عبور از رفت ایشان در مقابل سوق السلطان
نزول کردند و محمد آزاد و لشکری برش با طایفه از سپاه بهرام صولت بنابر اشارت علیه رایات مقابل شهر
قیام مینمودند تا هیچ بدر نرود و القصه طرق خروج و دخول بغداد چنان منضبط گشت که موری از خانه خود یارای
بیرون آمدن نداشت تا کرمخین چه رسید در بین شاه احمد افغانی که کوتوال قلعه النجق بوده و بعد از فتح
نمدش را به درگاه گیتی اشتباه فرستاده بودند چنانچه سبق ذکر یافت رسید و بموجب فرموده بتقبل
کشت و حراست آن قلعه بملک محمد اوبهی مقرر شد نقارن اتجالات امیر موسی که از طرف و النهر از پیش
امیرزاده محمد سلطان رسیده بود اخبار معروض داشت و یک قطعه لعل که وزن صد و بیست مثقال از
کان بدخشان حاصل شده بود بمحل عرض رسانید فرج با اهالی بغداد دست از جان شیرین شسته و دل از
ده فیها برگرفته بمدافعت و ارسعی و کوشش مینمودند هرگاه که نقبچیان از عمل خود فارغ شده آتش در
زدندی مقداری از دیوار حصار بیفتادی مردم شهر شرایط چابک دستی بجای آورده آنرا
دمی بمحکم استوار کردندی و در آن اوان خورشید جهانتاب در برج سرطان مقام داشت و شدت
حرارت هوا بمرتبه که مرغ جنگ در قعر آب کباب گشتی و سنگ خاره مانند موم در گدازش آمده آب شدی
لشکریان در همین حال جبا پوشیده از دم تا شام بساختن بجد و طعن و ضرب و استعمال ادوات و آلات
حرب اشتغال مینمودند با آنکه چند نوبت شاهزادگان و نوئینان زانو زده رخصت خواستند که
از اطراف و جوانب جلد آورده شهر را بقهر و قسر در تحت تصرف و تسخیر آورند حضرت صاحبقران کوه وقار
پای تحمل و اصطبار استوار داشته بدان امر همداستان نشده و بانتظار آنکه مخالفان بیکبار از بادیه
غوایت بشاهراه هدایت گرایند و از عجز و مسکنت در آمده یورش نمایند مدارا با ایشان کار فرموده با ایشان
ایشان قتل نکردند و ملکی چنان پایه ویران نشود آن روزبرگشتگان مطلقا متنبه نشدند و از کمال
شقاوت و ادبار همچنان بر طغیان و عصیان اصرار مینمودند تا در شهر عسرت و تنگی پدید آمده بجز نام
از نان نشان نماند و در اثنای این حالات هر روزی که مردم از شدت حرارت آفتاب و تموز گرمی

تاب ایستادن نداشتند اکثر منازل خود رفتند بروج و رافعالی که داشته خود را بر برج ها تعبیه کرده بود
از شاهزادگان خلیل سلطان و از نوینان امیر شیخ نور الدین و رستم طغا بوغا روی اهتمام بجانب اسلام
که محصوران آنجا دار الظلام شده بود آوردند و نردبانها بر دیوار حصار نهاده پیش از همه امیر
شیخ نور الدین بالا بر آمد و توق ظفر نگار بر فلک دوار بر افراخت و از جانب دیگر امیرزاده میرانشاه
و امیرزاده شاهرخ و امیر سلیمانشاه و دیگر امرا و نوینان و قشون و از دیگر طرف امیرزاده رستم
و امیر شاه ملک و برندق و علی سلطان و سایر امرا هزاره و صده حمله آوردند و دیوارهای شهر را خراب
ریختند و برغو و نفیر کشیده کوس و کورگه فرو کوفتند مهابت نفخ صور در آن صحت الطبول و بوقات
القضاء از اطراف و جوانب لشکریان رخنها کرده بشهر در آمدند شهریان هول روز رستخیز بعین الیقین
مشاهده نمودند حضرت صاحبقران در آن روز بر سر جسر تختم فرمود که در پایان آب بر جسر قراولان
بسته بودند چون سپاه پرخاشجوی با تیغهای کشیده به بغداد در آمدند خون گرفتگان حصاری مانند
وحوش شکاری بهر جانب که روی آوردند سیلاب بلا بحر محیط دیدند و راه خلاص و نجات مسدود
یافتند خلق بسیار از مهابت تیغ آتشبار خود را در آب انداختند و بدار القرار رفتند و گروهی انبوه
در کشتیها نشسته و جمعی شناور متوجه پایان آب گشتند چون بجسر رسیدند از زخم ناوک دلدوز دیده
آنچه دیدند و فوج بعد از فوج که چند روز کشتی بر خشک رانده بودند بایک دفعه گرد داشت و جمعی انبوه جان
در سفینه آمده بجانب بالای آب گریزان شدند اصحاب قبضه کنار کنار آب میرفتند و بر ایشان
تیرباران میکردند تا از زخم پیکان جانستان خود را در آب انداختند و ابدان نازپرورد
خویش را طعمه ماهیان ساختند جمعی از ملازمان به آب در آمده فوج را مرده بیرون آوردند
بر خاک مذلت و هوان انداختند چون در آن مدت از سپاه جغتای و لشکر جهانگشای جمعی کثیر
در جنگ حصار از پای در آمده بودند قهرمان قهر فرمان داد که هر نفری سری بیاورد و تیغ بی باکی
افشانی کرده آغاز نهاده و خنجر تیز رسم خون ریزی که در زمان هلاکو خان در میان آمده بود
تازه ساخت بازار سیاست چنان گرم گشت که در قتل از پیر هفتاد ساله و کودک هشت ساله هیچ

مضایقه نرفت هر یک بجایی میرفت شعله آتش غضب پادشاهی چنان بالا گرفت که تر و خشک و سرگین و مشک
یکسان میسوخت تواچیان بموجب یرلیغ سلطانی شمار رؤس مخالفان بر داشتند و از ان سرها
عبرة للناظرین مناره ها بر افراختند سادات و علما و مشایخ و صلحا که خود را بدرگاه گیتی پناه رسانیدند
از آفات سالم ماندند عاطفت حضرت ایشان را نوازش نموده مرکب و ملبوس داده فرمود که ایشان را
بجایی که خواهند رسانند و باقی خلایق در معرض قتل آمدند کار اغنیا و مساکین بر این طریق فیصل یافت
نوبت بدور و مساکن رسید فرمان قضا جریان صادر شد که بغیر از مساجد و مدارس و خوانق و
بقاع خیر مجموع را پست و ویران سازند لشکریان روی بآن مهم آوردند عمارات عالیه و ساختمانها از
اسواق و بیوت و بقاع و رباع زیر و زبر ساختند و از ان ابنیه نزهت و تکلف اثر نگذاشتند
والحکم لله العلی الغفار در تواریخ مسطور است که فتح بغداد در روز یکشنبه بیست و هفتم ذی قعده سنه
ثلث و ثمانمائه اتفاق افتاد و زمان محاصره قریب چهل روز امتداد یافته بود **ذکر نهضت حضرت**
صاحبقران از دار السلام بغداد و بیان بعضی وقایع که در انوقت واقع حضرت خاقان منصور در غره اول
ذی الحجه الحرام سال مذکور پای دولت در رکاب سعادت آورده مقدار یکفرسخ بجانب بالای آب راند
و در مزار فایض الانوار امام الاعظم پیشوای ائمه اسلام از روح پر فتوح او استمداد همت نموده
در آن نواحی نزول اجلال فرمود و ایلچی را که از سمرقند آمده بود باشقه و نشان شیر و تحف و لیله باز
گردانید و یرلیغ واجب الاطاعه نفاذ پیوست که سلطان محمود خان و امیرزاده خلیل سلطان
و امیر سلیمانشاه و امیر شاه ملک و دیگر نوینان و تفیان که تفصیل اسامی انجماعت موجب تطویل میشود
بسبیل تعجیل در حرکت آمده ایشان با تمثال امتثال قیام نموده از بغداد گذشته تا مشهد مقدس امیر المؤمنین
امام المسلمین علی ابن ابی طالب علیه السلام رفتند و در نیاز بر آن آستان عالیه ساکنان و مجاوران
آن بقعه شریفه را دلجویی و تفقد نموده و سپاه ظفر آیات که در رکاب اصحاب دولت و ارباب اقبال بودند
ولایت حله و واسط را غارتیده با غنایم اموال در ملازمت امرا بازگشته باردوی اعلی پیوستند حضرت
صاحبقران فرخنده پی از دار السلام بغداد بقلاع متوجه تبریز گشت و اغرق و معظم لشکر را بعهده امرا

دانشور را نگذاشته فرمود که به آهستگی از عقب چاپند و هیچ فردی از تومان و قشون خود جدا نشود
و بنفس نفیس ایلغار کرده شاهزادگان بندگان امیرزاده میرانشاه و امیرزاده شاهرخ و امیرزاده
خلیل سلطان ملازم رکاب نصرت انتساب ساخت کردان گمراه در آن راه بقطع طریق قدم پیش نهاده
هر که از اردوی همایون جدا میشد دست برد می نمودند چون صورت بی طریقی آن مفسدان بسمع
علیه رسید فوجی را در کمین باز داشت همین که ایشان در آمدند بهادران از کمین گاه بیرون تاخته
و قریب سی نفر را از قاطعان طریق گرفته از درختان بلوط که در سر راه بود چاوبخته? و این اخبار
که هیچ آفریده را انکار قول ایشان نبود روایت کرده اند که درخت بلوط آن موضع یکسال بلوط
بار می آورد و یکسال مازو القصه رایات نصرت آیات چون بکنار آب جغتو رسید حضرات علیات
سرای ملک خانم و خانزاده و دیگر حرمهای شاهزادگان با اولاد سعادتمند مثل میرزا الغبیگ و غیرهم
استقبال استعجال نموده بمقام مخیم شرف دستبوس حاصل کرده زبان بدعا و تهنیت فتوحات جهانگیر
بگشادند و برسم نثار پیشکش قیام نمودند و از آنجا کوچ کرده روانه شدند چون ییلاق آق زیارت محل
نزول اردوی با عظمت گشت سادات و قضات و علما و فضلای عراق و آذربایجان که بحیث امر جهان مطاع
ملازمت از موطن خویش مهاجرت نموده بودند رسیدند و شرف نوازش و عاطفت پوشیده خلعت
فره کرامت پوشیدند مدت بیست روز در آن موضع توقف واقع شد هر روز تا وقت فراغ از اشتغال
مجلس همایون بوجود علما و فضلا که از اطراف و اکناف عالم در اردوی اعلی مجتمع شده بودند مشحون
بود و اکثر اوقات فرخنده آیات بتحقیق مسائل شرعی و تدقیق مباحث علمی مصروف و مقرون بود
امیرزاده رستم به بشارت علیه متوجه شیراز گشت و فرمان شد که حسن جبه اول و حسن جاندار بعد از تقدیم
شاهزاده اردوی توجه بدرگاه فلک اقتدار نمایند در این ایام که پادشاه فلک احتشام بفتح بلاد روم اشتغال
داشت ایلدرم بایزید بتحریک سلطان احمد جلایر و قرا یوسف ترکمان که از صولت سپاه گردون
احترام گریخته پناه باو برده بودند لشکر کشیده بالشام تخریب سیواس از نجا زمجا محاصره نموده
جنگ کرده و بر شهر سیواس مستولی گشت و در آن محاربه بقتل طهرتن بدست لشکران قرا یوسف اسیر افتاد

و ایلدرم بایزید بشفاعت سلطان احمد حکومت ارزنجان را برقرار به طهرتن ارزانی داشت اما زن و فرزندان
او را بر سبیل نوا بر سائر ساخت و خود مراجعت نمود و این معنی بسمع همایون رسید و بمزاج اشرف گران آمد
که موضع نشست او از نزول موکب فرخنده رنگ بر رواق لاجورد داده و دگنت شهان بعرض رسانیدند
که ایلدرم بایزید بار متوجه آنجانب است از استماع این خبر آتش خشم جهانسوز زبانه بفلک اثیر کشید و بر تیغ
واجب الاذعان نفاذ پیوست که امیرزاده شاهرخ همت عالی نهمت بدفع هجوم قیصر روم مقصور و مصروف
گردانند و امیر سلیمانشاه و امیر شاه ملک و دیگر امرا و بهادران و سرداران با لشکرهای گران در رکاب
فلک جناب او در حرکت آیند و امیر مضراب را پیش شاهزادگان و امرا و نویانان که بجانب گرجستان
رفته بودند در شکول توقف نموده ارسال فرمود که بموکب امیرزاده شاهرخ پیوندند شاهزادگان مشار الیه
بموجب فرمان روانه شدند و در اثنا راه به او ملحق گشتند چون توق طمغا چیکر شاهزاده جوانبخت ایشان
بیک رسید شیخ علی خواهرزاده طهرتن از پیش خالو آمده خبر رسانید که قیصر روم باز گردید از رفتار
خویش نادم و پشیمان شده طهرتن را شفیع ساخته که حضرت صاحبقران جرم او بخشد و رقم عفو بر زلات او
کشد و از سر جرایم و هفوات او در گذرد و پیمان بسته چون معامله باتمام رسید در برابر سعی طهرتن
کسان او را که خواهد داد باز فرستد و طریق یکجهتی و ارسال رسل و رسایل مفتوح دارد امیرزاده
شاهرخ شیخ علی خواهرزاده را در مصاحبت یکی از ملازمان خود بپایه سریر خلافت مصیر فرستاد تا
صورت حال باز نماید و خود در آن مقام توقف نمود و اردوی کیهان پوی از هشترود باوجان رفت
در این اثنا مهد علیا تومان آغا با دیگر خواتین و شاهزادگان مثل امیرزاده ابراهیم سلطان و امیرزاده
سعد وقاص از ماوراءالنهر آمده بسعادت ملاقات استسعاد یافتند و مشتوقات و پیلاکات بعرض رسانیدند
بعد از روزی چند حضرت صاحبقران سعادتمند از اوجان بجانب تبریز روان شد و در راه بمراسم
صید اشتغال نمود چون بمقصد رسید در دولتخانه نزول فرمود و ابواب رافت و نصفت بر روی
ضعفا و رعایای آن دیار بگشاد و کار و بار ایشان را باحسان و امتنان نوید داد و درین ولا خواجه علی سمنانی
از هرات و خواجه سیف الدین توتی از شیروان بدرگاه عالم پناه رسیدند و شرف بساط بوسی دریافتند

پیشکشهای گرامی گذرانیدند چون خواجه مسعود سمنانی در بغداد کشته شده بود و چنانچه سمت گزارش یافته
حضرت صاحبقرانی آن دو خواجه را بدیوان نصب فرموده و ایشان مبلغی را خوانده بودند بر جلال اسلام
تقریر کردند خواجگان نوده دولت صورت قضیه را بمسامع علیه رسانیدند فرمان شد که بعد از تفتیش
او را عزل کرده بند کنند برحسب فرمان عمل نموده تفتیش را بمحصل سپردند و از بقایای اموال تصرفات
خاصه و اتباع او مبلغی که از سه بمحصول موصول شده او از تنگی محصل کارد بر خود کشیده بر زوش زد
و چون آن زخم مهلک نبود در جان و سه روز بموجب فرمان معالجه نمودند آن حضرت فرمود که
سرداری لشکر از یک تعلق باو داشته باشد و در مهم ایلغار مقرر گشته مقرر آن فرصت یافته
طایفه از مباشران دیوان سعی و سخن ایشان در بند افتادند از آنجمله یکی خواجه محمد شهاب بود که متهم
او از وجوهی که فرود آورده بود در آن ولایت تسلیم و دیت مراسب متوسط العقبت قطع
خواجه اسمعیل خوافی برادر ده تحانه در زندان ... بر خود کشید و از همه کس چیزی طلبید و
محقری که میگرفت از خرج مصلحان فاضل نمی آمد رایت نصرت آیت از تبریز نهضت نموده در
را و اسمعیل بعد از تعذیب و شکنجه بسیار بمقتضی فرمان بر سر دار دو بازار بر کشیدند لشکر فیروزی اثر
از آب ارس که گذشته نخجوان مضرب خیام ظفر انتسام گشت حضرت صاحبقران با طایفه از خواص
مقربان بتفرج قلعه النجق که در آن روزی فتح شده بود که ... و فراز و فرود آن را ملاحظه
کرده معسکر ظفر قرین معاودت فرمود و درین ولا طهرتن از جانب ارزنجان رسیده بسعادت
بساطبوس فایز گشت زانو زده صورت نیاز و افتقار ادا نمود بعرض رسانید و بزلال تقریر دلپذیر
آتش خشم آن حضرت منطفی گردانید

ذکر فرستادن حضرت صاحبقران بجانب والی گرجستان ملک گرکین و قشلاق نمودن آن حضرت در قراباغ و وصول امیرزاده محمد سلطان از سمرقند

حضرت صاحبقران سعادت قرین از نخجوان رسولی پیش والی گرجستان گرکین فرستاده باج
و جزیه طلب داشت در آن محل امیرزاده سلطان حسین و میرزاده ابابکر و امیر جهانشاه و ... خواجه
آقبوغا و دیگر اعیان و امرا که برحسب فرمان شهریار مظفر از حوالی ... بوده باشند با میرزا شاهرخ پیوسته

بودند باردوی همایون رسیده دولت پایبوس را سرمایه افتخار و استظهار ساختند رایت نصرت
نشان از علفخوار نخجوان در حرکت آمد و قطع منازل کرده بساحه وصول بر کوکچه تنگیز انداخت و در آنجا
داعیه صید و شکار از خاطر میمون سر بر زد بعد از تنظیم اسباب آن چندان گوزن و نخجیر انداختند که
از پشت گاو زمین تا زمین آن گرفت چون از آن امر فراغت یافته فرود آمدند شاهزاده جوانبخت شاهرخ
بهادر با امرا ملازم که برحسب حکم مراجعت نموده بودند بدرگاه عالم پناه آمدند و رایت نصرت شعار
از آنجا در حرکت آمده چون صحرای ... محل نزول سپاه منصور گشت ایلچی که پیر غیاث الدین ترخان پیش از
گرکین رسیده و پیشکشهای لایق بمحل عرض رسانیدند در آن محل ایلچی که بگرجستان رفته بود باز آمد ملک
گرکین برادر خود را با اموال و تحف فراوان فرستاده و ساو و خراج و جزیه و باج را ملتزم شده
برادر ملک گرکین بوسیله امرا باستانبوس پایه سریر اعلی حاضر گشت و روی مسکنت بر زمین نهاده
باداء پیغام ملک مشار الیه قیام نموده و زبده سخنان آنکه ما از جمله کمترین بندگان آستان سلطنت آشیانیم
و از جرات و جسارت خود نادم و پشیمان اگر مراحم خسروانه نقوش زلات و عثرات ما را که از سر جهل
و نادانی صادر شده بآب عفو و اغماض محو گرداند بعد از این در وظایف خدمتگاری و فرمانبرداری
بجان ایستادگی نماییم و جزیه و خراج بموجب ... سال بسال تسلیم کارکنان دیوان اعلی کنیم و از
لشکر آنچه مقرر شود در روزی که خواهند باشارت علیه فرستاده حاضر گردانیم عاطفت پادشاهانه
باهتزاز آمده معذرت ملک گرکین پذیرفت و از سر جرایم او در گذشته برادرش را نوازش
فرمود و خلعت خاص پوشانید و مقضی المرام بجانب گرجستان باز گردانید و در وقت انصراف او
خطاب فرمود که برادر خود را بگوی که ترا بجان امان دادم و خان و مان ... ازین دیار بر مقتضای شرط
آنکه دیگر ... آزار اهل اسلام نگردی بلکه تعظیم و احترام ایشان بر خود واجب و لازم شماری و در
تمشیت حال فرقه ناجیه از خود تقصیر و اهمال روا نداری ... الیک و هنگام طلب لشکر ... ساخته
معسکر نصرت انجام رسانی والعهدة ... الدار ملک رای صواب اندیش تورخواجه آقبوغا قسم
فرستاد تا با دیگر امرا که ملازم میرزا عمر بودند باتفاق در ... آن مملکت ... و اجباه ... نمایند

چند روز موضع قراول توبه محل نزول سپاه جهانگیر شجاعت پناه گشت از آنجا منهیان بعرض رسانیدند که
امیرزاده محمد سلطان که امیر حاجی سیف الدین را ملازم رکاب ظفر مآل خود گردانیده بمقتضی فرمان از سمرقند
بیرون آمده چون بنشابور رسید امیر مشار الیه بواسطه عارضه چند روز در جوار رحمت ملک عفو
پیوست حضرت صاحبقران بنابر سوابق خدمت او بغایت متأثر و متألم گشت زبان بکلمهٔ انا لله
و انا الیه راجعون گشاده دست در دامن تحمل و اصطبار زد یکماه که در حوالی قراول توبه
توقف واقع شد اردوی کیهان پوی در حرکت آمده متوجه قشلاق قراباغ شد چون آن
سرزمین محل نزول سرادق جلال گشت از برای شهریار کامکار و اولاد و احفاد عالیقدر آن
توره‌ها ترتیب داده بودند و اندرون آن خیمه و خرگاه باوج ثریا و قبهٔ چرخ اثیر افراشته شد
چون مقرر چنان بود که رایت نصرت شعار در اوایل بهار فرمان داده باستحقاق متوجه
قبچاق شود شاهزادگان و امرا اردوی یکجانب در خیمها نزول نمودند در اولا عاطفت پادشاه
قامت هریک را بکلاه و ... مقارن آن حال از طرف دشت ایلچیان رسیدند و بوسیلهٔ امرا
و نوینان و مقربان بشرف زمین بوس مستسعد گشتند و زانو زده و از زبان خان خویش [illegible]
محمدت و ثنا نثار کردند و اظهار اطاعت و انقیاد نمودند و کلمات دلپذیر در باب مرز و سرحد
کردر خیر تقریر آوردند بدین سبب شعلهٔ خشم جهانسوز که حرارت بقعهٔ فلک قمر رسیده بود
تسکین پذیرفت در تضاعیف این احوال مبشران مسامع علیه رسانیدند که امیرزاده محمد سلطان
با لشکر بیکران و ساز و اهبت بی پایان که بمقتضی یرلیغ واجب الاذعان از سمرقند بیرون آمده
متوجه شده منازل قطع کرده بآق یام رسیده است مجموع شاهزادگان و امرا مثل میرزاده میرانشاه
و امیرزاده شاهرخ و دیگر وزرای سپهر سلطنت امیر جهانشاه و امیر شیخ نور الدین و سایر امرا
و نوینان بعزم استقبال استعجال نمودند و از جبر آنچه گذشته عهد ملاقات تازه ساختند و
باتفاق خان توجه باردوی اعلی منعطف گردانیدند چون بشرف بساط بوس مشرف گشتند شاهزاده
مشار الیه وظایف الجاثی بجای آورد و حضرت صاحبقران از روی عاطفت او را در آغوش گرفت

شاهزاده در زانو زده و چیلاکها مدهی المثال بموقف عرض رسانید امرا که در رکاب شاهزاده بوده‌اند
مثل امیر شمس الدین عباس و غیره بتقبیل ساحت کریاس گردون اساس مبادرت نمودند پیشکشهای لایق
گذرانیدند و چند روز در اردوی اعظم طویهای بزرگ واقع شد حضرت صاحبقران در باب
امیرزاده محمد سلطان از غریق بحر احسان و انعام گردانید بیت سرخش را بیاراست از تاج زر
تمام کرده کمانش بزرین کمر از جمله اشیا که به وی بخشید تقوز اسپ تازی نقره خنگ بود و مجموعها
بازینهای زر بعد از طی بساط جشن و سور و لهو و سرور ضمیر آفتاب اشراق خاقان منصور سایهٔ التفات
بتنظیم امور مملکت انداخت و امیرزاده اسکندر را که امیرزاده محمد سلطان بنابر جریمه که از وی
صادر شده بود چنانچه سبق ذکر یافت بند کرده همراه داشت در نیولایرغو پرسیده و چوب
یاساق زدند بعد از پای او بر داشتند مولانا کمال الدین عبد الرزاق رحمة الله بر حاشیه
تاریخ خویش بخط خویش نوشته که در ظفرنامه میگوید که در دیوان بزرگ او را یرغو پرسیده
چوب یاساق زدند این سخن بهر جهت در رفتن او بجانب مغولستان موافق مزاج حضرت بوده
یا بی گری او محقق نشده و حضرت هیچیک از فرزندان با وجود جرایم چوب یاساق نفرمود تمام
شد کلام مولانا کمال الدین عبد الرزاق راقم حروف گوید که از همه غریبتر آنکه مولانا مرحوم
نیز همچون سایر مورخان در تاریخ خویش ثبت فرموده‌اند که حضرت صاحبقرانی امیرزاده سلطان
حسین که از جمله نشیان تحت سلطنت سلطان بخت بیگم که حضرت صاحبقرانی از غایت محبت او را
اکه بیکی میخواند متولد شده بود چنانچه تخلفی که از وی در ولایت شام صدور یافت چوب یاساق زده
و ایضا صحبت پیوسته که امیرزاده پیر محمد عمر شیخ را بواسطه جریمه که از وی صادر گشت بحکم فرمان
چوب یاساق زدند چنانکه درین اوراق ثبت افتاده ذکر ایلغار فرستادن فرمان ده شارق
و مغارب در شهور سنهٔ اربع و ثمانمایه الهجریه چون ازین سمت که ارشش یافت که سلطان احمد
جلایر از بیم عساکر گردون مآثر بغداد را گذاشته و گریزان شده و پناه بایلدرم بایزید برده بود
و در الکای او آرام گرفته توجه رایات فتح آیات بجانب دیار روم و در میان مردم انتشار یافت سلطان احمد

در حوالی تبریز خاطر بر فراغ تبریز نهاده متوجه عراق شد و از راه قلعه ارزروم تهیت آمده از انجا
بغداد رفت و با آنکه بغداد بالکل خراب و ویران شده بود بعمارت آن مشغول گشت و جمعی که بجهت
بنات النعش پراکنده شده در زوایای قریه بوده‌اند در خدمت او چون ثریا مجتمع گشتند چون
صورت این حال بمسامع عز و جلال رسید رای صواب نمای کشورگشای همت ملکی باعث بر آن شد که پیش از آنکه فتنه
تمکن و رونقی پیدا کند آیین سپاهگری در دفع ایشان کرده شود که کلی استیصال کنند بعد از تقدیم مشورت
آرا بر آن قرار گرفت که چهار فوج از سپاه نصرت نشان مرکب برای روان شوند مفصل مجمل آنکه
امیرزاده پیر محمد عمرشیخ و امیر سلیمان شاه و امیر جهان ملک و پیر علی تاز و دیگر بهادران بیاسان
پورش لرستان و خوزستان و واسط مامور گشتند و امیرزاده ابابکر و امیر جهانشاه با جمعی
از امرا و طایفه از لشکر ظفرپناه نامزد دارالسلام بغداد شدند و تعیین شد که امیرزاده خلیل
سلطان و امیرزاده سلطان حسین و دیگر وجوه و اعیان با چند قشون از لشکر فیروزی اثر بجهت
بعضی از ولایات عراق عرب نامزد شدند و امیر برندق از ارباب شجاعت و جلادت بعزم تاخت
حویزه و قلع و قمع سعد آن اکراد که در حین مراجعت لشکر عالمگیر از بغداد دست جسارت بقطع
و راه زنی که موجب خسارت و جاهلیت بر آورده بوده‌اند گریخته در آن باب بقدر میسور
شیوه جهد و اجتهاد مرعی دارند و با آنکه فصل شتا بود و هنگام هجوم لشکر سرما شاهزادگان
و نوئینان بامتثال فرمان مبادرت نموده هر گروهی برای که مامور بوده‌اند روان شدند و در نواحی
دربند تاشی خاتون اکراد مذکور بنا بر کثرت برف و شدت برد از کوهها فرود آمده در صحرا
نشسته بودند ناگاه سپاه ظفرپناه بر ایشان رسید گروهی انبوه بقتل رسیدند و فوجی از آن
بی باکان روی بکوه نهادند تا از آن عرقاب خونخوار جان بکنار کشند از کثرت ثلج و سورت
برودت آن صورت دست نداد لاجرم مراجعت نموده فغان الامان بر آوردند چون اهالی
انقیاد آن جماعت حکم ایمان اساس داشت زیاده خاینت بر آن مترتب نشد بلکه از اعمال ناپسندیده
ایشان بر صفحات روزگار قوم ناپاک بدید آمد و مجموع عرضه تیغ بیدریغ گشتند بعد از آنکه امیرزاده ابابکر

و امیر جهانشاه روی توجه ببغداد نهادند راهها را چنان مضبوط ساختند که مرغ هم بغیر پروانه
از نشیب و فراز آن مجال جواز نبود و منازل طی نموده ناگاه بانجا رسیدند سلطان فرج که حاکم بود
از غایت اضطرار با برخی بی آزار خود را در کشتی انداخته از شط گذشت از اطراف ایشان
سلطان طاهر و فوجی قلیل از نوکران بر اسپان بادپای سوار شده راه حله پیش گرفتند مردم القاب
آنشب در بغداد توقف نموده روز دیگر چون معلوم ایشان شد که سلطان احمد بکدام جانب رفته است
امیر جهانشاه بتکاپشی پی در رکاب آورده تا حله عنان بازکشید بنا بر آنکه سلطان جسر ویران ساخته
بود بجهت رای صواب نمای پادشاه جهانگشای گردانیده امیرزاده سلطان حسین و امیرزاده
خلیل سلطان از راه مجال رفته در منزلی دست غارت و تاراج بر آورده اهالی آن نواحی و حوالی
پایمال کردند امیر علی قلندر که از قبل سلطان احمد والی انجا بود که گریخته از شط عبور نمود و ایل و الوس
آن حدود جمع آورده و آب را پناه ساخته پای جلادت بیفشرد امیرزاده خلیل سلطان اشارت کرد
که پیاده سلطان پیر جهانگیر برلاس با بیست و پنج بهادر طرف بالای آب رفته از شط شنا کرده عبور
نمایند و از قفاء مخالفان در آیند و بنفس شریف در برابر ایشان بایستاد و چون پیادگان سلطان
از شط گذشته پس پشت معاندان فرو گرفت لشکری که در مقابل ایشان ایستاده بود جوها
بر آب زده بگذشتند و تیغ آتشبار خرمن ثبات و جمعیت آن جماعت را سوختند و مراسم نهب
و امر بتقدیم رسانیدند امیرزاده پیر محمد و سلیمان شاه و دیگر دمار از روزگار اقوام
ساکی و قیلی بر آوردند و همه را غارت و تاراج کرده امیرزاده رستم که از شیراز بعزم قشلاق
متوجه شوشتر شده بود بانجا آمده برحسب فرمان بایشان ملحق شد و از انجا باتفاق عزم جانب
واسط نمودند و کوب بصراز و حله گذشته در مشهد بزیارت سلطان سیدی احمد کبیر
در تتبیس بیره استمداد همت نمودند و از انجا برون آمده دو روز راه قطع کرده اعراب
جابدار را تاختند و اموال بسیار گرفتند و از انجا مراجعت کرده بشوشتر آمدند و امیرزاده
رستم از شوشتر متوجه شیراز گشت شاهزادگان و امرا آن زمستان در عراق توقف نمودند

و از آن ولایت غنیمت فراوان در تصرف ایشان آمد و در اول بهار بر حسب یرلیغ عزم کرده و از آنجا آمده
متوجه موصل که دیگری چاوشند امیرزاده پیر محمد و امیر سلیمانشاه بهمین نیت در حرکت آمدند و در قرب تکریت
قریی که در دروازه فرجی بغداد واقعست بیکدیگر رسیدند و باتفاق روی توجه بدرگاه همایون
آوردند ذکر آمدن ایلچیان روم از پیش قیصر و داعیه لشکر کشیدن حضرت صاحبقران بدان کشور
در آن اوان که حضرت صاحبقران ملک ستان در قراباغ اران بود و قشلاق کرده ایلچیان ایلدرم بایزید
بدرگاه عالم پناه آمدند و بتقبیل ساحت بارگاه فلک اشتباه سرافراز گشته سخنان دلپذیر عرضه داشتند
مبنی بر انفعال و تفصیل این اجمال آنست که قرا یوسف ترکمان دو بار در میان مملکت مسلمانان دست
تعدی برآورده و پای جسارت پیش نهاده بر حرکاتی جسارت نمود که دفع آن بر ذمت همت
پادشاهانه واجب و لازم بود و همیشه حضرت پادشاه عدو بند ملک گشای رای صواب نمای بر دفع فتنه
و شر و اطفاء شرار شرار مقصود و مصروف میداشت چون رایات فتح انجام بجانب عراق
عرب و دیار عرب در حرکت آمد قرا یوسف از بیم لشکر ظفر اثر متفرق گشته بطرف روم گریخت
چنانچه شمه از آن رقم زده کلک بیان گشت و قیصر در حمایت او آمده اینمعنی بسمع حضرت صاحبقران
دین پرور رسید از خمیره تجدید داعیه لشکر کشیدن بجانب روم از خاطر انور آنحضرت سر بر زد
چون اینمعنی در اقطار و اطراف اشتهار یافت ترسی عظیم بر ضمیر قیصر مستولی گشت [illegible]
بزرگ قلق و اضطراب افتاد سادات و مشایخ و علما و صلحای مملکت روم پیش ایلدرم بایزید رفته
شمه از جهانگیری و کشورگشایی حضرت صاحبقرانی باز راندند و گفتند که این همه دولت و عظمت که خدای تعالی
آنحضرت را روزی نموده از حیز قدرت بشر بیرون است و امثال این امور بی تایید و نصرت خالق قدیر
میسر نمیشود و با چنین سعادتمندی مخالفت ورزیدن از طریق صواب دور مینماید اکنون صلاح در
مصالحت و مصافات است و در قبول حکم ایلدرم بایزید را اینسخن دلپذیر مقبول و مطبوع افتاده خود نیز
خایف و هراسان بود الحال یکی از ثقات ممالک خویش را با امیری سخندان چرب زبان و نامه
مشتمل بر اظهار الفت و یگانگی و مساعدت از وحشت و بیگانگی و مبنی از محبت و وداد و مبنی بر اطاعت

و انقیاد

و انقیاد فرستاده و ایشان در قراباغ اران بپایه سریر فیض ماثر صاحبقران رسیدند و مکتوب را بوسیله
شاهزادگان و نوئینان بعرض همایون رسانیدند و باوجود صغارت زبانی ترکی مضمون بر تملق و استمالت
بود قیام نمودند حضرت صاحبقران دین دار در جواب ایلچیان سخن کذا فرمود که چون والی شام بوسیله بغداد
فرنگ داد اول فریضه جهاد از سر جد و اجتهاد قیام نماید و بالطبع میل بنشستیم که لشکر بر آنجا بکشیم
چه اینمعنی مقتضی بجز ابالی مملکت مسلمانان و شماتت بی دینان میشود و لیکن قرا یوسف ترکمان که بود رهزن
و جوقی اشرار که متابعت او مینمایند و بقطع طریق و نهب و سبی و سایر حرکات ذمیمه مشغول میشوند
و در وسط مساکن و مواطن اخیار و ابرار واقع شده و آن مفسده که بمشقت سابقه او بر اهل اسلام میرسد
اکنون از بیم تیغ خونریز حرکت سفوره کرده بدان طرف رفته و والی شام او را جای داده و حمایت
در رعایت میکند اینمعنی بغایت مستبعد و اینصورت بسیار مستنکر است حالا چشم داشت و توقع
چنانست که حاکم شام یکی از سه کار کند یا آنکه شمشیر را بروی حکم ساخته قضیه او بفیصل رساند یا آنکه
او را بند کرده پیش ما فرستاد تا جزای پرسش و ثبوت گناه بجزای خویش رسد یا او را از
مملکت خود بیرون کند تا سلسله نزاع و مخالفت انقطاع یابد و مبانی محبت و دوستی استحکام پذیرد
و اما بعد از آن و روز مرهم بگفتار شرط مساعدت و معاضدت بجای آوریم و طریق موافقت و معاونت مسلوک
داریم ایلچیان روم بر زبان خضوع و مسکنت گفتند که چون پادشاه متابعت و موافقت آمده و از مخالفت
که سابقا صادر شده پشیمانست بعد ازین هرچه رضای خاطر همایون خاقان منصور خواهد کوشید
و آنچه خاطر خواه شهریار باشد در ین باب باشد باخلاص بجای خواهد آورد و در ین اثنا سیل نگار از خاطر
حضرت صاحبقرانی که مطلع انوار سبحانی بود سر بر زده و بامضای این عزیمت پای همت در رکاب
نصرت انتساب آورده سوار شد و از آب ارس گذشته لشکر جهت شکار چون شیر شکار تمام اقدام
و شکاری مجال الغیر را احاطه نموده و بعد از آن جرگه بهم رسیده چندان شکار جمع شد که چون شاهزادگان
و ایلچیان روم بموجب فرمان از صید افکندن فارغ شدند عادة لشکر جغتای آنست مرکب تغز
و ایشان را چنین شکاری بدست خود گرفته سپردند چون مهم شکار بانجام رسید صاحبقران کامکار بارده

همایون مراجعت نمود و بعد از چند روز بر حسب اشارت علیه طوی پادشاهانه ترتیب داده شد و فرستادگان
روم را در آن طوی تکلفهای نفیس و کلاه و کمرهای مرصع سرافراز گشتند آنحضرت با ایشان گفت که
این زمستان درین مکان توقف خواهیم کرد و در اوایل بهار در زمان ... تاکید کرد و کار از آنجا
روان شده بجد و در روم می آییم و انتظار وصول رسول ایلچی تمام بکشیم اگر از آنجانب جواب بر وفق مراد رسید
فهو المطلوب و الا **بیت** به نیم نان و بهنگام جنگ که با شد چو موم و گه باشد چو سنگ و بایزید جانی
ایلچی مامور گشت که با معنی که بر رسم رسالت همراه ایلچیان ایلدرم بایزید برود حضرت صاحبقران گیتی ستانی
مصحوب ایشان بقیصر نوشته بمضمون آنکه اگر سخن ایلچیان که بار رسانیدند مطابق واقعست باید که آنچه
در باب قرا یوسف گفته ایم بتقدیم رسانند و یکی از امرا بزرگ خود را بفرستد تا درینجانب اساس عهد
و پیمان استوار گردانند و ابواب رسل و رسایل مفتوح گشته غبار خلاف که طلوع یافته فرو نشیند و
مسلمانان برفاهیت و آسایش روزگار گذرانند بعد از مراجعت ایلچیان روم حضرت صاحبقران در زوال
بجهت نهری عظیم که ... مندرس شده بود و نظر کیمیا اثر آن حضرت در شکارگاه بر آن افتاده فرمان
داد تا ایلچیان آن را بر امرا و لشکریان قسمت کردند و در ترتیب بیکار جوی که طول آن ده فرسخ بود و ...
کنده شد و از آب این جوی بسی قرا و طواحین و باغات و بساتین معمور گشت و آن نهر برلاس موسوم
آمد

ذکر نهضت صاحبقران با سعادت و امنیت موفور و سپاه منصور از قراباغ بصوب ممالک روم

شهریار ... قدوم در وقت توجه بجانب روم بنا بر آنکه ایلدرم بایزید بعرض جهاد و قیام نموده
بود و چون از ... حرکاتی صادر میشد که موافق مزاج همایون نبود همت پادشاهانه بعضت آن مینمود
که سپاه ... لشکر ظفر ... تعرض جهاد و کرده چون روم مملکتی فسیح و عریض است و والی آنجا ایلدرم بایزید
لشکری فراوان داشت که مجموع پیشتر ... و بیکار بوده اند در آن زمان از امرا ... فوج
چند که شوکت و عظمت او مرتبه ایست که ده دوازده هزار ... دارد و سپاه نصرت شعار از ... سال
باز ... گردد و از نجانب بآنجانب تاختن و ایلغار کردن روزگار گذرانیده بود و ...
اسپان لاغر شده بنا برین قضایا نوئینان و امرا یورش روم را صواب نمی شمردند چون شمس الدین

الالغی

الالغی بواسطه زیرکی و فصاحت لسان در پایه سریر اعلی بمحل تکلم ... داشت ایشان او را بر آن داشتند
که هنگام فرصت بعرض همایون رسانید که امرا میگویند که در باب توجه بجانب روم فکری بصواب ... کرده
که محل تامل و اندیشه است و آن سخن را بحکم ... نجوم موکد گردانید و عرضه داشت که منجمان میرانند که ...
لشکر جغتای را از ... آسیبی خواهد رسید چون شمس الدین مذکور صیت سلطنت ...
بسمع همایون صاحبقران رسانید و آن کلام را اعتبار در باب احکام ... ساخت شهریار خندان گشته ...
پرسید که آنچه از امرا نقل کردی مسلم داشتیم اما قضیه اوضاع فلکی را از کجا دانستی و از که شنیدی شمس الدین
الالغی در جواب عاجز شد و فی الحال جلال الاسلام را فرمود و عرضه داشت که ما این یورش را بخلاف
رای امرا و منجمان اختیار میکنیم امید بعون عنایت الهی و قوت دولت روزافزون پادشاهی آنکه ...
بایزید اسیر و دستگیر شده و ولایت روم ضمیمه ولایت محروسه گردد که کبر و نخوت او بافراط
کشیده ... زوال مملکت و سلطنت او ست حضرت صاحبقران گیتی گشای جهت دفع ...
... مولانا عبدالله لسان را که بحضرت اسلام ملازم رکاب همایون بود و طلب داشت و از اوضاع فلکی
مشکلات سماوی استفسار فرمود و مبالغه نمود که آنچه از دلایل معلوم تو شده باشد بی مداهنه باز نمای
و در مخزن کنوز و رموز نجومی مولانا عبدالله گفت که در تقویم امسال که بعرض رسید و احکام ثبت
افتاده و استطلاع حضرت صاحبقرانی در غایت قوتست و از آن مخالفان در نهایت ضعف و عجب
اتفاق در آن اوقات ذو ذوابه در برج حمل ظاهر شده بود و چنانچه از هنگام شام تا وقت فرو
شفق از طرف مغرب مرئی میگشت و بعد از چند روز مقارن ظهور صبح از طرف مشرق بدید می آمد و ...
اشارالیه نسخه از مولفات محی الدین مغربی بمجلس همایون آورد و در آن نسخه مثبت بود که چون ذو ذوابه
در برج حمل ظاهر گردد و سپاهی از جانب مشرق بر دیار روم استیلا یابد و پادشاه روم را
از ایشان نکبت رسد راقم حروف گوید در زمانی که کسوف کلی در برج مشتری واقع شد و ظلمتی عظیم عالم
گشته ستاره ها رخ نمودند منجمان مراتب ... من الافات نوشته بوده اند و در تقاویم کرد آن بحث
تفرقه و تشویش بنهایت در اکثر بلاد عالم ظاهر خواهد شد و کثرت احکام محی الدین مغربی را صاحب ...

خاطر بعضی از ارباب اختیار پیدا ساخته در انجا بنظر رسید که چون آفتاب در عقرب و مشتری [illegible]
کوکب سعد بر موضع کسوف مستولی باشد اشتیت در غایت و از زانی از علم نجوم دانی روی نماید
غرض از ایراد این کلمات آنکه برای علم صنعت نقلی که در ظفرنامه و غیر آن مذکور است و درین اوراق
نیز مسطور است احکام [illegible] را این کینه بنظر احتیاط در آورده موافق قول ارباب تواریخ ثبت
کرد از مولانا عبدالله روایت کرده اند القصه صاحبقران سعادت قرین عزم یورش روم مصمم
کرده در بیست و دوم رجب سنه اربع و ثمانمائه از یورت قشلاق روان شده دوم در قراباغ نیز
رای نزول فرموده در آن نواحی چند روزی رحل اقامت انداخت تا فصل شتا بنهایت انجامید
و نیر اعظم از خانه مشتری بیرون خرامید و مقام بهرام را که بیت الشرف اوست بنور وجود مشرف
ساخت و از انجا در حرکت آمده بجانب صحرای شکور رایات منصور بر افراخت و امیرزاده محمد سلطان
برحسب فرمان از آب کر عبور نموده کنار کر را آب روان شد حضرت صاحبقران ملک قدر مولانا عبدالله
صدر را از برای ضبط اصفهان و ضبط اموال انجا در فرستاد و همچنین مولانا قطب الدین قرمی را که
سلک صدور انتظام داشت جهت ضبط امور دیوانی شیراز ارسال نموده در آیات نصرت آیات
از انجا در رجوع گذشته صحرای شکور را از نزول اردوی اعلی غیرت فزای فضای جای بهرام گور ساخت
بعد از چند روز که تمام علف زار آن حوالی و نواحی در عرصه تلف آمد فرمان فرمای با استحقاق علام
اولاق شد چون کنار آب بند رکه سرحد گرجستانست مضرب اعلی ظفر پیکر گشت در بیست و چهارم
رمضان سنه اربع و ثمانمائه باری سبحانه و تعالی از بحر موهبت خویش دری گرانمایه با میرزاده
شاهرخ ارزانی داشت یعنی امیرزاده محمد جوکی بطالع سرطان از کد شاه آغا تولد نمود و این خبر
بسامع عاطفت حضرت صاحبقرانی رسید و داد فرح و سرور بتضاعف پذیرفت امیرزاده محمد سلطان
که از انطرف آب کر در حرکت آمده بود جماعت گرجیان البرز را تاخته تیغ و گرز گران کار ایشان
ساخته با غنایم بی حساب درین محل باردوی ظفر انتساب پیوست چون شهریار رسید ظفر از موضع مذکور
کوچ فرمود حضرات امهات سرای ملک خانم و دیگر خواتین و آغایان و شاهزادگان [illegible] امیرزاده الغ بیک

وامیرزاده

و امیرزاده میرانشاه بشتافت و دیگری بطرف فارس و عراق در حرکت آمد بعد از ارتحال [illegible]
و آقایان و امرا که در اترار بودند شب پنجشنبه هژدهم ماه مذکور وقت نماز خفتن آن صاحب
ناموس را در محفه از شهر بیرون آوردند و در [illegible] از آب جیحون بر روی یخ گذشته اردو
[illegible] اترار در میان چنه فرود آمدند و در انجا [illegible]
رفته جزع و فزع بسیار کردند خصوص خواتین که خود را در عرصه هلاک آوردند چون نوحه
آغایان از حد گذشت امرا پیش آمده بزلال نصیحت آتش حزن [illegible]
دادند بعد از آن امرا بحضور خواتین و آغایان در باب یورش ختای مشورت کردند و بیکدیگر
گفتند حیف باشد که لشکری چنین عظیم که در استعداد و آراستگی ایشان هیچ در نمی باید بی حصول مقصود
بازگردند مجموع آغایان و شاهزادگان و امرا که حاضر بودند رفتن جانب ختای صواب نمودند
رای بران قرار گرفت که در رکاب امیرزاده ابراهیم سلطان که حضرت صاحبقران او را بجای
با خود می برد روان شوند و امیرزاده خلیل سلطان که در آن زمان بیست و یکساله بوده و از
شاهزادگان حاضر سن بزرگتر بود نه او را پادشاهی برگرفته متوجه دیار پرستان کردند
و بعد از اقامت مراسم جهاد و استیلا بر معاندان معاودت نمایند بموجب وصایای حضرت
صاحبقران عمل نمایند مصراع تو خود مهوس داری رفتار خدا انجام چون مشورت مذکور برین منوال قرار
یافت نعش صاحبقران مغفور را مصحوب خواجه یوسف و علی توچین و زمره از خواص روانه سمرقند
گردانیدند و مبالغه کردند که تعجیل رانند و در راه بیک با خبر نشنوند ایشان بران امر مبادرت
نموده در حرکت مسارعت فرمودند شب دوشنبه بیست و دوم شعبان تابوت محفوف برحمت
لایموت رسانیدند بسمرقند و در گنبدی که جهت آسایش و آرامش تعیین یافته بود بر نهج
شریعت و سنت منیف بخاک سپردند بعد از ارتحال خاقان مغفرت آل حضرت صاحبقران جمیل حضرات
عالیات سرای ملک خانم و تکل خانم و تومان آغا با دیگر خواتین و امیرزاده الغ بیک بجانب سمرقند روان شدند
امیرزاده ابراهیم سلطان و امرا و نویینان بنیت غزا و جهاد عساکر ختای رایت جهان گشای بر افراختند

و همان روز به دولت و اقبال سوار شدند و از آب سیحون گذشته و یک فرسخ راندند و در جانب شرقی
انزار بکنار جوی فرزه و آمدند و از انجا ایلچیان بجانب دست راست پیش امیرزاده خلیل سلطان و امرا
عظیم الشان که در تاشکنت و شاهرخیه بودند فرستادند و باز نمودند که نعش مغفرت پرست چون
مغفرت رضوان حضرت صاحبقران را بسمرقند فرستادیم و خواتین و آغایان نیز از عقب متوجه آنجا
شدند و داعیه یورش ختای و امضا عزیمت پادشاه جهانگشای تصمیم یافته همچنین بطرف دست چپ
کس پیش امیرزاده سلطان حسین فرستادند و از صورت قضیه مذکور اعلام کردند و پیغام دادند
که با لشکر توجه نمود و نوعی سازند که در موضع چوکلک ملاقات شود تا باتفاق متوجه خراسان شویم و
چوکلک قریه ایست در پنج فرسخی انزار بجانب شرقی ذکر مخالفت امیرزاده سلطان حسین و عزم و هوس
برگشتن فرمان فرمای عنان چین و مشرقین و طغیان انواع تفرقه و تشتت چون خبر وفات حضرت صاحبقران مغفور
بامیرزاده سلطان حسین رسید لشکر دست چپ را که با او بودند پراکنده ساخت و اسپان بجنقی از آن
گرفته با هزار کس دو اسبه تعجیل عزم سمرقند کردند تا بتدبیر خود در راه در شهر انداز و اعلام شوکت شهریاری
برافرازد و ایلچی که بجانب او رفته بود در همان روز باز آمده خبر آورد و بنا بر آنکه وقتی تعجیل بود
خوف و هراس بر خاطرها باب تصاید استیلا یافت چون امیر شیخ نور الدین و امیر شاه ملک بر حقیقت
قضیه اطلاع یافتند نوشته بخان الاعظم سمرقند ارغونشاه فرستادند مشعر بآنکه امیرزاده سلطان حسین
باغوای مخالفت آغاز کرده لشکر را بهم برزده با هزار سوار دو اسبه متوجه آنجانب شده است
باید که در محافظت شهر مساعی جمیله بجا آرند و او را بشهر درون راه ندهند و اگر میسر شود قبض
گرفته و بند کرده نگاهدارند و پیش حضرات عالیات نیز کس فرستادند و از مخالفت امیرزاده
سلطان حسین آگاهی دادند و التماس نمودند که چون بدار رسید باشند توقف نمایند که بندگان نیز از
عقب میرسیم و بخواجه یوسف نیز که سرهنگ ارسال نموده پیغام دادند که در محافظت قلعه دقایق رعایت
حزم و احتیاط مرعی دارند و از تعجیل هر چه تمامتر بشهر رسانند که مبادا امیرزاده سلطان حسین خود
بر پسند نعش شهر افکند و آتش فتنه را التهاب دهد و همچنین نزد امیرزاده خلیل سلطان و امرا که

در تاشکند بودند ایلچی با نامه روان کردند و شکایت امیرزاده سلطان حسین در میان آوردند و باز نمودند
که جهة مخالفت امیرزاده سلطان حسین یورش ختای در توقف افتاد بیت افسوس که یاد بر برگشت :
اندیشه کار ما دگرگشت تا اکنون صواب آنست که شما بجمیع لشکر بجانب اترار بچراگاهی فراخ و علف زاری
معتبر آید کرده و ما نیز از این محل توجه بدان صوب نمائیم بعد از دولت ملاقی و صلایای حضرت صاحبقرانی
نثار سازیم آنچه مصلحت افزائی و مقتضی وقت و زمان باشد بدان عمل نمائیم چون از ارسال رسل
و رسایل فراغت یافتند شاهزاده ابراهیم سلطان و امیر شیخ نور الدین و امیر شاه ملک عزم رفتن
بجانب سمرقند جزم کردند امیر بردی بیگ سار بوغا باتفاق تکلمان در اترار توقف نمود شاهزاده
و امرا از خطا مرتند که بیرون شده لشکریان از استماع مخالفت امیرزاده سلطان حسین تمام هیبتی شدند
در حرکت آمدند و عنان بجانب سمرقند منعطف ساخته از آب سیحون گذشتند و سقایان جهور ایشان
پنج شکسته منتشر گردانید در آب فرو رفت و ایشان قریب سیحون فرزه و آمدند و جماعه
پایان جو فرزه و شاهزاده جلادمان از آنجا شبگیر کردند از غرایب حالات آنکه پیشتر از وصول ایلچی
کاز اترار رفته بود خبر مخالفت سلطان حسین را شاهزاده خلیل سلطان و نوئینان تمکه جمیع امرا و لشکریان
بودند و از استماع این واقعه دهشت و حیرتی که از واقعه حضرت صاحبقرانی داشتند مضاعف
پذیرفته امیرزاده احمد ولد شاهزاده عمر شیخ و امیر خداداد حسینی و امیرزاده یادگار شاه ارلات و امیر
شمس الدین عباس و امیر بردق و دیگر سرداران بی آنکه کس فرستند و با حضرات عالیات
و شاهزادگان و امرا و نوئینان و امیر شیخ نور الدین و امیر شاه ملک مشورت کنند امیرزاده خلیل سلطان را
بپادشاهی برداشتند و دیگر وارثان ملکت را نبوده انگاشتند چون خبر بیعت امرا و سپاه
بامیرزاده خلیل سلطان در اترار رسید بحضرات عالیات و شاهزادگان و امیر شاه ملک رسید مکتوبی
سبیل تحیر و سرزنش در قلم آورده بایشان فرستادند که این امر ناپسندیده مخالف قول حضرت صاحبقرانی
به آنحضرت فرموده که بعد از من امیرزاده پیر محمد جهانگیر قایم مقام باشد و مطلق سلطنت دیگری
همداستان نیستیم و طریق اطاعت و متابعت بامیرزاده خلیل سلطان سلوک نخواهیم داشت و ار

توقع چنان بود که اگر دیگری ازین مقوله سخنی در میان آورد بزجر و دفع او مشغول شوید نه آنکه شما
با وجود کیاست و کاردانی امری که خلاف وصیت حضرت خاقانی باشد صادر گردانید زینهار که
با خیالات فاسد مردم نادان همداستان نشوید و مهد مروت و فتوت را بناخن بدعهدی و
بیوفایی نخراشید و خاک بی آزرمی در دیده مردمی و مردی نپاشید تا از بدنامی و دشمن
کامی ایمن باشید چون این نامه بامرا رسید از کرده خود پشیمان شدند و ندامت فایده نداشت
و با وجود که کار از دست رفته بود امیر برندق را در پیش داد و در مقام تلافی آمدند ذکر آمدن امیر برندق
بن جهانشاه پیش سرداران سپاه و رفتن امیر شاه ملک بپای تخت و راه نایافتن از عدم مساعدت بخت
چون موضع اقامت موکب همایون شاهزادگان و حضرات عالیات گشت امیر برندق بن جهانشاه
از جانب تاشکنت رسیده و بعد از اقامت مراسم سوگواری و تعزیت مکتوبات امیر خدایداد
حسینی و امیر شمس الدین عباس را در خلوتی بامیر شیخ نورالدین و امیر شاه ملک رسانید و مضمون آنکه
با این همه یعنی بیعت امیرزاده خلیل سلطان از جهت استقامت مملکت و استمداد دولت پیش گرفتیم
چه اندیشیدیم که اگر درین ورود مملکت را حارسی نبود راه اضطراب پیدا شود و خللها زاید و فتنها روی
نماید که تدارک آن متعذر باشد و اختیار و اقتدار دشوار باشند و بر شما روشن است که هرگاه که
ورثه مملکت را نگهبانی نباشد بدسگالان که انتظار چنین روزی عمرها کشیده اند سرکشی آغاز کرده
پای از حد خود بیرون نهند و باطراف ولایت تعرض رسانند و گمان چنان بود که شما درین امر همداستان
باشید چون دانستیم که حضرت صاحبقران بخلاف این وصیت کرده اند از کار و کرده خویش پشیمانیم
و هرچه شما در باب انفاذ وصیت آنحضرت مصلحت بینید بتقدیم رسانیم امیر شیخ نورالدین و امیر شاه ملک
چون بر مضمون نامه امراء و مافی الضمیر امیر برندق اطلاع یافتند گفتند باری تغیر و تبدیل بهتر بود و
نقض عهد را تحاشی شد و حکم امیرزاده سلطان خلیل را گردن اطاعت و انقیاد نهاده ایم شما و امیر
برندق قول ایشانرا استحسان نمودند و در حضور شاهزادگان عهد کردند و سوگند خوردند که از مقتضی وصایای
حضرت صاحبقرانی در نگذرند و بجز امیرزاده پیرمحمد جهانگیر را که ولیعهد و قایم مقام آنحضرت شده

و بدین سبب امیر شیخ نورالدین عباس و دیگر سرداران و اعیان سپاه مکاتبات ترتیب دادند و ایشانرا بنقض
عهد امیرزاده خلیل سلطان ترغیب و تحریض نمودند و مکتوبات را بامیر برندق تسلیم نمودند و پیغام
زبانی فرستادند که خطایی از شما صادر گردید بهر حال تدارک آن نمایند و عزیمت درگاه امیرزاده پیرمحمد
از جمله سعادات بزرگ دانید و نوعی سازید که امیرزاده خلیل سلطان نیز در مقام مطاوعت شاهزاده پیرمحمد
آید درین باب عهدنامه نوشته مهر بسته چنانچه در سمرقند بما رسد تا آنرا پیش وارث مملکت ارسال
نماییم امیر برندق با مکتوبات مراجعت نموده روی بجانب تاشکنت نهاد و روز دیگر شاهزادگان و امرا
و خواتین هریک با چشم گریان و دل بریان از آن منزل کوچ کرده متوجه سمرقند شدند و امیرزاده الغ بیگ
و امیر شاه ملک و طایفه از لشکری بطرف دست راست از راه در حرکت آمدند و امیرزاده ابراهیم
سلطان با امیر شیخ نورالدین و جمعی از بهادران و سرداران بدیگر طرف از طریق توجه نمودند و همه
گرد و تعجیل تمام راندند تا پیش از ظهور خلل بسمرقند در آیند و پرتو التفات بر ضبط و دارایی مملکت اندازند
چون بعد از قطع منازل بموضع فرق نزول فرمودند بمشورت و صواب دید یکدیگر امیر شاه ملک
از پیش راند چون بحوالی سمرقند رسید شهر را منضبط یافت چه ارغونشاه بمواعید امیرزاده خلیل
سلطان و اشارت او که امیر شیخ نورالدین و امیر شاه ملک را راه ندهد اگر بآنجا رسند
در وثایق حصارداری نکته فروگذار نکرده برج و باره را استحکام داده و در مقام مخالفت پای ثبات
افشرده بود امیر شاه ملک از دروازه شیخ زاده که بر سر آن راه است بدروازه رسید و جهار ...
که امیر خواجه یوسف و امیر ارغونشاه و سایر سرداران سمرقند آنجا بودند گفت و شنید واقع شد
ارغونشاه امیر شاه ملک را در شهر نگذاشت و بدین بهانه تمسک جسته جواب داد که من بموجب فرموده
نشان صاحبقران مغفور ضابط این دیارم و امیرزاده پیرمحمد جهانگیر ولیعهد و قایم مقام آنحضرت است که
شاهزادگان بپادشاهی او اتفاق نمایند و من پیشکش فرزند و من خویش این خطه را از رسیدن دشمن
کمر مطاوعت بسته در دروازه بگشایم و شهر تسلیم نمایم امیر شاه ملک چون دانست که ارغونشاه بوعده وفا نخواهد کرد
امیرزاده خلیل سلطان فریفته شده بهیچگونه در دروازه باز نخواهد کرد باغ شیخ برنم ... شتافت

چون از آب کوهک عبور نمود دید که حضرات عالیات و شاهزادگان بصحرای عبایاد رسیده اند صورت
حال تقریر کرد و آنچه از باطن ارغونشاه دریافته بود باز نمود از مضمون این قصه جراحت فرقت حضرت
صاحبقرانی تازه شد و بسیاری گریستند و بعد از نوحه و زاری همانجا نزول کردند خواتین و امرا
عاقبت کار را مصلحت دیدند که متوجه بخارا شوند و حضرات عالیات سرای ملک خانم و تومان آغا صواب
آن دانستند که امیر شیخ نور الدین بسمرقند رود و امیر خواجه یوسف و ارغونشاه و سایر سرداران
را نصیحت کند شاید که موثر افتد عاقبت رایها بر صواب دید ایشان قرار گرفته امیر
شیخ نور الدین از برق و باد سرعت سیر استعارت نموده روان شد چون بدروازه چهار راه
رسید مردم اندرون فراز بان رفق و مدارا پند داد و هر چند در اصلاح مزاج ایشان کوشید
بجائی نرسید و بجز جواب ناصواب از اجلاف نمی شنید نفتش پیاده شده از پل روان گذشت
و با شهریان گفت که باز این چه قضایست که در میانست مرا شما باید درون راه دهید تا در صلاح
و فساد این امر بحضور یکدیگر سخن کنیم و سلوک طریقی اختیار کنیم که موجب خسارت و ندامت نباشد
سخن او اصلا قبول نیفتاد از آنجا بازگشت و ندا امیر شیخ نور الدین [illegible] بی نیل مقصود مراجعت
نمود و بعبایاد رسید و کیفیت حال پیش شاهزادگان و خواتین بتفصیل باز راند **ذکر وصول امیر برندق**
بتاشکنت و میل امرا بامضای وصیت حضرت صاحبقران و مخالفت بعضی نوئینان با
امیرزاده خلیل سلطان سابقا سمت گذارش پذیرفت که امیر برندق در اثنای ملازمت شاهزادگان
و حضرات عصمت سمات رسیده با امیر شیخ نور الدین و شاه ملک در باب تمشیت وصیت حضرت
صاحبقران مغفور عهد و پیمان بسته با مکتوبات آن دو امیر و پیغام ایشان بتاشکنت بازگشت
القصه چون امیر برندق بمقصد رسید مکتوبات امیر شیخ نور الدین و امیر شاه ملک به امرا
رسانید و پیغام بگذارد و از اجلاف ارتجی که با امیرزاده خلیل سلطان کرده بودند بجایت پشیمان
شده بودند باتفاق گفتند که تاج و تخت نصیب آن نیکبخت که حضرت صاحبقران ولیعهد او
فرموده و تغییر و تبدیل در وصیت آن امیر کبیر راه نخواهیم داد و مجموع در آن باب عهد و پیمان بستند

و در مجلس

و در مجلس عهدنامه نوشته هر کس مهر خود بر آن نهاد و امیرزاده خلیل سلطان نیز بر مقتضی وقت
ضرورت بدان صورت رضا داد و آن صحیفه را محفوظ و مهر خویش موشح ساخت و آنکس را
با عهدنامه و چیلاکات و تبرکات برسالت پیش امیر شیخ نور الدین و امیر شاه ملک روانه داشتند
تا از آنجا بتعجیل بشتافته آن را بشاهزاده ولیعهد میرزا پیر محمد رسانند امیرزاده خلیل سلطان در همین توجه
آتش را طلب فرموده باو گفت که نیازمندی ما بامیرزاده پیر محمد برسان و بگوی که شما را ولیعهد
مقام حضرت صاحبقرانی داشته ایم و میدانیم اما بر مقتضی وقت باین جسارت اقدام نموده بودیم
اگر چه امیرزاده خلیل سلطان بحسب ظاهر و اتفاق نوئینان امثال این سخنان میگفت اما در معنی چنان
شیفته جمال عروس ملک بود که چشم از مطالعه فتح و دلال او بر نمیداشت و از باطن خود در خفت
می یافت که آسمان آسان دل بر فراقت او نخواهد **بیت** عروس ملک کسی در بر کشد که بوسه دهد بر تیغ
تیغ تا آن قطع مراد کردند و جمعی از امرا و خواص که در این اندیشه با شاهزاده همراه و هم آواز بودند
در خلوت باو گفتند که من طلب شیئا وجد هر که غالب بود و این سخن مشهور است و این حدیث
[illegible] الملک عقیم [illegible] و هر چند روز ترجیح در امر قضا
باید انگند و بر تخت کامرانی نشستن و در کنار باز کردن و در این وقت بسهولت دست میدهد اگر فرصت
فوت کرده پشیمانی سود ندارد و دایه امیرزاده خلیل سلطان از استماع امثال این کلمات رسوخ یافت
لاجرم اسباب و استران حضرت صاحبقرانی و شاهزادگان و امرا که در آن حوالی و نواحی یافت
مجموع را بامرا و نوئینان و خواص و مردم عراق که با او بی شائبه نفاق زندگانی میکردند تقسیم نمود
و بسی از نقود و رخوت و اسلحه لشکریان که در آن حدود بود متصرف شده با ایشان داد و
بدلهای از سودای سلطنت مملو روی توجه بجانب سمرقند نهاد و چون قریب بآب سیحون رسید نزول
فرموده قرار چنان یافت که نخست امیر برندق از پلی که بر کشتی در بالای شاهرخیه بسته بود بجانب
عبور نماید آنگاه شاهزاده عبور نماید بعد از آن سایر امرا بگذرند امیر برندق پیش از این در
خفیه با امیر خداداد و امیر شمس الدین عباس گفته بود که من داعیه آن دارم که شاهزادگان و امیر شیخ نور الدین

و امیر شاه ملک سوگند مؤکد به عهد کرده ام و ایشان در جواب گفته بودند که میرزا ... به جهت
صاحبقرانی عهد و پیمان کرده ایم جهت سلطنت میرزا خلیل سلطان راضی نخواهیم شد و عزم آن داریم که
او تخلف نمایم و بطرف اوچ فرکت رویم چون امیر برندق و رستم طغابوغا و عبدالکریم حاجی سیف
الدین بسیحون رسیده و از پل گذشته امیر برندق بقطع جسر امر فرموده تا از پی ایشان کسی
از آب روان شوان گذشت و باشارت او آلات پل بستن از خشت و نی و غیر آن پریشان
ساختند و عوض شاهزادگان روی بسمرقند نهادند تا از عهده عهدی که با ... ریکبوت رای
بود بیرون آمده باشند و از آن جانب امیر خداداد حسینی و امیر شمس الدین عباس با ملازمان خود
از میرزاده خلیل سلطان روی گردان شده بطرف اوچ فرکت رفتند چون شاهزاده ... الد
خلاف امرا آگاهی یافت بی دغدغه پراکندگی خاطر بکنار آب آمده بستن جسر امر فرمود لشکریان
در جابجای پی متزلزل که بود مرتب ساختند روز دیگر شاهزاده و الاگهر بجموع لشکر از پل بگذشتند
چون امیر برندق بحوالی ده رسیده جلال برجی در آنجا دید که از قبول شاهزادگان و خواهش
گریخته بار دوی شاهزاده خلیل سلطان میرفت جلال قصه رفتن امیر شاه ملک در راه بداون او گفتن
او را در شهر تقریر کرد امیر برندق از نقض عهد و پیمان پشیمان گشته ولی الحال از آن راه که
آمده بود بازگشت و در روی توجه بپایه گاه امیرزاده خلیل سلطان نهاد و چون بمنقل موکب شاهزاده
رسید زبان بمعذرت گشاده و تجدید عهد و پیمان قیام نموده و از آنجا با پایان مغلظه موکد گردانید
و رستم طغابوغا که در راه از امیر برندق تخلف نموده بود بقبول حضرات عالیات و شاهزاده
حمید صفات رسیده صورت حال بازنمود و امیرزاده خلیل سلطان با اتباع از عهد نامه که ... عالیات
الغش با میرزاده پیر محمد فرستاده بودند فراموش کردند و رایت تسلط برافراشته متوجه سمرقند
شدند

ذکر رفتن امیرزاده الغ بیک و ابراهیم سلطان با امرا جانب بخارا و توجه حضرات عالیات بطرف سمرقند و وصول آنجا در [illegible]

ابراهیم خرا...

چون خبر تجدید بیعت امرا بسوفا به امیرزاده خلیل سلطان و توجه ایشان بسمرقند
مسموع امیر شیخ نورالدین و امیر شاه ملک گشت با یکدیگر چنین صورت حادثه را امور نفس آقایان و خواتین

کرده بود

گردانیده و بر غزا و جهاد و تحریص نموده و ایتی که داشته بر ایشان منتشر کردانیده و داد ... اب تقضا
داده سر در ار رخصت انصراف ارزانی فرموده و در زمان سعادت و اقبال از آنجا روانه شده
و قطع مسافت کرده و ظاهر قلعه نرگس مرکز اعلام ظفر انجام ساخت و لشکر یکتک قلعه را مسخر گردانیده
کفار را و اشرار انوضع را ابداً البوار فرستاده گروهی انبوه از مخالفان دین شاه بر انجم
حصن بر وده بودند و در شکل خانه و سور انها که در میان کوه ها طیبند بوده فرموده الحضرت سمت بر
استیصال ایشان معروف ساخته جمعی از بهادران جلادت شعار در صعود و تعاقب ایشان بر شده و ایشان را
از قلال جبال نابراز کرده شکل خانه که در قوق خارد در انجا متحصن شده بودند فرود گذاشته مجموع ایشان را
تره تیره شمر داغ عدم فرستادند و اهل و اثقال ایشان برگرفته و لشکر فیروزی اثر در آن دیار
چند قلعه دیگر ... و تفصیل آن موجب تطویل میشود و چون اکثر قلاع و ولایات البرز کوه از وجود
مخالفان پاک گشت رایات نصرت انتما از انجا سپر باوج ساکشیده در حرکت آمده و لشکریان
ظفر شعار اموال بسیار و غیر آن سرو قدان گلعذار بدست آورده مهربانان ماه رخسار در عراق انجا
در غایت نشاط و خرمی منازل میپرودند چون موکب همایون قریب بولایت زندگران رسید ... اسپهسالار
انکا القدام استقبال آمده زره و جوشن ایلغار برسم پیشکش بگذرانیدند و مشمول عواطف و
عاطفت خسروانه گشته اهالی قبایع نران جهت بنوازش و شاهانه اختصاص یافتند چون اردو
از دربند گذشت رای عقده گشای به ادرک و استحکام قلعه انجا فرمان داد و استاد و ان جانب
دست سعی کرا اهتمام بسته نحو بازو بگشادند و حاکم شروان و شماخی شیخ ابراهیم که در ان نوع
ظفرگرد از عازم موکب همایون بود ... از رخصت طلب و اقبال ران آمده و بر حسب اشارت
بر فور و مبادرت استقبال نموده و در اولاگر رایت ظفر نگار بانجا رسید خدمات لایق نماید آورده
و از غدمتکاری چنانکه عزیمت رسانید بعد از طی منازل لب آب کر محل نزول سپاه و شاهی و در
دل گشت امیر شیخ ابراهیم طوی عظیم مرتب داشته پیشکشهای شاهانه کشید عاطفت شهریاری
او را بخلعت خاص و کمر مرصع اختصاص بخشید و خواص و مقربان او را نیز خلع گرانمایه سرافراز و بلند

باز گردانند ممالک شروان را با توابع و لواحق بدستور سابق با میر شیخ ابراهیم مقرر داشت
و فرمود که راه دربند محافظت نموده از سرحدهای ممالک خبردار باشد و چند روز در آن دیار
بعشرت و کامرانی گذرانیدند بعد از آن کوچ فرموده از آب کر گذشته موضع آقتام مضرب خیام
لشکر پادشاه و سپاه احتشام گشت و در آنجا حکم شد که امیرزاده میرانشاه بضبط ممالکی که سابقا بوی مفوض
شده بود قیام نماید و آن جماعت از دربند تا بغداد و از همدان تا سرحد روم
قضاجریان نفاذ یافت که چون از ضبط و نسق المملکت بپردازد بمحاصره قلعه النجق مشغول شود و شاهزاده
مشار الیه برحسب فرمان عزیمت آن جانب نمود و حضرت صاحبقرانی او را در آغوش گرفته وداع
کرد و امیرزاده رستم و امیرزاده جهانشاه را با سپاه همراه او گردانید و وصیت فرمود که
در محاصره قلعه النجق اهمال ننمایند و امیرزاده میرانشاه با فرمان شاهزاده که امرا و لشکریان
که در خراسان توطن داشتند بطلب ایشان کس فرستاده بود رسیده و برانغار سپاه شاهزاده قرار
گرفتند … ساخته و جوانغار لشکر … یاق و … برای توطن …
کردند شاهزاده بجانب … بمحاصره قلعه النجق مشغول شد **ذکر خروج سلطان**
سلطان محمد طبسی در یزد و مخالفت بهلول در نهاوند و توجه امیرزاده محمد سلطان بجانب
… و وقوع فتوحات از جنبه سلطان محمد برادر ابوسعید طبسی در مدت غیبت پادشاه ظفر
مآل فاسد بدماغ راه داده با بعضی … از خراسانیان که سابقا در زمره اهل مظفر
انتظام داشتند … در یزد … اتفاق نموده خروج کرده …
از اکابر یزد طایفه را از میان برداشتند … که در خانه …
محبوس میداشتند چند نفر … از شهر بیرون برده بقتل
رسانیدند و جمع بسیاری … که با ایشان …
در … در آن موضع مجتمع گشتند امیرزاده پیر محمد شیخ … شیراز از این قضیه آگاه گشته
و ترتیب اسباب محاصره مشغول شد شاهزاده مشار الیه و … حکام کرمان و اصفهان

و قهستان و خراسان و جمعی که از آن مواضع متوجه دفع این فتنه شده بودند در ظاهر یزد جمعیت عظیم
داده سپاه اطراف بمحاصره و محاربه باشتغال نمودند چون پرتو این خبر … حضرت
صاحبقرانی تافت فرمان واجب الاتباع صدور یافت که امیرزاده پیر محمد جهانگیر با تمور خواجه
آقبوغا و گروه دیگر بدان صوب بشتابند چون در حوالی یزد علف زاری که قوت چهارپایان
حاصل شود نبود حکم شد که سواران اسپان خود را در علاق کوشک زرد و نواحی اصفهان
گذاشته پیاده بآنجا روند و بمحاصره مشغول گردند شاهزاده و امرا و لشکریان برحسب فرموده
عمل … چون بمقصد رسیدند … محاصره نموده جنگ آغاز کردند و مردانه
در نوبت … عمل نمودند یکی از حوادث زمان غیبت حضرت صاحبقران آن بود
که امیر بایزید برلاس مردی نیکو سیرت پاکیزه سریرت بود برحسب فرموده آنحضرت بضبط
نهاوند اشتغال مینمود نوکری داشت بهلول نام مفسدی که … بتحریک شیطان از روی
… بعد از آن بانواع افساد مشغول گشت آن بهلول امیر بایزید را … و …
نهاوند مستولی شد و اسباب مقاتله و مدافعه مهیا داشته …
نمود … چون حضرت صاحبقرانی بسلطانیه رسید سلطان عیسی حاکم …
… آورده … حکومت آن نواحی را بروی مقرر و مسلم داشته او را
بطرف … کسیل کرد … نفاذ یافت که امیرزاده سلطان حسین
و خداداد حسینی با دیگر امرا و لشکریان متوجه نهاوند شوند و جزای بهلول حرام نمک را در کنار
نهند ایشان برحسب فرموده بدان صوب … در حرکت آمدند و رایات ظفرنشان از
سلطانیه بجانب همدان نهضت نمود و امیرزاده مشار الیه با امرا چون بنهاوند رسیدند حصار
… در میان گرفته حرب در پیوستند بعد از سعی و کوشش نهاوند را مسخر ساختند ارباب فساد
… بهلول … چون خبر … جمیع شهر …
رسید فرمان عالی نافذ شد که امیرزاده سلطان حسین با امرا … و مفسدان و قطاع الطریق

کوتوال را بکمان در بستند که دیگر معاودت نتوانند نمود و کنار ساحل رود جیحون جبه و در را
اقامتی مرموز و در تحت تصرف آوردند ایشان بامتثال امر مبادرت نموده رایت عزیمت
برافراختند چون نواحی همدان مرکز رایات نصرت نشان گشت و ماه مبارک رمضان تشریف
قدوم ارزانی داشت حضرت صاحبقران پاک اعتقاد بصلوة و صیام و تلاوت قرآن
مشغول شد چون هلال فرخ فال شوال جمال نمود حضرت صاحبقران بهمال از ادا صلوة و اتصال عید
فارغ شد امیرزاده محمد سلطان را بجانب شهر ارزنه روانه کرد و فرمان داد که امیر جلال حمید و امیر
و امیر ارغونشاه در رکاب شاهزاده تا هرموز بروند و تا مدت چاه و سواحل و کرمسیر [illegible] مستخلص گردانند
امیرزاده محمد سلطان و امرا برحسب فرمان روان شدند و در خلال این احوال صبح فتح روی
جمال نمود کیفیت واقعه چنان بود که زمان محاصره چون امتداد یافت مردم با وجود آنکه
گوشت سگ و گربه میخوردند از خلق شهر قریب بیست هزار نفر گرسنگی هلاک شدند و پیر ابوسعید طلیچی
اتباع او را انزوی جانی ماندند و ان محله و او را از زیر خندق نقبی کندند و از آنجا بیرون رفته روی بگریز
نهادند سپاه منصور را خبر شده از عقب ایشان راه تعاقب نمودند و بسیاری از ایشان را بدست آورده
ازوی در آوردند و پیر ابوسعید طلیچی که رئیس ایشان بود و [illegible] ایشان اسیر
گشت و چون بر ضمیر منیر حضرت شاه عالمگیر مخفی نبود که قوای رعایا در این حادثه اختیاری
از کمال مرحمت حکم فرمود که بعد از فتح شهر مردم آن بلده را بهیچگونه از غارت و طلب مال
گزندی نرسانند و برحسب فرمان توکل کرد را که از آنجا بودند بعد از فتح با دیگران شهر در آمده
و هیچکس از لشکرها را نگذاشتند که قدم در یزد نهند و پرده وری آن دیار که روی بخرابی نهاده
بود آبادان و معمور شد بعد از استیصال مخالفان فرمان واجب الاذعان نفاذ یافت
که شاهزادگان مراجعت نموده لشکرها را رخصت دهند که باوطان خود روند و امیرزاده
محمد جهانگیر از راه خراسان متوجه قندهار و نقلان شده و امیرزاده عمرشیخ باردوی اعلی
شتافت و لشکریان زر و جواهر خانه خود آوردند و در بعضی از تواریخ مسطور است که امیرزاده

و امیرزاده عمرشیخ بعد از فتح یزد باردوی همایون شتافته منصوب انحضرت بسمرقند رفت
و از آنجا رخصت معاودت نموده متوجه شیراز شد و طایفه از ارباب اخبار گفته‌اند که امیر
زاده پیر محمد بعد از فتح یزد بجانب شیراز توجه نمود و چون بمقصد رسید امیر سونجک که ملازم
از امرا شاهزاده رنجیده خاطر عرضداشتی بپایه سریر اعلی فرستاد و قصه اسراف و اتلاف
مال فارس نموده و حیدر که سالها در خدمت شاهزاده کرده بود بنابر میل و محبت سونجک
ملازمت رسید و امیر توکل و امیر قرا که از امرا شاهزاده عمرشیخ بودند بواسطه رنجشی که از امیر
زاده پیر محمد داشتند بصحبت شیخ الاسلام خیده کازرونی داخل شده در سلک مریدان اصحاب
انتظام یافته و دولتخواه که نیابت شاهزاده میکرد با سونجک اتفاق نموده رای عقده
حضرت صاحبقرانی که بر این حالات اطلاع یافت حکم فرمود که امیرزاده محمد سلطان بضبط و نسق
ولایات فارس و شبانکاره اهتمام نماید امیرزاده پیر محمد و سونجک و دولتخواه باردوی
اعلی آمده و ایشان بسمرقند رفته حضرت صاحبقرانی با شاهزاده بزبان عتاب با شاهزاده
خطاب فرموده و چند روز نظر التفات از وی باز گرفته بار دیگر بسر عنایت آمده شاهزاده
را از شیراز گردانید و سونجک را که کار ساخته حکم کرد که با تومان خود بهندوستان رود و
سر سال بفتح قلاع و بلاد آنجا اشتغال نماید و دولتخواه را گوش و بینی بریده و امیرزاده
شیخ شد تا کمان امان یافت شاهزاده او را با خود بالکان برد قیاس امیرزاده محمد سلطان
بعد از ضبط فارس و خوزستان چون خواست بطرف هرموز رود آن شد با امرا و مقربان
مشورت نموده راه را القسم نموده بعضی از طریق دارابجرد در حرکت آمده و امیر
سیف الدین برادر زنی که داشت در کرمان با لوق استاد و امیر جهانشاه و دیگر امرا
در ملازمت رکاب نصرت انتساب روانه شد امیرزاده رستم عمرشیخ که برادر بود
امیر شاه ملک راه کازرون و فال اختیار کرده خوشحال و فارغ البال متوجه شدند و امیر
جلال حمید و امیر ارغونشاه و امیر حاجی و سارو قورو ملکت براه جهرم و لار عزیمت دریابار نمودند

و ایدکو برلاس از کرمان بموجب فرمان رایت شوکت برافراخت و ولایت کیچ و مکران
غارت کرده شاهزاده و امرا موقف بطارق مختلف روی توجه بنفقه رسیده و در آنجا
از ولایت حکام و قضاة هرکه بتقدیم ابواب انقیاد پیش آمد بنوازش اختصاص یافت
و هرکه از باج گذاری و فرمانبرداری سر پیچیده پامال حوادث و نوائب گشته مال او در معرض
تلف آمد چون بجده و هرمز رسیدند در آن نواحی هفت قلعه را مثل تنگ زندان و کوشکک
و شامیل و قلعه میناب رنک و منوجان و تازیان گرفته و غارت کرده و از عمارات آثار
محوشاه حاکم هرموز از مهابت نهنگان دریای وغا در جزیره جرون خزیده آب [illegible]
خود ساخت و از سطوت آن لشکر که مانند بحر اخضر جوشان و خروشان بود روی بدو نهاده
اظهار عجز و بیچارگی نموده و بسی تحف و هدایا بخدمت فرستاده و در مقام اداء مال چهار ساله
که مبلغ هزار هزار و دویست هزار دینار کپکی بر وی باقی بود آمده بر حسب مقدور وجوه
از نقد و جنس مارا بر مبلغ مذکور تسلیم کرد و تتمه را ملتزم شد که پس انجام نموده از عقب
بفرستد امیرزاده محمد سلطان مقضی المرام بازگشته بجانب ماوراء النهر تاخت و کیفیت ملاقات
او با حضرت صاحبقرانی در آن دیار سمت گذارش خواهد یافت انشاء الله تعالی گفتار

در مراجعت صاحب قران بیهمال بجانب مستقر شرف و اجلال

حضرت صاحبقران
مالک ستان در یازدهم شوال سنه ثمان و تسعین و سبعمائه از همدان در جنبش آمده عنان
عزیمت بجانب دار السلطنه سمرقند منعطف گردانید و در مرغزاری خوش و موضعی دلکش
نزول فرموده ایلچی فرستاد تا امیر جهانشاه زمام محاصره قلعه النجق را در کف [illegible] سلطان سنجر
و حاجی سیف الدین و ملازمان میرزا امیرانشاه گذاشته در عقب امیرزاده محمد سلطان متوجه
گردد و در سه روز صاحبقران کامکار میل شکار فرموده فرمان داد تا جرگه انداختند و روز دیگر
جرگه بهم رسیده صید فراوان افکندند و بعد از فراغ از آن کار عبدالملک فرا که از قلعه
النجق آمده بود باز فرستاد و امیرزاده رستم را طلب داشت عبدالملک بر حسب فرمان

بتعجیل راند و در سلطانیه با امیرزاده رستم دوچار خورده و در رکاب شاهزاده بازگشت
حضرت صاحبقران لشکریان را رخصت انصراف داده از اغرق جدا شده چون عرصه
ورامین از سم سمند کیهان پوی غیرت فزای چرخ برین گشت امیرزاده رستم بشرف
پابوس استسعاد یافته باشارت علیه متوجه شیراز شد تا با امیرزاده محمد سلطان پیوندد
خسرو آفاق در زمان مراجعت از دشت قبجاق ایلچی بسمرقند پیش شاهزاده شاهرخ
روانه کرده بود که امیرزاده ابابکر را با رستم طغا بوغا برلاس و مرعلی پسر حاجی محمود
شاه فیروزی با پنجهزار سوار باردوی همایون فرستند درین حین که خدام سپهر احتشام
به بسطام رسیدند امیرزاده ابابکر باردوی اعلی ملحق شد و شرف پابوس حاصل کرد
حضرت صاحبقرانی صد هزار دینار کپکی بشاهزاده بخشید و اسپ کمیت [illegible] که
بتمکین کوه دماوند با سرعت سپهر بلند ترجیح داشت باو داده و ملازمانش را بصنوف
نوازش خوشدل ساخته امیرزاده مشارالیه پیش پدرش میرزا امیرانشاه به تبریز
فرستاد و خود عنان سبک و رکاب گران گردانیده بشتاب هرچه تمامتر میراند و بهر
سرداری از آنجا ساوری و پیشکش آورده جبین مسکنت بر زمین عبودیت مینهاد و در هر
ولایت که آنحضرت عبور میفرمود از ظلم و عدل حکام و داروغگان تفحص نموده داد
مظلوم از ظالم ستانده بعضی از آنجمله بقتل میرسانید و بحبس بعضی فرمان میداد چون نهضت
خراسان در آمد امیر اقبوقا بر جناح استعجال باستقبال شتافت و ساوری و پیشکش
بعرض رسانید حضرت صاحبقران کامکار شکر آن ادا کرده بکشتی از آب آمویه گذشته
قرار مخیم سرادقات گشت در آن محل حضرات عصمت سمات سرای ملک خانم و سلطان بخت
بیکم و تومان آغا و سایر خواتین و آغایان با امیرزاده شاهرخ و دیگر شاهزادگان برسم استقبال
آمده شرف دستبوس حاصل کرده اظهار بهجت و شادمانی نموده مراسم نثار و پیشکش
بتقدیم رسانیدند حضرت صاحبقران کامکار از مرغزار نخشب کوچ فرموده در افسرا که

از مستحدثات مکارم همت عالی نهمتش بود و خاطر اشارتی بدان واقع شده در نزول زمره
بزارات مشایخ آن دیار و پدر بزرگوار و فرزندان نامدار و مشایخ آن دیار و پدر
خویش امیرزاده جهانگیر رفت صلات و صدقات بارباب فقر و احتیاج رسانید و اعاظم
و اشراف اطراف مملکت ماوراء النهر روی بدرگاه عالم پناه آوردند بوسیله امرای عظام
بپایه سریر اعلی حاضر گشته زبان بدعا و ثنا گشادند و آنحضرت با ارکان دولت و اعیان
حضرت در آن سرا بساط نشاط گسترده چند روز بخرمی و نشاط گذرانیده و رایت
ظفر پیکر در حرکت آمده دار السلطنت سمرقند را محل نزول همایون ساخت اکابر و اشراف
آن ولایت بانعام و افزونی تشریفات متکاثره بهره یاری خوشدل و آسوده خاطر گشتند
و ملازمان رکاب سعادت انتساب بفرمان صاحبقران کامیاب طویهای بزرگ مرتب
گردانیدند چون خاطر انورش از عیش و عشرت باز پرداخت پرتو التفات بر انتظام
امور مملکت انداخت و تفتیش احوال زیردستان نموده متغلبان و ظالمان را گوشمالهای
بسزا داده زیردستان و مظلومان را بنواخت و خراج سه ساله برعایا بخشید و همه را ممنون
و خشنود ساخت و درین اثنا باری سبحانه و تعالی امیرزاده محمد سلطان را پسری کرامت
فرمود و مجمع جهانگیر مرسوم گشت و چنانچه معهود و معتاد است بلوازم جشن و طوی اشتغال نمود
چون از لهو و سرور فراغت حاصل آمد حضرت صاحبقرانی بباغی که در شمال سمرقند احداث
کرده بود بباغ شمال اشتهار یافته سرادق عظمت و جلال برافراخت و بعمارت قصری رفیع
و دلکش فرمان داد استادان ماهر و معماران نادر که از خراسان و عراق و آذربایجان و بغداد
و سایر امصار و بلاد در سمرقند جمع آمده بودند طرح از آن کلک بعبارت بر لوح بهار کشیدند
چون مقبول خاطر خسرو جمشید سریر آمد و اتفاق منجمان ساعتی مسعود و زمانی محمود اختیار کرد
بتاریخ جمادی الآخر سنه تسع و تسعین و سبعمایه بنیان حایک دست مهندسان نهادند و بجهت
رکن قصر ثابت ارکان را بر امرا قسمت نموده حضرت صاحبقران سعادت اعتنا از کمال

اهتمام

اهتمام و وفور اعتنا بنفس همایون منقبت بان قیام نمود تا در مدت چهل و پنج روز باتمام رسید طاق
ایوانش از ذروه کیوان رفعت و اساس جدرانش از سد سکندر منیع تر آمد ذکر آمدن امیر
زاده شاهرخ بحکومت خراسان و نهضت حضرت صاحبقران ممالک ستان کامیاب
بخطه دلکش کش و وصول امیرزاده محمد سلطان باستان فرخنده و در اثنا تعمیر قصر باغ شمال حضرت
صاحبقران بسهال سنه ده و خصال حکومت خراسان و سیستان و مازندران از حد ری تا
درج سلطنت و دری برج خلافت معین الدوله و الدنیا و الدین شاهرخ بهادر ارزانی داشت
و از امرا امیر سلیمانشاه و امیر مضراب و ده امیر جاکو و سید خواجه پسر امیر شیخ علی بهادر
و عبد الصمد پسر امیر حاجی سیف الدین و ملکت و جهانملک پسرش و سرکوز و از اولاد عباس ارکان
ترخان و حسن صوفی ترخان و از قوچسان تولاق و کنکبی بورسمی و علمای ترکان و غیرهم از
اولاد و از هر تومان فوجی را اجازت مراجعت فرمود و حکم فرمود که مجموع این طبقه از امرا و اعیان
تدبیر اندیشه بافرینده و شاکرده کوچ کرده با خود برند و شاهزاده با فرهنگ که نوزاده
اکلیل و اورنگ بود فی اثنا این اوقات و اسعد ساعات ماه مرحمت در رکاب سعادت اندود
در شعبان سنه تسع و تسعین از آب آمویه گذشت و مراحل و منازل قطع کرده از راه اندخود
بچچکتو رسیده در آنجا امیر ابوقا با اشراف و اعیان علیه هرات بدولت زمین بوس مستسعد
گشت و شرایط نثار و پیشکش بجای آوردند و از آنجا روان شده در روزی فرخنده از
مرغزار کهدستان که یک فرسخی شهر است نزول فرمود و ماه مبارک رمضان از آنجا بپایان
رسانید و انواع عاطفت و احسان او بر اهالی اطراف خراسان تافته و سروران
و حکام ولایات باستان دولت آشیان آمده مشمول عنایت و احسان بی پایان گشتند
و شاهزاده شاهرخ از کهدستان کوچ کرده بباغ زاغان تشریف آورده از فر قدوم
او اثر زمین های افتخار بر تارک هفت آسمان نهاده و بعضی گویند که جناب بادشاه
زاده علی الاطلاق از دستان از مازندران قشلاق فرموده در شب هشتم و حکم

ذی الحجه سال مذکور از نوجسته اذات و ذکور شاهزاده جوانبخت را بطالع جوزا اسری شاه
تاج و تخت کرامت فرمود و چون بشارت بسمع برگزیده الذی الحکم و ... رسید جشنهای سوم
گشت حضرت صاحبقران عدیم المثال از باغ شمال سوار شده رایت عزیمت بجانب شهر سبز برافراخت
و چند روز در علفزار دلکش بنشاط و طرب گذرانیده و از آنجا کوچ کرده بشهر در آمده و در قرا
نزول فرموده ماه مبارک رمضان در آن بقعه بطاعت و عبادت و قیام و صیام بسر برده
از آن محل نهضت فرموده به یلاق سلطان ارتوق آمده و در آن موضع امیرزاده محمد سلطان
از یورش فارس و هرموز رسیده و پیشکشهای شاهانه از جامهای زر و زری و اسپان
تازی بازینهای زر بمحل عرض رسانیده و مجموع شاهزادگان را خلعتهای طلا دوزی پوشانید حضرت
صاحبقرانی بواسطه آنکه نفس نفیس شاهزاده محمد سلطان از عنایات ربانی از خطر عظیم نگاه داشته
بود وظایف شکرها بجای آورده زر بارباب استحقاق داد مجمل این مفصل آنکه جلال الدین
فیروزکوهی که بجرم بعضی از اجداد امیر شاهی شاهوست در حین مراجعت شاهزاده و مشار الیه
روزی برسم خدمتکاری پیاده در رکاب او میرفت ناگاه حکم اجل در رسیده او را چون
گرفتار باعث شد که ضربه کاری بر شاهزاده زده چنانچه اندک جراحتی بر اندام مبارک رسید
آمد و خود از بیم جان بطرف کوه دوید و بدره افتاده ناگاه حیات عاریت را وداع کرده بعضی از
ملازمان شاهزاده از عقب شتافته او را در آن دره مرده یافته سرش از بدن جدا ساخته
آوردند و در زیر سم اسپ سمند جهان نورد آنجناب انداختند

ذکر خواستگاری دختر خضر خواجه اغلان جهت حضرت صاحب قرانی و ازدواج امیرزاده اسکندر با بیگیسی خانم و توجه آنحضرت بعمارت باغ دلگشا

حضرت صاحبقران شمع جهان خضر خواجه
اغلان را باسپ و عطایای بیکران اختصاص داده فرمود تا پیش پدر رود و خواهر خود را جهت
آنحضرت خواستگاری نماید و از برای اتمام این مهم حکم شد که غیاث الدین ترخان باتفاق
... و لطایف اقتسه با شمع جهان مراجعت نماید و ایشان موجب فرمان متوجه ...

خان شدند و شهریار بمنزل ورغار سمرقند بمرغزار کان گل که هوای طرب افزای جان و دل بود
منزل کرده در این اثنا حرم محترم شاهزاده عالمیان شاهرخ بهادر خان ملکت آغا رسیده پیشکشهای
نامی و سلاقات گرامی بعرض رسانیده و فرمان عالی در باب ترتیب اسباب طوی صدور
یافت و سراپرده بارگاه باوج مهر و ماه برافراشتند و چندان اسپ و گوسفند کشتند که
خون قنایع بجیحون رسیده و چندان مسکرات در میان آوردند که زمین و زمان سر انداز شدند
و مدت سه ماه بعیش و عشرت اشتغال نموده شاهزاده بیگیسی سلطان را بآیین شریعت غرا در
سلک ازدواج امیرزاده اسکندر کشیدند و بعد از آنکه بساط نشاط و طوی در نوردیده شد
باتوی عظمی سرای ملک خانم و خانزاده رخصت معاودت یافته بجشنی ... تا تبریز از راه بخارا
تبریز عظمت نمودند و در همین سال یعنی سنه ست و تسعین و سبعمائه همت حضرت بانی
مبانی جهانبانی فرمان فرمود که بر کنار مرغزار کان گل که در نزهت و طراوت از روضه
فردوس و باغ بهشت نشان میداد باغی احداث نمایند مهندسان تقریر نمایان
صاحب هنر که در بارگاه شاه هفت کشور مجتمع بودند در روزی شایسته و ساعتی با...
برحسب اشارت علیه ... باغی رفیع نهادند هر ضلعی هزار و پانصد گز شرعی و در میان
هر رکنی از ارکان دروازه عالی ترتیب دادند که طاق آن در بلندی از گنبد گردون بگذشت
و در عرصه ساحات و انوار اشجار مثمره و گلهای خوشبو و ریاحین تازه نشاندند و چون غنچه دل
نظارگیان مانند گل صد برگ گشاده شده و بباغ دلگشای موسوم گشت و حضرت صاحبقرانی از
برای گشادگی خاطر تکل خانم بنت خضر خواجه اغلان که شمع جهان و امیر غیاث الدین ترخان بجهت خواستگاری
او فرستاده و بر ... بر اتمام آن انگیزه مخصوص بوی ساخت و در اثناء این اوقات حضرت
صاحبقران ملک ستان رایات نصرت آیات را در حرکت آورده از راه ... گذشت و قرب ...
... ضرب سرادق گردون اساس گشت و در آن موضع قشلاق اتفاق افتاد و لشکریان خانها
زمستانی ساختند و ... دریا روانه شده آنحضرت بقصبه ... رسیده بزیارت شیخ ابوبکری ...

مشهور شده این بزرگوار از فرزندان امام زاده محمد حنفیه است و فرمان واجب الاذعان نفاذ یافت که
مزار و مرقد او را عمارتی وسیع رفیع طرح اندازند و برحسب فرموده طاقی بنیاد نهادند در غایت
بلندی و بالا و حظیره و گنبدی مربع سی و چهار گز در سی گز و در طرف گنبد دو چهار صفه دیگر ده از ده گز و
ده از ده گز و چهار صفه دیگر جهت مرقد مربع و ده چهار صفه دیگر با حجرات و غرفات اساس افگندند و
فرمان شد که جهت مقبره سنگی بغایت دلکش بتراشیدند و نقوش بدیع و غریب بر آن نگارند
و فرمود که [illegible] صدر در استحکام آن اتمام نماید و [illegible] عرض [illegible] سال [illegible] مشار الیه آن عمارت
با تمام رسید و صاحبقران گردون غلام صلات و صدقات بمجاوران آن مقام انعام کرده با ردوی [illegible]
معاودت نمود مقارن این حال مبشران [illegible] وصول کل خانم را بعرض اشرف اعلی رسانیدند و مجموع خوانین
و آغاهان و [illegible] و تمامت امرا [illegible] شده [illegible] باستقبال شتافته [illegible]
آوردند و ایشان [illegible] منزل [illegible] کل دستان [illegible] الطیبات [illegible]
و در روز [illegible] ربیع الاول سنه [illegible] در [illegible] حضرت [illegible] علی [illegible] حکم
واجب الاتباع ترتیب طوی عظیم نفاذ یافت قضاة اسلام و علما و اکابر و اشراف ایام که در ممالک و دیار
مجتمع بودند [illegible] ساخته [illegible] و بهترین زمانی [illegible]
خورشید مشتری [illegible] کل خانم [illegible] ازین شرع شریف
برای [illegible] شهریار عالمیان امیر تیمور گورکان [illegible] عصمت این
دو شاهزاده [illegible] سعادت قرین و امرای عالی تبار و نوئینان [illegible] مقدار [illegible]
گشادند و از [illegible] و نثار [illegible] افتاد [illegible] زمین [illegible] گرفت و [illegible]
دیده [illegible] خورده [illegible] روز [illegible] و شادمانی [illegible] از عیش و کامرانی [illegible]
جمیع اهالی مجمع اعیان و آغایان که همراه مهد علیا آمده بودند از رشحات فیض انعام و احسان حضرت
صاحبقران گردون توان تازه و ریان گشت و درین اثنا ایلچیان [illegible] خان که از جانب ختای [illegible]
و تنسوقات آن ممالک باردوی همایون رسیده بودند امرا [illegible] ساخته [illegible]

[illegible]

[illegible] فرمودن و رجاء [illegible] گشته و [illegible] بمحل عرض رسانیده مضمون رسالت ادا
کردند و رخصت انصراف یافته خوشدل بازگشتند حضرت صاحبقران عالمیان امیرزاده
[illegible] سلطان را بعد از [illegible] بموجب فرمود که متوجه [illegible] شده [illegible]
و [illegible] امیر حاجی سیف الدین و [illegible] امیر شمس الدین عباس [illegible]
امرا را با چهل هزار سوار ملازم او ساخت و فرزند او که در [illegible]
[illegible] نمایند و ایشان [illegible] شده از عقبه [illegible] گذشته نواحی [illegible]
موجب فرموده [illegible] امارت و [illegible] ترتیب نمودند و در اوایل [illegible] حضرت
صاحبقران [illegible] از [illegible] قشلاق کوچ کرده متوجه سمرقند گشت و در آن بلده [illegible]
[illegible] روز بعیش و خوشدلی گذرانیده [illegible] نهضت نمود و در [illegible]
سمرقند [illegible] رسید که [illegible] خانه [illegible] بنیاد عمارت
فرمان واجب الاذعان نفاذ یافت که در [illegible] باغی بهیره و خوشتر از باغ ارم
سازند و در میان باغ قصری بتکلف برافرازند و در اندک مدتی [illegible]
و در [illegible] نهضت نموده [illegible] که در راه [illegible] و [illegible]
آمد و در اثنا طریق امیرزاده شاهرخ که از قشلاق استراباد [illegible] متوجه درگاه
عالم پناه شده بود شرف دستبوس حضرت صاحبقران فلک شکوه حاصل کرد و [illegible]
و صدقات بمحل عرض رسانید آنحضرت از [illegible] باغ [illegible] اقبال ساخت و [illegible]
قدوم خویش چند روزی محل اقامت انداخته [illegible] بارگاه سعادت [illegible]

ذکر اسباب یورش هندوستان و توجه حضرت صاحبقران بدان صوب در حفظ ملک منان و غزای کیور و سیاه پوشان

صاحبقران تاج بخش گیتی ستان [illegible] و کابل [illegible]
[illegible] هندوستان با امیرزاده [illegible] جهانگیر [illegible] داشته بود [illegible]
[illegible] بدان رفت شاهزاده مشار الیه بعد از [illegible] این مملکت بالشکرهای [illegible]

متوجه فتح دیگر بلاد و امصار گشت با امرا و نوئینان مثل امیر سیتیل قندهاری و امیر قطب الدین عم
امیر سلیمانشاه و بهلول محمود و پیش براسپس و قاری ایناق و تو زواجه اتوقا و شاه شاهان بابا حاجی
و لشکر شاه بهاء الدین و دیگر سرداران شجاعت آیین که تفصیل اسامی ایشان موجب تطویل میشود
در حرکت آمده اوغانیان کروه سلیمانرا غارت کرده از آب سند عبور نموده بر شهر اچه که
استقلال یافته و از آنجا روان شده و منازل قطع کرده بمولتان رسیدند و در آن وقت حاکم شهر
سارنگ برادر بزرگ ملو بود و این دو برادر بعد از وفات سلطان فیروز شاه عم والد سلطان
محمود را بنام شاهی برداشته بر ممالک هند استقلال تمام یافته بودند ملو از قبل پادشاه
اشتغال نموده سارنگ بضبط ملتان آمده بود القصه سپاه منصور مولتانرا محاصره کرده و مردانه
و دو نوبت جنگهای مردانه میکردند این خبر بحضرت صاحبقرانی رسیده موجب آن شد که
هند توجه نماید و در آن وقت عظمت اندیشه که بالشکرهای اطراف و اکناف که برد و لاو
تمامان پناه جمع آمده بودند متوجه هند آن کرده و دهای تخانهای المملکت مساجد و معابد بنا نهند
و دیگر آنکه پیش ازین مسامع جلال رسیده بود که در آنجا و اقطار مملکت دهلی و مولتان بت پرستان
و عبده اوثان بسیارند که عرصه المملکت از لوث وجود خویش آلوده میدارند چون در آن
همت عالی نهمت پادشاه مومن پاک اعتقاد مقصور و مصروف بر جهاد و غزا بود لشکرکشی [illegible]
دهلی و مولتان را رواج نموده با خواص مقربان مشورت فرموده مجموع ایشان در پیش هندوستان
همداستان گشتند و در رجب سنه ثمانمائه موکب پادشاهی افزون از اوراق اشجار و قطرات امطار
روی به الضرب نهاده و امیرزاده محمد امیرزاده و میرانشاه را بضبط سمرقند بازداشت
و چون رایت نصرت آیت آفتاب سایه وصول پرانداب انداخت ارباب آن دیار بجاه
اعلی آمده عرضه داشتند که ما حاجتی مسلمانیم و کافران کتور و سیاه پوشان هر سال از ما
باج و خراج مبلغی میستانند و اگر در ادای آن اهمال و امهال میرود مردانرا بقتل رسانیده و عیال
و اطفال ما را اسیر میکنند خشم و غضب حضرت صاحبقرانی ازین سخن اشتعال یافته دفع آن

کافران ستمکار را مقرر و توقف جایز نداشته فرمود تا سپاه قرتوزی از شهر و قریه عسکر
توقف بسعادت و اقبال سوار شده و امیرزاده و شاه ملک و باقی لشکر در سلاق قزبان و نکرو بکاه شت
دایوار لشکر کرده تعجیل میراندند چون بو قنع بر باب رسید امیرزاده رستم و برهان اغلان و بعضی از
با ده هزار سوار از جانب دست چپ بطرف سیاه پوشان فرستاد و آنحضرت از آنجا
نموده بجای کی رسید و فرمود تا قلعه ای که خراب و ویران شده بود عمارت کنند و اکثر سرداران از
امراء بجمیع لشکریان اسپان خود را در آن محل گذاشته پیاده بالای کوه بر آمدند و با آنکه آفتاب
در برج اسد و سرطان بود بعلت اختلاف [illegible] همچندان برف [illegible] که پای اسپان تا زانو در آن
فرو میرفت و از روی بازیهای و در شب که یخ میبست سپاهیان بر زبر آن میراندند و در [illegible]
اسپانرا بر بالای نمدها و زینها بازداشته رفت میبردند و باز در [illegible] حشم [illegible]
طریق مسافت می سپردند و بر بالای کوهی که بغایت مرتفع بود بر آمدند و اسپی چند که بعضی از امرا
داشتند همه را باز گردانیدند چون کافران در اندرون دره ها منزل کرده بودند و بواسطه کثرت
برف از بالای آن کوهها فرود آمدن متعذر مینمود امرا و لشکریان از قلل جبال بعضی بطناب فرود
آمدند و بعد از ظهر بر روی زمین قرار [illegible] فرمودند از برای حضرت صاحبقران غازی دین پرور
صفه ای از چوب ساخته حلقها بر آن تعبیه کرده و طنابهای دراز که طول هر یک از آن صد و پنجاه گز بود
بر آن حلقها بستند و آنحضرت چند امرا و اسباب جهاد بر آن صفه نشسته چند کس از قله جبل بمقدار
طول ریسمان فرو هشتند و دو کس دیگر [illegible] و در برف جای پنهادن و محل ایستادن
جای راست میکردند تا آنحضرت فرود می آمدند و باز همچنان میگذاشتند و باره دیگر محل قرار ترتیب
مییافتند و بهمین طریق عبور کرده و تا [illegible] کوهی رسیدند حضرت صاحبقرانی عصا بدست
مبارک گرفته مقدار یک فرسنگ پیاده سیر نمودند و چند سر اسب تازه را اطناب [illegible]
اعمال اتیه از فراز کوه به نشیب گذاشتند و دو اسب بسلامت پایان رسید و باقی از آنجا
برآمده داشت در عرصه آن وقت آنحضرت صاحبقران سوار شده و دیگران پیاده در رکاب

بیرون می‌رفته و گفته‌اند در مجموع باولیت و عظیم الجثه و زورمند می‌باشند و اکثر اوقات برهنه
باهم اختلاط می‌کنند و مقدم ایشان از اغذیه [illegible] از بامست [illegible] از زبان
فارسی و ترکی و هندی و طایفه بغیر زبان خود داشته و هیچ‌کس پی به لغت ایشان نبرده مگر کسی
که از آن نواحی در میان آن طبقه آمده و چند [illegible] رفته ایشان که لغت بر آن قوم بوده وقوف
بهم رسانیده [illegible] قلعه [illegible] که ابی عظیم از دامن آن ملک [illegible] و از آن طرف کوهی عالی
[illegible] سر [illegible] آن گشته و [illegible] تیز رود و هم از وصول [illegible] طمع بریده [illegible] از وصول
لشکریان ما و شاه جهانگیر [illegible] شده بودند و [illegible] خود را بالای
آنکوه برده [illegible] اگر کسی در آنجا بر اندر رسیده فارغ بال نشسته چون سپاه نصرت شعار چهار
ایشان استیلا یافته [illegible] از گوسفندی چند [illegible] از گرد [illegible] خانه‌ای [illegible]
زده و فرمان همایون صادر شد که دلاوران لشکر ظفر نشان کمر جهاد بسته [illegible] روند [illegible] آن
مجاهدان دین [illegible] علیین رسانیده روی جلادت بکوه نهادند شیخ ارسلان
[illegible] از همه [illegible] موضع مرتفع بر آمد [illegible] ایشان مشرف بوده و علی سلطان [illegible] از طرف
دیگر حمله کرده کفار را از موقف ایشان [illegible] در مقام [illegible] ایستاده و امیر شاه ملک
نیز [illegible] جنگها [illegible] و [illegible] مردانگی داده
مجاهدان دین و غازیان سعادت [illegible] چهارده نفر در بالای کوه [illegible] شهادت فایز شدند
[illegible] شیخ علی [illegible] و موسی و کمال و حسین ملک [illegible] و امیر حسن [illegible]
کوششهای مردانه کردند و باقی [illegible] و قوشون از اطراف و جوانب حمله آوردند
جرات و جلادت بظهور رسانیدند و بسیاری از آن بی دینان را [illegible] جهاد [illegible]
[illegible] لشکریان ظفر [illegible] و شاه هفت کشور با کفار [illegible] جنگ کردند [illegible]
برگشتگان ملک آمده امان خواستند حضرت صاحبقران [illegible] سلطان [illegible] ایشان [illegible]
[illegible] اگر [illegible] خدمت مبادرت نمایند و زبان [illegible] کشایند [illegible] مال امان یابند [illegible]

حکومت

حکومت این مملکت بر شما مقرر کرده [illegible] چون بواسطت ترجمان بر معانی این کلمات اطلاع یافتند
[illegible] همراه اتا سلطان بدرگاه عالم‌پناه آمدند و اظهار مسلمانی کردند و زبان [illegible]
که ما از جمله بندگانیم و از مقتضی فرمان [illegible] عنایت پادشاهانه همه را خلعت و شاهانه [illegible]
انصراف داد چون زمانه لباس ماتم زدگان پوشید آن تیره دلان بر امیر شاه ملک شبیخون
آوردند و قرب صد و پنجاه نفر از ایشان گرفتار آمده کشته شدند بعضی از ایشان مجروح [illegible]
جان بیرون بردند لشکر اسلام بر آن کوه بالا رفته [illegible] شرع [illegible]
کشته و زن و فرزند [illegible] را [illegible] گرفته و از سر [illegible] کشتگان [illegible] جبل [illegible]
[illegible] بتاریخ [illegible] بر سنگ نقش [illegible]
[illegible] که [illegible] صاحبقران [illegible] انجا [illegible] هیچکس از
سلاطین ذو الاقتدار [illegible] دست نداده **ذکر فرستادن صاحبقران**
دین پرور [illegible] بجهت تفحص حال امیرزاده رستم برهان اغلان چون از رفتن امیرزاده رستم
و برهان اغلان مدتی گذشت هیچ خبری از ایشان نیامد رای [illegible] پادشاه هفت کشور [illegible]
[illegible] از خان [illegible] و [illegible] صد نفر از ترک [illegible] تا تحقیق حال ایشان
[illegible] در حرکت آمده [illegible] از راههای تنگ
گذشته [illegible] بر آمدند و [illegible]
[illegible] بزمین [illegible] سپاه ایشان رسیده از انجا [illegible]
[illegible] اغلان [illegible] سپاه [illegible]
[illegible] سپاه ظفر [illegible] چون امیرزاده
رستم و برهان اغلان با امرا [illegible] اسمعیل [illegible] با لشکرها بدان [illegible]
سنگ رسیده بعضی [illegible] آمده [illegible] کرده [illegible]
ایشان از کمین بیرون آمده بر سر ایشان [illegible] برهان اغلان از [illegible] جنگ [illegible]

شمرده‌اند بجای گذاشته گریخته بود چون اعدا این مشاهده کرده بودند که مسلمانان روی گریز نهاده از عقب ایشان
رانده و بسیاری از ان جماعت بدرجه شهادت رسانیده از امرا قوشون شیخ حسین سوچی و دو قشون چگی
و دوینه جدا از سعی و کوشش بسیار بدرجه شهادت رسیدند فی الجمله از اول سپاه و شاهزاده
از عقب ایشان روان شدند چون بدره رسیدند که جنگ در انجا واقع شده بود با سپاه و شان دیگر
شمشیر دو چار خورده و بزخم تیر و ضرب شمشیر مجروح شده … گذار و دمار از روزگار ان خاکساران
بر اورده همه را منکوب و مخذول ساخت اسپان لشکر اسلام و ادوات حرب ایشان را که گرد اورده
از کفار باز ستده سالم و غانم مراجعت نمود و به برهان اغلان و سپاه که گریخته بودند از لشکریان هر کرا
سلاح خود شناخت بگرفت محمد آزاد برهان اغلان را گفت مصلحت چنان مینماید که درین موضع فرود
آییم و چون روز شود کوچ کنیم و او از پستی و بد دلی مضطرب آمده لشکریان را دوم تعقب نمود
تا یکی را که دید در جنگ پشت بکش کرده در مصافش نگذشت فی الواقع از زمان چنگیز خان
تا این غایت هیچکس از تومان قمات بر مثل این بی ناموسی اقدام ننموده … از ین … ابدای
هم … در جنگ … صادر گشته بود حضرت صاحب قران عفو … بکار نبد شده از
گناه او … نموده … او میداشت … ان … خدمتش … جهت ان …
تا … وفات … در میان … او … ناموس و آب روی حاصل شود و این جناب …
تقلید این عیب نمود که از معرکه میگریخت یکی از پیرزنان بدو رسیده و او را سرزنش کرد که شرم …
که از مصاف میگریزی … از ان … که مردمان … گفتند … زبان …
عیب … در جواب او گفت که نزد من این صورت بسیار بهتر است که زنده باشم و خلایق لعنت
علیه گویند از انکه کشته شوم و جمیع مردمان رحمت الله علیه بر زبان آورند و دیگر گفته اند که …
دو … الغرض حضرت صاحب قران را او گر بعد از فتح کتور و قتل این فرقه ملک …
الجلال الاسلام و علی سیستانی را فرستاد تا راه بیرون آمدن از ان دره … کرده …
جلال الاسلام و علی سیستانی برحسب فرمان بعضی طرق نموده راه … بر وجه … اکثر …

در بعضی مواضع برف بود سراغ کرده راه مهیا ساخته حضرت صاحبقران کامکار با افواج
مقدار و سپاه نصرت شعار در حرکت آمده و از جبال عبور نموده در جاوک نزول اجلال واقع شد
و انحضرت جمعی را بمحافظت ان قلعه که بعمارت ان فرمان داده بود تعین فرموده در انکان … ماند
رسید و تمامت امرا و لشکریان که در … شده روز بروز استقبال داشتند سوار شده و از انجا کوچ
آمده … فرود آمده … چون برهان اغلان و محمد آزاد با ردوی اشرف اعلی رسیدند حضرت
مالک ستان برهان اغلان را که باده … هر کس از لشکریان که نسبت با ایشان در غایت قلعه …
جنگ … کرده شده بودند مجلس فرخنده در اوردند و خدمتش … ساخته از لطف …
… و محمد آزاد که … با چهار صد کس … محاربه نموده بسیاری از کفار را
… فرستاده … است و اخبار اهل اسلام را که گرفته بودند باز ستده بود نوازش فرموده …
… که … با او در انمعرکه … ثبات افشرده بودند بمزید عنایت و عاطفت اختصاص یافتند ذکر

باز گردانیدن حضرت صاحب قران امیرزاده شاهرخ را بجانب هرات و رسیدن ایلچیان از اطراف

چون صاحب قران دین پرور از کتور در ضمان … ملک … مراجعت
نمود … بفرق … دوست … العین سلطنت شاهزاده شاهرخ را رخصت فرمود که بجانب
… و … دیده … قرنه … رابدرر … نصایح … ارادت او را … بر
تحفظ و غایت … کار جهانبانان سپرده و داع کرده بهرات روان گردانید و نفس
همایون سوار شده با لشکر … متوجه صوب کابل شد و بعد از قطع منازل … ان که از انجا
تا کابل پنج فرسخ است در مرغزاری … نزول فرمود چون فضای آن علی الاطلاق … است که از
رشحات سحاب مکرمت حضرت صاحبقرانی چمن آمال ارباب … تازه و سیراب
ساز … انحضرت را موقف ساخته … و خانه انجا تجدید فرموده و برامرا لشکریان
قسمت نمود … بعضی … حکم قضا جریان جوی بطول پنج فرسخ در اندک زمانی جاری گردانیدند
… کشته … و از اب ان جنگ … معمور شد و بعد از سر انجام انمهم

رایات فتح آیات در حرکت آمده بکابل رسید چون در آن سرزمین ورود و در محل نزول لشکر ظفر قرین
گشت امیر محمد تقی افغان و توکرایه که او را نک رسیده و از طرف جمیع سرو سال خفر خواجه اعلان
آمده و بوساطت امرا با به سریر اعلی حاضر شده سخنان گذارند و محصل سخن آنکه حکام ما میگویند که
ما بنده و چاکر و از جهت پادشاه ایران هم اگرچه از این پیرا مقبول نعمت بوده اغوای مردم مفسد پای از
دایره متابعت بیرون نهاده و جهود و فار اعتنا فی مخالف فراشته ام و مدتی در صحرا و بیابان
سرگردان و سراسیمه گردیدیم اکنون صورت قبح کردار ناپسندیده خویش را در آینه مرات
دیدیم و از افعال نکوهیده و اعمال ناپسندیده خویش نادم و پشیمانیم و ملتفت آن حضرت امید
داریم و از انتقام قدیم انتقام آنحضرت هراسانیم اگر ملحقات ملاذ گناه و بخشیده
های از داره مرحمت فراز نهیم و از مقتضی فرمان واجب الاذعان در نگذریم بیت
بفرمان تو رده گالی کنیم ※ ز رن پس بسی کامرانی کنیم ※ هم درین مکان با سری افغان که در تاریخ
ورت با قاآن مخالفت نموده از قبچاق گریخته بود بشرف دستبوس صاحب قران ایران حضرت
گریخته بزمان خانیت مخالف او را پرسش نموده شرایط اعزاز و احترام مرعی داشت
و اسپان راهوار و استران قطار و اشتران بار بردار و خیمه و خرگاه و بارگاه و دیگر اسباب
دولت و حشمت که لایق ارباب حکومت و فرمان باشد به او بخشیده و ظفر کرده از ملازم
موکب سعادت آثار شده و هم در آن سرزمین امیر شیخ نور الدین که در اثنای یورش
پنج ساله بموجب فرموده بضبط و استخلاص اموال فارس رفته بود با موال و تحف الخ
ارجمند از زر و جواهر و کمرهای مرصع و خلعتهای طلا دوز و نفایس اقمشه گرانمایه و لوازم
اسلحه و آلات و ادوات حرب و اسپان تازی با زین زر و اشتران تنگ و منقوله
... و استران زرین رکاب و ... و ادوات زربفت و خیمه و خرگاه از سقرلاطهای نو
و دیگر طرایف و لطایف که دیده بیننده از دیدن او خیره می ماند و روی بجانب
موکب نهاده با کتاب و محاسبان دیوان اعلی از ارشبار زونده و ... نموده

و او را قابت و تیغ پرداخته بمطالعه ارای عظام رسانیدند از مبدا طلوع خورشید عالم
تا هنگام ظهور ماه تمام هر آن خلایق برکوع و سجود و قیام و قعود نماز مشغولند امیر شیخ نور الدین نزد او در
آمده امرا همه اوراد و برده نزدیش حضرت صاحب قرانی گذرانیدند ما سری افغان و امتعا
وشت ممالک و دیگر توجهان به دیده عجب در آنها نگریسته حیران ماندند که بنده از سرداران
خسرو آفاق و ماه و شاه علی الاطلاق انیه کشف داده که چندین پیشکش در مملکت
بعرض رسانیدند حضرت از آن برکات بسیاری بحاضران مجلس بخشیده و خدمتکاری امیر شیخ
نور الدین مورد قبول پادشاه حضرت صاحب قران ممتاز گشته او را با تحفهای گرانی
و انعامهای نامی رخصت انصراف ارزانی داشت و ایشان مسرور و خوشدل از عنایات
خویش بازگشتند بعد از آن امیر شیخ نور الدین زانو زده جریمه بران افغان و جمعی را که با
او در عتاب اشتراک داشتند شفاعت نموده عاطفت پادشاهانه ملتمس او را بشرف
اجابت مقرون گردانیده از سر گناهان ایشان درگذشت و هم در آن اوان سلطان
محمد خان و امیرزاده رستم و امیرزاده محمد سلطان با طایفه از امرا و لشکریان حوالی
رستمدار بسمت هندوستان روان شدند و پیش از آن ملک محمد برادر لشکر ... غانی بدرگاه حضرت
صاحب قرانی با طایفه از رعایای آنجا در آمده بود و تظلم نموده که موسی اوغانی که رئیس
... و همین قسم که کسی و خانت سر دور و ... اکثر او در ... خدمت ام قبیله
اعظام داشت گشته است و قتل ارباب و ... او ویران ساخته و اموال مردم را با
غارت و تاراج داده دست تعدی بأملاک و اسباب ما دراز کرده و ضیاع و عقار
ما را در تحت تصرف خویش آورده و پیوسته بقطع طریق و انواع حرکات نالایق اقدام
می نماید و هیچکس از حوالی آن ولایت بسلامت نمی تواند گذشت و من بنده که برین از
خوف جان شیرین گریخته بدرگاه آمدم چون بشارت موکب نصرت قرین شنیدم توقف
نمودم تا ره خشم حضرت صاحب قران داد که از استماع این خبر اشتعال یافت ...

همت عالی همت را بر دفع شر موسی اوغانی و کردار او و اعوان و انصار او گماشت
و با ملک محمد گفت که تو پنهان مباش تا من درین باب فکری بصواب اندیشم بعد از آن
امیر شیخ موسی اوغانی فرستاد و گفت که تو قلعه ایرباب را خراب و ویران ساخته
چون آن حصار بر سرحد هندوستان واقع شده مناسب نیست که ویران باشد
که بر سبیل مبادرت بخدمت شتافتی التماس رعایت شده آن مملکت بتو مفوض کرده
و قلعه ایرباب را عمارت کنی چون امیر شیخ موسی رسید و ادای رسالت تمام نمود
اوغانی مکشها مرتب کرده همه روز بدرگاه جهان پناه شتافت و بشرف پای بوس استسعاد
یافت و اکثر همراه او بشب بمحل عرض رسانیدند و حضرت صاحب قران او را بخلعت
و نوازش ایمن و مستظهر ساخت و فرمود که لشکری در مراجعت بر قلعه موسی مقیم
نیز باید که حشم خود را بآنجا حاضر کنی تا مدد در عمارت آن سعی نمایند و تا آمدن ما باید که
آن مهم ساخته و پرداخته باشند و اگر جزوی کاری مانده باشد چون ما برسیم بمدد کار سپاهی
جریک تمام شود و موسی و کال را با پانصد نفر کس مصحوب او کرده بر سبیل استعجال
همراه روان ساخت ایشان چون بمقصد رسیدند موسی مردم خود را آورده بعمارت مشغول
شدند حضرت صاحب قران سعادت مند با ولی کرا سرای ملک خانم و امیرزاده الغ بیک
را که در اردو بودند بسمرقند باز گردانید و بنفس همایون از جلکای کابل با ابهت و تجمل تمام
روان شده روز چهارشنبه هشتم ذی الحجه سنه ثمان مایه بایرباب رسیده آن محل از نزول
محل جیوه ظفر ورود گشت و هر روزه موسی بر سر عمارت ایستاده مردم و سپاهی
کس را بعمل و هر کاری مشغول بودند حضرت صاحب قران فرمان داد که لشکریان بمدد ایشان
باشند تا بزودی آن مهم سرانجام یابد و آن حصار مشتمل بود بر معابد و مساجد و دیگر عمارات
عالی و بناهای متعالی و حکم عالی نفاذ یافت که امیر شاه ملک و جلال الاسلام در اتمام عمل
جامع اهتمام نمایند و چنان قلعه وسیع عریض را بعرض ده روز ساخته و پرداخته کردند

حضرت

و حضرت صاحب قران در حفظ و احتیاط آن اکد بود که چون عمارت ساخته و پرداخته
آید کسان موسی را نگذارند که صورت خود باز کردند و ایشان شرارت حدث شنیده
بودند چون خاطر خطیر پادشاه جهانگیر از آن کار فراغت یافت روزی سوار شد
که حصار و خندق را احتیاط نماید و در زمانی که امرا و ارکان دولت گرد قلعه میگشتند هفت
نفر از حشم موسی که در عمارت قلعه دخل داشتند بر بالا خانه نشسته دروازه ایستاده
بودند چون حضرت صاحب قرانی در برابر دروازه رسید یکی از آن هفت نفر
بدانفر مردی بقصد آن حضرت انداخت چنانکه از سر تیر از اسب جهان نورد در جهد
و از کمال عنایت ربانی گزندی بحضرت صاحب قرانی نرسید آتش خشم جهان سوز بر
افروخته از دروازه دیگر بحصار در آمده امر فرمود که حشم موسی را که بکار کردن آمده بودند گرفتند
و آن هفت کس که یکی از ایشان بر بالای طاق دروازه غدر اندیشیده بود مراد اشتر بود از
بیم جان دست به برج و کمان یازیده چند کس را زخم زدند تا کوتوال سپاهی
نردبان نهاده از بالا برفت و ایشان را بقتل رسانیدند و در همان روز موسی را
با دویست کس از اتباع او گرفته بیک مهر بستند و او با سه نوکر مجموع را انتقام
بر دو کشتند و از سرهای ایشان مناره ها ساختند و یرلیغ واجب الاتباع نفاذ یافت
که حشم موسی را موسی را انتظار کشیدند و طایفه از ایشان و از آن قوم را از پای در آوردند
و عیال و اطفال و اسباب و اموال آن ظالمان خانه خراب بدست مظلومان ایرباب
شاه عالی نصیب شاهانه حکومت قلعه ایرباب و ناحیت آن ولایت را بملک
محمد ارزانی داشت **ذکر توجه صاحبقران بجانب قبیله برمالی بعد از محاصرت ایرباب
پنه و وصول موکب همایون بدیار هند** و چون ولایت ایرباب مرمت پذیرفته و بکمال
کمال عمارت و زراعت آمد رایات نصرت آیات آفتاب ارتفاع نهضت نمود و متوجه
قلعه شنوزان شد و کوه و جنگل قطع کرده حدود آن دیار محل نزول سپاه نصرت شعار

گشت و فرمان قضا جریان شرف نفاذ یافت که امیرزاده خلیل سلطان با طایفه از
اغرق از راه صحرای متوجه جانب ماوراءالنهر شوند و آن حضرت با صد هزار سوار ایلغار فرموده
بطرف قلعه نوزه روان شد پیش از این امیر سلطان شاه با لشکرهای خراسان مسور فرموده
آن قلعه را عمارت کرده و چون خبر ساحه وصول بران دیار انداخت مبهمان
مسارع علیه رسانیده که قصد رسانی از احشام اوغانی که سابقا فرمان شده بود
اصل نموده پای از دایره متابعت و مطاوعت بیرون نهاده اند و راه قطع امیر زاده
مرحوم بعضی از ولایات هند را غارت کرده و غنایم بکابل متوجه شده این جماعت مردم
گرفته دست تعدی از آستین بی باکی بیرون آورده و چیزی از اموال ربوده اند و آنکه
از بیم جان بکوهها و جنگلها برده قطع طریق پیشه نموده از استماع این خبر آتش خشم پادشاه
هفت کشور زبانه بفلک کشیده هم در آن روز با جمعی از اردوی فیروزی نشان
روان شد و بعد از سه روز بمواطن آن بد گوهران رسیده فرمان داد که سوران
از آسمان فرود آمده سپاه بکوهها و جنگلها درآمده و بدست شمشیران خون ریز را از آلایش
وجود ناپاکان ناپاک سازند و در آن سرخاک جوی موجب فرموده عنقوره
ارتکاب روی آورده خلق نامحدود از آن عاصیان را به تیغ قهر گذرانیدند و عیال
و اطفال آن جماعت را اسیر گرفته اموال و اسباب ایشان بدست لشکریان افتاد
بعد از آن آتش نهب و تاراج در خان و مان آن طبقه بدبخت بدکردار زدند
و بعضی از آن طایفه بمشقت بسیار جان شیرین را از آن دریای خون بساحل
نجات تنگ پای کشیدند و حضرت صاحب قران دین دار دستگیر کرده
خواست که در آن کوه با لشکر ظفر قرین چند آن توقف نماید که بقیه السیف از آن
افغانان را که درکوه و صحرا متفرق گردیده اند بدست آورده و بر دار سیاست
آویزند تا تمامی آن دیار از شر آن جماعت بالکل ایمن و فارغ گردد مقارن

مقارن این حال منهیان قاصد اویل نام محبت صادق و اخلاص تمام روی
بدرگاه گیتی پناه آورده و پیشانی عجز و افتقار بر ساحت مملکت نهاده و زبان اعتذار بمستغفر
گشاده و توبت و انابت را وسیله اخلاص و نجات خود ساخت چون فروغ صدق
نفس و پاکی عقیدت او بر مشکاة ضمیر انور تافت بر جریمه جرایم او رقم عفو و اغماض
کشیده و بانواع عنایات و ملاطفت اویل را بمرتبه رفیع و محل بلند رسانیده و بعد از قمع قلعه
نوزه امیر سلطان شاه گشته بود که حشم کلامان کوکر و انبوه قصد باشکوه و بانک گشته
اتهبت اند فرمان حضرت صاحب قران سعادت افتخار را ببمیع رضا اصغا نموده اند و
چون لشکر سایه مبرا از اهل کوهستان و اندیش از آنکه خبر زینهار سایه وصول بران دیار انداز و بعدود
امیر مشار الیه بر سران قوم تویی بیکل روزمند تاخته بود و جمیع را مقهور ساخته خان و مان
ایشان را بباد غارت و تاراج داده بود و زنان و فرزندان آن جماعت را اسیر کرده
در وقتی که رایات نصرت آیات بدانجا رسید امیر سلطان شاه مظفر و منصور بموکب همایون
پیوست و بندگی او موقع قبول یافت و بانواع تربیت و نوازش مخصوص گشت و در غره
محرم سنه احدی و ثمان مایه اردوی کیهان پوی از حوالی قلعه نوزه نهضت فرموده در حوالی
قلعه نوزه نزول فرمود حضرت صاحب قران مالک ستان از آنجا طایفه از سپاه ظفر پناه
را با امیر سلطان شاه بولتان پیش امیرزاده پیر محمد روان ساخت و کوتوالی قلعه نوزه را بشاه
ملک فراهی ارزانی داشت و پانصد کس از سپاهیان را پیش او گذاشت و از آن
موضع سوار شده و قطع منازل و مراحل کرده و در آن محل که سلطان جلال الدین خوارزمشاه
بعد از که فرار از چنگیزخان گریخته خود را باب زده گذشته بود چنانچه در مجلد تحت
گذارش یافت که شده بود فرود آمده و حکم جهان مطاع عالم مطیع صدور یافت که بر سر آب کشتی
می چند زمان بر در آن فی الحال برحسب فرموده عمل نموده در مدت دو روز از سه ماه و کشتی
و نی جسری معبر مرتب ساختند مقارن این حال سید محمد مدنی که از مکه و مدینه برسالت آمده بود

عرض رسانیده که حکام و اشراف آن اطراف در مقام اضطرار مترصد و امیدوارند که رایت
نصرت شعار سایه وصول بر آن دیار اندازد و آن ممالک در ظل رعایت و حمایت خویش
آورده و باز گردانیده و رسول اسکندر شاه حاکم کشمیر را که بجهت عرض عبودیت و نیاز
آمده بود نوازش نموده رخصت انصراف ارزانی داشت و اسکندر شاه [illegible]
که با لشکرها در نواحی دیپالپور بموکب منصور رسیدند و روز دوشنبه دوازدهم محرم سال
صاحب قران گردون غلام از آب سند عبور نموده و لشکریان بهرام انتقام تمامت
آب برگرفته بکنار جول جره نزول کردند و این جا بامست طول و عرض که در میان اهل
تاریخ بجول جلالی اشتهار دارد از جهت آنکه سلطان جلال الدین خوارزمشاه در هنگام فرار
از چنگیز خان در این جول در آمده خلاص یافته بود و در این اثنا رایان و مشائخ آن کوه جود
بهبود و اقتضای طالع مسعود روی توجه بدرگاه گیتی پناه آورده و اظهار ایلی و خدمتکاری
کرده پیشکشها کشیدند و پیش از این بچند گاه امیرزاده رستم طغا بوقا برحسب اشارت علیه
با فوجی از موکب منصور بطرف مولتان رفته بود و از آنجا بجانب کوه جود و شغان عزیمت
نسق ساخته و همین رایان او را چند روز نگاه داشته وظایف خدمت و ضیافت
بتقدیم رسانیده بودند و اقوام دیگر افغانان را عواطف شاهزاده شامل حال ایشان شده مسرور
و آسوده خاطر بمنازل خود بازگشتند **ذکر شهاب الدین مبارک شاه و عتو و عناد
او بعد از انقیاد و دیگر** شهاب الدین مذکور حاکم جزیره بود که بر کنار آب جه کان
و بکثرت حشم و بسیاری مال از امراء آن حدود امتیاز داشت و در آن اوان که امیرزاده
پیر محمد جهانگیر بجهت مولتان رسید شهاب الدین مذکور بطوع و رغبت کمر عبودیت بر میان بسته بدرگاه
شاهزاده آمده در سلک سایر ملازمان عتبه علیا انتظام یافت و بملاطفت و احسان
خسرو ممالک ستان مخصوص گشته چند گاه بشرایط ملازمت قیام نمود و چون رخصت
انصراف یافته متوجه مسکن خویش مراجعت کرد سلطان جهل و غرور استحکام مقام

و [illegible] آب را از نظر او جلوه داده با سر مخالفت و رو روی کشیده از طریق مستقیم عبودیت
قدم بیرون نهاد و چون کنار آب جه محل نزول رایات عساکر پادشاه بود [illegible]
عصیان شهاب الدین مبارک شاه آگاه شده امرا را بر عقب او در تعاقب آمده
فرمان داد که امیر شیخ نورالدین با تومان خاصه روی توجه بدان جزیره نهاده بشمشیر
معاقبه کرد و آتش در خرمن جمعیت مخالفان زند امیر مشارالیه برحسب فرمان
حضرت صاحب قران گردون توان روان شده مانند دریای جوشان موج [illegible]
گشت چون بدان جزیره رسیدند دیدند که شهاب الدین مبارک شاه مذکور خندقی
عظیم فرو برده و دست و باره بلند بر کشیده و مستعد محاربه گشته در حوالی آن حصن حصین
بحیره بوده سپاه و لشکر نصرت شعار بسرعت گذر مانند برق و باد از آب گذشته آتش حرب
و جدال برافروختند و جنگی دست داد که زبان از تعریف و توصیف آن قاصر است
چون زمانه بر سپاهیان و درون مخالفان تیره و تاریک شد سپاه نصرت شعار بمنزل
خویش فرود آمده آرام گرفتند شهاب الدین مبارکشاه با ده هزار مرد گزین اهالی
سنوران آورده جنگی عظیم در پیوست امیر شیخ نورالدین با سپاه جلادت آیین پای
ثبات و وقار افشرده حملات متواتر متعاقب کردند رعب و هراس بر خاطر مخذولان
استیلا یافته از شمشیر آتش بار سپاه جلادت شعار بعضی از آن طایفه خود را در آب
انداختند و برخی دیگر بکشتی نشسته بسیار کشتی جهات بساحل نجات رسانیدند و در آن
حین حضرت صاحب قران با لشکر نصرت قرین رسیده در حوالی آن جزیره فرود
آمد و مبارز شهاب الدین مبارکشاه جانب حزم و احتیاط رعایت کرده بود و دو دست
کشتی از جهت روز چنین مهیا کرده و چون در آن شب مسکنت و نکبت
گشت بزور مادر و متعلقان خویش بکشتیها در آمدند و بزور آب جه روان شدند و
متوجه اوچه شدند امیر شیخ نورالدین مذکور با سپاه نصرت قرین ظفر شعار باشارت

حضرت صاحب قران کرده چون اقتضا افتاد از کنار کنار آب رفته جنگلی عظیم کرده بودند
از ان طایفه را منع استقامت نگذاشتند و چون امیر شیخ نور الدین از عقب ترکمانان
بازگشت حضرت صاحب قران در دفع و ازال طایفه را که در ان شیمون مراسم
جلادت تمام نموده بودند و پای ثبات و وقار در موقف خویش استوار داشته
زخم دار شده بودند کلفت و زر پیش نظر گردانیده و تا کارسازی ساخت و چون کشتیهای
شهاب الدین مبارک شاه بحدود مولتان نزدیک رسید امیرزاده پیر محمد و امیر
سلیمان شاه با فوج منصور سپاهی راه بر ایشان گرفته و آن بدبختان را در میان
آب دستگیر کرده طعمه ماهیان ساخته و شهاب الدین مبارک شاه از بیم جان خود
در دریا انداخته بهزار مشقت از ان ورطه خونخوار خود را بساحل نجات کشیده و امیر
شاه ملک برحسب فرمان حضرت صاحب قران بملتان در آمده بهادران لشکر ظفر پناه
اثر جمعی کثیر را بجهنم فرستادند و با غنیمت بسیار و برده و مردان از حساب و شمار
و کشتیهای گران بار از سایر حیوانات و اجناس و مأکولات بار ده بار بموقف معاودت
نمودند چون حضرت صاحب قران از انجا در حرکت آمده بتاریخ ششم روز کنار کنار
آب روان شده بلب آب خناود در برابر قلعه تلمبی نزول آمد که آب جه و آب
خناود در ان محل بهمدیگر پیوندند و آن حضرت فرمان داد که جسری بر ان دریا بسته
در مدت سه روز پلی مصر ساخته و پرداختند (red) ذکر رسیدن جنود فرخنده بصوب
قلعه تلمبی و نهضت رایات ظفر آیات بجانب نصرت کوکری و دیگر سوانح (end of red) شهریار روی
زمین با لشکر نصرت قرین از پل گذشته بکنار آب تلمبی در برابر شهر قصبه بارگاه سعادت
انتما بعیوق بر افراشته و حکام و روسای ان بلده با سادات و علما و اشراف
و اعیان بیرون آمده بشرف دستبوس آن حضرت استسعاد یافته و در بیست و دوم
حضرت صاحب قران از آب عبور نموده و در غره صفر سنه احدی و ثمانمائه بصحرای ملکی

مضرب خیام خدام سپاه احتشام گشت و نویسندگان دیوان علم موجب فرموده مبلغ
دو لک ول ادمی برسم امان باسم شهران رقم زدند حکم شد که سادات عظام و علما
تمام از ان مطالب معاف و مسلم باشند محصلان بکار خویش مشغول شده چیزی از
ان مال رقم باقی نماند درین وقت بسبب حرکت مفسدی که از اوراق اشجار و قطرات
امطار افزون بودند رسیده و غله احتیاج تمام داشتند رایخ جهان مطاع شرف
صدور یافت که هر جا غله باشند بردارند در ظلمت شب لشکریان بهانه طلب غله
در شهر رفتند و مسلمان را اکثر فراشی در خانها زدند و انچه یافتند بیاد غارت
و تاراج بردادند و بغیر از منازل سادات و علما و ارباب هنر و تقوی اصحاب
از بس و بوی حالی مصون و محروس نماند مقارن این حال مسامع حضرت سپهر
شهریار جهان بان رسید که طایفه از حکام دیار تلمبی با میرزاده پیر محمد جهانگیر در
مقام متابعت و مطاوعت آمده بودند اکنون بسبب اغوای طغیان بر آورده
شیوه مخالفت شعار خویش ساختند از استماع این خبر نایره غضب شهریار صاحب
قران التهاب یافته حکم عالی شرف نفاذ یافت که امیر شاه ملک و شیخ محمد ایکو
تمور با تومانات خویش بر سر ان جماعت روند و ایشان را گوشمالی بسزا دهند امرا
و لشکریان برحسب فرمان روان شده و بجنگلها در آمده قریب دو هزار هندو
را به تیغ روان ساختند و با غنایم منصور باز گشته باردوی کیهان پوی
صاحب قران در پیوستند و روز شنبه هفتم صفر سال مذکور رایات
نصرت آیات در حرکت آمده روز دیگر نواحی جال که در کنار آب بیاه واقع
شده محل لشکرگاه حضرت صاحب قران اقبال گشت و در ان موضع بسمع
رسانیدند که نصرت کوکری با دو هزار مرد در موضع جال پناه و قلعه عظیم را ساخته
تحصن برآب کرده است حضرت صاحب قران با لشکری بیان مانند بحر اخضر شتافت

و خود شتابان روی توجه بایشان نهاده و برانغار بفوج امیر شیخ نور الدین و امیر الله داد
آرایش یافت و جوانغار از ابهت و حشمت امیر شاه ملک و امیر شیخ ابو محمد قوت و ترتیب
و زینت گرفت و علی سلطان تواچی و ساوکان در پیش تول اماده جنگ و جدال گشته
و گرگی از غایت جهل و غرور و فرط تهور با هزار کس از جنگ جویان خود دستان در برابر
سپاه حضرت صاحب قران ظفر نشان بکنار رود کول آمده صف آرای گشته و سعی
سلطان تواچی و ساوکان خراسان در کنار آب و حل آتش حرب و جدال برا
افروختند چنانچه او با چند کس دیگر خسته و مجروح شدند و امیر شیخ نور الدین و امیر الله
داد از عقب این رود بر گرگیان در آمدند و بضرب شمشیر آب دار آتش بار
اگر آن خاکساران را بدرک الاسفل فرستادند و گرگی نفرت انجام نکبت انجام
معلوم نکرد که ازان ورطه جان بیرون برد یا با دیگر کشتگان راه جهنم پیش گرفت و
لشکریان حضرت صاحب قران گرد ان قزان اموال و اسباب ان جماعت را
غارت کرده در اماکن و خانهای ایشان آتش زدند و عساکر گردون مآثر ظفر شعار
بزحمت و مشقت بی شمار ازان گل و لای گذشته موضع شاه نوار مرکز رایت
واجب الاحترام مهبط الانوار حضرت صاحب قران دوست نواز دشمن گداز
گشت و ان قریه ایست معتبر و در ان سرزمین غله بسیار بود زیاده از حساب و
تخمین انچه توانستند بر داشتند و انچه از بردن ان عاجز آمدند بر حسب فرمان
حضرت صاحب قران جهان مطاع آتش در انداختند و از ان غلات مانده بود
زدند تا ان گبران ازان غلات انتفاع نیابند بعد ازان اردوی گیهان پوی
شهریار هفت کشور از شاه نوار کوچ کرده بر کنار آب ساوه در مقابل قره بیجان
فرود آمدند و درین روز فرزند شاهزاده جهانبان شاهزاده شاهرخ بهادر نام از نزد
رسیده اخبار شاهزاده رسانید و تحف و سلاکات که همراه داشت گذرانید

همشیر

و امیرزاده ابراهیم سلطان و امیرزاده جهانگیر و میرزا ابچل و میرزا بایقرا و میرزا سیورغتمش
و سایر اولاد و احفاد گرامی بموجب فرمان بازگشتند و آوینه برادر جشنه ملتقی ملازمت
انجاقت معزز شد چون به تبریز رسیدند متعاقب فرمان بتقبل بستان و النجا گذرانیدند
و در اوایل پاییز متوجه سلطانیه گشته و بمقصد رسیده و دست در گردن مقصود حمایل کردند
چون حوالی نسکول محل نزول لشکر جوانغار و قول گشت حضرت صاحبقران بار دیگر ایلچی پیش قیصر
فرستاده و خلاصه پیغام آنکه لشکر نصرت شعار روی توجه بدین دیار نهاده و اند اما چون
ملاطفت که سابق اعلام کرده ایم اگر قلعه کماخ باکه همیشه داخل این ممالک بوده بگماشتگان ما
باز گذاری مملکت روم بر تو مسلم ماند و درین مرز و بوم از سر فراغ بال بغزای کافران فرنگ
بال اشتغال فرمای و بقدر امکان معاونت و مساعدت تو بتقدیم رسانیم تا در ثواب جهاد با
شریک باشیم درین اثنا رسول خبر آمد که قرا یوسف از قیصر روی گردان شده و جدید دار
پیران رفت آنحضرت با ایلچی گفت کرا دیدم بغیر یا کوی که متعاقبان او رانده ما فرستاده
توانند و دست کوتاه کرده ذکر فتح قلعه ترتوم و حصار کماخ و تخریب عمارات قلعه تختین و
رسیدن ایلچیان قیصر بمعسکر دارای بحر و بر دران اوان که حضرت صاحبقران در صحرای نسکول بود خبر
بسمع همایون رسانیدند که درین نواحی قلعه ایست استوار و محکم موسوم بقلعه ترتوم و قریب بیست
نفر گبران بی دین در ان موضع از دین پناه برده اند و متعرض آینده و رونده میشوند و اهل
اسلام از ایشان متضرر میگردند و دران هنگام حاکم ایشان طغای شخصی گرجی پیک نام تاب
خود را گذاشته غیبت نموده بود و چون این بسمع اشرف اعلی رسید یرلیغ واجب الاتباع
صدور یافت که امیر شیخ نور الدین و امیر شاه ملک و موسی توپوغا و دیگران امیران شتافته
شمشیر کین از نیام انتقام کشیده و روی انتقام بدان صوب آوردند ایشان بموجب فرموده
روانه شدند و پیش از وصول خویش ایلچی فرستادند و بتقبیل اقدام پیغام دادند که اگر
و جزیه قبول کنید در امان باشید و الا آثار سخط و غضب با شمار رسد گبران باستحکام قلعه مغرور بوده

جوانی نه بر وفق صواب داده و از انقیاد و اطاعت سر باز زده و بتهیه اسباب جدال و
اشتغال نموده نه چون مجاوران دین و پیوندگان عرصه یقین بانجا رسیده و برزم پیکار و محاصره
حصار مشغول شدند که چنان شقاوت فرجام مدت شش روز در جنگ تیغ و معارضه سپاه اسلام
حرکت المذبوحی کردند روز هفتم چهره مقصود در روی نمود و قلعه مفتوح گشت سپاه بهرام انتقام
مجموع آن گرجیان بدکیش را بدو نیم در شمشیر گذرانیده حصار را با زمین یکسان ساختند و غنایم از جهات
اندازه نگه داشتند بعد از تسخیر و تخریب قلعه طغای که حاکم آن موضع بود بدرگاه عالم پناه شتافته حرم
خسروانه از سر جرایم او در گذشت چون رایت نصرت نشان بقلعه نیک رسید چند روز
در آن حدود توقف واقع شد و از میعاد آمدن ایلچیان شهریار خجسته قدوم چاز معین
منقضی شد خبری از روم پیدا نشد موجب ملال خاطر خطیر حضرت صاحبقران جلال شده بر زبان
جاری گشت چه ایشان یافت که ترا دو تبار اعتباری عظیم داده و هر چند با ایلدرم بایزید
روی رفق و مدارا سخن بگفتیم ترکمانی ابله انگیزد که از در مصالحت و موافقت در آید
و هر چند ما نیز خواستیم که لشکر بجانب روم کشیم و به آن دیار که از ثغور اسلام است تعرض نرسانیم
او بر حرکاتی اقدام مینماید که بر ذمت همت پادشاهانه واجب و لازم میشود که متوجه جانب او
شویم و جزای او در ستیزه کاری و خودرایی او را در کنارش نهیم از اتفاقات ایلچیان باز نگاه
داشته بازفرستد درین اثنا مهد علیا تومان آغا و سعد وقاص پسر امیرزاده محمد سلطان را
سلطانیه رسانیده باز گردانیدند چون هوا ارزروم از غبار موکب همایون غالیه بیز گشت شاهزادگان
و نوئینان که در زمستان از قراباغ اران باطراف و اقطار مملکت رفته بودند و دشمنان را
مقهور ساخته ایل و احشام را تاخته با غنایم و اموال باز گشتند و از راه آق داویک گذشته
در ظل موکب همایون پیوستند و در اثنای این اوقات داعیه تسخیر قلعه کماخ از خاطر همایون سر زد
و آن حصاریست باستحکام و استواری موصوف و معروف بر روی سنگی پاره بلند واقع
شده و پیرامن آن بیابانات و بساتین کشتزار پر انواع گلها و ریاحین آراسته و رود

آن سرودیست فرات که غیرت فزای آب حیاتست جریان یافته و از بدایع صنایع آفریدگار آنکه هر سال موسم بهار
طیور صغار بجثه عصفور در آن دیار سه روز پیوسته فرود می آیند مردم انها را گرفته نمک سود کرده
در اوانی و ظروف ذخیره مینهند و هر چه در آن سه روز نگیرند بالش بزرگ شده می پرد القصه
چون پرتو التفات حضرت صاحبقرانی بر تسخیر قلعه کماخ افتاد امیرزاده محمد سلطان زانو زده التماس
نمود که آن امر منوط باو گردد و همچنین شاهزاده همت باتمام مقرون گشته آنجناب با امرا و تومان این
و قشون و سپاهی از ادوات اشجار افزون و آلات محاصره و جنگ حصار و ادوات رزم و
پیکار با عیار بانجانب توجه نمود و چون حضرت صاحبقران گیتی ستان به ارز باکان رسید امیرزاده
ابابکر و امیرزاده خلیل سلطان و دیگر شاهزادگان و نوئینان با فوجی از سپاه جلادت شعار
در عقب شاهزاده عالیمقدار در شتافتند و ایشان چون با امیرزاده محمد سلطان پیوستند اطراف
و جوانب قلعه محیط گشته بمحاصره اشتغال نمودند و سپاه نصرت پناه همت بر فتح حصار گماشته آنرا
از قلعه باز گرفتند و نردبانها از ریسمان ترتیب داده طایفه از مردم کریت در ظلمت شب نردبانها
بالا رفته و سرهای آن در آن بالا استوار ساختند امیرزاده محمد سلطان اسامی جمعی از بهادران
طلب کرده مقرر فرمود که بر نردبانها بالا روند و مردان کارزار در آن شب تا دمیدن صبح شهریار
دولت یار عمل نمودند اهل حصار از توجه دلاوران خبردار شده و از سر اضطرار دست مدافعه برآوردند و
سنگهای گران پران کرده در مقام ممانعت آمدند در آن شب بریم و براس علی شیر مرزا و
امیر عباس و چند نفر دیگر غلطانیده از بالا در افتادند و گوهر حیات تسلیم صیرفی قضا و قدر نمودند
دیگر روز سپاه دشمن سوز جنگ سلطانی در انداختند از نهیب آن واقعه غبار معرکه رخسار
آفتاب رزد و فضای هوا لاجورد گشت امیرزاده محمد سلطان بهادرانه از جنگ و جدال و حرب
و قتال تحریض مینمود و امیرزاده ابابکر در باب تسخیر حصار سعی و کوشش بسیار مینمود و نوکران او
پیشتر از همه بالا برآمدند آخر الامر حاکم مقهور را از اطراف و جوانب حمله آورده دشمنان را مقهور ساختند
و بیک جنگ سلطانی حصن حصین را مسخر گردانیدند چون این خبر بسامع شهریار کامکار رسید فی الحال

سوار شده متوجه آن جانب گشت و بآنجا رسیده برج و باره قلعه را منظر احتیاط درآورد و چون مسافت
میان ارزنجان و قلعه کماخ هفت فرسخ بود زمام ضبط حکومت حصار مذکور را در قبضه اقتدار امیر طهرتن
والی ارزنجان نهاده و از آن جانب مراجعت نموده بترتیب اسباب محاربه قیصر مشغول گشت و در اوائل
سی از ... باب بغی و عصیان و چنانچه از چم تیغ سرافشان عساکر فیروزی نشان گریخته بود و منبع
نقار و موضع برده امیر شیخ نورالدین و امیر سلطان تواجی و دولتیمور بموجب یرلیغ واجب الاتباع
روی قمع و استیصال بجانب ایشان نهادند چون از شکوه لشکر دشمن شکن لرزه بر اعضای کوه
سنجاق افگنده افتاد و بیچارگان از سر عجز و اضطرار بپای اطاعت و انکسار پیش آمده زنهار خواستند
و امان یافته جان از آن غرقاب فنا و بوار بکنار کشیدند چون حلگاه سیواس مضرب سرادق گردون
اساس گشت ایلچیانی که حضرت صاحبقران او را برسم رسالت فرستاده بود با فرستادگان
قیصر روم بدرگاه سپهر اشتباه رسیدند چون ارادت ازلی بخرابی آن مرز و بوم متعلق شده بود
ایلدرم بایزید بعد از مطاوعت راه مخالفت سپرده و از جاده صواب منحرف گشته پیغامهای درشت
و سخنان وحشت آمیز در جواب فرستاده و در تسلیم قلعه کماخ معاذیر ناپذیر آورده جهت فی الجمله رسولان
قیصر بوسیله شاهزادگان و نوئینان در مجلس همایون حاضر شده زانو زدند و چند جانور شکاری
و ده سر اسب تازی بموقف عرض رسانیدند و از کلمات رای ایلدرم بایزید فصلی شنیع بازراندند
حضرت صاحبقرانی از استماع آن حکایت برآشفت و پیلاکات را رد کرده بزبان خشونت گفت
بیت اگر رسم شاهان نبودی که نیز ¤ بکشتن ایلچی مکن ¤ نفرمودمی تا سرت را ز تن ¤ بدانیش کردی جدا
سخن بعد از تسکین صورت غضب فرمود که چون کسی را سعادت مساعدت نکند نصیحت نیک اندیشان
سود ندارد هرچند خواستم که ایلدرم بایزید را از خواب غفلت بیدار گردانم تا بلاد اسلام از آسیب بهرام
انتقام مصون و محروس ماند چون خدا نخواست فایده بر آن مرتب نشد توقفی بر فراغ بال و دنیا
نا پسندیده است اگر کوچ قرا یوسف منهزم را فرستاد و قلعه کماخ را بکارکنان ما تسلیم نمود هم او و هم مملکتش
از حوادث دوران مصون و سالم میماند الحمد لله والمنه که قلعه کماخ ... او در تحت تصرف بندگان

آمده اکنون باوی بگویید که چون سخن ما را بسمع رضا اصغا ننمودی و از شفقت و مرحمت ما نگاه و جایزه داشتی
ثبات استوار دار بیت اگر مرد جنگی بیفشار پای ¤ که من اینک رسیدم نگه دار جای ذکر عرض
لشکر دیدن و فرستادن ایلچی چون عزیمت غزو از جانب روم تصمیم یافت از پایه سریر گردون مسیر
فرمان صادر شد که لشکریان در صحرای سیواس جمع آیند آنحضرت بر بالای پشته که برابر آن بود چتر
باوج سپهر برین برافراخته بود و لشکر عساکر منصوره فوج فوج چون دریا در موج آمده و کوه کوه
مانند کوه از جای خود جنبیده همه تیر انداز و شمشیرزن و از فرق سر تا نعل نگاه در غرق آهن و
فوجی از آن افواج که در مقابل خداوند تخت و تاج میرسیدند سرداران ایشان پیش آمده زانو زده
... زبان بدعا و ثنا بگشودند و آنحضرت از عاطفت او را ای ... و بدین نهج دیوسون تومان
تومان هزاره هزاره و قشون قشون میگذشتند چون نوبت بمیرزاده محمد سلطان رسید که ...
روزی از سمرقند آمده بود و سپاهی عرض نمود که چشم گردون پیر بمثال آن جوانان ندیده بود
کواکب زیب و زینت موکبی مانند آن مواکب بیاراسته شاهزادگان جوانبخت فرموده بود که
از لشکر بزرگی فوجی را علم و سواران و تیر و ترکش و نیزه و چماق و غیره ذالک از علم
و سنجق و سایر اشیا سرخ بود و دیگری سبز و فوجی سفید و زمره رنگ تمامت زنده دار و جوشن پوش
بسان بحر اخضر در جوشش و خروش امیرزاده مشارالیه بپای جنبش بوسه ... آورده حضرت صاحبقران
سعادت قرین شرف احماد ارزانی داشت چون از اول بامداد تا آخر پیشین طبقات خشم ... راه
نظر فرمان فرمای خواقین ... دادند یرلیغ جهانمطاع صدور یافت که فرستادگان روم را
گردانیده تا آخر صف رسانیدند ... بارگاه فلک اشتباه بتفقد فرمودند ... ایلچیان را
از مشاهده کثرت و حشمت عساکر گردون مآثر و تجمل و آئین ایشان دود دهشت بدماغ برآمده خوف
و خشیت بر ضمایر آن جماعت استیلا یافت روز دیگر حضرت صاحبقران والاگهر رسولان قیصر را
نوازش فرموده رخصت بازگشتن داد و گفت با ایلدرم بایزید بگویید که چون آئین غزا و رسم
جهاد در مملکت تو قائم است موافق مزاج ما نیست که آن دیار را از عبور لشکر منصور ما آسیبی رسد

دانسته طریق مدارا و مواسا مسلوک میداریم اگر متعلقان طهرتن بفرستی یکی از فرزندان خود را بجانب
روانه گردانی ما او را گرامی تر از فرزندان چلبی خود نگاه داری غبار وحشت از میان برخیزد و مملکت
روم بر تو مسلم ماند و مردم آنجا بر خبر اقبال و سکون خاطر بغزا کفار و دفع اشرار و معاندان فاسق فاجر
مشغول شوند یقینست که چون مهم بر این منوال گذرد برکت آن در عاجل و آجل بروزگار همگنان واصل
گردد والسلام علی من اتبع الهدی چون ایلچیان مراجعت نمودند ایشان بسمع اشرف اعلی رسانیدند
که درین حدود در نواحی قلعه ایست موسوم بجاورک و در آنجا طایفه از چغتاییان متحصن شده اند
و بمتانت حصار دم از تمرد و استکبار میزنند فرمان عالی صادر شد که امیر شیخ نورالدین و امیر
متوجه آن صوب گردند و در تخریب قلعه و ساکنان آن بقعه مساعی جمیله مبذول دارند امرا بامتثال
مبادرت نموده با طایفه از بهادران سپاه روی بدان جانب آوردند چون بقلعه رسیدند
محاربه و اشتغال رفت دلیران بکار خود اشتغال نموده دیوار حصار بینداختند و لشکر نصرت شعار
بتیغ آبدار چغتاییان را بدارالقرار فرستادند و عمارات با زمین هموار ساختند ذکر توجه آن برگزیده
خالق البریه بصوب قیصریه و انگوریه در حوالی سیواس جمعی مردم که بطرق و
مسالک آنجا بوده وقوف داشتند بعرض همایون رسانیدند که ع راه توقات جنگل است
و قیصریه اگرچه دور است اما حشری گرد و دون لشکر بتوقات آمده است و سر آب گرفته و فوجی از
قراولان که آن جنگل دیده بودند و تنگی گذارش به کرده موافق ایشان گفتند بنابرین خسرو
فلک تمکین عنان نهضت و اقتدار بطرف قیصریه منعطف گردانید و براه قیصریه در حرکت آمده امیر
سلیمانشاه را با لشکر انجم اشتباه در مقدمه بدان صوب روان ساخت و می سلطان تواچی را
از عقب فرستاد تا نگذارد که لشکریان از قیصریه پیش روند موکب همایون جهت نزول از سیواس
بقیصریه رفت و در عدل و احسان بر رعیت آن مملکت گسترانید و چند روز آنجا توقف فرمود
و طایفه از هراس لشکر دوراساس بنا و نقبها و سوراخها برده بودند ارباب علادت تفحص
نموده همه را از سوراخها بیرون آوردند و آنچه داشتند غارت کردند و چون رفع محصول آن

سرزمین بود بموجب فرمان شهریار عالیمقدار بذخایر غلات آنجا یکمرا اجتهاد بر میان بستند بعد از آن
فرمان قضا مضا نفاذ یافت که امیرزاده ابابکر و امیر شیخ نورالدین بقراولی پیش روان شدند آنحضرت
با بقایای سپاه چاپ پوشیده و بال گرده از قیصریه بجانب انگوریه عنان عزیمت معطوف ساخت منزل
قطع نموده روز چهارم نواحی قرشهر مضرب خیام لشکر بهرام قهر گشت و در آنجا خبر رسید که قراولان
سپاه لشکر ایلدرم بایزید دیده اند بموجب فرموده شاهزادگان و نوئینان و سایر سپاه منصور
بنوره فرود آمدند و هر اسپ حزم و احتیاط مرعی فرموده گرد خود خندق کندند و بچپر و منده آنرا
مستحکم گردانیدند حضرت صاحبقران دولتیار امیر شاه ملک را با هزار سوار بزبان گیری فرستاد
و او در ظلمت لیل متوجه خیل دشمن شد و بسرعت سیل ده فرسنگ براند قریب بصبح نزدیک اردوی
ایلدرم بایزید رسیده در کمینگاه ایستاد و چون قراولان دشمن پای از قیتول بیرون نهادند
بر ایشان حمله برده حربی صعب روی نمود و چون قیصر را معلوم شد که عدوی اندک از سپاه نصرت
پای جرات پیش نهاده اند بر خاطر او گران آمده در حیرت و دهشت بفرغ او منقاد شده
امرا و سرداران سپاه خود را در محل عتاب و خطاب آورد هنگام طلوع آفتاب طبل رحیل کوفت
متوجه قرشهر شد امیر شاه ملک سرحی در فرستاده صورت توجه ایلدرم بایزید را معروض رای
صواب نمای گردانید حضرت صاحبقران دوراندیش الیاس خواجه بن شیخ علی بهادر و دیگر
بهادران را که مجموع شصت نفر بودند بزبان گیری فرستاد و امیر شاه ملک مراجعت نموده شبانگاه
بدرگاه خسرو آفتاب احتشام رسید چون روز شد شاهزادگان و امرای عظام بر سبیل مشورت
گفتند درین مقام دو صورت بر لوح ضمیر نقش پذیر میگردد یکی آنکه در همین مکان توقف کنیم تا رسیدن
مخالفان لاشک مردم آسوده شوند و چهارپایان استراحت گرفته از کوفت بیرون آیند دیگر آنکه
بمیان مملکت ایشان درآییم و غارت و تاراج کنان میرویم و باطراف و جوانب لشکر میفرستیم تا
ایلدرم بایزید از سر ضرورت بتعجیل از عقب متوجه گردد و بعد از قیل و قال حضرت صاحبقرانی رای
ثانی را مرجح داشته بسعادت و اقبال پای همایون در رکاب آورده و امیرزاده سلطان حسین را با

سوار در یورت توقف فرمود و امیر برندق بحکم یرلیغ واجب الاذعان و دیگر امرا بسر کلاب
الکوریه رفتند تا اگر از انجانب دشمنان متوجه گردند سر راه برایشان گیرند و لشکر پیاده حسب
فرمان با امرا موافقت نمودند تا در راه چاهها فرو بردند عبد الرحمن که نواحی چادره بود با
سرکرده بهادران که روز پیش بزبان گیری رفته بودند فوجی از انجماعت ملاقی شده دو کس را
بگرفتند یکی را کشتند و دیگر را مصحوب خویش آوردند در آنشب پسر قیصر با هزار سوار بزبان گیری آمده
بود و چهارده دلاوران ظفرپناه گذشته و در دره پنهان شده ایشان چون وقت طلوع صبح باز
گشتند با آن افغانان دوچار خوردند و با آنکه شصت سوار بیش نبودند با یکهزار نفر بفر اقبال در
مقام جدال و قتال آمده جنگ کنان بسوی قبتول خود روان شدند رومیان چون از دور سیاهی
پیاده امیرزاده و سلطان حسین مشاهده کردند بر جای خویش بایستادند آنشصت کس را زمان خلاص بموکب
نصرت شعار پیوستند و امیرزاده مشار الیه نیز از عقب برسید و امرا و پیادگان که بموجب یرلیغ
جهانمطاع در مقدمه بصوب الکوریه توجه نموده بودند پیادگان در راه بحفر چاه و احداث مشغول گشتند
امرا از پیش بالکوریه راندند تمامت ایل و الوس آنحدود و نواحی را غارت کردند و غنیمت فراوان
بدست لشکریان افتاد و رایت فتح آثار بعد از سه روز بالکوریه رسید [illegible] ایلدرم بایزید
یعقوب نامی از امرای خود بالکوریه فرستاده بود بمحافظت قلعه انجا که بر گرد دو پهلو نیز قیام
نماید یعقوب در استحکام قلعه کوشید و آماده قتال و جدال گشته بود و حضرت صاحبقران والا گهر
روز دیگر بر کیت عالم نورد سوار شد و اطراف و جوانب قلعه را بنظر احتیاط درآورد و اشارت
فرمود که بهادران جلادت شعار روی جرات بتسخیر آن حصار نهند ایشان بر حسب فرمان پیش رفتند
و دلیران بمحاربه و مقاتله اشتغال دادند نقبچیان نقب زده آب خندق را بیرون بردند جمعی از ابطال
شجاعت نشان منصور و توکل باورچی و علی شیر و شیخ ارسلان و غیرهم بر برجی از بروج عروج کردند نزدیک
بآن شد که قلعه مفتوح گردد از قراولان خبر آمد که قیصر با لشکری زیاده از حد و احصا از عقب آمده
در چهار فرسخی رسیده است حضرت صاحبقران باردوی همایون بازگشته دلیران که بالا رفته بودند

جنگ کنان بزیر آمدند و بر حسب حکم لازم الامتثال لشکر کوچ کرده مقدار یک اسبتاختن پیش رفته
آب را از عقب گذاشته بودند فرود آمدند جابجا برعایت حزم پیرامن معسکر خندق کندند و از کنار بیرون
استوار ساختند و در لشکر روم تشنه خورده در دامن کوه واقع بود و در آن کنار آبی بغیر از آن
یافت نمیشد چون رایت رومی روز انحطاط پذیرفت و علم شب سنگفام سایه ظلام بر عرصه ربع مسکون
افکند صاحبقران بحکم کرامت فرمان داد که طایفه رفتند و بنجاسات و قاذورات آب را مانند
طینت اهل خلاف و شقاق تیره و مکدر گردانیدند حضرت پادشاه صافی طویت پاکیزه عقیدت
در آنزمان که مردم بر بستر استراحت خفتند روی نیاز بر خاک خضوع و خشوع نهاده از بارگاه
بیچون کارساز فتح و نصرت مسالت نمود و توکل بر فیض فضل الهی کرده اصلاح اسباب ظاهر را
بخاطر در نیاورد بیت ای همه هستی ز تو پیدا شده * خاک ضعیف از تو توانا شده * چاره ما
سازگر بی یاوریم گر تو برانی بکه رو آوریم ذکر تعبیه لشکر صاحبقران سعادت قرین و آراستن
سپاه رزمخواه روم و رکوب فرمودن پادشاه جهانگیر بامدادان که از هیبت خشم دلیران
فیروز جنگ دشمن سوز دل ترک روز در طپیدن آمد صاحبقران بستوده آثار بر کوکب جمیع
عساکر گردون مآثر و فوج افواج همایون بفر شکوه آنحضرت آرایش گرفت لشکر جوانغار بفر اقبال امیرزاده
شاهرخ و امیرزاده خلیل سلطان زیب و زینت پذیرفت امرای بلند مکان مثل امیر سلیمانشاه و امیر
یادگار اندخودی و رستم طغا بوغا و سونجک بهادر و دیگر امرا در ملازمت شاهزادگان مقرر
شدند و قبل ایشان امیرزاده میرانشاه با وج مهر و ماه رسیده و امیر شیخ نورالدین و امیر برندق
و علی توچین و امیر طهرتن و مبشر و حاجی و عبد الله عباس و سلطان سنجر حاجی سیف الدین و عمر طابان
و امیر شیخ ابراهیم شروانی و غیرهم در خدمت شاهزاده مشار الیه کمر بستند و قبل ایشان امیرزاده
ابابکر بود و امیر جهانشاه و امیر قراعثمان ترکمان و توکل برلاس و پیر علی سلدوز در دست
راست قول قیادت منصب باشتیمور اغلان بود و امیرزاده احمد عمر شیخ و شنواده و سرای
و جلال باورچی و ماسوق و یوسف جلال و حاجی بابا سونجک و اسکندر شیخ و یوغا و خواجه علی میرخواجه برلاس

و دولتیمور و حسن برلاس خواجه و محمد قوچین و ادریس قورچی و شمس الدین المالیغی و عمر بیک تواچی و
ارغون ملک و پیر محمد و بهاء الدین و قرا احمد و بیک ولی الچیکدای و جتای و دولتخواجه اچی بوغا و
عبدالله و صوفی خلیل و محمد تواچی و اتلمش قوچین و شیخ محمد و قرابان و پیشخو و حسین و عمر بیک و
روز بوقی قربانی و جهانشاه و بردی بیک قوچین و احمد و عجب شیر و محمود و بهلول و امیرزاده بیکم
و دیگر اعیان و سرداران و در دست چپ قول جلال الاسلام بود و توکل قرقرا و علی محمود و
شاه ولی پسر سونجک و جانی بیک و دیگر برلاس خواجه و محمد خلیل و دولتیمور تواچی و شیخ حسین
میرک ایلچی و بایزید و لقمان تواچی و سلطان برلاس و عبدالکریم حاجی سیف الدین و عادل آقا
و قطب الدین و جنید و جهانملک ملکت و بلال قوچین و عبدالله حاجی سیف الدین و پیر محمد شنکوم و
شیخ ارسلان کیک خانی و دولتخواجه برلاس و الیاس کیک خانی و یوسف برلاس و علی جان
و خواجه شیخ علی بهادر و عثمان تواچی و اسکندر شیخی و شاه شاهان سیستانی و ابراهیم قمی و شاه بولن
سیستانی و سراول بایزید و شاه یوران و دیگر بهادران و دلیران در پیش قول امیرزاده محمد سلطان رایات
استعلا را اوج مهر افراخته بود و در ظل علم همت او امیرزاده پیر محمد عمر شیخ و برادرش امیرزاده
اسکندر و از امرا سنقر و امیر شمس الدین عباس و امیر شاه ملک و ایلچی خواجه و شیخ علی بهادر و امان
و دیگر بهادران قرار گرفته چهل فوج آراسته در سایه ماهچه توق ظفر پیکر باز داشت که از جمله
که به وقت احتیاج اتفاق امداد یاران بدان صوب روی آورند و چند زنجیر فیل کوه پیکر از بلاد هند
و پیادگان در راه روی ایلی شده بود و همه را با جل گوناگون آراسته و رعد اندازان و نفط اندازان
و کمان اندازان نشسته در پیش صفوف عساکر منصور باز داشته و از آنجانب نیز ایلدرم بایزید همت
در آرایش لشکرگران و سپاه بیکران خود از جغتایان و طوایف فرنج و غیر ایشان پرداخته و لوای
و اقربا و طبقات حشم و از دودمان خود را در محال مناسب جای ساخته از آنجمله پسر لاس فرنجی را که برادر زن او
بود با بیست هزار سوار از مردم فرنج در قبل قول مقرر داشت و ایشان مجموع سیاه پوشیده بودند
و بدین بیت مترنم شده که بیت ظاهر و باطن به داغ اتحاد سوخته‌ایم هم درون و هم برون یکدل داریم دم

پیران یکی از عادت اتفاق در پوشیدن جوشن چنانست که تا بپای در آهن نهان سازند که بغیر از چشم
عضوی دیگر پیدا نیست و بندهای آن از پشت پای بسم پوسته قفل بکنند و تا قفل نگشایند جبه و خود
از ایشان جدا نشود و در قلب میمنه پسر بزرگ خود سلیمان چلبی را با لشکرهای روم توقیف فرموده و
در قول ایستاده و سه پسر موسی و عیسی و مصطفی را در پس پشت خویش جای داده و محمد چلبی که ارشد اولاد
او بود و دیگر تیغی اشتهار داشت و عظما و امرای روم مثل قوج پادشاه و مرزه و حمزه و ابوحسن و یعقوب
و یوسف و امیر طرخان و شکری برشش و بلبان و داود و دالی و شاهین و بالنج پیر العقیده و احمدی
پسر طاهر و محمدی و قبل و باشاق و غیرهم هر یک با گروهی از لشکریان بجای خود قرار گرفته
و قیقرو بانات متحد و ارباب شهامت و جراءت روی کین بمیدان رزم آورده و هکل و مسلح و
مرکب آمده و چاوشت سلطانی دو شاه جنگجوی کینه گذار آراسته و پیادگان دلاور جهرهای چتر
داشته پدید آمده و بر سرشیها در چنین کوس و کورگه زده و سورن انداخته بیت برآمد بانگ
کوس و ناله نای ز دو کوه آهن خروش از جای پدید آمد از آهنین تن نهان گردید و چون آتش و دود
در آهن نهفته در محاربه حضرت صاحبقران با قیصر و هبوب نسیم اقبال بر رایت ظفر پیکر و گرفتاری ایلدرم بایزید
و اکرامش بر رخ بخت او چو شد قلب و جناح هر دو صف راست نفخان کرنای و کوس برخاست زهر جانب
علم زد آتش کین در دو لشکر را همه گشت زلگین حضرت پادشاه دین پرور بر رسم معتاد آیین شجاعت و
در روی جراءت و افتخار به درگاه قادر مختار رفع ملتمسات نهاد از بارگاه مالک الملک استمداد
معاندان و استعلا بر مخالفان مسألت نمود و چون چهره مطلوب در مرآت امید آنحضرت جلوه‌گر آمد
و روی آرزو بی نقاب از حجاب بدید در دور همین شاهد فرمود و رکاب حضرت آفتاب را بجای
مبارک مشرف ساخته سوار شده و توکل بر آفریننده جز و کل کرده متوجه مصاف گشت فرزندان او که
لشکر فیروزی سمات شمال وجود اهل جلادت و شاهد راستین قدرا از صحن حیات منقطع ساخته و تیغ
آتشبار هوس برزن و چند از ایشان زاده بر هم سوزنده جان در آن حضرت شعار شمشیر آتشکده و مبادره
پیش رفته و دلاوران روم تیر بپای جلادت در میدان مقاومت و مدافعت نهادند بیت ور دو لشکر

دو دریا بهم آویخت در هم هزاران کینه جو آویخت در هم سر کشته زانو زدی با تیغ می چو درخت افگند
ز بس سر رشتهای عمر شیران بریده تیغ بران دلیران زنجاگاه چاک خنجر سینها چاک شد و دلها ز گرد
کینها پاک گشته و جنگ جویان سپهدار بر وی آشتی از تیغ دیوار در آن معرکه خونخوار لخت امیرزاده
میرانشاه از قبل برانغار حمله آورده و با لشکر روم آزمای کشش و کوشش نموده جوانغار مخالفان را که
تعلق بپسر مهین قیصر سلیمان چلبی بود از جای برداشته و امیر جهانشاه و امیر قراعثمان نیز داد مردی
داده دست چپ دشمنان را تمام و قلب ایشان در هم شکستند و کرنجی که از دیگر اولاد پادشاه
روم نیز به شجاعت و کیاست امتیاز داشت از مراسم جلادت و دلاوری نکته نامرعی نگذاشت
چون مقاومت با بهادران موکب میمون از حیز قدرت خود بیرون دید دست از جنگ باز
کشید و با مردم خویش پشت از معرکه برگاشته راه انهزام پیش گرفت و سلامت از میان بدر برد
و از قبل برانغار امیرزاده سلطان حسین چون شیر ژیان و ببر دمان با طایفه از دلاوران روی
جلادت بمیدان نهاده و از بیم تیغ خونریز آتش بار عرصه ثبات و قرار مخالفان در بر نهاد و امیرزاده
محمد سلطان جدا از طلب رخصت از آنحضرت بر جوانغار شتافته در دریای هیجا غوطه خورد و کشتی
حیات مخالفان در غرقاب فنا افگنده پسر لاپس افرنجی که برانغار روم میان معاضدت او مانند سد
سکندر مستحکم و استوار بود با دلاوران افرنج در برابر آمده آثار جلادت بظهور رسانیدند و جمعی
از طرفین علف گرد و یکدیگر را بر زمین زدند عاقبت سپاه نصرت شعار غالب آمده و مار از روزگار ایشان
برآوردند بیت ز بس سوگشته خنجرهای خونریز بخون غرق گشته کافر دلان تیز نهد نگ نیزه دوران سینه
ز فتق سرکشان در خون نشسته روان یک اجل هر سوی چون تیر که گرد دستک کرده وزان گیر
در آن معرکه چند بار و کشته شد که زبان تقریر از شمار آن عاجز آمد امیرزاده پیر محمد عمر شیخ و امیرزاده
اسکندر و امیر شاه ملک با بهادران پرخاشجوی قول پیش رانده و با زور بازوی شجاعت مردانگی
کشته و بسیاری از اهل روم را باستعمال تفنگ مردم خوار شمشیر در لجه بحر فنا غوطه داده چون آثار
ضعف و فتور بر صفحات روزگار اهل خلاف و شقاق ظاهر گشت اشارت علیه فرمان فرمای باستقبال

نفاذ

نفاذ پیوست که سایر شاهزادگان و امرا و نوئینان یکبار روی شجاعت و مردانگی بلشکر قیصر نهند از
سپاه ظفر پناه امیرزاده میرانشاه و امیر جهانشاه و امیر شیخ ابرهیم و حاجی عبدالله عباس و سلطان
سنجر حاجی سیف الدین و دیگر امرا لشکر هند با تگین از میر الغ میرزا و شاهرخ و امیرزاده خلیل سلطان
و امیر سلیمانشاه و رستم طغابوغا و دیگر شیران بیشه وغا حمله کردند نیران قتال بنوا اشتعال یافت که
دل بهرام خون آشام بر بین و داغ فرو زد و غام بر کشتگان معرکه بسوخت و آتش حرب چنان
برافروخت که گرد زمهریر گرفت مختص سخن آنکه در آن زمان که امیرزاده محمد سلطان برانغار قیصر
از جای برگرفته شش تومان از تاتار آنجناب بر فراز پشته که محل ایشان بود برآمده ایلدرم
بایزید با لشکر قول ستوه بر آنکوه منع گشت و سپاه شاهزاده را از آنجا رانده و خود بالا برآمده مردم
خویش را احتیاط کرده و میمنه و میسره در هم شکسته و پریشان دید حیرت و دهشت بر ضمیر او استیلا
یافته و از سپاه برانغار و جوانغار که متفرق شده بودند و طایفه با و پیوسته حضرت صاحبقرانی
بجانب قیصر روانه شد امیرزاده میرانشاه نیز با امرا دست راست و امیرزاده سلطان حسین با امرای
دست چپ روی بآن طرف نهادند و مجموع لشکر آیین ستوه بر پشته گشته ایلدرم بایزید و دیو
نگاری دار در میان گرفتند قیصر بقیه آن روز بهر نوع که بود بر مخالفت در روی کشیده و پای
تجلد پیش برده با بهادران فرنگ که غالب بودند بگرفتند و محافظت خود از حمله و اجابت نمود
و بهنگام اصفرار آفتاب از زاویه اضطرار خذلان بخت و دولت خویش از آن بالا سوق بی نشیب
گشته پای در وادی فرار نهاد و بحکم انداختن بر ایشان تیر باران کردند و جمعی کثیر را بخاک هلاکت
و هوان انداختند و بسیاری از گریختگان از تشنگی روان بسپردند و چو خورشید شمشیر سپهر
اسد بود و هوا بغایت گرم و در آن مرحله آب یافت نمیشد چون همچنان که طراز فتوحات سلطان
گردون اقتدار تواند بود روزی داد حضرت صاحبقران موید منصور در عین کامرانی و سرور از آنجا
مراجعت نموده بآن اردوی همایون نزول فرموده با داد لشکر و سپاس و احسان بی منت و بخشنده
بی منت قیام نمود شاهزادگان و امرا و نوئینان به تقبیل پایه سریر خلافت شتافته زانو زده و زبان تهنیت

آن فتح نامدار دوست بیاجق و نشار کشند روز جمعه نوزدهم ذی الحجه سنه اربع و ثمانمایه و بعد از
فریقین و انهزام اتفاق افتاد چون رومیان منهزم گشتند قیصر از معرکه بیرون رفت محمود و درین
تموک خان نمود و بر پی ایشان شتافتند سلطان محمود خان با یلدرم بایزید رسید و
دستگیر کرد همان زمان دست بسته بدرگاه حضرت صاحبقران فرستاده و در تاریخ سلطنت
و چون آنحضرت بر کیفیت قضیه اطلاع یافت فرمود تا دستهای او را گشادند و بحرمت در آوردند
اما مسعود او را از والد خویش رحمه الله تعالی شنید که سیدی احمد ترخان چنین گفت که من در
بارگاه فلک اشتباه حاضر بودم که یکی از خواص بعرض رسانید که قیصر را دست بسته برد
گرفته کردن اساس آورده اند حضرت شد که او را همچنان بمجلس همایون رسانند ایستادگان
پایه سریر اعلی بموجب فرموده عمل نمودند چون چشم خجسته خاقان سعادتمند بر قیصر افتاد و گفت
کلمات درشت از آنحضرت صدور یافت بعد از آن فرمود که دست او را گشادند و شرف جلوس
ارزانی داشت فی الجمله در لطف و مرحمت حضرت صاحبقران خطابخش در حرکت آمده یلدرم
بایزید را از نزدیک خود بنشاند و با او بزبان عتاب که مقرون برفق بود خطاب فرمود که هرچند
طوع خیر و شر منوط و مربوط باراده قادر مختار و خالق ذی ربست و هیچکس را در آن اختیار
نیست اما از روی انصاف و راستی در عالم اسباب سبب این محنت که بتو رسید خود بودی
بیت اگر بار خارست خود کشته ٭ و گر پرنیانست خود رشته ٭ بار ها پای از حد خود بیرون
نهادی و هر چند تقیه مبادرت نمودی که موجب باعث بر آن میشد که لشکر بجانب تو کشم من تحمل
میکردم و آنچه وظیفه مسلمانی بود بجای می آوردم که مبادا از مرور و عبور سپاه منصور غبار
ملالی بر ساحات روزگار مسلمانان و غازیان این دیار نشیند و در خاطر داشتم که اگر نصیحت
بشنوی و در هر چه که از تو التماس کردم مضایقه نکنی بمال و لشکر و گنج و گوهر ترا مدد کنم
و هیچ چیز از تو دریغ ندارم و با اینهمه ترا معلوم است که اگر قضیه برعکس واقع شدی و استیلا
و استعلا و تمکن و تسلطی که باری سبحانه و تعالی با ارزانی داشت نصیب تو می آمد از آثار غضب

و سخط تو بجهانملایات بما و اتباع و متعلقان ما میرسید لیکن بشکرانه نصرت و ظفر که پادشاه داور
مواخذه من کرده در باره تو و اولاد و منتسبان تو بجز خیر و نکویی نخواهم اندیشید خاطر آسوده
دار و هیچ دغدغه بضمیر راه مده و یلدرم بایزید سر خجالت و انفعال در پیش افکنده بجرایم و تقصیرات
خویش اعتراف نمود و گفت فی الواقع خطا کردم که سخن چون تو سعادتمندی نشنیدم اگر
مرا هم خسروانه رقم عفو و اغماض بر زلات بنده مجرم کشد من و فرزندان تا زنده
باشیم پای از جاده متابعت و مطاوعت بیرون ننهیم و بدانچه حکم و مقصود باشد در بندگی
خدمتکاری و جانسپاری بجای آریم حضرت صاحبقران پرسش پذیر او را خلعت پادشاهانه پوشانید
خاطر او بوعدهای جمیل مطمئن گردانید قیصر چون آنهمه لطف و مرحمت مشاهده کرد بعد از آن اظهار
دعا نموده عرض داشت که فرزندان من موسی و مصطفی در معرکه با من بوده اند از جهت ایشان متفکرم
تعظیم بر ضمیر من سنگین است ملتمس آنکه فرمان عالی نفاذ یابد که تفحص حال ایشان کنند اگر زنده باشند
بحضرت رسانند آنحضرت بر جاده الطاف و بنده نوازی ملتمس قیصر را پذیرا شد و فی الحال امرا
برحسب اشارت علیه باطراف و جوانب روان شدند بعد از چندی موسی را پیدا کرده
بدرگاه عالی پناه آوردند عاطفت پادشاهانه قامت قیصرزاده را بخلعت خاص بیاراست و
پیش پدر فرستاد و پدران او را در قرب بتر خجسته خرگاهی بتکلف جهت قیصر نصب کرده بود و هم
و حسن برلاس و بایزید جیاپای بنا بر فرمان واجب الاذعان حضرت صاحبقران ممالک ستان
بمحافظت و مراقبت او قیام مینمودند ذکر فرستادن حضرت صاحبقران گردون بسطت
لشکر باطراف مملکت اهل نزاع و مخالف و ارسال فتح نامها بممالک محروسه و اشتغال حضرت
چون شهریار هفت کشور از میدان رزم منصور و مظفر کوچ کرده در مرغزار انگوریه نزول
فرمود یعقوب کوتوال از شهر بیرون آمده مفاتیح دروب تسلیم نمود و او را با جمعی سلطان تواجی
سپردند که اشکلان دیوان اعلی بموجب اشارت علیه بتحصیل و توجیه اموال انگوریه قیام نمودند
فرمان همایون نفاذ یافت که امیرزاده محمد سلطان بر سایر ... قیام نموده توجه نماید و امیرزاده ابابکر

و امیر جهانشاه و امیر شیخ نور الدین و دیگر امرا با خواجه تکین در رکاب حضرت قرین او روانه
و امیر شیخ نور الدین بضبط و الی آن ولایت قیام نماید و شاهزاده محمد سلطان با دیگر امرا و نوئینان
تا کنار دریا که بخار اسکندر مشهور است تاخت کنند و فرمود که امیرزاده سلطان حسین و امیرزاده
اسکندر و امیر سلیمانشاه و رستم طغای بوغا و سید خواجه شیخ علی بهادر و پیر علی سلدوز با دیگر امرا
و سرداران متوجه جانب آقشهر و علائیه و عدالیه گردند مجموع برحسب اشارت علیه خاقان
عزیمت باطراف ولایت روم منعطف گردانیدند چون خاطر انور از اشتغال این قضایا فراغت
یافت یرلیغ جهانمطاع صادر گشت که چند فتحنامه ارباب قلم و اصحاب خامه در سلک تحریر کشند
بلاغت سمات و دبیران فصاحت آیات درین باب رسایل پرداختند و مصحوب ایلچیان قمر
مسیر بممالک ایران و توران روان ساختند فتحنامه پیش خواتین و آقایان سلطانیه فرستاد
و یکی بدار السلطنه سمرقند نزد میرزاده عمر ارسال رفت و یکی بکابل پیش امیرزاده پیر محمد جهانگیر و یکی
بشیراز پیش امیرزاده رستم و همچنین بترکستان و کاشغر و ختن و خوارزم و خراسان و
و گیلان و آذربایجان و عراقین عرب و عجم و گرجستان و لرستان و خوزستان و کرمان و
کرمان و سیستان و بدخشان و بلخ و طخارستان و هندوستان و شام و مصر و سایر بلاد و امصار
فتحنامها ارسال نمودند و دران سال خواجه غیاث الدین سالار سمنانی که اعمال یزد بود و
اموال دیوان اعلی در همین بازار شهر میرفت و در همین ایام خبر فتح روم رسید و آنرا [illegible] الفتح
نام کرد و بدان اشتهار یافت و بی تکلف در تمام روی زمین بازار خانه به آن تکلف و آیین
کمیش نشان ندیده یرلیغ واجب الاذعان نفاذ یافت که امیرزاده خلیل سلطان با لشکر گران
بر سرحد ترکستان رود و در محافظت آن نواحی مراسم تیقظ و احتیاط بتقدیم رساند و امیر برندق
و دولت تیمور تواچی بملازمت رکاب انجناب مامور شدند چون در اوائل امیر آقبوقا در هراة بجوار
رحمت ملک غفور پیوسته بود حکم شد که امیر مضراب نیز در موکب شاهزاده مشار الیه تا خراسان
رفته در آن دیار توقف نماید و بر تفقد [illegible] فرمود و عمل گردد حضرت صاحبقران دولت را از نواحی کوتاهیه

در ضمان حفظ

در ضمان حفظ و تایید ایزدی که رفیقست نبود و بعد از قطع شش منزل بسوی حصار رسید و بالای قلعه
آنرا اطراف و جوانب آن احتیاط فرمود و جلگاه انجا از نزول موکب همایون رشک گنبد دوار گشته
در تضاعیف این حالات حضرت صاحبقران گردون توان دست پرور امیرزاده شاهرخ را
با وترومان لشکر بطرف کول حصار و اسپارتوس و اگیردر فرستاد و بنفس همایون متوجه کوتاهیه شد
چون بدانجا رسید شهری دید در غایت خوشی و زیبایی متصف بطیب هوا و مشتمل بر جلگاه
میوه های خوب بسیار و مقرون بچشمهای آب خوشگوار لاجرم مدت یکماه در انجا توقف اتفاق افتاد و ارباب
و اهالی آن بلده طیبه ببشارت خلعت امان پوشیده و اموال بخزانه عامره فرود آوردند و مبلغی
خطیر از اموال تیمورتاش که در کوتاهیه بود بضمیمه آن شد رای صواب نمای ممالک آرای
وصول کوتاهیه امیر شاه ملک و عبد الکریم حاجی سیف الدین و دیگر امرا شجاعت آیین با فوجی از سپاه
نصرت قرین بطرف کواده و نواحی ادمن تاخته را انداخت چون تمام ممالک روم تا کنار دریای
مغرب جولانگاه سپاه پادشاه کواکب سپاه گشت قیصر و بعضی اولاد او بی بند و [illegible] از
کرانه دور شد و چون حسان انتظام داشتند رای شهریار عرب و عجم اقتضا نشاط و طرب فرمود
مجلس بزم بوجود شاهزادگان خورشید تمکین و خواتین زهره جبین رایت و زینت گرفت امرای
عظام و نوئینان عالیمقام در پایه سریر شهریار سپهر احتشام بادب تمام نشستند ساقیان گلرخ سیم اندام
باده های رنگین در جامهای زرین و قدحهای بلورین انگنده مغنیان خوش آواز نوشانوش
شراب ارغوانی بسمع نقیان این گنبد ازرق پوش رسانیدند در خلال این احوال سپاه نصرت
مال باطراف و اقطار تاخت برده چندان غنیمت بدست ایشان افتاد که رسم آز و نیاز از
میان برخاست **ذکر احوال امیرزاده محمد سلطان جهان سپرده آن شاهزاده و عود موکب همایون صاحبقران**
بجنب ساحل چون شاهزاده نامدار بجهت تسخیر بندر صاحب افسر و تخت کناف بر سار روان شد تیغ شاهزاده
چنان تعجیل نمود که از سی هزار سوار که مامور بملازمت رکاب انجناب بود زیاده از چهار هزار
بر سار نرسیدند پیش از وصول شاهزاده سلطان چلبی بانجا رفته بود و از خزاین پدر آنچه از دست

میتوانست برد برگرفته و بی توقف بدر رفت جمعی از اعیان مملکت که گریخته ببرسا و این گروه جماعتی
از ارباب حشمت و مکنت بساحل دریا گریخته بودند از انجمله شیخ شمس الدین محمد جزری با اشراف برسا
مثل سید محمد بخاری و مولانا شمس الدین فناری و دیگر اکابر و ارباب علم از شهر بیرون رفته بودند لشکر
منصور بکامیابی کرده همه را دریافتند و رسم غارت با ایشان از ممکن قوت بفعل آمده و در صحرای کرمه
بشیخ شمس الدین محمد جزری رسیده شد او و پسرش شیخ محب الدین ابو الخیر را گرفته پیش امیر شیخ نور الدین
آوردند و دو دختر قیصر در بیکی شهر مختفی گشته بودند و دختر سلطان احمد جلایر که ایلدرم بایزید
جهت پسر خود مصطفی خواستاری میبود در برسا اقامت داشت مجموع بدست سپاه فیروزی اثر
افتادند و دران اوان که قرا یوسف ترکمان از سطوت لشکر حضرت صاحبقران گریخته با ایلدرم
برد بموجب فرموده ایلدرم بایزید در برسا روزگار میگذرانید چون آوازه وصول رایات
فتح آیات بقیصریه مسموع او گشت گریخته بجانب حله و بر عرب رفت درین اوقات که امیرزاده محمد
سلطان ببرسا رسیده و آن شهر با تمامی و شاه زنی مسلم و مسخر شد امیرزاده و شیخ نور الدین
بقلعه درآمده خزاین قیصر که مشحون بود بزر نقد و در جواهر و اجناس نفایس در تحت تصرف آوردند
و از نویسندگان دیوان اعلی علی سمنانی و سیف الدین تونی تفصیل آن را بر دفاتر ثبت کردند
بعد از انضباط اموال لشکر ظفر مآل عرصه آن ولایت را بجاروب غارت و تاراج برفتند و شهر
برسا که از چوب و نی ترتیب یافته برامج ثریا کشیده بود بآتش قهر سوختند و بعد از رسیدن
بقیه سپاه که در راه مانده بودند امیرزاده محمد سلطان بصوب ساحل بحر روانه شد امیرزاده
ابابکر را با ده هزار سوار از جانب دست راست بطرف ازنیک و رنیتا که از شهرهای معتبر
روم است و آب و هوایش در غایت لطافت و اعتدال و مستور بسوری از سنگ تراشیده
در نهایت رفعت و استحکام و بر در یک دروازه و اش بحیره ایست که دور آن دو روزه راه است
و آن حصار نزدیک بغاز اسکندر بر کنار اسلامبول اتفاقا امیر سونجک را با فوجی از لشکر منصور
نیز بگذار بسوی دست چپ بصوب کمانه دریای کبیر روانه ساخت امیرزاده ابابکر چون نزدیک

ازنیک

ازنیک رسید سلمان چلبی با آنکه اسباب مقاتله و لشکر فراوان داشت شهر را گذاشته از آب
بغاز اسکندر بگذشت و بافرنگ گریخت و کوچ و متعلقان او بدل اسیر گرفتار شدند و غنایم بیشمار
از نقد و جنس از نیک و آن نواحی پرداختند میرزاده ابابکر کیفیت حالات انجا را بتفصیل معروض
امیرزاده محمد سلطان گردانید و او دران اوقات مرغزار مخالیچ را مضرب خیام اقبال کرده اقامت نموده
بود و شاهزاده بشارالیه بعد از استماع خبرهای خوش صد کس علیحده تعیین نمود که باردوی اعلی
و فتح ازنیک و گریختن سلمان چلبی بمسامع جلال رسانند امیر ابابکر برلاس و سلطانشاه با شعاری که بهمراه
شهزاده شتافتند بطرف رنتا و میان برسا و گوتاهیه کوه و دم عظیم است عقبات آن بغایت سخت و بیشه بسیار
درخت از ناگاه اشجار پیچیده که وهم تیزگام از مضایق آن راه بیرون شدن دشوار میداند چون
فرنیتا و کلان شاهزاده به آن بیشه که طولش چهار فرسنگ بود درآمدند چتاقیان که بیناه و بنگاه
بودند درخت فنیت و انبسته از اطراف و جوانب بر سر ایشان ریختند و الحق جای آن داشت
که پای بهادران سست شود و دست دلاوران از کار بازماند لیکن بنیروی دولت قاهره محمد
قزلتبنی میبوری و ابراهیم و احمد و فخر الدین محمد قنقیرات و خضر با بقیه آن صد نفر بسیج وهم و هراس بخود
راه ندادند و بقدم ثبات و وقار ایستاده روی جلادت شعار باستقبال تیر و کمان و تیغ
و سنان کشادند و چتاقیان را منهزم گردانیده بتعجیل تمام راندند و در گوتاهیه بشرف بساط بوس فائز شده
جلادت که فرانانیده امیر شیخ نور الدین از خزاین قیصر طلا و جواهر وزر جدا کرده شمس الدین
المالغی بیرد و خدمتش با جمعی که خود را بمرتبه ارسپتم و اسفندیار افزون میپنداشتند
بمیمون فرستاد و داد نیز در گوتاهیه بتقبیل قوایم سریر خلافت مصیر سرافراز گشته آنجا را بوقف عرض
رسانید امیرزاده محمد سلطان از مرغزار مخالیچ کوچ کرده و از آن دریا معاودت نموده در برسا فرود
آمد و امیر سونجک و رکانه انجا انکان خرابی بود بتقدیم رسانیده و ساحل را غارت و تاراج کرده
در برسا بموکب شاهزاده بپیوست و پیش از وصول امیرزاده ابابکر بقلعه‌ای که بجانب روم از
شمار آن عاجز آمد بعد از ملاقات امیرزاده محمد سلطان استعداد یافته بود و شاهزاده بشار الیه

کوچ کرده بعلف زار نیکی شهر که متصل است بدریا فرود آمد امیرزاده ابابکر با بشارت شهریار ملک قدر

بهین تیمور را در جبال نکاح آورد ذکر چند قضیه که از انجمله یکی نهضت صاحبقرانست از کوتاهیه

امیرزاده سلطان حسین و امیرزاده اسکندر و امیر سلیمانشاه و رستم طغا بوقا و دیگر سرداران

دست چپ برسم ایلغار شتافته بودند و کنگ ترکان را یافته غارت کردند و آن شهر و قرا حصار را گرفتند

و برایالی آن حال اهالی حوالت نموده و چغرغوت قوم [illegible] را بغارتیدند و چندان اسب و گوسفند

و شتر بدست آوردند که لشکریان از راندن عاجز آمدند و شهر اقرو اقسرا نیز مفتوح شد از

ارباب آن مملکت مال امانی بستدند امیر سلیمانشاه و در قونیه لنگر اقامت انداخت از امرای سپاه ظفر

پناه خان بکر قنت و مجموع بر روی میون و پسنا و امیر سید خواجه شیخ علی بهادر باتفاق [illegible]

و امرا او توپچیان بطرف ولایت دایل امدین توجه نموده مجموع آن ولایت را تا در کنار دریا

غارتیده و جمعی کثیر را قتل آوردند در خلال این احوال امیر شیخ نورالدین با قراین و دفاین قیصر و

زن و دختر و فرزندان و متعلقان و کنیزکان چنگی او بدرگاه عالم پناه آمده و شاهت را بوقف عرض

رسانیدند مراحم خسروانه دستینه که زن قیصر بود دختر لاس اپرنکی [illegible] و سایر متعلقان خویش

شوهر فرستاد و از مکارم اخلاق پادشاهانه آن عورت که سالها در کفر و ضلالت بسر برده بود در

زمره اهل ایمان و عرفان انتظام یافت و زبان بکلمه طیبه لا اله الا الله محمد رسول الله علی ولی الله گویا

گردانید و شیخ شمس الدین محمد جزری که امیر شیخ نورالدین همراه آورده بود بعز ملاقات حضرت صاحبقرانی

استسعاد یافت و نظر کرد ار ملازم رکاب نصرت انتساب خسرو کامکار کامیاب شد و امیر محمد

قرامان که از ده دوازده سال بحکم ایلدرم بایزید مقید و محبوس بود و از حکومت ملک ازحیات

[illegible] در نیولا بار روی اشرف اعلی رسانیدند غایت شهریار دین پرور نوازش او

با فروکرم محمود و محفوظ کرده و یکبار گردانیده حکومت مملکت قرامان از قونیه و لارنده و آقسرا و

اسطاریه و علائیه با مضافات و ملحقات باو ارزانی داشت و حکومت آق شهر و انقره [illegible] طرف

و نهایت مدینه ولایت مذکوره در تحت تصرف امیر محمد و اولاد او بماند و چون مدت یکماه حضرت صاحبقران

جم جاه در کوتاهیه عمر دراز در عین کامرانی و نصرت بگذرانید و در ضمان تایید و حمایت پروردگار

از انجا بعزم [illegible] از انجا سوار شد امیرزاده محمد سلطان و امیر شمس الدین عباس را در شهر توقیت بضبط

اموال تعیین نمود و خود متوجه درگاه گیتی پناه شد امیرزاده ابابکر و امیر سلیمانشاه و امیر سونجک

ملازم موکب عالی او بودند در اثنای راه بار دوی کیهان پوی پیوست غبار کیت پادشاه بمنظور

تویاتی دیده و فیا ساختند و پیشکشهای لایق منظر کیمیا اثر در [illegible] تقدیم رسانیدند

برادرش که چند گاه از ایشان صادر شده بود فراموشاندند و اشارت علیه نفاذ پیوست که پسر

صاین تیمور دیگر برادرش با هر جا که باشند در عقب او بفرستند برحسب فرموده تقدیم افتاد و

موجب یرلیغ جهان مطاع امیرزاده محمد سلطان و امیرزاده ابابکر با امرا و اتباع که آمده بودند از انجا با

لشکر بر سار شهر تو با غرق ملحق شدند و رایات عالی بجانب سغورلق بحرکت آمده و از عقب گذشته

در نواحی التون تاش مرغزاری با نزهت مضرب خیام اقبال و دولت گشت و شحنه سیاست

تقل خواجه فیروز در روز که حکومت انقره تعلق باو میداشت فرمان فرمود در ان فضای جانفزا

بحکم پادشاه تاج بخش ملک ستان مجلس بزم را چنان آراسته شد که رشک گلستان ارم و نمودار روضه

رضوان آمد ساقیان حور وش [illegible] ای چون آتش آب حیوان در قدحهای بلورین [illegible]

اهل تمکین و تکرمین را [illegible] آن شراب [illegible] نمودند چون [illegible] شیخ و شاب بمیان آمد

حضرت صاحبقران کامیاب قیصر را طلب داشت تا چنانچه در روز میدان رزم صحبت دلیران شمشیر

کرده در ایوان بزم حیات دلیران ملاحظه نماید و خاطرش از منزل وحشت بمقام الفت گراید

چون بحضرتش المجلس در آوردند بانواع نوازش و مواعید جراحات سینه اش التیام پذیرفت

و کینه آل عثمانی [illegible] از تفقد و الطاف و اعطاف خسروانه محو گشت و [illegible] زندگانی و کامیابی

[illegible] لازم الوفا تفویض مملکت

روم و [illegible] تبدیل یافت و بعد ازان [illegible] رایات فتح آیات بصوب

سغورلق در حرکت آمد ذکر ارسال ایلچیان بانجا و اطراف و آمدن رسولان از هر طرف حضرت صاحبقران

حضرت قرین مولانا بدرالدین احمد پسر شیخ شمس الدین محمد جزری را برسالت نزد والی مصر نامزد فرمود
زبده سعادت آنکه حضرت الهی و غایت پادشاهی تمام مملکت روم در تحت تصرف و تسخیر بندگان
درگاه ما قرار گرفت باید که سکه و خطبه ولایت مصر و شام باسم و لقب همایون ما زیب و زینت
یابد و اطمش را که از زمان بدرگاه عالمپناه روان سازد و اگر درین ابواب تغافل جایز دارد یقین
داند که رایت نصرت آیت بعد از مراجعت دیار روم متوجه مصر و آن مرز و بوم خواهد شد و هم
در حال و اشتم گفتم تو وانی بعد از ین وقت اقدس اند و چند کس دیگر را با نامه روم ملازم
شیخ زاده مشار الیه گردانید در آن اوان که تا همه مرکز اعلام ظفر پیرا صاحبقران نصرت مطلع
بود چند کس را با ایلچی گری بجانب فرنگستان و از آنجمله دو کس را بقسطنطنیه که مشهور باسپیولست
پیش حاکم آنجا یعنی تکور نام ارسال نموده و جزیه و باج طلب داشت و دو شخص دیگر را پیش سلیمان
چلبی که با سرعت گریخته بود و در گل حصار که از مستحدثات پدرش بود در برابر اسپیول نشسته روان
ساخت خلاصه پیغام آنکه بدرگاه که در ان احترام می باید آمد یا مال فرستاده و الا بپای بهرام انتقام
بتعجیل تمام متوجه آن جانب خواهد شد درین اثنا فرستادگان اسپیول باز آمدند و تکور رسول
تحفه دان همراه ایشان کرده بود و ضوری بسیار و تحفه و تبرکات بیشمار مصحوب او کرده انهاء مخلصی
نمود که من یکی از بندگان درگاه گیتی پناهم و دل بمتابعت و مطاوعت ملازمان حضرت علیه
و چشم بفرمان واجب الاذعان گشاده باج و جزیه قبول دارم و از نزاع و مخالفت بیزارم حضرت
صاحبقرانی جزیه بر صاحب اسپیول مقرر فرموده و فرستاده او را نفقه داده رخصت مراجعت ارزانی
داشت چون موکب همایون بموضع بق رسید قاصدان از پیش سلیمان چلبی معاودت نموده عزّ بساط بوس
در یافتند و او شیخ رمضان را که در ایام حکومت پدرش ایلدرم بایزید بشغل خطیر قضا منصب وزارت
جمع داشت با تنسوقات و پیلاکات از طوری و جانوران شکاری و غیر آن در مرافقت ایشان
فرستاده بود و عرضه داشته که این بنده خود را از کمترین چاکران ساخت کرده ام اساس
مشتاره چون کرم و لطف حضرت از شامل احوال پدرم شده او را در مجلس عالی شرف حضور ارزانی داشت

و جرایم و آثام او را باکرام و احترام مقابل گردانید بنده را بغایت شهریار دولتیار بهر ارکونه امیدواری
استظهار است هرگاه که اشارت علیه نافذ گردد بی تاخیر و تسویف باستان دولت آشیان شتابم
از عواطف و مراحم پادشاهانه نظر او در نظر نقیضی که نیم حضرت صاحبقرانی سخنان او را بسمع رضا اصغا نمود
در جواب فرمود که آنچه گذشته تقدیری قدیر بود بظهور آمد اکنون از گذشته گذشتیم و باید
خلاف و نزاع در نوشتیم باید که قیصر زاده بی دغدغه و اندیشه متوجه این جانب گردد تا غبار
کدورت از آینه مصادقت مرتفع شود و چهره مخالفت در مرآت موافقت روی نماید و از
عواطف پادشاهانه و عوارف خسروانه بهره ور شود و شیخ رمضان را کمر و افسر مطلا و برگزا
ساخته باز فرستاد و سلطان محمود خان که با امیر شاه ملک تاخت و بعضی ولایات رفته بودند بولا
عرض مرض و رنجی که بیرلغ بر جدّت انگ تنگری پیوست و از استماع این خبر ناخوش اهل حضرت قدرة
شهریاران او اخر و اوایل از رتبه فرح و سرور بمقام حزن در آمدند و هایل گشت و زبان توفیق
بکلمه انا لله و انا الیه راجعون گشاده دل بر مفارقت فرزندی نهادند و امیر شاه ملک که باوی کرام
و لشکرها بتکفور رفته بودند که بیرلغ و اق بغه و هو الیه را بغارت فرستاده در عهد الیه شیخ علی بهادر
و شیخ حاجی در جنگ کشته شده بودند و آنجا شب در بیابان کرده و آتش تاراج در سواحل
دریا کنار زده مجموع ولایت منتشا و ایلی که را بتقلیق بفضل آنسمی شاخراب و ویران
ساخته و با اموال و اولجه بیرون از تخمین و قیاس باز گشته باردوی گردون اساس پیوسته
در اوایل خریف اردوی کیهان پوی در جفورلغ نزول فرمود و سید خواجه شیخ علی بهادر
که پیش از ین بتاخت ایلدرم رفته بود و چنانچه رقم زده کلک بیان گشت در ین اوقات
بجفورلغ آمده و بعضی لشکریان که همراه او بودند بنابر حرارت و عفونت هوا ارانجا نقل
شده رحلت نمودند او نیز بمرض صعب گرفتار آمده حضرت صاحبقران بعیادتش قدم
رنجه فرمود و بیاس حضور موفور السرور آن حضرت صحتی از نو یافت و از غرایب حالات

در آن نواحی چشمه بود که آب آن در هر مکان که اندکی در کف بگیرد متحول بسنگ میشد طایفه از
لشکریان از آن آب نادانسته آشامیده بر جای سرد گشته شدند والحکم لله العلی الکبیر ذکر

تعیین فرمودن حضرت اعلی مواضع قشلاق در ممالک روم و شرح دیگر قضایا باراده ملک قیوم

شهریار کامکار شاهزادگان و نوئینان رفیع مقدار در باب قشلاق مشورت فرموده هر یک
از امرا و شاهزادگان و نوئینان را امر فرمود که در شهری از شهرهای روم زمستان بپایان رسانند
و پیش امیرزاده محمد سلطان کس فرستاد که بعد از غارت و تاراج شهرها در سرحد ایلی [illegible]
با سپاه قشلاق کند شاهزاده بموجب آن از نیکی شهر برسا نهضت نمود و بجانب [illegible] رفت و در آنجا چند روز
توقف فرمود و از آن موضع کوچ کرده بجانب [illegible] آمد و آتش نهب در آن ولایت زد و هر طرف رسید
نزول فرمود و چون پاسی از شب گذشت الیاس سوباشی با طایفه کثیر از جغتایان که در آن حوالی اقامت
داشتند شبیخون آوردند و فادار که بعد از آن رفته بود خبر دیر رسانید و مخالفان ناگاه در اردو در آمدند
چون بعضی از سپاه بشبیخون رفته بودند و جمعی در بستر غفلت غنوده شاهزاده بنابر رعایت حزم سوار شده
از اردو بیرون رفت و امیر جهانشاه و دیگر سرداران سپاه هم در آن شب جمع آمده روی بجنگ
و دفع دشمنان نهادند و مجموع ایشان را منکوب و مقهور ساختند و شهرستان ابدان آن جماعت را از
والی حیات پرداختند امیر جهانشاه در همان مرغزار فرود آمد تا اردوی شاهزاده از عقب رسید و چند روز
در آن منزل توقف افتاد و شاهزاده امیر جهانشاه و امیر سونجک با سپاه بجانب برغمه روان فرمود
ایشان آن شهر را با توابع و مضافات در عرصه تاخت و آفات آوردند شاهزاده بعد از آنکه
تاخته و خاطر از کار ایشان پرداخته بعضی سپاه فرود آمد و مقام زمستان در آن مکان گزید
و بعضی سپاه در دامن کوهی واقعست آبهای روانش رشک چشمه حیات و هوای عنبرافشانش
روح بخش نسیم [illegible] جهت قشلاق امیرزاده سلطان حسین و لشکر جغتای را و ولایت گرمیان [illegible]
رفت شاهزاده زمستان نزدیک الغ برلغ و گوک برلغ رحل اقامت انداخت و رایت نصرت شعار

از نکوریع در حرکت آمده بشهر [illegible] رسید که در کتب قدما از آن بلاد وقیه تعبیر کرده اند و آن شهر
بود نشیبهای مشرعها آراسته و فرزین انیقی موافق مزاج اشرف پادشاه زمین و زمان افتاده و بعد از آنکه
[illegible] بسته تعرض باهالی آنجا نرسانیدند رایت گردون [illegible] از آب [illegible] در اسپ صور بود
فرود آمده و در آن منزل پسران [illegible] امیر محمد و اسفندیار بدرگاه جهان پناه رسیدند و شرف
تقبیل بساط همایون استسعاد یافته ابراب موقف عرض رسانیدند عنایت شهریار در باب نوال شامل
حال ایشان شده با فر دیگر معزز و موقر گشته اسفندیار بملازمت رکاب ظفر انتساب اختیار نمود
و امیر محمد مال قبول کرده با محصلان بازگشت چون رایت فیروزی بکزل حصار رسید و چند روز در آن
محل قرار گرفت کاشتگان دیوان اعلی برارباب آنجا مال امانی حواله داشتند و بوصول پیوست و در آن
موضع [illegible] رسید که در آن حدود کوهی است [illegible] نفر از [illegible] خون گرفته پناه بدان
کوه برده اند و هر یک از لشکریان که جهت هیمه و علف بدامن آن میروند بنهب و قتل متعرض او میشوند
از استماع این خبر آتش غضب آنحضرت التهاب یافته اشارت فرمود که بعد از نماز شام فوجی از سپاه
نصرت انتقام آن کوه را در میان گرفتند چون خسرو گردون خرام از برای دفع ظلام از پس کوه سر برزد
لشکر بهرام انتقام از آن بی باکان اثر نگذاشتند و درین تا مولانا عبدالجبار خوارزمی که سالها حضرت
آسمان ملازم موکب نصرت صاحبقران دین پرور بود بجوار رحمت حق [illegible] وفات یافت غفر الله له حضرت
صاحبقران نامدار از کزل حصار نهضت نمود و بشهر امین لیق آمده روزی چند در آنجا توقف فرموده
مال امانی بحصول موصول گشت و از آنجا متوجه شهر [illegible] شد که از مشاهیر بلاد روم است و آن شهر را
بفر طلعت خویش نورانی گردانید مال امانی حواله رفت و در محل جمعی که همراه امیر محمد [illegible] جهت
مال رفته بودند آمدند نقود فراوان و اموال وافر پیشکش آوردند و پیشکشها که [illegible] فرستاده
بود بنظر کیمیا خاصیت آنحضرت رسانیدند مدتی آن مقام محل توقف اردوی گردون احترام گشت

ذکر فتح ازمیر گبران و استیلاء اصحاب غزا و جهاد و در تضاعیف این حالات بسمع همایون رسید که [illegible]

قلعه‌ایست که از سنگها تراشیده و آنرا ساخته و پرداخته‌اند بغایت متین و مستحکم و سه طرف آن محفوف
بجری بی پایان و در یکطرف که بخشکی متصل است خندقی عمیق فرو برده‌اند و گروهی انبوه از مشهوران
افرنج در آنجا مجتمعند و آن قلعه را ازمیر موصوف و اهالی افرنج برسم خویش آنرا از مواضع متبرکه شمرند
چنانچه از سایر ولایت بقصد زیارت بآنجا روند و نذور و صدقه با خود برند و بعضی را از معظمات
و عبادات دانند و بمسافت یک تیر انداختن دورتر از آن حصار قلعه دیگریست بر سر کوهی متین که ارباب
اسلام در آنجا توطن دارند و آنرا ازمیر کوچک گویند و همواره میان ساکنان این دو قلعه اسباب مجادلت
و مضاربه و مقابله و مقاتله ممهد است چون سه طرف ازمیر گبران متصل بدریاست مخالفان دین بکشتیها
ماکول و ملبوس و اسلحه آنچه محتاج الیه ایشان باشد می آورند چون ساکنان ازمیر مسلمانان پای ثبات
فشرده با اعدا در مقام جهاد و کوشش مینمایند اهالی افرنج ازمیر گبران معمور داشته از
کس را جهت محافظت قلعه مذکور سال بسال معین و مرسوم میدهند و در ترویج و رونق آن حصار سعی
و اهتمام بسیار مینمایند لاجرم هیچکس از حکام اسلام را تا غایت میسر نشد که دست تصرف بآن دراز کند از
بدایت عمارت تا اکنون ساکنان آنجا جزیه و خراج بهیچ صاحب تخت و تاج نداده‌اند و مراد پدر ایلدرم
بایزید چند نوبت لشکر بر این قلعه کشیده و نامراد بازگشته و مدتی نیز هفت سال محاصره آن مشغول
بجایی نرسیده و مسلمانان از ساکنان آن حصار زحمت بسیار داشتند چون صورت حال ازمیر گبران
بمسامع ضمیر امیر صاحبقران اشعاعش پذیرفت عزم نمود که امیرزاده پیر محمد عمر شیخ میرزا و
امیر شیخ نور الدین با دیگر سرداران و بهادران متوجه آن قلعه شوند و بطریق سنت ایلچی پیش ایشان
فرستاده و آن جماعت را بقبول دامن شریعت دعوت نمایند اگر توفیق رفیق ایشان گشته بدین اسلام
در آیند اعلام کنند تا بمزید نوازش و عنایت پادشاهانه اختصاص یابند و بالعرض فرایض
و واجبات و کل تکالیف شرعی را بقدم صدق و انقیاد پیش نمایند و در صدد اداء اموال باشند جزیه
بر ایشان مقرر سازند و اگر شقاوت ازلی دامن گیر اهل ضلال شده پای در دایره متابعت

ننهند بحکم صاحب شریعت فرایض جهاد و غزا بر ایشان محکم گردانند و اصل و بنیاد اهل فتنه و فساد بر اندازند
امیرزاده مشار الیه با امیر شیخ نور الدین و دیگر امرا حسب اشارت آنحضرت در حرکت آمده بآنجا
مسارعت نمودند نخست ایلچی بازمیر فرستاده از وعده و وعید و بیم و امید سخن راندند و بجز جواب
خشن چیزی نشنیدند تانوس سردار آن قوم بی ناموس پیش از اطراف و اکناف ولایت افرنج کس
فرستاده لشکر طلب داشته بود و از جانبازان و سپاهیان آنجا حشری انبوه و گروهی دریا شکوه
جمع آورده و در کثرت ذخایر و تحصیل اسلحه و اسباب نبرد و حصارداری باقصی الغایه کوشیده
امیرزاده پیر محمد و امیر شیخ نور الدین عرضه داشتی بپایه سریر اعلی فرستاده کیفیت قضیه را انها کرد
چون پرتو این خبر بر ساحت ضمیر انور تافت از اوق در دامن کوه شهر بره را بگذاشت بنفس همایون
در عقب برنشستن و یمین بدین هیکی بتاریخ روز شنبه ششم جمادی الاول سنه خمس و ثمانمایه با لشکری
که از کثرت روز محشر نشان میداد متوجه ازمیر گشت و بر جوانغار محمد سلطان که با سپاه و در جیب
در قشلاق منغی بود با امیرزاده میرانشاه و پیر محمد امیرزاده با یکدیگر سایر امرا و اعیان که با ایشان
بودند روی توجه بازمیر نهادند چون چتر ظفر آثار رسید و نزول بر آن دیار انداخت هر یک منصور از جانب
حصار که بخشکی اتصال داشت جنگ آغاز کردند و امرا با سپاه خود هر یک بکار در ایستادند
و تعیین داشان آن اشتغال نمودند بمقتضی فرمان قضا جریان امیر شاه ملک مردان کار دان را فرمود
که در طرف دریا که سه رکن قلعه در آب بود و سپاهیان بند و استوار ساخته ترتیب بیکدیگر برافراشته
و بر بالای آن چوبها انداخته بطریق جسر استحکام دادند و رای بین که سپاه منصور بر بیران ایستاده
بدافعت و مقاومت قیام توانستند نمود پرداخته آمد میان دریا و قلعه سدی بسته راه آمد شد
مخالفان مسدود گشت و هیچکس را مجال آن نماند که بوسیله کشتی خوردنی و سلاح بحصار رساند
بهادران ظفر شعار چپرها گرفته بالا بر آمدند و بحرب مشغول شدند در اثنای این حالات امیرزاده
محمد سلطان را امیرزاده میرانشاه با امرا از اوق او در قشلاق منغی بود و عبده امیر شمس الدین عباس
گذاشته بموکب اعلی پیوسته امیرزاده محمد سلطان آتش پیکار برافروخته کوکرانش طایفه سعی

و جهد بجد دل داشته بموجب اشارت علیه بهادران پیروزی آثار یکبار از روی جلادت بر زم
و پیکار آورده از یکجانب مجاهدان دین و سالکان طریق عرفان و یقین بر خشم پیکان دلدوز
و ناوک جگرسوز قصد هلاک مشرکان را رخنه عیان ساختند از انجانب بی باکان فرنگ تیر و منجنیق و قاروره
نفط و سنگ متعاقب و متوالی می انداختند مدت دو هفته میان هر دو فریق نیران محاربه و قتال
اشتعال داشت و با آنکه در ان اوان روزگار ربیعی و کوشش مخالفان می شد چشم سحاب
دل عاقبت روزگار آن روز برگشتگان ملاحظه کرده ملطفا از گریه ای آسود و چون نقبچیان بیلکهای آن
آورده و برج و باره در ابر چوبها گرفته چشم جهانفروز شهریار جهان افروز رخصت داد که نقبها را هیمه
نفط انباشته آتش زدند دیوارهای قلعه سرنگون شده بنیاد از کف داده باره حصار افتاد و در جنگ
اجل زبون گشته فرزبان دو لخته با شمشیرهای کشیده روی جلادت بقلعه نهادند و بازوی اقبال
دشمنان را مقهور و مغلوب ساخته از خشم در آمدند و بفحوای فاقتلوا المشرکین حیث وجدتموهم هر که را
بدست افتاد از پای در آوردند معدودی چند از فرقه ضاله خود را بکشتی انداخته بهزار مشقت جان از ان ورطه
خونخوار بیرون بردند حامیان حوزه اسلام بحکم حاکم فرمان از عمارات اهل شرک و ظلام کنشتها
و اجر ساخته بودند و از ثری بثریا افراشته اثری بجز نام نگذاشتند و از بعضی جوانب افرنج کشتی بزرگ
که آنرا کوکه گویند دو بادبان دار مشحون بمردم کارزار و آلت نبرد و مشرکان ازمیر متوجه انجانب
شده بود و چون نزدیک رسید از برج و باره اثر ندید غرق دریای حیرت و دهشت گشته
کشتی باز داشتند اشارت علیه نفاذ پیوست که سرهای بدکیشان که تیغ تهور از بدن جدا کرده بود
چندی بکمان در سوی کشتی ایشان انداختند آن بداندیشان چشم بر صورت حال ایشان مشاهده کرده
خائب و خاسر روی بادبان مراجعت برافراختند مردم آن دیار که بر متانت و رصانت آن حصار اطلاع
داشتند بتخصیص قیصر روم انگشت تحیر و تعجب بدندان گرفتند چه از ابتدای محاصره تا زمان تسخیر
بیست روز در میان نبود و مولف ظفرنامه را آتاه الله مثوبات الغفران گوید که محرر داستان
در اثنا بعضی اسفار بر ازمیر مسلمان عبور افتاد و یکی از رفیقان طریق حاصل قصه مذکور بنسبت مقام

در سلک نثر انتظام داده و در آنوقت صورت این نظم بطریق ممنونطلی کری اندیشه جاده آید از خاطر بر زد

بیت ازمیر خراب گشت از میر ؛ تیمور مؤید جهانگیر ؛ افغان که هیچ شاه نکنند ؛ برکنگره اش کمند تسخیر
در جنگ بهفت سال قیصر ؛ فتنه ندیدن غبار تغییر ؛ بگرفتن و کندن بنیاد ؛ در زمن شده بدو هفته یافت تیسیر
اینست کمال کامکاری ؛ با بازوی قوی و چشم تدبیر ؛ والحمد لله العلی الکبیر

ذکر آمدن فرستادگان اولاد قیصر پیش حضرت امیر و مراجعت آن حضرت در کنف دولت و سعادت از ساحت ازمیر

در خلال این احوال مذکور شیخ رمضان که پیش از این از پیش سلطان عیسی ولد ایلدرم بایزید آمده بود بار دیگر با انواع
تحف و پیشکش که لایق چنان پادشاه بزرگوار باشد با خود همراه داشت و بوسیله امرا رفیع مقدار
آن عرایض بموقف عرض رسانید و صورت انقیاد و مطاوعت والده و اهل ... رسول خود را بنیابت کامل
و عاطفت شامل حضرت صاحبقرانی بزبان ضراعت و استکانت در پایه سریر اعلی تقدیم کرد و ضمیر آفتاب
اشراق شهریار آفاق پرتو التفات و تفقد بر احوال استقلال پذیرفته قیصر زاده انداخت حکومت آن بقاع
با توابع و مضافات و قلاع و ملحقات باو ارزانی داشت منشور جهانمطاع عالم مطیع در آن باب
کمیل یافت و شیخ رمضان را با خلعت فاخر و اسب با زین زر و افسر و کمر مرصع ارسال فرمود و هم در آن
چند روز از پیش دیگر پسر قیصر عیسی چلبی رسولی ... موسوم بقطب الدین باستان فرخنده نشان
شتافت و صورت فرمانبرداری قیصرزاده را بوسیله امرا مقربان در پایه سریر پادشاه گیتی ستان
عرضه داشت او نیز مشمول لطف و احسان بی پایان آمد درین اثنا شاهزاده محمد سلطان میرزا که
بجانب قلعه فوچه که یک روزه راه از ازمیر بر کنار دریا واقع است توجه نماید و آن حصن اکثر
از فرنج بنا نهاده بدانجا برده اند و برای عقده کشای فتح فرمود چون شاهزاده با متثال امر مبادرت
نمود و بمقصد رسید ساکنان حصار شوکت سپاه ظفر پناه مشاهده کرده بازوی اقتدارشان از
کار بازماند اعیان قلعه بقدم ضراعت و اطاعت بیرون آمدند و ملتزم باج و خراج شده بجان
امان خواستند شاهزاده جزیه برایشان مقرر فرمود و محصلان با ستیفاء آن وجوه مشغول شدند
و امیرزاده مشار الیه با لشکریان که همراه او آمده بودند حسب فرمان بازگشت و در ... سپاه

باغرق خود پیوست چون خاطر خطیر شهریار جهانگیر از قضیهٔ زبیر کبران باز پرداخت پرتو تفقد والتفات بر
حال زبیر سلطان انداخت وایشانرا باصناف خلع وانواع اسپ اختصاص داده در باب سرداد و جهاد
وصیتها فرمود و رایت حضرت شعار از نواحی زبیر نهضت نموده بر روی میمون واغرق همیون پیوست
واز آن مکان روان شد و چون صحرای ایازلق مضرب سرادقات جلال گشت رسول حاکم جزیره ساتین که
ابصکی از انجا خیزد و سه نام در سلک ملوک افرنج انتظام داشت بپایهٔ سریر گردون مصیر رسید و
از زبان سه پیغام بندگانه معروض گردانید و پیشکشهای پادشاهانه کشید رانید حضرت صاحبقرانی دربارهٔ
او لطف و عنایت مبذول فرمود و رخصت انصراف داد و از موقف جلال حکم لازم الامتثال صدور یافت
که امیرزاده اسکندر و علی سلطان تواچی و دیگر امرا و سرداران ایلغار کرده ایل ترنم را غارت کنند
ایشان بی توقف روان شدند و در وظایف نهب و تاراج تقصیر ننمودند و در مدد برگشته از غنایم آن بهکذ
ال امانی بستند و از آنجا مظفر و منصور بازگشته باردوی میمون ملحق شدند و رایات نصرت آیات
از ایازلق در حرکت آمد و چون در چمن سعو رلغ نزول فرمود امیرزاده محمد سلطان که از سمتی سپاه
بیرون آمده بود از چپاول بداشته و بیش باشد شرف پابوس دریافت لکن گذاشت لشکر را
از جانب دست چپ بکوه بیرون رود و در قیصریه بموکب عالی پیوندند و شاهزاده جوانبخت در سعو رلغ توقف
فرمود تا چریک برسید و حضرت صاحبقران از آنجا سوار شده و سلطان حصار رفت و طایفهٔ از ایلغاریان
که در جبال آنجا توقف نموده بودند جنود نصرت شعار بضرب تیغ آبدار ... و دیگر دیار پیش گرفت تا
مراحم خسروانه نام ایالت کوتاهیه و سعو رلغ و قراشهر والوس که میان زاده کف قدرت یعقوب چلپی
نهاد و که بموجب ارث باو میرسید وایلدرم بایزید گرفته بشام رفته بود و بعد از فتح اندیار بظفر گرا
ملازم رکاب فیروزی آثار گشته اعلام ظفر انجام از راه الغ برلق در جنبش آمد و چون سایهٔ وصول
بدان سرزمین انداخت امیرزاده شاهرخ که از یورت قشلاق خویش متوجه شده بود پیش توامام
سریر خلافت مصیر استسعاد یافت اشارت شهریار جهانگیر نفاذ پیوست که لشکریان روی جلادت
بتسخیر آن حصار آورده ارباب جنگ و قتال با امتثال مثال که مبادرت نبسته جلال الاسلام گشته شد و بعد از

سیاست مردان و اسر طغان و زنان حصار با زمین هموار گشت و در تاریخ واقعه جلال الاسلام
گفته اند چپ کان تاریخ منتصف رجب دلیب روح وسطلاب ... ذکر فتح اکری در نفس زمین
داستان شاه شجاع آیین در مملکت حمید دریاچه ایست طول آن هشت فرسخ و عرضش چهار فرسخ آب آن
عذب و خوشگوار و در آن بحیره چند رودخانه میریزد و از یک جانب بیرون میرود و در اطراف آن
عمارات بسیار است و بساتین بیشمار مشتمل بر انواع گلها و اصناف ریاحین و بر کنار دریا مذکور شهری
از سنگ عمارت کرده اند و به اکری در شهرت گرفته سه جانب آن متصل است به آب و یکطرف بکوه پیوسته
و در کتب تواریخ از آن قلعه بفلک آباد تعبیر کرده اند در میان آن بحیره دو جزیره است قریب بشهری که
بکنار شهور دیگری بجیمین مذکور و در نفیس که بزرگتر است قلعه ساخته اند و عمارات و کشتیها پرداخته
و مردم الحوالی و نواحی اموال و انچه محتاج الیه ایشان بودی در آن قلعه نگاه داشته و درین ولا خلقی
کثیر در آنجا مجتمع شده بودند باعتقاد آنکه دریا که از جمیع جوانب محیط است به آن غازیان شتافتن
چون صورت این احوال بر آینه ضمیر خسرو بیهمال جلوه گر آمد خیال تسخیر آن قلعه از خاطر عاطر سر برزد و
مثال واجب الامتثال صدور یافت که براه آق شهر در حرکت آید چون در آن اوان مزاج ایلدرم بایزید
از نهج استقامت منحرف شده بود و مرض صعب بر او مستولی گشته لطف شهریار بنده پرور
اطبای حاذق مثل مولانا مسعود شیرازی و مولانا جلال الدین عرب را ملازم تقیید کرده بودند تا به تداوی
و معالجه وی روان نمایند وایشان را با اغرق روانه آق شهر ساخت و رایات نصرت شعار از
الغ برلغ ایلغار فرمود و شب در میان کرده صباح سه شنبه بظاهر اکری نزول کرده روز دیگر
بتعقیب بر تیغ مطالع امیرزاده شاهرخ و امیرزاده ابابکر و امیرزاده اسکندر و امیرزاده
سلطان حسین و امیر شیخ نور الدین و امیر شاه ملک و علی سلطان تواچی و سونجک بهادر و دیگر امرا
و اعیان و سرداران و دو سپاه متوجه حصار شده بعضی بکوه برآمدند و برخی از دامن کوه
جدو واز دست افتاده حصار سخت ساختند لشکریان شهر در آمدند و از مخالفان جمعی کثیر را بقتل رسانیدند
و گروهی انبوه خود را در آب انداخته بدان دو جزیره بردند بر تیغ جهان مطاع صدور یافت

که عمارها بندند و کشتیها از چوب و پوست گاو و اسب مرتب سازند فرمانبران بامتثال امر مبادرت
نمودند و مجموع شاهزادگان و امرا و تومانات بکشتیها در آمده روی بقلعه تفچین نهادند و آنرا
مرکزوار در میان گرفتند کوس و کورکه فرو کوفته سورن انداختند سکان حصار از شائبه جرأت و
جلادت لشکر نصرت آثار مدهوش و متحیر گشته شیخ بابا که کلانتر ایشان بود دست از جان شسته بیرون آمد
و التجا بمراحم شاهزادگان و امرا برده ایشان او را شفیع ساخته بجان امان یافت و فرمان شد که او را و اقارب او را کوچ
نقل نمایند و قلعه تفچین معمور و متصرف بندگان درگاه آمده اموال و جهات آنجا میان لشکریان بموجب
فرموده تقسیم یافت و درین اثنا از اردوی امیرزاده محمد سلطان پیری مشرف از جانب شاهزاده رسالت
آمده خبر آورد که قرة العین سلطنت رنجور و ناتوانست از استماع این خبر وحشت خاطر خطیر حضرت
صاحبقرانی پریشان و مشوش گشت اما بتعجیل فرستاد که تخفیف و آنچه ممکن باشد روان کنند تا صورت
حال چنانچه هست بموقف عرض رسانند و نفس میمون متوجه آق شهر شد چون موکب همایون فتح آیت
بلشکر جوانغار و اردوی امیرزاده و شاهرخ اتفاق افتاد شاهزاده بجوانب طوی عظیم کرده
پیشکشها کشید امیرزاده سلطان حسین و امیر سلیمانشاه بتقدیم خدمات شایسته بتقدیم رسانیدند در اثنای
این اوقات امیر محمد ارتوقیه بدرگاه گیتی پناه شتافت و انواع تحف و هدایا از نقود و اجناس
بموقف عرض رسانیده ملتفت خسروانه که او را از بند قیصر خلاص داده بود و بجای پدر در ملک نصب فرمود
چنانچه سمت گذارش پذیرفت مجدداً بتشریف العنایة نوازش اختصاص داده باز گردانید
و از اردوی کیهان پوی از آن منزل کوچ فرموده **ذکر وفات قیصر روم ایلدرم بایزید و امیرزاده**
محمد سلطان افاض علیهما شآبیب الغفران در روز پنجشنبه چهاردهم شعبان سنه خمس و ثمانمائه خبر آمد که پادشاه
سعید ایلدرم بایزید در آقشهر از دست ساقی اجل شربت زهر چشیده بمرض خناق و ضیق النفس
قیصر روح او دست تصرف از تدبیر ملک بدن باز کشید حضرت صاحبقران از استماع این خبر جمع
بی درمان بغایت محزون و اندوهناک و متألم و پریشان گشت و مضمون کلمه عرفت الله بفسخ العزائم
بخاطر انور گذرانیده زبان مبارک بکلمه انا لله و انا الیه راجعون جزم انداخت که چون تمامت ملک روم

بحوزه تسخیر لشکر مملکت ستان جهانگیر در آید اسباب سلطنت قیصر آماده داشته و هر کس را بحال خود فرمود
مجموع آن مرز و بوم را بجهت بشن ارزانی داده تا بار دیگر بکسر اصنام و قلع عبده اوثان کمر بندد
و چون نگاشته قلم تقدیر مخالف آن بود بارادهٔ ملک حق قدیر رضا داده چون رایت
نصرت آیت بجده و آقشهر رسید از پیش امیرزاده محمد سلطان دوانه خواجه آمده تقریر کرد
که مزاج وهاج شاهزاده را اسهال داده مفید نیفتاد و از اقتضای قدر بکار اخلاط مرض بتصرع
انجامید این حدیث بر مزاج اشرف گران آمد و خاطر عاطر آنحضرت بغایت گران و دوانه خواجه را
دو اسبه باز گردانید که تا پیش از رسیدن موکب همایون از مجاری احوال بی اعمال و
اعمال خبر فرستد چون خبر وسعادت قرین نصرت بدرغمان تائید الهی بآقشهر نزول فرمود
بندگان قیصر را تفقد و دلجوئی نموده خلعتها پوشانید و موسی چلبی فرزند صلبی او را بخلعت که آنجا
و کمر شمشیر مرصع و ترکش بند زر و طلا سرافراز ساخت و اسباب سروری و یرلیغ موشح بال تمغا
کرامت نموده و فرمود که قیصرزاده برود و نعش پدر را که در آقشهر بمزار شیخ محمود حیران بر سبیل
امانت گذاشته اند در محفه بآیین سلاطین برساند و در عماراتی که خاص از برای این معنی ساخته
دفن کند موسی چلبی بموجب اشارت در حرکت آمد حضرت صاحبقران اغرق گذاشته از آقشهر بجانب
قرمان بروی امیرزاده محمد سلطان روان شد در آن راه شنید که خضر بیک و ابراهیم که از
امرای ترک در رفته اند بتکلیف منحرف شده بکوهی که راه بدامن آن منتهی میگردد تحصن نموده اند بنا
بر این حکم شد که لشکر جلادت آیین توجه بکوه نمایند و باستیصال آن مردم کوه نشین کمر اجتهاد بر
میان بندند لاجرم جوکران فرمان گذار اطراف کوه را فرو گرفتند و بزخم پیکان آبدار
آتش در خرمن جمعیت آن خاکساران زدند بعضی کشته شدند جمعی گریختند و اموال ایشان بتاراج رفت
و عیال و اطفال آن جماعت دنبال بر سر گرفتار آمدند و هم در اثنای طریق دولتخواهی از اردوی امیرزاده
شاهزاده خبر آورد که مرض آنجناب روز بروز اشتداد می یابد حضرت شهریار دین پرور تعجیل
تمامتر براند و بعد از وصول بمقصد ببالین پسر آمده نور حضور ارزانی داشت و بیمار را جان

ناتوان یافت که مجال تکلم نداشت حضرت صاحبقران را ملالی عظیم بر باطن مستولی شد و شاهزاده را در محفه
خوابانیده هم در آن روز کوچ فرمود و چون سه مرحله از قراحصار گذشته فرود آمد مرغ روح
شاهزاده از قفس کالبد پرواز کرده در هوای مرکز اصلی آورد و این واقعه هولناک در هژدهم شعبان
سنه خمس و ثمانمائه روی نمود و مدت عمر شاهزاده محمد سلطان بیست و نه سال بود و زبان مقال حضرت
صاحبقران عدیم المثال باین کلمات مترنم گشت بیت کجائی ای ز فراق تو جامه جان چاک بجان ز
بجان تو این دل غمناک * تو سرو باغ بهشتی چه میکنی در گل * تو عین آب حیاتی چه میروی در خاک خبر وفات او
و تحمل و اصطبار یکباره از ضمیر ترک گوی شهریار فلک تمکین گوی رفتار ربود و فغان تا فلک
و تمامت بالکل از دست مبارکش بیرون رفت و وضیع و شریف و مرد و زن در آن ماتم و شیون
کبود و سیاه پوشیده و پلاس نمد در گردن انداخته از فریاد و فغان و ندبه و نفیر امروز در پرده صیحه
صبح روز محشر ظاهر گشت صاحبقران دریادل در آن واقعه جانگسل بقضاء ربانی رضا داده و زبان
همایون بکلمه انا لله و انا الیه راجعون گویا گردانیده فرمان داد که بعد از ادای مراسم غسل و تجهیز و
تکفین جسد شاهزاده مرحوم را در تابوت مشحون بر حسب فی التابوت نهادند و تابوت را در محفه عنبر
بر اشتران بار کردند و الیاس خواجه و شیخ علی بهادر و امرا با ده دوازده سوار و دو اسپه ملازم تابوت
گردانیده فرمود که چون به اونیک رسید گوهر دریای مغفرت را صدف از نو ساختند و در تابوتی
مجدد نهادند و دو میل دور دو شاه آنرا بسلطانیه برده بمزار قیدار پیغمبر علی نبینا و علیه السلام که در آنجا واقعست
بامانت بسپارند تا بعد از آن بسمرقند نقل کنند و باقی خواص و ملازمان و محفه و تابوت خالی بر سیاه
استوار کرده در راه اونیک توقف نمایند جماعت مذکور حسب فرمان روان شدند حضرت صاحبقرانی
بعد از توجه ایشان بعزم تجهیز مراجعت کرده و از صحرای آقشهر نهضت نمود و روی عزیمت بشهر
بورانسای طریق بصواب دید امرا که عرضه داشتند حکم شد که اهالی اردوی همایون از لباس سوگواری
بیرون آمده ترک تعزیه و زاری کنند مجموع خلایق که سیاه و کبود پوشیده بودند پلاس ماتم
در نورد دیده زبان خروش و افغان در کام کشیدند **ذکر رسیدن اتلمش که سالها در زندان مصر بود**

با رسولان پادشاه مصر باردوی همایون چون رسولان پادشاه گیتی ستان بمصر رسیده اتلمش را
طلب داشتند فرج خلف برقوق الملقب بملک الناصر قضیه فتح روم و گرفتاری ایلدرم بایزید که
شوکت و مهابت او در خاطرهای اهالی آن دیار داشت استماع نموده دهشت و حیرت بدماغ
او راه یافت دانست که مخالفت با ارباب دولت و مخالفت با اصحاب تایید و نصرت منتج خسران
و نکبت است و مستلزم مذلت و محنت لاجرم در فرستادن اتلمش که در آن باب تقلید پدر خود کرده
بود پشیمان گشت بعد از تقدیم مشورت با خواص و مقربان خود اتلمش را از حبس بیرون آورده و مجلس
عالیه او در توقیر و احترام او مبالغه و الحاح نموده و شرایط دلجوئی و عذرخواهی تقدیم رسانیده و در مکافات
ولایت مصر و شام روش جاری بود دنانیر و دراهم را باسم و لقب شهریار آفتاب احتشام
محلی و مزین گردانید و اتلمش را شفیع ساخته با دو رسول احمد واقعه نام او را بدرگاه عالم پناه فرمان
روانه فرستاد تا صورت معذرت و التجای خود در ابلغ عرض رسانند و تقصیرات ایام گذشته
او را درخواست نمایند و خان خود را بقبول باج و خراج موکد سازند و در باب فرمانبرداری
و طاعت گذاری فصول پردازند و بر رسم پیشکش اموال بسیار از نقود و جواهر و رغوت و نفایس
اسکندرانی و شمشیرهای آبدار مصری و غیر ذلک با ایشان روان کرد و فرستادگان بولایت روم
درآمدند اتلمش استسارعت نموده پیشتر از ایشان بدرگاه فلک اشتباه شتافت و اخبار و احوال
مصر و شدت خوف و هراس اهالی آن دیار با تمکنت بشرف عرض پادشاه سپهر احتشام
رسانید رسولان باردوی اشرف اعلی پیوسته دو سه امرا و نوئینان خرتقیل بساط جلالت مناط
دریافتند تحف و هدایا معروض داشتند و تحفان فرج را بسمع همایون رسانیدند عرق شفقت و لطف
خسروانه در اهتزاز آمده و زبان گوهرافشان گذرانید که چون او را در عداد متمسکان سایه انعطاف
و اشتمال ما بار افتاد مساعدت و معاضدت او بر ذمت همت پادشاهانه ما از جمله واجبات است
اگر در سلوک جاده متابعت و مطاوعت راسخ قدم باشد بمضمون رافت و مضمون مرحمت مستوثق

و پسند خاطر گردد و بشرح مهمات ملک و ملت و خدمت حرمین شریفین زادهما الله تعالی شرفاً و کرامةً
و شیخی تمام تواند نمود بکار دارند و در ورود ایلچی دغدغه و خوف نزده و تواند گرد و فرستادگان
فرخ را به انواع نوازش مفتخر و سرفراز و فرخ بار گردانید و بکلیت و کر و سیم و زر بی نیاز
و توانگر ساخت و از برای حاکم مصر افسر مرصع و خلعت خاص و دیگر تنسوقات بهر و جواهر ارسال
فرمود و بنوید عواطف پادشاهانه و عوارف خسروانه فرخ داد و در زمره خدمتکاران و دوستداران
و طاعت گذاران و جان سپاران انتظام داد مصراع چنین کنند بزرگان چو کرد باید کار

ذکر قوم قراتاتار که در زمان هلاکو خان بروم افتاده بودند و برون آوردن حضرت صاحبقرانی
آن جماعت را از روم و فرستادن بسمرقند

از قدیم باز قوم قراتاتار در آن حدود کثرت ایشان به شصت
هزار خانه وار رسیده بود در حد و دیار ختای روزگار میگذرانیدند و برا کثر قوم
قبایل غالب آمده بجرئت دلاوری زنند و کالی نمیکردند و میان آن جماعت و قبیله مغول خصومتها و قطع
شده چنانچه تفصیل آن در تواریخ ترکان مسطور است چون حق تعالی چنگیز خان را استیلا و استقلال بخشید
حکم کرد که قامت آن قوم را با کودکان شیرخواره بکشند چه در آن زمان فتنه و فساد ایشان بنهایت
انجامیده بود لشکریان پادشاه جهان پناه بموجب فرموده عمل نمودند چون در اول دولت چنگیز خان
و پسران او نیز مغول و غیر مغول از آن قبیله دختر خواسته بودند و فرزندان متولد شده کودکان
خود را پنهان داشتند چون سورت غضب چنگیز خان تسکین یافت و آن اطفال بزرگ شدند بعضی
از آن فرقه قدیم در زمان سلطنت او بمرتبه امارت رسیدند القصه در آن اوان که منکو قاآن برادر
خود هلاکو خان را بولایت ایران فرستاد و قراتاتار را داخل لشکر او گردانید چون هلاکو خان در
تبریز بر سریر دولت متمکن گشت آن قبیله را بواسطه نزاری که در جنت داشتند در حدود روم
یورت داد و بنابر آنکه بعد از وفات سلطان ابوسعید بهادر خان در ممالک ایران پادشاهی
صاحب وجود نماند ایشان تمرد و سرکشی شعار خود ساخته تخت و در فرقه شده هر صد برای دل خود

یورتی اختیار کردند و بعد از انقضای ایام دولت قاضی برهان الدین امیر روم ایلدرم بایزید
در آن نواحی استیلا یافته قراتاتار را داخل لشکر روم گردانید و از برای ایشان در مملکت قیصریه
منازل تعیین نمود چون در آن ولایت اخراجات و عوارضات دیوان چندانی نمی باشد باندک
فرصتی خرد و بزرگ آن قوم صاحب ثروت و مال و انعام و حمل شدند در آن هنگام که حضرت
پادشاه گردون اقتدار بر قیصر و لشکر او غالب آمد این داعیه از خاطر خطیر آنحضرت سر بر زد
که قراتاتار را کوچانیده در میان الوس جغتای قرار دهد در آن زمان که سرداران آن قبیله
بدرگاه گیتی پناه شتافتند عنایت خسروانه ایشان را بخلع طلادوز و کمر شمشیرهای زرین و انواع
نوازش اختصاص داده معزز و محترم گردانیده وعده های جمیل بزبان فرخنده بیان گفته ایشان چنان
هیچکس از سپاه منصور متعرض قوم مذکور نشد و ایشان خود را ایل و منقاد دانسته در یورتهای
خویش با فراغبال نشسته بودند در آن وقت ایلچی پادشاه مصر باردوی اعلی رسید و پادشاه
مظفر لوا چند روز در منزل توقف نموده با ارباب کیاست و عقلا از شاهزادگان نامدار و
امرای رفیع مقدار در باب نقل قراتاتار بماوراء النهر مشورت فرمود و رای عالم آرای بر کوچانیدن
آن جماعت قرار گرفت چون قریب چهل هزار خانه وار بودند و مردم متعین در میان ایشان
بسیار رای اصابت شعار فرمان داد که شاهزادگان و امرا و نوئینان مرکب برای روان شده
و اطراف و جوانب آن قوم را چنان احاطه نمایند که هیچکس بجایی بیرون نتواند رفت و در رعایت
حزم و احتیاط مبالغه نمود و فرمود که مطلقاً ضرری بایشان نرسانند بمقتضی اشارت علیه امیر
جهانشاه با دیگر امرا و سپاه براقعاره و لنگر امیرزاده محمد سلطان بجانب توقات و اماسیه
در حرکت آمدند و امیر سلیمانشاه با طایفه از جانب دیگر بجوانب قیصریه و سیواس روان
شدند بعد از آن حضرت صاحبقران سعادت یار با بقیه جنود فیروزی آثار ایلغار کرده
عنان عزیمت بصوب محاری الاسیه دار امنی قیصریه گوالکن و سپاه کس الوس قراتاتار بود
منعطف ساخت امیرزاده شاهرخ و امیرزاده سلطان حسین را بحفظ طریق تعیین نمود تا ایشان

خیال فرار بدماغ راه ندهند چون موکب ظفر انتساب بعد از قطع منازل از پل آب ... شهر عبور نموده
نزدیک بیورتهای ایشان رسید کس فرستاده رؤسای الجاقات طلب فرمود فی الحال دو هزار
قوم قراتاتار امرای ترک و مردت بپایه سریر سلطنت مصیر حاضر گشتند حضرت صاحبقران بمواعید
خوب خاطر ایشان از اسطمن و آسوده گردانید و خلع طلا دوز و کمرهای زرنگار بخشید و بجهت
اطمینان خاطر ایشان سوگند یاد کرد که درباره شما جز عنایت و مرحمت از جانب ما بصدور نخواهد
پیوست مدتی مدید است که آبا و اجداد شما بفرمان سلاطین گذشته از توران زمین که بوم
قدیم و ماوای اصلی ایشان بود بیرون آمده و در دیار غربت روزگار گذرانیده و اکنون
بعنایت ازلی از انجا تا اینجا در حوزه تصرف بندگان ماست و حکم یک ولایت دارد وظیفه آنکه
حب الوطن من الایمان نصب العین ضمیر ساخته بجانب ماوراء النهر با اسباب و اموال و عیال و اطفال
خود در مرافقت اردوی همایون توجه نمایند و مدت العمر در ظل عنایت و حمایت ما زندگانی کنند
و از موائد احسان و انعام محظوظ و بهره ور شوند ایشان بعد از ادای شکر و سپاس
دعا و ثنای بیقیاس عرض رسانیدند که ما دوام و دوامی حضرت پادشاهی را از روی اخلاص
و کمال دولتخواهی بجان و دل مطیع و منقادیم بنده کام از دولت بالاتر باشد که در زمره
شهریار اشتمام یافته حیات چند روزه بپایان رسانیم حضرت صاحبقران هنرپرور کلمات ایشان
قوم تاتار را بالجمله باور کرده بنابر احتیاط و حزم حکم کرد که اسلحه ایشان از گرفته بقورخانه
سپارند و آن قوم را جوق جوق و گزین گزین ساخته بامرا و تومان تقسیم نمایند و بر تیغ
مطاع صدور یافته که هیچکس از ایشان گوسفند و چهارپای نخرد تا موجب بیکاری ایشان نشود
و نگذارند بگریزند و فرمود که از جمیع تکالیف اخراجات معاف و مسلم باشند و یورتهای ایشان
مراتعهای خوشگوار و علفزارهای مناسب فرود آورده سی و چهل هزار خانه دار با حواشی
و مواشی بفرمان بدفعه و کناشی ملازم اردوی اعظم روان شدند ذکر مراجعت نمودن حضرت صاحبقرانی
از ممالک روم باذربایجان و خبر قضایا با آن چون تمامت ممالک روم در تحت تسخیر و تصرف لشکر

پادشاه جهانگیر آمده و قلاع و بقاع آن مرز و بوم از شایبه کدورت اغیار و تمرد ارباب عناد و خلاف
خالی گشت رای آفتاب اشراق تخت پیرو التفات بر مراجعت بجانب مملکت آذربایجان و توران
انداخت اقتضای آنکه سرانجام داده متوجه سمرقند شود و در قانون حفظ و تایید ملک و اقبال
در مهین کامرانی و اقبال روان شد و نشان بجانب سلطانیه ارسال رفت که حضرات عالیات سرای ملک خانم
و تومان آغا و خانزاده و دو امیرزاده محمد سلطان و دیگر آغایان و شاهزادگان که آنجا بوده
متوجه شوند و تا قلعه اونیک بیایند چون صاحبقران گیتی ستان بقیصریه رسید دانست که
آنکه در رعب و هراس بخود راه داده پناه بقیصاریه برده اند لاجرم فرمان قضا مضا صادر گشت
و علی سلطان تواجی با طایفه از چرکیه منصور متوجه ایشان گشت چون نزدیک بالجاقات رسید
ایشان از خوف سر در جان آهنگ جنگ کردند علی سلطان از سوداسی که مروسشانی نقیب بود
نظر مکرد و ناگاه تیری جان گذاری بر شاهرگ او آمده در زمان روان تسلیم نمود لشکریان
آن بی دولتان را بدست آورده و برادر علی سلطان محمد ایشان را از تیغ انتقام بگذرانید موکب همایون
از سیواس بگذشت حضرت صاحبقران کامران امیر قرامان ترکمان را خلعت داده بجای خود
روان ساخت چون مرغزار ارزنجان از وصول موکب ظفرنشان غیرت فزای روضه رضوان
گشت طهرتن خدمتهای پسندیده بجای آورده پیشکشهای لایق بگذرانید چون اعلام نصرت
انجام از آن موضع در حرکت آمده بود منزل قطع فرموده ملکات مکانه طهرتن را بخلعت خاص اختصاص
داده رخصت مراجعت ارزانی داشت و کسانی را که خبر توجه آغایان و خواتین از سلطانیه آورده
بودند بازگردانید که فرزندان و مادران تعجیل رانده پیشتر بیایند چون از روم بازگشت موکب شهریار
بمقدار رایت افتخار بر این گنبد دوار برافراخت و ارای سپهر سلطنت و حشمت امیرزاده
الغ بیگ و ابراهیم سلطان و امیرزاده محمد جهانگیر و امیرزاده ایجل و امیرزاده سعد وقاص به
اردوی همایون رسیدند حضرت صاحبقرانی ایشان را در آغوش مهربانی گرفته بزبان عطوفت
و لطف پرسش فرمود و از دولت امیرزاده محمد جهانگیر و سعد وقاص جراحت فرقت ...

شاهزاده مرحوم محمد سلطان آورده شد چون خواتین و آغایان که برحسب فرمان از سلطانیه بیرون
گشته بودند در تبریز اسباب تعزیت ترتیب داده و از آنجا در حرکت آمده بقلعه اونیک
رسیدند چند روز در آنجا توقف نمودند چون رایت نصرت شعار سایه وصول بر آن دیار
انداخت خانزاده را از واقعه ایلچی فرزند مغفور مبرور آگاهی دادند بانوی عظمی از استماع
این جگر گداز دست در گریبان زد و پیراهن را نگین مرده چنانکه کفن را تمامت آغایان
و حرمها لباس سوگواری پوشیدند نوحه و زاری آغاز کردند عزای شاهزاده سکین داشته کرکه
و کوس را پاره ساختند و تابوت خالی که در او بسیار استوار ساخته گذاشته بودند پیش
خانزاده آوردند آن ستیزه عظمی چنان در گریه و فغان آمد که خون از دل سنگ چکیدن گرفت
چون دوره را تروح روح او ختمات کلام الله کرده طعام و آتش دادند سادات و علما
و مشایخ و صلحا که از اطراف آمده بودند در مجالس متعدد مشتمل بر موعظت و نصیحت زنگ ملال از خاطر
عاطر حضرت صاحبقران شهریار بی همال زدودند و چون حزن دادند و آنحضرت بی ملال تسکین یافت
جامه تعزیت در نوردیده شد و پرتو عنایت و التفات پادشاهانه بر وجنات روزگار آنجماعت
حضرت مجدداً تافته آنحضرت همه را بنظر اعزاز و اکرام نگریسته باحسان و انعام سرافراز گردانیده
انصراف کرامت فرمود **ذکر توجه حضرت صاحبقران گیتی ستان بجانب گرجستان و آمدن سلطان
عیسی حاکم ماردین بار دوم بخدمت** بنا بر عهد و پیمان که ملک گرگین در سال گذشته با بندگان درگاه
پادشاه فلک تمکین کرده بود واجب چنان مینمود که درین هنگام بپای ضراعت و مسکنت پیش آید
و پیشانی نیاز بخاک اخلاص بر ساحت کریاس سپهر شکوه نهاده زبان به تهنیت گشاید چون این
سعادت موفق گشت عصبیت دین و غیرت سروری باعث آن شد که شهریار دین دار عزم تسخیر
گرجستان جزم فرمود و درین سلطنت و کامرانی رایت جهانگیری و جهانبانی برافراخته بطرف
منکول با سپاه بی‌اعداد و قول روان گشت درین اثنا سلطان عیسی والی ماردین از غایت
که پیش ازین نموده موکب همایون پیوسته چنان شد بیقین دانست که عواطف کفت مرحمت او از

عاطفت آنحضرت روایی ممکن و متصور نیست لاجرم با وجود خوف و بیم و دلی از کرده آکنده
به دو نیم میان امان و یاس پس با شمشیر و کفن روی توجه باردوی آسمان اساس نهاد و چون
برسید دست در دامن عنایت شاهزاده شاهرخ زده آنجناب را شفیع خویش ساخت شاهزاده
مشارالیه خدمتش را بدربارگاه کیوان اشتباه آورده او را سربرهنه کرده بعد از نصف شب بزمین
گناهکاران در آمد نوشیروان مسند بیتش بعد از عتاب و سرزنش رقم عفو بر جریده زلات او
کشیده و بعواطف بیکرانش نوید داده و اوبج و خراج چند ساله ماردین و پیشکشهای سزاوار از نظر
کیمیا اثر صاحبقران دین دار رسانیده و مشمول انواع عاطفت و احسان گشته تاج و کمر مرصع سرتاج
برافروده دو بیگی کشیده و بمزید قرب اختصاص فایز گشته بود و خدمتش امیرزاده مظفرالدین میرزا را
که ذکر شده در خلال این احوال میر آقبوقا کرمی با کرایم اموال بدرگاه پادشاه اسلام پناه آمده
و پابوسید حضور صاحبقران و مقربان شرف تقبیل بساط جلال دریافته اسپان و جانوران و غیران
بموقف عرض رسانید همچنین کوشتایل برادر ملک گرگین که با او مخالفت میورزید روی توجه بتقبیل
آستان اقبال و کعبه آمال آورده و پیشکشها گذرانیده و ملحوظ نظر عنایت گشت و از هرجانب سرداران اطراف
و اعیان و اشراف اکناف بدرگاه گیتی پناه می آمدند و بنیل سیورغامیشی اختصاص یافته باز میگشتند
و در حوالی منکول پرتو التفات ضمیر آفتاب تاثیر صاحبقران جهانگیر بر صفحات روزگار امیرزاده پیر محمد بن
امیرزاده مرحوم عمرشیخ بهادر تافته او را بصنوف تربیت و نوازش سرافراز و ممتاز گردانیده
تجدید حکومت دارالملک شیراز را بجهت اوانی داشته لطف آمیز بیان متوار و حسانی
سرا باس اجازت او را مقرر و معین نمود و شاهزاده مشارالیه روی توجه بآن صوب نهاده
بموجب حکم امیرزاده رستم که حکومت فارس تعلق باو گرفته بود از ییلاق کوه دنگ در بتوجه
اردوی کیهان پوی گشت چون بجانب ازان حال خبر یافت نزول فرموده وارش حضرت
صاحبقران کس آمده خبر آورد که اصفهان را دادیم اخرق خود به انجا بیت و خویش
بوده و خراب نیست که خراب و ویران شده و اشتغالهای عیوم در غایت امیرزاده

پیر محمد که عازم شیراز بود در رسیده با امیرزاده رستم ملاقات کرد و برادران جانی یکدیگر را
در آغوش مهربانی کشیده اظهار مسرت و شادمانی کردند امیرزاده پیر محمد متوجه شد و امیرزاده
رستم گماشته بضبط اصفهان فرستاد و خود بود و هم در رفته بعمارت قلعه مذکور سعی و اهتمام
نمود و در تضاعیف حالات واقعه بغداد که از مهمات بلاد اسلام است بواسطه مخالفتی که
از سکان آنجا واقع شده بود و بهر انتقام چشیده بودند چنانچه سبق ذکر یافت از خاطر خطیر
حضرت صاحبقران جهانگیر بر بوده و این شغل عظیم بشهامت و شجاعت امیرزاده ابابکر حواله رفت و آن
عراق عرب با توابع ملحقات و تمام و مضافات بشاهزاده مشار الیه مفوض گشت و جمعی از امرا که
ملازم بودند سلطان برلاس و حسین برلاس و سونجک و سلطان سنجر حاجی سیف الدین و دولتخواجه
ایناق و دیگر بهادران و سرداران برحسب فرمان ملازمت رکاب شاهزاده مذکور اختیار کردند و
اشارت علیه نفاذ یافت که امرای عساکر واسط و بصره و کردستان و ماردین و دیار بکر بکار و کجا
حاضر شوند و از متابعت و مطاوعت اجتناب نکرده دن خدمت شاهزاده را امر فرمود که از راه دیاربکر در آید
و بقیه بغداد و شهریان اطراف و نواحی را سیاستی بلیغ فرماید و چون پادشاه روی نماید بعراق عرب
گراید و تحت منع قرایوسف ترکمان اشتغال نماید چه در آن زمان بر آن مملکت استیلا یافته چون
از آن مهم خاطر جمع سازد مردم را بر عمارت و زراعت ترغیب و تحریص نماید و خود به آبادانی
بغداد از سر جد و اجتهاد بپردازد که بزودی معمور گردد و چنانچه سال دیگر بامیرزاده ملک داد که
قافله حجاز روانه شود و بالتوفیق والتایید الامن عند الله العزیز الحمید **ذکر احوال قرایوسف**
ترکمان و توجه سلطان احمد بار دیگر بتسخیر بغداد شرح استیلای قرایوسف بر عراق عرب چنین است که او از
صدمات عساکر گردون مآثر گریخته پناه بایلدرم بایزید برده بود و چنانچه رقم زده کلک بیان
گشت و در وقت عزیمت حضرت صاحبقران بالکای روم قرایوسف اظهار گریزان نهضت نفیر نمود
دست تسلط باموال و چهارپایان عثمان قیصریه دراز کرده غنیمت فراوان جمع آورده و از ساحل
آب فرات روی توجه ببیت نهاده در جول چهار بیابان عرب قرار گرفته اغنام ترکمانه اخیاره و بعضی

عرب را بمتابعت خود دعوت کرده گروهی انبوه از هر دو طایفه پیش او جمع آمدند سلطان احمد که حاکم
بغداد و تمامت عراق و حکومت حله و بعضی از ولایت عراق عرب به پسر خود سلطان طاهر داده بود و آغا
فیروز که وزیر و مشیر و صاحب اختیار او بود همراه او بود دیگر فت سلطان طاهر از این معنی متوهم شده
با امرا پدر خویش مثل امیر محمد بیک و امیر علی قلندر و میکائیل و فرخشاه که این جماعت نیز بر سلطان احمد
اعتمادی نداشتند مشورت کرده باتفاق یاغی شدند و در نیم شب از جسر گذشته بجانب حله بطرف
آب آمدند سلطان احمد چون بر این حادثه اطلاع یافت جسر برید و کنار آب گرفته مقابل پسر و امرا نشست
و قاصدی پیش قرایوسف فرستاده التماس نمود که باو ملحق شود و او را باموال فراوان نوید داد
قرایوسف با لشکر گران از عرب و ترکمان روانه شد با سلطان احمد پیوسته و بجهت اجتماعی از آب
گذشته هر دو سپاه صفها پیاراستند و بعد از محاربه عظیم شکست بر طرف سلطان طاهر افتاد و ترکمان
غنیمت فراوان گرفتند سلطان طاهر در وقت فرار بجوی پیش آمد خواست که مرکب از آن بجهاند اسب
وجه در آب افتاد و شهید جانش منطفی گشت ترکمانان اموال سلطان احمد طمع کردند و قصد شکل بصورت
بخواست در باید در ظرف سپاه خونش گرفت در راه بغداد در پیش قرایوسف از مردم حله
آنچه توانست بدست آورده و در عقب سلطان احمد متوجه شد و چون ببغداد رسید فی الحال شهر را
مسخر ساخت و سلطان احمد از بیم جان در گوشه مختفی گشت چون شب در آمد قراحسن نامی سلطان احمد را
از بغداد بیرون برد و او را بر دوش گرفت قریب پنج فرسخ قطع کرده و در راه گاوی زرد
بدست ایشان آمد سلطان احمد بر آن سوار شد و هر دو بتکریت رفتند سارق عم او دیرات که آنجا
بود در مقام خدمت آمد و جل بر اسب کشیده و از نقود و اسلحه و رخوت و امتعه آنچه در دست بیشکش
بود آن میر سید پیش احمد کشید راینده و بعضی امرا و نوکران سلطان احمد که پراکنده شده بودند هیچ
متفرق و دولت بیار و عامل و خیم بتکریت آمده و در ظل رایتش مجتمع گشته سلطان احمد سارق
همراه وداع کرده و از آنجا بجانب شام رفت و قرایوسف بر تمام عراق عرب استیلا
یافت بنابر سیاق تاریخ چون شمه از حال قرایوسف و سلطان احمد ثبت افتاده و فتح شکین شاهد مستقرا

اصل فتنه باز نشاید که چون امیرزاده ابابکر با لشکریان متوجه بغداد شدند اشارت علیه نفاذ یافته بود
که امیرزاده رستم از دوروجرد در حرکت آمده با امیرزاده ابابکر ملحق شود و توکل برلاس و جهانشاه از
همدان و تمن و سوهی از نهاوند و تا ... رستم از شهر ... در ملازمت امیرزاده رستم روانه
و باتفاق در دفع فتنه قرایوسف مساعی جمیله مبذول دارند چون امیرزاده ابابکر حسب فرموده
روانه جانب دارالسلام شده بار دوم رسیده عبدالله حاکم آنجا با دیگر سرداران که در تبعیت
قرایوسف بودند گرفته و بند کرده باردوی همایون فرستاد و در الغو ... سلطان
نقدینات بقابض ارواح سپرده امیرزاده ابابکر الوق را گذاشته دایغار کرده متوجه
دفع فتنه قرایوسف شد امیرزاده رستم از دروجرد بیرون آمده مسافت نموده در حوالی
حله به امیرزاده ابابکر پیوست شاهزادگان مذکور با امرا و لشکریان منصور بعد از عبور از فرات
بگذشتند و در زیر حله بکنار نهر الفرکه مقابل قریه سیب است بقرایوسف رسیدند و با تابعان
زیاده از سه هزار کس زیاده بود و قرایوسف با فوج تمام جوی را خندق ساخته جنگ را آماده
ایستاده بود چون امیرزاده رستم بحسب سن از امیرزاده ابابکر بزرگتر بود امیرزاده ابابکر
گفت که شما در عقب لشکر توقف نمایید امیرزاده رستم در جواب فرمود که من بر حسب حکم جهانمطاع
بجنگ شما آمده ام اگر مصلحت باشد دو قول بیاراییم و هر یک از طرفی درآییم و سخن برین قرار رفته
نخست امیرزاده رستم از آب بگذشت و خود را بر مخالفان زده آتش حرب بالا گرفت
و پیرعلی برادر قرایوسف با معدودی چند از معرکه بیرون رفته روی توجه بجانب شام نهاد
و مجموع ایل و حشم او که قریب پانزده هزار خانه وار بودند با اموال فراوان از گله و رمه
و گاو و گوسفند و غیر آن بدست تصرف و استیلای بندگان درگاه گیتی پناه افتادند و گرانان
امیرزاده رستم زن قرایوسف که مادر اسکندر و اسپند بود با توابع و لواحق اسیر کردند
و نعیر حرب را که حکومت اعراب بادیه تعلق باو میداشت با دیگر سرداران و متمردان
آن نواحی که تا غایت گردن از اذعان و انقیاد نتهاده بودند منکوب و مقهور ساختند و ارناتی

تمر بملاقات مادر ان میرزا ابابکر و امیرزاده رستم سر برادر قرایوسف را باردوی همایون آوردند
صورت آن فتح ارجمند معروض داشتند چون خاطر خطیر امیرزاده ابابکر از جانب قرایوسف و
دیگر معاندان جمع شد نه از سر فراغ بال همت عالی نهمت بر عمارت بغداد و اعمال آن مصروف داشته
بتدارک خللها مشغول گشت **ذکر طلوع رایات نصرت نشان از افق فتح ولایت کرجستان** موکب گیتی ستان
شهریار صاحبقران از حوالی قارص نهضت فرموده منازل و مراحل پیموده بمملکت کرجستان درآمد
پیشتر از توجه رایات منصور امیر شیخ ابراهیم والی که همیشه طریق خدمتگاری و جان سپاری سلوک داشت
بر حسب فرموده روان شده بود و مداخل و مخارج ولایت کرج را ضبط کرده چون ملک گرگین که
والی و حاکم آن سرزمین بود بر قصد لشکر اسلام اطلاع یافت قلق و اضطراب عظیم بر ضمیرش مستولی گشت
و نزدیک آن رسید که مرغ روح از قفس کالبد در طیران آید لاجرم رسولان سخن دان چرب زبان
با پیشکش فراوان بدرگاه خسرو کامران فرستاد و خلاصه عرضه داشت آنکه این بنده خاکپای درگاه
جاده شمارست که پادشاه ذوالاقتدار بحضرت همایون متوجه این دیار و شهر چاکر معتقد ارکرده و اگر عرض
اطاعت و امتثال اوامر و نواهی حضرت شهریاری است بجان و دل فرمان بردارم و اگر مقصود باج
و خراج است آنچه مقرر شود سال بسال بی آمیزش و تسویف بخزانه عامره میسپارم اما سطوت سلطانی
بس مهیب است و در نیرو لایی رای آن ندارم که شرف تقبیل ساحت سرادق جلال دریابم اگر عاطفت
بیکران حضرت صاحبقران مهلت بخشد که تا بعد از زوال خوف و هراس بنده سلطان ... این
و دیگر حکام سواحل بپای یکی بسیر اساس ختام ... با زبیای ... لاحق گرده و آن حضرت بکلمات
روی آمده و التفات نفرموده رقم قبول بر ارتفاع تحف و هدایا او کشیده در جواب فرمود که
گرگین بگوید که قضیه و تمکین که شرف اسلام شیخ ابراهیم دارد ایشان میشود و نسبتی ندارد و اگر
بنجات خود تعلق داری باید که هر چند زودتر بخدمت شتابی بعد از وصول بدرگاه حال از دو بیرون
نیست قبول ملت اسلام یا اصرار بر کفر و ظلام بر تقدیر اول عنایات پادشاهانه شامل حال تو گردد که

جهانیان انگشت حیرت بدندان تعجب گزیدند اگر تو قیستن نیق تو کرده بر حسب فرموده صاحب عزت
فراجعین الصلوات اتماما بر آن تو بر تو بر سانم و ترا استظهار و مستوثق باز گردانم و عرض مال تو
پایمال حوادث و نوایب نگرده و رعایای مملکت تو از تعرض لشکر سالم و در امان مانند و اثنای استیلا
لکرد دین و کیش با تو موافق است چون انجا بدین درگاه آورد شنیده باشی که از صوله ایام جبال
بپوستان محفوظ گشت از انتقش علیه سازد و در آمدن بهانه و تعلل نیز را دو که هیچ گونه عذر مسموع
نخواهد بود بعد از آن ایلچیان رخصت مراجعت یافته باز گشتند و در اثنای این اوقات داروغه
تبریز پیان تو پین با نویسندگان و عمال آذربایجان بدرگاه فلک اشتباه آمده جانوران و اسبان
بموقف عرض رسانیدند و از جانب خراسان علی سقای که از قبل خواجه علی سمنانی ضابط اموال دیوان
آن ممالک بود در رسیده و پیشکشها گذرانید و از مجموع آنجا را بر اسپتاداکان دیر سرای علی حسب فرموده
چون وقت رفع محصولات گرجستان بود رای صواب نمای چنین تقاضا نمود که مخالفان دین و دولت
از میان بر گیرند و خود را قوی ساخته مخالفت از سر گیرند لاجرم بر حسب اشارت علیه امیر شیخ نور الدین
و دیگر امرا برسم ایلغار روان شده بولایت کرج در آمدند و داربابغ و شقاق را مشوش
و ویران کرده ساختند و امیر شیخ نور الدین چندان که در زیر لشکر ... را گرفتند و بردند و برداشتند
امرا و سپاه بعد از آن مقرون بسلامت و غنیمت متوجه درگاه پادشاه گشتند **ذکر فتح قلعه تیزال**
چون رایت نصرت آیت حضرت ذو الجلال در ولایت گرجستان میان دره در عمیق زمینی بلند واقع شده بر انفع
کوهی از جمیع جوانب تند و هموار برفت موازی سیصد گز سر با وج سپهر دوار کشیده و از جانب
آن کوه شعبه منفصل گشته و بارتفاع از آن کوه در گذشته چنانچه گردن تقرب لاامکان بر افراشته
و از سر کوه بر نردبان و ریسمان و تطابر آن بقعه آن سنگ پاره وصول ممکن گرده و آن کوه
پهر سنگ را بارنگ جاج از طرق هیچ ندارد و در پیرامنش بواسطه دره های ژرف عمیق
محل نزول لشکر و نصب خیام نتوان یافت و بر بالای کوه گرجیان قلعه ساخته بودند و در دامنه

بران نشانده و حوضهای عمیق وسیع جهت ادخار آب باران و فیض آسمان مرتب داشته حاکم
آنجا شخصی تزال نام و سی نفر از عظمای ازناوران و گروه انبوه از گرجیان در تحصن با او موافقت
داشتند و چند گاو و خوک و گوسفند در آن قلعه بچریدند و همیشه مهمای ایشان که از کثرت در نخار
می آمد همواره از شراب ناب و شیرین موافقت مذاب بود و چون حضرت صاحبقران جهان کشای بر صورت
قضیه اطلاع یافت عنان عزیمت جهان پای بصوب تسخیر حصار مذکور تافت چون آن قلعه چنان صفت در وسط
بلاد ارباب طغیان و مخالفت بود و در پیرامون چنانچه آب یافت نمیشد تا بعضی به رسد و سپاه اندک
بار قرب مخالفان توقف در آنجا نتوان کرد و گروه انبوه از رقبت تحصیل علوفه و علوفه چهار پای
آن بود که فروماندند بنابرین اکثر مردم ظاهر بین فتح آن قلعه را از محالات شمردند و از نهضت
رایت نصرت انتساب بدان صوب استعجاب نمودند اهل کفایت عمل بران حمل کردند که چون حضرت صاحبقران
بنفس همایون توجه نمود و شاید که وحشت و حیرت از وصول خبر آن اتفاق بر اهل شقاق و عناد استیلا یافته
حصار بسپارند و اگر چنین نکنند در گذاشتن و گذشتن بکدام چاره توسل توان جست فی الجمله روز
جمعه رابع عشر محرم سنه ست و ثمانمایه موکب همایون ظفر نظام بقلعه گرتین رسید و اهالی حصار از بیم سرکشی
اندک بدیر مردن فرستادند بان تضرع باظهار اطاعت و انقیاد بر گشادند چون دانسته
بران مطلوب و با تیز چون کودکان نارسیده بجوز و مویز راضی نخواهد شد رایت فرخنده
برافراختند و سنگهای متعاقب و تیرهای متواتر از بالا بزیر می انداختند حضرت صاحبقرانی فرمان داد
که امراء نوئینان زمین مقدار در اطراف حصار نزول افتاد کرده و فرود آمدند اشارت علیه نفاذ یافت
که امیر شاه ملک در برابر در دروازه جمعی رفع رسمین ساختند و دیگر امرا امر فرمود که از دو جانب
دو قلعه دیگر بنا کنند بنابران و منظور آنکه اگر فتح قلعه و حصار بزودی میسر نشود جمعی از لشکریان
در آن قلع ساکن گشته محاصره قیام نمایند امیر شاه ملک بمساعدت دولت روز افزون در مدت سه روز
قلعه برافراشت از کمال شکوه [illegible] که پس داشت آنحضرت از بالا بر قلعه بدان قلعه نقل فرمود
که نصب عراده و منجنیق بسته و ترتیب داده و بر [illegible] در یوست که در مقابل قلعه حصار که

مرکز اعلام ظفر شعار بود و از سنگ و چوب مجوزی ساختند و چنان برافراختند که مشرف باشد چون از آن
سنگ مراد و منجنیق برج و باره قلعه در افتاد و بود که چنان فارغ البال نشسته بودند و از آن
ممر خاطر را وقعی نداده بودند یکبارگی بشکستند مصراع رنگ ماه شد برج سپهر را چو شمع چون گنبد
بیخ بگذشت از قوم کریت که در رفتن کوه و کمر بر نخجیر چابکان و تفوق دارند بیکمک نای در جنب
چیت و دو تن و ده تن که بر سبیل شعار روان شده و بر بالای آن سنگ پاره که در جانب
جنوبی قلعه برآمده بود بدیوار رفت و یکسر برگرفته بالای آن سنگ برآورد و در آنجا میخ
کرده و نشانه بگذاشت و هیچکس را از اهل قلعه بر آن اطلاع نیفتاد روز دیگر بیکمک برگذشت
بنا نهاده پایه سریر اعلی تقریر کرد حضرت صاحبقران فرمود که از ابریشم در ریسمان طنابها فتیل
و نردبان بر مثال چو بهاری در یک طناب سر دیگر و دیگری استوار کرده بر صندوق
عروج بر بالای چنان کوه بلند بیان سعی ترتیب داده برحسب فرمان بیکمک و سه نفر دیگر از
قوم کریت شب یکشنبه بیست و سیوم ماه با طناب دراز که نردبان به آن بالا توان کشید
از ممر کمند به آن کوه بر آمدند و ریسمان فرو هشته نردبان بالا کشیدند و از اتفاقات که دولت
عبارت از آنست درختی بر آن قلعه بالا کشیدند و چون نردبان بر کشش بر آن درخت استوار
شد امیر شاه ملک در پایان قلعه ایستاده و پنجاه مرد از بزرگان و مبارزان خطه خراسان که اسامی
ایشان در مجلس سامی حضرت صاحبقرانی ثبت افتاده بود از جمله اغداق بیکمک را آنجا بر نردبان
بالا فرستاد و بیمن مساعدت اقبال شهریار دریادل که چنان آن شب بخواب غفلت غنوده بودند
چون روشنی صبح صادق در آفاق منتشر گشت که چنان تیره اندرون سر از بستر غفلت برگرفته
در حرکت آمدند یکی از غرابیان بی احتیاط بود از بلند کنگره بر جانب آنجا در صد اصفیا علیهم من
التحیات انماها صلوات در فرستاد و محمود و نقیرجی از جمله بندگان امیرزاده شاهرخ بر آن نعره تکبیر
کشیدند که چنان به افعال از آن حال که در خیال ایشان نگذشته بود آگاهی یافته سراسیمه از هر طرف
بتاختند و پای ممانعت فشرده دست مقابله و مقاتله برگشادند شهریار دین دار بر بودهای عالم

سوار شد

سوار شد و از دروازه درگذشته در برابر قلعه که دلیران سپاه منصور بالا رفته بودند بنشست
مجموع لشکریان نعره تکبیر و موج ثنا بر سر رسانیدند و سوران انداختند و کوس و کورگه و نفیر چون
راه از فراز آن سنگ پاره دو قلعه چنان تنگ و تاریک بود که نزدیک دوازده کس پهلوی هم
نتوانستندی ایستاد و تخت بر دل سپر در سرکشیده پای تهور پیش نهاده و دو نفر دیگر با دو دست
به نیزه داران پایان زده ناگاه از شدت قضا تیری بر دهان حامل سپر آمد و از شدت آن زخم سپر از
دست انداخته بر پس افتاد که چنان پیش آمد و سپر برگرفته به آنکه نیزه داری مرتعش زرین
در حرکت آمده شمشیر آبدار معانقه کرد و دار و دیگر کار نماند داد مردی و مردانگی داده
دو اندرون زخم خورده بازگشت و بعد از ذی الجاه کتک محمود فی محمد رجام بکرز گران سنگ
پیش رفت و پای از دوری که چنان سعادت او پشت گرم بودند کشت و بعضی از آن تخاه
دلاوران که بالا برآمده بودند و بدرون قلعه رفته بودند و آنجا نیز شور حرب گرم گشته عاقبت
نسیم فتح و ظفر بر رایات مجاهدان دین وزیده سپاه نصرت قرین به نیروی دولت قاهره دروازه
بگشادند و قلعه چنان که شمه از وصف آن قلمی گشت هم در روز یکشنبه بیست و سیوم ماه مذکور مسخر
ساختند چون کار از دست و تیر از شست رفت که چنان فریاد الامان بایوان کیوان رسانیدند
لشکر فیروزی نشان جمعی از زنان بی دیانت کیج را از بالای کوه و برج بزیر انداختند و نزال
حاکم قلعه و دیگر سرکشان را گرفته و دست بسته بدرگاه جهانپناه آوردند مجموع مردان از تیغ سیاست
گذرانیدند و زنان و فرزندان ایشان را اسیر گرفتند لطف خسروانه زن نزال را با پسر شیخ ابراهیم
شروانی بخشید و برحسب حکم جهانمطاع آتش در عمارات و منجنیقها و مجوزی که ساخته بودند زدند
و زنان فرمای هفت اقلیم در کنف دولت و اقبال مراجعت نموده بار دوی همایون فرود آمد بیکمک
و دیگر مبارزان که در آن شب بحصار بالا رفته بودند بانعام زر و کمر و شمشیر و اسب و استر و خلعت
و خیمه و خرگاه و ضیاع و عقار و دیگر اسباب تجمل توانگر گردانید و حراست قلعه را بلکی از
امرای خراسان موسوم بمحمد نوران که پادشاه توران انشتامده داشت تفویض فرمود و طایفه از خراسان

پیش او بگذرانیدند و فرمود که اول آنکه خود و نواحی را بیکجا خود صرف کرده بگذارد که جدا از این گروهان
بر اطراف ولایت مسلمانان کردند و در خلال این احوال مولانا قطب الدین قرمی از شیراز با جمعی از بزرگان
این دیار بدرگاه عالم‌پناه آمدند و بسیاری از تنسوقات و تبرکات بمحل عرض رسانیدند و خطاب
ایشان جامهای مسافر از پیش امیرزاده در شیراز رسید جگشناکند و از اصفهان خواجه مظفر نطنزی آمده
از نقود و اجناس و اسب و استر و شتر چندان بگذرانیدند که دیده عقل در آن خیره ماند و تفاصیل جمیع آن
در دیوان اعلی اکثر انعام شاهزادگان و امراء و تومانات تقسیم نمودند و از کرمان ایکو برلاس آمده
داده و که بضبط مال و نفقه آنجا بودند بارها و در کاهی موسیقیه و خر باطیوس دریافته مراسم پیشکش
بتقدیم رسانیدند و از آن ولایت مولانا ضیاء الدین سراج و شیخ صدر الدین که هر دو متصدی منصب
قضا بودند رسیدند و سید عزالدین و شیخ محمود زنگی عجم که نسخه جوش و خروش و ... نزد جناب
حضرت صاحبقران از نظم ساخته و پرداخته و دست همراه ایشان بود و شیخ محمود ... انداخت
عبور از پل آب کر که در حوالی تفلیس بسته اند در گذشت و در آب افتاد و غریق بحر رحمت شد چون
در خروش او فرو نشست و پرسش کرده آن کتاب باتمام رسانید و تقبل قواعد امر بر خلافت نصیر استسعاد
دولت و شمول نظر عاطفت و احسان آمده و از وفد یزد و یوسف خیل بانضباط اموال انجا غیاث الدین
سالار سمنانی بموکب همایون پیوستند و همچنین از انجا و اقطار ممالک محروسه حکام و عمله داران بسر نیسته
درگاه آمده و تحف گذرانیدند و بتفقد و التفات پادشاهانه سرافراز گشتند ذکر توجه حضرت صاحبقرانی
بجانب ابخاز و مراجعت آنحضرت از انجا و صید قمرغه چون خاطر خطیر حضرت صاحبقران جهانگیر از مهم گرجستان فراغت
یافت بعد از تقدیم مشورت و ترتیب طوی بعلت عزیمت جانب ابخاز تصمیم داد و امیر شیخ نور الدین
و امیر شاه ملک و دیگر امرا و تومانان را باسپاه فزون از قطرات امطار در مقدمه روان ساخت
و حکم کرد که ولایت گرجیان را تا ابخاز که حایت مملکت ایشانست غارت و تاراج کنند امرا و لشکریان
بر حسب فرموده روی بحرکت آوردند چون مرز و بوم کشور گیتی ستان جنگلستان بوده و فیران بیشه وغار در غار ازبرای
راه می ساختند و بقدم صدق پیش رفته دست غضب و بی باکی را بر آورده قتل و ... در خاکستر گرجیان ...

حضرت صاحبقرانی از عقب نهضت نموده بجانب گرجستان در آمده و از عبور لشکر منصور ترتیب منقبضه
مزارع و دیر معمور شده غارت و تاراج گشت و کلیساها که از سنگ افراخته بود با خاک یکسان آمد
و دیگر چندین مرکز بدست افتاد و از پیش بر آوردند و بعضی کفار گرجی در مغارها که میان کوهها و در
بود دیگر و بن ایشان پناه برده بودند متحصن شده از موقف جلال حکم واجب الاذعان صدور یافت که
صندوقها ساخته زنجیر و ریسمان استوار بستند و در آن صندوقها گیفرد و ... نشستند و از راه جبال و
شجاعان و طایفه در بالای کوه ایستاده صندوقها را برابر مغارها فرو گذاشتند آن بهادران
با تیر و نیزه و شمشیر ... جنگ میکردند و ... صندوق ... مغارها
گشنه اند ... در هر مغاره ... چهار ... غالب می آمدند
آن ... ایشان را اسیر میکردند و اموال و اثقال ... تاراج میدادند و بدین
سبب مواضع مشهور گشت و کلیساهای ... خراب و منهدم ساختند و بعضی ... از ... و
ویران شدند و ... از ... بر آتش
چون امرا از کار ... آنجا رسید دوازده روز و شنبه چهارم ربیع الاول ... بهرام ... بازگشته
... روز شنبه ... موکب همایون سوار شد و صید فراوان افگندند
چون در آن کار فراغت یافتند بار دیگر ... قتل و غارت گرجیان ... پیش از این سرداران
... امیر ... گرجیان ... آگاهی داده بودند که اگر
... رایت فتح آیت ظفر و سرافراز بابخاز رسید که در گرجستان از هم کیشان ... و تومانات
گرجیان از بیم ... جمعی از معتمدان خود را با پیشکشهای نفیس بدرگاه و اسپ و سلاح ... فرستاد
و چون ایلچیان گرجیان ... پادشاه ... زمین رسیدند دست و دامن شفقت امرا
... شده که ... مقام اطاعت و فرمان گذاری اگر ... التزام وظایف ... نمود
شود که سورت غضب حضرت صاحبقرانی تسکین پذیرد و باو ... و جواهر و ... استعداد
میسر گردد و از مال ... و خراج ... شود که سال سال ... رسانند امرا ...

و اینهم در جمعه بیست و هم ماه مذکور داعیه شکار
از خاطر خاقان موید منصور سر بر زد و در آن
صحرا و بیابان نخجیر بی پایان افگندند

در وقت مناسب تقرب نموده بخشان ضراعت امیر ملک گرگین را بپایهٔ سریر اعلی عرضه داشتند و از آب
فضیلت شیخ ابراهیم چنانچه در تواریخ مسطور است زبان هر یک بمضمون انتقال مترنم شد که ملک گرگین
گرگین میلاد را حضرت صاحبقرانی که همگی همت او بر اعلای معالم دین مقصور و مصروف بود شفاعت
ایشان نشنود و آن کلمات را بسمع رضا اصغا نموده امرا در تعقیبه جلاوه اصحاب در پس مقتدی بوجوع
کردند فقها و نقیبان در مجلس همایون باتفاق تقریر فرمودند که چون اعانت جزیه قبول نماید و تعرض
مسلمانان نشوند حکم شرع چنانست که دست از ایذا و تعرض ایشان باز دارند و تعلق غارت این
طایفه را تعرض نرسانند آخر الامر حضرت صاحبقرانی بموجب فتوی عمل نمود و ملتمس ملک گرگین را
باسعاف مقرون داشت امیر شیخ ابراهیم را که یکی از شفعا او بود ممنون ساخت و در کرم شفاعت
فرمود و کار ایشان را بس و امید بجهت انصراف داده چند روز در آن نواحی بعیش و عشرت
و کامرانی و صید و شکار گذرانید ایلچیان بتعجیل رجعت نموده در امرا بتکلف که بهم و القاب [illegible]
داده گرد [illegible] اسب نفایس [illegible] خراب [illegible] داشته و ارانی علما [illegible] و یک قطعه لعل [illegible]
نوشش رنگ بوزن [illegible] مثقال بعرض رسانیدند و قبول جزیه و خراج را عهده و مواثیق مؤکد
ساختند حضرت صاحبقران دین دار رایت مراجعت برافراخته بعد از قطع چند منزل بقلعس رسید و بموجب
ویرانه و کلیسیا که در آن حدود و نواحی بود منهدم گردانید و چون از آب کر گذشته در مرحله بود
جهت اعادت عمارت بیلقان خان فریب خود را بقرا ابلغ از آن منعطف گردانید و اردو را
پیش روانه شد چون والی بیلقان از نزول موکب همایون رایت افتخار بآسمان افراشته بعد از دو
اردو و لشکریان رسید و هر یک از انواع حشم و خدم بود در محل خود فرود آمدند رای آفتاب
پرتو التفات بر تعمیر بیلقان انداخت و آن شهر از دیر باز خراب شده بود که از ابنیه و عمارات
بر جای خود نبود و القصه فرمان واجب الاذعان نفاذ یافت چنانچه مهندسان چرب دست و معماران روشن ضمیر
طرح شهری برکشیدند مشتمل بر سوری عریض و خندقی عمیق و چهار بازار و بیوت و دور و سرای
خانات و حمامات و باغچه و بستان و غیر آن و رساتیق مسعود در زمانی محمود و اساس شهر اندوخت

و بعضای نموده و بر شاهزادگان و امرا قسمت کرده و لشکریان باهتمام تمام بکار عمارت مشغول شدند
و مجموع آن ابنیه و عمارات از خشت پخته در مدت یکماه باتمام رسانیدند و دور باره و آن گرداگرد
و دو هزار و چهارصد گز بود و عرض دیوارش یازده گز و مقدار ارتفاع قریب به پانزده گز و عرض
خندق سی گز و عمق آن بیست گز و در عرض باره و جهت پاسبانان خانها ساختند و در هر ضلعی از
اضلاع چهارگانه برجی معتبر برافراخته دروازه گذاشته کنگره و سنگ انداز ترتیب دادند
شهری چنین با وجود برودت هوا و کثرت باران و شدت سرما در مدت یکماه چنانچه مسطور شد
ساخته و پرداخته آمد رای صواب نمای اقتضای آن کرد که از رود ارس جویی ببریده شود
که آب آن از بیلقان گذرد تا از فیضانش اراضی آن حدود و نواحی معمور و مسکون گردد لاجرم
تقاضای این نفاذ یافت شاهزادگان و امرا و نوئینان کفایت این مهم قیام نموده تا اجیای ساعات
جوی را بر سپاهیان کردون توان قسمت کرده و در اندک زمانی نهری روان و جوی جاری
طول آن مقدار شش فرسخ بعرض پانزده گز شیخ مرتب و آماده گشت ذکر ارسال حضرت صاحبقران
ونفاذ رایات جهت تفحص احوال نیمروز و سیستان و آمدن امیرزاده عمر میرزا و میرانشاه از
جانب ماوراء النهر و ترکستان و شرح دیگر وقایع که در اثنای تعمیر بیلقان و حفر نهر آن دست داد
در زمان آوان که اراضی بیلقان مرکز رایات فیروزی نشان بود و اشراف ممالک ایران و توران
برسانیدند تعزیت شاهزاده مرحوم محمد سلطان بهادر و تهنیت فتح دیار روم از اینجا و اقطار عالم
قبلهٔ اقبال و کعبهٔ آمال بسته بودند بر درگاه شهریار سپتو و فضلا جمع آمده بحکم ما بر عالم
مجلس فرمان فرمای انام از علما و امرا و فضلا روزگار مجمعی عظیم منعقد میشد چون خاطر ایشان
و تفتیش مسایل دینی و معارف یقینی و ملکات ملکانه و اخلاق منفرد بود کلمات لطیف و حکایات بدیع
در میان آمد از جمله روزی کلمات علم و دانش و فضیلت و عدل و احسان و مرتبه ایشان مذکور شد
حضرت صاحبقران عدالت شعار بخواست که آن بحث بجد و گفتار بی کدورت انجامد و لاجرم با افاضل
تفاصیل امثال خطاب فرمود که در از منهٔ سابقه و قرون سالفه علما و فضلا سلاطین و ارباب دولت

استفاده کرده اند و برادر خویش رفت و تحریض نموده از افعال نکوهیده منع فرموده اند و در این
شام از هیچ ارشادی بخشیده و از صلاح مملکت و رعیت هیچ با من نگفته اند اینان مستحق آنکه بوده اند
و اشتند که منة الحمد و المنة که پادشاه دین پرور معدلت گستر از مواعظ و نصایح امثال ما استغنا
دارد و همه کس را در اجرای احکام و قوانین عملی از آن حضرت تعلیم می باید گرفت حضرت صاحبقرانی
صافی سریرت از آن کلمات اگرچه واقع بود اعراض نمود و فرمود که مراد از این سخنان که
بر سبیل ستایش و تحسین گفته اید اصلا خوش نمی آید غرض از اظهار این حدیث جذب قلوب نیست
بلکه مقصود آنست که شما هر یک که از ناحیه آمده اید احوال داروغگان و معاش کاشتکاران نسبت برعایا
و زیردستان معلوم کنم تا اگر بر زیردستی از زبردستی حیفی رفته باشد بتدارک آن مشغول شوم
و علما و فضلا زبان به دعا و ثنا گشادند و هر یک آنچه از نیک و بد و عدل و ظلم مملکت خود دیده اند
معروض داشتند حضرت صاحبقران دین پرور طایفه از اصحاب درس و فتوی را که بزهد و تقوی
موصوف بودند اختیار فرمود و هر یک را از ایشان با امینی معتمد از قبل دیوان اعلی بقطعه ای از اقطاع
ممالک محروسه فرستاد تا تحقیق مهمات نموده داد مظلوم از ظالم بستانند و ستمکار را گوشمالی دهند
و صورت قضایا را بموجب راستی ثبت کنند و باز گشته عرض سازند علما بدین مواعظ امیدوار گشته
در مهاد امن و امان پهلو بر بستر استراحت نهادند و در صبح و شام بدعای دولت روز افزون پادشاه
اسلام قیام نمودند و دیگر از وقایع آن زمان بود که امیرزاده عمر از گرجستان روان شده و قطع منازل و مراحل
کرده با راضی بیلقان رسیده در روز جمعه غره جمادی الاول سنه ست و ثمانمائه بشرف پای بوس آنحضرت
استسعاد یافت و سبب طلب امیرزاده عمر آن بود که ایالت ولایت آذربایجان با توابع و لواحق متعلق
برای وروبت آنجناب کرده و دیگر از وقایع آنکه توکل پس پیر حسن از نخاوند آمده سر ملک عزالدین
حاکم لر کوچک که پیوسته راه قطاع و ضلالت می پوید بدرگاه گیتی پناه آورده و عرضه داشت که چون پدرت
از قتل کنده و پرکاو کرده از داد و اعتبار آویخته اند و دیگر از وقایع آنکه بحکم عدالت شعار فرمان داد
که مولانا قطب الدین قرمی را که پیش از این از حال فارس بیاوردی بسیون آمده بود و بند کنند بسبب تقدیم

الکریم

آنکه بمسامع اشرف اعلی رسید که مولانا مشارالیه در حین توجه بدرگاه عالم پناه مبلغ سیصد تومان دینار کپکی
بعلت نثار و پیشکش از رعایا بطریق تحکم و زور گرفته است و قدم از دایره انصاف بیرون نهاده حکم شد که
شیخ درویش آیتی خدمتش مولانا را با ده نفر شاطر بشیراز برده و آن وجوه را باصحابان اموال رساند
و نوکرش ایعوتو را که وکالت نایب از او صادر شده و مقرری چند بخلایق رسانیده و از حلق بیچارگان
بجهت کسر حال ضعفا و مظلومان پرداخته اشارت علیه صادر شد و بمحوت که مولانا صاعدی که همراه مولانا قطب الدین
قرمی در نویسندگان از فارس آمده بود و صورت ظلم مولانا مذکور را بمسامع علیه خاقان منصور رسانید
مصحوب ایشان بشیراز بازگردد و خاطر نشان مردم آنجا کند و هر حیف و ظلم که مولانا قطب الدین بر کافه
آن جماعت نموده و در آن باب مستحق بوده در مقام اشارت حضرت کامیاب بآن مقرون بوده حضرت
صاحبقرانی خواجه ملک سمنانی را با ایشان بجهت ضبط اموال همراه فرستاده و روانه ساخت چون ایشان
بموجب یرلیغ پادشاه سرافراز از اردوی اعظم بیرون آمده و مسافت پیموده بشیراز رسیدند از غوغا
خلق برگشتند و در روز جمعه گروهی انبوه از شهر و روستا در مسجد عتیق جمع آمده بودند و هجوم عام
مسجد از ایشان پر شده و مولانا قطب الدین قرمی را در پای منبر نشانیده و مولانا آنچه در دو شاخ چوبین حاضر
ساختند مولانا صاعدی بالای منبر برآمده سخنان حضرت صاحبقرانی که از موقف انصاف و اشفاق صدور
یافته بود بسمع خلایق رسانید و بیت خواجه حافظ قصیده را اندک تغییر داده بدین نهج بر زبان گذرانید که
بیت اگر خراب شد این مملکت ز شاه مدان که نزد مردم دانا گناه مولاناست از اطراف و جوانب
مسجد جامع فغان و غلغله پادشاه رعیت پرور عدالت گستر بگوش ساکنان صوامع عالم علوی رسیده و
منت داده مبلغ سیصد هزار دینار کپکی را که همراه آورده بودند در حضور ائمه و قضات و اعیان مملکت
بی قصور و کسور بخداوندان اموال تسلیم نمودند و در آن باب خطوط نوشته شد و با سامی قضات محاضر موشح
گشت و بعد از آن شاهزاده و خواجه پیر محمد میرزاده و امیر شیخ مولانا قطب الدین را بند و دو شاخه
برگرفته روانه سمرقند گردانید ذکر قشلاق حضرت صاحبقرانی در قراباغ اران و بعضی وقایع چون خاطر
خطیر بانی مبانی جهانبانی یعنی حضرت صاحبقرانی از عمارات بیلقان فراغت یافت عنان عزیمت از آنجا

قشلاق بکنار قراباغ داشت چون بآنجا رسید حضرت پادشاه و شاهزادگان و امرا و نوئینان و سران سپاه در قوریلتای که پیشتر بموجب فرموده ساخته و پرداخته بودند نزول فرمود و لشکریان فیروزی منزل نوبت و قراول گرفتند امیرزاده رستم که پیش ازین فرمان واجب الاذعان قهرمانی و طین صادر شده بود که بتبریز جهت تفویض ممالک و الوس هلاکو خان بامیرزاده عمر در قراباغ منعقد خواهد شد حاضر گردد در اثنای راه قلاقی و سستی شد و دیر کشیده بار دوی همایون پیوسته شرف زمین بوس دریافت و در آن اوان منهیان بمسامع علیه رسانیدند که اسکندر شیخی که بر حسب یرلیغ خاقان سعادت قرین ضبط ملک فیروزکوه و دماوند رفته بود از قرار داد تجاوز نموده و از مسلک طاعت انحراف ورزیده در عصیان میزند و در حقوق حضرت صاحبقرانی را بطاق نسیان نهاده بکفران نعمت اقدام نموده و این معنی بر مزاج اشرف گران آمده و از موقف جلال مثال واجب الامتثال صدور یافت که امیر سلیمانشاه باتفاق امیرزاده رستم متوجه ری شوند اگر جزای کردار اسکندر واقع باشد پادگان قم و کاشان و ورگزین را جمع آورده در عقب او برآیند و سزا و جزای آن کافر نعمت در کنار روزگار نهند ایشان بموجب فرمان روان شدند و امیر شیخ ابراهیم شروانی بپایه سریر حضرت صاحبقرانی آمده ساوری فراوان آورد و انواع پیشکشها از جوش و ائمه و جوشن و سایر اسلحه و غلامان خوش منظر و کنیزان ماه پیکر و نسوقات دیگر بعرض رسانید و یکبار اسب کشید و همچنین عظایای امرا دفیع مقدار از نقود و اجناس پیشکش گذرانیدند و در آن زمستان بفته بهمانی و طویهای عظیم ایشان ترتیب داده بوظایف عیش و طرب می‌پرداختند و در تضاعیف این حالات از عراق عرب نوری الوری پسر سلطان احمد را مرده رسید که از مراحل زندگانی طی کرده بود و گل رخسارش در باغ جوانی نوشکفته پژمرده شده بصرصر قهر نهال قامتش که بر جویبار اقبال بالا کشیده بود منحنی گشت در اثنای این اوقات سیدبرکه عمده النجبات والبرکات برسید و حضرت صاحبقران پیشواز و ستقبال سیدسیم استقبال از خرگاه بیرون آمده و جناب سیادت مآبی جهت اقامت رسوم تعزیت امیرزاده محمد سلطان دستار از سر برداشت و آن حضرت سید را بادیه در آغوش گرفته هر دو بسیار بگریستند و هم در آن زمان از جانب دارالملک ایشان اشراف و سادات و علما و شاهزادگان ترمد خواجه بلند ...

دو خواجه عصام الدین و خواجه ابوالفضل گلنی و اولاد شیخ الاسلام کش عبدالحمید و عبدالرحمن و دیگر بزرگان سمرقند با درگاه عالم پناه آمدند و ارگاه پادشاه سپاه اقتدار آمده مراسم تبارک شاهزاده نامدار بتقدیم رسانیدند و زلال تعزیت و موعظت از مشرف بایرات ان حضرت را که التهاب اتش تسکین داد و چون خاطر خطیر پادشاه جهانگیر بتحقیق مسائل علمی میل تمام داشت هر روز بعد از آنکه رای عالم آرای از تنسیق امور ملکی فراغی روی نمودی فضلای اعلام علوم در مجلس واجب الاحترام پادشاه اسلام جمع آمدندی مباحثات شریف و افادات نکات لطیف در آن مجلس آراسته شدی چون پیش ازین نوشته شد که امیرزاده عمر شیخ جهانگیر مان تقریر کرده بود و پیشی بنام او رقم زده و درین محل سرزمین موبیان آنجا که مسکن زاده آنحضرت بود در عقب او روی قرار گیر و آمده و در آن مهم رابطه توامان گنگی قطع فرموده و دیگر امیرزاده بجانب شاه گوشت که بار دیگر حکومت گران بود قرار گرفت و بعضی از سبب وقایع آنکه در آن اوان نوشیروان پسر جهان آقا را برای تحصیل اموال آذربایجان بتبریز فرستاده بود و پیر محمد پولاد در اکراز جمله امرای شاهزاده جوانبخت شاهرخ بهادر بود و بحکومت ساری روان کرده بود در این تاخیر ... سیکم آغا حرم محترم امیرزاده پیر محمد جهانگیر و بیرسپار امیرزاده خالد دیوانه بکرد و سلطان جهدی برادر وی میوان رسیدند و بشرف ملاقات فایز شد و تفاصیل هنود و هندستان بموقف عرض رسانیدند ذکر توجه

محمد امیرزاده عالیان شاهرخ بهادر و سلطان حسین بکیلان بر حسب فرمان و بعضی وقایع زمان توقف در قراباغ اران

چون حکام ممالک گیلان بجهة ارسال هدایا اکتفا نموده بپایه سریر خسرو جهانگشای استطلال نجستند و دیدها امید و ارادت از غبار سم سمند جهان پیمای روشنائی نیفزودند حضرت موقف پادشاهی یرلیغ جهان مطاع نفاذ پیوست که دریا تو چین و پولاد محمد برادر علی سلطان تواچی و بایزید سوره لدای و بهلول برلاس با توجی از سپاه ظفر پناه بحکم کپستان گیلان در آمده در آنجا و قشلاق کنند ایشان با متثال امر مبادرت نموده روان شدند و حکم شد که امیرزاده شاهرخ با چند تومان هریک منصور متوجه آن صوب گشته نزول علاج ... و فرزندان چند شاهزادگان دیگر سلطان ابراهیم با تومان خود و امیر جهانشاه و شیخ ابراهیم و رستم طغا بوقا و سید خواجه شیخ علی بهادر و دیگر

شترزن پیشه و غنا ملازم کاب ظفرانتساب آن جناب بشاهزاده جوانبخت سرداران پای تخت بموجب
فرمان در حرکت آمده و بمنزل لفاح رسیده توقف نمودند چون حکام گیلان از توجه سپاه فیروزی
نشان خبردار شدند اضطراب در بنیان صبر و تحمل و وقار ایشان راه یافته کسان فرستاده و بعضی
گرانمند بر رسم باج و خراج قبول کردند شاهزاده کسی فرستاده صورت عجز حال ایشان بموقف عرض
رسانید بمحل قبول افتاد جمعی نامزد فرمود و جهت تحصیل اموال گیلان رفتند و سید رضا کیا که از حکام
ابخاکوه بحسب و زیور علم و دانش مشهور و منفرد بود و امیر محمد رشتی که از ملوک آن سرزمین بکثرت و
تمکین امتیاز داشت مشفوقات سزاوار ترتیب داده متوجه درگاه پادشاه سپهر اقتدار شدند
و بمجلس دیگر وکلای سرداران آن دیار هر یک بمقداری را با هدایا و تحف بسیار ارسال نموده بودند
چون بآستان ... بارگاه جلال رسیدند پیشکشها گذرانیده و زبان باظهار اطاعت و انقیاد
برگشادند و باستسعاد سعادت و اقبال باج و خراج را ملتزم شدند عاطفت خسروانه ایشان را بانواع
نوازش و ترتیب سرافراز ساخت و بنابر آنکه سید رضا کیا از اهل بیت نبوت بود و صاحبقران
پاک عقیدت خواست که در تربیت او نوعی شروع نماید که سایر ملوک گیلان ممنون منت او باشند و مقدار
ازمال آن ولایت که قریب پانزده هزار من ابریشم بود بوزن شرع و هفت هزار اسب و ... هزار
دینار مقرر شده بود و الغ بجلکت سید مشارالیه و امیر محمد میر سید مشفی الجه بدیگران ... سید می
بجناب سیادت مآب بخشید و محصلان بحسب فرمان دست از مطالبه نصف و ثلث مال که مرقوم
رقم تخفیف شده بود باز داشتند و در عقب ایلچیان حضرت صاحبقران ... شمس الدین را از خویشان
امیر ... بضبط ... فرستاد و از جمله وقایع زمان قشلاق قراباغ یکی آنکه سید برادر ...
گشت و هر چند مهره اطبا در معالجه آن جناب سعی بلیغ نمودند فایده بران مترتب نشد و صحیفه حیات
آن سید بزرگوار از حظوظ گشته مرغ روحش از قفص کالبد بجانب کنگره عرش پرواز نمود حضرت
صاحبقران از وقوع این واقعه بغایت مضطرب و متألم شد آخر الامر بمضمون کل نفس ذائقة الموت را
نصب العین ضمیر ساخته دست در عروه وثقای تحمل و اصطبار زد و اشارت علیه صدور یافت که نعش او را

باز خود برده بسبیل امانت در خاک نهند و در آن اوقات عنایت شهریاری شامل حال امیرزاده اسکندر شد
زمام ایالت دو ولایت همدان و نهاوند و بروجرد و سواد ... را با ... و مهمات و توابع
و مضافات در قبضه اختیار نهادند چون فصل شتا باخر رسید در اوایل فروردین سلطان عیسی
حاکم ماردین باذن بندگی قیام نمود بدرگاه پادشاه اسلام آمده و جمله نشین حضرت را که از نزد میرزا
ابابکر شده بود با خود همراه آورده و ملک عزالدین شیر ... سلطان رسید پیشکش فراوان بموقف
عرض رسانید در این اثنا حکم لازم الاتباع نفاذ پیوست که جوجه و اعیان الوس هلاکو خان که در
ولایت آذربایجان ساکن و متوطن اند هر یک پسری یا برادری با کوچ بسمرقند فرستند و بجهت کوچ زنان
ایشان جمعی متعین شدند چون ماه مبارک رمضان روی نمود و مدت یکسال از وفات میرزا محمد سلطان
گذشته بود برای ترویح روح او ختمات کلام الله بتقدیم رسانیدند و آش عظیم دادند و بعد از آن نشاط شکار
خاطر خطیر خسرو کامکار سر بر زد در آن حضرت سوار شد و شاهزادگان کرام و امرای عظام و سایر خیل
در صحرای آق ... هر که اندا ... و بعد از شبانروز از اطراف هر که بهر رسید صید فراوان
افکندند چون از آن کار فراغت یافتند حضرت صاحبقران عالی همت سادات و علما و اکابر و فضلا
سمرقند و بخارا و سایر بلاد ماوراءالنهر را از تبرکات و مشفوقات روم و افرنج چندان داد که در [illegible]
ایشان و آبا و اجداد بزرگوار ایشان نگذشته بود و رخصت انصراف ارزانی داشته انجمنات خشنود
و شاکر دعاگوی و ... خاطر بمواطن و مساکن خویش مراجعت نمودند **ذکر جشن رایات ظفر
پیکر و تفویض ایالت الوس هلاکو خان بامیرزاده عمر** چون در این یورش خجسته اثر ... فتح
کشور روم مقصود بود ... عزم مراجعت بجانب مستقر سریر سلطنت از خاطر انور سر بر زده در اوایل
بهار که ... مشرق ... آفتاب روی بمستقر خود و شرف خویش نهاد رایات نصرت شعار
در چهارم رمضان سنه ... از قشلاق قراباغ نهضت نموده بجانب دارالسلطنه سمرقند
در حرکت آمد و بر آب ارس جسر بسته بسعادت و دولت عبور نموده در علفزار کنار حوالی قریه
نفت آباد که از قری نهر برلاس است از سمت ... آنحضرت نزول فرمود و در آن محل امیرزاده ابابکر ...

از نزول مطلع سعادت نمود و بموکب همایون پیوست و درین اثنا نوئینان قبچه عیانا بموجب اشارت پادشاه
سلفر توابر ترتیب اسباب طوی و تهیه ایحتاج جشن قیام نمودند عاطفت خسروانه مملکت ممالک
آذربایجان را با توابع و لواحق تا سرحد روم و شام به امیرزاده عمر میرانشاه تفویض نمود و یرلیغ
لازم الاتباع بالقاء خاص ارزانی داشت و فرمان داد که شاهزادگانی که متصدی ایالت فارس
و عراق عرب و عجمند از حکم او سر نه پیچند و بکاره مجادله حاضر شوند و لشکریان پدرش و معاونت
او کرده‌اند و امیر جهانشاه دین امیر جاکو را با چند امیر دیگر مثل پیر رستم امیر موسی و توکل و کار ...
و هندو بورلهای و غیرهم ملازم شاهزاده گردانید و سفارش فرمود که در کلیات و جزئیات امور
از صواب دید امیر جهانشاه در نگذرند و شاهزاده را ایتاج زر و کمر مرصع و خلعت خاص و اسب با زین
زرین اختصاص بخشید و امرا و امیرزادها را به تشوقات فاخره و انعامات وافر معزز و مکرم ساخت و
حکام ممالک امیر شیخ ابراهیم و سلطان عیسی و حاکم ... دین و ملک عزالدین شیر کرد و کوستندیل گرجی
و شیرک و جالیق و سلطان احمد را خلعت داده ملازم رکاب امیرزاده عمر گردانید و بصوب
ییلاق الاتاق توجه نمود فرمان فرمای آفاق بعون ملک خلاق از آنجا کوچ کرده و صید فراوان لشکر
وکنار آب اخلق که از جاهای ... و کوه ... نزول موکب همایون ... سپهر کوه ... و
چند روز در آن منزل توقف افتاد و ماه مبارک رمضان آنجا رسید چون هلال ... فال اهل اسلام
روی نمود مولانا نظام الدین شامی که بعضی از شهور خاک او را باشی تبحر فرموده بقراءت خطبه
عید و اقامت صلوة آن روز سعید قیام نمود حضرت پادشاه دریا دل بعد از ادای فرائض ...
و بخشش عام شامل بطرب و سرور و عیش و حضور مایل شد و فرمان داد تا جشنی پادشاهانه و بزمی
خسروانه بیاراستند **ذکر توجه داستان امیرزاده رستم و امیر سلیمانشاه و رفتن امیرزاده اسکندر و امیر**
شاه ملک در عقب ایشان بجانب ری بر وفق فرمان پادشاه جم جاه بقا ... گذارش یافت که امیرزاده رستم و
امیر سلیمانشاه بر مقتضی اشارت خسرو فریدون فر جمشید جاه جهت تحقیق حال و دفع اسکندر شیخی
متوجه صوب ری شدند چون بدانجا رسیدند روشن شد که اسکندر از ترس ... رای روی از ...

سلاطین پناه گردانیده اسب در چابان ... و عمارت ... قلعه فیروزکوه را ... ساخته
پسر و خویشان خود را بمحافظت آن قلعه نصب کرده خود نشین کوهستان و جنگل ... و
گریخته است امیرزاده رستم و امیر سلیمانشاه بیست روز در طهران ری بنشاط اقامت انداختند و از
چهار ... ولایت قم و کاشان و ساوه و غیر ذلک ده هزار مرد جمع آوردند و سر در پی اسکندر
نهادند و رستمدار ... در آمدند و بعد از محاصره قلعه نور را مسخر ساختند و در آن ملک کیومرث
چنین ایشان آمد امیرزاده ... روز پنجشنبه ... کلمه الحرب ... و ملک کیومرث را
که میان او و اسکندر شیخی نزاع و مخالفت بود دستگیر کرده ... پیش اسکندر فرستاد و از او
طلب ... کرد ... فرستادیم ... با اتباع و حواشی به ...
... ساقی ... لایق ... اسکندر بعد از اظهار ...
... و کیومرث صلح ... یکدیگر عهد و پیمان ...
... اتفاق نمودند و در کوهها ... و بیشهای پر درخت ... و اوایل شوال ...
... سپاه ظفر ... قاصدی از پیش امیر سلیمانشاه آمد و صورت واقعه را معروض ...
... و رای ... ایلچی پیش امیر ... بخراسان روان کرد که ...
... روی توجه ... اسکندر شیخی ... روز جمعه ... شوال ... امیرزاده ... سلطان
از جانب ... اخبار ... بمسامع ... رسانید چون ... اردوی ... ظفر ...
... امیر شاه ملک ... فرستاد و فرمان داد که ...
... که در نواحی قم و کاشان و ساوه ... توطن دارند ... فراهم آورند
فرمود که امیرزاده اسکندر متوجه شده با امیرزاده رستم و سلیمانشاه پیوندند و موکب ...
... از اردوی ... نزول فرموده و در آنجا ... ضبط ...
... تعجیل ... حضرت صاحبقران ... جهت ...
... که ... و فرمود که معلوم ... که دیگر

بود وظیفه آنکه از صلاح و فساد این بود واقف شوی همه جا برقرار یکی خراج واقع شده و اندیشه بیت و اداء
و ابو سعید و مکان بر خزانه بنی عباد از انعام و عنایت او ممداد وداع کرده رخصت مراجعت ارزانی داشت
چتر ظفر آثار از انجا روان شد و بیست و پنجم شوال رمضان عنایت ملک ذو الجلال سلطانیه رسید
و در ان مکان محصلان که بتحصیل اموال گیلان رفته بودند آمده نقد و جنس فراوان آورده بودند
دوم ماه مذکور رایت منصور از سلطانیه نهضت نمود و مدد قطع منازل کرده صحرای قزوین معسکر همایون
قرین گشت چون امیرزاده ابابکر مراجعت آنحضرت اطلاع یافت از اردو پیل و اسپه روی براه آورد
و بمدت ده روز آن مسافت بعید را پیموده در صحاری قزوین بجانب پوسی مسافت بارگاه سپهر پایه ر
زمین سرافراز برج حصین رسانید بوسیله سرای ملک خانم و امیر شیخ نور الدین از خاقان عدالت
آیین درخواست کرد که اگر رخصت پادشاهی بدان مقرون گردد پدرش امیرزاده میرانشاه ابابکر
پیش او باشد ملتمس شاهزاده پسندیده دل افتاد حضرت صاحبقران دست نوازش عنایت و انواع
امیرزاده میرانشاه را گرامی فرزند بجان پیوند را در کنار گرفت و مبلغ چهارصد هزار دینار کپکی
صد سر اسب با دیگر نفایس و طرایف بدو بخشید و شاهزاده مشار الیه را از جانب سلطانیه بازگردانید
چون رایت فتح آیت پادشاه آفاق بسوق طاق رسید بحکم عنایت در توقع آمده دولت سرا
و صد دست چپه و صد هزار دینار کپکی امیرزاده ابابکر انعام فرموده و کپک الکا از توابع بغداد
بحرم شاهزاده مشار الیه شادی ملک که دختر امیر حاجی سیف الدین بود بر رسم سیورغال ارزانی داشت
وهم در ان محل بموجب فرمان اعلی متوجه سلطانیه گشت حکم شد که امیرزاده ابابکر از عقب امیر سلیمانشاه رفته
باتفاق او در دفع فتنه اسکندر شیخی سعی تمام نماید آنجناب بفرمان حضرت کامیاب پای سعادت در
رکاب آورده بعد از طی منازل در کهود با امیرزاده رستم و امیرزاده اسکندر و امیر سلیمانشاه
و سپاه منصور پیوست ایشان در انجا رعایت حزم و احتیاط نموده خندق کندند و بنا نهادی
در حفظ استوار ساختند چند روز توقف نمودند تا لشکریان رسیدند بازار اردوی همایون
خبر آمد که از عقب اسکندر بروند شاهزادگان و سران سپاه برحسب فرمان روان شدند چون

آن را جنگ پستان بود بیاقیان در فغان الحذر برانگیختند و در کمرگاه کمار از کوه بنغان بغراب گرده
بودند تخته‌ها و چوبها قابل عبور ساخته بدین وتیره از پی اسکندر تیز و خیرگی تاختند و هر کرا
می یافتند خال حیات او را از چوبپاره نشو و نما بمقراض قطع سپرده بودند چون وقت آفتاب اشراق از سوق
بالاتر در حرکت آمده در غره ذی قعده از افق علیا [illegible] طالع شد چون موضع سارق قشلاق مخیم
اقبال پادشاه باد او در هنگر گشت رای عالم آرای چهارپایان و احمال و اثقال زیادتی را بدو
بسی و جوادر روانه ساخت و در انجا حرم محترم امیرزاده پیر محمد جهانگیر بفرزندانش رخصت مراجعت
یافته بجانب غزنین و کابل روانه گشت یرلیغ مطاع صدور یافت که امیر شمس الدین عباس و دیگر امرا که نقل
ایل قرا تاتار و خانه کوچ ایشان باذربایجان منوط و مربوط باهتمام ایشان بود از راه جوادر و شانان
در حرکت آمده قطع مسافت نمایند بشارت عید از تووان یک سرتشون که متکفل بودند و چند خانه دار
قرا تاتار بزار آنده و ایوار دستگیر نهاده کرده‌اند امیر شاه ملک و پیرعلی صده و نکه از برای جمع آوردن
لشکر پیش آمده بودند باردوی همایون پیوستند چون حضرت صاحبقران برقلعه گلخندان که در راه
واقع است و ران اوان خراب و ویران بود اتفاق افتاد بتعمیر آن ارکح وحشت بکه
فرمان داد از انجا روانه شد و داد زده و نه گذشته بنوعی و فیروزی بفیروزکوه رسید

ذکر فتح قلعه فیروزکوه و مرد قرا تاتار و پیوستن ایشان بجزای اعمال خراسان

از اعاظم قلاع مملکت ایران
که بمتانت و مناعت اشتهار تمام دارد یکی قلعه کوه ون شکوه فیروزکوه است و استحکام آن در
افواه و السنه مذکور و در کتب تواریخ مسطور است و مرد بود چون رایت نصرت شعار بحوالی آن
حصار رسید لشکر خاقان جلادت آثار اطراف و جوانب قلعه را احاطه نمودند و گرد گرفته سوزن
انداخت فرود آمدند و بهادران کوه شکوه بقدم جرأت پیش رفته بساعت ترتیب دادند و بتعبیه
اسباب حصار از جوانب و بهمین اشتغال نمودند و اهل حصار از سر اضطرار و اضطراب خاطر به
پیکار قرار داده پای ممانعت و مدافعت پیش فشرده دست به تیر و کمان بازیده بسپر
در روی کشیدند چون شب درآمد از نوکران امیرزاده ابراهیم سلطان محمد آزاد و شیخ بهلول جان [illegible] و طایفه دیگر از

از نبارزان در عقب هم یک جنگ کوه برآمدند و پای بازه رفتند مخالفان چون برانحال اطلاع یافتند
بجانب و حقاقد ایشان بشتافتند و نایره حرب اشتعال یافت از بهادران لشکر فیروزی اثر سعدی
چند زخمدار شدند چون آفتاب جهانگیر از پس کوه سر برزد بهادران رزم آزمای قلعه‌گشای کوهی
دیگر که فروکوفته از کمره بالا برآمدند و روی جلادت بتسخیر حصار آوردند پسر اسکندر شیخی با جمعی
ماندند از ایشان دیو ساری که در قلعه بودند زنهار خواستند اینحال مضطرب و سراسیمه شده از غایت خوف
و دهشت طایفه را بنیابت بارگاه کردون عظمت فرستادند و بزبان استکانت از حضرت صاحبقران
اسکندر گفت که جرم و جنایت امان خواستند رحمت بیکران حضرت صاحبقران شامل حال فرستادگان
شده همه را خلعت پوشانیده و عاطفت بیکران نوید داده باز گردانیدند چون انجاف تعقید دراه
پسر اسکندر و سایر متعلقان و منتسبان او که آنجا بودند پای فراغت و اطاعت بدرگاه عالم پناه
شتافتند فوجی از سپاه ظفر شعار بحصار رفته ساکنان آن بقعه را بکوچ بیرون آوردند و چنین حصار
حصین بدوروز مفتوح شد و در تصرف بندگان دولت قرین آمد حضرت صاحبقران زنگی توقیدار
با جمعی که تولی قلعه نصب فرمود روز دیگر از دی کیان بوی کوچ کرده دو نیم فرسنگ رفته
برمرغزاری فرود آمد شهزاده والاگهر حضرات عالیات سرای ملک خانم و تومان آغا را با وزارت سپهر
خلافت امیرزاده الغبیگ و امیرزاده ابراهیم سلطان و امیرزاده ایجل و امیرزاده سعد وقاص
امیرزاده سلطان حسین روانه سمرقند گردانید درین اثنا فرمان سیع اشرف اعلی رسانیدند که
یاغی شده فرزند الخ خواهند بیان این سخن آنست که یکی از امرای تاتار که نقل ایشان بعد وقوع
لشکری برشش شده و بود در ظاهر دامغان سر از گریبان عصیان برآورده و او را برجعیای
مولم از مرکب انداخته را گریز پیش گرفته و داده و دیگر که از عقب ایشان می آمدند
لشکری برشش را که زخمدار و بیخبر افتاده بود دریافت و نعش را با خود به دامغان برد
و مردم کاردان بمعالجه او مشغول شدند و دیگر کسانیکه از جمعیت خبردار شدند بر سر او فرستادند
مدد رفته آهنگ فرار کردند چون امیر شمس الدین عباس و شاه ولی پسر سونجک و اتمش و بهرام از گروه فیروزکوه

سوی گرجاب بودند بر انحال اطلاع یافتند تیغ خونریز از نیام کشیده قریب سه هزار نفر از ایشان در اندرون
بیرون دامغان برای گریز آمدن شوان روانه ساختند و چند فوج از آن قوم بجانب بلخ و گیلستان
استراباد رفتند برق و باد شتافتند و باز ماندگان امیر شمس الدین عباس با خود بیرون بردند چون رای عالم
آرای شهریار جهان کشای ازین حادثه آگاهی یافت بیان توچین و فاضل پسر سیف الملوک حاجی سیف الدین
روانه خواجه رستم بولاد و قاری بجاد و را با پانصد سوار همراه در عقب گریختگان فرستاد و بعد از آن
امیرزاده احمد عمر شیخ و امیر برندق را با طایفه از لشکریان بتکامیشی قراتاتار بر حسب فرمان روانه
چون ایل تاتار جنگی گشته ابرقی گریخته در نوره همراه امیر شمس الدین رفته بودند امیرزاده و سایر امیران
راندند و از آنجا بازگشتند و بوکب همایون پیوسته شرف عارضت دریافتند بیان توچین و دیگر امیران
که تحت از عقب قراتاتار رفته بودند از بسطام و جته بلکر در گذشته در موضع قراتقان بایشان رسیدند
دریای قلزم بآن مردم رسیدند و با آنکه سپاه منصور پانصد مرد بیش نبودند و معاندان گروه انبوه
با ایشان جنگ کردند و هزار نفر از آن جماعت بتیغ انتقام گذرانیدند و قریب دو هزار خانه وار از قوم تاتار را
آوردند بیان توچین از آن موضع بازگشته روی توجه باردوی اعلی نهاد و شاهزادگان و امرا
پیش از این باشارت واجب الاطاعه متوجه سمرقند گشته بودند چون بسطام رسیدند الغ بیک میرزا و ایشان بهم
از ایشان جدا شده براه نیشابور عازم هرات گشت حضرات عالیات سرای ملک خانم و تومان آغا با الغ بیک
براه جاجرم و اسفراین در حرکت آمدند ذکر توجه رایات نصرت شعار بجانب اسکندر بکوه هرو
محاربه با سلطان حسین میرزا و ملک گرشاسپ و ... حضرت صاحبقرانی قمع و استیصال اسکندر را اهم مهمات
دانسته عزیمت مصروف بجانب جلاه جزم گردانید امیرزاده شاهرخ را که در انولا اندک مرضی روی
نموده بود روانه هرات گردانید و حکم فرمود که امرا و لشکر بیشتر بهمچنان عازم اردوی اعظم
باشند لوای ظفر پیکر بجانب جلاه که مفر و مقر اسکندر بکوه بود در حرکت آمد و در چند روز لشکر
ظفر نمون بسیاری که از کوههای بلند و دره‌های ژرف طی کردند چون بعد از قطع راههای دشوار
بپای قلعه فیروزی آثار بیالای کوه جلاه برآمدند اسکندر را کار از دست رفته با صد مشقت روی نکبت بجهنم دره نهاد

موکب همایون کوچ کرده در جاده توقف نمود و روز دیگر از عقب اسکندر شتافت و در آن راه دو ربایست عمیق
در رفت و خار برابر و منبع که پیوسته در آنجا که جاری باشند و باران که همیشه در آن موضع واقع میشود زمین آن از
نور خورشید بی بهره و عاطل و پر لای و گل است و در آن دو آب عظیم بغایت تیره که بسبب شدت
ازان عبور نتوانستند کرد از غایت صعوبت طریق و دشواری راه بجمیع دو و استماع یافته
که بر بالای آن آب بسته بودند جناب شقاوت مآب از آن گذشته پل را خراب ساخته بود و چون گذشتن
ازان آب متعذر بود صاحب طاقتان بشارت فرمانده خرد و کل بران رود پل بستند تخته جهان
جاده رکه امرا اولی مقرر بود با پانصد مرد عبور نمودند بعد ازان یوسف برلاس و سید خواجه بن شیخ
جادو و امیرزاده سلطان حسین و ایرنج و نور الدین بترتیب از عقب یکدیگر گذشتند و آن گروه
جنگلها بریده راه را مسدود ساخته بودند و از پی اسکندر که از جاده صواب منحرف شده بود بهر طرف متفرق شده
حضرت صاحبقرانی نیز از پل گذشته کمر رل قطع فرموده بر بالای پشته بهدرخت نزول فرموده
سرداران جاده ران باطراف و جوانب در پی اسکندر روانه ساخت و مجموع ایشان
سادات تفرقه دران بودند از جمله ملازمان رکاب نصرت قرین و بندگان پادشاه روی زمین
دریا توچین و شاه ملک برلاس و صدر برلاس و شیخ درویش الهی و دیگر بهادران نسیم افروز
در میان جنگلی بر کنار دریای قلزم باسکندر شیخی رسیدند اسکندر با دویست و پنجاه و سی سوار والاد
از قبول خویش بیرون آمده بمقصدی رزم و پیکار کشتند شیخ درویش الهی هم و هم اسپش کود
داده بهادران لشکر منصور که باسکندر رسیده بودند و پیش فرزین نبودند باره دست برد
و در معارک شاه و ایشان کشته بود فی الواقع اسکندر دلاوری بمیراث داشت چه نزد اهل
مقرر شده که قبیله او از نسل بیژن اند که پدرش گیو و جدش گودرز کشواد و مادر وی با
دختر رستم است فردوسی اشاره فرموده فرادیس الفاظ در و اسپاتی از زبان بیژن گفته بیت
نیا شیر جنگی پدر گیو گرد ❊ هم اکنون به پیش زمین دست برد ❊ الفضل ان پیش بهادر از بیم عقاب و با
فرو کامیاب بای تحلد فنزده بایستادند و دست بیزدگان بازیده و دل بر مرگ نهادند اسکندر چند

نوبت با سواران خویش تیز اندورکعار صف پیش راند و همراه دلیران پیشه و غا از موقف خویش
تیز از کرده بمعاونت اسکندر که قبل از این بخدمت دولت قاهره از لشکری روی برتافته در اعمال بار
گوران نفت از پیش آنک نفری را بهزیمت شتافت بیت بگوران نفت دلیری که کرد ❊ که از خشم جانش
اسکندر نمود اسکندر که بد رستم روز کارزار ❊ بگوران نفت چنین گشت خوار ❊ قراولان لشکر فیروزی
ندانسته اند اسکندر در آن جنگل بکدام طرف گریخته بعد ازان انجال یوسف برلاس و سیف الملوک و حاجی
عبدالله عباس از عقب رسیدند و باتفاق در آن دره که اسکندر رسید دست غارت و تاراج
آورده و غنیمت بیرون از حد تخمین و قیاس گرفته و شب در آنجا توقف نمودند امیر سونجک با
امیرزاده رستم و امیرزاده ابابکر و امیر سلیمان شاه روز دیگر آمده با ایشان پیوست و از جانب
بجست و جوی آن قوم در حرکت آمده و هم زاده اولاد اسب رسیده امیر علی پسر اسکندر و زنان
متعلقان و خدمتکاران اسیر گرفت و درین اثنا امیرزاده سلطان حسین و سید خواجه با جمعی از بهادران
با قراولان رسیدند و جماعت اجتماعی در جنگل در آمده از پی اسکندر روانه شدند و هنگام استوار
جنگ آن پهلوان بی وفا را دریافتند و با او دویست پیاده و پنجاه سوار بود و با لشکر ره
دست از جان شیرین شسته دلاور و قتال کنند در برابر بایستادند امیرزاده سلطان حسین زانیان
حمله کرده بطریق خدعه و فریب روی بازپس نهاد و مخالفان دلیران گشته سوار و پیاده از جنگل
بیرون آمدند و در پی امیرزاده مشارالیه و ملازمان او شتافتند ایشان مراجعت نموده تیغ انتقام
در مخالفان نهادند و اکثر مخالفان بر خاک هلاک انداختند و آن پیاده نصرت شعار دو دار
قوم تیغ بر داستان رستم داستان کشیدند چه بعد از دکر اسنان او ضرب سنان از دامن بیرون
افتاده بود و جنگ بسیار کرد و اسکندر منکوب و مقهور بجانب گیلان بیرون رفت و در مآل او اختلاف است
بعضی گفته اند که دران راه بعد از تحمل جان شیرین بقابض ارواح تسلیم نمود و برخی بر آنند که جهت سلامت
نفس لباس ارباب تصوف در خرقه اصحاب توقف اختیار کرده و الله اعلم بالصواب و بالتحقیق اقرب
و امیرزاده سلطان حسین از آنجا بازگشته در کنار دریای قلزم بامیرزاده رستم و امیرزاده ابابکر

امیرزاده اسکندر و امیر سلیمانشاه و امیر شیخ نور الدین که با گروهی انبوه بجهت دریافت اسکندر در تکاپوی
بودند و چادر خوردند باتفاق کنار گنارود بدان مذکور بجانب گیلان رفته بعد از قطع پنج فرسنگ فرود آمدند
چون در آن ملک آبادانی و از اسکندر نشانی نیافتند مراجعت نمودند و باردوی همایون پیوستند حضرت
فرمود تا از شاهزادگان و امرا بازخواست نمودند و عتاب فرمود که چرا از پی اسکندر نرفتند امیر شاه ملک را
معوب ایشان گردانید و باز بطلب اسکندر رحمه الله بجانب گیلان فرستاد و ایلغار کنان تا بحدود میان
جنگل و لای و گل و اراضی برنج کار برنج و شیب بسیار رفتند و در آن ایام شفتل و ... بکمال اسکندر
... چنانچه شاهزادگان تحمل فرود آمدن نمی یافتند و مقارن این حال مثال حضرت صاحبقران
رسید که باز گردانند و ایشان برحسب فرموده مراجعت نمودند و رایات منصور از قرا ... مذکوره
نهضت نموده و از پلی که بر رود جهشم در بسته بودند گذشته نزدیک قلعه ... که از ... رسیده آب
فرود آمده و در آن منزل لشکر قیامت اثر برادر اسکندر و برادرزاده او را که با جمعی از نوکران و متعلقان
گرفته بودند بدرگاه سلاطین پناه آوردند ملاطفت فرموده از سر جرایم ایشان گذشته همه را بجان
امان بخشید شبانگاه از پیش شاهزادگان آفتاب احترام امیرزاده ابابکر و سلطان حسین و جماعت
امرا با امیر سلیمانشاه قاصدی آمده خبر آورد که بکنار رود جهشم رسیده ایم و پل را از آنجا برانداخته اند
و استعداد پل بستن نداریم رای معلی ... آزاد ... و گل ... کشتی بر آن رود ... فرستاد
آب آن آب پل بستند و شاهزادگان و امرا و لشکریان از آن پل عبور نمودند و بخدمت شتافتند سعادت
زمین بوس دریافتند شب در آن مرحله توقف نمودند رایات ظفر نشان از آن منزل بجانب گیلان بطرف
... در حرکت آمده ... و دشت رسیده و چند روزی در آن صحرا محل اقامت انداخت و در آن
اثنا حضرت صاحبقران بجمال امیر غیاث الدین پسر سید کمال الدین که میان ایشان و اسکندر ... مراد
قدیم بوده محفوظ نظر عنایت گردانیده و ایالت و ولایت ساری را بوی ارزانی داشت گفتار در
ایلغار فرمودن حضرت صاحبقران بجانب مرکز دولت و وصول آن حضرت بدار السلطنه
سمرقند و کامگاری و کامرانی و شادکامی چون اسکندر ... مانند آب حیوان بظلمات ... روشنان ... تا اقربا و اعوان

در قبضه لشکر پادشاه فلک اقتدار آمده بودند فرمودند که بجانب ... تقسیم ... برحسب فرمان
... و دیگر سرداران در ملازمت امیرزاده رستم بصوب اصفهان روان شدند و آن حضرت امیرزاده
... امیرزاده ابابکر گردانید و بغداد فرستاد و امیرزاده اسکندر ... که بیدان رو و همچنین
... و دریافت که سید فخر الدین هزار گرزی ... می آمد ... ایشان ... انعام ... از کنار
نهضت نمود و بعد از چند کوچ جاجرم ... محل تغریق خان آنجا قصری بنا کرده داشت و ... تا
... نزول فرمود و از آنجا تعجیل ... بر رود انشده و چون فیروزکوه برادرزاده
... امیر سلیمانشاه را ... خلعت طلادوزی و کمر ... نوازش فرمود و بحکومت ... فیروزکوه ... آن
... و ... داشت ... که ... و ... فرمود که ... ایشان ... ضبط آنجا قیام نماید
و از آنجا در حرکت آمده به بسطام رسید و بزیارت سلطان العارفین فایز گشته فقرا و مساکین را
... و صدقات داد و ... که ... آن ... ملازم رکاب همایون بود و حکومت ...
... بزیارت ... رفته بود و معاودت نموده و ... اردوی
... توقف ... رسانید ... از ... سید ... خاص ... برحسب
فرمان ... بولایت ... نهاده و هم در بسطام ... که در عقب قوم تاتار رفته بودند
و احوال ... واسطه ... سپاه اختتام گردانید حکم شد که سرداران ایشان را ... گردند
... و چون ... و وصول صاحبقران بجمال ... شد ... ترخان از پیش امیرزاده
شاهرخ رسیده ... که ... شاهزاده و ... موکب همایون پیوسته ... سعادت ...
... آن حضرت او را ... گردانید و فرمود که ... چنانچه در کنار آب ... آن
رایات ظفر نشان از ... در جنبش آمد و طی مسافت نموده ... فرود آمد روز چهارشنبه
... بیست و پنجم ... از آنجا کوچ کرده ... نزول فرمود ... روز ... جام
... ظفر ... گشت و از ... نزد ... و ... استمداد نموده و برکت ... سوار
و ... قائم ... و چون کنار آب ... خان ... امیرزاده شاهرخ ... آورد

دیده امید از مطالع طلعت چون خورشید فریدون وقت و جمشید روزگار روشن گردانید و بیگ
مت خسروانه همه را بنوازش و مقربان بخشیده آتبوغا و قرابوغا جولی فریای که در مدت غیبت حضرت صاحبقران
سر از گریبان عصیان برآورده بودند باقدام جسارت بهرگونه حرکت ناملایم اقدام نموده بودند و [illegible]
شیخ هرو را گرفته بدرگاه گیتی پناه آورده بعد از ثبوت گناه هر دو را بفرمان پادشاه [illegible]
که در انجا بود از حق یاسا رسانیدند درین اثنا خواجه احمد طوسی بضبط اموال خراسان و [illegible]
انجا مقرر شده او در مدت چهل روز دویست تومان کپکی حاصل کرده حضرت صاحبقران [illegible]
در حرکت مسارعت نموده امیرزاده شاهرخ را بهرات باز گردانید چون رایت فرمان فرمای ایران و
توران بکولان رسید تومن خواجه آقبوغا که از سمرقند برسم استقبال پیش آمده بود در آن محل [illegible]
دریافته تا اسب را هموار گشتند چون بکنار آب مرغاب محل نزول پادشاه کامیاب شد مردم [illegible]
دارد و عوض خود داد آقا [illegible] شکایت نمودند بموجب فرمود پس پای او سوراخ کرده [illegible]
در اثنای راه داروغگان قری و قصبات و بلدان و امصار بپای رسیده اسبان را هموار [illegible]
و ملازمان رکاب پیروزی انتساب الاغان ماندند و خود را [illegible] و بر اسبان آسوده سوار
شده بتعجیل میراندند چون خاقان [illegible] و جهان بعد از قطع منازل در حوالی بلخ بقرب قریه [illegible]
مسجد نزول اجلال فرمود اکابر و اشراف شهر که برسم استقبال پیش آمده بودند در آن محل [illegible]
بر ساحت بارگاه صاحبقران سرافراز شدند و موکب همایون از آن منزل نهضت نموده بکشتی از
جیحون گذشت و در ترمذ بخانه خانزاده علاء الملک نزول فرمود و خانزاده مشار الیه شرایط خدمت
چنانچه از عهده او برآمد بتقدیم رسانید و از انجا کوچ کرده [illegible] آنحضرت [illegible] بزیارت
شیخ شمس الدین کلال قدس سره و پدر بزرگوار و فرزندان و اولاد عالی تبار رفته ساکنان و مجاوران
مزارات را بصلات و صدقات خشنود و شاکر ساخت چون از کش در حرکت آمده بعد از چند روز
باغ قراتوبه و قصر جهان نمای مرکز لوای نصرت انتما گشت در آن محل خواجه یوسف [illegible] و امیرزاده
[illegible] و پیر امیرزاده پیر محمد جهانگیر را با [illegible] آورده بودند شرف زمین بوس دریافته [illegible]

مهد علیا سرای ملک خانم نیز با خواتین امرا بشرف تقبیل بساط اعلا دولت مناط فایز شده تنسوقات بمحل عرض رسانیدند و
اکابر و اعیان سمرقند نیز پس ازیشان بساحت بارگاه گردون اشتباه رسیده ادعیه اخلاص برا[illegible]
دولت آشیان نهادند و آنحضرت بسعادت از قصر جهان نما سوار شده در قصر باغ چنار نزول فرمود
از انجا بشهر سمرقند درآمده بمدرسه میرزا محمد سلطان که تا غایت که ساخته بودند منظور نظر کیمیا اثر گشته
بود تشریف برده و باز بباغ چنار رفته بالطیش و عشرت تمهید داشت چون خواتین و آغایان شاهزادگان
که از فیروزکوه پیشتر [illegible] روانه شده بودند [illegible] بموجب فرمان روانشده رسیده بودند کس فرستاد
که تعجیل نمایند و ایشان بعد از چند روز رسیدند سرای ملک خانم باغ چنار را منزل ساخت و تومان آغا
بباغ بهشت رفت مزاج اشرف در ان اوان از نهج اعتدال انحراف پذیرفته بعد از کیفیت مرض
جهت تبدیل هوا آنحضرت [illegible] بباغ بهشت بود و چون کمال تندرستی روی نمود
بباغ شمال رفت و در انجا جهت فرزندی که [illegible] متولد شده بود جشنی شاهانه مرتب ساختند و
از باغ شمال بباغ [illegible] نقل فرمود و از انجا بشهر درآمده خانه میرزا محمد سلطان را بقدوم فرخنده [illegible]
داد و امر فرمود که متصل بمدرسه شاهزاده مشار الیه مرحوم گنبدی جهت مرقد منورش احداث نمایند
معماران و چابکدستان در اندک زمانی از عمارت آن [illegible] پرداختند و نقاشان بطلا و لاجورد
مزین ساختند و خانه چند که در حوالی مدرسه بود ویران کرده باغچه که از روضه رضوان نشان
مرتب گردانیدند چون بمسجد جامع که معماران حسب عالی نهضت آنحضرت باحداث و عمارت آن امر
بود گذار کرده در کاشش را که در مدت غیبت رایات عالیات برآورده بودند بواسطه
کوتاهی نپسندیده اشارت علیه نفاذ پیوست که آنرا ویران سازند و پیشتر [illegible]
بایوان کیوان برافرازند خواجه احمد داود که در وسعت و رفعت آن اهمال ورزیده بودند
معاتب و مخاطب گشت در خلال این احوال حضرت صاحبقران گزیده خصال عدیم المثال از کمال نصفت
و عدالت نویسندگان دیوان را گرفته بند کرده بعد از تحقیق و تفتیش هر که را از [illegible] بخلق
رسیده بود [illegible] فرمود از انجمله احمد داود و محمود حیدر را که در مدت غیبت رایات

آیت نقش خطیر وزارت قیام می‌نمودند در مهین جشن و سور که در کان گل واقع شد چنانچه شمه‌ای از آن
رقم زده کلک بیان خواهد گشت فرمان داد تا تمغا برکشیدند درین اثنا ایلچی امیرکوکه از دشت قبچاق
آمده بود بوسیله امرا و نوئینان تقبیل قوایم سریر خلافت مصیر بجای آورد و شنقار و دیگر تبرکات که همراه
داشت بگذرانید و هم در آن اوان از پیش حاکم افرنج ایلچی رسیده پیلاکات فاخره و شنقارات شکار [illegible]
عرض رسانید از آنجمله پرده‌ای مصور بصور عجیب داشت که هرگز نظیر آن در تخیله صورتگر نگذشته بود و پیش
ازین حضرت صاحبقران بندگان فرمان داده بود که در باغی که در جنوب باغ شمال امر واجب الامتثال
ساخته بودند و طول هر یک از چهار دیوار آن قریب هزار و پانصد گز شرعی بود بنایان شام مصری در میان
آن باتمام رسانیدند و درین اوقات کوشکی پادشاهانه بسعی ایشان ساخته و پرداخته شد که روزی هزار
طعنه بر سدره بر فلک و خورنق می‌زد و این کوشک از جمیع قصرها که در دیگر باغات باهر عالی برافراشته بودند
بلندتر و بزرگتر آمد و چون زیب و زینت عمارات شام از سنگ رخام می‌باشد و آب روان در منازل
و مساکن ایشان بشیوع تمام دارد و هنرمندان اندیشه در سنگ تراشی و فصوص کاری و اختراع فوارات
جاری ید طولی دارند چنانچه هر کاری که خاتم بندان از آبنوس و دندان سازند ایشان بجای [illegible]
و نازکی در فرش و دیوار پرداز ند [illegible] از سنگ مرمر در داخل آن قصر زیبا منظر صور بدیع بظهور
آوردند و کمال حذاقت و مهارت خویش اظهار کردند و فواره بسیار بجهت نزاهت و طراوت آن
ساختند حضرت صاحبقرانی سفر دین بعیش و کامرانی بدان قصر تکلیف فرمود و ترتیب طوی پادشاهانه شامل
داده جشنی بازینت و جاه آراسته و مهیا گشت امرا و نوئینان بلوازم نثار و تهنیت قیام نمودند و ایلچیان
افرنج در آن طوی حاضر بودند و این مثل مشهور است که [illegible] روستایی نمی‌باشد ذکر فرمان دادن

حضرت صاحبقران کشورگشای در ترتیب جشنی عظیم جهت تزویج شاهزادگان صاحب مکرمت

چون از دیرباز خسرو صاحبقران [illegible] اندیشه و تدبیر بر صفحه ضمیر نگاشته بود که بعد از فتح ممالک روم
و شام لشکر بجانب دیار ختای و بلاد اهل شرک و ظلام کشیده بوظایف غزا و جهاد و کسر اوثان و اصنام قیام
نماید تا [illegible] بسبب غفران بعضی جرایم و آثام که در اوان جهانگیری از خدام بهرام انتقام صدور یافته بود

لاجرم درین اوقات که در پیشگاه سریر سلطنت قرار گرفت خواست که پیش از آن یورش [illegible]
آن سفر دور و دراز بعضی از شاهزادگان نامدار را بکرایم عفت دثار در سلک ازدواج کشیده تجدید
نشاط بجای آورد و خلاصه ایجاد و تکوین موقوف برین چنین مصدق تعین است القصه فرمان قضا جریان نفاذ پیوست
که طوی پادشاهانه ترتیب نمایند و خبر فرستند که اشراف اطراف و اعیان اکناف و اصحاب ابواب
دولت و ارباب حشمت و اقتدار بقوریلتای حاضر گردند و از شاهزادگان چنگیزخانی ایزیدی اغلان و [illegible]
اغلان بعرض حضرت صاحبقرانی رسانیدند که مناسب چنان می‌نماید که درین طوی امیرزاده پیر محمد جهانگیر
از غزنین و امیرزاده شاهرخ از خراسان بیایند رای صواب نما در جواب فرمود که پیر محمد بجهة
آنکه شاهرخ مصلحت [illegible] بمردم مجموع با عراق و آذربایجان بود و او قوی دل و مستظهر
و [illegible] آسوده خاطر ایلچی بطلب امیرزاده پیر محمد بجانب غزنین رفت و موضع کان گل از برای
جشن اسعد و اجتماع [illegible] تعیین یافت روز یکشنبه [illegible] ربیع الاول سنه سبع وثمانمائه
[illegible] شهریار بفر و تمکین آن سرزمین جنت آیین آمد و از برای نزول همایون چادر سراپرده و [illegible]
[illegible] کشیدند سرخرگاه بارج [illegible] قمر برافراشته و دوازده [illegible]
آرای که ظاهرش از سقرلاط هفت رنگ و اندرونش از مخملهای فرنگ بود و اطنابهای ابریشمین
و ستونهای منقش و فوارهای زرین [illegible] از فراشان [illegible] بر پای کرده و آن دوازده
پای چنان وسیع بود که سایه آسایش بر سر [illegible] هزار کس از روی تمکین می‌انداخت
و از برای خواتین و شاهزادگان دولت قرین و امرا و نوئینان و علما و جوچیان خیمه و خرگاه
و سراپرده و بارگاه برافراخته بودند [illegible] و رفعت موازی سایه بان سپهر ساخته
و در آن مکان از آنجا و اقطار خراسان و ترکستان و غیر آن چندان خلایق جمع آمدند که دیده
گردون [illegible] ایشان خیره ماند و درین اثنا [illegible] ایلچی بوفای حاجب که از امرای ملک بود و بوفور
مشحون فضایل نفسانی و حفظ کلام سبحانی و فصاحت بیان و طلاقت لسان و وقوف بر لطایف علمی
اتصاف بصفات ارباب تحقیق و عرفان و اتسام بسمات اصحاب تدقیق و ایقان امتیاز داشت

از پیش پدرش ملک فرخ حاکم دیار مصر و بلاد شام رسیده و انواع تحف و هدایا از نقود و جواهر و اقمشه
فاخره و اشتر و استر تازی که همراه آورده بود بوساطت خواص مقربان بعز عرض رسانیده و از جمله نوادر یک
زرافه و شتر مرغ بود و از آن متبرکات و تبرکات گردانید امیرزاده جهیل سلطان که در حدود ترکستان
بود روی توجه براه آورده بود بخشش گاه آمده بشرف بساط بوسی دریافت و امیرزاده پیر محمد جهانگیر
که بطلب او کسی از پایه سریر سلطنت مسیر رفته بود در بین اثنا پایه حضرت صاحبقرانی او را در آغوش
عطوفت و مهربانی کشیده و جراحت فرقت برادر مرحومش میرزا محمد سلطان تازه شده شاهزاده
فراسپم شاه و پیشکش تمام نموده نقود را بنظر کیمیا اثر جهانیت رسانید عاطفت خسروانه او را بتکلفات علاوه
دیگر و افتخار سرافراز گردانیده و خواص بنازهانش اجابه پوشانیده ایشان را از لباس سوگواری که
در بر داشتند برون آوردند خواجه احمد طوسی که جهت ضبط و مال
خراسان تعیین شده بود چاپه و از وجوه مقرره اموال فراوان بخزانه عامره رسانید و پیشکشهای
لایق بکشید انید و در آن هنگام فرح و سرور و عموم بانیه پرتو نشاط و انبساط بر خواطر و ضمایر تا نشه هر طبقه از
محترمه مناسب شغل و حرفه خویش تعبیهای طرفه و مرغوب بدایع اختراع نمودند مجالس انس و محافل نشاط
پذیرفت حضرت صاحبقران دین پرور بمضمون کلمه قاتلوا الکفرة را منظور نظر داشته فرمان داد تا
ارباب تنجیم و اصحاب معرفت زیج و تقویم ساعتی بسعادت مخصوص و زمانی بنظرات سعود مقرون اختیار
کردند و در آن وقت مسعود و هنگام محمود در حسب اشارت عالی سادات و قضات و موالی اهالی
و ایمه و رپیس مفتوی و اجله زهد و تقوی بمجلس همایون حاضر آمدند و امیرزاده الغ بیک و امیرزاده
ابراهیم سلطان و از اولاد امیرزاده عمر شیخ امیرزاده احمد و سیدی احمد و شاهزاده بایقرا را
بکریمه از کرایم خاندان سلطنت و دودمان مملکت آیین شرع مطهره وقت حنیفه عقد بستند و آن محفل جنت
مثال امام ایمه پیشوای افاضل شیخ شمس الدین محمد جزری بعد از رعایت شرایط عقد و تصحیح مقدمات
آن بقراءت خطبه نکاح اشتغال فرموده و کلمات ایجاب و قبول بقاضی قضات سمرقند مولانا صلاح الدین
متعلق بود درم و دینار بسیار و گوهر شاهوار نثار کردند بیت ز بس گوهر و زر که افشانده شد

ز بر چیدنش دستها مانده شد حضرت صاحبقرانی بر مسند جهانبانی برآمده و خواتین و آغایان و کنیزکان
عطاها بر سر نهاده و همچنین خوبان را بدرختان مرصع زینت بخشیده و هر یک بجای خود قرار گرفته بودند
زهره جبین با طراوت گل و لطافت نسرین آن بزم بهشت آیین را بفر حضور خویش تزیین داده شاهزادگان
و امرای بزرگ و نوئینان و سادات و اکابر و خانان در سایه دولت از و بپای فلک فرسای نشستند و
سایر خلایق از امرا و هزاره و اعیان و اشراف هر مملکت و دیار بمقدار یک تیر پرتاب از دو دولت از دور باب
دور بساط وی محل چوب پس اختیار کرده ایستاده و آلات بهرام صولت با خنقهای طلا و نیزهای مرصع
شاه و طایف مذمت بتقدیم میرسانیدند و فیلان کوه پیکر را با نواع تکلفات بکمهای
نور بازداشته و از شربهای مرصع و اوانی زر و نقره چندان حاضر ساخته که نطاق نطق از احاطه
آن بحور تصور اعتراف نمود و کثرت ماکولات و مشروبات بمرتبه رسیده که رسم جوع و عطش از میان بر خواست
چندین شبانه روز بنشاط و کدام منصب و کبر و فنی و فقیر باید و وشش و جوش و عزوش بسر بردند و از افراط
جشن و سرور بنور افسرده حضرت صاحبقران موید و منصور ایلچیان مصر و شام و دیار افرنج و بلاد
و دشت قبچاق و سایر اکابر و اشراف اطراف و اکناف و مجموع امراء و نوئینان و سران سپاه و
مقربان درگاه را بخلعتهای فاخره و انعامات وافر مسرور و خاطر گردانید چون ایام جشن و عشرت سپری شد
حضرت صاحبقران دین پرور پرتو التفات بر امور مملکت و قت انداخته و در اجرای امر معروف و نهی منکر
مبالغه تمام نمود و در حضور تمرای نیاز در آمده مراسم شکر و سپاس ملک کارساز بجای آورد
والحمد لله المنعم المفضال فی جمیع الاوقات والاحوال ذکر عزیمت قضا اثر که سال ... بود و
و توجه رایات نصرت آیات بصوب چین از غایت عزمهای امر ارشتو تحت حضرت صاحبقران عقیده
درست فرمان داد که تواچیان شمار سپاه راه بیرون آورده تواچی تحقیق نمایند و هر جا که ثبت افتاده
باشند و بدو رسیده و در آن ترتیب نمایند چون این مهم تمام ساخته امرای عظیم الشان نسخه تو
از ایشان بستانند که ... دستور بنایند و مجموع تواچیان و نوئینان بموجب فرموده عمل نمود
و حکام ولایات و سرداران اطراف بعد از خراسان سپاه بمقتضی برلیغ جهانمطاع جمعیت کرده آورده

هر یک بجا و اقطاع و ممالک محروسه متوجه شدند حضرت صاحبقران خلافت پناه از کان گل بجانب شهر توجه
نموده در مدرسه مهد علیا سرای ملک خانم نزول فرمود و در آنجا امیرزاده پیر محمد جهانگیر را به انواع عنایت
و کرم اختصاص و سرافراز ساخته رخصت داد که بزابلستان مراجعت نماید همچنین مجموع خانزادگان
و امرا اسب و جامه بخشید امیرزاده سیدی احمد عمر شیخ را که در غزو حرم محترم شاهزاده مشار الیه بود
و درین قوریلتای بعبارت شاهزاده مخصوص شده همراه او روان گردانید و ایشان براه هرات متوجه
شدند و ایلچی مصر را نیز عاطفت و کرم ارزانی داشته و او را بفواید اکرام و احسان بجلیل او قرین
محظوظ و بهره ور گردانیده دستوری یافت که بکشور خود باز گردد و مولانا عبد الله کشی را همراه ایلچی رفیق او
ساخت و مکتوبی بعرض سه گز و طول هفتاد گز سطور آن به آب زر هم بخط مولانا شیخ محمد تبریزی
حاجی بندگیر تبریزی که در حسن خط و کتابت سرآمد روزگار بود بوالی مصر ملک فرج قلمی شد و چون
فرج پیغام داده بود که سلطان احمد بغدادی و قرا یوسف ترکمان را گرفته بند کرده ایم هر چه امر شود
بدان ایشان تقدیم رسانیم حضرت صاحبقرانی در جواب نوشتند که سلطان احمد جلایر را بند کرده
بفرستد و قرا یوسف را سر از بند جدا سازند آن حضرت تحف و ملاکات فراوان و دو زمرد
بیکران که هر یک ازان خراج مملکتی بود به رسول ارسال فرمود و سایر ایلچیان که از دشت قبچاق
و ولایت فرنج و اطراف آفاق آمده بودند بمقرر نوازش و احسان بمواطن خویش باز گردانید
با نور علی ملک آقا که بنا بر فرمان از هرات در قوریلتای حاضر شده بود اجازت انصراف یافته
بجانب باز گشت و ... بعد از آیین و تجمل تمام پیش شاهرخ امیرزاده ... اسپکند بهادر
روان فرمود و ... یکران حکومت تاشکنت و سیرام و ... و اشبره و ولایت جته
تا حد ختای شاهزاده جهانگیر الغ بیک گورکان ارزانی داشت و زمام ایالت اندکان و
طراز و کاشغر تا نواحی ختن در کف کفایت و قبضه درایت امیرزاده ابراهیم سلطان نهاد و
دران باب یرلیغ ... بجانب نشان همایون بال تمغا موشح ساختند و از امرا شاهزاده
مشار الیه پیر محمد طغای بوغا و شیخ ... و محمد ... متوجه شدند تا لشکر آن نواحی فراهم

آورده بتاشکنت که وعده گاه اجتماع سپاه ظفر پناه بود برند حضرت صاحبقران کامران از مدرسه سرای ملک خانم
سوار شده در گوک سرای که از مستحدثات همت عالی نهمت آنحضرت است بدولت و اقبال نزول
اجلال فرمود و امیر علی بخشی و بیوست که ... شکر احتیاط کرده باز نماید که چه مقدار مرد سپاهی
درین یورش ملازم رکاب شاهنشهی خواهد بود و امیر مشار الیه تفحص نموده بموجب سانی که در کنگل
قرار یافته بود معروض داشت که از بلاد ماوراء النهر و حدود زم و ترکستان و بلخ و بدخشان
و خراسان و مازندران و قوم قراتاتار که ایشان را از روم کوچانیده آورده دویست هزار
سوار و پیاده نامدار ... بدرگاه جمع میشود و چنانچه در ظفرنامه مسطور است مسود اوراق
از حضرت فرمان ده باستحقاق المخصوص بعنایت الملک الصمد میرزا سلطان احمد خلدت ظلال سلطنته
بدان شنیده که دفتر سان لشکر صاحبقران پیش نیست و در انجا ثبت است که عدد خواص خاصه
آنحضرت در یورش توجه بجانب ختای سیصد و هشتاد و دو هزار و سیصد و دوازده مرد بود
بجمیعی از ان صاحب حشمت اتفاق افتاد که مجموع سپاه عالم انقطاع حضرت پادشاه کامکار
در ان اوان هشتصد هزار سوار و پیاده بوده القصه حکم لازم الانقیاد قدر شد که شاهزاده جهان
شاه بهادر بیوست که امیرزاده خلیل سلطان و امیرزاده احمد و امیرزاده عمر شیخ و امیر خدایداد
حسینی و امیر شمس الدین عباس و دیگر امرای تومان و قشون با لشکر دست راست در تاشکنت و شاهرخیه و سیرام
قشلاق کنند و امیرزاده سلطان حسین با بعضی سپاه جوانغار و ... و امیران ترکستان بیابان ...
و شاهرخیه را که در زمان سابق تکت می‌گفتند و در زمان توجه چنگیز خان بممالک ماوراء النهر و ترکستان ویران
و دیرانه مانده و عمارات آتش چنان خراب و ویران شده که یک خشت درست پیدا نبود تا در شهور سنه
اربع و تسعین و سبعمایه حضرت صاحبقران بعمارت آن فرمان داد و معماران چابکدست در اندک مدتی
حصاری استوار مرتب ساختند و طاعت گذاران اهالی آن حدود و حوالی را بدانجا نقل نمودند
فی الجمله امیر ارغونشاه بمحافظت سمرقند مأمور گشت و مراسم خزانه بشیخ ... حواله رفت رایات
نصرت آیات در بیست و سیوم جمادی الاول سنه سبع و ثمانمایه که آفتاب در اواسط قوس بود ...

توجه بقشلاق اندخود نهاده بموضع قراباق نزول فرمود و از اطراف و جوانب سپاهی افزون
از حد و کواکب در بخشش آمده بود وقت آفتاب اشراق از برج جلال نهضت نموده براه ایلاق
او نی روان شد چون بعد از طی مسافت جاده وصول بر اتق انداخت خورشید آفتاب عالمتاب روی
در نقاب سحاب کشیده برفی عظیم و بارانی که از طوفان زمان قدیم نشان میداد باریدن و بادی
تند وزیدن و سرمای قوی پدید آمد حضرت صاحبقرانی در زمان تعجیل روانی از آنجا بجوار شتر تعجیل
راندند و در اندخود فرود آمده شاه و مخدوم زادگان و امرا و سپاه در عمارات و خانهها
که پیش از این باشارت عالیه در آنجا ساخته بودند در آنجا قرار گرفتند و در آن اوان خورشید در
زمستان در خانه جدی بود و شدت برد بمرتبه که اگر کرد اثر کیفیت آن بر خاطر گذرانیدی فی الحال
طبیعتش انکار و پذیرفتی و با وجود آنچنین زمان زنان سرما قوی تر شد و در زیر وزر از هوا
خنکی بیشتر از پیشتر شد و بیرنت بوجهی که متعذر رسید بود امیرزاده خلیل سلطان تا بتکت رفت
و امیرزاده سلطان حسین بعبران ببی نام و شدگی از وقایع که در زمان قشلاق واقع شده درآ
آینه بدان احتیاج بود افتاد و قصد شاه ملک بود بیان اینمعنی آنکه امیرزاده خلیل سلطان
جهان سلطان دختر امیرزاده علی که در حباله نکاح داشت امیرزاده علی خواهرزاده حضرت
بود و از قضای ربانی و اتفاقات آسمانی امیرزاده خلیل سلطان با شاه ملک که سابقا در زمره ملکان
امیر حاجی سیف الدین انتظام داشت تعلق و تعشق پدید آمد و محبت شاهزاده بدانجا نمیرسید
می رفت آن خان تا ملک شاه ملک یکبارگی از قبضه اختیار او بیرون رفت و در زمان نهضت رایات
جهانگشای شاه ملک را بنزد خواست چون محرم امیرزاده خلیل سلطان از این حادثه آگاهی یافت صورت
قضیه را در سمرقند بعرض حضرت صاحبقرانی رسانید آنحضرت با حضار شاه ملک فرمان داده شاهزاده
نوی ساخت که او را یافته بعین حسب آتش خشم جهانسوز افروخته برگشته فرمان قضا جریان
صدور یافت که هر جا شاه ملک را بیابند بکشند و پیدا کردن و حاضر ساختن بهیچ جا اهمال
نجویند بنا بر شفاعت امیرزاده پیر محمد جهانگیر امضای آن حکم در توقف افتاده و باز در اندخود حکم

حمید صفات رسید که امیرزاده خلیل سلطان در پنهان او را نفقه همراه داده و در این مقطع بنقیر او را
برفت راه او را چاره در شحنه سیاست تقبل آن صورت امر فرمود و مهد علیا سرای ملک خانم از دل گرانی
خاطر شاهزاده اندیشناک شده در باب مخلص او چاره اندیشید و با امیر شیخ نورالدین و امیر
شاه ملک قرار داد که در پای سریر اعلی عرضه دارند که شاه ملک از شاهزاده جدا است چون امیر
صورت رای صواب نمای گشت حکم شد که او را بخویشان آن حاکم سپارند تا بعد از وضع حمل کودک را
محافظت نمایند و تربیت کنند و شاه ملک را بکی از نکاز زمان دهند و هم در اندخود از جانب خراسان
سید خواجه شیخ علی بهادر از پیش شاهزاده شاهرخ برسید و خبر سلامتی شاهزاده و دوام استقامت ملک
بمسامع علیه رسانید و رای عقده گشای امیر برندق را بجانب تنکت روانه ساخت تا برسانیدن
تقاریر شکر قیام نماید و در آن زمستان امرا جا بجا که در نهاشتون بانواع ماکولات و سایر مرسومات
از اطراف و جوانب می آوردند و اسپان دنیاوی داد را که بهر ولایت تحمل شده بود بدرگاه
می رسانیدند و بمجلس بهشت آیین شاهزادگان و امرا و نوئینان و مخصوصان
و مقربان و ملازمان رکاب نصرت انتساب می بخشیدند چون رفعت و حشمت پادشاه و مکنت و رفاه
امرا و سپاه بمرتبه رسیده بود که زیاده بر آن متصور نشود اذ باب فراست از مفاد مضمون کلمه اذا تم
امر دنا نقصه بغایت خایف و هراسان می بودند و از بیم زوال دولت در یاد لحظه براحت نمی
غنودند **ذکر توجه رایات ظفرشعار از اندخود بتسخیر ختا** با آنکه آفتاب در اوان فرحدی بود و
برودت هوا بمرتبه بود که از دم جان از مغارفت آتش دود نیل نقش بر دمیکشید حضرت
صاحبقرانی پاک اعتقاد را امر غزا و جهاد دامنگیر شده صبر نفرمود که صورت سرما کمتر شود
و بعد از تفحص و تفتیش مسالک آن ممالک رایت عزیمت برافراخت و عنان توجه بجانب خطا انعطاف
ساخت و در انولا فرمان داد که امیرزاده خلیل سلطان و امیرزاده احمد و امیر برندق و امیر
شمس الدین عباس و خداداد حسینی و ... دکا برشا و ارلات و محمد درویش برلاس و رستم
طغا بوغا و برادرش پیر محمد و نوشیروان پسر بوغان آغا و عبدالکریم حاجی سیف الدین و برگی

سنگی بوقا سلدوز و عادل سعید سلدوز و سعادت تیمورتاش و دیگر سرداران و وجوه و اعیان
در نواحی تاشکنت و سیرام و شاهرخیه قشلاق کرده بودند چون آفتاب بشعف حوت رسیده از
آینده و باتفاق توجه نمایند و امیرزاده سلطان حسین که بجانب یسی و صبران رفته بود و نبی تا خبر
نقل و اثقال بار سوار شود و موکب همایون بعد از طی منازل و قطع مراحل از آب سیحون بر بالای یخ
نموده نزول فرمود و در آن سال از اول قوس تا آخر حوت کاروانیان و صحرانشینان و
الک از کنار سیحون بر روی یخ میگذشتند و رود سیحون بنوعی بسته بود که تا دو سه گز
میکندند تا بآب میرسید حضرت صاحبقران کامگار از کنار سیحون سوار شده روز چهارشنبه
دوازدهم رجب سنه سبع و ثمانمایه در اترار بخانه پیردی بیک را بقر حضور زیب و بها بخشید شاهزادگان
و امرا و خواص هر یک بمنزلی فرود آمدند و از عجایب اتفاقات و غرایب حالات آنکه در سرای که
از برای نزول همایون تعیین شده بود در روز وصول از ممر بخاری آتش در گوشه از سقف خانه
افتاد و اندک احراقی روی نمود اگرچه در زمان فرو نشاندند اما از حدوث این امر بدیع
خاطر شریف و وضیع زیاده گشت چه در آن اوقات مردم خوابهای آشفته میدیدند و بر
حدوث وقوع حادثه ناگزیر آن حضرت بر ضمایر ایشان در آن روزی تافته تیر رسیده حضرت
صاحبقران بسمال موسی کال را فرستاد که تفحص نماید که راه و پل چنان شده که توان گذشت
و او بامتثال امر مسارعت نموده احتیاط کرده بازگشت و معروض داشت که اصلا عبور ممکن
و دیگری بجانب سیرام و عقبه قتان بیجان کار رفته بود مراجعت نموده بعرض رسانید که در آن عقبه
دو نیزه بالا برف نشسته است درین اثنا قراخواجه از پیش توقتمش خان که از دیرباز در دشت
و صحرا سرگردان میگشت بدرگاه سلاطین پناه آمده روزی چند که حضرت صاحبقران در دیوان خانه
قرار گرفته بود و از اولاد و احفاد چنگیزخان تابزی اغلان و ... تیمور اغلان و جکره اغلان
در جانب راست نشسته بودند و دیگر طرف بغره جود شاهزادگان ابراهیم سلطان و امیرزاده
الغ بیگ زیب و زینت پذیرفته بود و باطلت امراء عظام مثل امیر بردی بیگ و امیر شیخ نورالدین

و امیر شاه ملک و خواجه یوسف و غیرهم بشرف بساط بوس دریافت و پیغام توقتمش خان را بزبان
مسکنت و تذلل و استکانت بعرض همایون رسانید که بجزای کفران نعمت حضرت صاحبقران کامگار بر
صفحات روزگار خود دیدم و محنت آن کشیدم و مرارت آن چشیدم مدتی شد که در صحرا و بیابان
پریشان و بیابان میگردم و از خوف اعدا که از پی ایشان بنیر اقبال نفسی نمیتوانم زد اگر مراحم خسروانه
مکافات زلات و هفوات این بیچاره در گذرد دیگر پای از دایره اطاعت و انقیاد بیرون
ننهد و مدت العمر شرایط خدمتکاری و وظایف جان سپاری بقیام نماید حضرت کریم شهریار هفت
اقلیم قراخواجه را که از نوکران قدیم توقتمش خان بود بلطف عمیم بنواخت و استمالت داده
در جواب فرمود که امید دارم که بعد ازین یورش دشت قبچاق و الوس جوجی خان از
کدورت مخالفان مصفی ساخته باو سپارم و در خاطر خطیر صاحبقران جهانگیر چنان بود که هم
دران چند روز از اترار بجانب ختای نهضت نموده خواتین و شاهزادگان که برسم متابعت آمده
بوده بازگردانند و قراخواجه را رخصت انصراف ارزانی داشته بیلاکات گرانمایه و نشوقات
نامی پیش توقتمش خان فرستد لیکن کاتب قلم تقدیر بخلاف این اندیشه تقدیر بوده و الحکم لله الملک
القدیر ذکر انتقال حضرت صاحبقرانی ازین مرحله فانی بدار القرار آن جهانی انار الله برهانه و ثقل
بالحسنات میزانه حکم متعه بر جمیع بریه جاریست و تیر مرگ اجل بر همه دلها کاری هیچ سرو قامتی بر
بوستان حیات بالا نکشید که از تندباد نکبت منحنی نشد و هیچ غنچه رخساری در چمن زندگانی نشکفت که از
صرصر حوادث پژمرده نگشت هر که رخت هستی درین کاخ فیروزه منظر آورد روزگار بجور
گرد فنا از قصر وجود او برآورد و هر که علم رفعت باوج ثریا برافراخت بانک زمانی ابو یحیی
در ورطه رنج و عنا انداخت بیت نیابد کس درین فیروزه منظر ✿ که نستد مرگش آخر رخت بر در
رفعت گر نهی بر آسمان پای ✿ بود در زیر زینت عاقبت جای ✿ سرت گر بالش مه کرد بالین ✿ که آخر کند
گرد و مغاکی لین ✿ خزانی هر دو می راست در پی ✿ زپی هر نوبهاری را بود دی ✿ گلی کم خنده زد بر طرف
گلزار ✿ که نه در از گلابش گریه زار ✿ نسازد آسمان گهواره کس ✿ که تابوتش نسازد تیر از پس ✿ نزد ...

از بوستانی که اسپی نه چندان از خزانی عرض از نسبت این کلمات و تمهید این مقدمات آنکه در ان اوان
که حضرت صاحبقران سعادت یار از دار السلطنه سمرقند بیرون آمد بحظه اترار رسید از غایت برودت
برف و صعوبت مسالک رحل اقامت در آن دیار انداخت بنا بر آن نیش کامرانی گزند ناگاه در چهارشنبه
دهم شعبان سنه سبع و ثمانمائه مزاج همایون از جاده اعتدال بسرحد انحراف انتقال نمود و بی تحرق بر ذات
پسندیده و صفات عارفی گشت حضرت صاحبقران از ان خجسته جان با تقدار و استغفار گناه
از جمیع خطایا و معاصی از سر صدق نیت و عزم درست توبه فرمود و زبان از زمان رحمت استغفار بسته
تا چند مرض مختلف جمع آمده چنانچه از معالجه یکی دیگری زیاده می شد مولانا فضل الله طبیب که دم عیسوی
در علاج ید بیضا موسوی مینمود هیچ مفید نیفتاد و چون شهریار دانش ضمیر متیقن دانست که مرض
علاج پذیر نیست و از سفر گزیر نی بتوفیق قطع رشته علایق و عوایق کرد و دل بر آن امر گزیر
نهاد و خواتین حضرت و امین عظام امرا را طلب فرمود در باب تنسیق امور ملک و ملت و تمهید مبانی
دین و دولت سخنان بر زبان آورد که محل آن داشت که بر دو پیکر نقش زرین بر صفحه خورشید
ورق آسمان نگارد و آن کلمات دلپسند و وصایای ارجمند را تذییل بدین حدیث ساخت که پیر محمد
جهانگیر ولیعهد و قایم مقام منست و وظیفه آنکه شما طریق اطاعت سلوک دارید و از مخالفت و نزاع جهت
او مجتنب و محترز باشید تا سبب تفرقه حال برایا نگردد و سعی چندین ساله من ضایع نشود و باید که امرا
حاضر ایمنی را بغلاظ و شداد سوگند داده اند و سران سپاه را که غایب اند سوگند دهند که فرمان
فرمان نیز چند امیر شیخ نور الدین و امیر شاه ملک و سایر خواص و مقربان که بر بالین خسرو روی زمین حاضر
بودند در گریه افتادند و زبان بدعا و ثنا گشاده گفتند که مجموع ایام زندگانی ما فدای لحظه حیات
صاحبقرانی باد تا نفسی در تن و رمقی از حیات در بدن باشد پای از دایره خدمتکاری بیرون ننهیم
بقدر میسور و مقدور لوازم جانسپاری بجای آریم چه خلاف رای ولینعمت موجب کفر نعمت و مستلزم
نقمت بعد از ان عرضه داشتند که اگر فرمان شود کس فرستاده امیرزاده خلیل سلطان و امرا را طلب
داریم تا بسعادت ملاقات فایز گردند و آنچه از زبان همایون شنیدیم ایشان نیز بشنوند که از ایشان این وصیت

استماع ایشان از شما تفاوت بسیار است حضرت صاحبقران فرمود که اجل نزدیک رسیده و زمان مجال آن
ندارد که ایشان حاضر گردند و بعد الحمد و المنه که آرزو هیچ در خاطر نماند مگر ملاقات قرة العین شاهرخ
که میخواستم که یکنوبت دیگر دیده بدیدار او روشن کنم میسر نشد چکنم چون خدا اینچنین خواسته است ناچار
ولا که روی بغزو نداران یک اختر که ملازم رکاب نصرت انتساب بود آورده کوشش دیگر در اتحاد
هم در نصایح چاره است و موافقت یکدیگر دلالت کرد و از بسیاری تحمل نمود و چون وصیت تمام
پیوست مرض بغایت استیلا پذیرفته موالی عظام طاری شیخ اشارت عبد صعود در یافت که مولانا آمده
میان موالی و حفاظ که در بیرون بقراءت کلام مشغول بودند باندرون آمد و بتلاوت قرآن مجید و کلمه
توحید مواظبت نماید چون زمان از رحمت خسرو انجم پاس بجای پوشید میان شام و خفتن چند نوبت کلمه
طیبه بر زبان خجسته جان گذرانید و جان بجانان سپرد و انا لله و انا الیه راجعون این حادثه کبری و رزیه
عظمی در هفدهم شعبان سال مذکور اتفاق افتاد و مولانا عبد الرحمن جامی در تاریخ وفات آنحضرت گوید
بیت سلطان تمور آنکه چرخ را دل خون کرد ✿ وز خون عدو روی زمین گلگون کرد ✿ در هفدهم شعبان سوی
علیین تاخت ✿ فی الحال ز رضوان سر و پا بیرون کرد ✿ و دیگری گفته که بیت شهنشاهی که ملکش لیس تخت
جاودان آمد ✿ وداع شهریاری کرد و تاریخش همان آمد ✿ مولانا مجد الدین هروی گوید بیت
میر اعظم تمور خان ز جهان ✿ رفت سوی بهشت و گشت بهشت ✿ [illegible] ✿ سرفراز
باد قایم مقام او برتخت ✿ شاهرخ خسرو فرشته سرشت ✿ مدت زندگانی حضرت صاحبقران هفتاد و
یک سال بود و زمان سلطنت و استقلال سی و شش سال و سی و شش پسر و نبیره و نبیره زاده و نبیره داشت
داشت چنانچه تفصیل اسامی ایشان از مقامات مسطور است ذکر واقعه [illegible] صاحبقران
علی منزلت در [illegible] آنحضرت بصوب سمرقند نهضت [illegible]
آفتاب اشراق خاقان نیکو کردار پرتو التفات از احوال عالمیان این گنبد ازرق پوش دور داشت
علامت روز قیامت آشکارا گشت از [illegible] صغیر و کبیر [illegible] زیر گوش [illegible]
[illegible] بالا رسید شاهزادگان و امرا [illegible] بر خاک مذلت [illegible] خواص گریبان چاک

زد و خوناب برنگ بر جنسارها روان کردند و خواتین برقم ماتم دنیا خراشیده و ملک بر جراحت سینها
از نوحه و زاری دلو از تعزیت و سوگواری وی بیاسودند بیت سران ملک پیراهن دریدند دم
یل سپتو از ابر دیده برآمد و ناله از چپ و راست نعره و زن خروش نمود و بر خواست چون روز
از سر تحسر و تاسف روی بتجهیز و تکفین آوردند و نعش را در تابوت نهادند و شاه و حرامچی بغسل اشتغال نمود
و مولانا قطب الدین صدر در تعلیم سنن و اجابات امر شرعی شروع نمود چون از آن مهم باز پرداختند
اعاظم امرا مثل پیر علی تاز و سار بوغا و برادرش امیر شیخ نور الدین و امیر شاه ملک و خواجه یوسف
و دیگر خواص و مقربان باهم اتفاق کرده سوگند خوردند که مخالفت یکدیگر نکنند و از مقتضی وصایای
حضرت صاحبقران مغفور در نگذرند و امیرزاده پیر محمد جهانگیر ولی عهد را بتخت سمرقند بپادشاهی
بنشانند و تمشیت امور و حرمت و دولت نزدیک و دور در قبضه قضا و قدر است و سعی جهاد و در آن
باب بی اثر ملک و ضبط بجا و در چون مستور عزم رفتن بجانب ختای منسوخ شده بود ارباب انقیاد
از تغیر احوال پیش و نزدیک و دور فغان و شیون آمده تا خبر آن زودی بکیفیت حال اطلاع نیابند
ابیات کسوف کل در وسط سما چو حال پنهان نماند و آثار طوفان نوح در این دیر فنا چگونه پوشیده
پوشد والقصه امرا و عظام بعد از تقدیم مشورت با خواتین واجب الاحترام کس فرستاده و امیرزاده
خلیل سلطان و امرا که در تاشکند بودند از آن واقعه جانکاه آگاه گردانیدند و دیگری پیش امیرزاده
سلطان حسین روان کرده پیغام که مرض حضرت صاحبقرانی قوی شده باید که جریده متوجه گردد و خضر
تو چین را با نوشته بجانب غزنین روان ساختند که امیرزاده پیر محمد جهانگیر را از رحلت آن حضرت
و ولایت عهد و قیام مقام او خبردار گردانیده تا بر فتح ... سمرقند شتابد و شاهزادگان
و حکام که در ممالک محروسه بودند مکاتبات ارسال نموده از وقوع آن حادثه آگاهی دادند و در
محافظت بلاد و ترفیه حال عباد و دفع مخالفان و قمع معاندان مبالغه کردند و شیخ نور الدین و حسن
جاندار نزد امیرزاده شاهرخ فرستادند و عرضه داشت که بیک جهت اشتمال داشت متوجه بریده
که امیرزاده عمر میرانشاه را از صورت واقعه خبر ده و تیمور بجانب بغداد پیش امیرزاده ابابکر

امیرزاده

گردانیدند گفتند که چون این مهم باین مرتبه رسید صواب چنان مینماید که در رکاب شاهزادگان بجهت
عازم بخارا شویم و شما در همان تأنی و حفظ ملک بپایند و بسمرقند روید و از انجا بخدمت امیرزاده
پیر محمد جهانگیر شتابیم اگر توفیق رفیق گردد چنانچه باید و شاید بجهت دولتخواهی کار چنان سکون قیام
نمایم حضرات عالیات امرا مصالحی ثبات را درین رای استحسان نمودند امیر شیخ نور الدین
و امیر شاه ملک از مجلس خواتین بیرون آمده خواص و مقربان حضرت خاقان مغفور را که اصول آن
زمره حق شناس الغش توچین بوده و توکل ترخان و حسن جعداول و ارسلان خواجه و اپستوی
الالمش و موسی و کمال تشری و وفادار که فی الحقیقت باهم از وفاداران بوده جمع آوردند و
برسم مشورت با ایشان در میان نهادند که داعیه چنانست که بجهت امیرزاده پیر محمد شاه
بنشانیم و در باب رای شما درین باب چه اقتضا میکند الحاجت متفق الکلمه جواب دادند که بیت چو
بوفا جان گشتند و در پیش بیست که ما نیز در قدم باشیم امتثال صاحبقران در حیات و ممات
آنحضرت از جمله واجبات و در کل احوال مقتضیات و فرمان واجب الاطاعت از
مضمون کریمه اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم تجاوز جایز نخواهیم داشت و امیرزاده پیر محمد را
حاکم و دیگر شاهزادگان را المحکوم الکلمات سایر خواص و مقربان حضرت صاحبقرانی نیز با ایشان
درین امر متفق بودند چون عزم بخارا التیام یافت شاهزادگان امیرزاده الغ بیک و ابراهیم سلطان
که هردو در سن ده سالگی بودند امیرزاده الغ بیک از برادر یکسال بزرگتر بود
حضرات عالیات را وداع کردند و با چشمی نمناک جامه صبوری چاک زده متوجه بخارا گشتند
امیر شیخ نور الدین و امیر شاه ملک با سایر دولتخواهان در رکاب ایشان روانشدند و در عشر اول رمضان
نزدیک بمقصد رسیدند رستم برلاس که او را از پیش روانه بخارا گردانیده بودند و برادرش حمزه
حاکم انجا بود باستقبال شتافت در ظاهر شهر بسر قراویب امیر شیخ نور الدین
و امیر شاه ملک و رستم برلاس تجدید باهم عهد بستند و در رمضان مذکور سوار شده و از انجا بقلعه بخارا
درآمدند و بعمارت و زیادتی استحکام آن مشغول شدند چنان قرار یافت که شاهزادگان امیر شیخ نور الدین

و امیرشاه ملک داشته باشند و ضبط یک دروازه که بشهر گشوده است با نصف قلعه تعلق بامیرزاده الغ بیگ
و شاه ملک داشته باشند و دیگر دروازه که بجانب بیرون بازاست با نصف دیگر از قلعه متعلق باهتمام
امیرزاده ابراهیم سلطان و امیر شیخ نور الدین بوده و رستم برلاس و برادرش حمزه و التمش و توکل
قرقرا و دیگر امرا و سرداران در شهر قرار گیرند **بیت** خوش گرفتند حریفان سر زلف ساقی
گر فلکشان بگذارد که قراری گیرند بر این نهج مذکور هر کس بکار خویش و ضبط دروب و غیر آن مشغول
شدند از آنجانب حضرات عالیات با دیگر شاهزادگان چون با [illegible] اجل و سعد وقاص و سیورغتمش
و غیرهم با نوکران خاصه و توق و طبل و علم صاحبقران مغفور متوجه سمرقند شدند و لباس سیاه و کبود
پوشیده و شعار عزا هویدا کرده با ناله و زاری و آیین سوگواری بدروازه چهار راه اعیان و اندرون
توتم بی جا بگاه بجو و راه داده و ایشان از بی طریقی بشهر راه ندادند ایشان با دل مجروح و خاطر
در باغ امیرزاده شاهرخ که قریب بآن دروازه واقعست فرود آمدند و شبی که از صبح روز حیات
نشان سیاه بود در آنجا گذرانیدند و چون چشمهٔ خورشید بچشم خون فشان طلوع نمود دروازه باز
کرده حضرات عالیات را با شاهزادگان و اغرق بشهر در آوردند و خانقاه امیرزاده محمد سلطان
که مرقد حضرت صاحبقران آنجا بود محل نزول ایشان گشت آقایان سر گشاده و بسینه خراشیده غلغله
در زمین و زمان افکندند خواتین و شاهزادگان و امرا که در شهر بودند و زنان ایلیان و اکابر
موها گشوده و روی بقطران اندوده و نمد در گردن افکنده جمع آمدند و دیگر شاهزادگان
و ارباب عمایم مثل خواجه عبد الاول و خواجه عصام الدین و عالم ربانی امیر سید شریف جرجانی
و امیرک بیرو دانشمند و غیرهم تغییر لباس کرده حاضر شدند و حالتی دست داد که جاریه سیاه
عبارت از ادا شدت آن هنگامه عاجز و قاصر است چون بغیر از شکیبائی چاره ندیدند بعد از
چند روز بساط تعزیت در نوردیدند **ذکر وصول امیرزاده خلیل سلطان بشهر سمرقند و جلوس او بر تخت**
صاحبقران مغفرت مآل امیرزاده خلیل سلطان با امرا و لشکریان از تاشکنت راند و چون نزدیک بسمرقند
رسیدند امیر یوسف خواجه با تبار و پیشکش از شهر بیرون آمده در قریهٔ شیراز که از آنجا تا سمرقند چهار فرسخست

بر بالچو سر افراز گشت و مجموع اکابر و اعیان آن بلده حاضر از سادات و علما و قضات و در استقبال
نموده چون کنار آب کوهک مضرب خیام سپاه نصرت پناه گشت از نوشاه با نقاج و درب قعده شهر
و مقالید خزاین بخدمت شتافت و مجموع را بکارکنان شاهزاده خلیل سلطان سپرده و برحسب اختیار مولانا
بدر الدین منجم شاهزاده بشار الیه در شانزدهم رمضان سنه سبع و ثمانمائه که آفتاب در برج حمل بود رایت
فر و شرف بر افراخته بود بشهر در آمده اند و خزینه و کارخانجات تصرف در آورده و ملاحظه وضیع و شریف
صاحبقرانی را ملحوظ کرده امیرزاده پیر محمد جهانگیر را که پسر امیرزاده محمد سلطان بود و برادرزاده امیرزاده
پیر محمد ولیعهد بخانی برداشت و اسم او را علی الرسم در اوایل مناشیر مینوشت شد و امیرزاده خلیل سلطان
بی انبازی و شرکتی در تمشیت امور سلطنت شروع نمود و در تاریخ جلوس او این مصرع گفته اند **ع** تاج زرین
سر خلیل ثانی بعد از دو روز بخانقاه امیرزاده محمد سلطان که تربت صاحبقران مغفور آنجا بود رفت و کار
تعزیت از سر گرفت مجموع شاهزادگان و آقایان و امرا و نوئینان و قاطبهٔ اکابر و اشراف و اعیان اقطار
و اطراف بزرگان پیشقیان مملکت با لباس سوگواری و گریه و زاری آمدند بعد از تقدیم مراسم
عزا شاهزادهٔ عالیشان نذور و صدقات فراوان بارباب استحقاق و مستحقان رسانید و در آن چند روز
چندان آش بمردم داد که فاقد جوع از سعد و گرسنگان مدة العمر رخت بر بست شعرا و فضلا
در مرثیهٔ حضرت صاحب قران مغفور بعرض رسانیدند از آنجمله خواجه عصمت الله بخاری قصیده گوید که مطلعش
اینست **بیت** ای فلک خرگاه و در آن کن که سلطان عاقبت تخت کو بر خاک بنشین چون سلیمان عاقبت
چون روزی چند از جلوس شاهزاده بگذشت و آیین تعزیت منقضی گشت فرمود که شاهزادگان و خواتین
و نوئینان را از کسوت عزا بیرون آوردند و قامت همه را بخلعتهای فاخر و جامهای طلادوز تزیین
دهند و خواص و مقربان و الچیان و تابینان بلکه عموم خلایق را بانعامات وافر خشنود و شاکر گردانید
و آسوده خاطر گردانید و در گنج بگشاد و لشکریان از زر و گوهر توانگر ساختند غلامانی که از ان فرمان
پادشاه را کار بند شده اتلاف و اسراف بمرتبه رسید که نقود و جواهر و [illegible] تقسیم می یافت و
تجاوز بلکه بنقطه رسیدند تا در اندک زمانی گنجهای گران تلف گشت و مملکت و حکومت امیرزاده خلیل سلطان

در معرض زوال و انتقال آمد چنانکه بر ده در محتاج شده و شرح آن در محل خود بیاید ان شاء الله تعالی

بیت دل بسی خون بکف آورد ولی دیده بریخت الله الله که تلف کرد و که اندوخته بود ذکر

اولاد و احفاد و اسامی احفاد حضرت صاحبقران امیر تیمور گورکان انار الله برهانه سحایب الغفران صاحبقران در حین ارتحال

ازین جهان بدار البقا سی و شش پسر و نبیره و نبیره زاده و گورزاده بیادگار گذاشت شاهزاده میرانشاه

در سن سی و هشت سالگی بود با هفت پسر و نبیره ابابکر بیست و سه ساله بود و پسر ایلنگیر ده ساله عثمان چلبی

چهار ساله عمر بن میرانشاه بیست و دو و پسر خلیل سلطان بیست و یکساله ایجل دو ساله سیورغتمش شش ساله

شاهزاده جوانبخت شاهرخ بهادر در سن بیست و هشت سالگی با هفت پسر الغ بیک و ابراهیم سلطان

هر دو در سن یازده سالگی بایسنغر هشت ساله سیورغتمش شش ساله محمد جوکی سه ساله جان اغلان دو ساله

مادری یکساله از نسل شاهزاده مرحوم جهانگیر یازده نفر از امیرزاده محمد سلطان سه پسر مانده بود جهانگیر

نه ساله سعد وقاص شش ساله یحیی چهار ساله و امیرزاده پیر محمد جهانگیر در سن بیست و نه سالگی بود با هفت

پسر دیگر از محمد قیدو نه ساله خالد هفت ساله بوزنجر سعد وقاص سنجر تیمور جهانگیر حافظ تداد شاهزاده

مرحوم سعید شهید عمر شیخ بهادر پسر و نبیره زاده بود نه پیر محمد در سن بیست و شش سالگی با یک پسر عمر شیخ

هفت ساله رستم بن امیرزاده عمر شیخ در سن بیست و چهار سالگی بود و پسر عثمان شش ساله علی سلطان چهار ساله

اسکندر بن عمر شیخ در سن بیست و یکسالگی بود احمد هشت ساله سیدی احمد پانزده ساله بایقرا دوازده

ساله حضرت صاحبقران مغفور را این سی و شش پسر و نبیره و نبیره زاده بود که دیده دولت از

مطالعه جمال ایشان روشن و آیینه بخت از جهت مخالفت شیر مصقول ایشان تیره بود و امیرزاده سلطان

حسین دخترزاده حضرت صاحبقران و پسرزاده امیر موسی بود ذکر جلوس شهنشاه عالیشان سلطان

سلطان شاهرخ بهادر سلطان بر سریر مملکت برای پیروبخت جوان چون خبر واقعه ناگزیر حضرت

صاحبقران مغفور بدار السلطنه هرات رسید که گوهر دریای سلطنت و خلف الحضرت الذی هو بوجوده

العدل و الراحه معین السلطنه و الخلافه شاهرخ بهادر از فرط خسروی از سر وقت شهریاری از بن چند

جنگ گشتن ذکر بودن آرزومند شد بیت زبان و گوش کسی کین حدیث گفت و شنید

کدام سر که چو در گوش او شد این آواز نزد دیده او خون دل بیرون

ز دیده حمیل محنت و فکرت بر صحن سینه مبارکش تاخت و انواع حزن و اندوه در ضمیر انورش منزل ساخت

خواص حضرت و عظماء دولت جبهه خضوع و خشوع بر زمین ادب نهاده معروض داشتند که دار دنیا که

محل حوادث و نزول بلایاست مصراع در حق او کان ثبات و بقا خطاست نظم در جهان که نیست کان بقا و

ثبات در آن از سنوح مشقات اگر حضرت صاحبقرانی تخت کامرانی وداع فرمود و الحمد و المنه که فرزند

ارجمند او استعداد ملکداری و استحقاق شهریاری بر وجه اتم و اکمل دارد بیت بگزار و نیک

بخت گشت ساقی جهان بر دار نانش باد باقی ور او بی تخت شد تختش رضا باد سر این تاج داران را تقلا

خصوصا وارث اعاظم شاهان نظرگاه دعای نیک خواهان معین ملک شاهان کار فرمش ز نام او شده نور

بخش سپاه و پایه تخت بندش فلک را و بر کرم بلند نشسته جهان را تا ابد شاه جهان باد به اقبالیه

دارد کامران باد یار رسم جهان گذاران نیست که اگر پدر بزرگوار به دار القرار رود پسر فرزند در قائم

مقام و سرور بازار شود اگر اصل اگر ذی رسد فرع بجای او سرکند بیت درخت بر دوستی چون بیفتد بلند

گرانه گردون بر او برکند چو از جای گسلد پای خویش بشاخ نو آیین دهد جای خویش هرچند دور

پای بر معارج سروری باید نهاد و دست همت بنوال گشاد و مرغ دل آقامی و انوالی را بامداد جان

بدان افشان در دوام اذعان و اطاعت آورد حضرت خاقان سعید بخان بندگان نیک اندیش را

بسمع رضا اصغا نمود و پرتو التفات بر شستن امور مملکت انداخت و سریر خلافت مصیر را بفر وجود همایون

مزین و موشح ساخت و ارکان دولت و اعیان حضرت را بعنایت بیدریغ خسروانه بنواخت و احکام

واجب الاحترام در صحبت مردم و انشو باطراف و اکناف ممالک بحر و بر فرستاد و سرداران عرب

و حکام ولایات احکام عالم مطیع را بقدم متابعت پیش آمده شرایط اطاعت و لوازم عبودیت بظهور آورد

گردنکشان خراسان و سیستان و مازندران و سایر بلدان کمر جان سپاری بر میان بسته بتوجه

قبله اقبال و کعبه آمال شدند درانک زمانی ساحت درگاه فلک اشتباه سجده گاه جباران شد و در تمام

ولایتهای مذکور سکه و خطبه بنام فرخنده و القاب همایون زیب و آرایش یافت چشم فتنه در خواب رفت

و تیغ خلافت در غلاف قرار گرفت چهرهٔ مطلوب عالمیان بر چو چمن روی نمود و در رخسار دولت جهانبان
برونق و لمعان جلوه گر آمد این جلوس فرخنده نشان در ماه مبارک رمضان در دار السلطنه هرات
حمیت عن الآفات و النکبات اتفاق افتاد و متیقنان حضایر ... و این دولت دیرپا از بارگاه حضرت
و تعالی در رمضان اجابت دعوات مستجاب بود و ساکنان اقلیم رابع بتخصیص قاطنان خطهٔ خراسان در مهاد
امن و امان غنودند و چمن ملک از سحاب رأفت شهریاری تازه و ریان شد و بهار باغ مملکت از غایت مرحمت
شهنشاهی رشک ریاض رضوان آمد الحمد لله علی تواتر نعمائه و ترادف آلائه **گفتار در توجه رایات نصرت**
آیات بجانب سمرقند و شرح دیگر قضایا و حالات حضرت خاقان سعید بعد از تمکن بر سریر دولت ابد پیوند
خواست که پیش از آنکه مبانی قواعد مملکت حضرت صاحبقران سعید را دیار بدواعی شوکت و اقتدار بجانب سمرقند
برافرازد و خاطر همایون از آن طرف جمع سازد چون این عزیمت تصمیم یافت امیر مضراب و امیر حسن صوفی ترخان
و امیر علیکه کوکلتاش و امیر خواجه راستی را بضبط و محافظت دیار خراسان که معظم ممالک ایرانست تعیین نمود
و اعلام ظفر انجام از دار السلطنه هرات بجانب سمرقند در جنبش آمد چون ... رباط رسید عبد الصمد حاجی
سیف الدین را جهة احضار لشکرهای ... بصوب ... گردانید و در آن منزل خضر خواجه و شیخ حسن قوچین را
بطرف ماوراء النهر فرستاد تا اخبار آن دیار معلوم کرده بجناح سرعت مراجعت نمایند چون موکب همایون
از آنجا کوچ کرده بحدود ... رسید امیر سید خواجه از جانب سمرقند آمده معروض داشت که امیرزاده
خلیل سلطان باتفاق اعاظم امرا افسر سلطنت و جهانبانی بر تارک نهاده و بر مسند حضرت صاحبقرانی تمکن نشسته
و در گنج و خزاین گشاده صلای عام در داده است حضرت خاقان سعید خواص دولت و مقربان بارگاه
حشمت را حاضر ساخته متفق کلمه و شاورهم فی الامر قرعهٔ مشورت در میان انداخت هر کس بقدر دانش
خویش سخنی گفتند عاقبت رأیها بر آن قرار گرفت که چون علم ظفر پیکر عازم دیار ماوراء النهرست جهت
احتیاط تقاضای آن میکند که دار السلطنه هرات که مستقر عز و مستقر شرف بندگان حضرت اعلی خاقانیست
عمارت و مرمتی بدید چه از آن زمان که پادشاه ممالک سیستان قطب الحق و الدنیا و الدین امیر محمود کورکان
از آن فتح فرمود ... دروازه ... بارویش چندان استحکام ندارد که جنگ حوادث و نوایب گردد

حکم لازم الانقیاد و نفاذ پیوست که امیر جلال الدین فیروزشاه قبة الاسلام هرات را که طیب هوا و عذوبت
آب بر جهان فایق و بدان فضیلت و رجحان دارد و فی الواقع معدن علما و فضلا و مجمع ارباب صدق و صفات
آباد و معمور سازد **بیت** گر کسی پرسد ز تو کز شهرها بهتر کدام ✱ گر جواب راست خواهی گفت او را
گو هری ✱ این جهان را همچو دریا دان خراسان چون صدف ✱ در میان آن صدف شهر هری را گوهری ✱ امیر حاجی
که بروی رحمت نامتناهی باد بزبان ظرافت گفته **بیت** شام رمضان خوش نشست گلگشت هرات ✱ با نور
تکبیر و خروش صلوات ✱ بر جوش نشاط کی بود ... ✱ چون آب خضر روان شده از ظلمات القصه امیر فیروز
شاه بهرات آمده در تعمیر بدنهٔ حصار غایت جد و جهد مبذول داشت چنانچه شرفات سورش از ایوان
کیوان برگذشت و خندق آن در عمق درپشت گاو و ماهی رسید پوشیده نماند که هرات از شهرهای
قدیم است و پادشاهان ذو شوکت در عمارت و رونق آن اهتمام نموده اند چنانچه از فحوای
این رباعی معلوم میشود **بیت** لهراسپ نهاده است هری را بنیاد ✱ گشتاسپ درو بنای دیگر بنهاد ✱ بهمن
پس از و عمارت دیگر کرد ✱ اسکندر رومیش همه داد بباد ✱ ... عمارتی که تجدید یافت بر عمارت سابق
راجح و فایق آمد و درین اثنا امیر سید خواجه بموجب فرمان عالم مطیع بجانب ولایت طوس و مشهد و نسا
و ابیورد و نشابور و سبزوار توجه نمود تا از آن حدود نیک باخبر باشد و قلعهٔ طوس را جهة محافظت
علی بیک جونی قربانی از آسیب ... بندگان حضرت صاحبقرانی خراب شده بود معمور گرداند و چون
موکب همایون حضرت خاقان سعید بلنگر شیخ زاده بایزید رسید امیرزاده سلطان حسین از ماوراء النهر
آمده آنحضرت او را نوازش فرمود و خضر خواجه و شیخ حسن قوچین که جهة استخبار بجانب سمرقند
رفته بودند رسیدند و اخبار آن دیار بشرح معروض رسانیدند حضرت خاقان سعید حمزه قوچین را پیش
امیرزاده خلیل سلطان فرستاد و بزبان عطوفت پیغام داد که پدر بزرگوار که عمدهٔ اعضاد و استظهار بود
برحمت ایزدی پیوست و تو امروز مرا بجای فرزندی و مشابه برادری و از روشنایی دو دیده زیاده
از جان شیرین عزیزتر و هر چه متمنی تو باشد از ملک و مال و لشکر مضایقه نیست اگر پس ... روزگار
موافقت نماید بر طبقات عساکر و تثبیت ... سلطنت امور ... بر دقایق لشکرکشی و رسوم جهانگیری ...

وعلی التمام وارد و اگر بعضی امرا بواسطهٔ بعد مسافت و مخافت و خطر طریق نشسته وقف بموافقت تمکن اتفاق نموده
بدان زیاده التفات ننمائی و از نظر بصیرت پیش آئی آنچه مصلحت و مراد باشد بر آن اتفاق نمایند و امیرزاده
تیمون از آنجا خود گذشته بکنار جیحون نزول فرموده برحسب فرمان پل بستند و در خلال این احوال امیر شاه ملک از
جانب بخارا آمد و خبر ملاقات شاهزادگان ابراهیم سلطان و الغ بیک بعرض رسانید و بمقتضی سبب مزید مسرت
و انشراح خاطر اشرف اعلی گشت چون امیرزاده خلیل سلطان بموکب ظفر نشان رسید معروض رای خاقان
منبت مکان گردانید که شاهزاده میگوید که این مطیع و رای آنحضرت تم الوس و مردم ایشان در خراسان مقیم
و یقین میدانم که حضرت شهریاری خراسان را خالی نخواهد گذاشت و بنده دوای بضبط این مملکت خواندکاشت
و هیچ بنده شایسته تر و بایسته تر از من نمی تواند بود اگر لطف فرموده بمعاودت فرمایند این بنده ال
و خزینه از سال نمایند و در وظایف عبودیت و طاعت داری بتقصیر و اهمال ز نخواهد نمود و آنچه گرد حضرت
خاقان سعید همچنین شاهزاده خلیل سلطان انجاح مقرون داشته فرمان عزیمت مراجعت منعطف ساخت
امیر شاه ملک را به بخارا فرستاد و شاهزاده کان را طلب داشت چون رایت حضرت شعار بحوالی اندخود
رسید امیرزاده سلطان حسین توسی ای [illegible] بجاه و بخود راه داده و از اردوی اعلی فرار نموده در این اثنا
خبر به بخارا رسید که امیرزاده خلیل سلطان با لشکر گران از سمرقند بیرون آمده بکنار آب نزول فرموده
بواسطه مخالفت رستم برلاس امرا که آنجا بوده بخارا را گذاشته در رکاب مرده شاهزاده عالیجناب
از آب گذشته باردوی اعلی پیوستند امیر عبدالصمد حاجی سیف الدین لشکرها باده هیس امر کرده بی ت
باکوس دریافت حضرت صاحبقرانی به دو رسیده و شنید که امیر برجی آنجا از امیرزاده خلیل سلطان نقض عهد
نموده بلخ آمده آنحضرت امیر شیخ لقمان برلاس و امیر برکیس و امیر یوسف خواجه را بدان صوب روانه کرد
و در اثنای این اوقات از پیش امیر شاه ملک که پیش از این برحسب اشارت بضبط کناره آب رفته بود عرضه
داشتی بپایه سریر اعلی رسید که از طرف سمرقند امیرزاده و میرک احمد و امیر شمس الدین عباس و امیر اوز شاه
آمده اند اگر مصلحت باشد امیر شیخ نورالدین بیاید و در باب مصالحه با ایشان سخن گوید حضرت خاقان سعید
شمس الدین عباس را دار و نشاط بخدمت آمده امیر شیخ نورالدین پیش خلیل سلطان رود و در هر شرط و حکم

کننده شده را بنده آید و امرا از آنجانب باردوی تیمون آمده امیر شیخ نورالدین پیش امیرزاده خلیل سلطان رفته
از زبان خجسته حضرت خاقان سعید کلمات مودت آمیز که موجب مصادقت جانبین و مستلزم مودت
طرفین تواند بود در میان آورده شاهزاده را بلطف بیکران امیدوار گردانید و در تشیید قواعد
وداد و تاکید مبانی اتحاد مبالغهای بلیغ نمود و در باب مصالحه تمهید یافته چنان مقرر شد که امیرزاده خلیل سلطان خانکه
بیکم را با بعضی خواتین پیش امیرزاده پیر محمد جهانگیر فرستد و خزینه خاص امیرزاده الغ بیک و امیرزاده ابراهیم سلطان
با خانزادگان و نوکران ایشان که در سمرقند مانده اند باردوی اعلی فرستند و از آنجانب جیحون امیرزاده
خلیل سلطان مسلم باشد و بموجب اساس پیمان و تمهید قواعد امیر شیخ نورالدین بازگشت و کیفیت را در پایه
سریر اعلی عرضه داشت حضرت خاقان سعید بانچه امیر شیخ نورالدین مقرر کرده بود رضا داده و حکم شد
که امیر شیخ نورالدین و امیر عبدالصمد حاجی سیف الدین و لشکرها که بجانب جیحون عبور نمایند و بعد از سرانجام
مهمات معاودت نموده باردوی تیمون باز آیند در تضاعیف این حالات امیر سلیمان شاه که حضرت
خاقان مغفور در حین مراجعت از یورش روم او را در ری گذاشته بود و تا مدت دو سه سال در ری
و فیروزکوه و نواحی آن اقامت داشته از صولت پادشاه امیرزاده پیر محمد دست از حکومت کوتاه کرده
متوجه درگاه عالم پناه شده بتقبیل قوائم سریر خلافت مصیر استسعاد یافت و بعواطف پادشاهانه از امرا
کباره و نو چنان رفیع مقدار ممتاز گشت و امیر پیر محمد شنکوم که ضبط و نسق ولایت ساری بعهده او را
او منوض بود چون بر فرار امیر سلیمان شاه اطلاع یافت او نیز بزرگ ایلات آن سرزمین را که ملکه تمام
نارنیه و باکوار سوار روی براه نهاد و چون براه رسید بگمرزه آنجا توقف نمود در روزه که بخیر عازم اردوی
تیمون گشت و مقصد رسیده و امیر سلیمان شاه و امیر جهان ملک بنا بر کینه دیرینه که از قدیم در سینه داشتند
سخنان نا ملایم از وی بعرض رسانیدند و در کشتن آن ضرورت کرده سعی نمودند تا جاسوقی او فرمان واجب
الاذعان صدور یافت و ایشان بمقصود رسیدند حضرت خاقان سپهر رفعت عزم معاودت بهرات
دولت برافراخت امیر سلیمان شاه بعرض رسانید که توابع او ورانین که نزدیک زوه و آمده اند اگر فرمان
عالی نفاذ یابد کرده روزی چند در صحبت ایشان و شیرغان گذرانید تا از رنج راه بر آسایند امیر اوز بیک

افتاد و حکم شد که چندان توقف نماید که امرا که با ورا النهر رفته‌اند بازآیند آنگاه در محاربت ایشان روی
به کار آورد علی الغفله آورده‌اند پیش از این بر نهجی که امیر سید خواجه از دهی میمون آمده بود و خبر داده
که خواجه سلطان علی سبزواری با جمعی سرداران پای از حد وجود بیرون نهاده‌اند و در مهولات
مضراب که از هرات آمده بود به جانب طوس سرافراز گشته بود در رجب فرمود و بعد امیر سید خواجه
ورایت نصرت شعار در بیست و ششم ذی قعده به دار السلطنه هرات رسید و قتل و غارت و مملکت
به غارت ساکنان آن دیار را انداخت ذکر عصیان خواجه سلطان علی سبزواری و قدم نهادن در دایره
سرداری و سرانجام او و در اثنای آن که امیر سید خواجه به عمارت طوس اشتغال داشت بنیان
میمون او رسانیدند که خواجه سلطان علی پسر خواجه مسعود سبزواری حقوق ایادی و احسان حضرت صاحبقرانی را
بر طاق نسیان نهاده به استظهار جمعی سرداران چند اراکین گشتی و سرافرازی می‌کند و در ملک او تاخت
دارد امیر سید خواجه چون این خبر شنید چالش و درنگ بر مرکب توکل سوار شد با اقتدار جای که داشت
با هنگ جنگ مخالفان در حرکت آمده تا مرغزار رادکان عنان بازکشیده در آنجا روزی چند توقف نمود
با اطراف ولایات جهت احضار لشکر امرا یان فرستاده و درین اثنا امیر مضراب با او پیوست و امیر اتفاق شش صد
سوار جرار همراه او بسیم علقای کیاکانب سبزوار فرستاده خواجه سلطانعلی از توجه سپاه آگاه گشته دو بیست سوار
مبلغ که از نهود به دفع ترکان گرده و در نواحی بغراباد هر دو فریق بهم رسیده به میزان کارزار به اشتغال نمودند
سبزواریان غالب آمده و اکثر ترکان به قتل رسانیدند چون امیر سید خواجه برین قضیه مطلع شد با ده هزار سوار
به تعجیل تمام ایلغار فرمود و جنگ گاه رسیده شبهای بی سرو بیدار از مخالفان کینه پذیرفته و از آنجا متوجه
جاجرم گشت و طایفه مردم بی عاقبت به جنگ پیش آمدند و از طرفین مردم بسیار زخم دار شدند آن جنگ
که امیر سید خواجه را دو زخم رسیده و آن شیردل زخمهای خود پنهان داشته و در غیبت چند روز مرهم
می‌نهاد و چنانچه هیچکس از خواص و مقربان او بر آن حال اطلاع نیافت و القصه مدت سه روز جاجرم را
جاجرم را از نقب و عراده چشم زده و خانه زنبور ساختند و برج و باره‌ای آن را انداختند قتل و غارت
کرده و امیر سید خواجه بعد از قتل متوجه فریومد گشت و سکان آنجا ده نواحی کرده پناه به قلعه برده بود

دررو کشیده متوجه رزم و پیکار گشتند و محاربات صعب واقع شد امیر سید خواجه دست از جنگ باز کشیده فرو
داود که به قنات ایشان از اطراف جاری بود در خاک از بیخ برکنند لشکریان به آن مهم مشغول شدند مردم فریومد
سادات و علما را شفیع ساخته امیر سید خواجه از سر جرایم ایشان درگذشت و سادوری الکه فرمود
از آنجا متوجه قرمان شد و قلعه قرمان را در تحت تصرف آورده و روی به سبزوار نهاده و در نزول
فرود آمده فرمود که لشکریان گرد خود خندق بکنند چون ده روز از محاصره سبزوار بگذشت
ناگاه خبر رسید که پیر پادشاه اظهار خلاف کرده به ولایت جون در آمده است امیر سید خواجه
دست از محاصره سبزوار باز داشته متوجه پیر پادشاه شد خواجه سلطانعلی از تنگنای محاصره بیرون
جسته به پیر پادشاه پیوست هر دو لشکر نزدیک یکدیگر رسیده از جانبین صفها راست کردند امیر
سید خواجه در قول و امیر مضراب در میمنه قرار گرفتند و نوروز بوقا و شیخ سلطان را بکرد میسره مقرر کرد
و از آن جانب پیر پادشاه در قلب بایستاد و خواجه سلطانعلی سبزواری با جمعی سرداران در میمنه توقف
نمودند و میسره را ابو بکر و طایفه از بهادران بماندند ران آتش ورا و خواجه سلطانعلی از جوانغار
حمله آورده و جوانغار امیر سید خواجه را از جای برداشتند امیر مضراب از جوانغار پیش رانده و
برانغار پیر پادشاه را از موقف خود برگرفته از عقب قول او درآمد پیر پادشاه که آنجا لاف جلادت
و مردانگی میزد از میدان ستیز روی به بادیه گریز نهاد و مصداق این بیت گردید که گفته‌اند بیت
بجنگ ار چه رفتن ز بهروز نیست گریز بهنگام پیروزی است سلطانعلی سبزواری را چون معلوم
که پیر پادشاه گریخت او نیز از معرکه عنان برتافت و در عقب گریختگان بشتافت تا به منصور غنیمت
فراوان گرفتند امیر سید خواجه دو روز از پی آن روز برگشتگان رفت و قتل بسیار کرد و به جانب
سبزوار معاودت نمود ذکر احوال امیرزاده میرانشاه و فرزندان بعد از وفات صاحبقران
مغفرت پناه و قتل امیرزاده عمر سابقا مذکور شد که حضرت صاحبقران کامکار هنگام مراجعت از یورش هفت ساله
تخت هلاکو خان را به امیرزاده عمر بن میرزا میرانشاه ارزانی داشت و برادر بزرگتر او امیرزاده
ابابکر بن میرانشاه را الکه بغداد گذاشت و بنابر التماس امیرزاده ابابکر فرمود که به یورش

بغداد پیش او باشند هرچند امیرزاده ابابکر بر برادر بحسب سن تقدم داشت اما در یرلیغ جهان مطیع سنه
بود که حکام ولایات و سرداران حدود و دیار امیرزاده عمر حاضر شوند و در امور کلیه از مشورت
صواب دید او در نگذرند و تیپلاق فرزندان و نوکران امیرزاده میرانشاه بر شاهزاده مشار الیه گران
می آمد و حاصل بغداد را بی تربیت مصالح جمهور وافی نبود و چون امیرزاده ابابکر بس نشانجماعت
جمع داشت متابعت میرزاده عمر که برادر کوچک بود بروی نیز شاق می آمد چون خبر حادثه حضرت
صاحبقرانی بمیرزاده عمر رسید روس منابر ... بود نام و لقب خویش موشح ساخت
وازین رو برادر و برادر بزرگتر با برادر کوچک چگونه دعوی سلطنت کند چون خبر حالات اگر زیاده
کرده میرزا امیر تیمور گورکان محقق گشت طایفه از مفسدان امیر جهانشاه جاکو را بران داشتند
که چندی نوکر معتبر امیرزاده عمر را از میان بر می باید داشت تا باستقلال امر حکومت اشتغال نمایم
نمود امیر جهانشاه که اکثر اوقات بشرب مدام مشغول گشتی و از نیک و بد ایام غافل بودی بکلمات آن
فتنه و فساد فریفته شد صباح چون ... دانی در خیمه پوست بدرگاه ... دانه و جمعی را از نواب
و مخصوصان شاهزاده را که حاضر یافت بقتل آورد و مولانا قطب الدین اوبی که را در رسم نیابت داشت
و داراب توشی و شیخ محمد تواجی و عبد الخالق پسر تیمور ... بودند بعد از کشتن ایشان امیر
جهانشاه جاکو روی ... میرزا عمر ... اینا قان و ... را امتیاز ساختند
تا سوار شدند و آهنگ جنگ امیر جهانشاه را ساز کردند و لمؤلفه شاهزاده فوجی بعد ازین ...
امیر جهانشاه و دانست که ... از پیش ... گرفت از امرا ... و بابا حاجی ...
و ... پسران امیر شیخ محمد مقتول و امیر عبد الرزاق و ... عاشق ...
و جناب امارت ... دیگر ... گرفتند و بابا حاجی پسر شیخ محمد تواجی مقتول
بقصاص پدر امیر جهانشاه را بکشت چون امیرزاده عمر از صورت خبر وقت ... کشید
اما چندان فایده نداد میرزا عمر بخلاف تصور مردم پسران و بازماندگان امیر جهانشاه را نواخت و
بر ... ایشان مرحمت ... داشت در ین اثنا میرزا ابابکر ... بغداد ... بالشکر بقصد

بجانب همدان کرد و ایلچی فرستاده در ین باب از برادر رخصت طلبید میرزاده عمر ایلچی میرزاده ابابکر را
بنوازش بیکران اختصاص بخشیده فرمود که چون واقعه ناگزیر بزرگ روی نمود آن برادر بزرگ
بزودی متوجه اینجانب گردد تا با یکدیگر مشورت کنیم و باتفاق بضبط و سیاست مملکت را جهت نظام
چون فرستاده مراجعت نمود و پیغام میرزا عمر بمیرزا ابابکر رسانید فی الحال بی توقف با دویست
سوار روانه شد متوجه اردوی برادر شد و میرزاده عمر پیشتر با امرا اتفاق کرده مقرر داشته
بود که چون میرزاده ابابکر برسد او را فی الحال بگیرند تا مادام که میرزاده ابابکر باردوی برادر رسید
در دیوانخانه فرود آمد جمعی از امرا و بهادران در روی او آویختند امیر سونجک دست در کمر شاهزاده
زده او را عاجز گردانید و همان لحظه بندی از نقره بر پای او نهادند و بعد از آن قرتیای عظیم کردند
امیر سونجک و سلطان سنجر حاجی سیف الدین و پسر امرا گفتند که امیرزاده ابابکر را از میان بر می
باید داشت تا فتنه تسکین یابد امرای عراق سلطان ویزک و جانیغ عرض کردند که علاوه اوست در حیات
... میرزا ابابکر را در قلعه ... که از حصون مملکت عراق بحصانت و رزانت امتیاز داشت محبوس
ساختند و طایفه از مخلوطات او ... گشتند چون امیرزاده میرانشاه از گرفتاری میرزا ابابکر خبر
یافت عازم خراسان شد و تا کالپوش فلان بازگشت و در آن وقت امیر سید خواجه بن شیخ علی بهادر
اشتغال داشت چون حضرت خاقان سعید از توجه میرزا میرانشاه بخراسان آگاه شد فرمود که امیر حسن صوفی
ترخان و امیر جهان ملک و امیر فیروز شاه با هزار سوار باستقبال شتابند مقرر آنکه اگر میرزاده میرانشاه
داعیه تسلط و ملک گیری و پادشاهی داشته باشد بمدافعت و مقاومت او قیام نمایند اگر بنابر شفقت و
طریق ابوت و برادری بوده باشد آنچه وظیفه مهمانداری و خدمتکاری باشد بجای آورند و مکتوبی بموجب
ایشان گردانید مضمون آنکه حضرت صاحبقران مغفور هر یک از فرزندان را مملکتی داده و ...
فرموده امروز صلاح در آنست که هر کس از اولاد و احفاد آنحضرت بضبط ناحیه که متعلق به او شده
باشد و در قیام نماید که فتوری بدان راه نیابد و بیگانگان مدخل نکنند اگرچه بواسطه حرکت ناموافق
فرزند عمر به برادر ... نفسه و حصل الیوم ... امرا به برادر و ممالک آذربایجان که محل ... ممالک ایرانست

ومعنی ندارد و ولایات اران و موقان و ارامنه و گرجیان در تصرف بندگان آنجناب است اگر بتنسیق امور
التفات ارزانی دارند بصلاح نزدیکتر مینماید و صفا ما که جناب شهریاری بذخیره کیاست و وفور رفق از سلاطین
جهان ممتاز است و بحسن اهل شر و ارباب فتنه صلح امده بود که انجمن موجب پریشانی خاندان و نابسامانی
دودمان خواهد گشت **بیت** برشیشه خویشتن مزن سنگ : با لشکر خویشتن مکن جنگ : و در اتفاق تحقیق
خانه این بنیاد که در سلطانیه و از جهت مقرر نیست بکرد فرزند تام عنایت مانوس بنام است اگر جهاد
چه در موافقت جانبین مخالف خواهند شد و مشرب عذب خوت بخار و تاک منازعت بترکی نپذیرد
آتش فتنه بنوعی در التهاب آید که اطفاء آن در نظر عقل محال نماید و جاوادانی که در عواقب امور تأمل
نمایند و طریقی پسندیده بود و در زمینه مقصود باشد سلوک دارند تا دور و نزدیک کمال اقتران نماید و
ترک و تازیک شرزنش در ارکان نکشند چون بموجب فرمان حضرت صاحبقران اولاد و امجاد در مملکت
یکدیگر دخل نمایند و به انچه والد ایشان شده قناعت نمایند ولا بد انجا خیر و برکت بروزگار فرزندان
اتفاد ایشان واصل و متواصل گردد و الحمد لله اولیه والتقدیر علی مشیة امرا با لشکر در حرکت آمده بود
سبزوار رسید امیر سید خواجه پیوسته باتفاق روی توجه بکالپوش نهادند که میرزا اسکندر انجا بود و شیخ علی
خواجه سلطان علی سبزواری که از معرکه امیر سید خواجه گریخته در عقب برپایه شاه میرفت و چنان شنیدند که
میرزا اسکندر بکالپوش رسید و انجا بدرگاه او برد و القصه امیر سید خواجه و امیر مضراب بخدمت شاهزاده شاه
مشغول گشته پیغام حضرت خاقان سعید مفصلا بعرض رسانیدند میرزا اسکندر بسخنان ولنید بگفته خویش نقض
که نسبت بآنحضرت داشت بظهور رسانید و انواع تملق و دلجوئی آغاز کرد و اما چندانکه اولاد شاه معروض
داشتند که برای عالم آرای شهریاری مخفی و مستور نماند که اگر بنده عاق سر از ربقه اخلاص و طاعت
بیرون کشد بهمگان واجب و لازم باشد که در تادیب و نکال او بکوشند و بیخ و بن سر او بکلی
برکند و بتبعیت این مقدمه اگر سلطان علی سبزواری حقوق انعام و احسان حضرت صاحبقران
مغفور را کان لم یکن انگاشته بحکم صدق الا بعین السلطة و الغلاة در مقام سرکشی و یاغیگری آمده و جوانب
را باطراف و جوانب خود محیط یافت به درگاه حضرت سلطنت شعاری شتافت اکنون در بارگاه سلطنت

اگر جزای عمل ناپسندیده خود دریابد دیگران دلیر شوند و سبب فتنه و تشویش گردد و امید بعنایات ملکانه
او را آنجا بسیار بود که انچنین سبب زیادتی محبت و صداقت حضرت خاقان سعید خواهد بود و الا تا این زمان
او را بدست نیاورده ممکن و مقدور نیست بار دیگر مجلس امرا منعقد شد و از اخذ سلطان علی و سلطانحسین برادر شاه
بطایفه انداد ابواب عصیان بامیر سید خواجه سپرده شد و اوبه و خود با ایشان را بمقتول شدند و رسانیده
سلطان علی را بند کرده روانه هرات کرده ایشد و بقیه سبزوار دیوان قتیل بیاسا رسید و شیعه تقاضای الحاح
میرزاده و ابابکر از جمیع نواحی پیوسته بعد از قضیه سرزمینی پیش امیرزاده میرانشاه و ... برادر و پسر پادشاه اظهار
دلبندگی کرده پیغام داده که چون سلطان علی را بیا بآگورد و به بود و قلب نبود که او را بحسن سیاست
و طریق مروت سلوک نداد و دیگر مردم را بر او جرأت افتاد و بعد از تقدیم مشورت میرزا میرانشاه
خواص و مقربان او روی به آذربیجان آوردند **ذکر قضیه جنید و مخلص امیرزاده ابابکر بن**
میرانشاه از بند چون امیرزاده ابابکر گرفتار گشت میرزا امر فرموده که امیر پیر حسین برلاس
و خواتین و احشام او را در کرتل در سلطانیه محفوظ و مضبوط دارد و میرزا امیر در اوایل ذی القعده بطرف
همدان رفته او فرزند انجا بعیش و طرب بگذرانید مردم اران جماعه ... کرده پستان و در ترسان بمدد
اوشتافتند و منگ بگذرانیدند و عنایات پادشاه از اختصاص یافته اند و درین اثنا خبر آمد که گرجیان ...
از حد خویش بیرون نهاده اند و قلعه بگنجه را غارت نمودند و دست بخون و مال مسلمانان دراز کرده
سلطان جاگیر برده بود و حکومت داده بیل و چند منصب دیگر با جلاد که عصیان جلادت نمود و امیر شیخ
ابراهیم والی شیروان پناه برده و مکاتبات ارسال داشته و دیگر خبر آمد که سلطان احمد از ولایت مصر را جعت
نموده بغداد را از تصرف و دولتخواهان بیرون آورده است و عنقریب کیفیت غلامی او را
یوسف از حبس سلطان مصر رقم زده کلک بیان خواهد گشت ان شاء الله تعالی چون اخبار و روادید ...
میرزا امیر شیخ و دولت امرا عراق رزانوزه و معروض داشتند که مصلحت نیست که از لشکر از خود
جدا کرده ایم بلکه صواب چنان مینماید که بعیات اجتماعی و جمع یکی از ایشان را او جهت ساخته تا چون از آن
فارغ شویم بجمع دیگری پرداخته ایم میرزا امر اعلا بر الهام التفات ننموده و عمر تابان و توکل با...

امیر حسین چهره را با دیگر برادران بجنگ [illegible] نامزد فرمود و امیر سونجک را با نوکری از لشکریان
بغداد و [illegible] و آن ولایت را از دست سلطان احمد انتزاع نماید و خود پس خویش متوجه عراق شد
چون بدان حدود رسید خبر در رسانیدند که در قریه‌ای از شیراز [illegible] درویشی متقی شعار
پیدا شده است بابا حاجی نام و از وی کرامات و خوارق عادات بسیار دیده‌اند و چنانچه در ایشان [illegible] و سماع خاک و کلوخ
در دست وی قند و نبات مبدل می‌شود میرزا عمر فرمود تا درویش را مقید ساخته حاضر کردند
و از کیفیت حالات و کرامات سؤال کردند درویش انکار نمود آخر اقرار [illegible] نمود که
[illegible] قریه‌ای از شیراز به مرتبه [illegible] نصف آن قریه برادران [illegible] وقت [illegible] گرفته
در اطعام [illegible] بجای آورده [illegible] قاضی محمد که یکی از قضات ولایت آنجا
بود بذکر و سماع مشغول شده در آن اثنا مقداری کلوخ بر کف او نهادند و جمعی عظیم [illegible]
شد و بجای آن کلوخ در دست او قند یافتند بعد از تماشا و چنین حالتی قاضی بعرض رسانید که این
مرد از اهل بدعت [illegible] قتل او [illegible] میرزا عمر حکم کرد که بابا را بکشتند بابا چون از حیات مأیوس شد
گفت نصیب ما از خدا آنچه [illegible] شربت شهادت بود ع [illegible] انداخت [illegible] زوال
دولت این پادشاه نزدیک است [illegible] که بعد از [illegible] واقع [illegible] روز چهارشنبه
رابع محرم سنه ثمان و ثمانمائه [illegible] مشغول گشت و از غرایب اتفاقات آنکه در آخر همین روز که بابا را کشتند
میرزا ابابکر که در قلعه سلطانیه محبوس بود از بند [illegible] قلعه را متصرف شد و [illegible] موجب
انهدام بنیان قصر دولت میرزا عمر آمد و بیان این سخن آنست که [illegible] نیز است که میرزا ابابکر را از میان
برگیرد از جهت رعایت خاطر [illegible] که این امر [illegible] واقع شود لاجرم فرمان داد که شربتی مسموم
در [illegible] او دهند چون شربت [illegible] پیش شاهزاده [illegible] آورده [illegible]
عادل [illegible] و عیسی قورچی که [illegible] کار بودند [illegible] میرزا عمر رسانیدند جواب [illegible]
که شربت [illegible] میرزا ابابکر را [illegible] و پیش از این حادثه [illegible]
نوکران عادل [illegible] در میان [illegible] پیش او [illegible] عادل و عیسی [illegible]

ابابکر

ابابکر بشراب خوردن مشغول شدند تا چون شب شود بدان فعل شنیع اقدام نمایند در آخر روز [illegible]
آغاز کردند و انتظار آمدن [illegible] میرزا ابابکر فرصت غنیمت شمرده [illegible]
[illegible] خود را [illegible] و با شمشیر برهنه بیرون دوید و عادل و عیسی را [illegible]
[illegible] برای [illegible] زمین [illegible]
با شاهزاده [illegible] میرزا ابابکر [illegible] قلعه را متصرف گشت
خزاین [illegible] امیر بزرگ [illegible] میرزا عمر در قلعه سلطانیه گذاشته بود [illegible] گرفت
دو هزار تومان نقد [illegible] تقسیم نمود و روز دیگر [illegible]
و سایر خزاین را امیر پیر حسین برلاس [illegible] قلعه سلطانیه را از [illegible] خالی ساخته
باتفاق روی فرار بجانب ری نهادند [illegible] میرزا ابابکر [illegible]
کرد [illegible] میرزا عمر غالب آمد [illegible] شاهزاده [illegible]
رسید خوف و رعب [illegible]
کشته میرزا عمر از آنجا که بود [illegible] بجانب سلطانیه آمد چون بمقصد رسید از میرزا ابابکر نشان
ندید امیر عبد الرزاق و [illegible] و اسمعیل [illegible] را با جمعی [illegible] روان کرد
در [illegible] میرزا ابابکر رسیدند شاهزاده دست جرات از آستین جلادت بیرون آورده
کارزاری کرد که [illegible] رستم [illegible] گشت و اسمعیل [illegible] را دستگیر کرده با خود [illegible]
و دیگران خایب و خاسر بازگشتند و این حادثه موجب مزید [illegible] میرزا عمر شد و قلعه سلطانیه
به [illegible] سپرد و از آنجا بازگشته در [illegible] نزول فرمود و در آنجا شیخ خسرو شاهی که حضرت [illegible]
مغفور بواسطه فضولی که [illegible] بود [illegible]
میرزا عمر [illegible] شاهزاده [illegible] ساخته [illegible] مولانا محمد [illegible]
در [illegible] مشغول شدند [illegible] شاهزاده [illegible]
بود [illegible] دولت روی بانحطاط نهاد [illegible]

حوادث این سال آنکه چون میرزا عمر از نخچوان کوچ کرده دو منزل بجانب تبریز رفت نخست خبر رسید که
لشکری که همراه امیر سونجک بطرف بغداد میرفتند چون غاغای ایشان در راه الوند بوده و اتباع ابراهیم
و شغال انجا گذاشته بودند در راه ویرانی شده اند و اردوی سونجک غارتیده و روی بجانب آورده اند
تا از انجا بجانب ماهی خود روند دیگر خبر آمد که توکل برلاس که از سلطان کرچهان روی گردان شده
بود خبر آمد که اظهار عصیان کرده بطلایه از پیاده ستوه بر آمد میرزا عمر سلطان مسعود را بجانب او
دوخته و در عقب توکل برلاس فرستاده و در حدود میانج باو رسیده چون لشکری از جوانب جمع
نموده داشته بازگردانیدند ایشان متعذر نموده جنگی عظیم واقع شد و سلطان مسعود زخم خورده و بیشتر
پراکنده شده بودند و خراب حال مراجعت نمود و درین اثنا خبر رسید که بسطام جاگیر لشکر را پیش خشم
تراکمه را جمع آورده روم و استقلال میرزا عمر حسن تیمور جنت را با فوجی کلی بسطام نامزد فرموده بیان
اردوبیل که وا لشکر باو رسیدند و حربی عظیم دست داده حسن تیمور را بر گشت بعد از آن میرزا
عمر منصور جاگیر برادر بسطام را ترتیب کرده بمرغ او فرستاد منصور در شط عباس رفت و در نور دیده آبهای برادر
پیوست و در زمستان این سال میرزا عمر و امرا در ییلاق قرقشلاقی کرده و زیاده بطلبت نهاده
بیروت را فرا گرفته اند و تصرف ایشان جز تبریز و سلطانیه هیچ جا نمانده بود و العظمة والکبریاء
لله الواحد القهار و در اثنای این اوقات دو لشکر ابراهیم قلی بغداد و دیار بکر و عراق عرب را طوعا
او کرها بسلطان احمد گذاشته با نفری اندک بار دوی میرزا عمر رسیده و امیر سونجک نیز با جمیع
پریشانی نجدمت شاهزاده بیشتر الیه پیوست خبر رسید اثر شد که بسطام جاگیر امیر زاده را جمع آورده
پیش امیر شیخ ابراهیم شیروانی رفت و سرداران قراباغ و نخچوان و کنجه دادو اوج اغلان بار قزلی
امنیه و از آب کر گذشته با امیر شیخ ابراهیم ملحق شدند از آن طرف امرا انکی تیز در سلک خدام
انتظام یافته شد و ملک کرجستان نیز ایلچیان بحدمتش فرستاده و دم از اطاعت و انقیاد میزدند
مخالفان منوچهر چلقان که از سنجه ثابت حضرت صاحبقرانی بوده شده و بهرام شاه که مستحفظ آنجا بود
روی بفرار نهاده و لشکریکا آن شهر معمور را خراب ساختند میرزا عمر ایلچی پیش امیر شیخ ابراهیم فرستاد

که بسطام را بازدهد و روی سخن فرستاده و جهت دوای لشکر جبهه جواب داده که حالا آن حال نیست و آن حضرت
بغداد را بشریف خواهد آورده این کینه او را مصحوب خویش باز آرد و این خواهم رسانید میرزا عمر از این
سخن در غضب رفته متوجه امیر شیخ ابراهیم شد و از آب ارس گذشته بموضعی نزول فرمود و شیخ ابراهیم
و بسطام و میران قراباغ رسیدند امیر شیخ از بر گنجه انجا آب کر رفتند و آب را انجا بسا ساخته متشمر
جنگ و پیکار گشتند میرزا عمر تعجیل رفته نزدیک آب کر فرود آمده بعد از یک هفته که هر دو لشکر در برابر هم
بودند خبر رسید که میرزا میرانشاه و میرزا ابابکر از حدود خراسان مراجعت نموده و بیلکای
عراق عجم در آمدند چنان این سخن آنست که ایشان بمدد از بسطام بدامغان آمدند و سلیمان
ساوه وی ... فرستاده و لشکری میرزا اوشیخ که انجا شمشیر انداختند و خیابان بعضی از ملازمان
میرزا میرانشاه غارتیده و بوده اند در نیولاد بگور که کویا بچکس در هشتان بوده و چایامیان بمعاودت
غارتیده و بیزاد آمده میرزا میرانشاه و میرزا ابابکر و امیر پیر حسین برلاس را انقید شدند بساط
خود نیز از عقب روانه شدند و قلعه را انصرف شدند و در آنجا شنیدند که میرزا عمر بجنگ امیر شیخ ابراهیم
رفته میرزا ابابکر اغرق را در سوق بلاق گذاشته با دو هزار سوار بسلطانیه رفت و قلعه بالکفت
جنگ مشغول شد میرزا ابابکر خواتین میرزا عمر و امرا او را بدر کیس مجلس نشانند و لشکریان این خبر شنیده
اکثر از وی برگشتند و پیش میرزا ابابکر رفتند میرزا عمر با امیر شیخ ابراهیم کرک آشتی کرده مراجعت
نمود و درین اثنا شیخ خسرو شاه حاجی و دیگر ظلم بعرض میرزا عمر رسانیدند که چیزی از متمولان عرض
بیایه کرفت و برات بر ایشان انداخت که لشکر را بخرج احتیاج است چون دولت
میرزا عمر مشتی شده بود بدیوان بغداد او شیخ خسرو شاه و چپان تو چین و دیگر ظالمان به تبریز رفتند
و به دوره زر مبلغ دویست تومان عراقی نقد کردند و اکثر اکابر تبریز رقم مصادرت برخان و مان
کشیدند و میرزا عمر از دار اردبیل بمیانج رسیده و در آنجا خبر استیلای میرزا ابابکر و تمکن او شنید
و چون امیر جهانشاه پیوست عمر تابان و سلطان سنجر حاجی سیف الدین و عبدالرزاق و غیرهم
امرای میرزا عمر را گذاشته پیش میرزا ابابکر رفتند میرزا ابابکر عمر تابان و فرزندان او را ترتیب

بسطام

بالای سر دار الملک امرا از بدن جدا ساخت امیر جهان توچین و حمزه شاهی در آذربایجان خبر دیوان شدند کی
در شنیده ملازمان که ظلم از رعایا بستانند و بودند پیش میرزا ابابکر بردند و شیخ حاکم نقش اشرف
بخر بوده میرزا ابابکر مصلوب گشت میرزا ابابکر پدر را بر تخت زرین نشانده و بپادشاهی برداشت
و چند روز بعیش و عشرت گذرانیده میرزا عمر از جانب گاه رود بیرون رفت و بعد از امیر جالق
ترکان و سابق برلاس و طایفه از مردم سلدوز عازم تبریز گشت و ملیکه پیر جالق ابریشم معلای
بدان صوب فرستاد و ملیکه بتبریز رسید و ترکان آغاز ظلم و بیداد کرده و در سلک تتارات
ناموس کوشیدن گرفتند رعایا تاب آن معنی نیاورده اتفاق نموده خواجه پیر علی را که حکم صدور
آورده بود کشته و مداخل و مخارج شهر را مضبوط ساخته در مقام مخالفت بایستادند میرزا عمر
کسان فرستاده بتبریزیان نصیحت فرمود و شهریان گفتند که میرزا عمر شاه و شاهزاده ماست
اگر بشهر در می آید نفی نیست اما ترکان را نگذاریم میرزا عمر را این جواب موافق مزاج نیامده ترا
بعزیمت جنگ داد و ایشان صلح و مکاری شهر نمادند قاضی غیاث الدین و خواجه عبد الحی قزوینی
پای ثبات فشرده جنگهای مردانه کردند و ترکان را بشهر راه ندادند و درین اثنا خبر آمدن میرزا
ابابکر تحقیق پیوست میرزا عمر بجانب مراغه روانه شد ذکر جلوس میرزا ابابکر بر مسند استقلال بعد از سلطنت
و توجه او بجانب تبریز و مسخر ساختن آن ممالک بعضی تواریخ مسطور است که چون میرزا ابابکر بسلطانیه رسید
بنابر کمال بدبختی که از امرای میرزا عمر در خاطر داشت خواتین ایشان را از اول وادار باش کشید
چنانچه سبق ذکر یافت و اموال ملازمان را در معرض تلف و تفرقه آورد و امرا این خبر شنیده از
میرزا عمر روگردان شدند و بخدمت او پیوستند شاهزاده والا قدر زبان بمعذرت ساخت
که اگر اموال و خواتین امرا را محافظت می نمودیم ایشان محل اعتمادی بودند چون شتاب کردیم
اموال ملازمان در معرض تلف آمد و خواتین ایشان نیز مصون و منکوب گشتند هرگاه که فرصت یابند بمکافات
مشغول شوند حالا صواب آنست که این جماعت را از میان برگیریم تا خاطر بکلی فارغ گردد این صورت
با خواص و مقربان و محرمان در میان آورد و فی الحال بجهت امرای وفا فرمان داد و بدان اقامت

سوگند خطاب فرمود که از شامت رای ناصواب تو محبت و مودت با برادران کمبه ورت و عنایت
تبدیل یافت و در گرفتن من سعی کردی و دست در کاکل من زده مرا بی گناه مقید گردانیدی و اینجا
خطای تو انواع پریشانی بملک و ملت راه یافت و اکنون نیز شنیده شد که بی وفایی ورزیدی و عزم
شاه داشته با امرا بجانب آذربایجان آمدی و دفع شر تو از معتقدات واجبات است و اتفاق ذات تو از قبیل محظورات
این گفت و فرمان داد تا او را با یاران حاضر ساختند و گناه او نیز بر دیگران متوجه ساخته اشارت فرمود
که مجموع بقتل آوردند چنانچه مقتول شدند و کسی از امرا و اعیان دولت میرزا عمر از شربت فنا چشیدند
چون خاطر میرزا ابابکر از دغدغه امرا فراغت یافت پرتو التفات بر تنظیم احوال ملک انداخت
و درین اثنا خواص و مقربان بعرض او رسانیدند که با وجود استیهال و استحقاق شاهزاده و دید
جهانبانی و عالم ستانی معنی ندارد که اسم سلطنت بر دیگری اطلاق کنند و اختیار خیزی در دست
باشد بیت چون شیر بخود سپه شکن باش ؛ فرزند خصال خویشتن باش ؛ آنجا که بزرگ باید بود
فرزندی من ندارت سود ؛ میرزا ابابکر بسمع رضا این سخن اصغا نموده و طولی پسنکین فرموده خود
بر تخت نشسته پدر را خلع کرده با اعلام انجال رسل و رسایل باطراف و جوانب فرستاد و امیر جهان
بموجب اشارت شاهزاده با جمعی بتبریز رفت و روانه او باش که پیش ازین ترکمه را در شهر
نگذاشته بودند مقهور گشتند میرزا ابابکر در ری است و انجماعت از بیم خود به تبریز آمد و
امیر جهانزاده علی شاه و امیر جهان در شب فراران فرود آمده خبر یافت که امیر دولدای و جواد
پرده بعد و امیر سیندا او را اتفاق حاصل شد و روز دیگر شنید که شیخ قنانی و خواجه علاء الدین با هزار
سوار از جانب مخالفان متوجه شده ترددی میکنند در همین روز خواجه پرده آمده خبر آورد که امیر
دولدای بفوجی از مردان رزم آزمای فردا امیر سیندا امیر جهان توقف نموده با چهار صد سوار
بطرف اهل خلاف توجه نمود مخالفان سپاهی جلوه او را دیده راه انهزام پیش گرفتند معاذان
الحال امیر جهان شنید که شیخ قصاب با جمعی از شهر بعادت این جماعت می آیند تنش ترک کامیابی گفته
روی بشیخ قصاب نهاد و از صولت لشکرین گرگ صفت امیر جهان رمه شیخ قصاب رم خورده بگریختند

شد امیر چاپان بازگشته شب غازان آمده روز دیگر امیر ودلدای رسید تبریزیان دانستند که میرزا
ابابکر می آید لاجرم باستقبال بیرون آمده امیر ودلدای را بتعظیم و احترام بشهر در آوردند امیر
ودلدای خواست که شیخ قصاب و خواجه عبدالحی قزوینی و طایفه از شیوا باز را سیاست فرماید
امیر چاپان منع آمده امرا دو شب در شهر توقف نمودند و بهلول برلاس را در شهر داروغه
گذاشته مراجعت نمودند و میرزا ابابکر متوجه آذربایجان شد و بعد از قطع منازل بیست و دوازدهم رجب
بشادمان و شادی بطالعی میمون و فالی فرخ در دولتخانه تبریز نزول فرمود و شادیانه باطراف و اکناف آفاق
فرستاد و خلایق را بعدل و نصفت نوید داد چون در آن مدت انواع جور و ظلم و مطالبه نسبت
به تبریزیان واقع شده بود مردم را استمالت داده و منشور نوشته که بعد از این ابواب
توجیه و تحصیل مسدود باشد و جمعی را که باطراف و جوانب پراکنده شده بودند باز آوردند
و مستغلان و متمولان که در روا اقامت داشته پای در صف ظهور نهادند و در آن زمان
از امرای بزرگ صاحب ناموس که حضرت صاحبقرانی در ولایت آذربایجان گذاشته بود کسی ملازم
میرزا ابابکر نبود و جمعی اراذل و اوباش نیابت او میکردند و از عهده و ادای مملکت و دیوانی
جاه و رعیت نقصی نمیتوانستند نمود لاجرم طبقات حشم و اخراج خدم فسق و فساد و ظلم بیداد
آغاز نهادند و دست تعدی باهل عیال مسلمانان دراز کردند چون مولانا حسین که از علمای
هرات بود و مرتبه وزارت شاهزاده رسیده و دید که اندک جمعیتی در تبریز پیدا آمده قلم توجیه
تحصیل از قلمدان بی غشی برکشیده بنام هرکس مبلغی رقم زد و محصلان برگماشته بزخم چوب و شکنجه
مطالبه می نمودند روز در بظلم و شب بفسق مشغول میبودند و این صورت تا بیست و دوم شعبان
سال مذکور امتداد یافت در آن زمستان که از شدت برودت خون در عروق منجمد میشد و برفهای
عظیم بادید بود میرزا ابابکر جمعی از غله را بضبط تبریز باز داشت و خود بواسطه اخبار ملایم
که از جانب عراق استماع نمود از شهر بیرون آمده روی جلادت بدفع میرزا عمر و اولاد امجاد میرزا
عمر شیخ بهادر طالب شرا نهاد ذکر محاربه میرزا ابابکر با برادر در باب تعاقب میرزا پیر محمد و میرزا رستم و میرزا اسکندر

میرزا عمر بعد از جنگ و پوی و گرد و درگه در ولایت آذربایجان و عراق گرد اناو اولاد امجاد شاهزاده
مرحوم سعید شهید عمر شیخ بهادر را استمداد نمود و شاهزادگان که اسامی ایشان در عنوان مسطور گشت
خاطر بمعاونت میرزا عمر قرار داده و بمبایعت اتفاقی بر سر الوس میرزا ابابکر که در ولایت ری بود
رفته و مردم او را غارت و اسیر کرده بجانب اصفهان بازگشتند چون این خبر بسمع میرزا ابابکر رسید
از تبریز با سپاهی خون ریز روی انتقام باصفهان نهاد و شاهزادگان عظام با لشکرهای خون آشام بقصد مقابله
روانه شدند در نواحی پل خوار فریقین را اتفاق ملاقات افتاد و حربی صعب دست داد و شکست
سپاه میرزا ابابکر نگشت یافته شاهزادگان مشار الیه چون دیدند که ارباب خلاف بغارت و تاراج
مشغول شدند و جمعی قلیل پیش شاهزادگان مانده اند از کمین چون شیر غرین بر سر ایشان تاختند و بمیرزا
بیک حمله گزیدگان متفرق و پریشان ساخت شاهزادگان تا اصفهان عنان بگردان باز کشیدند
و غنیمت فراوان بدست لشکریان افتاد و میرزا ابابکر از پی ایشان تاخت و بمحاصره اصفهان قیام
نمود و در ظاهر اصفهان حکم کرد که کسی بباغات و عمارات که در بیرون بود تعرض نرساند تا که اصفهانیان
بدین کرامت قدم در دایره اطاعت نهند سه روز توقف نمود روز چهارم با جمعی بهادران بکوچه ها
در آمد مردم شهر پای مخالفت و محاربت پیش نهاده از طرفین خلق بسیار زخمدار شدند و هر دو گروه
مراجعت نمودند و شب بر روز از جانبین پاس داشتند روز دیگر میرزا ابابکر میمنه و میسره و قلب
جناح آراسته با مجموع لشکر روی شجاعت بشهر نهاده و بکوچه ها بغلبه در آمده بتیرزن اشتغال یافت
پیر و جوان از خلق اصفهان قریب دو هزار نفر بقتل آورده سه سردار را اسیر کرده اگر میرزا ابابکر
ترحم ننمودی غالب آن بودی که شهر بقهر و غلبه مسخر شدی صباح که خورشید خاوری از چرخ گردان کواکب
لرزان سر از بن چاه تیره روی بیرون آورد سادات و اشراف و قضات باردوی شاهزاده شتافتند
و متقبل شدند که هرچه از اخراجات شاهزاده باصفهان آورده اند باز دهند و خطبه و سکه بنام و القاب
همایون موشح سازند مهم برین جمله قرار یافته اصفهانیان معاودت نمودند میرزا ابابکر از انجه متوقع
او بود پشیمان شد و گفت صواب آنست که شهر را بجنگ بستانیم و آنچه مدعا باشد از ایشان بگیریم

با مراد لشکر این قوم در وبا بنا بر داشته روی بشهر بند اصفهان نهادند صفاهانیان چون تعصب میرزا
ابا بکر اطلاع یافتند ترک ... خالفت خود مشغول شده از روز تا شب جنگهای مردانه کردند درین
اثنا میرزا ابا بکر شنید که شیخ حاجی عراقی بمحاصره سلطانیه مشغولست و امیر شیخ ابراهیم شیروانی با سپاه
در تبریز بمدد او نامزد گشته باتفاق اصفهانیان شاهزاده کامیاب شکسته بعزم رزم بیتابانه از در شهر برخواست چون
به درگزین رسید شیخ حاجی دست از محاصره باز داشته بولایت خود رفت مقارن ان اقبال خبر توجه سلطان
احمد جلایر بجانب تبریز متواتر شد چون میرزا عمر یقین دانست که از پیش میرزا پیر محمد و برادرانش هم اوکاری
نمیشود عازم خراسان شد و کیفیت ملاقات او با حضرت خاقان سعید و تربیت کردن آنحضرت
شاهزاده مشار الیه را درین اوراق مسطور خواهد شد ان شاء الله وحده العزیز **ذکر احوال فرزندان**
شاهزاده مرحوم عمر شیخ بهادر و برافراختن ایشان رایت مخالفت حضرت خاقان سعید انار الله برهانه
بار دیگر بسیاست جهانبانی در وقت واقعه ناگزیر حضرت خاقان مغفور امیر تیمور گورکان انار الله برهانه
امیرزاده پیر محمد که ارشد اولاد میرزا عمر شیخ بود بر فارس استیلا داشت و برادر دیگرش میرزا
رستم بر اصفهان و دیگر برادرش میرزا اسکندر بر همدان چون خبر ارتحال حضرت صاحبقران بهمدان بشیراز
رسید میرزا پیر محمد با لطف الله بن جهان تیمور بن آقبوقا و امیر حسن شاه برلاس و دیگر امرا مشورت
کرد و از هر کس در تنظیم امور خویش رای طلبید بعضی گفتند که تقلید امیر پیر محمد مظفر باید کرد و کسان بهمراه میرزا
که از خیمه خاصی که در انجاست منشور حکمت آورده بر عرضه داشتند که متابعت میرزا عمر کنیم جمعی
اظهار کردند که پادشاهی میرزا امیرانشاه همه اسپتان شوم القصه هر کس بقدر فهم خویش سخنی گفتند میرزا
پیر محمد که عاقلترین روزگار بود فساد آن را بیان نمود و فرمود که چون حضرت صاحبقران مغفور ولایت
در املکت آقا با میرزاده شاهرخ بهادر داده و سلطنت ممالک را بدان حضرت موهبت جدید تاکید فرموده مناسب چنان
مینماید که او را پیشوا و مقتدا دانسته باشیم خود دانسته سکه و خطبه بنام همایون و لقب میمون آنحضرت کنیم تا
کسی بهمین قدر از ما خشنود گردد و اگر خلاف آن باشد از جانب ما دفع روی نماید نصرت و معاونت از ما دریغ
نداره او امرا بر صواب دید امیرزاده پیر محمد آفرین کرده انجا بر بین قرار گرفت شاهزاده بشیراز رفته [illegible]

آن حضرت خاقان سعید مطالعه گرفتی با نامه اخلاص اشتمال که بخطاب بپاداش مرتب ساخته شد و این بیت در آن مکتوب اندراج یافته بود در جواب
خطاب امده **بیت** من ایشان خواسته کام شهنشاه پرست **:** من در بستم آسیب کنند وهر کرمست **:** در ممالک خویش
سکه و خطبه بنام نامی حضرت خاقان سعید خوانده و بسکه تیز در قصد مکتوب را در مصاحبت هوشمندی ... سخندان
در سولی چرب زبان بهراسان فرستاده قاصد چون بمقصد رسید و بوسیله امرا و خواص شرف بسوس
دریافت کیفیت حالات بعرض رسانید حضرت خاقان سعید او را نوازش بسیار فرمود و در شان میرزا
پیر محمد سخنان دلپذیر مدح پرور بر زبان مبارک چنان آورد چنانکه هیچ یکی برشتق در باره فرزندی مخلص
نگوید دران حین ایلچی از پیش حاکم کرمان امیر ایدکو رسید و تحفات سکه که شاهرخی آورده عرضه داشت
کرده تمام ممالک کرمان خطبه بنام و لقب همایون آراستند بر حضرت خاقان سعید ایلچیان را با انعام و احسان
اختصاص داده باز گردانید چون فرستاده شاهزاده بشیراز رسیده و شرح لطف و احسان
که در باره اهالی خراسان حضرت خاقان سعید بعرض رسانید میرزا پیر محمد از سر استظهار تمام ببهجت کلی و فضای
تمام مهمات ولایت ملک با خصت عالی پیش داده و فرزند وعده را حصار کیلای فرستاد و
او را طلب داشت و دیگری را با جامه طلا و زر تره سلطان محمود داراب فرا برقوه فرستاد و او را نیز
بشیراز طلبید و ایشان تکیهای سنگین برای کرده بعد چون بشیراز شدند میرزا پیر محمد در شان هر دو برادر
لطف و احسان بیکران مبذول داشت و ایشان را در سلک امرا عظام انتظام داده و حکم فرمود که مجموع سپاه بیان
فارس و عراق که بعضی درست در خدمت و در حدی متعددی مرد و کشته از روی ایتی معمول برون امده
و هر واز دیوان گرفته عازم درگاه باشند پراکندگان جمع آمده اسامی ایشان در دفاتر ثبت
گشت و چند نوبت ایلچی بکرمان فرستاده امیر ایدکو را بمطاوعت خویش دعوت فرمود و امیر ایدکو
بدان سخن هیچ بار التفات نفرمود **مصراع** آمد شده مردمان بکار لی رسیده **:** درین اثنا میرزا رستم از جانب
اصفهان آمد و موسوم بظفر خانی گشت و بعد از دو سه روز رخصت انصراف یافت و فی الواقع میرزا
پیر محمد لطفی تمام و کرمی عام داشت و رعایت حقوق رحم و محافظت حقوق مسلمانان در نصاب کمال ورجه
نهایت بود و ضبط و سیاست شاه که بعضی کم تر بکار بخلاف حکم او از و میت منیوانستند شاهزاده

میرزا رستم و میرزا اسکندر به میرزا ابابکر پیوسته مخالفت او میورزیدند چنانچه سابقاً در همین باب مرقوم
گشته در زمانی که میرزا اسکندر از صدمات سپاه میرزا پیر محمد جزم تسخیر کرمان رایت جلادت برافراخت
میرزا عمر مرحوم را که در اسفند بشیراز رفت میرزا پیر محمد دستش بحکومت یزد نامزد فرمود و چون میرزا پیر محمد
عزم تسخیر کرمان رایت جلادت برافراخت میرزا اسکندر با لشکر از یزد بیرون آمده بموکب برادر
پیوست و بر سبیل منقلای روانه شد و در راه شنیدند که طایفه از جلادران سپاه کرمان باستقبال
شتافته اند و در کمینگاه مکر و حیله نشسته میرزا اسکندر بی توقف بر سر ایشان رانده گروهی انبوه بقتل
آورده جمعی کثیر اسیر و دستگیر گشتند و دیگر کرمانیان را یارای آن نماند که پای از دروازه بیرون نهند
لشکر شیراز بر ظاهر کرمان محیط گشته خرابی آغاز کردند تا عاقبت سیادت مآب حقایق انتساب میر
بقعه اشیاء امیر سید نظام الدین نعمت الله از دار الامان کرمان بیرون آمده در باب مصالحه سخن
نمود و چون نفس آن سید عالیمقدار هم بر سبیل قرار گرفت امیر ایدکو پیشکشهای قیمتی فرستاد و بیرون ستاند
انفاذ انقیاد و مبانی مداهنت بیرون کرد و از تعرض لشکریان حکم بامان محافظت کرده بود و میرزا پیر محمد میرزا
اسکندر را نوازش فرموده بجانب یزد فرستاد و خود بشیراز بازگشت چون قضایای اولاد امجاد
میرزا عمر مرحوم همه شرح درین اوراق رقم زده کلک بیان خواهد گشت لاجرم بهمین مقدار اختصار
افتاد و حسب نظر نمود ذکر وقایع خراسان در هنگام دولت سلطانحسین و فرزندان صاحبقران
امیرزاده سلطانحسین اگرچه بجمال نسب و کمال حسب آراسته بود اما در مهمات زیاده جوری ...
و هر چه در بادی الرای او را روی مینمود بی اندیشه بدان عمل مینمود و چون در حوالی اندخود از اردوی
حضرت خاقان سعید بموجبی فرار نمود چنانچه مذکور گشت متوجه ماوراءالنهر شده و در نواحی کش با میرزا
خلیل سلطان پیوست و بخدمت و ملازمت پادشاه اختصاص یافت چون در آن ایام میرزاده پیر محمد
جهانگیر در بلخ بود امیرزاده خلیل سلطان جمعی از امرا مثل الله داد و ارغونشاه و میرخواجه و
یوسف خواجه ملازم رکاب میرزا سلطان حسین ساخته بکنار جیحون فرستاد تا از آنجانب بر جیحون گذشته
ناگاه بر حوالی سلطنت دردمند میرزا سلطانحسین به آمده بحصار امرا امر فرمود و بهانه آنکه همی حادث شده

که بمشورت ایشان احتیاجست و خود بر در حوالی نشسته بود و چون کل مصالح پیش خود بازداشته بود چون
حاضر شدند فرمود که ایشان را مقید کردانیدند و امیر تیمور خواجه و یوسف خواجه را شربت شهادت چشانیدند
امیر الله داد و امیر ارغونشاه و مبشر و سعادت را الزام باندام افتادند و زنده بماندند و زبان تضرع
و زاری گشادند و سوگند خوردند که مدت الحیات کمیت باشند و بعد از شرایط پیمان غلاظ و شداد
ایمان خون همه را بخشید بلکه ایشان را نایب و محرم خود ساخت و خانیکه در محرم میرزا محمد سلطان که
از سمرقند به بلخ پیش میرزا پیر محمد میرفت غارت کرده و بی نقود و رخت بار پس گرفته بموکبان داد و امرا
مذکور را او امره و نواهی او را مطیع و منقاد شدند و با لشکری آراسته روی عزیمت بسمرقند نهاد
خلیل سلطان چون از این صورت آگاهی یافت در غزا کشاده و جنود ظفر ورود را داو کلکار ورزانه
داد و در او اخر ذیحجه سنه سبع و ثمانمائه مصراع بطالعی که قضا زان بود بتیغ قدر از سمرقند بیرون
آمده در نواحی کش بموضع چکدالیک هر دو فریق بهم رسیدند و پیش از تسویه صفوف امیر الله داد
و امیر ارغونشاه و دیگر امرا که بر حسب ضرورت ملازم رکاب سلطانحسین بودند بطرف میرزا خلیل
سلطان رفتند و اکثر لشکریان با ایشان موافقت نمودند و این واقعه در ثامن محرم سنه ثمان
و ثمانمائه دست داد و میرزا سلطان حسین ناچار قرار بر فرار اختیار کرده میرزا خلیل سلطان مظفر
و منصور روی بجانب سمرقند نهاد و میرزا سلطانحسین از جیحون عبور نموده در حوالی اندخود
شرفان با امیر سلیمانشاه پیوست و میان ایشان مبانی پیمان بغلاظ ایمان تأکید یافت و درین اثنا
میرزا پیر محمد ایلچی پیش امیر سلیمانشاه فرستاد که سلطانحسین دشمن منست ما از وی چند حرکت که مقبول طباع
سلیمنیت صادر شده و طریقه آنکه ویرا پیش ما فرستی تا جزا ببیند و داد و بر قرار وعده نداد امیر سلیمانشاه و بدین
کلمات التفات ننمود و آتش محبت شاهزاده افروخته شد ناگاه بر سر ایشان شبیخون آورده میرزا
سلطانحسین و امیر سلیمانشاه بالضرورت از مقام ستیز روی بیابان گریز آوردند و این المقر گویان روی
بهرات آوردند و بپایه سریر حضرت خاقان سعید میرزا شاهرخ رسیده منظور نظر عنایت و التفات شدند
حکم شد که ولایت سرخس سیورغال امیر سلیمانشاه باشد و بجای آن وقت صد هزار دینار کبکی و اسپان ...

براه دادند و خدمتش بآنجانب طوس و مشهد فرستادند تا امیر مضراب و دیگر خواجه بودند و ادا نموده رسانند از وقت
واقع شد که میرزا امیرانشاه در حدود کابلوس بود و چون میرزا امیرانشاه را گسیل کردند حضرت خاقان سعید
در باب میرزا سلطان حسین مشورت فرمود خواص و مقربان درگاه بر کلمات ملایم خدمتش که از زبان
یورش شام تا غایت واقع شده بود زبان گشاده گفتند اگر این نوبت عفو و اغماض شامل حال او کرده
باید اگر حادثه روی نماید که دست تدارک از دامن تسکین آن قاصر آید مرد عاقل چگونه از روی عقل آن
و چه کیفیت بروی اعتماد کند پادشاه سعادتمند سخنان ایشان را بسمع رضا اصغا نموده بقتل میرزا سلطان
حسین فرمان داد و نوشیروان برلاس آن سرو جویبار جوانی در بیرون دروازه هرات بر پای
جاه و امانی در نبشت والملک والحکم متعال اعداء القضا

ذکر عصیان امیر سلیمانشاه و بعضی از حوادث خراسان گشته شدن حکام ولایت هرات

امیر سلیمانشاه چون از قتل میرزا سلطان حسین آگاه شد بجای برو اسعد
که با وی داشت تحمل در پریشانی خیر گشت و اظهار خلاف کرده قاصدی پیش حضرت خاقان سعید فرستاد
که اگر آنحضرت میخواهد که من نوکر باشم باید که شاه ملک را از درگاه براند و نوشیروان برلاس را
بقتل رساند از استماع این التماسات بیجا آتش خشم پادشاه از زبانه زبانه کشید و بجمع
عساکر کردن فرمان داد و بعزیمت جانب طوس و مشهد تصمیم عزیمت اعلام ظفر فرجام چون بیارنج
قمش رسید نوکر سلیمانشاه آمده عرضه داشت که امیر شاه را با امیر عبدالصمد حاجی سیف الدین را از جمل
اعتماد اوست طلب میدهد حضرت خاقان سعید عبدالصمد را رخصت داد که بآنجانب رود و در قرب و
فرمود که با سلیمانشاه بگوی که همیشه تو نسبت باین خاندان در مقام دولتخواهی و جانسپاری بوده
و حقوق خدمت تو بر ذمه دولت رانخواه این از زیاده از آن است که بشرح و بیان احتیاج
داشته باشد حضرت صاحبقران همیشه ترا در زمره برادران و فرزندان انتظام میداد که عقیده
در باره تو بر دو رنجت تضاعف و تزاید دارد باید که بی دغدغه متوجه شوی و از هر که شکایتی
داشته باشی در حضور باز رانی تا تو را رضی نموده شود عبدالصمد رفته پیغام حضرت خاقان سعید رسانید
و امیر سلیمانشاه عذری چند نامسموع تقریر کرده در آخر کلمات گفت که امیر جهانملک بیاید تا باو شفقت

نموده

نموده یراق رفتن کنیم و بآنجانب کلمات رو آنچه و آنموضع را مستحکم ساخت و طایفه از ارباب خلاف و شقاوه
پیش او مجتمع گشتند آنحضرت از فریب و مکر و ایلغار فرمود و چون ماهچه توق ظفر پیکر سایه وصول بحوالی
طوس و مشهد انداخت امرا که در سرحد خراسان بودند میرزا امیرانشاه در آنجانب بجانب گسیل کرده
رفته و در نیولا بموکب همایون پیوستند و امیر عبدالصمد نیز از پیش سلیمانشاه آمده سخنان او معروض
داشت امیر جهانملک برحسب فرموده رفته و با امیر سلیمانشاه ملاقات کرده خدمتش بوعده وفا
کرد و چون جهانملک باز آمد حضرت خاقان سعید امیر مضراب را بآنجانب کلات فرستاد و تقاربان اینجا
از پیش امیر مرکس که در حدود مرو بود قاصدی رسیده بعرض رسانید که ازایل قراتاتار که حضرت
صاحبقران همه را از روم کوچانیده بسمرقند فرستاده بود طایفه که گریخته باین سرحد آمده
و عزم وطن دارند حضرت خاقان سعید فرمود که امیر سید خواجه و امیر شاه ملک و امیر جهانملک با جمعی
از لشکریان ایلغار کرده سر راه ایشان بگیرند امرا برحسب فرمان روان شدند امیر سید خواجه
اثنای راه سلطانعلی را بجرم تقصیر که جانب استرآباد روان فرموده پیغام داد که حکومت آن دیار
بما بر فرموده حضرت صاحبقران مغفور برانجانب مقرر است و تغییر و تبدیل بقواعد آن را نخواهد
یافت باید که از سر استظهار پیش آید که مزید عاطفت بیکران در باره او بظهور نخواهد پیوست و رایات
حضرت آیات متوجه کلات گشت امیر سلیمانشاه چون از احوال آگاهی یافت بر سبیل مسارعت بجانب
شتافت حضرت خاقان سعید امیر سید خواجه را بکلات فرستاده تا بجواز امیر سلیمانشاه باره
ضبط نماید و آن سرزمین را از عداوت و طغیان پاک سازد و چتر ظفر نگار معاودت نمود و در غرّه جمادی
الاول سنه ثمان و ثمانمایه بدارالسلطنه هرات نزول فرمود و در این اثنا ایلچی شاه قطب الدین سیستان
آمده عرضه داشت که شاهان فراه شاه علی و شاه غیاث الدین پسران شاه جلال الدین سرکرده سرکشی
دارند و دیگری آمده همین خبر رسانید حضرت خاقان سعید امیر حسین جاندار را با فوجی از لشکر ظفر
شعار بآنجانب فرستاد و امیر شاه را الیکای فراه رفت و شاهان ایشان را گرفته بدار السلطنه آورد از
وقایع سال مذکور یکی آن بود که منیر آفتاب تاثیر خسرو جهانگیر تقیت به آن شد که امیرزاده الغ بیگ و امیر جهانملک

بجانب اندخود و شبرغان رفته ضبط نموده و قیام نمایند ایشان بدان جانب توجه نموده چند کس از برادران
کری بدان طرف آب فرستادند و دختر خواجه ویسی را گرفته باز گشتند میرزا الغ بیک خضر
خواجه را پیش حضرت خاقان سعید ویسی باتز و میرزا ابرمحمد جهانگیر که در قبة الاسلام بلخ بوده روان کرد
در تضاعیف این حالات امیر سید خواجه مقامات عقد کلاب ساخته بجهة آمد چون کارهای بزرگ از کر
زمهتی از وی صدور یافته بود از کرانیدن مرتبه و شان او دریغ نداشتند و سردار خیل که مذکور شد
منصب امیر الامرائی یافت و بشارت علیه در مقامات غزنیه و کیه شروع نمودن کرفت و روی بضبط
ملک آورد و معروض داشت که تا غایت مرده و که سیری بدرگاه عالی پناه نیامده حکم شد که امیر جهانگیر
بجانب گرمسیر رود و هر که داعیه سرکشی داشته باشد از پای در آورد و چون فصل زمستان بپایان
آمد رایات نصرت آیات بجانب ییلاق بادغیس در حرکت آمده در قزل رباط عماره به میرزا ابرمحمد
میرزا خلیل سلطان بتاریخ علیه رسیده و در آنموضع میرزا رفته خانکه دختر امیر کیخسرو و فرزند ارجمند
میرزا ابرمحمد و میرزا خلیل سلطان و یکی را که حرم محترم میرزا الغ بیک بود از جانب مادر الغوز
و حضرت خاقان سعید چند روز بعزی و فراغت تمام گذرانیدند ذکر محاربه شاهزادگان بلند مکان
میرزا ابرمحمد جهانگیر و میرزا محمد سلطان امیران او ان که میرزا الغ بیک و میرزا شاه ملک بموجب فرمان مجدد اندخود
و شبرغان رفتند امیر شاه ملک بکنار جیحون رفت میرزا خلیل سلطان با لشکری آراسته برلب آب آمد
از قراولان لشکر میرزا که امیر شاه ملک بسته بود و کذشتند و با خراسانیان جنگ کردند و دو قوم
خویش امیر شاه ملک تبق رسیده رسل و رسایل در میان شد و بهم مصالحه قرار یافته و میرزا خلیل سلطان
خویش مراجعت نمود و امیر شاه ملک نیز باز گشت میرزا ابرمحمد امیر شاه ملک را بتیغ پیش خود طلبیده و چون پیش
بجا رسید شاهزاده مشار الیه از میرزا خلیل سلطان حکایت بیکران در میان آورده و خواهر میرزا
ابرمحمد گفته که شاهزاده ما ولیعهدست و تخت او میرسد نه بمیرزا خلیل سلطان و حضرت صاحبقران حسن
فرموده بود اگر میرزا خلیل سلطان بحسن خزه تر است برین شاهزاده دعوی تفوق میکند بعد از قتل
ایلچی پیش میرزا خلیل سلطان فرستادند که نشستن تو بر سریر سلطنت او را البته خلاف وصیت حضرت صاحبقران

میرزا

میرزا خلیل سلطان جواب داد که آن خاوری که افسر و تخت بامر خود بخت غایت فرموده بود اکنون که ما
داشته بیت عروس ملک کسی در کنار گیرد تنگ که بوسه بر لب شمشیر آبدار دهد میرزا ابرمحمد و امرای کبار
و سایر ارکان دولت ازین جواب بی تاب شدند و عنان تمالک و تماسک از دست ایشان رفته
با سپاهی بیکران و لشکری بی پایان از آب گذشتند میرزا خلیل سلطان از این خبر آگاه گشته با دلاوران
و سرداران جلادت نشان و لشکریان جنگ آزمای سلطنت طلب در آن سود و خلاف کردانیده و لشکری انبوه جمع آورد
و از مرکز دولت روانه شده هر دو گروه در حوالی نسف بیکدیگر رسیده و برابر هم صف آرای گشته بعد از
تسویه صفها جنگ و جدال و حرب و قتال کرده از جوانان جانبین میرزا خلیل سلطان بهادران
خراسان و عراق در ظل رایت فتح آیت او مجتمع بودند بر میرزا ابرمحمد حمله آوردند و قول او را از
هم واشکستند تخت و اهل الوات روی گردان شدند و برانغار و جوانغار نیز تفرقه کشتند میرزا الغ بیک
و امیر شاه ملک چون دیدند که کار از دست رفته ایشان نیز از معرکه روی برتافتند و اثقال و احمال
فراوان بدست مردم قند یاغما افتاد و امیرزاده خلیل سلطان امیران مصاف را در ظل عنایت و حمایت
خویش جای داد و جناح رحمت و عاطفت بر سر ایشان گسترد و کان ذلک فی یوم الاثنین الثانی من رمضان
سنه ثمان و ثمانمائه بعد از استماع این خبر حضرت خاقان سعید عنان عزیمت بجانب اندخود و شبرغان
معطوف ساخت میرزا الغ بیک و امیر شاه ملک از جنگ رسیده شرف بساط بوسی دریافتند و اشارت
علیه صدور یافت که ایشان بکماه در ولایت بادغیس توقف نمایند تا اسپان فربه شوند و بر حسب فرموده
کار بند شدند چون اردوی همایون در قاری قشون نزول فرمود امیر خاشرین که حضرت خاقان سعید اورا
پیش امیرزاده خلیل سلطان فرستاده بود با نوکران شاهزاده مشار الیه رسیدند و از زبان آن حضرت
ادای نمود و گفتند که حضرت میگوید که ما بر همان عهد و پیمانیم که با ملازمان حضرت خاقان سعید بسته ایم
مصراع بقات برم آن عهد که بستیم با تو چون میرزا ابرمحمد قدم جلادت پیش نهاده بولایت ما در
آمده بود بالضروره با او جنگ کردیم و حضرت بخت بخشنده بخت ما را مظفر و منصور گردانید آن نوکر
بتابید آسمانی مزید جوانی ترابی را با نوکران میرزا خلیل سلطان پیش فرستاده پیغام داد که ایشان

نیز همچنان برقرار است و بنای مودت به دستور استوار مصرع بر عهد قدیم که بودیم همان خواهد بود اما
سلیمان‌شان دوار خواجه‌شان ملکت دور آمده و نیز خواسته اند که فرزندی قائم بر مقام برعایا و رسانند چون سپاهی
چاره ای از دور و دیده الغزار خوانده که زیر دست تر کرده اند اکنون رکاب ظفر انتساب آنکه آن را که
خواهد کرد و فرزند خلیل سلطان نیز به آن جانب آید تا احوال گذشته باز رانیم و چون عهد و میثاق مجدد به سبب
عهد و پیمان تازه کرده ایم و اگر خود دنیا بیاید از مقتر و نشسته تا بجواهر و مقربان ملاقات کنند و اگر
مقرر شود در سر هر یک تجاوز جایز نداریم و مزید مهربانی قرابانی رفته پیغام حضرت صاحبقرانی گذارده و دو لکو خواجه
جنگری به خود آورده و با تقاضی فرستاده داشتند که میرزا خلیل سلطان میگوید که ما مقرر کرده ایم که امیر
آن‌ها داده و امرای خویش را به کنار آب حاضر شوند و آنحضرت هر کار اصلاح داند نوشته حضرت خاقان سعید
امیر مضراب را به این مهم فرموده و جناب قاضی قطب الدین عبدالله امامی را همراه او ساخت و در این اثنا اردو
محمد در یلاق بوداقان و ایلار توقف نموده بود و در خلال این احوال امیر شاه ملک که بطرف کرسیز رفته
بود و عهده و در استیصال ساخته و دشمنان را پایمال انداخته با غنیمت فراوان و فتح چکران به موکب سعادت
نشان پیوست علی بیک در پایه سریر اعلی معروض داشت که امیر شاه ملک میگفت که من جهت تکرار دیگر سید خواجه
از رکاب نصرت قرین تخلف نمود و شاه ملک زبان آنحضرت در غضب رفته فرمود که شاه ملک را چه
آن باشد که امثال این سخنان گوید فی الحال تواچی پیش او فرستاده و پیغام داد که چنان مقرر بود که یکجا
در باد غیس توقف نماید اکنون چند روز از میعاد گذشته وظیفه آنکه بر فور متوجه شود و اگر خواید در
مملکت باشد به هر جا که خاطرش خواهد برود و رایات نصرت شعار از یلاق ایلار در حرکت آمده متوجه
دار السلطنه هرات گشت و امیر شاه ملک از راه بگرانک متوجه اردوی میرزا پیر محمد جهانگیر شد

ذکر عصیان امیر سید خواجه بن امیر شیخ علی بهادر امیر سید خواجه چون منصب امیر الامرایی
یافت و مهمات جزوی و کلی به مرجع به او شد و دهشتش خلل کرد و خواست که حاکم علی الاطلاق باشد مجملی از
انبا و امراکه ذکر ایشان بر سبیل تفصیل موجب تطویل میشود به هر نوع که توانست با خود متفق ساخت و در
غازنات سلخ ذیقعده از مرغنک سوار شده متوجه جام گشته چون صورت واقعه بر رای آفتاب اشراق

مظهر انوار آفاق روشن گشت هم در آن شب جمعی که حاضر بودند به پای مرتبت در رکاب آورده و متعاقب از اصحاب
روانه شده و علی الصباح در صحرای موبرگ بینه خواجه و مخالفان رسید آنحضرت یکسواره در میان ایشان
فرمود که چرا پای می‌شده و ایشان همه پیاده شدند و گریه و زاری آغاز نهادند و زبان به گناه خویش معترف
و معترف گشتند حضرت خاقان سعید ذیل عفو بر زلات انجاعت پوشیده و از سر جرایم ایشان درگذشت
فرمود تا سوار شدند و در ملازمت رکاب نصرت انتساب بازگشته چون به سالار رسیدند خاقان
نیکوکردار به قول مخالفان اعتماد کرده و پیشتر شهر راندند طایفه از مفسدان که در مقام شرانگیزی بودند با امیر
سید خواجه گفتند که اکرمی النفس اوثنا تراسعاف دارد و ما هر یک را به صعوبتی هلاک کند که زیاده بر آن
متصور نباشد و باز اتفاق نمود و عازم جانب طوس و جام شدند حضرت خاقان سعید عزم انتقام
جزم فرمود و مقارن این حال توکل تمور تواچی از پیش امیر مضراب رسیده خبر آورد که مدتها در کنار آب
انتظار کشیدیم میرزا خلیل سلطان به وعده وفا ننمود و هیچکس نفرستاد و حکم شد که امیر مضراب مراجعت نماید
چون به سریر اعلی آمد آنحضرت امیر فرمان شیخ و بعضی امرا را پیش سید خواجه فرستاده پیغام داد که این
خواست که بخود راه داده و کدام پادشاه پیش از من تربیت خواجه کرده باید که بی اندیشه
بخدمت شتابی که ما از گذشته گذشتیم و بر دید تو را نا بود و انگاشتیم بانهایت و ملاطفت به دستور است و
منصب برقرار امرا با سید خواجه ملاقات کرده هر چند او را نصیحت کردند فایده بر آن مترتب نگشت
و در این اثنا خبر آمد که نمودی دیگر میرزا عبر حدود آمده و دست بغارت و تاراج بر آورده و با استان حضرت
امیر ویس بن قنبر قرا طغای و مرگن را به دفع شر او نامزد فرمود و در سیوم ذیحجه شاهان و تمامی دار السلطنه
هرات بیرون آمده به صوب طوس حرکت فرمود و هم فرار رشید تو تحکیم اقبال گشت امیر مضراب از کنار جیحون
آمده به موکب همایون پیوست از جانب طوس فرستاده امیر یوسف خیل دار و در آنجا رسیده مکتوب سید خواجه
که میرزا اسکندر عمر شیخ نوشته بود بدست نوکران برادر خود یوسف خواجه که جانب عراق روان داشته
آورده مضمون نوشته آنکه اگر توفیق رفیق شود خود را با نزاهت مازمان شاهزاده مستخلص کرده‌ام
چون این راز از زوایای اخفا به صحرا بیرون آمد امید صلاح از جانب سید خواجه بالکلی منقطع گشت و معهد

از کمان رشید خواجه باز نمود که او بر خلاف حضرت دست بسیار کرده درون قرار در غره محرم الحرام سنه تسع
و ثمانمایه بجانب ولایت جام نهضت فرمود و آنحضرت بزیارت معتبر شیخ الاسلام احمد جام قدس سره
فایز شده و شیخ زادگان را بنوازش اختصاص فرمود و صلات و صدقات بمستحقان رسانید چون قریه
فرجرد مضرب خیام عساکر گردون مآثر گشت نوکر میرزا علا آمده درباره میرزا علی عرضه داشت که بجناب اعلی
ملازمت بسته اما بنابر عدم اسباب سفر اهمالی می‌آید حضرت خاقان سعید فرمود که او نیز بجای فرزند و
برادر است هیچ چیز از ملک و خزانه و اسباب و لشکریان و آلات و ادوات نیز او را از وی دریغ نیست آن
حضرت بار دیگر پرتو التفات بر احوال رشید خواجه انداخته قاضی یافدی را که یکی از نوکرانش که در اردو
بود نزد پیش او فرستاده و بعنایات و الطاف خسروانه نوید داد و بانجاح متمنیات او وعده فرموده چون
شقاوت ازلی دامن گیر وی شده بود رقم مخالفت از میان نگشاد و گوش بنصایح ننهاد چون بنابر
انکه صورت اصرار او مقرر شد و ابن کبار او معلوم شهریار عالم مقدار گشت آتش خشم جهانسوز زبانه بفلک اثیر
کشیده اردوی اعلی از قریه فرجرد در حرکت آمده بموضع بوز نزول فرمود و در انجا بمسامع علیه رسید که رشید
خواجه عنان عزیمت بجانب قلعه کلات تافته با داعیه که در آن حصن حصین تحصن نماید و در ضمن لار مضمون بخت
و اقبال اعدا امرا ازان کار غفلت ورزیده و این پیشه و رزیاده بدرگاه عالمپناه آوردند ملکات خطه
عفو و اغماض ارزانی داشته همه را در ظل عنایت و احسان جا داد و رایات نصرت شعار چون بمشهد
مقدسه رضویه علی ساکنها السلام والتحیه رسید حضرت خاقان سعید شرط زیارت بجای آورده و سادات
عظام را تفقد و دلجوی فرمود و فقرا و ارباب احتیاج را بنذورات و صدقات بنواخت و از انجا عازم
مرغزار رادکان شده در ان فضا دلکشا بخاطر انور که جام جهان نمای عبارت ازان بود صورت
پذیرفت که خواجه علی نصرالله ترشیزی در آن ولایت دم از دولتخواهی رشید خواجه میزند آنحضرت امیر مضراب را
بدفع او نامزد فرمود و خواجه علی نصرالله از توجه سپاه نصرت پناه آگاهی یافته بگریخت امیر مضراب جهات
و ممتلکات او را گرفته بر حسب فرمان روی بحضرت نهاد و رای آفتاب اشراق پرتو التفات بر تفتیش احوال رشید خواجه
انداخته تحقیق پیوست که چون خدمتش بحوالی قلعه کلات رسیده شنیده امیر علیکه و دیگر امرا با لشکرهای بی حد و عدد

عازم اردوی همایون اند و در مضیق حیرت و دهشت رفتار شده با وجود شدت گرما کوکبه عزیمت اختیار کرده
جانب دزدان نهاده است و پیشتر از توجه خویش امیر عبدالصمد و امیر شمس الدین اوج قرا بهادر را باسترآباد
پیش میرزا پادشاه و رشید خواجه فرستاده بود و از آمدن خویش آگاهی داده و چون امیر علیکه کوکلتاش با لشکر بیکران
منصور سپاه ظفر نشان گشت حکم شد که تا چاپان پرتو انعام بر انتظام جمیع ایشان افکنده و فقرای ممالک ایشان
بعرض رسانند بعد از تمام این مهام دست دریای نوال پادشاه بیسته و جهان بخشش آمده امرا و
سرداران سپاه را با آقا و لشکریان و شاگرد پیشگان با انعام و احسان داد و کلگاه فراوان نواخت
در منزل کاج خویشان امیر شاه ملک از جانب خوارزم آمده عز بساط بوس دریافت و در ییلاق سلطان حضرت
خاقان سعید سنگلی تیمور را با نامه که بآداب رسالت مزین و محلی بود پیش میرزا پادشاه ارسال نمود و مضمون
عبارت آنکه ما رشید خواجه را از حضیض ذلت باوج عزت و امارت رسانیدیم و اختیار ملک و مال
در قبضه اقتدار آن کوهیده خصال نهادیم و بحکم ان الانسان لیطغی ان رآه استغنی چون اسباب ترفع و کامرانی
جمع دید سودای فاسد استقلال حکومت چنان بر دماغ او استیلا یافت که با قیمون نصیحت علاج پذیرفت
و از جهات و مرز رستم قبس نزدیک و دور مشغول شده چون از توجه سپاه ظفر پناه ما آگاه گشت بیت
نادیده در او و برق شمشیر — کریخت آنچنان روبه از شیر — اکنون چنان بمسامع جلال رسیده که متوجه آن طرف
گشته چشم داشت اگر چه محبت را رعایت جانب موافقت تازه دارد و ارباب تفرقه و فساد را که حقوق
ولی نعمت را رعایت نکرده اند بحوالی مملکت خویش راه ندهند بیت ارباب عقل را نبود میل اختلاط
با دوستان دشمن و با دشمنان دوست — و بحمد الله و منه که قوت مراعات احباب و قدرت مکافات اعدا
حاصلست و اگر جاهلی بایشان چهره مخالفت بناخن منازعت خراشیده شود امواج بحر غضب چنان متلاطم
گردد که سفاین امن و سلامت در ان غایب شود و آنچه در مکمن غیب متواری بظهور رسد که دست تدارک
بدامن آن نرسد و سیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون چون سنگلی تیمور بجانب مازندران روان شد حضرت
خاقان سعید جهت حرارت هوا توقف نمود

ذکر ارتکاب صید و شکار و رسیدن میرزا الغ بیگ بدرگاه پادشاه فلک مقدار

در صحرای سلطان هوای شکار از خاطر خطیر پادشاه گیتی ستان سر بر زد و فرمان واجب الاذعان

ند ردیف که تواچیان جار بلشکریان رسانند که هر فوج از مقام و یورت خود بر عزم شکار حرکت کنند
و دشت و صحرا در نوردیده اصناف وحوش را بصیدگاه رسانند طاعت گذاران بموجب فرمان عمل نمودند
افواج حشم و طبقات خدم از محال خود در جنبش آمدند غلغله در وحوش بر زمین و زمان افتاد و شهریار
پیروز شکار بر سمند باد سیر گردون رفتار سوار گشت شاهزادگان سعادت یار و امراء عالیمقدار و وزرا
عطارد شعار و سپاهیان بهرام اقتدار در رکاب ظفر انتساب روان شدند سواران از هر طرف تیغها
و تیر انبساط بهر جانب می انداختند پشت کوه و سرین آهو به رقاب پوشیده گشت بیت
بگشادند دست را بشکار بر شکاری زمانه گشت حصار نمونه گرفت گردن آهو بازو و سینه تیهو
گشت ابزار بسوی گور گند چون شهاب از قضای دیو نژند شد هوا همچو ابر فروردین از پر باز و باشه و
شاهین فضای هوا و عرصه صحرا از پرنده و چرنده خالی افتاد ادیم خاک از خون جانوران رنگ شقایق النعمان گرفت
در این اثنا قاصد میرزا عمر رسیده معروض داشت که شاهزاده میگوید که از پدر و برادر و سایر خویشان
نومید شده ام و بغیر از درگاه عالمپناه ملاذ و ملجائی ندارم و بعد از حضرت اعلی امیدوارم در انقیاد خدمت
بعرض رسانید که میرزا عمر به ضعف مرکب و فقدان مرکوب در تعب و در مضیق اندیشه و تفکر مانده و در حرکت
مسارعت نمینماید کرم شهریار بنده پرست فی الحال مصحوب ایلچی کسوتهای خاص و اسپان راهوار و افسر و کمر
فرستاده و فرمود که در سبزوار که مقر شاهزاده بود باحتیاجات و نوکرانش مرتب و مهیا دارند بیت
نوکر و سیم و زر قطار و عماره و کلاه و کمر زاسپان تازی که بتازی بتک روز بک رشته دریافتی
میرزا عمر چون بسبزوار رسید آنچه مطلوب او بود آماده یافت و بر جناح تعجیل روان شده در عرض
ربیع الاول سنه تسع و ثمانمائه در یلاق سلطان بوضع خواجه قبر تقبیل قوایم سریر خلافت مصیر سعادت گشت
و بنظر عنایت و حسن عاطفت از شاهان و شاهزادگان امتیاز پذیرفت و جمعی خدم و حشم و اتباع
و اشیاع او بجامهای فاخره و اسپان راهوار و دیگر انعامات محلّی و بهره ور گشت و در همین ولا ایلچی
تومانیان که برسالت پیش میرزا پادشاه رفته بود باز آمد میرزا پادشاه ایلچی باو همراه داشت مصحوب او کتابت
مضمون آنکه چون ملازمان بارگاه فلک اشتباه این ولایت را بمن مسلم دارند جرایم جمعی را که بجانب خراسان

آورده اند

آورده اند ببخشند و در ایالت همایون بدار السلطنه هرات مراجعت فرمایند و کمینه الحاقات را
فرزند خویش نفرستند و در ملازمت قدم باشند چون عتبات میرزا پادشاه مشتمل بر جزایات و کینه جوئی
بود حضرت خاقان سعید متوجه استراباد شد و هر روز جهت شدت گرما اندک مسافتی قطع مینمود و در
رفتن مسارعت نمینمود ذکر محاربه خاقان سعید با امیر سید خواجه و میرزا پادشاه و انهزام
ایشان منهزمان بردند کار پدر ایشان و حال بیابان اول خزان که خسرو سیارگان بسایه وصول
برج میزان افکند پادشاه کامران بجلگاه رادکان در آمد و در اواسط ربیع الآخر بنواحی خبوشان
خانسمان نزول فرمود و به نیزه جوانان از قبل میرزا پادشاه آنجا بوده در واند و برگشتند چون تمام استراباد
ایم و اولی بود خاقان سعید به آن قلعه التفات ننمود بیت لشکر شاه جهاندار بجان ضعیف جیفه
کرشه و صفت جنگ و جدال تنگ بران بود آتش که عصفور کشند عاد بیران بود آتش که گیرد شغال
سپاه ظفرنشان بجانب استراباد روان شد قراولان در خراسان خانه یکدیگر رسیدند و از جانبین
دست به تیر و کمان و قبضه شمشیر بران باز زدند و از جانب لشکر مخالف چند نفر گرفتار آمده بیکباره سینه
و میرزا پادشاه با سپاهی افزون از قطرات امطار و اوراق اشجار ظاهر استراباد را معسکر ساخته بود چون موکب
همایون بموضع جاه ملاذ رسید چنانچه قاعده لشکرکشی است حکم شد که یساقیان پیرامن اردوی اعلی خندق
کنند مردم به آن کار مشغول بودند که میرزا پادشاه با سپاهی چون نجوم و لاله در سبع فیروزه دهقان
مانند نرگس خود زرین بر سر نهاده و تیغ خلاف کشیده و از بیشه اندیشه بیرون آمدند بیت چو آمد
با سپاه از بیشه بیرون زمین گفتی روان شد همچو گردون چنان کرد پیدا بود لشکر چو در تیغ تنگ آینه
چنان آمد همی لشکر بانبوه که گویی راه دشت گرد و دشت را کوه میرزا پادشاه در قول بود و شمس الدین
و دیگر سرداران چون اتقا و سید خواجه و امیر عبدالصمد حاجی سیف الدین و امیر شمس الدین در برانغار
لشکر خصم نزدیک رسید سپاه منصور ترک خندق گرفته در برابر ایشان صف آرای گشتند و از برانغار
میرزا عمر بهادر و امیر یوسف خلیل و امیر جانک حمله ای مردانه کردند و از قول امیر علی ترخون و سایر
که در شب تار دیده مور و مار بهم دوختندی روی به خصمان نهادند و از برانغار میرزا الغ بیک و امیر

و امیر یوسیکه تیغ آسمان رنگ اجل در صحیفه گوهرش چهره نمودی نشانه روز رستخیز پیدا آوردی و در نبرد لشکر
چون کوه نورا و دو دریای مواج بهم رسیدند و تیغ و تیر و گرز و خنجر بمضاف هم مشغول شدند

بیت: بجنبید هر دو سپاه گران ٭ تو گفتی که شد کوه و دشت روان ٭ ز هر سو چو تنگ آمد آسیا [؟]
یکی ابر گویی برآمد سیاه ٭ که باران او بود شمشیر و تیر ٭ ز درد گشت عالم چو دریای قیر ٭ ز پیکان پولاد و پر
عقاب ٭ سیه گشت رخشان رخ آفتاب ٭ عاقبت نسیم فتح و ظفر بر پرچم رایت پادشاه هفت کشور وزید

بر پادشاه با صد گونه حسرت و آه عنان از معرکه برتافت و چون برق و باد بیکجانب [illegible]
و بهزار مشقت از شامت آن رزم خود را بخوارزم افگند و سید خواجه و عبدالقهار راه دوری [؟] پیش گرفتند و شمس الدین [؟] و سید حسام خواهرزاده او و سید خواجه التجا بدرگاه عالمپناه آوردند
و بعنایات و عاطفت اختصاص یافته تا مملکت مازندران در تحت تصرف بندگان پادشاه کامران
آمد و لشکریان از کثرت غنایم کامکار و بحر استغنا رسیدند آوازه این فتح نامدار در اطراف
و اقطار بلاد و امصار شیوع یافت پادشاه معدلت شعار آتش خشم جهانسوز را بزلال لطف و احسان
تسکین داده رقم عفو و اغماض بر جرایم اهالی جرجان کشید و سید عزالدین هزار جریبی که
کبار سادات بمکارم اخلاق و کمال صفات امتیاز داشت و بحسب ارث و استحقاق بحکومت
دارایی آن مملکت اشتغال مینمود برادر خود را بالتماس پادشاه بپایه سریر اعلی فرستاده و او بسعید [؟]
امرا و زنجیان [؟] بسعادت پایبوس سرافراز شد و آنچه آورده بود بموقف عرض رسانید و در مجموع
آن مملکت خطبه و سکه بنام و لقب همایون زیب و آرایش یافت حضرت خاقان سعید مولانا جلال الدین
لطف الله صدر را برسالت ساری امر فرمود و او برحسب فرمان بدان صوب رفته شرایط سفارت
بجای آورد و والی آنجا مرتضی ممالک اسلام رضی الدین سید مرتضی ببانی [؟] صدر و بجا [؟] کرده بایمان
ساخت که مدت الحیات راه موافقت سپرده در سر موی مخالفت جایز نداد و جناب صدارت پناهی
رعایت و عدالت بسیار نموده خشنود کسیل کرد و همچنین مولانا صدرالدین ابراهیم صدر را بسفارت جانب
صوب بسید عزالدین هزار جریب رفت و ایشان نیز [illegible] بسته شرایط خدمتکاری بجای آوردند

چون ولایت مازندران مفتوح و مسخر گشت و در آن دیار مکانی و مقامی نماند که عاطفت پادشاه
زمام حکومت آن ولایت را در قبضه اقتدار میرزا عمر بن میرزا میرانشاه نهاده و برادر او را بفر [؟] تاشغان [؟]
و قهرمان کفایت را نیز شاهزاده در سپرد شاهان زود اقتدار قرار گرفت و همچنین ایالت طوس و خبوشان
و کلات و ابیورد و نسا و یازر و نشابور و سبزوار با عمال و مضافات بعهده [؟] خلافت میرزا
الغ بیک مفوض گشت و رایات نصرت آیات بعزم دارالسلطنه هراة در حرکت آمد و درین اثنا خبر [؟] جلال [؟]
بپیوست که امیر یوسیکه خود را کوچ بخوارزم رسانده و او نیز تعاقب خویش خواه بنمود لاجرم فرمان
قضا مضا نفاذ یافت که او را مقید ساخته بهرات رسانند بندگان درگاه بموجب حکم معمول [؟] داشتند آن حضرت
چهارم جمادی الآخر بدارالسلطنه هراة نزول فرموده در آن ایام در بلاد خراسان عموما و در شهر هرات
خصوصا قحط و غلای روی نموده که هرگز قریب بآن واقع نشده بود چنانچه بهای یکمن گندم بوزن تبریز
به دینار رسیده و اکثر خلایق بدین بلا مبتلا [؟] شده فاقه میمردند و اگر دست [؟]
مرد و زن را از خیال تلف [؟] و بود [؟] عرق شفقت شهریاری که نسبت بخلایق عمومی داشت در اهتزاز
آمده از موقف خلافت اشارت شد که در انبارها گشاده گندم یکمن بیکصد دینار بیکی [؟] بروختند و خلق
از آن بی نیاز شده بجان امان یافتند **ذکر مخالفت و عصیان پیر علی تاز و شهادت میرزا پیر محمد**
جهانگیر بهادر پادشاه [؟] میرزا پیر محمد خلف صدق میرزا جهانگیر پیر علی تاز را از حضیض خمول بذروه
عزت و قبول رسانیده و پایه قدر و منزلت او را باوج فوق [؟] گذرانیده و آن بد بر ازلی در تنسیق امور مملکی
پیش استقلال شروع در پیوست و چنان صاحب اختیار مطلق گشت که دیگر [illegible] اعتبار وجود او
نماند و شاهزاده بکلی از تنظیم مصالح مملکت اعراض نموده و مجلس بزم را بر میدان رزم گزیده باده [؟]
پری پیکر بخلوتگاه عیش و نشاط خرامیده صبوح را بغبوق و غبوق را بصبوح متصل ساخت و این
سبب زیادتی تمکن پیر علی تاز شد چون اشتغال شاهزاده بر دار [؟] شراب مناهی و ملاهی از حد اعتدال
درگذشت اختلال در شغل خطیر سلطنت پدید آمد و هوس استبداد و خیال انفراد و استقلال
در دماغ پیر علی تاز جای گرفت جمعی از معتمدان شاهزاده در طریق [؟] که توانست نصیحت با خود یار ساخته

مضمون کلام او خود بالعهد کان مسئولا را از خاطر پاک محو کرده در چهاردهم ماه مبارک رمضان شاه
پیر محمد در سراچه دل تخم انابت و استغفار افروخته بود آن بی باک غدار با طایفه از اشرار بر
سراپرده شاهزاده ساده دل در آمدند و آنجناب را با جمعی از خواص و مقربان شربت شهادت
چشانیدند و از وخامت عاقبت نیندیشیدند بیت ماتم ملک بزیر نقاب شد آب حیات
دولت و تخت سراب شد سروی ز بوستان بزرگی تباه گشت برجی ز آسمان معالی خراب شد
ماتم سرای گشت سپهر چهارمین روح القدس بتعزیت آفتاب شد میرزا سعید احمد پیر که در شیراز
بود ازین واقعه جانگداز متوحش شده بدرگاه عالم پناه آمده شرح حادثه را معروض ایستادگان
پایه سریر اعلی گردانید تواتر حزن و الم و دریغا پیشینیی گنج حضرت خاقان سعید را بکشاده قلق
و اضطراب بسیار کرد عاقبت بقضا رضا داده و گردن تسلیم نهاده لا مرد لقضائه و لا معقب لحکمه
امیر مضراب و امیر حسن صوفی ترخان و امیر نوشیروان بر مقتضی فرمان واجب الاذعان میرزا سعید
احمد میرک بجانب فارس روان شدند مقارن این حال بسمع جلال رسید که اسپهبد جمعی از نوزر
و بستانیان فراهم آورده در صدد شور و فتنه و فساد اشتغال دارد حضرت در عشر آخر رمضان
متوجه استرآباد شد امیر حسین جاندار و امیر جهانملک را بدفع شر اسپهبد نامزد فرموده در اوایل
شوال بسعادت و اقبال مراجعت نمود اسپهبد چون از توجه سپاه ظفر پناه آگاهی یافت جان
بباد بفرار یافت امرا جهات او را غارت کرده متوطنانش را بیاسا رسانیدند و ولایت را
مضبوط ساخته باز آمدند پیر علی تاز بعد از قتل میرزا پیر محمد بر مسند غرور نشست و مملکت
در تحت تصرف آورده ندانست که هر چند گردن فرازی کند عاقبت سر خویش بازی کند
در بر می پوشید و نشد که گره صدر را دوایی و هیچ قابلی را استظهاری بخشد آتش خشم جهانسوز حضرت
خاقان سعید اشتعال یافته خواست که بر سران بدکیشان لشکر کشد ناگاه خبر رسید که میرزا عمر
میرزا معز الدین میرانشاه از راه طغیان و عصیان عازم خراسانست ذکر احوال میرزا عمر و انتقال
او ازین عالم بعالم دیگر بیت ز جفای تو دل رامین دگر عالم ز تو خراب و تو در عالم دگر چون میرزا عمر

ملک و زمینداران تمکن یافت نوکران و ملازمان خود را اقطاعات و سیورغالات بنواخت و طوایف
مختلف در ظل رایات او مجتمع گشتند و کار عالم تجدید نظام و انتظامی گرفت و لشکری مجدد
ری و پنجاه و هزار خانه مغول که با میرزا ابابکر بودند کوچانیده بجانب زمینداران آورد و شیخ
حسن مغلی و جمعی دیگر که بملازمت شاهملک میبودند از خدمتش اعراض نموده بمیرزا عمر پیوستند و
گفتند که سپاهیان خراسان از امیر شاهملک آزرده اند چون چتر فلک فرسای پایه وصول به
آن دیار افتد مجموع ایشان از امیر شاهملک برگردند و بر سبیل طوع و رغبت بجانب
آیند و بسبب این معانی داعیه تسخیر خراسان در خاطر میرزا عمر سر بر زد و حقوق ایادی و احسان حضرت
خاقان سعید فراموش کرده رایت خلاف برافراخت بیت ز آب مهر جان گذشت و آمد تیز
در خراسان فکند رستاخیز امیر شاهملک ازین حادثه آگاهی یافته فی الحال سرعی مانند برق و باد پیش
نوشیروان کیفیت فساد فرستاد چون خبر توجه میرزا عمر بمسامع علیه رسید یکی از مقربان در خلوتی
بحضرت خاقان سعید گفت که در آن زمان که میرزا عمر بدرگاه عالم پناه آمد گفتم که قابل اعتماد نیست
با پدر و برادر وفا نکرد مصراع باکه وفا کرد که با ما کند شما بمجرد حسن التفات نفرمودید عاقبت
این را و حضرت در جواب فرمود که ما با او بد نکردیم شقاوت و سعادت و دولت و سلطنت در قبضه
قدرت حقست جلت عظمته هرکس که خواهد ... و هر کرا خواهد تؤتی الملک من تشاء و تنزع الملک
ممن تشاء بنده را در هیچ کار اختیاری نیست مصراع بقا بقای خدایست و ملک ملک خدا لاجرم این
حسن عقیده و صفای طویت ... طوق اطاعت او در گوش کرده غاشیه متابعتش بر دوش
گرفتند القصه حضرت خاقان سعید در ششم شوال المعروف تاریخ و حضرت دولت الجلال ... در رکاب
نصرت انتساب آورده و از دارالسلطنه هرات براه کبیت جان نورد و سوار ... بادغیس ... آمد
موکب همایون نزول اجلال ... رسید و امیر مضراب آمده بعرض رسانید که هر چه از لشکر بجانب
کشیده است و امیر سید کار ... از عهدات او ... امیر مضراب بوسیله حضرت خاقان سعید
امیر مضراب با لشکر او در باب ... شنید که علامات ... فتح ... متوجه دفع فتنه میرزا عمر است

امیر شاه محمد … خانزاده و از جانب سمرقند رسید و میرزا محمد جوکی بهادر را همراه آورده و در ملازمت
مشرقی روی نموده … بر حضرت … و شاهنشاه … ملحق شدند و آنحضرت نیز
استقبال نموده و طوی عظمت داده و ایشانرا از هرات گردانیده و اعلام ظفر فرجام متوجه جام شده و در
برده بیرونیتین را اتفاق ملاقات افتاد و چون تسویه صفوف دست داد چند تواجی که قبل میرزا عمر بود از سلسله
بر صفها شکافته بحضرت خاقان سعید مبادرت نمود و دیگران که … شاه … گردیدند در اطراف
و جوانب پراکنده و پریشان شده میرزا عمر با نفر اندک که … بسیار روی … خوار نهاده و بقیه
الملک … اولیای حضرت خاقان سعید غالب آمده و غنیمت فراوان بدست لشکر ظفرنشان افتاد و حضرت پادشاه
شده و بحصار لشکر … ملک ذو الجلال بجای آورده و ایران را در ظل رایت عنایت و احسان خویش جای داد
و این فتح نامدار روز دوشنبه تاسع ذی قعده سنه تسع و ثمانمایه روی نموده و فتح با ظفار … و
روانشد و عرصه خراسان از آسیب اهل تمرد و عصیان ایمن گشت و خاطر اهل دانش که متشوش و پریشان بود
ساکن و مطمئن شد سواری … از اردوی همایون بجهة … فتح عازم هرات شده میرزا عمر … میرزا …
متوجه … شد میرزا عمر چون بر رباط تومان آغا که قرب قصبه کوسویه است رسید سوار را آنجا دید میرزا …
لنکان پیش سوار رفت گفت مرا نیز برای همین کار فرستاده اند تا … پای من … آمده بدین نوع …
نمیتوانم رفت سوار این سخن را باور کرده و در رفتار … و … اسپ خود … داده و از …
بشارت آمده خبر فتح رسانید خلایق از نقد و جنس چندان … داده اند که مدت العمر … یاد گشت حضرت
خاقان سعید … میرزا الغ بیک را بحکومت بعضی خراسان و مازندران نصب فرمود و شاهزاده … از جام
… شد و رایات نصرت شعار عازم سریر دولت … گشته در منزل … قاصدی … رسید
رسید و عرضه داشت که امیر … که حاکم آنجا … میرزا عمر … منزل …
امیر … میرزا عمر که در حوالی … گرفته بود … بندی گران … اردوی ظفرنشان
رسانید مراحم خسروانه … خوب عنایت فرموده طبیب و جراح ملازم ساخته … از هرات گردانید
شاهزاده چون … رسید ضعف بر قوت غلبه کرده … طبیب کامل و جراح حاذق بود

نیفتاد و از هاتف غیب شنید که بیت جان … بر کند ز کین کان … گفت کل شیء یعود
و در انجا بصد حسرت و آه و زبان بکلمه لا اله الا الله محمد رسول الله علی ولی الله گشاده و جان شیرین تسلیم
… انا لله و انا الیه راجعون در بیست و پنجم ذی قعده … در مزار فایض الانوار امام بزرگوار …
… دفن کردند حضرت خاقان سعید در اول … بمستقر خویش باز گشت در تعاقب این حالات
از پیش امیر شیخ لقمان برلاس و امیر حسن جاندار که بدفع فتنه محمد ملک صالح پسر ملک اسمعیل … نامزد شده بودند
که در زمان ملوک کرت حکومت … تعلق باجداد او … داشت پیش از این بر آن سرزمین رفته بود
قاصدی آمده عرضه داشت که امرا … که اعدا در غایت کثرت اند و بنابر رعایت حزم و احتیاط
… ایشان … اشارت شود … آنحضرت امیر سید احمد ترخان و امیر فرمان
شیخ را با لشکری تمام … ایشان روانه فرمود و امرا … پیوسته … محمد …
بگریخت و ملک صالح گرفتار گشت سپاه منصور با غنایم … مراجعت … ملک صالح را بدرگاه عالم پناه
آوردند … سیاست حکم … فرمود … رسانیدند ذکر توجه رایات نصرت

آیات بجانب بلخ و گرفتاری پیر محمد … شکوار … تاج … حضرت خاقان
سعید … هم … محرم سنه عشر و ثمانمایه با لشکر … از … جهت انتقام پیر محمد … بلخ
شد چون … خود … شهر … بر … رسانیدند که آن … از
کار هرات … پیش آمده است … ضبط نموده … موکب همایون … نهضت
نمود چون … که نزول … جانب بلخ … بعضی نوکران میرزا پیر محمد … شنیدند
که چون پیر محمد … سپاه ظفر شعار … نهضت
میرزا سید احمد میرک و امیر … و امیر نوشیروان برلاس … تنگامیشی …
فرمود … رسیده و پیر محمد … قلیل … از میان بیرون رفت و احوال …
… بدست … گرفتار شد … پیر محمد … رفیق گشت …
… سایه عنایت بر سر اهالی بلخ انداخت … تنگامیشی

تا ذرفته بوده‌اند او را از ولایت بیرون کرده مظفر و منصور مراجعت نمودند و چون سلطان محمود و میرزا
امیر کیخسرو والی ختلان و خواجه علی پسر الچابیتو حاکم سالی سرای تبرکات فرستاده بوسیله امرا عرض
انها حضرت خاقان سعید امیر قتا شرین را روانه سمرقند کرده‌اند و از آنجانب امرا آمده داد و بی
منصور جاری تبریز آمده بودند آنحضرت امیر جهانملک و امیر فرمان شیخ را پیش امرا فرستاده و از
پیغام داده که مصراع بر آن عهد و وفاییم که بستیم نخست امرا رفته و امرا آمده داد و ملاقات
کرده آنچه گفتنی بود گفتند و مراجعت نموده بعد از آن امیر بساطو پس را از گذشته امیرزاده چنین سلطان معروض
قتا شرین ایلچی با شتغار و ملاکات فرستاده روانه داشت و تجدید قواعد الفت و مودت
تأکید یافت و در اثنای این اوقات بسامع جلال پیوست که بعضی تازه و دیگر الکا نشسته فرمان
نفاذ یافت که امیر مضراب و امیر توکل برلاس و امیر شیخ لقمان برلاس و دیگر بهادران فیروز اقبال
آن‌صوب شده‌اند و حکم شد که تعقب نمایند و آن فتح که حضرت صاحبقران در بدایت سلطنت و بجزای آن فرمان
داده بود بکمال عادت باز آورده‌اند و در آنکه زمانی معمور شده عنایت خسروانه ایالت فتح را امیرزاده
تند و گفت صدق میرزا پیر محمد جهانگیر را تفویض فرمود و امیر شمس الدین اوج قرا و توکل برلاس پیش
او باز داشت و فرمان فرمود که امیر جهانملک در فتح چندان توقف نماید که میرزا تند و بر سر بر حکومت
تمکن کرده و رایات فتح آیات بعزم معاودت در حرکت آمده در شیرغان نزول فرمود و اشارت علیه
بهرات آن عهد صدور یافت که پادشاه‌زاده‌ها از خطه اندخود و از رسم بنگال با امیر سید احمد ترخان
کرده‌اند بحضرت علیا که برادر بود از رشانی داشت موکب همایون قطع مسافات نموده دوازدهم ربیع
الآخر دار السلطنه هرات را بوجود با جود خویش مشرف و مزین ساخت امرا که در عقب بر علی آن
رفته بودند جدا از حلل بلاد و مراحل او را در یافته اند و قتال و جدال بر او فرمودند و برخی لشکر او را بجلادت
پیشتر دیوان صولت و لاوران رزم آزمای شاه کرده چاره جز فرار ندید و رخسار امید خیره و چشم
آل تیره در عیّ تعقیب منهزم گشت و امرا از عظام مظفر و مستسلم با غنیمت تمام مراجعت نموده قضا
الهی بر علی بیک کاول که نوکر یکی حضرت خاقان سعید بود در آن معرکه شهادت یافت و فرزند خود امیر سید العلی

در ملازمت آنحضرت چاره کار کرده داشت و هنا امیر عبد العلی در سلک معتبران درگاه انتظام داشت امیر جهانملک
در ماشینی مهمات فتح نموده و بعضی سید از کوه جانیده برخی که با بر علی آن موافق بودند بجا یاسا رسانید و بنوعی
دار السلطنه هرات گشت والحمد لله والمنه الملک العلی الکبیر ذکر لشکر کشیدن حضرت خاقان سعید کامیاب
بمازندران نوبت ثانی چون شهر یار دادگر از یورش فتح در شعبان باز آمد و حضرت ملک علی اکبر دار السلطنه
هرات حیث من الکبات معاودت فرموده فرستاده بعد السلطنه و الدین میرزا الغ بیک آمده عرض
داشت که پیر پادشاه که از خدمات حرکتی منصور لکه جانب خوارزم رفته بود که دیگر باره از
مردم جونی قربانی و توکلی و غیر ذلک جمع آورده و روی بسترآباد نهاده و جمعی که بجانب جرجان رفته بودند
قادر استقلال داده و شمس الدین علی شیدتای که توال آنجا است در حبس داشته و هم چنین
عظیم داده و چون پرتو شعور حضرت خاقان سعید بر این حادثه اتفاق حکم فرمود که امیر مضراب با فوجی
از لشکر ظفر انتساب بکرمیر و سیستان و آن نواحی قشلاق کنند و از آن حدود دیگر خبر باشند و
ابو الفتح میرزا ابراهیم سلطان را ضبط هرات باز داشت و امیر یوسف نیابت او گذاشت موکب همایون
از دار السلطنه هرات نهضت نموده در موضع قبر توک جانب قضا و آب بسیار سید نزول نمود و کابلی چون
از آنجا سر نمی نوشت و هر که بجای حرف میم لفظ با بر زبان می آورد و دو لب او یکجا و محل نزول موکب
همایون گشت و در قصبه کوسویه فرمان واجب الاتباع صدور یافت که هر طایفه از امرا و لشکریان
برای روان شده‌اند امیر حسن جاندار و امیر جلال الدین فیروزشاه و امیر شیخ علی بیک و امیر محب شیرین
برادران و بجولات در حرکت آمدند و حضرت خاقان سعید را جام اختیار فرموده و امیر شاه ملک
از حدود مشهد شرف زمین بوس دریافت آنحضرت چون در مشهد نزول فرمود و بطواف روضه
امام هشتم علی بن موسی الرضا قیام نموده و از روح مقدس او علیه التحیه والسلام استمداد نموده و از مشهد
برادران رفت میرزا الغ بیک در قصبه جاجرم جبل او مل فیاض گشت و در موضع خواجه قنبر امیر شیخ
لقمان برلاس و امیر یادگار شاه ارلات و امیر علیکه کوکلتاش بموکب یادشین پیر حسین مرد
دامغان با دو دو فیروزی نشان پیوستند در حوالی اوسلم پیر ادوح قرا از جانب مازندران رسید و بوض

رسانیده که پادشاه از آوازهٔ توجه لوای ظفر پناه قرار فرار اختیار کرده و زوال را بر یک جانب پسندیده
و موکب همایون در حرکت مسارعت نموده و مسافت پیموده ما جهه توقف ظفر نگرشته بکوه نهاد از آنجا
استراباد مطالع شده دیگربار ممالک مازندران در ضبط و تصرف بندگان درگاه عالیپناه آمد مجموع
معمور گشت و کوتوالی قلعه استراباد به اولیث و قلعه شاسمان بعد از عمارت به شیخ لقمان مقرر شد امرا
مراق کرده که خسرو گیتی ستان قشلاق در دره زرد دران کنند درین اثنا جناب سیادت مآب امیر سید
فخرالدین مزار و بری بسعادت ملازمت استسعاد یافت و بر حسب فرمان خط داعیان با هم سوی ...
محمد مشیر تفویض یافت و حکومت دیار مازندران نیز بکاشتکان میرزا الغ بیگ مفوض آمد چون خاطر
خطیر خسرو جهانگیر از تنظیم امور ملک و تمشیت احوال رعیت باز پرداخت رایت سعادت برافراخت
و منکار کنان از جانب بر چشمه در آمده در تاریخ ذی قعده دار السلطنه هرات از مقدم فرخنده
زینت و آرایش پذیرفت **ذکر عصیان امیر جهانملک و آوردن او بقتل و در او در عرصه هلاک** امیر جهانملک
بن ملک از تقید توجهات بوده و از زمان صغر سن بملازمت حضرت شاهرخی قیام مینموده و بواسطهٔ حسن
روز بروز تقرب و ارتفاع او بحسب تضاعف می پذیرفت و مرتبهٔ او می افزود و چون امیر سید خواجه
درگاه جهانپناه در راه مرو تحت و منصب او بر جهانملک قرار گرفت و در رتق و فتق و قبض و بسط
مهمات ملک شهر را الیه مشغول عظیم گشت و از نشوهٔ شراب دولت خبطی عظیم در دماغش راه یافت از
جادهٔ استقامت بیراه و دیه غوایت گرایید و روی از متابعت حضرت خاقان سعید برتافت یکی از اسباب
عصیان او و دیگران بود که خواجه غیاث الدین سالار صاحب دیوان ممالک بود و تصرف ترتیب مرتب ساخت
و با هم هر یک از برگزیدگان دولت جنبنی رقم زده و هر غضبه اثری مرتب و هر کو سفندی را ... و هر جوی
خرمنی و هر کاهی را کوهی در دفاتر خویش ثبت نموده و در ولایات اتراک مبالغه کرده و هر داغی کان
انجا حاصل شده بود و زیادتی اعتبار کرده و دران سال اجناس قیمتی تمام داشت چون آوازهٔ
او بگوش همایون رسید بعضی از ارباب مناصب و اعیان درگاه که از مرده بهره نداشتند متوهم
گرسنه داران دیوان حواله فوق الطاقه رود و درین ... بایکشیدیم ذلک حساب خواجه کلانی ...

جمعی امرا

جمعی امرا نامدار خاطر بران قرار داده که نسبت بحضرت خاقان سعید قصدی اندیشند چنانچه امیر جهانملک
امیر حسن جاندار و پسرش یوسف خلیل و سعادت ولد تیمور تاش و بهلول بن حاجی تیمور تاش و سلطانشاه
بن قمان و مدک و غیرهم درین باب که بعهد و میثاق بسته شدند چون همیشه آنحضرت در حفظ و حمایت ایزد
و ما قدار بود و شمه ازین حادثه معلوم فرموده امیر مضراب را که دران اوان از سیستان آمده بود
جهت دفع این فتنه طلب داشته امرا و حامی دانستند که صورت سواد فساد ایشان بسمع اشرف اعلی رسید
خواستند که با لشکری که دران اوان نامزد سیستان شده بود پیوندند و ایشان را درین امر با خود
متفق سازند با مضا این عزیمت بجانب جو عکک توجه نمودند و حضرت خاقان سعید بجانب ایشان
جهادران که ظفر کرده ملازم رکاب نصرت انتساب بودند سوار شد و امیر مضراب با صیادی از
در پایانه جنگی عظیم دست داده و زخمی قوی بر روی امیر مشار الیه رسیده او را شهید در آورده اند
مشهوران بی باک از کار و بار گذشته آب را نیابد ماخته و افواج حشم که نامزد گشته بودند
فوج فوج بموکب همایون می پیوستند عاقبت الامر ملک مجرم روی بانهزام نهاده و هر یک بطرفی جستند
لشکر منصور ایشان را تعاقب نموده سعادت بی دولت و برادرش احمد را گرفته تا ... و امیر حسین صوفی
ترخان ... گرفته پیش حضرت آوردند سعادت بیاسا رسید و برادرش احمد غلام ... جهانملک
اندک گریخته با فغانان افتاد و امیر ... چرکس ... کرده و مقید ساخته روانه هرات گردانید پسر ... حضرت
او آمد و حضرت خاقان سعید را از نفقی خبر داد و آنحضرت ایلچی فرستاد که بهر جا که رسیده باشند
کار ایشان آخر سازند و فرستاده ... پیلی در ... باهل عصیان رسیده و فرمان رسانیدند و جهانملک بخت
... امیر حسن جاندار و پسرش یوسف خلیل بجانب طبس و قهستان که ملک ... خال ایشان بود
امیر حسن صوفی ترخان و موسی و کال ... و پسر را تعاقب نموده و ایشان از جان پرده آمده با
پسرش میرزا رستم بهادر رفته و سلطان ابایزید را در حوالی جام گرفته بشفاعت میرزا ابراهیم سلطان
بجان امان یافت **ذکر عاقبت کار پیر علی تاز و دفع شر او بجنایت همین کار بیاسا رسید** پیر علی تاز چون
از صدمات لشکر منصور جان از ورطه خونخوار از معرکه بیرون برد باز در مقام فتنه و فساد آمده ...

ولدای را با خود متفق ساخت و از شاه‌زادهٔ بدخشان استمداد نمود و لشکری پراکنده جمع آورده روی
توجه بلخ نهاد از بطن پاک او سر بر زده میرزا ابابکر و بر خبث نیت او اطلاع یافت ایلچی پیش حضرت خاقان
سعید فرستاده صورت حال باز نمود و آنحضرت امیر یادگار شاه ارلات و قنبر خواجه و عثمان تواجی
و جمعی دیگر از جلادران با لشکری گران بطرف بلخ روان فرمود و پیر علی از کثرت سپاه و بسیاری
آلات حرب متوهم گشته قدم پیش نهاده هر دو فریق در نواحی قبة الاسلام بلخ بیکدیگر باز خوردند
و دست جرات از آستین جلادت بیرون آورده و نایرهٔ حرب را التهاب داده و شامت کفران
نعمت شامل حال پیر علی تاز گشته پشت از معرکه برگاشت و هر چه همراه داشته ضرورت گذاشت
اهل بدخشان بولایت خویش گریختند سرداران سپاه پیر علی تاز بساط مشورت ممهد داشته با یکدیگر
گفتند که این مفسد مایهٔ فساد و فتنه در میان ماست چون پادشاه خواهد بود بپادشاهزاده خواهد ورزید و از این جرم
بی الم ما خواهد رسید و خطر آنکه پیش از وقوع حادثه که تدارک آن نتوان کرد شر او از خود باز کنیم
لاجرم اتفاق نموده فرقش را بگرفتند و سر پرشر او را که هوس کله داشت از بدن جدا کرده بدرگاه گردون
دستگاه عالیپناه فرستادند و آشوب و شورش آن شقاوت فرجام تسکین یافت ذکر احوال
مملکت تبریز و آذربایجان بعد از مراجعت میرزا ابابکر از آن جانب چون میرزا ابابکر در تبریز
شنید که میرزا عمر و دیگر شاهزادگان قصد او که در ری گذاشته بود کرده‌اند محمد دوانی
زین الدین قزوینی و محمد دشتی را جهت محافظت تبریز گذاشت و بجانب عراق توجه نمود و ایشان مبلغ
برای عمارت برج و باره از رعایا بیچاره بستاندند و شیخ قصاب که متقاضی شهر بود و جمیع قوم ترتیب داده
در کاه شکان میرزا ابابکر فرو نیامده امیر بسطام جاگیر در اردبیل خبر پریشانی تبریز شنیده متوجه آنجانب
شده بدان حدود رسید و اظهار کرد که از قبل امیر شیخ ابراهیم شروانی می‌آمد محمد دوانی که از عهدهٔ
اختیار نبود باستقبال امیر بسطام روانه شد و امیر مذکور با الیه بشهر در آمده رعایا را استمالت داد و
داروغگان را باطراف فرستاده و نویسندگان تعیین نمود و مال مردم شهر و موکلات حواله داشت
وصول مبلغ از زمان خویش تمست نمود و چون چند روز از حکومت بسطام گذشت خبر رسید که امیر شیخ ابراهیم

آب گرگ گذشته متوجه آن صوب گشت خواهرزادگان امیر بسطام از وی روی گردان شده پیش امیر شیخ ابراهیم رفتند
و از حال خویش سخنان ناملایم بعرض او رسانیدند و عداوت بسطام با جنگ و جدال ولایت که اشتغال داشت
خراب بجانب اردبیل روان گشت و روز جمعه بیست و سیوم ماه مذکور در مسجد جامع خطبه بنام شادی بک اوغلان
پادشاه قیچاق خواندند ایلچی امیر ایدکو بهادر در آن انجمن حاضر بود و چون بسطام بطرف اردبیل رفت
خواجه زین الدین قزوینی و خواجه محمد دشتی و خواجه محمد دوانی از وی گریخته پیش امیر شیخ ابراهیم شتافتند
والی شروان متعرض محمد دوانی گشته شد و آلا از آن دو عزیز دیگر مبلغی خطیر ستاندند و نویسندگان
باطراف فرستاده اموال استخراج نمودند و هر چه حاصل شد علاوهٔ آن امیر شیخ ابراهیم تحت تصرف شکستگان
امیر شیخ ابراهیم بار دوم آذربایجان زندگانی بر وجه احسن کردند و از قانون نصفت و عدالت
عدول ننمودند و در ماه محرم سنه تسع و ثمانمائة خبر رسید که کرد اشجو از اولاد پاشا و تراکمه پیش سلطان
احمد جلایر مجتمع گشته‌اند و او را بتوجه بجانب تبریز ترغیب مینمایند و قدومش باستعداد و یورش اشتغال
میفرمایند امیر شیخ ابراهیم این حدیث استماع فرموده با امرای خویش مشورت کرده و رای بر آن قرار
گرفت که از مملکت آذربایجان بیرون روند چه امیر شیخ ابراهیم فرموده که مدتها در راه این خاندان طریق
اخلاص سلوک بوده و آذربایجان مملکت آبا و اجداد سلطانست و تا بر آنکه طالبان ملکی ترغیب بر جانب ایشان
و انجا آمدیم و ایشان را از جنگ قراتیب خلاص داده الوس را بجانب شیروان توجه باید نمود و برادر
بسطام جاگیر منصور و پسر منصور که مقید داشت پیش بسطام فرستاده و در اواخر ماه مذکور سلطان احمد
بدولتخانهٔ تبریز نزول فرموده خلایق اظهار فرح و سرور کرده شهر را آیین بستند و سرداران ولایات
بملازمت او پیوستند و مردم را گمان آن بود که چون سلطان احمد مدتها کربت غربت چشیده و گرم و سرد
روزگار چشیده ترک حرکات ناملایم کرده باشد و ندانستند که قصه برعکس نتیجه داده است بیت
اگر صد سال در سنگی کنی دوغ ؛ همان دوغست همان دوغست همان دوغ ؛ القصه چون قاضی علاءالدین
بتخریب قلعه النجق مشغول شد و فرمود که چرا این موضع که مسکن اصلی ماست خراب کردی قاضی مزدی فصیح
وا این سخن در بوده بمنور در جواب گفت که چون اعدای دولت بر ولایت استیلا یافتند آن موضع

بود خواهیم که پناه ایشان باشد اکنون که مملکت موروث در تحت تصرف بندگان سلطان آمده گردست
باشد بهر روز آبادان سازیم سلطان را این کلمات موافق مزاج افتاده بآب زر سطری چند بخط خود
در قلم آورد بمضمون آنکه امرا و سرداران ولایت نخچوان و مساعات داران و مرزه و حوی و سرحد ملیان
اهتمام نمایند که قلعه النجق که در شان آن اهتمام تمام است خراب شده و مستعد قاضی علاء الدین را
مقرر کردیم که آن قلعه را بکمال عمارت باز آورد و وظیفه آنکه از جمیع آلات مصالح و هرچه محتاج
آبادانی آن حصار باشد بر حسب توجه قاضی مذکور بدهند و اوامر و نواهی او را مطیع و منقاد باشند
و سبب خرابی قلعه النجق آن بود که چون بنصرت دولت حضرت صاحبقران زمان آن قلعه مسخر شد دویست
نفر علوفه خوار مقرر شد که بمحافظت آن قیام نمایند و ایشان را هر ساله مرسوم میدادند چون نوبت
سلطنت بمیرزا عمر رسید علایق را از عمر قلعه النجق سبب بسیار برسید قاضی علاء الدین پیش امیر جهانشاه
رفت و پنجاه هزار دینار قبول کرد و چنان نمود که جهت محافظان قلعه هرچند کاه بسبب خطر بسیار داده و هیچ
حاصل از آن نیست اگر رخصت شود قلعه را خراب کنند امیر جهانشاه بزر فریفته شد و روز دیگر بخرابی قلعه
فرمان داد و فی الجمله چون سلطان در تبریز متمکن گشت ملوک اطراف و حکام اکناف تحفها فرستادند و تنسوق نمودند
اما سلطان احمد از امور مملکت تغافل مینمود و پیوسته بعیش و عشرت و کبوتربازی و صحبت پیران رنباز
منظر مشغول میبود و بهمت امرا سلطان احمد شیخ علی و یرات و امیر علی عرب کوته خاطر میبودند و تقریر بر
آن شد که مکتوب بجانب میرزا ابابکر ارسال نموده اظهار مطاوعت کردند و شیخ حاجی را که از قبل سلطان
احمد بمحافظت قلعه سلطانیه اشتغال داشت مکتوبات داده را در گرفته پیش سلطان فرستاد و سلطان در عمل
شیخ علی و یرات و امیر علی عرب را بتهمت مخالفت سلطان امرا و فرمان برداران دیگر ولایات را اجازت
داد که بجانبهای خود روند و شیخ حاجی را رخصت داد که بطارم رود و چون میرزا ابابکر متوجه تبریز
بود سلطان احمد ولایت آذربایجان گذاشته جانب بغداد معاودت نمود و ذکر رسیدن میرزا
ابابکر بتبریز و درین اوراق مذکور شده و ملک چنان نمود و گشت انا لله تعالی سلطان احمد که در محروس شده
و کار به میرزا ابابکر و قرا یوسف بر سلطنت خواهد گشت لایق بیان تاریخ چنان نمود که کیفیت مجملی

شدن ایشان از قید پادشاه مصر و رسیدن بمقاصد و مآرب بیان نموده آید و من الله العون و التوفیق

ذکر مطالعه خاقان سعید بابر سید خواجه و جهر پادشاه و انهزام ایشان مقرون بر وفق آرزو
پریشان و حال تباه چون سلطان احمد جلایر و قرا یوسف ترکمان از صدمات عساکر گردون شکوه
حضرت صاحبقران بملک مصر پناه بپادشاه مصر بردند و آنحضرت بر مضمون اطلاع یافته بخبر ملک فرج
فرستاد که اگر او در دعوی اطاعت و محبت صادق است باید که سلطان احمد را بند کرده بدرگاه
عالم پناه فرستد و قرا یوسف را از بند جدا نکنند چنانچه شرحش در سابق ذکر یافت چون اعلام حضرت
صاحبقران بفرج رسید سلطان احمد و قرا یوسف را بند کرد و هر یک را در برجی از برج قلعه
داشت از میان ایشان آمد شد و اختلاط واقع شد و در آن هنگام قرا یوسف را پسری متولد شد
او را پیر بوداق نام کرد سلطان احمد پیر بوداق را در دامن خود انداخته بفرزندی قبول کرد
و دایه و پیر را پیش خود نگاه داشت و بتعهد ایشان مشغول گشت و در اثنا اختلاط میان سلطان احمد
و قرا یوسف انواع حکایات رو می‌نمود روزی سلطان با او گفت که اگر تو با من صمیم القلب مشفق می‌بودی
معاملت با این مرتبه سرایت نکردی و قرا یوسف نیز از خدمت مزاج و رفع غضب سلطان و استغفار انداد و آخر
الامر با یکدیگر عهد و پیمان بستند که اگر از آن ورطه خلاص یابند قصد یکدیگر نکنند و مدت العمر با هم مشفق
و متحد باشند و تبریز از قرا یوسف و بغداد از سلطان احمد باشد و هیچکس متعرض مملکت دیگری نشود
و مدتی ایشان در قید و حبس روزگار میگذرانیدند تا خبر واقعه حضرت سلطان مغفور رسید و از توهمی
گردنکشان ایمن شدند شبی قرا یوسف در خواب دید که او را در مجلس صاحبقران گیتی ستان حاضر
ساخته‌اند و آنحضرت از انگشتری که در انگشت داشت یک انگشتری بیرون آورده و در انگشت وی کرد
علی الصباح قرا یوسف واقعه دوشینه را با سلطان احمد در میان نهاد سلطان چنین گفت که تعبیر خواب
تو آنست که بقطری از اقطار مملکت حضرت صاحبقران پادشاه و فرمان روا خواهی شد و در خلال
این احوال خبر بمصر رسید که ملک الامرا والی دمشق حکام بلاد شام را با خود متفق ساخته سر از گریبان
عصیان بیرون آورده است و شیخی خاصکی بزرگ از اعاظم است از فرزندی نوجی را با خود یار ساخته

دم از استقلال می‌زد سلطان مصر با امرا و خواص مشورت فرمود چون اطراف ملک شورش و پریشانی
بود و امرا مخالفت می‌ورزیدند رأیها بر آن قرار گرفت که سلطان احمد و قرایوسف را از حبس بیرون
آورده تربیت نماید ملک فرج آن دو سردار را طلبید بصنوف نوازش اختصاص بخشید و مقرر فرمودند
شد که هر کدام از ایشان با پانصد مرد سلاح لازم باشند ایلخانچ هزار کپک از اسلحه و اسب و زر نقد بسلطان
و قرایوسف دادند و بجز هم بندگان و شاگرد پیشگان از مردم سلطان احمد کسی در مصر نبود و سلطان
احمد هر چه از فوائد مصر گرفت بالتجارت داده از توابع قرایوسف که مجموع قریب هزار نفر و بیرون زنان
و قانون مدار و بر و حوائم سید [illegible] بآن ولایت بیار آمده بودند بعضی از ایشان نوکری
مصریان و برخی بجهد مشغول گشتند قرایوسف پانصد مرد را چنانچه خاطر میخواست اسب و جامه و زر
داده و مرتب و آماده ساخت و مجموع مردم خود را بنظر اهالی مصر رسانید و مرفه داشتند که از
احشام ترکمان دیگر سپاهیان جهد در مصر پسندید که ملازمت را از او رندانه که پادشاه ایشان را محبوط نظر
عنایت فرماید [illegible] فرج ممنون شده همه را با اسب و سلاح و علوفه مرفه و آسوده خاطر کرده بودند
و هر روز قرایوسف سوار شده جمعی کثیر در غایت آراستگی ملازم رکاب او بودند چنانچه از دو جانب تا مرتبه
مرتبه رسید که هیبت و شکوه او در خاطر اهل مصر جای گرفت و روز بروز انتظام احوال قرایوسف
سمت ازدیاد می‌پذیرفت چون مردم ترکمه بی‌باک و بی‌سر و پا اند شغری از آن قوم در زنجیر ملک فرج امرا
مصر به آمده روزی پادشاه مصر با امرا و خواص بمیدان رفته چوگان باختن آغاز کردند قرایوسف نیز
با طایفه از ملازمان خود دشی برهم و سلطان خواجه و بایزید و اویس قورچی و دولو موسی و دیگر جوانان
جلد جان کار مشغول شدند با سلطان مصر در مقام اظهار جلادت آمدند و جماعه ترکمان سوار بنظاره
ایستاده بودند امرا مصر را جا افوا ایشان در اظهار جلادت موافق مزاج نیفتاد و فرمودند که جماعت ترکمان
که بنظاره ایستاده‌اند پیاده شوند و سید امرا از سنگ ریزه پاک کردند برآنکه این معنی [illegible]
آید چند اکه امرا مصر در این باب مبالغه نمودند مفید نیفتاد از اسپان فرود نمی‌آمدند و به [illegible] خاطر
قرایوسف رسید که قصد گرفتن او دارند فی‌الحال سوار بنزدیک سلطان مصر رفت و گفت که ما مردم غریب

باین ولایت آمده‌ایم و پادشاه در باره ما عنایت و عاطفت فرمود اکنون برخصت پادشاه که [illegible]
میرویم و هر جا که هستیم دعاگوی سلطانیم قرایوسف بعد از ادای این سخن از میدان بیرون راند و روی
بوثاق خود نهاد و جماعت ترکمه در عقب او تاختند چون بخانهای خود رسیدند اهل و عیال خود برگرفته
روی بولایت شام آوردند بعد از رفتن ایشان معروض پادشاه کردانیدند که نقض سلطان با
کرده باید چنین برخصت سلطان از مملکت او بیرون روند اگر مصلحت باشد جمعی را بتعاقب روانه سازیم
ملک فرج فرمود که این طبقه قومی متهور بی‌باک اند و دست از جان شیرین شسته‌اند مصلحت نیست
که جمعی از عقب ایشان بروند بگذارند تا بمساکن و مواطن خویش روند ترکمانان غذایی [illegible]
داز عهده مصر تا کنار فرات مستحفظان طرق و امرا و سرحدها که بقوالان قلاع سرراه برترا که گرفته
و قرایوسف و نوکرانش در آن معارک غالب آمده مخالفان منکوب و مقهور گشته و ترکمانان هر جا
در راه می‌یافتند غارت و تاراج میکردند القصه قرایوسف بعد از قطع منازل و مراحل به دیار بکر آمد
و میان او و ملک شمس‌الدین حاکم [illegible] آن سلطان ملک فخرالدین [illegible] مقام بود ملک شمس‌الدین [illegible] کرد تا
قرایوسف بوان و سلطان لشکر کشید [illegible] و اموال و اغنام آن ولایت را بجاروب
غارت و تاراج برفت و ایل و الوس ترکمانان و خویشان و بنی اعمام بدو متوجه شدند و قرایوسف
قلعه‌او یک را بحیت متصرف در آورده کوکب بخت او از کنبت هبوط روی بدرجه شرف نهاد و آن
زمستان در عهده داران قشلامیشی کرد اما احوال سلطان احمد چنان بود که بعد از رفتن قرایوسف
مصر پذیرا بروی اتفاق [illegible] که آنرا [illegible] دراز [illegible] قرایوسف بجرات [illegible]
قطع کند لاجرم بطریق درویشان داخل فقیر برآمده [illegible] پوشید و با معدودی چند از مصر [illegible] آنجا
بیرون آمده روی بشام نهاد و از آنجا به دیار بکر رسیده و از دیار بکر بحله رفت و در کوشه [illegible]
و مردم را از آمدن او باش آمد [illegible] کرده و مدتی [illegible] مخفی می‌بود و شب خفیه [illegible]
نزد خود می‌طلبید [illegible] که از ایشان [illegible] و انواع جور و ظلم بتقدیم میرسانیدند
و آوازه وصول سلطان احمد در عراق عرب [illegible] شیوع یافت [illegible] در بغداد [illegible]

پذیرفت که در الجو ابا ناق که حاکم آن ولایت بود مجال توقف در آنجا نماند لاجرم دست از حکومت [illegible]
از آنجا بیرون آمد و به میرزا عمر پیوست و بعد از گذشتن از دنیا و دولت خواجه سلطان احمد در شب [illegible]
چند بغداد در آمد قل اللهم مالک الملک تؤتی الملک من تشاء و تنزع الملک ممن تشاء و تعز من تشاء
و تذل من تشاء. **ذکر وصول میرزا ابا بکر به تبریز و آنچه واقع شد میان او و قرا یوسف از ستیز و آویز**
سابقاً مذکور شد که چون سلطان احمد اوارات (؟) تو به میرزا ابا بکر به جانب تبریز رسید ولایت را خالی
متوجه بغداد شد بعد از رفتن سلطان احمد میرزا ابا بکر به دار الملک تبریز در آمد از فرق مردم هوش
زیب و زینت داده بنا بر ظهور نوایب از هم گسستگی و بقیه عاجزان بقیه مردم تبریز ...
باطراف و جوانب متفرق شده بودند میرزا ابا بکر به تسکین ایشان پرداخت و اظهار عدالت کرده
ماجرای جاها و اقطار آورد با بکان در پیتاده فرمان داد که هیچ آفریده به هیچ وجه متعرض رعایا نشود مردم
دوره دواند دوایای احتفار آوارگی پیدا شد فی الجمله خوشی در تبریز پیدا آمد و میرزا ابا بکر داعیه آن
داشت که در عقب سلطان احمد به بغداد رود ناگاه خبر او رسانیدند که قرا یوسف کردستان را غارت
کرده و است و قتل و تنگنا از دست وی دلهای اشراف شده و کردی را نیز از ترکمان و غیر ایشان نیز
او جمع آمده اند و روز به روز جمعیت او در تزاید است و چهارپای و اموال فراوان دارد نیز ایشان را از
چون از تبریز و حوالی آن بیاید و حاصل نه به فی الحال این حدیث شنید عزم رزم قرا یوسف سرداران
ترکمان طلب کرده و به پیش مشورت ایشان گفت که ما را بر نهج آباء و اجداد خویش سلوک باید کرد و وظیفه کمر
متابعت ایشان بجای آورده تابستان به ییلاق و قشلاق الاتاق روم و زمستان قشلاق دیار بکر
کنار فرات ما کی که به ییلاق و قشلاق ما نزدیکست منضبط ساخته به دستور پدران خویش کمر معیشت
کنیم اکنون جمعی کثیر از متعلقان ما در دیار بکر نشسته اند که به آنجا رسیم همه پیش ما جمع آیند چون مردم ما جمع
فراهم آمده قرار و استقراری پیدا کرده باشند ما با لشکر جغتای محاربه و مقاتله مصلحت
صلاح آنست که به دیار بکر رویم و بدیشان پیوندیم و در آنجا روزگار گذرانیم امرا و سرداران ترکمان
گفتند که اگر تو چنان رفتی معتاد بها در آن مخالفت دارد حضرت صاحبقران که لشکر ایشان را ...

ولایت ایشان نواخته بچگان تعیین نموده بودند و تمامیت نظام نیز شنیده و اعتقاد و وثاق و ثبات
مصلحت نبود و اکنون بدین اعانت صاحب وجود ... خانه میرزا ابا بکر جا نیز از ما اول و باطن را
ترتیب نموده داد حسنی یاری و رایات و ملکت نیز به ما داده که به قوانین جنگ و رعایت نام و ننگ
مطلقاً توقف نه باید میرزا ابا بکر گروه ... و شجاع و دلاور است تا چه نزاع و قتال باقی
پیش آمده است اشتغال نیاید و ظفر و غلبه یا ... و کرده ... که لا کرده ... و دخل باید نیست
آیت ثبات ... جمعی ایشان بر دیم ... کرم و هر چه ... مردانه
ثبات ... مقاومت ... او به آنچه وظیفه مردی و مردانگیست بجای
آوریم ... و در ... که در آن کار ... ظفر و نصرت
در ... حقیقت ... که حقیقت واجبست بجای آورده
و قرا یوسف ... به ترتیب ... کرد و سرداران را به جانب ... و کیف
حرب ... با ... و ... و از ... ایشان ... مخالفت ... باشند ... خود را
گرد ... میرزا ابا بکر شنید و روز اول میان فریقین ملاقات واقع شد لشکر جغتای چنانچه شنید
اتفاقاً آثار ... رسانیده مردم ترکمان نیز ... ثبات قدم ورزیده روز اول ... جانی
ورزیده ... مدافعت و ممانعت ... قرا یوسف بنفس خود کوششهای مردانه نموده میان
صف اعدا در آمده ... و ... سپاه جغتای ... کس از دست راست و شش نفر از جانب
و ... او ... ... از اسب ... و ... از اسب ... و ... را از آن ... بیرون
و ... مقاتله ... و ... ... احمد ... بعد از آن مرده کرده ... تزلزل
... سعادت ... و ... به ... سپاه جغتای ... ترکمان ...
دو روز دیگر نیز ... برابر یکدیگر صف آرای گشته و از طرفین دلاوری و مردانگی داد دادند لشکر
میرزا ابا بکر جرات و جلادت نموده چند نوبت صفوف ترکمان را در هم شکستند و مردم ترکمان ...
که چون صفهای ایشان شکسته شده ... و ... بر جای خود ... روز دوم ...

ترکمانان زدند و شکست یکی از اطراف بچند شد و تا غایت شام بکارزار و محاربت مشغول شدند روز سیوم
ترا که جهات اجتماعی روی بمیدان ستیز نهادند و شور و حرب گرم گشت و درین روز میرزا ابابکر گوی
ابا جلادت چنانچه باید در داد و در اثنای آن ضعف و فتور در صفحات احوال او ظاهر شد و ملاحظه نمود که
و در جنگ اهتمام نمود قرا یوسف بکنار میدان آمده روی بجانب میرزا ابابکر آورده بآواز بلند
گفت که بواسطه عداوت تو چندین خونهای ناحق ریخته و واقع شده و میشود مرا آن گفت که
بعنایات و تایید الهی هر که این سعادت و تخت پادشاهی و ملک و مال وی را باشد و دیگر بندگان خلق از
رنج و محنت خلاص شوند میرزا ابابکر این کلمات استماع نموده و بعلاوه بجای خود آنچه در پیش داشت
حمله آورده که مرد و سپاه ولشکر خود را در هم شکسته میرزا ابابکر طرف یورت خود ... برتافت
تا که چند داشته که او در منزل خود فرود آمده و دیگر متصدی جنگ نشده و میرزا
ابابکر در یورت قرار گرفت و اسباب تجملات پادشاهی گذاشته چندکس از خواص خود
که همراه داشت فرار اختیار کرد و بعضی از لشکریان او کشته و برخی در آب ارس غرق شدند
و از کثرت تفاصیل احوال و چند ... که بدست لشکریان ترکمان افتاد از تفصیل آن میرزا ابابکر
کرکنجه رسید چاه و دست قدرت و تاراج بر آورده و بهر موضع که بود نخود چنین
شیوه مرعی داشته و بتبریز رسیده و نهب و سلب مشغول شدند و انواع خرابی و بیداد آغاز
کردند چون شب شد شیخ قصاب که از شهر کرکنجه بود و در صحرا آتش بسیار برافروخت مردم تبریز
ابابکر اقتضا دیده تصور کردند که قرا یوسف بکاوش ایشان آمده است بامداد تبریز ... که از
کرکنجه از مردم جمعی کثیر بگور گشته شدند میرزا ابابکر بتوبه سلطانیه شد در اثنای این او قات
شیخ زاده اعلم جلیل اعظم الشیخ فی الاسلام خواجه سید علی محمد گجلی برسبیل استقبال بجانب اردوی
قرا یوسف آمده او از آمدن شیخ زاده خبر یافته حکایت کرامات و پرسش بخاطر او گذشته
از بارگاه بیرون آمد و شیخ زاده را باعزاز و احترام در آورده و بر خویشتن مقدم نشاندند و اظهار
شوق و شکر کرده و از احوال شهر و خرابی و آبادانی آن استفسار نمود خواجه سید محمد شمه از احوال

زنان و حوادث دوران که به تبریز رسیده بود و در ضمن حکایات رقت انگیز ادا نمود چنانچه قرا یوسف
متاثر و متغیر گشت شیخ زاده او را بر توجه جانب تبریز ترغیب و تحریض نمود قرا یوسف گفت که از
حضرت صاحبقران امیر تیمور گورکان فرزندان بسیار باز مانده اند و من عهد کرده ام که با ایشان
خصومت و معادات نورزم و آنچه میان من و میرزا ابابکر واقع شده از جانب او بوده نه از طرف
من مرا سلطنت و مملکت کاری نیست من بر سر ترکمانی خود خواهم رفت قرا یوسف درین باب مبالغه
مینمود تا عاقبت شیخ زاده بچندین تقریر و جواب دلپذیر نوعی ساخت که قرا یوسف ضبط و حراست
تبریز قبول نمود و بعد از آن حکم کرد تا منادی نوشتند که شیخ زاده سید علی محمد بتبریز رود و حکمی از
حکام و داروغگان از سخن و صوابدید او بیرون نروند و او نیز نگذارد که بر هیچ آفریده ظلم و زیادتی
واقع شود و شیخ زاده را اسب و جامه داده و مقضی المرام بتبریز رود و از ساخت و رعایا و
حاکم و داروغه بدانجانب فرستاد و خود از پیشتان به تبریز رفت و در حوالی مرند قشلاق کرد
و در جمادی الاخر سنه تسع و ثمانمائه امیر بسطام بدرگاه قرا یوسف آمده منصب امیر الامرایی یافت
و همچنین حکام ممالک و محافظان ثغور و سرداران اطراف بخدمت او شتافتند و سلاطین و ملوک
از دست جابر کرشته و ضد و قسمت و تنزل شده و ... از ... پیش گرفت و وضیع و شریف را از عاطفت
نمود **ذکر آل حال امیر جهانشاه و جهان جهنی قضا یار که روی نمود بعد از آن شد** میرزا
ابابکر چون از لشکر ترکمان روی گردان شد بتبریز رسید و چند روز نگذشت در اثنای آن شنید
که جهان تو پچین در قلعه شهر نیریز ... شش قاصدی پیش میرزا عمر بن زنده وان فرستاده است که او را دست
از جاه ... که انهزام یافته خراب و بد حال در قزوین روزی شب میرسانند جمعی بعد از من رفت
باتفاق بر سر او روم بعد از استماع این خبر میرزا ابابکر شهرین پیک را در قزوین گذاشته عازم
شهر سلطانیه شد و پیرامن قلعه را فرو گرفته بمحاصره مشغول شد امیر جهان جای ملازمت پیش آمده بجنگ
مردانه کرد و سپاه شاهزاده روی جلادت بجبال آورده فصیل را گرفتند و محصوره را از دست ارکان
رفته امان طلبیدند و قلعه تسلیم نمودند میرزا ابابکر قلعه را بعلی صدیق سپرده جهان تو پچین را با نوکرانش

چپاول رسانیدند اتکا بسیار و ... قدر مال امان از دهقانان بستد امرا را با بعضی چریک بجانب کرد و پشتان [illegible]
وایشان بدان صوب رفته غنیمت فراوان آوردند و خود بطرف درگزین و همدان توجه نمود و در [illegible]
و کوکتاش بعرض شاهزاده رسانید که بعضی امرا با یکدیگر عهد بسته اند که شما را از میان برگیرند و میرزا امیرانشاه
بر سریر سلطنت نشانند میرزا ابابکر با کوکتاش گفت که اصلا این سخن را با کس مگوی که من ازین واقعه
آگاه شده ام از جمله امرا به عهد توکل ارپس بوقا و پیر حسین برلاس و اسمعیل اتکه را گرفت و بجاوز
این کس را بعمر کوکتاش داد و خواست که توشیروان و بهرود برا نیز بگیرد ایشان خبر یافته بگریختند [illegible]
در موقف ... حاضر ساخته از کیفیت حال ... و منی استفسار نمود توکل ارپس بوقا گفت که
اسمعیل اتکه شیطان راه شده پرسید که گرابجای من ... کرده بجواب داده که پدر [illegible]
میرانشاه و گفت که او ازین اتفاق خبر داشت سوگند یاد کرد که نی میرزا ابابکر آن سه خون کرده را
قتل کرده و سرهر یکی را بولایتی فرستاد و پدر را مصحوب خویش ساخت و از امرا پدرش هر کدام
قصد خبر داشت بزندان ... فرستاد چنانچه دیگر اثری ازو پیدا نشد و عمر کوکتاش و [illegible]
یساول که در ایصال آن خبر او نیز دخلی داشت هر یکی را کمر مرصع و مواضع خراج ملکی معمور بود [illegible]
داشت میرزا ابابکر از درگزین بقشلاق ارمن رفت و چند روز در آن موضع بعزت و عیش و
عشرت گذرانید ذکر محاربه میرزا میرانشاه و میرزا ابابکر با قرا یوسف ترکمان و شهادت یافتن میرزا
میرانشاه بن قطب الدین امیر تیمور گورکان انار الله برهانهما چون میرزا ابابکر از قرا یوسف روی گردان
شد بقلعه سلطانیه رفت که در تصرف کارکنان آن بود و از ولایت درگزین و همدان و غیر ذلک
لشکر خود را آراسته معمور ساخت و درین اثنا شنید که امرا جونی قربانی نور وز و عبدالرحمن و محمد
مرد از خدمت میرزا اسمعیل سلطان اعراض نموده اند آن ساعت راه عراق پیموده او نیز [illegible]
عراق برده و بجماعت جونی قربانی در باب مهمات ملکی مشورت کرده و بدو جهان قرار گرفت که [illegible]
سوی پسم حرکت با لشکر عنقریب آذربایجان شوند و آن ولایت را از تصرف ترکمان بیرون کرده اول
بار میرزا میرانشاه و میرزا ابابکر باسپاهی فراوان از حضرات اطراف متوجه تبریز شدند و قرا یوسف [illegible]

جمعی از قصد کار و ... و با ایشان پیوستند چون این خبر بسمع قرا یوسف رسید امرای عراق را که ملازمت او
مینمودند طلبید و در باب اتفاق با ایشان خطاب کرد که من از قوم ترکمانم و ییلاق من الا تاقت و قشلاق
و دیار بکر و سواحل فرات سلطنت با نسبتی ندارد و اکنون این فرزند عزیز میرزا ابابکر که روی توجه بجانب
شما نیز آورده حضرت صاحبقرانیست و حقوق ایادی نعم آنحضرت و برادران او بر ذمه شما ثابت اگر شما
میل بجانب او دارید هیچ بعیدی و بدیعی نباشد و خلاص اصلاح این نسبت از شما نیز بجد تمامی دوست
و برادری شما میخواهم که بجانب اصلی خود باز روم و شما با میرزا ابابکر و خود مستقل باشید امرا عراق
با تفاق آواز برآوردند که این چه حکایت است ما تا زنده ایم از ملازمت شما جدا نشویم و دست
از دامن توجه شما نمیداریم بلکه نیز اکنون با عیشتی از امرا و با مترتب حرب و اشتغال مینمایم و جان بفدا حکم
و انچه میرزا با آن شما گذشت که حضرت صاحبقرانی و برادر میرزا ابابکر در ذمه حق نمک دار نداشت
امیرزا ابابکر برادر خود را که امیر تیمور گورکان با بسیار اعزاز و اکرام و لشکر اراست در نوبت
گذاشته بود از مملکت بیرون کرده و امرا بزرگ را بقتل آورده و چندین از ارباب تقوی و لشکر یان را
بر ادوال داد و با شش کشید و از روی جور و ظلم و فسق هیچ وقت وجود نیامد و عجیب از آنکه بخدمت
رسانید ... در مقابل آورده است حلال خدمت مرگ در هیچ حساب نبوده و آنرا و آیین و رسم چنگ
نیدانند سرداران عراق شیخ ساعت و برادرش معصوم و منصور و جلال الدین ترک و برادرش
یادگار شاه و جلایر و علیکه و پیر علی مقدم قوم سلدوز و غیرهم سوگند آن عظیم برزبان آوردند
که درین قول صادق و قیم و با میرکیت و موافق قرا یوسف بجنگ جمعی امرا عراق و اتفاق ایشان در
خدمت بودنش ... و ازین اسباب ... تهیه اسباب جنگ و قتال اشتغال نمودند و نزد امرا
عظام و کلانتران حشام و ... از نزول فرمودند بجا نقاره و برا نقاره و قول ... ساختند
و از مردم شهر و ولایت خشم انبوه فراهم آوردند و بهر دو لشکر از جانبین روی بیکدیگر نهادند
و در بیست و ششم ذی القعده سنه عشر و ثمانمایه ملاقات فریقین اتفاق افتاد و قرا یوسف بنابر تصور آنکه
میرزا ابابکر به جوانان کاری خود را بقول لشکر خواهد زد از موقف خود را بیشه ... [illegible]

ضبط آنکه اگر قول احمد و مستیح شود خود را از یمین مساعدت خانه میرزا ابابکر خود متعرض قول نشد
و بابا حاجی از جانب دیگر … خان با جانب برادر تعاقب نمود و در عقب ضبط ترک و برادرش … رسیده بود
آمد و ایشان بابا حاجی … جنگهای عظیم کردند و از طرفین جمعی کثیر کشته و زخمدار گشتند
عاقبت شکست بر ترک افتاده روی بگریز آورد و میرزا ابابکر او را تعاقب نمود تا آن زمان که بوی
لشکریان سر ترک برسید بگرفتند امیر بسطام و دیگر امرا که در جوانغار لشکر قرایوسف بودند در زمان
ضبط میرزا ابابکر به سپاه او رجوع آوردند و جمعی را که با ایشان بر اتفاق با استمالت ایشان بوده نه محال
از جای برگرفتند مردم جونی قربانی چون آثار ضعف و انکسار بر صفحات احوال خویش ظاهر دیدند
و طایفه از این خود و کثرت … خان … قومی از پیادگان ترکمان متوجه قول
میرزا ابابکر شدند و امیر بابا حاجی که با مردم خود در پیش قول ایستاده بودند در مقام نفت
و ممانعت آمدند و از دلاوران ترکمان چند نفر را بقتل رسانیدند و بعضی را زخمدار ساختند
چون از مردم قول جانب ایشان کمکی قدم بیرون ننهاد و زبان مخالفان بیشتر شدند
بابا حاجی خان از مسارعت باز کشید و بعقب پیوست بسطام و سایر امرا و وران مقابل خود را انداخته
قصد قول درآمدند و قلب سپاه که میرزا امیرانشاه در آنجا بود شکست یافت و مردم بهر طرف پراکنده
گشتند در این اثنا غلام امیر موسی و دیگر از لشکر قرایوسف بمیرزا امیرانشاه رسیدند و او
شاهزاده را زخمی کاری زده از مرکب بینداخت و بطمع جامه و سلاح از اسب فرود آمده
آن سرو چمن سلطنت را برهنه ساخته چون زخم او را کاری یافت سر مبارکش از بدن جدا ساخت
تن شهیدش را همانجا گذاشت و اصلا معلوم او نشد که مقتول چه کس است لشکریان روی به
هزیمت میرزا ابابکر و در پیش قرایوسف آوردند و او سر را دید کشف صحت حال آن داد و بیشتر
و بیشتر نزد او غلام ترکمانی که سر میرزا امیرانشاه را بیش قرایوسف آورده بود و نبود مقتول
گشته و سر شاهزاده شهید را پوشش هم ساخته و جسد شهید را تبریز دفن کردند و بعد از مدتی
شمس … استخوان او را بابا و الیه آورده در قبه حضرت کش مدفون گشت چون …

شاهزاده در پس … بابا حاجی که او در روی میرزا … دیگر پیش گرفت میرزا ابابکر بعد از سه ساعت مقصد
کرکیکان روانه شد قرایوسف فرمود که … مجلس … ضیافت نمودند … بان
بدست سپاه ترکمان افتاده و دران جایان هزار پوستین بود و ترکمانان آنرا … در شتند
بهای آن از زمان فروختند و هر اسیری که بدست جمهور ترکمانان افتاده بود او را آزاد … برده
قرایوسف در … مجلس ملیح کرده … دیگر ضیافت نموده او چون اسباب سلطنت بیرون از
احصی نصیب ترکمانان آمد قرایوسف خاطر به پادشاهی قرار داده … و سپاه متوجه پیلاق … شد
امیر بسطام که در آن مصاف آثار جلادت ظهور رسانیده بود … تربیتی عظیم یافت چون در پیلاق
نزول کردند در باب سکه و خطبه … خاطر قرایوسف چنان … که فرزند خود پیر بوداق
بر تخت نشاند … ترکمان میداشت و درین اثنا قرایوسف رسولان با تحفه ها بجانب
فرستاد و … برکات و غنایمی که از اردوی میرزا ابابکر گرفته بود برای ملوک و سلاطین اطراف
آفاق … و یکی از معتمدان خود را با پیلکات … نزد سلطان احمد جلایر ببغداد فرستاد
پیر بوداق … بمصوب … شاهزادگی … سلطان احمد نامه نوشت
پادشاه … سال خود … پدر و پسر چون بدار السلام رسیدند سلطان مشعوف … دیجان
بتقدیم رسانید … افزود … و جواب مکتوب پیر بوداق … نوشت
نوشت و او را بعد … فرزند خواند … و دیگر اسباب سلطنت بدست یکی از ملازمان خاص
مرسل داشت … سلطان بازگشتند چون اهتمام سلطان احمد درباره پیر بوداق
معلوم قرایوسف گشت اظهار بشاشت کرده در باب سلطنت فرزند … او را بر تخت نشاند
و در جمیع ممالک که تعلق بوی داشت خطبه و سکه باسم و لقب پیر بوداق … گشت و در … احکام
و احکام فرمود که چنین نویسند که پیر بوداق خان … و ابوالنصر قرایوسف … نویسند
پیر بوداق مجلس … درآمدی قرایوسف دست او را گرفته بالای تخت نشاندی و خود در پیش
بدو زانوی ادب نشستی و از ملازمان قرایوسف هر کرا امری بایراد … بود بموجب حکم ملازم پیر بوداق

ساخته و هر کجا بود متمکن ماند و بود که قرا یوسف رقم سیورغال بران کشیده بود و بدیوان او باز کشتند
و انصاف آنکه چه بود و این با چنین صورت اکر کسی سیرت جمع داشت و چند روز که درین خاکدان
دنیا بتنگنای جمعیت کرفتار بود و ضرری بهیچکس نرسانید و در عهد او بدور باری و کم آزاری مشهور شد
پادشاهان کیلان و ملوک شروان و والی کرجستان و حاکم کردستان و مردم داران چنین کیفیت و
مادرین ایام در شبانه و بیکشنبه روان کردند و زبان تهنیت کشاده ند و بعد و چون پس بود
نزدیک و ترک و تاجیک رسید قرا یوسف پیش سلطان احمد قاصدی در شبانه کرد چون آنحضرت بجهة
چه بود اولی را فرزند خود و برای او چتره و دیگر تکلفات پادشاهی در شبانه و بموجب فرمان قرا
الانقیاد و ادا فرمان حکومت مملکت آذربایجان برو مفوض داشتیم و خود در مقام سکونت و
انور مملکت در نوع شرعا مذکر بسته ایم چون صورت حال برین نهج بود واجب نمود که بعرض رسانیم
رای عالی حالیکت **ذکر بعضی از قضایای متفرقه و حالات متنوعه** یکی از وقایع آن بود که بعد از انهزام
میرزا ابابکر قرا یوسف سلطان را بحکومت عراق عجم فرستاده و او بدانجا رفته قلعه سلطانیه را از کماشتگان
میرزا ابابکر انتزاع نموده و قزوین و قلعه شهریار و دیگر زمین و مهام او در قبضه تصرف آورده و بعد از
این مملکت بسبب فرمان روی عراق عرب نهاد و اهل و حشم بسیار در پیش او مجتمع کشتند دیگر آنکه چون
از سوی قرا یوسف خان بر آن نهت فتحگاه در وجود در آمده از استحکام ساخت امیر قرا یوسف آنکه
محاصره قلاع را منکر بوده اند از کان بوصار الجام و قلعه مذکور در شبانه او بدانجا رفته در مقام
حصار آمده و ترا که آیین قلعه کیری از نصب عراده و منجنیق و غیر ذلک نیند انستند مردم بوصار چون نزدیک
کنار خندق آمده صف کشیده و تیری چند می انداختند و از شست قضا دو تیری کشاده یافته ترک
بوجا آمده و جراحت استدا و یافته جان زخم در کذشت بعد از آن قرا یوسف بدفع آمده و چون دید
حصار مستحکم است از محاصره پشیمان شد و نزعم او چنان بود که یک مرد جنگی از صد قوی است و بوسته
میکفت که مرده تن نکوید حصار اختیار کند که از اطراف تر جل آید و از نج ببرکی خورده دیکر آنکه
قاضی عماد الدین باشارت سلطان احمد چنانچه مذکور شد عمارت قلعه النجق مشغول کشت و درانکه

اثر آنکه اول آنجا رساید و مردم داران و کلانتران بعضی ولایات که در حوالی قلعه واقع بود کوچانیده بنزد آن
قلعه برد و چون سلطان احمد از تبریز بیغداد رفت و در تبریز حاکمی نبود و قاضی رایت استقلال
برافراخت و بنابر آنکه قرا یوسف میدانست که استحکام آن قلعه بچه وجه مشهوره لکن بیت نشان
کرفته را مونس چند که نزدیک بآن و اقعست بقاضی مسلم شده و بعضی از ولایات دیگر از قلعه النجق بیکار
به سامی واشت شیرمنده و الکه را زمانی داشت چون قاضی عماد الدین از مردم متعین نخجوان بود
و نقش و کیاست ایشان شهرت داشت ذکر نام او بالا کرفت مردم نخجوان مرجع او کرده مردم
برای که بهر جا تقویت مطیع و در نسبت تسلیم مقیم شده بود اندک زمانی اهل نخجوان جمع آمده و مهر
جمعیت قاضی زیاد شد و چون نخوت حکومت در دماغ او رسوخ یافت مردم و داران کف و خلاق
از اتراک و ترکان که درین حوالی بودند و مقام داشتند سخن نمودی با ایشان و گروهی بسیار جماعت
حکم که اندک از ایشان فانی آید و متقاضی آن قاضی با جماعت و داشت که از اتراک ترکمان پیش و پهلوان
دیگر ... قورچی و جلال الدین و شهریاری و غیرهم از جماعت ... بابا قاضی کوچ بقلعه در آمده و ند
و کاخ قلعه را به ایشان سپرده و هر دو هم سوم مرد را بموجب دلخواه مقرر ساخت چون مدتی برین نهج
گذشت ترکان شاهد و کرده شکسته و شیر قاضی همه مردم با پیک اند و تحکم از ایشان را در حکم
ال حامل قید میند نابر بحثی در باطن و خدا انتقام اشتعال یافته با خود قرار داده ند که روز چهار شنبه
بوقت نماز پیشین در خانه قاضی جمع شوند و او را از میان برگرفته قلعه را بتصرف در آورد و ند
مقرر ساختند که چون میلان فرمایند و هر کس که باشد دست بسلاح برده و صلح دو رچهار شنبه
مقرر شمشی بقاضی کفت که ترکان مصیبتی کرده و بوده ند و در خفیه با یکدیگر کفتاری میکنند قاضی با برادران
کفت که قرار مجموع ترکان جمع با یکدیگر دانا مرکز است جایگاه در داریم داخل شهر شده و بروز آن
کنیم در همین روز بوقت نماز که قاضی در خواب بود ترکان در خانه او جمع کشتند و میلان بوده اند
و شمشیر کشیده قدم پیش نهاده و چون شنیده و فغا بالا کرفت تاج الاسلام برادر قاضی که مردی دلیر
و مردی پهلوان بود و با شمشیر کشیده از خانه بیرون دویده و شهر با تیری در خانه کمان نشاد و چپاقی بر سینه

روز دیگر از پیش شهر بیرون کرد و رفت و محمود و برادر دیگر قاضی با قریب دو کمان آمده بود دیگر ای بیرون بهاء
و جاجی و تو بری هم او بیک بود به تیر آخر ساخت بقارن نیمال قاضی پیدا شد با شمشیر کشیده بیرون
دویدند و چندان جنگ کرد که او را پاره پاره ساختند و مجموع نوکران قاضی علاء الدین را کشتند و اول
ایشان را و میان هم تهمت فرمودند با یکدیگر مشورت نمودند و گفتند که اگر با ضبط قلعه مشغول شویم
ممکن که از عهده دارایی آن بیرون نتوانیم آمد اکنون مصلحت آنست که قلعه را به اسکندر بیرون قرار دهیم
سپاریم و خود به ولایت او که بندیم و از آنجا تا توبت اسکندر شیخ را فرمانست همین شب کس با
او باید فرستاد تا خاطر جمع شود و شهر به مطلب اسکندر رو داشت و چون به قزوین رسید حال فرستاد
داشت اسکندر با آنقدار سواره پیاده که داشت بر سبیل ایلغار حرکت آمد و به قلعه نزول کرد و در
احوال این صد نفر اصحاب که گریسته اند شجاعت و صفات حال ایشان ظاهر یافت هر کسی را از مردم
شیعی تعیین نمود و جاجی را قورچی خود ساخت و شهر قزوین را با دست و دیوان نصب فرمود و دیس
نیابت و ندیمی از زمانی داشت و صورت فسخ قلعه را معروض به امیر قرا یوسف کرده ایشه قلعه
ولایت قلعه به اسکندر ارزانی داشت ذکر توجه امیرزاده ابابکر به جانب [illegible]
در سنه احدی و عشر و ثمانمائه میرزا ابابکر از تبریز عزیمت یافت و به ری و شهر و ولایت گرگان
چون به آن حدود رسید ایلچی پیش سلطان اویس پیر امیرانه کرد که حاکم آن ولایت بود و فرستاد که در اول
چهار پایان علف خواهد کرد و سه روز در طرف شهر که خوش است نزول افتاد تا چهارپایان فربه
شوند و ما که چند روز غالبا مصلحت شاهزاده اکثر بایست سلطان اویس در این باب مشورت کرده همگنان گفتند
که اگر او را بدین طرف بیاورد این ولایت زیر و زبر کند و خود و سلطان اویس و امرا در انجا
اطاعت و انقیاد و مبالغه نمودند و امیر بزرگ فرستادند تا شاهزاده را برخوردار و بر خیمه خاص اللطف
شهر رسانید امیر بزرگ در نیشابور با ده وی میرزا ابابکر رسید و محمود نظر التفات و عنایت
و از کمال عاطفت پادشاهانه تمنا اعلام سلطان اویس کرد چون میرزا ابابکر به حد گرگان رسید سلطان
اویس عزم استقبال بیرون رفت شاهزاده را با عزاز و احترام تمام به شهر آورد و در قصر میمون با بهجت نزول

تعیین فرمود و چند روز به عیش و طرب گذرانیدند میرزا ابابکر سلطان اویس را پادشاهی به استقلال
خان تحمل و رسم ولایت را قبضه اقتدار او بیرون رفت و مستی و جمع غلامان فی الحال و اسپ سپاهی فی الحال
بطفو و پیوست میرزا ابابکر گرفتن سلطان اویس را به صورت خیال بیکانست و فرصتش همین اندیشه
در خاطر داشت تا در آخر روزی که با ایشان جنگ رفته و پیرامن قصر را فرو گرفتند و نوکران میرزا
ابابکر که در محلات فرود آمده بودند مجال آن نیافتند که به وی ملحق شوند تا دیگر که آن شب
ملکی که من به در قصر صف کشیده ایستاده بودند آخر الامر جمعی در میان آمده که تمکین قصد شاهزاده
نکند و از بیرون بگذرد و در ولایت خراب گذشتن به قسمی دیگر منعطف سازد میرزا ابابکر از قصر بیرون
آمده به عهد و وفای آن اعتماد نموده به اگر بیرون رفت و عازم جانب سیستان شد و مقصد رسید
بیان او شاه قطب الدین والی آنجا بیان بی مروت و محمود و استحکام یافت و انفعی جبال آن شد که حضرت
خاقان سعید شاهرخ بهادر خان به انتقام و تنگ کشید چنانچه شمه از آن رقم زده و بگلیک جان فرا
خواهد شد تعالی انتقام چون میرزا ابابکر از ولایت گرگان نهضت نمود سلطان اویس را که پیوسته بود آن
مملکت حکم گشت لشکری به جانب گرمسیرات و کیچ و مکران و پیشاور و برادران سپاه طایفه کرکه سیستان
رفته و به جوش میرزا ابابکر رسانیدند که لشکر گرگان قالیست چون لشکرها گرمسیر رفته اند اگر شاهزاده
در حرکت نماید ممکن نمود هنگام فرصت به جانب منعطف میسازد شهر را مستخلص می کند میرزا ابابکر
برق سرعت مراجعت کرده از سیستان متوجه شد و در عشر جمادی الاولی سنه احدی و عشر و ثمانمائه
در آن خطه نزول فرمود و سلطان اویس این خبر شنید متحیر گشت و از غرایب اتفاقات مقارن
آن حال لشکر او از کیچ و گرمسیر مراجعت نموده رسیده بودند و در گرگان بیشتر آمده و در چهارم
رجب سلطان اویس با لشکر جرار روی به جانب میرزا آورده در رابع عشر شهر مذکور فریقین را ملاقات
واقع شد و در اولان جنگ سخت واقع شد ایشان امیر بزرگ از امرای گرگان کشته شد و ب فاطر آب
مجال گریختن ایشان را نیافت میرزا ابابکر در مقابله توقف نموده و هر دو گروه و در مقابل یکدیگر
فرود آمده سلطان اویس فرمود تا پیرامن لشکر او خندق کندند چون شب شد میرزا ابابکر

آورده و ملکان رفته آمده و ازین جانب بسیج آذربایجان نمود و خود بجنید میرزا ابابکر فرمود تا ترکمان
محافظت انداخته باز گشته بودند و دیگر علی الصباح میرزا ابابکر چشم بیاورد خویش و به جانب سلطان
اویس برداشت و خود با فوجی از مردان کار دیده و برده بر دروازه بایستاد که چون
کرده بود هم آویزند از کمین بیرون آمده دست برد نمایند سلطان اویس قاصد آن جماعت
که نظاره داشت میل کرده با لشکر روانه شد میرزا ابابکر گمان برد که از کمان او اگاهی یافته
و ذکر این بیان بعضی دیگر نمود و بنشسته و خود بر ضمیر ایشان مستولی گشته از آنجا خان بر آمده
تا چه رفت و در بسیج کمان آورده و عقل رضت و توقف ملاقات کرده بیرون شمشیر انتقام از نیام بیرون
برده در سپاه میرزا ابابکر نهاد و بنده و قتلی با فراط کردند چون شاهزاده بیحرمت رسید اویس
و احتشام بود پیوسته شد سلطان اویس لشکری در مصاحبت برادر خود سلطان حسین روانه
کردانید و بعد از محاربه با میرزا ابابکر منهزم باز آمدند سلطان اویس بجبران آن کسر مشغول شده و با لشکر
آراسته متوجه میرزا ابابکر شد و بعد از تلاقی فریقین و محاربه فتنی شکست بر میرزا ابابکر افتاد
شاهزاده در آن معرکه زخمی عظیم یافت مرغ روح از قفس کالبد بجانب گلزار عرش پرواز نمود و آن
فتنه و ماجرا چون بسر حکم قضا تقدیر رفت ذکر مخالفت میرزا پیر محمد و میرزا اسکندر با یکدیگر و موافقت ایشان
مادام الدهر با ایشان در مودت و اخلاص بود چون بیان میرزا پیر محمد و میرزا اسکندر اوقات
تا یافت و بغفلت و معاملات ما بین ایشان نسبت بوحشت انجامید و هم بمعاونت که میرزا پیر محمد
میرزا اسکندر را مقید کرد انیده و بدفع اینقدر پیر و عزیمت آن فرمود تا شیراز را بدست آورد و از
توابع و مضافات یزد و پیش میرزا پیر محمد آمدند میر قرقوریی و ابو سعید خان چون گناه اینها و میرزا پیر محمد
عازم اصفهان شد و لشکریان بنده و تخریب عمارات و تضییع زراعات فرمان داد و چون میرزا
رستم بیکبار رو به کینه لشکر پیش نیامد و میرزا پیر محمد از نزدیک اصفهان در همین کار رانی و تاراج
بجانب شیراز باز گشت و میرزا اسکندر را مقید بخراسان فرستاده او در چهار ده رباطی بند
گسسته از راه بیابان بجانب اصفهان بشتافت میرزا رستم مصاحبت او را فوزی دانسته باستقبال

برادر رفت و انشاء میرزا اسکندر را عظمت و احترام تمام بشهر در آورد و میرزا پیر محمد از اجتماع و اتفاق ایشان اندیشناک
گشت و نوکران میرزا اسکندر که در شیراز مانده بودند مقید کردانید میرزا اسکندر سعی نموده که
میرزا رستم پرتو التفات بر تنبیه و پرسش فارس انداخت و هر دو برادر در موافقت یکدیگر با
لشکرهای گران عازم شیراز گشتند میرزا پیر محمد حکم کرد که از سر حد بند عضد الدوله دیلمی که به بند امیر
اشتهار دارد تا دامن قصبه مران کنار رود خانه را که محل گذار آب است مضبوط سازند تو رخواجه را
بر سم منقلای فرمود که بدر بند فاروق رود و مقارن این حال میرزا اسکندر بمشهد مادر سلیمان علی
نبینا و علیه الصلوات و السلام رسیده در قریه کمهر فرود آمده و سپاهی بیاورد تو رخواجه آنجا قبو قنا
دیده و بر ایشان تاخت و همه را متفرق و پریشان ساخت تو رخواجه به میرزا پیر محمد پیوست و
میرزا پیر محمد فرمود تا امرا و تواجیان و هزاره جات گذار آب را گرفته ضبط گذارها استحکام نموده
میرزا پیر محمد بقصبه گذاره آمده و میرزا محمد نیز با لشکر قول رسیده و از رفتن گذارهای مکری تمام بجال
داد یافت و در روز بآخر آمده و ابری سیاه فام در هوا به یکدشت میرزا اسکندر فرمود که اگر امشب
باران بارد از گذارها مشکل توان گذشت به هر طریق هم درین شب از آب عبور باید نمود و با مقیاد ان
عزیمت جمعی از لشکر میرزا در گذاری که مشهورترین گذارها بود و در مقابل همه سپاه فارس بازداشت
فرمود تا نقاره زدن بنیاد کردند و خود از گذاری مجهول را آب زده چون باد بگذشت مستحفظان
آن گذارها این خبر شنیده بجمیع روی بگریز نهادند میرزا پیر محمد باوجود چنین عظیم چون بکل
بود از مستحفظان باز خواست نمود و عازم شیراز شد باد و باران چنان قوی گشتند که از طوفان
نوح نشان میداد و هر دو لشکر از عقب یکدیگر تا زمان شام بشهر رسیدند میرزا رستم در برابر دروازه
سلم فرود آمد بعد از آن بنابر گذشت لای و وحل انبوه به امین کوه رفت اکثر ایام از صبح تا شام
وقت قحق تا هنگام ظلام نایره حرب و قتال افروخته بود و چون زمان محاصره تا چهل روز امتداد
یافت میرزا رستم و میرزا اسکندر دانستند که فتح شیراز متعذر است و بعد از تقدیم مشورت و
از محاصره باز داشته لشکری بجانب گرمسیرات فارس بردند و مجموع آن ولایات را در معرض نهب

و تاراج آوردند بتخفیف جرم و نیت فراوان کردند رایت سعادت اطراف اصفهان بر او افشانده بود
چند گاه میرزا پیر محمد را او را با انتقام پیدا شد لشکر میرزا اسکندر فراوان داده و آهنگ عراق
اصفهان کرده و میرزا رستم بکثرت اتباع و انصار مغرور بوده و امیر حسین جاندار و پسرش یوسف
خلیل از خراسان مخیم خود را آورده و در آن ایام میرزا رستم بواسطه طاعون که در اصفهان واقع شده
از شهر بیرون آمده در موضعی که آن را نشسته بود و چون خبر توجه لشکر فارس در آنجا باو رسید
بمصالح ترتیب نمودند میرزا رستم از روی عجب گفت که قافله شیراز از برای ما مشوقات و تبرکات
می آورند چون میرزا پیر محمد نزدیک رسید میرزا رستم اخرق را که افشانده دو فرسنگ پیش رفت و از
برای مصاف محلی پیدا کرده فرود آمد و قراولان جانبین یکدیگر را دیده هر دو گروه از شدت هراس
آن شب تا روز پاس داشتند روز دیگر میرزا پیر محمد تعبیه سپاه افتتاح نمود و صفوف لشکر آراسته
در برانغار جهانشاه برلاس و طاهر پسر امیر سیف الدین باز داشت و قول را با میر سعید برلاس و شیخ
محمد جوان و صدیق سپرده و جوانغار مقرر شد که خواجه حسین ترتیب دارد با طایفه از امرا نامداران
روزگار باشند میرزا رستم قول را باهتمام سلطانشاه و قاضی احمد صاعدی منوط گردانید و در جوانغار
صادر اغلان و میرزا اسکندر را تعیین نمود و در برانغار امیر حسین جاندار با فوجی از جلادتان شمشیر
گذار تیره زن قرار یافتند چون تسویه صفوف دست داد میرزا رستم پیش دستی کرده و بر سپاه
فارس حمله آورد هر دو لشکر با هم در روی یکدیگر نهادند و از جانبین کوشش بسیار نمودند
آخر الامر شیرازیان غالب آمدند و اصفهانیان عنان سعادت بعزم انهزام برتافتند میرزا رستم
بکاشان آمد و امیر حسین جاندار و پسرش یوسف جلیل و سلطانشاه و محمود آقبوقا ملازم بودند
میرزا رستم ایشان را در کاشان گذاشته خود متوجه خراسان شد و میرزا اسکندر نیز عازم بغداد گشت
چون میرزا پیر محمد انتقام خود کشید حکم فرمود که هیچکس متعرض نوکران میرزا رستم و رعایای مملکت
او نگردند اصفهانیان که مژده امن و امان شنیدند فوج فوج متعاقب یکدیگر میرسیدند و میرزا
پیر محمد همه را بنوازش پادشاهانه چنانکه عادت او بود اختصاص میداد و میرزا پیر محمد بلشکر چند گاه

کرمان

که آن نشسته تا اوغان فرو شدند امیر حسین جاندار با فرزندان از روی عجز و اضطرار پیش میرزا پیر محمد
آمدند و مقارن این حال ایلچی حضرت خاقان سعید رسید و خبر گرفتن ایشان رسانید و میرزا پیر محمد ایشان را
بند فرمود و محمد قپچاق و عیسی کاول را با بدرقه بند این طایفه روانه خراسان گردانید و در راه اهل قم
بهم گفتند که حیف باشد این نامرد که بسته باشند بند را شکسته و گذاشته بکشتند
میرزا پیر محمد خاطر از مهمات کاشان و جرباذقان و امثال آن جمع فرموده عازم اصفهان شد و وقت
آنجا رسیدن بود که آفتاب در خوشه وطن گرفته بود و امسال ... بود و چون مقدم شاهزاده
از وبا در اصفهان اثر نمانده و دیگر باره شهر معمور شد میرزا پیر محمد فرمود که فراقی و خرابی در آب
نشسته و حکومت اصفهان بفرزند خود میرزا محمد شیخ داد و جمعی از امرا مثل امیر سعید برلاس
و شیخ محمد خان و فاضل ملازمت او مقرر ساخت و شیخ جاول را بحکومت کاشان روان کرده و خود
در همین ... از آنجا بازگشت و روزی چند بفراغت گذرانید و متوجه ملاذ خوزستان شد
چه امیر ... سعید برلاس و شیخ زاده که حکام آن نواحی بودند دم از عناد و مخالفت میزدند
و میرزا پیر محمد از موضع ... امیر عبدالله پروانچی و خواجه ... و مولانا صنع الله پیش امرا فرستاد
با عهد و پیمان روان کرد و پیغام داد که اگر در مقام اطاعت آیند ... و عاطفت ارزانی
خواهد یافت چون فرستادگان پیغام شاهزاده بگذاردند امرا با هم مشورت نموده قرار
دادند که باستقبال بیرون آیند میرزا پیر محمد در ... شوشتر فرود آمد امرا با قرابین و پیشکشها
بخدمت شتافتند و شرف بساطبوس دریافتند و بصنوف عواطف و عوارف سرافراز گشتند شاهزاده
... در شهر شوشتر بدار الاماره نزول فرمود و چند روز بخرمی و نشاط گذرانید و عازم دزفول
شد و از آنجا متوجه حویزه گشت و در کنار رود ... و اکثر سرداران و روسا اهتمام کرده و اعراب
حویزه بصوب ... یونس و سید عبدالله پیشکشهای وافر فرستادند شاهزاده ایشان را ...
... ساخته تا سرحد بغداد تاخت بعضی امرا بنابر عفونت هوا و شدت گرما رنجور شدند و بجهت ...
... شد میرزا پیر محمد ملاحظه حال نموده عنان ... گردانید ... بصوب شیراز منعطف گردانید

ثمانمائه **ذکر احوال میرزا رستم و میرزا اسکندر و آمدن میرزا اسکندر بجانب فارس**
پیش برادر بار دیگر میرزا رستم از جور حوادث بخراسان آمده بشرف بساط بوس حضرت خاقان سعید
فایز شده بعنایت و عاطفت مخصوص و از سایر شاهزادگان امتیاز داشت و در باب بعضی از
مرامی که لازم او بود شفاعت نموده ملتمس او بانجاح و اسعاف مقرون افتاد و خاطرش ایمن و
مطمئن گشت و میرزا اسکندر نیز متوجه ولایات خراسان شده در بیابان تون و طبس چند روز را
بر سبیل اختفا بگذرانید چون خواست که [...] آن راه را [...] در طلبش [...]
چاپان بجانب یزد و شیرغان روانه گشته و بآن ولایات رسیده جمعی بدو پیوسته میرزا [...]
که در یزد بود متوحش شده لشکری فراهم کشید و پیش از آنکه احوال میرزا اسکندر انتظام پذیرد
او رفته فریقین بیکدیگر رسیدند و جنگ پیوسته شد و میرزا اسکندر طاقت مقاومت نیاورده منهزم
گشت و جمعی که با او بودند متفرق شدند شاهزاده منشار الیه یزد را فتح کرد و خواست که از حسین صوفی
که در آنجا بحکم [...] که بر [...] داشت گرفته بنا بر آن عزیمت فسخ کرد و در صحرا
چاپان میگشت ناگاه بحوالی ابرقوه افتاد و حاکم آنجا امیر سید احمد ترخان که حضرت خاقان سعید او را تربیت
داده و ارادتی داشته بود خبر یافته باستقبال شتافت و او را بمقام مناسب فرود آورد و ضیافت
پسندیده بتقدیم رسانید و صورت واقعه معروض [...] پایه سریر اعلی کرد اینجا میرزا اسکندر
اندیشمند چون که از پرده غیب چه روی نماید چه بر تو شعور حضرت خاقان سعید برین قضیه افتاد
مصحوب نوکران امیر سید احمد نشان واجب الاذعان فرستاد که مستحفظان طرق و متقلدان
اعمال [...] متعلقان میرزا اسکندر نگردند و بگذارند تا هر جا که خاطر مبارکش خواهد برود
داروغگان ولایات و کلانتران حدود او را مدد دهند و بسلامت بگذرانند و سفارش
نامه هم همراه نوکران امیر منشار الیه در باب میرزا اسکندر از موقف اعلی بمیرزا پیر محمد ارسال نموده
بود و بعد از تمهید مقدمات نصایح مشفقانه و بیان فضیلت رعایت صله رحم و انواع حکایات
انجا ثبت گشته که مقصود آنکه فرزند میرزا اسکندر را بنظر لطف و عنایت و شفقت مخصوص سازد

[...] از نواحی مملکت بدو تسلیم دارد و شرایط اخوت نگه دارد [...] و میرزا اسکندر چون بر مضمون
آن حضرت خاقان سعید اطلاع یافت بدو اعلی خود مشورت نمود و عازم فارس شد تا بیند اگر
شاید که برادرش علاقه اخوت را حفظ کرده [...] از آیینه ضمیر انور بزداید و تقصیر و
بحکم الیوم [...] فرمود و سلطان از جرایم او گذرد و شفقت و ترحم فرماید شب و روز مسافت می پیمود
و صحرا و بیابان قطع میکرد و از رفتن لحظه ای آسوده نه و در بیست و هشتم ماه رمضان [...]
شام از تنگ الله اکبر شیراز گذشته و متعلقان او بیرون گذاشته پیاده بشهر در آمد و بخانه خواجه
حسین [...] رفته در وقت افطار این خبر بمیرزا پیر محمد رسید دست از طعام باز کشید و او را
بعزم [...] طلبید و انواع تعقد و [...] بجای آورده اسباب سلطنت برادر مرتب داشته و فرمود
که در مدرسه [...] رمضان [...] اختیاری شاه شجاع بود بگیرند و [...] و آمده میرزا اسکندر
بخاطر آسوده با مجلس برادر بیرون آمد و در آن منزل بسعادت و اقبال قرار گرفت **ذکر شهادت**
یافتن شاهزاده عالی گهر میرزا پیر محمد بن میرزا عمر شیخ بهادر و خروج میرزا اسکندر میرزا پیر محمد بعد از وصول
میرزا اسکندر بشیراز او را مصحوب خویش گردانیده با لشکر گران متوجه تسخیر گرمسیر شد شاهزاده
مراعی بود و چون بموضع [...] رسید خواجه حسین شربت دار که شاهزاده او را از مرتبه [...] باعلی مراتب
[...] رسانیده بود و با طایفه از شرار صورت غدری در خاطر گذرانید هم در شب اطراف
و جوانب خرگاه فرو گرفته آن سرو چمن سلطنت را از پای در آوردند از خدا شرم نداشتند
و نه از خلق آزرم و میرزا اسکندر بمسافتی از آن واقعه عظمی خبردار شده بود [...] پیش
گرفته بود شیراز [...] شاهزاده [...] رسیده و با توره خواجه که قایم مقام میرزا پیر محمد سعید
شهید بود ملاقات فرمود و کیفیت حال باز نمود و امرایی که در شیراز بودند گمان بردند که این حرکت شنیع
از میرزا اسکندر واقع شده است چون مردم او در تعاقب رسیدند آنچه واقع شده بود تقریر
کردند امرا و اعیان و کلویان شیراز میرزا اسکندر را بپادشاهی بر داشتند و خواجه علاء الدین
محمد که [...] ناموس بود [...] و قیام نمود و حسین شربت دار [...] از آن

جرات و جسارت و شقاوت و خسارت برادر خود می‌دانست میرزاده اسکندر فرستاد و از غایت
غیرت چنانچه داد خود در اصفهان برق و باد متوجه شیراز شده بود و در آن زمان امیر عبدالصمد که
برو روان شده باقی امرا اطاعت و انقیاد اظهار کرده ملازمت او کمر بسته و آن معنی
کاری عظیم بر چهار ترنظام شیراز آمده و در میدان سعادت چتر بر سر آن پادولت برافراخته از
جانب شهر جنگ در انداخت خواجه حسین شربت دار بدروازه مورد بستان و خواجه محمود علامه
سخن گفت و جوابهای مسکت شنید و در آن روز از بامداد تا وقت عصر از طرفین آتش جنگ
کوشش بود و کار مجادله بجایی آورده و در آخر روز یکی از امرا در دروازه مورد بستان
و حسین شربت دار این خبر شنیده و پریشان خاطر گشت جا بجا امرا و لشکریان میل خدمت میرزا
اسکندر کرده شاهزاده فرمود که دروازه مورد بستان بگشادند و در آن شب سرداران سپاه
و آحاد جند بشهر درآمدند و آن غدار نابکار یعنی حسین شربت دار با چند مغلوب بجانب کرمان
گریخت روز دیگر میرزا اسکندر جمعی که با حسین موافقت نموده بودند از میان برداشت
و بر سریر ایالت فارس متمکن گشت و امرا که میرزا پیر محمد ایشان را برسم منقلاء بجانب کرمان گردانیده
بود از استماع این واقعه از هم فرو ریخته و در عقب یکدیگر متوجه شیراز شدند از آنجمله امیر صدیق
و در راه حسین شربت دار را گرفته و یک گوش او را بریده با شتر برسم تشهیر پیشتر نزد میرزا اسکندر
فرستاد بعد از آن معوز ابزار شیخ سعدی قدس سره آورده بودند و در آنجا صندلش را آرایش نمودند
کرده بعضی از بروت و ریش او را تراشیده و برگاو نشاندند و کلاه دوشاخ بر سر نهاده پیش میرزا
اسکندر آوردند شاهزاده از وی پرسید که چرا قصد برادر و مخدوم من کردی حسین جواب
داد که اگر نسبت به او قصدی واقع شده ترا خود بدنیا میرزا اسکندر کارد کشیده بیش
چشم راست او را از حدقه بیرون آورده و فرمود تا بزخم کاری او را بهلاک ساختند و میران محمود
مخدوم کش را باصفهان نزد میرزا عمر شیخ فرستادند و بدان جنبش با بعد از سه روز
بودند ببوخت مجموع امرا میرزا پیر محمد پای در دایره انقیاد میرزا اسکندر نهاده از

داد با وجود آنکه نوکر قدیم شاهزاده مرحوم میرزا عمر شیخ بود قراداغ زنان و امیر عبدالصمد و طاهر اکبر را که
یک ملک آغا را که مخدوم او بود دعوت کرده میرزا اسکندر بر این امر اطلاع یافته امیر عبدالله و امیر عبدالرحیم
و خواجه محمود خوارزمی را بجانب یزد فرستاده خود بجانب اصفهان توجه نمود و در اثنای راه شنید
که حادثه که در خاطر مستحکم شکی گشت در ولایت اصفهان روی نمود بیان این سخن آنست که سلطان
معتصم بن سلطان زین العابدین بن شاه شجاع چون پدرش را نقوبان حضرت صاحبقران بسمرقند
برده او بولایت شام رفت در این اوان از آنجا بازگشته پیش قرا یوسف آمد و محفوظ نظر عاطفت
گشته چند روز در تبریز بعیش و عشرت گذرانید آنگاه باتفاق سلطان جاکیر و دولت
محمد صاعدی عازم اصفهان شد میرزا عمر شیخ بن میرزا پیر محمد و امیر سعید برلاس و امیر جلبان شاه که
در اصفهان بودند باستقبال شتافته جنگ ناکرده متوجه یزد گشتند امیر فاضل از میرزا عمر شیخ
جدا شده و در کوشک زرد بخدمت میرزا اسکندر رسیده صورت حال معروض داشت میرزا اسکندر
امیر صدیق و امیر کیومرث و امیر جانان را در عقب امرا که جنگ ناکرده بجانب یزد رفته بودند فرستاد
و خود در پی دفع سلطان معتصم آورده و هر دو سپاه در حوالی آنجا بیکدیگر پیوستند و بدین سبب
مخالفان دیگر گشته نزدیک قول میرزا اسکندر آمدند امرا ملازمان در رکاب اسکندری بغیرت و دلاوری
حضرت داوری دود از دودمان مظفری برآوردند مخالفان روی از معرکه برتافتند و دو کس
از اعیان عراق و آذربایجان اسیر و دستگیر شدند سلطان معتصم شکسته و منهزم بحوالی اصفهان رسید
جوبی پیش آمد و خواست که اسب از آن بجهاند شاهزاده مردی گران بود خود در آنجا نتوانست
داشت بر قفا افتاد و جلوداری از عقبش رسیده و سر او را از بدن جدا ساخت و آتش فتنه او فرو
قاضی نظام الدین احمد صاعدی قضات متعصب بر پیشانی بسته بر رعایا چهار دانگ و ده دانگ اصفهان
قرا آغا زنها ده و بدین واسطه انواع خرابی بقاع اصفهان راه یافت و در اثنا میرزا رستم برادر
حضرت خاقان سعید از جانب خراسان رسید قاضی احمد صاعدی با دیگر سرداران باستقبال شتافتند
میرزا اسکندر از بعضی خبر یافته امیر عبدالصمد را که از بند یزد خلاص شده بود نزد فرستاده و دیگری

از امرا با جمعیت جمره بابا قاقان روان کردانید و خود عازم شیراز شده جمعی از امرای میرزا پیر محمد که جنگ کرده
متوجه یزد شده بودند در اثنای راه با میرزا اسکندر و صدیق و کیومرث و چهان با ایشان رسیده جنگ کرده
اسکندر بر ایشان غالب گشته امیر جهانشاه با ایشان پیوسته و دیگران گریخته در راه خراسان پیش گرفتند
چون بدانجا رسیدند میرزا رستم را از کوچ نمودند تا اجازت خواسته بعراق آید چنانکه مذکور شده
ایشان نیز همراه بودند و امرای میرزا اسکندر پیش از این بجانب یزد بمحاصره اشتغال داشتند عاقبت
در آن باب جهد نمودند تا یزد را بدیشان بگشادند و امیر عبدالصمد را چپس بیرون آوردند و بجهت ایام
صلح پیش میرزا اسکندر فرستادند و طاهر را نیز گذاشته و میان طاهر و کوتوال قلعه یزد که برادر
یزدان بود ابابکر نام مهتری پدید آمد ابابکر طاهر را در قلعه قائم مقام خود کردانید و بسببی از جانب
از یزد بیرون رفت و طاهر پیش امرای میرزا اسکندر که بمحاصره یزد آمده بودند خبر فرستاد که
غائبیت فرصت غنیمت باید شمرد امرا الحال نیز در قلعه ریختند و جمعی کثیر از اهل قلعه بقتل رسانیدند
میرزا اسکندر را از فتح یزد آگاهی دادند امیر یوسف جلیل را بحکومت آنجا تعیین فرمود و چون میرزا
اسکندر بر مملکت فارس و بعضی از عراق عجم استیلا یافت عرضه داشتی بخراسان پیش خاقان سعید
فرستاد و مضمون آنکه بعد از واقعه جانسوز برادر سعید شهید بنابر ترفیه حال رعایا در امور مملکت آرای
شروع نموده شد و مهمات فی الجمله نظام و انتظامی گرفت اکنون التماس آنکه از برادران بزرگ
مصلحت دانند تا مرز و عراق فرمایند تا ممد و معاون یکدیگر باشیم حضرت خاقان سعید رقم بنام
شاهزاده جوانبخت میرزا بایقرا کشید و اورا طبل و علم و سایر اسباب سلطنت معزز و محترم ساخته
روانه عراق عجم کردانید و بمیرزا اسکندر نوشت که لطف یزدانی و عنایت سبحانی آبا بزرگوار
مارا بمرتبه جهانبانی رسانید و آن منصب عالی از اسلاف باخلاف رسید و چنانچه اکنون ممالک ایران و تورانی
مملکتی که بجنگ و سلیمان علیه السلام موسوم است بآن عزیز اشتغال یافته متعلق بین لشکر تم لازم که
منتج که عقلا و شرعا بر شما عیبه واجبست بجای باید آورد تا موجب مزید دولت و نعمت کرده ... سفرکان
نشد مضمون که ما جنگ را ملاحظه کرده بنابر عجلت او میرزا بایقرا که آثار رشد و نجابت از ناصیه او

طاهر

طاهر و لایح بود و بالفعل روانه کردانیدیم و وظیفه آنکه طریق ملاطفت سلوک دارد تا عقد الفت و التیام
گیرد دائم الموافقت التیام پذیرد و علیه الحمد والمنه که آن سعادتمند از امثال این وصایا مستغنی است
رعایت دقایق مکارم اخلاق خویشتن را در نظر داشته شفقت خویش با بی و هرکه انیسی در ثبات دولت و بقای
سلطنت از عظیم دارد و طریق مکاتبات سلوک داشته ابواب مراسلات مفتوح کردانند و آرزو دلی
گرباشد اعلام نماید تا در اتمام آن لوازم اهتمام بتقدیم رسانند و باجابت موصول کردانند ان شاء الله

ذکر محاربه میرزا رستم و میرزا اسکندر و رفتن میرزا رستم پیش قرا یوسف ترکمان و بازگشتن
مرغ جنگ

میرزا اسکندر چون بواجبی ضبط مملکت فارس نمودند اندیشه بر تسخیر ولایات عراق
مقصور گماشت امیر عبدالصمد و امیر صدیق را بجانب اصفهان روان فرمود و ایشان بطرف ورزنه
قلعه آنرا مضبوط ساختند میرزا رستم از صورت آگاهی یافته با لشکر متوجه آنصوب شده بمحاصره
اشتغال نمود و چون پرتو شعور میرزا اسکندر بر این خبر یافت امیر توکل و امیر یوسف جلیل را با
فوجی از لشکر بامداد محصوران فرستاد و میرزا رستم از توجه سپاه شیراز خبر یافته باستقبال ایشان
شتافت انجامست چون طاقت مقاومت میرزا رستم نداشتند پناه بقلعه ورزنه بردند میرزا رستم
برادر خود میرزا بایقرا که در آن نزدیکی بعراق درآمده بود و تعقد و ملاطفت بسیار نموده با خود یار
و باتفاق محاصره نمودند ناگاه خبر آمد که میرزا اسکندر بتعجیل رسید میرزا رستم عازم اصفهان شد
میرزا اسکندر نیز متوجه آنصوب گشت میرزا رستم سه فرسخ باستقبال نمود و آن دو لشکر با هم ملاقی گشتند
هم رسیدند بعد از سلامی که از جانبین مطارده ... و مجادله نمودند میرزا اسکندر بر موضع آنجا
نزول فرمود و در آن اثنا میرزا خلیل سلطان با دو هزار سوار بموجب فرمان حضرت خاقان سعید بعراق
رفته بود چنانچه در تفصیل قضایا سمرقند کیفیت آمدن میرزا خلیل سلطان پیش آنحضرت و رفتن او بجانب
عراق در این اوراق مذکور خواهد شد ان شاء الله و در این حال میرزا رستم از آنجانب استمداد نموده میرزا
خلیل سلطان بعزم مصالحه برادران بجانب اصفهان روان شد و هر چند کس فرستاده از میرزا اسکندر
التماس صلح نمود مفید نیفتاد و میرزا اسکندر از یکطرف اصفهان مقام داشت و میرزا خلیل از طرف

دیگر شهر در آمده و در آن ایام محاربات قوی حلقه پیوست و مردم بجز آن شد که در اصفهان قحط و غلای عظیم
روی نمود از تعذر وجدان اسباب قوت مردم اندرونی بی قوت گشته میرزا رستم شهر و ولایت
گذاشته روی بازدروی قرایوسف نهاد و میرزا اسمعیل سلطان پای تجلد فشرده در شهر توقف نمود
میرزا اسکندر همچنان بر سر نزاع و جدال بود و درین اثنا طایفه از لشکر گرد و شول بر بخت میرزا اسکندر
بازگشته دندشش ترک محاصره کرده بجانب شیراز در حرکت آمد خلق اصفهان ببلاء غلا مبتلا و
گرفتار شدند که نطاق نطق از احاطه آن عاجز گشت گویند که در ایام محاصره اصفهان میرزا اسمعیل سلطان
بر سر فالیز درویشی رسید که در آن شهر به آب چاه مزروع گردانیده بود درویش خربزه آورده
وظایف خدمت بتقدیم رسانید میرزا اسمعیل سلطان خواست که درویش را رعایتی فرماید میسر نشد
ده نیم بابن قدر [illegible] نبود [illegible] شاهزاده که گنجهای عالم را انتظام
میداد در اندک زمانی به ده درم فروماند فاعتبروا یا اولی الابصار میرزا اسمعیل سلطان بواسطه
جوع از اصفهان بری رجوع نمود و صورت واقعه معروض حضرت خاقان سعید گردانید القصه میرزا
رستم چون بنواحی تبریز رسید امیر قرایوسف مرتب و مفرح او را استقبال نمود و باعزاز و اکرام
هرچه تمامتر او را بشهر درآورد و بترتیب طویهای عظیم فرمان داد و آنچه وظایف مروت و انسانیت
بود بجای آورد و میرزا رستم پیشکشهای لایق گذرانید و از برای نزول شاهزاده خانه خواجه
محمد طوزکه بهترین خانهای تبریز بود تعیین رفت و فراخور او تحف و مایحتاج مرتب گشت
میرزا رستم و قرایوسف در خلوت با هم صحبت میداشتند و در باب تنظیم مهام ملک از هر نوع سخنان
میگذشت و میرزا رستم او را بر تسخیر ولایت عراق ترغیب میکرد و میر قرایوسف در جواب میگفت که
از عراق بجز [illegible] حاصلی نیست مال فراوان و اسباب تجمل در ولایت روم و شام است
تسخیر آن مملکت بسهولت میسر شود و از ولایاتی که در تحت تصرف داشت [illegible] و چون
تو از هر کدام که خواهی سیورغال شاهزاده سازیم [illegible] از آنجا یراق تقاعد کرده در سبیل
اتفاق روی جلادت بدیار شام نهیم و بعد از تسخیر آن عنان عزیمت بجانب روم [illegible] میرزا رستم را تعلق

تمام باصفهان بود همچنان در توجه آن صوب اصرار مینمود آخر الامر قرایوسف طایفه از ترکمانان را فرمان داد
که در رکاب میرزا رستم بجانب اصفهان روان شوند میرزا رستم پسر خود میرزا عثمان را پیش قرایوسف
گذاشت و خود روی توجه باصفهان نهاد و قرایوسف میرزا عثمان را تعظیم و احترام تمام مینمود و بنگاه او را
بر تمام امرا مقدم میداشت و در اثنای راه ترکان میرزا رستم را گذاشته بگریختند میرزا رستم با خواص
خویش عازم اصفهان شد قاضی احمد صاعدی که صاحب اختیار آن مملکت بود با سایر اشراف
و اعیان اصفهان برسم استقبال روان شدند و میرزا رستم را بشهر درآوردند و مدتش قریب
دو ماه در اصفهان کامران و کامکار روزگار گذرانید چون خواجه احمد صاعدی بخلاف رای
شاهزاده در فیصل قضایا دخل مینمود میرزا رستم در قتل او با خواص و مقربان مشورت فرمود گفتند
که چون [illegible] و خواجه بیمار کی و خواجه آید روز آخر روزگار او بانجام رسانید بموجب مقرر روز
سیوم خواجه [illegible] ساخته اصفهانیان بعد از قتل خواجه با میرزا رستم دل دیگرگون کردند و میرزا
رستم تاب مقاومت نیاورده عازم خراسان شد و در اواخر شهور سنه اربع و عشر و ثمانمایه بپایبوس
حضرت خاقان سعید مستسعد گشت و بانواع انعامات و تشریفات اختصاص یافت آنحضرت آنچه
محتاج الیه شاهزاده بود بدو ارزانی داشت بعد از رفتن میرزا رستم بخراسان میرزا اسکندر
در فارس و عراق علم فرمان فرمایی علی الاطلاق افراشت و شهر قم را مسخر گردانیده باصفهان رفت و
کوکب طالع او بدرجه شرف رسیده دار الملک سلطان ملکشاه سلجوقی را تختگاه ساخت

ذکر مقتول شدن علاء الدوله پسر سلطان احمد جلایر و نقاری که میان قرایوسف و سلطان احمد
واقع شد و دولت خاندان ایلکانی و انقراض ایام حیات سلطانی

در زمانی که امرا عراق از تبریز
مراجعت کرده به آذربایجان پیوستند سلطان علاء الدوله پسر سلطان احمد جلایر را بر خود حاکم ساخته
گاه و بیگاه پیش او مجتمع میشدند [illegible] شوکتی و کشی نبود و چون بحوالی استراباد رسید سلطان
علاء الدوله قاصدی در خفیه پیش پادشاه حاکم آنجا فرستاد که آن جماعت که عازم ولایت آذربایجان
شده اند [illegible] فقوت طاعت پادشاه در حرکت آمده

بلشکر بر سر داد ایشان رفت طایفه از انجماعت که اهمی داشتند کشته بودند و هرچه داشتند برده بودند
و حاجی که ماندند بودند دست از اجال و اثقال شسته مجموع را گذاشته با اهل و عیال بیرون
رفتند علاء الدوله پیش پدر پادشاه رفت و بموجب اشارت حضرت صاحبقرانی خواهر سلطان علاء الدوله
که دختر سلطان احمد جلایر بود پدر پادشاه در حباله نکاح داشت علاء الدوله چند روزی در استرآباد
بغلا گشت روزگار گذرانید متوجه خدمت قرایوسف شد قرایوسف در مقام تربیت او در آمد
نه خیش انعامات شکار آسوده خاطر گذرانید چند وقت ملازم بود آخر الامر امرا و مراتب عرض
رسانیدند که مصلحت آنست که علاء الدوله را پیش سلطان احمد روانه گردانیم که توقف او درینجا مستلزم
فتنه و پریشانیست قرایوسف علاء الدوله را پیش خود طلب کرد و گفت که میان ما و پدر تو بیانی
چنان بغلاظ ایمان تاکید یافته و با یکدیگر در مقام محبتیم در قیه شد که تو که بحبت غربت گرفتاری اکنون صلاح
چنان مینماید که بخدمت پدر بجهت عبارت غایلی روزی نهاده که بهتر تبریز نزدی که از دل او پیش از
پیش مجتمع خواهند گشت و انجمن موجب فتنه خواهد قرایوسف او را در آغوش کشید و اسب و جامه
داده روانه کرد و خود بجانب خوی روانه شد سلطان زاده چون از اردوی قرایوسف بیرون آمد
بعوا جمعی مردم بدانموز که همراه او بودند متوجه تبریز گشت چون بدانجا رسید طایفه از رباب
پیش او جمع آمدند حاجی کوچک رکابدار که از قبل قرایوسف حاکم تبریز بود این خبر شنید فی الحال
سوار شده پیش علاء الدوله رفت و گفت که فرمان پادشاه چنان بود که تو بتبریز نیایی چرا مرتکب
امر شدی علاء الدوله جوابی ناملایم گفت حاجی کوچک او را بند کرده پیش قرایوسف فرستاد و قرایوسف از
جواب علاء الدوله در غضب رفته او را مقید عادل حوزه فرستاد و فرمود که در چاه زندان قلعه او را
محبوس نگاه دارند درین اوقات سلطان احمد بجد تمام در استحکام بغداد سعی مینمود و مال فراوان
افتاده بود و در عمارت مدینة السلام صرف میکرد چنانچه این سخن آنست که در وقت توجه حضرت
صاحبقران مغفور بجانب بغداد بسیار دلی بد نمود و جواهر خود را در صندوقی نهاده بمعاونت معتمدان
موضعی که هیچکس گمان بآنجا نبرد پنهان کرد درین نوبت که بدار السلام آمد آنها را بچنگ آورد و شهر

محکم تر ساخت و خندقی عمیق در پیرامن آن فرموده تا حفر کنند چنانچه آب از شط بخندق می آمد و باز بشط منتقل
از عمارت برج و باره بغداد بپرداخت رسولان پیش قرایوسف و پیر بوداق فرستاده با تحف
و هدایا و در باب پرسش که مهم بچس بود هیچ سخن نگفت پیغام داد که در بهار آینده بواسطه ضعف
مزاج که طاقت گرما بغداد ندارد در ییلاق همدان اتفاق نزول خواهد افتاد و قرایوسف در آن مرتبه
درخواست سلطان احمد علاء الدوله موافق مزاج نیفتاد و از پیغام توجه بجانب همدان نیز ناخوش
گشت و گفت میان ما و او عهد و پیمان واقع شده که قصد مملکت یکدیگر نکنیم من خود نقض عهد نکنم اگر
او مرتکب این کار ناپسندیده میشود حاکم است این نوبت ایلچی سلطان زاید و از احترامی نکرد چون بهار
شد قرایوسف بییلاق الاتاق رفت و حشری نموده در ظل رایات او مجتمع گشته و بضبط آن ولایت
مشغول شده تا هنوز در نیس عادل جوزه رفت و از انطرف سلطان احمد با غلبه و ازدحام تمام
بییلاق همدان آمده همدان در تصرف گماشتگان بسطام جاگیر بود ایشان در قلعه متحصن شدند سلطان
احمد تابستان در انجا گذرانید و با پانزده قشون آراسته بشکل متوجه سلطانیه شده در قلعه سلطانیه
معصوم برادر بسطام حاکم بود سلطان شرذمه روزی او را محاصره کرده کاری از پیش نرفت و
پیش معصوم فرستاده او را بخیانت و عاطفت پادشاهانه نوید داد معصوم بدان سخنان التفات نکرد
سلطان گفت صبر باید کرد تا خود پیش آید مقارن این حال خبر رسید که اویس نامی در بغداد که نفرت
سلطان موسوم شده بود و بعضی مفسدان عرب پیش بغداد را در نظر او جلوه داده اند و قصد تسخیر
انجمنی گشته سلطان از در سلطانیه مجال توقف نمانده عازم دار السلام شد چون بدان حدود رسید
فی الجمعیت مخالفان از هم فرو ریخت و اویس مذکور در پیش شب که غیرمایه فتنه و فساد بود گرفتار
شده درین زمان که سلطان از سلطانیه بازگشته ببغداد رفت قرایوسف قشلاق در تبریز کرده بهار
بنابر تعرض قراقشان بولایت آذربایجان و اسپند های والی انجا پسر طهرتن قرایوسف با لشکر
گران متوجه آنصوب شد و پسر خود شاه محمد را که ارشد اولاد او بود جهت محافظت مملکت در اوجان
گذاشت سلطان احمد فرصت قرایوسف غنیمت شمرده از مردم اویرات و ترکمان که سر از متابعت قرایوسف

کشیده بودند و چپاو عراق عرب و احشام کردستان و لرستان و دیگر ممالک گرد آمده و لشکر گردون شکوه
از بغداد به همدان آمده و از آنجا به تبریز توجه نمود شاه محمد پسر قرا یوسف از راه جان کوی رفت و سلطان
با تجمل و زینتی تمام در غره ربیع الاول سنه ثلث و عشر و ثمانمائه بشهر در آمد چنانچه پیشروندگان در تکمیل آن
قریب صد قطار شتر خیمه و خرگاه و سراپرده و بارگاه و دیگر احمال و اثقال او میکشیدند و جنیبهای اسبان
و اشتران و استران پیشتر کتلهای شاهی بوده و آنروز نه نقوز اسب بر پیشم کوتلها نهاده و لجام مرصع
پیش پیش او میدوانیدند و بر بالای سر ایشان چتر زربفت مرصع داشته بودند و مرغی از طلا
زیر چتر ترتیب داده و بودی بعد از چند صفوف زده و آن مرغ تعبیه کرده و امرای عظام در رکاب
میرفتند و از عقب ایشان پرچمداران و صاحب جیشان که لازم بودند با جامهای زربفت هر یک
نوعی از سلاح در دست گرفته می شتافتند و بر دست راست سلطان شاهین آقا که صاحب اختیار
مملکت بود قدم بر خاک مینهاد و بر دست چپ او بغداد آقا چماق داد سرفت و از پیش و عقب سلطان
مقدار یک تیر پرتاب یک هیچ سوار نبود و در اکثر شهرها آیین بسته انواع آرایش بتقدیم رسانیده
بودند و هر چند قدم از زر سرخ و سفید مسکوک بر سر او می پاشیدند و هر چند گام که اسب
مینهاد پای اندازهای قیمتی بر زمین میگسترانیدند سلطان لعلی بر تاج داشت که دیده از نظاره
آن خیره گشتی و بدین آیین و عظمت سلطان احمد در دولتخانه تبریز نزول فرمود و جمعی از امرا که در عقب شاه محمد
ولد قرا یوسف رفته بودند در حوالی خوی باو رسیدند و بعد از کوشش فراوان هر دو گروه دست از
کارزار باز داشته هر یک بطرفی که مقصد ایشان بود رفتند چون قرا یوسف بنابر طلب پسر خود از زنجان
بانجا رسید خلق آن شهر در تسلیم مملکت تعلل نمودند و اعیان آن دانستند که قرا یوسف بر ایشان
کرده شهر را بر ایشان تسلیم داشته باز کرد و قرا یوسف بدین معنی راضی نشد و آغاز محاصره کرده جماعت
سادات و موالی و اعیان و اشراف از زنجان بیرون آمده شهر تسلیم نمودند و سکه و خطبه بنام و القاب پیر بوداق
خان مزین گشت و آن دیار با توابع و لواحق بسیورغال قرا یوسف جای خاطر خویش پر مهر کرده
گردی نهایت منقاد او بود و ارزانی داشت چون دوره فتح از زنجان گذشت خبر استیلای سلطان احمد

بر ممالک آذربایجان مسموع قرا یوسف گشت امرا و معتبران سپاه جمع آورده در باب صلح و جنگ با ایشان
مشورت فرمود همگنان بر محاربه سلطان احمد با قرا یوسف اتفاق کردند و در باب یکجهتی و خویش داری
عظیم بر زبان آوردند قرا یوسف همه را الکیک بوعدهای جمیل خوشدل گردانید و مقرر شد که بجمیع
بتبریز آیند و از زنجان روان شده مسافت پیموده بصحرائی که قریب بشنب غازان بود و سلطان احمد
در آنجا توقف نموده بود رسیدند و در آن منزل فرود آمده بتهیه اسباب مقابله و مقاتله مشغول شدند
و صباح روز آدینه قرا یوسف از یورت خود سوار شده میمنه و میسره و قلب و جناح آراسته روی بشنب
غازان نهاد و سلطان احمد نیز با لشکری انبوه متوجه او گشت و بعد از تلاقی فریقین جنگی عظیم واقع شده
از طرفین خلق بسیار بقتل رسیدند عاقبت ترکمانان غالب آمده لشکر سلطان روی بانهزام نهادند
و باطراف و جوانب پراکنده گشتند سلطان احمد در معرکه بشاه دده چارلخان کرد را دید و در وقت فرار
ترکمانی مجهول باو رسیده دو تا دانسته و ضرب بوده و سلطان را از اسب بینداخت و سلاح و جامه
قیمتی پادشاهانه گرفته او را گذاشت و سلطان بسوراخی که آب از آنجا بیرون آمده در رفت و آنجا
در دشت هم آنجا نشست که تا چند کسی از عقب او می آید ناگاه از قضا پیری کفشدوز از شهر بیرون آمده
بر بالای درخت جوز برآمده و نظاره جنگ میکرد و در آن حال که سلطان پیاده از معرکه روی گریز آورده
اسب او را شناخته دانست که راکب پادشاه و عالی مرتبت است بزیر آمده پیش سوراخ رفت و گفت
برگشته ای پادشاه عالم این چه حالت سلطان گفت خاموش باش و سر ما را فاش مکن که مردم
در این شهر بسیارند چون شب شود در رویم و دو روز چاره پایان از ایشان بستانیم و ترا رعایت کنیم و همین
که بغداد رسیم ملوک بعقوبه را بسیورغال تو ارزانی داریم بر این جمله بسته پیر کفشدوز بخانه رفت
و او عجوزه داشت که بجوز زدن تفال نمودی و از امور آتیه و قضایای مخفیه حکایت کفتی پیر با زن صورت حال
در میان نهاد آن عجوزه نهاد جوز زدن آغاز نهاد و چون از آن کار فارغ شد شوهر را گفت که
میان ما و بغداد و بعقوبه مسافتی بعید است و عاید نفعی بما نخواهد رسید بهتر آنست که چون شب درآید مردم
پیش سلطان جمع شوند دیگر ترا با او ملاقات دست ندهد و صیدی چنین از دام بجهد از آن پشیمانی

کنون مصلحت آنست که پیش قرا یوسف روی و کیفیت حال باز نموده سوگند نیک بستاند گفتش و روز دیگر
معقول افتاده متوجه درگاه پادشاه شد در آن روز میرزا خوان و اختاجیان سلطان را جمع آورده بود
ایشان تفحص میکرد که سلطان احمد چند اسب همراه داشت و چند با خود همراه برده باشد و چند دیگر بدست
سپاهیان افتاده ناگاه پیرکش دوزنی بکاشی مجلس قرا یوسف درآمد و گفت سلطان احمد در خانه
نزدیک پنهانست اگر پادشاه خواهد جمعی را همراه برم قرا یوسف گفت این چه تهمت باید که وقت این
چنین نرخ قطع کرده باشد پیرکش دوزنی بر قول خود اصرار نموده عرضه داشت که متهمان خود را
در پیش داده قلعه را برهم قرا یوسف مردم افتادی خویش شیخ درسون و پیره‌ی شیرچی و محمود
ایناق و تمش همراه کفش دوز روان کرد ایشان رفته سلطان را مانند گفتار از سوراخ بیرون آورده
سلطان بر سر برهنه با یک پیراهن قبای خلق در دوش انداخته و طاقیه کهنه بر سرش نهاده و نقش زیر کفل
اسب پیره‌ی شیرچی سوار کرده بمجلس قرا یوسف رسانیده امیر یوسف برپای خواست و سلطان را پهلوی
خود نشانده و زبان عتاب برگشاده با سلطان خطاب کرد که اصلا بر قول و عهد تو اعتماد نیست بارها قرآن
مجید و اسماء بزرگ الهی سوگند خوردی که قصد من و مملکت نکنی و خلاف آن کردی قرا یوسف بر نکاتی که
نکاتی که در دل داشت اظهار فرموده و حرکات ناشایست که در ایام گذشته تا غایت از وی صادر
شده بود باز نمود و بعد از آن او را از موضع جلوس برخیزانده و در صف نعال نشانده پیر بوداق خان
درآمده بر کت نشست امرا و اعیان با سلطان گفتند که مملکت تو تیره و پیر بوداق خان پسر امیر
را بزرگی نمود و در تفویض ممالک آذربایجان باسم پیر بوداق خان نشان به آب زر گرفته و تکلیف که سلطان
بخط خود نوشت اکنون گفتند که شاه محمد را در ممالک آذربایجان گذاشته بودیم و تو آمدی و
از دست او انتزاع نمودی اکنون یورت قدیمی خود بغداد را مع مضافات به او باید داد و فرمود که
باب نشانی دیگر بخط خویش در قلم آورد مضمون آنکه فرزندان و احفاد و اقوام آنجه که در بغداد اند
مستحفظان قلعه نیست و اگر بیت که تمکن در بغداد را بفرزند رشید امیر غیاث الدین شاه محمد جان
از روی دانسته میباید که چون از تو جدا آنگاه شوند فی الحال بیرات و شکنی بیرون آیند

نقایع خلایع و قرائن به او بسیار نمود و ابواب مخالفت مسدود کرده اند و قد تقدم القدم باعث انقیاد
تلقی نماید چون سلطان از نوشتن این سطور فارغ شد قرا یوسف و امرا هم در آن مجلس تلقی کرده
شاه محمد را امیر زاده ادر سلام کرده امرا و اعیان و سرخیلان احزاب و غیر ایشان از تجدید که این
جنگ بوده و دادن و در رکاب شاه محمد روان کرده قرا یوسف با سلطان احمد گفت که
اگر نقض عهد و پیمان کردی و قصد جان من لشکر کشیدی من ترا میکشتم اما سلطان روی سلطان آورده
گفت که خاندان سلطان اویس را تو خراب کردی و بازماندگان و ارکان دولت او را کشتی و از تو هیچ
کاری که لایق باشد صادر نشده و نخواهد شد فی الحال از جای خود برخواست و شمشیر از میان کشاده
قرا یوسف انداخت و گفت حیات این شخص موجب فتنه و فساد است اگر او را زنده بگذاری همه
وشورش روی نماید نزد عقلا عدم او بر وجود رجحان دارد و امرا عراق متفق الکلمه گفتند که امان داد
سلطان احمد بهیچ وجه مصلحت نیست آن ترکان صادق جواب داد که بجانب او تعالی اگر خواهد چون
در لشکرین باشد اند نجات من خطور نخواهد کرد و من سوگند خورده ام که قصد او نکنم و اصلا بخلاف
خود عمل نخواهم کرد سلطان معروض داشت که این شخص چندین خون ناحق کرده است و ضمان حاضر اند
تو قصد او مکنی حکایت هم کن قرا یوسف ساکت شده امرا عراق بستمش را گفتند که سلطان احمد شیخ علی
یورت او بود و پدر و خواجه جعفر تبریزی زانو زده عرضه داشت که سلطان احمد برادر من را بناحق کشته و سلطان
بر صدق قول او گواهی داده و از بسیاری مبالغه ایشان قرا یوسف بقتل سلطان احمد همداستان شد خواجه
و چند کس دیگر بخانه رفته و سلطان احمد را بخفه هلاک ساختند روز دیگر امرا انجمن کرده قرا یوسف
سلطان بعرض رسانید که او موجود اگر دیر رود سلطان احمد جام آخرت در کشیده است و باشد و از او نگوید
که سلطان احمد زنده است چندان مبالغه میکنند که روی نماید قرا یوسف سلطان را گفت که
امثال این امور منوط برای تو است سلطان فرمود که نعش سلطان را در مدرسه خواجه شیخ کججی نهادند و صوفی
بر او پوشیده روزنامه سلطان را بدانجال گفت تکین
یافت بعضی از فرزندان سلطان احمد که در جنگگاه گرفتار شده بودند همان شربت چشیدند سلطان علاء الدوله

که در غور محبوس داشتند موجب بود و قرا یوسف برادر او در تشیید سلطان احمد را تجهیز و تکفین کردند و
در نجف در پهلوی برادرش سلطان حسین که به تیغ غدر او کشته شده بود و در تمهد خون ساختند و بنیا جای آفات است و
محل مکافات در بعضی اوقات ظالمان هم بجزای عمل سیئه خویش گرفتار میشوند چون خبر واقعه سلطان احمد
بسامع علیه حضرت خاقان سعید رسید از خواجه عبدالقادر گوینده که چند سال در خدمت سلطان احمد بسر برده
بود پرسید که در باب قضیه دوست خود هیچ ساخته خواجه عبدالقادر این رباعی گفته در محل استعلام عرض داد
خاقان سعید رسانید نظم عبدالقادر زدیده هردم خون ریز با دور سپهر نیست جای ستیز
کان مهر سپهر مرد و بر ما گاه تاریخ وفات گشت قصد بتر بزا القضیه شاه محمد ولد قرا یوسف خان بود
که بعد از قطع مسافت بدار السلام رسید بعد از کمال مشتاقی که از اصغار سلطان احمد که در بغداد حاکم بود
ایشان را رتبت حکمیتی نشسته که بحکمیت داد و شهر را گرفت و بر تمامت ولایت عراق عرب استیلا یافت
و در آن مملکت مدتها حکومت کرد و لشکر فراوان جمع کرد و مال بیکران اندوخت و سکه و خطبه بنام خویش
موشح ساخت و دیگر پسر پیر بداق و قرا یوسف نیز تعرض با او نکرد گفتار در قضایای خراسان
و عزیمت حضرت خاقان سعید بجانب سیستان بعد از ختان شاهزادگان در شهور سنه
احدی و عشره و ثمانمائه حضرت خاقان سعید پرتو التفات بر حال اولاد و احفاد انداخته فرمان داد تا
طوی عظمت ترتیب کردند و موضع باغ شهر که ترتیب قلعه اختیار الدین در نفس دار السلطنه هراة واقعست
آرایش دادند و نسبت با شاهزادگان غیاث الدین میرزا بایسنقر و جلال الدین میرزا محمد جوکی بهادر سنت ختان
بتقدیم رسانیدند ناگاه خبر رسید که میرزا ابابکر از کرمان بسیستان آمده شاه قطب الدین والی آن ولایت
دم از محبت و ولا او زده این معنی را موجب استغفار از ساحت رضای حضرت خاقانی سعید انداخته بجرم شهر یار جهت
قدر قریه ... فرمان داد و اعلام ظفر اعلام در شهر جمادی الاول سال مذکور از دار السلطنه
هراة در حرکت آمد چون رایات ظفر شعار بقصبه اسفزار رسید بر حسب اشارت کامکار سپاه جلادت
آثار در جهای داوودی در خود و کلاه های کیانی در بر و حاضر گشتند و جنود
ظفر نمود از اسفزار روان گشتند و والی آنجا شاه اسکندر تا نلکین بحمایت قلعه و ذخیره فراوان و مدد اهل

مسعود کشته شد پیر علی در کشید و بجای عاقبت پیش نیامد چو یک منصور باشد قضا بر هم بر جا بر تفقد نموده
هزار مرد جلد از قرا و با شاه اسکندر در حصار بودند و بهادران سیستان مثل محمود شهنه و بوتاو محمود
محمود و پهلوان سوار و فیروز و ایشان متفق شده مجموع ولاة آن سرزمین پشت به دیوار حصار داده
با اینها و جمعی از سپاه فیروزی مثل محمود شاه نکودری و یوسف عراقی و خدای داد
دیگر حمله کردند و از دیوار گذشته چاه و بیابان در آمدند بهادران جانبین در هم آمیختند
و شمشیر بر یکدیگر ریختند مخالفان چون دستبرد لشکر قیامت اثر مشاهده کردند فرار کرده در قلعه خزیدند
ارکان دولت و اعیان حضرت در نصب عراده و منجنیق و کندن نقب اهتمام تمام نمودند نقب یک جهه
امیر شاه ملک و دو جهه امیر مضراب یکی جهه امیر ترخان و یکی جهه امیر حسین صوفی ترخان و دو دیگر
جهه امیر جهانشاه و دیگری جهه امیر جلال الدین فیروزشاه و دو دیگر تعلق به امیر نوشیروان بیک
و یکی جهه امیر فرمان شیخ و یکی امیر سید علی ترخان و دیگری به امیر یوسف خواجه و امیر کنده و مولانا
ابراهیم صدر و یکی با میرجاه شاه و دیگری بامیر موسی شیخ و امیر محمد شرف و طایفه سرداران سپاه
ظفر شعار از اطراف و جوانب حصار خندق و نقب میکندند و پیش می بردند مردم قلعه نیز بر کوشش
بها در آن زمود مدت دو شبانروز از آتش و کارزار بود اهل حصار چون علامت دولت
اقبال بر حال لشکر نصرت مآل مشاهده کردند چاره را غیر اطاعت و انقیاد ندیدند اسکندر تا نلکین
پهلوان شمس درانه و سایر سرکشان قلعه از در بجز بخشش آمده امیر شاه ملک شفیع ساختند امیر
شاه ملک ایشان برای جرایم عرضه داشتند بخشش و خواهش نمود ملتمس او بانجاح
اقتران یافت شاه اسکندر و سرداران قلعه بحضرت شاه شتافتند ارباب جرایم جرایم و مواطف خسروانه
اختصاص یافتند چون خاطر خسرو جهانگیر از مدد قلعه فراه فارغ شد رایت فتح آیت بجانب حصار ارک
برافراخت و پهلوان شمس درانه را مجدد خلعت پوشانیده با معارف سیستان برسم رسالت پیش شاه
قطب الدین فرستاده او را ترغیب و تحریض بر موافقت فرموده و از دولت خانه رفت و مخالفت ترغیب و تحذیر
نموده پیغام داد که اگر شاه قطب الدین بخلاف گذشته بدرگاه عالمپناه شتابد بمزید عاطفت

بظهور نخواهد پیوست حق حلیم است و لکن به شهید اگر با قصد عرض و مال او نداییم و اگر نصیحت را بسمع رضا
نماید و از خواب غفلت بیدار نگردد شاید که امری نسبت سپاهی و رعیت آن ولایت از مکمن غیبت
بمنصه ظهور آید که در شریعت و معدلت جایز نباشد چون انجامات ولایت سیستان نموده بهای فیروزی
شعار ارک را مرکز وار در میان گرفته اهل قلعه در مقام ممانعت و مدافعت استوار ایستادند و آغاز
جنگ پیوسته شد لشکر منصور آب از ایشان باز گرفتند و ارباب قلعه به آب چاه روزگار میگذرانیدند جماعتی
نقب زده آب چاه و غیره را بستند شاه و حضرت که محافظت حصار مردان کارگزار و در پیره داشت
پیشانی استکانت بر زمین نهاده و از سر عجز امان طلبیدند حضرت خاقان سعید ملتمس او مبذول داشته
لشکر از پای دیوار حصار باز خوانده و در باره شاه حضرت عنایت و عاطفت ارزانی داشت و اهالی
باقی قلاع دیگر که در آن نزدیکی بود دست در دامن استیمان زده امان یافتند چون آن ولایت مفتوح
و مسخر شد موکب همایون در جنبش آمده هیرمند محل نزول لشکر نصرت شعار گشت شاه قطب الدین با آنکه خود
بنای گرمسیر تفرستاد آتش خشم جهانسوز زبانه کشیده بمعظمات امرا تحفه فرمان داد که بندهای سیستان
که از عهد رستم باز بسته بودند بشکستند و همه را ویران ساختند دست نهب و غارت در آن ولایت
برآوردند و در مواضع از مزارع اثر نگذاشتند با وجود آنکه در آن مملکت غله بسیار میباشد در
اندک زمانی درد و قحط از در میان برآمد و خرابی بسیار در آن دیار از لشکر راه یافت میرزا
رستم در آن ولا از عراق آمده بود و امیر مضراب برحسب فرمان بر ولایت زره رفت و همین طریق
سلوک داشت چون آثار بی غایتی در آن مملکت بر ... ظاهر شد که ... ویران مقصود بود حضرت خاقان
سعید عزم مراجعت فرموده ولایت فراه را باشاه اسکندر پیرشاه ... که آثار مردانگی و
انوار فرزانگی از ناصیه او ظاهر بود ارزانی داشت و ... دار السلطنه هرات بازگشت ... وجود
حجسته ... آنحضرت رنگ ... گشت درین اثنا ایلچی ... خان پادشاه ختای رسیده تحف
حضرت صاحبقران مغفور رسانیدند و بصنوف نوازش و عنایت مخصوص گشته بجهت اطراف بازگشتند

وفات ایشان میرزا ابراهیم سلطان و شرح انتقال ملک او برخداوندان بصیرت و هوشمندان صافی ضمیر

مخفی و محجوب نماند که شایستگی امر خطیر سلطنت و شغل جلیل خلافت و منصب ... و عروج بر معارج جهانداری
بی سابقه عنایت ربانی و مقارنه تائید سبحانی خیالیست محال و باطل و اندیشه ایست ... که ... مقدار
آن بجود و کثرت رجال و بسیاری اموال بیرون از اندازه ملک ... بجلال میسر شود و مقصودی بدست آید
و پنداری بود بی حقیقت تر از سراب چه از اسباب شوکت و جهانبانی و مقدمات مملکت و کشورستانی
که میرزا ابراهیم سلطان را دست داده بود ... تا آن غایت بشکل ... امیر شده باشد
و در سلک ... ارتحال حضرت صاحبقران ... امرا ... بزرگان ... که در ... مملکت
با او بودند بیشتر ... بدولت او مجتمع چون در آن حدود ... و حضرت صاحبقران
مجلس ... بزرگی ... منتقل را ... بر داشتند و جمهور امرا و طبقات حشم
در رکاب او عازم سمرقند شدند چون بحوالی آن بلده ... رسیدند اصول و اعیان و ... اهتمام
اختیار کرده ... و خزاین ... استقبال
شتافتند و مقالید و مفاتیح گنجها را تسلیم شاهزاده نمودند چنانچه شمه از این بیان ... شده و در آن وقت
شهری بمعموری و آبادانی سمرقند در ربع مسکون هیچ ... و ... از هفت اقلیم عالم علما و فضلا
و اکابر و اشراف و هنرمندان و ارباب حرف و سایر طبقات امم و طوایف بنی آدم در آنجا مجتمع
بودند و خزاین خسروانه ... و سلاطین ذوی الاقتدار از ... تا اقصی بلاد روم و ... ترکستان
تا نهایت شام و آن مرز و بوم از خوارزم و دشت قبچاق تا پایان روس و چرکس و ...
و دیگر ... و پیشکشهای ملوک و حکام از بلاد و دیار کفر و اسلام بآنجا ...
... بود و چندان نقره را ... و طلا را ... مرصع و جواهر نفیس ... و تجملات
پادشاهی از ... و جوشن و خیمه و خرگاه و سراپرده و بارگاه و دیگر ... و سیف و سنان در
خزینه موجود بود که هرگز ... آن بخیال جمشید ... نگذشته بود و در وقت ...
... و ... مملکت ... آن شده ... چنان با آن همه
اسباب ... و ... از سوار و پیاده بی کلفت جنگ و ... حرب ...

و آن زمان بدست میرزا خلیل سلطان افتاده بود و اندک زمانی بر هیچ باز نهاد و شاهزاده بشار الیه دست اسراف
و اتلاف برگشاده و در مدت چهار سال از آن همه زر و زیور و گنج و گوهر اثر نگذاشت جمعی دونان که لیاقت
یک دینار نبوده هر یک بقطار بخشیده بود و دیگران که هر فردی از ایشان مستحق صد تومان بودند در آرزوی
یک تنگه می مردند اگر احوال را کما ینبغی داده که همه ایشان سبب زوال و اختلال ملک و اقبال او شده
انجمن انجم ارباب دولت و اصحاب کفایت را افزاید که اجتناب از آن واجب و لازم است تنبیه او
از آن احتراز نمود یکی آن بود که فرومایگان را برکشیده بمرتبهٔ امارت رسانیده و از غایت غفلت
آن چنان نیز هم خاطرها را کبار و خوانین وضیع مقدار ازین حرکت رنجیده بر بخیدند هم بدیده
در دو غیر آن آنکس ان آشیانه نگرفته و خواجه حرمت اشغال دولت امیرزاده خلیل سلطان آن بود که او
چنانچه ذکر رفت یکی از سراری امیر حاجی سیف الدین شاه ملک نام تعلق خاطری پیدا شده و بنای حضرت
صاحبقران آن شیفته را در نکاح آورده و مدتی حرم زدیده و بعد از آن سپس در ایام وصال او خلل بملک رفت و چون
نوبت سلطنت بشاهزاده رسید یکبارگی شیفتهٔ جمال او شده و عنان تمالک و تماسک از دست داده
بعشق شاد ملک در من و خاطر همه دل بود و از صواب دید آن اهل عقل کار او جای نشد تا میرزا خلیل
سلطان با شاد ملک خود این و بر رای حضرت صاحبقرانی را که نسبت بدو رتبه مادری داشته
بر سبیل تکلیف جا نشانیده او که خدمتکاری آن آستان نداشته این معنی علاوه رنجش ارکان دولت
و اعیان حضرت بلکه جمیع وضیع و شریف از شاهزاده بیزار و متنفر گشت و آن همه دولت و اقبال و شکوه
جلال میرزا خلیل سلطان بسر حد زوال رسید بیت نکویی نماند در آن خاندان که بانگ خروس آید از ماکیان

گفتار در نهضت موکب همایون از باغ شهر و وصول رکاب همایون بیلاق و نیس و متوجه شدن او و از آنجا بجانب ماوراء النهر

چون حضرت خاقان سعید عید مبارک رمضان در هرات بگذرانید و شرایط عید و آداب آن روز رسید قیام نمود خسرو انجم در بیت الشرف نوروز
رایت اقبال برافراخت آن حضرت فرزند ارجمند خود میرزا ابراهیم سلطان را بمحافظت دار الملک بگذاشت
و امیر جلال الدین فیروزشاه را ملازمت او باز داشت و فرمود که امیر لطف الله چاپان تور و مرد قوتوقه

بر ترکستان رفته لوازم حزم و احتیاط مرعی دارند و تفحص مجهنه عازم باد و قیس شد و متابعان امیر خلیل
با حضار عساکر منصور شرف نفاذ یافت در اندک زمانی سپاهی زیاده از چند و چون در ظل رایات
همایون جمع آمدند چون این خبر میرزا خلیل سلطان رسید او نیز از سمرقند با لشکر فراوان بجوانب کش آمده
آنجا خبر یافت که خداداد حسینی که در زمرهٔ مخالفان انتظام داشت بکنار آب جند رسیده شاهزاده
مشار الیه امیر الله داد و امیر ارغونشاه را با سه هزار سوار نامزد آن صوب کردانید هر دو لشکر نزدیک
رسیده در مقابل هم فرود آمدند و در جنگ تعجیل نمی ورزیدند امیرزاده خلیل سلطان قاصدی پیش او
فرستاده و طلبیده شاهزاده با چهار هزار سوار ایلغار فرموده تا بقریهٔ شیراز راند و آنجا فرود آمده
خداداد حسینی برین حال اطلاع یافته روز خود را پنهان نمود و شب همه شب بر جناح استعجال شتافت
و باستکام خاطر پیش تقربهٔ شیراز رسیده از جانبین جوانان در میان آمده و میران بمحاربه اشتغال داده
عاقبت لشکر سمرقند شکست یافته میرزا خلیل سلطان از آنجا بدر برده و خداداد فی الحال شاهزاده و سمرقند را بدست آورده
و شاهزاده بر شاه تمیز نمود که میرزا خلیل سلطان هر کجا که رفت از آنجا و اطراف ولایات فیرپیتا و تا کاشغر و اراضی
متصرف گشت و این حادثهٔ عجیب در بیست و هم ذی قعده سنه اثنی عشر و ثمانمائه وقوع یافت چون بر مسامع
شعور حضرت خاقان سعید امیر جهانشاه میرزا خلیل سلطان فرستاده و خداداد حسینی چون بردی
ظفر یافت نوکر خود و نوکر میرزا محمد جهانگیر را مصحوب امیر جهانشاه روانه کرده و ایشان در ربات عشق نمود
بموکب اعلی پیوسته و بعرض رسانیدند که امیر خداداد میگوید که امروز بنابر خدمتکاری آن حضرت
از قید مخالفان خلاص شد اکنون هر چه فرمان شود عمل نمایم حضرت خاقان سعید جوابش را بمراد او نوشته
فرستاده پیغام داد که آنچه در پرده غیب مستتر بود ظاهر شد و ما متعاقب ایلچی بر سبیل ایلغار متوجه
بتقدیم خواهد رسید باید که امیر خداداد توقف نموده بقبله اقبال کرده که خایات و حمد و ثنا
و در ششم ماه شوال بکنار آب جیحون معسکر همایون گشت امیر شیخ نور الدین در آن وقت متوجه بجانب ماوراء النهر
حضرت پادشاه کردن اقتدار قرار داده بود که هر گاه که ماجه تو ظفرمند را از افق این دیار طالع گرداند
حسن بوده که در همایون خود را همراه موکب ساخته خیل بخاک برده همه خویشتن را آماده چون خداداد از توجه

عالیجاه چون از سمرقند ایلغار بر سر امیر شیخ نور الدین تاخت و مردم او را پریشان و پراگنده ساخت
مراجعت نمود و موکب حضرت شاهرخی بفیروزی و فرخی از جیحون عبور نمود و در این اثنا میرزا احمد
میرک و میرزا سید احمد که امیر خداداد ایشان را بتسخیر ولایت حصار فرستاده بود و متعلقان هم آمدند
متوجه درگاه سلاطین پناه شده شرف پای‌بوس دریافتند و بنوازش پادشاهانه سرافراز گشتند و
خبر بسمع پادشاه معدلت شعار رسید که چون رشته امید خداداد حسینی از دامن آستین زلف عروس مملکت
منقطع گشت میرزا خلیل سلطان را بند کرده و بمزید نعمت شمرد حضرت خاقان سعادت قرین در ضمان نصرت و تأیید
پادشاهی با تمامی لشکرها متوجه دار الملک سمرقند شده و پیشتر امیر علیکه را با اخبار دیوان بدان جانب جهت حفظ
و ضبط خزینه و اموال خلیل سلطان روان فرمود و میرزا محمد جهانگیر و امرا و ارکان و اکابر و اعیان و دستاربندان
شهر برسم استقبال در ربط ایام آمدند و بالتفات پادشاه اسلام سرافراز گشته و بسعادت اوج سموات رسیدند
و در عشرین ذیحجه از میمنت قدوم خسروانه زمین بخشگاه حضرت صاحبقران سعادت قرین پای شوق بر چرخ برین نهاد
و ظل عنایت و رأفت و نصفت و حمایت آنحضرت بر دوش اهالی آن دیار مبسوط و ممدود گشت و چون
حق در مرکز خود قرار گرفت امیر خداداد در بار با ... جانب ... و در موضع ... حضرت خاقان سعید
لشکر ... ملک سعید ... کجای او ... در راه ... مردم ... امیر ... خواجه و امیر حسن
خواجه خواجگی را فرمان داد که بجهه دیپستان رفته ملطفا خداداد را تیمور و حمزه و قوم قوچین ... شده
برخبر بوده معاون یکدیگر باشند و ... ایلچی از پیش خداداد حسینی فرستاد که توپیش ... این بوقوف رسانند
که ما از ... که مقصود آن شدیم غرض از سر غار شناخت ... ما از ان کار نشنود ... م و هنوز طریق اهتمام
بنا بنسبت بندگان قدیم و چاکران برجاده عبودیت مستقیم دانسته باشند و حسن و فاء دیرینه
شعار معلوم او شده و ... غایت امری واقع نشده که موجب اعتراض و اجتناب او از ... رفته باشد
اکنون باید که متوجه این جانب شود تا از مزید احسان ... او در محفوظ ... درشود و چون
ولد بنان ... خداداد ملاقات کرده با دار رسالت قیام نمود خداداد در جواب گفت که
امیر شیخ نور الدین آن حضرت را برین مزاج نخواهد گذاشت اگر او را بند کنند من بیایم و بخدمت سرافراز گردم

خاقان سعید از این جواب در غضب رفت و دفع فتنه آن حق ناشناس پیش از اهم مهمات دانسته بجانب مغولستان
در حرکت آمد **ذکر توجه حضرت خاقان سعید بجانب مغولستان و سوختن فتنه خداداد**
حسینی آتش غضب شیخ جهان و شاه دوران حضرت خاقان سعید عزم یورش مغولستان جزم کرده
رایت جلادت بدان صوب برافراشت و انتقام خداداد حسینی بر ذمت پادشاهانه از جمله مفترضات
شناخت و از سمرقند بیرون آمد چون قریه شیراز مخیم اعلام دولت شد برادر گشت میرزاده رستم و امیر
زرقان و امیر شاه ملک و امیر نوشیروان بحسب فرمان برسم منقلای روان شدند و میرزا میرک احمد و
میرزا بایقرا و امیر سلطان شاه برلاس و امیر حسن صوفی نامزد منجه گشتند حضرت خاقان سعید موضع
محاذات سپاه و تیامت علامت ساخت و از پیش امرا منقلا خبر آمد که خداداد حسینی که امیر شیخ نور الدین
بجانب آمده تا هر مصلحت باشد بتقدیم رسانیده شود آنحضرت امیر شاه الیه را بدان طرف فرستاده بود
اثنا صورت بسر بیع روی نمود که آینه خیال محکمی نقش بدیرش آن نمود و کیفیت واقعه چنان بود که
خداداد از پادشاه مغولستان استمداد نموده برادر خود شیخ جهان را بمعاونت فرستاده امیر خداداد
حزم و خوشدل شده خرامان و نازان باستقبال شیخ جهان بشتافت و از مضمون مثال **بیت** هر چند که
هر که غافل شاید که ملک فرخنده باشد غافل شد تا آنکه نسبت برادر محمد جان وظایف خدمت و لوازم مهمانی
کما یجب و ینبغی بتقدیم رسانید امداد با خواص و معتبران خویش در میان نهاد که خداداد حسینی مردی حق
ناشناس نمک بحرام بیوفاست چه پادشاه چندان عنایت و ملاطفت که حضرت صاحبقرانی درباره او
اکنون میشنود که این ناکس با اولاد کرام آن حضرت چه نوع معاش میکند و مردم چنین شخصی بر وجود
در میان خود رها ندارند و بر قتل او اتفاق نمودند و ... بگرفتند و سر بریده پیش او از بدن جدا
ساخته پیش امیر شاه ملک فرستادند **بیت** سری را که گردن از اطاعت کشید کرده و تنش بر آستان تو
افگنده کشان آورده **ذکر تفویض مملکت اندکان بمیرزا میرک احمد و میرزا عمر شیخ و آمدن**
میرزا خلیل سلطان در جمیع ایالت ولایت ماوراء النهر بمجدد و نام زاده عالیان میرزا الغبیگ گورکان
چون مملکت ماوراء النهر در تحت تصرف کارگزاران حضرت خاقان سعید ملک‌ها قرار یافت پرتو التفات

برادر امیرزاده امیرک احمد بن شاهزاده مرحوم عمر شیخ بهادر که در آن مدت طریق جان‌سپاری مسلوک میداشت
بود انداخت و زمام حکومت او رکند را در کف کفایت او نهاد و برادر او میرزا بایقرا و امیر حمزه
و امیر بوپیکان را بدان ولایت فرستاد و مقرر بر آنکه بعد از ضبط و نسق امور آنجایی باردوی همایون
باز گردند اما استقلالی بر خداداد و پیرش اتفاق داده که در قلعه شادمان حصیه نسبت مبرم همراه آورده
و بعنوف نوازش سرافراز گشته امیر شیخ نور الدین که برحسب فرمان ملازم ملاقات خداداد بود
چون شرائط مشورت اگر رخصت فرمایند صورت حال باز گردم و دو دست تصرف انجماعت را کوتاه
گردانم حضرت خاقان سعید اجازت داد و مشروط بآنکه زود باز آید و میعادی مقرر کرد که از آن تجاوز
ننماید امیر مشار الیه تعجیل نموده روان شد و درین اثنا مبالغ حلالی است که میرزا خلیل سلطان بعد از
واقعه خداداد و لکا و باناز را با خود مشوش ساخته بطرف الان قلعه رفته با امیر عبد الخالق تیمور
خداداد و نه که بر تو پیوسته است حضرت خاقان سعید امیر شاه ملک را با دیگر سرداران مدد انجماعت ستاد
تا ایشان را بدست آورند و بنفس همایون عازم سمرقند میرزا خلیل سلطان از امیر شاه ملک التماس نمود
که او را من باز دهید که از غیبت پیرون آیم امیر عبد الخالق نیز فرستاد که شما از در قلعه برخیزید که من
متوجه درگاه عالم‌پناه میشوم امیر شاه ملک مصلحت در ترک محاصره دیده عازم اردوی اعلی گشت چون امیر
شیخ نور الدین در آن محل نبود حضرت خاقان سعید مولانا قطب الدین قرمی و امیر توکل برقرار از
حضرت خاقان مغفور متصدی مهمات امور بوده پیش امیر شیخ نور الدین فرستاد که مقرر چنان بود که
بزودی مراجعت نمایی موجب توقف چیست او در جواب گفت که عنایت پادشاهانه در باره بنده بسیار
واقع شده و از تقصیرات خود منفعل مجمل آنکه مرا در بیولا از آمدن معاف دارند چون رایت ظفر نشان
بخراسان مراجعت نماید بخدمت میرسم مقارن آن حال میرزا خلیل سلطان از الان کوه با امیر شیخ نور الدین
پیوست مولانا قطب الدین و توکل بازگشته سخن او معروض گردانیدند حضرت خاقان سعید سخن شیخ نور الدین
مسموع نداشت و عنان عزیمت بجانب او معطوف ساخت و در آن اوقات نوکر قدیم میرزا خلیل سلطان
تحکی کاتم آمده کیفیت حال و صورت نیاز و دولتخواهی او را معروض داشت حضرت خاقان سعید را

بلطف بیکران مستظهر ساخته بازگردانید شاهزاده با بعضی کارفرستاد که آنحضرت عهد و پیمان بسته الحمد
هرگاه فرستید همراه او بخدمت مبادرت نماید حضرت خاقان سعید امیر شاه ملک و امیر حسین صوفی ترخان
و امیر علیکه کوکلتاش را نامزد فرمود که متوجه جانب او گردند و در حضور بعضی کار او را قسم یاد کرده که ریت
الیات قصد جان فرزند خلیل سلطان نکنم و او را معزز و محترم دارم اگر کسی قصد او کند بعقد
وسع و امکان در دفع او سعی نمایم سخن اصحاب اغراض در شان او نشنوم امرا این عهد و از آنحضرت
شنیده متوجه او گشتند که میرزا خلیل سلطان و امیر شیخ نور الدین در انجا بودند چون بدان حدود
رسیدند امیر شاه ملک در کنار آب سیحون توقف نمود و امیر حسین صوفی و امیر علیکه با میرزا رفته میرزا
خلیل سلطان اتفاق کرده در حضور امیر شیخ نور الدین سخنان حضرت خاقان سعید بعرض او رسانیدند
شاهزاده مستظهر و آسوده خاطر روی باردوی همایون نهاده در موضع اوزون شرف تقبیل انامل
حاصل کرده صحبت مجلس انس و جاه طرب گشت و از خاطر خطیر حضرت جهانگیر دارائی سعادت بیکانب میرزا
مرزوزد و ولایت مملکت ماوراء النهر و ترکستان را بفرزند سعادتمند خود نور با صره خلافت الغ بیگ
میرزا گورکان ارزانی داشت اگرچه شاهزاده در باب عدالت و نصفت آیتی بود و احتیاج
بپند و وصیت نداشت آنحضرت گوش هوش او را بدر مواعظ مشفقانه و نصایح پادشاهانه بیاراست

ذکر تفویض حصار شادمان بمیرزا محمد جهانگیر و قندهار و کابل بمیرزا قیدو و تربیت یافتن مردود
مفوض شدن بلخ و نواحی آن بابو الفتح میرزا ابراهیم سلطان چون ضمیر آفتاب اشراق شهریار آفاق از مهمات مملکت ماوراء النهر
پرداخت رایت مراجعت بصوب دار السلطنت هرات بر افراخت و ولایت حصار شادمان را بمیرزا محمد
جهانگیر بن میرزا محمد سلطان بن تیمور گورکان ارزانی داشت و شاهزاده را بابادی رعیت و تنظیم امور ملک
وصیت فرمود و خود بنفس نفیس روی بولایت حصار نهاد و چون موکب همایون از جیحون عبور نمود
مملکت قندهار و کابل و غزنین را که محل آل سبکتگین بود بمیرزا قیدو و مرزو و قندهار جنید میرزا پیر محمد جهانگیر
عنایت فرمود و فرمود که مردم آن مملکت را بنور معدلت و احسان جا دارانید و مضمون کلام الملک یبقی
مع الکفر و لا یبقی مع الظلم را نجاطر گذرانیده و چمن ملک را از خار ظلم ظالمان و مفسدان پاک سازد و

سبب استقامت دولت شهنشاه و از طریق سویت و عدالت درگذرد و چه از آن رای جهان‌گشای عالم
آرای پادشاه هفت کشور بتحقیق آن شد که حکومت فتح و اهل رستمدار تا حدود کابل و بدخشان بر جلال
شاه و چهل کامل فرزند ایشان منتقل گردد خویش ابوالفتح میرزا ابراهیم سلطان که در تمامت الوس
جغتای بحکم مجموع بلاد ایران و توران در فنون فضایل و مکارم اخلاق و محاسن آداب نظیر
عدیل نداشت حواله فرماید و بنابران فرمان قضا جریان نفاذ یافت که شاهزاده که در دارالسلطنه
هرات قایم مقام حضرت اعلی خاقانی بود متوجه ادای سلطانی گردد و آن جناب امتثال اشارت نموده
بر مرکب استعجال سوار شد و در شانزدهم رجب بهرات رسید و سعادت وصول پیوستن دریافت
و بعد از آنکه زمین بیار حضرت خاقان سعید را ملاقات ساخت بضبط ممالکی که باسم آنجناب موسوم
شده بود در پیشاه و در وقت وداع زبان خجسته بیان حضرت خاقان سعید این مقال ترنم کرده شد

بیت: که ناید بگیتی کسی پایدار همان به که نیکی بود یادگار و چون مهمات آن ولایت برحسب اراده مقرر گردید

یافت حضرت خاقان عنان عزیمت بجانب دارالسلطنه هرات انعطاف فرمود و در شانزدهم ماه شعبان
بشهر دولت و شرف رسید و آن عرصه بهشت طراوت روضه رضوان یافت **ذکر بعضی قضایا که**
بعد از مراجعت خاقان سعید در ولایت خراسان دست داد یکی از آنجمله آن بود که سید علی
بن امیر سید کمال الدین بن امیر سید قوام الدین که حاکم آمل و ساری بود در ری بدرگاه جهان پناه آورد مفصل
این مجمل آنست که حضرت صاحبقران مغفور هنگام مراجعت از دیار مصر و شام حکومت آمل و ساری را
بجانب مرتضی شاه ارزانی داشت و درین ایام که حضرت خاقان سعید در ماوراءالنهر بود سید
مرتضی برادر امیر سید علی مذکور با او ... هزار سپاهی فراهم آورده بقصد برادر کرده
و امیر سید علی بولایت خراسان آمده و مشمول نظر عاطفت گشته حضرت خاقان سعید تفقد شده او را
ملکیتش باز رسانند خواجه محمد شرف سمنانی را مقرر فرمود که در مصاحبت امیر سید علی بجانب ساری
رود و با سید مرتضی گوید که حضرت صاحبقران مغفور ولایت آمل و ساری را به برادر تو مسلم داشته
و تو اکنون در آن منازعت شکل وظیفه انکار ابطال ... بعد از مدتی که آنحضرت موکد گردانیده و داده ...

ساخته نفرهای که ایشانی موجب کدورت ضمیر آنحضرت خواهد شد و محمد شده و آنکه امروز ما با جماعت در تو
ملک خراسان نشسته‌ایم و خاطر از جمیع جوانب جمعیت و ضبط آن مملکت خاطر احتیاج نهضت ... که
... بنا داشته باشد اگر جناب مرتضوی سخن بشنود و لشکرها در آن حدود مجتمع اند و اشارت عالی
... اورا مشوش نشده چون خواجه شمس الدین محمد و امیر سید علی باسترآباد رسیدند خواجه شاه را
رفت و سید مرتضی را هرچند نصیحت کرد فایده بران مترتب نشد عاقبت امیر سید علی طایفه او در
استرآباد و با خود متفق ساخت و بطریق شبیخون متوجه ساری شد و سید مرتضی را بیرون کرده بار
دیگر در آنجا پایه تمکن یافت دیگر آنکه امیر ... شاه جغتای که شاه بهاء الدین ... را بقتل رسانیده بود
روی امید بکعبه آمال آورده بود و هم از سعادت زمین بوس فایز گشت حضرت خاقان سعید او را نوازش
بوعده‌های جمیل امیدوار ساخت دیگر آنکه از طرف خوارزم ایلچی والی آنجا رسیده و پیشکش کرد
جنبانید فتح ماوراءالنهر تا بداده آنحضرت بعد از نوازش او را رخصت انصراف ارزانی داشت و همچنین ایلچیان
پولاد خان و امیرایدکو بهادر و دیگر حکام دشت قپچاق بدرگاه شهریار آفاق رسیده پیشکشها و سایر
جانوران شکاری آورده و مراسم تهنیت فتوحات که تجدید در ولایت ماوراءالنهر و ترکستان واقع شده
بود بتقدیم رسانیدند و آنحضرت همه را اسب و جامه و زر داده و با خبر دیگر خواسته و از جهای پولاد خان
و امیرایدکو و امیر ... جلالات و تحفهای گرانمند که سزاوار پادشاهان ذو اقتدار باشند تعیین نموده و امیر حسن کاوا
کوکلتاش که همیشه تمییز اتصاف داشت فرمان داد که پیش پولاد خان رود و بجهت شاهزاده جواب تهنیت
میرزا الغ بیک که ... از خاندان خانی ... جنگیز خانی خطبه کند و امیر حسن کاوا بموجب فرموده
نمود دیگر آنکه طایفه از ترکمانان که در موضع ... و دهستان ... بودند و ... به پادشاه زادگان
... و بنده ... از مقام ایشان تیمور ... بتقبیل دولت چند ... را جمع کرده بصورت عدم
باز آورده و خود بشرف ... متشرف شده زبان باستشفاع و استغفار گشاده و مرحمت بیدریغ
ذیل عفو بر زلات آنجماعت پوشیده و ایشان بفراغ خاطر اماکن خود قرار گرفتند دیگر آنکه در تاریخ انگه
حکام سیستان از کردار خویش نادم شده عرضه داشتند که اگر آنحضرت از جرایم در گذرند و بجهت ایشان

خاطر این بندگان جناب ارشاد مآب ولایت ایاب زین الدین ابوبکر خوافی ارسال نماید همه این بشنید بتجدید
ستایش حضرت خاقان سعید جناب تقوی مآب هدایت انتساب را رخصت فرمود و آن جناب روان شد
چون نزدیک بمشهد رسید ایلچیان ولایت باستقبال مبادرت کرده شرایط اعزاز و احترام بجای آوردند
و جناب شیخ شمه از عاطفت و عنایت آنحضرت اگر نسبت بمردم سیستان معلوم کرده بود ولایتها بکار
سیستان آن دیار را بشاه مسعود و برادرش شاه قطب الدین و قاضی سابق میرزا علاء تاج و دیگر اعیان بیرون
مدد کار سپاه طلبیده آمدند جناب شاه ولی در باب شفاعت ایشان فصل شیخ تقریر کرده رقم بخشش
جبلی در حرکت آمده رقم عفو بر جرایم ایشان کشید همه را بعاطفت بیکران اختصاص داد و شاه نصرت
شاه محمود را که در بند بود اطلاق فرمود و همراه اکابر سیستان پیش پدرش فرستاد و شاه مسعود ملازم
رکاب حضرت انتساب گشت و دیگر از وقایع آنکه خاطر آفتاب آثر صاحبقران جهانگیر متوجه تعمیر ولایت
شده آن دیار در زمان چنگیز خان بآتش قهر پسرش تولی خان سوخته بوده و بجز خاک و خاکستر از بنا
و عمارت آن چیزی نمانده و باستصواب این عزم فرمان قضا جریان نفاذ یافت که از مجموع بلاد خراسان
دور و نزدیک و ترک و تاجیک روی بدان مهم آورند خلایق برحسب فرموده کاربند شدند و باهتمام
امیر علیکه کوکلتاش امیر موسی و امیر علی شغانی ولایتی بدان ویرانی در اندک زمانی بکمال معموری
رسید ذکر مخالفت و جسارت امیر شیخ نورالدین و توجه حضرت خاقان سعید بجانب سمرقند
در غایت عزت و تمکین: امیر شیخ نورالدین بتسویلات شیطانی و تخیلات نفسانی بعمل زشت
بی باک روی بطرف سمرقند نهاد و امیر شاه ملک با لشکری از شهر بیرون آمده مرد و سپاه در موضع قزل رباط
بهم رسیدند و صفها آراسته دست به تیر و کمان بازیدند و قول امیر شاه ملک را مخالفان از جای برداشتند
و فرمودند [illegible] بجانب قرانیه تافت و از آنجا بکوه [illegible] که میان کش و سمرقند است پناه برد
و امیرزاده [illegible] بدست دشمنان گرفتار گشت چون کیفیت این قضیه بسمع علیه رسید فرمان داد که امیر مضراب
و امیر توکل برلاس و امیر یادگار شاه ارلات و امیر نوشیروان برلاس و امیر محمد صوفی ترخان و امیر یوسف
خواجه و امیر حبیب شیر متوجه ماوراءالنهر شدند دیگر امرا مثل امیر حسن صوفی ترخان و امیر محمد بیک و امیر محمد خواجه بجانب

نوشیروان [illegible] از آن رفته چون خبر باشند حضرت خاقان سعید ولد رشید خود غیاث الدین میرزا
بایسنغر را همراه دارالسلطنه هراة بحکومت متعین نمود موکب همایون در [illegible] محرم الحرام سنه ثلث
و عشر و ثمانمائه بجانب ماوراءالنهر نهضت فرمود و در موضع [illegible] عرضه داشت اعیان سمرقند بپایه سریر اعلی
آمد مضمون آنکه روز دوشنبه شانزدهم [illegible] خبر کرد امیر شیخ نورالدین و امیر شاه ملک بشهر رسیده
از ملازمان امیر شیخ نورالدین فلان نام بدروازه آمد و پیغام او رسانید سمرقند این فرستاده
جهان [illegible] امیر شیخ نورالدین [illegible] شیخزاده
آمد که محافظت آن باهتمام خواجه عصام الدین [illegible] و شیخ را [illegible] هر چند فرمایید
جواب ندادند و از آنجا [illegible] آنچنین رفت که خواجه عبدالاول و قاضی صلاح الدین [illegible]
شده بودند [illegible] سخن گفته خواجه عبدالاول جواب داد که ما مردم طالب علمیم و بحکومت کاری نداریم
حاکم میرزا شاهرخ [illegible] قرة العین خود آنجا گذاشته بود [illegible] شاهزاده در روی توقف
ندید اکنون [illegible] رخصت حضرت شاهرخ شود [illegible] کس نخواهیم گذاشت [illegible] عرضه داشت
و اشراف سمرقند از حضرت خاقان سعید التماس کرده بودند که نزول رایات فتح آیات [illegible]
شود تا ایشان را [illegible] حضرت خاقان سعید [illegible] بسمرقند روان گردید
وصول [illegible] اعلام ظفر فرجام گشت که امیر شاه ملک
[illegible] میرزا الغ بیگ در کنار [illegible] نشسته و این شنیده در مصاحبت امیر نوشیروان برلاس
متوجه سمرقند گشت چون شیخ نورالدین از دروازه سمرقند مأیوس بازگشت [illegible] زاده خود امیر شیخ
را که بر کنار آب رفته حصار ارکین را محاصره کرده در این اثنا پسر امیر خداداد حسینی بی رخصت
امیر شیخ نورالدین بولایت خود رفت از نهضت حضرتش اندیشناک و پریشان خاطر گشت و قلعه دار ارکین
داشت [illegible] میرزا محمد جهانگیر بن میرزا محمد سلطان که در حصار بوده [illegible] و افسون پیش
خود آورده [illegible] در این زمان که امیر شاه ملک بسمرقند رفت رایات همایون بکنار جیحون رسید شیخ نورالدین
عبدالکریم حاجی سیف الدین را با بعضی مردان در برابر امیر مضراب بازداشت و سلطان بایزید را بجانب

فرستاده تا میرزا و میرزا الغ بیک نگاه داشته خود با میرزا محمد جهانگیر بشتاب بسمرقند شتافت و چون بنزدیک شهر رسید
در برابر شاهزادگان کلبت نیز چون بمقصد رسید عزم مقصود حاصل نبود و شهریان بهمچنان در مقام محافظت
بودند و چند روزی شیخ نور الدین پریشان و پراکنده دل در کنار نهر کلبت و کان گل بگذرانید
رایت فتح آیت بکلبت رسید که میرزا الغ بیک آنجا بود سلطان بایزید احمال و اثقال گذاشته فرار نمود و امیر
حاجی سیف الدین با دیگر امرا که در برابر امیر مضراب نشسته بودند هم گریختند روز جمعه هشتم صفر حضرت
منصور از آب عبور فرمود و امیر مضراب بجانب کش روان کرد و خود به آهستگی در حرکت آمد امیر شیخ نور الدین
از کوشش لشکر فیروزی اثر خبردار شده بتعجیل تمام از نواحی سمرقند متوجه گذار آب شد و امیر شاه ملک
سواره و پیاده سمرقند جمع آورده از عقب شیخ نور الدین روان شد و خزینش عطف عنانی کرده بر امیر شاه ملک
تاخت و سمرقندیان متفرق و پریشان ساخت و اموال و اسباب ایشان بدست شیخ نور افتاد و سپاهی
نور او گشت و با خود خیال بست که در برابر لشکر منصور آید میرزا الغ بیک و احمد با یوسف خواجه از قلات
خود بیرون آمده بامیر شاه ملک پیوست روی توجه بدرگاه اشرف اعلی آوردند میرزا الغ بیک فرزند جان
ولایت کش را جمع آورده بجمیع ایشان بخدمت پیوسته گروه انبوه در آن روی گردون شکوه
مجتمع گشتند شیخ نور نیز با سپاهی افزون از حساب به پرخاشجوئی و رزم آزمائی متوجه لشکرگاه شهریار گیتی
گشای گشت در زمانی که هر دو فریق در برابر یکدیگر صف کشیدند شیخ نور در شان امیر شیخ بدگمان شده
او را از میان برداشت آتش حرب بالا گرفته آتش قتال اشتعال پذیرفت یک پیرام خداداد که ملازم
شیخ نور بود که در دو فوجی سپکره میرزا احمد بیرک پیش رفته او را از جای برداشت و چنان بیرانداخت
بطور رسانید حضرت خاقان سعید بنفس همایون آهنگ معرکه کرده مبارزان قول و بهادران قلب را
از آن جرأت قوت تازه پیدا شد یکبار روی بدشمنان نهادند و بضرب تیغ آتش بار خرمن جمعیت
ایشان بباد دادند شیخ نور از میدان فرار نموده لشکر او نیز متفرق و پراکنده شدند جمعی برا اسپ
نکبت روی بر هم نهند کرده در خرام مالیده بنوب و آرام خویش متوجه گشتند آنحضرت همه را نوازش
نموده عنایت فرمود و این فتح مبین روز دوشنبه نهم ربیع الاول از کمین غیب بعالم ظهور آمد یازدهم

خط

خطه سمرقند از مقدم حضرت خاقان سعید مانند بهشت برین گشت سمرقندیان از رنگ حوادث امان یافته
مشمول نظر عنایت و احسان گشتند آن حضرت امیر شاه ملک را با لشکری کینه خواه بنواحی اندکان فرستاد
تا هر کرا از اتباع شیخ نور یابد مستاصل گرداند چون مهمات مملکت ماوراءالنهر تجدید رونق و طراوت یافت
رایات حضرت خاقان عزیمت بجانب خراسان تافت **ذکر عود آنحضرت بهرات و بیان بعضی سوانح** حضرت
خاقان سعید در پنجم ربیع الاول از سمرقند نهضت فرموده در اوایل ربیع الآخر بدار السلطنه هرات نزول
فرمود و از دشت قبچاق و ولایت اوزبک ایلچی امیر ایدکو و از مملکت دربند و شروان فرستادهٔ
امیر شیخ ابراهیم از جانب هزارجریب کس سید عز الدین و از ولایت ساری قاصد امیر سید علی گیلانی و از
فیروزکوه و دیگر ممالک ایلچیان در آن چند روز متعاقب برسیدند و سخنان حکام خود را بسمع امرا
و مقربان معروض میداشتند و درین اثنا برک که صاحب اختیار مملکت گرمسیر بود و مودود را از ولایت
بیرون راند و هر دو متعاقب هم بدرگاه عالم پناه آمدند امرا کبار در دیوان اعلی معاندات ایشان
پرسیدند و چنان بوضوح پیوست که گرد غبار فتنه از جانب مودود تهییج یافته لاجرم بر لفظ مطاع صدور
یافت که حکومت گرمسیر تعلق به برک داشته باشد و مودود بملازمت رکاب نصرت انتساب قیام نماید
بعد از معاودت آنحضرت بخراسان بنا مدرسه شریف و خانقاه معارف پناه که در سنه ثلث و عشر و ثمانمائه
بطرف شمالی شهر در برابر قلعه اختیار الدین بحکم مرتفع طرح انداخته بودند باتمام رسید اکنون که تاریخ هجری سنه
تسع و تسعین و ثمانمائه منتهی شده در غایت صفا و معموریست و در سال مذکور بفرمان منصور در جانب شرقی شمالی
هرات عمارت باغ سفید فرمان داد مهندسان دانا و استادان چابک دست در اندک فرصتی در غایت تکلف
تزئین تمام شده بیشتر از آن بالهای دراز در آن فضای وسیع باقی بوده موسوم بباغ سفید ذکر
آمدن میرزا عمر شیخ بن میرزا پیر محمد عمر شیخ و میرزا علی بن میرزا رستم عمر شیخ از جانب عراق و فارس به عتبه علیه
خسرو آفاق حضرت خاقان سعید در افتتاح سنه اربع عشر و ثمانمائه عزیمت ییلاق بادغیس فرموده در آنجا
میرزا عمر شیخ بن میرزا پیر محمد عمر شیخ از جانب فارس و عراق آمده شرف پابوس دریافت سبب
اینکه آن بود که میرزا اسکندر چون ممالک عراق و فارس را در تحت تصرف آورد مصلحت چنان دید که میرزا عمر

عمر شیخ بن میرزا پیر محمد و میرزا علی بن میرزا رستم را که هر دو برادرزادگان او بودند از مملکت قندهار خود
چون ایشان از روی ارث و اکتساب استحقاق پادشاهی داشتند و آن شاهزاده متوجه خراسان شده
و در اواخر محرم بموکب همایون پیوسته و درین اثنا قاضی مولتان که از جمله متعینان آن دیار بود در رسالت آمده
انواع تحف و تبرکات آورده و بوسیله امرا معروض داشت و بعرض رسانید که در آن بلاد سکه و خطبه
باسم و لقب همایون زیب و زینت یافته و بغایت پسندیده و مخصوص گشته رخصت انصراف یافت و در
خلال این احوال عمزه چهره نوکر میرزا الغ بیگ آمده و مقبل را مقید آورده و بعرض رسانید که شیخ نور الدین بجهت
پیش محمد خان رفته او برادر خود شیخ جبار الله و شاه را ملی تعیین نموده و ایشان با لشکری بقرب پیرم سپید رسیده
و هم در آن اثنا از جانب کرمان نوکر سلطان اویس پسر ادیکو آمده خبر آورد که میرزا اسکندر از ضبط ممالک فارس
و عراق فارغ شده و روی بدار الملک کرمان آورده و در نواحی ولایت خرابی بسیار میکند و باز ایلچی میرزا الغ بیگ
رسید و خبر خوش رسانید و خاطر خطیر از جانب سمرقند فراغت یافته لشکر این ولایت را دستور اجازت
داد که بجاهای خود روند و آنحضرت در بیستم صفر بدار الملک هراة نزول فرمود و باغ زاغان را غیرت
روضه رضوان ساخت و در ینولا ایلچی پیر شیخ ابراهیم از ولایت شروان رسید و پیشکشهای پادشاهانه
گذرانید آنحضرت فرستاده را عنایت و رعایت فرموده باز گردانید و از جانب سمرقند خبر آمد که امیر
شاه ملک بطرف مغولستان رفته آن ولایت را غارت و تاراج کرده با لشکر فراوان مراجعت نمود

ذکر مخالفت امیر شیخ نور الدین نوبت ثانی و لشکر کشیدن حضرت اعلی خاقانی سلیمان مکانی

شیخ نور الدین با آنکه شکست فاحش یافت دل از حکومت بر نمیداشت هر لحظه سر راهی میگرفت هر زمان خود را بر جانبی
ولایت میزد و چند نوبت از صدمات لشکر سمرقند منهزم شد چون کاری از پیش نبرد عاقبت پناه بمحمد خان
برد و از او استمداد نمود محمد خان با لشکر فراوان متوجه ماوراء النهر گشت این خبر بسمرقند رسید میرزا الغ بیگ
صورت حادثه را معروض ایستادگان پایه سریر اعلی گردانید حضرت خاقان سعید باحضار لشکر فرمان داد
و روز چهارشنبه سلخ ربیع الاول از باغ زاغان بجلادت و شهامت نزول فرمود و از آنجا پای سعادت در رکاب آورده
روان گشت و منازل قطع فرموده بکنار آب مرغاب رسید و در آنجا قاصد میرزا الغ بیگ آمده خبر رسانید که مغولان

بولایت خود باز گشتند چاره این سخن آنست که چون محمد خان بپایان تکی و صبران رسید شیخ نور الدین با
بخواص و مقربان و مردم تجربه یافته مشورت فرموده گفت چه چیز درست که برای شیخ نور الدین
از قوت و شوکت دشمنی کنیم معلوم نیست که ظفر و نصرت نصیب کیست ما را بترک معادات قرار گرفته
محمد خان ایلچی حافظ نام پیش امیر شاه ملک فرستاده که سابقا میان ما و تو عداوتی نبود و اندک نزاعی
که روی نمود بنا بر انگیز اصحاب اغراض بود اکنون اتحاد و دوستی بکنیم اگر میان تو و شیخ نور الدین عداوتی باشد ما را
ملامت مکنیم امیر شاه ملک ایلچی را نواز و جواب داده و خوشدل باز گردانید و نوروز بخشی را
با چلکات و تبرکات پادشاهانه پیش محمد خان فرستاده و از جانبین قواعد محبت و صداقت تاکید
یافت و در ینولا اشتامک یساول نوکر میرزا الغ بیگ رسیده بعرض رسانید که میان شاهزاده و امیر شاه ملک گرد
واقعات حضرت خاقان سعید جهت معاودت مغول و آمدن ملک یساول در رفتن بجانب سمرقند بر او شده
چند روزی در النگ چکتوران توقف نموده و امیر سید علی ترخان را بسمرقند فرستاد تا موجب کدورت
میرزا الغ بیگ با امیر شاه ملک تحقیق نماید مشار الیه موجب فرموده عمل نموده بدانجانب رفت و باز آمده
معروض داشت که بعد از تفحص و تفتیش چنین بوضوح پیوست که از آن زمان که زمام حل و عقد و رتق
و فتق مهمات ممالک ماوراء النهر در کف کفایت امیر شاه ملک نهاده آمده در شرایط ملکداری و مراسم
جانسپاری دقیقه فرو نگذاشته اما مزاج پادشاهزاده بغایت نازک میباشد و بی رای عالی حاکم است
همچنین امیر سید علی بعرض رسانید که دران حین که باز گشتیم امیر شاه ملک بدفع شیخ نور الدین متوجه مغولستان
شده هم بکنار رسید از استماع این اخبار حضرت خاقان فلک اقتدار عازم سمرقند شده تا آن مملکت را تجدید
رونق و طراوتی دهد چون بقبة الاسلام بلخ رسید فرمان همایون شرف نفاذ یافت که بر جیحون پل
بستند موکب اعلی در بیست و یکم جمادی الاول عبور فرمود و چون موضع شغا مضرب خیام سپاه نصرت انجام
گشت میرزا الغ بیگ و اکابر و اشراف رسیدند و سعادت بساط بوس دریافتند آنحضرت چون جان بتن
در آید بشهر سمرقند در آمده و مزارات اکابران دیار و صاحب قران را بدار رفته صلات صدقات بمستحقان
و مجاوران رسانید و مرغزار کان گل محل نزول سپاه پادشاه دریادل گشت و بعد از چند روز نوکر امیر شاه ملک

رسیده امیر شیخ نور را رسانیده **ذکر کیفیت کشته شدن امیر شیخ نور الدین که دال بود بر کمال اقبال**
پادشاه روی زمین امیر شاه ملک چون جهة دفع شیخ نور عزم ...ستان کرده و خواست که بر آب سیحون پل
بندد شیخ نور آگاه شده اضطراب آغاز کرده بهر کس از شاهزادگان چنگیزخانی و امرا توقع جبهه ایلچی نمود
که جان کنند که میان او و امیر شاه ملک صلح واقع شود بعد از قیل و قال امرا با امیر شاه ملک در باب صلح
شیخ نور سخن گفتند امیر شاه ملک ایشان را از پیش روان داشته خود متعاقب بصوب اترار آمده و جمعی
پیش شیخ نور در فرستاده پیغام داد که اگر گناه اعتراف میکنی و عذر خواهی گذشته مشغول میشوی تو
صلح میکنم والا میان من و تو جنگ است شیخ نور گفت که اگر امیر شاه ملک باده نوکر بدر قلعه آید تا من نیز با
ده کس بیرون آیم و بی آمد شد رسول این قضیه منقطع رسد بهتر باشد سخن برین مقرر شد و امیر شاه ملک
بدر قلعه رفت و شیخ نور بیرون آمده یکدیگر را در آغوش گرفته پرسیدند امیر شاه ملک گفت که بر عالمیان
روشنست که حضرت صاحبقران مغفور ترا چنانچه تربیت کرده که فرزندی برآن مقصور نبود و چه از فرزندان
صلبی عزیزتر میداشت یکی از عنایتهای آن حضرت که درباره تو میشد دل فرمود و آنکه ترا در زمره امراء عظام
انتظام داده و خود انصاف ده که با وجود اینهمه حقوق از تو نسبت باین خاندان چه بی حرمتیها واقع شد
اکنون الماضی لا یذکر که گفته اند بزرگان که از گذشته نگویند اگر از سر اخلاص قدم پیش نهی من متکفل
میشوم که از جانب حضرت خاقان سعید هیچ گزندی بتو نرسد بلکه بمزید لطف و عنایت مشار الیه گردی شیخ نور گفت
بیت رشته چو گسست میتوان بست ولیکن پیدا گره بماند ؛ هر چند امیر شاه ملک مبالغه کرد شیخ نور
از سر گردنکشی و عناد نگذرد و در مقام اعتذار و استغفار آمده فایده نداد و امیر شاه ملک گفت نه ز جهد
و هوا کرم از برای ما چاره خود دیدنی بعد ازین ... جای شاهیم و خود از در قلعه در تر رفت شیخ نور بجانب
ایشان ... بود و او را بدین سخن فریب داد القصه امیر موسی که داماد امیر و ... چند نوبت آمد شد کرده سخن صلح بجایی
برسید امیر شاه ملک با امرا گفت که نوبت دیگر این بی دولت را نصیحت کنید اگر خود پیش آمده آنحضرت
تیره دیده فرزندی مرتبه باری نوکر یک هزار در اردو کند تا بازگشتن را ناموسی باشد امرا رفتند پیش شیخ نور
قریب بدر قلعه سوار ایستاده با ایشان سخن میگفت در حال امیر شاه ملک در مقام دلجویی و نوازش ...

با او گفت

با او گفت که تو مرا بجای برادری بلکه پسر گرامی و از عدم جرأت پیش نمی آیی برین معنی که در خاطر آمده بقا
شاید که چهره ظفر و نصرت در آئینه مراد جلوه گر آید و ذکر دلاوری تو در افواه و السنه سایر و دایر گردد
و نام شجاعت تو بر صفحات روزگار باقی ماند باید که چون امرا از پیش شیخ نور بازگردند تو نزد او روی
که بیک ترا چون از دور ببیند پیش طلبد و در آغوش مهربانی کشد فرو کشیدن او از اسب در عهده
تو محافظت و حمایت تو در عهده ما مرداق اینمعنی قبول کرده و چون امرا سخن تمام کرده مراجعت نمودند مرداق
فرصت نگاه داشته متوجه در قلعه شد چون چشم شیخ نور بروی افتاد آواز داد مرداق چابک
چند نوبت زانو زد و شیخ نور خرم شده او را در آغوش گرفت چندانکه دستهای مرداق بر
مشار الیه هم رسید بهر قوتی که داشت شیخ نور را از اسب فرو کشید چون شیخ نور بر زمین افتاد
زانو بر سینه او نهاد و شمشیر از غلاف بیرون کشید و نوکر شیخ نور که با او در بیرون قلعه بود دور ایستاده
بر سر مرداق تاختند یکی شمشیر بر بازوی مرداق فرود آورد و دامن از او و شیخ نور نگاه داشته
بر سوار انداخت چنانچه ... برید و ... چنان ... نگاه شمشیر بر روی شیخ نور فرود
آورد انگشتان او را که جهت دفع شمشیر پیش داشته بود ... بعضی ... سر ... امیر
شاه ملک که از دور با جمعی بنظاره مشغول بود پیش راند مرداق چون دید که در رسیده برخواست
و بیک ضرب شمشیر سر شیخ نور را بر خاک مذلت انداخت امری چنین بدیع بمیزان دولت حضرت
خاقانی از پرده غیب ظاهر شد امیر شاه ملک مرداق را که بر چنین مهمی خطیر اقدام نمود تربیت و نوازش بسیار نمود
و گفت مدة العمر ممنون تو خواهم بود مرداق گفت چه سعادت ازین بالاتر که رضای مخدوم حاصل شد
و نام من بعد در میان الوس باقی ماند بعد از آن واقعه امیر شاه ملک قلعه ... را محاصره کرده در اثنا
ایلچی حضرت خاقان سعید رسیده پیغام بامیر شاه ملک آورد که مردم قلعه از تو ... اند باید که پیش
آیی و ... دیگر برادر فرستاده آنجا را استمالت دهیم امیر شاه ملک برحسب فرمان بدرگاه عالم پناه متوجه
ذکر معاودت رایات ظفر نشان بخراسان و رسیدن خبر واقعه امیرزاده ... سلطان چون ممالک ماوراء النهر
و ترکستان از وجود عداة و طغاة ... صافی شده و مجموع آن ولایت منضبط و محفوظ گشت حضرت خاقان سعید

بعزم مراجعت صوب ولایت رایت شوکت برافراخت و از روی تیمن زنگان کل کوچ کرده بیولک کیسه آمد
منزل میرزا احمد میرک بموکب خجسته پیوسته بشرف بساط بوس دریافت و بعنایات مخصوص شده و امیر شاه ملک
بتقبیل بساط جلالت شاه استسعاد یافت و بعواطف خسروانه سرافراز گشت هم در آن منزل شاهزاده
جوانبخت میرزا الغ بیگ گورکان طوی عظیم ترتیب نموده پیشکشهای دلپسند بنظر پادشاه رسانید و در این اثنا
ایلچی حسن زاده شیخ نور و شیخ حسین رافضه صوران رسیده صورت انقیاد و اطاعت مرسل خود اظهار کرد
حضرت خاقان سعید توکل [illegible] را پیش امیر شیخ حسن که در بعضی تواریخ او را [illegible] برادر شیخ نور تعیین کرده اند
فرستاد و اگر این قول صادق [illegible] تومان آغا را پیش فرستادن سیاق کلام بود و چنان فهم میشود که
بعد از وفات حضرت صاحبقران مغفور انار الله برهانه شیخ نور تومان آغا را در حباله نکاح آورده بود و چون
خاطر اشرف میرزا الغ بیگ از میرزا شاه ملک اندک غباری داشت چنانچه نبذی از بعضی مذکور شد فرمان واجب
الاذعان شرف نفاذ یافت که امیر شاه ملک الیه عازم خراسان شود و موکب همایون از کوهک کنه نهضت نموده
و مسافات پیموده در دار السلطنه هرات نزول فرمود و بعد از چند روز مهد علیا تومان آغا رسید
آنحضرت شرایط اعزاز و اکرام بتقدیم رسانید و قصبه کوسویه که از هرات آنجا قریب پانزده فرسخ است
بنواب او ارزانی داشت و حالا آثار خیر مهد علیا در آن زمین ابواب البر موجود است و چون از
توجه بولایت [illegible] حضرت خاقان سعید در صدد تربیت میرزا خلیل سلطان آمده ده هزار سوار او را
داد و جمعی از سره امرا [illegible] و خنجر سپاهی و غیرهم را ملازم رکاب او گردانید
و فرمود که اسباب پادشاهی شاهزاده را مرتب ساختند و [illegible] شاهزاده در ولایت
عراق عجم و آذربایجان [illegible] که تعلق بجد مرحوم او میرزا امیرانشاه داشته
هرجا بگیرد برای او مسلم باشد و هرجا که خاطرش قرار گیرد یورت سازد میرزا خلیل سلطان روی بعراق
نهاد و چند روزی در ری نشسته بار بطلب میرزا رستم باصفهان رفت و از آنجا بری باز آمد چنانچه گذشت
در این نوبت که بری رسید بعارضه چند روزه [illegible] دار القرار پیش گرفت [illegible] وقوع این حادثه
وسینها چاک و جگرها کباب و دلها خراب گشت خبر واقعه بسامع علیه حضرت خاقان سعید پیوسته خاطر انور آنحضرت

مشوش و پریشان شده و چاره بجز تحمل ندیده و زبان خجسته بیان بکلمه انا لله و انا الیه راجعون گشاد و هنوز
گوش از صدمت صدای آن خبر کوس رحیل شاهزاده خلیل سلطان فارغ نشده بود که خبر ارتحال والده اش
مهد علیا خانزاده در [illegible] و وضیع و شریف بجهت آن بانوی عظمی در مشهد مقدس منوره
علی ساکنها السلام و التحیه وفات یافت و در جوار روضه بزرگوار [illegible] دفن نمودند و آتش [illegible] از
نو برافروخت ذکر توجه حضرت خاقان سعید بجانب مشهد مقدس و معاودت از آنجا و نزول در دار السلطنه
و وصول ایلچیان ختای چون خورشید عالم افروز لوای شوکت و عظمت بجانب بیت الشرف خویش برافراخت
مهر خورشید تاثیر پادشاه جهانگیر اقتضای آن فرمود که موسم عید اضحی بزیارت مشهد مقدس رضوی که [illegible]
عرفان و تحصیل آمال را مرجع و ملاذ است بتقدیم رساند و امضای این عزیمت ششم ذی قعده موکب همایون
از دار السلطنه هرات نهضت فرمود و در [illegible] بسامع جلال پیوست که [illegible] دکریزی که آنجا [illegible]
آورده بود [illegible] رکاب نصرت انتساب [illegible] در این اوقات فرصت غنیمت دانسته
[illegible] آن حضرت [illegible] روان کرده و کیفیت احوال او چنان بود که چون
حکومت ولایت [illegible] چنانچه سبق ذکر یافت [illegible] فرمان ملازم شده
[illegible] روی بگرمسیر نهاد و در منزل [illegible] جماعت
بوجان که رئیس ایشان [illegible] بود [illegible] پرسید که
بانجانب چگونه افتادی جواب داد که [illegible] اشارت علیه بولایت خود میروم [illegible] گفت که در این
نشان همایون [illegible] تیغ [illegible] از نیام بیرون آورده [illegible]
ساخت و بعضی از ایشان را [illegible] بشهادت رسانید [illegible]
از عقبش در آمده [illegible] چنان [illegible] که از سینه او بیرون آمد [illegible] نوکران [illegible]
ساخته با سر او روانه هرات گردانید [illegible] حضرت خاقان سعید جهت تفحص حال [illegible]
شهر رسیده [illegible] رسانید [illegible] چون آنحضرت بمشهد نزول فرمود [illegible] مراسم زیارت بجای
آورده [illegible] نذور و صدقات [illegible] در باب [illegible] سادات عظام را بانواع [illegible] و عطایا اختصاص بخشید

امیر سید فخرالدین حاکم هرات بجهت حسن عقیدت و صفای سریرت بپایهٔ سریر اعلی آمده پیشکشهای لایق که از جهان
بزرگی سزد و در خور چنان پادشاهی باشد کشیده رانید و خدمت او قبول شرف یافته بعنایت پادشاهانه
و سرافراز شد و برادر امیر حسین که حاکم فیروزکوه نیز رسیده پیلاکات و تبرکات سزاوار بمحل عرض رسانید
و مشمول نظر عاطفت و احسان گشت و عزیمت سعادت تصمیم یافته آن حضرت در کنف نصرت و تایید حضرت متعال
بدولت و اقبال براه بادغیس سکان رکاب روان شده روز جمعه عاشر محرم خرم و خوشدل بمعسکر جلال خود
نزول فرمود و بعد از وصول چتر فرخنده فال بدار السلطنهٔ هرات خبر آمد که ایلچیان دائیک خان ختای نزدیک
رسیده اند فرمان عالی نفاذ یافت که شهر و اسواق را آیین بندند و ارباب حرف و صنایع حذاقت و مهارت
خود ظاهر گردانیده دکانها را زیب و آرایش دهند و بجهت امتثال اشارت واجب الانقیاد امرا و اعیان
برسم استقبال بیرون شتافتند و مقدم رسولان را بر خود مبارک داشته ایشان را بتعظیم و احترام تمام بشهر درآوردند
و آن هنگام زمانی بود چون ایام جوانی طرب افزای و مانند شبهای وصل جانان فرخنده ... حضرت خاقان
سعید فرمود که باغ زاغان را از باغ جنان چار آراسته و بیاراستند و بارگاه سلطنت فرخ صولت برسم را
... مقام و محل خود تعیین فرمودند و حضرت مشرقی عنصر خورشید طلعت بهزار گونه آیین و حشمت بر سریر دولت
برآمد امرا و ارکان دولت ایلچیان را از شرف پابوس رسانیدند و پیلاکات ایشان را گذرانیدند و سخنان ایشان
را که همه از محض خیر و نیک اندیشی بود بموقف عرض رسانیدند و مکتوبات پادشاه ختای که بزبانهای مختلف
نوشته بودند و همه مشتمل بود بر سلام و تحیت و ستایش و محمدت آن حضرت و سفارش میرزا خلیل سلطان
و غیر ذلک معروض داشتند حضرت خاقان سعید دقایق آن را بفکر دورربین ادراک فرموده بجهت اطلاع
بر مقاصد مجموع را با سعادت مقرون ساخته حکم کرد که امرا ایلچیان را طوی دهند در این اثنا ملک قطب الدین والی
سیستان که پیشتر از مراسم عبودیت متقاعد بود و اعتماد بر لطف و مرحمت حضرت خاقان سعید کرده بدار السلطنه
هرات آمد و امرای عظام را در باب جرایم و آثام خود شفیع ساخت امرا عرضه داشتند که هر چند ملک قطب الدین
در خدمت و خدمتکاری تقصیر نموده و قدم او از مواقف عبودیت لغزیده اما اکنون زبان باعتذار
و استغفار گشاده مصراع به تیغ و کفن پیش تخت آمده است از عنایت و مرحمت پادشاهی چنان سزد که

باز گردد

باز گردد و ملکات مکاره رقم عفو و اغماض بر جراید زلات او کشیده و ملک قطب الدین سعادت دستبوس دریافته
بعواطف خسروانه مستظهر گشت بیت عذر به آن که خطایی رسید / که دم از آن عذر بجایی رسید
و قبول کرد که سال بسال باج و خراج بخزانهٔ عامره رساند و آنچه از مال گذشته باقی باشد ادا نماید عاطفت
پادشاهانه ملک سیستان بقطب الدین ارزانی داشت چون مهمات ایلچیان ختای سرانجام یافت رخصت یافته
که معاودت نمایند و شیخ محمد بخشی برسم رسالت با ایشان روان گشت ذکر شاه بدخشان و تمرد و عناد ایشان
شاه بهاء الدین والی بدخشان قاصدی پیش حضرت خاقان سعید فرستاده بود و التماس نموده که جمعی
ارسال فرمایند تا مال ولایت بدو تسلیم نموده آید و فرزندان را بملازمت فرستد آنحضرت امیر حمزه
تموقور را روانه گردانید مشار الیه بمقصد رسید و شاه بهاء الدین از عهد پشیمان شده بود و خیال
محال اندیشه و استقلال بخود راه داده و انقیاد حکم ننمود و امیر حمزه باز آمده کیفیت حال معروض داشت
آنحضرت فرمان داد که امیر مضراب و امیر سید علی ترخان و امیر جلال الدین فیروزشاه به بلخ رفته در ظل
رایت میرزا ابراهیم سلطان لوای جلادت افراخته متوجه بدخشان شوند امرای مذکور به بلخ رسیده
شاهزاده در شأن ایشان صنوف انعام و احسان مبذول داشت میرزا ابراهیم سلطان و امرا متوجه
شدند و از راه بقلان بکشم آمدند شاه بهاء الدین بجانب اقصی ولایت بدخشان گریخت امرا و لشکریان
از عقب او روان شدند و میرزا ابراهیم سلطان با لشکر بیاده در کشم توقف نمود و شاه بهاء الدین از آوازه
شاهزاده جوانبخت بکوههای سخت و بیشهای پر درخت گریخته بود و در نظر عقل محال نمود که هیچ بیگانه بآنجا
تواند رسید و اهالی و اثقال شاه بهاء الدین بدست لشکریان افتاد و شاهزاده و سپاه باز گشته بوسط ...
درآمدند و حکومت آن ولایت را بشاه محمود برادر شاه بهاء الدین دادند که پیش از آن بدرگاه سلاطین پناه
آمده بود و حکم شد که او در رعایت میرزا ایلچی باشد در این اثنا نتایج عید سعید پیوست که حرم محترم شاهزاده
جوانبخت الغ بیگ گورکان [illegible] روانه آستان است حضرت خاقان سعید از غایت محبت و وداد که نسبت
به اولاد و احفاد داشت فرمود که آن صدف گوهر بزرگ شرف را قبل از میعاد حمل بخراسان آورند حسب
فرمان مهمات [illegible] مرتب گردانیدند و آن بانوی عظمی را بحشمت و عظمت تمام بهرات رسانیدند و در [illegible]

جمادی الاول سنه خمس عشر و ثمانمایه بیگی آغا فرزندی در طالع سعد قدم از زاویه عدم بصحرای وجود نهاد و خوی عطوفت
تربیت داده شد درین سال امرا عظام بموجب یرلیغ واجب الامتثال بخوارزم رفتند و امیرایدکو اوزبک
صاحب اختیار ولایت شهر را گذاشته آن ولایت با سایر ممالک محروسه انتظام یافت امیر شاه ملک چند روز
آنجا توقف نمود و بجهة ترتیب و نسق و رونق مهمات آن سرزمین را انضباط و نسق داد و مردم کاردان
بمحافظت آن مملکت باز داشت و متوجه پایه سریر اعلی شد و خوارزم بکلی انقیاد یافت بعد از چند
گاه خوارزم مع خیوه و مضافات بامیر مشار الیه مفوض گشت و تا آخر ایام حیات تعلق باو میداشت و در
سنه ست عشر و ثمانمایه حضرت خاقان سعید میرزا محمد جهانگیر بن میرزا محمد سلطان را بشرف مصاهرت خویش
سرافراز گردانید و چند روز شاهزادگان و آغایان بجشن و سور و حضور بسر بردند و درین اثنا
چون خبر استیلاء قرا یوسف ترکمان متواتر بسامع جلال رسید عزیمت تسخیر ولایت عراق و آذربایجان
در خاطر خطیر رسوخ یافت فرمان جهان مطاع عالم مطیع باطراف ممالک نفاذ یافت که لشکرهای فیروزی نشان
بدرگاه پادشاه عالم ستان حاضر شوند در اندک فرصتی چندان سوار و پیاده جمع گشتند که هامون
و کوه از حمل آن ستوه آمدند و چند زنجیر فیل که از سمرقند آورده بودند در مقدمه مقرر شد چپ
همزنند و فیلان گردون شکوه با تندی چون دریا بجنبش کوه حضرت خاقان سعید هژدهم رجب از
دار السلطنه هرات با چتر همایون و طالع سعد نهضت فرمود و چون موکب عالی بخطه فاخره نشابور
رسید رای درین اقتضا آن کرد که مکتوبی بمیرزا اسکندر ارسال نماید و از عزیمت همایون آگاه
فرماید منشی دیوان اعلی آن نامه را باین عبارت در قید کتابت آورد و **صورت مکتوب حضرت اعلی**
خاقانی که بمیرزا اسکندر فرستاد جناب فرزندی اعزی خلد ملکه بسلام مالا کلام مخصوص گشته معلوم نماید
که بفیض فضل الهی و یمن دولت تاییدات نامتناهی احوال این مملکت بر مناهج استقامت استقرار یافته
وامور ولایات بر مجاری ارادت استمرار پذیرفته هر زمان از بارگاه صمدیت و درگاه احدیت
در کرم و عطا نعم ضبط دولت و قسمت حشمت های آیه هر مراد که بر خاطر گذرانیم دولت مساعدت
مینماید و روزگار موافقت میفرماید اکنون همت بر تفریق جمع و تفرق شمل قرا یوسف ترکمان مبسوط

نیز

و نسق ولایت آذربایجان مصروف است عالی عزیمت آنست که زمستان در مازندران گذرانیم چون
طلیعه بهار پدیدار شود رایات شاهی افراخته سواره و پیاده لشکرها با چهل چکری بجنب مهم آذربایجان
فرزندی بنده حضرت را گفته ایم که دست بردی باو نمائیم چه از آن زمان باز که نازله ایلچی با داروغه فرزندان
سعید شهید بوقوع پیوسته تدارک این قضیه فرض عین بل عین فرض دانسته ایم و بسبب بعضی قضایا
که در ممالک واقع شد چنانچه جناب فرزندی را معلوم است توجه بآن طرف میسر نشد امروز بحمدالله
تمامی ممالک خوارزم و خراسان و زابل و کابل تا اقصی ممالک سند و سیستان و مملکت ماوراءالنهر و ترکستان
و مازندران با قاطبه طبرستان در تحت تصرف بندگانست و خاطر از جوانب جمع و حق تعالی
قوت انتقام ارزانی فرموده صد هزار سوار هر یک ابری غران و برقی درخشان در اردوی همایون
ملازم اند و هیچ آفریده را با این خاندان که مقتدا ایشان از انتقام مصون باد این جرأت که
قرا یوسف نمود و الحالة هذه سواد او اسپند اد از سر بیرون کرده و بر شیوه مخالفت مستمرست
انتقام از و طبعا و شرعا و عقلا و نقلا از جمله واجبات است و دفع او از مفترضات اگر با یکدیگر را
جانب سلطنت کشاده ایم و جاده اتحاد نسپریم و در جذب منافع و دفع مضار متشارک و متساهم نشویم
دشمن قوت گیرد و طمع او در مملکت زیاده گردد میباید که اول بهار بالشکر متوجه شده در حدود ری الحاق
ملاقات از امرا هر که را که صلاح داند و فرستد تا مشورت نموده هر چه مقرر شود باتمام رسد چون نامه
تمام شد و شرف اختتام یافت در صحبت ابوسعید تک ارسال نموده آمد آنحضرت در اوان
پای همایون در رکاب سعادت آورده سوار شد و بشکار و صید افکنان میرفت تا بجلگاه مازندران
در آمد اکابر و اعیان و امرا از انجا و اقطار ممالک روی توجه باردوی همایون آوردند و امیرعزالدین
ازهزار جریب و امیر حسین کیا از فیروزکوه و امیر سید علی آملی و ساری و سایر حکام گیلانات بدرگاه عالمپناه
آمدند و مجمع گشتند و علی اختلاف طبقاتهم بانعامات و تشریفات مخصوص و سرافراز شدند و مهمات
و مقترحات ایشان باجابت اقتران یافته بعد از رخصت بمراجعت اوطان خود رفتند **ذکر وصول مکتوب**
حضرت شاهرخی و ظهور یاغیگری و مخالفت جناب اسکندری ابوسعید تک چون مکتوب حضرت خاقان سعید بمیرزا

اسکندر را و دلیر آمدن آنحضرت بجانب مازندران اطلاع افتاد و گمان برد که حضرت خاقانی قصد ولایت فارس
و عراق دارد و بطمع خویشتن خطا که در خیال پادشاه کشورگشا نگذشته بود خود را معرض خطر و بلا آورد
و کثرت مال و صحت ملک و بسیاری اعوان و انصار مغرور شده نوکر خود را امیر ابوسعید ملک بیات
سر براهی فرستاد و تا حوالی اصفهان برخی رسانید حضرت خاقانی بدان سخن التفات نفرمود و فرمود
که اگر خود نمی آید لشکر فرستد میرزا اسکندر را از تخیلات نفسانی و تسویلات شیطانی اسم و لقب حضرت
خاقانی را از سکه و خطبه که پیش ازین بجنید (؟) کار آن مردود را بدان آرایش داده بود و سکه زد و
استبداد و استقلال برافراخت و طبل طغیان و گردن کشی بنواخت و رایها را مسند و مضبوط ساخت
و فرمود که نواحی ری را که ممر لشکر فیروزی اثر بود آتش زدند یعنی بدین ... که سپس را یا خاشاک
بازدارند و زمین را از زلزله ... پای سالکی گردانند و چلاکات ببرند و در فرستاده شیوه بغی
فاد و خود را در خاطر اوانی را قاعی قرار داد و از انجمله کافی اسلام را بجانب سیستان و قندهار دگر
نامزد فرمود و چند سراسب تازی با زینهای زرین و خلعتهای قیمتی جهه سرداران ولایت فرستاد و نشانها
ارسال نمود و مضمون آنکه باری سبحانه و تعالی از دیوان تؤتی الملک من تشاء سلطنت و ملک بمجرد مرا ارزانی
داشته و بعنایت ازلی دانیم که هر روز سواد ... در تزاید باشد و حالا کلی همت و تمامی نهمت مقصور
بر آنست که بلادی که در تصرف جد بزرگ امیر صاحبقران بود محفوظ و مضبوط گردانیم و قرایوسف که
و پناه قوم ترکمانست یکمرتبه ... میرزا اسکندر این سخن را در مکتوب بنابر آن نوشته بود
که پیش ازین انجانب و قرایوسف لشکرها کشیده متوجه یکدیگر شده بودند و قرایوسف بنابر مرضی که داشت
راه روی نموده بازگشته بود و میرزا اسکندر آن صورت را از جمله فتوحات عظیم شمرده دیگر میرزا اسکندر
در مناشیر قلمی کرده بود که تا آن زمان که حضرت شاهرخی با طریق خویشی و دوستی مرعی میداشت ما نیز
رعایت جانب ایشان میکردیم اکنون با لشکرها از طرف مازندران آمده اند میرزا اصفهان را معسکر نمود
ساخته ایم و مقرر شد که در راه ایلغار هفتاد هزار سوار جرار مرد افکن کینه گذار در ... حضرت
شعار جمع شوند باید که ایلغار نموده در مقام وفاق و اتفاق باشند تا نواحی هرات سوار تاخت فرستند

چون مم

چون مملکت از منازعان صافی شود ولایت زابل و کابل و بعضی از خراسان برسم سیورغال میان ایشان
تقسیم خواهیم نمود و الا این مثل در میان مردم مشهور است **بیت** چنین گفت رستم ندادند رخش
بدشت آهوی ناگرفته مبخش القصه کافی اسلام عازم سیستان شده و در رباط اشتران نوکران داروغه
جمعی او را دیده و شناخته و چلاکات بنظر در آورده صورت قضیه را عرضه داشت کرده بدار السلطنه
هرات فرستادند و کافی اسلام متوجه آنجانب چون این خبر برسید بر عقب او را پیدا کرده و نوشته از آن
جانب چون کافی اسلام بنواحی سیستان رسید قاصدی فرستاده از آمدن خویش ملک را اعلام داد و قطب الدین
فی الحال کسان نامزد کرده تا او را گرفته و خورجین او را با چلاکات و مکتوبات بهراة برده و از انجا بدرگاه
همایون رسانیدند حضرت خاقان سعید چون مکتوبات میرزا اسکندر را با تهور نشان او دید حکایت
مخالفت شاهزاده را که تا غایت نسبت بکذب و افترا میکرد حمل بر سخنان اصحاب اغراض میفرمود صدق
داشت و با وجود این حال آنحضرت خواست که شیوه عفو و اغماض کار بندد و بعضی از مقربان
بپایه سریر اعلی عرضه داشتند که میرزا اسکندر رقبه مخالفت و نزاع ... را در عالم انداخت و جهان را
آشفته ساخت اگر درین باب اهمال و تغافل واقع شود در دست دشمن و دوست و نزدیک حمل بر عجز
آنجانب فرمایند و از آن مرض علتها زاید که دست تدبیر در دامن تدارک آن قاصر آید و بمقتضای معالجة
الفاسد بالفاسد دفع شر شنیع عدول نباید نمود حضرت خاقان سعید فرمود که انچه شما میگویید متضمن
مصالح ملک و دولت است اما اگر فرزند از روی نادانی و غرور جوانی بر حرکات ناشایسته اقدام نمود
یکمن نصیحت و موعظه چند نقطه از گوش بیرون کند و از کردار ناصواب خویش پشیمان شود و در مقام
اعتذار و استغفار آید و اگر دشمن باشد از دست او چه آید **بیت** اگر بصلح میسر شود که با دشمن
ره وفاق روی آشتی به از جنگ است مرا نظر بر آنست که رعایا که ودایع حضرت خالق البرایا اند
پایمال رنج و عنا نگردند امرا زبان بمدح و ثنا گشادند و بر قول خویش اصرار ننمودند القصه زمستان
بپایان رسید حضرت خاقان سعید مصلحت چنان دید که غیاث السلطنة والدین بایسنغر بدار السلطنة
هراة مراجعت نماید شاهزاده برحسب اشارت علیا از جلگاه مازندران عنان عزیمت بجانب خراسان معطوف

ساخت بعد از قطع منازل بمقصد رسید و شهر هرات از مقدم همایونش علم تفاخر بر اوج ثریا برافراخت

ذکر عزیمت شهریار آفاق بجانب عراق جهت تادیب اهل فساد و شقاق

چون خورشید عالم افروز از خانه برجیس روی بمنزل بهرام نهاد و عالم افسرده دیگر باره از نسیم فروردین نظام و انتظام گرفت حضرت خاقان سعید از دار السلطنه هرات نهضت فرموده بجانب ری روان شد چون موکب همایون در دامغان نزول فرمود ایلچی امیر سلطان از جانب سلطانیه رسید و اظهار اطاعت و انقیاد نمود آن حضرت فرمان امیر مشار الیه را عنایت فرموده باز گردانید و پیغام داد که برجستن عقیده او اطلاع یافتیم وظیفه آنکه برادر خود را بدین جانب فرستند تا اتحاد بر همگنان مبرهن شود و چون رایات فتح آیات بحوالی ری رسید جمعی از ملازمان میرزا اسکندر برگشته آمدند و معروض داشتند که در حین توجه بدین جانب طایفه از امرا و لشکریان عزیمت محاصره ساوه داشتند چنان این سخن آنست که در زمانی که اردوی اعلی در مازندران بود بعضی از صحرای که حکومت ساوه تعلق بدو میداشت کس فرستاده و التماس داده بود حضرت خاقان سعید کی از ملازمان روانه آنصوب کردانید میرزا اسکندر بر آن حال اطلاع یافته یوسف جلیل و امیر حیات[؟] و عبدالله پروانچی و سعد الله و غیرهم از سرداران نامزد آنصوب کردانید حضرت خاقان سعید چون ازین قضیه آگاهی یافت فرمان داد که امیر حسن صوفی ترخان و امیر سید علی ترخان و امیر دولتخواجه اینانق و امیر چهارشنبه با ده هزار سوار بحضرت و معاونت نصرالله متوجه ساوه شوند و امرا بموجب فرموده عزیمت آن طرف نمودند چون سپاه میرزا اسکندر از توجه امرا و قصد حضرت اعلی آگاه شدند با یکدیگر طرح مشورت افکندند و گفتند که ما چه بنده و بنده زاده حضرت صاحبقران مغفوریم اگرچه میرزا اسکندر نیز فرزند آن حضرتست اما اصلاح اقوال و افعال او اقتضای نیت داین دولتمند که با جناب گشته و فرزند حضرت صاحبقرانست و فرزند بولایت از نبیره اولی باشد بتخصیص چنین خلف صدق که فرمان فرمای ربع مسکون است اما چون امثال این سخنان در میان آوردند هر یک دیگر را از خود بدین جهت بادشاه هفت کشور را نسبت تردید نمودند اتفاق نمودند که روی بدرگاه عالم پناه نهند چون بر یوسف جلیل خان اکثر ایشان کمک در مخالفت حضرت خاقان سعید موافقت نموده بود دیگر گریخته بعراق آمد چنانچه گذشت

مانشند

نداشته اند و اگر فته[؟] بینند که با امرا شاهرخی میپوشیدند زان حضرت در صدد دوری بوده که مبادا جمعیتی از مبنی دیگر شکست لشکر برادر روی نمود و چون رایات نصرت شعار سایه وصول بر قلعه شهریار انداخت از جانب میرزا اسکندر امیر چوپان پسر عبدالله پروانچی و سعدالله شرف بساط بوس سرافراز گشتند چون موکب همایون بساوه رسید امیر حسن صوفی و سید علی و دیگر امرا با اعیان لشکر میرزا اسکندر رسیدند و یوسف جلیل را بسته بدرگاه عالم پناه آوردند امرا میرزا اسکندر را بانواع تربیت و نوازش اختصاص بخشیده مراحم پادشاهانه از جرم یوسف جلیل درگذشت و او زبان استکانت بمعذرت گشاد و بالای فصیح از سر اخلاص ملازم رکاب نصرت انتساب گشت و بتلافی ایام گذشته مشغول شد خاقان فلک اقتدار در صحرای ساوه میل شکار فرمود بعد از تقدیم مراسم آن کار چندان جانور افکندند که مدتها در آن دشت وحوش و طیور از دو آب و نشو بجنبور و مرور گذرانیدند

ذکر وصول رایات فیروزی نشان بحوالی دار الملک اصفهان

چون موکب همایون نزدیک اصفهان رسید و بباغ دستجرد در حوالی شهرستان نزول فرمود طایفه از اعیان بمخت جند چون سیل که بنشیب میل کند روی باردوی اعلی نهادند و در سلک چاکری و خدم انتظام یافتند و از آنجمله شیخ محمد خویش امیر عباس که بکجه شرف خاکبوسی استسعاد یافت در عقب او شیخ علی قزاق با سیصد سوار بموکب ظفر قرین پیوست در مقام آنگاه طایفه از مردم اصفهان بعرض همایون رسانیدند که خلق بیرون دروازه اصفهانست اگر عنایت فرموده حکم کنند که جمعی بهادران نزدیک شهر روند تا نیند[؟] که آن فقیران از گرفتاری خلاص یابند فرمان قضا جریان نفاذ یافت که امیر مضراب و امیر دولتخواجه و زمره دیگر از ارباب جلادت و شجاعت متوجه آنجانب شوند و نوعی سازند که خشمیان باردوی اعلی پیوندند ولاوران سپاه منصور مانند برق و باد در حرکت آمدند چون قریب بمقصد رسیدند قلاوران لشکر میرزا اسکندر که شیران بیشه وغا و نهنگان دریای هیجا بودند در برابر آمده صف آرای گشتند هر دو سپاه شد خوی پرخاشجوی روی در روی آوردند میرزا بایقرا که از جفای برادر در دل پر آذر داشت تیغ کین از نیام برکشیده مانند دریای جوشان بر لشکر میرزا اسکندر حمله آورد و امیر حیات و امیر لطف الله پاتو و خضر خواجه پسر شیخ علی بهادر در توقف بود در میان عیش آزاد داد مردی و مردانگی دادند اصفهانیان

چون دستبرد دلاوران سپاه منصور بدانسان دیدند از محال خود زایل شدند و پناه بمحلات برده و سپاه
خراسان کمر بکارزار تعاقب بستند لطف الله چاتیمور بر سر پل ایستاده حشم را میگذرانید از جانب
لشکر اصفهان بود منع نمود و هرچند امیر عبد الصمد و امیر خضر سعی و مبالغه کردند لطف الله را از سر پل
نتوانستند گذرانید بمقاومت با مخالفان چندان جنگ کرد که زخم بر او رسید و شمشیرش بشکست
اصفهانیان روی از معرکه برتافتند و خراسانیان خشمناک از ارامنه باز بر روی همایون رسانیدند میرزا
اسکندر در بدایت حال خبر اختلال مردم خود شنید و شرح کشتگان و مجروحان لشکر استماع فرمود
در حیرت و دهشت بکاخ درآمد و ناخوش تنها بماند و با خواص و معتبران در امر صلح و جنگ مشورت نمود
رأیها بر محاربه قرار گرفت باتفاق با لشکری فزون از قطرات امطار و اوراق اشجار از شهر بیرون
آمده دست بکشش و کوشش برآوردند بیت هر که را بخت رهبری نکند * کوشش و جهد یاوری
نکند حضرت خاقان سعید فرمان داد تا طوایف سپاه روی برزمگاه نهادند و جواب خصم بتیغ و خنجر بیان
دادند میرزا اسکندر چون چهره فتح در آینه شمشیر غازیان حضرت کشور مشاهده کرد و علامات عجز و انکسار و
امارات ضعف و افتقار بر وجنات روزگار دلاوران و انصار خود دید دانست که با کوتاه دست
در کمرزدن و با گردون پیش گرفتن کار خردمندان نیست لاجرم با گردنکشان و سرداران
آفاق عنان از معرکه پیچیده پراکنده دل و پریشان خاطر آهنگ حصار و دیوار شهر کردند و اهل خراسان
در عقب هزیمتیان تاختند بزخم شمشیر صاعقه کردار جمعی کثیر را سر از مرکب بیان انداختند و میرزا
اسکندر نزدیک بود که دستگیر شود عاقبت بعد کوششی که جان جنگ پایمردی برده خود را باصفهان
انداخت چون موکب همایون بدر اصفهان نزول فرمود در انعام شیخ وردی از قلعه شهر یاره
بایزید پسر سلطان از حصار سلطانیه باردوی اعلی رسیدند و بعنایت مخصوص گشته در سلک ملازمان
انتظام یافتند با آنکه اصفهانیان از شکستی چنین فاحش رسیده ناگاه از دروازه بیرون آمده دلیری
و آهنگ رزم و پیکار کردند امیر الیاس خواجه در برابر رفته طایفه از ایشان را بقتل رسانید بقیة السیف
گریخته بشهر درآمدند اما الیاس خواجه زخمدار شد حضرت خاقان سعید تا آنجا تاز فرمود که دیوارهای شهر را

بطناب پیموده برامرا بخش کردند و لشکر ظفر شعار اطراف حصار را احاطه نمودند تا دیگر هیچکس دیگر
بهر از آنجا بیرون نرود ذکر اطاعت اهل شیراز و تسخیر اصفهان بنیروی دولت دیرپای چون خبر
توجه سپاه فیروزی نشان بجانب اصفهان بسمع اهالی شیراز رسید کلویان و اعیان ولایت فارس
و شیخ محمد صادق که داروغه اسکندر بود و در آن مملکت در عواقب امور نگاه کرده با یکدیگر گفتند که
لشکر پادشاه نصرت پناه بر دیار اصفهان استیلا خواهند یافت پیش از آنکه طایفه از سپاه رایات نصرت بدینجانب
ایلغار کنند ما باید که اول کس از ملتزم صورت اخلاص در ولای خویش عرض رسانیم تا کاری
بوقوع کرده باشیم و ضرری بموضع از پیش برده داعیه بدین قرار گرفته پسر میرزا اسکندر و اولاد امیر
عبد الصمد و شیخ حیادل و پسران و سایر متعلقان و مخصوصان میرزا اسکندر را گرفتند و سکه و خطبه بنام
همایون موشح ساختند و پیشکشهای سزاوار بدرگاه عالم پناه فرستادند آنحضرت کنجی بخشی و لطف الله چاتیمور
بضبط اموال و حکومت مملکت فارس تعیین فرمود و امیر علیشاه را فرستاده تا پسر میرزا اسکندر و پسران
امیر عبد الصمد را باردو رسانید و درین اثنا نوکر سلطانشاه جهره که متعلق میرزا اسکندر بود و ضبط برجی
تعلق باو میداشت دل بخدمت خود در گشته دلی را بتوفیق قدم بیرون نهاده بدرگاه عالم پناه آمد
و هر روز اصفهانیان و منی از شکستی بی اندازه میرسیده و با وجود اتفاقات صباح و رواح انجم دست
تجلد نموده از دروازه بیرون می آمدند و جنگ پیش می آوردند و مدت محاصره به پنجاه روز کشید در ان
ایام از اطراف ممالک اخبار مشعر بسماع علیه پیوست تحقیق آنکه میرزا الغ بیگ قاصدی فرستاده بعرض
داشت که میرزا پیرک احمد اطماع خلاف کرد و امیر موسیکا و امیر محمود تابان و امیر علی قوچین را بقتل رسانید
و آنحضرت از استماع این خبر متاثر شده فرمود که حالا قضایای عراق پیش نهاد همت عالیست چون
بسفر جبال معاودت نموده آید تدارک آن کرده شود و دیگر آنکه نوکر کنجی بخشی از شیراز آمده معروض ساخت
که امیر لطف الله چاتیمور بگمان آنکه امیر علیشاه و بدلا پسر خروج خواهد کرد بقتل رسانید بدین حرکت ناشایست
آنحضرت کنجی بخشی و لطف الله را از عمل عزل فرمود و امیر رشید علی ترخان را بحکومت شیراز تعیین فرمود و فرمود
که ترخان شاه را ایلچی بتحقیق آن گمان بکند و دیگر از جانب تبریز قاصدان رسیدند که وندی سلطان دختر سلطان اویس

سعادت ملت نمودند آن حضرت ایشان را نواخته باز گردانید و دیگر در وقت عزیمت محاصره اصفهان عبد الصمد
پروانچی و علی درویش برحسب فرمان متوجه کاشان شده بودند و ایشان آن ولایت بواجبی ضبط نموده اهل
آن را پس در مقام متابعت و انقیاد آورده بودند و عرضه داشتی درین باب بجانب سراپرده فرستادند در
اثنای محاصره اصفهان بسمع خاقان کشورستان رسید که میرزا اسکندر اظهار کرده از خود و پشیمانست و داد آن
دارد که دیگر در سکه و خطبه بنام نامی و القاب گرامی آن حضرت آرایش دهد و این خبر عظیم طبع پادشاه معدلت
گستر را خاطر وجه بوده است که بعد از فتح عزیمت بجانب دار السلطنه هرات منعطف گرداند تا ملک را مجالی
آورده و شاهزاده را سپاه حاصل گرداند و قصد مکاران قدیم و عموم رعایای آن دیار پایمال حوادث روزگار
نگردند بجهت تاکید این معنی مولانا غیاث الدین سمنانی را که بفضیلت علم و تقوی اتصاف داشت فرستاد
تا میرزا اسکندر را بر مصالحت راغب سازد و با او بگوید که رضای پادشاه بصلح و نظر بر صلاح طرفین است
مولانا غیاث الدین بشهر در آمده با میرزا اسکندر ملاقات کرده پیغام حضرت خاقانی بگذارد و میرزا اسکندر
برخلاف متوقع از وحشت و خشونت و ندامت و منقصت و تندگویی و درشت خویی دقیقه مهمل نگذاشت
مولانا غیاث الدین باز آمده آنچه شنیده بود عرض داشت حضرت خاقان سعید معلوم فرمود که میرزا
اسکندر و فرستادن قاصی سپاه از اصل بر طرف نموده گرده یا برم بر خود قرار داده که هم اصفهانیان را تلف
بزخم تیغ خونریز فیصل دهد و هر فرقه دیگر را بشارت نفرستند بعد از چند روز میرزا اسکندر توکل قورقرا
که منصب امیر الامرایی داشت با دو سه سر اسب پیش حضرت خاقان سعید فرستاده و التماس نمود که آن
حضرت عفو فرموده تا من بخدمت رسم شفیع میرزا گردم و فرمود که اگر میرزا اسکندر پیش ما آید او را گرامی داریم
و اگر نمی آید بطرف یزد یا همدان رود که هیچکس متعرض او نخواهد شد قاصد رفته و خبر رسانید و بغیر از ستیز
حاصل نشد و همچنان بر قرار پیشتر خود را بر ... بین الفریقین جنگ و محاربه روی نمود
اگر سپاه نصرت شعار بعد از کوشش بسیار بر بالای دیوار بر آمدند اصفهانیان بزخم ناوک جانگداز
ایشان را از آنجا دور میکردند چون مدت محاصره بتمادی کشید حضرت خاقان سعید همگی همت بر تسخیر اصفهان
مصروف داشته اعلام ظفر پیکر برافراشت در بامداد ثانی جمادی الاول که نوبت جناح دولت بود ازین

سپاه فیروزی نشان بهیأت اجتماعی روی جلادت به استیصال مخالفان نهادند مبارزان و دلاوران پرخاش
و جوشان از یمین و یسار در حرکت آمدند و از نعره های دمادم و کوس فغان در زمین و زمان افکندند
نعره پردلان باوج ثریا و غلغله بجوزا رسید از شهر لشکری آراسته در غایت کثرت بیرون آمده از استقبال
و کمان و سیف و سنان هم دست و گریبان رسیدند از روز تا شب میان ارواح و اشباح بوکالت صلوة
تفرقه در داد و بسیار کشته نفس پشتواره را بیرون آمدن پیدا کرد عاقبت نسیم فتح و ظفر بر اعلام سعادت
فرجام خاقان هفت اقلیم وزیدن آغاز نهاد و رایت دولت مخالفان منخفض و سرنگون گشت سپاه منصور رو بشهر
نهاده و بالای دیوار آمدند و میرزا اسکندر با خواص و مقربان خویش روی بقلعه آورده و در روز کار بر او بنفت
بخت اهل خلاف لباس ظلام پوشید و بهادران روشن ضمیر بر سرهای دیوار نار و مشاعل برافروخته
انتظار طلوع آفتاب می بردند و در آن شب امیر عبد الصمد که بموجب همیون پیوسته از وقوع این حادثه
خان ما لک و تاتک از دست میرزا اسکندر بیرون رفت و قرین صد حزن و پریشانی قلعه را گذاشته
و ملک و مال و ارکان علم کین اکناف از بیم تیغ تیز روی بجاده گریز نهاد و لشکریان دست غارت و تاراج
بر آوردند و چندان جواهر و نقود و اوانی و زر و سیم و لطایف اقمشه و نفایس امتعه و اسب و جمال بدست
خراسانیان افتاد که رسم آن دیار از میان برخاست حضرت خاقان سعید فتحنامها بجانب ماوراء النهر
و زابل و کابل و غزنین و قندهار و هند و سیستان و خوارزم و خراسان و طبرستان ارسال نموده بشکر
الهی و سپاس نعم نامتناهی بتقدیم رسانید میرزا اسکندر چون در و پس قلعه را اطلاق داد بر وجهی که
رجوع ممکن نبود از قلعه بیرون رفت طایفه در تعاقب او نموده خودش را گرفته بدرگاه عالمپناه رسانیدند
چون او را بمجلس همایون در آوردند امرا و ارکان دولت زبان سوال برگشادند هر چند از و سخن
پرسیدند از غایت انفعال و شرمندگی مجال جواب نداشت و دست بر روی ستونی شد و سر خجالت در پیش افکند
مراحم پادشاهانه ملاحظه صله رحم نموده او را به برادرش میرزا رستم سپرد که شاید که شفقت اخوت مرعی
دارد و تلطف نموده معالجه دیگر پیش آورده زن نفسی دیگر بر آب زد چه میرزا رستم فرمود که میل بچشم او در کشیدند چنین
میرزا اسکندر را میل آتشین آسیب رسانیدند هر که این واقعه شنید جویهای خون از فواره دیده روان کرد

و گوش هر که این خبر رسید مفارقت نور باصره خویش نهاد، مدت سلطنت آن شاهزاده عالیمقام
انجامید و دو روز خلافت او در نجابت کشید مثل انقضا نیافته و حکم آمده بود **ذکر اجرای امور بر نهج نصفت**
و داد و تفویض ملک عجم و آذربایجان بشاهزادگان فرخ نژاد بعد از آنکه چنین فتحی مبین که طراز فتوحات سلاطین
کامکار تواند بود روی نمود حضرت خاقان سعید شاهرخ میرزا از غارت و تاراج منع فرمود و ظل مرحمت
و احسان بر اهل اصفهان گسترانید و همه را در حریم امن و امان ماوی داد و ثلث مال آنسال را بایشان
بخشید و صد هزار دینار کپکی که نذر فرموده بود مبلغ کرده بود بفقرا و ارباب احتیاج رسانید و بضبط
ممالک و حفظ مسالک قیام نمود و بعضی از لشکر را رخصت داد که بخراسان روند و اقتران خامه را
که مشحون بود بجواهر و زواهر و اوانی زر و سیم و اسلحه هندی و چینیهای فغفوری و مسکوکات نقود
و فغفوری روانه دار السلطنه هرات گردانید چون میرزا رستم دیر باز در خراسان بوده و راه آثار بندگی
اخلاص و جانسپاری بظهور رسانیده بود و سالها حکومت بعضی از عراق عجم کرده بود شاهرخ دوست
نواز زمام ایالت اصفهان در قبضه اختیار او نهاد و او مجدداً بر سریر حکومت و امارت متمکن گشت
و نسبت با رعایا و سایر خلایق طریق رافت و معدلت پیش گرفت و جرایم بعضی مجرمان که پیش از این از ایشان
صادر شده بود نابوده انگاشت و رعیت متفرق شده بودند از میامن معدلت او روی بوطن خود
نهادند میرزا رستم تا در قید حیات بود حکومت اصفهان تعلق بدیوان او میداشت و همچنین آن حضرت نظر
عنایت و عاطفت بر حال امیرزاده بایقرا که در میدان جوانی سرآمد میدان پردلی و پهلوانی بود و دود
آثار همایونش امارات مردانگی و علامات فرزانگی مشاهده می‌افتاد انداخت حکومت ولایت همدان
قلعه و روجرد و نهاوند و ولایت لرستان بآن جناب تفویض فرمود و مجموع این مملکت را بسیم
سیورغال باو ارزانی داشت و خدمتش را بانصاف و انصاف وصیت کرد و شاهزاده بنفس نفیس
بسر ولایت موعود رفت و ایالت مملکت ری را بامیرزا ایلچی بن میرزا میرانشاه و حکومت دیار قم را بامیرزا سعد
وقاص که هر یک ثمره شجره سلطنت و جهانبانی بودند تفویض فرموده حاصل آن مملکت را باخراجات شاهزادگان
مذکور باز گذاشت **ذکر توجه رایات نصرت آیات پادشاه ممالک ستان بجانب شیراز و**

و تفویض آن مملکت بابوالفتح میرزا ابراهیم سلطان چون خاطر خطیر خسرو جهانگیر از تنسیق مهمات عراق فراغت
یافت عنان عزیمت بجانب ولایت فارس تافت و فرزند ارجمند خویش میرزا ابراهیم سلطان را بضبط
باز داشت چون اشعه توقیع ظفر نگار از افق شیراز طالع شد همای همت بر سر ساکنان آن دیار گسترش
بمجاملات لایقه توسل بدرگاه عالم پناه جسته بودند سایه عاطفت انداخت حکام لرستان و شولستان
و دیگر اعیان و سرداران باردوی فرخنده نشان شتافته پیشانی خضوع و اطاعت بر زمین مسکنت
نهادند و بعنایات بیکران اختصاص یافته رایات افتخار بآسمان رسانیدند و چون کامکار رفیع مقدار
امیر مضراب بهادر بایالت آنجا مرسوم گشت و مقرر چنان شد که دو هزار سوار نامدار ملازم او
باشند و در نیولا امیر شاه ملک بهادر مرض عمیق گردید و بعد از چند روز مرغ روحش از قفس کالبد گذر
فرش و طیران آمد حضرت خاقان سعید بازماندگان او را نوازش فرمود میرزا ابراهیم سلطان را طلب فرموده آن
سعادتمند را بضبط و حکومت مملکت فارس و توابع و لواحق آن تعیین نمود و رتق و فتق مهمات آنجا
از جزوی و کلی و ملکی و مالی حواله برای رزین وی فرمود و چون او کرده فرمود که استدامت دولت
موقوف بر معرفت معاد و پیرستد و خدمت رعایت انجام و فراخور حال هر یک بتقدیم رسانید و اهم
استقامت مملکت منوط و مربوط بر ملاحظه امور جمهور دانسته در استحکام معدلت و نفوذ هر چند شاهزاده بغایت
قابلیتی که در جبلت همایونش مرکوز بود در تنسیق امور شرعی و ملکی احتیاجی بمرشدی نداشت و اینجا
نیز آنحضرت میدانست اما شفقت پدری باعث بران شد که کلمه‌ای چند در باب جهانگیری و جهانبانی بزبان
گوهرافشان بگذرانید که جای آن داشت که بر دو پر بقلم زرین بر صفحه خورشید نگارند فی الحال شاهزاده
جوانبخت زمین خدمت ببوسید و قبول نمود که از مقتضی وصایای ارجمند سرموئی تجاوز جایز ندارد و بضبط
و اقرار بحکومت شیراز اشتغال نماید اعیان ولایت فارس چون مخایل کیاست و فراست و دولت
اقبال و بزرگی و جلال در ناصیه شاهزاده مشاهده کرده دست دعا بموهبت گشادند و بارگاه سپهر احتشام او
مرجع دعا خواص و عوام گشت و صیت مناقب اخلاق پسندیده و اوصاف مرضیه او در اقطار و
امصار عالم بانگ زمانی اشتهار یافت القصه چون حضرت خاقان سعید خاطر اشرف از ضبط ممالک فارس

و عراق مسخر فرمود و خان دولت و سعادت بصوب خراسان انعطاف داده از تختگاه فارس در اواخر
یزد آمد و از آنجا براه بیابان بغیشان روانه شده مراحل طی کرده در بیست و دوم رجب دار السلطنه هراة
نزول اجلال فرمود و سرداران اطراف و گردنکشان اکناف روی بدرگاه عالمپناه نهادند از آنجمله امیر بسطام
جاگیر که از عظماء عراق عجم بود و تاج الدوله برادر کیومرث از رستمدار و نصرالله صحرائی از شبانکاره
و شاه اویس پسر سلطان تواچی از غزنین بدار السلطنه هرات آمده از سوابغ انعام و احسان حضرت
خاقان سعید محظوظ و بهره ور گشتند ذکر بعضی از قضایای ماوراء النهر و ترکستان و تشریف آوردن میرزا
الغبیک بعد از معاودت آن حضرت بخراسان جناب میرزا الغبیک از سمرقند ایلچی در پیش میرزا ایرک احمد
طلب داشت او توهم نمود گفت چند روز دیگر خواهم آمد از مزاج میرزا الغبیک ترسانم اگر از تو عنایت
توقفی واقع شود مستعد و در خواهم بود و میرزا الغبیک امیر بایزید پروانچی که مقرب و معتمد او بود باندکان
پیش میرزا ایرک احمد روانه ساخت و پیغام داد که بایزید سخن خفت هر چند که خواهد با او در میان
آورد که بدان وفا نمایم امیر بایزید باندکان پیش او رسیده و هر چند سعی نمود بجائی نرسید او را همراه
کرد که بعد از چند روز میرزا خود بخدمت فرستد امیر بایزید بازگشت و آن حال عرضه داشت آن حضرت
برآمده پیر بیاده و جناب الغبیکی بجانب اندکان نهضت نمود میرزا ایرک احمد قلاع آن حدود را محکم ساخته
خود با دیگر جاهای صعب المسالک برد میرزا الغبیک قلعه اشی که منیع ترین قلاع او بود محاصره کرده مسخر گردانید
و اموال فراوان بدست لشکریان افتاد و کوتوالی قلعه بایشان بکاول داد و بطرف اندکان روانه شد چون
بدانجا رسید شنید که میرزا ایرک احمد بکوهها در رفته و وصول بدو ممکن نیست لاجرم رایت معاودت
برافراخت چون میرزا ایرک احمد از بازگشتن آنجناب خبر یافت با لشکر مغول که بمدد او آمده بودند عازم اندکان
شد امیر توپسیکا و امیر محمد تابان و امیر علی توچین و دیگر سرداران بآهنگ جنگ از اندکان بیرون رفته
و بحوالی اوش رسیده چون از حال بی خبری تحقیق نداشتند بی اختیار بمنزلی نزول کردند و از انجا
عزم غافل ماندند و میرزا ایرک احمد از ایشان خبر داشت ناگاه بر سر لشکر اندکان تاخت و امرا مذکور
و دیگر بهادران بقتل آوردند و امیر رستم پسر امیر سلیمانشاه جنگ کنان باندکان درآمد و میرزا ایرک احمد او را گرفته

لشکریان

لشکریان بولایت خویش بازگشتند چون خبر معاودت حضرت خاقان سعید بسمع میرزا الغبیک رسید از سمرقند
بیرون آمده عازم خراسان شد بعد از قطع منازل بدار السلطنه هراة تشریف آورده بسعادت پایبوس حضرت
خاقان سعید مشرف گردید آن حضرت انواع عطوفت در باره فرزند سعادتمند خویش ارزانی داشت
و دین اثنا پرتو عنایت و اهتمام حضرت خاقان سعید بر وجنات روزگار مهر سپهر خلافت غیاث الدین
میرزا بایسنغر تافت و ولایت طوس و مشهد و جاجرم و دو سلطان و خرسفان و جوشان و نسا و
باورد و استراباد و شاسمان و کبود جامه و مضافات و منسوبات بدیوان او بازگذاشت و آن
ولایت را بنواب شاهزاده مسلم داشت و در پنجم ماه و شهر ... فرمان قضا جریان
شرف نفاذ یافت که غیاث الدین ملک فخرالدین کرت متصل به بیرون شمال شهر هرات
ساخته بود خراب بود و حضرت صاحبقران بموجب آن فرمان داده عمارت آوردند و در رجب
... انجا کار کردند تا باتمام رسید والعهدة على الراوى ذکر فرستادن ایلچی
بمیرزا ایرک احمد بجانب اندکان و آمدن ایلچی بطلب تعهد سلطانیه از پیش قرا یوسف ترکمان
چون میرزا ایرک احمد امرا را گذشت چنانکه مذکور شد توهم او زیاده گشته عزم کاشغر نمود که از آنجا بجانب
محمد خان رود و حضرت خاقان سعید خبر او شنیده ... او را استمالت نامه بخدمت
فرستاد در منوال که ... السعادات الابدیه و حصول المرادات السرمدیه و ...
... از محض فیض اشفاق ... بنجابت ...
...
...
...
...
عراق بار رسید بسبب بعد مسافت ... چون بدار السلطنه هرات رسیدیم شنیدیم که
آن فرزند عازم مغولستان است ... ایلچیان ... برادران و فرزندان

من البدایة الی النهایة معلوم دارد و وثوق کامل و اعتماد شامل بکفایت و استظهار تمام بشوکت و قوت بنیاد دولت
کالجبل الراسیات ثابت باشد بضرورت از دوری صلاح رحم و قتل اولاد سلطان احمد رفع اتفاق داد از غفلت و
وهن برنتابد که گروه جغتای خالیست بمحلی که ملازم اند بنابر آنکه تشویش شده و آن فرزند را مانع آیند که مرکب
نا شایسته از ایشان بجنبانند و اضطراب زیاده شده و مجموع خاطر این جانب آنکه هر چه بمعیار انصاف درست آید
الامانی لا یذکر حقا و ثم حقا که بمراد دنیا و [illegible] و الله والتوفیق من الله المنان **مصرع**
فرصت چو تنگ خود باقی باید • در خلال این احوال قرا یوسف ترکمان از خواص و مقربان خویش مردانی
را که بعقل و کیاست و فهم و فراست و حسن تدبیر و لطف تقریر و بلاغت و کاردانی ممتاز بود
عالم اشتهار تمام داشت بدرگاه عالم پناه فرستاده و بوسیله امراء کبار عرضه که همراه او بود بعرض
رسانید مضمون آنکه اگر حضرت خاقان سعید قصد سلطانیه نماید [illegible] وظیفه اخلاص
و هواخواهی باشد بتقدیم رساند آنحضرت در جواب فرمود که علامت راستی سخن قرا یوسف آنست که یکی
از پسران خود را پیش ما فرستد چون بخدمت قیام نماید و ساکنان آن دیار تا نقض سلطانیه [illegible]
منتظم داشتیم و ایلچی را نوازش نموده باز گردانید و خاقان را خبر رسید که میرزا ابابکر که حضرت
بعد از فتح مملکت فارس و عراق او را بحکومت مملکت ری تعیین نموده بود و بعد از چند روز که گذشت
بیت در نیامد آن شاه مقبل ماند • در جنگ شهزاده ابابکر ماند • حضرت خاقان سعید از
میرزا ابابکر که خاطر پریشان دل شده بجای او میرزا ایلنگیر بضبط ری فرستاد و امیر یوسف خواجه و
[illegible] و امیر عجب شیر مقرر شدند که در صدد آن ولایت باشند چون خبر توجه قرا یوسف بجانب سلطانیه
مسموع پادشاه جم جاه گشت امیر ابراهیم و امیر جهانشاه را [illegible] فرستاد که با امیر
خواجه ملحق شده متوجه جانب ری گردند و باتفاق امراء که در آن حدود اند اگر قرا یوسف تعرض
[illegible] امرا باستقبال مثال مبادرت نمودند و آنچه مقتضی فرمان بود
ذکر استیلا و استعلای قرا یوسف بر اران و آذربایجان و مضافات و منضمات آن دیار و محاربه با شیخ
ابراهیم والی شروان و انهزام شروانیان و گرفتار شدن پادشاه ایشان و کشته شدن سلطان احمد

جلایر

جلایر قرا یوسف رایت استبداد و استقلال برافراخت و سرداران و گردنکشان هر که با او دوستی داشتند
عنایت و سیورغال شامل احوال [illegible] میان اکفا و اقران سرافراز ساخت و مایه انتقال اگر امیر بابا حاجی که
که با میرزاده ابابکر [illegible] تبریز میرفت و غارت میکرد و به انواع جرأت و جسارت دیگر
مینمود و امراء الامر پیش قرا یوسف کس فرستاده و گفت من از فرط اخلاص بخدمت تو آمده ام قرا یوسف گفت اینهمه
از غایت مردانگی و پردلیست که او [illegible] بابا حاجی در دعوی خویش صادق است من او را بنوعی تربیت
کنم که تا دیگران بانتظار باشد و [illegible] مروت و مردمی خود بر عالمیان ظاهر گردانم فرستاد و او را
نواخته [illegible] بابا حاجی بی توقف با برادران و فرزندان و ملازمان بخدمت قرا یوسف شتافت
قرا یوسف مقدم ایشان را گرامی داشت همه را اسپ و جامه و زر انعام فرمود بابا حاجی و برادران و فرزندان
او را [illegible] داد و در مجلس خاص [illegible] با توابع و لواحق بسیصد قریه و مزرعه دیگر به
سیورغال بدو ارزانی داشت و حکم کرد که بابا حاجی مادام که در اردو باشد در دیوان مهر زند و بی
استصواب ارکان دولت هیچ مهمی فیصل نپذیرد امراء چند درین باب سخن گفتند و دیگر عنایات که تفصیل آن
دارد شامل بابا حاجی و برادرش حاجی محمد و متعلقان او شد القصه در آن زمان که سلطان احمد جلایر بعقیده قرا یوسف
متوجه تبریز شده بود و از امیر شیخ ابراهیم شروانی استمداد نمود چون میان ایشان اساس دوستی مؤکد بود
شیخ ابراهیم پسر خود کیومرث را با جمعی بخدمت سلطان احمد فرستاد و شروانیان در روز جنگ قریب به تبریز
رسیده فرود آمدند [illegible] اتفاقا طایفه از ترکان که بجنگ رفته بودند [illegible]
برای [illegible] تیغ خون ریز شکسته بقتول کیومرث رسیده دیدند که [illegible] اقبال گشته اند و ابواب
را [illegible] ترکمانان شمشیر ها کشیده بر در خرگاه کیومرث رفتند و خرگاه او در هم شکستند [illegible]
و مردم دیگر با ترکمانان اتفاق نموده اردوی کیومرث غارت کردند و اموال فراوان بدست ایشان افتاد
و تا کیومرث را مقید ساخته پیش قرا یوسف بردند چون خبر گرفتن او بامیر شیخ ابراهیم رسید
چوب زبان بتحف و هدایای فراوان پیش قرا یوسف فرستاد و در اطلاق کیومرث شفاعت نمود و مقبول
شد و اگر چه [illegible] نامه قرا یوسف گفت زبان عتاب برگشاد که [illegible] شروان

در چون او در تبریز واقع شد و امیر شیخ ابراهیم با والی بغداد محبت و صداقت پیوسته بود و با حاکم تبریز در مقام مداراة
و مخالفت می آمد اما بصورت بادی و در نظر عقل پسندیده نمی آمد اکنون ممالک آذربایجان مع مضافات و
عرب و دیگر [illegible] در حیطه تصرف است میباید که امیر شیخ ابراهیم با ما یکدل و یکجهت باشد بواسطه مروت
و انسانیتی که در جبلت او مذکور است فرزند [illegible] در حسب دلخواه و دو [illegible] بجانب شیروان [illegible]
داد امیر شیخ ابراهیم باید که از مخالفت محترز و مجتنب باشد و طریق مصافات و موالات مسلوک دارد
قرایوسف بعد از آنچه در خاطر داشت با ایلچی شیروان گفت [illegible] کیومرث بر داشته او را باز فرستاد
خاطر خواست در رسول [illegible] از صلات و عطایا [illegible] ساخته [illegible] رخصت انصراف داد و چون
برین قضیه [illegible] گذشت قرایوسف شنید که میرزا اسکندر از اصفهان با لشکر آراسته بیرون آمده است و داعیه
آن دارد که متعرض ولایت آذربایجان گردد لاجرم او نیز از تبریز نهضت نموده بسلطانیه رسید و
[illegible] قلعه [illegible] دست نیافت لیکن آتش نهب و غارت در آن حدود و نواحی زد و از آنجا چون
همدان آمد اکثر لشکریان ترکمان [illegible] شدند قرایوسف نیز [illegible] بازگشت [illegible] احمد [illegible]
بجانب تبریز منعطف گردانید چون [illegible] وصول [illegible] شنید که امیر شیخ ابراهیم توجهی [illegible]
[illegible] فرزند خود کیومرث را [illegible] محبت و دوستی قرایوسف در خاطر او [illegible]
آورده حشری انبوه از ولایت شیروان جمع کرده و پسران سیدی علی [illegible] را با خود متفق ساخته [illegible]
حاکم گرجستان با ده هزار [illegible] با او پیوسته بعزم جنگ پیش آمده قرایوسف [illegible] را از [illegible]
دانست و با حضار لشکر فرمان داد که هر که با ما یکجهت و یکدل است باید که در [illegible] حاضر شود [illegible]
و دران [illegible] متوجه جانب قراباغ شده حکم کرد که [illegible] حاجی [illegible] و [illegible] محافظت نماید [illegible]
حدود [illegible] لشکریان اران [illegible] قرایوسف پیوستند و سپاه [illegible] ترکمان
باو ملحق شدند و قراوان [illegible] از مردم خود هفت هزار سوار جمع کرده [illegible] روان شد و قرایوسف
لشکری افزون [illegible] از عقب قراوان در حرکت آمد و امیر شیخ ابراهیم با عظماء امرا و سرداران [illegible]
بر کنار آب کر خیمه اقامت زده بود و چون ترکمان در مقابل [illegible] رسیدند [illegible] از آب گذشته قراوان

خواهرزادگان سلطان [illegible] بودند [illegible] در آمدند و مردم شیروان گریخته ملک کریج با [illegible]
[illegible] قرایوسف [illegible] گردن [illegible] بر ایشان تاخت و [illegible] میان گرفته اکثر آن [illegible]
[illegible] آورده و ملک گرجستان گرفتار گشت و بعضی سرداران روی [illegible] در خیل امیر شیخ ابراهیم
[illegible] از خندق [illegible] بوده [illegible] از مرکب بیفتاد و دست او [illegible] ترکمانی [illegible]
با او رسید و اسب و [illegible] بستد و امیر شیخ ابراهیم از صعوبت [illegible] حال خود با ترکمان گفت
آن شخص [illegible] شیروان [illegible] گردن [illegible] پیش قرایوسف برد و فرزندان او [illegible]
و خلیل الله و منوچهر و عبد الرحمن و نفر [illegible] و [illegible] دولت [illegible] گرفته چون [illegible]
[illegible] امرا و [illegible] گرفتار شدند و مجلس [illegible] گویند [illegible] دیگر [illegible] شروانشاه را
گرفته پیش قرایوسف آوردند [illegible] بموجب فرمان مقید شدند چون [illegible]
شروان [illegible] جنگ [illegible] نمود [illegible] بودند قرایوسف حکم کرد [illegible] رسانند و مردم
گرجستان که گرفتار شده بودند همه را بقتل رسانیدند و ملک کریج را در مجلس حاضر ساختند چون [illegible]
او [illegible] قهر و غضب مشاهده کرده [illegible] قرایوسف [illegible]
با تمام رسانید قرایوسف امیر شیخ ابراهیم را با اولاد و اعیان مقید و مغلول به تبریز برد و چون اهالی تبریز
[illegible] شیروان [illegible] بوده [illegible] از ایشان که در مجلس قرایوسف راهی داشت [illegible]
[illegible] امیر شیخ ابراهیم [illegible] شیرین [illegible] بوده [illegible] ارباب حسن
[illegible] تمام [illegible] داشت [illegible] کلمات [illegible] قرایوسف [illegible] نوبت امیر شیخ ابراهیم
[illegible] قرایوسف مردی صاحب کرم و مروت و
ساده دل بوده [illegible] امیر شیخ ابراهیم [illegible] در آمده
[illegible] قرایوسف [illegible] امیر شیخ ابراهیم [illegible] و [illegible]
و [illegible] آورده [illegible] خویش [illegible]
[illegible] قبول فرمود [illegible] قرایوسف در مقام [illegible] آمد [illegible] امیر شیخ ابراهیم

انواع حرکات ناشایست نسبت بدولت ما صادر شد اگر از روی عفو گذرانیم او را بحکومت شروان رد سازیم
از آیین مردی و مروت و کرم دور است و در اقطار آفاق انتشار یابد و چون اشفاق و مکارم اخلاق
بر عالمیان روشن گردد و این سخن قرا یوسف در مجلس خاص با ارباب اختصاص بکیفیت مقال این حال گاه گاه از
زبان امیر شیخ ابراهیم عرض رسانیدند که فلانی میگوید که دست من بسیار دراز و میگفت که گر بود از فیض فضل
خویش کام بنده را خاکی جواد فرو بندد شاید که رجوع از کشتگان داید بیت اگر شراب خوری جرعه‌ای فشان
بر خاک ؛ از آن گناه که نفعی رسد بغیر چه باک ؛ این شخص امیر قرا اتابک پرنوداق بود که امیر شیخ ابراهیم او را نگاه
میداشت قرا یوسف فرمود که او را بمجلس حاضر سازند چون والی شروان در آمد باب جیش و جوانان
ساده غدار بموجب فرموده او را بالغ داوند امیر شیخ ابراهیم چندان کلمات دلپذیر بر زبان آورد که
قرا یوسف شیفته شد هم در آن مجلس فرمود که بند از پایش برداشتند و او را پهلوی خود نشاند امیر
قرا یوسف پرنوداق را نیز طلب کرد و او بر حسب فرمان آمد و امیر شیخ ابراهیم با کلانتران که داشت در بین اثنا
اهالی قصاب و اصول و اعیان تبریز بخانه‌ها آورده با قرا یوسف ملاقات کردند و گفتند که مردم امیر شیخ
ابراهیم از نواب دیوان قبول کرده است ما متضمن میشویم که آزاد داخل خیمه مشروط بانکه حکم شود که ارباب حوالات
در عوض زر اجناس بگیرند امیر شیخ ابراهیم مبلغ ده هزار و دویست تومان عراقی قبول فرموده بود
قرا یوسف ملتمس ایشان مبذول داشته روز دیگر در باب حکومت امیر شیخ ابراهیم نشانی نوشتند
مضمون آنکه حکومت ولایت شروان از حد دمکی تا در بند باب الابواب از بلاد و بقاع و قلاع
که پیشتر امیر شیخ ابراهیم متصرف بود باو ارزانی داشتیم میباید که هیچ آفریده در آن ولایت بخلاف حکم او دخل
نکند امیر شیخ ابراهیم داروغگان و ضابطان بولایت شروان فرستاده و از دیوان قرا یوسف
بروات بر اهالی قصاب و جمعی که ضامن شده بودند نوشتند و ایشان بموجب واقعه تحصیلان میدادند
و بروات را بجنس پیش امیر شیخ ابراهیم میبردند و نوشتها از دیوان حاصل که شروان میفرستادند
اندک زمانی آن وجه ادا شد امیر شیخ ابراهیم در آن زمستان حریف و انیس قرا یوسف بود
چون فصل بهار در رسید رخصت یافته بجانب ولایت خود معاودت کشت **ذکر تغیب میرزاده سعد**

وقاص از بنده قم و رفتن او پیش قرا یوسف باتوای جمعی از مردم در عاشر ربیع الاول سنه ثمان
عشر و ثمانمائه عرضه داشت میرزا سعد وقاص از جانب قم بپایه سریر اعلی خاقان معظم رسید مضمون آنکه امیر
بسطام جاگیر تو دبور قرا یوسف بجانب سلطانیه شتافته و پسر خود را در آنجا گذاشته پیش بنده آمده و از کرده
منفعل گشته و در آن داشته‌ام هر چه حکم شود عمل نمایم این خبر بر مزاج اشرف گران آمد فرمود که بسطام چه
کرده داشت چون دشمن قصد او کرده بپناه ولایت ما آمده و میرزاده را آن نشاید که او را بگیرد و اگر آمده و قید
او نظر مکنی مخصوص حضرت سیمای بیک چون نوشته‌ای به ... بی توقف بسطام را اطلاق کرده
بو اهمی و خدمت عذر بگنید مقرر شد که از شیرتواجی پیش میرزاده سعد وقاص برود و در این اثنا قاصد
مردم معتبر مکاتبت ... گفتند که بنگیختی شد بسطام ... صحیح با آن ... که خدمت قرا یوسف
... بر بعضی مردم ... مفتوح الوانه ... مضمون خواهش بود میرزا سعد وقاص
بحکم انجامت فرصت شده و منقول بود ضبط و نسق فرق ... بسطام را گرفته بسعید
قسم و مقید ساختن او ... چون بمقصد رسید امیر قرا یوسف شرایط اعزاز و احترام بجای آورده و
شاهزاده گفت **بیت** قدم رنجه کردی بسوی چمن آمدی ؛ بسوی خانه خویشتن آمدی ؛ در آن باستقبال میرزاده
قرا یوسف طمع در ولایت عجم کرده و بسطام را که داشته ترحیب فرمود شاهزاده در آنجا بمیل اقامت نمود
قرا یوسف بسطام را بجانب قم روان ساخت تا حرم محترم میرزا سعد وقاص را با آذربایجان رساند
چون خاتون شاهزاده را قاتلی بنت میرزا امیرانشاه که بانوی عاقله بود بشنید که امیر فرج نزدیک رسیده
خود اندیشید که سعد وقاص غلطی فاحش کرده و پناه بدشمن این خاندان برده اگر ما بآنجانب رویم و
ما خود را که قصد او کنند حال ما در میان مردم بیگانه معلوم است که بچه رتبه تدبیری بجا ظاهر خود کنند
نوکران خود را انکل ساخت چون ترکمانان در آمدند همه را بگرفت و جمعی که با بزرگمک ایشان سعد وقاص
رامی در ... دیگران جابجا بود و بقتل رسانیده و در پس آن سعد از اصحاب نوکر خود و شیرزاد
پیش حضرت خاقان سعید فرستاده آن حضرت مهد علیا را در این امر تحسین بسیار فرموده و شیرزاد را
رعایت نموده و شیرعلی نوکر میرزا رستم را امراء او ساخت و به التفات نامه روانه جانب قم کرد

ذکر مخالفت میرزا بایقرا و تحریک میرزا اسکندر و قتل میرزا اسکندر بر دست برادر چون میرزا رستم
برادر خود میرزا اسکندر را میل کشید حضرت خاقان سعید آن خبر را شنید و کوچک او میرزا بایقرا
پسر دختر مشفق را در قتل شفقت نمود و ماهیانه او را از عالم درکی تملک با جز بنده میرزا اسکندر با وجود
واقعه که او را روی نمود با خود خیال تغیر ملکت می بست و در مقام مخالفت گیری قدم می نهاد چون بواسطه
رفتن میرزا سعد وقاص بجانب پای تخت ترکمانان تا قم و همدان هم برآمد میرزا اسکندر رخصت
قیمت شمرده برادر خود میرزا بایقرا گفت که بعد ازین در پیش چه اقامت کنم و منصور بیت هم
لطف محظوظ میرزا سعد وقاص لشکر ترکمانان تمام به تیر چه خواهند شد و آنکه ما معجل گریز نخواهند جمعی
انگیز که گرد میرزا بایقرا ان داشتند که عالم شیراز شود میرزا بایقرا سخن و نجما ایشان شنیده با خلاف
میرزا اسکندر متوجه فارس گشته تو کم میرزا اسکندر را دیده بر سر قتل بجانب اصفهان گریخت و کیفیت
حادثه را عرض میرزا رستم رسانید میرزا اسکندر خواست که بعضی جمعیت ایشان که نیست کرده ولا جرم
بر سر او فرستاد رستمیان در حوالی جرد بوده قاین بخراسان رسیدند از ضعف طالع و نکبت به کلی
اراده احد ضعیف میرزا اسکندر ریخت لشکریان میرزا رستم گرفتار گشت او را باصفهان بردند میرزا
بایقرا بدین سبب اندک شورشی در خرفیت پیدا شده چند روزی که در گذشت بود توقف نمود و چون
خبر توجه میرزا بایقرا و مخالفت او بجانب شیراز مسموع میرزا ابراهیم سلطان شد بعد از تقدیم مشورت
نوکران میرزا اسکندر که در شیراز بوده اند چون سویچ خواجه داد دروان و غزیه و بابشلی کرم قرو بند کرده
مصحوب سعدی روانه خراسان کرد ایشان چون بکان جشن کوکیان خان ابرقوه رسیده بودند در سلطان
رسیده بودند بانگشته و موکل داشته کشند ایشان میرزا بایقرا فرستاد شاهزاده در ابرقوه توقف
تا خبر مطلع کرده بر تحیل ترغیب نمودند چون میرزا بایقرا از امور ملک سپاهانی و جهانگیری و در تدبیر
بانید گیرای جلادت ملک فارس پس بر انواع میرزا ابراهیم سلطان لشکر مرتب ساخته با استقبال
از شیراز بیرون آمد و در نواحی حصار شیراز پیش سپاه بهم رسید و صف کشیدند چون شور و هنگامه گشت جمعی
از ملازمان میرزا ابراهیم سلطان مانند مسعود شاه و شول و غیره بجانب میرزا بایقرا پیوستند و از

عراقیان

عراقیان نیز آهنگ مخالفت راست کردند میرزا ابراهیم سلطان که هنوزش در یافت بجانب شیراز
شب بشهر درآمده والده خود و طوطی آغا را از قراز آنچه توانست برگرفته تا ابرقوه در هیچ مکان
توقف ننمود میرزا بایقرا صباح جمعه بدروازه اصطخر آمده تا چاشتگاه سوار با تیاری و سادات و قضات
و پیشتار بندان و کلوان شهر بنابر ضرورت بقدم استقبال بیرون آمدند و شاهزاده را با اکرام
و اعزاز بشیراز آوردند چون خبر استیلای میرزا بایقرا در اصفهان بسمع میرزا رستم رسید میرزا اسکندر
که تیغ آن فتنه بود از میان برداشت الملک والبقاء لله الواحد القهار **ذکر توجه حضرت اعلی خاقانی**
سلیمان مکانی بجانب ممالک پیشیان نوبت ثانی چون خبر مخالفت میرزا بایقرا بسامع علیه حضرت خاقان
رای عالم آرای اقتضای آن کرد که پیش از آنکه قوت او زیاده شود تدارک آن مهم نموده آید
با مضاء این عزیمت امیر جلال الدین فیروزشاه را با جماعه از کینه خواهان او را بجانب یزد و عراق
تا در ظل رایت میرزا ابراهیم سلطان قرار گرفته در دفع خلاصی نماید و امیر غیاث الدین شاه ملک در کار
ری ارسال نمود که با امرایی که در آن حدود واقع بوده اند باتفاق طرق فتنه و شورش عراق را سد
کردند فرمان قضا مضا نفاذ یافت که امیر شیخ لقمان برلاس بقندز و بغلان رفته لشکر آن
نواحی را جمع آورده به اردوی اعلی رساند چون جنود ظفر ورود بدرگاه عالمپناه مجتمع گشتند حضرت خاقانی
سعید در هفدهم جمادی الآخر پای مبارک در رکاب ظفر انتساب آورده از دار السلطنه هرات نهضت فرمود
و در مزار متبرک جام از فرستادگان قرایوسف جاسوسی گرفتند و احوال عراق عجم و آذربایجان
معلوم کردند در نیولاه قاصد میرزا الغبیگ از سمرقند آمده معروض داشت که محمد خان پادشاه مغولستان
جام بقا نوشید و نقش جهان پیر و خضر خواجه اوغلان را بجای او نشاندند چون اعلام ظفر فرجام به بسطام
رسید امیر سید علی کیا در صحبت امیر علاء الدین ملک کوکلتاش بر اهمونی بخت به پایه سریر اعلی آمده بعنایات
سرافراز گشت و از برای نقش لشکر به ولایت خود مراجعت نمود و امیر حسین کیا از قلعه فیروزکوه
به اردوی گردون شکوه آمده بسعادت دستبوس دریافت و معصوم را در بسطام جا گیر از طرف
اردو چل رسید و حالات آذربایجان و قرایوسف و ترکمان بشرح معروض داشت فرمان قضا جریان

تفاوت یافت که امرا که در حدود ری مقیم بوده بجانب شیراز توجه نمایند همچنین حکم شد که امیر جلال الدین فیروزشاه
نیز در رکاب میرزا ابراهیم سلطان روانه شده در کوشک زرد با ایشان ملحق شد هر دو فریق سپاه
ظفر مآل در یمین دولت و اقبال متوجه مقصد گشتند بیت برینگونه رفتند تا قصر زرد ** که گرد سپه شد هوا
لاجورد ** میرزا ابراهیم سلطان چنانچه مقرر شده بود با لشکرهای بی پایان عازم شیراز گشت چون میرزا
بایقرا از توجه سپاه ظفر پناه آگاهی یافت در مضیق تفکر و اندیشه افتاده گاهی خود را التسلی میداد
که ممکن و مقصور نیست که آنحضرت بنفس همایون آمده باشد میرزا ابراهیم سلطان چون بحوالی شیراز رسید میرزا
بایقرا حصار و دیوار شهر را بنا ساخت و موکب حضرت خاقان سعید چون بجربادقان و قم و کاشان رسید
از آنجا بجانب اصفهان رفت در آن موضع قاصد میرزا ابراهیم سلطان آمده معروض داشت که میرزا بایقرا
در شیراز پیرامن حصار در روی کشیده و متحصن گشته از استماع این خبر فرمان فرمای عالم بر آن موضع جهان
بر سبیل ایلغار روی توجه بملک فارس نهاد و بعد از طی منازل و مراحل چتر همایون فال سایه اقبال بر
شیراز ممهد ساخته عرصه ابر سمت میدان سعادت محل نصب سرادق سپهر حشمت گشت چون میرزا
بایقرا از وصول رایت نصرت شعار خبردار شد حیرت و ندامت بر ضمیر او استیلا یافت کس بنزد نیابت
السلطنة والدین میرزا بایسنغر فرستاده والتماس نمود که در پایه سریر اعلی زبان شفاعت او گشاده
شاهزاده جوانبخت ملتمس او مبذول داشته بعرض خاقان سعید رسانید که هر چند از میرزاده بایقرا
حرکات ناشایست و نابایست صادر شده اما تا عاصی مرتکب معاصی نشود مضمون العفو عند القدرة که
بهترین ملکات است بوضوح نپیوندد و اکنون اگر رخصت شود او را با تیغ و کفن بدرگاه پادشاه زمین و زمن
آورم آنحضرت مامول مسئول فرزند سعادتمند خویش را باسعاف و انجاح مقرون داشته از زلات و جرایم
میرزا بایقرا درگذشت و بفرمان شب یکشنبه نیم رمضان با صد توان خجالت و شرمندگی از شیراز بیرون
آمده بشرف دستبوس حضرت شهریاری دریافت آنحضرت بوعده وفا فرموده میرزا بایقرا بمواعده
نوازش فرموده و از بعد سه کسل نقدان بدانحضرت معروض افتاد که حشم جهانسوز کردانیده و خاص از برای نقل معالم
پیاپیا اختصاص داد ذکر بعضی از وقایع متفرقه و تفویض ایالت عراق عجم بامیر الیاس خواجه بن شیخ علی بهادر

چون میرزا بایقرا از غایت شرمندگی و کمال انفعال مجال آن نداشت که دیگر بر ملازمت خاقان ستوده
خصال اقبال نماید و اقامت او دران مملکت مقرون مصلحت سلطنت نبود رای عقده کشای آنحضرت
اقتضاء آن کرد که او بجانب گرمسیر و قندهار در پیشت تا روزی صاحب قید و باشد غرض نشر التجه
سپرده روانه آنصوب گردانید موکب همایون بشیراز آمده حکم شد که امرا با لشکرهایی که در عهده ضبط
و انتظام ایشان تعلق داشت باز روند در این اثنا حکام لرستان و سرداران شولستان بدرگاه سلاطین
پناه آمدند و ملک کرکین والی ولایت لار با تحف و هدایا پیشتر از موکب سعادت قرین سوست و آنجا آمده
بود بوسیله امرا کبار معروض گردانید و خدمات او قرین قبول افتاده منظور نظر عاطفت گشت همچنین کلانتر
گرمسیر و شبانکاره بدرگاه عالم پناه آمده ملاقات و مشمول التفات گشتند و همه را انعامات ملکانه مسرور
و شادمان ساخته فرمان داد که با وطان خود روند و باقی ماه مبارک رمضان در شیراز گذرانیده چون
هلال فرخ شوال طلوع نمود حضرت خاقان سعید علی الصباح بنیت اقامت صلوة عید متوجه مصلی شد
خوشا نسیم مصلی و آب رکناباد ** غریب را وطن خویش میبرد از یاد ** چون ولایت عراق عجم
بعد التفات حضرت از نصب و عزل یافت حضرت خاقان سعید خواست که ضبط و نسق مهمات آن مملکت بحاکمی
صاحب وجود حوالت فرماید که رعایا در کنف حمایت و برایا در ظل رایات او بفراغ توانند گذرانید بعد از
تقدیم مشورت قرعه اختیار بر توفیق رفیع مقدار امیر جلال الدین الیاس خواجه بهادر که همای آثار رسیم
و استعداد او بوده اتفاق افتاد زمام مهام آن دیار در قبضه عدالت و شجاعت او قرار گرفت یرلیغ مطاع بنفاذ
انجامید که تمام وجوهات مملکت قم و کاشان و ری و رستمدار تا حدود گیلان در وجه اخراجات لشکری
که ملازم او باشند مصروف گردانند و از مقتضی معدلت و عدالت درنگذرد و با سپاهی و رعیت
معاش چنان کند که یوم یقوم الحساب از عهده جواب بیرون تواند آمد چون خاطر خطیر پادشاه جهانگیر از مهمات
فارس و عراق فراغت یافت بعزم زیارت حضرت مرشد آفاق شیخ ابو اسحق قدس سره متوجه کازرون
شده از روح پرفتوح آن بزرگوار و سایر اکابر و مشایخ آنجا استمداد نموده براه کوه بار متوجه
و نیت شیراز نمود دیگر باره مدار امور ایالت آن ولایت را بفرزند سعادتمند خویش میرزا ابراهیم سلطان که

و چون اوّل دولت حضرت صاحبقران بود رجوع فرموده بعد از آن رایات نصرت نشان از لشکرگاه سلیمان
بجانب دار الامان کرمان نهضت نمود **ذکر توجه رایات گیتی ستان بجانب کرمان و مراجعت نمودن**
از حدود آن ولایت بخراسان در اوّل نوبت که حضرت خاقان سعید متوجه عراق و فارس گشت
اصفهان باستصواب سلطان اویس میرزا ایالت کرمان تفویض فرموده بود بنا بر آنکه از تعرض حکام شیراز [illegible]
خراب شده بود و در خزانه هیچ نمانده که پیشکشی سرانجام نماید در انقیاد و حکم تعلل نمود و دست [illegible]
اهالی و مشایخ و موالی و سوقیه زد و بهزار زحمت اندک چیزی که لایق ملازمان حضرت نبود ترتیب داد و
آنرا بنوعی [illegible] بدرگاه همایون فرستاد و مادر سلطان اویس آن محقر را در یزد و ابرقو رسانیده [illegible] معروض
داشت که سبب توقف او [illegible] شد که بقیه اسباب سفر و ترتیب تحف و هدایا که سزاوار ملازمان
آستان فرمان فرمای برایا باشد مشغول گشت و عنقریب بدرگاه گیتی پناه خواهد رسید آنحضرت
از کمال لطف و کرم رقم عفو و اغماض بر جریده بی ادبی سلطان اویس کشیده عازم خراسان شد
و در نوبت دوم که حضرت خاقانی مملکت فارس را از تصرف میرزا بایقرا انتزاع نمود
سلطان اویس مادر خود آغاچه را با [illegible] آغا که [illegible] اعزاز و احترام او روی پیشکش بدرگاه پادشاه
اسلام روان کرد چون [illegible] ترتیب نثار و پیشکش بجا [illegible] ملاقات ایشان در شیراز سعادت [illegible]
بوس حاصل کردند آنحضرت از احوال سلطان اویس استفسار نموده جواب دادند که در همین چند روز
میرسد چون زمان آمدن سلطان اویس امتداد یافت حضرت خاقان سعید فرستادگان او را رخصت
فرموده این خبر بکرمان رسید سلطان اویس از غضب پادشاه اندیشناک شده از زمان او که از
حضیض ذلت باوج عزت رسیده بود انواع خیالات فاسد براه داده [illegible] ظفر
نشان از شیراز بیرون آمده بنواحی سیرجان رسید و بزیارت قدوة السالکین شاه شجاع کرمانی [illegible]
استمداد همت نمود و خبر توجه آن حضرت در کرمان متواتر شد و سلطان اویس و مخصوصان او در [illegible]
حیرت و وحشت افتادند آخر الامر جانب سیادت پناه تقوی شعار [illegible]
بی مدد [illegible] بمراجعت شفاعت [illegible] فرستادند حضرت خاقان سعید شرایط اعزاز و احترام

آن جناب

آن جناب [illegible] بجای آورده رسید مشار الیه شفیع اهالی کرمان زبان برگشاد و [illegible] نمود که اگر خاقان [illegible]
لشکر [illegible] از خرابی خرابه کرمان منع آید و عزیمت خراسان فرماید آن جناب هر وجهی که باشد سلطان اویس را
ملازمت رساند حضرت خاقان سعید درخواست جناب سیادت مآب [illegible] مبذول نمود
و امرا که بتاخت جیرفت و گرمسیر رفته بودند باز طلبید و از قصبه سیرجان [illegible]
نهاده بعد از طی مفاوز و مسالک در اواسط محرم سنه تسع و ستین و ثمانمائه دار السلطنه هرات را
از یمن قدم خویش رشک گلستان ارم گردانید در حال [illegible] غیاث السلطنة والدین بایسنغر [illegible]
در دیوان حضرت خاقان [illegible] تا نهایت [illegible] صدر دیوان بوجود او مشرف بود بمقتضی حکم [illegible]
[illegible] **ذکر مصاحبت میرزا میرک احمد و میرزا [illegible] و آنچه بایشان رسید از**
[illegible] سپهر چون میرزا میرک احمد با میرزا الغ بیک کورکان اظهار مخالفت کرده امرا را جمع
آورده و خواست که بقهستان رود حضرت خاقان سعید استمالت نامه بوی فرستاد [illegible]
و مسطور گشت و [illegible] ملازمت حضرت خاقان سعید از کرمان بهرات آمده شرف [illegible]
خاقانی دریافته ملازم شد اما پیوسته ملازمت میرزا [illegible] بن میرزا بایکر واجب و لازم دانسته [illegible]
بشرف [illegible] اشتغال مینمودند و نوکران فتنه انگیز [illegible] هوس مملکت را در نظر ایشان جلوه میدادند
شاهزادگان نیز بنظر قبول در آن [illegible] و صورت این قضیه بتفصیل [illegible] رسید و در اثنای تفحص
[illegible] انتقال [illegible] داشتی از جانب میرزا [illegible] آمده بعضی از آنکه میرزا بایقرا را [illegible]
بی عاقبت قصد نموده [illegible] ارباب شور و شر و فساد [illegible] العباد
فرستادم و میرزا بایقرا را [illegible] فرمان [illegible] امرا و ارکان
دولت [illegible] که مضمون کلام الاقارب کالعقارب بوضوح پیوست و جرأت و
[illegible] شاهزادگان از حد اعتدال گذشت اگر در این باب اهمال و اغفال رود ممکن که بخاطر اشرف
چندان ملال رسد که [illegible] از آسمان دست ندهد [illegible] اهلاک و اعدام
شاهزادگان حضرت خاقان سعید بدان سخنان التفات نفرموده فرمود که میرزا میرک احمد بن میرزا عمر شیخ

نجانه کیچ رود و میرزا بایقرا را از آب پسنه گذرانند تا در ولایت حنه قرار گیرد و میرزا الغ بیگ را در کشتی
نشانند تا بجنت و ملاطفتش بکابل برده آورد و هر یک را چند نوکر بر حسب فرمان ملازم شدند و روزی چند بیاد
و همه را از همه دور که ملک محمود را به پردن برده بکربت قرب حسب الاسافتند میرزا الغ بیگ را از ممالک نفی
کردند و دیگر از ان شاهزادگان خبر و اثر پیدا نشد و همچکس از ایشان نشان نداد و چپ دلم کرد رفت
بکوبت دگر نیامد باز گشت رفت فرمی و خانه را گم کرده **ذکر آمدن جناب ولایت مآب نقابت انتساب**
امیر شمس الدین علی و منسوب داشتن او سلطان اویس را به نخیف و عده وفای نمودن و جناب نقابت آیات سید
شمس الدین علی که متعهد شده بود که سلطان اویس را امیرانه کوه را با پسر برادر سپاهی برساند از کرمان بدار السلطنه
هرات آمد و معروض رای انور خاقان هفت کشور گردانید که هر چند سلطان اویس را نصیحت کردم
روی عقیدت اقبال آستان فرخنده مآل آورد و بقبول نفیاد و از استماع انتقال آن خشم جان نموده اشتغال فرق
فرمان واجب الاذعان نفاذ و پذیرفت که امرا عظام مثل امیر جهان شاه و میر الیاس و امیر حسن صوفی ترخان و
امیر فرمان شیخ و غیرهم که ذکر ایشان بتفصیل موجب تطویل میشود و بتعاقب شاه قطب الدین والی سیستان
حاکم فراه شاه اسکندر بیانکین با لشکرهای آراسته متوجه کرمان کردند امراء مذکور و شاهان با چهل هزار
سوار نامدار عازم آنجانب گشتند در منتصف ربیع الآخر توجه لشکرهای خراسان و سیستان بکرمان رسید
سلطان اویس با وجود آنکه هر روز ضیق الامکان ورا با اهل شهر با تمت کرده و در خزانه مبلغ صد دینار
کپکی نداشت بر فرزه و استکبار اصرار نمود و در قلعه های بجاره را باستحکام بروج و باره امر فرمود و در شهر
تحصن نمود و رایت خلاف و جدال برافراشت امراء عظام با سپاهی چنان عظیم که هرگز لشکری ترتیب آن
کرمان نیامده بود در ماه جمادی الاول ظاهر کرمان را احاطه کردند و از جانبین آتش قتال افروخته گشت
و مدت هفتاد روز محاصره امتداد یافت و مقامات ارتفاعات و اثاره و مواکد در بیرون بود و در قلعه
مسکین ماندند و بانشکی مانند طبل تهی بسر بردند امرا کرمان هر یک برج و دیوار گشته بودند و برج
بنوکران خود قسمت کرده و زخم چوب از صناع و محترفه و اهل بازار ضرع محافظان بر برج میگرفتند و
با نیاز سلطان اویس هر کس که دیناری بکار داشت بیرون رفته ملحق بروی یکان گشته داد ایشان پیش رکان و هر ان

وبی تهدید بود تنها که از اذای مستولی مراد و تنهام میشنیده مجال دم زدن نداشتند بجز رو حوالی کرمانشاه
و در نواحی اندر امتی و دیگر هیچ نمیانداخت تا که اهل شهر جنگ آمده سلطان اویس سواری بیش امرا فرستاد
که اگر حضرت خاقان سعید خون بنده و گناه کار نبخشد بخدمت آستان فرخنده شتافتن مبادرت نماید آمرا گفتند
التماس مفرح سلطان اویس را عرضه داشت کرده جواب بر سبیل پیاپی فرستادند که آن حضرت رحم نموده
فرمود که اویس چند نوبت سفر کرده بدرگاه می آیم و یکبار نیامده و قاتو و ربا انیز اکنون اگر در قول
خویش صادق است و راست باشد دل باوفاق یکی از معتمدان خود را پیش فرستند تا لشکر فیروزی اثر کج نماید
کنند و الا امرا از در شهر برنخیزند تا که به تنزه نبرز خیلات کرمان نپذیرد ازینرو امرا چون جهت مصالحت آمدند
خبر پیش سلطان اویس فرستادند که مصلحت و جمیع اهل کرمان در آن می نماید که شیخ حسن که رکن رکین
این مملکت است و معتمد و مقرب تست مصحوب بدیار گاه فلک اشتباه آید تا قراری داده شود سلطان اویس
عهد و پیمان بستند شیخ حسن را بیرون فرستادند و امرا از ظاهر کرمان برخاسته متوجه دار السلطنه هرات گشتند بعد از
قطع مسالک و منازل بمقصد رسیدند شیخ حسن بوسیله ایشان شرف پای بوس حاصل کرده پیشکشها که آورده
بود التماس نمود که حضرت خاقان سعید با فدای جرم و علامه کند که منشد انان در سلطان اویس پوشاند تا
او بی دغدغه بپایه وثنائی استکانت بر ساحت مراد و کرده و نشینت شد آن حضرت چشم پادکرد
که از موقف پس و سیاست بجگونه نوعی در شت سلطان اویس نرساند و مرکه در آن صد و آمده
تیغ و زنید امر فرمود که اگر سلطان اویس متوجه آنجانب گرده و از جاده ران و غدغه ندان گرای شده
و الا دفع او بر ذمت همت پادشاهانه واجب شود باقی اوداند شیخ حسن رخصت یافته بطرف کرمان
بازگشت و آنچه دیده بود و شنیده بسلطان اویس گفت و غدغه دروداد و در دهم شوال متوجه کابل
شد چون بسرحد خراسان رسید در منازل و مراحل آنچه محتاج الیه او بود آماده و یافت جدا ز خیمه و
بدلی پرامید بملازمت حضرت خاقان سعید مستسعد گشت آنحضرت سلطان اویس و سایر همراهانش را نواخت
و همه را در حما و امن دادن ها داد و درین حال که ولایت کرمان بوز و بتصرف بندگان خاقانی انتظام
امنی بپذیرفت تیغ و غیره و فانه نوکران میرزا تعید بر او مخالفت کرده خواسته که مدتش را از میان برگیرند

و برادرش میرزا سنجر بجای او نصب گشتند میرزا قیدو فوراً کنار گشته بحضرت خاقان سعید را معلوم
امیر نوشیروان برلاس و جمعی دیگر را بدفع این حادثه نامزد فرمود و میرزا قیدو در شعبان طمغرتا
بجای خود متمکن گشت و هم در سال مذکور سید فخر الدین که منصب وزارت حضرت خاقان سعید باستقلال
داشت و از نخوت و تکبر بزرگان قدم بیرون نهاد و بنا بر سعی خواجه احمد داود در اظهار قبایح اعمال
و بی حاصلی شاهزاده جوانبخت میرزا بایسنغر از وزارت معزول گشت و بامراض مختلفه مبتلا
نقد حیات بقابض ارواح سپرد و تفصیل حالات سید فخر الدین در تواریخ مسطور است و ذکر اجزاء
آن زیاده فایده متصور نی **ذکر رفتن شاهزاده عالمیان میرزا سیورغتمش بجانب بدخشان بر حسب فرمان**
شاه بهاء الدین یکی شاه در چهارم ربیع الاول سنهٔ تسع و عشرین و ثمانمائه از جانب بدخشان بدار السلطنه
هرات آمد و از برادران و قرابتان خویش در پایه سریر اعلی شکایت کرد و در چنان اختلال خاطر
و هرج و مرج آن مملکت فصلی شنیع باز راند خاطر خطیر آنحضرت که مورد الهامات ملک قدیر بود مقتضی
آن شد که ضبط و نسق ولایت بدخشان را یکی از شاهزادگان صاحب وجود نماید فرمان همایون
بعد از تقدیم مشورت قرار اختیار بر فرزند صبی آن حضرت شهریار کامگار ارجمند نیک بخت میرزا
سیورغتمش افتاد و حضرت خاقان سعید اسباب سلطنت آن سعادتمند را در اعلی درجه کمال مرتب
و مهیا ساخته زمام مهام قلمرو بدخشان که از ولایات معظم است در کف کفایت و قبضه درایت
محمد دم زاده عالمیان نهاده او را با فوجی از لشکر بدان روانه صوب ساخت و مملکت بدخشان
از فرطلعت آن سپهر خلافت و مهر سلطنت درخشان شد و مردم آنجا از حوادث روزگار
و جفای چرخ دوار امان یافتند و شاه بهاء الدین یکی شاه نیز با جمعی مراجعت کرد و بولایت
نسبت میرزا سیورغتمش بندگی زبدهٔ ... رکن السلطنة والدین میرزا علاء الدوله ... ولادت
طالع شد و نقش بند کارخانهٔ ابداع و اختراع در سنهٔ ثمان و عشرین و ثمانمائه این صورت مستحسن بر لوح
نگاشت **بیت** طلوع کرد بتائید حق ز برج جلال ✽ بر آسمان شهی اختری همایون فال **ذکر آمدن میرزا الغ بیک**
بدار السلطنه هرات مغیث السلطنة والدین میرزا الغ بیک کورکان از اشتیاق ملاقات حضرت خاقان سعید

ابجیم

بر ضمیر منیر استیلا یافت از دیار ماوراء النهر عازم بلاد خراسان شده چون خبر وصول آنجناب بسمع
موکب همایون او بجده و هرات رسید بانوی کبری گوهرشاد آغا و غیاث الدین میرزا بایسنغر و
میرزا محمد جوکی بهادر و امرا و اعیان و اشراف خراسان باستقبال شتافتند و شرایط تعظیم و تبجیل
بتقدیم رسانیدند و جناب الغ بیگی در نوزدهم ربیع الآخر بدستبوس افتخار سلاطین و ...
مستسعد گشت حضرت خاقان سعید فرمود تا در آن چند روز جشنهای پادشاهانه ترتیب کردند
در آن روزها اعیان را که پیش از این بخدمت آمده بودند طویهای عظیم دادند و آنحضرت مجموع اتباع
موفور بجزای انعام و احسان گردانید و جهت دانیک خان حاکم ختای پیلاکات افزار شده و
انجامت سپرده رخصت انصراف ارزانی داشت و هم در آن روزها مذکور سلطان اویس ابن امیر ادکو
که از جانب کرمان بود بسمرقند ارسال فرموده و در اوایل جمادی الاول میرزا الغ بیک میرزا محمد جهانگیر و امیر
که در آن چند روز از خوارزم آمده بود طوی پیشکش داد و سایر امرا و ملتجیان را فراخور
راه از تفقد نمود و رعایت ارکان دولت جناب بایسنغری کماینبغی بجای آورد و بعد از آن
عازم سمرقند شد و میرزا محمد جوکی بهادر در امراه برد **ذکر توجه رایات نصرت شعار بجانب ولایت گرمسیر و قندهار**
در شهور سنهٔ ثمان و عشرین و ثمانمائه از جانب گرمسیر خبر رسید که میل قندهاری و ملک محمد که بموجب فرمان
حضرت خاقانی که هر یک حاکم ناحیه از نواحی آنجا بوده اند با هم نزاع میکنند و از جهت منازعت ایشان
دو تفرقت رعایا در زحمت و مشقت اند آنحضرت امیر حسین صوفی ترخان را با فوجی از لشکر برای
تسکین آن فتنه بجانب گرمسیر روان فرمود و چون امیرشاه را لیه ... عدد و در سپیده شنید که شاه
اویس پسر سلطان تواچی بکار مهم ... مشغول گشت و سلطان بایزید پسر سیفل بر بعضی از ولایت گرمسیر
استیلا یافته طایفه از مفسدان مردم آن ولایت را از دزدی و حرامزادگی بتنگ آورده اند
صورت واقعه اعلام پایه سریر اعلی گردانید حضرت خاقان سعید دولتیار صلاح در آن دید که قشلاق
در آن دیار کنند چون میرزا قیدو و میرزا بایقرا را نگاه داشته بهندوستان نفرستاده بود آن حضرت
قاصدی پیش میرزا قیدو فرستاده اعلام داد که چون میرزا بایقرا بهند رفته او را بمنصوب فرستند

و حضرت خاقان سعید را در اواسط سنبله موافق منتصف رجب خیمه عشرت و عزیمت بر سر پل مالان زده و دران
منزل ابتدای امر استقلاع قیام نموده در همان روز کس از پیش میرزا قیدو آمد که اینک میرزا بایقرا امیر سید آن
حضرت فرستاده و میرزا قیدو را باز گردانید و برادر پیغام داد که بجهت دفع هزاره و داد فاریان متوجه
آنطرف شده ایم باید که کمان بمیر و چون میرزا بایقرا برادر وی تیمون پوست تحفه خواهر بموجب فرموده
ملازم او شده او را بسمرقند برد و رایات نصرت شعار از پل مالان در جنبش آمده و بعد از سه روز بتقضیه
اسفزار رسیده میرزا بایسنغر در آن موضع باردوی اعلی ملحق شد و بعد از کیفیه از آنجا کوچ واقع شده در دو جمادی
شعبان کنار رود خانه هیرمند که جهت قشلاق مقرر شده بود معسکر همایون پادشاه ظفر گشت و روز
دیگر امیر حسن صوفی ترخان از جانب قندهار رسیده و امرا نامدار بر سبیل ایلغار سوار شدند و چون حضرت
خاقان سعید نمیخواست که لشکر بی الزام حجتی یکبار دست تعرض بقتل و غارت هزاره دراز کنند و
اختیار که در میان ایشان بنده مانند از روزه بجهت و بالافته مولانا صدر الدین ابراهیم را که منصب صدارت
بوجود او مزین بود بجانب هزاره فرستاده تا نهاده سای آن طایفه را نصیحت کند و بجهت رسانیده معارف
ایجال ای دولتین که ترتیب کرده حضرت صاحبقران مغفرت قرین بود و تلقین مهم شده و باره دیگر
همایون و عزیمت بلاطه پس مشرف شد و مشمول الطاف وی احسان خسروانه گشت میرزا سیورغتمش با امرا عظام
جانشاه و امیر نوشیروان از جانب بدخشان رسیده و موکب علی موپشته ملک قطب الدین با لشکر سیستان
ملحق شده و بپای افزون از تخمین و قیاس در تحت رایت گردون مآثر جمع آمده موکب نصرت شعار
در حرکت آمده پنجم و دوم ماه شعبان ظاهر قندهار مرکز اعلام فیروزی آثار گشت امرا و شاهزاده جوان بخت
میرزا بایسنغر مقرر شدند که بجانب هزاره بر سبیل ایلغار روان شوند درین اثنا مولانا ابراهیم صدر
رسیده معروض داشت که کلانتران هزاره میرسند بدین سبب رفتن امرا در توقف افتاد و سیوم ماه
مبارک رمضان اعیان عزرین بدرگاه عالمپناه آمدند و از جانب میرزا قیدو کسی رسیده خبر آورد که
شاهزاده فرار نموده و آن حضرت فرمود که ترسیده باشد همچنین از عقب او مزنات دم باره کرا آمد
عرضه داشت که در کابل از مردم میرزا قیدو کسی نامه حضرت خاقان سعید امیر ابراهیم را داد و از آن حضرت

گردانید

گردانید که اگر قیدو پیش آید صلح کند و عزمین را باو گذاشته مراجعت نماید و الا بضبط آن مملکت مشغول
شود بعد از آن روزه وزیر میرزا ایسنجر برادر میرزا قیدو باردو آمد و بعنایات پادشاهانه اختصاص یافت
امرا و سرداران هزاره پیمان نامه ای نزد پادشاه فرستاده و باج و خراج قبول کردند آنحضرت در زمان دولت و
اقبال بجانب هری فرمود که در کنار هیرمند که نشسته بود مراجعت فرموده روزی آنحضرت بر سمند گردون
خرام سوار شده میرشکار بوده ناگاه از پشت زین بر زمین افتاد و گهری بدست مبارکش راه یافت
مصراع چه راه یافت که ای کلیج را کم گردی فی الحال اطبای قمر سیر در حرکت آمده و اوستاد مروی
کمان گر که در شکسته بندی عدیل و نظیر نداشت از دار السلطنه هرات همراه صبا و شمال باردوی میمون
حاضر ساختند و بجبر مشغول شد و در آن امر چنانچه دست نمود و در اندک زمانی آن زحمت بصحت تبدیل یافت
و از لطف ربانی چندان به اوستاد میرو رسید که مدت الحیات بهره از آسیب فقر و نیاز روی
وا ندید ذکر تفویض وزارت و بعضی وقایع که در مدت توقف در یورت قشلاق روی
نمود و معاودت آنحضرت و در آن اوان که کنار رود هیرمند مضرب خیام عساکر گردون مآثر بود رای
اعلی اقتضای آن کرد که منصب وزارت که اعلی مرتبه سلطنت است مفوض بوزیری صاحب تدبیر گردد
که از عهده استخراج اموال پادشاه و از مملکت و دلداری رعیت بیرون تواند آمد بعد از تقدیم مشورت
ملکان اتفاق نمودند که این خلعت زیبا بر قامت قابلیت جناب آصف صفات دستور اعاظم الوزرا
خواجه غیاث الدین پیر احمد خوافی چست و درست است لاجرم حضرت خاقان سعید زمام حل و عقد و رتق
و فتق و قبض و بسط مهام جهانیان در کف کفایت و قبضه درایت آنجناب نهاده و او بنوعی در آن شغل
خطیر شروع نمود که هم جانب پادشاه ملحوظ بود و هم ترفیه رعیت مرعی و قریب سی سال باستقلال
و فر اقبال بدین امر اشتغال فرموده تا حضرت خاقان سعید در حیات بود گرد ملال بر حاشیه ضمیر او
ننشست و یکی از وقایع که در آن ایام روی نمود این بود که میرزا علی بن میرزا رستم از جانب اصفهان
رسیده پیشکشهای پادشاهانه بموقف عرض رسانید و دیگر در اواخر ماه مبارک رمضان امیر ابراهیم
که بجانب کابل در رجب فرمان رفته بود باز آمده معروض داشت که میرزا قیدو بکابل رسیده ملازم

اردوی همایون پیوست و درین اثنا امیر شیخ لقمان برلاس جهت تحصیل اموالی که هزار تومان تقبل شده بود در ذمه
نموده امیر نوشیروان و یوسف خواجه و جمعی که بتاخت بعضی از خیل خانها که در ام الصبیان بودند رفته
بودند الجه فراوان گرفته بازآمدند میرزا سیورغتمش بر حسب اشارت علیه متوجه ولایت خود شد و امیر
علی بن میرزا رستم بعد از نوازش رخصت انصراف یافته باصفهان بازگشت مقارن اینحال مبالغ
جلال پوست که هزاره و دراوار مال بقرار تقبل نمایند آن حضرت امیر محمد صوفی و امیر موسی و امیر یونس را
آنصوب روان فرمود و از یورت قشلاق کوچ کرده بحدود بستقر فرود و شرف نما میرزا ابابکر را
یادگار شاه ارلات و امیر علیکه و امیر فیروزشاه را بضبط اموال آن ولایت تعیین نموده فرمان داد که میرزا را
قید کرده بطوشی همراه خود بهرات آورند و اگر نخواهد او را پس او را گرفته و خدمتش را چاپار ساخته بدرگاه
عالمپناه رسانند حضرت خاقان سعید حکومت ولایت کرمسیر را بامیر عبدالصمد ارزانی داشت و جهت کوتوالی
قلعه قندهار یکی از معتمدان را تعیین کرده موکب همایون بعد از قطع منازل و مسالک در دهم محرم بدارالسلطنه
هرات نزول فرمود اعیان آن بلده فاخره مراسم تهنیت و نثار بجای آوردند چون رایات فتح آیات
در مستقر سریر خویش قرار گرفت حضرت خاقان سعید ایلچیان قرا یوسف و قرا عثمان را که پیشکش آورده
بودند اجازت مراجعت داده در اوایل ربیع الاول خبر رسید که میرزا سعد وقاص که پیوسته ملک
قم گذاشته به آذربایجان رفته بود چنانکه مذکور گشت در ریعان جوانی ازین سرای فانی انتقال فرمود
حضرت خاقان سعید بر فوت آن شاهزاده پاکیزه صورت تأسف و تحسر بسیار خورده بغایت ملول
محزون شد و مراسم تعزیت بتقدیم رسانید و جمعی امرا که بطلب میرزا اقبه رفته بودند در اثنای احوال
جمیله مبدل داشته شد و خدمتش را لطف و عنایت حضرت اعلی خاقانی نوید دادند شاهزاده را بنوعی
دلنوازی و شفقت و کمال مرحمت آن حضرت معلوم شد متوجه خدمت گشته احرام عتبه علیه بست و شرف تقبیل
بساط فیض رسان حاصل کرده بعنایت بیکران مخصوص آمد **ذکر توجه امرا و ایلچیان بجانب ولایت
بدخشان** چون چند روز از وصول حضرت خاقان سعید بدارالسلطنه هرات گذشت از جانب
بدخشان خبر رسید که شاهان آنجا علم طغیان و عصیان برافراخته دم از مخالفت میزنند آنحضرت سید احمد

البرزا که برسوم سفارت و رسالت دانا بود بدان صوب فرستاد سید احمد ببدخشان رفته با شاهان ملاقات
کرده چندانکه از وعده و وعید سخن راند مفید نیفتاد لاجرم بازگشت و چون بپایه سریر اعلی آمده صورت احوال
آنجماعت بتمرد و استکبار معروض داشت آنحضرت فرمود که امیر شیخ لقمان برلاس و امیر ابراهیم بن
امیر جهانشاه و امیر محمد ترخان صوفی و امیر فیروزشاه و امیر محمد بشکره‌ای قندز و بقلان را لشکر جمع
فرموده در رکاب نصرت انتساب شاهزاده بزرگ منش میرزا سیورغتمش بجانب بدخشان شتابند
امرا مذکور روان شده چون بجای رسیدند شاه بهاء الدین که رئیس و رئیس شاهان بود از جانب
بدخشان آمده امرا را گفت که کلانتران شاهان توقع دارند اگر قبول کنند که مال آنولایت چنانچه در زمان حضرت
صاحبقران مغفور مقرر بود بخزانه عامره رسانند شفاعت کنیم که حضرت خاقان سعید حکومت آن مملکت بتو
ارزانی دارد و شاه بهاء الدین گفت که اوقات من بطاعت و عبادات مقصور و مصروفست و برادرزاده
پسر من صاحب اختیار مملکت اند امرا ایلچی پیش ایشان فرستادند برادر و پسرش جوابی بصواب
ندادند امرا کیفیت حال معروض داشتند و پایه سریر اعلی گردانید فرمان عالی نفاذ یافت که شاه بهاء الدین
بهرات فرستند و امرا بجانب بدخشان روند و تا مهم مخالفان بقطع نرسانند معاودت ننمایند
امرا بموجب فرموده متوجه بدخشان شدند و میرزا الغ بیک هجده هزار سوار بمدد فرستاده با ایشان پیوسته
چون نوجیان بالشکران بموضع کشم رسیدند میرشاه بهاء الدین که از قلت مدد پر اظهار فساد و خلاف میکرد
سیلاب بلا را انجو و محیط یافت و از کردار خویش پشیمان شده بجانب ولایت قرب التجا
خواجه تاج الدین حسن عطار را که از اعاظم ارباب ایقان و عرفان بود شفیع ساخت و پای در دایره
اطاعت وانقیاد نهاد و جناب قدوة العرفا با امرا ملاقات فرموده حدیث مصالحه در میان آورد امرا
صورت شفاعت جناب حقایق پناهی را عرضه داشت ملازمان قوایم سریر خلافت مصیر کردند آنحضرت
شفاعت خواجه تاج الدین حسن را بحسن قبول و وجه حسن تلقی نموده از جرایم بدخشانیان درگذشت و
رقم عفو بر جرایم عصیان ایشان کشید شاهان تقبل نمودند که مال معهود را بخزانه عامره روانه سازند امرا
مراجعت کرده حکومت بدخشان بر شاهان قرار یافت **ذکر آمدن و قید میرزا اقبه با بر مخالفت**

وعصیان او: چون میرزا پیر محمد جهانگیر بعد از پیر علی تاز و جمعی خاینان کشته شد حضرت خاقان سعید
کشندگان او را بانواع عقوبت و نکال جزا داد و حکومت بلخ را به پسرش میرزا قیدو عنایت فرمود و چون
اعوان و انصار او بسیار شدند آنحضرت مملکت قندهار و بلاد و سیستان را تا حد هند بر وی مسلم
داشت علم دولت او چنان بالا گرفت که پیش خضر خان والی هند و سیستان فرستاده پیغام داد که
در دوام ملک و حکومت سیفوا اختیار نموده و موقتان آفتوح سکه و خطبه بنام و القاب او موشح و مزین گرداندی
و بابو و آنحضرت بدین نوع جسارت اقدام نمود و در آن هنگام که موکب ظفر آثار در گرمسیر و قندهار
قشلاق فرمود میرزا قیدو انعام و احسان حضرت خاقان سعید را فراموش کرده بجای خود بازگذاشت
و از شرایط خدمت بمتابعت جسته طریق بیگانگان پیش گرفت چون آن حضرت معاودت فرمود او را که
بر آوردن میرزا قیدو بودند خدمتش را از پاس سلطان ایمن گردانیدند تا او بی دهشت روی
عالم پناه آورده و بشرف دستبوس دریافت موعظه و ملاطفت و عنایت گشت چنانچه جهت گذارش
چون چندگاه در دار السلطنه هرات باعزاز و احترام و فراغ تمام گذرانید جمعی از مردم مفسد آموز
از طریق تسویلات شیطنت در دماغ شاهزاده جای دادند و او از ضعف طالع و نکبت بد در شب
نوزدهم رجب از دار السلطنه هرات عازم قندهار شد چه اعوان و انصار شاهزاده در آن دیار
بسیار بودند خاقان شاه بعد رفتن میرزا قیدو و بمسامع علیه رسید آن حضرت فرمود که میرزا بایسنغر با چند
تن از بهادران بتکامشی او متوجه فراه روند و همچنین امیر حسن صوفی ترخان و امیر فیروز شاه
بموجب فرمان با تمام رفتند میرزا قیدو در شب بقریه توران رسیده بود دارو فراه به شکم
نوکران شاهزاده خواستند که ایشان بوند را بگیرند نتوانستند بودند و دانست که میرزا قیدو رو بگریز
دارد قاصدی معتمد با عقب او بفرستاد و از کیفیت آن حادثه اعلام داد میرزا قیدو حسب الحکم
او برسید چون معلوم کردند که زندان از حقیقت حال آگاهند مجال توقف ندیده و بسرعت هرچه تمامتر
عزیمت نمود و خواجه نظام الدین که ضبط ولایات تعلق بدو میداشت با طایفه از عقب در حرکت آمده
شاهزاده زندان زنان ایستاده بجنگ و دفع مشغول میشد و مرد در گرو جنگ کنان میرفتند تا بقلعه

رسیدند میرزا قیدو در پناه دیواری کمین کرد تا نظام الدین شیرازی درآمد او بمیان زده در گذشت تا کار بر
آن حضرت و جمعی را پراکنده و پریشان ساخت و نظام الدین زخمدار شد و میرزا قیدو متوجه فره پر گشته
مردم انجا نیز واقف بودند ملک قطب الدین میرزا را گرفته جنگهای عظیم کردند و بهلول که عمده ملازمان
میرزا قیدو بود دستگیر آمد میرزا بایسنغر هنگام چاشت بفره آمد برسید و از شدت گرما و حرارت هوا
شنیده و از جمعی که فدائی شده بودند مراجعه نظام اشرف راه نداد و فی الحال از عقب روان گشت
چون میرزا قیدو در راه در قریه توقف افتاده بود متقلای میرزا بایسنغر خان لطف با او رسید
پهلوان محمود فدائی اظهار مردی و پهلوانی بظهور رسانید ناگاه رایت فتح میرزا بایسنغر جای
وصول پرتو انداخت میرزا قیدو متحیر و سراسیمه شده از اسب فرود آمد و بتقدیر ملک قدیر تن
داده دست ببند داد امیر فرمان شیخ او را بتیغ آورده باقی مخالفان گرفتار گشتند یا دیده
او بار فرار نمود میرزا بایسنغر حکم کرد که هیچکس را تعرض نرسانند اما صدر عیار که خمیره فتنه بود
بیاسا رسانند شاهزاده بعد الظفر به حضرت معاودت نمود و میرزا قیدو را مقید بدرگاه عالم پناه آورد
حضرت خاقان سعید مراسم شکر و سپاس ملک مجید قیام نمود و در باب مجرمان بفتوی ائمه اسلام و شرع
شریف عمل فرمود میرزا قیدو را در قلعه اختیار الدین محبوس گردانید و در تربیت بعضی که در آن یورش
کارهای مردانه کرده بودند بجزوه و بیوق رسانید چون خاطر خطیر حضرت اعلی خاقانی از جانب میرزا
قیدو فراغت یافت تمامت ولایتی که تعلق بشاهزاده مشار الیه میداشت از کابل و غزنین و قندهار
و غیر ذلک برسم سیورغال بفرزند ارجمند خویش در صدف بزرگواری و دری فلک اقبال و شهریاری
شاهزاده بداده و دهش میرزا سیورغتمش ارزانی داشت و آن جناب با خیل و علم و خیل و حشم
و چیده و خدم بدان صوب رفته متصدی ضبط و حکومت مملکت گشت ذکر رفتن حضرت خاقان سعید بمشهد
مقدس و مرقد اقدس و معاودت نمودن بدار السلطنه هرات و ایراد دیگر وقایع و حکایات حضرت خاقان
سعید بنابر حسن عقیدت که بخاندان طیبین و طاهرین و ائمه معصومین داشت عزیمت جانب مشهد
مقدس رضویه علی ساکنها السلام والتحیه جزم فرمود و به اراده قیام پای همایون در رکاب ظفر انتساب

آورده روی توجه بدان صوب صواب نهاد و چون بآن موضع مبارک و مقام متبرک رسید شرایط زیارت
بجای آورده و صلات صدقات بمستحقان و مجاوران رسانید و قندیلی را که از هزار مثقال طلا استادان
باشارت علیه ساخته و پرداخته بودند فرمود که در گنبد مرقد آویختند و پیش ازین بانوی کبری گوهر شاد
در جوار روضه حضرت امام الانام علی بن موسی الرضا علیه التحیه والسلام جامعی بنا نهاده بود و درین اوقات
نزدیک باتمام رسیده و این عمارت بتکلف و تزیین در نظر پادشاه روی زمین بغایت مستحسن نمود و
شرف محمدت ارزانی داشت حضرت اعلی خاقانی در مدت اقامت در انصوب چهار باغ و منزلی در طرف
شرقی مشهد طرح انداخت استادان چابک دست در همان چند روز باتمام رسانیدند تا هر گاه که
موکب همیون بدانجا رسد منزل آماده و مهیا باشد آنحضرت از مشهد متوجه طوس شد و بیمن زیارت
اکابر و مشایخ انجا فایز گشت و انواع مبرات در باره درویشان و مسکینان بتقدیم رسانید و از
انجا بجانب دار السلطنه هرات روان شد بعد از طی منازل در غره رمضان بمقصد رسید و
باغ زاغان را از فر مقدم خویش ثانی روضه رضوان ساخت مقارن انحال با دیگر ایلچیان ختای با
تبرکات و نفایس فرح فزای رسیدند و مکتوبات و ایلیک خان مبنی از محبت و وداد و متضمن رعایت یکجهتی
و اتحاد رسانیدند و تفصیل آن و تبیین احوال فرستادگان در تواریخ مبسوط مسطور است و از
نوای کرپش ازین بموجب فرمان بصوب ایلچیان ختای که سابقا آمده بودند بدانجانب رفته بود در شوال
بصوب این جمع باز آمده و یکی از وقایع دیگر آن بود که در خلال این احوال دختر شمع جهان حاکم مغولستان
که حضرت خاقان سعید جهت میرزا محمد جوکی بهادر او را خواستاری کرده بود در صحبت و تحکیم ارکان
بانجل و زینتی تمام بدار السلطنه هرات رسید و مهد علیا گوهرشاد آغا طویهای عظیم ترتیب فرمود و در
ساعتی مسعود و زمانی محمود بآیین دین نبوی و شریعت مصطفوی زهره برج خانیت را با آفتاب سپهر سلطنت
عقد بستند چون ایام جشن و سور و لهو و سرور بنهایت انجامید حضرت خاقان سعید جمعی را که
در رکاب مهد علیا آمده بودند بصنوف نوازش و انعام خشنود گردانید و زیادت بر طلوع ایشان
مرحمت برانواخت و انگاه رخصت انصراف یافته مراجعت نمودند و فرمان فرمای خراسان و عراق

ملکگیر بود و آفاق آن زمستان در هرات بدستور قشلاق فرمود و بعد از تقدیم مشورت رای قرار
یافت که بعد از تهیه اسباب یورش بهجت و فتح و ظفر که متوجه آذربایجان شوند ذکر توجه

حضرت خاقان سعید بجانب آذربایجان و ظفر یافتن آنحضرت بامداد تایید ملک منان

باعث این یورش آن شد که پادشاه جهانبانی صدیق را پیش قرا یوسف ترکمان فرستاده بود و او را باطاعت و هواخواهی نصیحت
دعوت فرموده و صدیق بآذربایجان رسیده پیغام گذارده و از قرا یوسف آثار عناد و سرکشی مشاهده
نموده اجازت معاودت یافته بپایه سریر اعلی آمده عرض رسانید که قرا یوسف چنان مستبد
و استقلال و دعوی دارد و خود را در آن ملک از سلاطین ذوی الاقتدار می شمارد و گردن از اطاعت
سر بر خط فرمان او نهاده و انه حصون حصین ساخته و قلاع رصین پرداخته و ذخایر فراوان در آن مواضع
برده و آن بقاع را مرجع و ملجای خود ساخته و از آن زمان که میرزا معز الدین میرانشاه را آن واقعه
روی نموده در خیال حضرت خاقان سعید همواره میگذشت که لشکر بآذربایجان کشد و قرا یوسف
را ازان حرکت گوشمالی بسزا دهد اما بسبب حوادثی که در ممالک محروسه روی مینمود آن عزیمت در حیز
تاخیر و تعویق می ماند درین ایام که خاطر خطیر خسرو جهانگیر از دغدغه مخالفان جمع بود و چنین ملکی از غبار
مدتی بر آن پیراسته چون خبر صدیق بمسامع جلال پیوست اندیشه سابق تازه شد و داعیه ملاقات با مردم
مملکت آذربایجان که سالها در زیر نواب اختلاف بسر برده و در شمشیر ظفر جلوه گر آمده فرمان قضا مضا صادر شد
که تواچیان تعجیل نمایند لشکرها مشغول شوند و عساکر گردون مآثر در میعاد مقرر در موضع معین جمع آیند و
ابواب خزاین مفتوح گشته مال موفور و نقدی نامحصور در مواجب و مرسومات تجدید اتفاق رفت
و حکم شد که ملازمان آستان دولت آشیان ترتیب مصالح مقاتله و مجادله و اسباب محاربه و مقابله
باشتغال نمایند یکی هزار دست خیمه مکمل در خیمه خانه موجود بود فرمان نفاذ یافت که بوقت یورش
بالیکه دو هزار دیگر مکمل شود و از اقصی ماوراء النهر و خراسان و زابل و کابل و سیستان و کرمان و فارس
و خوزستان و عراق عجم و دیگر بلاد عالم که در حوزه تصرف بندگان درگاه است از تمیز و مردم
باقی ایلی که سپاهیان بدان در روز هیجا احتیاج افتد بمقتضی فرمان بمعسکر همیون رسانند و

بتغافل بوصت که میرزا الغ‌بیگ بر قرار ضبط و ربط ماوراءالنهر مشغول باشد و ده هزار سوار از لشکری
آن دیار به اردوی نصرت شعار فرستد و میرزا محمد جوکی بدستور سابق در ولایت گرمسیر و قندهار
اقامت نماید و امیر سید احمد ترخان بحکومت خراسان مقرر شد حضرت خاقان سعید پانزدهم شعبان
از دارالسلطنه هرات نهضت نموده در موضعی با تربت نزول فرموده بجهت حرارت هوا و اجتماع
لشکر چند روز در آن مکان دل‌افروز توقف نمود و امیر غیاث الدین شاه‌ملک از جانب خوارزم آمد
فرمان سابق پیش دریافت و نهضتش باتفاق امیر حسن صوفی ترخان برسم منقلای روان شدند
موکب ظفر نشان چهارم رمضان که موافق اول میزان بود در جنبش آمده از ممالک محروسه بسوی
[illegible] پانزده هزار دو چادر تا ترکیب برسم تام [illegible] شده دوازدهم ماه مبارک
مذکور بولایت جام رسیده شرایط زیارت جناب ولایت مآب حضرت شیخ الاسلام احمد جام
قدس سره بتقدیم رسانیده و از آنجا در معان حفظ و نصرت یزدانی سوار شده در حرکت آمده
هشتم رمضان موکب منصور [illegible] نزول نمود و میرزا بایسنغر [illegible] پناه فرزندی ارجمند
بهت [illegible] قصبه [illegible] آباد از وصول موکب همایون نصرت قرین [illegible] فریدون و کیقباد آن حضرت خلافت
پناه و سعادت زیارت [illegible] ارباب حفظ و انابه شیخ الاسلام سعد الملة والدین الحموی قدس سره استسعاد
یافت و در آن روضه مقدسه بوظایف [illegible] قیام نموده ششم شوال در حفظ رحمان و عنایت
ملک ذوالجلال [illegible] مزار [illegible] خرقان [illegible] اقبال برافراخت و از روح مقدس [illegible] بقرب بایزید
بسطامی و شیخ ابوالحسن خرقانی قدس سرهما استمداد نموده و هفتم شوال بمزار سلطان العارفین بایزید بسطامی
رحمه الله حاضر آمده مراسم نیاز بظهور آورده و در آخر شوال ظاهر دامغان مضرب خیام سپاه ظفر
نشان گشت و در آن منزل چند نفر ایلچی که در ولایت [illegible] بودند [illegible] بپایه سریر اعلی
رسانیدند و لشکرهای خوارزم و [illegible] و دو سلطان و دامغان و جرجان [illegible] بموکب همایون می
پیوستند چهاردهم [illegible] ظفر [illegible] وصول بسمنان انداخت و آن حضرت [illegible] لشکر
شیخ علاء الدوله سمنانی بجای آورده و در آن مکان لشکرهای سیستان و فراه و سجستان و [illegible] گرمسیر و قندهار

دوزین و کوبین منزل سپاه ظفر قرین شد در اثنای این اوقات امیر الیاس خواجه با برادران ترکمان
بشرف زمین بوسی فائز گشتند هشتم شوال از [illegible] عبور نموده بجهت دوری ره آمده قریب ورامین فرود
آمدند و در آن حدود شاهزاده جوانبخت میرزا ابراهیم سلطان با جنود فارس تشریف آورده بجناب
سلطنت فرموده سرافراز گشت میرزا رستم با لشکر فراوان از اصفهان و امیر چقماق از طرف یزد
و امیر [illegible] از کرمان باردوی اعلی ملحق گشتند و چندان سپاه و مردم جمع آمدند که حساب مردم
از تعداد آن بیرون بود و آمدند امرا [illegible] چند روز احتیاط [illegible] لشکرها کرده دویست هزار سوار در
قلم شمار قرار گرفته و نام اسامی ایشان بموقف عرض رسید از آنجانب قرا یوسف با سپاهی جرار در تبریز بود
و تبریز [illegible] در مقام [illegible] امرار نموده و اصحاب رای و فرهنگ و [illegible] میدان جنگ در
مقام تحیر و تفکر افتاده و هرکس را خیالی در سر و اندیشه در ضمیر پیدا شد و چه قرا یوسف با کمال شجاعت
و جلادت [illegible] استعداد حرب [illegible] حاصل داشت و سپاهی رزم [illegible] پرخاشجوی با اسپان آسوده
در ظل [illegible] مجتمع بودند و موکب منصور راه دور پیموده با اسپان لاغر و ضعیف چندین مسافت قطع کرده
[illegible] نموده و فصل زمستان نزدیک رسیده بود و آن طایفه که کرات مشاهده فرموده بودند که تیغ
دولت قاهره مهمات کلیه و قضایای مشکله علی سبیل السهولت بتقطیع فیصل پیوسته و موجب دلخواه
فیصل می یافت [illegible] بخاطر ایشان نیز رسیده و پیش از این امیر غیاث الدین شاه‌ملک نوکری از پیش
خود نزد قرا یوسف فرستاده بود و پیغام داده که مرد خردمند باید که سلامت و عافیت انجام شود
و اجتناب واجب و لازم شناسد اگر مثل آن حرکت از آنجانب صادر شده موجب ملال خاطر گشت
باعتذار و استغفار رفع آن میتوان کرد و از ترک نزاع و جنگ با حضرت خاقان سعید [illegible]
بی ادبی نسبت نخواهد کرد و وظیفه آنکه تدارک مافات نموده سلطانیه و قزوین که بخلاف رضای پادشاه
با تمکین دست برده بوی تسلیم دارد و قرا یوسف بقوت بازوی شجاعت [illegible] و کثرت اعوان و انصار
اموال وفراوان موفور و انقیاد حکام حدود و محافظان ثغور چنان مغرور بود که از استماع این کلمات
در غضب رفته فرستاده را در تبریز محبوس گردانید و از ممالک آذربایجان و اران و موغان

و توابع و لواحق و عراق عرب لشکریان گران و سپاهی بی پایان جمع آورده خاطر به محاربه قرار داد حضرت خاقان
سعید چون جرأت و جسارت دشمن معلوم نمود بالکل دل از اسباب ظاهری برگرفته روی افتقار و نیاز بدرگاه
ملک کارساز آورده و بعد از استغفار و مناجات از بارگاه مجیب الدعوات بزبان تضرع و تخشع فتح
و نصرت مسألت نمود و از سروش غیب مژده اجابت شنید و فرمان داد که حفاظ و قراء که ملازم پایه
سریر اعلی بودند دوازده هزار بار سوره فتح ختم نمودند و بعد از آن شهریار ملک بخش گیتی ستان امیر
یوسف خواجه را با هزار سوار نامدار روانه طرف قزوین گردانید و قاسم فرنگ که حاکم آنجا بود شهر را
گذاشته متوجه سلطانیه شد و امیر یوسف خواجه جناح رحمت و احسان بر مفارق ساکنان آن دیار گسترانید
صدر را ایمن ساخت و با اکابر و اعیان آن ولایت بدرگاه گردون اشتباه شتافته دولت پابوس
دریافتند حکم واجب الانقیاد نفاذ یافت که لشکر از قزوین نروند و تعرض برعایا نرسانند قاسم
سلطانیه رسید صورت واقعه بعرض امیر جهانشاه بن قرایوسف که ضبط و حکومت آنجا تعلق باو داشت
رسانید امیر جهانشاه بجمع ترتیب محاربه و اسباب حصارداری اهتمام تمام فرمود و گفت که کاه و هیمه
رعایا بقلعه آورند و تراکمه در دیهای سرا و تختهای ولکا نا جهت جبر نستین (?) بقلعه گشتند و هرکه استعداد
داشت بحصار درآمده باقی بطرف طارم و گیلان رفتند و تراکمه خاطر بر جنگ و پیکار قرار
دادند **ذکر رسیدن خبر وفات والی ولایت تبریز و رفتن مخالفان از میدان ستیز بلکه گریز** و آن
که چون رایات آفتاب اشراق سایه وصول بر مملکت عراق انداخت و امیر جهانشاه بضبط و استحکام قلعه
سلطانیه پرداخت ناگاه قاصدی چنان دیر از جانب تبریز رسیده خبر رسانید که قرایوسف در حوالی
اوجان جان شیرین در درج نازنین راه وداع فرمود و ملک و مال را بکارکنان حضرت خاقان سعید
قرین باز گذاشت از استماع این خبر امیر جهانشاه سراسیمه شده از قلعه سلطانیه بیرون آمد با توابع
و لواحق روی بتبریز نهاد و شخصی از قزوین باردوی همایون رسیده و همین حال را عرضه
داشت و همان روز قاضی سلطانیه ببارگاه جهانپناه شتافته واقعه قرایوسف بتفصیل در مجلس
واجب الاحترام و التبجیل تقریر کرد و چون این خبر بهجت و فتوح یافت حضرت خاقان سعید مرام لشکر زدا

قیام نمود و رایات توجه بجانب سلطانیه برافراخت و غیاث السلطنة و الخلافة میرزا بایسنغر را برسم منقلای
روانه تبریز ساخت و بموجب فرموده امیر علیکه کوکلتاش و خواجه محمد شرف سمنانی برای ضبط اموال
دیوانی در رکاب حضرت آفتاب میرزا بایسنغر روانه شدند و بمقتضی فرمان شاهزاده جوانبخت الغ بیگ میرزا
ابراهیم سلطان بجانب قراباغ در حرکت آمده و یازدهم ذی قعده ظاهر سلطانیه محل نزول موکب جهانگشای
و رعایای سلطانیه از مخافت تعرض لشکر نیات از قلعه بیرون نیامده بودند نیز حضرت خاقان
سعید و بسیار از کمال مرحمت قاصدی پیش ایشان فرستاد که از حصار بیرون آیند بمجموع خاطر
در رود و بگذرند و بعد از آن ییلاق فرود و قرار گرفته در معموری شهر و بازار سعی نمایند و آن حضرت امیر
محافظت قلعه و تعهد رعیت گذاشته از سلطانیه نهضت نمود و باردوبیل رسیده در باغ موقان
در هشتم ذی حجه از آب ارس عبور نمود و روز دیگر در قراباغ اران بصورت قشلاق نزول
چون قرایوسف روز پنجشنبه هفتم ذی قعده سنه ثلاث و عشرین و ثمانمائه از دار فانی بسرای جاودانی
رحلت نمود تراکمه از غایت دهشت متفرق شدند و بتجهیز و تکفین او نپرداختند و نعش را در خرگاهی
که وفات کرده بود گذاشته سر خویش گرفتند امیر الامرا قراوه (?) قدم پاشا که محبوب ترین خواتین
قرایوسف بود ذکر کردند که یکی از اولاد او را بر سریر سلطنت نشانند و دیگران تبعیت وی کنند
چون میرزادگان مثل شاه محمد و اسکندر و اسپند و جهانشاه و ابوسعید هر یک در ولایتی بودند
و زمان گنجایش آن نداشت اندیشه ایشان بجایی نرسید عزان (?) پسر امیر مصر برادرزاده قراوه
بود روی بطرف دیگر نهاد و امیر ... بکردستان نمود و امیر الیاس و امیر محمد جکی بپسران
سعد پیوستند و بر این نهج عقد جمعیت تراکمه از هم فرو ریخت این بیت در تاریخ وفات قرایوسف
گفته اند **نظم** وفات میر یوسف شاه تبریز ❊ کتابت شد بتاریخ کتابت القصه بوجود آنکه موکب همایون
در حدود ری بود و این قضیه در اوجان روی نمود که قریب یکماهه راه باشد تراکمه چنان پراکنده
شدند که هیچکس در اردوی چنان با عظمت از ملازمان نماند و اوباش در خرگاه قرایوسف در
آمده هرچه یافتند غارت کردند بحدی که جامه‌ای از تن مرده بیرون کشیدند و حلقه‌های مرصع با گوش او

بریدند قهر و ایذاء اولی الالباب چون این واقعه دست داد اکابر و اشراف تبریز کورکا امیر شاه ملک را از حبس
بیرون آوردند و عذرخواهی نموده شرایط اولوی تقدیم رسانیدند چه امیر یوسف زاده چون بار مجلس
برده بود در جوار مرقد آبا و اجداد او بخاک سپردند **ذکر شاهزاده جوانبخت میرزا بایسنغر بن میرزا**
ابو الفتوح پسر الولد الحر یقتدی بآبائه الغر غیاث السلطنة و الدین میرزا بایسنغر که پیش از توجه رایات
همایون بمملکت منسوبه آذربایجان شده بود در منتصف شهر ذی القعده بتبریز رسیده در دولتخانه نزول
فرموده و اتباع قرا یوسف مانند کواکب از طلوع آفتاب ناپیدا شدند شاهزاده بطریق اسلاف خویش
بساط امن و امان گسترده خطبه و سکه بنام و لقب حضرت شاهرخی زیب و آرایش داده حکام و کردگان آن
آفاق بدرگاه عالی رتبت آمده مراسم تهنیت بجای آوردند میرزا بایسنغر همت عالی نهمت
ترفیه حال رعیت گماشته امور مملکت بر سنن استقامت قرار گرفت در این ولا که حضرت خاقان سعید
در قراباغ اران قشلاق فرموده سرداران عراق عجم بدرگاه پادشاه عالم مبادرت نموده ذکر امیر
بابا حاجی کادروی که برادر خویش خود بدرگاه عالمپناه فرستاده خود بنابر سبب تخلف از آنکه در زمان
میرزا عمر امیر جهانشاه جاکو را بقصاص پدر خود کشته در این اوان توهم کرده پای وفا از دامن
تمکن کشیده حضرت اعلی خاقانی فرمود که چون رقم عفو بر جریده او کشیده ایم سبب تخلف او چیست حکم شد
که میرزا بایسنغر عزیمت قلعه کادرو فرماید و بابا حاجی را بهر نوع که باشد پایه سریر اعلی رساند و شاهزاده
در عقب زمستان بآنطرف روان شد بظاهر قلعه کادرو رسید امیر بابا حاجی در موافقت متردد
شده و از مخالفت نیز متوهم بود میرزا بایسنغر معتمدی پیش بابا حاجی فرستاده و از رعایت حرمت
پادشاه صاحب قران مغفور که نسبت به پدر و جد بابا او صادر شده بود یاد آورده و از عاقبت
خلاف و عناد تحذیر نموده و فرمود که اگر بقدم انقیاد پیش آید ملحوظ نظر عاطفت گردد و ولایت
دیگر ضمیمه مملکت او شود و حضرت خاقان سعید حکم فرموده که مردم امیر جهانشاه قلعه او برزبان نیاید
امیر بابا حاجی اطاعت فرمان شاهزاده نموده بیرون آمد و میرزا بایسنغر در شان او انواع تربیت
بتقدیم رسانید امیر شاه دالیه در رکاب نصرت انتساب جناب بایسنغری روی به اردوی اعلی نهاده چون بسعادت

بصنوف نوازش مخصوص گشت و در زمره امراء عظام انتظام یافت **ذکر قشلاق فرمودن رایات**
نصرت آیات و چاپان بعضی از وقایع حکایات حضرت خاقان سعید در شهر ذی الحجه به نیت اقامت زمستان
در قراباغ اران نزول اجلال فرموده ملوک آفاق و حکام ولایات و محافظان ثغور با هدایای موفور
و نفایس پیشکشات بمحضر بدرگاه سلاطین پناه شتافتند و از مائده احسان پادشاه گیتی ستان
حظی وافر یافتند حضرت خاقان سعید در عید اضحی به آداب و سنن قیام نموده صدقات
رسانید و حکام آن ممالک را بنوازش و احسان مخصوص و سرافراز گردانید و در همین روز بایش بیگ
و غیره که از سلطان مصر روی گردان شده بودند بدولت پای بوس رسیدند امراء عراق و
ترکمانان هم روز بروز می آمدند بشرف تقبیل قوایم سریر خلافت مصیر حاصل کردند در رابع شهر صفر امیر خلیل
شروانی پسر شیخ ابراهیم که بصفات پسندیده و سمات حمیده اتصاف داشت از ولایت خویش
احرام قبله اقبال بسته بموکب همایون پیوست و پیشکشهای پادشاهانه بموقف عرض رسانید و خدمتکاری
امیر خلیل الله در قبول افتاده چون علامات مردانگی و امارات فرزانگی در ناصیه او ظاهر و لایح بود بانواع
و صنوف انعامات دیگر محترم و مسرور گشت و سوابق اخلاص خویش را بلواحق اختصاص مؤکد ساخت
و برادرش امیر منوچهر که بشجاعت و دلاوری اتصاف داشت غبار سم سمند جهان پیمای پادشاه
جهان در دیده اقبال کشید و همچنین در این روز سیدی احمد بن امیر سید علی شکی از ولایت خویش آمده
تبرکات لایق معروض گردانیده بتشریفات گرانمایه مخصوص شد و مقارن آن حال امیر قرچه توپچاقی
و سیدی احمد قراماسان و سرداران تاتش بیورت قشلاق آمدند و پیشانی نیاز به آستان دولت
آشیان مالیدند و سر تفاخر باوج آسمان رسانیدند و روز دیگر بابا احمد شیرازی پسران قرا [illegible] از قلعه
النجه و برج بارو روی اطاعت آورده و باصناف نعم مکرم گشتند و دیگر سرداران و حکام اطراف و
ارکان دولت قرا یوسف مثل خواجه جعفر تبریزی و غیره و ایلچیان گرجستان بقراباغ آمده اتفاقی
عظیم دست داد و در اول محرم امیر [illegible] با اعیان و اشراف تبریز بدرگاه عالمپناه رسیده
و منهم ده مذکور را بکوی قوچی ارشس پادشاه منسوبست آن موکب خجسته پیوست و مخالفان عالم سوز

معروض داشت و شاهزاده سعادتمند میرزا ابراهیم سلطان که برحسب فرمان متوجه مراغه گشته بود روی به اردوی
اعلی نهاده در چهاردهم محرم حرام ملازمت خاقان نامدار و پدر بزرگوار دریافت و در آن فرصت مذکور ملک عزالدین
شیرگیر که بکمال حسب و جمال نسب و جلالت خاندان و رفعت دودمان اتصاف داشت از سلطان متوجه
فرصت و نشان شده انواع تبرکات و تنسوقات بعرض رسانیده و قابل قبول آمد و درین اثنا داعیه شکار از
خاطر خطیر خسرو کامگار سر بر زد و در صحرای آقچام شکاری فراوان انداختند و یکی از وقایع دیگر آن بود
که نصرالله صحرای که از تربیت یافتگان این دولت بود کفران نعمت را شعار خود ساخته دم از عصیان
میزد و او را که بجهت دفع ساوجی او بیاده رفته بود بنده شش گرفته آورده بود با آنکه خطبه و سکه بنام
قرایوسف کرد و حضرت خاقان سعید از سیاه گذشته دیگر آنکه حاکم باب الابواب باردوی مسعود حضرت
اشتاب آمد و مشمول مواطف پادشاهانه گشته معاودت نمود و همچنین حکام و سرداران اطراف گیلان
انعام و مواهب اکرام و اختصاص یافته برحسب فرمان باوطان خویش بازگشتند چون موسم بهار و
اسپ تاختن و شکار روی نمود حضرت خاقان سعید از قراباغ نهضت نموده عازم تبریز شد چون بسلطانیه
نزول فرمود منهیان بعرض رسانیدند که عطاباد که نوکر قدیم میرزا عمر بود برحسب اشارت علیه بقلعه
ایل اوس خود رفته و امیر اسپند گرفته است آنحضرت میرزا ابوالفتح ابراهیم سلطان و امیر شاه ملک را
با بیست هزار سوار بجانب [illegible] که یورت قدیم پیران سعید که اصل لشکر نگاه ایشان بوده بودند و امیر اسپند را
در آن طرف نشان میدادند فرستاد و درین اثنا نوکر امیر اسپند به اردوی همایون آمده صورت احوال
او بعرض رسانید و آنحضرت او را نوازش فرموده باز گردانید چون خاطر آفتاب اشراق خسرو آفاق
مایل به آن بود که امیر خلیل الله شروانی را بخوبی تربیت فرماید که محسود اقران گردد دختر میرزا
ابابکر بن میرزا میرانشاه را نامزد او فرموده و بعد از آنکه امیر خلیل الله از شروان با تجمل فراوان
و اسباب آنکار آمد طوی عظیم ترتیب دادند و آن مخدره را به آیین شریعت مطهره بشروانشاه عقد
بستند در خلال این احوال امرا در موضع قراکوکب بعرض رسانیدند که یار احمد قرامان باعلان کلمه عصیان
مبادرت نموده و نوکران امرا که در گنجه بوده اند غارت کرده است رای عقده گشای میرزا بایسنغر را

برنغ او نامزد فرمود و شاهزاده چون متوجه یار احمد شد او از گنجه عازم گرجستان گشت و پناه بقلعه اسفروجن
برد چه حاکم آن موضع کاوس خویش یار احمد بود و آن قلعه ایست بر روی سنگ خارا و در میان منبع
و آبی جاری در دو فصل در گرد او دو برج و بارو بر روی آن مانند سد اسکندر در نهایت استحکام میرزا
بایسنغر از راههای دشوار گذشته قلعه را محاصره کرد و یار احمد و اهالی قلعه بعد از دو سه روز که بقلعه
و مقاتله مشغول شده بودند اندیشه کردند که جز انقیاد چاره نیست یار احمد از روی عجز و اضطرار بیرون آمده روی
نیاز بر ساحت سرادق جلال نهاد و شاهزاده عالیجناب رقم عفو و اغماض بر جریده او کشید و بعد از تسخیر
حصار معاودت نمود و در منزل حسن خانی بموکب اعلی خاقانی پیوست روز دیگر یار احمد را تیر بر پشته
ساخته و گردن بسته پیش آورد و آن حضرت ترحم نموده بنظر عنایت در روی نگریست و نیز داد و باز بمن
بروی خطاب نفرمود که خود را بی اعتبار کردی اما نفس تو را به امیر چهارشنبه سپردند و موکب همایون
از موضع حسن خانی نهضت نموده چون بکنار آب بندی فرود آمد قاصد امیر شاه ملک رسید و خبر آورد
که امیر اسکندر با امیر قرا عثمان محاربه کرده و قرا عثمان انهزام یافته است رایات منصور در
سیوم جمادی الاول از آب ارس عبور نموده در حاشیه گوکچه نزول فرمود ذکر فتح قلعه بایزید
بنیروی دولت قاهره خاقان سعید چون رایات فتح آیات از آب ارس گذشته بیکبار در آمد
بسمع اعلی رسید که درین محل قلعه ایست موسوم بقلعه بایزید چون برج آسمان مشید و ذخیره بسیار و نفایس فراوان
بآنجا فرستاده و بعد از آن امیر سپید او را متصرف شده مردم خود را در آن نوع نشانده است آن
حضرت بیست و سیوم جمادی الاول بپای قلعه نزول فرموده مستحفظان را بایلی و انقیاد دعوت کرد
حسام الدین نوکر امیر اسپند بیرون آمده معروض داشت که خاتون امیر اسپند خود را با ذخایر فراوان
در آنجا گذاشته و آنجماعت تا جان در بدن دارند اختیار خود از دست نتوانند داد حضرت خاقان
سعید فرمود که تا دولت مساعدت نمود که بسعادت ملازمت رسیدی و او را مصاحب خواجه محمد
ساخته مالهای و [illegible] عازم رکاب نصرت انتساب بود دیگر فرزندی نشان مرکز دار قصور را
در میان گرفتند و سایه باها برافراشتند و منجنیق نصب کردند خوف و رعب بر ضمیر ساکنان حصار استیلا یافت

و عقول ایشان خیره و دست و پاهای ایشان تیز شده و در زمان لشکر منصور دامن کوه را که شهربند قلعه
بود با طویله اسپان و انبار زاد و علف بر بستانند و روی جلادت به تسخیر قلعه نهادند و سپر را در سر
کشیده متوجه بالا شدند چنانکه ساکنان حصار و دلاوران شاه و فیروز و سر شعار را زهره از ساخته مضطرب
و دیگر کجای ایشان بالا میرفتند و بر کمر کوه که کمر قلعه بود رسیده چند برج قلعه بر سنگ خارا ظاهر شد
ملازمان میرزا بایسنغر متوجه آن جانب شدند و طایفه از جاجویان سپرها در سر کشیده قصد برج کردند
و اگر کسی را از زخم تیر و سنگ آسیبی میرسید او را پس کشیده پیش میرفتند و به سبقتی که بود و جنگ و ناخن جان
خارا بالا رفته خود را بجای برج رسانیدند و برجا سوراخ کرده در گرفته و قاپوچیان ایستاده [illegible]
پیکان نکشید استماع شد که کسی برادر هیچ برجی بیرون کنند و یکباره جاجویان بر برج رانک ساختند
و نقل [illegible] در دیوار حصار ظاهر گشت ساعد ران نصرت قرین رسم قلعه گیری ساکنان آن سرزمین [illegible] رفتند
نوکران میرزا محمد جوکی بی تحاشی بدان کوه رفیع برآمده و تیر و کنکره دروازه رسیده دست [illegible]
کمان کشاده ساکنان پشت دروازه بعضی مجروح شده فریاد الامان برآوردند و پیش از آنکه آتش [illegible] را
این جا نمیند باتفاق طایفه از لشکریان شجاعت شعار که بالای کوه رفته بودند خود را در حصار انداختند
و قلعه چنان حصین که شهباز همت پادشاهان پیشین بر کنگره تسخیر آن پرواز نکرده بود از صباح تا وقت
نماز پیشین مفتوح گشت و هر یک از لشکر ظفرشعار غنایم بسیار گرفتند خسرو آفاق عزم ییلاق الداق که در فصل تابستان
طبیعت زمستان آن کنار را انگیزد روانه شده در هفتم جمادی الاول در دامن کوه [illegible] سعادت
و اقبال نزول اجلال فرمود و روزی چند در آن منزل توقف نمود **ذکر بعضی وقایع که بعد از تسخیر قلعه**
بایزید و پیش از محاربه لشکر منصور با ترکمان به وقوع آمد حضرت خاقان سعید الداق را در دامن کوه [illegible]
توقف نموده با پنجاه هزار سوار نامدار از آخر جمادی الاول به عزم در رکاب عالم ستانی اوردو
و در اوایل جمادی الاخر در پای الاطاغ بر جانب چپ الاطاغ گذشته در کول شاهی فرود آمده و از آن
منزل امیر فاشرین را بقلعه عادلجوز فرستاده موکب همایون از راه [illegible] متوجه الاطاغ گشته در کوک [illegible]
فرود آمده در آن منزل امیر فاشرین که فتح قلعه عادلجوز کرده بود و سرداران آنجا [illegible]

کیوان

کیوان اشتباه رسانیده وار وی کیسان بوی ز دوالی الاطاغ گذشته در مرغزار عزم نزول فرموده [illegible]
و در آن مکان که الاسته امیر محمد کرد الخلاطی بخدمت آمده اخلاط مسخر گشت و امیر اسپند در صحرای موش
آوازه توجه علم [illegible] شنیده از آنجا به دیار بکر رفت و امیر شمس الدین بدلیسی به [illegible]
بخت و طالع سعد موکب اعلی پیوست کوکب اقبال او روبدرجه شرف نهاد و امیر محمد حاکم قلعه موش
خرابوسی حاصل کرده حصار تسلیم نمود و امیره ولدای که بموجب فرمان حضرت صاحبقران مغفور
حاکم ارزنک و آن حدود شده بود و در خیولا احرام ملازمت بسته بتقبیل انامل فایض سرافراز شد
ملک محمد پسر ملک عزالدین شیرکوه که صاحب اختیار وان و وسطان بود [illegible] دولت آشیان
آمد و امیر عمر پسر قرا عثمان با برادران آق قوینلو باردوی همایون پیوسته در ظاهر اخلاط مرکز
اعلام ظفر انجام گشت شانزدهم ماه جمادی الاخره ولایت ارجیش از مقدم آنحضرت عزت فزای
خانه چین آمده و در آنجا امیر بایزید پسر دیگر امیر قرا عثمان رسیده از دولت پایبوس سربلند
بفرق فرقدان رسانید حضرت خاقان سعید با اغرق فرخنده که در آق تاق بود و پیوسته حکم فرمود
که امیر ابراهیم سلطان و امیرشاه ملک با لشکری متوجه علیاجانق و پسیده احمد و بزرگ شوند و آن [illegible]
با کسانی که اظهار مخالفت و گردنکشی کرده اند گوشمالی بسزا دهند و امیر قرا عثمان در آق تاق [illegible]
فرمان واجب الاطاعة رسیده پیشکشهای پادشاهانه گذرانیده و تکفها شاهوار و اسپان راهوار
و اقمشه مرصع و سایر [illegible] و [illegible] سلاطین ذوی الاقتدار آمده و در آن موضع سرداران
کلانتران ولایات باصناف خدمات و انواع صلات اختصاص یافته رخصت یافته باوطان و ممالک خویش
یافتند و امیر قرا عثمان همچنان ملازم بود **ذکر محاربه حضرت خاقان سعید با لشکر ترکمان و اسکندر و گریختن**
اسکندر از صولت سپاه پادشاه دارا جاه فریدون فر رنیولا که موکب ظفر لوای بجانب تبریز روانه
[illegible] خبر بسمع اعلی رسید که پسران قرا یوسف اسکندر و اسپند با سپاهی فزون از چون و چند متوجه تبریز
شده قریب با الاطاغ [illegible] رسیده اند آنحضرت با عقلا و ارباب تجربه مشورت فرمود و امرا و نویینان
باتفاق امیر قرا عثمان معروض داشتند که اولاد قرا یوسف [illegible] گرد [illegible] مملکت رواج [illegible]

نیابد و احوال نظام و انتظام پذیرد حضرت خاقان سعید سخن نیکوخواهان بسمع رضا اصغا نمود و از
الجیش معاودت نمود و امیر الیاس خواجه و قرا عثمان برحسب فرمان مقدمه لشکر قیامت اثر شدند رایات
همایون چون به الجیش رسید مسموع آنحضرت گشت میرزا ابراهیم سلطان و امیر شاه ملک بجلکای جاقتو رسیده
و کرد را گریزانیده اند و ایل و الوس ایشان غارتیده اند و بسیار علفکار گرفته اند و درین اثنا جمعی آغایان از
دارالسلطنه هرات رسیده و اینمعنی باعث موجب مسرت و ارتیاح حضرت خاقان سعید گشت و امیر محمد خواجه
که بصوب امرای مغولی رفته بود با قراول اسکندر جنگ کرده دو کس از ایشان گرفته بدرگاه عالم پناه آورد
و میرزا ابراهیم سلطان و امیر شاه ملک مظفر و منصور رسیدند اولاد قرا یوسف چند نوبت ایلچیان
فرستاده و سخن صلح درمیان آورده بودند فایده بران مترتب نگشت حضرت خاقان سعید عزم رزم
جزم فرموده بجانب ترکمان روانه شد و ایشان پیشتر آمده در موضعی مناسب نزول کرده پیرامن
اردوی خود را خندق و چپره و چپرهای دیگر مانند سد اسکندر استوار ساخته و چند هزار سوار شمشیرزن
گذار از فرق حضرت خاقان سعید جدا شده پای ثبات افشرده و قرب دو فرسخ رانده و اظهار جلادت و
مردانگی نموده و از جانب حضرت خاقان سعید پرتو التفات بران جماعت نیفتاده بر اتفاق دو هوا
پناه که اندازان بخش الکنان قرار گرفته در پیش تقب باز داشته بیت پیشتر آمده فیلان سر
ناوک اندازان : چو شیران آتش ز بر نهای خاکستر : و پیش از علامت فرقتین ترکمانان از آوازه فیلان
بوده اند از آن هراسان گشته فیلان مجسم از گل ساخته و برگستوان پوشیده اسپان بران می جهانیده
و بعضی گاوان تنومند را جوالهای کاه باز می کرده بچوب و پاهای ایشان را با پیلان ساخته گرد
گاوان بیک شده تا اسپان ایشان گریز ندیده بودند در روز جنگ از دیدن دور باشند فی الجمله
چون صفوف راست شد از طرفین حملهای شد کردند و از روز تا بامداد تا غروب آفتاب
بجدال و حرب و قتال اشتغال داشته و خون از تیغ چون باران می بارید چون سلطان شرقی آفتاب
آفتاب روی بولایت مغرب نهاد حضرت خاقان سعید فرمود که لشکریکه از بزم حربی بیکار سواره شده
و سپاه قیامت اثر که از مهابت شمشیر شان کوه آهن آب میشد بر اتفاق و هواخواه آراسته روی

آورده اند و قرب نیم فرسخ پیش رفتند ناگاه سپاه ترکمانان بانبوه و عدت فراوان پیش آمدند دلیران و
و مبارزان طرفین مانند بیدق شطرنج صف آرای گشتند هر دو لشکر مانند بحر اخضر جوشان و خروشان
چون باد صرصر بر یکدیگر حمله آوردند درین حمله میرزا الغ بیگ میرزا عمر شیخ از برانغار در میدان
راندند و کارزاری کردند که داستان رستم و اسفندیار بر طاق نسیان نهادند امیر ابراهیم امیر جهان شاه
داد مردی و مردانگی داده و سپاه خسرو جهانگیر پیر حسین صدر که استظهار و اعتضاد سپاه ترکمان
بود دلیرانه دستگیر کردند حضرت خاقان سعید فرمود که سیاست کردند و بشکوه نام کوه بیچاره را تشنه
مرگ ها ساختند و فرود آمدند و درین اثنا جمعی از طرف ترکمانان آمده عرضه داشتند که اولاد قرا یوسف
خاطر بر جنگ قرار داده و دل بر مرگ نهاده اند و مضمون انتقال نصب العین ضمیر گردانیده اند که بیت
ز مرگ ار ترسی بنه خود و ترک : گر جنگ او کند کوتر شد ز مرگ : چو کوشش و کوشش بسر حد افراط
رسید و خورشید عالم افروز زنگوله مغرب خوابید و ز نهانخانه پس چو گوارا پوشید مبارزان دو
لشکر دلیران هر دو کشور مراسم پاس قیام نمودند تا طلوع نحو مراقب سپاه بودند و از حال آگاه بودند
دیگر که خورشید خاوری با خنجر زرنگار در عقب موکب کواکب درین میدان جلوه گری ساخت حضرت اعلی
خاقانی فرمود که چون کوکب منصور بعزم رزم سلطانی سوار شدند از آنجانب لشکر ترکمانان همه برده رحل لشکر
شیرگیر در برابر آمدند و بعد از مغارت تیر و پیکان شمشیر و خنجر در یکدیگر نهادند و درین روز میرزا
بایسنغر و امیر ابراهیم امیر جهان شاه از برانغار آثار مردی و جلادت بنوعی ظاهر ساختند که روان
رستم و اسفندیار از آن کارزار خیره ماند امیر شیخ لقمان برلاس و امیر مخالف ترخان از دست راست
حمله آوردند و زلزله در قصر قلعه دوم قار و نشان انگیختند و برانغار مخالف با امیر علیکه کوکلتاش و امیر فیروز
شاه و امیر فرمان شیخ حمله کردند ایشان جای خود نگاه داشتند امیر یوسف خواجه محمد شرف و جمعی که
از رسوم سپاهیگری غافل بودند پیش راندند تا که انجماعت را صید خود دانسته ای چند دانه اتفاق
خواجه محمد شرف بسنان تیز بیابان زندگانی طی کرد و از کثرت حملات ترکمانان نزدیک بود که چشم زخمی بحال
منصوره رسد مخالفان چند قطار پیشتر راندند و اینمعنی را مقدمه فتح و ظفر تصور کردند اما حضرت پادشاه

یک اعتقاد و فرمان داد که در میان میدان خرگاه طهارت خانه زدند و بعزم ادای فرض حاجت کرد
از آن حضرت فوت نشد، بود و آداب کرده در خرگاه درآمده و بتانی و تسکین تمام وضوی کامل ساخت
و پیشانی تضرع و نیاز چنانکه معهود است بر زمین اخلاص نهاد و بوقت اجابت دعا از درگاه احدیت
بارگاه صمدیت طلب عفو و مغفرت مسئلت نمود و چون یقین دانست که با سعادت متصل اقتران آیه نیز دقت
اجابت کار کرد پای سعادت در رکاب آورده و در پیشتر قول آرام گرفت و در نوبت امیر غیاث الدین
شاه ملک که ملازم حضرت بود تدبیری بصواب اندیشید و فرمود تا نقاره زده آوازه در انداختند
که اسپند گرفتار شد و مضمون الحرب خدعه بر لشکریان شد عیان و امیر اسپند را از استماع این خبر کار از دست
دوست از کار رفت و پای ثباتش متزلزل گشت میرزا بایسنغر در آن زمان که کفش دست چپ بود ظفر
وره در رسیده شیر زیان با طایفه از دلیران پرخاشجوی بآن صوب روی نهاد و حضرت خاقان
سعید فرمود که چهار آراسته بعد و شاهزاده بشتافتند موکب همایون در ضمان و حفظ ملک بیچون در حرکت
آمده و قول برافتاد یکبار روی بدشمنان آوردند دلیران کارزار برالتهاب آتش جویهای خون در
معرکه روان شد و میان ارواح و ابدان بنوعی مفارقت دست داد که تا قیام ساعت و ساعت
قیام امکان مواصلت نماند اولاد قرا یوسف و لشکر ترکمان که دیو غرور در دماغ ایشان ماوا گرفته
بود چون آثار دولت و اقبال بر صفحات احوال حضرت آن شاه دیدند و تسلط و اقتدار ایشان
معاینه دیدند شکسته خاطر و متوزع ضمیر شده دل از ملک و مال برگرفتند و هر چند خواستند که باز جنگی
لشکر گشته میسر نشد ضرورت روی فرار بر بادیه ادبار نهادند و مانند پشه از باد صرصر و کبوتر از صدمت
شهباز عنقا پرواز گریزان شدند و بیاری ایزد که در مجموعه پیرایه گشته خورشید فیروزی
بهروزی از مطلع سعادت طلوع نمود و حضرت خاقان سعید این فتح نامدار که طراز فتوحات خواقین
روزگار و سلاطین گردون اقتدار تواند بود از محض عنایت الهی دانست و زبان بشکر پادشاه
پادشاهی گشاده فرمان داد تا منشیان فاتحه نشار براعت و فتحنامها در سلک تحریر آوردند
و امیران قرمیر آنجا را عراق و فارس و آذربایجان و مازندران و سیستان و خراسان و کابلستان

وخوارزم و ماوراءالنهر و ترکستان و سایر ممالک محروسه بردند لشکر منصور اموال موفور و غنایم نامحصور
گرفتند **بیت** ز بس غارت آوردن از هر شباه ❊ غنیمت نگنجید در خرگاه ❊ این فتح ارجمند در غره شعبان
سنه اربع و عشرین و ثمانمایه در موضع الکر روی نمود روز دیگر کوچ فرمود و در اغانی را بنظر کیمیا اثر
خاصیت پادشاه بر سر اسیران افتاد از کمال کرم که در جبلت همایون مرکوز داشت **بیت** بخشود بر
تحنی کارشان ❊ ز تقصیر خود داد زنهارشان ❊ فرمان عالی باطلاق آن جماعت شرف نفاذ یافت آنحضرت از آنجا
خوی روانه شد و منتصف شعبان بدار الملک تبریز رسید اهالی آنجا که هم غارت و تاراج داشتند
بیمن معدلت و احسان حضرت خاقان سعید از آسیب دوران مصون و مامون ماندند **ذکر مراجعت**
حضرت خاقان بانصفت و داد و بعضی وقایع و قضایا که بعد از آن دست داد رای صواب نمای پادشاه جهانبانی
اقتضای معاودت از ممالک آذربایجان بجانب خراسان نمود و اردوی کیهان پوی در حرکت آمده
اول رمضان خاقان سپهر آستان در سلطانیه نزول کرد و حکام و سرداران آذربایجان را عنایت و نواخت
بسیار فرمود و ضمایر و اشله ارزانی داشته اجازت انصراف داد خاقان سعید ظفر قرین در حدود قزوین
لشکرهای عراق و فارس را اجازت فرمود که بمساکن خود روند میرزا ابراهیم سلطان برادر کرمان
متوجه شیراز شد و میرزا رستم بجانب اصفهان رفت و همچنین حکام کرمان و یزد و کاشان برحسب فرمان
بولایت خود بازگشتند حضرت خاقان سعید بسبب شدت و حرارت هوا چند نوبت لشکر گرد داد
از مملکت ری گذشت امیر الیاس خواجه با لشکر جلادت آیین در حدود ری و قزوین و لشکرگاه
ظفر نشان اوایل شوال بملک خراسان درآمد و امیر غیاث الدین شاه ملک اجازت یافته از راه استراباد
بخوارزم شتافت چون آنحضرت بنشاور رسید بزیارت قبر شیخ والکار بر آنجا شرف شد و از آنجا
بمشهد رفته از روح مقدس امام علی موسی الرضا علیه التحیة و السلام استمداد نمود و نوزدهم شوال دار السلطنه
هراة از فر قدوم آنحضرت نوزینت یافت شد چون در پیشتر دولت پایدار قرار گرفت ایلچی حضرت
خان والی دهلی بدرگاه عالم پناه آمده و پیش از یورش آذربایجان خضر خان کسان فرستاده التماس نموده بود
که از پایه سریر خلافت مصیر منشوری بدانجانب رود تا موجب افتخار روزگار او شود و در ممالک هند مستظهر باشد

ناموس و احترام او کرده حضرت خاقان سعید مولانا امیر خواجه کرکین تقریر داد و دلپذیر دلهای رسیده با
صید کردی روانه آنصوب گردانید خضر خان والی دهلی مولانا رشتا را الیه را رعایت بسیار فرمود و تحفهای
پادشاهانه بمصحوب جناب مولوی ارسال نمود و قاعده دولت خود را بآن خدمت شایسته مشید گردانید
و از جمله عجایب آنچه ایراد به بدایع صنایع حضرت آفریدگار یک کرگدن فرستاد و حیوانی غریب شکل مهیب هیات
شبیه گاومیش با کنار فیل تک شاخ بر میان پیشانی داشت و از مهابت و صلابت پوستش اصلا هیچ آلت
جارحه کارگر نمی آمد و از آن پیرامی پیشتر بجستجو ساخته اگر چه بچه کاواست اما گویند که با پیل جنگ کند
و غالب آید و محمد طیب که از قرابیع ارادن برحسب فرمان واجب الاذعان برسم رسالت عازم
سفر و خامنی شده بود و چون بآن مملکت رسید سلطان شیخی حاکم انجا وفات یافته بود و سلطان مظفر و امنا
بعلو و عقد آنجا را اقدام مینمودند ایشان فرستاده را بانواع شفقت و دلجوئی کردند و عرضه داشتی
مصحوب او گردانیدند مضمون آنکه اگر رایات فتح آیات بدین مملکت توجه نماید آنچه وظایف خدمتکاری
و جان سپاری باشد تقدیم نموده آید محمد طیب در آخر شوال بدار السلطنه هرات رسید و صورت اخلاص
عرضه داشت سلطان مظفر و امنا را معروض رای پادشاه کامکار گردانید سلطان تو تمی کرم از قرابیع بر بقیغی فرود
متوجه دشت قبچاق شده بود و از آنجا شاکر و خشنود بازگشته در ماه ذی قعده بدار الملک هرات
رسید و کیفیت و لوای و بجت خان آن مملکت را بشرف عرض رسانید ذکر حالات شاهزاده
خوانجنت الغبیک گورکان و قضایاء ماوراء النهر و شمه از احوال مملکت جته و حکومت مغولستان
جناب سلطنت قباب میرزا الغبیک پادشاهی حکمت اندوز و دانش آموز و شهریاری دادگستر بود
با دانش افلاطون حشمت فریدون جمع داشت و در جمیع علوم تحقیص باقی عدیل و نظیر نداشت و پرتو
او در رعایت قواعد تصنیف و عدالت بر همگنان روشن شد و انفراد او در تنظیم امور مملکت و سلطنت
بر عالمیان عیان آمد اگر چند مناسب چنان مینمود که هر کاه خاتمه نگین شمار ذکر سلاطین کامیاب رسید
بتحریر القاب اشتغال نمودی اما چون ذکر اسامی سامی ایشان در این اوراق مسطوری با بتدا اقتضای
بحر دنام بزرگوار این طبقه بامدار اکتفا نموده می آید و من الله العصمه و التایید در اوایل محرم سنه احدی

و عشرین و ثمانمایه میرزا الغبیک از نواحی خجند که در انجا قشلاق کرده بود بدار الملک سمرقند آمده و در اوایل
صفر جمعی از ملازمان خاصه که همراه امیر شاه ملک متوجه خوارزم شده بودند مظفر و منصور بدرگاه عالی رسیدند
و در دوم صفر خبر وفات خان مغولستان رسید و در ربیع الاول توکل صدیق بهادر از جانب کاشغر آمد
و عرضه داشت که اویس اغلان نقش جهان که خان جته بود بقتل آورده و در میان مغولان فتنه و
آشوب است میرزا الغبیک متصدی تفحص احوال امرا مغول فرستاد و جمعی از مغولان که در قلعه سمرقند محبوس
بودند پس سیاست اطلاق فرمود و میرزا محمد جوکی بهادر در ماه رجب متوجه ولایت ماوراء النهر گشت و چون
از جیحون بگذشت میرزا الغبیک طایفه از خواص و مقربان را برسم استقبال نامزد فرمود و آن قران
سعادت تقبیل بساط شاهزاده دریافتند و در رکاب او بازگشتند و دو اختر سعد در یک برج و آن دو گوهر
قیمتی در یک درج قرین یکدیگر شدند میرزا محمد جوکی در باغ دلگشا فرود آمد میرزا الغبیک چند روز
متعاقب شرایط ضیافت قیام نمود و بزمهای پادشاهانه بیاراست در این اثنا متصدی که بتحقیق احوال
مغولستان رفته بود باز آمده شرح پریشانی آن دیار بمسامع اشرف اعلی رسانید میرزا الغبیک را خاطر از
جانب فراغت یافته میرزا محمد جوکی را اموال و نفایس فراوان داده باتفاق عازم خراسان شد
و از سمرقند بیرون آمده در بیست و هشتم شوال در کنف تایید و اقبال بدار السلطنه هرات رسیدند
حضرت خاقان سعید که برسم شکار بنواحی بادغیس ولایت فراه رفته بود چون بدولت و سعادت مراجعت
نمود شاهزادگان مراسم استقبال تقدیم رسانیدند و در رباط امیر داود بتقبیل انامل فیاض پدر
گشتند و آن حضرت فرزندان ارجمند را بصنوف نوازش و احسان ارزانی داشته طوی پادشاهانه
ترتیب نموده و در صفت معاودت داده شاهزاده متوجه ماوراء النهر گشت روز پنجم ذی الحجه بدار السلطنه
سمرقند نزول فرمود یکی از وقایع ماوراء النهر آن بود که در هفتم محرم سنه اثنین و عشرین و ثمانمایه
اکرم نخبت میرزا سلطان محمد که حرم محترم میرزا الغبیک گورکان بود بعد از عارضه چند روزه
بروضه رضوان خرامید شاهزاده کامکار با وجود تمکن و وقار رشته اصطبار از دست داد و قطرات
عبرات از فواره دیده روان کرد عاقبت چنگ در عروه وثقی صبر و تحمل زده زبان بکلمه انا لله و انا

الیه راجعون کشاده و صلات صدقات بارباب فقر و احتیاج رسانیده و شرایط اطعام و ختمات کلام
ملک علام بجای آورد و دیگر آنکه در سلخ ربیع الآخر براق خان پیش از آنکه بر سریر حکومت نشیند بسبب
انقلاب احوال اوزبک و اختلاف آراء و تغلب اهوا و ولوع ایشان بر خلاف و انحراف از جادهٔ
اسلاف هر چند که در اختیار خانی و اجتماع بر تخریب خان دهنی از میان الوس بیرون آمده
التجا بدرگاه کیوان اشتباه میرزا الغ بیگ گورکان آورده و بانواع انعام و احسان محظوظ و مخصوص
آمده در زمرهٔ شاهزادگان درجه جهان انتظام یافت و جناب الغ بیگی اسباب سلطنت براق خان مرتب
داده خدمتش را بجانب مملکت خویش فرستاد و در آخر ماه رجب از جانب کاشغر خبر آمد که دختر امیر
خداداد قصد پادشاه کرده میان مغولان شورش است میرزا الغ بیگ لشکر جمع آورده بشتاب و شتاف
عزم فرموده میرزا الغ بیگ اسکندر رسیده و بوقار او سمرقند وارد و قدر کلانش از بلخ و لکت نهضت
نموده بموضع قراتاق رفت و در آنجا نوکران امیر خداداد از جانب مغول آمده شرف پابوس دریافتند
روز دیگر نوکران صدر اسلام که از عظماء امرا رتبه بود همراه صدر اسلام توجی آمده بود رسیدند
امرا که ایشان پیشکش همراه داشت گذرانیده میرزا الغ بیگ از آب خجند عبور نموده مقارن این حال جگاه
در ملازمت مهد اعلی مهر نگار خانیکه دختر شیخ جهان که جهت میرزا محمد جوکی بخراسان میبرد رسیده و ذکر
تزویج مبارک در این اوراق بر سبیل اجمال رفته در کلک بیان گشت میرزا الغ بیگ برای رعایت
آن دو دودمان بستان خانی و نتیجه دودمان چنگیز خانی سوار شده او را با آیین تمام گذرانید از آنجا برگشت
کوچ فرموده بموضع بوراق مخیم دولت و اقبال گشت و در آن منزل شخصی از جانب اوزبک گریخته
آمده خبر پریشانی قوم جته را بعرض رسانید و یکی از تجار هم از آن طرف رسیده موافق خبر سابق
گفت میرزا الغ بیگ رایت معاودت برافراخت و خواجه ترخان و دیگر امرا را بجانب کاشغر روان
ساخت و در آن صحرای روح افزای و گلشای بر اسپ جهید و شکار و قیام نمود و هفتم رمضان از
رود سیحون گذشته نازل بود و دوم شوال در کنف نصرت و اقبال بمقدم خویش خطه سمرقند را
جنت مثال ساخت و در آخر همین ماه بجانب بخارا عزیمت نمود و چهارم ذی قعده در ارک بخارا نزول نمود

روز دیگر

روز دیگر نوکران امیرشاه ملک از طرف خوارزم جانوران پیشکش گذرانیدند جناب الغ بیگی بتاریخ دهم ذیقعده
بمدرسه که عمارت عالی نهمت او ساخته و پرداخته بود در اندرون بخارا درآمد و طلبه علوم و ساکنان
آن بقعهٔ شریفه را عنایت و رعایت فرموده بعد از چند روز که در بخارا بکام دل گذرانید عازم سمرقند
شد و در قریه کوفین امرا که بکاشغر رفته بودند بموکب همایون ملحق شدند و بیست و سیوم ذی الحجه از حضرت
اثر شهر سمرقند بهشت مانند گشت و در اوایل سنه اربع و عشرین و ثمانمایه ایلچیان ختای که پیش حضرت خاقان
سعید آمده بودند و بعضی پیش میرزا ابرهیم سلطان رفته و زمرهٔ بجهت امیرشاه ملک بخوارزم رفته
بودند مجموع باز گشته بسمرقند رسیدند و از جملهٔ ملازمان و نوکران حضرت خاقان سعید امیرشادی خواجه
و از میرزا بایسنغر سلطان احمد و خواجه غیاث الدین نقاش و از میرزا ابراهیم سلطان امیر حسن
و پهلوان جمال و از میرزا سیورغتمش ارغداق و از میرزا محمد جوکی بابا در صحبت کلان و از امیرشاه ملک اردوان
و از شاه رخ بدخشان خواجه تاج الدین که بسفارت ختای نامزد شده بودند همراه فرستاده
و انیک خان حاکم ختای بسمرقند آمدند میرزا الغ بیگ انجامات ایلچیان ختای را طوی پادشاهانه
داده رعایت و عنایت بسیار فرموده ایشان در غرهٔ صفر بجانب ختای روان شدند و بسیاری
از تجار و مردم اطراف و اقطار بر سبیل تفرج ختای آن سفر اختیار کرده با ایلچیان همعنان گشتند
در خلال این احوال میرزا الغ بیگ در وسط فاخره سمرقند بنای مدرسهٔ عالی و خانقاهی رفیع فرمان
داده و از مستغلات مزارع و قری چندان بر آن وقف کرد که بعد از استیفای ارباب وظایف
از مدرسان و طلبهٔ علوم و مشایخ و حفاظ و علماء آن دو بقعهٔ شریفه حقوق خود را هر سال مبلغی خطیر فاضل
می آمد و در خزینهٔ آن دو موضع محفوظ و مضبوط میگشت و همچنین عالی نهاد یافت تا استادان
چابک دست رصدی بنیاد نهادند و عمدهٔ علماء رصد بطلمیوس ثانی و علامهٔ حکمای یونانی مولانا
غیاث الدین جمشید و جناب قضا مآب مولانا معین الدین کاشی بودند و در اندک زمانی آن
عمارت در غایت تکلف و تزیین و متانت و رصانت باتمام رسید و از نتایج رصد زیجی مرتب
شد که آن را زیج جدید گورکانی گویند اکنون بیشتر منجمان تقویم از این زیج استخراج نمایند و دیگر

از وقایع آن بود که چون فتح آنذ باچکان و انهزام لشکر ترکمان در سمرقند شیوع یافت میرزا الغبیک
خواست که دیده هجران دیده را بنور طلعت والده بزرگوار بانوی نامدار گوهرشاد آغا روشنی
پذیرد و در آن زمان یادگار فرزند خود میرزا محمد جوکی در خراسان بود و نهضت شاهزاده از ولایت
ماوراء النهر متعسر بود آن جناب کس بخراسان فرستاده و التماس نمود که بانوی عظمی بدان صوب قدم رنجه
فرماید و موج عصمت پناه در اوایل ربیع الاول از دار السلطنه هراة روی براه نهاد و میرزا
محمد جوکی در آن یورش ملازم بود و چون حضرت مهد اعلی از جیحون عبور نمود میرزا الغبیک
اسباب استقبال مرتب داشته روان شد و در ولایت بخارا سعادت ملاقات دست داده
باتفاق متوجه سمرقند شدند و نصف ماه ربیع الآخر بدان بلده بی مانند رسیدند میرزا الغبیک
در باغ چهار طوی سنگین ترتیب داده چند روز بساط انبساط ممهد یافته شاهزاده و اسپان تازی
و قطارهای شتر و استر و اصناف نفایس و تبرکات دیگر پیشکش مادر و برادر کرده چون طوی
بنهایت انجامید مهد علیا عازم خراسان شد و میرزا الغبیک جهت اعزاز و احترام تا [illegible] ملازمت
نمود بعد از آن بانوی کبری گوهرشاد آغا آنجناب را بمبالغه تمام بازگردانید میرزا محمد جوکی برادر
بزرگوار را وداع فرموده در رکاب والده عظمت انتساب عازم خراسان شد میرزا الغبیک
لشکرها جمع آورده عزم جانب جته جزم فرموده رایت جلادت بدان صوب افراشته از قراولان
امیر اسکندر و امیر مرکیک و امیر بایزید برسم منقلای روانه ساخت بعد از چند روز ملک
اسلام از طرف مغولستان رسیده صورت اخلاص و دولتخواهی مغولان بعرض رسانید میرزا الغبیک
معاودت نموده در مستقر عز و جلال خویش نزول فرموده و پیش از وصول بمقصد از مژده ولادت
فرزند سعادتمند میرزا عبد الرحمن خرم و خوشدل شده بود بعد از آنکه بسمرقند رسید چند روز بساط
نشاط گسترده بعیش و خرمی گذرانید چون از مجلس عشرت فراغت روی نمود پرتو التفات بر بسط
احوال مملکت انداخت درین اثنا از پیش امرا که بایلغار رفته بودند خبر آمد که الویس مغول
مطیع و منقاد دیبا جنبش پناه پیوسته و متعاقب این خبر کلانتران آن قوم بسمرقند آمده شیر محمد اغلان

و سارق

و سارق اغلان و صدر اسلام شرف پای بوس استسعاد یافته و صدر انجمن مناسب فرموده آورده میرزا
الغبیک ترتیب طوی پادشاهانه فرمان داد و ایشان را بتشریفات فاخره و انعامات متکاثره نوازش فرمود
درین اثنا خبر بمسامع علیه رسید که امرای مغولستان یک پسر قمر الدین را بقتل آورده‌اند و دیگر پسرش
بامیدواری لطف بیکران بیرسد پسر قمر الدین چون بدرگاه عالم پناه رسید بشمول الطاف و عطفات
بنهایت اختصاص یافت درین اثنا صوفی اغلان از پیش براق خان آمده بتقدیم پیشکش بیلاوه
مقبول افتاد و بولاد تیمور از طرف جته رسیده عنایت پادشاهانه شامل حال ایشان شد شب چهارم
ماه شوال بمسامع جلال پیوست که شیر محمد اغلان و سارق اغلان باگروه انبوه از ایل جته گریخته آن جناب
پای دولت در رکاب سعادت انتساب آورده تا بوقت چاشت راند و در یکه یلاق بدان گروه رسید
و شیر محمد اغلان و سارق اغلان را دستگیر کرده و جمعی از امرا جهت پای گریختگان گذاشته خود بازگشت
امرا از عقب فرار را گرفته بعد از چهار روز بپایه سریر اعلی آوردند میرزا الغبیک رقم عفو بر جریده
کار ایشان کشیده همه را رعایت فرموده و صدر اسلام و ملک اسلام را بجانب کاشغر فرستاد و شیر محمد
اغلان را اسباب پادشاهی بخشیده بجانب ولایتش روان ساخت و بنفس همایون جهت قوشلمشی عازم
بخارا شد چون شهباز خاطر خطیر از شکار و پرانیدن شاهین و شنقار فراغت یافت روی بمیمون
بستور چشمین در ظاهر بلده فاخره قشلاق فرموده و ایلچیان از جانب ختای رسیده خشنود و معاودت
نمودند آن زمستان واهب علی الاطلاق خسرو آفاق را فرزندی گرامی ارزانی داشت و بعبد اللطیف
موسوم گشت میرزا الغبیک چون فصل شتا در نواحی بخارا گذرانید در بهار سنه خمس و عشرین و ثمانمائة
عازم خراسان شد و بسعادت دستبوس خسرو آفاق و خاقان سعید استسعاد یافت و مراسم تهنیت
و آذربایجان بجای آورده و درین یورش اشراف و اعیان سمرقند مثل شیخ الاسلام خواجه عصام الدین
و خواجه نظام الدین و خواجه ابو الفضل و خواجه ابو اللیث ملازم شاهزاده عالیجناب میرزا الغبیک بودند
و در اثنای این اوقات میرزا بایسنغر از جانب ولایت طوس و مشهد آمده برادران عالی گهر به دیدار
یکدیگر اظهار مسرت نمودند و بنا بر آنکه حضرت خاقان سعید از راه دور آمده بود و حکم مکان داشت میرزا الغبیک

طوی پادشاهانه و جشنی خسروانه ترتیب داده اعیان دولت و ارکان حضرت را رعایت لا تعد و لا تحصی
و مدت دو ماه در خدمت و ملازمت حضرت اعلی خاقانی بسر برده رخصت انصراف یافت و عنان
عزیمت بجانب ولایت ماوراءالنهر معطوف گردانیده در مستقر عز و شرف خویش نزول فرمود

ذکر آمدن شاهان بدخشان و بعضی وقایع و حکایات خراسان شاه محمود و ارغوانشاه با امید الطاف
و اعطاف پادشاهانه روی امید بدرگاه عالمپناه آوردند و در سیوم صفر سنه خمس و عشرین و
ثمانمائه بدار السلطنه هرات رسیدند آن حضرت از اعزاز و احترام دقیقه از دقایق امری که نسبت
ایشان را در جرگه کوکه جای داده فرمان فرمود که امرای عظام مهمات شاهان را بر حسب دلخواه ساخته و پرداخته
گردانیدند و ضیافات فاخر متوافر گشته بموجب اشارت علیه بولایت خویش بازگشتند حضرت خاقان
سعید زمستان در دار السلطنه هرات گذرانیده چون موسم بهار رسید بطرف زاوه و محولات درآمد
و غیاث السلطنه میرزا بایسنغر بجانب طوس نهضت نمود و حضرت خاقان سعید را هوس شکار قمرغه
انور استیلا یافته فرمان داد تا شکارگاه و وحوش صحرا گرفته را از اطراف راندند بر مراسم
آن کار قیام نمودند شاهزاده بایسنغر بموکب همایون پیوسته رایات نصرت شعار بجانب دار السلطنه
هرات معاودت فرمود و در نهم ربیع الاول بمقر دولت و مستقر حشمت فرود آمد و در شانزدهم
رجب سنه خمس و عشرین و ثمانمائه حق تعالی میرزا بایسنغر را فرزندی ارجمند کرامت فرمود و میرزا
ابوالقاسم بابر موسوم آمد طالع فرخنده اش میزان بود و آفتاب و مشتری و زهره در سرطان
که منزل شاهزاده عبارت از آنست و خانه عزت و شرف و حکومت و سلطنت همان مقام داشتند و
کامکاران چند روزی پیوسته باشارت علیه اسباب جشن و سور مهیا داشته طوی عظیم نمودند و
خواص و عوام انام در تشییع و تشریف الایام لهو و سرور بسر بردند چون خاطر خطیر از آن کار فراغ
یافت رای صواب نمای بر تنسیق امور ملک و ملت پرداخت امیر یوسف خواجه و امیر سید علی
با سه هزار سوار شمشیر زن نیزه گذار بجانب عراق فرستاد تا معاونت و معاضدت امیر الیاس
خواجه بجای آورده و از حد و الکای ولایت یکدیگر باخبر باشند در آخر ماه شعبان نوکران امیر خلیل

شروانی و امیر سیدی علی ترکش بپایه سریر اعلی آمده بمودت بیش مرفه و مستفیض شده و هدایا بموقف عرض
و عطایای ایشان از عنایت حضرت شهریاری گرانبار شده رخصت مراجعت یافته و باوطان خویش
بازگشتند و در غره رمضان سال مذکور جهان از فروغ طلعت بهجت افزای فرزند ارجمند میرزا محمد جوکی بهادر
روشنائی پذیرفت و گلهای مسرت و شادمانی در چمن آمال و اکابر بشکفت شاهزاده طوی با طول و عرض نمود و
در شان انعام ارکان دولت اهتمام تمام فرموده و در سال مذکور ایلچیان که بختای رفته بودند باز آمدند
و خواجه غیاث الدین نقاش که از قبل میرزا بایسنغر مامور بآن شده بود که از منازل و غرایب و بدایع
ولایت ختای از نقیر و قطمیر زیاده و نقصان نوشته روزنامه نگاه دارد و بعرض رساند
بقرار موعود عمل نمود و آنچه مشاهده و مسموع او گشته مشروح و معروض داشت و ایراد بعضی از آن در خاتمه
کتاب از مساعدت وقت و مهلت موهوم در این سال اعنی رمضان سنه خمس و عشرین و ثمانمائه از جانب
عراق و آذربایجان خبر آمد که از سرداران ترکمن و لواحق با لشکری بسلطانیه آمده حوالی و حواشی آنرا
از دواب و مواشی خالی ساخت و هر چه جمع آورده بود بطرف تبریز برده و بار دیگر باز گردیده عازم
سلطانیه شده و درین نوبت نوکران امیر الیاس خواجه بمقابله و مقاتله پیش رفته و حربی صعب و قتالی جانفشان
دست داده و لواحق تاب مقاومت نیاورده هزیمت یافت و از معرکه گریخت و از اتباع او جمعی کثیر بقتل رسیدند و
طایفه گرفتار آمدند و احمال و اثقال او بدست لشکریان افتاد و دیگر از طرف دشت قبچاق از پیش محمد
خان پادشاه و براق اوزبک عالم شیخ افغان و فولاد بدرگاه فلک اشتباه آمدند و اسبان خوب
و شکاری مرغوب و دیگر تنسوقات برسم پیشکش آورده بوسیله استادکان پایه سریر اعلی
بموقف عرض رسانیدند در محل قبول حضرت خاقان سلیمان مکانی افتاد و آنحضرت ایلچیان را بجای
نوازش و انعام مرتبع مستظهر و سرافراز ساخت و از برای محمد خان تبرکات پادشاهانه روان فرمود و
در سیزدهم شوال در حفظ و حمایت پادشاه ذوالجلال آنحضرت از دار السلطنه هرات نهضت
نموده متوجه ولایت فراه شده حکام ولایت سیستان و قندهار و کابل و زابل تا حد و آب سند
نواحی هند با پیشکشهای پادشاهانه متوجه آستان فرخنده نشان گشتند و بتقبیل ساحت بارگاه جلال استسعاد

یافته خدمات شایسته بجای آورده بودند آنحضرت دربارهٔ ایشان عاطفت بسیار مبذول داشته مجموع را بموجب
خاطرخواه بازگردانید و چند روز در آن عرصه جانفزا بنشاط شکار گذرانید چون از آن کار رایت عالی
شده عنان عزیمت بجانب دارالسلطنه هرات منعطف ساخت هفتم ذی الحجه باغ زاغان از قدوم همایون
شبیه روضهٔ رضوان گشت و زمستان را هم در آن مکان بپایان رسانید چون فصل زمستان بنهایت
انجامید و حضرت خاقان سعید برسم جانور پرانیدن عازم سرخس شد و میرزا بایسنغر بجانب مشهد
توجه نموده از جده و مملکت مازندران تا اقصی ولایت ترکستان سرداران و کلانتران در آن
مقام آمده بشرف پابوس مشرف گشتند و آنحضرت چندانکه خواست در صحرای سرخس بصید و شکار
اشتغال فرمود و چون از آن مهم فراغت فرمود بزیارت مقتدای ارباب طریقت و حقیقت شیخ ابوسعید
ابوالخیر قدس سره رفت و اولاد کرام و جناب ارشاد پناهی خدمات پسندیده بجای آوردند
حضرت خاقان سعید دربارهٔ ایشان انعام و اکرام بسیار فرموده از سرخس معاودت نمود و در
مزارات بادغیس چند روز اقامت فرمود و در آخر ربیع الآخر امیر خضر خواجه بردی را با لشکری بجانب
ری روانه داشت تا از آن سرحد تنگ باخبر باشد و میرزا بایسنغر که بطرف طوس و مشهد رفته بود لوازم
زیارت امام هشتم بجای آورده بجانب مرغزار رادکان عزیمت نموده روزی چند در آن فضای
دلگشا بجانور پرانیدن و یوز دوانیدن اشتغال نمود و چون ساحت هوا و عرصه صحرا از طیور و وحوش
خالی گشت شاهزاده عنان مراجعت منعطف ساخته در قراباغ بادغیس باردوی اعلی پیوست
روز دیگر حسب الاشارت متوجه دارالسلطنه هرات شد باغ سفید را از یمن طلعت خویش غیرت افزای
عالم کبود گردانید حضرت خاقان سعید چند روز در ییلاق بادغیس توقف فرمود و درین اثنا نوکر امیر
شاه ملک از جانب خوارزم آمده عرضه داشتی آورد مضمون آنکه براق اغلان اردوی محمد خان را غارت کرد
و اکثر الوس اوزبک مطیع و منقاد او شدند آن حضرت اواخر جمادی الاول عزیمت مراجعت نموده
بدارالسلطنه هرات نزول فرمود مقارن این احوال حق سبحانه و تعالی میرزا محمد جوکی را پسری ارزانی
داشت و بمیرزا علی موسوم گشت و میرزا ابوبکر بن میرزا پیر محمد جهانگیر را بار رغبان رسانید آری

درین

بیت درین منزل سرای آبنوسی * کنی تا بود گاهی عروسی
آنحضرت بوثاق شاهزاده مرحوم تشریف برده
بعد از آنکه کار ابواخت دو روز دوازدهم رمضان امیرزاده محمد جهانگیر بن میرزا محمد سلطان را که بعز
مصاهرت آنحضرت مشرف گشته بمنت پسری کرامت فرموده او را احمد سلطان نام کردند و طوی
عظیم ترتیب نمودند چون هلال فرخ فال شوال نقاب از روی خود برداشت حضرت خاقان سعید بسنن و
آداب روز عید اشتغال فرموده و بچشمها برسم شکار متوجه ولایت فوشنج و کوسویه شد و دوازدهم
روز آمده و میرزا بایسنغر بموجب توقیعی عازم مملکت فراه شد و چندگاه بنشاط و انبساط گذرانیده
بازگشت و آنحضرت زمستان بعز اقبال در مقر شرف و اقبال بپایان رسانید چون موسم بهار رسید
و سبزه در کنار جوی و دامن صحرا دمید حضرت خاقان سعید جهت صید کلنگ عازم سرخس شد
میرزا بایسنغر بجانب مرغزار رادکان توجه نمود و آنحضرت از سرخس مراجعت کرده در غرهٔ جمادی
الآخر باغ زاغان را از طلعت خجسته باغ جنان ساخت میرزا بایسنغر بعد از جانور پرانیدن و نخجیر افگندن
از رادکان عزیمت بجانب دارالسلطنه هرات یافت درین اثنا امیر یونس که از عظمای امرای شاهرخی
بود وفات یافت و در پنجم رجب جناب امارت پناه امیر حسین صوفی ترخان که برادر مهد علیا گوهرشاد
آغا بود رو ازین سرای فانی بعالم باقی آورده در گنبد رفیع مدرسه بانوی عظمی مشار الیها مدفون گشت
و برای ترویح روح او بکرات ختمات کلام ملک علام بتقدیم رسانیدند و آش و طعام بمستحقان انعام نمودند
ایام و اولاد منصب او را پسر امیر مغفور را حضرت خاقان به پسر منصور با میر محراب ترخان برادر او
که در مجلس بزم و بخشش ابر گوهربار و در میدان رزم و کوشش ثالث رستم و اسفندیار بود ارزانی
داشت **ذکر توجه میرزا الغبیگ گورکان بجانب جته و مغولستان و بیان سبب آن** و در آن اوان
کسرداران جته از منازل و مواطن خود گریزان و بهر طرف پویان این الملک گویان التجا بدرگاه میرزا
الغبیگ گورکان آوردند شاهزاده همه را در ظل رعایت و حمایت خویش جا داده و ایشان همه
متقی در کنف رحمت خسروانه و رافت پادشاهانه بسر بردند و بجزایل انعام و مواهب احسان از زر
و دینار و خلعتهای فاخر و ثیاب نفیس بهره ور و اسپان راهوار با نعل آتش کردار و منازل روح افزا

اختصاص یافته و آخر الامر بمقتضی والبلد الطیب یخرج نباته باذن ربه والذی خبث لا یخرج الا نکدا اسود
بخت بی فرّ از سلطنت ایشان باعث و محرض شد که بعد از وصول بوطن خود همه حقوق را عقوق مقابل
کردند چنانچه بیان این سخن آنست که پیر علی کریت بی جهت ظاهر از درگاه اعلی روی گردان شده بسوی ایشان
شتافت و اسکندر پیر محمد شاه تواجی بموجب فرمان از عقب او رفت چون پیشتر اسکندر استیلا یافت
میرزا الغ بیگ ایلچی اسلام را از برای این مهم فرستاده و بعد از مدتی که فرستادگان باز آمده بعرض
داشتند که صدر اسلام بعرض میرساند که من بنده برآنست که فصل بهار قاصدی بدرگاه حضرت فلک اقتدار
فرستد و در باب جریمه پیر علی کریت کلمه چند بعرض رساند اگر ملتمس بنده مقبول افتد فبها و الا بحکم تسلیم و انقیاد
چاره نیست فصل بهار آمده و قاصد نیامده و علامات نفاق و شقاق بر صفحات روزگار ایشان ظاهر و
لایح گشت چون آن قوم مربوب شفقت و معمور نعمت جناب شهریاری بودند و رعایت جانب بنده
حامی و مطیع بر حسب عقیده و شیم رضیه از جمله واجبات بود و بعد از پس آن جمع ناشناس ناسپاس سعادت
رفت با وجود آنکه مضی الایام بعضی قوما کالذی کانوا تا بهار رفت و تابستان گذشت و فصل خریف بنمود و از ایشان
قاصد و ایلچی پیغام حاصل آمد انجاحت که بنقض پیمان خود تمرّد پیشه ساختند رای صواب نمای براستیصال
آن سفیهان قرار گرفت چون عزیمت جناب خسروی بر توجه بدان صوب تصمیم یافت میرزا را بخراسان
فرستاد تا صورت قضیه بتفصیل بعرض خاقان سعید رسانید و آنچه رای صواب دیگر باشد
صواب بیند بدان اشارت فرمایند میرزا پیر سرایی آمده ادای رسالت کرد حضرت خاقان سعید آن رای
صواب شمرده و فرستاده را باز گردانیدند بسمرقند رفته صورت حال باز نمود و میرزا الغ بیگ از روی
انبساط رایت نشاط بر افراخت و بعد از فسخ و نیت صحیح تهیه اسباب لشکرکشی اشتغال نمود و چون عزیمت
تصمیم یافت ولی بیک قوچین را بدار السلطنه هرات فرستاد تا حضرت خاقان را از توجه رایات
فتح آیات بجانب جته اعلام دهد میرزا الغ بیگ روز چهارشنبه یازدهم ذی الحجه سنه سبع و عشرین
و ثمانمائه موافق توییل که آفتاب در اواخر حوت بود بفال همایون و رای صواب پای سعادت در
رکاب نصرت انتساب آورده سوار شد بنیت آنکه چند گاه در حوالی شاهرخیه توقف نماید چون لشکر

مجتمع شوند از انجا بفیض فضل آفریدگار عنان جواد حرکت بجانب اندراب صرف کرده اند و فرمود که تا پای
که در نواحی سمرقند و کش و نخشب و بخارا قیام اقامت دارند بزودی در حرکت آیند تواجیان و
ایلچیان را فرمان شد تا مردم لشکر سایر ولایات را چون ترمذ و تونکات و حصار شادمان و فرغانه و
و سنجاب و طراز و اترار و صبران و غیر ذلک جمع آورند در اندک زمانی بر حسب مثال بساحل
آب سیحون لشکری جمع گردید که هامون و کوه از کثرت آن بستوه آمده و جناب شهریار کامکار را داشت
که کنار آب تا حد چنین دریای لشکر نخواهد آورد و بنا برین فرمان داد که جمیع عساکر منصور بتمام در ولایات
اندجان اقامت نمایند و میسره بکلی بجانب دیار اترار روانه شوند و قلب سپاه در ساحل سیحون
باشند بدین نهج افواج حشم در مواضع مقرر آرام گرفته و جناب شهریار عادل فرمود که تا نقارها
که جمع آورده بودند بر لشکریان تفریق کردند و هر فردی از افراد سپاه را علفه و علوفه بسته فی
رسید چنانچه مدت اقامت سفر او را وافی بود و چهارپایان او را در وقت واجب تقسیم و تحقیق
کافی گردید و عدت و آلت و یراق و مایحتاج هر یک منصور مرتب گشت حکم قضا امضا نفاذ یافت که امرا و
تواجی در میان لشکر تفحص بلیغ نمایند ایشان بغور رسیده هر جا قصوری بود بعرض رسانیدند و
و آیت عذاب که در شان ارباب تقصیر نازل شده و در معرض خطر و عقاب و نکال آمدند میرزا الغ بیگ
ابواب نوازش گشاده بهادران را الکا داده و امرا و تومان و قشون علی اختلاف طبقاتهم
بعلامات نوازش و بدرام شیخ صدر گردانید و ادوات حرب و آلات طعن و ضرب از تیر و کمان
و سیف و سنان و گرز و خنجر و خود و ... و گبر و پوشش و جوشن ... از هم
آنجا و انجاد قسمت یافت بر ترتیبی که قشون ستوه آمده در بین اثنا یاد وقت که از پیش براق اغلان که
وران نزدیکی در دشت قبچاق بر سریر خانی نشسته بود بدرگاه فلک اشتباه میرزا الغ بیگ آمد
و چند دست سنقار با اسبان راهوار و دیگر ترکات و چلاکات گذرانید و از جلوس براق خان
بر مسند آباء و اجداد خویش بشارت داد و این معنی موجب زیادتی مسرت و ارتیاح جناب الغ بیگی
شده در مضیق یورش پادشاه بحال اینصورت تفال گرفت یا وقت چند روز در اردوی همایون توقف

نمود و رخصت انصراف طلب داشت جناب شهریاری او را بافر گرامی و خلعت خاص اختصاص بخشیده
اجازت داد و بر سین اغلان و تورک برلاس که آن یکی از اغلانان کبار و این یک از امرای عظیم
مقدار بود نامزد دشت قبچاق فرمود و بتهنیت براق خان رفته مراسم تهنیت جلوس تقدیم رسانند
و تحف ارجمند و هدایای دلپسند چون صفحهای طلا دوخته و ثیاب دریافته تاج و کمر و ترکش بسیار
و شمشیرها بند زر و اسب و اشتر و خیمه و خرگاه و سایه بان و بارگاه و دینار و درم و کوس و علم
در رکابخانه و فراشخانه و فرش و اوانی با دیگر اسباب سلطنت و جهانبانی و اصناف
شکره و پیشکشان مانند رکابدار و باورچی و نقاره چی همراه ایلچیان روانه فرمود مصرع چنین کنند
بزرگان چو کرد باید کار؛ یادق و بر سین اغلان و تورک برلاس باتفاق متوجه دشت قبچاق شدند
در خلال این احوال جنگ که بفرط (?) ... و کل دکا معروف و مشهور بود از جانب خراسان رسیده عرض
داشت که حضرت خاقان سعید میگوید که شما لشکرها جمع آورده در شاهرخیه قشلاق کرده وانمود
آن داده اید که بولایت جته و مغول روید چگونه باشد درین امر مشورت کرده و از رای امرای عظام
شعارها استطلاع نمودید میرزا الغ بیک در جواب فرمود که شروع درین یورش بر حسب حضرت
اعلی بود و چه ... و ولی چک راحت استمرار پیش ازین بدرگاه عالم پناه فرستاده بودند
و ایشان بعد از مراجعت باز نمودند که آنحضرت تصویب این اندیشه نمود و نشان همایون موافق
قول خود همراه آوردند جنگ گفت که حضرت خاقان سعید توجه شما را بدان جانب از طریق صواب بعید
مینماید جناب شاهزاده جواب داد که آنچه از ما واقع شده بنابر اشارت رای صواب نمای بوده و
متفق الشروع ملزم این عزیمت بامضا خواهیم رسانید و تاخیر و تسویف درین کار موجب آن
میشود که بعد از ترتیب و تجهیز لشکرها و آمدن تا بدین مقام دور و نزدیک و ترک و تازیک ملا
برکت رای و قلت ثبات و قوت عزیمت منسوب دارند و دیگر بر صادرات اقوال و افعال اعتماد
ننمایند و نشان حضرت خاقانی را که مشتمل بود بر استحسان آن عزیمت با جنگ فرستاده شد چون جنگ
بازگشت امیر سیفوا (?) بن شیخ علی بهادر را بحضرت خاقان سعید پیش میرزا الغ بیک فرستاده تا شهزاده را از آن

یورش منع کند یوسف خواجه در آن باب از زبان حضرت خاقان سعید مبالغه نمود میرزا الغ بیک ادای آن
کلمات کرد که با جنگ در میان آورده بود و نکته دیگر بخاطر معقول ضمیمه آن گردانید و یوسف خواجه جواب
صواب شنیده دم در کشید القصه بیت چو خورشید برزد سر از برج حوت؛ بفرمان حی الذی
لایموت؛ جناب سلطانی بتوفیق حضرت سبحانی رایت جلادت بجانب جته برافراخت و صباح شنبه ...
بارک الله ... بیت و نهم ربیع الاول سنه ثلثین و ثمانمائه (?) بدلالت دولت بیت
سلطانی که ... و تقویم از قشلاق شاهرخیه بعزم جته سوار گشت بیت شاه عزم خطه بغوا (?) کرده
آفرا ید دین و دولت را صلاح؛ ثابت الاقبال و منصور اللوا؛ مستقیم الامر و مقبول النجاح؛ دولت اندر
پیش و فیروزی ز پس؛ نصرت اندر قلب و فرخت بر جناح؛ با لشکری که کوه از حمل آن بستوه آمده و مرکز
زمین از ثقل آن از جای خود بجنبید از برای حضور کار ... را اختیار فرمود و چون قلب سپاه ...
رسید میمنه و میسره مرتب گشتند و امرا و بهادران و جانبازان و دلاوران از اطراف ممالک محروسه
باردوی همایون پیوسته میرزا الغ بیک متقضی و شاورهم فی الامر ملحوظ داشته فرمان داد تا امرا و ارکان
دولت جمع آمدند فرمود که درین امر مشورت کنید و آنچه وظیفه حزم و احتیاط است بجای آرید تمامی
ایشان گفتند رای پادشاه اصوب بهر چه اشارت فرماید مقرون بصلاح و نجاح خواهد بود میرزا
الغ بیک فرمود که درین ایام استماع افتاد که جمعی از جته مقدم ایشان ابراهیم پسر ... بزرگ
از اقوام کرایت و الجای تیمور پسر ... از قبیله ... و ایرزن ... ترین کوچک باکوچ
و بنه خود نزدیک ... از مقام ساخته اند باعتقاد آنکه بعد از حضرت صاحبقران مغفور هیچ پادشاه قصد
ایشان نکرده و هیچ خان ... ایشان نخواهد ... فارغ و ایمن و ساکن و مطمئن نشسته اند مصلحت
چنان مینماید که جمعی از بهادران و فوجی از نامداران ... بر سر ایشان تاختن برند چه کار رعب
بکر و ... امرا باجمعهم این فکر را صواب شمردند و بامضای این رای اتفاق نمودند
میرزا الغ بیک ... و پیری ملک و شاه ولی بهادر و ابوبکر بهادر و اوکه بهادر با ده هزار
سوار همه مردان کار و شایسته کارزار بر سبیل ایلغار بجانب آن قوم فرستاد و وصیت فرمود

کر سلطان اشکش کمینه تا دشمن آگاه نشود و باید که چون ظفر آیینه برود و مراجعت نماید تا ایشان مقصود
گمان کنند که شیر در قیس بوده اند که انتهاز فرصت نموده به دفع ایشان آورده و بدین سبب در مقام خود توقف
کرده گریزند تا رایت منصور برسد امرا چون برق خاطف روی بنیاد آن نکاهت نهادند میرزا الغبیک
با لشکرهای جهان از عقب روان شد امرای عظام بحزم و احتیاط تمام مراحل می پیمودند و از احوال آن قوم
تفتیش و تحقیق واجب و لازم می دانستند چون چند منزل قطع کردند جهت استخبار و استطلاع
احوال ایشان جمعی را بزبان گیری فرستادند قراولان لشکر منصور که بدین امر رفته بودند ناگاه بجماعتی
بعضی مخالفان رسیده فی الحال ساکنان یوت گرفتند و بسبب اشتغال بغارت و تاراج تعلق
شد و یکی از اهل آن خانها فرصت یافته گریخت و ابرهیم توقیتور را از رسیدن سپاه آگاهی داد فی الحال
با الجای تیمور و ابرزن از خوف آنکه مبادا عیال و اطفال و دواب آن مقدار اموال که میسر شد برگرفته
روی بگریز نهادند و بسیاری از مردم خود در قزل سوی ملکت گذاشتند امرا چون روز
شنبه یازدهم ربیع الاول بقزل سو رسیدند دست بسر و غارت عام برآوردند و غنایم بسیار
از اقسام و بهایم و دواب و انعام و سایر اجناس فوق الحد و القیاس در تحت تصرف آوردند
و بموجب فرمان جهان مطاع العود احمد جواند بموضع اشیره را بمقام محمود دانستند و بقصد انجاح بازگشتند
و مقصود ایشان بود که چون دشمن پشت داده و روی بگریز نهاده اند بهزار حیله خود را از ورطه هلاک بوادی
خلاص داده اند باز خویشتن را در مهلکه و لاتلقوا بایدیکم الی التهلکه نینداختند و ابرهیم توقیتور از فرط
طیش وخفت رای بعد از انهزام بجهانشاه و پسر قمرالدین اعلام نمود و در موضع بقوم به او رسید
جهانشاه چون اینصورت مشاهده کرد خواست که او نیز فرار نماید ابرهیم و اتباع تضرع بسیار
اظهار کرده گفتند که این جمع ما را پریشان ساختند شاه ولی با خیل خود اگر چنانچه در عقب او بروم
و بر وی شبیخون زنیم اموال خود را استرداد نماییم و مردم خویش را از ذل اسر خلاص کنیم موجب نیک
نامی باشد بدین دمدمه و افسون جهانشاه و قوم او را طامعه دیگر دانیده دمه را در تیه ادبار
سرگردان ساختند و باتفاق یکدیگر غافل از سوء عاقبت در عقب امرا کام فرخ گشت دوده اند

طمع بر کرده و با جان خود در مقام ستیز آمده بتعجیل روان شدند امرا باز گشته با قشو رسیده بودند
که ناگاه سپاهی دشمن ظاهر گشت همه مستعد جنگ و جدال و مستظهر حرب و قتال شده در جوانغار
ابرزن جای داشت و در برانغار ابراهیم و الجای تیمور و در قلب جهانشاه قرار گرفته بود و از جانب
میمنه و میسره آراسته صفها راست کردند و فوج فوج چون دریا در موج آمدند بیت همه گردن کشان
گرز افکن همه نیزه زنان تیغ گذار همه دانند جنگ را تدبیر همه چینند حرب را هنجار امرا جمله
حمله آوردند و بر لشکر منصور تیرباران آغاز کردند ایشان ناوک دلدوز دشمنان را سپر رد کرده دست
تیغ و خنجر و نیزه و شمشیر بردند و بزخم شمشیر آبدار دمار ازان خاکساران برآوردند و به آتش سنان
و شرر بار باد نخوت و پندار از دماغ مخالفان بیرون بردند و جمعی کثیر را در آن معرکه بر خاک هلاک
انداختند ابراهیم توقیتور را از صدمت با دو پسر و یک برادر زاده جان برادر از هلاک نهادند و الجای تیمور
با دو پسر و یک برادر بقتل آوردند امرا چون از کار حرب باز پرداختند از سرهای اهل عدوان و طغیان
مناره ها ساختند و سر ابرهیم را مصحوب تیغ زرین بقلیچی بدرگاه کیوان رفعت فرستادند و بجانب فرمان
اشیره نمودند و این واقعه در روز دوشنبه بیستم ربیع الاول دست داده ذکر وصول موکب فیروزی
اثر با شیره و رسیدن امرا بخدمت و ترتیب دادن لشکر و قول میمنه و میسره چون بوصول رایات
نصرت شعار جناب الغبیکی تقیقی تکمیل مکان دولت موضع اشیره مشرف گشت امرا با مدارا فتح و تائید نصرت
قرین بمقر سریر سعادت مصیر شدند میرزا الغبیک ایشان را نواخت و از این صفدر فرمود و بنوازش و ملاطفت
هریک را مشرف ساخت سران سپاه بشکر الطاف جناب سلطنت پناه رطب اللسان گشته زبان اقتدا
بگفتار در آوردند که انجام از آنجاست دولت روز افزون و نتایج اقبال و سعادت رکاب همایون نسبت است اکنون
رای رزین شهریار مظفر قرین بر این قرار گرفت که چون لشکر بولایت دشمن در آمده باید که طریق حزم
و احتیاط مسلوک دارد بیت چو آگه دشمن کمین آورد دفاعان آب کین زیر زین آورد نفقت
بردن آید او از کمین سرش پرفضول و دلش پر ز کین و روز دیگر جهت تعبیه و ترتیب سپاه
توقف واقع شد میمنه و میسره و قلب و جناح و هراول و قول و دست راست و دست چپ بیاراستند روز دیگر

و صفدران کارزار آرایش یافت و از جمله مردان مرد و دلیران صف بزرگ که دران یورش ملازم
بودند هر یک بمقام و محلی منصوب شدند ارسلان خواجه ترخان بود و توکل بیک توچین و ارکتیمور
و شاه ولی و سلطان ملک پسر تیمور ملکت و محمد مزید و الوس اغلان و علی بیک ترخان و محمد برلاس و توکل
و شیخ بایزید و ساره و داود دوالچی بوغا و ایدکو پسر کیچی خواجه اوزبک و اویس توچین و
ابراهیم پسر ایدکو تیمور و خواجه یوسف برادر ایلیاس خواجه مراد توچین و چقاق و ایچکدای
انکند رضه و بوقا و پهلوان قطب الدین برادر وفادار و سلطان ترخان و عادل بیک و سلطان
اویس پسر تیمور تاش و شیخ ابو سعید و شیخ محمد برلاس و محمود اتمش و ابابکر و توی ملک و سلطان
احمد پسر تیمور تاش و دیگر سرداران و بهادران **بیت** همگان کشتی رزم آزمای و تیرانداز
همه نامدار و آهن لباس و جوشن ور · یکی به تیر فکننده جان آرش خو · یکی به تیغ فکننده مثال رستم زن
چون تعبیه لشکر انتظام یافت و جای هر کس در موضع مقرر شد فوج فوج از محل خود در جنبش آمدند چون
موکب همایون با قنوز رسید امرا مغول با جمعی و پنجاه مرد زبان گیری از پیش روان شدند و
شخصی را از مردم آنجا بدیار گرفته باردوی همایون رسانیدند او چنین تقریر کرد که جهانشاه در الغ
کیمن نشسته است میرزا الغبیک با امرا مشورت فرمود که لشکر کدام صوب صواب که روی آورد
چه با جمعیت قوم از ایشان متوجه است که توجه نماید بعضی امرا چنان مصلحت دیدند که بجانب التوکول
سرحد دار اسلام و ملک اسلام روند و برخی گفته اند که چون شیر محمد اغلان علم بی نیازی برافراخته
دم از عصیان و طغیان میزند اگر نخست متوجه التوکول شویم او فرار نماید و بر سعی و طلب مزید تعب
فایده مترتب نشود و مهم او هم اولی است عاقبت برین رای مجموع اتفاق نمودند و فرمان
که ارسلان خواجه ترخان و خواجه یوسف برادر ایلیاس خواجه با چهار سوار بر سر جهانشاه روند و چون
نابرانکه دامن اوربه برفت معمور و مستور گردیده و راه جواز از ان ممر بر لشکر نامقصور متعذر
از آب چو عبور فرموده براه ارکتو توجه نمود **ذکر فرار جهانشاه از استماع توجه امرا و پیوستن ارسلان**
خواجه ترخان باردوی ظفر قرین حکم واجب الاتباع نفاذ یافت که ارسلان خواجه ترخان

با امرا متوجه جهانشاه شوند و نخست او را بانقیاد و تسلیم و سلوک طریق مستقیم دلالت کنند اگر رغبت
وجود در ربقه اطاعت آورد و طوق طوع و حلقه اخلاص نصب و زین گوش و گردن گرداند
بر قبول تقبیل درگاه عالم پناه که موضع دولت و اقبالست اقدام نماید شرایط اعزاز و احترام او بجای آورند
و تعرض بایل و الوس او نرسانند و اگر برضا و رغبت اعراض نماید جمیع او را مستغرق گردانند و
رخصت دهند که از اتباع او هر کرا یابند بقتل رسانند و زن و فرزند او را اسیر سازند و اموال آنجماعت
در معرض نهب و تاراج آورند ارسلان خواجه ترخان و دیگر امرا از موضع مقتوبه بانسو روان شدند
جهانشاه چون از توجه سپاه آگاهی یافت مصلحت در توقف ندید لاجرم عنان گریز تافت ارسلان خواجه
اندیشید که اگر در عقب او روان شود بسهولت و آسانی رجوع بدرگاه سلطانی دست ندهد حزم را
کار بند شده مراجعت نمود و در اثنای راه شنید که قومی از ایل نزین روایان گذشته اند بامید
آنکه با تش بوده چون از آمدن سپاه آگاهی یافتند سران قاب که بمتانت جانب و حصانت اطراف
موسوم است پناه خود ساخته بدانجا تحصن جسته بودند ارسلان خواجه و امرا متوجه انجا شده بعضی از
مخالفان را کشتند و برخی را اسیر کردند و هر چه داشتند از اموال و جهات در تحت تصرف آوردند
چون ترخان مذکور بپرداخت ظفر و منصور رجوع بدرگاه جهان پناه را واجب شناخت و در آب
تکلیک نزدیک اق منغ شرف بساط بوس مشرف گشت از جمله امیران قماخضر خواجه اغلان بود فرمان
شد که او را باعزاز و اکرام بدار الملک سمرقند برند میرزا الغبیک از ین منزل بایزید اغلان که موکب بیان
دیده بود و گرم و سرد روزگار چشیده با پیت سوار زبان گیری و کیکای ایشان مراد توچین
تعیین فرمود که مردی بوده مردانه و شجاعی فرزانه هزار سوار مصحوب او گردانید فرمود که بایزید اغلان
و خیل او چون اندکی پیش باشند تا جمعی که در کنارهای راه مقیم اند دور نشوند و نگریزند مراد توچین
یک منزل در عقب باشند تا اگر از دشمن توچین جماعت مقدم را پیش آید ایشان را با آن قوم قوت
مقاومت نباشد مراد توچین زود برسد و فرمود که در راه و از جوانب آگاه باشند روز
و آرام التزام کنند و چون شب شود بر حرکت اقدام نمایند و در روز و شب مطلقا آتش نکنند و طعام نپزند

که با خود داشته الکا غانید چون ایشان روانه شدند میرزا الغ بیگ از آنجا کوچ کرده و چند منزل قطع نموده
بموضع بورالغو رسید و فرمود تا بر آنجا قلعه که ترکان آنرا اوبا گویند ساختند و بلند و استوار برای
نشانه از آنجا روان شد و چون در ارکنون توشوت نزول واقع شد مراد خواجه و قوچین بیرید افغان که بزبان
گیری رفته بودند رسیدند و گفتند که بموجب فرمان جهانمطاع بندگان تا آنجا رفتند و دشمنان از
استشعار توجه موکب گیتی ستان چندان صحرا و بیابان طی کرده و گریخته بودند که هرچند سعی نمودند
تفحص ایشان نیافتند هرچند مغاور و مسالک پیمودند دیار و در آن دیار پیدا نشد **بیت** گر گریز
ز سنان شوی و خواهی که در سنگ تراشیان باشی هم حمایت روا داری که در کام شیران نهان
باشی چون فرمان قضا جریان بدان سان نفاذ یافته بود که بندگان از آنجا که پیشتر رفته‌اند از آنجا قدم
فراتر نتوانستند نهاد **بیت** اگر عقل داری و فرهنگ و رای مکن بر خلاف شهنشاه کار که چون بیک آمد
ندارد صواب اگر بد بود داوری در عقاب الفقه **بیت** چو خورشید بزند سر از برج گاه بگردون
برآمد فروشش نگاه خورشید آسمان سلطنت سرفراز ابش یا که از قدیم الایام خانه خانان جته و آرامگاه
جنود ایشان بود مراکز رایات ظفر شعار و جولانگاه اعلام اژدها کردار خویش گردانید در اثنای این
اوقات ناگاه از قراول خبر رسید که بر بالای کیو سیاهی سپاه دشمن پدید آمد میرزا الغ بیگ فی الحال
بنفس مبارک خود با خواص قیتان روی بدیشان آورد و انگاه خبر بر پریشان گشته قومی از ایشان
در طلب مخالفان سعی نمودند که بایشان رسیده نرسیدند موکب همایون از آنجا کوچ کرده مسافت پیموده
چون در موضع قوش تاق نزول نمود شیخ درویش کوکلتاش پیش میرزا خداداد که در میان اوس
جته علو شان و سمو مکان اتصاف داشت و تا غایت تن متمرد مجلس نداده و هیچ پادشاه را گردن
انقیاد ننهاده آمد و سخنان امیر شاد او بعرض رسانید مضمون آنکه مدتی مدید و عهدی بعید است که در میان
قوم جته روزگار میگذرانم و عمر عزیز در رتق و فتق امور ایشان صرف میکنم از مبداء حال تا اکنون
استیلای در روزگار انجامت شاه نکرده‌ام و از انوار نیکان پرتوی در ناصیه هیچیک را از ایشان
ندیدم که گفته‌اند **مصراع** پرتو نیکان نگیرد هر که بنیادش بداست هرچند این قوم را نصیحت کردم

و از مخالفت ملازمان تحذیر نمودم مفید نیفتاد و حالا بنده بر درگاه عالم‌پناه ملاذ و ملجایی می‌شناسند
که روی به آستان دولت آشیان که کعبهٔ آمال و امانی و قبلهٔ اقبال و کامرانیست آورده و خود را
از ذل این ادوال و از دام او باز این مشت جاهل خلاص دهد میرزا الغ بیگ پیغام امیر خداداد را
شنوده و دانست که آن کلمات از سر اخلاص و این حکایات از محض اختصاص است لاجرم فرستاده را
بنواخت و امیر خداداد و برادران قضیهٔ مرحمت و تحسین فراوان ارزانی داشت و از آن منزل کوچ
کرده در ارپا بازی نزول فرمود و حسین ملک قوچین را که امین دولت بود و در سفارت با خبرت
بود مصحوب شیخ درویش کوکلتاش پیش امیر خداداد فرستاد و در اثنای آنکه کوکلتاش در اردوی
همایون بود در پایهٔ سریر اعلی تقریر کرد که جهانشاه در ایسق کول است و عزیمت آن دارد که بقصد اسلام
و ملک اسلام مخی گردد میرزا الغ بیگ چون این خبر استماع نمود فرمود که سلطان اویس برلاس
با سه هزار نفر بجانب ایسق کول رود و در پشکین تاش که سرحد یورت جهانشاه است نگاه دارد تا خواجه
که قصد اسلام و ملک اسلام نمودند و سلطان اویس بموجب فرموده بدانجانب رفت و مقدمهٔ سپاه
جهانشاه و برادر یافته مرد از کشته زن و فرزندان ایشان اسیر کرد جهانشاه چون ازین حال
خبر یافت عزیمت غنیمت دانسته فرار نمود و شب برتافت و سلطان اویس بموجب فرموده در
همان موضع توقف نمود تا هرچه فرمان شود بدان عمل نماید میرزا الغ بیگ چون حسین قوچین را
پیش امیر خداداد فرستاده بود روز دیگر از آب جاردون عبور فرمود و در مخیم آفتاب اشراق گنبد
که شاید امیر خداداد سخن مردم بدآموز بد اعتقاد عمل کند و از جادهٔ استیناس میل بجانب استیحاش
نماید بنابرین ابوک را که از تربیت یافتگان دولت بود فرمود که با هزار سوار نزدیک ایل امیر
خداداد بنشینند اگر او در توجه تعلل ورزد و بوعده وفا نکند خدمتش را بقهر و قسر بیاورد ابوک
برحسب فرموده بدانجا شتافت و موکب همایون براه تاش ریغاق در حرکت آمده در قریل
سوی کوکه تپا نزول فرمود **ذکر آمدن امیر خداداد و بعضی قضایا که بعد از آن دست داد** و چون
رایات نصرت آیات در آن منزل قرار گرفت خبر رسانیدند که امیر خداداد بتلقی همایون دولت

درامضمون فتحنامه بلند شوکت مشحون به درگاه فلک اشتباه است میرزا الغ بیگ از استماع این خبر مستبشر گشت و جهت
حرمت شیب و رعایت محل و منزلت او بمقتضای انزلوا الناس منازلهم استقبال فرموده امرا و بزرگان
و خواص سپاه و ملازمان درگاه چون مواکب کواکب گردون از حد و حصر افزون در رکاب همایون
روان گردیدند امیر خداداد را چون از دور نظر بر جمال و طلعت شهنشاهی افتاد و بقصد زمین بوس
درآمد از آمدن جناب شهریاری مورد او را بتعظیم و ترحیب تلقی فرموده و خدمتش را همراه بارگاه
گردون اشتباه برده و بصنوف عاطفت و فنون موهبت مشرف ساخت و بخلعتهای گرانمایه
و تشریفات فاخره معزز و مکرم گردانید امیر خداداد در ایام شیب طراوت روزگار شباب مشاهده
نمود و زبان شکر گشاده بعد از احسان و تحسین نثار کرد و در این اثنا ایلچی آمده خبر آورد که صدر
اسلام و ملک اعلام در کنار آب جالس نشسته اند و عزیمت آن دارند که پیش شیر محمد افغان بروند
فرمان نافذ شد که محمد برلاس و اسکندر و بوفا و شیخ ابوسعید و توکل و بوردان و داود و میرزا
با بیست هزار سوار متوجه ایشان شوند سلطان اویس برلاس که لشکر برده بود در عقب سنگ باش را
میفرمود با امرای مذکور ملحق گردد و هر دو لشکر اتفاق کرده باستیصال صدر و ملک آیند امرا بموجب فرمان
روان شدند چون بکنار رفتند گریخته آمده بعرض رسانید که صدر و ملک بعزم اردوی شیر محمد
از آب درگذشتند حکم قضا امضا نفاذ یافت که چون ایشان بر جای خود قرار نگرفتند رفتن در عقب
ایشان مفید نیست باید که امرا در حرکت مبادرت نمایند و از رایات همایون [illegible]
مهم بر چه قرار یافت در این حال امیر خداداد معروض داشت که قوم این ضعیف بی قوت اند و
بر ایشان بسیار شاق گذرد و اسپان لاغر شده و اکنون بدحال و ابتر شده اگر مصلحت باشد
و آهستگی متوجه سمرقند شوند ضمیمه سایر الطاف گردد میرزا الغ بیگ ملتمس او را مبذول داشته
تیغ پیر امتش را فرمود تا با فوجی از سپاه ایشان را بسمرقند رسانند و بموجب فرموده عمل نمود جناب
شهریاری بیست هزار سوار از جا در آن نزدیکی فرستاده و تیغ درویش کوکلتاش را که از
جمله خواص امیر خداداد بود دلیل ایشان گردانید و دلیران سپاه روی در راه بیابان نهاده

ملازمان گریخته قوم اردوی همایون داشته اند ایشان را گرفته در منزل الجیق به درگاه آوردند و چنین تقریر
کردند که قوم ما در آنجا بس چون خبر توجه لشکر منصور بایشان رسید متفرق و پریشان گشته و
و اعیان گریخته در شعاب جبال شامخ متحصن شدند ما در اثنای راه جمعی را دیدیم که گفتند که شیر محمد افغان
و چند [illegible] در کمین نشسته اند و لشکرهای اطراف و نواحی ولایت خود را جمع آورده و کوچ و
بنه و رمه و احمال و اثقال از آب گذرانیده اند و خود جریده و خاص از برای جنگ و پیکار ایستاده
میرزا الغ بیگ چون این خبر استماع نمود [illegible] مشغول گشت فرمان نافذ شد که امرا
یک منزل پیش رفته توقف نمایند تا رایات ظفر آیات بایشان رسد و موکب همایون در حرکت آمده
در پایان الجیق شاه و سپاه که در تعداد بودند بهم پیوستند و هم در منزل حکم شد که هر یک نفر در
محل آتش افروزد و این آتش بزبان مغول [illegible] گویند چون زمانه لباس ظلام پوشید زمین
گرفت آتش آسمانی درخشان گشت روز دیگر از آن منزل کوچ فرموده در منزل بزرگ جگلان نزول
فرموده جناب شهریاری فرمان داد که یوسف و سلطان شاه و عبدالله خازن با پنجاه کس در شب
بر کوهی که آنرا پای تاغ گویند برآیند و نگاه کنند که در کیفیت تا به کدام منزلگاه جبه بوده که آتش افروخته
ایشان بر حسب فرموده به پای تاغ رفتند چون روز شد اردوی همایون از آن منزل کوچ کرده در کنار
آب نزول فرموده آن جماعتی که بپای تاغ رفته بودند آمدند و عرضه داشتند که شب ببالای کوه رفتیم
و چندانکه نظر بر گماشتیم در کیفیت هیچ جا آتش ندیدیم اما از جانب [illegible] آتش بسیار میدیدیم
[illegible] که در معسکر برافروخته اند در اثنای این تقریر از قراول خبر رسید که سپاه مخالف
دیدیم چون این خبر استماع افتاد لشکریان بموجب فرمان بجهت حزم و احتیاط خندقی عریض و
عمیق در گرد معسکر کندند و پیرامن آن از انجا که خاک و [illegible] آن استوار ساختند و آن روز
لشکر [illegible] آراسته فوج فوج رسیده بیت نماز شام چو خورشید گنبد گردون بکوه رفت
فرو دو [illegible] چشم گشت نهان مخالفان از مقابله [illegible] سپاه منصور بجانب دست چپ روی آورده
و از پیش لشکر گذشته در پس پشته ای که بر پشت کوه [illegible] نهاده بودند چون هوا کسوت ظلام و لباس

نیل فام در بر افکنده سپاه منصور آیین حراست و رسم مراقبت مرعی داشتند **ذکر محاربه میرزا
الغبیگ گورکان پادشاه و جنگ شیر محمد افغان** روز دیگر که شهسوار گردون خرام عزم استیلا
سپاه ظلام در میدان آسمان تاخت میرزا الغبیگ آهنگ جنگ ساز داده و از بالای کوه سپاه
جبه گروه گروه به دیار آمده و دست چپ و دست راست به دلیران معرکه و مبارزان روز
بیکار آراسته در قول میر محمد افغان با بهادران رزم آزمای قرار گرفتند در دست چپ ملک
اسلام موسی چوک تیمور و ارغون افغان و یوسف افغان و جامی پیرون متعین شدند و بر دست راست
باینده و هراسپ و ابو لگ برادر ملک و درش بهر و نکان تیور گشتند بعد از اسلام عارضی گرد
حاضر گشت میرزا الغبیگ چون دید که لشکر مخالف میل بجانب میسره کرده فرمان داد تا قول میسره چون مقابل
جبه بود و اهل خندق بر جای خود قرار گیرد و مردم قول با هراول در پس خندق باشند و توشمالان که بر دست
راست معین کرده شده بود و از آنجمله نوزده قشون عهده محمود المش و پانزده قشون عهده ایمان
تواچی بود و نه قشون دیگر در عهده سلطان اویس برلاس و در میمنه قول در خلف خندق باشند و بجهت محمود
برلاس که در میسره بود فرمود که در میمنه سلطان اویس باشد و توشمالان که بر دست چپ معین شده بود
از آنجمله نوزده قشون عهده سلطان ترخان و عادل بیک بود و نوزده قشون دیگر عهده داود
پسر اچی بوغا و نوزده قشون تیمور ملک بر دست راست لشکر منصور گردیدند و قول پیشتر از دست
راست بدست چپ گشته بدین نهج شهریار عالی مقدار سپاه را تعبیه فرموده میمنه و میسره و
قلب و جناح لشکر جرار راست از میدان هیجا غبار در رهگذار آمده و زمین از جنبش سپاه فوج فوج چون
دریا از اثر باد موج زدن آغاز نهاد و سپاه جبه از فراز کوه و دشت رایات همایون در دشت
و هامون مخالفان را موج کردار بعقبه انکه خود را بر سد سکندری زده از بالای به نشیب نهاد
میرزا الغبیگ بعد از عرض ادای نماز از بارگاه ملک کارساز ظفر و نصرت مسالت نموده
که لشکر یکبار حمله کنند ایشان پیرا در کشیدند و شاخهای آبدار و شمشیرهای آتش بار در دست
گرفته در روی جلادت بدشمن نهادند بهادران و دلیران جبه که از پیل روی ظفر روی گردانیدند چون صاعقه

سپاه منصور

سپاه منصور مشاهده کردند نقال خوف و هراس متفرق و پراکنده گشتند چون روباه که از حمله
غضنفر مهرب و متوجه هزیمت روی بگریز نهادند عساکر منصور تیغ منصور آخته در عقب ایشان شتافتند و
بسیاری از آن سواران از پشت زین بر زمین انداختند و طایفه را بذل اسیر و دستگیر ساختند و ایشان را
پیش پادشاه آوردند و بموجب حکم مورد فرمان تیغ یاسا گشتند میرزا الغبیگ زبان بمحمدت و ثنای
جان آفرین گشاده امرا و ارکان دولت و بهادران از نوازش فرموده و بر دست و بازوی
ایشان آفرین خوانده فرمود که اگر چند دشمن شکستی فاحش یافته اما دور نیست که بعضی از مردان
جنگ از معرکه بیرون رفته اند بار دیگر بکار زار چند بدماغ راه داده دست تعرضی بحوالی مملکت
محروسه دراز کنند و فتنه و فساد آغاز نهند حالا مصلحت چنان است که روی باستیصال ایشان نهیم
و کله و رمه و احمال و اثقال و جهات و اموال آنجماعت را که از آب بگذرانیده اند در تحت تصرف
آوریم تا سورت قوت و شوکت ایشان بشکنند و اگر زنده مانند دیگر گرد فضولی نگردند مجموع امرا این
رای مستحسن داشته برین عزیمت جازم شدند میرزا الغبیگ اسکندر شیخ و بوقا را بصوب ارغن بتعجیل
فرستاده و بنفس همایون در عقب سپاه جبه بر سبیل ایلغار روان شد چون از رود اق قباس که از
روی قیاس همچون از هول آن در موج خون بود عبور فرمود محمد برلاس به جمعی امرا و بهادران
براه بالین فرستاده و خود براه کز متوجه گشت و هر قبیله و شعبه جبه که در قلال جبال و شعاب متحصن
بودند از عبور لشکر قیامت اثر بابل حوادث و نوایب گشته موکب همایون کوه و هامون نمود
و در گذشتن انهار عظام بی توسط جسر بجا نیز عبور نموده تا موضع کوکاس را هم لشکر بیغاس تاخت
ارسلان خواجه ترخان و ابو اللیث و ابراهیم پسر آکو تیمور ترخان مانده بعضی الوس جبه را
غارت و تاراج کردند و سپاه فیروزی نشان قبایل جبه را که در حوالی کوکاس زار جاس بود
الجاس مخالفان پاک کردند میرزا الغبیگ خان عزیمت بجانب قرشی که مقر دولت آنجا کوچ در کوچ
بود در حرکت آورده از قبل اقبال نثار گرد از مساعدت سعادت رامشی و بعد از چند روز در ان
دلفروز قبه بارگاه بامداد ... برافراخت و درین اثنا خبر رسید که جانشاه پسر قمر الدین و محمد بیک جبه

از تنق ایتی کول که از هم سپاه ظفرمآل بدانجانب در رفته بودند و خود را خلاص داده بر اپنگ
بیرون رفته اند و در آن طریق بجهت شیخ پیر آتش و اغرق ابرنده اداو بازخورده و بعد از محاربه
غالب شده و اغرق ایرنشار الیه را غارت کرده اند میرزا الغبیگ چون از کیفیت واقعه آگاهی یافت
فی الحال فرمود تا ارسلان خواجه ترخان و اسکندر هندو بوقا و شاه ولی با طایفه از دلاوران متوجه
مخالفان شوند و ایشان برحسب فرمان جهانمطاع روان شدند بعد از رفتن امرا ایکو کیخواجه
و تقریر کرد که جهانشاه و اتباع او بر آن بودند که بطرف اتش روان شوند چون شنیدند که پادشاه
مظفر و منصور مراجعت فرموده خایف و هراسان بازگشته و بازبجانب ایتی کول رفتند میرزا
الغبیگ در روز کس پیش امرا فرستاده و پیغام داد که حال چنین است باید که امرا دو فرقه شوند
و سرهای راه بر ایشان بگیرند و نعش همایون متوجه دارالسلطنه سمرقند شد و در اثنای راه شنید که
در تنی بکلا جیحون خان در قلعه سنگ پشت بوده که چشم هیچکس جسمی مثل آن ندیده و گوش هیچ
آفریده مانند آن جوهری نشنیده و بخره و لیکن چون لعل بهاجسمی و لیکن جوهری روح افزا
تعلیق بصنوف اجسام خفیف کیفی لطافت اجرام لطیف چند نوبت پادشاه ختای رسل پیاپی تحف
ارسال نموده و قبول کرده که از جناب نفیس او امانی چنین هرچند خواهند و مبلغ صد هزار دینار کپکی
سری ارسال نماید بامید آنکه حکام آن سرزمین از سر آن سنگها در گذرند ایشان راضی نشده اند حضرت
صاحبقران مغفور چون بر آن استیلا یافت حکم فرمود که نواب و کلانشگان بی توقف آن قطعه
سنگ را بسمرقند نقل کنند ایشان یک قطعه را روان کرده و قطعه دیگر همچنان بر جای خود است
آنجناب که نقاده خاندان صاحبقران کامران کامیاب بود همت بر آن مصروف گردانید که دو
سنگ باقی مانده را بسمرقند برند کلانشگان و ملازمان عجلها ساختند و در اصل را باوتاد محکم در
کردند و سنگها را در عجلها نهادند و بقوت اسپان و گاوان آنها را بر روی زمین نقطه میدادند
و فرمانشد که هر روز یک امیر توقان با مردم خود بنوبت همراه سنگها باشند تا در مضایق امانت
نمایند و نقاران و سنگ بران بهمین منوال گشتند که هر جا که گرد و غبار عجلها بسبب ناهمواری راه

دشوار

دشوار گذار و آنرا هموار سازند چون خاطر خطیر شهریار جهانگیر از مهمی فراغت یافت با لشکر همگنان در جشن
و طول و عرض چابان بذراع اقدام موکب می پیمود و چون ماه از منزل بمنزل حرکت میفرمود امال
امرا که بموجب فرمان جهانمطاع دو فرقه شده بودند سرهای راه بر جهانشاه و پسر قمرالدین گرفتند چنان بود
که ارسلان خواجه و بعضی امرا بمقام روان گشتند و محمد برلاس و اسکندر هندو بوقا و شاه
ولی و دیگر براه دیگر در حرکت آمدند و ارسلان خواجه را معلوم شد که جهانشاه و محمد بیک از راه
بو مغال قفار رفته اند لاجرم بر عقب ایشان روان گردید محمد برلاس و شاه ولی از حال جهانشاه و
خبر دار شده و بفر اقبال پیر فتند و از دشمن حسابی در میغز ایشان نبود و از طریق حزم و احتیاط غافلت
که شرایط جنگ گریست تجنب مینمودند غافل از آنکه استحقاق عدد و عودی ندامت و بعضی بود
می باشند جهانشاه و قوم از توجه لشکر خبر یافته بجانب محمد برلاس و اسکندر میل کردند و این
از سر غرور در حرکت مسارعت مینمودند بتصور آنکه اگر بتانی و آهستگی روند الوس جته و جهانشاه از
وصول لشکر آگاه گردند راه فرار پیش گیرند همچنان در کمال اهمال و اغفال بی تعبیه میمنه و میسره و ترتیب یال
می شتافتند ناگاه سپاه جته افزون از حد قیاس و تخمین در رسیدند اکثر لشکر متفرق گشته امرا با فوجی
قلیل در برابر آمدند از چکاچاک تیغ و خنجر و اصطکاک سم و شمشیر گوش هوا بحت هم
گردید قول مخالفان در برابر امرا بایستاد و باقی سپاه از عقب گریختگان رفتند ارسلان خواجه ترخان
ازین صورت خبردار شده چون برق خاطف در حرکت آمد و مانند ابر و باد روان شده و از آب
بو مغال و مغال گذشته روی جلادت بمعرکه نهاده اما چون پای سپاه نصرت پناه از دو رویه
پای هزیمت در رکاب آورده و عنان براه انهزام منصرف گردانیدند و هر دو فریق ملاقات یکدیگر
مستبشر و شادمان گشته محمد برلاس و اسکندر بر خلاص از آن ورطه و نجات از آن معرکه زبان
بحمد ملک ذوالمنن و قول الحمد لله الذی اذهب عنا الحزن بگشادند و برابر ارسلان خواجه
ترخان در مدح و تحسین و ثنا و آفرین نثار کردند و هر دو گروه باتفاق از پی جهانشاه و سپاه
جته در سیر آمدند و ایشان بطایف الحیل التجا بصبح جبل بردند چون شهباز و هم هرچند پرواز بکرد

ازگم کوه تنگ نشت راه صعب المسلک داشت و چندان لشکر بود که احاطهٔ آن توانند نمود ناچار پیرامون
در دامن کوه توقف نمود و کیفیت واقعه معروض ایستادگان پایهٔ سریر اعلی داشتند میرزا الغ بیک که
در قلعهٔ ابسق کول که حضرت صاحبقران آنرا بنا کرده بود مقام داشت لقمان توابچی و ابو الیث
و قوی ملک و اویس توچین و اجوک را با دو هزار سوار نامدار بمدد ایشان فرستاد و تا رسیدن
انجماعت سپاه جته خان انهزام منعطف ساخته بودند و هزیمت غنیمت دانسته سپاه فیروزی اثر
هر چند در عقب مخالفان شتافتند از ایشان خبر و نشان نیافتند چون از وصول بجماعت یاس
تمام حاصل شد باتفق مراجعت نمودند و منازل پیموده بموکب همایون پیوستند محمد برلاس و الکندی و
هندو بوقا و شاه ولی چند روز جهت تساهل و غفلتی که در آن یورش ورزیده بودند در مقام خطاب
و عتاب آمده مزاج میرزا الغ بیک منحرف شد و چند نوبت بزبان سرزنش در آن باب پیغام داد تا
امیر خداداد شفیع شده پادشاه از سر جرایم ایشان گذشت و ذیل عفو بر زلات همه پوشانید و در آن
راه بصید و شکار میل نموده فضای هوای دامن دشت و صحرا از وحوش و طیور خالی ساختند چون
قطع منازل و طی مراحل کرده موکب همایون نزدیک سمرقند رسید شیخ الاسلام خواجه عصام الدین و
سادات و قضاة و مشایخ و علما و موالی و حکام و داروغگان باستقبال مبادرت نموده و شرف
دستبوس حاصل کردند و در قریهٔ شیراز گلبن باغ دولت شهریاری و نوباوهٔ چمن ملک و جهانداری
شاهزادهٔ عالیشان میرزا عبد الرحمن رسیده جهان بین خود را بطلعت والد نامدارش روشن گردانید
جناب سلطانی او را در آغوش عطوفت و مهربانی کشید و از آنجا روانه شدند و در دوم ماه شعبان بتوفیق
معین سیچقان در باغ چنار نزول فرمود و خلایق در ظل امن و امان آسوده گشتند و ریاض دین و
دولت طراوت و نزاهت از سر گرفت اعاظم و اشراف اطراف و اکناف با هدایا و تحف
روی بدرگاه عالیپناه آوردند چون نفر قدوم سلطانی اسباب عیش و شادمانی دست فراهم داد و
موجبات سرور و سور فوق متقضیات جمهور رنگ گشت جناب شهریاری ترتیب طوی و تزیین بزم عشرت
اشارت فرمود و نواب کامکار برحسب فرمان ارکان ملک بجان و دل متصدی انجام شدند و طوی

ترتیب دادند که زبان بیان از تعریف و توصیف عجز و قصور معترف است چون روزی چند بطرب و شادی
بسر بردند میرزا الغ بیک گورکان پرتو التفات بر احوال مملکت انداخت و بضبط و تشریف رعایا
اختلاف مراتبهم بلطف بیکران و احسان بی پایان بنواخت

ذکر توجه لشکرهای ماوراء النهر بجانب سغناق و محاربهٔ میرزا الغ بیک گورکان با شاهزاده براق

سابقاً سمت گذارش پذیرفت که براق
اغلان بخدمت میرزا الغ بیک آمد و آنجناب او را تربیت فرموده بجانب ولایت ازبک فرستاده و او در
سنهٔ ثمان و عشرین و ثمانمائه بجای دوی محمد خان پادشاه اوزبک استقلال یافت و بر اولوس او مستولی شد
چون حال براق اغلان انتظام یافت پای جسارت از حد خویش بیرون نهاد و بجهه سغناق آمده
پیش میرزا الغ بیک کس فرستاد که چون ترتیب تمغاء اوروس خان جد خویش ضبط کردم و بدین پایه
رسیده امیدوارم که نیابت پادشاهانه شامل حال من گردد و چون براق بی اجازت بولایت سغناق
درآمده بود و نیز مبالغ علیه پیوسته که او میگوید که سغناق را جد من اوروس خان عمارت کرده و بحسب
شرع و عرف اکنون بمن میرسد بنابرین دو سبب ایلچی براق جوابی برحسب دلخواه نشنید در بین اثنا
ارسلان خواجه ترخان که حاکم آن حدود بود از براق اغلان شکایت کرده عرضه داشت که نوکران
او در آنجانب بی ادبی بسیار میکنند و در تخریب ولایت و رعیت سعی مینمایند و خود را حاکم مطلق
میدانند میرزا الغ بیک عزم جانب سغناق جزم فرمود و لشکری عظیم ترتیب داده عرضه داشتی
بخراسان فرستاد و کیفیت احوال را در پایهٔ سریر اعلی خاقانی باز نمود آن حضرت از جنگ که سبب برادر
غالبست منع فرمود و امیرزاده محمد جوکی را با لشکری آراسته بسمرقند فرستاد تا هنگام احتیاج بمعاونت
برادر بزرگوار خود قیام نماید چون میرزا الغ بیک عزم جنگ براق کرده متوجه سغناق شد میرزا محمد
جوکی بسمرقند رسیده از عزیمت آنجناب وقوف یافت فی الحال از عقب در حرکت آمد لشکریان
ماوراء النهر و خراسان بیکدیگر پیوستند بحکم آنکه در خیال میگذشت که براق اغلان در مقابل آن دو شاهزادهٔ
عالیشان آید و میرزا الغ بیک او را حقیر شمرده تند و بی التفات پیش راند براق پای ثبات فشرده
مستعد جنگ و پیکار گشت و بحسب اتفاق در آن معرکه شصت تا بود که پانصد عالم ننشیند و براق فرموده بود که

و بهادران او یکبار حمله آوردند و آتش حرب افروخته شده و فتح و نصرت مخصوص رایات موکب لشکر پادشاهی
الغبیک بکثرت خویش مغرور بوده‌اند و از مخالفان چندان حساب برنداشته‌اند ایشان را از جای
برگرفته روی بکارزار آوردند چون اقتدار سپاه سمرقند هم برآمد لشکر اوزبک قصد قول کردند و قول
منقلب گشت و علامات انکسار و امارات عجز و افتقار بر وجنات روزگار اهالی ماوراءالنهر ظاهر شد
امرا چون دیدند که کار از قبضهٔ اقتدار و اختیار بیرون رفت و امید بهبودی نماند میرزا الغبیک
را از معرکه بیرون بردند پهلوان حسن دندانی که از ملازمان حضرت خاقانی بود و بر حسب حضرت
خاقان سعید همراه اخوای میرزا محمد جوکی بدان صوب رفته بود در روز جنگ نیکو کوشیده و آثار جلادت
و شجاعت بظهور آورده و چون صعوبت حال شاهزاده مشاهده نمود شاهزادهٔ مشار الیه را بسعی و اهتمام بسیار از آن
ورطهٔ هولناک بیرون آورد و شاهزادگان با لشکر گریخته در باب انهزام تعجیل تمام نموده بسمرقند شدند
سپاهی که نصرت و ظفر شعار ایشان بود فرار نموده آنچه داشتند گذاشتند و اموال فراوان نصیب
دشمنان آمد و ملک ماوراءالنهر چنان آشفته شد که بعضی مردم کوتاه اندیش خواستند که دروازه‌های سمرقند
بر بندند و تمرد و قلعه‌داری پیش گیرند اکابر و اشراف آن دیار بدین معنی راضی نشدند و گفتند الغاره و
العار لشکر ابن براق اغلان باطراف ولایت ماوراءالنهر و ترکستان دست ظلم و تعدی دراز کرده بتخریب
بلاد و تعذیب عباد مشغول شدند و از غارت و نهب و اسیر گرفتن و کشتن دست نگه نداشتند این خبر موحش بمسامع
علیهٔ حضرت خاقان سعید پیوسته فرمان داد تا الوس بتهیهٔ اسباب یورش ترکستان اشتغال نمایند
و در ضمن آن حضرت بدان صوب در موضع خود گفته شود ان شاء الله وحده العزیز ذکر آنچه از مقتضیات
دوار فلک از محض تقدیر آفریدگار در خراسان پدید آمد او اواخر جمادی الآخر امیر یوسف خواجه بن امیر شیخ
علی بهادر در رجب فرمان یافت لشکری بجانب ری رفت و امیر موسی دکال در دار السلطنهٔ هرات وفات
یافت حضرت خاقان سعید بنا بر خدمت شایستهٔ امیر موسی فرزندان و بازماندگان او را نوازش
و عنایت فرمود و ریاست و رسم او را باولادش تفویض نمود و در پنجشنبه عشرین تمام عمارت مزار فایض
الانوار شیخ الاسلام ازین انشاء و اهتمام حضرت پادشاه اسلام پناه عمارت یافت و آن موضع متبرک را که محل زیارت بود

والمسلمین خواجه عبدالله انصاری قدس سره طراوت و رونق تمام حاصل آمد و درین سال حضرت خاقانی
زمستان در دار السلطنهٔ هرات گذرانید و چون موسم بهار رسید بر رسم جانور پرانیدن بعزیمت
بجانب ولایت سرخس حرکت فرمود و چون بدانجا رسید خاطر اشرف از آن کار فراغت یافت بزیارت قدوهٔ
ارباب عرفان و مرجع اصحاب سلوک و پیر سلطان ابوسعید ابوالخیر قدس سره رفته از روح مقدس او استمداد نمود
و علم معاودت افراخته بچلکای بادغیس درآمد و میرزا بایسنغر که بر رسم صید و شکار و جانور پرانیدن بجانب
سیستان رفته بود مراجعت کرده زمستان در دار السلطنهٔ هرات گذرانید و در موسم بهار به ییلاق بادغیس
متوجه شد و بشرف پابوس حضرت اعلی خاقانی استسعاد یافت آنحضرت عازم هرات شد و بشرف تشریف
باغ زاغان نزول اجلال فرموده و در سال مذکور امیر اعظم امیر غیاث الدین شاه ملک وفات یافت این خبر بخراسان
رسید حضرت خاقان سعید بغایت دلتنگ شد و بغایت ملول و محزون گشت چه امیر مرحوم مشار الیه در دست این
این خاندان سوابق خدمت شایسته گردانیده بود و آنحضرت حکومت خوارزم را که سالها بامیر شاه ملک تعلق
بفرزند او امیر ابراهیم سلطان عنایت فرموده و در سنه ثمان و ثلثین و ثمانمایه کوکب حیات شاهزادهٔ جهانیان
میرزا سیورغتمش در ولایت کابل از افق غروب و افول رسید و این خبر در هرات متواتر شد حضرت خاقان
سعید از استماع واقعهٔ فرزند ارجمند چنان ملول و متأثر و مشوش گشت که زیاده بر آن امکان نداشت
چون چنین میدانست که چاره جز صبر و تحمل نیست زبان بکلمهٔ انا لله و انا الیه راجعون گشاده و ترویح روح
او را ختمات کلام ملک علام بجای آورده و آش و طعام بفقرا و ایتام و محتاجان ایثار داد و جای او بفرزند
ارجمندش سلطان مسعود ارزانی داشت و درین سال شیخ الاسلام اعظم مرشد طوایف الانام شیخ محیی الدین
الغزالی الطوسی که سلاطین در مجلس شریفش بزانوی ادب می‌نشستند و بر صفت او در سخن خوض می‌نمود
و چند نوبت زیارت کعبهٔ مکرم بجای آورده بود و هم در راه حج دعوت حق لبیک اجابت گفت
بیت : وفات قطب جهان شیخ محیی طوسی * بیافت جنت و بیافت رضوان و از معظم وقایع این سال
کارد خوردن حضرت خاقان سعید بود چنان این سخن آنست که آنحضرت در شب جمعه بیست و سیوم ربیع الثانی
برسم معهود و عادت مألوف مسجد جامع هرات را مشرف ساخت و بعد از ادای نماز جمعه بیرون آمد

شخصی بنه پوشش احمد لر نام از مریدان مولانا فضل الله استرابادی بطریق دادخواهان کاغذی در دست
در درون مسجد در اثنای نماز پیش آمد حضرت خاقانی یکی از ملازمان اشارت فرمود که سخن او را تحقیق
کرده بعرض رساند احمد لر مدبر بی اندیشه قدم پیش نهاده کاردی چون قطره آب بشکم پادشاه بیکو نهاد
رسانید علی سلطان قوچین در آنحال از آنحضرت رخصت قتل او حاصل کرده بتیغ تیز او را هلاک گردانید
وسایر الکلیان شمشیر در احمد نهاده پاره پاره ساختند از وقوع این قضیه فریاد و فغان خلایق
بآسمان رسید چون عنایت الهی شامل حال و حارس و نگهبان پادشاه دادگر بود آن زخم کارگر
نیامد امرا عظام مثل امیر علیکه کوکلتاش و امیر جلال الدین فیروزشاه پیش از آنحضرت بیرون آمده بر در مسجد
سوار و ایستاده که این حادثه روی نموده خبر دوران امیر فیروزشاه را طلبیده امیر شاه الله
سواره بمسجد درآمده و از مشاهده این واقعه حیران ماند حضرت خاقان سعید خواست که در محفه نشیند
امیر فیروزشاه گفت که بر اسب سوار باید شد و الا فتنه عظیم روی نماید چه مردم را در حیات حضرت
عیاذا بالله تردد پیدا شود آنحضرت پای در رکاب دولت آورده سوار شد و نقاره بهجت فرو
کوفتند شهریار جهان از راه بازار بباغ زاغان تشریف برد و طبیبان و جراحان بعلاج مرهم
اشتغال نمودند یکی از فضلا در تاریخ آن واقعه گوید نظم سال تاریخ هشتصد و سی بود؛ روز
جمعه پس از ادای صلوت؛ بوالعجب حالتی پدید آمد؛ در خراسان میان شهر هرات؛ کج روی در بساط
چون فرزین؛ خواست تا شه رخی زند شه مات؛ میرزا بایسنغر امرا بتفحص حال احمد لر مشغول گشته
از قتل او پشیمان بودند و از چیزهای او کلیدی یافتند جهت آن شرایط تفحص بجای آوردند در تیمچه
خانه متعفن یافتند که قفل خانه بآن کلید باز می شد اهل تیمچه گفتند که شخصی بدین حلیه درین خانه
طاقیه دوزی میکرد و مردم بسیار پیش او می آمدند از انجمله مولانا معروف خطاط بغدادی
او تعلیم اقلام میکرد و این مولانا معروف از جمله افاضل دوران بود و شعر نیکو گفتی و در جواب
خواجه سلمان گوید بیت ز ترک چشم تو هر تیر غمزه کامد راست؛ درون سینه نشست آنچنان
که دل بخواست؛ و بغیر خط و شعر بفضایل دیگر متصف بود و او در بدایت حال از سلطان احمد جلایر روی

گردان

گردان شده پیش میرزا اسکندر بن میرزا عمر شیخ بهادر آمد و یکی از شغلهای کتابخانه پادشاه شد میرزا
اسکندر فرمود که مولانا باید که هر روز پانصد بیت بنویسد و او برحسب فرمان عمل نمود و بعد از چند گاه
دو روز هیچ ننوشت پادشاه این معنی شنیده سبب تعطیل از وی استفسار نمود مولانا در جواب گفت
میخواهم که در یک روز هزار و پانصد بیت بنویسم تا کتابت سه روز نوشته باشد میرزا اسکندر فرمان داد تا سایه
بان و بارگاه برافراشتند و یکی کس قلم تراشیده مولانا نوشتن آغاز کرد و تا نماز دیگر هزار و پانصد
بیت نوشت پادشاه استحسان فرموده بصنوف نوازش و انعام او را مخصوص گردانید و در آن
وقت که حضرت خاقان سعید بعراق رفت و فتح اصفهان میسر شد آنحضرت مولانا را بهرات آورد و فرمود
که در کتابخانه خاصه بکتابت مشغول باشد و او فاضل و نیکو منظر و شیرین سخن بود نمدی پوشیدی و کلاه
نمد بغایت سهم بان رنگ بر سر نهادی و الف نمدی بر گرد آن پیچیدی و جوانان بسیار ظریف هرات بصحبت او
میل نمودند و جناب مولوی بغایت بزرگ منش و خویشتن دار بود و چنانچه گویند که میرزا بایسنغر
کاغذ خوب پیش مولانا فرستاد و التماس نمود که خمسه شیخ نظامی بنویسد مولانا یک سال کاغذ
نگاه داشته نانوشته ازو باز داد میرزا بایسنغر ازین حرکت بغایت برنجید و انصاف آنکه جای آن
داشت که هر که را اندک مروتی باشد با اهل بازار این حرکت نکند القصه در آن اوان مولانا معروف را
متهم ساخته گرفته دار با جمعی که پیش او متردد بودند در زندانهای گلی بند کردند مولانا را چند
نوبت بپای دار آوردند آخر الامر مدتی او در قلعه اختیار الدین محبوس گردانیدند و خواجه عضد الدین
دختر زاده مولانا فضل الله استرابادی را با جمعی که متهم بودند در آن امر گرفته بقتل آوردند و بجهت شبهای
ایشان را سوخته بباد دادند و در اثنای این احوال اتفاق که احمد لر گاهی بمشکل خانجیان سیادت مآب
نقابت قباب امیر سید قاسم انوار تبریزی قدس سره میرفته و با میر مخدوم که بشاهد فرزند عزیز آنجناب بود
صحبت میداشت چون میرزا بایسنغر از مرتضی اعظم مجتبی اکرم کدورتی در خاطر داشت آنجناب را در
در موافقت با احمد لر مطعون گردانیده شاهزاده بدین اکتفا کرده در باب اخراج و جلاء وطن آن
جناب سعی نمود تا حکم فرمود که جناب سیادت مآبی از خراسان متوجه سمرقند شود و در وقت شنیدن جلاء وطن

سید بزرگوار غزلی مبنی از شکایت روزگار انشا کرده که مطلعش اینست بیت ای عاشقان ای عاشقان
هنگام آنست کز جهان مرغ دلم طیران کند بالای هفتم آسمان و مقطع این که بیت قاسم سخن کوتاه کن
برخیز و عزم راه کن شکر بر طوطی فکن مردار پیش کرکسان و هنگام رکوب بعزم ماوراء النهر فرموده که
بیت نمیدانم چه افتادست نسبت از قدر ما را که زین درگاه میرانند دایم در بدر ما را و امیر سید قاسم
علیه الرحمة والرضوان چون بسمرقند رسید میرزا الغ بیک بی تکلفهای آنجناب شتافته و فرمود و بغایت مرید
و معتقد او شده و در اعزاز و احترام چنان مهمان عزیز مبالغه تمام نمود **ذکر عزیمت حضرت خلافت پناهی**
خاقانی بجانب ماوراء النهر محفوف بتایید سبحانی چون حضرت خاقان سعید از حقیقت
کار و صحت آن وقوف یافت عزیمت جهت انتقام براق اغلان بطرف ماوراء النهر نهضت و میرزا بایسنغر متعاقب
توجه نمود و موکب همایون براه بلخ رفته از جیحون بگذشت میرزا بایسنغر جهه میرزا الغ بیک
بفرمان واجب الاذعان بجانب تختگاه خراسان بازگشت و شب پانزدهم رمضان در اردوی
زاده عالمیان غیاث السلطنة والدین بایسنغر خواجه جبر کرزنگی ابیوردی را که خواجه صاحب وجود
معتبر بود در خانه بلخ در خیمه او بکشتند چون صباح شد هرچند تفحص و تجسس نمودند قاتل معلوم
نشد اما امیر یوسف جیبه جوقی قرابی را بدان امر ناشایست متهم میداشتند میرزا بایسنغر از ظاهر
بلخ بر جناح استعجال روانه شده در بیست و یکم رمضان بهرات رسیده باغ سفید را از فر قدوم خود بهشت
غیرت فزای هفت آسمان ساخت در بین اثنا شاهزاده را عارضه مرضی در مبارک بر بالین نهاد و اطبا
بمعالجه مشغول شده چون تدبیر بجای آوردند اراده ملک قدیر موافق آن افتاده مرض زایل گشت
و صحت کامل روی نمود و چون موکب همایون از ساحل جیحون در حرکت آمد اکابر و اشراف دیار
ماوراء النهر باستقبال مبادرت نمودند و شرف خدمت و ملازمت پادشاه دریا نوال دریافتند و لوازم
پیشکش و نثار تقدیم رسانیدند آنحضرت در عین حشمت و جلال در بلده الاقبال سمرقند نزول
فرموده مزارات اکابر و مشایخ آن دیار رفته مستحقان و مجاوران بنذورات و صدقات و انعامات
بنواخت و بر سریر دولت و جهانبانی آرام گرفته مانند آفتاب اشراق متوجه نسق و ضبط ممالک آفاق

گشت

گشت نخست از مجاری براق اغلان تفحص نمود و بعد از آن قضیه رسیده و از کیفیت آن حادثه سخنان پرسیده
و گناه و تقصیر بر جمیع امرای ماوراء النهر ثابت شده آنحضرت فرمود تا ایشانرا در دیوان اعلی چوب
یاساق زدند و میرزا الغ بیک را در مقام خطاب و عتاب آورده توبیخ و سرزنش بسیار نموده
و آنجناب چند روز از اختیار و اعتباری نداشت عاقبت عرق شفقت ابوت در حرکت آمده
بار دیگر فرزند ارجمند را از حضیض مذلت باوج عزت رسانیدند و زمام اختیار مملکت ماوراء النهر
در کف اختیار و قبضه اقتدار او نهادند و از صدمت سپاه ظفر نشان آتش فتنه براق اغلان منطفی
گشت و بلجام ناکام دندان طمع از آن مملکت برکنده راه گریز پیش گرفت و بحسرت تمام دل از آن مملکت
برداشته ناپیدا و آواره شد چون حضرت اعلی خاقانی مهمات ولایت ماوراء النهر و ترکستان را
بر وجهی مضبوط ساخت لوای معاودت بجانب خراسان برافراخت و پانزدهم محرم سنه
احدی و ثلثین و ثمانمائه بدار السلطنه هرات رسیده در باغ زاغان نزول اجلال فرموده در این
اثنا میرزا محمد جوکی بهادر را پسری ارجمند ارزانی داشت و بمیرزا ابابکر موسوم گشت و چند روز
ارکان دولت بعشرت و شادمانی بسر بردند و طویهای ترتیب یافت **گفتار در توجه رایت نصرت**
نشان بجانب مملکت آذربایجان جهت دفع فتنه اسکندر قرا یوسف و لشکر ترکمان در اوایل محرم
سنه اثنین و ثلثین و ثمانمائه بمسامع علیه رسید که اسکندر ترکمان بار دیگر رایت عصیان افراشته
با لشکر گران بکوه و عمران آمده است و سلطانیه را در تحت تصرف در آورده و پسر امیر الیاس
خواجه که حاکم آنجا بود دستگیر کرده و ولایات مثل قزوین و زنجان بود گرفته بنا برین حضرت خاقان سعید
ظفر قرین باحضار لشکرهای ممالک محروسه فرمان داده و از اقطار ممالک چندان خلایق در جنبش
آمدند که قوت محاسب وهم از تعداد آن عاجز و قاصر ماند و غیاث السلطنة والدین میرزا
بایسنغر و امیر شیخ لقمان برلاس و امیر علیکه کوکلتاش بموجب فرمان در مقدمه روان شدند
آنحضرت پنجشنبه نهم رجب بطالعی که سعود از ان اقتباس سعادت می نمود از دار السلطنه هرات نهضت فرمود
و منازل و مراحل پیموده بهر قصبه و شهر که رسید بزیارت مشایخ آنجا رفته از ارواح مقدسه ایشان

استمداد نمود و گوشه‌نشینان صوامع را از مایدهٔ جود و احسان بهره‌مند گردانید و در شفیع حاجت
و بانواع صلوات و صدقات خاطرهای شکسته‌دلان را بنواخت چون مملکت ری مرکز اعلام ظفر انجام
گشت چند روز در آن دیار اقامت نمود تا لشکرهای جهان و حکام و سرداران ایران و توران
بموکب همایون پیوستند و صد هزار سوار نامدار در ظلال رایات نصرت شعار جمع آمدند آنحضرت
باستصواب شاهزادهٔ جوانبخت میرزا ابراهیم سلطان قاصدی بشیراز فرستاد و آنجناب با سپاهی
بیقیاس متوجه اردوی گردون اساس گشت و در عرصهٔ ولایت ری بسعادت ملاقات فایز آمد
حضرت خاقان سعید بدیدار شاهزادهٔ نامدار و یگانهٔ روزگار در همه اوصاف و اطوار اظهار ابتهاج
نمود و او را در آغوش عطوفت و مهربانی کشیده بنابر حسن معانی که از آنجناب نسبت بلشکری و
رعیت صدور یافت بتفصیل جامع جلال پیوسته بود محمدت و تحسین ارزانی داشت امیر
چقماق از یزد و امیر ترخان از ابرقوه و امیر غازی شیرین از کرمان باردوی اعلی ملحق شدند حضرت
زرنگار از ری نهضت فرموده در بیست و یکم رمضان سایهٔ وصول بر حوالی سلطانیه انداخت و
کاشتگان اسکندر قلعهٔ سلطانیه را گذاشته بگریختند حضرت خاقان غرهٔ شوال در آن مقام آداب
و سنن روز عید قیام نمود و امرای کبار و نوئینان رفیع مقدار بترتیب طوی اقدام نمودند
چون از شاه ولایت خلعت فاخر و تشریفات مشرف گردانید از آنجا رایات اردوی کیهان پوی در
جنبش آمده در نواحی موضعی که مزار ابو ایوب انصاری رضی الله اشتهار دارد نزول فرمود و
چند روزی در آن مقام قرار و آرام گرفت و از آنجا روانه شده شب‌غازان معسکر همایون سلطان
مملکت‌ستان شد و از آن موضع رایت گردون اساس متوجه خوی و سلماس شد و ظاهر سلماس مضرب
خیام اردوی گردون اساس گشت و در آن محل اجتماعی دست داد که بر لفظ نقیب سپاه برزد
و آمد شد میشود **ذکر محاربهٔ حضرت خاقان گیتی‌ستان با سپاه ترکمان و فرار ایشان** چون موکب
همایون در ظاهر سلماس نزول فرمود خبر متواتر شد که امیر اسکندر و برادران با سپاهی سنگدل
آهن گسل که از شکوه ایشان زلزله در مفاصل کوه افتاده با آهنگ جنگ و عزم رزم نزدیک رسیده‌اند حضرت

خاقان سعید بترتیب لشکر و تعبیهٔ سپاه اشتغال نمود و برانغار را مرکز اعلام ظفر نشان ابوالفتح میرزا
ابراهیم سلطان گردانید لشکرهای فارس در رکاب نصرت انتساب شاهزادهٔ کامیاب غیاث السلطنة
والدین میرزا بایسنغر آرایش داد و فرمان فرمود که لشکرهای خراسان و مازندران در ظل علم ظفر
پیکر آنجناب مجتمع باشند و قول بزرگ بفر وجود و هیبت پادشاه گردون مطلع کیوان ارتفاع
درزینت یافت میرزا محمد جوکی با چند هزار سوار دلیر که جگرگاه پیل و شیر بتیر میدریدند مقرر شد که ملازم قلب
باشند اگر جمعی را مدد و احتیاج افتد بمعاونت شتابند و از آنجانب امیر اسکندر میمنه و میسره
و جناح بنوعی بیاراست که دیدهٔ نظاره که در تماشای آن خیره ماند و آن دو سپاه رزم جوی
شد خون دست از جان شیرین شسته و دل از خان و مان برگرفته روی در روی آوردند و دو لشکر
چون امواج بحر اخضر در جنبش آمدند حضرت خاقان سعید فرمود که درمیان میدان سراپرده و خرگاه افراشتند
و از مرکب بیکر فرود آمده روی نیاز و پیشانی خضوع بر خاک نیاز نهاد و از سر اخلاص بزبان خشوع گشاد
از بارگاه کارساز فتح و نصرت که همیشه شامل حال آن شهریار دین و شوکت بود مسئلت نمود و چون
بر خاطر خطیر و ضمیر آفتاب تاثیر گذشت که در آسمان حاجت گشاده شده و تیر دعا بهدف اجابت
آمده برکت گردون خرام با استظهار تمام سوار شد میرزا ابراهیم سلطان از برانغار با مردم صف
شکن و صف‌شکنان مردم افکن پای جرات در میدان جلادت پیش نهاد امیر جهانشاه برادر امیر اسکندر
آهنگ مقابله و مدافعه را ساز داده در برابر شاهزاده آمد و از صدمت سپاه فارس آثار ضعف و
انکسار بر وجنات روزگار او لایح گشت امیر اسکندر چون حال برادر بر وجه و لوا خویش دید بمعاونت
و معاونت او مرکب شجاعت در میدان راند و بمنع و دفع دلیران شیراز شمشیر انتقام از نیام برون
کشید فراز و نای امیر اسکندر بنوعی کوشش نمود که پردهٔ آن معرکه از دوست و دشمن بر دست
و بازوی او آفرین خواندند و کار رزم و پیکار امتداد یافت تا خورشید جهان‌تاب رخسار در
نقاب حجاب کشید و آن شب تا صبح صادق از جانبین پاس داشتند و از دقایق حزم و احتیاط
اندک و بیش فرو گذاشتند روز دیگر که از اثر شعشعهٔ لمعات خسرو اورنگ عرصهٔ آفاق روشنی پذیرفت

ترکمانان گروه گروه انبوه همه شیر هیبت و فیل شکوه در برابر سپاه منصور صف آرای گشتند و از طرفین
آنچه امکان کشش و کوشش بود بجای آوردند عاقبت نسیم فتح بر پرچم رایت حضرت خاقان زمان
وزیدن گرفت اعدا از ستیز و آویزه عاجز شده راه گریز پیش گرفتند و آنحضرت برین فتح شکر نعما
اله قادر مختار بجای آورده بوظیفه سپاس و ستایش کامیاب و منتی قیام نموده فتحنامها باطراف
ممالک ربع مسکون فرستاده و فرزند سعادتمند خود میرزا محمد جوکی را بالکای مخالفان روان کرده جمعی
از امرا و بهادران ملازم رکاب نصرت انتساب شاهزاده عالیجناب گردانیده و ایشان تا ارزروم و صحرای
موش شتابانیدند و آثار جلادت و مردانگی بظهور رسانیدند مولف ظفرنامه یعنی فاضل محقق و کامل
مدقق مولانا شرف الدین یزدی نقل کرده آنکه بعضی از آنها که در آن رزم ملازم شاهزاده جوانبخت زیبنده
افسر و تخت میرزا ابراهیم سلطان بوده است شنیده که آنچه از کمال جرات و دلاوری و شجاعت
و بهادری مخالفان شنیده اند پس در ظاهر سلماس مشاهده افتاده و برای العین دیده شد حقا و ثم حقا اگر
از افواه ثقات استماع افتادی عقل هیچ سبیل بر این تصدیق آن نگشتی و از قبول آن سرباز زدی

نظم
زهی نجابت شاه ابوالفتح تکیک ؛ خون شد زحمه بدر زهیجا دل سنگ ؛ اجمال زکوههای سلاسل
پرس ؛ کو زار و صد شرح و بیان از دل تنگ ؛ و آنجناب در تاریخ آن واقعه نظمی گفته بیت اسکندر زمان
چو عصیان ورزید ؛ دارای زمان نزای او واجب دید ؛ از تیغ ابوالفتح چو گریخت بتگ ؛ تاریخ شد از
قدر ابوالفتح بدید ؛ ذکر بعضی قضایا و احوالی که بعد از فتح بظهور پیوست بر سبیل اجمال

چون آتش فتنه اولاد قرا یوسف انطفا پذیرفت حضرت خاقان سعید از رشحات غمام انعام عام گوشه
چمن آمال شاهزادگان و امرا و نوئینان و ارباب بسالت و شجاعت را که شرایط خدمتکاری و جانسپاری
قیام نموده بودند سرسبز و سیراب گردانیده پایه قدر ایشان را از اوج ثریا درگذرانید و جوزا که
و در نیوقت که اردوی اعلی در ظاهر سلماس قرار و استقرار داشت از جانب ماوراء النهر قاصد
میرزا الغ بیگ رسیده عرض رسانید که میان سلطان محمود اغلان و براق اغلان جنگی اتفاق افتاده
سلطان محمود بر براق غالب آمده او را بقتل رسانیدند هم در این اثنا ایلچی از خراسان آمده معروض داشت که

که شاهزادگان میرزا مظفر بن میرزا بایقرا و میرزا سنجر بن میرزا پیر محمد جهانگیر و میرزا عمر شیخ بن میرزا محمد
عمر شیخ رخت ازین عالم فانی بسرای آن جهانی کشیدند حضرت خاقان سعید از فوت شاهزادگان متحسر و پریشان
ضمیر و محزون خاطر گشت ترویح روح ایشان را ختمات کلام مجید فرموده طعام بفقرا و مساکین داده موکب اعلی
در سادس محرم سنه ثلث و ثلثین و ثمانمایه از ظاهر سلماس در جنبش آمده بجانب قلعه النجق روان شدند چون خبر
همایون فال مایه وصول بدان دیار انداخت حصنی بود موازی فلک منطقة البروج و محاذی معدل النهار اهالی
قلعه در اضطراب افتاده نثار و پیشکش بیرون فرستادند حضرت خاقان سعید بر حال ایشان بخشایش آورده
عنان عزیمت بجانب یورت قشلاق معطوف ساخت در نوزدهم صفر بقراباغ اران نزول کرده در آن
اثنا امیر ابو سعید بن قرا یوسف باردوی اعظم رسیده بشرف بساط بوس پادشاه عالم مشرف گشته و
منظور نظر عنایت آمد آنحضرت در زمستان در قراباغ قشلاق نموده رسل ملوک فرنگ و روم و مصر و
شام بدرگاه فلک احتشام رسیدند و بانعام و احسان و اکرام اختصاص یافته خوشدل و شادکام بحسب فرمان
مراجعت کردند پادشاه گردون توان حکومت ممالک آذربایجان به امیر ابو سعید بن قرا یوسف ارزانی
داشت چون زمستان بنهایت انجامید و خاطر اشرف از مهمات آنجا فارغ شد عزم معاودت بطرف
خراسان تصمیم داده در یازدهم شعبان از یورت قشلاق نهضت فرمود روز دیگر از آب ارس
گذشت میرزا بایسنغر به تبریز رفته عمارات ترکه را خراب ساخت اردوی کیهان پوی بهفتم رمضان
بسلطانیه آمد ماه صیام در انعام گذرانید حضرت خاقان سعید در روز عید بصلوات و صدقات و خیرات
اشتغال نمود حکام فارس و عراق مثل میرزا ابراهیم سلطان میرزا رستم بهادر و امیر فاشرین و امرای
دیگر سرداران اجازت یافته بولایت خود رفتند و رایت ظفر نشان بجانب دار السلطنه هرات
روان شد و میرزا بایسنغر از خاین قلعه برسم الیغار بر رکاب باد رفتار سوار شده آن مسافت دور
و دراز را بچند روز قطع کرد و در هشتم ذی الحجه بباغ سفید فرود آمد و در سال مذکور در شب پنجم شعبان جناب
افادت مآب مولانا جلال الدین یوسف اوبهی در دار السلطنه هرات از خاکدان دنیا بمنزل عقبی نزول
فرمود و همچنین درین سال قدوه ارباب قرائت و حدیث شیخ شمس الدین محمد جزری وفات یافت

دوم درین سال سلطان بخت بحکم نبت حضرت صاحبقران مغفور از بین سرای غرور بدار سرور در ولایت
نشابور نقل فرمود و موکب همایون حضرت خاقان سعید بعد از قطع منازل و مسالک هشتم محرم سنه
اربع و ثلاثین و ثمانمایه بدار السلطنه هرات نزول فرمود و درین ولا از جانب خوارزم قاصدی
رسیده خبر رسانید که لشکر اوزبک گروه انبوه قصد خوارزم کردند و امیر ابراهیم پسر امیر شاه ملک تاب
مقاومت نیاورده ولایت دخنوق رفت و خواجه اصیل الدین وزیر اسباب حصارداری
ساخته رایت مدافعت برافراخت عاقبت عاجز شده اوزبک خوارزم را مسخر ساخته غارت و تاراج
کردند و غنیمت فراوان گرفته بجانب دشت بازگشتند حضرت خاقان سعید از استماع این خبر متاثر
گشت طایفه از امرا و بهادران را بدان صوب فرستاد و ایشان بموجب فرموده عمل نموده روانه شدند
دبیل الوس اوزبک در آمده مخالفان از تفرق و پریشان ساختند درین سال قدوه ارباب
عرفان و کمال و سردار ارباب تقوی و انتباه امیر سید نعیم الدین نعمت الله قدس سره در کرمان وفات
یافت دوم درین سال جامع جمیع فضایل و کمالات اسوه المحققین و افضل المتاخرین مولانا رکن الملة والدین محمد
الخوافی که مرجع علماء اعلام و ملاذ کبرای ایام بود و خواص و مقربان حضرت اعلی خاقانی ملازمت آن موفق
بدرجات ربانی افتخار داشته در ظاهر دار السلطنه هرات بفراز سبز جنان بشتافت و انجاب ارباب علوم
عقلی و نقلی لطایف و حکایات مستشیان لطافت شعار بوسیله از منقولات خاطر فیض آثار او را نقل می
نمایند نقلی از خدمت مولانا پرسید که شما چرا تناسل میل نمی‌نمایید در جواب فرمود که سلسله ولادت
از آدم علیه السلام باین ضعیف رسیده نمی‌خواهم که این سلسله بدست ابوالبشر بسته شده و دیگر در دست
بنده احقر آری مصراع نقد دعوهر کس بقدر همت اوست **ذکر رفتن میرزا بایسنغر بطرف استراباد و توجه
حضرت خاقان بهادر و دولت بجانب سرخس برسم جانور پرانیدن و شکار و بیان بعضی از
حوادث زمان و وقایع روزگار رفتار ناهموار** درای صواب نمای حضرت مهر ایران و توران اقتضای
آن فرمود که میرزا بایسنغر در ولایت جرجان و استراباد که در ایام سابق پیلاقگاه سلاطین گردون
توان بود قشلامیشی کند بنابر فرمان امراء اعظام مثل امیر علیکه کوکلتاش و امیر محمد صوفی ترخان برادر

امیر جلال الدین فیروز شاه و امیر محمد میرم ولد امیر ایلچی خواجه ملازم رکاب سلطنت انتساب لشکر ظفر
در شهور سنه خمس و ثلاثین و ثمانمایه بصوب مازندران روان شدند بمقصد رسیده چندگاه
در آن مملکت بدولت و اقبال گذرانیدند درین اثنا امیر محراب ترخان که بر امرای دیوان سمت تقدم
داشت در سخاوت و بخشش زمین زاده و حاتم عالی نژاد ارباب خرد و تمیز را ابتهاج می‌نمود از دار
وحشت و غرور بسرای الفت و سرور رحلت فرمود و مقارن این حال ایلچیان از جانب عراق رسیده
بسامع علیه رسانیدند که اسکندر قرایوسف برادر خویش ابو سعید را که در مملکت آذربایجان از طرف
حضرت خاقان سعید بود کشته است و بران دیار استیلا یافته همچنان غبار فتنه اشتغال می‌نماید درین ولا
هوس جانور پرانیدن و شکار کردن بر ضمیر انور مستولی شده آنحضرت در اواسط جمادی الاول
با معدودی از جنیبت متوجه ولایت سرخس شده و بعد از اتمام آن کار شکرف بر حسب دلخواه قیام نموده چون
از آن مهم فراغت و سآمت حاصل آمد بجانب مشهد مبارک توجه فرموده و شرایط زیارت بجا آورده و آداب
سلوک و پیر سلطان ابو سعید ابوالخیر کما یجب بنهج بجای آورده و در خلال این احوال میرزا الغبیک از قشلاق
بخارا عازم اردوی همایون شده بدولت ملاقات خسرو نامدار و پدر بزرگوار استسعاد یافت و بمواجب
پادشاهانه محظوظ و مخصوص آمده در جنت معاودت که آن حضرت نمود متوجه ولایت گشت درین
اثنا میرزا بایسنغر که در ملک جرجان قشلاق کرده بود فرزند ارجمند خود میرزا سلطان محمد را باردوی اعلی
فرستاد حضرت خاقانی سلیمان مکانی شاهزاده را در آغوش مهربانی کشید و از کیفیت حالات آن دیار
استفسار نمود آن نیک ذمت ستاره اندک سال جواب آن کلمات بعبارتی و لهجه‌ای ادا نمود چنانکه آنحضرت
از حسن تقریر او تعجب نمود و موجب زیادتی عنایت و محبت شد هرگاه که شاهزاده از دور پیدا آمدی
حضرت خاقان سعید فرمودی که بایسنغر رسید رایات نصرت آیات از سرخس و مشهد در خبوشان آمده
اوایل شعبان حضرت پادشاه گردون توان در ضمان حفظ و تایید ملک سبحان بدار السلطنه هرات
رسیده و در باغ زاغان نزول فرمود و میرزا بایسنغر از دیار مازندران بازگشته بدولت ملازمت
استسعاد یافت و درین ولا از جانب سمرقند خبر آمد که میرزا عبد الرحمن بن میرزا الغبیک کورکان فوت شد

حضرت خاقان سعید یکی از معتبران دولت را بعزم عزا رسانیدن فرستاده و درین سال جناب فضائل مآب حقایق
مناب خواجه صاین الدین علی اصفهانی که در علوم حکمی و تصوف تألیفات دارد در دار السلطنه هرات رحلت فرمود
در سنه ست و ثلثین و ثمانمایه امیر اسمعیل آته ولد امیر شیخ ابراهیم شروانی میرزا بایرعلی ولد امیر
اسکندر قرا یوسف که از پدر گریخته پیش او آمده بود گرفته و بند کرده بدرگاه عالمپناه فرستاد
حضرت خاقان سعید او را تربیت فرموده در جرگهٔ شاهزادگان منتظم گردانید روزی آنحضرت
بتماشای کمان رعد که استاد فرج ریخته‌گر ساخته بود و چهار صد من سنگ از آن کمان پرّان می‌انداخت
سوار شده در شمالی کوه باولی که محل سنگ انداختن بود خلق بسیار مجتمع گشته آنحضرت سواره استاده
نظاره میفرمودند که میرزا بایرعلی که جوانی بود در کمال صباحت و نهایت ملاحت برخساری زیبا و طلعت
جان افزا در سن چهارده و پانزده ساله پیدا شد خلایق از تفرج کمان رعد اعراض نموده روی توجه بدان
جوان ترک ناوک افکن آوردند حضرت خاقان سعید چون این صورت مشاهده کرد خاطر خطیرش متغیر گشته
چون بار بارگاه فلک اشتباه نزول فرمود میرزا بایرعلی را بند کرده بسمرقند فرستاد در سال مذکور بنای
رفیع و عمارت منیع که بامر مهد علیا گوهرشاد آغا در شمال شهر هرات بر سر پل انجیل طرح انداخته بود باتمام
رسید و شرح تزیین و استحکام آن بقعهٔ شریفه بعبارت راست نمی‌آید که برای العین مشاهده افتد
درین سال امیر یوسف خواجه که حکومت ولایت سلطانیه و قزوین و غیر ذلک از سرحد ری تا حد تبریز
بموجب فرمان حضرت اعلی خاقانی تعلق باو میداشت وفات یافت و منصب امیر مشار الیه به برادر
زاده‌اش امیر محمد میرم بر حسب اشارت علیه مفوض گشت هم درین سال خبری از جانب شیراز رسید
بمسامع اشرف اعلی رسانیدند که شاهزاده کامیاب میرزا ابو الفتح ابراهیم سلطان را پسری ارجمند ارزانی داشت
و بمیرزا عبد الله موسوم گشت درین سال مذکور میرزا علاء الدوله زینب سلطان بیگم دختر امیر یادگار شاه
ارلات را بنکاح شرعی بخواست و طویهای عظمت واقع شد دیگر از وقایع آنکه میرزا محمد جهانگیر بن میرزا
محمد سلطان بن میرزا جهانگیر بن صاحبقران مغفور امیر تیمور گورکان که بشرف مصاهرت حضرت خاقان سعید
مشرف بود جهان فانی را وداع فرمود دیگر آنکه میرزا محمد درویش که داروغگی هرات بدو مفوض بود

ازین

ازین سرای پر ملال ارتحال فرمود حضرت خاقان سعید منصب او را به پسر رشیدش سلطان ابو سعید ارزانی
داشت در اواخر این سال از جانب آذربایجان خبر آمد که امیر بابا حاجی همدانی شاه محمد ولد قرا یوسف را
بقتل رسانید **ذکر شمهٔ از مناقب شاهزادهٔ کامران میرزا بایسنغر و وفات آنجناب در عنفوان جوانی
و ایام شباب** غیاث السلطنه والدین بایسنغر شهریاری بود قدرت آثار و کامکاری بود با حشمت
و اقتدار بفرط کیاست و ذکا و وفور صدق و ذکا از دیگر اقران ممتاز و به پیشنی دیانت رای رزین
و استقامت فکر و درین خلعت اقبالش مزین و محلی **بیت** خسرو تاج بخش تخت نشان ؛ بر سر تاج
تخت گنج فشان ؛ معدلت شعاری که بنشر عدل و احسان و بسط جود و امتنان لوای مفاخرت بر افراخت
نصفت دثاری که از ابتدای ذکر جمیل و ادخار فضل جلیل را مقصد توجه همت ساخت **بیت** سر از گوی نیک
اختری برزده ؛ به نیک اختری فال اختر زده ؛ رعیت پروری که در زمان دولتش در غایت هیچکس غم
باد منگشود و عدالت گستری که در ایام حشمت او شهباز بجانب تیهو پرواز نمینمود **نظم** بر سپهر انصاف
در جهان آورد ؛ عدل را سر بر آسمان آورد ؛ در مجلس بزم ابری بود گوهر بار و در میدان رزم تیغ
کارزار به رستم و اسفندیار در چمن دولت خویش نخل برومند احسان و جود و امتنان می‌نشاند
و صحایف آمال ارباب احتیاج و اهل سوال بر قمر تعیین غایت و اجابت مینمودند و با انجمن رفیعه
و صفات مرضیه پیوسته اوقات عزیز را مصروف مجالست ارباب فضل و کمال بودی و در انجاح مآرب
این طبقه لطف اعمال انفعال نفرمودی بیت تحفای آنجناب نسبت باصحاب هنر در اطراف بحر و بر منتشر
و مانند صبا بر جهان جهانی فاضی و دانی اهل عالم رسید فضلا و علما و هنرمندان و پیشه‌وران از
اکناف و اقطار بلاد و امصار روی بدرگاه پادشاه سپهر اقتدار آوردند و از مواید خوان
کرم آن ولی النعم بحظ تمام بهره‌ور و محظوظ آمدند ملوک و سلاطین با ابهت و شوکت از سحاب
و نتایج عظمت و حشمت و فر و شکوه شهریاری و انتظام امور جهانداری آنجناب انگشت
تعجب بدندان تحیر گرفته و بیمن اعتنا و حسن اهتمام آن شهریار عالیمقام مولانا شمس الدین هروی شاگرد
مولانا معروف خطاط بغدادی بمرتبهٔ رسید که پیران جهان بسیاری از خطوط او را از نوشته یاقوت

مستعمل میداشت ببهای گران خریده مولانا جعفر تبریزی و شاگرد او مولانا اظهر در شیوهٔ نسخ بر دیگر
و کتابت خواجه میرعلی کشیدند مولانا شهاب الدین عبدالله تکمیل شش قلم نموده در صنعت
بحسن خط علم شده و مذهبان و نقاشان در تذهیب و تصویر کار بجایی رسانیدند که مزیدی بر آن متصور
مجلدان و زرگران و دوره‌گران و خاتم‌بندان و رنگرزان و لطافت صنعت چندان سعی و کوشش
نموده که در خزانهٔ خیال نگنجد القصه شاهزادهٔ عالیجناب با وجود اتصاف بفضایل نفسانی
و خصایل ملکی بشرب مدام شغفی تمام داشت و مانند لاله نافی بی پیاله بسر نبرده و صبوح را بغبوق
و غبوق را بصبوح متصل میساخت از مخبری صادق القول استماع افتاده که چون میرزا بایسنغر
بسن رشد و تمیز رسید فرمود تا بنظر احتیاط در زایچهٔ طالع همایونش نگریستند احکام‌نویسان علم نجوم
بموجب فرمان عمل نموده آنچه از مناظر فلکی و انظار سعد و نحس معلوم کردند در سلک تحریر کشیدند در
ساعتی مسعود بنظر همایون رسانیدند میرزا بایسنغر از منجمان پرسید که عمر چند خواهد بود ایشان
جواب دادند که بیت عمرت دراز باد که چرخ عطیه‌بخش ﴿ از هر عطیه که دهد عمر خوشتر است ﴿ ما اعتقاد
میداریم که مادام الحیات شرف و اقبال ملازم ذات فرخنده خصال خواهد بود و هرگز غبار ناکامی بر
ضمیر انور شاهزادهٔ کامکار نخواهد نشست شاهزاده باز از آن معنی استفسار نموده منجمان همین جواب گفتند
میرزا بایسنغر فرمود که صورت راستی در میان آرید و آنچه معلوم شما شده از تقیید عطیه بگوئید
و هیچ اندیشه مکنید چون الحاح شاهزاده از حد اعتدال تجاوز نمود و اتفاق دقایق سماوی را پاره‌ای
معروض داشتند که ایام زندگانی پادشاه قریب بچهل سال خواهد رسید میرزا بایسنغر از این سخن
غمناک گشت و بعد از آن بمضمون این بیت عمل مینمود بیت چون نقش غم ز دور ببینی شراب خواه
تشخیص کرده‌ایم و مداوا مقرر است ﴿ تا حرارت شراب در مزاج شریف و عنصر لطیف آن جناب بدرجه‌ای
انجامید که اطبای حاذق هرچند منع میفرمودند مفید نمی‌افتاد و از جام شراب و ساغر ناب دم کم نمیکرد و غذا
بغایت اندک تناول میکرد تا ضعف بر طبیعت استیلا یافته در صبح شنبه هفتم جمادی الاول از این
خاکدان دنیا روی بجنت المأوی نهاد و مدت زندگانی آنجناب سی و هفت سال و چهار ماه بود حضرت

خاقان سعید از استماع این خبر آشفته‌خاطر و پریشان‌دل گشت و کدورت و محنت و دهشت
و حیرت بر ضمیر انور آنحضرت استیلا یافته و در آن صبح صیحهٔ روز محشر در این طاس نیلگون پیچید
علامت قیامت پیش از نفخ صور بر صفحات روزگار ظاهر گردید حضرت اعلی خاقانی بباغ سفید قدم رنجه
فرموده فرمان داد تا به آیین شرع مبین تجهیز و تکفین شاهزادهٔ نازنین پرداختند چون نعش غفران
مآل تکمیل یافت در همانجا نماز گذاردند و آنحضرت در باغ توقف نموده امرا و اعاظم و اکابر و اشراف
انام نعش را برداشتند و در آن اوقات دار السلطنهٔ هرات چنان معمور بود که زیاده از آن
در قوت متخیله نمیگنجید از درون باغ تا بمدرسهٔ گوهرشاد آغا که حالا مدفن شاهزاده است در رویه
مردم ایستاده بودند و ازدحام مرتبه‌ای روی نمود که هرگز هیچکس قریب بآن یاد نداشت و مجموع خواص
و عوام تغییر لباس کرده و سیاه‌پوش شده تابوت شاهزاده را در هودج محفه نهاده با آیین عظمت
هرچه تمامتر بمدرسهٔ مذکور رسانیدند و در گنبد عالی آن بقعهٔ شریفه مانند گنج بخاک سپردند افاض الله
شآبیب الغفران واسکنه فرادیس الجنان مدت چهل روز حضرت خاقان سعید در باغ سفید نشسته
بمراسم تعزیت قیام نمود و سادات عظام و علمای انام و اشراف و موالی و ارباب و اهالی مجلس همچنان
حاضر میشدند و هر روز ختمات کلام ملک علام بجای آورده آشهای ستوفی و اطعمهٔ گوناگون اغرا
و ثواب بمردم میدادند شعرا مراثی گفته بعرض میرسانیدند از آنجمله مولانا سیف الدین نقاش ترجیع
بندی بس غرا انشا فرموده که مطلعش اینست بیت چندانکه چرخ گشت بدوران روزگار
نقش وفا نیافت در ایوان روزگار ﴿ و بند قصیده این که بیت شهزاده بایسنغر عالیجناب کو
جمشید را چه آمد و افراسیاب کو ﴿ و یکی از افاضل در تاریخ وفات شهزاده بایسنغر فرموده
بیت سلطان سعید بایسنغر بهرام ﴿ گفتا که بگو با اهل عالم خبرم ﴿ من رفتم و تاریخ وفاتم اینست باد
بجهان عمر دراز پدرم ﴿ چون چهل روز برین واقعه بگذشت حضرت خاقان سعید فرمان داد تا اهالی
لباس سوگواری بینداختند و بدستور سابق جامه پوشیدند آنحضرت فرمان داد تا متروکات
شاهزاده را که فرش آستانه ایشان در سه قسمت کردند میرزا بایسنغر را سه پسر بود رکن الدین میرزا علاء الدوله

و قطب الدین میرزا سلطان محمد و معز الدین میرزا ابو القاسم بابر بهادر و این هر سه شاهزاده پای بر سریر
سلطنت نهادند چنانچه احوال هر یک در موضع خود مذکور خواهد شد ان شاء الله تعالی حضرت خاقان سعید
ولایاتی که پیوسته تعلق بجناب میرزا بایسنغر بود بفرزند بزرگش میرزا علاء الدوله ارزانی داشت
فرمود تا در دیوان بزرگ بجای پدر مهر زند میرزا سلطان محمد و میرزا ابو القاسم بابر را علوفه
و مرسوم تعیین نمود و میرزا محمد جوکی بموجب فرمان بجانب کرمسیر و قندهار رفته بود و خبر وفات بهادر
استماع نموده بازگشت و بتقبیل انامل خاقانی سرافراز گشته اندوه احزان بر داشت حضرت خاقان
سعید او را بانضمام پادشاهانه تسکین و تسلی داد بعد از وفات شاهزاده عالیجناب مغفرت مآب
میرزا بایسنغر بچند روز مولانا الاعظم قدوة العلماء فی العالم مولانا فصیح الدین علاکه سبقی فی تعیین و جامع
مذهبین در دار السلطنه هرات وفات یافت و او را باین مقام بگازرگاه بردند و در مزار فایض
الانوار شیخ الاسلام خواجه عبد الله انصاری قدس الله تعالی سره دفن فرمودند چون خبر وفات میرزا
بایسنغر بسمرقند رسید میرزا الغ بیگ شرایط تعزیت بتقدیم رسانید و چندان توقف نمود که امرا که
بمغولستان رفته بودند مظفر و منصور بدرگاه عالمپناه آمدند و هنگام بهار پای مبارک در رکاب
آورده عنان عزیمت بصوب خراسان منعطف گردانید و از اکابر و اشراف سمرقند شیخ الاسلام خواجه
عصام الدین و خواجه فضل الدین کسی و خواجه فضل الله ابو اللیثی ملازم میرزا الغ بیگ بخراسان آمدند و در
ماه مبارک رمضان شاهزاده عالیجناب بدستبوس خسرو کامیاب مشرف و سرافراز گشت آنحضرت فرزند
سعادتمند را دیده جراحت فراق غیاث السلطنة والدین میرزا بایسنغر تازه شد و اعیان امرا
نیز بشرف ملاقات استسعاد یافته محفوظ نظر عاطفت و تربیت گشتند و باعزاز و اکرام مخصوص آمده
میرزا الغ بیگ چنانچه رسم تعزیت باشد آشی عظیم ترتیب نمود و ختمات کلام مجید بجای آورد و چون
هلال عید صیام جمال خویش بخاص و عام نمود حضرت خاقان سعید فرمود تا آشی بزرگ مرتب ساختند
و بانوی عظمی گوهرشاد آغا انواع تکلفات پادشاهانه مهیا گردانیده بود و چند روز پیوسته طعام
خاص و عام تمام نموده آمد حضرت اعلی خاقانی میرزا الغ بیگ را بانعام و اکرام معزز و موقر ساخته

ماوراالنهر

ماوراء النهر مشتمل بر نفایس فاخر نواخته رخصت انصراف داد و شاهزاده در پنجم شوال متوجه سمرقند شد و در سنه
ثمان و ثلاثین و ثمانمائه خواجه غیاث الدین سیدی احمد و خواجه نظام الدین احمد اله جودی بمنصب وزارت
حضرت خاقان سعید مشرف گشت آنحضرت زمام حل و عقد امور دیوانی را بخواجه مشار الیه مفوض و مرجوع
داد و در میان مردم بخواجه پیر سیدی احمد شیرازی اشتهار دارد و درین اثنا امیر خلیل الله [illegible]
که نسبت باین خاندان سوابق اخلاص بواحق اختصاص موکد داشت از محمودآباد شروان عرضه
داشت خلایق و بیرون جایه سریر خلافت مصیر فرستاد مضمون آنکه اسکندر قرا یوسف چون بر مملکت
آذربایجان مسلط و فرمان روا شد قصد شروان کرد اکنون بتخریب و تعذیب عباد مشغول است اگر
حضرت اعلی خاقانی پرتو توجه و التفات بر دفع این حادثه نخواهد انداخت مجموع این ولایت ویران
خواهد ساخت از حرث و نسل اثر نخواهد گذاشت باقی رای صواب نمای حالکشای آنحضرت بصوب ملکی
در آن دیده که بار دیگر لشکر آذربایجان کشد ذکر توجه خاقان فلک رفعت بجانب آذربایجان نوبت
سیوم چون تسلط اسکندر بار دیگر بر ممالک آذربایجان و اران و تعرض لشکر ترکمان بر بلاد شروان
مسموع پادشاه عالمپناه گشت امتعضی بر مزاج اشرف گران آمد عزم انتقام جزم فرمود و امرا و ارکان
دولت عرضه داشتند که صلاح در توقف و مصلحت در قبول نصح است امیر جلال الدین فیروزشاه
در خلوتی عرضه رسانید که چون میرزا بایسنغر از میان رفته مردم کوته بین را امکان شده که مجرد
بجال لشکر فیروزی نشان را دیده اکنون رایت نهضت و حشمت بهر طریق که هست باید افراشت و
تاخیر درین یورش جایز نباید داشت حضرت خاقان سعید صواب دیده سخن مشار الیه بسمع قبول تلقی
نمود و تواچیان فرستاد که از اقصی بلاد ماوراء النهر و ترکستان و هندوستان و از خوارزم تا
سیستان و مجموع دیار خراسان و فارس و عراق و کرمان عساکر نصرت شعار روی توجه بدرگاه فلک
اشتباه نهادند و در ظل اعلام نصرت انجام مجتمع گردند سپاه بیقیاس از اطراف و اکناف بهم پیوسته
و اولی بایس در جنبش آمدند و آنحضرت امیر فرمان شیخ را بضبط و حکومت دار السلطنه هرات تعیین
ساخت و صاحب اعظم امیر علی شغانی و خواجه رمضان توفی را جهت تنسیق امور دیوانی بگذاشته و بنفس

زمانی دوم ربیع الثانی از پشته غره زرف روان شد در اثنای راه چنانچه معهود آن شهریار نیکو اعتقاد
بود بزیارت قبور مشایخ و اهل الله شتافته استمداد همت مینمود و با آیین جمشید و حشمت فریدون
بجده و ری رسیده روز بروز حکام و سرداران بدرگاه همایون میپیوستند و در آن ایام
برف و باران و شدت سرما بمرتبه بود که راکب و مرکوب را مجال حرکت نماند امرا بعد از تقدیم مشورت صواب
دیدند که حضرت خاقان سعید قشلاق در ملک ری نماید و باتفاق این صورت بعرض همایون رسانیدند
آنحضرت سخن ایشان از سمع رضا اصغا نموده فرمان جهان مطاع صدور یافت تا لشکریان فوج فوج باستراباد
قشلاق کنند چار ظفر شعار بموجب فرموده در آن زمستان از ایوار و دشتگیر خلاص شدند و چون سکنه
زنگان از توجه خاقان خجسته مکان خبر یافتند امیرزادگان از مملکت آذربایجان بیرون جسته کلانتران
آن دیار روی بدرگاه فلک اشتباه آوردند امیر خلیل الله تتر والی تبریز بدرگاه اعلی ملحق شده
پیشکشهای پادشاهانه بموقف عرض رسانید و خدمات او در محل قبول افتاده بانعام و اکرام و اعزاز و احترام
مخصوص گشت و درین اثنا امیر جهانشاه بن قرا یوسف بر اشمول سعادت و اقبال متوجه گشته بدرگاه عالی
گشته بصنوف عنایت و نوازش اختصاص یافت درین ایام که پادشاه بجهت پناه بآیین فریدون
و کی در قشلاق ری اقامت داشت میرزا ابو الفتح ابراهیم سلطان که در فارس حاکم علی الاطلاق
بود بعارضه چند روزه بستلک عاقبت مرغ روح آن شاهزاده خجسته صفات از قفس کالبد بگلشن
شاخسار طوبی در پرواز آمد رحمة الله علیه این واقعه عظمی در چهارم شوال سنه ثمان و ثلاثین
و ثمانمائه روی نمود آن سعادتمند بمحاسن مکارم اخلاق از فرشتال برآمده بود که آفاق بود و عنایت و
اهتمام بسیار در باره اهل فضل و کمال داشت و پیوسته محبت و مودت این طایفه گرامی
نوع ضمیر میداشت و بمیامن التفات آن پادشاه هنرپرور مولانای اعظم اقدم قدوة الفضلاء العرب والعجم
مولانا شرف الدین یزدی بتالیف ظفرنامه پرداخته چنان نسخه که از دیده ایجاد و تدوین فن
تاریخ و انشاء الی یومنا هذا اقرب بآن هیچکس نشان نداده یادگار گذاشته القصه حضرت خاقان
سعید این واقعه جانگداز که در شیراز حادث شد خبر یافت آتش در خرمن نشاط و فارز و حقوق

بجا آورد

بسیار نمود و شرایط تعزیت بتقدیم رسانید و دست در عروه وثقی شکیبائی بقضای ربانی داد و پسمانی
نهاد و حکومت شیراز را بخلف صدق شاهزاده مغفور میرزا عبدالله با وجود آنکه در صغر سن بود ارزانی
داشت و تمام اختیار آن ولایت بقبضه درایت و کف کفایت شیخ محب الدین ابوالخیر بازگذاشت
مقارن این حال امیر نصرالدین خاوند شاه بن امیر ارغونشاه و برادر امیر جلال الدین فیروزشاه که بعد از
میرزا رستم حکومت اصفهان تعلق بوی میداشت در قشلاق ری روی بعالم آخرت آورد و نعش او را
بهرات برده در خیابانش دفن کردند در سیوم رمضان ملک سنجان ملک رکن الدین علاء الدوله را
بدیدار فرزندی مسرور و شادمان گردانید و میرزا بایسنغر موسوم گشت و طوی رنگین کردند

ذکر وبا و طاعون که در دار السلطنه هرات و مضافات آن واقع باراده ملک بیچون شد

دار السلطنه هرات بلطافت هوا و عذوبت ما از سایر بلاد و دیار ممتاز و مستثنی است و چنین این واقعه
عظمی و بلیه کبری از طاعون و وبا و مرگ مفاجات بعنایت باری سبحانه و تعالی محفوظ و محروس بود
و امثال این امور در اینجا بوقوع نپیوسته ناگاه در سالی که تاریخ بدایت آن از لفظ اول خراب مستفاد
میشود اعنی سنه تسع و ثلاثین و ثمانمائه در ماه جمادی الاول موافق اواسط حوت علت طاعون در
نفس شهر و بیرون و بلوکات بهم آمدن گرفت و بدین سرکه از آن ماده ناسپیده و چیزی ظاهر
میشد در جوف زمین او را پنهان می بایست شد و خلایق را چون هر کس علتی مثل آن پیش نیامده بود
در مقام وحشت و حیرت ماندند و روز بروز این مرض شدت از دیاد می پذیرفت تا محل و نوبت
شیوع یافت ناگاه کسی بر تب محرق گرفتاری آمد و مقدار نخودی کمتر یا بیشتر بر عضوی از اعضای
او پیدا آمد و بعد از یک دو روز رحلت میکرد و جمعی کثیر از مردم شهر و بلوکات و قری و قصبات
جلای وطن اختیار کردند و اگر سلامت برآمدند شخصی بود از مشاهیر انام در دار السلطنه هرات
کاو را صوفی بوریایی میگفتند و از قضایای مخفیه و گذشته و آینده خبر داد و پیش از وقوع این
بلیه و محنت نزد حاکم شرع رفته گفت ای قاضی مسلمانان دوش در واقعه دیدم که جمعی زنگیان با جمعی

درآمدند و آب دهن بر روی مردم می‌افکندند و بر هر جا که آب دهن ایشان می‌رسید سیاه می‌شد و بر آبله
می‌برآمد انقضاء از قضایا نیز صوفی در همان چند روز با دیگران در سفر آخرت موافقت نمود و صعوبت
این وبا بمرتبه رسید که در یک روز از خلق هری و بلوکات ده هزار کس فوت شدند والعهدة علی الراوی
گویند که حکام بر دروازه‌ها کسان گماشته تا تعداد موتی کنند چهار هزار و هفتصد تابوت شمار آمد که در آن روز
از شهر بیرون برده بودند سوای از آنکه حمالان بر پشت و الاغان بار کرده بدر آورده بودند در این اثنا
جناب ولایت مآب ارشاد انتساب عرفان پناه کرامت دستگاه شیخ زین الملة والدین ابوبکر الخوافی
قدس سره در باب دفع وبا دعا فرمود و بعد از خواهش بر زبان مبارک آنجناب چنان ظاهر شد
بر مستانزدی پوست از بعضی ثقات استماع افتاده که در آن اوان جناب حقایق پناهی سرور ارباب
وجد و اعیان شیخ بهاء الدین عمر قدس سره در بعضی عمارات کازرگاه انزوا داشت و ما در آن روز
که شیخ زین الدین ابوبکر الخوافی دعا فرمود بخدمت شیخ بهاء الدین عمر رفتیم و آنجناب در مراقبه بود
ناگاه سر برآورده بر زبان خجسته بیان گذرانید که غضب الهی درین اوقات بمرتبه‌ایست که اگر کسی
کودست بخلاف اراده بر میدارد از پای در می‌آید و هر که زبان میگشاید مضمون کلمه کل لسانه بر وی
صادق می‌آید چون از آن مجلس بیرون آمدیم شنیدیم که بر زبان خجسته بیان شیخ زین الملة و
والدین آن مرض طاری گشته مشرف بهلاکت است و آنجناب در شمال شهر در جنوب عیدگاه مدفونست
و جناب دستور اعظم الوزرای فی العالم غیاث الدین پیر احمد الخوافی بر سر آن مزار مورد الانوار عمارتی
عالی ساخته مزارع خوب و مستغلات مرغوب بر آن وقف کرده و درین تاریخ که سنه تسع و تسعین و ثمانمائه
هجریست نبیره آنجناب شیخ فضل الله الدین که بمکارم اخلاق و محاسن آداب و افعال مرضیه
آداب و اعمال رضیه و حسن خلق و لطف طبیعت و وجود و سماحت متصف و محلی است از آن بقعه
متبرکه شیخ و متولیست و بضیافت صادر و وارد که می‌آید می‌پردازد و سفره پر نعمت
و شریف متعاقب می‌اندازد نقل است که هنگام الغصه جمعی از مشاهیر دیار خراسان در آن عرفات جانان

فرمانی

فرمانی فرو فرستند یکی از آن قاضی الدین محمد بن قاضی قطب الدین عبدالله الامامی بود و هفدهم شهر
شوال انتقال نمود و در مزار کازرگاه مدفونست مولانا ضیاء الدین نور الله الخوارزمی که قطب
جامع جمیع مهارت بوده در صنوف علوم مصنفات دارد هم درین ماه وفات یافت او را
نیز در کازرگاه بخاک سپردند و همچنین جناب علی نصاب مولانا زاده شمس الدین محمد بن الامام
قدوة ارباب المحققین و اسوة اصحاب التدقیق العالم النحریر بقیة الصغیر و الکبیر مولانا سعد الدین
والدین التفتازانی در ثامن ذیقعده بسرای جاودانی رحلت فرمود و جناب افتخار الوعاظ و المحققین
مولانا جلال الدین قاضی محتسب که مردم را از بیرون رفتن منع میفرمود از آن ورطه خود نیز بیرون
نرفت و خواجه عبدالقادر که در جمیع فنون فضلی وافر داشت و در علم ادوار و فن موسیقی از
اهل دوران بود و سالها خدمت سلطان احمد بغدادی کرده و سلطان همواره او را چار عوده
خطاب میکرد و در بستن نقش و صوت و عمل عدیل و نظیر نداشت درین ولا عامل شهرستان زین
او بعلت طاعون از عمل معزول شد و روی بعالم عقبی نهاد و همچنین دیگر اعیان و اشراف که ذکر ایشان
بتفصیل در سلک اسراف میشود رحلت نمودند مخفی نماند که چون حضرت خاقان سعید خرابی و ویرانی
شهر هرات و خرابی و محلات از استماع فوت اکابر و اصاغر آنجا اطلاع یافت خاطر اشرف او
بغایت ملول و محزون شد و حکم فرمود که مکاتباتی که از جانب خراسان آید مجلس بر آن گشاده
مطالعه ننمایند تا موجب پراکندگی خاطر نشود و همچنان سر بسته بحضرت آورند و بعد
موجب فرموده عمل نمودند و در یورت قشلاق از جانب شیراز خبر آمد که مرتضی ممالک اسلام پرور
امام امیر نور الدین محمد ولد استاد البشر عقل حادی عشر امیر سید شریف الجرجانی نقد زندگانی
تسلیم قابض ارواح نمود حضرت خاقان سعید چیلیات و سیورغالات سید مرحوم را با ولاد او
مسلم داشت و همچنین بیاع علیه پیوست که امیر الیاس خواجه قصبه رادکان که بر رسم سیورغال
تعلق باو میداشت و بنا بر غرض توقف نموده بود فوت شد آنحضرت موضع رادکان را
بامیر سید شریف پسر امیر مرحوم عنایت فرمود ذکر توجه رایات فیروزی آیات از یورت

قشلاق بجانب قراباغ اران و مقیم بودن چند گاه آن خجسته مکان و مراجعت نمودن بجانب
خراسان و چند وقایعی که در ایام اقامت و زمان مراجعت روی نمود

حضرت خاقان گردون توان در موسم بهار از یورت قشلاق در حرکت آمده از قزوین و سلطانیه و زنجان گذشته در اوجان نزول فرمود و اعیان و متعینان تبریز بعزم بساط بوس باردوی همایون پیوسته عواطف و مکارم بیکران شامل حال ایشان گشت حضرت خاقان سعید بطرف تبریز نزول فرموده تابستان و تیرماه در آنجا بدولت و اقبال گذرانیده و در اوایل زمستان متوجه قراباغ شده سایه حضرت انداخت در آنجا اسباب اقامت فصل شتا از قوربا و غیر ذلک ترتیب دادند در آن یورت امیر یارمه بیلو که از اعیان امرای ترکمان بود بخدمت حضرت خاقان سعید مبادرت نموده بلطف و عنایت بی پایان مستظهر و شادمان گشت بعد از رسیدن او امیرزاده شاه علی ولد امیر شاه محمد قرایوسف که از عم خود امیر اسپند رنجیده روی گردان شده التجا باستان دولت آشیان آورده آن حضرت در باره او کمال تفقد و تلطف بظهور رسانید و در خلال این احوال میرزا محمد جوکی که از قشلاق بی رجب اشارت علیه بتعقب اسکندر قرایوسف رفته بود شهر ارزنجان رسیده دختر امیر قرا عثمان را در رضای دلی خواسته بپایه فرمان بازگشته بموکب همایون پیوست و بتقبیل قوایم سریر اعلی استسعاد یافته عرضه داشت که چند آنکه تفحص نموده از اسکندر خبر و اثر پیدا نشد و حضرت خاقان سعید حکام و سرداران که از اطراف آمده بودند رخصت انصراف ارزانی داشت امیر نصرة الدین خلیل الله عازم شروان شده و امیر علی اتابق گنگی و امیر ایزید پسر سلطان ابوخان و امیر سپید تا بیش مراجعت نمودند حضرت خاقان سعید جناب معلی القاب شیخ نورالدین محمد بن شیخ مرشد الدین جنید کازرونی را بدیار روم پیش سلطان مراد فرستاده پیغام داد که واجب بی منت ولایت وسیع بکار ارزانی داشته و لوای شوکت را بر فرق فرقد برافراشته اسکندر ترکمان در هر چند گاه جسارت نموده بممالک محروسه در می آید و انواع بی وفایی و ظلم و بیداد از و بظهور میرسد چون موکب همایون بعقب او حرکت مینماید بجوانب از پیش دور میرود فرار مینماید توقع آنکه اگر به دیار شما رسد او را گرفته و بند کرده بدرگاه فلک احتشام فرستند در انتهای

این اوقات

این اوقات از جانب خوارزم ایلچی آمده عرضه داشت که ابوالخیر اغلان ناگاه از صحرای دشت بدین ولایت رسیده و امیرزاده سلطان ابراهیم ولد امیر شاه ملک تاب مقاومت او نیاورده فرار نموده و جمعیت بضرورت شهر تسلیم نمودند و لشکر ازبک خوارزم را غارت عام نموده بوطن خود بازگشتند در این ولا حضرت خاقان سعید بجانب گرجستان ایلچی فرستاده اسیران مسلمانان را از حاکم آنجا طلب داشت ملک گرجستان بقدم انقیاد پیش آمده همه را بدرگاه عالم پناه روان کرد و چون خاطر خطیر خسرو جهانگیر از تنظیم امور مملکت آذربایجان فراغت یافت اسکندر ترکمان از تیرگی رای در مغولهای ظلمات نهان گشت آنحضرت عزم معاودت تصمیم داده در یازدهم شوال سنه تسع و ثلاثین و ثمانمایه بسعادت و اقبال از قراباغ اران نهضت نموده بطرف اوجان روان شد و از جسری که سابقاً مجدد فرموده بر آب ارس بسته بودند شاه و سپاه عبور نمودند در شعبان سال مذکور خواجه سیدی احمد وفات یافت آورده اند که روزی خواجه بخانه مولانا فصیح الدین خوافی که چند روز در دیوان میرزا بایسنغر صوبه‌دار آمده مولانا مشار الیه طبقی چند تاج بدست خادم گردانید خواجه سیدی احمد چون در مأکولات تکلف بسیار میفرمود در آن طبقها نگریسته روی بمولانا فصیح الدین آورده گفت ای عزیز مردم حرام خورند و چنین خورند و دست خواجه بر طبقی رسیده مقداری آتش بردی ستار خوان ریخت روز دیگر هر دو وزیر بر سر دیوان حاضر شدند مولانا فصیح الدین با حاضران گفت که دیروز خواجه سیدی احمد بوثاق ما آمده دستار خوان ما را از آتش چرب گردانید و خواجه مشار الیه در جواب گفت که مولانا را خاطر جمع باید داشت که چندان روغن بر سر آتش نمود که بر تختهان دستار خوان چرب شود و چون خبر فوت خواجه سیدی احمد بخراسان رسید مولانا فصیح الدین خوافی که شبهای هوس وزارت می نمود متوجه اردوی اعلی شد و نوکران میرزا علاءالدوله که از جانب عراق بافند و قید مولانا مشار الیه می آمدند در ولایت ساری با او دوچار شده خدمتش را بند کرده بهرات باز گردانیدند حضرت خاقان سعید زمام حکومت ولایت آذربایجان در قبضه اقتدار امیر جهانشاه ولد قرایوسف ترکمان نهاد و او پیشکشهای خسروانه بموقف عرض رسانید آنحضرت امیر

جهانشاه را با اسب و زین زر و افسر و کمر و جبه قبه طلا دوز و دیگر تنسوقات دلفروز معزز و محترم گردانید
و نوکران او را نیز به تشریفات فاخره سرافراز ساخت و موکب ظفر نشان بجانب خراسان روان شد و میرزا
علاء الدوله ایلغار فرموده بدوازده روز از رهگذر آذربایجان بهرات رسید و میرزا محمد جوکی
متعاقب آمد و رایت آفتاب پیکر خاقان هفت کشور بمنازل پیموده دوم ربیع الثانی بدار السلطنه هرات
نزول اجلال فرموده مدت ده سال آن یورش امتداد یافت اشراف و اعیان خراسان بتخصیص
مقیمان مرکز دولت و مقر عزت و سعادت یعنی بلده فاخره هرات مراسم نثار و پیشکش بتقدیم رسانیدند
درین سال امیر حاجی سلطان ولد امیر جلال الدین فیروزشاه که در دیوان میرزا محمد جوکی مقدم امرای
دیگر بود بمیرزد از این دار ملال ارتحال نمود حضرت خاقان سعید بوثاق امیرزاده مرحوم رفته امیر
فیروزشاه را تعزیت رسانید و بموعظت و نصیحت حزن و اندوه او را زایل گردانید

اتابک والی هرموز پادشاه سیف الدین بواسطه مخالفت و تسلط برادر کهتر خود ملک فخر الدین تورانشاه از هرموز بیرون آمده التجا بپایه سریر اعلی آورد
تجمل و زیبی تمام و استعداد لاکلام از نقود و جواهر
و لآلی و نفایس مرصعات مثالی و نقود و طلا بسیار و اقمشه بیشمار و اسپان راهوار بهرات رسید
و بواسطه امرا عز بساط بوس دریافت بعد از چندگاه ملازمت نمود امیر علیکه کوکلتاش و امیر فیروز
شاه مهم او را بعرض رسانیدند که مدتیست بطلب مدد و لشکر روی بدین درگاه نهاده است
حضرت خاقان سعید در مقام تربیت پادشاه سیف الدین آمده بطبل و علم و خیل و حشم او را از اقران
ممتاز داشت و تشریف گرانمایه او را بنواخت و نوکرانش را بدینار و درم بنواخت و بخلعت سرافراز
ساخت و امثال و احکام بحکام عراق و فارس و کرمان ارسال نمود که با لشکر متوجه هرموز شوند
و جزیره هرموز را مع توابع و لواحق از دست ملک تورانشاه انتزاع نموده پادشاه سیف الدین را
بر سریر حکومت نشانند آنحضرت والی هرموز را نوبت دوم بافسر و کمر و صنوف انعامات دیگر مکرم
و محترم و موقر ساخت و مجموع ملازمان او را رعایت و عنایت فرموده پادشاه سیف الدین در منتصف
ذی حجة الحرام رخصت یافته با شاهزاده احکام مطاع متوجه فارس و عراق شد و مجموع امرای آن

آن ولایت بمضمون فرمان جهان مطاع عمل نموده لشکر جمع آورده و باتفاق بجانب هرموز در حرکت آمدند
ملک تورانشاه چون از توجه سپاه و تیارات نهیب آگاهی یافت سیلاب عار را بر جزیره هرموز محیط
دید چاره بجز آن ندانست که ببذل اموال آن فتنه را تسکین دهد و نقود و جواهر و نفایس بجز آنکه از
که در جزیره هرموز در خزینه او مخزون بود و اما عرض و ملک خویش ساخت و بحسن تدبیر کشتی حیات
خود را از غرقاب چنان بساحل نجات رسانید چون رای او بر مفتی قرار گرفت حکام ولایت فارس و
عراق و کرمان را بمجاری شایسته و کلمات بایسته تسکین داد و بعضی از ارباب عمایم را بدرگاه پادشاه
جهان پناه فرستاد و فرستادگان بدار السلطنه رسیده و امرا و ارکان دولت را وسیله ساخته
کلمات ملک تورانشاه که مشتمل بود بر مسکنت و استکانت بعرض رسانیدند مخصص مضمون عرضه داشت آن
بود که آبا و اجداد بنده امیدوار پیوسته در زمره خدمتگاران و هواخواهان آن خاندان عظیم الشان
انتظام داشتند و بنده هم و برادرم پادشاه سیف الدین نسبت به پدر بزرگوار که چند نوبت بطواف
بیت الله الحرام مشرف شده و بزیارت مرقد رسول علیه الصلوة و السلام بجای آورده بود بندر هرموز
و حرمت ابوت بر طاق نسیان نهاده دست آنجناب را از تصرف ملک کوتاه گردانید و قاعده
ظلم پیدا او کرد که درین معهود و معتاد نبوده بنیاد نهاد و مجموع رعیت از جور و ستم او بجان آمده
و ناله و افغان باسمان رسانیدند و روی از طاعت و انقیاد آن بیدادگر تافته در اطراف ولایات
نفیر عام برخاست و تزلزل بآن رسید که در ملک هرموز پکاکان مدخل نمایند اشراف قبایل
و رعایا و عرب از پدر بزرگوار التماس کردند که بار دیگر بامور مملکت و انتظام احوال سپاهی و رعیت
التفات و اهتمام نمایند چون آنجناب از مباشرت شغل حکومت کلی اعراض نموده بود و متوجه درگاه
احدیت گشته تکفل آن مهم بنده را اشارت فرمود و اکنون بنده بجانب اقبال حضرت خاقانی و صوابدید
پدر بزرگوار نامدار و اتفاق لشکر و مملکت شعار والی این ولایتست و استادگان پایه سریر
اعلی را باضعاف و آلاف دستور پیشرخ گذارده فرمان بردارم و هرچه دارم از ملک و مال بجناب
حضرت میآرم و امیدوارم که بنده دولتخواه دعاگوی دیرینه را بخدمتگاری قبول فرمایند و سخنان فرستنده

آن غدار نابکار که با پدر عاق شده آن معاودت تقدیم رسانیده التفات نمایند و ایلچیان او مرخص ساخت
ملک توران‌شاه جواهر بسیار و در آبدار و غرایب و نفایس بیقیاس را که بر رسم نثار و پیشکش فرستاده
بود بنظر کیمیا اثر رسانیدند و امرا را که متحرک بودند با بیسال چپاولات چشکین داد و حضرت خاقان
سعید چون بر مضمون سخنان ضراعت آمیز پادشاه توران‌شاه توقف یافت بر وی رحم فرموده زبان
همایون بجانب حکام عراق و فارس و کرمان فرستاد که لشکرها دست تطاول از تخریب مرز و بوم
بدو دارند و گوشه از نواحی و حوالی هرموز را که تعلق داشت بدیوان پادشاه سیف الدین گذارند
امرای فارس و عراق و کرمان که مال بسیار از پادشاه توران‌شاه برسبیل ارتشا گرفته بودند بهانه می جستند
که دیگر تعرض بولایت او ننمایند و از تیغ عدو شوند چون فرمان واجب الاذعان از خراسان
بدیشان رسید صلاح در آن دیدند که ملک توران‌شاه قلعه ترزک را بتصرف سیف الدین گذارد
این قلعه از باقی قلاع هرموز بآب و هوا اقرب است ملک توران‌شاه از سر دفع و رغبت قلعه تسلیم نمود
و متقبل شد که نسبت ببرادر در مقام دلجوئی و خدمتکاری آمده از مراسم اشفاق آنچه توانند بجای
آورد و پادشاه سیف الدین در ترزک فرود آمده دم در کشیده و امرا صورت مصالحه را عرضه داشت
پایه سریر اعلی کردند و حضرت خاقان سعید استحسان فرموده **ذکر چند قضیه که پیش از توجه حضرت**
اعلی خاقانی بجانب شهر صدور یافت یکی از جمله قضایا آنست که آن حضرت در سنه احدی
و اربعین و ثمانمائه امیر شیخ حاجی ولد امیر حسن جاندار را تربیت فرموده و امیر حسن جاندار از زمان
صاحبقران ملک اقتدار در معارک و مواقف آثار شجاعت بظهور آورده بود و در بدایت سلطنت
حضرت خاقان سعید او و فرزند ارشدش امیر یوسف جلیل و امیر شیخ حاجی در سلک اعاظم امرا انتظام
داشتند چون در فتنه امیر جهانملک صورت غدر بر لوح ضمیر نگاشته بدین سبب خراسان محل اقامت
ایشان نماند لاجرم راه عراق پیش گرفته بخدمت میرزا اسکندر رفتند چنانچه شمه از تفاصیل صورت
گذارش یافت چندگاه امیر حسن واولاد در اصفهان ملازم بوده از آنجا بتوجه کعبه معظمه شده
و بشرف حج الله دریافته بازگشته و بمیرزا اسکندر پیوسته و در آن هنگام که رایت فیروزی

نشان از ییلاق بارندران بجانب اصفهان در حرکت آمد امرای میرزا اسکندر را از وی گردان شده
در صحابه امیر یوسف جلیل را گرفته بدرگاه عالم پناه رسانیدند چنانچه سبق ذکر یافت و حضرت خاقان
سعید از جریمه یوسف جلیل و برادرش شیخ حاجی که امرای میرزا اسکندر را در ایمرا آورده بودند
در گذشت و راه ورسم ایشان را که سابقا داشتند ارزانی داشت و در سال مذکور آنحضرت
امارت و دیوان رکن السلطنت میرزا علاء الدوله بامیر شیخ حاجی تفویض نمود و حل و عقد امور در
خانه شاهزاده را بعهده کاردانی او باز گذاشت و صلاح ملک و مال آنجناب را برای رزین و فکر دوربین
او منوط و مربوط گردانید و درین سال امیر شیخ لقمان برلاس که در دیوان تواجی منصب امیر الامرائی
داشت در زمان سلطنت حضرت خاقان سعید بغایت معظم و مکرم بود [illegible] زندگانی را از وطور
حیات طی کرد و آنحضرت موجه منصب امیر مرحوم را بپسر رشیدش امیر پیر لقمان عنایت فرمود
و همچنین امیر ملک حسین که رأس و رئیس پیادگان بود و امیر شیخ لقمان در سفر آخرت موافقت
نمود و پادشاه جای او را بولد امیر فرخ حسین داد و در جمادی الاول این سال امیر بابا محمود
بن خواجه راستی بجای راستان رفت و در زمانی که حضرت خاقان سعید نوبت سیوم در آذربایجان
بود کوتوالی قلعه اختیار الدین ببابا مسعود تعلق میداشت و او جوانی بود بغایت شجاع و
بی باک چنانچه قصد زن و فرزند مردم میکرد و در هتک پرده مستوران رغبت نیکو نمیدید و
با نور او باش صحبت میداشت و انواع حرکات ناشایست از وی صدور می یافت گاه گاهی از
از حصار بیرون می آمد و در بازار ملک کشتی زن و زنکه شتر آواز طبل و نقاره شراب میخورد و
پیل دلان و خیابان هریت میشنود و در رفتن و آمدن بشرب خمر و انواع مناهی و ملاهی مبادرت
میکرد و آثار تباهی و بی راهی بر صفحات روزگار او و کیپان او ظاهر و لایح بود و حکام هرات
از بیم امیر علیکه که با بابا مسعود باو عرق خویشی داشت منع و زجر او قیام نمینمودند چون بابا مسعود جهان را
از شره شور خویش باز پرداخت حضرت خاقان سعید که کوتوالی قلعه اختیار الدین را به برادر او
موسی میرک متفوض داشت و هنگامی جوانی بغایت چابک سوار و تیر توپ می انداخت چنانچه در عیار بخصوص

پادشاه و امرا از دو طرف قبق می تاختند و تیری انداختند و هنر آن بود که هر نوبت تیر او قبق می آورد
پادکار شاهزادگان که از امرای اعظم بود و میرزا رکن السلطنة و الدین علاء الدوله ولد امیر ... او جهان
فانی را بدرود کرده و شاهزاده مشار الیه مراسم عزا اقامت نمود و در سال مذکور نیز بموجب حکم حضرت
خاقان سعید و سلطان مسعود بن میرزا سیورغتمش صبیه رفیعه عائشه بیکه میرزا بایسنغر بآیین دین
نبوی و شرع مصطفوی در عقد نکاح آورد و چند روز بساط عیش و عشرت مبسوط گشت ذکر توجه
فرمودن فرمانفرمای انام بزیارت امام هشتم علیه السلام و معاودت آنحضرت در کمال احتشام
و آمدن ایلچی مصر و چیچکتو قانام و بیان بعضی از قضایا که واقع شد در خلال ایام در سنه اثنین و اربعین
و ثمانمایه حضرت اعلی خاقانی در کمال فر و تمکین بخشم ربیع الثانی عزم زیارت سلطان خراسان متوجه
مشهد مقدس شد و غلغله نهضت همایون بسمع ساکنان این گنبد سندس افتاد و از شاهزادگان نامدار
میرزا محمد جوکی و میرزا علاء الدوله و از امرای کبار امیر علیکه کوکلتاش در هرات توقف نمودند
اما در همین ماه میرزا محمد جوکی عازم هرات ... شده و بسعادت ملاقات پادشاه جمشید پرور و
برادر بزرگتر میرزا الغبیک فایز گشته بصنوف نوازش و اشفاق اختصاص یافت و میرزا علاء الدوله
در تبریز حسب اشارت علیه عزیمت قشلاق استراباد فرمود و امیر علیکه رایت توجه بجانب مرو افراخته
بمقصد رسیده در آن ولایت بعمارت و زراعت اشتغال نمود و حضرت پادشاه اسلام چون بخطه
جام رسید مراسم زیارت بجای آورده و اولاد عظام شیخ الاسلام احمد را اعزاز و احترام نموده
ایشان را مرضیات را انجا که سزاوار بود بجای آورده بنده آنحضرت مشایخ انام را باحسان و انعام نوازش نمود
و از آنجا موکب همایون نهضت نموده بسعد آباد رسید حضرت اعلی خاقانی در آن منزل تهیه اسباب
شکار پرداخته و در آن صحرای وسیع صید فراوان انداخت چون از آن مهم فراغت یافت
عنان توجه بجانب مشهد تافته و منازل طی کرده چون بمقصد رسید در شرقی شهر چهار باغی که آنحضرت
احداث فرموده بود فرود آمد و روز دیگر بآستانه امام هشتم رضوان الله علیه رفته عتبه علیه
که مرقد آن پاک دین و پاک زاده است ببوسید و سادات و مجاوران از صنوف انعام و صنوف احسان

مسرور و شادمان ساخت و بچهارباغ آمده و عزیمت بطرف مستقر دولت معطوف ساخت مولانا کمال الدین
عبد الرزاق رحمه الله در تاریخ خود نوشته که چون حضرت خاقان سعید بجام رسید خواجه علی ...
و باقی اسباب دعوت بنوعی کشیده که دیده ناظران از حسن ترتیب آن متحیر گردید از آن جمله قریب
صد طبق جو شیره حاضر ساخت آنحضرت خدمت خواجه را بالطاف پادشاهانه بنواخت فی الجمله
لوای ظفر انتما از خطه جام در حرکت آمده در چهارم ماه ربیع الاول هوای فضای هرات از غبار قدوم سم
سمند جهان پیمای شهریار خجسته لقا معطر گشت در همین روز امیر علیکه کوکلتاش که بجانب مرو رفته
بود باز آمده و منظور نظر کیمیا خاصیت شد و در این سال میرزا الغبیک قاصدی معتمد بخراسان فرستاده
مخدره خویش صبیه سلطان خانزاده بیکم را که مهد علیا گوهرشاد آغا متعهد ترتیب ارسالها اهتمام نموده
بود طلب داشت و بنا بر التماس آنجناب بنوعی که بر آیین و حشمت تمام بسمرقند فرستاد و در سال
مذکور میرزا سلطان محمد جهانگیر که از صبیه حضرت خاقان سعید متولد شده بود از دار پر وحشت
تام بروضه جنت خرامید و این غصه موجب ملالت و حزن آنحضرت گردید و عزای او تمکین داشتند
در این سال جناب علی مولانا جلال الدین لطف الله صدری صاحب وجود بود و حضرت اعلی
خاقانی نسبت با او التفات و اهتمام تمام داشت براه عدم رفت چون دیگران استاد قوام الدین
معمار که بانی مدرسه مهد علیا گوهرشاد آغا بود در این سال از خرابه دنیا رحلت نمود در خلال این احوال
حضرت خاقان سعید امیر سلطان محمد بن امیر جهانشاه برلاس را ایراوس ساخت و رفاقت لشکر
بجمن درایت او باز گذاشت و در سنه ثلث و اربعین و ثمانمایه سلطان مصر جقماق الملقب
بالملک الظاهر ایلچی چیچکتو قانام بدرگاه پادشاه کرده و دم اختصام فرستاده و اظهار محبت و
وداد و ارادت و اعتقاد نمود و سبب این معنی آن بود که پیش از وصول بمرتبه سلطنت
سلطان جقماق در خواب دیده که حضرت خاقان سعید میان او را گرفته و بر داشته بر تخت سلطنت
مصر نشانده سلطان جقماق در غایت فرح و سرور بیدار شده و از وفور نشاط و کمال انبساط در خانه تنگ حجیبه
این راز سربسته با هیچکس درمیان ننهاد و منتظر طلوع کوکب جلال از افق سعادت و اقبال می بود

و با خود قرار داد که هرگاه که دست در گردن مقصود حمایل کند پای از دایره دولت حضرت پادشاه
لوا بیرون ننهد و بقدر امکان در اداء یاد و مصادقت شهریار جهان بان سعی نماید در آن هنگام
که زمان فرمانروای مصر و شام ملک اشرف از جهان فانی بدار القرار رفت چقماق بیک امیر آخور بود
چون آن سعادتمند مؤید بتأیید ازلی و مخصوص بعنایت لم یزلی بود امرا و ارکان دولت ملک
اشرف در تعیین پادشاهی نافذ الحکم که از عهده دارایی سپاه و رعیت بیرون تواند آمد مشورت
نمودند قرعه اختیار و اتفاق بر جناب سلطان چقماق افتاد همه اعیان مصر و کبرا شام و عظما
ایام با وی بیعت کردند و او را ملک الظاهر لقب دادند چون سلطان چقماق بر سریر سلطنت
با دعوت تمکن یافت از امری که با خود قرار داده بود یاد آورده در اظهار اتحاد و وداد
بحضرت خاقان سعید با اکابر و اعیان مملکت مصر مشورت فرمود چون از زمان ظهور دولت
چنگیزخانی سلاطین و عظماء مملکت تا آن هنگام با خواقین ترک شیوه معادات میورزیدند بغیر از این
و خواص سلطان چقماق این شیمه بمیراث داشتند اکثر مانع آمدند بنابر آنکه سلطان در دوستی
پادشاه بلند مکان اختیار بود بر رای شریف قبیل که سلطان زاده در آن فکر استحسان نمودند بمضمون
عزیمتی که در خاطر او بود جزم فرمود حسیکبوغا که از خواص او بفرزانگی است و سخن گذاری اتصاف
داشت برسالت تعیین نمود و او را با خلعت تمام و تبرکات لایق و تنسوقات مناسب که در خور
سزاوار خسرو ذوی الاقتدار و شهریار فلک مقدار بود روانه خراسان گردانید چون وصول
حسیکبوغا در آن نزدیکی بسمع اشرف اعلی رسید آمدن او موافق مزاج همایون آمد امیر حبیب الله
سلدوز که در زمره معتبران انتظام داشت برسم استقبال روان داشت رسول مصر بدار السلطنة
هرات رسید و او را در باغ امیرشاه ملک فرود آوردند و بعد از سه روز چهار که فلک انتساب
آمده بوسیله امرا عظام بتقبیل انامل فیض پادشاه و احتشام استسعاد یافت و مکتوبها مجمل عرض رسانیده
بعز قبول مقرون گشت حضرت خاقان سعید از احوال سلطان مصر استفسار نموده اظهار مصادقت
و موافقت فرمود و برحسب فرمان اعلی بر دست راست در برگر جوچان رفیع الشان نشانیدند

دوران

دوران از طوی عظیم ترتیب نموده بودند و اکثر خانها و کاسها و طبقها مجموع از طلا احمر مرصع
جواهر قیمتی و درر بود ایلچی بعد از تناول طعام در نهایت اعزاز و اکرام بوثاق خود بازگشت
میرزا محمد جوکی و میرزا علاء الدوله و میرزا عبد اللطیف بنوبت ایلچی را طویهای بتکلف ترتیب نمودند
و اسپان راهوار و خلعتهای شاهوار ارزانی داشتند و همچنین امیر علیکه کوکلتاش و امیر فیروز
شاه و خواجه غیاث الدین پیر احمد از دقایق ضیافت و لوازم اضافت نکته مهمل نگذاشتند ایلچی
بعرض رسانید که سلطان چقماق پنج کتاب معتبر از پادشاه هفت کشور التماس نموده که ارسال فرمایند
اول تاویلات حجة اهل سنت و جماعت تصنیف شیخ ابو منصور ماتریدی دویم تفسیر کبیر امام فخر الدین
رازی سیوم شرح صحیح جامع صحیح خواجه مسعود بخاری چهارم شرح کشاف مولانا علاء الدوله پهلوان
پنجم روضه در مذهب شافعی و با وجود آنکه مجموع این کتب در هرات موجود بود حضرت خاقان
سعید فرمود که همه بخط خوب نوشتند و جدول کشیده مکمل ساختند و باشارت علیه استادکان پایه
سریر اعلی طوی با عظمت ترتیب دادند و جهت پادشاه مصر سوغات و چلاکان که چشم چنده در
در تماشای آن حیران ماند و ادراک مبصران بر قیمت یکی از آنها نرسید تعیین رفت ایلچی در
هژدهم ماه رجب بمجلس همایون آوردند حضرت خاقان سعید او را پنجاه هزار دینار نقد و تشریفات
خاصه و اسپان تنگ با در رفتار رعایت فرمود و پنجاه نوکر او را هر یک اسب و جامه و هزار دینار نقد
داده در وقت انصراف بجانب مملکت مصر ارزانی داشتند و در وقت اجازت حسیکبوغا بعرض
داشت که سلطان چقماق بنده را فرمود که بدستوری حضرت شهریار چهار شهر که عبارت از اصفهان
و شیراز و یزد و کاشان است دیده و احوال و اوضاع آنها معلوم کرده باز نماید حضرت خاقان
سعید ملتمس او را مبذول داشته احکام بآن بلاد فرستاد که پیش از وصول ایلچی آن شهرها را آیین
ببندند و مبلغ صد هزار دینار کبکی از آن چهار شهر برسول مصر دهند و مولانا حسام الدین چهار
پروانچی را که از ترتیب یافتگان دولت ابد پیوند بود فرمود که برسم سفارت بمصر رود
تبرکات و هدایای سلطان چقماق و کتاب بیگانه را بوی تسلیم نمود ایلچیان را اسباب نوازش فیض بخش

و کاره پرداخته بجانب مصر و شام روان شده و درین سال جناب میرزا علاء الدوله را حق سبحانه و تعالی
فرزندی کرامت فرمود و بسلطان ابرهیم موسوم گشت و این عطیه در شب سیوم شعبان بوقوع
پیوست و قلم سحر آثار بحقیقی قضا جهت تاریخ ولادت او بر صحیفه روزگار نوشت **تاریخ**
تاریخ شد شب سیوم از شعبان || چون میرزا سیورغتمش که حاکم ولایت کابل و غزنین و الکه بود
و ولد رشید حضرت خاقان سعید وفات یافت دو پسر یادگار گذاشت میرزا مسعود و میرزا قراجار
و حکومت آن بلاد بر پسر بزرگتر میرزا مسعود مقرر شد و او بخلاف قاعده و توره میریت
از ظلم و بیداد آن شاهزاده بجان آمدند و میرزا قراجار از برادر متوهم شده روی بدرگاه جهان پناه
آورد و بسعادت دستبوس مشرف شده و بعد از چند روز حکومت کابلستان و زابلستان بر وی مقرر گشته
و شاهزاده با لشکر و احکام متوجه آن صوب شد و میرزا مسعود را بهانه سر بخلافت مصیر طلب داشتند
میرزا قراجار بمقصد و مقصود رسید و میرزا مسعود بدار السلطنه هرات آمد و چند گاه در مقام
حجاب ماند بمجلس همایون آمد و شده منشور و عاطفت عنایت و عاطفت مفتخر و مستظهر گشت و
در سال مذکور حضرت خاقان سعید بر حسب رغبت بامر صید و شکار مشغول شد چون خاطر اشرف از آن
کار فراغت یافت بدار السلطنه هرات مراجعت فرمود و درین سال جناب فضایل مآب مفتی هر دو فریق
و امام هر دو مذهب مولانا عبد العزیز مشهور بمولانا زاده ابهری عزم زیارت بیت الله الحرام کرده
و بعد از طواف و مناسک حج مراجعت نموده در اثنای راه برحمت ایزدی پیوست هم درین
سال امیر فرمانشیخ که در امور ملک و مال حضرت خاقان سعید اختیار تمام داشت رخت بعالم بقا
کشید و از آثار او مدرسه ایست در کوچه خیابان بغایت تکلف و با تزیین در سنه اربع و ثمانین
سید مرتضی محتسب بعرض رسانید که این مخلص کمینه از شکستن خمهای شراب شاهزادگان عالیمقدار میرزا
محمد جوکی و میرزا علاء الدوله عاجز است مگر رسیدن بخانهای ایشان محال می‌نماید **مصراع** آنجا که
شمال ورزد یا صبا ره رود **:** آنحضرت بنفس شریف سوار شده هر که شراب یافت بر خاک ریختند و
از وقایع سال مذکور یکی آن بود که جناب شیخ الاسلام اعظم هادی طوایف الامم قدوه ارباب طریقت

اسوه اصحاب حقیقت صدرنشین بارگاه ملک اکبر شیخ بهاء الدوله و الدین عمر از زاویه صدق و نیاز عزیمت
سفر مبارک حجاز فرمود و طایفه از خدام و ندمای سلوک و دیگر افاضل و اعیان خراسان و متمولان آن دیار موافقت
نمودند مرحمت امیر جلال الدین فیروزشاه و دیگر سعادتمندان که در شان حضرت عالی منقبت اعتقاد
تمام داشتند خواستند که اندک تحفه محقری بقبول فرمایند میسر نشد و دیگر از وقایع آنکه درین سال کوکب
امیر علیکه کوکلتاش که عمر مبارکش از نود تجاوز نموده بود فرمان یافت و امیر خیر عادل بود بعیوق
همت رسیدی و داد مظلوم از ظالم بستاندی حکم کرد اول و در سالی از صد هزار متجاوز که گذشته
بود حضرت خاقان سعید منصب امیر مرحوم به پسر او امیر شیخ ابو الفضل ارزانی داشت و فرزندش در دیوان
اعلی بجای پدر نشست و امیر علیکه در گنبد مدرسه سر خیابان که ساخته و پرداخته همت عالی همت او بود
مدفون گشت هم درین سال امیر اویس بن امیر آقبوقا که از خدمت سلاطین اعراض کرده بود و زیارت
حرمین شریفین دریافته برحمت ایزدی پیوست و در حظیره که خود ساخته بود در شرقی خیابان بخاک
سپردند درین چهار سال عیشه بیگه بنت میرزا بایسنغر که سلطان مسعود کابلی او را در حباله داشت وفات
یافت درین سال قاصدی از استراباد مانند برق و باد در رسید و خبر آورد که لشکر ازبک بجنگ آمدند
جای یوسف جلیل در معرکه ایشان پای ثبات فشرده شهادت یافت درین اثنا خبر آمد که مولانا حسام
الدین مبارکشاه که برسالت مصر رفته بود در غزه از اعمال قدس خلیل بجانب بهشت شتافت و همچنین قدسیان
شد جملات و تبرکات را پسر او امیر رحیم مصر بر حضرت خاقان متوجه و منصب او را بولاد او ارزانی
داشت درخلال این اوقات از جانب کابل و غزنین خبر آمد که بانوی عظمی بگت آغا که سابقا میرزا عمر
شیخ در حباله داشت و میرزا اسکندر و میرزا بایقرا از و متولد شده بودند بعد از شهادت شاهزاده
مرحوم حضرت خاقان سعید جناب عفت مآب را بخواست و میرزا سیورغتمش از وی در وجود آمده وفات
یافت و در قبة الاسلام بلخ در گنبد مدرسه که معمار همتش بنا کرده بود مدفون شد **ع** روانش
بخلد برین شاد باد **:** آنحضرت از مفارقت آن مریم و جلیس درین غبار ملال بر خاطر نشست و قطرات عبرات
از فواره دیده بر رخسار روانه شد و تعزیت سنگین داشت و در آخر ذی حجه شمار فخر الدین که در ازار

عراق بر شرقی مدرسه نظامیه بود پنجاه و دو وازده کس که در صحن مدرسه بخواب رفته بودند از آن سبب
آن دیگر بیدار نشدند چنین استماع افتاده که فخر الدین از امراء سلطان سنجر سلجوقی بوده و از قبل
سلطان سالها در هرات حاکم بود و عبد الواسع جبلی در مدح او قصاید غرا دارد و در شهور سنه خمس و
اربعین و ثمانمائه خواجه شمس الدین سمنانی که مربی اهل فضل و کمال وزارت حضرت خاقان سعید ارزانی
گشت و امیر علی شغانی از دیوان معزول شد و انتقی بر مزاج شریف خواجه غیاث الدین پیر احمد خوافی
نهایت دشوار آمد چه امیر علی شغانی در جمیع مهمات دیوانی که خواجه میساخت متابعت مینمود و خواجه
شمس الدین در مقام مضایقه و مناقشه میبود **ذکر شکایت امرای فارس از شیخ جمال الدین ابو الخیر و**
انجام مهم او در آن سال خیر امرای مملکت فارس شکایت نامه با چند کس با میرزا علا ارسال نمودند مضمون
آنکه مجموع رعیت از ستم شیخ ابو الخیر بجان آمده اند و نفیر و فغان بآسمان رسانیده و میرزا سلطان محمد را
در هیچ امر از امور دخل نمیدهد تا بامرا چه رسد حضرت خاقان سعید چون برین قضیه وقوف یافت حکم
بعزل شیخ ابو الخیر فرمود و امیر سید یراکه از امراء با حشمت بود و بفرط ضبط و سیاست امتیاز داشت
بحکومت آن مملکت فرستاد و او چندگاه در ولایت فارس بدان امر قیام نمود و چندان ظلم و ستم
از وی در وجود آمد که مردم بجان و دل طالب شیخ ابو الخیر شدند و درین اثنا تغییر مظلومان و نفرین ایشان
موثر افتاد و امیر سیدی بعلت [illegible] گرفتار گشت و او را از شیراز بخراسان آوردند و در گنبدی که
که بمشهد مقدس ساخته و پرداخته بود دفنش کردند حضرت خاقان سعید در باب ضبط مملکت فارس با امرا
و ارکان دولت مشورت فرمود و رایها بارسال خواجه معز الدین ملک سمنانی قرار گرفت و خواجه بشغل معهود
روانه شد چون خواجه ملک بشیراز رسید شیخ ابو الخیر با اعتبار تحیر کرده و چاره بجز آن ندید که بدرم
و دینار و نقد و جنس از خواجه ملک مدافعه نماید تا بتدریج خود را بمملکت خراسان اندازد و در خدمت حکومت
فارس بار دیگر از دیوان اعلی حاصل کند عاقبت قاصدان بدار السلطنه هرات فرستاد و تحف و هدایا
مصحوب ایشان جهت ارکان دولت و مقربان حضرت ارسال داشته التماس نمود که او را بپایه سریر اعلی طلب
دارند امرا بعرض رسانیدند که چون مدتی شیخ ابو الخیر صاحب اختیار مملکت فارس بوده و در امور کلی

و جزوی

شریک و سهیم داشته چون معلوم شده که قضیه او را تحقیق نمایند مناسب چنان مینماید که هم شیخ در درگاه
اعلی قرار یابد اگر فرمان نافذ گردد باحضار او ایلچی فرستاده شود حضرت خاقان سعید رای امرا
مستحسن داشته بطلب او قاصدان روان فرمود و چون ایلچی بشیراز رفته نشان همایون رسانید شیخ
ابو الخیر استعجالا باز در پرواز آمد چون بمقصد رسید شاهزادگان و امرا استقبالها پیشکشهای پسندیده کردند و تو سید
انجامت بشرف دستبوس حضرت اعلی خاقانی مشرف شده تحف و پیشکشات چنان گذرانید که همگنان
او را عظیم شمردند و از کثرت خدمات شایسته امرا و ارکان دولت را چنان ساخت که همه متفق الکلمه
بعرض همایون رسانیدند که وجود شیخ در مملکت فارس ع چون نمک در طعام می باید و مهمات
جزایر و حویزه و شوشتر و باقی ولایت خوزستان تا حد و بغداد بی حسن تدبیر او تمشیت نمی پذیرد
و شیخ در توفیر مال دیوانی سعی مینماید و هر ساله واجبی مملکت فارس نه هزار و صد تومان اجا
میکرد سخنان امرا موافق اشرف اعلی آمد و آنحضرت شیخ ابو الخیر را بتشریفات فاخر بنواخت و زمام
اختیار ملک و مال آن دیار در قبضه کفایت او نهاد و شیخ رخصت مراجعت یافته مقرون باحترام
و اعزاز متوجه دار الملک شیراز شد و این نوبت طرح اساس حکومتی انداخت که قلم و زبان از تحریر
و تقریر آن قاصر است خواجه معز الدین ملک سمنانی در جرگه امرا عظام انتظام داشته در دیوان
میرزا عبد الله مهر زد و درین سال نوبی علی کوهرشاد آغا عازم سمرقند شد و سبب این عزیمت آنکه
میرزا عبد اللطیف در بدایت حال در ملازمت خاقان روزگار و جد بزرگوار خود بسر میبرد و در اوایل
سنه خمس و اربعین و ثمانمائه رنجیده و خاطر نظرف بما وراء النهر رفت و موجب رنجش شاهزاده آنکه
بتعیین من کوهرشاد آغا محبت فراوان نسبت بمیرزا علاء الدوله داشت و از کمال دوستی او بحال
دیگر فرزندان نمی پرداخت چون میرزا عبد اللطیف بجانب سمرقند توجه نمود و غیبت او امتداد
یافت حضرت خاقان سعید از فراق جگر گوشه بیطاقت شد چه انس و الفت تمام نسبت باو داشت
و جهت فرقت شاهزاده و بی غایتی مهد اعلی دانسته پیوسته از حرم محترم اظهار خاطر ماندگی میشنود و
میفرمود که فرزند ارجمند مرا از من جدا کرده اند مهد علیا عزیمت شکار از طریق اضطرار بسفر ماوراء النهر قرار کرد

چون آوازهٔ عبور مهد اعلی در سمرقند اشتهار یافت میرزا الغ بیک برسم استقبال دوانید و شرف دستبوس
والدهٔ بزرگوار حاصل کرده در ملازمت مهد بلقیس زمان بشهر باز گشت و خدمات شایسته بجا آورد بعد
مدت صحبت پادشاهانه بجای آورد و تحف و هدایای بایسته گذرانید بعد از چند روز میرزا عبد اللطیف را با آیین
و تجمل پادشاهانه ملازم والدهٔ بزرگوار بخراسان روانه ساخت ایشان چهارم شوال در کنف سعادت
و اقبال بدار السلطنه هرات رسیدند حضرت خاقان سعید از وصول فرزند یگانه چون مخدرات سرور
شادمان گشت مقارن آنحال مریم سلطان چکه بنت آنحضرت که در حبالهٔ میرزا یحیی ولد میرزا محمد سلطان بود
وفات یافت و در مدرسهٔ والدهٔ خویش گوهرشاد آغا مدفون شد درین سال شاه جلال الدین برادر ملک
علی والی نیمروز ازین دار پر ملال ارتحال نمود حضرت خاقان سعید معتمدی را بانصوب فرستاده تا ملک علی را
عزا رسانند هم درین سال ملک مولانا شمس الدین محمد آدم که بغایت زاهد و متورع بود و معالجهٔ بیماران
بی طمع و توقع مینمود از استرآباد روی توجه بروضهٔ رضوان نهاد و درین سال خواجه
نصر الله ترشیزی که خواجه عالی همت صاحب وجود بود در هرات وفات یافت و هم درین سال سبب
آنکه گفتند که در ناصیهٔ میرزا جلال الدین ولد میرزا رستم شاهی می افتد حضرت خاقان سعید او را
بند کرده بقلعهٔ شادمانی فرستاد ذکر عصیان ملک کیومرث و توجه حضرت خاقان سعید بجانب [illegible]
و رفتن میرزا سلطان محمد بایسنغر بموجب فرمان واجب الاذعان بمملکت عراق:
در اول سنهٔ ست و اربعین و ثمانمائه رایات نصرت آیات بطرف قومس و دامغان نهضت فرمود که
سبب آنکه ملک کیومرث رستمداری که همیشه طریقهٔ خدمتکاری سلوک میداشت و مراسم عبودیت و فرمان
برداری بر صفحهٔ ضمیر می نگاشت درین ولا بر تسویلات شیطانی گردن از طوق متابعت پیچیده باعلان کلمهٔ
عصیان مبادرت نمود و چون مملکت ری از سرداری صاحب وجود خالی بود جمعی از مردم خود را بدانصوب
فرستاده و خیال تصرف و ضبط آن ولایت در ضمیر او جای گرفت چون این خبر بمسامع علیه پیوست حکم
جهانمطاع شرف نفاذ یافت که عساکر فیروزی نشان در ظل رایات همایون روان شوند چون موکب
منصور از ولایت نشابور عبور نمود تزلزل و اضطراب در بنیان قصر جلال ملک کیومرث افتاد مرقومه را اشتها

درصحبت

در صحبت قاصدان بملازمت ارکان دولت فرستاده و اظهار متابعت و مطاوعت نموده و بتضرع و زاری
خواهش کرد که نوعی سازند که حضرت خاقان سعید از سر جریمهٔ او درگذرند و از صورت بیکاری ملک
کیومرث را بموقف عرض رسانیدند آتش خشم و غضب آنحضرت که زبانه بفلک اثیر کشیده بود بزلال
حسن مقال و تقریر دلپذیر تسکین دادند و در باب ضبط و ربط مملکت عراق پادشاه با امرا و
سرداران سپاه مشورت نموده رای جهان آرا بران قرار گرفت که باید که یکی از شاهزادگان نامدار بر
سبیل حکومت متوجه آن دیار گردد و در آن زمان که حضرت ولایت منقبت شیخ بهاء الدین عمر از سفر حجاز
در باب الجنهٔ قزوین بزیارت قدوهٔ ارباب عیان و تحقیق شیخ احمد غزالی قدس سره فرموده و در آن حضرت
در انعقاد منکشف گشت که اولیا اتفاق نموده میرزا سلطان محمد میرزا بایسنغر را حاکم ولایت
عراق ساختند شیخ الاسلام بهاء الملة و الدین عمر چون بولایت هرات رسید این واقعه را
بخدمت امیر جلال الدین فیروزشاه گفته بود و امیر مشار الیه سخن شیخ را بر خاطر خطیر داشت در وقت که
مشورت تفویض مملکت بیکی از اولاد امجاد در میان آمد امیر فیروزشاه واقعهٔ مذکور شیخ الاسلام را
بعرض همایون رسانید و در باب فرستادن میرزا سلطان محمد اهتمام تمام نمود و رای اقلیم گشای آنحضرت
سلطانیه و قزوین و ری را بمهر سلطنت پیرایه زانی داشت و زمام اختیار ولایت مذکور را
بکف درایت او باز گذاشت حضرت خاقان سعید میرزا سلطان محمد را بانصوب گسیل فرموده
رایات سعادت و دولت بجانب پیشتر سعادت برافراخت امیر فیروزشاه در رکاب میرزا سلطان
محمد تا بسطام رفت و در آنجا شاهزاده و امیر نیکونام را تفقد و دلجویی تمام نموده بازگردانید و خود
عازم عراق شد چون بآن مملکت رسید اعمال سلطانی و اموال دیوانی مضبوط ساخت سرداران
اطراف و گردنکشان آفاق روی ببارگاه کیوان اشتباه شاهزاده آورده بخدمت او توسل جستند
و در سنهٔ سبع و اربعین و ثمانمائه حضرت خاقان سعید را داعیهٔ آن شد که جامه جهت پوشش کعبهٔ معظمه
ارسال نماید و این معنی بی رخصت سلطان مصر میسر نمی شد لاجرم رای صواب نمای اقتضای آن کرد که نخست
قاصدی بجانب مصر ارسال نماید و والی آنجا را از ما فی الضمیر خویش آگاه گرداند خدمت امیر فیروزشاه

که صاحب اختیار ملک بود سید شمس الدین محمد زفری را بنظارت مقرر ساخت مرتضی مشار الیه اسباب سفر
ترتیب داد و روی توجه بمصر نهاد و آن مسافت دور و دراز پیموده بدان حدود رسید و از
نواحی حلب تا ظاهر قاهره بر حسب فرمان سلطان آنچه امکان خدمت بود و نسبت بسید مشار الیه بجای آورد و
سلطان جمعی از مقربان به استقبال آنجناب فرستاده تا بملاطفت و مرحمت غمخوارانه سید را نوید و امید
ایشان با سید ملاقات کرده مستظهر و مطمئن خاطر ... داشته در آوردند القصه چون سید
شمس الدین محمد زفری بمجلس پادشاه رسید و مکتوب و پیلاکات بگذرانید و پیغام حضرت خاقان سعید سلطان
مصر از احوال سلطان مصر پرسش نمود و متقبل شد که هر گاه که آنحضرت جامه کعبه ارسال نماید ادا و در تبلیغ آن
سعی بلیغ مبذول فرماید سلطان چقماق فوق الحد و الغایت اظهار ارادت و اعتقاد کرده جناب سیادت
مآب را رعایت و انعام بسیار فرموده اجازت مراجعت داد و مرتضی مشار الیه باز گشته و بپایه
سریر خلافت مصیر رسیده احوال و اوضاع آن ولایت معروض داشت درین حال استقلال امیر جلال الدین
فیروزشاه و دخل او در امور ملک و مال از حد اعتدال تجاوز نموده و هر کرا امیر مشار الیه می‌خواست
هیچکس را مجال تغییر و تبدیل آن نبود و هر چند این معنی بر مزاج حضرت شهریاری دشوار می‌آمد اما چون از
امرا و علما و دیگری نبود که بتمشیت مهام قیام نماید آنحضرت تغافل و تساهل میورزید درین وقت سید
عماد الدین محمود که بفنون فضایل و آداب آراسته بود و پدرش سید زین العابدین سالها بوزارت
و نیابت حضرت صاحبقران مغفور و شاهرخ بهادر نموده روز بروز قربت و منزلت او در نظر عنایت
و عاطفت شهریاری سمت ازدیاد می‌یافت آنحضرت و امرا و ارکان دولت گشت امیر فیروزشاه آنجناب را
ضبط ولایت بلخ تعیین فرموده و سید هر چند استعفا نمود مفید نیفتاد و حضرت خاقان سعید میخواست
که سید شغلی بهتر از آن معین کرده و چون امیر فیروزشاه در آن باب مبالغه داشت بدان رضا داده
سید متوجه آنجانب گشت و حسب اتفاق در آن سال میرزا محمد جوکی بعزم قشلاق متوجه قبة الاسلام بلخ
شد بسامع علیه رسید که نواب و گماشتگان امیر فیروزشاه بدان ولایت استیلا یافته اموال و اجناس
بدیوان اعلی واصل نمیشود و سید شهاب نمیتواند که از عهده امور آنجا بتقصی نماید حکم واجب الاذعان

نفاذ یافت که سید عماد الدین مفروز سه ساله مملکت بلخ را در حضور میرزا محمد جوکی بتفصیل رساند شاهزاده
از امیر فیروزشاه غبار ملالی بر خاطر انور نشسته بود القصه میرزا محمد جوکی و سید عماد الدین بتفحص قضایای
بلخ از سر جد و اجتهاد مشغول شدند درین اثنا از جانب عراق خبر رسید که میرزا سلطان محمد از
ولایتی که سیورغال اوست زیاده بر واجبی مال می‌ستاند و رعیت از نواب و گماشتگان
او در زحمت اند آنحضرت جهت تادیب فرزند سعادتمند حکم فرمود که قزوین و سلطانیه سیورغال
او باشد و بس و در دیگر مواضع دخل نکند و خواجه شمس الدین محمد بخاری را بجهت ضبط اموال
مواضعی که از شاهزاده باز رسته بود بعراق فرستادند مقارن این حال خواجه معز الدین
ملک سمنانی در شیراز وفات یافت و شیخ محب الدین ابو الخیر تبارا باشارت علیه حضرت خاقان سعید
در مجموع ممالک فارس بی انبازی فرمان روا شد **ذکر عروض مرض بر ذات پادشاه اسلام
پناه و بیان بعضی وقایع که در وفات امیر جلال الدین فیروزشاه و امارت امیر سلطانشاه**
در شهور سنه ثمان و اربعین و ثمانمایه مزاج همایون حضرت خاقان از نهج اعتدال بسرحد اعتلال
کشید و روز بروز کار بصعوبت میل الکمال رسیده میل عارضه بر رخسار همایون ملال کشیده مرض
صعب روی نمود و حضرت خاقانی سر بر بالین ناتوانی نهاد و اطبا حاذق و حکما مدقق در معالجه
بیچارگی نمودند و با انفاس مسیحی در مداوا کوشیدند مرض هیچگونه دفع نمیشد و لهذا مردم و حکما
پریشان گشت درین اثنا حضرت مقتدای انام و پیشوای مشایخ ایام المحتظی من انوار ذات الغیبیه بالحظ الاوفر
الحق و الحقیقة و الدین شیخ عمر که از زیارت بیت الله الحرام بازگشته در قریه غجدوان مقام داشت
روز جمعه بعد از ادای نماز و عرض نیاز متوجه باغ زاغان شده و بپارگاه همایون در آمد و حضرت
خاقان سعید با وجود آنکه در شب آن روز بود که دیده مبارک باز نکرده و سخن بتکلف چشم گشاده
زبان خجسته بسلام شیخ جاری کرد آنگه شیخ بزرگوار پس از ادای جواب دست مبارک بر او زد
از درگاه احدیت صحت پادشاه اسلام مسالت نمود و فاتحه خواند خاقان سعید بمنصور پاک اعتقاد
از آن قدوه ارباب ارشاد چیزی طلب داشت حضرت شیخ دستار از سر برگرفته پیش پادشاه بر بالین نهاد

و بیرون آمده و مرض بدان صعوبت بیمن نفس حضرت ولایت منقبت روی در انحطاط نهاد و بانک زمانی صحتی
زایل گشت خلایق حیاتی تازه یافتند و صدقات بسیار بارباب حاجات رسانیدند خاقان سعید بعد از
کمال صحت خواست که آنچه مخزون خاطر همایون بود بظهور آورد و جامه کعبه را مصحوب کسی که قابلیت سیادت
معمور داشته باشند و جهت آنکه جامه توانند پوشید ارسال نماید چون این خلعت بر قامت هر کس راست
نمی آمد ارباب اقتدار مشورت کرده جناب ولایت مآب شیخ محمد المرشدی و خدمت فضایل مآب مولانا
شمس الملة والدین الابهری را از برای این شغل اختیار کردند حضرت خاقان سعید بموجب صوابدید
امرا فرمان داد که جامه کعبه را که در دار العباد یزد ترتیب داده بودند و بهرات آورده در خزانه
محفوظ کرده بودند تسلیم ایشان نمودند نواب و کارکنان مهمات شیخ و خدمت مولانا را ساخته و پرداخته
آن بزرگواران بطرف مصر در حرکت آمدند چون قطع مسافت نموده بولایات شام رسیدند امرای
آن مملکت و عظمای آن ولایت شرایط خدمت و تعظیم بتقدیم رسانیدند و بعد از آنکه بحوالی مصر رسیدند
سلطان وقوف یافت طایفه از خواص و مقربان را باستقبال ارسال نمود تا ایشان را در موضعی لایق
فرود آوردند چون سه روز بگذشت فرستادگان بخدمت سلطان رفتند پادشاه بنظر اعزاز
و احترام در ایشان نگریسته احوال حضرت خاقان سعید استفسار نمود و مکتوب آنحضرت را طلب
داشته مطالعه فرمود و اظهار ارادت و اعتقاد کرده و ایشان را بوثاق باز گردانید و هر روز جهت
اخراجات ایشان مبلغی خطیر مقرر فرمود و اکثر اوقات ایشان را طلبیده احترام تمام مینمود و از اوضاع
ولایات خراسان و عراق و سایر ممالک محروسه می پرسید و این معنی بر مزاج امرا و ارکان دولت گران
می آمد روزی فرستادگان از پیش پادشاه بیرون می آمدند آوازه در مصر افتاد که سلطان بگرفتن
ایشان فرمان داده و اوباش روی بوثاق خدمت شیخ و جناب مولوی نهادند و هر چه در
آنجا یافتند غارت کردند و حق جامه کعبه را غارت کردند سلطان ازین حرکت ناشایست غیرتی بحلق و
اضطراب نمود و فرمود که ارباب فتنه دوست مرا از من رنجانیدند شیخ و مولانا را طلبیده زبان
بعذر بگشاد و سوگندان عظیم خورد که من ازین حادثه خبر نداشتم و اسباب سفر ایشان بکلی مهیا گردانید

بسیار

بسیار انعام فرمود و قاصدان همراه ایشان گردانید و امثله و احکام برای سفارش ایشان بحکام
حرمین شریفین نوشت و شیخ و مولانا متوجه مکه مکرمه شدند و مناسک حج بجای آوردند و باتفاق
حکام و خدام آنجا بیت الله را جامه پوشانیدند و بخراسان بازگشته آن راه دور و دراز بموقف
بپایه سریر اعلی رسیدند و حضرت خاقان سعید در حال ایشان نظر التفات و عنایات انداخته از احوال
پادشاه مصر و حرمین شریفین استفسار فرمود مقارن این حال عبد الملک نامی از امرای قشون که بر حسب
فرمان همراه ایشان رفته بود زانو زده تظلم نمود که جناب شیخ و خدمت مولوی از انعام پادشاه
مصر مرا نصیبی نگذاشته هیچ ندادند آنحضرت فرمود که این مهم دیوانیان بپرسند و فیصل دهند
درین باب گفتگوی واقع شد عبد الملک را خشنود ساختند و این صورت ملایم مزاج حضرت نیفتاد
در خلال این احوال سید عماد الدین را از تحقیق معاملات بلخ فارغ شده بهرات آمد میرزا محمد
جوکی باتفاق امرا و وزرا سید مشار الیه را بمجلس همایون آورد و چون شاهزاده شنیده بود که در
زمان شدت مرض حضرت خاقان سعید امیر فیروزشاه بترغیب و تحریض گوهرشاد آغا بمیرزا علاء الدوله
بیعت کرده و رنجشی که از وی در خاطر داشت سمت تضاعف پذیرفته بود و بنا برین میرزا محمد جوکی
بنفس شریف با امیر فیروزشاه در مقام معارضه و گفت و شنید آمده و در کلی و جزوی مضایقه مینمود
و حضرت خاقان سعید بنابر مصلحت وقت از امیر فیروزشاه جواب سخنی که نسبت بوکلای او از تصرف
اموال بلخ و تغلب ایشان در ولایت بلخ میگفتند استفسار نمود امیر فیروزشاه را کجا در خیال گذشت
امثال این سخنان از وی توان پرسید در اثنای قیل و قال برخواست و دست بر دامن زد و از
مجلس همایون بیرون آمد و چند روز در خانه نشسته بدیوان حاضر نشد آنحضرت مولانا یعقوب پروانچی را
که از میان اکفا و اقران بمزید تقرب اختصاص داشت پیش امیر فیروزشاه فرستاده پیغام داد
که از جانب ما امری واقع نشد که موجب ملال خاطر امیر باشد و نیز در خاطر نبود و داعیه نداشت که اقربا
و وکلای او را در آنچه تصرف نموده اند بازخواستی رود و اگر بود چنین است که پادشاه را از اینچنین
سخنان گذاشته بیرون رود مبارکست و الا باید که از سخط و غضب پادشاه بر حذر باشند امیر فیروزشاه

از این پیغام رایحه اشفاق استشمام نموده از کرده پشیمان شد و لشکر انده و ملال بر صفحات احوال او تاختن آورده و از این غصه رنجور گشت و حضرت خاقان سعید چند نوبت بعیادت او رفت و تفقد و دلجویی بسیار نمود اما روز بروز مرض او اشتداد می یافت تا بعد از چند روز مرغ روح از تنگنای قفس کالبد بجانب گلشن قدس و چمن انس خرامید و در گنبد مدرسه که در راه خیابان ساخته و پرداخته اوست مدفون گشت امیر جلال الدین فیروزشاه بغایت حمیده خصال و پسندیده افعال بود و در رعیت پروری و معدلت گستری در الوس جغتای عدیل و نظیر نداشت و پیوسته ملازمت اهل الله و ارباب فقر و اشتغال می فرمود و در توقیر علما و اهل فضل دقیقه مهمل نمیگذاشت و آثار انعام او بر وجه اتم و اکمل بسادات و اشراف ممالک مصر و شام و حرمین شریفین میرسید معمور و اسباب مزارع و مستغلات فراوان جمع آورده و در عرصه ربع مسکون بقاع خیر او زیاده از چند و چون بنا کرده و فرزندان شایسته یادگار گذاشت حضرت خاقان سعید امارت دیوان و اختیار ملک و مال را که تعلق بامیر مرحوم داشت بولد رشید او امیر نظام الدین احمد گذاشت و دیگر فرزند سعید او امیر غیاث الدین سلطان حسین که بمکارم اخلاق و محاسن اوصاف وجود و سخا آراسته بود و پیش ازین چند سال در دیوان مخدوم زاده عالمیان میرزا علاء الدوله مهر میزد در غایت حشمت و اقبال و کامرانی و جلال میگذرانید درین اثنا شخصی از محافظان خزینه عامره یکی از مخصوصان خود را التماس نمود و بخدمت امیر نظام الدین احمد رفته تقریر کرد که خازنان در زمره خائنان آمده مبلغی خطیر از خزانه برده اند و حالا از آنجمله وجهی کرامند در حوض فلان سرای مدفونست امیر نظام الدین احمد آن سخن بعرض همایون رسانید آنحضرت فرمود تا خزانه داران را بند کردند اما ایشان را باشارت علیه بعرض خزانه اشتغال نمودند و خیانت بسیار از ایشان ظاهر گشت چون امیر شیخ ابوالفضل ولد امیر علاء الدین علیکه و امیر جلال الدین احمد که بجای آبا خویش در دیوان بزرگ مهر میزدند و در کوی شاباب منزل داشتند حضرت خاقان سعید سلطان شاه برلاس را که مدبر کار دیده بود و سرد و گرم ایام چشیده و در قبیله برلاس ازو بزرگتر

عقل کسی نبوده در دیوان ملک و مال بزرگ ایشان گردانید و ضبط و ربط مملکت را بحسن درایت و عقل و کفایت او باز گذاشت **ذکر واقعه میرزا محمد جوکی بهادر در ایام جوانی از اقتضای آسمانی که بمحض تقدیر و اراده ربانی بیت**

سر سبز گشت بوستانی : کار زمانه از خزانی : سروی بچمن نخاست ازجای : کافر تری نخورده برپای : هر تار زمانه را نیاز نیست : هر شمع مراد را که افروخت در دهر کجاست صبحگاهی : کش نیست ز پی شب سیاهی : این سفله که نام شد سپهرش : یکسر همه کینهاست مهرش

مؤید این حال و مصدق این مقال وفات میرزا محمد جوکیست که در سنه ثمان و اربعین و ثمانمائه واقع شد و او پادشاهی بود در کمال ابهت و در غایت شوکت و حشمت آثار شجاعت و مردانگی از صفحات روزگار او واضح و انوار فطانت و فرزانگی از جبهات احوال او لایح دلایل جهانگشایی و مخایل فرمان روائی هم در زمان صبی و اوان نشو و نما از نسیم نباتین شمایل و بشایر جانبخش او بمشام جان میرسید و چشم سلطنت نور دولت در جبهه او معاینه می دید شاهزاده پیوسته در ملازمت حضرت خاقان سعید بسر میبرد و انجمعی را دولتی قوی و نوری عظیم می شمرد و آنحضرت از درشان فرزندان ارجمند بغایت تمام و شفقت لا کلام بود اما والده انجناب مهد علیا گوهرشاد آغا از ابو شهریار کامکار را انجمال خوش نمی گذاشت و در بیخ اعمال و افعال او میکوشید و در انحطاط منزلت او سعی بلیغ مینمود و برادر زادگان او میرزا علاء الدوله و میرزا عبداللطیف در امور ملک و مال اختیار تمام داشتند و شاهزاده را یارای آن نبود که جزوی از جزویات مهمات ملک که تعلق بدیوان اعلی داشت دخل کند از جهت سپاه حزن و اندوه بر دل مه منیر او تاختن آورده و قافله غم و هم در سرای دل مبارک او بار گشاد و هم منجر به آن شد که انواع مرض بر ذات بیمثال او عارض شده با وجود آنکه میرزا محمد جوکی با مراض مبتلا و رنجور گشت از غایت غیرت در هیچ مقام آرام نمی یافت و پیوسته در محفه نشسته از ده بده و از اعراض نمود و دوری جسته در اطراف سیر میفرمود تا در هده و دمی چند من بعد مرض تشنیش ازو تهییج حاجت آمده و روی از این سرای غرور برتافت در روضه سرور و حیوه مقام همنشین حور و قصور شده و از استماع این خبر موحش خاطر عاطر اعلی حضرت خاقانی از دنیا و ما فیها متنفر و مشوش گشت و اضطراب عظیم آغاز کرد و اهرالامر دست در عروه

شکیبائی نموده زبان بگله و استرحام گشوده نعش شاهزاده را بدار السلطنه هرات آوردند و در گنبد مدرسهٔ علیا
گوهرشاد آغا که جوار بگا و میرزا بایسنغر بود مدفون گشت ولایتی که بر سبیل سیورغال تعلق بمیرزا محمد جوکی
میداشت بدو پسرانش چنانچه میرزا محمد قاسم و میرزا ابابکر تقسیم رفت و متروکات آنجناب کما فرض
الله میان ورثه قسمت یافت **ذکر احوال میرزا سلطان محمد بایسنغر در ممالک عراق و انحراف او**
از جادهٔ مستقیم و مخالفت فرمان فرمای آفاق میرزا سلطان محمد چون بر سریر مملکت عراق تمکن یافت
گردنکشان عمده و سرداران اطراف پای در دایرهٔ متابعت او نهاده بدرگاه فلک اشتباه
شاهزاده توسل جستند مگر امیر حاجی حسین ولد بابا حاجی همدانی که از کمال نادانی طریق خلاف و شقاق
پیش گرفت و میرزا سلطان محمد از حسن استحقاق چند نوبت ایلچیان فرستاده و او را استمالت
و بلطف و عنایت بیکران نوید داد و حاجی حسین التماس نمود که جمعی از امراء شاهزاده پیش او رفته
تا بعد از موانست و الفت با ایشان متوجه گردد و میرزا سلطان محمد طایفهٔ از خواص و مقربان درگاه
پیش او فرستاد و حاجی حسین بقول عهد که نموده بود وفا ننمود و بنیاد کار بر مکر و احتیال نهاده شعبده
بازی و صنعت پردازی نهاد و امرای شاهزاده که بنابر مصلحت او بدان صوب رفته بودند در قلعهٔ
همدان محبوس گردانید و با وجود ارتکاب جریمه چنان بزرگ میرزا سلطان محمد از آنجا که کمال
مروت و مرحمت او بود آسان آسان نخواست که بجانب همدان لشکر کشد تا رعایا پایمال حوادث
نشوند و منتسبان خاندان بابا حاجی یکبار مستاصل نگردند اما امرا عرضه داشتند که اگر در دفع جسارت
و بی ادبی حاجی حسین اهمال و اغفال ورزیده آید تحمل که خلل روی نماید که دست تدبیر از دامن
تدارک آن قاصر آید شاهزاده سخن نیک اندیشان را بسمع رضا اصغا نموده در دفع شر فتنهٔ حاجی حسین
عزیمت همت پادشاهانه واجب و لازم دید و در فصل بهار که موسم حرکت لشکرها بود بعزم
جنگ او نهضت فرمود و حاجی حسین بشوکت و ابهت و کثرت سپاه جرار و بسیاری اعوان و انصار
خویش مغرور شده بسرعت هرچه تمامتر لشکر نصرت اثر را استقبال فرمود و میمنه و میسره و قلب و جناح
آراسته در میدان مقابله و مقاتله رایت جدال و مخاصمت برافراخت و فدائی وار بتصور آنکه شاهزاده

بنابر صغر سن وقت مباشرت رزم و پیکار روی نخود را داده عنان از معرکه برتابد میرزا سلطان
محمد با طایفهٔ از مقربان و خواص پیش از آنکه جوانغار و برانغار رایات جانبین کنند روی جلادت بجانب
حسین و گروه انبوه او آوردند و بیمن مساعدت دولت قاهره تزلزل و اضطرابی در بنیان ثبات
و وقار او انداخت و جمعی از نکبات بنحوی که گذشته بود که مخالفان را منهزم ساخته خاطر شریف از
دفع ایشان باز پرداخت حاجی حسین خشک لب و کبود رخسار روی براه فرار نهاده و لشکریان
در کوه و بیابان پراکنده و پریشان گشتند حاجی حسین متبدل و پریشان با بیست نوکر مفلوک که گریخته
بقلعهٔ همدان رسید اهل قلعه با زمانه یار شده دست رد بر سینهٔ قبول او نهادند و خدمتش را بجانب
نداوند چون از جانب ایشان آنچه توقع میداشت بحصول نپیوست سر در کوه و بیابان نهاد و ارباب
همدان امرای شاهزاده را از حبس بیرون آوردند و مفاتیح دروب تسلیم ایشان کردند و چند کس
بجا دوران کنداکش در کوه و کمر قلعهٔ الوند حاجی حسین را بچنگ آوردند و خدمتش را باردوی
همایون میرزا سلطان محمد رسانیدند بر حسب فرمان جهانمطاع حاجی حسین را به پسر عم او که ملازمت
موکب همایون می نمود سپردند تا در موضع چهار باغ همدان بهمان وضع که پدرش را کشته بود قصاص نمود
حضرت خاقان سعید چون از کیفیت حالات عراق آگاه گشت بنابر سبق خدمت حاجی حسین و اخراج
این حرکت از میرزا سلطان محمد نپسندیده فرمود که مناسب چنان بود که جریدهٔ حاجی حسین را سلطان محمد
عرضه داشت باید سر برای می نمود چون گرفتار گشت او را بانجانب بایست فرستاد و بسبب قتل حاجی
حسین برخصت غبار ملالی از شاهزاده بر ضمیر انور حضرت خاقانی نشست بعد از فتح رجعت در کار
شاهزاده و مجادلهٔ حکام و سرداران عراق گشت و از اطراف و اشراف احرام ملازمت بارگاه او
بستند میرزا سلطان محمد ابواب جود و احسان که بر گرد بسته بود گشاده و دخل ولایت بخرج شاهزادهٔ
عالی همت وفا نکرد و نواب و اصحاب کفایت مضطرب گشته در رعیت از مواخذه و مطالبه در جه
رخصت افتادند و درین اثنا فتنه انگیزان عراق که ملازم رکاب نصرت انتساب شاهزاده بودند از اسماع
آنجناب بیکردند که مزاج همایون حضرت خاقان سعید از منهج اعتدال بالکل منحرف شده و ضعف بدن بدان مرتبه

استیلا یافته که مجال حرکت و نهضت آنحضرت محال می‌نماید فرصت غنیمت باید دانست و آنچه مکنون ضمیر است
بظهور رسانید امرا و ارکان دولت باتفاق عرضه داشتند که عرصهٔ اصفهان خالیست و بی‌خداوند
و امیر سعادت ولد امیر خاوندشاه برادرزادهٔ امیر فیروزشاه که داروغهٔ آنجاست بنده و خدمتکار
و انقیاد شعار و سایر اصفهان شاهزاده را پسندیده می‌نمودند و منتظر طلوع کوکب سعادت از افق عنایت
می‌بودند و در سنهٔ تسع و اربعین و ثمانمائه شاهزادهٔ بلندمکان رایت فیروزی نشان بجانب
تختگاه سلطان ملکشاه سلجوقی یعنی دار الملک اصفهان برافراخت و داروغهٔ آنجا را امیر سعادت
گرفته مقید ساخت و اموال فراوان بدست شاهزادهٔ سخاوت شعار آمده مجموع از برسپاه نصرت
شعار تقسیم نمود و چون از ضبط امور اصفهان فراغت یافت تسخیر مملکت فارس را وجههٔ همت بلند نهمت
ساخت اکابر اصفهان را استمالت داده و نوازش فرموده با سواره و پیادهٔ بیشمار بجانب شیراز
در پرواز آمد چون آوازهٔ توجه شاهزاده بسمع میرزا عبدالله رسید بنابر آنکه در جنگ صحرا حریف آن
جناب نبود برج و باروی شهر را ضبط نموده اسباب حصارداری مهیا داشته قاصدی مخفی
باد شمال بدرگاه پادشاه مظفر لوا بخراسان فرستاده و از صورت حادثه اعلام داد میرزا سلطان
محمد چون بظاهر شیراز رسید شهر را مضبوط و مستحکم یافت خاطر بر جنگ و محاصره قرار داد و در آن
اوان که اخبار شورش از جانب عراق و فارس بخراسان رسید حضرت خاقان سعید نجابت ضعیف
ناخوش بود آثار مخافت و علامات شیخوخت بر وجنات احوال شهریار عالیمقدار ظاهر و لایح و آثار
ذبول و ضعف قوت بر صفحات روزگار او روشن و هویدا و مقتضی سن بود که آنحضرت بنفس نفیس
مشقت و زحمت اسفار و کربت مجهت لشکر را از اختیار فرماید لیکن دو چیز باعث بران بود
شد یکی غیرت ناموس سلطنت و یکی مبالغهٔ مهد علیا گوهرشاد آغا که بانوی بود در کمال اختیار
و غایت حشمت و اقتدار

ذکر توجه ماهچه رایت آفتاب اشراق بجانب مملکت فارس و عراق محفوف بعون و تایید ملک خلاق

ملک تاج‌بخش ملکستان چون خبر پریشانی دیار عراق و فارس
شنید تواچیان قمرسیر باطراف ممالک محروسه فرستاده تا جار رسانیدند که عساکر گردون مآثر یکبار

معین متوجه دار السلطنه شوند در اندک زمانی لشکری افزون از تخمین و قیاس در ظل رایت گردون
مماس جمع آمدند پادشاه دارای اسکندر منش
بیت
فروزندهٔ تاج و تخت کیان ٭ فرازندهٔ اختر کاویان ٭
در شهور سنهٔ خمسین و ثمانمائه پای سعادت در رکاب نصرت آورده دار السلطنه
هرات نهضت فرموده میرزا علاءالدوله در مرکز و مستقر شرف خویش قایم‌مقام گذاشت امیر محمد صوفی
ترخان را با امارت دیوان خراسان باز داشت چون اردوی کیهان پوی در بلدهٔ فاخرهٔ نیشابور
نزول فرمود ایلچیان جهانشاه ترکمان از ولایت آذربایجان رسیده بوسیلهٔ امرای عظام پیلاکات
پادشاهانه بمحل عرض رسانیدند و زانو زده معروض داشت که امیر جهانشاه عرضه میدارد که من در آن
اوان که بدرگاه عالم‌پناه آمدم گهواره بودم و همین عنایت و عاطفت آنحضرت اکنون سردار و سرور
صد هزار سوارم و همچنان خود را از زمرهٔ بندهٔ خدم میشمارم و مزید مراد احسان و لطف داشتن
خسروانه امید دارم آنحضرت ایلچی را نوازش بیکران فرموده باز گردانید مولانا جلال الاسلام را
برسالت گیلان تعیین نمود و چون امیر رسید امیرکیا والی لاهیجان در زمانی که احمد مغول از جانب میرزا
سلطان
بیت
قصد تسخیر قلعهٔ سلطانیه کرده بود جمعی از گیلان بمدد امرای شاهرخی فرستاده بود و دواشان
شرایط معاونت بجای آورده بودند و این معنی موافق مزاج همایون آمده مولانا جلال الاسلام المشتهر
بقاضی بچه سمنانی بشهر لاهیجان رسیده و امیر رسید امیرکیا از التفات حضرت خاقان سعید لوای افتخار و
مباهات بذروهٔ سماوات برافراخت و قاضی بچه را رعایت بی‌اندازه نمود و گفت من این نیکو خدمتی
باتفاق امیر محمد رشتی بظهور رسانیده‌ام اگر آنحضرت عنایت فرموده کسی جهت استمالت او فرستند
می‌شاید قاضی بچه بازگشته در سمنان باردوی همایون پیوست و همچنین امیر رسید امیرکیا معروض داشت
و دیگری متوجه ولایت امیر محمد گشت و او نیز بالتفات خاطر فیاض بهره‌ور آمده و رایت نصرت آیات
چون بولایت ری رسید امیر سلطانشاه برلاس و امیر سلطان بایزید برلاس و امیر شیخ ابوالفضل و
امیر نظام الدین احمد ولد امیر فیروزشاه برحسب فرموده بر سبیل منقلای روانه شدند حضرت خاقان گیتی‌ستان
رسیده میرزا سلطان محمد از توجه آنحضرت آگاه شده ترک محاصرهٔ شیراز کرده ملک مال و احمال و اثقال گذاشته

و از اسباب دنیوی ایل برداشته بارو روی پوشان حرم و اندک مردی از عقب سده و خدم بجانب لرستان
رفت و حضرت خاقان سعید از ما وراء شیراز منصور و سرافراز بازگشته در اصفهان نزول فرمود و فرمود که
طایفه از سادات و رؤسای اصفهان که رضا اسپنده های شاهزاده نموده بودند مقید ساختند و اکثر
ایشان در مظهرها ده در اواسط رمضان برحسب فرمان بقتل آمدند و کشتن سادات عظام موافق دولت
پادشاه اسلام نبود و جناب حقایق مآب دقایق نصاب مولانا شرف الدین علی یزدی که پیوسته
میرزا سلطان محمد موقر و محترم بود و دیوان اشعار مطبوع علیه رسیده بود که مولانا نوعی این بیت را که شاهزاده
میخواند که بیت پیر شد چرخ و اختر و بخت تو نو جوان ؛ آن به که پیر نوبت خود با جوان دهد ؛ و بیکبار حضرت
خاقان سعید بعراق نخواهد آمد بموجب فرمان گرفته پیش حضرت آوردند پادشاه از مهابتش پرسید که تو از
کجا دانستی که من باین طرف نخواهم آمد مولانا جواب داد که من این سخن را از روی قیاس عقل گفتم
نه از طریق دلایل نجومی و اوضاع فلکی چه شاهزاده نهالیست بر جویبار سلطنت بالا کشیده و مهر دولت از
افق خلافت طالع گشته و حضرت ظاهر چنان می نمود که از سر قهر پادشاه جهانبانان این اند و معنی
و عنایت بر حد کسوف و زوال رسیده و اگر کسی بخلاف این معروض داشته باشد از محض افترا و عین
تهمت باید دانست میرزا عبداللطیف در مجلس همایون زبان بکلمات امر گشاده مولانا را امتحان درشت
گفت آنحضرت جناب مولوی را بمیرزا عبداللطیف سپرده شاهزاده بجهت تبرّ مولانا را از غرق ملا ک
بساحل نجات رسانیده و مشارالیه را روانه دارالسلطنه هرات گردانید حضرت خاقان سعید زمستان اینیال
در حوالی ری گذرانید چون فصل شتا بنهایت رسید علم جهانمطاع شرف نفاذ یافت که امراء عظام سلطان شاه
برلاس و شیخ ابوالفضل و امیر احمد و امیر فیروزشاه بجانب میرزا سلطان محمد رفته او را نصیحت کنند
تا بدولت میمون آید و اگر قرار ننماید بر خود تکلیف جا در قدم استعاف دولت القلوب شدند امیر شیخ
ابوالفضل بر دیگران سبقت نموده با گاز رفت و با شاهزاده ملاقات فرموده و نصایح سودمند و مواعظ
دلپسند خاطر اشرف میرزا سلطان محمد را بر آن گردانید که بدرگاه عالم پناه آمده تقصیرات گذشته
عذرخواهی نماید و بتدارک مافات مشغول گردد و حضرت خاقان سعید تا اواخر ذی الحجه در یورت قشلاق

وقف

توقف فرمود و گاهی از در رعیه جنگی می بود و انتظار آمدن میرزا محمد سلطان میکشید ناگاه صورتی
روی نمود که متوقع خلایق نبود ذکر ارتحال حضرت خاقان سلیمان مکان و انتقال فانی و ادانی از مقام
جمعیت بمنزل پریشانی کدام آفتاب روی بر منظرات ارتفاع نهاد که از محنت کسوف
بی آب نگشت و کدام بدر کامل خورشید اشتباه شرف اوج دریافت که بخفیض خسوف گرفتار نیامد مضمون
از تشبیب این مقدمه آنکه در اواخر ایام حیات حضرت خاقان سعید معموری مملکت بغایت رسیده و
خوشحالی سپاه و رعیت بنهایت انجامیده اسباب استغنا و کامکاری مجتمع مواد ابتهاج و ناکامی منحسم
مرتفع چنانچه گویند بهنگام قشلاق آنحضرت در ولایت ری دوازده هزار دکان در اردو بازار
شمار در آمد القصه صباح نوروز حضرت خاقان سعید از دست ساقی اجل شراب مخلصه خورده بستر
کو دیگر گشته عزیمت فشویه کرده تا شرف زیارت مقابر اکابر انجا حاصل کند استر راهوار در اثنای راه
مانند توسن ایام سرکشی آغاز نهاد و چون بنابر بقیه ضعف قوت آنحضرت تا نگهداشتن عنان دانی نبود خواست
که بمحفه در آید احیای تقدیر پیش کشیده مضمون انتقال الانتقال نمود بیت شد وقت که مرکبان انجم
هم نعل بیفکنند و هم تیم ؛ شد وقت که این جهان محال ؛ بنهند محفه مه و سال ؛ حضرت خاقان سعید بمحفه در آمده
اندک مسافتی قطع نمود و این نوبت درد و صداع چنان استیلا یافت که بغیر از ادای شهادتین مجال دم
مجال نبود شاه و سپاه بازگشته پیش از وصول بارگاه فلک اشتباه در اثنای طریق طوطی روح شهریار
بجمال بجانب گلشن قدس و حدیقه انس در پرواز آمده با مسافران آن جهانی رفیق گشت از این منزل پر
ملال سرای سرور ارتحال نمود بیت درین ره خواه سلطان خواه درویش ؛ بآخر تخته مرگ آیدش
پیش ؛ درین صحرا که بوی خرمی نیست ؛ گیاهی بی لقا تر زادمی نیست ؛ این بدیع علی صباح کشیده بیت
نجوم دیده جنین دشمنانه روی نمود و عمر آنحضرت هفتاد و دو سال بود و هفت سال از قبل حضرت
صاحبقران مغفور حکومت خراسان کرده و مدت چهل و سه سال در اکثر ربع مسکون رایت سلطنت
باستقلال برافراشت و در روز آن واقعه هایله جماعت از شاهزادگان عالیشان در اردوی
اعلی بجز میرزا ابوالقاسم بابر و میرزا عبداللطیف و میرزا خلیل سلطان بن میرزا جهانگیر که نبیره حضرت

خاقان سعید بوده و ظفر نموده و از امرای عظام تر غیر از امیر پیرتغان برلاس هیچکس نبود و مجموع ایشان
بطلب میرزا سلطان محمد رفته بودند بانوی عظمی گوهرشاد آغا پیش میرزا عبداللطیف کس فرستاد
که ایلغار نموده پیش از سروری نماند ترا بضبط اردو قیام باید نمود و نگذاشت که تفرقه بحال خلایق
راه دارد شاهزاده این التماس قبول فرموده روز دیگر که خبر وفات خاقان کامکار در
اردو انتشار یافت علامت روز قیامت و اثر دشت محشر پدیدار آمد و آه و گریه و نفیر هیچ
امیر و وزیر و صغیر و کبیر باوج اثیر رسید روز دیگر بظهر رسید میرزا عبداللطیف از جانب بلخ
بپای طوق ظفر شعار آمد میرزا بابر با خواص و ملازمان عازم خراسان گشت و میرزا خلیل همراه
آنجناب روانه شد چون جمعی ایشان برادر و بازار بوده و لشکریان دست بغارت و تاراج برآورده
از هر کسی چیزی می‌ربودند عنان سپاه از قبضه ضبط بیرون رفت و طوفان بلا بالا گرفت میرزا عبداللطیف
که اراده بر آن شد چند کس را سیاست نمود و آتش فتنه که اشتعال پذیرفته بود تسکین داد و آوازه
آتش بضبط و دارائی سپاه مشغول شد و بعد از سه روز نعش مغفرت مآل را در محفه نهاده
عازم خراسان شدند و در روز واقعه میرزا عبداللطیف قاصدی معتمد بصوب سمرقند فرستاده
تا از کیفیت حالات میرزا الغ بیک را اعلام دهد و در اثنای راه طایفه از مردم فتنه انگیز بسمع میرزا
عبداللطیف رسانیدند که مهد اعلی گوهرشاد آغا باتفاق ترخانیان قصد غدری دارند چون شاهزاده
خود متلون مزاج بود و محبت بانوی عظمی را با میرزا علاء الدوله معلوم داشت این سخن در ضمیرش جای گرفته
و بغایت متفکر و متوهم شد مفسدان محل خباثت یافته او را بر آن داشتند که مهد علیا و ترخانیان
و امیر نظام الدین احمد را با توابع و لواحق ایشان غارت کرده و هر کرا از وی توهمی داشت بند
فرمود این واقعه در سلخ ذی الحجه میان خوارزمی و سمنان دست داد شاهزاده اردوی بزرگ را
سرکرده و سودای سرداری در دماغ مستحکم گردانیده روانه شد تا بسمنان رسید و در آنجا دستور
اعظم خواجه پیر احمد خوافی و خواجه شمس الدین علی سمنانی که در شب اول آن واقعه پایه از اردوی
خاقان سعید بیرون رفته بودند بموکب شاهزاده پیوستند و بموجب حکم بدستور سابق در دیوان

میرزا

میرزا عبداللطیف مهر ورزید شاهزاده مانند جد بزرگوار خویش صدق و نیاز پیش آورد و در زیارت
مقرب بارگاه حضرت سبحانی شیخ رکن الدین علاء الدوله سمنانی رفت و از روحانیت آن بزرگوار
استمداد همت نمود و از آنجا نهضت فرمود و متوجه دامغان شد داروغه آنجا سعادت نام شقاوت
فرجام دروازه شهر را بسته ابواب علا بر خود گشاد و طایفه توچین که ملازم موکب همایون بوده‌اند
و با آن نازنین علاقه خویشی داشتند هر چند آن بی سعادت را نصیحت کردند مفید نیفتاد و محلات
در اردوی شاهزاده بمرتبه بود که هرگز مثل آن در هیچ زمان نشان نمیداد و عبور از آن مکان بی یراق
مقصود نبود لاجرم میرزا عبداللطیف فرمان داد که لشکریان دامغان را مرکز وار در میان گرفته
و در اطراف شهر افواج سپاه فرود آمدند در شب نخست امیر پیرتغان برلاس از میرزا عبداللطیف
روی گردان شده متوجه هرات شد و شاهزاده بعد از محاربات دامغان را مسخر ساخت فرمان داد
تا هر یک منصور دست بغارت و تاراج برآوردند این مثل مشهور است که گرگ را دوختن آموز
که درین کار راوست سپاهیان در بند جاه نبودند هر چه در ولایت دامغان که اسم شیئی
بر آن اطلاق می‌یافت ربودند و خرمن سعادت را اگر چند رنجشی بود بشفاعت توچیان بخشید و
جناب شاهزاده از دامغان به بسطام آمد و در آنجا مجاوران مزار حضرت سلطان العارفین قدس
سره بعرض رسانیدند که چون میرزا ابوالقاسم بابر درین بقعه شریفه نزول فرمود از جانب جرجان
قاصدان رسیده خدمتش را طلب داشتند و او چون ابر و باد باسترآباد شتافت و کیفیت حال
چنان بود که حضرت خاقان سعید هر سال بعضی از امرای تومان را بولایت جرجان میفرستاد تا از
دشت قبچاق پر خبر باشند و آن سال از امرای عالیقدر در آنملک امیر هندوکه اقامت داشت چون
خبر واقعه ناگزیر آنحضرت بسمع او رسید اول بضبط اسباب دیوان و اموال و جهات امرا اشتغال
نمود و قاصدان سر راه فرستاده تا هر جا که میرزا بابر را دریابند آنجناب را بتوجه جانب
استرآباد ترغیب و تحریض نمایند چون شاهزاده بر التماس امیر هندوکه [illegible] رسید
امیر هندوکه چند منزل استقبال نمود و شرایط خدمتکاری کماینبغی بتقدیم رسانید و مفصل کلها

اسپان معروض گردانیده خیمه و خرگاه و سراپرده و بارگاه و سایر اسباب سلطنت که بازمانده بغارت
مقبول و مستحسن افتاد و مملکت مازندران در قبضه اقتدار نواب کامکار شاهزاده قرار گرفت میرزا
عبداللطیف چون بر این حال اطلاع یافت بر پل ابریشم آمد تحقیق خواست که بجانب ماوراء النهر توجه نماید
باز از آن رای برگشته بطرف سبزوار میل نمود و در اثنای راه بسامع میرزا عبداللطیف رسید که
امیر سلطان شاه برلاس و امیر سلطان بایزید برلاس که بطلب میرزا سلطان محمد رفته بودند مراجعت
نموده بدرگاه میرسند و امیر شیخ ابوالفضل در عراق توقف کرده و امیر نظام الدین احمد فیروز
شاه از راه ترشیز بهرات رفته روز دیگر امرای برلاس باردوی شاهزاده رسیده بدستبوس جانب
میرزا عبداللطیف از سبزوار بنشابور برگشتند و ترخانیان همچنان مقید و محبوس و محفوظ و مضبوط بودند
چون شاهزاده بنشابور رسید شنید که میرزا علاء الدوله ابواب خزاین که سالهای دراز در قلعه اختیار
الدین جمع آمده بود گشاده لشکر فراهم می آورد و جمعی از سرداران بجانب مشهد رضوی فرستاده

ذکر جلوس میرزا علاء الدوله بر سریر سلطنت و گرفتاری میرزا عبداللطیف بقید آفت و دام محنت

سابقا سمت گذارش پذیرفت که در آن اوان که حضرت خاقان سعید رایت توجه بجانب عراق برافراخت
میرزا علاء الدوله را در دار السلطنه هراة بجای خود باز داشت چون آنحضرت رفت تا عالم دیگر گزید
گوهرشاد آغا ایلچیان شمال و صبا بعبادت در نشستاد و ایلچی صفت روز از روی مقصد رسید
میرزا علاء الدوله را از شرح حادثه اعلام داد و جناب سلطنت مآب ابواب گنجهای جهان که اندوخته
بجرد کان بود گشاده چندان با لشکریان و تا شقاوتان داد که در خزانه هیچکس نگنجید در اوایل حال میرزا
علاء الدوله داعیه آن داشت که تختهای گرامی پیش عم بزرگوار خود میرزا الغ بیگ فرستد و از
در مصالحت و موافقت در آید لیکن چون شنید که میرزا عبداللطیف نسبت با مهد علیا گوهرشاد آغا
آن همه بی حرمتی کرده او نیز در مقام خلاف و جدال آمده بجمع آوردن لشکر مشغول گشت در آن ایام چون
از جانب اردوی میرزا عبداللطیف خبری آمد که امرای سپاه از تلون مزاج شاهزاده بتنگ آمده اند
اگر از دور سپاهی بیاید ظفر پناه پدید آید همه روی گردان میشوند و اردوی شاهزاده چندان ضبط

سامانی ندارد و فی الجمله میرزا علاء الدوله از شاهزادگان میرزا صالح و از امرای عظام امیر اویس ترخان
و امیر احمد ترخان را با جمعی از سواران رزم آزمای تعیین فرمود که بر جناح استعجال متوجه نشابور
شوند شاید که دست بردی نموده بپای مردی ایشان مهد علیا و ترخانیان از قید حبس خلاص گردند
امرا در ملازمت میرزا صالح بر جنس در آمده و از آنجا متوجه مشهد مقدس شدند و در آنجا
دانسته که میرزا عبداللطیف فارغ البال نشسته و اعیان سپاه و سایر ایل و الوس از شدت
خوبی و درشت گویی او بجان رسیده اند میرزا صالح و امرا از جانب مشهد بجد و جهد تمام بنشابور آمدند
بر تفصیل آن مهم کماشته و با یکدیگر قرار دادند که در وقت ظلمت لیل بجانب اردوی میرزا
عبداللطیف برسم شبیخون تازند و خاطر از آن قضیه فارغ سازند در صبح شب سردم با بیغر
چون آتش سوزان و بلای ناگهان در قبول میرزا عبداللطیف در آمدند و مهد علیا و ترخانیان از حبس
خلاص کرده و از اردو بیرون برده بر خود کشیدند و صفها راست کرده و سورن انداختند
میرزا عبداللطیف از عادات چرخ این شب همه شب پهلو بر بستر استراحت نهاده بود و در خواب
غفلت فرو رفته چون آواز جوش و خروش گوش او رسید سراسیمه از جای خود برخواست و از
لشکر آنچه میسر شد جمع آورده متشمر جنگ و پیکار گشت و از جانبین سعی و کوشش نموده آتش
قتال التهاب یافت ناگاه از ضعف طالع و بخت بد اسپ شاهزاده بسر در آمده و طایفه از دلاوران
بسر او رانده فتنتش را دستگیر کردند امیر جنید بوته با جمعی از منتسبان و مخصوصان شاهزاده و پیاده سپاه
و گروهی را بشفاعت آشنایان و خویشان بیکبار امان دادند و اردوی شاهزاده بباد غارت و تاراج
رفت و معنی کما تدین تدان بوضوح پیوست چه در همان چند روز میرزا عبداللطیف چنانچه مذکور شد
مهد علیا گوهرشاد آغا و ترخانیان را غارت کرده و حبس فرموده بود والحکم والعظمة لله تعالی و تقدس
القصه میرزا صالح و ترخانیان مظفر و منصور همراه مهد حضرت عصمت پناه نقش سفرت آل شادی و
خرمی جلال بجانب دار السلطنه هراة باز گشتند میرزا علاء الدوله در نهایت عظمت و جلال حشمت و اقبال
تا سعد آباد و جام مهد علیا گوهرشاد آغا را استقبال نموده در آن موضع بسعادت ملاقات آنحضرت مشرف شد

و بعد از آنکه گرد بیشتر نشسته شکر نعمای الهی بتقدیم رسانیدند حکم بانقطاع صدور یافت که میرزا عبد اللطیف را
بشنوده سایر گناهکاران از جانب پدر در آورده و بپایه تخت سلطنت رسانیدند میرزا علاء الدوله از او
پرسید که این همه بدی چرا کردی شاهزاده در جواب گفت که من بدی کردم جزا دیدم تو نیکی کن تا جزای نیکی
بینی بنده دار کامکار ذیل عفو بر عثرات میرزا عبد اللطیف پوشیده فرمود تا جهت او خرگاهی خاص ترتیب
دادند و مستحفظان بر شاهزاده گماشت و اعلام ظفر انجام از سعدآباد جام بعزم دار السلطنه
هرات در حرکت آمد چون در مرکز عز و شرف نزول اجلال فرمود سادات و قضات و اکابر و اشراف
بخدمت توسل جستند و مراسم دعا و ثنا بتقدیم رسانیدند و میرزا عبد اللطیف را بکوتوال قلعه اختیار الدین
سپرده در آن قلعه فلک مانند محبوس گردانیدند و نعش مغفرت مآل در گنبد مهد علیا گوهرشاد آغا
که خوابگاه میرزا بایسنغر است مدفون ساختند و برسم و آیین سلاطین گردون احتشام عزا داشتند و آش
و طعام دادند

ذکر عبور میرزا الغ بیگ گورکان از جیحون و وقوع مصالحه میان آنجناب و میرزا علاء الدوله

چون قاصد میرزا عبد اللطیف از سمرقند رسیده میرزا الغ بیگ را از واقعه گریز حضرت خاقان سعید
اعلام کرد آنجناب اضطراب بسیار کرد آخر الامر خود را در زمره انما یوفی الصابرین اجرهم بغیر حساب
جای داده زبان بکلمه انا لله و انا الیه راجعون گشاد و بعد از ارتکاب وظایف تعزیت خواست که
پیش از آنکه اختلال باحوال مملکت خراسان راه یابد عنان عزیمت بجانب ملک ایران تابد عساکر ماوراء النهر
و ترکستان جمع آورده از سمرقند بیرون آمد و رایت جهانگیری بصوب خراسان برافراخت چون ساحل
جیحون مضرب خیام عساکر گردون مآثر گشت بمسامع جلال پیوست که میرزا ابابکر ولد کهتر میرزا محمد جوکی
بهادر که بعد از فوت پدر حسب فرموده پادشاه هفت کشور دیار ختلان و ارهنگ و سالی سرای
سیورغال او بود در کمال شجاعت و دلاوری و جلادت و بهادری اتصاف داشت جمعی بسیار و حشم
بیشمار جمع آورده داعیه استبداد و استقلال بخاطر در آورد و میرزا الغ بیگ اندیشه بر آن قضیه
گماشته رسل و رسایل بجانب او متواتر داشته وعده‌های جمیل داده آن شاهزاده ساده را رام گردانید
پیش خود برده و او را بشرف مصاحبت خویش امیدوار ساخت میرزا ابابکر صبح و شام بخلعت و تشریف

تمام

تمام ملازمت عم بزرگوار خود قیام مینمود و اما در ناصیه او آثار تمرد و استکبار ظاهر و لایح بود و در
جواب افعال و اقوال میرزا الغ بیگ انکار بلیغ مینمود و از زبان زبان خود طعن و اعتراض میگشود
در این اثنا یکی از امرای برلاس که در دیوان میرزا ابابکر مهر میزد در خلوتی بسمع میرزا الغ بیگ رسانید
که شاهزاده اندیشه غدری در خاطر دارد و این راز را با خواص خود در میان نهاده بنقش خلاف و قطع
صله رحم بر لوح ضمیر مینگارد و چون رعایت احتیاط و حزم بر ذمت همت پادشاهان صاحب رای
ثابت عزم واجب و لازم است میرزا الغ بیگ بتفتیش حال میرزا ابابکر مشغول شده بعد از تفحص بلیغ
تحقق پیوست که شاهزاده در مقام شقاق و نفاق است و دور از منزل محبت و وفاق لاجرم آتش
خشم پادشاه التهاب یافته ویرا بند کرده بسمرقند فرستاد و بنفس همایون از جیحون عبور نموده
قبة الاسلام بلخ را لشکرگاه ساخت و چشم میداشت که میرزا عبد اللطیف باردوی بزرگ را
شتافته در موکب همایون پیوندد چنانچه شاهزاده را در حوالی پل ابریشم خیال گذشته بود که ناگاه قضیه
گرفتاری و حبس فرزند ارجمند شنید بغایت ملول و محزون گردیده و کلی همت و تمامی نهمت بر استخلاص
قرة العین گماشت و با اعیان امرا مثل امیر ابراهیم ایدکو تمور و امیر ابابکر جاکتور و امیر بایزید در آن باب
مشورت فرمود و با ایشان قرار گرفت که با میرزا علاء الدوله از در مصالحه در آیند تا شاهزاده را
از آن حبس خلاص و استخلاص نمایند آنجناب چون میرزا علاء الدوله از عبور میرزا الغ بیگ آگاه شد
در گنجها گشاده زر بر اتراک و اصحاب قبضه و ارباب زور و بازو قسمت نمود و چون نقد در میان خلایق
آمد که هر فردی از افراد جنسی که پیش از آن بده دینار میفروختند و کس نمیخرید بصد دینار رسید القصه
میرزا علاء الدوله سپاهی عظیم مرتب داشته از دار السلطنه هرات بیرون فرمود و منازل پیموده از آب
مرغاب عبور فرمود و میرزا الغ بیگ مولانا مرک صدر را برسالت فرستاد مضمون پیغام آن بود که میرزا
علاء الدوله که مرا بجای اولاد صلبی است و هرگز غبار خلاف او بر خاطر نگذشته اگر عبد اللطیف را فرستد
اساس دوستی استحکام پذیرد و قواعد یگانگی تجدید یابد و تأکید پذیرد در اثنای این اوقات میرزا
علاء الدوله در شنید که میرزا ابابکر از ولایت جرجان بیرون آمده بجهد و بخراسان رسیده و قراولان او

با محمد میرزا که از قبل انجاب در عرصه جام با لشکری خون آشام آرام داشت محاربه نموده او را گرفته میرزا
علاء الدوله در میان دو دشمن قوی تحیر مانده با میرزا الغبیک صلح فرموده مقرر آنکه فاصله میان طرفین چکان
چسکو باشد ذکر معاودت رکن السلطنة والخلافة علاء الدوله بهادر و خلاص میرزا عبد اللطیف و
رکن السلطنه مشار الیه بجانب مشهد و صلح نمودن با برادر خود میرزا ابو القاسم بابر بهادر خان
میرزا علاء الدوله بعد از مصالحه با میرزا الغبیک بدار السلطنه هرات معاودت فرموده میرزا عبد اللطیف را از
حبس بیرون آورده تفقد و دلجوئی تمام نموده هر دو شاهزاده در مجلس خاص نشسته با یکدیگر عهد و پیمان بستند
که با هم خلاف نورزند مشروط بآنکه نوکران میرزا عبد اللطیف را که در واقعه نشابور گرفتار شده اند اکنون
در زندان هرات محبوس گذارند و از خزانه تحفه و هدایا که لایق دانند بماوراء النهر فرستند و مهمات بر این
جمله قرار یافته میرزا علاء الدوله مولانا جلال الدین صدر را ملازم میرزا عبد اللطیف ساخته باردوی میرزا الغبیک
که در مملکت بلخ بود فرستاد و میرزا از آمدن فرزند دلبند که جان کسل فرحناک و خوشدل او را در آغوش
شفقت و عطوفت کشید از بند و زندان پرسش نمود و شاهزاده بهمان مقال مترنم شد که بیت
شرط ادب آنست که در حضرت خورشید : گویند که ما خود شب تاریک ندیدیم : میرزا الغبیک ولایت بلخ را
برسم سیورغال بمیرزا عبد اللطیف ارزانی داشت و او همچون معمور نموده در مستقر جلال خویش نزول فرمود
میرزا علاء الدوله چون از جانب سمرقند خاطر جمع ساخت بر جناح استعجال روانه شد و بجانب مشهد رایات
جلادت برافراخت میرزا بابر در ولایت خبوشان با لشکری چون دریای جوشان مستعد جنگ و پیکار
بایستاد و میرزا علاء الدوله بمشهد رسیده توقف فرمود و جمهور سران سپاه را با لشکری انبوه بجنگ
برادر فرستاد و هر دو فریق چون در برابر یکدیگر صف آرای گشتند بیکبار آن اندیشیدند که اگر در میان اخوان
منازعت قائم شود ولکن که میرزا الغبیک که بحقیقت وارث مملکت است از مصالحت پشیمان گردد و فرصت
غنیمت شمرده به تسخیر ولایت ایران لشکر کشد و اگر برادران با هم متفق باشند آسمان آسان دست تکبر
مقصود حاصل نکند بلکه نیک جهد مطلوب او در نقاب حجاب ماند و بمراد خویش فایز نگردد و در زبانی
که هر دو سپاه کینه جوی شده جوی در مقابل هم صف کشیده بودند امراء یکبار از ایشان در میان میدان

دو در باب

دو در باب مصالحه سخن گفتند کلمات آنجماعت وثیق و قال آن طبقه بسر حد اطناب کشید آخر الامر مهم بصلح
قرار یافت مشروط بآنکه میان مملکت برادران عرصه خبوشان فاصله باشد و در تاکید مبانی مصالحه عهد
و پیمان در میان آورده نیز لشکریان از قتل و نهب خلاص یافته میرزا علاء الدوله در کمال احتشام بجانب
دار السلطنه هرات معاودت نموده در منزل و مقام خویش قرار و آرام گرفت از آنطرف میرزا
بابر باز گشته عنان لشکران بصوب جرجان منعطف گردانیده بعد از طی مسافت در مرکز عزت و مستقر
دولت فرود آمد ذکر عزیمت میرزا ابو القاسم بابر بجانب ساری میرزا ابو القاسم بابر چون رایت
مراجعت برافراشت و در استرآباد نزول اجلال فرمود استماع نمود که والی ولایت ساری
امیر شمس الدین محمد رفته از نقد فرمانبرداری بجهد واست و پای از دایره خدمتکاری کشیده چون
پرتو این خبر بر صفحه ضمیر انور تافت فرمان همایون باستحضار سپاه و امرا و مقربان بارگاه و شرف نفاذ
یافت بعد از تقدیم مشورت امیر هندو که با جمعی از سپاهیان بر سبیل منقلای در حرکت آمد میرزا بابر بنفسه
موکب منصور از عقب ایشان بر سمت ساری روانه شد والی آنجا چون مجال محاربه نداشت بر حسب ضرورت
خاطر بر جنگ نهاد و گردان هر دو کشور و مبارزان هر دو لشکر نزدیک یکدیگر رسیده دست تیغ
و شمشیر بر دند و دوران راههای سخت و پشتهای پر درخت فوجی از ماندهای ایشان از کمین بیرون جسته
در برابر تیغ منصور فراق پیدا شد و مسالک بر سپاه پادشاه و ممالک بسته شد چند از ایشان بشهادت
رسانیدند و باقی لشکر منصور از هم فرو ریخته منهزم گشتند امیر هندو که امیر فدای داد با طایفه تیغ منصور
گریزانیده بود نیز بار خورده و بزخم سنان آتش بار بشیران خاک را از پای در آورده بدستگیر
گرفت و بپای ساری بود چند تیر کاری خورده و جسته خود را بامنی رسانید و بعد از دو سه روز
بآن زخمها وفات یافت بقیة السیف شب و تکاز احصار ساختند میرزا بابر چون باد از عقب امرای جوان
شب در آمد از کثرت سیل و کثرت گل و وحل مجال حرکت نماند موکب همایون در همان محل رسیده بود
نزول فرموده مقداری از شب گذشته معدودی چند باردوی اعلی آمده و شرف عرض رسانیدند
که افغان لشکر منصور را بر ... شکست داده متعاقب ایشان جمعی رسیده و موافق کرده اول گفته شیخ منصور

که از صدمت جنگ گریخته بود بپا و پس شهر از شرف شد و معهود چنین داشت که امرا و سپاه متفرق گشته اکنون
مناسب چنان می‌نماید که پادشاه بجانب لشکرگاه مراجعت نماید میرزا بابر ازین سخن برآشفت و گفت حالا
که امرا و سپاه دور از چشم من جمعی واقف شده اگر از آسمان تیر باران بظهور آید و از جنگل سپنان روی نماید
برای چه کرده اند و در کنار ایشان نهم مراجعت محالست و شب در آن منزل گذرانید و علی الصباح
نهضت فرمود و چون اندک مسافتی قطع فرمود از جانب امرا قاصدی رسید و پیغام ایشان رسانید
که دشمنان خذلهم الله متذبذب النفس پراکنده شده بودند ثریا آسا مجتمع گشته اند اگر چه بیمن فال همای
اقبال بر سر این سوختگان آفتاب فنا انداخته امید که رفت حیات ازین مرقاب هلاک بساحل نجات
رسانیم میرزا بابر از استماع این خبر چون آتش برافروخت و در حرکت مسارعت نموده باز بجنین
امرا پیوست و بقیه آن روز در آنجا توقف واقع شد روز دیگر پادشاه جهانبان بعزم رزم روان شد
و هنوز فرسنگی نرفته بود که خبر انهزام مخالفان رسید و از وقوع این فتح مبین مراسم شکر الهی بتقدیم
رسانید لشکریان غنایم بسیار گرفته مجموع بجره بیاره و کان استظهار گشتند حاکم ساری مجتبی و سرداران
امان بمقام اعتذار و استغفار آمده شخصی بپایه سریر اعلی فرستاده که اگر پادشاه عنایت فرموده
بر جرایم این کمینه در گذرد مدت العمر بجاده عبودیت مستقیم باشم میرزا ابوالقاسم امیر مولانا
شمس الدین محمد بخاری صدر با استمالت و رسالت سید شمس الدین محمد ارسال فرموده و مولانا پیش از
رفته جناب سیادت مآب اظهار انقیاد و تضرع نمود و مولانا محمد صدر بازگشته صورت حال
بعرض رسانید و یکی از معتمدان سید را همراه آورده و میرزا بابر در صدد تربیت آنجناب آمده التفات
بسیار کرد و چند روزی بعد ساری را بفرزند و هم خویش مزین ساخت و یکی از امرای کبار را پیش
امیر سید شمس الدین فرستاده محمد از جمله نشستگان خاندان عصمت راه استظهاری نمود جناب
سیادت پناه این معنی را وزنی عظیم دانسته متقبل شد که چون اسباب مهیا سازد هر وقت که اشارت
عالی نفاذ کرده دختر با صد خاندان سیادت را که در حجره عصمت تربیت یافته ارسال نماید میرزا
بابر فاقت ولایت ساری را بسید شمس الدین محمد ارزانی داشته بجانب استراباد در حرکت آمده و با

دیگر سکه

دیگر سکه و خطبه بنام در آن مملکت و لقب همایون آرایش یافت و شیخ منصور که اجتهاد خطا کرده بود خبر فرزند
بسمع اشرف اعلی رسانیده بود مخاطب و معاتب گشت و در خلال این احوال خاین بی‌خلفت و بخشنده
بیت جناب میرزا بابر را فرزندی خورشید طلعت مشتری هیبت کرامت فرمود و میرزا شاه محمود
انتظام یافت و طویهای عظیم و جشنهای قوی ترتیب دادند و ولادت شاهزاده در شهور سنه اثنین
و خمسین و ثمانمائه اتفاق افتاد **ذکر عزیمت میرزا علاءالدوله بجانب اندخود و شبرغان و موجب آن متفرق**
شدن رعایای مملکت مذکور از تعرض لشکریان سابقاً مذکور شد که یکی از شروط مصالحت
شاهزادگان آن بود که میرزا علاءالدوله نوکران میرزا عبداللطیف را که در واقعه شاه رخ گرفتار شده
بودند نجرپستند و از خزانه عامره آنچه لایق و مناسب داند ارسال نماید میرزا علاءالدوله که بکثرت خزاین
واعوان و انصار استظهار تمام داشت از آن شروط یاد نکرده و میرزا عبداللطیف چند نوبت
قاصدان فرستاده گرفتاران طلب نمود میرزا علاءالدوله آن سخن را کان لم یکن انگاشت و آن کلمات
از نتایج پریشانی دماغ او پنداشت مع ذلک میرزا صالح را با طایفه امرا بجانب بلخ فرستاد تا از آن
حدود بر حذر باشند چون آمدن میرزا صالح مسموع میرزا عبداللطیف گشت و حال آنکه او را از دواعی
شاه بر صورت ناملائمی در خاطر داشت و تا خبر در فرستادن نوکران علاءالدوله آن کدورت گشته
ناگاه ایلغار کرده بر سر میرزا صالح تاخت و عقد جمعیت او را از هم گسیخته پریشان ساخت گویند که
صالح را چندان مجال نشد که پای در رکاب آورده خود را از آن مهلکه بیرون اندازد بمشقت تمام کشیده بمیرزا
علاءالدوله پیوست و کیفیت حادثه را باز نمود میرزا علاءالدوله از استماع این خبر برآشفت و در روز
نوکران میرزا عبداللطیف که در زندان بود بند برانگیخت با آنکه فصل زمستان بود لشکر جمع آورده
متوجه بلخ و شبرغان شد میرزا عبداللطیف در استحکام برج و باره بلخ اهتمام تمام نمود و قاصدان بتعجیل
پیش میرزا الغ بیگ فرستاده آنجناب را از صورت واقعه اعلام داد میرزا الغ بیگ ایلچی نزد میرزا علاءالدوله
روان کرده پیغام فرمود که چون اساس محبت توکید یافته در آن باید کوشید که روز بروز رونق
زیاده یابد نه بیندیشد اگر از عبداللطیف حرکتی ناپسندیده صدور یافت وظیفه آن بود که اعلام آنجناب

نمودی تا بتادیب پادشاهانه نمود بکشتی اکنون صلاح آنست که عود نماید و لشکر را از غزای مملکت
چون این پیغام بمیرزا علاء الدوله رسید عزم معاودت بجزم فرمود و لشکریان آنجانب ولایت
خود و شبرغان را غارت کردند و مردم را اسیر گرفتند و شاهزاده مراجعت نموده در نواحی چچکتو
حصاری فرمان داد و چون از شدت برودت هوا و لشکر بزندگی در مجال سخت بتنگ بود از لشکر
حوضهای از بلاخشت پخته نقل کردند و بنا بر آنکه سپاه قیاتزا که بساختن آن حصار مشغول بودند بغیر از گندم برنج
قوت دیگر میسر نشد آن قلعه را قلعه تورماج نام کردند بعد از تکمیل قلعه تورماج که بهرکرد رونق و رواج یافت
میرزا علاء الدوله بدولت اقبال بدار السلطنه هرات بازگشت و در مستقر عز خویش نزول اجلال
فرمود و بقیت آن زمستان در منازل دلکش بفر اقبال گذرانید چون فصل شتا بنهایت انجامید و موکب
بهار رسید سبزه و ریاحین در اطراف چمن و باغ دمید میرزا علاء الدوله جهت ختان فرزند ارجمند
میرزا ابراهیم ترتیب طوی عظیم فرمان داد و باغ زاغان را بابان زلف عروسان چهار اسپند و چهار طاق
بست ابواب عیش و عشرت بر روی خود گشاده حکم مطاع نفاذ یافت که خلایق ترخان باشند و
هیچکس را بارتکاب مناهی و ملاهی مواخذه ننمایند جناب پادشاه و مقربان درگاه و افراد لشکریان
بلکه مجموع ترک و تاجیک خراسان که در آن اوان در دار السلطنه هرات جمعیت منطوارق العادات
بود دامن نشاط و خرمی گرد و بساط عیش مهید داشتند ناگاه روزگار بمقتضای طبیعت خود عمل نمود و کیفیت
مضمون ان النعیم لا یکدره الدهر بوضوح پیوست فلک کبود پوشش سنگ تفرقه در شیشه خانه جمعیت اهل
ذوق و نوشخواری انداخت بیان این سخن آنست که روزی که مقرر بود که آش عام دهند و وضیع و شریف و شاه
و گدا در یک انجمن در مسرور سرور یک جام که حلوا باشد از نمین بر لب نشد کسی آمد خبر آورد که میرزا الغبیگ
بنفس خود با لشکری زیاده از تخمین و حد و عد در رود قاسمی که دو فرسخی اندخود است ... بهرات تحویل
فرمود شادی بغم و سور بماتم تبدیل یافت میرزا علاء الدوله و ارکان دولت بساط نشاط در نوردیدند
و بکار رزم پرداختند از مجلس بزم اعراض نمودند ذکر محاربه میرزا علاء الدوله و میرزا الغبیگ گورکان و انهزام
سپاه خراسان و نتایج حال ایشان چون میرزا علاء الدوله و نوکران میرزا عبد اللطیف را که بقربیتادن ایشان

وعده کرده بود و گشت و از خراین و دفاین حضرت خاقان سعید بسمرقند بسیج نفرستاد و لشکر کشید و بجانب بلخ
و شبرغان رفت و آن مملکت را زیر و زبر گردانید و بازگشت این قضایا میرزا الغبیگ را باعث آن شد
که بجانب ایران لشکر کشد و بمقتضی المکافات فی الطبیعة واجبة عملها یا لا جرم با عساکر بی‌حد در زمستان
بعزم تسخیر خراسان از آمویه عبور نمود و میرزا عبد اللطیف با لشکری قندز و بقلان و ارهنگ و بالی
سرای و ختلان و بلخ و اندخود و شبرغان و فاریاب آمده و در مرغاب بدان جانب پیوستند و باتفاق
دفع میرزا علاء الدوله را وجهه همت ساختند میرزا علاء الدوله چون از توجه طالبان ملک آگاهی یافت
در گنج بگشاد و افواج حشم و طبقات خدم را از زر بسیار داد و چون اسباب سپاه شماره عدد ترتیب
و تنظیم یافت بدستور زمان حضرت خاقان سعید امیر محمد صوفی ترخان و امیر ابوسعید را بحکومت
و داروغگی هرات تعیین فرمود و قلعه اختیار الدین را با چهار هزار تومان نقد که از جمله هژده هزار
مانده بود با قاجاجی شیخ که در زمره معتمدان او انتظام داشت سپرده و مولانا احمد یساول که از جهت
یاتلکان دربرگشیدگان بوده محل اعتماد بقلعه عماد که مشهور بگنج قارون واند ... گاو پس و فریدون
بود فرستاد و از مستقر دولت خویش نهضت فرمود و میرزا الغبیگ با حشمتی هرچه تمامتر روز و شب
مانند فلک دوار در حرکت آمده از شبگیر نیاسوده و چون قمر در سیر سیارهت نموده بمنازل می‌پیمود
آب مرغاب گذشته قریب بتراب رسید میرزا علاء الدوله چون از کوشک شیخ عبور نمود بر خاطر
خطیرش گذشت که با عم بزرگوار از در صلح و صفا در آید و آتش منازعت که بالا گرفته برشحات جام
مصادقت منطفی گرداند این معنی در خاطرش رسوخ یافته از مخصوصان خود را بشهر روانه کرده تا از جناب
ارشاد مآب سالک مسالک صلاح و سداد ناسک مناسک خیار و صاحب ضمیر انور شیخ بهاء الملة و الدین
عمر التماس نماید که قدم رنجه فرمایند و در باب مصالحت سخن گویند تا باشد که بیمن التفات ایشان چندین هزار
کس از قصد خون و مال یکدیگر بازایستند چون فرستادگان بخدمت آن بزرگوار رسیدند پیغام بگذاردند
ملتمس ایشان پسند دل افتاده و جناب شیخ الاسلام اعظم با جمعی مریدان و معتقدان روانه شد و یکی از جمله
سوداران بود جناب مخدومی ابوت مآبی موازی بیست هزار دینار کبکی رخوت همراه خویش گردانیدند

این گله با وجود ضعف پس جرأت نمود و بعرض رسانید که قمر در طریقه محترق است اگر بسکتر روید غنیاء انجاب
این گله را دشنام دادند و فرمودند که طریقه محترقه با شیخ و مریدان او چه نسبت دارد از وصول جناب دولت
پناهی آن دو لشکر مانند بحر اخضر در جوش و خروش آمده روی توجه بیکدیگر نهادند میرزا الغبیک جوانغار
بمیرزا عبد اللطیف سپرده برانغار را بامرای نامدار که در سلک اهتمام میرزا عبد العزیز انتظام داشتند
تفویض فرمود و بنفس همایون در قول قرار گرفت و چند قشون از بهادران نامدار در ظل رایات فتح
آیات جای داد تا اگر احتیاج افتد آماده کار و مستعد کارزار باشند میرزا علاء الدوله از جانب برانغار
چشم امید از فروغ تیغ میرزا صالح و اتباع او روشن بود و جوانغار از لمعان سنان میرزا خلیل سلطان
منور و مزین و خود در قول آرام یافته چند امیر تومان با لشکرهای گران پوسون کومک مهیا بودند
و چون آن دو لشکر شده خوی پرخاشجوی در برابر هم بایستادند میرزا عبد الله شیرازی از صف بیرون
بجانب الغبیک رفت و این معنی موجب وهن و فتور لشکر خراسان گشت میرزا علاء الدوله از این حرکت بی
جایگاه از جای رفت و خاطر نفیس مشوش و پریشان شده با وجود اینحال دلیرانه بر جنگ و حرب
و تحریض می‌نمودند بر اتقای نام و ننگ دلالت فرمود و آن دو لشکر نامور بر یکدیگر ریختند و خاک
معرکه را بخون مبارزان برآمیختند عاقبت آثار ضعف و فتور بر صفحات روزگار سپاه [illegible]
خراسان ظاهر و لایح گشت سمرقندیان چیره شده برانغار و جوانغار میرزا علاء الدوله از جای برداشتند
شاهزاده بر قدر میسور در قلب بوقف نمود و چون دید که مهم نوع دیگر است و تیر از معرکه گذران
بر نفت میرزا الغبیک تایید و نصرت ربانی اختصاص یافت میرزا علاء الدوله از جنگگاه بیرون
رفته متوجه قلعه عماد شد و ابواب خزاین گشاده مال فراوان بنوکران ملازمان داد و از
آنموضع عزم ملاقات برادر کهتر میرزا بابر روی با ستراباد نهاد و چون بآنجا رسید اجتماع سعدین دست
داد و برادران بدیدار یکدیگر اظهار استبشار نمودند میرزا بابر بتفقد و دلجویی برادر زبان بگشود و گفت
خاطر جمع باید داشت که هیچ چیز از ملک و مال و لشکر دریغ نیست مهد علیا گوهرشاد آغا و برادر او امیر محمد
ترخان و خواجه امیر احمد خوافی و امیر سلطان ابو سعید داروغه که در هرات بودند چون خبر انهزام میرزا علاء الدوله

شنیدند

شنیدند بر جناح استعجال متوجه عراق گشتند امیر سلطان ابو سعید در اثنای راه گرفتار شد و دیگران بسلامت
رفته بجایی رسیدند چون کوکب بخت میرزا الغبیک بدرجه شرف رسیده مظفر و منصور گشت لشکر را
از کشتن مخالفان منع فرمود و بر حال زاریشان بخشید و عساکر منصور از کثرت غنایم معمور شدند میرزا الغبیک شکر
نعمای الهی بجای آورد و فتحنامه ها باطراف آفاق فرستاد و با آنکه میرزا عبد اللطیف در نمودگاه آثار
جلادت و شجاعت بنوعی بظهور رسانیده بود که دوست و دشمن آفرین کرده زبان بتحسین گشاده
میرزا الغبیک فرمان داد که منشیان بلاغت شعار جلدوی این فتح نامدار بنام فرزند کهتر او میرزا
عبد العزیز نوشتند و این معنی بر مزاج شاهزاده گران آمده کدورتی بکدران بر ضمیر او راه یافت
همایون از موضع ترناب کامران و کامیاب بجانب دار السلطنه هرات نهضت فرمود و سپاه سمرقند
در منزل چهل دختران حضرت ولایت منقبت شیخ بهاء الدین عمر و اصحاب ایشان را غارت کردند بابان
جناب مغفوری مرحومی ابوی حکایت کرد که جمعی ترکان در صحرای چهل دختران پیش آمدند و چهار قطار
شتر را که رخوت و اقمشه بران بار کرده بودیم از دست من ربودند با ایشان گفتم که این اسباب
بعزیزی که از ملازمان و مخصوصان شیخ زمانست تعلق میدارد جواب دادند که ما این چیزها را از تبریزی
میبریم القصه میرزا الغبیک هم در آن منزل با حضرت ولایت منقبت ملاقات کرده دعوت نمود تا الاغان
شیخ بزرگوار باز دهند و تعظیم و احترام نمودند و این معنی بر میرزا الغبیک مبارک نیامد و شرح زوال او
مشروح مذکور خواهد شد انشاء الله تعالی میرزا الغبیک مرکز دولت و مستقر خلافت حضرت خاقان سعید
سادات و قضات و علما و اشراف و اعیان دار السلطنه هرات برسم استقبال استعجال نمودند میرزا الغبیک
بر سریر عزت تمکن یافته آفتاب عدل و احسان او بر اطراف و اقطار ممالک خراسان تافت و قمبران
وزیر و سیستان را در کنف عاطفت مرحمت خویش جا داد امیر جلال الدین محمد ولد امیر سلطان شاه
برلاس که مصحوب میرزا خویش و بتغافل در حوالی مرغاب از میرزا علاء الدوله روی گردان
شده بودند بخدمت میرزا الغبیک رفتند و در تاریخ فتح مذکور گفته‌اند **بیت** مظفر الغبیک کشورکشای
که در سلطنت بد اساسی عجیب ۞ چو لشکر بسوی خراسان کشید ۞ میسر شدش فتح و فتحی عجیب ۞ خرد ابلی

نصرت لشکرش بتاریخ گفت ان فخا قرب امیر جلال الدین محمد بلطف طبع و حدت ذهن در میان ترک و تاجیک
اشتهار داشت و سبب آمدن میرزا الغ بیک بخراسان و انقراض دولت میرزا علاء الدوله بتحقیق سلطانشاه
برلاس بود و از غرایب حکایات آنکه میرزا عبد اللطیف در قلعه اختیار الدین محبوس بود و میرزا علاء الدوله
در باب ابقا و اعدام او مشورت فرمود امیر شیخ حاجی برلاس که از زمره امرای عظام انتظام داشت گفت
رای من آنست که میرزا عبد اللطیف را بر چوب دار استوار بندند و امرا را تکلیف نمایند تا او را تیرباران
کنند اما نخست کسی که او را تیر زند امیر سلطانشاه برلاس باشد چون اراده ملک قدیر مقتضی تقدیر نکرد
این اندیشه و تدبیر بود بر رای امیر شیخ حاجی عمل ننمودند عاقبت امیر سلطانشاه بسمرقند گریخت و میرزا الغ بیک را
بافسون و دمدمه بخراسان آورد فی الجمله میرزا الغ بیک بر سبیل جهانبانی برآمد قلعه تره بو که در شرقی
شمالی هرات واقع است و از آنجا تا شهر دوازده فرسخ است و در آن ایام مشحون بذخایر فراوان و
اجناس و نقود بی پایان بود و یکی از معتمدان میرزا علاء الدوله بمحافظت آن قیام مینمود مسخر شد و همچنین
حصار اختیار الدین که باهتمام آقا حاجی بیک ارتباط و انضباط داشت بسعی میرزا عبد اللطیف که در حین حبس
با او طریق اختلاط و التفات مسلوک میداشت و او نیز بلوازم خدمتگاری قیام مینمود مفتوح گشت و
اجناس بیقیاس و مبلغ خطیر از نقود در قبضه اقتدار شهریار فلک مقدار آمد و مبلغ دویست تومان
نقد که تعلق بخاصه میرزا عبد اللطیف داشت در آن حصار مخزون بود و با آنکه میرزا الغ بیک از فتوحات
و غنایم خراسان هیچ چیز بفرزند ارجمند نداد و در آن دویست تومان نیز مضایقه نمود و این صورت سبب
زیادتی وحشت و کدورت میرزا عبد اللطیف گشت میرزا الغ بیک پرتو التفات بر حال جناب افادت
مولانا اعظم قدوة الکبار الامم مولانا قطب الدین احمد امامی انداخته خدمتش را منصب صدارت ارزانی داشت
و مرتضی اعظم سید عماد الدین ولد سید زین العابدین جنابدی را در دیوان وزارت نصب فرمود و میرزا
یار علی که امیر خلیل الله تردانی او را بخراسان فرستاده بود و بواسطه آثار فتنه که پادشاه در ناصیه
او مشاهده مینمود بند کرده سلطان ابوسعید داروغه قرین گردانید و بحصار تربت توفرستاد و
موکب همایون بجانب مشهد مقدس رضوی در کنف دولت و اقبال نهضت فرمود

ذکر

ذکر عزیمت میرزا الغ بیک کورکان بجانب جلکای رادکان و حرکت آنجناب از آن مکان بجد و جهد تمام

میرزا علاء الدوله چون میرزا بابر بپیوست هر دو برادر در مخالفت میرزا الغ بیک موافقت نمودند جمعی از
کرنگان و دیگر از سپاهیان ایشان قوی شدند و خلقی کثیر در ظل شاهزادگان مجتمع گشتند و طایفه از امرای آن
حضرت که در عقب هزیمتیان رفته بودند بجام رسیده از اجتماع آن دو شاهزاده آگاه شدند و عرضه
داشتی بپایه سریر اعلی فرستادند و کیفیت حال باز نمودند میرزا الغ بیک چون بر مضمون عرضه داشت اطلاع یافت
با لشکر از پیش آمده و بمشهد مقدس شرایط زیارت بجای آورد و جمعی از امرا بتسخیر قلعه کلات فرستاد و
آن قلعه بود از زمین دور و با آسمان نزدیک و اسپ تیلا و استعلا بانوع منیع بی و کوشش و
انسانی مرتفع و بعید مینمود و چون آن معنی بر رای انور روشن گشت که فتح قلعه جز بتقدیر ربانی میسر نشود
قاصدی فرستاد و امرا را طلب داشت و رایت توجه بجانب الکه رادکان برافراشت و در چهار باغ
آن موضع چند روز اقامت داشت و در آن مقام ایلچی میرزا بابر رسیده تحف و هدایا بموقف عرض رسانید
میرزا الغ بیک اظهار رضایت کرده ایلچی را بصنوف نوازش اختصاص داده بازگردانید و متعاقب ایلچی
روان شده و تا اسفراین عنان بازکشید میرزا عبد اللطیف و میرزا عبد الله شیرازی با گروهی انبوه به بسطام
فرستاد و فرمان داد که میرزا عبد الله باستراباد درآید و آثار تسلط و اقتدار بظهور رساند و میرزا
الغ بیک از پل ابریشم رفته معاودت نمود و میرزا عبد اللطیف که در سرحد بسطام مقام داشت چون از مراجعت پدر
آگاه شد بر فور بازگشت و از معاودت بی موجب میرزا الغ بیک وحشت او در خاطر او قوت پذیرفت از مخبران
صادق القول منقولست که میرزا الغ بیک تا الکه بسطام برفت میرزا علاء الدوله و میرزا بابر بعراق درآمده
در سلک ملازمان میرزا سلطان محمد انتظام یافتند میرزا الغ بیک در اثنای راه بمرضی صعب گرفتار شده فتنه
شد آنگه از اجماع میرزا الغ بیک کردند که خدمتش بار رحیل بر بندد آنجناب طایفه از خواص و مقربان را روانه داشت
تا شاهزاده را بجهت آنکه بمشهد آورده و در آنجا کیفیت حال بر میرزا الغ بیک ظاهر شد و فرمود تا اطبای حاذق
بمعالجه میرزا عبد اللطیف قیام نمودند و شاهزاده بمرض بالینی بتوانی برگرفته تحت کامل یافت الحمد لله علی ذلک ذکر
میرزا یار علی ترکمان از حصار تربت بچهار مره شهر و فرار او از استماع وصول پادشاه بخراسان و ورود آن در ماوراء النهر

که میرزا یار علی و سلطان ابو سعید دار و غه در قلعه نره و محبوس بودند کمان سلطان ابو سعید سودائی در میان
کلیج نقب کرده پیش او فرستادند و دو عزیز بو سعید بودند بند از پای خود برداشتند و چند تن با خویشتن
یار ساخته تیغ در اهل قلعه نهادند و بعضی از مستحفظان کشته بقیة السیف امان خواستند و از سر اخلاص کمر
بستند و بار دیگر یار شدند میرزا یار علی سلطان ابو سعید را رخصت داد و از قلعه بیرون فرستاد و اموال
بی نهایت را که در قلعه مخزون بود تصرف نمود و بطمع زر گروهی انبوه پیش او جمع شدند و میرزا
یار علی دست سخاوت گشاده نقد بیشمار و جنس بسیار بمردم تفرقه کرده و تسخیر شهر هرات رایت عزیمت
برافراخته بولایت کروخ در آمد و امیر بایزید پروانچی که در شهر حاکم بود از وقوع این حادثه آگاهی یافته
مسرعان پیش میرزا الغ بیک فرستاد و برج و باره هرات محفوظ گردانید و حکم فرمود که هر که از اهالی آشنا
باشد بعزم رزم میرزا یار علی از شهر بیرون رود و مردم تازیک چنانچه گفت خیابان بیرون رفتند ترکان
سوار شده روی بکروخ نهادند چون بدان حدود رسیدند میرزا یار علی صباحی بر ایشان تاخت
و همه را غارت کرده مردود ساخته بگرفت اما هیچکس را بجان تعرض نرسانید و از جهات اهالی هرات
احوال اعوان یار علی منتظم گشت و بظاهر شهر رسیده فرود آمد و مردم بیرون دروازه روی آشتی نمودند
و طایفه از اوباش و لئام جمعی از نوکران امرا که در آن ایام بی اعتبار و احترام بودند در صحبت
او مجتمع گشتند و خدمتش از مرتبه هر چه تمامتر محاصره آغاز نهاد و امیر بایزید باتفاق قضات و اکابر
و اعیان در امر حصار داری سعی و اجتهاد تمام مینمودند و بزخم پیکان جگردوز ترکان سمرقند
تنگ داشتند که مخالفان پیرامون خندق گردند و کار رعیت نیز در محاربه و معامله بجان میکوشیدند
و بقدر وسع و امکان مساعی جمیله بتقدیم رسانیدند و لطفا از مراسم جنگ و پیکار غافل و فارغ نمی بودند
و در خدمتگاری و جانسپاری تساهل و تغافل نمی ورزیدند و بدین طریق چند شب تیره و روز
روشن که در چشم شهریاران آن تیره بدان و تیره می شمرد بسر می بردند تا روزی یار علی با جمعی
در برابر برج سعادتیان جنگ پیش آورده بکنار خندق آمدند ناگاه جمعی از ایشان پیره ور سر کشیده فوج
در دست گرفته بتعجیل بر آمدند و بر محل متین در دیوار شهر بسته دم هراسی بر ترکان استیلا یافته

از روی باره دیگر گریختند و ناوکهای ترکان تیر از هم فرو ریختند در این حین طایفه از تیراندازان تاجیک اتفاقی
پیش نهادند و بر مخالفان که بنقب دیوار مشغول بودند تیرباران کردند و یکی از سرداران ایشان که از
آب خندق میگذشت بآتش جهنم فرستادند آن قوم بی باک جیره که داشتند از خاکریز بیرون آمدند
پاک بگریختند و تا رسیدن ایشان بکنار خندق زمرهٔ از آن سپاهیان زخمدار و افگار شدند و از زخم
شست تقدیر تیری بدوش یار علی نیز رسید و بعد از دو سه روز از جانب میرزا الغ بیک امیر اسمعیل
صوفی ترخان برادرزاده گوهرشاد آغا با دیگر امرا بدو شهریان رسیدند و شبانه در وا[ز] آمدند
و اهالی هرات را قوت و شوکت زیاده شده یار علی هر چند جهد کرد نتوانست که دست در گردن مقصود
حاصل کند و او و اتباعش عاجز و متحیر فرو ماندند در این اثنا میرزا الغ بیک از مشهد بازگشته بجد و جهد هرات
رسید و یار علی مغرور از نفحات لشکر منصور قرین حل شور را طالع منحوس بر اسبه رو پوش از شهر
برخاست و لئام و عوام که پیش او مجتمع آمده بودند پریشان شدند میرزا الغ بیک در دار السلطنه هرات
نزول اجلال فرمود و امیر بایزید بعرض رسانید که اگر مردم بیرون شهر با یار علی یار نمیشدند کار او بدین
مرتبه نمیرسید و چندان خیانت کرده که آتش خشم جهانسوز اشتعال یافته حکم شد که محلات ظاهر هرات را
برابر قسمت نموده غارت کنند و در آن هنگام سرما بمرتبه بود که خون در بدن منجمد میگشت لشکریان
دست بغارت و تاراج بر آورده در هیچ جمین بسیار نگذاشتند بعد از سه روز که الطلق علیه الاسم
الشی در دست کسی نمانده دریای مرحمت شهریاری در تموج آمده فرمان شد که سپاه دست از آن
کار باز داشتند مردم بیرون گریان و مویان در آن سرمای قوی بدعاگوئی و ثناخوانی میرزا الغ بیک مشغول
شدند و این صورت در اواخر رمضان واقع شده و در روز عید امنی از رفقا شخصی که مرجع از اموال موزون سنی
و پوشیدنی داشت روزگار آن زمان بتاراج حادثات داده بود و گرسنه و برهنه در مراسب میرزا الغ بیک
میدوید و میگفت ای پادشاه عادل خوش عیدی مسلمانان و درویشان دادی حق تعالی بر عمر و دولت
برکت کناد میرزا عبداللطیف که بموجب فرمان در مشهد مانده بود چون آوازه توجه میرزا بابر بشنید بی توقف
بجانب هرات روانه شده بدیدهٔ بزرگوار پیوست میرزا الغ بیک عزیمت سمرقند جزم فرمود و نقش خواب

خاقان سعید را بآن صوب روانه داشت و طایفه از اهل هنر کوچانیده بدان دیار فرستاده و فرمان داد
بعضی از بدایع تربت نقل کنند از آنجمله چند زوج در دولاد که حضرت خاقان سعید از تبریز آورده بود و بر
مدرسه علیا که گوهرشاد آغا منصوب ساخته بموجب فرمان بماوراءالنهر نقل کردند و همچنین خزاین و نفایس فراوان
بموجب فرمان واجب الاذعان بآن طرف بردند میرزا الغ بیگ سلطنت هرات را از بیم زوال
اشتغال ایمن نبوده و از شاهزادگان طالبان ملک مأمون و محروس نبود میرزا عبداللطیف رازنی داشت
و شاهزاده مشارالیه بعد از روزی چند از صدمات سپاه میرزا بابر در تاریکی شب فرار برقرار
اختیار کرد چنانچه بعد از تحریر چند سطر مذکور خواهد شد ان شاء الله تعالی **ذکر نهضت میرزا بابر**
بجانب دارالسلطنه هرات و کشتن یارعلی ترکمان و دیگر قضایا و حکایات میرزا بابر چون در مرو [?] و بسطام
و دامغان شنید که میرزا الغ بیگ از پل ابریشم بازگشت بدولت و سلطنت خویش امیدوار شده و لوای
توجه از عقب او برافراخت و تسخیر شهر هرات بلکه مجموع دیار خراسان را وجهه همت ساخته و
هرچه تمامتر در حرکت آمده در الوار [?] شبگیر بهیچگونه تقصیر جایز نمیداشت و با لشکری مانند شیر ژیان بسمت جنگ
و چون الغ بیگ در آن روز تا مشهد مقدس آمده امیر هندوکه را با فوجی از بهادران نامدار بجانب مرو
فرستاد و چون [illegible] استماع نموده بود که میرزا الغ بیگ بآن راه عازم سمرقند گشته و فوجی از بهادران
نامدار از آن طرف هرات روانه داشت و بنفس همایون عازم سرخس شد امیر هندوکه منازل بعید را
منزل یکی ساخت در آن زمان که سپهر دوار بر ثوابت و سیار آرایش داده بحوالی اردوی میرزا
الغ بیگ رسیده و امیر ابراهیم الکوتیمور که بر ساقه لشکر بود گرفت و مقید ساخت و غنیمت فراوان بدست
آورده و بسیاری از لشکر جغتای را بکرداینده [?] مراجعت کرده عازم دارالسلطنه هرات شد میرزا الغ بیگ
بمعبر آمویه پل بسته عبور نمود و لشکریان جغتای گذشته بودند و بعضی میگذشتند که قوم اوزبک رسیده دست
بغارت و تاراج برآورده و سپاه سمرقند بهزار جان کندن خود را بکنار رسانیدند میرزا الغ بیگ در آن ساحل
[illegible] اسلاق فرموده و نعش خاقان مغفور را بآئین تمام روانه سمرقند گردانیده و در گنبد حضرت
صاحبقران مغفور مدفون ساختند میرزا بابر فوجی از سپاه فیروزی آیات که بجانب هرات فرستاده بود

منازل بعیده

منازل بعیده در قصبه توشیخ [?] نزول فرمودند میرزا عبداللطیف خبر ایشان شنیده و بعد از تحقیق
آنکه در روز دو هلال میل الغزالی [?] و قصه مظفر بر زبان آورده با خیل و حشم روی براه نهاد و لشکریان
میرزا بابر که رأس و رئیس ایشان بای خواجه و هندوکه بودند بهرات درآمدند و ظلم و بیداد آغاز نهادند و
یارعلی از قلعه تره تو روانه شده و بظاهر دارالسلطنه هرات رسید چون بای خواجه و خیل متعرض مردم شدند
و از مردم ستم خبری میرسید جمیع خلایق از حرکات ایشان متنفر شده و شب جمعه هنگام سحر طایفه از ایشان
یقین یارعلی را از جانب دروازه عراق بشهر درآوردند امرای میرزا بابر بجای قلعه اختیارالدین بردند
در روز دیگر بعهد و میثاق بیرون آمدند و بار قلعه رفته آنچه از مردم بزجر و ستم و تعدی سته بودند گرفت
قرار نمودند و یارعلی در آن چند روز که حاکم بود بار عام و زیردستان بوجه پسندیده معاش کرد او
پیوسته بشرب خمر و ارتکاب مناهی مشغول بود و در این اثنا عبدالعلی رکابدار از اردوی میرزا بابر بطریق
[illegible] پیش یارعلی آمده بشیوه نیک و خدمتکاری پیش گرفت در آن شب که رایات همایون نزدیک رسید
و عبدالعلی آن از اعلوم داشت رطلهای گران بران ترکمان داده لوح بیهوده گرفت و تا صبح
دوش بسر بردند علی الصباح فوجی از دلیران لشکر منصور همه جوشن پوش و نیزه دار با تیغهای کشیده
از دروازه ملک درآمده بباغ شهر شتافتند و یارعلی را نیم مست گرفته دست و گردن بسته او را
خیابان بخدمت میرزا بابر رسانیدند موکب همایون بطالع سعد و بخت میمون در ساعت مسعود و زمان سعید
نزول اجلال فرمود و بموجب فرمان یارعلی را در چارسوی هرات آورده و بشهرستان عدم فرستاد و
دهراو در سرکوه خیابان نشست این واقعه در اواخر ذیحجه سنه اثنین و خمسین و ثمانمائه بوقوع پیوست میرزا
بابر بر سریر جهانبانی با تمکن و معارف تمکن یافت امیر هندوکه از جانب مرو بازگشته امیر ابراهیم الکوتیمور و بعضی از
ارباب حرف را گرفته باز گردانیده و زانو زده و خون امیر ابراهیم را درخواست نمود و خیمه او مبذول فرمود
میرزا بابر هندوکه را بفنون عواطف پادشاهانه و نظر عواطف خسروانه نواخت و پایه قدر او را از
ایوان کیوان بگذرانیده و در اکثر بلاد خراسان بدو پیش خبار ره وجود دو امیر با سیم والقب همایون زینت
و آرایش یافت میرزا علاءالدوله از آن زمان که از معرکه میرزا الغ بیگ روی گردان شده تا این اوان

که خراسان مفتوح گشت در ظل حمایت میرزا بابر با وا داشت آنجناب ولد رشید خود را میرزا ابراهیم
و مقرر کرد آن هنگام از قلعه عماد بیرون آورده بود بصوب هرات فرستاده در نیولا که دار السلطنه هرات
در تحت تصرف میرزا بابر آمد جمعی مردم شریر حاسد که در مجلس آن دو پادشاه آمد شد مینمودند بعرض میرزا
بابر رسانیدند که میرزا علاء الدوله داعیه سرکشی و جدال دارد و پیوسته حرف استقلال بر لوح ضمیر و خیال نگارد
و بحکم من سمع بخل این سخن بخاطر او افتاده فرمود که میرزا علاء الدوله را گرفته محبوس ساختند و جمعی کثیر بیرون شتافتند
تا میرزا ابراهیم را گرفته و باز گردانند آنجماعت رفته مولانا احمد یساول جنگی عظیم کرده و زخمی قوی بدست
او رسید و رقبه سلطان بیگه را که همشیره میرزا ابراهیم بود بجانب عراق برده و مهد علیا گوهر شاد آغا را شنید
و میرزا ابراهیم را با خزاین بسیار که همراه داشت پیش میرزا بابر آوردند جناب شهریاری صندوقهای جواهر
و طلاها گشوده داشید و بر ملازمان قسمت فرمود و میرزا ابراهیم را نیز محبوس گردانید و در اثنای این اوقات
امیر هندو که در امور ملک و مال غایت صاحب اختیار بود اما چون میرزا بابر از اشتغال عیش و عشرت
پروای ضبط مملکت نداشت اکثر امرا بنیاد جور و ستم کرده بخلاف عرف و عقل از ایشان حرکات در وجود
می آمد و امیر هندو که بزینت عفت و کیاست آراسته بود و از اطوار و اوضاع امرا متنفر و ملول شده
رخصت طلبید که چند روزی چپلاق بادغیس رود اجازت یافته بدانصوب روان شد میرزا ابراهیم که تو
که محبوس بود با خود همراه برد در نیولا از پیش میرزا عبد اللطیف که در بلخ بود قاصدی آمده خبر رسانید
که میرزا الغ بیگ لشکرهای ماوراء النهر و ترکستان جمع آورده عازم خراسانست لیکن به توفیق الهی نخواهیم
گذاشت که او از آب آمو عبور کند خاطر از جمیع دارند و ما بعد ازین با ایشان طریق محبت و موافقت
سلوک خواهیم داشت **ذکر مخالفت میرزا عبد اللطیف با جناب میرزا الغ بیگ کورکان و جاری شدن آتش**
جنگ کشیده پدر و پسر نشستن ایشان در برابر یکدیگر منجمان در زایچه طالع میرزا الغ بیگ و میرزا عبد اللطیف
امعان نگریسته حکم کرده بودند که پدر را از پسر آسیبی تمام و آفتی رسد و میرزا الغ بیگ نیز شنوده و همچنین
خضر خان والی هند و هندوستان مکتوبی به پادشاه فرستاده بود و شمه از صورت در ضمن آن درج نموده
غالبا خضر خان قصه قصد میرزا عبد اللطیف را از علم نجوم یا از ارباب ریاضت و جوکیان معلوم داشته بود

ابجد الزمان مولانا محمد اردستانی ازین باب با شهریار عالیجناب سخنان گفت چنانچه روزی میرزا الغ بیگ
حین توجه بجانب خراسان میفرمود که عنقریب مجموع ممالک محروسه حضرت خاقان سعید در تحت تصرف
خواهیم آورد مولانا محمد گفت که اگر عبد اللطیف بگذارد و این مولانا محمد اردستانی در طالع و رمل فرد
ذلک از نوادر دوران بود و حکایات بدیع و غریب از وی در افواه از امور غیبیه و قضایای مستقبل است
از آنجمله مسود اوراق از جناب افادت مآب مولانا علاء الدین علی قوشچی رحمة الله چند حکایت شنیده
که هر یک از آنها موجب استعجاب میشود و درینمقام از جهت اختصار بر یکی از آنها اقتصار میرود مولانا
علی قوشچی فرمود که روزی در مجلس همایون میرزا الغ بیگ نشسته بودیم که مولانا محمد درآمد آنجناب
با او گفت که رملی بکش و آنچه در ضمیر منست بگوی مولانا بموجب فرموده عمل نمود و گفت سوال از حرمست
و دیگر هیچ نگفت پادشاه گفت که علی قوشچی محرم ماست آنچه بخاطر میرسد بی دهشت اعلام نمای جناب
مولوی گفت که پادشاه از دو خاتون که در حباله نکاح دارد یکی را می کشد و دیگری را که دختر خانست
طلاق میدهد و میرزا الغ بیگ را تعلق بدختر خان که بزیور عفاف آراسته بود و بسیار بصفات حمیده
مزین و محلی نمیخواست که لحظه از وی جدا باشد تا بطلاق چه رسد استعجاب نمود و بعد از چند روز میرزا
الغ بیگ خاتونی که مولانا رقم قتل او کشیده بود بکشت و دختران چندان اظهار مسرت و شماتت
کرد که میرزا الغ بیگ زجر او نموده او را طلاق داد القصه میرزا الغ بیگ بواسطه حکایتی که در قلم آمد چندان التفات
بحال میرزا عبد اللطیف نداشت و میرزا عبد العزیز را بروی مرجح میداشت در خاطر جبلی او باتفاق التفات
نیکو شنیده و انمعنی بر مزاج عبد اللطیف دشوار می آمد بعد از انهزام میرزا علاء الدوله و تسخیر خراسان چند امر
از میرزا الغ بیگ صادر شد که موجب کدورت خاطر میرزا عبد اللطیف گشت یکی آنکه جلدوی فتح بنام میرزا
عبد العزیز مقرر فرمود و دیگر آنکه از دویست تومان نقد که میرزا عبد اللطیف در حصار اختیار الدین داشت
قسمی بوی نداد و این قضیه سابقا رقم زده کلک بیان گشت دیگر آنکه در ولایت بسطام و مشهد او را در
تمیز نامی گذاشت تصور آنکه شاهزاده بدست دشمن گرفتار آمد خاطر از جانب او فارغ کرده و هیهات
هیهات نمیدانست که دفع تقدیر ربانی نتواند کرد و دیگر علت عصیان میرزا عبد اللطیف آن بود که چون

از دار السلطنه هرات بعد از رفتن میرزا الغبیک بجانب ماوراء النهر بنا بر توجه میرزا بابر بطرف خراسان
رفته و در حضر اند خود پل بسته از آب بگذشت قاصدی پیش پدر روان کرد و از وصول خویش اعلام داد
میرزا الغبیک نشانی نوشت مضمون آنکه چون بسیورغال دست یابد که باز گردد و بضبط آن مملکت قیام نماید
میرزا عبد اللطیف این معنی را فوزی عظیم دانسته معاودت نمود و در رتق و فتق و حل و عقد مهام آن ولایت
پرتو التفات نگنده و درین اثنا میرزا الغبیک در خفیه نشانی بمیرزا ایرانشاه ارسال فرمود و او را
بر انداختن و قید میرزا عبد اللطیف ترغیب و تحریص نمود و میرزا ایرانشاه بحکم میرزا الغبیک در خفیه شروع اعوان
و انصار خویش جمع آورده مستعد جنگ و پیکار گشت میرزا عبد اللطیف از استماع این خبر و عصیان
میرزا ایرانشاه تعجب نموده چه او پیوسته بانجناب در مقام هواداری و جان سپاری بوده و فدویت تمام
بالکلیه روی توجه بدفع فتنه او نهاد و بعد از تقارب فریقین مبارزان در چالش و جدلان در نالش
آمدند و اسباب حرب گردان شده جمعی کثیر بدام فنا گرفتار و اسیر گشتند عاقبت میرزا عبد اللطیف ظفر
کرده مخالفان متفرق و پریشان شدند و میرزا ایرانشاه بقتل رسید و آن نشان میرزا الغبیک بوقت
ضبط و تحقیق جهات شاهزاده مقتول بدست میرزا عبد اللطیف افتاده و بالکل از جانب پدر مأیوس گشت
و خوفی که از آنجانب داشت یکی هزار شد لشکر جمع آورده رایت جلادت برافراشت فرمود تا منادیان
متعاقب پیوسته منادی کردند که بعد از این کسی بجهت تقاضی بر مردم نشود که آن رسم مذموم از میان
برداشتیم و زیان دینار را از سر دنیا و آخرت گذاشتیم و باعث بر این خبر آن بود که میرزا الغبیک
در باب تمغا اهتمام تمام داشت و مبالغه عظیم میکرد و اول و اوپس که از میرزا الغبیک متنفر بودند در ظل
رایت میرزا عبد اللطیف جمع آمدند و با لشکری فزون از حد چون آماده و مرتب گشت و جناب
میرزا الغبیک با سپاه ماوراء النهر و ترکستان نزدیک از یک جانب کمین بر متوجه کنار آب گشت
میرزا عبد اللطیف در جانب جیحون گذار را ضبط فرموده پدر و پسر در برابر یکدیگر نشستند و آب
در میان فریقین حایل بود و در آن مدت چند نوبت از بالای آب و پایان آب لشکریان گذشته محاربه
نمودند و در اکثر اوقات لشکریان میرزا عبد اللطیف غالب می آمدند تا نوبتی میرزا عبد الله شیرازی بموجب فرمان

از آب

از آب بگذشت و آتش محاربه برافروخت و بدست لشکریان شاهزاده گرفتار گشت میرزا عبد اللطیف در مقام عقوبت
آمده او را بجان امان داد و چند روز برین قضیه گذشته میرزا الغبیک از کنار آب بنا بر مساعدت بخت نا
کامیاب از برابر میرزا عبد اللطیف کوچ کرده ادوات و اسباب پادشاهی گذاشته روی توجه بجانب
سمرقند نهاد و مجمل این مفصل آنکه میرزا الغبیک در وقت توجه بدفع فتنه میرزا عبد اللطیف میرزا
عبد العزیز را در سمرقند بنیابت گذاشت و بنفس همایون متوجه کنار جیحون گشت و در کنار آب طناب اقامت
بمد اطناب کشید میرزا عبد العزیز در سمرقند بحرکات ناپسندیده آغاز نهاد و دست باهل و عیال امرا
و ارکان دراز کرد امرا اضطراب نموده این صورت بعرض رسانیدند میرزا الغبیک چند نوبت نشانها مشتمل بر
تهدید و وعید بولد اعز فرستاده شاهزاده همچنان بر افعال خویش اصرار نموده التفات باحکام و امثله
پدر نکرده امرا بی طاقت شدند نزدیک بدان رسید که میرزا الغبیک را گرفته به پسر سپارند در خلال
این احوال میرزا سلطان ابوسعید بن میرزا سلطان محمد بن میرزا میرانشاه بن حضرت صاحبقران مغفور
امیر تیمور گورکان انار الله برهانه با لچپنات میرینه خروج کرد **گفتار در ظهور میرزا سلطان ابوسعید
گورکان بعد وفات ایلغون و نهایت کار میرزا الغبیک گورکان از غایت بیرون قوت** آثار پادشاهی و
انوار عنایت الهی همیشه از غره میمون و ناصیه همایون میرزا سلطان ابوسعید گورکان ساطع و لامع
بوده و پیوسته ملازمت میرزا الغبیک مینموده و از احوال و افعال آنجناب قوانین و آداب سلطنت اقتباس
میفرموده و دایم الاوقات صرف سلطنت بر ضمیر انور میگذاشت و مانند سرپستان بشیوه غرور و بر وفق هوای نفسانی
عیش و عشرت نداشت در آن هنگام که پدر و پسر بساط معارضه و مناقشه گسترده بودند تو هم از غوغا خود
شفق یافته فرصت غنیمت شمرده متوجه سمرقند شد چون میرزا عبد العزیز در خود قوت و مکنت جنگ و جدال
ندید ناچار در حصار دیوار شهر تحصن نموده دم درکشید میرزا سلطان ابوسعید که در ظاهر سمرقند قبه بارگاه نصرت
اشتمال بحور زا و اوج ثریا برافراشت چون میرزا الغبیک بر یک حال اطلاع یافت آتش غیرت پادشاهانه
در کانون سینه او مشتعل شده دود وحشت بکاخ دماغ او متصاعد گشت بعد از تقدیم مشورت میرزا عبد اللطیف را
بحال خود گذاشته روی بسمرقند نهاد و چون بدان حدود رسید میرزا سلطان ابوسعید از بیم هیبت و صولت

پادشاهزاده ترک محاصره کرده بهر سال رفتن رفت و میرزا عبداللطیف از آب عبور نمود و بقصد جنگ پدر
لشکر آمده لشکرهای تومان جمع آورده متوجه سمرقند شد میرزا الغ بیک با جای چون حرکات فلکی بمحض
از سمرقند بیرون آمده بجده و قریه دمشق رسید و از جانب دیگر بپایای سپاه میرزا عبداللطیف پیدا شد
میرزا الغ بیک بر فراز پشته قرار گرفت و آن دو لشکر خونریز رفته انگیز آثار روز رستخیز ظاهر ساختند
بعد از آنکه زمانی بجای و ده مقاتله مشغول شدند میرزا الغ بیک تا کاوی که عجز و فتوری بر صفحات احوال سمرقندیان
لایح شود از آنجانب پشته برخیزد آمده روی بفرار نهاده با هزار تلهف و تأسف میرانه تا بدر دروازه
سمرقند رسیده خواست که بارک درآید میرانشاه و توچین که از خاک برداشته و گماشته او بود
کوتوال قلعه از دخول منع آمد میرزا الغ بیک با چشم پرنم و دل پرغم دور دهرت والم روی
بشاهرخیه نهاد و میرزا عبدالعزیز همعنان وی چند که ملازم بودند از امیر حاجی محمد خسرو که در آن هنگام
در اردوی میرزا عبداللطیف بود شنیدم که گفت که در وقت گرفتاری میرزا الغ بیک گفتم که اکثر شاه
در مصافی که مرتب بقریه دمشق واقع شد باینجانب پشته فرود می آید مجموع لشکر میرزا عبداللطیف
حکم بخشید فرمود که ای حاجی عجب تختی نیکویی دارند فراز و نشیب در آرزو چرخ کبود ها را از تخت
فرود آورد و بحقیقت هیچکس را درین کارخانه اختیاری نیست فی الجمله میرزا عبداللطیف بسمرقند
درآمده بسر بر دولت تمکن یافت میرزا الغ بیک چون بشاهرخیه که آن قلعه بود بغایت فراوان
مشحون و از آفات دوران مصون و مأمون رسید خواست که چند روزی در آنجا اقامت نماید
تا از پرده غیب چه روی نماید کوتوال آنجا ابراهیم پسر پولاد که مملوک میرزا الغ بیک بود قصد و لی
نعمت کرده پادشاه بر تخیل اطلاع یافته از آنجا بازگشت و گنه نقد یراده و میرزا عبدالعزیز را که شاه آن
بسمرقند رسانید و میان آنجناب و فرزند نامهربان او میرزا عبداللطیف انواع سخنان بظهور آمد که قلم
مشکین رقم از ایراد آن خود را معاف و معذور میداشت در آخر میرزا عبداللطیف بموجب
حضرت صاحبقران مغفور خانی برداشته بود و عباس های را فرمود تا پیش خان زانو زده در
که میرزا الغ بیک پدر را بغیر حق کشته است خان حکم کرد که آنچه مقتضی شرع باشد بدان علما ید مجموع امید سمرقند فتوی

نوشتند

نوشتند که میرزا الغ بیک را قصاص کنند آنجناب قاضی که از معاندان شد فی الجمله میرزا الغ بیک را
بیراق تمام با میر حاجی محمد خسرو سپردند که او را به حج برد و از میر مشارالیه راقم حروف استماع نمود که گفت
هنگام شام در رکاب میرزا الغ بیک از سمرقند بیرون آمدیم و آنجناب در غایت فرح و سرور است
میراند و هر گونه حکایات با من میگفت چون اندک مسافتی قطع کردیم ناگاه شخصی از عقب دست برانگیخته
باز پس نگریستیم یکی از قوم چلدوز را دیدم که پیش میرزا عبداللطیف راه داشت گفتم خیر است گفت حکم
خان چنین است که میرزا الغ بیک را در محلی که آبادانی باشد جواب دادم که بالسمع والطاعة میرزا
از من پرسید که فلانکس چه میگوید صورت حال باز نمودم میرزا چون خبر توقف شنید زبانش از
گفتار باز ماند و اندوهی عظیم بر ضمیرش استیلا یافت در آن نزدیکی قریه مختصر بود در آنجا فرود آمدیم
چون هوا اندک برودتی داشت میرزا فرمود تا پیش او آتش افروختند کباب کنند بعضی از نوکران
بآن کار مشغول شدند ناگاه شرارهٔ آتش بر دامنی که بر دوش او بود رسید و اندک احتراقی در آن
آمد میرزا الغ بیک بدست خود آتش را منطفی ساخته باتش خطاب کرد که سرم چلدنک یعنی تو هم دانستی
که حال چیست امیر حاجی محمد گفت که میرزا الغ بیک در آن زمان اضطراب بسیار میکرد و از حال میرزا عبدالعزیز
می پرسید و از حکم قتل خویش استفسار مینمود من او را تسکین و تسلیه میدادم در این اثنا ناگاه عباس با شخصی
دیگر درآمد چون چشم آنجناب بر عباس افتاد و چو از جای برخاست و مشتی بر سینهٔ عباس زد
آن شخص که همراه او بود پوستین الطائی که بر دوش میرزا الغ بیک بود در ربود و عباس بیرون رفت
تا پوستین را برد و من در خانه را زنجیر کردم تا پادشاه غلبه برآورد و عباس بازگشت و آنجناب را بیرون
برده و در قریب مشعلی که میسوخت و ما هر کس بگوشه رفتیم و آن بی سعادت یک ضربت شمشیر آن پادشاه
عادل فاضل را بمرتبهٔ شهادت رسانید و ما از آنجا بازگشته بسمرقند رفتیم میرزا عبداللطیف برادر خود را
پیش از قتل پدر بدو سه روز کشته بود و در تاریخ واقعهٔ میرزا الغ بیک گفته اند **بیت** چو عباس کشتش
بتیغ جفا **ع** بود سال تاریخ عباس کشت **:** القصه آن شاهزادهٔ بی عاقبت پادشاهی چنان که پدر او بود بقتل
آورده و بدنامی ابدی جهت خود حاصل کرده با وجود عذاب آخرت از دنیا نیز حظی برنداشت **مصراع**

چون کار فرزند در وشن دنیا و نه دین و هنگام فتح سمرقند امیر سلطانشاه برلاس و پسرش امیر جلال الدین محمد پیش میرزا عبداللطیف می آمدند امیر محمود دمان توق و امیر سلطانشاه جنید و سلطان یوسف ارلات سلقتای و امیر اسمعیل صوفی ترخان در راه با ایشان باز خوردند و پدر و پسر را زخمهای کاری زدند امیر در اثنای طریق براه آخرت رفت و پسرش بعد از دو سه روز وفات یافت چون چند روز برین قضیه گذشت میرزا عبداللطیف با امرا مذکور که در وقت مخالفت او با پدر رجان چارها کرده بودند بدگمان شد و مجموع بقتل رسانید نعوذ بالله من شرور انفسنا و من سیّات اعمالنا فی الجمله میرزا عبداللطیف از جمیع جوانب خاطر جمع کرده در ضبط ملک و قمع اعدا سعی نمود که هر سال لشکر اوزبک تاخت قرشی شهر می آمدند و غارت و تاراج میکردند و نقد و جنس بسیار و اسیر بیشمار میبردند و در ان زمستان بحد قرشی ماوراء النهر از بیم صولت و سطوت او نیامدند چون میرزا عبداللطیف بر سریر سلطنت تمکن یافت میرزا سلطان ابوسعید را از میان نایل ارغون بیرون آورده پیش خود نگاه داشته تعرض نمی رسانید

ذکر لشکر کشیدن میرزا بابر بجانب سیستان در عنفوان تابستان و موجبات آن و دیگر از وقایع خراسان

در آنوقت که میرزا عبداللطیف تهیه اسباب معارضه والد بزرگوار خویش و دیگر مهام اشتغال مینمود حاکم سیستان شاه حسین که همیشه آبا و اجداد او با طاعت و اذعان این خاندان عظیم الشان مفتخر و مباهی بودند اظهار خلاف کرده بکار استبداد و استقلال تیغ خود را داد از استماع این خبر آتش خشم شهریار شیر دل میرزا ابو القاسم بابر بهادر مشتعل شد فرمان داد تا امرای اقطار بلاد خراسان با لشکرهای گران در ظل رایات فیروزی نشان مجتمع گردند بعد از اندک زمانی ازدحامی دست داد که پشت گاو ماهی از ثقل جوشن وران خم گرفت و نصرت و فیروزی جنگ آوران از دار السلطنت هرات نهضت فرموده آهنگ ولایت نیمروز کرد و قاصدی با ملک پیش امیر هندوکه فرستاده و او را بطلب امیر مشار الیه عرضه داشت که میرزا عبداللطیف در ولایت بلخ لشکر جمع میکند و این سرحد خالی گذاشتن مصلحت نیست لاجرم میرزا بابر با لشکر ظفر شعار تا مرغاب اسفرار رفت و از آنجا امرای نامدار بجانب سیستان روان ساخت حاکم مملکت نیمروز دانست که با کوه قوت

در کمر زدن بیت ساعد سیمین خود از زر دنست :: و دو بیت که گفته اند بیت هر که با پولاد بازو پنجه کرد ساعد سیمین خود را رنجه کرد :: الامر در مقام استغفار آمده از کرده پشیمان شد و بدست مسکنت و افتقار در دامن استشفاع آویخت و مبانی چاکری با یمان مؤکد گردانید که بعد الیوم سر از خط عبودیت نکشد و شرایط خدمتکاری بجای آورد و بمال و لشکر مدد کند و از مقتضی رای انور و مثال واجب الامتثال در نگذرد و تحفهای لایق و پیشکشهای مناسب مصحوب ایلچیان چرب زبان سخندان روان کرد و امرا و مقربان سخنان ضراعت امیر ملک را در محل مناسب عرضه داشتند و ملاطفات و ترکات را بموقف عرض رسانیدند لطف اصلی و کرم جبلی میرزا بابر رقم عفو و اغماض بر جریده جرم ملک کشید و زلات و عثرات او را نابوده انگاشته عنان عزیمت بجانب مستقر سلطنت منعطف گردانید چون امیر هندوکه از توجه میرزا بابر بجانب سیستان آگاهی یافت میرزا ابراهیم کوکه تیمور را بسمرقند فرستاد و او را از راه خود گرفته پیش میرزا عبداللطیف آوردند و مدتی در حبس بماند و خود با طایفه کل عصیان مبادرت نمود و چون ابر و باد متوجه اسفرار گشت میرزا بابر فوجی از ابطال شیر دل در ظل رایات امیر شیخ علی بهادر و امیر سلطان ابوسعید در عقب امیر هندوکه فرستاد و چون عظیم نشان در ولایت جنوشان بدو رسیدند از جانبین مبارزان در میدان آمده شمشیر جلادت آختند امیر هندوکه بسیاری از معارک دیده بود و صف شکنی ورزیده و تیغ و شمشیر و پیر شده و دران مصاف مانند شیر ژیان بغرید و تیغ کشید و صفها بر هم درید امیر سلطان ابوسعید را زخمی گران رسید بدان زخم در گذشت و آن لشکر از بیم صولت امیر هندوکه متفرق و پریشان گشتند و مردم او از پی گریختگان رفتند و غنیمتش را بعد و دی چند در مصاف گاه ماندند و دیگران بغارت و تاراج مشغول شدند درین اثنا امیر شیخ علی بهادر و امیر هندوکه بیکدیگر باز خوردند و در هم آویختند خاک معرکه بخون پردلان برآمیختند امیر شیخ علی به نیروی دولت قاهره امیر هندوکه را بقتل رسانید و سر او را بر نیزه کرده تن او را پایمال حوادث گردانید چون مجال توقف نبود بتعجیل بازگشته بهرات رسید و سر امیر هندوکه را جهت عبرت سایر کافر نعمتان از دروازه ملک بیاویختند میرزا بابر از جانب

سیستان کامیاب و کامران مراجعت نموده و در سبزوار خویش نزول فرمود و چون خاطر خطیرش از
جمیع جوانب جمع بود بساط عیش و طرب بگسترد و از دست ساقیان سیمین ساق گل اندام جامهای
مدام نوشیدن گرفت و چند روزی بعیش و فرحت و فراغت و خرمی گذرانید مصراع خوش عیش و
صحبت و باغ و بهار چیست نظم در خلال این احوال قلعه عماد که در تصرف گماشتگان میرزا علاء الدوله
بود بسعی و حیله امیر محمد صالح که جوانی پردل و فرزانه بود مفتوح شد و نقود و جواهر فراوان بدست
ملازمان میرزا ابابکر افتاد و دیگر از وقایع آنکه در اثنای این اوقات بشبی محافظان میرزا علاء الدوله
از محافظت غافل شده او از حبس جسته راه غور و قهستان پیش گرفت و از آنجا بسیستان رفته کار او
فی الجمله مروج یافت میرزا ابابکر امیر خداداد را بدفع آنجناب فرستاد و میرزا علاء الدوله چون خبر توجه
سپاه ظفر پناه شنید از سیستان بجانب عراق رفت و برادر خود میرزا سلطان محمد خواست که بموجب
میرزا محمد تحریک نمی کرد و خبر فرستاد که آن برادر در سعادت یزد توقف نماید که عازم خراسانم
و هنگام عزیمت بآنطرف ملاقات خواهد شد انشاء الله تعالی ذکر احوال میرزا سلطان محمد بایسنغر بعد از وفات
حضرت خاقان سعید و فتح شیراز و معارضه او با میرزا جهانشاه ترکمان و صلح نمودن ایشان
میرزا سلطان محمد چون از واقعه جد بزرگوار خویش حضرت خاقان سعید خبر یافت فی الفور از نواحی
چهچال و خرم آباد روانه شد و در ری بدولت آنحضرت نزول فرمود و از آنجا باصفهان رفته آن ملک را
ضبط فرموده بعزم تسخیر دیار فارس رایت جلادت برافراخت شیخ محب الدین ابو الخیر که شمه از احوال
او مذکور شد با آنجناب پیوست و ترغیب تمام نمود که میرزا سلطان محمد با آن صوب رود و میرزا عبدالله بعزم
مدافعت و محاربت با لشکرهای فارس بیرون آمده هم در آن نواحی چند گاه روزگار گذرانیدند در بین
اثنا امیر حاجی محمد خازن با سپاه گران بموکب میرزا سلطان محمد پیوست عاقبت میان فریقین تقارب
پذیرفته آتش حرب برافروخت میرزا عبدالله هر چند سعی و کوشش نمود مفید نیفتاد و لشکر او منهزم گشت
و خود را بقلعه اصطخر رسانید و چند روز در آنجا بناکامی روزگار گذرانید و لشکر عراق اردوی
شاهزاده را غارت کرده غنیمت فراوان گرفتند میرزا سلطان محمد مقرون بفتح و نصرت بشیراز درآمده و از آنجا

مملکت

مملکت فارس سید نظام الدین احمد و اعاظم دیگر که با سپنده های میرزا عبدالله پیش او فرستاده بود گفتند
یاد کرد که بهیچگونه قصد شاهزاده نکند و مرتضی مشار الیه بقلعه درآمد و شاهزاده را مطمئن و مستظهر گردانید
و او را بخدمت میرزا محمد سلطان رسانید آنجناب بوعده وفا نموده فرمود که شاهزاده در هر شهری
از شهرهای فارس و عراق که خواهد ساکن شود و الا بخراسان پیش عم عالی مقام رود و میرزا عبدالله بنابر
مصاهرت میرزا الغ بیک که پادشاه او را وعده داده بود در ا مسافرت اختیار کرده اسباب سفر او
بعنایت میرزا سلطان محمد بوصول موصول شد و شاهزاده عازم خراسان شد میرزا علاء الدوله کامیاب
چنین رعایت او نمود و او در روز مصاف از میرزا علاء الدوله روی گردان شده بمیرزا الغ بیک پیوست
چنانچه مذکور شد و میرزا سلطان محمد در عراق و فارس متمکن شده گردنکشان آفاق سر بر خط فرمان
او نهادند الا میرزا جهانشاه ترکمان که اظهار خلاف کرده لشکر فرستاد و سلطانیه و قزوین را تصرف
نمود میرزا سلطان محمد چون از قضیه آگاه شد بترتیب سپاه مشغول گشت و نشان همایون بموسوم
حضرت خاقان سعید مغفور رقم فرموده باین سیاق که امیر جهانشاه بعنایت پادشاهانه اختصاص
یافته بود که چنین استماع افتاد که مردم او بخلاف حکم همایون در سلطانیه و قزوین دخل نموده آنجا
بی قاعده و بی راه است باید که آن ولایت بنواب دیوان اعلی گذارد و بولایتی که حضرت خاقان سعید
مغفور جهت او تعیین فرموده قناعت نماید و در حدود ممالک محروسه دخل نکند و الا میدان
قتال و جدال تعیین کند تا آنچه در مشیت باری سبحانه و تعالی باشد بظهور آید و مهر بر روی نشان زده
در صحبت قاصدی که بر دقایق سفارت مطلع بود ارسال نمود و نفس همایون با لشکری از اوراق اشجار
افزون در عقب قاصد روانه شد میرزا جهانشاه بر مضمون نشان اطلاع یافته از قوت و جلادت شاهزاده
تجنب نمود و با لشکر آذربایجان روی بعراق و فارس نهاد و چون بین الفریقین مسافت بمسافت تقارب
پذیرفت از طرفین رسایل و وسایل روان ساختند و سخن بهادران و مصالحه در میان انداختند و مهم
آشتی و دوستی قرار گرفته اساس محبت و پیمان بغلاظ ایمان موکد یافت و میرزا سلطان محمد بمستقر شریف خویش
بازگشت و امیر جهانشاه بجانب آذربایجان مراجعت نمود ذکر کشته شدن میرزا سلطان محمد بایسنغر

نهادن و وقوع محاربه میان او و برادرش میرزا بابر میرزا سلطان محمد پیوسته هوس تسخیر خراسان که تختگاه حضرت
خاقان سعید و مسقط راس شاهزاده بود در خاطر خطیر داشت چون ممالک فارس و عراق را منضبط گردانید
دران دیار ضابطی نماند شنید که میرزا الغ بیک بجانب ماوراء النهر رفته داعیه تسخیر را جزم گشت و فرمان
داد که از ممالک محروسه سپاه و چریکان در ظل رایت فیروزی جمع آمدند و لوای عزیمت بجانب
خراسان برافراخته از بسطام گذشت و ایلچی پیش برادر فرستاده او را از توجه خویش آگاهی داد میرزا
بابر نیز سپاه خراسان فراهم آورده بتعجیل تمام از دار السلطنه هرات نهضت فرمود و در نواحی جام
آن دو سپاه خون آشام بهم رسیدند و داد کوشش و آویزش و خونریزش دادند و از جانب
میرزا بابر امیر خداداد بدست لشکر عراق گرفتار گشت و از بیم جان نام خود اظهار کرده بحکم او را
کشتند و دختر امیر خداداد در حباله شهریار با صلاح وسداد میرزا بابر بود و القصه لشکر خراسان شکست
یافته میرزا بابر از معرکه بیرون رفت و لشکر عراق و فارس چندان لطایف اقمشه و نفایس امتعه و
اسپان راهوار و اشتران قطار بار جواهر زواهر و خلع فاخره و دراهم و دنانیر و خیمه و خرگاه
گرفتند که در خزانه خیال آبا و اجداد ایشان نگذشته بود و میرزا بابر با هفت نفر بجانب قلعه عماد
دران نزدیکی مفتوح شده بود متوجه گشت و بعد از مشقت بسیار که در راه باو رسید بقلعه آمد
میرزا سلطان محمد پسر امیرزاده بخاری را جهت استمالت رعیت بدار السلطنه هرات فرستاد
و رایت فتح آیات متعاقب او در حرکت آمد جناب شهریار تاج بخش گلستان در بهترین اوقات و
خوشترین اوان تختگاه جد خویش را بوجود همایون زیب و زینت داد و بعد از تنظیم امور و بسط
عدل و داد فرمود تا مجلس بزم آراستند و بعیش و عشرت و سرور و بهجت پرداخت میرزا ابراهیم
ولد میرزا علاء الدوله را که حبس میرزا بابر بود بیرون آورده بنظر کیمیا اثر رسانید نوازش فرمود و شاد و
نواخته پیش پدر فرستاد و درین اثنا از جانب سمرقند ایلچی میرزا عبد اللطیف رسید و مکتوبی که همراه داشت
بعرض رسانید مضمون آنکه شما را فتح خراسان و ما را ماوراء النهر مبارک باد و میرزا بابر جهت آن شیوه
محبت مرعی میداشتیم که او برادر شما بود و الا بر جهانیان معلوم است که در زمان حضرت خاقان سعید

رتبه

رتبه داشتیم و او در چه رتبه بود ایلچی بوسیله امرا شرف دستبوس حاصل کرد و مکتوب بگذرانید
سلطان محمد مولانا شمس الدین محمد صدر بدخشی را مصحوب ایلچی میرزا عبد اللطیف گردانیده و در جواب
نامه سخنان مناسب نوشته ارسال نمود و دران زمستان که میرزا سلطان محمد در خراسان بود در
دار السلطنه هرات قحط و عسرتی عظیم روی نمود چنانچه صد من گندم بسنگ هرات بمبلغ چهار صد دینار
کپکی رسیده و با وجود غلای چنان بوضوح پیوست که یک کس از گرسنگی و فقدان نان جان داده
باشد بخلاف قحطی که بعد از رفتن لشکر ترکمان در خراسان واقع شد و تفصیل آن حال صعب درین اوراق
رقم زده کلک بیان خواهد شد ان شاء الله تعالی وحده العزیز ذکر رفتن میرزا علاء الدوله بجهت کومک
و جمعیت میرزا بابر و استیلای او در استراباد و کشته شدن امرای عراق بتیغ سیاست او و دیگر
وقایعی که بعد از قتل ایشان روی نمود دران اوان که میرزا سلطان محمد در ولایت عراق مخالفت حضرت
خاقان سعید اظهار کرد امیر حاجی محمد خاشرین ضمنا با آن جناب موافق بود و چون بعد از وفات آنحضرت شاهزاده
بر مسند جهانبانی ارتقا نمود امیر حاجی محمد بجانب او پیوسته در دیوان بزرگ مهر زد و روز بروز
مهم او در ترقی بود تا در امور ملک و مال هیچکس را بغیر او اختیار نماند چون مملکت خراسان در حوزه
تسخیر میرزا سلطان محمد آمد امیر حاجی محمد بمطالبه و مواخذه ترک و تاژیک و سپاهی و رعیت مشغول شد
بمرتبه که هر چه میرزا بابر در ایام سلطنت خویش انعام کرده بود همه برسم علوفه داده و استرداد نمود
هرچند دستور عالیجناب خواجه غیاث الدین احمد خوافی که او نیز در حوزه امرا ترک مهر میزد و
دیگر نوئینان و وجوه و اعیان او را ازین حرکت منع کردند و گفتند که این امر سبب اختلال مملکت میشود
مفید نیفتاد و بدین سبب خاطرها از دولت میرزا سلطان محمد نفور شده و خلایق طالب میرزا بابر گشتند
و فوج فوج گریخته باو می پیوستند کیفیت حال آنجناب چنان بود که چون منهزم از معرکه بیرون رفته
بقلعه عماد در آمد چنانچه مذکور شد امیر محمد صالح که ضبط قلعه تعلق باو میداشت خدمات پسندیده بجای
آورد و میرزا بابر از آنجا بیرون آمده با بیورد رفت و اولاد خواجه قنبر کرکی خواجه کمال الدین عبد الله و
خواجه شهاب الدین حسین در شرایط خدمتکاری تقصیری ننمودند و بعد از چند گاه جناب شهریاری بجانب

شهریاری بجانب استراباد شتافت و کاشتگان میرزا سلطان محمد را پریشان ساخته بران مملکت باز دیگر
استیلا یافت چون مردم از جور و ظلم امیر حاجی محمد بجان آمده بودند روی بآستان دولت
او آورده میرزا سلطان محمد چون دید که زمام مهام اختیار از قبضهٔ اقتدار بیرون میرود و همت
بر دفع میرزا بابر گماشت و تا خاطر از جانب میرزا علاء الدوله جمع شود او را بحکومت گرمسیرات
فرموده تا نوعی در صورت تعظیم نسبت ببرادر بزرگ تقدیم رسانید چون میرزا علاء الدوله بجانب
گرمسیر روان گردید فرمان داد که امیر حاجی محمد با دیگر امرا و سرداران و گردنکشان بدانجا روند و بمحاربهٔ
میرزا بابر در حرکت آیند امرای عراق با آیین و عظمت تمام و غرور و استکبار مالا کلام
کرده بهرام از نظارهٔ ایشان خیره میشد و آینه گردون از غبار مراکب ایشان تیره میگشت
رایات جلادت برافراخته بجانب استراباد روانه شدند و از آنجانب شهزادهٔ شیر شکار با سپاه کینه
گذار از جنگل جرجان بیرون آمده روی بدفع و استیصال اهل خلاف و جدال نهاد و دو لشکر
خونی جنگجوی بهم رسیدند و مصاف آراسته کرده تیغ انتقام از نیام برکشیدند ادیم ارض از خون کشتگان
رنگ لعل بدخشان گرفت و مرکز زمین از نقش مقطع کشتگان اوج آسمان صحت نوازی پذیرفت
والی اجل دست گریبان اهل را گرفته و شمشیر جانی رسم سر افشانی آغاز نهاد آخر الامر لشکر عراق
از تیر و تیغ عاجز آمدند امیر حاجی محمد که از کبر و نخوت پای بر تارک افلاک می‌نهاد با دیگر سرداران
و امرای تومان دستگیر شده بقتل رسید و شکستی فاحش باهل عراق راه یافت غنایم محصوره
خراسان و استراباد افتاد و هنوز بتفصیل احوال اطلاع پیدا نکرده بودند که غلغله در اردوی میرزا
بابر افتاد که میرزا سلطان محمد رسید راقم حروف از مولانا محمد سمایی صدر استماع نمود که میرزا
بابر چند صندوق مملو از نقد و انواع نفایس از غنیمت لشکر عراق بمن ارزانی داشت و آن صنادیق
در خیمه نظام یافته من بر سر صندوقی نشسته بودم و هنوز اشغال از آن بر نداشته که ناگاه آوازه
وصول میرزا سلطان محمد انتشار یافت تفصیل این اجمال آنست که چون امرای عراق بعزم رزم میرزا بابر
بجانب استراباد روان شدند میرزا سلطان محمد بلهو و طرب مشغول شد ندامای چند رفته از عهده

میرزا بابر آگاه شدند امیر حاجی محمد عرضه داشت که ما را طاقت مقاومت میرزا بابر نیست اگر حضرت مینو ظل
سایهٔ اقبال بر احوال این بندگان اندازد مهمات بر حسب مراد روی نماید آن فصل میرزا سلطان محمد چند
روز تاخیر کرده آخر الامر افرق جهد و دستور اعظم وزیر خواجه غیاث الدین پیر احمد الخوافی در
طوس پس شوماه مربوط کردانیده از آنجا در عقب امرا تعجیل روانه شد در اثنای راه گریختگان رسیده
صورت واقعه معروض داشتند آتش خشم پادشاه مشتعل شد چنان بسرعت راند که بغیر از
سیصد سوار ملازم رکاب نصرت انتساب نماندند قضا را مردم در اردوی برادر کهتر
فرود آمد لشکریان میرزا بابر چون حروف هجی پراکنده و متفرق شده میرزا بابر بطرف قلعه
عادت شتافت چون شب درآمد میرزا سلطان محمد بخیال آنکه مخالفان شاید که مکری سگالیده باشند
در همان شب بجانب اردوی خود عنان بر تافت و در راه خبر یافت که اخرق او ویران شده
مردم سر خویش گرفتند کیفیت حال چنان بود که چون میرزا سلطان محمد از مشهد طوس ایلغار فرمود
خبر قتل امرای عراق باردوی همایون رسید افرق شوخی بهم برآمد که خواجه غیاث الدین پیر احمد
از ضبط عاجز آمد و هرکس بطرفی بیرون رفت و ارجوفه بسیار در السنه و افواه افتاد و جماعتی
مردم و متعلقان شهریاری در موت و حیات میرزا سلطان محمد متردد شدند و در زاد و بنها و رقی
گشتند انجناب چون عود نموده بصورت رسید از آن همه خلایق که گذاشته بود متنفسی نمانده
متحیر گردید چون خلایق از سلامتی پادشاه خبر یافتند یک دو روزه از کنجها بیرون آمدند میرزا
سلطان محمد از آن جماعت بعضی را بقتل رسانید و جمهور ایشان را امان داد و درین اثنا خبر رسید که
میرزا علاء الدوله از گرمسیرات آمده ولکشار غازی و بعضی از متعلقان و منتسبان آنجناب را اذیت
تعرض رسانید چون اسباب تفرقهٔ خاطر خطیر پادشاه جهانگیر متوالی و متواتر گشت با خواص و
مقربان خویش مشورت کرده فرمود که مردم خراسان بالطبع میرزا علاء الدوله اند اکنون در هراة
متمکن گشت و لشکر او بیران شده همان بر که او را نه انداز یم که میرزا عبداللطیف با بی هزار سوار در هرات
رسیده و آن مملکت تحت ضبط آورده ما متوجه جانب عراق شویم مصراع شهر خود روم و شهریار خود باشم

رای برین قرار گرفته میرزا سلطان محمد آهنگ عراق کرد و میرزا علاء الدوله چون از رفتن او خبر یافت با
عظمت و شوکت بایوان کیوان برافراخت خاطر بر حکومت خراسان قرار داده و درین اثنا خبر شنید
که در جانب قصبه توشیخ پای دیده اند بمجرد این آوازه میرزا علاء الدوله و اتباع او منازل و مساکن
خود پرداخته سر خویش گرفتند بعضی مردم خان نوکران شاهزاده را تعرض رسانیدند چون برای
شهریار اعجاب گشت که این خبر اصلی نداشت روز دیگر بشهر معاودت نمود و بعضی از خلق مخذول را
بقتل پایتخت میرزا علاء الدوله کوتوالی قلعه اختیار الدین بمولانا احمد یساول داد و چون خبر توجه
میرزا بابر منتشر گشت آنجناب خان فرصت بجانب بلخ تافت میرزا بابر بعد از توجه میرزا سلطان محمد
بطرف عراق عازم دار السلطنه هرات گشت و پای بر مسند جهانبانی نهاد و بضبط امور مملکت که
در غایت پریشانی بود روی آورد و همت بر استخلاص قلعه اختیار الدین که بعهده دارایی مولانا
احمد یساول بود مقصور گردانید و مدت چهل روز لشکر این محاصره قیام نمودند کاری از پیش
رفت عاقبت میرزا بابر بر سر رافت و مرحمت و عنایت در باب تسلیم قلعه سخنان ملایم بمولانا احمد پیغام
داد مولانا مشار الیه در جواب گفت که وقتی این معنی میسر شود که حضرت بهاء الملة والدین عمر
امیر سید ناصر الدین قریشی میرزا بابر را سوگند دهند که بهیچ وجه تعرض باهل قلعه نکند و درباره
ایشان بد نیندیشد و دیگری اگر قصد اهانت کند نگذارد تا ساکنان حصار اعتماد کرده بیرون آیند
آن دو بزرگوار در مجلس میرزا بابر حاضر شدند تا آنجناب عهد و پیمان را بایمان موکد گردانید
مولانا احمد از سر وثوق و استظهار پای اقتدار از حصار بیرون آمد و قلعه را تسلیم کارکنان
پادشاه نمود و میرزا بابر بآنچه وعده کرده بود وفا نمود و مولانا را در کنف امن و امان آورده
رعایت بجا آورد ذکر قتل میرزا عبد اللطیف و سلطنت میرزا عبد الله و بعضی از احوال میرزا
میرزا سلطان محمد بن میرزا بایسنغر بن شاهرخ میرزا عبد اللطیف بلطف طبع معروف و بدقت ذهن موصوف بود و بفضایل نفسانی
از میان اکفا و اقران منفرد و بکمالات انسانی از اقران متفرد روزی قدوة العلماء المتبحرین
مولانا شمس الدین محمد جاجرمی از جودت قریحه شاهزاده سخن میگفت راقم حروف مرات نموده از آنجناب

استفسار

استفسار نمود که شما را این معنی از کجا معلوم شد فرمود که نوبتی در درس تشریف حضور ارزانی داشت
و در بعضی نسخ که طلبه بمطالعه آن اشتغال مینمودند کلمه غلط را بخط خود تغییر کرده بود و نسخه بر آن
مشتبه شده که اینصورت چگونه تواند بود و میرزا عبد اللطیف گفت شخصی را که کاری پسندیده کرده عرف
میگویند که فلانکس نیک رفت مجموع حضار حوزه زبان بمدح و آفرین او گشاده گفتند بیت
آفرین بر طبیعت تو کمال ❊ خود ترا احتیاج تحسین نیست ❊ و آن پادشاه پیوسته خدمت اهل الله
کردی و در مجلس ایشان بادب نشستی و با وجود این حالات بغایت تندخوی بود و بسیاست
کثیر و اندک عقوبت بسیار کردی و هیچکس از مقربان او را مجال نبود که از صلاح و فساد مملکت با او
سخن گوید و بجهت نیکخواهی او حدیثی بعرض رساند در آن ایام نوکران میرزا الغ بیک و میرزا
عبد العزیز در باب قمع و استیصال او طرحها انداختند و انجمنها ساختند و با آنکه بسمع نزدیکان
او میرسید مجال دم زدن نداشتند آنجناب در اوان سلطنت خویش این بیت غصه را که شیخ
نظامی در قصه شیرویه که پدر خود خسرو پرویز را کشته بود گفته پیوسته میخواند پدرکش پادشاهی را
نشاید ❊ وگر شاید بجز شش مه نپاید ❊ القصه جمعی که از سطوت میرزا عبد اللطیف خایف بودند در آن ایام
با نوکران میرزا عبد العزیز قرار دادند که بوقت فرصت میرزا عبد اللطیف را از میان برگیرند و هم آن
رقم سلطنت مجازی بر میرزا عبد الله شیرازی کشیدند و آن بداندیشان در وقتی که میرزا عبد اللطیف
از باغ چهار باغ بطرف شهر می آمد از کمین غدر تیری بجانب او انداختند و آن تیر بر قدر کار
گر آمد میرزا عبد اللطیف دست در یال اسب زده فریاد برآورد که اینقدر تیر
رسید و معدودی چند که با او بودند از مشاهده آن حال پریشان گشتند و آن گروه بی عاقبت
فی الحال خود را باو رسانیده سر از بدنش جدا کردند. تنش بصد خواری و زاری بر خاک مذلت انداختند
و کله اش را که با فر جمشید فرو نمی آمد از پیش طاق مدرسه میرزا الغ بیک بیاویختند
آنچه با پدر و برادر کرده بود در دنیا باو رسید مدت سلطنت او شش ماه بود و از شهر
کشش هفت و از منظر که بازرگان عدم استان شد بدر خود توکل فرمود تا بقتل آورد شش هفت ماه

پیش نمود و باباحسین بخت میرزا عبداللطیف را تیر زد و در تاریخ ان واقعه گفته اند نظم باباحسین گشت
شب جمعه اش بزد تاریخ قتل اوست که باباحسین کشت بعد از واقعه میرزا عبداللطیف امرا و ارکان
دولت و اکابر و اصاغر سمرقند باتفاق میرزا عبدالله را بپادشاهی برداشتند و در اواخر حیات
میرزا عبداللطیف میرزا ابوسعید سلطان از سمرقند گریخته به بخارا رفت و در همان روز که شاهزاده را
کشتند او در انجا خروج کرد و مردم بخارا او را و داروغه و قاضی از بیم میرزا عبداللطیف میرزا سلطان ابوسعید را
گرفته در محبسی تنگ و تاریک باز داشتند و جمعی مردم سفله کوتاه اندیش خواستند که چراغ حق
خرد علا برافروخته است منطفی گردانند و گوئی که بنزد و در شرف و اوج عزت رسیده در حضیض ذلت
وهبوط گرفتار سازند روز دیگر ایلچی رسیده خبر قتل میرزا عبداللطیف رسانید جماعتی که سعی
کرده بودند بپای ادب پیش رفته آنجناب را بر سریر سلطنت نشاندند و بقدم خدمت ایستادند میرزا
سلطان ابوسعید که بعد ازین از آن سعادتمند سلطان سعید تعبیر خواهد رفت با وجود بدایت حال و عدم
استقلال ملک بخارا قناعت نمود و روی همت عالی نهمت بتسخیر صوب سمرقند آورد و میرزا عبدالله
نیز بعزم رزم و پیکار کمر بربست و میان دو پادشاه محاربه واقع شد و میرزا عبدالله غالب آمد و سلطان
سعید مدتی در اطراف و جوانب سرگردان بگشت تا آنزمان که دست همایون در گردن مقصود
حمایل کرد چنانچه مرقوم قلم بیان خواهد شد انشاء الله تعالی درین اثنا میرزا عبدالله شنید که میرزا علاالدوله در حصار
شادمان لشکر بسیار جمع آورده عزیمت سمرقند دارد و سابقا مذکور شده بود که میرزا علاالدوله از صدمه
لشکر میرزا بابر متوجه بلخ گشت میرزا عبدالله چون از حال غائب جمع و پس مملکت خبر یافت عنان عزیمت بجانب
شهر سبز تافت عاقبت آن دو پادشاه بساط محاربه را ابقا بی درهم پیچیدند و میرزا عبدالله بسمرقند رفت
و میرزا علاالدوله از چسمون گذشته بجانب بلخ توجه نمود و لشکرهای آن نواحی را در ظل رایت
خویش مرتب ساخت **ذکر توجه شهریار کامکار از هرات بجانب بلخ و دفع شاهزادگان** میرزا بابر چون از عصیان میرزا
علاالدوله اطلاع یافت مهتر اویس بیک را بکوتوالی قلعه اختیارالدین نصب فرموده با لشکر ظفر اثر
بطرف قبة الاسلام بلخ شتافت و در قلب زمستان که از شدت برودت هوا منجمد در میان آتش

بهوس اقامت کرده اثر داشت و منازل و مراحل پیموده گرفت میرزا علاالدوله چون از توجه رایات
ظفر آیات آگاه شد بجانب دیار طالقان و کوههای بدخشان رفت میرزا بابر در قبة الاسلام بلخ
نزول فرمود و از کثرت برف مجال حرکت و محل رفتار متعذر مینمود و با وجود منع چپان غارات و
بجانب میرزا علاالدوله متعطف ساخت و اسباب جمعیت او را بکلی برانداخت میرزا
علاالدوله از سطوت سپاه ظفر پناه در فرار سرعت نموده در شکاف کوهی خزیده دم در
کشید و خاطر بر کربت غربت قرار داد و میرزا بابر بکوچ و اقرق میرزا علاالدوله بدست آورده
عازم بلخ گشت بعد از تقدیم مشورت رای صواب نمای ایالت ولایت بلخ و شبرغان و قندز
و بقلان و ارهنگ و سالی سرای را مع ضمایم و مضافات برسم سیورغال بامیر پیر درویش هزاره
اسپی و برادرش امیر علی ارزانی داشت ایشان مدتها مراسم خدمتگاری و جانسپاری شهریار
جهان قیام نموده بودند و فی الواقع آن دو برادر بشجاعت و سخاوت و مکارم اخلاق و
محاسن آداب و صفات حمیده و سمات مرضیه از امرای زمان و صنادید دوران امتیاز
داشتند قبة الاسلام بلخ در ایام حکومت ایشان در عمارت و زراعت بجائی رسیده که
غیرت افزای مصر جامع گشت امیر پیر درویش در علم تصوف و سیرت ارباب سلوک اطلاع
تمام داشت القصه موکب همایون از بلخ نهضت فرموده عازم هرات شد در ایام غیبت
پادشاه جهانبان در دارالسلطنه هرات امری که متصور و متوقع هیچکس نبود ظاهر گشت بتفصیل
این مجمل آنکه میرزا بابر در حین عزیمت بجانب بلخ اویس بیک را بکوتوالی قلعه اختیارالدین باز داشت
چنانچه سبق ذکر یافت و نجار سرکشی و پندار در دماغ آن ناپاک بد اصل تقضا نموده اسباب
حصارداری بنوعی مرتب داشت که دیده نظارگی در آن خیره ماند و بر دروازه حصار ایوانی
عمارتی ساخت و گاهی در انجا می نشست و جمعی کثیر از ملازمان و پیاده و دوان با شمشیر و سپر
و تیرهای تیز و دیگر اسلحه صف کشیده پیش او می ایستادند و گاهی در آن موضع شراب میخورد و
و بعضی از اصحاب حسن و ملاحت و ارباب جمال و صباحت که از پای حصار میگذشتند بزور و تکلف

بمجلس خود بطلبید و شراب بیداد فی الجمله با آنکه میرزا بابر در کمال حشمت و عظمت بدار السلطنه هرات رسید
و در باغ سفید نزول فرمود اویس بیک بحکم برعصیان و طغیان خویش اصرار نمود و بظلم و بیداد
و فسق و فساد که پیشتر مشغول بود و بعد از وصول رایات همایون بجهان پوسون اشتغال نمود
چون قلعه اختیار الدین حصاریست در غایت متانت و رصانت و در آن زمان مشحون بذخایر
فراوان بود امرا در باب تسخیر آن متحیر گردیدند آخر الامر رای صایب خسرو جهانگیر اقتضای آن
کرد که یکی از محرمان پیش اویس فرستاد که هر چند من ترا اسپند ما نام اصلا بیرون نیایی که من
خود بحصار خواهم آمد شبی پادشاه با اراده و وفای خویش آمده پیشتر اهل سازد و گویند که آن قلعه مقر شده او
کما استعاقت بر سیم و طایفه از جهاد ران در آن شب به قلعه روان کرده و ایشان تا انجا رفته
غلغله در حصار افتاد که میرزا بابر رسید و اویس تا به طلب حصار آمد و از جمله بردلان شیخ منصور
در وی آویخت و اویس خنجری بر وی زده او در خندق افتاد و هلاک شد و دیگر دلاوران خود را
بسر اویس رسانیده او را بیرون آوردند و سرش از بدن جدا کردند و نعشش بر خاک ذلت و
هوان انداختند بعد از ده سه روز برادر اویس یوسف شاه و برادر ترکان که مقرب او بود قلعه
تسلیم او نمودند و ایشان از آنجا بسوی هرات آوردند و بفرمان تخته بر گردن زدند و درین اثنا
یکی از مخصوصان میرزا علاء الدوله بعرض رسانید که جناب پادشاه نزدیک شهر رسیده در
دامن کاریز گاه غایب شد میرزا بابر فرمود تا بتجسس مشغول شدند و پی بوثاق اسکندر بیگ برده
و او را از آنجا بیرون کشیده با نعل بوگرک و حرامکوری و شاه منصور بنظر میرزا بابر رسانیدند
فرمود تا میرزا علاء الدوله را محفوظ و مضبوط سازند و شرح خلاص آن جناب از مساعدت
وقت تا مولت

ذکر رایات ارتفاع سلطان سعید معز السلطنه و الخلافه و الدین میرزا سلطان ابو سعید

سلطان سعید بعد از نیره سپلوک در بلاد ترکستان و گرد و فرد صحرا و مملکت
دشت توران بسی را بدست آورده و چند روز در آن حدود رحل اقامت انداخت میرزا عبدالله
چون از این حال آگاه شد در عقب زمستان امرا و ارکان دولت را با لشکری سنگین با آن صوب فرستاد

بامیدی که آن آهوی رمیده را بدام آورند امرای عظام با این حشمت تمام منازل و مراحل پیموده در پسری
رسیدند سلطان سعید برج و باره را مستحکم گردانیده و در آنجا تحصن نموده دل بر صبر و ثبات
کرد کار بسته پای ثبات و وقار فشرده امرا بمحاصره اشتغال نمودند و آتش پیکار اشتعال پذیرفت
و چند روز قتال و جدال امتداد یافته خلقی مقتول و مجروح شدند و لشکر سمرقند را مجال آن نماند که
پیرامن برج و باره گردند ترس و هراس بر ایشان غالب شده و درین اثنا تدبیری پسندیده بر
خاطر سلطان سعید گذشته طایفه از مردم خود را شعار سپاه اوزبک پنهان و پوشیده بیرون
فرستاده تا از دور رسیدند نموده آوازه در انداختند که لشکر اوزبک بمدد میرزا سلطان ابو سعید
آمده اند ایشان موجب فرموده عمل نمودند و در شهر نقاره شادیانه کوفتند که خان اوزبک رسید
سپاه سمرقند از شنیدن این خبر دست از کار و دل از جای رفته روی بگریز نهادند و مجموع احمال و
اثقال و جهات و اموال ایشان بدست ملازمان سلطان ابو سعید افتاد و بعضی از مردم میرزا عبدالله
در سلک غلامان انتظام یافتند و دیگران بمشقت و محنت بسیار نفقات را که عوض آن بود
بسمرقند رسانیدند و صورت حادثه معروض داشتند میرزا عبدالله بترتیب اسباب حرب و تکمیل ادوات
طعن و ضرب مشغول شد و ابواب خزاین گشاده مالی وافر بعساکر داده با گروهی انبوه و جمعی کثیر از لشکر شکوه
از دار السلطنه سمرقند بیرون رفته بجانب شاهرخیه در حرکت آمد که آوازه سپاه مخالف از طرف کوش
ایشان میرسید چون صیت میرزا عبدالله بسمع سلطان سعید رسید با امرا و خواص خویش مشورت کرده فرمود
که بجز توکل بر عنایت پروردگار تدبیری نیست و غیر از قایمه شمشیر امداد درین امر دستگیری
خاطر برجنگ باید داد که فیروزی و ظفر نصرت ایزدی داد که راست نه از بسیاری سپاه و دیگر
درین اثنا مقربی از ملازمان رکاب سعادت انتساب بموقف عرض رسانید که لشکر ابوالخیر خان با و
اوزبک و هم از دولت محبت سلطان سعید مبرا نه و از روی آن دارد که پادشاه التفات نموده
بجانب او تجشم نماید تا در عزیمت بجانب سمرقند موافقت نماید این سخن موافق مزاج همایون آمد یکی
از معتمدان با ردوی خان فرستاد و التماس معاونت کرد ابوالخیر خان خود منتظر اشارت بود فی الفور

از یورت خود کوچ کرده بار دوی سلطان سعید پیوست و باتفاق لوای شوکت و شجاعت برافراخته
و تسخیر دیار ماوراءالنهر را وجههٔ همت ساختند میرزا عبدالله گشته در مقام تحرز افتاد ذکر محاربهٔ
میرزا عبدالله با ابوالخیرخان اوزبک و سلطان سعید و اختصاص یافتن آن دو سعادتمند بلند
مکان بنصرت و تایید سلطان سعید و ابوالخیرخان با لشکری گران از جانب تاشکند و خجند عزیمت
جانب سمرقند نمودند چون دران راه لشکر اوزبک از شدت حرارت هوا متضرر گشتند خان فرمود
که چنکسیه در عمل آورند اوزبکان بآن کار مشغول شدند و چند روز ابرهای تیره فام و بارندگی
و سرد بهم آمده حجاب سحاب از رخ روی جمال خورشید جهانتاب شد موکب همایون دشت و صحرا
پیموده بقریهٔ شیراز که در چهار فرسخی شهر بجانب شمال واقعست رسید و از بدایت توجه تا آن زمان
فوج فوج لشکریان میرزا عبدالله بار دوی سلطان می پیوستند و جمعی که قصد میرزا عبداللطیف کرده
بودند و از میرزا عبدالله خیانتها دیده قدر نعمت نشناخته بسلطان سعید ملحق شدند میرزا عبدالله با
سپاهی کل از آب کوهک گذشته در برابر رفت هر دو فریق بعد از یاسامیشی برانغار و جوانغار و قول
بمحاربه و مقاتله اشتغال نمودند میرزا عبدالله چندانکه طاقت و توان او بود پای ثبات و قرار
بیفشرده دست راست و دست چپ او تمام شکست و کار از دست رفته قلب نیز شد و دولت
منقلب گشت و آن شاهزادهٔ صاحب جمال جمیل تحمل کرده روی بانهزام نهاده در حین گریز قوایم اسپش
در آب و گلی که پیش آمده تا بزانو فرو رفت جمعی از عقب رسیده او را گرفته و پیش سلطان سعید آوردند
آنحضرت فرمان داد تا در همان زمان رخت هستیش را بعالم آخرت فرستادند و این واقعه در شهور ربیع
الاول سنه خمس و خمسین و ثمانمایه اتفاق افتاد سلطان سعید تصور میفرمود که اگر لشکر اوزبک بسمرقند
استیلا یابند انواع خرابی از ایشان برعیت رسد و از آن جهت چند روز اندیشه میفرمود چون نزدیک
بدروازهٔ سمرقند رسیدند سلطان سعید با یکی از امرای اوزبک که بشغاولی آنحضرت موسوم بود
و در معنی از حفظ و حراست پادشاه غافل نبود گفت تخت اسپانرا آب دهیم و بعد از ان هر جا که
مصلحت باشد نزول کنیم آن امیر موافقت نموده پادشاهزاده در جویی که قریب بدروازه بود راند ناگاه

امرا او را

امیر اوزبک آب خورد و کیفیت سلطان سعید مشغول آب شده بود که آنحضرت از جوی بیرون آمده تازیانه
بر براق برق رفتار زده روانهٔ دروازه گشت و مستحفظان دروازه در کشادند سلطان ابوسعید در درون آمد
با کمینهٔ تورش سپاه اوزبک عالم امید بر خود در دروازه بگشادند و پادشاه خود را بر تخت انداخت
و دروب را مردان کار و دلیران هشیار سپرده بضبط برج و باره قیام نمود ابوالخیرخان در بیرون
تحیر و بهوت بماند سلطان ابوسعید کسی پیش خان فرستاده پیغام داد که این ولایت را از میراث پدری
چاره نیست و خان نفس خویش درانجا توقف خواهد فرمود و بجانب دشت و استحقاق این ولایت
بمن میرسد اکنون حق در مرکز خویش قرار گرفت اگر چندان متوقف شوند که بامر ضیافت قیام نماید
می شاید ابوالخیرخان صلاح در مصالحه دیده سخنان ملایم در برابر گفت سلطان سعید در استرضای خاطر
او کوشیده از نقود و جواهر و خلع قیمتی و اسپان راهوار و شتران باربردار آنچه مقدور
و میسور بود بیرون فرستاد و خان خشنود گشته مصلحت در مراجعت دیده روی بدیار
خود نهاد و در مقر عز و مستقر شرف خویش آرام گرفت چون جناب رفعت مآب شیخ الاسلام
اعظم خواجه مولانا که رئیس اهل علم بوده با میرزا عبدالله عداوتی عظیم داشت و پادشاه
از اشارت او بجانب نسف شنید که دولت میرزا عبدالله بانقراض انجامید سلطان سعید پادشاه
شد بجانب استعجال از سمرقند بیرون آمده بخراسان در آمد و میرزا بابر در آن اوان متوجه مازندران
بوده چون خبر استیلای سلطان سعید بر ماوراءالنهر و آمدن خواجه مولانا شنید ایشانرا فرستاد
و آنجناب را بار دوی همایون طلبیده و نزدیک بوصول اردو امرا و ارکان دولت بر حسب اشارت آنحضرت
باستقبال او شتافتند چون بمجلس اعلی رسید پادشاه بر پای خاست و شرایط تعظیم و اجلال بجای آورد
از احوال ماوراءالنهر استفسار فرموده مدتها جناب خواجه مولانا در خراسان معزز و محترم بود و روزگار
گذرانید تا آن زمان که با سندهای سلطان سعید متوجه وطن خویش گشت ذکر توجه جناب سلطنت
میرزا سلطان محمد بایسنغر از عراق بجانب خراسان چون ابر بهاران و حرب آن جناب با میرزا
بابر و باز پای در آمدن آن سرو جویبار خلافت در موضع جناران چون موسم تسخیر ولایت خراسان بار دیگر

بر ضمیر میرزا سلطان محمد استیلا یافت و تواچیان بهرام صولت باطراف ممالک محروسه فرستاده لشکر
جمع آورده و فرمان داد تا در بلده قم نقاره زدند که لشکریان بموجب فرموده جمع شوند و موکب ظفر
نشان از بلده طیبه شیراز بعزیمت فتح خراسان روان شده باصفهان رسید میرزا بابر در دار
السلطنه تفصیل این اجمال شنید و بعد از تقدیم مشورت رای پادشاه فرخنده بر حسب اقتضای
آن کرد که خواجه مولانا را برسم سفارت پیش میرزا سلطان محمد فرستد تا آتش فتنه که هنوز
بالا گرفته بزلال نصیحت موعظت فرونشاند و بهر وجهی که صلاح داند در اصلاح کوشد و قدم مصالحه
بتفسیر رساند جناب شیخ الاسلام بموجب فرموده فرمان قدم اقدام بجانب اردوی میرزا سلطان
محمد در حرکت آمد و چون بمقصد رسید پادشاه از مراسم تعظیم و تبجیل و بعد من به التفصیل و تقبیل فروگذاشت
و آنچه وظیفه مروت بود در تقدیم رسانید آنجناب شرایط آداب رسالت قیام نموده بآیات و
احادیث حسن صورت مصالحه را در نظر پادشاه جلوه داد و میرزا سلطان محمد بمیان آورده و القول
مبهم خواجه مولانا چند نوبت آمد شد کرده و التماس صلح کرده گرده انتها الامر قرار بران داد
که مجموع ولایتی از ممالک خراسان داخل دیوان عراق باشد و خطبه و سکه بنام و لقب همایون
در قلم میرزا بابر موشح و مزین کرده و برین جمله از جانبین عهد و پیمان بستند خواجه مولانا بازگشته
متقضی الوطر باردوی شاهزاده فیروزی اثر پیوست میرزا بابر اعتماد بر صلح کرده و تمامی لشکر را رخصت
و مردم خراسان جهت اقامت زمستان در انجا فرو [illegible] ترتیب داده در بین اثنا خبر متواتر شد
که میرزا سلطان محمد نقض عهد و پیمان نموده پا از جاده [illegible] نهاده از بسطام و دامغان گذشته باسفراین رسید
از استماع این خبر آثار تغیر در بشره میرزا بابر پیدا گشت [illegible] بر قضا [illegible] تعیین
آورده و بعد از تقدیم مشورت خاطر خطیر بر محاربه قرار داده و چون شیر خشمناک با سپاهی افزون از
حرکات [illegible] افلاک از جنگل [illegible] بدر آن [illegible] آمد میرزا سلطان محمد چون عهد شکسته بجانب اسفراین
روان شده و [illegible] را باطراف خراسان فرستاده و از انجمله امیر عبدالرحیم و لدای ولایت را بضبط
قهستان روانه ساخت مشار الیه بان حدود رسید مولانا احمد یاول که ضبط قاین تعلق باو میداشت

باتفاق

باتفاق قراولان ترکمان داروغه تون بعزم رزم عبدالرحیم از موضع خویش متوجه شده و هر دو گروه
بهم رسیده آتش پیکار برافروختند لشکر خراسان غالب آمده عراقیان راه گریز پیش گرفتند
عبدالرحیم که سردار ایشان بود از پای در آمد و سر او را از بدن جدا کرده باردوی میرزا بابر فرستادند
چون در مطلع حسن فتحی نمود و لشکر خراسان بر ظفر و نصرت غالب شده حیاتی تازه و قوتی بی اندازه
یافتند میرزا سلطان محمد چون شنید که میرزا بابر متوجه او شده است از اسفراین بازگشته روی توجه بجانب [illegible]
نهاد و آن دو سپاه پیکار در موضع خیاران بهم رسیده صفها راست کردند میرزا سلطان محمد
تیغ انتقام از نیام کشیده و شمشیر صاعقه کردار جهانی را میسوخت و میرزا بابر نیز حملات شیران مهاجم
می افروخت مبارزان هر دو طرف در میدان می تاختند و به تیر و شمشیر و خنجر کار رکید کرمی ساختند
امیر نظام الدین احمد ولد امیر جلال الدین فیروزشاه از جوانغار حمله آورده و برانغار لشکر خراسان را
از جای برداشت و میر احمد را که دست راست سعادت او استظهار تمام داشت از پای
درآورده و دلیران [illegible] که در برانغار بودند راه فرار پیش گرفتند و امیر ابوسعید میرم از لشکر عراق
مفارقت گزیده پیش میرزا بابر آمد و عرضه داشت که میرزا سلطان محمد قاصد قول بزرگ است شرایط
احتیاط در انجا مرعی باید داشت مقارن آنحال میرزا سلطان محمد [illegible] که پیکر گشته لوای عناد
برافراخته با طایفه از دلاوران بجانب قول تاخت و لشکر قول از پیش جهاد گریزان شدند
و او بمیان سپاه و قول درآمده عساکر منصور از اطراف و جوانب قدم جرات پیش نهاده براعدا
ازدحام آوردند و زمانی طویل کشش و کوشش مبارزان جانبین از حیز قوت بصحرای ظهور آمد
عاقبت نسیم فتح و ظفر بر پرچم رایات فرخنده خراسان وزیدن گرفت و شکست بر سپاه عراق
افتاده راه فرار پیمودن گرفتند میرزا سلطان محمد تنها در میان معرکه بگذاشتند و خدمتش را
زخمی گران رسیده گرفتار گشت و او را هم در مصافگاه پیش میرزا بابر که بر اسپ سوار ایستاده
بود آوردند پادشاه مظفر منصور زبان طعن بگشاد و گفت از جانب من چه واقع شده بود
که آن نوبت آمد قصد خون اهل اسلام کردی و با آنکه بدان نبشته و پیمان شکسته و [illegible] میرزا

بهبی حاصل نشده بار لشکر بنجابت کشیدی و بخیال گرفتار گشتی میرزا سلطان محمد در جواب گفت که ای برادر
در امور ملک امثال این قضایا روی نماید میرزا بابر باغوای جمعی مردم کوتاه اندیش که پروای نام
و ناموس دیگران و از خویش نداشتند بقتل برادری چنان که در شجاعت و سخاوت و مردانگی
از مادر دهر مثل او فرزندی بسالهای فراوان متولد نشده بود فرمان داد و از بدنامی دنیا و نکال
آخرت نیندیشید مدت زندگانی اوی و چهار سال بود و ده سال حکومت کرد پنج در تبعیت حضرت
خاقان سعید حمید الخصال و پنج سال دیگر باستقلال و نعش غفران مآل شاهزاده را بدار السلطنه
هرات رسانیدند و در گنبد مهد علیا گوهرشاد آغا که مرقد میرزا بایسنغر است مدفون ساختند

بجاه ار چه بر آسمان رخت برد   بچاه ولی عاقبت رخت برد

واز غرایب اتفاقات و بدایع حالات
آنکه حرم محترم آنجناب آغاچکی در فراق مونس قدیم آه سرد از سینه افگار و دل ریش بکشید و در همان
دو سه روز شربت ناگوار مرگ چشید میرزا بابر بدین فتح نامدار مغرور و مباهی گشته شکر نعمای الهی بجای آورد
و فتحنامها باطراف ممالک روان فرمود و طنطنه کوس عظمت و جبروت بسمع ساکنان ملک و ملکوت
رسانید چون خاطر از جانب یک برادر جمع ساخت بهم برادر دیگر خود میرزا علاء الدوله که او را مقید
خویش داشت پرداخت فرمان داد که جهان بین او را بمیل الم از نور باصره عاطل سازند متعلقان کس
دیگر را ناشایست مشغول شده بود میرزا علاء الدوله بلطایف الحیل آب در چشم آورده و پیکبار المیل بر چشم نهاد
وآن مشعل میل آتشین بر پلکهای آن جناب کشیده میرزا بابر که طبیعت او بر کرم و سخاوت و حسن خلق
و عفو مرکوز بود بر برادران ترحم نفرموده و بقساوت قلب و قطع صله رحم خود را در سلک شیرویه مشهور
عباسی و میرزا عبد اللطیف و سایر شاهزادگان بی باک انتظام داد اگر عذر برادران پذیرفتی و رقم
لا تثریب علیکم بر ایشان کشیدی در میدان دنیا گوی سبقت بمکارم اخلاق و محاسن اوصاف ربودی
و در روز جزا موجب رفعت درجات و اجر از مثوبات او بودی اما پرتو آفتاب ازلی تا بر کرا بتابد و
عنایت لم یزلی تا کرا دریابد ذکر نهضت حضرت خاقان علی الاطلاق بجانب مملکت فارس و عراق و معاودت
آنجناب بمکمن اورنگ خلافت دار السلطنه هرات و بیان بعضی از وقایع و حالات که منظور میرزا بابر چون از جانب اخوان خاطر جمع

ساخت عزیمت فارس و عراق مصمم گردانید و بدان سبب که میرزا سلطان محمد از راه ری آمده بود
و علفات آن ولایات نمانده و بعد از تقدیم مشورت رایها بر آن قرار گرفت که بدیار تبریز رفته از راه
یزد متوجه مملکت عراق شوند و این نهضت امری بود خارج قانون توجیه که در قانون راه عراق
از پرده تقدیر بیرون افتاد و چه میرزا جهانشاه و ترکمانان اختیار آن راه کرده مع صور سلاطین گردون
اقتدار بود و مع ضعف و فتور پادشاه کامکار بود و دیگر خطا آن بود که میرزا بابر در مکتوبی که بعد از
واقعه میرزا سلطان محمد بآذربایجان فرستاده در مهر بر پشت زده و این معنی بود که تصور میرزا جهانشاه
شد که در باب عمر لشکر خراسان داشت چه مناسب رتبه سلطنت آن بود که فرمان واجب الاتباع چون
نشان بنام میرزا جهانشاه شرف نفاذ یافتی و در باب سکه و خطبه سخن راندی و او را بمتابعت و مطاوعت
خواندی و از وعده و وعید کلمات در میان آوردی تا نتایج کلمه بر آن مترتب گشتی فی الجمله چون موکب
همایون بظاهر بلده تون رسید و غله در آن ولایات نایاب بود و رعایا غله را بحیلها اخفا در صدد
بیع نمی آوردند میرزا بابر فرمود که لشکریان هر جا غله یابند تصرف نمایند سپاه بی دیانت نهیب بنهادند
غله جستن بخانهای مردم رفته آنچه در نظر ایشان آمد بر داشتند و از نهب و سلب دقیقه مهمل نگذاشتند
رایت فتح آیت از بلده تون در حرکت آمده بدار العباده یزد رسید اکابر و اشراف آن اطراف
بدرگاه عالمپناه رسیده شرایط تهنیت بجای آوردند و از امرای میرزا سلطان محمد اولاد امیر جلال الدین
فیروز شاه امیر نظام الدین احمد و امیر غیاث الدین سلطان حسین بشرف پای بوس مشرف شده
تربیت یافته بامارت دیوان اعلی متعین گشتند و همچنین خواجه غیاث الدین میر احمد الخوافی و مولانا یعقوب
بسعادت ملازمت استسعاد یافته بصنوف عنایت سرافراز شدند و موکب ظفر قرین از دار العباده
یزد روان شده و قطع مسافات نموده در شهر شیراز نزول اجلال فرمود اکابر و اعیان فارس مراسم
نثار و پیشکش تقدیم رسانیدند و آفتاب عنایت و عاطفت پادشاهانه بر صفحات احوال ساکنان آن ولایات
تافت میرزا بابر چند روز در آن بلده جنت آیین بفرموده این مصاحبت و مجالست اختیار فرمود و بساط
عیش و نشاط و خرمی را منبسط و ممهد داشت چون داد لهو و سرور داد از بزم عشرت و خلوت بارگاه سلطنت

خرامید و در آن اوان که واقعهٔ میرزا سلطان محمد در موضع چناران دست داد میرزا بابر ولایت
فارس و عراق را با امرا عنایت فرموده هر یک را بجایی فرستاد و از آنجمله ساوه را با امیر شیخ
علی بهادر ارزانی داشت و شهر قم را با امیر درویش علی بازگذاشت از ری متوجه ساوه و قم
شدند امیر شیخ علی بهادر بر مطالبه و مواخذهٔ اموال از خود نفور گردانید و بعضی ارکان از غایت
اضطرار بجمعی ترکمانان که در آن نواحی بودند استعانت کردند ترکمانان چون بلای ناگهان در سر منزل
امیر شیخ علی نزول کرده او را گرفته پیش میرزا جهانشاه فرستادند و شهر ساوه که بحقیقت کلید
مملکت عراق است رایگان بی مشقت حرب و جنگ بچنگ ترکمانان افتاد و ایشان بعد از فتح ساوه
متوجه بلدهٔ قم شدند و امیر درویش علی تیر بارهای آنجا را استحکام نموده بود و با وجود آنکه
مولد و منشأ او بود القصه امیر درویش علی برج و باره مضبوط ساخته در شهر متحصن شد و ترکمانان بمحاصره
مشغول گشتند درین اوقات میرزا بابر در شیراز بعیش و عشرت اشتغال داشت و سرداران
ممالک بخدمت او توسل جستند از آنجمله میرزا ابو ... پسر اسکندر قرا یوسف بموکب فلک احتشام پیوست
و ملحوظ نظر اعزاز و احترام گشت بعد از انقضای چهار ماه که پادشاه عطابخش جرم پوش در شیراز
بنای عیش و نوش گذرانید خبر فتح ساوه و گرفتاری امیر شیخ علی و محاصرهٔ قم و امیر شیخ علی شنید توجه
همت بر دفع فتنهٔ ترکمانان گماشته امرای عظام را بجانب اصفهان روان کرد و دیار فارس را
میرزا معز الدین سنجر تفویض نموده بنفس شریف از شهر شیراز بیرون آمده عازم عراق شد و در
اثنای راه ایلچی رسیده از تقریر او بمسامع جلال پیوست که در خراسان فتنه و آشوب پدید آمده
چه میرزا علاء الدوله خروج نموده و خلق بسیار پیش او مجتمع گشته اند چنان این سخن آنست که بادی بسجاف
و نگاه جهان بین او را از آسیب سیل نگاه داشته میرزا بابر از خراسان بعراق رفت انجذاب ...
الجمل خود را از مشهد بکنار آب مرغاب انداخت و از آنجا بمیمنه و فاریاب رفت و در آن مملکت رایات
عظمت و سلطنت برافراشت و آن ولایت یورت ایل و الوس ارلات بود و امیر یادگار شاه
راس و رئیس ایشان بود ام الحیات بواسطهٔ مصاهرت شاهزادهٔ مشار الیه سر تفاخر و مباهات بفلک

فرقدین میرسانید میرزا علاء الدوله مجموعهٔ الحکمت را خامهٔ خودی می پنداشت ... خویش می انگاشت
سلطان محمود ولد یادگار شاه و سایر امرای ارلات بر سلطنت شاهزادهٔ عالیشان اتفاق نموده کمر
خدمتگاری او بر میان جان بستند و مضمون این بیت سعدی ثانی وصف الحال میرزا علاء الدوله آمد بیت
ارلاتیان مه پروره و آفتاب ⁂ در خدمت سگان درت بسته اند میان ⁂ و بعد از اجتماع لشکر و انتظام
احوال سپاه میرزا علاء الدوله با امرا مشورت نموده رای بران قرار گرفت که نخست بجانب بلخ روند و خاطر
از جانب امرای میرزا ابوسعید فارغ سازند و بعد از آن عنان عزیمت بجانب خراسان معطوف دارند
و بامضای این عزیمت با لشکرهای آراسته متوجه بلخ شدند و امیر مزید درویش و برادرش امیر علی
... در بلخ و آن نواحی جمع آورده عنان شجاعت بطرف قوم ارلات معطوف داشتند چون دو
گروه در برابر هم رسیدند شمشیرها از نیام کشیده دستها برافراشته بر یکدیگر تاختند و از خونهای کشتگان
در معرکه روان ساختند عاقبت لشکر ارلات از ستیزه و آویز عاجز شده راه فرار پیش گرفتند امیر سلطان
محمود ارلات رعایت ناموس نموده پای ثبات افشرده و تا رمقی در جان داشت جنگ
میکرد و مردی می افکند ناگاه از شست قضا تیری بر حلق او آمد امرای میرزا ابوسعید مظفر و منصور گشته
غنایم نامحصور گرفتند میرزا علاء الدوله با جمعی که روی گردان شده بودند و دیگر مردم که در اثنای
طریق بدو ملحق شدند از راه ... متوجه دار السلطنهٔ هرات گشتند و در شهر مذکور و حوالی
فتنه و آشوب برخاست امرای عظام که از قبل میرزا بابر در ولایت بحکومت قیام مینمودند
مثل امیر اویس ترخان از هرات و امیر پیر درویش از بلخ و امیر خلیل از مرو و ماخان بر دفع
میرزا علاء الدوله در حرکت آمدند و امیر پیر درویش پیش از همه شاهزاده را در نواحی هرات دریافت
که میرزا علاء الدوله تاب مقاومت نیاورده و در عنان سلامت بیرون رفت و لشکرش ...
و پراکنده شدند و تا رسیدن لشکریان هرات مهم میرزا علاء الدوله ... امیر پیر درویش
کفایت شده بود میرزا بابر چون بر قضیهٔ خراسان اطلاع یافت توقف در ممالک عراق مصلحت ندید
در پنجشنبه شانزدهم رجب از گوشک زر و عنان عزیمت بجانب مرکز دولت و مقر سعادت خویش تافت

منعطف ساخت در بیست و دوم ماه مذکور رایات منصور در تفت یزد نزول اجلال فرموده جناب
فضایل مآب حقایق نصاب مولانا شرف الدین علی یزدی ملاقات کرده از فواید مجلس او بهره مند گشت
موکب همایون از بلده یزد روان شده چون بتون رسید انوکلا را از فرمان ترکمان باز داشته
امیر غیاث الدین سلطان حسین را در رکاب نصرت انتساب از تون نهضت فرموده سایه
وصول بر عرصه دار السلطنه هرات مبسوط گردانید و در انجا تفحص حال میرزا علاء الدوله کرده چنان
بوضوح پیوست که خدمتش بعد از فرار معرکه پر درویش عازم سیستان شده و از انجا بعراق و فارس
و بامیرزا جهانشاه در ان ولایت ملاقات فرموده و مورد نظر التفات و احسان آمده و اکنون در ان
دیار بشکار گاهی و فراغبال روزگار میگذراند چون خاطر خطیر میرزا بابر از جمیع امور بعیش و انبساط
متوجه مینمود بمجلس بزم و طرب مهیا است و از دست ساقیان گل اندام از شام تا صبح و از صبح تا شام
راح ریحانی و شراب ارغوانی می نوشید و تا میتوانست در ازدیاد مواد خرمی و بیغمی میکوشید
چون خبر و اقعات از مملکت فارس و عراق نهضت فرموده انواع قضایا در آن دیار روی نمود یکی
از ان جمله میرزا سنجر که بر حسب فرمان ضبط بلاد فارس تعلق باو پذیرفته بود از صدمات لشکر ترکمان
روی گردان شده بخراسان آمد و بسعادت تقبیل انامل فیاض میرزا بابر مستسعد گشت و ترکمه در ولایت
فارس و عراق استیلا یافته و بنا بر مخالفت و منازعت برادران ملکی چنان بعد از هشتاد و سال
از دست این خاندان بیرون رفت چنانچه مضمون انتقال از سیاق کلام گذشته و آینده بوضوح
می پیوندد و دیگر انکه ترکمه بعد از تسخیر ساوه متوجه بلده قم شده آن شهر را محاصره کردند و اهالی قم
مدتی در مدافعه و ممانعت مساعی جمیله بکار آوردند عاقبت طایفه از ارباب فتنه و شر با لشکر بیگانه
یار و آشنا شدند و آن بلده طیبه بدست اوباش مفسد افتاد [illegible] قلعه چون در غایت متانت بود
[illegible] و اگر ایستادگی [illegible] ترکمانان [illegible] دیگر انکه از الوس ترکمان لشکر گران بر ولایت اصفهان [illegible] نمود
رئیس قطب الدین [illegible] خواجه محمود حیدر و بعضی اکابر جهار و انکه با مخالفان موافقت نموده
مفاتیح دروازه پیش ایشان بردند و مردم میرزا بابر روی بخراسان نهادند چنانکه داروغه ابهر [illegible]

از هیبت

از هیبت و شکوه ترکمانان خوف شدید داشت از متابعت ایشان روی برتافتند و به جهات حصار
میرزا بابر را امیدوار بوده دروازه ها بر کشیدند و در جواب ترکمانان بجز از سنگ و تیر از ایشان
چیزی صادر نشد و ترکمه دست از محاصره باز نمیداشتند و مدتی نایره حرب و جدال اشتعال
داشت عاقبت رعایای بیچاره بمحنت و حسرت و بلا و غلا گرفتار گشتند چون از بی کاری ایشان
بجان و از بی کوشی کارد باستخوان رسید امان طلبیدند و بیرون آمدند و آن قوم فتاک بی باک بشهر
در آمده دست بغارت و تاراج بر آوردند و نهب و سلب اکتفا نکرده گروه انبوه از مردم آنجا
بقتل رسانیدند و قضیه استیلای ترکمانان بر ولایت فارس و عراق در شهور سنه سبع و خمسین و
ثمانمایه روی نمود و چون میرزا بابر بر وقایع ممالک اطلاع یافت با خود قرار داد که بار دیگر لشکر بجانب
عراق کشد و سزای بدسگالان در کنار ایشان نهد لاجرم باحضار لشکر فرمان داده ابواب خزاین مفتوح
ساخت و دست جود و احسان برگشاد و درین سال حضرت ارشاد مرتبت ولایت منقبت مقتدای ارباب
کشف و عیان مرشد طوایف نوع انسان شیخ بهاء الملة و الدین عمر از سرای دو در ارتحال نمود بجوار
رحمت ملک علی اکبر پیوست میرزا بابر بر تعزیه جنازه که مسکن آنحضرت بود رفته رسم پرسش مرعی
داشت و نعش غفران مآل را بتعظیم و اجلال تمام فرموده تا بسر خیابان رسانیدند و در انجا از کمیت گردون
خرام فرود آمده پایه تابوت را بر دوش گرفت و چند قدم بر خاک نهاد و بر حسب اتفاق حضرات
مخادیم و والد راقم حروف بر آنحضرت نماز گذاردند و در قریب مصلی هرات مدفون ساختند و
[illegible] و کار [illegible] وقف آنحضرت فرمود و بر حسب اشارت علیه بر سر قبر مقدس شیخ
در اندک زمانی عمارتی رفیع ترتیب دادند و درین سال خواجه نیکو سیرت خواجه پیر احمد الخوافی بغضب میرزا
بابر گرفتار گشت و بزجر و تکلیف مبلغ دویست تومان از وی گرفتند و اعراض نفسانی بر مزاج او
استیلا یافته و دیگر اسباب ناتوانی روی نمود و بدرجه شهادت رسید و در مزار فیض الانوار قطب سماء
ولایت شیخ زین الملة و الدین ابو بکر الخوافی مدفون گشت و خواجه شهید مرحوم بر سر آن مزار عمارتی عالی
ساخته و املاک خوب و مستغلات مرغوب بر انجا وقف نموده تقبل الله تعالی منه و رضی عن سایر خیر

الخیرات و منه **ذکر نهضت میرزا بابر از خراسان بعزم دفع استیلای قوم ترکمان و استخلاص فرمودن ولایت جرجان** میرزا بابر بعزم انتقام ارباب فساد و شقاق و تسخیر مملکت فارس و عراق رایت شوکت و لوا حشمت برافراخت و در اواسط فصل تابستان بجانب دیار جرجان روانه شده منازل و مراحل پیموده در یتقوقاج خبوشان نزول اجلال فرمود و چند روز در آنجا توقف کرد در آن منزل از پرده صورتی عجیب روی نمود و تفصیل این مجمل آنکه میرزا بابر در وقت معاودت از یورش عراق میرزا خلیل سلطان بن میرزا محمد جهانگیر نبیره حضرت خاقان سعید در الحکومت دار العباده یزد باز داشت و خدمتش چندگاه در آن ولایت رایت مکنت برافراشت چون چشم ترکمان بر دیار عراق استیلا یافتند شاهزاده عنان توجه از یزد بجانب خراسان معطوف ساخت و موکب همایون پیوسته میرزا بابر او را در آغوش عطوفت کشید و فرمود که ملک و مال از تو دریغ نخواهد بود و در اثنای این اوقات طایفه از مردم جاه جوی فتنه انگیز میرزا خلیل با ایران داشتند که نسبت بمیرزا بابر غدری اندیشیده ناسپند که پای بر سریر نهادن هر کس را دست دهد آن مفسدان قرار داده اند که بهنگام شرب مدام و ایام جلوس و صحبت با ساقیان سیم اندام در خانه چنان خلوت میشود که هرچه میخواهند از پیش میرود دست برد نمایند از محرمان این راز شخصی که با آن محرمان دمساز بود صورت مکر بدکاران بعرض میرزا بابر رسانید پادشاه فرمود که بتحقیق این امر از کی امرا و ارکان دولت مشغول شوند بموجب فرموده عمل نموده بعد از تفتیش بوضوح پیوست که آن سخن راستست غداران بدامور را گرفته بقتل رسانیدند دو کس در آن میان از قاتلان میرزا عبد اللطیف انتظام داشتند که از بیم سطوت سلطان سعید گریخته بخراسان آمده بودند و میرزا خلیل مقید و محبوس گشت و در روز بیست و دوم رمضان او نیز براه عدم روان شد میرزا بابر میرزا سنجر را غایت و تربیت فرموده اسباب سلطنت او را مهیا داشته بدار الامان کرمان فرستاد و موکب همایون بعد از انقضاء ماه رمضان در حرکت آمده صحرای سلطان معسکر فیروزی نشان گشت و در آن مقام امیر شیخ حاجی که بجمع آوردن سپاه متوجه قندز و بغلان گشته بود و بدخشان رفته بود با سپاه فراوان رسیده بشرف پایبوس

مشرف

مشرف شد چون زمستان نزدیک بود بعد از تقدیم مشورت یورت قشلاق مملکت مازندران مقرر و در بیست و سیم ذیقعده صحرای ربیع سلطان آباد استراباد بمضرب خیام جاه فلک احتشام گشت موکب همایون در آن زمستان در ولایت جرجان اقامت نمود و ملوک اطراف بخدمت توجه نمودند از آنجمله قدوة السلاطین و افتخار آل طه و یس امیر سید عبد الکریم که امن بیضه عالم ولایت آمل و ساری بود و بدیه و تنسق قرین بپوست و پیشکشهای پادشاهانه گذرانیده محفوظ نظر التفات و احترام گشت و همچنین سادات هزار جریب بخدمت رسیده میرزا بابر همه را بتشریفات فاخر نواخته رخصت انصراف ارزانی داشت چون زمستان بنهایت رسید میرزا بابر از یورت قشلاق کوچ کرده در منزلات جرجان سیر میفرمود ناگاه از جانب بلخ ایلچی رسیده خبری که متوقع نبود رسانید بیان این سخن آنست که امیر درویش و برادرش امیر علی میرزا ابی کای از جیحون گذشته با لشکری گذرانیده تعرض بولایت سلطان سعید میرزا سلطان ابو سعید میرسانیدند آنجناب چند نوبت عفو و اغماض فرموده عاقبت آتش خشم جهانسوز اشتعال یافته از آب آمویه گذشته بطرف بلخ متوجه شد امرای میرزا ابی رایت عداوت افراخته تا اندخود پیش رفتند بعد از کوشش و کشش بیاد ظفر و تایید نصیب سلطان سعید شد امیر درویش برادرش امیر علی بقتل رسیدند و مملکت ایشان در تحت تصرف بندگان درگاه آمد سلطان سعید در بلخ بتمکن تمام آرام فرمود میرزا بابر چون این خبر استماع نمود دفع این فتنه را اهم از تسخیر عراق دانسته از خطه استراباد مانند برق و باد در حرکت مسارعت نمود و بجهت ترتیب اسباب یورش ما وراء النهر عازم خراسان گشت و خواجه وجیه الدین اسمعیل سمنانی را که از عظمای ارکان دولت بود از برای تحصیل مال و ضبط سپاه و استخراج زر بدار السلطنه هرات فرستاد و جمعی امرا را مصحوب او روانه ساخت و خواجه مشار الیه بمقصد رسیده و آنچه امکان مطالبه بود بتقدیم رسانید و آنچه در خزانه [illegible] در اندک فرصتی از رعایا مستخلص گردانیده مبلغی خطیر بوصول موصول گشت میرزا بابر بجلگای بادغیس در آمده خواجه وجیه الدین و سایر امرا بدولت پایبوس استسعاد یافتند و تفصیل آنچه گرفته بودند بموقف عرض رسانیدند عنایت پادشاهانه مجموع آن وجوه را بر امرا و لشکریان قسمت فرمود و در آنجا

بتماع علیه پیوست که در آن اوان که میرزا علاء الدوله از جانب بلخ پوشیده و پنهان بهرات آمده بود
جواهر نفیس آنچه همراه داشته و آنرا در ظرفی محکم گذاشته امرا و دیوانیان بجست و جوی آن بوده‌اند سعی
زمانی و لعلهای بدخشانی و در آبدار عمانی و گوهرهای شاهوار که از جهتها در میان بسته و در خزینه
دولت و فزون از آن جواهر قیمتی که بهای آن در قوت مدرکه و متخیله هیچ مقومی نگنجید بدست
و بمجلس شهریار جهان بخش رسانیدند آنجناب بگوشه چشم در آن نگاه کرد نیست فرمود که اینها مناسب عورات و زینت
مخدرات و روپوشان حرم و طایفه که محرم بودند ارزانی داشت **ذکر عزیمت فرمان فرمای بحر و بر**
از مقر قدرت و توان بجانب ماوراء النهر بعد از جمعیت لشکر میرزا ابوالقاسم بابر بانتقام سلطان سعید
از دار السلطنه هرات نهضت نمود و چون کنار آب مرغاب محل نزول لشکر نصرت انتساب گشت
از جانب بلخ خبر رسید که میرزا سلطان ابوسعید از کنار ترمذ گذشته بدار الملک خویش رفته و آمدن میرزا بابر بر عزیمت
نموده متوجه بلخ شده در آنجا آن حضرت مقتدی مشایخ روزگار و اسوهٔ مقربان بارگاه آفریدگار خواجه
برهان الدین ابونصر پارسا قدس سره مشرف شده با نواع نصایح و مواعظ مستسعد گشت هر چند
خواجه بزرگوار در باب مصالحه سخن گفت مفید نیفتاد و چون در آن اوان بی کشتی از جیحون عبور متعذر بود
نمود و کشتی یافت نشد فرمان مطاع صدور یافت که امیر درویش برخان و امیر احمد و امیر سلطان
حسین اولاد امیر فیروزشاه و امیر شیخ ابوسعید برسم منقلای متوجه جانب پنج آب شوند و در نسخه
بنظر رسیده که رود جیحون از پنج آب مرکب میشود و آن پنج آب **اول** آب رمنک **دوم** آب ابلیان
سیوم آب قندز **چهارم** آب وخش **پنجم** آب کافرنهان القصه چون امرا بموجب فرمان
بدانطرف روانه شدند موکب منصور متعاقب ایشان در حرکت آمد و غره رمضان از معبر قندز و طالقان
عبور نموده بگذار ارهنگ آمد چند روز در آن مقام توقف فرمود و حکم واجب الاتباع صدور یافته که امرا
بسوی بالای آب رفته از معبر چوبک که بی کشتی بپایاب میتوان گذشت عبور نمایند و چند کشتی در گذر معبر
ارهنگ بر درگاه شهریار بافرهنگ جمع آوردند در این اثنا امیر پیر سلطان برلاس امیر احمد یادگار که از
امرای سلطان سعید بود گرفته بدرگاه عالم پناه آورد امیر پیر سلطان با عزاز و احترام اختصاص یافته و

دیوان مقدم بر مجموع امرا ممتاز و امراء ملازمان که در موکب همایون بودند بعضی بسال و برخی بکشتی
از آب گذشته میرزا بابر پا در کشتی نهاد و مقرون بسلامت و نصرت از آب گذشت و او دو
دیگر عبور فرموده در سالی سرای نزول فرمود و پادشاه و سپاه از آب وخش که بزرگترین
آبها بود بسلامت گذشته و فراز و نشیب پیموده بولایت حصار در آمدند و از آنجا بجانب
توبناک رفته در آن نواحی و ولایت خواجه نظام الدین مودود که از اولاد صاحب هدایت
بود باتفاق مولانا جمال الدین فتح الله تبریزی برسم رسالت رسیدند و با امرا ملاقات کرده
حدیث مصالحه در میان آوردند امرا در جواب سخنان درشت آمیز گفتند مولانا فتح الله آوازی
بلند بعبارت داشت فرمود برآورد که ما علی الرسول الا البلاغ سخنی نماند مراد در ایصال آن
سوگند داده‌اند رخصت فرمایید بگویم گفتند بگوی مولانا تقریر کرد میرزا سلطان ابوسعید میگوید
که من این مملکت را که پیش بوشش گرفته‌ام آسان آسان از دست نخواهم داد و پای ثبات در دامن وقار
استوار داشته از هر جوی هراسان نخواهم گشت امرا از این کلام تندخویی درشت گویی آغاز کردند
فرستاده کار را منضبط ساخته لشکر منصور کوچ بر کوچ زده و راه پیموده از سرعت حرکت
نمی آسودند در این اثنا حکم مطاع صدور یافت که جمیع سپاه در بلخ ماه رجب بعرضگاه حاضر شوند
و بموجب فرمان در روز معهود افواج لشکر و طبقات حشم بر اسپان کوه پیکر سوار شده با شمشیر و نیزه
و ترکش و خود و جوشن و کبر و زره چین و خنجر بعرضگاه آمدند و هر کس محل خود قرار گرفته پادشاه
همه را بنظر احتیاط در آورد و میرزا بابر در همان مقام آداب عید صیام قیام نموده فرمان داد که مولانا
احمد بیاول با دویست سوار نامدار بر سبیل قراول روان شود مولانای مشار الیه تا قلعه که بر حد
استتمار دار و غلامان کیران باز کشیده عمارت از اخراب ساخته که ولا دری ظهور رسانید و اردوی
کیهان پوی قطع منازل و مراحل میفرمود تا در چهارم شوال در ضمان حفظ و تایید ملک ذو الجلال
بیکفرسخی سمرقند نزول اجلال فرمود و از بدایت دخول در حدود ماوراء النهر تا غایت نزول بظاهر بلده
سمرقند هیچکس در مقابل نیامد بنا بر این سپاه خراسان تصور کردند که سمرقندیان مطلقا قوت جدال و

طاقت قتال نداشتند بدین غرور هر کس از دلاوران لشکر منصور را داعیه آن شد که خود را بدروازه
سمرقند رساند و کاری از پیش برد ذکر کیفیت معاودت سلطان سعید از بلخ و قرار دادن خاطر
خطیر بر نشستن و ساختن برد کار تاریخ سلطان سعید چون شنید که میرزا بابر از جنگلها زنده ران مانند
شیر ژیان بیرون آمده بعزم مراجعت لوای شوکت برافراخت و با امرا و ارکان دولت از روی تعقل و
سعادت طرح مشورت در میان انداخت رای بر آن قرار گرفت که الله واحد خوانده بسمرقند باز گردند
سلطان سعید بطالع و بخت میمون از جیحون عبور نمود و لشکر میرزا اجازت داد که بجایهای خود روند
و رایت نصرت شعار را بجانب مستقر شرف در حرکت آورده بدار الملک خویش نزول اجلال فرمود
چون بمسامع علیه پیوست که میرزا بابر از آبهای عظیم گذشته بنواحی سمرقند رسید آنجناب خواست که
عزیمت ترکستان نماید اما نخواست که بی رخصت مرشد اهل یقظه و انتباه خواجه ناصر الدین عبیدالله که
خاطر انور او مهبط انوار الهی و محل ورود فیوضات نامتناهی بود قدمی پیش نهد لاجرم در خلوتی
بصحبت حضرت خواجه شتافته از حل این عقده مشکل و دفع این حادثه نازل استطلاع و استکشاف
نمود و درین اثنا ارباب و اهالی سمرقند و کلانتران محلات و وجوه و اعیان بلوکات استعانه پیش
حضرت خواجه بردند و باتفاق گفتند که بحمد الله والمنه که درین شهر ذخیره فراوان و جمعیت و اسباب و
اسلحه جنگ مرتب و تا رمقی در بدن ما بندگان باقی باشد در مدافعت و مخالفت میکوشیم و شهر
خود را از تعرض لشکر بیگانه نگاه میداریم حضرت خواجه شرف محمدت و تحسین ارزانی داشت
و فرمود که شهر را حصار سازند و دل بر عنایت حضرت کردگار بسته بجنگ لشکر خراسان پردازند و
باشارت حضرت خواجه سلطان سعید فسخ عزیمت ترکستان نمود و فرمان داد که از مسافت چهل و شش
فرسخ هر که استعدادی داشته باشد بشهر در آید و بقیه خلق از اطراف راهها بر خواسته بمواضع
دست روند و بموجب فرموده عمل نمودند حکم کرد که هر کنگره را یک کس محافظت نماید یک ترک و دو تاجیک
و در هر برج عشم آلی و سوئی و روغن و هیزم فراوان آماده دارند تا بوقت نیران محاربه روغن داغ
بر فرق ارباب خلاف ریزند و بر حسب حکم در میان هر دو برج صندوقی مستحکم ساختند که در میان آن

توان

توان نشست و تیر توان انداخت و در روی پاره چوبهای بزرگ که در آغوش نمی گنجید بطنابها بسته
که در وقت احتیاج توان گشاد و فرو داده آویخته که هر تیر که بر وی اندازند تخت بر قند رسید
استوار کرده و شهر را نیز برابر داد سلطان سعید در هر برجی داروغه تعیین فرمود تا تیراندازان که
در برج بوده‌اند بهنگام احتیاج کار فرمایند و در هر برجی از مبداء فتنه تا هنگام خلق مشغول باشند چون
میرزا بابر بسمرقند رسید و بقریه خشرچه که در کنف نهی شهر است نزول فرمود مولانا احمد بیاول و امیر خلیل
و سید یاده و قدم کابلی و محمد ملک و امان جوکی و جمعی دیگر از دلاوران که طالب نام و شهرت
و نام و ننگ بوده رایت جلادت افراخته و شمشیر آخته بجانب شهر شتافتند و نزدیک دروازه
رسیده و سوران انداختند سمرقندیان ناگاه از دروازه بیرون آمدند و آتش پیکار برافروختند
و هر لحظه از شهر مدد میرسید آخر منجر بآن شد که امیر خلیل گرفتار گشت و دیگران پشت داده
راه را چنان تنگ بود که رفتار دو سوار از پهلوی هم متعذر مینمود و لشکر سمرقند از عقب
رسیده مولانا احمد بیاول و جمعی دیگر را اسیر گرفتند و بعضی دیگر بقتل آمدند اسیران را دست و گردن
بسته پیش سلطان سعید آوردند تخت پادشاه از امیر خلیل بزبان سرزنش احوال نمود و در عقب
شاه او را در موضعی جدا باز داشتند اکابر و رجال دیگر اسیران پرداخته تفتیش حالات فرمود
مولانا احمد بیاول زبان بیان جرات نموده گفت امید چنانست که بواسطه گرفتاران میان
برادران صلح واقع شود این سخن موافق مزاج همایون افتاد سلطان سعید مهر محبت را زرعایت
فرمود و در محافظت ایشان غایت مبالغه بجای آورد این خبر باردوی اعلی رسید و علاقه
بهم بر آمدند اما از تغیر نسبت هیچگونه در ناصیه همایون میرزا بابر ظاهر نشد روز دیگر پیشتر رفته
جانب عیدگاه قبه سراپرده و بارگاه با وج مهر و ماه برافراشت و هم از گرد راه نیران محاربه
افروختند و از جانبین کوششهای مردانه نمودند در آن روز حاجی خلیل برادر امیر جلال الدین بیان
زخمی عظیم رسید و پهلوان حسین دیوانه در آن معرکه آثار شجاعت و مردانگی بظهور رسانید روز
دیگر که شهسوار انجم **بیت** زجیب افق تیغ بیرون کشید همه دامن چرخ در خون کشید

شیرها آخته بجانب شهر تاختند و از جهت سوزنی که انداختند زلزله در مفاصل فاکریز و اعضاء
بهادران خونریز افتاد و منازعت و محاربت میان هر دو فریق قایم بود تا شب شد بعد از آن هر دو گروه
بمنازل خود بازگشتند و بدین حال چند روز آتش سیف و سنان در میدان رزم و پیکار لامع بود
و غبار فتنه و آشوب در فضای هوای کارزار ساطع و درین اثنا مرضی قوی پدید آمد چنانچه اعضاء
جوارح از کار باز ماند و درین یورش شتر بسیار مرد چنانچه از حد و عدد غالب تا غایت بر سمرقند زیاده
از صد هزار شتر مرده تلف گشت و اندکی که مانده بود تیر از شدت بر درخت بر بست و خاطرها
ملالت و شآمت دریافت چون نواحی سمرقند بجاروب تاراج روفته شد یساقیان تا چهار فرسخ
دور رفته علف می آوردند مردم شهر بر غال و توت علوفه بپوشیده از سمرقند بیرون می آمدند و ایشان را
گرفته می کشتند و در روز بعضی که غایت میکرده گوش و بینی می بریدند و میگذاشتند میرزا
بابر بر غال و توت علوفه طایفه از سرداران و بهادران را تعیین فرمود که هر جا که یساقیان و لشکریان بطلب
علف روند ایشان را نگاهبانی نموده بر خبر باشند نوبتی امیر اویس ترخان و امیر سلطان حسین کوکه
با یساقیان روانه شدند سلطان سعید خبر یافته جمعی از امرا و بهادران در عقب ایشان بیرون فرستاد
قاچقی آمده هزیمت مخالفان را بعرض رسانیدند میرزا بابر میرزا الوند میرزا اسکندر ترکان و امیر ابوالحسن ترکمان
و امیر حسین علی و امیر بهلول را بمدد امیر اویس ترخان و امیر سلطان حسین روانه ساخت امرای مذکور پیش از
وصول ایشان آن دو امیر با لشکر سمرقند باز خورده بدنی غبار کشیده و سنان را افراشته از طرفین یکه تازان
شجاعت بود بتقدیم رسانیدند عاقبت خراسانیان غالب آمده امیر عبدالعلی ترخان و امیر احمد فضل
و دیگر اعیان سمرقند را گرفته دست و گردن بسته بدرگاه عالم پناه رسانیدند و در آن معرکه از بهلول
خانه زاد با آنکه غلبه بسیار داشت در جنگ تقصیری واقع شده و دیگر امرا و بهادران آثار جلادت بظهور
رسانیده بودند امیرزاده ملول شده صورت قضیه معروض گردید و بر سبیل راستی معروض داشت امرای اشرف اعلی کرد
بهلول را گناه کار ساختند بهلول از غایت خجالت متوجه امیرزاده الوند شده سخنی که مناسب نبود نسبت
باو گفت و بیرون رفت درین اثنا از باغ شمال کب و فریاد برخواست و جمعی از بهادران متوجه جانب

کشته

کشته بهلول بدین بهانه سوار شده و حقوق ولی نعمت فراموش کرده توجه بجانب شهر نمود و برادران
امیر اویس آورده و از سمرقند باو رفته بازگشت و باردوی همایون آمد کی از نظر فاحضرت اعلی
مخاطب ساخته در شأن بهلول و حرکت ناپسندیده او گوید **بیت** ای تیر تو در دیده اعادی چون دز حضرت
تو چاه و چون چنین ◦ بهلول کرا ز جاه تو رفت چاک ◦ کم کرد ز بغداد کهن نخلی ◦ میرزا بابر بود مان بهلول را
با میر جبار زاد الدین پهلوان حسین دیوانه ارزانی داشت و منصب او را علاوه دیوان اعلی گردانیده
ترشیز را که سیورغال بهلول بود با میر حسین علی که سمرقندیان در آن نوع که دست بردی نموده بود بغایت
فرمود در غار از مجلس همایون آوردند میرزا بابر همه را عاطفت بی پایان امیدوار ساخته فرمود
تا شفقان معتمد ایشان نمایند بعد از آن روزی جمهور سپاه سمرقند بیرون آمدند و میان هر دو لشکر
جنگی عظیم اتفاق افتاد و هول روز محشر ظاهر گشت

ذکر وقوع مصالحت میان آن دو پادشاه والا شان و معاودت موکب ظفر نشان بجانب خراسان

چون زمان محاصره قرب چهل روز امتداد یافت و هر دو گروه
از جنگ و جدال حرب و قتال بستوه آمدند سلطان و نیکبات ایشان قدم پیش نهادند سخنان دوستی
آشتی در میان آوردند بعد از گفت و شنید مهم بران قرار یافت که امیران جانبین را اطلاق فرمایند
و رود جیحون در میان دو مملکت فاصله باشد بر جمله از طرفین عهد و میثاق بسته بنای پیمان ایمان
موکد ساختند از آنجانب امیر خلیل و مولانا احمد بیاول و دیگر سرداران که گرفتار شده بودند سرافراز
خاطر نواخته باردوی اعلی فرستادند و از ینطرف امیر عبدالعلی ترخان و امیر احمد یاد و امیر احمد فضل
و خواجه نظام الدین مودود و مولانا فتح الله تبریزی را با نعام و احترام تمام و نوازش و انعام باز
گردانیدند چون کار صلح اختتام یافت میرزا بابر در ظاهر سمرقند بطرح عیش و انبساط گسترده خواجه
محمد لنگر از شهر طلب داشت و در اثنای خواندگی ده هزار دینار کپکی هزار مثقال طلا باو انعام فرمود
بعد از فراغ از لهو و طرب میرزا بابر لوای مراجعت برافراخت و در اوایل ذی الحجه سنه ثمان و خمسین
با مجموع لشکر از معبر کرکی در غایت سلامت عبور فرمود و جمعی که در آن یورش شرایط جانسپاری بتقدیم
رسانیده بودند بمراتب علیه و مناصب سنیه اختصاص یافته قبة الاسلام که از امهات بلاد ایرانست

برسم سیورغال میرزا امیر شیخ حاجی شده ولایت پیان و چاریک بجانب امیر حاجی فارسی مفوض گشت و
اندخود با امیر شیخ ذوالنون و برادرش امیر احمد شاق قرار گرفت و قصبهٔ شبرغان با مزارها که
تعلق پذیرفت و عرصهٔ قندز بنصیب امیر پیر سلطان آمد و قرشی بامیر منتقل چون رکاب نصرت انتساب
بکنار آب مرغاب رسید جناب میرزا سلطان سنجر در آن منزل از کرمان رسیده بشرف ملاقات فایز گشت
و سرگذشت خویش که در ایام مفارقت روی نموده بود تقریر فرموده ملحوظ نظر اعزاز و احترام گشت
و موکب همایون فال مقرون بسعادت و اقبال در رابع شوال بدار السلطنه هرات نزول اجلال فرمود
اعیان خراسان مراسم نیاز قیام نموده شکر الهی بجای آوردند والحمد لله علی تواتر نعمائه و ترادف
آلائه **ذکر عزیمت امیر خلیل بجانب سیستان برحسب فرمان و فتح آن و ذکر حوادث و وقایع در آن**
والی سیستان ملک شاه حسین از طریق آبا و اجداد خویش که همیشه غاشیهٔ اطاعت این خاندان بر دوش
و حلقهٔ عبودیت این دودمان در گوش داشتند عدول نموده برتر از حد خود در رعایت و ادای
اعزاز و احترام نسبت بمخدوم عالیمقام پادشاه فلک احتشام کما یجب و ینبغی بجای نمی آورد لاجرم از
موقف جلال فرمان واجب الامتثال صدور یافت که امیر خلیل که بوفور بطش و انتقام از سایر امرا
امتیاز تمام داشت با لشکر گران روی بجانب سیستان نهد و بجزای فعل نکوهیدهٔ شاه حسین
باز رساند و با آتش خشم جهانسوز خرمن حشمت و جمعیت او را بباد فنا دهد امیر خلیل بموجب فرمان
عازم سیستان شد و درین اثنا خبر رسید که میرزا منوچهر برادر میرزا سلطان ابوسعید که در حین
موکب همایون از جیحون بجانب زرد که رفته بود و خرابی بسیار کرده بود در وقت معاودت
در ریگستان پنهان شده سر برآورده و فکر فتنه و شورش در دماغ داشته شیخ ذوالنون اورا
گرفته منتظر اشارت عالیت میرزا بابر حکم نمود که مقیدش را بماوراء النهر رسانیدند مقارن اینحال
امیر خلیل رسیده و بعد طلبید شهریار جهان امیر اویس ترخان و جمعی امرا را روان فرمود و ایشان با
امیر خلیل ملحق شده یکبار روی بتسخیر سیستان آوردند والی آنجا شاه حسین اسباب حصارداری مرتب
ساخته و خاطر بتحصن قرار داده بود و شهر را محکم ساخته جمعی از مشهوران ملک نیمروز بتقدیم جرأت پیش آمده

با قراول لشکر نصرت شعار جنگ انداخته پیکار کردند و مغلوب گشته گروهی انبوه از آنجماعت بقتل رسیدند
و باقی گریخته در حصار دیوار شهر خزیدند چون سپاه ظفر نشان بر اطراف سیستان محیط شدند ملک
حسین دانست که قوت مقاتله و مقابله ندارد و مردم آنولایت نیز از وی متنفر بودند چه سیاست
و قتل با فراط داشت لاجرم چاره جز فرار ندید دست از ملک و مال شسته بجانب جنگلهای ولایت
زره برده و پنهان شد و حصار ساخته تمامت ملک نیمروز در قبضهٔ اقتدار امیر خلیل آمد و در آن
متمکن گشت بعد از چند گاه شاه حسین طایفه از اوباش فراهم آورده متوجه سیستان شده سعی و کوشش
بسیار نموده روی بفرار نهاد و چند روز برین قضیه گذشته سر او را که آشیانهٔ هوا و هوس بود
پیش امیر خلیل آوردند و او بدرگاه عالم پناه فرستاد و بی مانعی و منازعی امیر خلیل بحکومت آنمرز
مشغول گشت و کیفیت قتل شاه حسین و برادر بزرگتر او شاه قطب الدین چنین استماع افتاد که چون
بعد از انهزام از صدمات لشکر نصرت اثر با سه چهار نفر بجانب کیچ و مکران روان شدند در اثنای
راه شاه حسین یک نوکر خود را از اسب فرود آورده بارگیر او را بجهت خویش که در باره او
اهتمام تمام داشت داده و آن نوکر کینه در دل گرفته از عقب ایشان روان شد نیم شبی که ایشان
خسپیده بودند و گویند در خواب یافت سر شاه حسین و ملک قطب الدین را از بدن جدا کرده باز
گشت و بخدمت امیر خلیل رسانید دیگر از وقایع خراسان که در خلال این احوال روی نمود استیلای
مازندرانیان بر قلعهٔ عماد و انتزاع آن از دست ایشان بود و بیان این سخن آنست که ضبط قلعهٔ عماد با میر
امیر حسن تعلق میداشت و از قبل خویش داروغه در آن قلعه استوار تعیین فرموده بود و امیر
حسن در ولایت مازندران چند سردار را که از ناحیهٔ ایشان فتنه و فساد و تعرض میشد گرفته
بعضی را بقتل رسانید و باقی را دست بریده در قلعهٔ عماد محبوس داشت و داروغه آنجا مقرر
کرد که هر شب شخصی از ساکنان قلعه بمحبوسان طعام داده بمحافظت جماعت اهتمام نماید یکسال
قلعه از نفعی یک تنگ آمده بود و یکی از آن مردم که شبی تعهد گرفتاران نوبت او بود و سخن بجز
دور ماندگی خویش با ایشان گفت محبوسان گفتند که ما هم از طرف قلت اگر با ما اتفاق نمائی بجای یکخوش

تو نباشد و سخن خروج در میان آورده با یکدیگر عهد بستند فی الحال بند بر گرفته و تیغها کشیده بر سر او
رفتند و او خود شب همه شب شراب خورده و بخواب غفلت فرو رفته ناگاه از شورش و غوغا بیدار
شد و خود را در چاه دیواری انداخت مازندرانیان او را بدست آورده کشتند و بعضی را که از ایشان
توهم بسیار داشت بقتل رسانیدند و دیگران را از حصار اخراج نموده قلعه را مضبوط گردانیدند میرزا بابر از
استماع این واقعه ملول و محزون گشت اما از کمال وقار زیاده اظهار ملالت نفرموده فرمود که بخاطر
دارد و فه با مردم انجا معاش پسندیده میکرد و از اثر تفقدی [?] ظلومی با عظم مصایب گرفتار گشته اکنون
کسی باید که بانجا رود و مازندرانیانرا استمالت دهد و بدین مهم خواجه عماد الدین استرابادی را
بانصوب روان ساخت او با مازندرانیان ملاقات کرده ایشان اظهار اطاعت و انقیاد نمودند
اما کفت [?] موافقت کردار نداشتند چون برادر و منجنیق و تمور [?] و دیگر ادوات تسخیر آن قلعه مفقود بود
اصحاب فرش [?] خشم بر آن داشتند که دولت دیرباز چه کار کند و از کمین غیب کدام لطیفه روی نماید
که خاطر از آن ممرجمع کرده در شوال جلال الدین محمود داروغه مشهد با نوکران امیر بابا حسن بنواحی قلعه
آمده بودند و بترتیب نردبان و تدبیرات دیگر اشتغال نمودند کس بقلعه فرستادند که اگر بداروغه
یا حاکمی دیگری ندارید دانید مناسب چنان مینماید که با یکدیگر ملاقات کنیم و عهد و پیمان درمیان آریم اگر
هوس سرکشی در دماغ شما نیست جنگ را آماده باشید و مازندرانیان اظهار اطاعت و انقیاد
کرده در روزی که مقرر کرده بودند بر در قلعه مجتمع گشتند نوکر امیر بابا حسن و جلال الدین محمود داروغه
با مازندرانی نزدیک یکدیگر با هم سخن گفتند و شرط و عهد در میان آوردند مازندرانیان بر بلندی
قرار داشتند و مردم انجانب در پستی دست دراز کردند تا بدستور کف بر کف نهاده مبانی
پیمان را بایمان موکد گردانند جلال الدین محمود و رفیقش دستهای مخالفان گرفته بهر قوتی که داشتند
فرود کشیدند و ایشان به نیروی دولت قاهره پایان افتادند و در همان لحظه نوکران انجانب بمدد
رسیدند و آن دو مازندرانی بقتل رسانیدند و سر ایشانرا بدرگاه پادشاه ممالک ستان فرستادند
و سایر مازندرانیان در قلعه بر عصیان و طغیان اصرار نمودند و پیش از حرکت جلال الدین محمود اهل قلعه چند

خروار روغن بطلم [?] و چیاد [?] گرفته بحصار آورده بودند و غلامی با الافغان که روغن در بار داشت چند
در قلعه میبود و در آن زمان که غلام با الافغان بیرون میفرستادند آهنگری که از تکلیفات مازندرانیان
بجان رسیده بود با غلام گفت که بسمع میر دلیان [?] رسان که در فلان برج محلی هست که به در بروی
می توان کرد و حالا هفت روزست که من در انجا کار میکنم منتظر باشید که در شب چهارم از فلان تاریخ
چراغ خواهد نمود و چون اثر روشنائی به بینید بی دغدغه بپای قلعه بیایید و بر بالا بر آیید غلام از قلعه بیرون
آمده از کمال مردم [...] آگاه ساخت و مردیان [?] مترصد میبودند تا شب موعود چراغ نمود
و تاریکی شب محنت بسر شد مردم بیرون نردبانها نهاده مانند دعای مستجاب عزم بالا کردند و از انجا
گذشته دیگران بر آوردند مخالفان واقف شدند بعضی کمند خود را از قلعه بیرون افکنده جان
تنگ بیرون بردند و باز ماندگان بتیغ قهر و سیاست کشته شدند سرهای ایشانرا عبرة للناظرین [?] باطراف
ممالک فرستادند عنایت پادشاهانه کوتوالی قلعه را بدستور معهود با میر بابا حسن ارزانی داشت
و جلال الدین محمود را بنوازش بیکران اختصاص داد و در اثنای این اوقات سلطان سعید میرزا سلطان
ابو سعید تحف و هدایای پادشاهانه بخدمت میرزا بابر فرستاده و جناب شیخ الاسلام خواجه مولانا را
طلب داشت و حضرت شهریاری رفتن سمرقند را برای انجناب مفوض گردانید خواجه مشار الیه را هوس
مسکن و دیدن اولاد و متعلقان دامن گیر شد بمفارقت خراسان رضا داد و میرزا بابر یراق سفر انجناب
کرده با تجملی تمام شیخ الاسلام را بجانب سمرقند گسیل فرمود خواجه مولانا در هرات بوده معزز و محترم
زندگانی میکرد و بر جمیع ارباب عمایم و اشراف مقدم می نشست در تضاعیف این حالات میرزا الوغ [?]
پیر اسکندر قرا یوسف ترکمان که میرزا بابر خدمتش را تعظیم بسیار میفرمود و بلفظ برادر خطاب
میکرد بی اجازت روی گردانیده بطرف سیستان بیرون رفت و از انجانب بکرمان نزد [...] بود
و با لشکر ترکمان او را واقعات دست میداد و همه شرح حالات بموقف عرض میرسانید دیگر وقایع آن
بود که مولانا شمس الدین محمد عرب را از دار السلطنه هرات اخراج کردند مفصل این مجمل آنکه مولانا
محمد عرب مردی پسندیده اخلاق کم طمع بوده و هرگز بزخارف دنیای دون از نیم ورز التفات

داشت او بغایت صاحب جاه و ریاست بود و از استیلا داشت و پیوسته در کوچها و بازارها سیر نمود
و هر کس که میرسید پرسش حال او مینمود و سخنان فرح بخشنده بر زبان می آورد و خلق او را که
دایمان دارند جانب علم و فرزندان مرید و معتقد او باشند و مدتی در زمان حضرت خاقان سعید این شیوه
سلوک داشته با شاهزادگان بیازی و مصاحبت بسر برد و چون نوبت سلطنت بمیرزا بابر رسید
مولانا را در خاطر میگذشت که خسرو جوانبخت با او نزدیک شود و التفاتی فرماید و آنجناب خود هیچوجه
ملتفت باحوال مولوی نشد مولانا ازین در صدد آن آمد که مردم را از میرزا بابر متنفر سازد و
آمدن میرزا علاءالدوله را امیدوار گرداند و از سر جد و اجتهاد در تعریف و توصیف میرزا علاءالدوله
و مذمت میرزا بابر سخنان القا میکرد و بجانب آن یک شاهزاده دعوت مینمود و از طرفداران یکیکه
نیز بود و درین اثنا شخصی رشید عبدالله نام در لباس سپاهیان از کرستان بهرات آمده با مولانا همداستان
شده در خلال این احوال شخصی که برسم جاسوسی از پیش میرزا علاءالدوله آمده بود و برای سید و مولانا
مکتوبات آورده بگرفتند و اتفاقی بجهت برانند که مولانا را بسیستان روان کردند و سید را بجانب
اندخود فرستادند و جاسوس را بردار کشیدند و جناب مولوی دیگر بهرات نرسید و دیگر از وقایع
آنکه سلطان سعید از سمرقند خواجه جعفر نام را با ارمغانها و تبرکات که دیده اهل بصارت ازین
آن خیرگی می پذیرفت برسالت پیش میرزا بابر فرستاده و از سخنان محبت آمیز مودت انگیز از زبان ولی
نعمت خویش بعرض رسانیده و موجب تاکید و تشیید مبانی مصادقت گشت و همچنین ایلچیان سلطان
محمد فرمانده دیار روم رسیدند و بوسیله امرا پیشکشها و تحف بعرض رسانیدند و بعد از چند روز
که بحضور و سرور در خراسان گذرانیدند مشمول نظر اسعاف و انعام مقتضی المرام رخصت انصراف
یافتند و قاصدان اولاد امیر طهرتن ترکمان از ارزنجان روم رسیده بنوازش مخصوص آمدند و سوگند
امیرزاده الوند هم آمده شرح وقایع او را که با مخالفان دست داده بود و پادشاه میرزا الوند را
بمواعید خوب مستظهر ساخته ایلچی را اجازت مراجعت ارزانی داشت و درین اثنا عرضه داشت میرزا خلیل
رسید مضمون آنکه مملکت نیمروز بجد او بپا مفتوح و مسخر گشت و سرداران گود ... در ربقه اطاعت نمودند

میرزا بابر

میرزا بابر فرستاده امیر خلیل را کمر شمشیر و کلاه نوره زری و دو کلاه طلا دوزی داده و از برای امیر شاه
تشریفات خاصه و استمالت نامه ارسال نمود و درین اثنا مزاج اشرف شهریاری بواسطه شرب مدام
میش بر دوام از نهج استقامت انحراف جسته روز بروز زحمت در تزاید بود و هیچکس را بحیوة
آنجناب امیدواری نماند و اطبای مسیحا نفس در تداوی وی میپرداختند تا شدت مرض زایل گشت
اما هیجان اثر ضعف و نحافت ظاهر بود و گاهی در محفه نشسته باطراف و جوانب سیر میفرمود و درینولا
بسمع اشرف اعلی رسید که در قلعه عماد مبلغی خطیر از زر در آمده و نایر در موضع معین مدفونست و امیر
شیخ ابو سعید مقرر شد که بقلعه رفته تفحص نماید امیر مشار الیه جمعی که در قلعه کار کرده بودند همراه ساخته
و بمشهد رفته قاضی و بعضی از سادات مصحوب خود بقلعه برد و هر چند تفحص گنج کردند خبر گنج امری از آن
مترتب گشت و در اوایل جمادی الاولی سنه ستین و ثمانمایه جناب ارشاد ماب هدایت انتساب
مولانا سعدالدین کاشغری مریض شده در زمان اشتداد مرض واقعه نقل کرده که مرا در اقامت دنیا
و اختیار سفر عقبی مخیر ساختند و من بنا بر آنکه اطفال و اولاد صغیر دارم اقامت دنیا اختیار کردم
و بعد از روزی از این واقعه جناب ولایت مآب بسفر عقبی شتافت و قریب بمزار شیخ بزرگوار زین الدین
خوافی در صحرای عیدگاه مدفون شد و هم درین سال از جمله آثار قدرت الهی ذو ذوابه ظاهر گشت
و از جانب مشرق بهنگام سحر تا نزدیک طلوع خورشید بغایت عریض و طویل و مهیب مینمود
و بعد از چند روز در جانب مغرب روشن و هویدا بود و کون آن در برج ثور که طالع هرات
و هشتم خانه طالع میرزا بابر که خانه خوف و خطر عبارت از آنست روی نمود و اراجیف بسیار
افواه و السنه سایر بود و اگرچه میرزا بابر فرمود تا واقفان دلایل نجوم مثل جناب سید رکن الدین
آملی و مولانا حسن ذاکر باحکام آن اشتغال نمودند و بجهة رعایت خاطر پادشاه بعرض رسانیدند
که اثر ذو ذوابه که جنگ و خون ریختن و ملالت سلاطین و وقوع محنت و بلاهای گوناگون و رفعت
طاعون است درین بلاد ظاهر نخواهد شد عاقبت مجموع این رزایا در ولایت خراسان ظهور یافت و درین سال

جمعی از اعاظم امرا مثل امیر غیاث الدین علی ترخان و امیر خسرو ترخان و امیر شیر حاجی و پهلوان حسین دیوانه
و امیر شیخ نور که بجانب ولایت استراباد رفته بودند زمستان گذرانیده و بازگشته بشرف ملازمت
فایز شدند و پیشکشهای لایق گذرانیدند و میان امیر شیر حاجی و امیر ابوسعید که مدار ملک برین دو کس بود
صورت نزاعی روی نمود و مهم بدان منجر شد که آن دو امیر مردم خود را مکمل ساخته بباغ سفید آمدند
و عزم رزم جزم کردند میرزا بابر چون هنوز بقیه مرض داشت و آثار ضعف از ناصیه همایون ظاهر
و لایح بود القصه میرزا سلطان سنجر امیر شیر حاجی و امیر شیخ ابوسعید را بنصایح دلپذیر تسکین داده
بزلال مواعظ آتش فتنه را که زبانه باوج فلک اثیر کشیده بود منطفی گردانید و بسعی مشکوران دولتمند
سعادت انجام جنگ بآشتی و کدورت بصفا تبدیل یافت و بعد ازین قضیه مرض میرزا بابر بکلی زایل
شده پای همایون برکاب آورده بالنگ بر فلنگ فرموده پهلوان سید علی تیرانداز تیری بآب
انداخته از میل پهلوان قطب الدین گذرانیده و مشمول انعام فراوان و احسان بی پایان گشت ذکر
عزیمت میرزا بابر بمشهد مقدس رضوی بنیت احراز سعادت دنیوی و اخروی و بعضی وقایع دیگر میرزا ابوالقاسم بابر
در بیست و پنجم شعبان بعزم جانب مشهد از باغ سفید بباغ مختار از تکال نهضت نمود و قامت ماه مبارک رمضان
در آنجا بوظایف صلوات و صیام قیام نمود و چون هلال فرخ فال شوال مانند جام زرنگار در نظر اهل استقبال
جلوه گر آمد پادشاه بجانب عیدگاه تجشم فرموده نماز عید گذارده بمنزل همایون معاودت فرمود
و چون شهریار عالیجناب در آن ایام از شرب شراب توبه داشت از اسباب لهو و سرور و جشن و
سرور بغیر ایام الجنابت چیزی مرتب نگذاشت تمام شوال در آنجا بسعادت و اقبال گذرانیده
اوایل ذیقعده از آن موضع بصوب مشهد در حرکت آمد و در چهارم ماه مذکور رایات منصور
در چهار باغ مشهد نزول اجلال فرموده بیراق قشلاق اتفاق افتاد و حکم جهان مطاع صدور یافت که امیر
نظام الدین احمد و امیر حسن خاندار بطرف نسا و باورد رفته از آن حدود و ثغور باخبر باشند امرا
محترم در غره محرم سنه احدی و ستین و ثمانمائه بنود ندرین اثنا واقعه وحشتی که میان امرا بود

میرزا سلطان سنجر از آن تسکین داده و در هیجان آمده و آنچه بی موافق مزاج همایون نماید و امرا باب
فرمود و مقربان و ایلچیان ایشان را ملامت کرده قرار بران دادند که گنبد سلطان روند عهد و
پیمان ببندند و از یکجانب امیر خدایداد و امیر شیر حاجی و پهلوان حسین دیوانه و از جانب دیگر
امیر شیخ ابوسعید و برادرش امیر حسین علی و خواجه وجیه الدین سمنانی بر دفعه آنجا حاضر آمده
و عهد و میثاق بستند که مدت العمر بیکدیگر خیانت نیندیشند و در مقام غدر و فریب هم نباشند
چون از غلاظ ایمان موکد ساختند میرزا بابر اظهار فرح و نشاط فرموده شرف مصاحبت ارزانی
داشت و امرای نامدار طویهای بمقدار ترتیب نمودند و التماس نمودند که پادشاه قدم رنجه فرماید
شهریار نیکو اخلاق سایه عاطفت و اشفاق بر سر بندگان دولت انداخته وثاق ایشان را بنور حضور
خویش منور و مشرف ساخت درین ایام میان امیر محمد خدایداد و امیر حسین شیخ نور که سوابق
ایشان بهم اتصال داشت بر سر مزرعه نزاع واقع شده مهم بدان رسید که هر دو بدیوان
رفتند چون امیر محمد خود را از مقام معارضه با امیر حسین برتر میدانست در حین مباحثه امیر حسین را
دشنام داده چماق بر سرش زده در دمی که امیر محمد و باقی امرا در بارگاه جهانپناه حاضر بودند امیر
حسن زانو زده صورت حال بموقف عرض رسانید میرزا بابر غضب فرموده چند چماق بر سر وی
امیر خدایداد زد و امیر شیر حاجی و امیر شیخ ابوسعید در خواست پیش آمدند و ایشان بزلت خود
میرزا بابر اکثر ایام بشربت ملکش مشهد میرفت و گویندگان خوش آواز و اهل ساز و ارباب
ملاحت و صباحت ملازم بودند روزی بوقت نصف النهار که پادشاه جم اقتدار در محلی دلگشای
جانفزای فرود آمده بود و امرا کبار و ماه رویان خورشید رخسار در خدمتش حاضر آمده
گرسنه ناگاه درویشی ژولیده موی زنبار روی بر فراز سنگی برآمده نشست و جوانان
تنگ بندگان درگاه و ملازمان پادشاه بوده در ترجیعی غریب مشتمل بر بی اعتباری دنیای غدار
نهاده و ترجیع بندش این بود که بیت این همه طمطراق کن فیکون تمه نیست پیش اهل جنون
و مجموع ترجیع که درویش بآواز مهیب بخواند زیاده از سی چهار بیت بود و خاطرها با ملاحظه مضمون آن

لتاثر و محزون گردانید بعد از خواندن درویش ناپیدا گشت چنانکه کس ندانست که کجا رفت دیگر
قدوه اهل عرفان سالک مسالک ارباب ایقان بابا علی خوشمردان قدس سره بمشهد آمده شرف ملاقات
میرزا بابر دریافت و آنجناب در تعظیم و احترام او غایت مبالغه بجای آورده در تنظیم مهمات
او برحسب دلخواه حکم فرموده و عالیجناب ارشاد انتساب شیخ صدر الدین الرواسی بمشهد تشریف
آورده پادشاه بحضور شریف او مبتهج گشت و از ولایت خوارزم درویشی صاحب حال
اوزن صوفی که سالهای دراز در صحبت خواجه ابو الوفا بسر برده بود قدم رنجه فرموده بمشهد
مقدس رسیده در بقعه شیخ ابو سعید بزمی پادشاهانه ترتیب داده و پادشاه بالتماس او
تشریف آورده و اوزن صوفی را حاضر ساختند و شهریار سخن پرور از وی سخنان پرسیده او را
از کلمات با محاسن عرفان صاحب وقوف یافت و موجب زیادتی اعتقاد پادشاه بشد
القصه میرزا بابر زمستان در مشهد رضوی گذرانید آخر ایام شتا چند روز بشکار و جانور
پرانیدن گذرانیده تا بچیرادکان رفت ناگاه ناخن اتفاق شقاق که محبوب ترین جمیع شهدا
بند مقعد او بود بگسست و خاطر انور متغیر و متاثر گشته در عنان معاودت فرمود و جناب سلطنت
مآب قریب سالی از ارتکاب شراب اعراض و اجتناب فرموده بود و در زمره توبه کاران انتظام
یافته چون از جانب رادکان باز آمد زبان فصاحت بیانش باین بیت مترنم گشت بیت
عهد گل شدم از توبه شراب خجل ❊ که کس مباد ز کردار ناصواب خجل ❊ و در عنفوان فرموده تا مجلس بزم
پادشاهانه آراستند و اسباب عیش و طرب مهیا ساختند چند روز پادشاه کامکار و شهریار عالیمقدار
از دست ساقیان سرو قد لاله عذار جرعهای خوشگوار کشید تا از جام حمام شربت ناسازگار
چشید ذکر انتقال میرزا ابو القاسم بابر از این جهان گذران بروضه رضوان و سرای جاویدان
قال الله تعالی کل شی هالک الا وجهه نزد هر کس با اعتقاد هر ذی نفس این معنی محقق و مقرر است که بقای
ربانی ذات خدا و بس بیت هرکه آمد بجهان اهل فنا خواهد بود ❊ آنکه پاینده و باقیست
خدا خواهد بود ❊ مؤید این مقال انتقال و ارتحال شاهزاده بیهمال میرزا ابو القاسم بابر بن میرزا بایسنقر است

شرح این واقعه آنکه جناب بانی مبانی جهانبانی و نقاوه اولاد صاحبقرانی میرزا ابو القاسم
بابر در بیست و پنجم ربیع الثانی مقرون بنشاط و کامرانی از چهار باغ مشهد در محفه نشسته مقداری
مسافت قطع نموده بی توقف در جای معاودت فرمود و در مجلس همایون بمنزل بزم آرام گرفت چون
لحظه گذشت از جاده اعتدال منحرف گشت و در مقام غضب بعضی امرا آمد بخشم برخاست و اهل
مجلس بیرون رفته هم گفتند که خمار شهریار قوی شده از دست ساقی اجل رطل گران خواهد
نوشید که هرگز بهوش نخواهد آمد در چاشت عاشر روز پادشاه منکشف شد که زمان ارتحال حکام
انتقال از این سرای پر ملال است بادا شهادتین زبان گشاده از جمیع مناهی توبه فرموده و دیعت
حیات را بتقاضی اجل تسلیم نمود انا لله و انا الیه راجعون وضیع و شریف و صغیر و کبیر در ماتم
نفیر آمده فریاد و نوحه روز محشر درین مرحله دو در ظاهر شد روز دیگر تجهیز و تکفین آنجناب
در سه شنبه ... نعش مغفرت مآل او را ازین مقام برگرفته بگنبدی که حضرت سلطان
سعید در جوار مزار فایض الانوار امام هشتم علیه التحیه و السلام طرح بود دفن کردند و بنا بر حذاقت
علم طب پیش ... استعمال سمی و سموم احساس میکردند و از کیا قرب جوار حضرت امام علی موسی الرضا
موید قول ایشان میگردانید در تاریخ وفات آنجناب مولانا شرف الدین عبد القهار فرماید بیت
آفتاب کف بابر خان نماند ❊ کی چنان خورشید پنهان خوش است ❊ در ربیع الثانی و فصل ربیع لاله زار
ساغر خون دل پر است ❊ چرخ را گفتم جگر چاک شد ❊ دیده را از اشک دامن پر در است ❊ این
حالت دید تاریخ گفت ❊ موت سلطان موید بابر است ❊ و مسود اوراق را این دو بیت
در آن ایام بر خاطر فاتر گذشته ثبت افتاد بیت شهری که بشمشیر ستد ملک جهان ❊ ناگاه فتاد در
دل ... ❊ هرکس که ز تاریخ وفاتش پرسید ❊ هرگوی که سر نهاد شه بابر جان ❊ از بدایت سلطنت
میرزا بابر در استرآباد تا آخر ایام حیات او مدت ده سال بود و در حکم مطاع او مدت هفت سال
در تمامت خراسان و سیستان و مازندران نفاذ می یافت ذکر جلوس میرزا شاه محمود و بعضی
قضایا که در ایام سلطنت او روی نمود ❊ در هنگامی که میرزا بابر وفات یافت امرا و ارکان دولت

خلف صدق او میرزا شاه محمود که در سن یازده سالگی بود بسلطنت بر داشتند و امیر حسین علی برادر امیر شیخ
ابوسعید را با بوغان دیهات فرستادند و در همین روز شیخ زاده و میر تولم که بمنصب صدارت
فایز بود باتفاق بی باکان که طغیان کرده بودند که گوشمالی لشکرها بدهند دختر فاطمه را مضبوط سازد و امیر حسین
خاندار از نشابور که پیوسته همراه او بود بمشهد آمده بشرف دستبوس شاهزاده مشرف شده رسوم
هواخواهی ها آورده روز دیگر هم بدان جانب بازگشت و امیر حسین علی از جانب هرات عرضه داشتی
فرستاده بمضمون آنکه در آن روز که خبر واقعه ناگزیر بهرات رسید میرزا سلطان ابراهیم شبهنگام خود را
از قید و حبس خلاص کرده عازم جانب مرغاب شده و شرح این قضیه عنقریب مسطور خواهد شد انشاء الله
تعالی امرای عظام بعد از هر روز و ده روز که بوظایف عزا قیام نمودند در رکاب میرزا شاه محمود عازم
هرات گشته روانه شدند از پیش امیر بابا حسن قاصدی رسیده پیغام آورد که ولایت جرجان
بیمن دولت قاهره مضبوط است و بنده کمینه در مقام فرمانبرداری هرچه حکم شود بدان عمل نموده
آید و درین اثنا از پیش امیر شیخ ابوسعید که بسرخس رفته بود خبر آمد که میرزا سلطان سنجر بعد از واقعه
جانسوز شهریار مرحوم میخواست که بی توقف متوجه شود داما بواسطه آنکه شنید که امیر شیخ ابوالفضل
با سپاه پیش میرسید دو سه روزی توقف نمود چون شاهزاده و امرا بجام رسیدند تو
امیر سلطان حسین بموکب همایون پیوست و پیغام از جانب امیر مشار الیه رسانید که خاطر از جانب
این ولایت جمع دارند که بغایت مضبوط است و بنده در مقام خدمتکاری و جانسپاری
مترصد فرمان ایستاده و درین اثنا شیخ زاده از مرو آمده معروض داشت که میرزا سلطان سنجر
نخواهد آمد چه داعیه سرکشی و استقلال دارد و سر متابعت کسی فرود نمی آورد و از جانب هرات
نیز خبر رسید که میر حبیب که داروغه آن ولایت چون شنید که میرزا بابر رخت زندگانی برای
جاودانی کشید چنانچه سراسیمه و پریشان گشت که از محافظت میرزا سلطان ابراهیم غافل و …
و شاهزاده فرصت غنیمت دانسته در وقت ظلام از باغ شهر بیرون رفت و بر سر باره برآمده
بلطایف الحیل خود را از دیوار بست دار السلطنه بیرون انداخت و بتقبیل مهم بخت و سعادت

بجانب امیر احمد ترخان رفت و امیر مشار الیه بقدوم شاهزاده و ارتحال و استبشار نموده بقدر وسع و بقدر
نثار و پیشکش بمقدم رسانیده و از اجتماع بندگان و دولتخواهان کثرت و ازدحام تمام حاصل شد شاهزاده
و امیر احمد ترخان از دیوار بست بیرون آمده دامن کوه مختار را لشکرگاه ساختند و درین اثنا شنیدند
که از جانب مشهد گرد و آشوبی میرسید میرزا سلطان ابراهیم و امرا چون بران کثرت اطلاع یافتند
بعد از تقدیم مشورت عازم مرغاب و میمنه و فاریاب گشتند و بمقصد رسیده و لشکری تمام در
ظل رایات فتح آیات مجتمع آمدند و امیر حسین علی میر حبیب را بعلت و شلتاق آنکه میرزا سلطان ابراهیم را
گذاشته گرفته در دیوان مبلغ خطیر از وی حاصل کرد و از شهره بوکالت نیز اموال فراوان گرفت و در
میرزا شاه محمود رسیده در بیست و ششم جمادی الآخر در باغ مختار نزول فرموده و بعد از چند
روز بباغ زاغان آمده مستقر سریر سلطنت ساخت

ذکر حدوث وقایع متفرقه و ظهور انواع پریشانی و تفرقه

درین سال اعنی سنه احدی و ستین و ثمانمایه امواج فتن و افواج محن در حرکت آمده و قوافل
بلایا و مصایب و رزایا در ولایت خراسان بتخصیص در دار السلطنه هرات بار گشادند چه آن عرصه از پادشاهی
ذو شوکت نافذ فرمان خالی مانده و هرج و مرج باحوال مملکت راه یافت محنت بلایی که نازل شد آن بود
که امیر شیخ ابوسعید چون از مشهد و سرخس بهرات رسید فرمود تا سر شمار کنند و در هر رأسی
مبلغی سنگین تعیین نمود و بعضی امیر مشار الیه دو و نیم بر کردار خواجه کلان برکشی و خواجه علی ولد مولانا
میرخواند بدیوان نشستند و اظهار کفایت کردند و لا محصولات بقاع خیر را از مساجد و مدارس و
خوانق از اهل علم و فقرا و ارباب استحقاق باز بستند و ثانیاً آنچه از سرا گرفته بودند یکی را از مجمع کرد
تحصیلات نوشتند و تحمیلات واقع شد چون وجهی که طلب می نمودند مهم کرده بودند که کیسه از و خانه
از آن پرسازند تدارک پذیر نبود و محصلان تشدد آغاز نهادند و خلایق بعضی گریخته و برخی بشکنجه
گرفتار گشتند زمره روی بمساجد و معابد نهادند و دست بدعا و یارب بر داشتند هر چند از آن بیداد
داد این را از امیر شیخ ابو تقی در خواست میکردند تشنیع در باب طلب غلیظ تر شد ناله و فریاد مردم
بمجذب فلک نهم رسید آخر الامر تیر دعای مردم بهدف اجابت کارگر آمد در غایات تجار و در همان روز

بجان و مال امان یافتند بهمین انتقال آنکه امیر شیر حاجی بنابر مصلحت ملکی در بیست و یکم جمادی الآخر سال
مذکور میرزا شاه محمود را از باغ زاغان بشهر آورده دروازها را مضبوط ساخته فرمود تا در سواد منادی
کردند که از وجه سر شمار هیچکس فلسی بهیچ آفریده نه دهد و آنچه داده باشند استرداد نمایند و مجاری
حکم کرد که نوکران امیر شیخ ابو سعید را در شهر هر جا که یابند غارت کنند جمعی کثیر از ملازمان جناب
شقاوت مآبی تاراج یافته بهزار مشقت بیرون نیم جانی بردند بعضی امرا که از گفتار و کردار امیر شیخ
ابو سعید و نکوت و اسپ بکبار راه جنگ آمده بودند بشهر در آمده با امیر شیر حاجی موافق بودند
آن شب مردم اندرون شهر پاس داشتند امیر شیخ ابو سعید با برادر خود امیر حسین علی بطالقیه
از بهادران مثل قدم کابلی و غیره که همه مردم نامی بودند شب همه شب ترتیب و تجهیز رفتن مشغول
گشتند و قریب بطلوع آفتاب هر دو برادر با جمعی از بهادران مأمور آزرده دو برادران بیرون رفتند
امیر شیر حاجی با جماعتی که داشته و گروه از عوام و کثرت آن گروه بستوه آمده در عقب مخالفان
روان شدند و امرای ترخانی نیز با اتباع نوکران آراسته بهمراه امیر شیر در حرکت آمدند و هجوم عام بمرتبه بود
که زبان خامه از تعریف آن عاجز ... و قصور اطراف پیاده مرد و فریق در شمال کوه مختار افغان
ملاقات افتاد امرای عظام و خواص و عوام از اطراف و جوانب امیر شیخ ابو سعید و نوکران او
در آمدند دهشت و حیرت بر ایشان چنان استیلا یافت که هیچکس را مجال آن نشد که دست به
تیر و کمان و سیف و سنان دراز کنند و شامت کفران نعمت شامل حال امیر شیخ ابو سعید شده
نتیجه ظلم و بیداد بروزگار او متواصل گشته فدویش را از اسب فرود آورده و سر او را که بطلب دولت
فرودی آورد از بدن جدا کرده عبرة للناظرین از دروازه ملک بیاویختند خاطر همگنان جمع شده
اهالی دار السلطنه هرات را ابتهاج و حضور و انشراح صدور روی بوصول گشت ارباب قول صدق
بارباب استحقاق رسانیدند و از معظمات وقایع این سال قتل امرای ترخانیست مفصل این مجمل آنکه
در اثنای این حال که مسطور شد پیوسته خبر میرسید که لشکرهای بسیار همه جوشن ور و نیزه گذار در ظل اعلام
ظفر فرجام امیر ابراهیم مجتمع شده اند و شاهزاده خیال تسخیر دار السلطنه هرات دارد و در ان اوان

زمام اختیار مملکت میرزا شاه محمود در قبضه اقتدار امیر شیر حاجی بود ترخانیان و امیر نظام الدین احمد
در باب صلاح این دو شاهزاده با امیر شیر حاجی مشورت کردند و بران اتفاق کردند که هرچه بصوابدید
صواب نمای مهد علیا گوهرشاد آغا اقتضا نماید بدان عمل فرمایند چه نسبت بنوعی عظمی با آن دو شاهزاده
سمت تساوی داشت و مزاج آنحضرت مایل بدان بود که میان آن دو قرة العین سلطنت صلح واقع شود
و جهت سرانجام این مهم ترکان شاه که عقیده مهد علیا بود عزیمت مرغاب نمود و از مجموع امرا
نکابات پرده درین اثنا جمعی از مردم شر و فتنه انگیز در خاطر امیر شیر حاجی نشاندند که میل و محبت
مهد علیا نسبت بمیرزا علاء الدوله و فرزند او میرزا ابراهیم بر همگنان روشن و مبین است و ترخانیان
بنابر رعایت خاطر آنحضرت جانب ایشان نخواهند گذاشت اکنون درین قضیه جدید را امعان نظر
تربیت و ملاحظه باید کرد که بهر کجا منجر خواهد شد امیر شیر حاجی متوهم شده بر دفع امرای ترخانی همت گماشت
و آن قوم محتشم از غرور و کثرت اعوان و انصار و خیل و حشم چشم ... بنابر ... بخاطر میرسید که
تقادیف روزگار و حوادث لیل و نهار قصد ایشان تواند کرد امیر شیر حاجی و پهلوان حسین دیوانه
مقرر کرد که هر وقت که ترخانیان جهت مشورت بکوشک باغ زاغان در آیند نوکران دست
بردی نمایند روزی امرای ترخانی بآن کار رفتند و امیر احمد امیر فیروز شاه و چون وضع مجلس را دید
دانست که فتنه متوجهست خود را ببهانه بیرون انداخت چون او غیبت نمود نوکران امیر شیر
حاجی و پهلوان حسین دیوانه قصد امرای ترخانی کردند امیر اویس ترخان کاردی در دست
داشت که بدان گوشت پاره میساخت از بیم جان آن کارد بر شکم امیر شیر حاجی زد و در ان مجلس امیر اویس
ترخان و پسرش یوسف ترخان و امیر خسرو ترخان بتیغ ستم کشته شدند و امیر غیاث الدین علی ترخان را
زخمی کاری رسید بهزار مشقت جان بیرون برد و امیر شیر حاجی از زخم کارد بر روی افتاد و جمعی او را
کشته پنداشتند و امیر محمد ترخان پناه به پهلوان حسین دیوانه برد و همراه او از کوشک بیرون آمد
و آن ناجوانمرد چنان جوانی را که عدیل و نظیر نداشت بقتل رسانید و ایبک خان که سیورغال او
زیارتگاه
بود عزیمت نمود و امیر نظام الدین احمد که از آن مهلکه بیرون رفته بسرعت مسافت می پیمود و از راه

عازم تون شد که برادرش امیر سلطان حاکم آنجا بود و در اثنای راه پهلوان حسین رسید پیاده و بهم بازخوردند
و جنگ واقع شد و امیر احمد بدرجه شهادت رسید امیر مشار الیه بصفات حمیده و سمات پسندیده اتصاف
داشت و بکمال حسب و جمال نسب متحلی بود و از ملکات ردیه و اعمال دنیه متخلی امیر غیاث الدین ترخان
و مولانا احمد بیاول از آن ورطه خونخوار رخت بکنار کشیده متوجه درگاه میرزا سلطان ابراهیم گشتند
چون امیر شیر حاجی بر کتمان آن امر خطرناک شد میرزا شاه محمود را بقلعه اختیار الدین در آورد و
مهد علیا گوهرشاد آغا نیز با مستقر او بشهر آمده در مدرسه خاقان سعید ساکن گشت و امیر شاه
اندر خم کار دامیر اویس ترخان ضعیف مزاج و بالان بود بعلاج جراحت اشتغال مینمود
در اینولا پیوسته خبر میرسید که میرزا سلطان عازم جانب هرات است میرزا شاه محمود و امیر شیر
حاجی بباغ مختار رفته منزل ساختند و جناب فضایل مآب قاضی قطب الدین احمد الامامی باشارت
مهد علیا گوهرشاد آغا قلعه و شهر را مضبوط ساخت و مستحفظان بر دروازها گماشت ذکر جلوس
میرزا سلطان ابراهیم بر مسند پادشاهی و محاربه او با مخالفان و استیلا بر ایشان بنصرت الهی
میرزا سلطان ابراهیم چون خود را از مجلس امیر حبیب بیرون انگند با امیر احمد ترخان و طایفه از نوکران
بگذار آب مرغاب رسید و بخت جمعیتی دست داد و بعد از آن تفرقه و پریشانی بمجال آنجناب ره
راه یافت و بار دیگر پای بر معارج سروری نهاد و اسباب پادشاهی او منتظم گشت موکب ظفر انتساب
از حدود آب مرغاب نهضت فرموده بجانب دار السلطنه هرات روان شده و بعد از طی مراحل و قطع
منازل صباح روز شنبه هفتم رجب قرب پل باغ مرغاب رسید میرزا شاه محمود دفعان فرار بجانب
مشهد رفت امیر شیر حاجی بطرف حصار تیره تو شتافت در همین روز میرزا سلطان ابراهیم بطالع
فرخنده و بخت فیروز بوقت نصف النهار بباغ مختار نزول فرمود و طایفه از بهادران بتعاقب میرزا
شاه محمود و طبقه در عقب امیر شیر حاجی رفتند فوج اول ملک قاسم ولد اسکندر قرا یوسف و دولت
گیلدی طغای و قرامان ترکمان و حاجی خلیل برادر حاجی عبد الله را گرفته بدرگاه پادشاه
رسانیدند ملک قاسم و قرامان بشفاعت مهد علیا گوهرشاد آغا از کشتن خلاص شدند و دیگران بقتل

تخته

تخته سیاست گرفتار آمدند فرقه دوم بامیر شیر حاجی رسیده حربی صعب واقع شده زخمی قوی بدست
امیر مذکور رسیده خدمتش مجروح و نالان بقلعه تیره تو در آمد میرزا سلطان ابراهیم بتوفیق ملک علام
بر تختگاه آباء و اجداد عظام خویش قرار گرفت و خواص و عوام در ظل رایت و حمایت و عاطفت
او آرام گرفتند و در تاریخ جلوسش گفته اند **بیت** شاهی که بعدل دستگیر ملک است * چون دولت و بخت بر زبر
ملک * بنشست چو بر سریر شاهنشاهی * تاریخ جلوس بر سریر ملک است * میرزا ابراهیم روزی چند از رنج
راه و مشقت حرکت بر آسوده و خواجه شمس الدین محمد بخاری را بشرکت خواجه محمد سعد الدین بمنصب وزارت
سرافراز ساخته ایشان مال اوجیل و زر لشکر را در عرض چند روز مستخلص گردانیدند و درین اثنا میرزا
سلطان ابراهیم شنید که امرا میرزا بابر در صدد و جام بموکب میرزا شاه محمود پیوسته اند و از جام
تسخیر دار السلطنه هرات شده و آوازه توجه سلطان سعید بیرگای بباغ علیه مرتب شد میرزا سلطان
ابراهیم بعزم رزم میرزا شاه محمود رایت جلادت برافراخت و فرا بهادر که از مخصوصان و معتمدان
میرزا علاء الدوله بود در شهر داروغه ساخت چون اعتماد کلی بر جانب مولانا احمد بیاول داشت
ضبط و کوتوالی حصار اختیار الدین را بعهده کاردانی او بازگذاشت و در حین توجه بجانب
جام میر حبیب را که در زمان حبس شاهزاده تقصیرات از وی در وجود آمده بود فرمود تا سرنگون
از جای در آویختند و او برایح و حی جان شیرین تسلیم نمود و خواجه وجیه الدین اسمعیل که سالها وزارت
میرزا بایسنقر و میرزا علاء الدوله کرده بود در اینولا از میرزا شاه محمود روی گردان شده و بنا
بپایگاه فلک رفعت بشتابید آورده بحکم میرزا سلطان ابراهیم گرفتار شد و بعد از شکنجه و ذلت فراوان در قصبه
نوشیج مقتول گشت القصه آن دو پادشاه زاده در طلب ملک در حوالی رباط امیر شاه ملک بهم رسیدند
و میمنه و میسره و قلب و جناح آراسته در برابر یکدیگر صف کشیدند و قاصد جان هم شده خاطر بر کشتن
و کشته شدن قرار دادند برانغار و جوانغار میرزا شاه محمود حمله آورده میمنه و میسره میرزا سلطان
ابراهیم از جای برده شکستند و کرکیکان از تعاقب نمودند چند فرسنگ راندند اما قلب سپاه منقلب نشد
در اینحال امیر پیر احمد خان با جمعی جوانان جنگجوی حمله بر قول میرزا سلطان محمود آورده و از ان جنگ

آن شیر بیشه هیجا و نهنگ دریای وغا پای ثبات در قرار محمود بیان متزلزل گشت و میرزا شاه محمود از
معرکه روی گردان شد و خان عزیمت بجانب مشهد تافت و بسیاری از وجوه و اعیان درگاه
او گرفتار گشتند و چندان غنیمت که نطاق نطق از احاطه آن عاجز آید بدست سپاه منصور افتاد
میرزا سلطان ابراهیم بعد از آنکه مغلوب شده دل از ملک و مال برگرفته بود دبیغی امیر احمد ترخان عقب آن
و در عقب گریختگان بجانب مشهد روانشد و چاشت روز دوشنبه بیست و نهم شعبان خبر بدار السلطنه
هرات رسید که فردا میرزا شاه محمود غلبه کرده بعد از زمانی مردم انبوه رسیده گفتند که میرزا
سلطان ابراهیم بدار السلطنه هرات رسید که فردا علی الصباح رایات همایون مقرون بخیر و صلاح و فوز
و نجاح نزول اجلال خواهد فرمود

ذکر توجه سلطان سعید بجانب خراسان و پایان آن

سلطان سعید از آن زمان
که بر سریر سلطنت ماوراء النهر تمکن یافت داعیه تسخیر خراسان در خاطر انور داشت چون خبر وفات میرزا
بابر بسمع اشرف آنحضرت رسید داعیه تأکید پذیرفت در این اثنا امیر شیخ حاجی که بحکومت بلخ
متعلق بود قاصدی بسمرقند فرستاده معروض گردانید که عرصه خراسان از پادشاهی ذو شوکت
خالیست اگر عنان عزیمت بدانطرف معطوف گردد بی کلفت مجموع آن دیار در قبضه اقتدار آید سلطان
سعید بعد از استماع این حکایات مجال تأخیر و توقف نماند لاجرم لشکر بیرانکا داده عزم تسخیر خراسان
بل مجموع بلاد و امصار ایران جزم فرمود و از دار الملک سمرقند بیرون آمده بسرعت میراند تا از جیحون
عبور نمود و چنان تعجیل میراند که باد صبا با آن همه تیزی گرد سم سمند جهان پیمای خسرو جهان گشا نشدی
شب رایات همایون مراحل و منازل طی میکرد و روز بهر جا که رسیده بود توقف مینمود و چون بحدود
هرات نزول اجلال فرمود قاصدی فرستاده از آمدن خویش اعیان و اشراف را اعلام داد چنانچه
سبق ذکر یافت در وقت ورود قاصد بهرات جناب شیخ الاسلام اعظم جلیل مقدار زبدة العلماء فی العالم
مولانا قطب الدین یحیی التفتازانی که میرزا سلطان ابراهیم آنجناب را برسالت پیش سلطان سعید فرستاده
بود و التماس مصالحه نموده و جواب شنید که بعد از وصول بدار السلطنه هرات هرچه مقتضی وقت باشد
بجای آورده خواهد شد باز آمده آنجناب بدر دروازه ملک رسیده و باتفاق مولانا احمد بیاول که از ...

سرکشی

سرکشی داشت پل دروازه برکشید و جناب شیخ الاسلام چون پل روان و دروازه مقفل دید متحیر مانده در آن
حال خبر آمد که امیر سید مزید که از عظمای امرای سلطان سعید است نزدیک دروازه ایستاده مولانا
احمد بیاول قضات و ائمه و اکابر را طلبیده گفت میخواهم که باتفاق شهر را محاصره نمائیم و بتایید
عدم مساعدت روزگار از آن خیال درگذشتیم اینک کلید دروازه ها شما دانید و هر کس که تسلیم نماید
حصار اختیار آن دارد من خانه ولی نعمت منست و او اعتماد کرده و از این سپرده تا رمقی در بدن باشد بکسی نخواهم
داد و از هیچ آفریده هراسان نخواهم شد جناب قاضی قطب الدین احمد الامامی و سایر اشراف و اعیان
بدروازه ملک رفته در باز کردند و جناب شیخ الاسلام درآمد و گروه انبوه از لشکر سمرقند بشهر
ریختند و در دار السلطنه هرات مفتوح شد و اهل حصار از اطاعت و انقیاد امتناع نمودند چون موکب
سعادت نشان در شمال قریه سال سلیمان در زمان تایید ملک نشان نزول فرمود سادات و قضات
و اکابر و اشراف و موالی و اهالی برسم استقبال بیرون آمدند و مراسم نثار و پیشکش بجای آوردند
سعادت تقبیل انامل فایض سرافراز شدند روز دیگر شهریار علی الاطلاق از دروازه قبچاق بشهر درآمده
فاخره خرامیده در باغ شهر که تختگاه سلاطین عظیم القدر بود فرود آمد و آنحضرت جمعی از مخصوصان
و معتبران بارگاه سلطنت را پیش مولانا احمد بیاول فرستاده او را بعاطفت بیکران وعده داد
و نوازش را باطاعت و انقیاد دعوت فرمود مولانا احمد در جواب گفت که میرزا سلطان ابراهیم ولی
نعمت منست و این موضع را بمن سپرده اگر محافظت ودیعت اهمال و اغفال ورزم عصیان و کفران
منسوب کردم و دیگر آنکه از اینجا و در من نماند تا مخدوم من که دست قضا ربیعه زمان هر کجا که آن
عرض او مرساد در قید حیات باشد هرگز امثال این امور را از من توقع نباید کرد و مراد ریگانه بعضی مبادرت
داشت حضرت پادشاه بیقین دانند که اگر از آسمان تیغ بارد و از زمین سنان روید از آنچه
گفتم تجاوز نخواهم کرد و السلام فرستادگان بازگشته آنچه شنیده بودند بموقف عرض رسانیدند
سلطان سعید بیرون رفته با جمعی که مرشاد آقا ملاقات کرده شرایط تعظیم و تجلیل تقدیم رسانید
و باغ زاغان را مستقر سریر سلطنت گردانید چون مولانا احمد بیاول بجواب های درشت مبادرت نمود

بود آتش خشم جهانسوز اشتعال یافته بتجهیز اسباب حصارگیری فرمان داد اهل قلعه پای در مقام نخوت و
حماقت فشرده در مخاصمت و منازعت اصرار نمودند مدت چند روز نایرهٔ قتال اشتعال داشت
و پیروزی نیازمندی از پیش نمی‌رفت چه آن قلعه‌ایست در غایت رفعت و مناعت و باستحکام و رصانت
و در آن زمان مردان کار و ذخیره بسیار مشحون بود هرچند دستور اعظم خواجه شمس الدین محمد صاحب
دیوان در فتح آن سعی نمود بجایی نرسید و در اثنای این اوقات منهیان سمیع جلال رسانیدند
که قاصدان میرزا سلطان ابراهیم پیش علیا گوهرشاد آغا تردد می‌نمایند و اخبار ملک و لشکر تحقیق
نموده بازگردند مبادا صورتی روی نماید که تدارک پذیر نباشد و از ثقات استماع افتاده که
دران ایام سلطان سعید بقلعهٔ تیره توالچی فرستاده امیر شیر حاجی را طلب داشت مشار الیه از قلعه
خبر فرستاد که تا گوهرشاد آغا در هرات باشد آمدن این بنده بانجا ممکن نیست چه با وجود قتل ترخانان
و جناب میرزا ابراهیم از و چگونه ایمن توان بود فی الجمله سلطان سعید در نهم ماه رمضان با فساد مفسدان
آن مخدرهٔ بلقیس مدار را که منبع خیرات و منشا مبرات بود بقتل رسانید این مختصر گنجایش شرح و بسط مکارم
اخلاق و محاسن صفات آن بانوی عظمی ندارد و از غرایب وقایع سنه احدی و ستین و ثمانمائة
در هرات یکی آن بود که تا سال و سه روز لشکر تغلب و تعدی از رعایای بیچاره انجا در یکسال رفتند
میرزا سلطان شاه محمود دوم میرزا سلطان ابراهیم سیوم میرزا سلطان ابوسعید در شوال امیر شیر حاجی
از قلعهٔ تیره و تو بیرون آمده شرف پابوس سلطان سعید حاصل کرد و بعواطف خسروانه سرافراز گشت
امیر شیر حاجی در حین بیرون آمدن از تیره و تو کوتوالی قلعه را بمعتمدی تفویض فرموده بود از آن صورتی
فریب در حصار روی نمود چنان این سخن آنست که مجهولی از بیابانیان جلگا ر باط چنین پرکر نام
نان دیگر گوسفندی چند بدر قلعه آورده بمخی که داشت گفت چون روز بنماز شام انجامید یافت
نمود که شب آنجا باشد معتمد او سند دل افتاده پرکه در نهان کمندی با خود برده بود چون از شب
حصه‌ای بگذشت و مردم حصار در خواب غفلت رفته پرکر جمعی را که با ایشان مواضعه داشت بکمک کمند
بالا کشید چون دانسته که از عام مرتبه رسید که مردم قلعه را با ایشان تاب مقاومت نیست بنهانی

برو

پرکر کوتوال قلعه رفتند و او را بضرب دست چند زخم زده از قلعه اخراج نمودند و پرکر قلعه چنان حصین رصین
که در ربع مسکون نظیر و شبیه ندارد بچنگ آورد و چون زمام اختیار قلعهٔ تیره و تو در قبضهٔ اقتدار
دیگران آمد و تسخیر حصار اختیار الدین در حجاب تعویق افتاد و اخبار نا ملایم از جانب بلخ و ماوراء النهر
رسیدن گرفت سلطان سعید با امرا مشورت رای بران قرار گرفت که رایات نصرت شعار معاودت
نماید و ملکها که در مملکت محروسه را دیافته تدارک فرماید ذکر معاودت سلطان سعادت سمات و
تتمهٔ از حالات هرات سلطان سعید چندگاه در دارالسلطنهٔ هرات اقامت نموده بنابر مصلحت ملکی
عزم مراجعت جزم فرمود و جناب معالی نصاب قاضی قطب الدین احمد الامامی را با دیگر اعیان طلب داشته
بایشان گفت که اکنون محرز دن خاطر آن بود که من دارالسلطنهٔ هرات را الکا ساخته در انجا اقامت
نمایم لا امری چند در جانب بلخ و ماوراء النهر حادث شد که معاودت فرض عین می‌نماید اکنون شهر را بشما
می‌سپارم امید دارم که عنقریب باز آیم بتوفیق حضرت پروردگار در فصل بهار مستوجب این دیار سلطان
سعید مقرون نصرت و اقبال تاسع شوال از ظاهر هرات نهضت فرمود و باقی حالات و مطالبات بالتماس
اقضی القضات و اولات معاف داشته فرمود تا منادی کردند که هیچ آفریده برعایا تعرض ننماید
پای مرتبت در رکاب نصرت انتساب آورده بدولت در حرکت آمد و امرا را پیشتر برسم ایلغار روان فرستاد
تا جمعی را فتنه میرزا احمد ولد میرزا عبد اللطیف را از تیغ آبدار قرن ساختند امرا در نواحی بلخ بوی رسیده
و جنگ کرده خاطر از جانب وی فارغ ساختند و برادرش میرزا محمد جوکی جان از آن معرکه بیرون برد
سلطان سعید آن سال بفر اقبال در بلخ قشلاق فرمود و بعد از رحلت سلطان سعید از هرات مولانا احمد بیاول
و قراچه که در حصار اختیار الدین بودند در قلعه بگشادند و شهر را که روی بخرابی آورده بود باز دیگر
معمور و آباد ساختند میرزا سلطان ابراهیم که در ولایت خواف و باخرز بود و از رفتن سلطان
بجانب بلخ خبر یافت مظفر را استبشار نمود و متعاقب آنکه در زمان سمرقند این سر برآورده بود
فرمود و چون عرصهٔ دارالسلطنهٔ هرات از سرداری صاحب وجود خالی بود امیر احمد ترخان را به انجا
فرستاد و تا تبارک خلل و نزل کند و ملک مشغول شد امیر مشار الیه در عید اضحی جهت ترویج روح گوهرشاد آغا

اشی بزرگ ترتیب فرموده و ختمات کلام ملک علام بجای آورده و فقرا را اطعام و اکرام داد ذکر رفتن میرزا
سلطان ابراهیم بجانب استراباد و بازگشتن از مقصد بی نیل مراد چون میرزا شاه محمود از معرکه میرزا
ابراهیم روی گردانیده و بمشهد رفت روزی چند در آنجا توقف نموده و از آن موضع بجانب استراباد
رفت امیر بابا حسن برادر امیر شیخ ابو سعید که در ولایت جرجان حاکم باستقلال بود و خدمات
شایسته بجای آورده و اسباب سلطنت شاهزاده مرتب گردانید میرزا ابراهیم از جمعیت میرزا شاه
محمود آگاهی یافته با سپاه منصور چنان در حرکت آمد که صباح و بور از همراهی او بر ماند و از راه
و بادیه رفته چتر همایون فال سایه اقبال بحدود مازندران انداخت میرزا شاه محمود نیز با سپاه نامعدود
از استراباد بیرون آمده خاطر بر حرب و قتال قرار داده و در خلال این احوال قضیه پیش آمد که در خاطر مجلس
ارکان دولت آن شاهزاده نگذشته بود و از کمین غیب ظاهر شد بیان این سخن آنست که امیر بابا حسن
غایت نخوت و استکبار برتر از طور امرا زندگانی میکرده و بسیار بلندتر از اکفا و اقران خود بر نشست
بعد از فوت میرزا بابر تعظیم و تکبر او روی در ازدیاد نهاده و از حرکات او امرا و سرداران و گردنکشان
مازندران آزرده دل بوده پیوسته از میرزا جهانشاه استدعای تسخیر استراباد مینموده و میرزا
جهانشاه نیز همیشه خیال تسخیر مملکت طبرستان و خراسان می پخت و در آن وقت که میرزا ابراهیم عازم دیار
دیار جرجان گشت میرزا جهانشاه نیز بتحریص و ترغیب امیر سید عبد الکریم متوجه آن صوب شد و از ناحیه
عقبه صنده و ق تنگ گرفتار خیال از پیچ و خم او بیرون نمی برد بحدود جرجان در آمد میرزا شاه محمود
و امیر بابا حسن از استماع این خبر متحیر و سراسیمه گشته دست در دامن فرار زده و پریشان شدند
میرزا ابراهیم از شنیدن وصول میرزا جهانشاه مطلقا متاثر نگشت و حمل بر آن کرد که امینی از جمله کرده امیر
بابا حسن است از همان ترک این خبر را رسیده ایلغار فرموده تا کنهجی ولایت استراباد و در هیچ مکان
توقف ننمود دیگر آن و بندگان مشفق معروض داشتند که در هیچ موضع چندان توقف باید کرد که از موثق
با یقین بر خبر ترکمان تحقیق انجامد میرزا ابراهیم گمان برد که امرا از غایت خوف و هیبت میگویند لاجرم از
استماع قول ایشان اعراض نموده جمعی بهادران را بقراولی پیش فرستاد و آنرا هیبت پر گل و لای بگل

برکنده های تنگ و کمیوا از آن محل دشوار گذرند و اگر براست و چپ از جاده مستقیم میل کنند غالب آنست که بگل
فرو رفته هلاک شوند در چنین راهی سپاه ترکمان خود را بقراولان لشکر خراسان نمودند و عنان بازکشیدند
کشیدند و خراسانیان بتصور آنکه مخالفان اندکند پیش راندند لشکر ترکمان جمعی کثیر از جنگلها بیرون آمده بر خراسانیان
تاختند و الماس جمعیت او پس جغتای را منهدم و ویران ساختند در خیال میرزا ابراهیم نیز بقرولان
بامید و بیم از عقب رسید چون دید که کار از دست رفته و تیر از شست جسته ناچار عنان گریز
میدان ستیز جانبان گریز منعطف گردانید ترکمانان از قفای خراسانیان در آمده تیغ بی دریغ در جغتای
نهادند و بسیاری از سرداران و گردنکشان مثل امیر سلطان حسین ولد امیر فیروزشاه و امیر سید
یونس پسر امیر سید خواجه و امیر سعادت امیر خاوندشاه و غیرهم را بر خاک هلاک انداختند و امیر بو سعید
میرم پسر دیگر امیر سید خواجه را گرفته پیش میرزا جهانشاه بردند میرزا جهانشاه بزبان طعن
از وی پرسید که شما اهمال که دعوی بهادری میکنی و نام سپاهی گری مینمایی بر سر چون منی
اینچنین آید جواب داد که پادشاه قوی بوده و بخت با ما مساعدت ننمود و پادشاه زاده خود رای سخن
نیک اندیشان نشنید تا این روز پیش آمد و الا صواب چنان بود که درین باب فکری باصل کرده
شدی میرزا جهانشاه فی الحال بر قتل امیر ابو سعید فرمان داد و او نیز از عقب برادر روانه شد و پادشاه
بر بقیه گرفتاران ترحم فرموده در باره ایشان عنایت و رعایت مبذول داشته همه را انعامات
داده و در ضمان سلامت بجانب خراسان فرستاده و مدت سه ماه سپاه شکسته مجروح و خسته علی الخصوص
میرزا ابراهیم با یازده کس از معرکه بیرون جسته به نشابور رسید و جمعی در آنجا با او پیوسته در کشتن بیم
و هنگام دار السلطنه هرات فرود آمد امیر احمد ترخان که بموجب فرمان ضبط هرات متعلق با او بود
بشرایط استقبال اشتغال نموده نثار و پیشکشها از خیمه و بارگاه و سراپرده و بارگاه و اسبان
راهوار و اشتران قطار و نقد و جنس آنچه ممکن و مقدور بود بگذرانید اکابر و اشراف و طوایف
خدمتکاری بتقدیم رسانیدند مولانا احمد از حصار اختیار الدین بیرون آمده بتقبیل بساط جلالت فایز
گشت چون او با سپاه سمرقند مقاومت ننموده بود و متقلدی کارهای بزرگ شده در محافظت قلعه

بجان کوشیده و بوده چشم آن میداشت که بزیادتی عنایت و عاطفت پادشاهانه اختصاص یابد میرزا ابراهیم
همه را کالم لم یکن انگاشت بلکه مبلغی بوجه علوفه و انعام از دیوان اعلی بنام او اطلاق یافته از بی اهتمامی
پادشاه بوی واصل نشده و دیگر اهانت نیز نسبت بوی بجای آورده در این اثنا کسی از ثقات معتقد
درآمده با مولانا گفت که ترا خواهند گرفت باید که شرایط احتیاط بجای آری مولانا احمد ازین سخن
خایف و هراسان گشته در ظاهر صفوه اظهار خلاف کرده و پل دروازه حصار برکشید میرزا ابراهیم
از استماع این خبر مضطرب گشت و سوگندان بر زبان آورد که با او هیچ بدی در خاطر نداشتم
بلکه میخواستم که در باره او عنایت بیکران مبذول دارم و امیر احمد ترخان و جمعی پیش او فرستاد و او را از
وحشت کوشیدند و در وثیقه شهر علاوه کوتوالی قلعه گردانیدند هر چند مبالغه نمودند که مولانا بیرون
دیگر بیرون آید که بقاعده از خدمت بالکل موجب بی ناموسی پادشاه میشود و مولانا باین کلمات هیچ
التفات ننمود و پای ثبات در دامن وقار کشید و گفت بنده و خدمتکار پادشاهم و خاک ساحت
آن درگاه لیکن مصلحت خود در بیرون آمدن نمی بینم بیت باز بیط گفت که هوا خوشست گفت ترا
خوش ترا خوش که مرا جا خوشست چون بر پادشاه و امرا روشن شد که مولانا اگر کشتی کنی بافسون
سخن فریفته نخواهد شد و مانند این آدمی ملازم منزل ها و ای خود است دست از حصن طلب او باز داشتند
و قلعه چنان بطور قاعده که او بتصرف او گذاشتند و از برای مولانا و نوکران که محافظت قلعه مینمودند وجه
و مرسوم تجدید مقرر داشتند در تضاعیف این حالات امرای میرزا سلطان ابراهیم مصلحت چنان دیدند
که با سلطان سعید از در مصالحه در آیند و بنیان مصادقت را بامر مواصلت موکد سازند از برای اتمام
این مهم شیخ الاسلام اعظم مرشد طوایف الانام شیخ نور الدین محمد بن حضرت ولایت منقبت
شیخ بهاء الملة والدین عمر و جناب عرفان مآب ایقان مناب خواجه محمد کوسوی که از اولاد قدوه
مشایخ عظام شیخ الاسلام احمد جام بمزید زهد و ورع و اطلاع بر دقایق و غوامض علم تصوف امتیاز
تمام داشت مقرر شد و بعد از آنکه آن دو مرشد روشن ضمیر که آفتاب و ماه اقتباس نور از باطن
ایشان مینمود بترتیب اسباب سفر مشغول گشتند و المسوده اوراق باثالث بتزیین گردانیدند و فرمان

دادند که بجناب بلخ رفته در امر مصالحه سعی مشکور بجای آورند این جماعت در قلب زمستان که هم
و باران میبارید روان شدند و بقبة الاسلام بلخ رسیدند میرزا سلطان ابوسعید شرایط تعظیم و تکریم
بجای آورد و ایشان صورت اخلاص و دولتخواهی و اطاعت و انقیاد و ادای خدمت و تمسکات
میرزا ابراهیم بر زبان گوهر افشان تقریر کردند و متعهد شدند که اگر حضرت ازدواج روی نماید خطبه و سکه
در دار السلطنه هرات و مضافات بنام همایون موشح و مزین گردد سلطان سعید در جواب مشایخ
عظام فرمود که میرزا ابراهیم مرا بجای فرزند است و از دیر باز مرد اعیان از ازدواج با او کنون
ضمیر انور نیست و هر ولایت که خواهد با او مسلم دارم اما مشروط بآنکه اتفاق نمود و لشکر ترکمان را
از خیال تسلط این مملکت دور دارند و دفع کنیم و اگر نخواهد که با ما ملاقات کند کومکی باید که در روز مصاف
موافقت نماید سخن برین قرار یافت سلطان سعید نسبت بمشایخ عظام شرایط انعام و اکرام تمام
بجای آورده و رخصت انصراف ارزانی داشت و پیش از همه جناب شیخ نور الدین محمد بهرات رسیده
حالات بلخ را بسمع میرزا ابراهیم رسانید و از غرایب اتفاقات در اوایل این سال اعنی سنه اثنین و
ستین و ثمانمایه چند پادشاه ذو شوکت و حاکم ذو حشمت در ولایت خراسان رایت استقلال
برافراشته بودند میرزا جهانشاه از ولایت آذربایجان و عراق با لشکری آفاق روی بهرات نهاده
رسیده و روزی چند بطالع اقامت ممهد گردانید و میرزا سلطان ابوسعید قبة الاسلام بلخ را منزل
ساخت و میرزا علاء الدوله بعد از چند سال از دشت قبچاق و اوزبک آمده در ولایت ابیورد
مقیم شده و لاولد میرزا سلطان ابراهیم در هرات نشسته دم از استقلال میزد میرزا سنجر در مرو پروای
دیگری نداشت میرزا شاه محمود با بعضی امرای پدر در طوس سر بر میبرد و ملک قاسم ولد اسکندر قرایوسف
باتفاق امیر خلیل سیستانی قصبه اسفزار در قبضه اقتدار آورده بود و در قلعه اختیار الدین
مولانا احمد یار دل رایت استبداد برافراشته هیچکس را در نظر نمی آورد و قلعه ترشیز را امیر عبد
پیرزاده و قلعه عماد را امیر حاجی حسن داشت و ولایت خبوشان را امیر حسین تیمور ضبط مینمود و قلعه
طبس را امیر ادریس بن امیر خاوندشاه پناه خود ساخته بحفظ و حراست خود می پرداخت

وشمل این جمعیت و پریشانی که دو نقیض اند در یک اقلیم غالبا کم روی نموده باشد **ذکر عاطفت**
میرزا علاء الدوله با ولد رشید خود میرزا سلطان ابراهیم و رفتن آنجناب بهرات و بازگشتن
او و ابتلاء مردم از هجوم لشکر ترکمان بتوهم مبهم ... میرزا علاء الدوله که مبتلی به
از حوادث زمان در اطراف جهان سرگردان بگشت بعد از استماع واقعه میرزا بابر از اقصای ولایت
اوزبک بیکبارگی بخراسان در آمده قاصدان پیش میرزا سلطان ابراهیم فرستاد و از وصول خویش
اعلام داد و بمقتضی کلمه الملک عقیم و مقوله لا ارحام بین الملوک ایمنی بر خاطر شاهزاده گران آمد اما
اظهار استبشار نموده پیلاکات و تبرکات مرغوب در صحبت رسولان چرب زبان بخدمت
پیش پدر بزرگوار روان کرد و چون مسافت میان شاه و شاهزاده نزدیک شد میرزا ابراهیم
باستقبال استعجال فرمود و در کنار آب سنجاب اجتماع آن دو گوهر دریای سلطنت در یک درج
دو در دری بحار خلافت در یک برج دست داد میرزا علاء الدوله فرزند سعادتمند خود را
در آغوش عطوفت و مهربانی کشید و از دیدن قرین مسرت و شادمانی گردید و پدر بزرگوار
و پیر نامدار سرگذشت خویش در میان آورده و در باب امور ملک حکایات گفته مقرر بر آن شد که میرزا
سلطان ابراهیم با لشکرها در تخت مملکت توقف نماید و میرزا علاء الدوله بهرات رفته چند روزی از کوفتگی
و رنج راه براساید میرزا علاء الدوله روی بتختگاه آبا و اجداد خود آورده در روز جمعه [illegible]
از جانب قرنباق سلطان مانند خورشید جهان گرد پرتو بر حوالی دار السلطنه هرات انداخت سادات
و علما و قضات و اعیان و اشراف برسم استقبال بیرون آمدند و بموکب همایون پیوسته شرایط
اعزاز و احترام بجای آوردند و ارباب صوفیه و ارباب حرف و اهل اسواق چندان از دعا و ثنا
شد که در هیچ عید و نوروز رنگین تر از آن یاد نداشت میرزا علاء الدوله از خیابان خرامان
در آمد و بمدرسه مهد علیا گوهرشاد آغا رسیده فرود آمده بلوازم زیارت قیام نموده از آنجا بجو
بباغ زاغان شد و چند روز در موضع دلکش با پری پیکران حوراوش بعیش و حضور و لهو و سرود
بگذرانید و حظی تمام از جهان فانی در عالم جوانی برداشت و در آن ایام مولانا احمد بیاولی که نام

اختیار حصار اختیار الدین بلکه مجموع شهر در قبضه اقتدار داشت از میرزا علاء الدوله التماس نمود
که بقدوم قدم رنجه فرماید و آن شهریار نیکو اخلاق ملتمس او مبذول فرمود و بحصار شریف برد و مولانا احمد
آنچه در ایام سابق از نفایس و تبرکات جمع آورده بود بموقف عرض رسانید و خدمات شایسته
در محل قبول افتاد و میرزا علاء الدوله درباره مولانا شرف تحسین و اعتماد ارزانی داشته نوازش
بسیار نموده در آن اوقات میرزا علاء الدوله سوغات مرو بیان داده بر شمار امر فرموده جلیلی بر چید
سوی رفتن فرموده هنوز آن وجوه وصول نیافته بود که مفارقت ملک و مال اختیار کرد و باعث بر
این سخن آنست که در اثنای مطالبه میرزا علاء الدوله از جانب میرزا ابراهیم قاصدی پیش او رسید
پیغام آورد که لشکر ترکمان ترک حمیت و محل توقف نی و وقت مقتضی آنکه ما و شما روی باطراف
نهیم اکنون موکب همایون برادر لشکر میرزا جهانشاه عازم [illegible] شد آنجناب باید که از ضیق شهر چند
روزی بیرون رود از استماع این خبر میرزا علاء الدوله را مجال اقامت نماند و بر جناح استعجال قرین اسف
و ملال و حزن و اندوه عظیم از وطن مألوف ارتحال نمود و سادات و قضات و اشراف و اعیان
و اکابر و خواجگان و کلانتران و متعینان جلیل و وضیع و شریف و دنی و فقیر و قوی و ضعیف و توانگر
و درویش و غریب و شهری از بیم سپاه ترکمان چنان سراسیمه گشتند که نزدیک بآن رسید که بعضی از
یار و خویش نشناسند زمره که از خرد بهره داشتند دست اهل و عیال گرفته راه دور و دراز پیش گرفتند
زمره که دماغ ایشان آشفته تر بود دامن از متعلقات افشانده سر خویش گرفتند بعضی از چنان سایه
پرور از آفتاب حوادث پیاده و بدحال گریزان شده دو سه فرسخ قطع فرموده پاهای ایشان
آبله کرده در کمر کوه گرسنه و تشنه آرام گرفتند یعنی یوم یفر المرء من اخیه و امه و ابیه و صاحبته
و بنیه بوضوح پیوست یتیمان و لیلان و لوندان و رنود و اوباش در بیرون شهر دست برآورد
دست بغارت و تاراج آلودند و روندگان را برآوردند سواسا و مدارا در میان مردم نامعقول
قیامت آشکارا شد مولانا احمد بیاولی از عهده اندرون شهر بیرون نتوانست آمد چون
و تفرقه مسلمانان از حد اعتدال گذشت ناگاه از مهب ولایت سواحل روح الله نسیم عنایت وزید

گرفت وصبح امید از مطلع سعادت آغاز نهاد و بقیه مردم که از ده یکی مانده بودند بفراغبال در منازل
خویش آرام گرفتند بیان این سخن آنست که چون میرزا جهانشاه بقصبهٔ کوسویه رسید خبر جلای
مردم از اوطان خویش وظهور اسباب فتنه وفساد چنانچه واقع بود شنیده و بدست قاصدی استمالت نامه
بهرات فرستاده ورعایا و تجارگان را بعدل وداد نوید داده و امیر میرزا دیگاری که از امرای میرزا
سلطان محمد بود بداروغگی شهر تعیین نمود و دروازه واشت ورایت نصرت شعار برافراخته
باهستگی در حرکت آمد چون در تختگاه حضرت خاقان سعید نزول فرمود بقیه اعاظم و اشراف که در
دار السلطنه هرات مانده بودند مراسم نثار و پیشکش قیام نمودند میرزا جهانشاه مجموع را رعایت
وعنایت فرمود وجناب مولانا عبدالجلیل محتسب ولد مولانا جلال الدین قاینی را که باستقبال
شتافته در اثنای راه با پادشاه ملاقات کرده بود از میان عاطفت بیکران اختصاص داد
برحسب فرمان در شهر منادی کردند که هیچکس از کاشتگان ولشکریان شلتاق الکه فلانکس نوکر
فلان بوده مزاحم نشوند ورعایا را بنا بر وجه تعرض نرسانند ودرین اوان که دار السلطنه هرات
در قبضه اقتدار ملازمان میرزا جهانشاه قرار یافت قاصدان پیش مولانا احمد یساول فرستاد
تا معلوم کند که نیتش در چه مقام است ایشان بقلعه رفته خطاب کردند که مولانا بتدبیر حصارداری
اشتغال ننماید و بمجرد پیغام و سلام قلعه را تسلیم نخواهد نمود قاصدان بازگشته صورت حال عرض
رسانیدند واز استماع این خبر آثار تغیر در بشره پادشاه ظاهر شد و حکم فرمود که امرا و اعیان برسر ۷
قلعه از درون و بیرون شهر دیواری بارتفاع ده گز برآوردند و در جمیع آن دیوار ها که ساخته
بود تیرانداز ها بازگذاشته و در هر موضعی که مناسب بود جمعی تیراندازان بایستادند
وبزخم ناوک جگردوز و پیکان آتش افروز نگذاشتند که هیچکس از اهل حصار سر از برجی بیرون
کند و تفنگچیان بکار خود مشغول شدند لشکر ترکمان از سر جد وجهد بمحاصره اشتغال نموده آتش حرب را
التهاب دادند خوف و هراس بر ضمیر مولانا احمد یساول و سایر دلیران قلعه استیلا یافت
چنانچه دست ایشان از حرکت بازماند و هرچند سعی مینمودند که یک تیر بجانب لشکر ترکمان اندازند

نمیتوانستند

نمیتوانستند لاجرم مولانا احمد با آن همه جباری در مقام تضرع و زاری و فرمان برداری آمده وطایفه را
شفیع ساخت تا میرزا جهانشاه از سر خون او درگذرد و انجماعت صورت عجز و بیچارگی او در پایه سریر اعلی
بازنمودند و با وجود جرات و جسارت مولوی او را بجان امان بخشید مولانا احمد از قلعه بیرون آمده
در سلک خدام انتظام یافت میرزا جهانشاه بر سریر دولت متمکن گشته حکم فرمود که امثله و احکام
حضرت خاقان سعید ممضی و مجری دارند و روزی چند در شرقی هرات در الکه کهدستان سپری کرد
واز آنجا با سپاهی که بهندسه عقل از تعداد آن عاجز بود بجانب هرات رود میل فرمود و والده
میرزا محمدی در مقدمه روانه شد و الکه بالکه فاخره منصب خیام سپهر احتشام گشت در آن موضع
میرزا ابابکر از مرو آمده صورت موافقت پادشاه عالیهمت را بموقف عرض رسانید و رسول امیر خلیل نیز
آمده تحف و هدایا گذرانید میرزا جهانشاه فرستادگان را بانعام و احسان ممنون ساخته بازگردانید
ودرین اثنا میرزا یوسف ولد میرزا جهانشاه از جانب کرمان بموکب ظفرقرین پیوست و مواد حشمت
وشوکت مضاعف گشت و درین سال اعنی سنه اثنین وستین مولانا جلال الدین بایزید پورانی
که سن شریفش از نود گذشته بود و صحابه وار بزیارت داده و خوارق عادات مشاهده می افتاد
از عالم رحلت نمود و درین اثنا خبر ملال رسید که میرزا علاءالدوله و پسرش میرزا ابراهیم در ولایت
بودند میرزا علاءالدوله در غور پایان و میرزا ابراهیم در غور بالا و میان پدر و پسر نفاق و رنجش
خاطر پدید آمده و در آن سرزمین آشوب و فتنه روی نموده کیفیت این ماجرا بر سبیل اجمال آنکه امیر خلیل مشیر میرزا
علاءالدوله را تقرب تمام داشت و والده محمد خلیل شبیخون بر سر قراجاودر که قراول میرزا ابراهیم بود
برده جهات او در عرصه غارت و تاراج آورد و میرزا سلطان ابراهیم شکایت نزد پدر فرستاد
میرزا علاءالدوله فرمود که قراجاودر غلام خست داشته و بر حاشیه انجانب غباری نشسته بود بدین
سبب این آسیب بدو رسید و از این جهت میان پدر و پسر محبت و یگانگی بوحشت و بیگانگی تبدیل یافت
پدر و پسر بقصد ازاله غرض یکدیگر کمر بستند و از جانبین لشکر ترتیب داده بآهنگ جنگ قدم پیش
نهادند و مسافت میان هر دو فریق بیک منزل رسید و امرای ترخانی سبب تفرقهٔ خاطر و پریشانی

ابراهیم شد و کوکب میرزا علاء الدوله چون پوشیده شد میرزا سلطان ابراهیم از روی اضطرار بجانب درگاه پدر عالی تبار برده و خدمتش بحبس شاهزاده فرمان داد و آفتاب سپهر سلطنت بحجت کسوف گرفتار گشت درین اثنا میرزا عبد الله خواجه ترخان که بفرموده شاهزاده در حالت پیش سلطان سعید رفته بود باز آمده صورت قید و حبس میرزا ابراهیم در نظرش پسندیده نبود و بعضی از امرای ترخانی را نیز ناهمواری نسبت شاهزاده بظهور رسانیده بودند متابعت امیر خلیل را عار عظیم شمرده و با امیر عبد الله خواجه ترخان متفق شده شب بر کوچ کشیدند و میرزا ابراهیم را از حبس بیرون آورده بعزم سمرقند رایت برافراختند و دیگر کوکب طالع شاهزاده از حضیض نکبت باوج عز و شرف رسید چون تفصیل این اجمال بسمع میرزا جهانشاه پیوست مسرعی که بر صبا در تعجیل مسابقت مینمود بر استعجال مانند باد صرصر در حرکت آمده در عقب ایلچی کوکب علی پیوست میرزا جهانشاه فرمود تا میرزا علاء الدوله را امرا عظام باحترام تمام سوار کرده در آوردند و پادشاه شرایط تعظیم و توقیر تقدیم رسانیده و بجانب راست در محلی مناسب نشاندند و ایلچیان سلطان سعید مولانا نجم الدین عمر و مولانا یوسف عطار در آن مجلس حاضر گردانید میرزا جهانشاه با فرستادگان چون سلاطین ذوی الاقتدار اختلاط نمود و همه را شاکر و خشنود بوثاقهای خویش باز گردانید و در تضاعیف این حالات میرزا پیر بوداق که ولیعهد میرزا جهانشاه و حاکم مملکت فارس بود در هژدهم ذی الحجه سال مذکور رسید و بخدمت پدر بزرگوار خود مستسعد گشت و سبب آمدن او آنکه میرزا جهانشاه از استماع لشکر سمرقند و کثرت مخالفان که در خراسان مترصد فرصت میبودند که دست بردی نمایند اندیشناک شده پیش میرزا پیر بوداق ایلچی فرستاده باو رسانیده که هفده روزه از شیراز بهرات آمد القصه چون شاهزاده کوکب بهر پیوست میرزا جهانشاه بمعاونت پسر مستظهر گشته اظهار استبشار و فرح و سرور نمود و دیگر نیز خود سید عاشورا که نزد او در همه محلی بود مصحوب فرستادگان سلطان سعید روانه گردانید چون ایشان باردوی همایون رسیدند سید عاشورا بوسیله امرا عظام تقبیل قوایم سریر سپهر احترام حاصل کرده بعد از تمهید مقدمات دلپذیر معروض داشت که بنده را میرزا جهانشاه بجهت آن بدین درگاه

فرستاده

فرستاده تا آنچه خاندان پادشاه از زبان صلح و صفا و کرم و وفا بمسامع علیه آنحضرت رسانیده باشد نهد و مواجه معلوم کند تا اساس محبت استحکام یابد سلطان سعید از در عنایت در آمده کلمات محبت آمیز مودت انگیز گفت و یکی را معتمد از تعیین نمودند که در مصاحبت سید پیش میرزا جهانشاه رود و درین اثنا امیر احمد ترخان و بعضی قزاقیان طریق بیوفایی سلوک داشته سر از متابعت میرزا ابراهیم باز زدند و پای از دایره مطاوعت او بیرون نهادند و شیوه عصیان و خذلان شعار و دثار خود ساخته روی امید بدرگاه میرزا جهانشاه نهادند و بشرف دستبوس مشرف شدند و بصنوف نوازش و عنایت پادشاهانه اختصاص یافتند و بعد از چند روز سید عاشور باز آمد و از جانب سلطان سعید اخبار ملایم رسانید و همگنان را از استمالت امیدوار گردانید و متعاقب رسید مشار الیه صحبة سلطان سعید رسیده مطابق اخبار سید عاشور سخنان بعرض میرزا جهانشاه رسانید و خاطر اکابر و اصاغر اطمینان یافت **ذکر توجه رایات نصرت آیات بجانب دار السلطنه هرات و عود میرزا جهانشاه بعد از صلح و ایمن شدن از آفات و مخافات** چون سید عاشور بازگشت میرزا جهانشاه از آنک کهدستان که روزی چند در انجا طناب اقامت کشیده بود بدین محال که در شمالی شهر هرات واقعست آمده نیت که قشلاق همانجا کند ناگاه درین اثنا خبر متواتر شد که میرزا سلطان ابو سعید از کنار آب مرغاب با لشکر باران عدد از راه دیگر امیر غیاث روان شد و بحد و قصبه او بر رسیده و بعضی مردم ترکمان که در آنجا بوده گرفتار شده و برخی فرار نموده و آهنگ جنگ و جدال و عزم رزم و قتال داده و از استماع این خبر دود حیرت و دهشت بدماغ ترکمان متصاعد شده و میرزا جهانشاه هراسیده و متحیر گشت و آتش حرص در باطن او اشتعال یافته با لشکری فزون از قیاس و تخمین بجانب هرات روان شد و دران حین توجه نموده میرزا پیر بوداق که ارشد و اشجع اولاد او بود بر سبیل قراولی پیش فرستاد و جوانان جانبین در میدان آمده آتش پیکار افروخته گشت و جمعی از گردنکشان لشکر ترکمان گرفتار شده و بقتل آمده میرزا پیر بوداق گریزان و نالان بازگشته بحضرت پدر پیوست و شرح آن حادثه بعرض رسانید میرزا جهانشاه از شنیدن این حال و استماع اخبار آذربایجان و خلاص شدن میرزا حسین علی از حبس و خروج و استیلای او

بران ولایت وال از حکومت برگرفت و همگی همت بران گماشت که تا خود را ازان مهلکه بیرون افکند
بعد از اندیشه و تامل سید عاشور الطبیب را با او در خلوتی گفت که ترا یکبار دیگر پیش میرزا سلطان
ابوسعید باید رفت و سعی باید نمود که صورت مصالحه روی نماید سید عاشور بار دوم پیش سلطان
رفت و امرا را واسطه ساخته حدیث صلح و صفا بعرض شهریار مظفر لوا رسانید پادشاه فرمود که
جمال مقصود وقتی بر منصه ظهور جلوه گر آید که امیر جهانشاه دست از تصرف ولایت خراسان و عراق
و فارس کوتاه کند و بان ملکی که حضرت خاقان سعید باو ارزانی داشته بود قناعت نماید بعد از
گفت و شنید بسیار و تردد و پیشمار میرزا ابوسعید در مقام عنایت و عاطفت آمد و از سر آن مبالغه
درگذشت و قضیه صلح بران قرار یافت که میرزا جهانشاه بمجموع مملکت خراسان از ابواب دیوان اعلی گذرد
میرزا جهانشاه از منتهی ممنون گشته بر عهد و پیمان بستند از جانب سمنان متعلق بدیوان سلطان
سعید باشد و از انجانب بمیرزا جهانشاه و سید عاشور بمقضی المرام بازگشت و خبر اتمام صلح بعرض همایون
رسانید و لشکر ترکمان از مرغزار یحیی آباد که بهنگام صلح در انجا مقام داشتند معاودت نموده از جانب
جنوب شهر و بابان قریه مرغاب و زیارتگاه عنان بجانب عراق منعطف گردانیدند و آتش ظلم ترکمان که
دران چند روز بالا گرفته بود منطفی گشت و غبار فتنه انقوم بی باک که ساطع شده بود فرو نشست و علما
اهل کف برایا از حوادث زمان و تصاریف دوران خلاص یافتند و در مهاد امن و امان آسوده
سلطان سعید بطالع سعد و بخت فیروز بر سریر سلطنت خراسان آرام گرفت و در بسط بساط عدل و داد غایت
مبالغه بجای آورد و دران زمستان قحط و غلا در ولایت خراسان بتخصیص در هرات بمرتبه رسیده که
از نان نشان نمانده و معدوم شده و دانه گندم بقیمت از مروارید خوشاب درگذشت و هر روز چندین
درویش و کس از گرسنگی جان میدادند و اگر گرسنگان در بعضی اسواق نان میدیدند می ربودند و خود را
بر روی می افکندند اگر صد شمشیر بر سر میخوردند تا نان نمیخوردند سر بر نمی آوردند اگر دکانی اندک نانی
در صندوق در می آوردند دو چوب دار باقوت در دو طرف دکان ایستاده از آن امانت
مینمودند قوت خلایق از فقدان قوت ساقط شده گاهی بهمین قرص خورشید راضی شده آن میرزا جهانشاه

کماب دران زمستان روی نموده و مدتی مدید احوال علما و عباد برین و تیره که ازان بود حضرت
رازق علی الاطلاق علما و علما محنت عسرت از میان برداشت ذکر محاربه سلطان سعید با پادشاهزادگان
بایسنغری که و فرار میرزا ابراهیم پدر و قتل میرزا سنجر و غایت کرد و شکست ترکمان در ولایت نصرت انتما چون خاطر خطیر
خسرو جهانگیر اعنی سلطان سعید میرزا سلطان ابوسعید از فتنه لشکر ترکمان فراغت یافت چاپار قندز
رخصت انصراف ارزانی داشت و چون از دو هزار سوار جلادت آیین در ظل رایت نصرت قرین نگاه
داشت و لوای تمکن و استقلال بمخیم برین برافراشت میرزا سلطان سنجر و میرزا علاء الدوله و میرزا
ابراهیم از قلت سپاه سمرقند آگاهی یافته بی لبث و درنگ بعزیمت محاربه و جنگ در حرکت آمده
و رسل و رسایل بیکدیگر ارسال داشتند و در باب مقابله و مقاتله فضول پرداختند و بتخیل انکه لشکر منصور
از غایت قلت تاب مقاومت نخواهند آورد و خاطر بر دفع استیلای سلطان سعید قرار دادند و در حوالی
سرخس بهم پیوستند چون پرتو این خبر بر پیشگاه ضمیر انور تافت همت عالی نهمت بر استیصال ایشان
گماشت و با ان قدر لشکر که حاضر بود فرمان عزیمت بجانب انجماعت نافذ گشت و پیش از تلاقی فریقین از اتفاقات
حسنه امیر سید مزید و امیر سلطان احمد ترخان با لشکر آراسته بموکب همایون پیوسته اند و در میان
مرو و سرخس آن دو سپاه رزم خواه بیکدیگر رسیده در برابر هم صف کشیدند و امواج دریای لشکر
هیجا در تلاطم آمده و یکبار ... حمله آوردند و میمنه و میسره میرزا سلطان ابوسعید از جای
و بعضی از ترکمانان بماوراء النهر رسیده و اخبار غیر واقع در انجا انداختند و ولایت سمرقند بنوعی
بهم بر آمد که بانه ... مجال ... فتنه و آتش فتنه و شورش در اطراف
آن دیار تافت و خبر انهزام پادشاه جهانگشای در اقطار ممالک ... و خراسان تیر تیغ
شد القصه سلطان سعید با وجود یاس از معاونت ... با سپاه ... نصرت شعار قرار داشته بجانب مخالفان در حرکت آمد ... ضرب شمشیر آبدار
ایشان پریشان ساختند میرزا علاء الدوله و میرزا ابراهیم از معرکه بیرون رفتند و میرزا سلطان سنجر را
گرفته پیش سلطان سعید آوردند و بموجب فرمان جهان مطاع آن پادشاه نیکو اخلاق را بقتل رسانیدند

و از آنجانب امرای شیخ ذوالنون و محمد بیک را تیر جام شربت چشانیدند و امیر عبدالله خواجه ترخان
کر از امرای میرزا ابراهیم بود از عقب ایشان فرستادند این واقعه عظمی در اواسط جمادی الاول
سال مذکور در حیز ظهور آمد و سلطان سعید شکر نعمای الهی بجای آورده بهادران که در آن معرکه
جانسپاری کرده بودند بعنایات سرافراز گردانیدند و بمراتب بلند و مناصب ارجمند رسانیدند
و فتحنامها باطراف ممالک فرستادند میرزا علاء الدوله و میرزا ابراهیم از آن معرکه روی تافته تا ولایت
بدخشان در هیچ مکان توقف ننمودند سلطان سعید امیر علی فارسی و امیر سید اصیل برادر امیر
مزید را بتکامیشی افغان فرستاد و رایت نصرت نشان بجانب دارالسلطنه هرات معاودت
فرمود درین سال جناب ولایت مآب خواجه شمس الدین محمد المشهور بخواجه کوسوی بجوار رحمت ایزدی
پیوست و قریب مسجد جامع در سرایی که توطن داشت مدفون گشت و موکب ظفر نشان بجلگای
بادغیس رفت و از آنجا متوجه کهدستان شد و مقامی بنزهت و صفا مضرب خیام سپاه ظفر انجام آمد
و از آنجا در ضمان دولت و اقبال بمقر عز خود مراجعت نمود و درین اثنا داعیه عمارت بیدگاه
دارالسلطنه هرات از خاطر خطیر سر بر زد و مهندسان باریک بین بموجب فرمان پادشاهی
زمین ورا اندک فرصتی آن عمارت در غایت تکلف و تزیین باتمام رسانیدند **ذکر فتح قلعه**
نیره تو و عنایت کار بر کوه قتل چون خاطر اشرف سلطان سعید از مهم دشمنان فراغت یافت همت بلند نهمت
بر تسخیر قلعه رفیع نیره تو که استحکام از سایر قلاع عرصه ربع مسکون امتیاز تمام دارد و معروف
و مشهور گردانید و جمعی را بمحاصره قلعه تعیین نمود و حکم جهان مطاع نفاذ پیوست که خواجه شمس الدین
محمد صاحب دیوان بانصوب شتافته و مداخل و مخارج حصار را احتیاط نموده موضع ساختن
مقابل کوب تعیین سازد و خواجه مشار الیه پای قلعه رفت و یک دو موضع که مناسب آن کار بود
اختیار کرده باز گشت و صورت حال بموقف عرض رسانید و تقریر وزیر پسندیده پادشاه
روشن ضمیر افتاد و جناب خواجه بشارت علیه مراجعت نموده بساختن مقابل کوب مشغول شد
و فرمان عالی شرف نفاذ یافت که امیر جلال الدین پسر سید مزید نیز بآنطرف رود و در ساختن مقابل

کوب جد و اجتهاد نماید امیر و وزیر باتفاق در آن مهم بنوعی سعی نمودند که مزیدی بر آن متصور نبود
و جمعی را بر سر آن کار تعیین فرموده مقرر کردند که ایشان بمحاصره مشغول شوند چون مهم آنجانب
بر حسب دلخواه قرار یافت امیر کبیر و وزیر صایب تدبیر بدرگاه فلک اشتباه آمدند و ارباب
قلعه از محاصره متوهم و اندیشناک گشته درین اثنا صورتی نمود که تفصیل این مجمل آنکه در زمانی که امرای سلطان
سعید بجد و اجتهاد و قیام محاصره قلعه آغاز نهادند هر که نسبت جاقی که در قلعه بودند بدگمان شده
بعضی از ایشان بقتل رسانید و برخی از آنجماعت دست در دامن استیمان زده از اداره ذمه خود کرده
بجان امان یافتند اما بعضی از پاس و سیاست هر که متوهم بودند با یکدیگر گفتند که این سبب
هرچه میرسد بسبب مخالفت و منازعت است که از ما نسبت بندگان حضرت اعلی صدور یافته و موافقت
با این گشنبلی دولت بیخ نکبت و شقاوت نشسته بخود قرار دادند که هر که را از میان برگیرند و
بامراء که بمحاصره قلعه اشتغال داشتند درین باب نوشته از بالا بر انداختند و جمعی با تنهای
بر سر هر که رفتند و کار او را ساخته سرش از بدن جدا کردند و روانه دارالسلطنه هرات گردانیدند
بدین خدمات شایسته تقرب و توسل جستند **ذکر وفات میرزا سلطان ابراهیم و ولادت میرزا شاهرخ**
و دیگر وقایع که در سنه ثلث و ستین و ثمانمائه رخ نمود چون میرزا سلطان ابراهیم از معرکه سلطان
سعید روی گردان شده تا حدود افغان رفت باز گشته میرزا علاء الدوله در آن نواحی از پسر
مفارقت کرده و جمعی کثیر در ظل رایت میرزا ابراهیم مجتمع شدند و شاهزاده معاودت نمود بفرمان توجه
بجانب مشهد مقدس تحریک داده در اثنای راه مزاج همایونش از جاده اعتدال منحرف گشته و روز
بروز مرض در اشتداد بود تا برحمت ایزدی پیوست و نعش آنجناب را بدارالسلطنه آورده در
گنبد مدرسه مهد علیا گوهرشاد آغا دفن کردند دیگر از وقایع سال مذکور آن بود که حضرت واهب بی
منت سلطان سعید را بنوعی عظمی رتبه بخشید رکن السلطنت میرزا علاء الدوله در فرزند ارجمند
داشت و میرزا شاهرخ موسوم گشت بعد از تقدیم مراسم جشن و سور سلطان سعید پرتو التفات
بر تنظیم مصالح جمهور انداخت امیر نظام الدین علی فارسی برلاس را با جمعی امرا بمحاصره قلعه عماد فرستاد

دیگر از وقایع این سال فتح قلعهٔ عماد است و قلعهٔ مذکور را میرزا علاء الدوله عمارت و مرمت فرموده
بود و خزاین و دفاین بآنجا نقل فرموده در زمان میرزا بابر آن حصار مفتوح گشت چنانکه گذشت و بعد از
وفات پادشاه مرحوم آن قلعه بدست امیر بابا حسین والی استراباد افتاده و او دل در آن حصار
بسته شخصی از معتمدان خود را موسوم بمحمد دیوانه کوتوال قلعه نصب فرموده و بعد از کشته شدن امیر
بابا حسن محمد دیوانه در آنجا متمکن گشته نواحی و حوالی حصار را غارت کرد و چون سلطان سعید بر سریر سلطنت
خراسان متمکن گشت استمالت نامه بمحمد دیوانه فرستاده او را بایلی و انقیاد دعوت فرمود و مذکور
خدمتش امتثال مثال ننموده و از آنجا بیرون آمده چند روز در بیرون قلعه تعلل نموده بمشهد رفت چون
امیر علی فارسی رسید بغیر از تسلیم چاره ندید امیر علی صورت حال معروض گردانید و اعلام عزم همایون
آمده سلطان سعید پایهٔ قدر امیر مشار الیه از ایوان بگذرانید فرمان داد تا برج و باروی قلعه را
کوفتند چرا که آبادانی آن حصار منجر بخرابی مسلمانان میبود و موکب فلک احترام در ماه ذی قعدهٔ
الحرام بفتح قلعه تیز تر در حرکت آمده بمقصد رسیده و دفع آن در نظر اشرف نجابت مستحسن افتاد
و فرمان داد تا ذخیرهٔ بسیار در آوردند و از آنجا معاودت نموده در دوم ذیحجه بدار السلطنه
هرات نزول فرمود دیگر از وقایع سال قتل میرزا شاه محمود ولد میرزا بابر است میرزا شاه محمود پس از
واقعهٔ میرزا سلطان سنجر روی بسیستان نهاده و پناه بامیر خلیل برده جناب امارت مآب طریق انعام
و اکرام سلوک در رکاب شاهزاده متوجه کابل شده و امیر بابا عالم آنجا را بیکبار پیش آمد امیر خلیل از
غایت غرور و پندار در مقابله مبالغه ورزیده و امیر بابا فرصت غنیمت دانسته بر سر امیر خلیل تاخت
و سلک جمعیت او را پریشان ساخت و میرزا شاه محمود بزخم تیری مجروح گشت و هم بدان
زخم درگذشت و شیخ زاده پرتوام که منصب صدارت میرزا بابر بوجود او مزین بود در آن معرکه
کر شهادت یافت امیر خلیل بهزار مشقت از آن ورطه خود را بجانب سلامت بیرون برد امیر بابا صورت
واقعه عرضه داشت استاد کمان پایهٔ سریر اعلی کرده در اواخر ذیحجهٔ سال مذکور امیر نور سعید که
از امرای کبار و کمال قرب اختصاص داشت از طرف ماوراء النهر رسیده و بدستور سابق در دیوان

معزز و در جرگهٔ نوئینان عالیمقام انتظام یافت ذکر بعضی قضایا و احوال برسبیل اجمال که بعد از انقضای
این سال روی نمود در شهور سنهٔ اربع و ستین و ثمانمایه حضرت سلطان سعید پرتو التفات بر صفحات
احوال شاه یحیی سیستانی که از اولاد ملک علی بود و بشجاعت و سخاوت و کیاست امتیاز داشت انداخته
تمام مملکت نیمروز را بدستور سیورغال مرداو فرموده و حکم کرد که امرای عظام چون امیر شیخ حاجی و
امیر شیر حاجی و امیر قنبر علی میرآخور بسیستان رفته دست تسلط امیر خلیل را از تصرف آن ولایت کوتاه
سازند امرا حسب فرمان متوجه سیستان روان شدند در اثنای راه شنیدند که محمد ولد امیر خلیل جرم
او بشفاعت امیر مشار الیه پسندیدند امرا مصلحت چنان دیدند که یکی از ایشان پیش امیر خلیل رود و او را
از سطوت قهر جهانسوز بترسانند و بلطف و مرحمت عالم افروز امیدوار گردانند و از اندیشهٔ مخالفت
و منازعت تحذیر نمایند و تعجیل ساخت درگاه فلک اشتباه ترغیب فرمایند بعد از تقدیم مشورت
قرعهٔ اختیار بنام امیر حسین تکلی بر آمده و امیر مشار الیه بعزم ملاقات امیر خلیل روان شد در این اثنا سلطان
سعید را یورش ضروری بمازندران پیش آمد چنانکه در مجلد هفتم زبان خامه بتفصیل آن گویا خواهد
انشاء الله تعالی آنحضرت امرا را که بطرف سیستان فرستاده بود باز طلبیده و ایشان مراجعت نموده
بموکب همایون پیوستند امیر خلیل چون شنید که سلطان سعید بطرف مازندران رفته و شهر هرات
خالیست سرکشی و هوس گردن فرازی از خاطر او سر بر زد و خیال استبداد و استقلال بدماغ خود
راه داده استخلاص هرات در ضمیر او رسوخ یافت و با مردم سیستان و جمعی مردم پریشان بکار
آنکه هیچکس در آن عرصه نیست که در عرصهٔ مقابلهٔ او آید در حرکت آمد چون مردم بلوکات از توجه
او خبر یافتند با اتباع و اهل و عیال بجانب شهر شتافتند و با آنکه وقت ارتفاع محصولات بود از
غایت دهشت بضبط آن نپرداختند چون توتم جانی داشتند از بی نانی اندیشه نکردند در
دوازدهم رمضان امیر خلیل با سپاه مملکت نیمروز بظاهر دار السلطنه هرات رسیده و بر دروازهٔ دیگر
محیط گرد آن عمارت از در بعراق و فیروزآباد و قوس است حافظ نموده و مردم از خندق آن بنوده
که به دروازهٔ دیگر محیط شوند امیر نظام الدین احمد برلاس که از قبل سلطان سعید حاکم شهر بود و امیر علی نظر

دار و دفه و پهلوان محمد پیاده باتفاق قاضی ولایه و اکابر و اشراف بضبط شهر و مرمت و عمارت برج
و باره مشغول شدند و رعایا در آن مهم بجان ایستادگی نمودند امیر خلیل خان اشتیاق افشاندن جرعه نصرت
ملکت داشت که در عاجز روز که رسید بنیاد رزم و پیکار کرد و جنگ پیش برد اما کاری از پیش
چون روز دیگر شد امیر خلیل از صباح تا رواح سعی و کوشش بسیار نمود و نایره قتال و جدال را
التهاب داد و در آن ایام آفتاب در برج سرطان بود و شدت حرارت هوا بمرتبه بود که حل
در چشم گان آب میشد و بسیاری خلق بفتوی ایمه اسلام روزه خورده در حیات را قوت تمام
حاصل آمده بجد و جهد لا کلام بر سر برج و باره بمانعت دست و بازو گشادند و شب روز در جها
شامل افروختند و کانون باطل اهل خلاف را با آتش غضب میسوختند در اثنای محاصره روزی امیر خلیل
صفها آراسته جنگ در پیوست مولانا حسن شاه شاعر قطعه نوشته و بر تیری بسته فرمود تا در جانب
و بجانب لشکر امیر خلیل با خود جرات نموده بدان طرف انداخت لشکر منصور انکه جزئیست که از شهر بیرون انداخته
آن کاغذ را نا خوانده پیش امیر خلیل بردند چون در معرکه آن قطعه خواندند موجب خجالت افعال امیر
و نوکر و سردار که گیسوی بر سر نداشت و لنگری شد و قطعه اینست **قطعه** یاران پیام ما برسانید با خلیل
گوید اگر ترا سر با ختن بود ⁂ در روز در روزه در دو سرا خود مده ⁂ عیدی بیا که وقت فتن باختن بود
امیر خلیل در صباح روز جمعه از جمعات با مجموع اعوان و انصار روی تسخیر دار السلطنه هرات آورد
و مردم او بهر قوت و توان داشتند در تخریب برج و باره الحاح و مبالغه نمودند نزدیک بان
رسید که چشم زخمی رسد خلق از مسجد جامع بیرون آمده بیکبار دروازها گشادند و از شهر بدر رفته
بهیات اجتماعی روی با امیر خلیل نهادند و آوازه در انداختند که میرزا سلطان ابوسعید رسید مردم
سیستان و هر ویان در سم او بخشند و خاک معرکه با خون در آمیختند رعب و خوف بر ضمایر مخالفان استیلا
یافت امیر خلیل و اتباع او خوار و ذلیل از آن معرکه روی گردان شده آنچه داشتند گذاشتند و
با دلی پر خون و چشمی اشکبار رو و همچون امیر شار الیه که رستم دستان از خانه کمان خویش بی پناه
سیستان و هیچکان قرار و آرام گرفت ذکر وصول موکب ابن جلیل بدار السلطنه هرات و آوردن امیر خلیل

در آن اوان که امیر خلیل متوجه دار السلطنه هرات شد رایات ظفر نشان از ولایت مازندران معاودت نموده
بود و در اثنای راه صورت جرات و جسارت او معروض رای عالم آرای گشت و از جانب ماوراء النهر خبر
اعلام مبایع جلال رسید فرمان عالی نفاذ یافت که امیر نور سعید و غیره از امرا و سرداران متوجه ماوراء النهر
شوند ایشان بموجب فرمان عمل نمودند شهریار شیر شکار بنفس همایون در حرکت مسارعت نموده عازم
هرات شده و در حدود جام مبایع جلال پیوست که امیر خلیل روی فرار بجانب ادبار نهاده و در
تیه ضلالت سرگردان شده آنحضرت قریب بعید صیام مسرور و شادکام مقرون بنصرت و اقبال
در مستقر خویش نزول اجلال فرمود اعیان و اشراف مراسم نثار و پیشکش بجای آوردند و زبان بدعا
و ثنای پادشاه ظفر لوا گویا گردانیدند جمعی از پیادگان که در زمان محاصره طریق خدمتکاری سلوک
داشته بودند و شیوه جان سپاری بجای آورده بخلعت و تشریف محظوظ و مخصوص گشتند
و مردم تازیک که آثار شجاعت بظهور رسانیده از باده و پیادگان رفته بودند و سواران اهل حلال
گذرانیده بودند از موائد احسان پادشاه خطی تمام یافتند و جامهای قیمتی پوشیدند چون رای عالم
آرای خسرو جهانگیر از مهمات آن مور باز پرداخت جمعی بقلع و استیصال امیر خلیل روانه ساخت و حکم
کرد که تا او را دست بسته بپای تخت آرند ایشان برحسب فرمان منازل پیموده اطراف سیستان را احاطه
نمودند امیر خلیل ازین حادثه سراسیمه و اندیشناک شده چاره بغیر آن ندید که انقیاد و اطاعت نماید
تا بجان و عرض ایمن باشد و بی مشورت با خواص و نزدیکان حلقه طاعت گذاری در گوش کرد
غاشیه فرمان برداری بر دوش نهاد و روی اخلاص بدرگاه کیوان اشتباه آورد و امیر کرم داد
از توجه او آگاهی یافته بود بجانب او شتافته آنگاه در نواحی اسفرار با وی دو چار خورد بچاره امیر خلیل
بغیر از تسلیم و ایلی چاره نیافت ایشان در زمان میرزا بابر با هم اتحاد و دوستی میورزیدند امیر کرم
داد حقوق صحبت و مودت و محبت قدیم رعایت نموده با امیر خلیل برفق و مدارا پیش آمد و هر دو امیر
باتفاق متوجه درگاه عالم پناه گشتند چون بدار السلطنه رسیدند امیر صورت قضیه را بعرض سلطان سعید

رسانیده آنحضرت فرمود که مرا چند نوبت بر خاطر گذشته که خلیل را هیچ چیل پرورش نشده هم نمانده و بغرا همین
طریق فی الجمله امیر خلیل سعادت بساط بوس استسعاد یافته از سر اخلاص زمین عبودیت بوسیده بکمان
امان یافت و در سلک سایر ملازمان دولت ایشان منتظم شد شهریار نامدار نظام الدین شاه یحیی بار دیگر از
فرمان خسرو دادگر در ولایت سیستان بجای آبا و اجداد عظام خویش رایت شوکت و لوای حکومت
برافراخت و بر حسن تدبیر و کاردانی تدارک خللها کرده آن مملکت را منضبط ساخت درین سال در
بیست و پنجم شعبان جناب افادت مآب مولانا شمس الدین محمد اسد که جامع بود میان العلم والعمل
وفات یافت و در مزار گازرگاه قریب بمقبره منوره حضرت پیر هرات قدس سره مدفون گشت و
در شهور سنه خمس و ستین رای عقده گشای اقتضای آن کرد که امیر سید فرید بولایت بلخ رفته از آن
حدود باخبر باشد درین ولا منهیان بعرض رسانیدند که امیر نور سعید در ماوراءالنهر ربقه طاعت از رقبه
خویش بیرون آورده و نواحی بخارا و سمرقند را غارت کرده و سلطان رعایت خدمات و موقف
معتمدان بجانب او روان داشت تا مقتش را بنصیحت و موعظت رام گردانند و اگر تمرد و عصیان
اظهار نماید کیفیت حال بعرض رسانند و جناب ارباب کمال خواجه ناصرالدین عبیدالله در اثنا که
متوجه ماوراءالنهر شدند و با امیر نور سعید ملاقات کرده سخنان دل پسند و کلمات سودمند گفتند اما
امیر مشار الیه نصایح نیکخواهان نشنیده ایشان بسمرقند رفتند حضرت خواجه را از انجا الکا ساختند و خواجه
بکوه نور و بخارا که امیر نور سعید آنجا بود رفته باو قرار داد که دیگر پای از دایره انقیاد بیرون ننهد چون
حضرت خواجه بازگشت امیر نور سعید بر سر کار خود رفت و بوعده وفا ننمود و در آن چند روز جمعی از اعیان
آن دیار بعزم رزم نور سعید برخاسته بدو رسیده دست و بازوی جلادت گشاده و نور سعید قوتش
تاب مقاومت نیاورده روی عجز و ناتوانی در بیابان حیرانی نهاد و احمال و اثقال او بدست سپاه
نصرت شعار افتاد و درین سال پادشاه مبرور مغفور رکن الدین علاءالدوله که چندین سال باطراف و اکناف
سیر میفرمود بر کنار دریای قلزم در خانه ملوک پستون از احفاد ملوک سابق رستمدار فرمان یافت و نقش

آنجناب را بهرات آورده در گنبد مدرسه مهد علیا گوهرشاد آغا که مدفن میرزا بایسنغر است و مرقد بانوی
عظمی مدفون گشت و صبیه حضرت سلطان بیگم که حرم محترم سلطان سعید بود و بآیین مراسمات کلام
ملک علام و اطعام فقرا و ارامل قیام مینمود درین سال حضرت ارشاد مآب ولایت دستگاه خواجه ناصرالدین
عبیدالله چون با امیر نور سعید ملاقات کرد از آنجا عزیمت خراسان نموده در بیست و پنجم صفر بحدود
هرات رسیده سلطان سعید باستقبال شتافته مراسم تعظیم و تبجیل بجای آورد و خواجه عالی منزلت
بزیارت مشایخ و اهل الله آن دیار رفته و از روحانیت ایشان استمداد همت نمود و مجموع اکابر و اشراف
و اعیان از صمیم دل و جان ملازم آستان قدس آشیان ایشان گشتند سلطان سعید کرات و مرات بمجلس خواجه
رفته از کلمات قدسیه ایشان مستفید شد چون حضرت خواجه را حسن اعتقاد و ارادت نسبت بقدوه
مشایخ اسلام شیخ بهاء الملة والدین عمر قدس سره در غایت کمال بود و مخدومی شیخ بزرگوار از این
عالم نقل فرموده بودند خواجه پرسش خلف صدق شیخ مرحوم مرشد الملوک والسلاطین هادی
الخلایق اجمعین شیخ نورالدین محمد رفت آنجناب شرایط ضیافت بجای آورده مراسم مهمانداری
یک و نیمی بتقدیم رسانید و حضرت خواجه شیخ را وداع فرموده بوثاق خویش بازگشت و قصد مراجعت
خواجه از سلطان سعید التماس نمود که صندوق تمغای سمرقند و بخارا را بشکنند و دیگر پیرامن آن رسم
مذموم نگردند پادشاه ملتمس آن بزرگوار مبذول داشته تمغای آن ولایت که مبلغی خطیر از آن
بخزانه عامره واصل میشد بخشید و حضرت خواجه در آن باب امثله و احکام مرتب ساخته در یازدهم
ماه ربیع الاول عزیمت سمرقند نمود و در آخر ماه مذکور خواجه مظفر مختار سبزواری و خواجه عنایت
قهستانی و مولانا امیر سمرقندی بمنصب وزارت رسیدند و در ماه ربیع الثانی سلطان سعید خواجه
معزالدین شیرازی و مولانا میرزا بملک ماوراءالنهر فرستاد و ایشان را در ساحت عدل و داد و تنظیم
حال بلاد و عباد وصیتها فرموده در اواسط جمادی الاول خواجه شمس الدین محمد صاحب دیوان
جهت کلیات امور ملکی بجانب بلخ و ارهنگ و سرای رفت و در خلال این احوال مسامع جلال پیوست
که میرزا محمد جوکی ولد میرزا عبداللطیف در ولایت ماوراءالنهر رایت خلاف برافراشته است و جمعی

از نقصان بپیرامن او در آمده خدمتش را بر کارهای صواب دلالت میکنند و چهرهٔ عروس مملکت را
در نظر او جلوه میدهند سلطان سعید چون از مضمون آگاهی یافت در ساعت مسعود و زمان محمود پای
مبارک در رکاب سعادت انتساب آورده عازم دیار ما وراء النهر گشت **ذکر توجه سلطان**
عالیشان بجانب ما وراء النهر جهت تسکین فتنه و غوغا اندیشان و مراجعت از شاهرخیه جهت عبور
سلاطین صاحبقران سلطان سعید در آن هنگام که آفتاب در بیست و یکم درجه حوت بود از دار السلطنه
هرات نهضت فرموده در تقوز رباط فرود آمده و در آن منزل کثرت بارندگی و شدت سرما بمرتبهٔ
رسید که هیچ شخصی را مجال حرکت نماند و چند روز در آنجا توقف افتاد و تا لشکر بدار نجوم
خلیفهٔ سلطان بهادر در روی بغزار نهاد آنگاه موکب همایون از آن مرحله در جنبش آمد چون فضای بیرون
از غبار سم سمند فرمان فرمای ممالک ایران و توران عطرسای گشت حدود دیار سعد و در ظل لوای
ظفر رو در جمع آمدند و از آنجا اردوی نصرت قرین عزیمت بلخ نمود و درین ولا خواجه شمس الدین
محمد صاحب دیوان کیفیت پل بستن خود بر آب جیحون بعرض همایون رسانید صورت خدمتگاری
او در نظر پادشاه بقبول و مستحسن افتاده پایهٔ قدر او از ایوان کیوان گذرانیده بار دیگر منصب وزارت
خدمتش را در سلک تمام خواص و محرمان مجلس انس انتظام داد و رایت ظفر شعار از پل جیحون
عبور نمود و میرزا محمد جوکی که غلبهٔ عظیم فراهم آورده بود و اموال بسیار و غنیمت بیشمار از غارت و
تاراج دیار ما وراء النهر گرفته بود و معاونت امیر نور سعید و امیر سلطان ارغون که تربیت یافتگان
و برکشیدگان دولت سلطان سعید بودند پشت ظهر شده بمجرد آوازهٔ توجه لشکر جلادت آثار با جوانان
و انصار رفقا از آن دیار بر تافتند و سراسیمه و حیران در صحرا و بیابان سرگردان گشتند آخر الامر
بقلعهٔ شاهرخیه که در کمال رزانت و حصانت است پناه بردند و آنرا مامن خود ساخته ذخیرهٔ فراوان جمع
آوردند سلطان سعید خبر مخالفان شنیده از سمرقند نهضت نمود و بکنار آب خجند رسیده در
برابر قلعه نزول اجلال فرمود و آن حصاریست که آب سیحون در آن محل که آب خجند تعبیر میکنند بر اطراف
آن میگردد چنانکه سه طرف محاط بآبست و در یکطرف کم مسافتگاهست که قوت تسخیر از آنجا

درخیال

درخیال میگذرد که فی الحال قرآن جهانمطاع سلطان سعید نفاذ یافت که لشکریان و هنرمندان از استادان
منجنیق و غیر ایشان آلات و ادوات حصارگیری ترتیب داده بکارهای خود مشغول شوند بندگان
دولتخواه بموجب فرموده عمل نموده از صباح بر رواح و از شام تا بام در تسخیر قلعه سعی موفور نمودند
و نزدیک بآن شد که صورت فتح و ظفر جلوه گر آید ناگاه از جانب خراسان خبر رسید که حضرت صاحب
قران ثانی معز السلطنة والخلافة ابو الغازی سلطان حسین میرزا بهادر خان خلد الله ملکه از طرف خوارزم
باسترآباد رفته است و امیر شیخ حاجی و دیگر امرای آن سرحد گشته عزم خراسان دارد هر چند ظهور
این حادثه در نظر همگنان در غایت صعوبت و کراهت نمود اما از آنجا که کمال تمکین و وقار پادشاه
رفیع مقدار بود بآن سخن التفات نفرموده همت بر تسخیر قلعه گماشته هیچ نوع فتور در عزیمت
پادشاهانه نیامد چون خبر متواتر شد که آتش فتنه بالا گرفت سلطان سعید امیر سید اصیل ارغون را با جمعی
سرداران بخراسان رسید که حضرت صاحبقران ثانی بتعجیل از جرجان بیرون آمده متوجه خراسان گشت
و امرا که در نشابور و سبزوار بودند بدار السلطنه هرات رفته شهر را مضبوط و محفوظ گردانیدند و اسباب
قلعه داری چنان مرتب ساختند که دوران عهد و دیگر جهود و جنود و حضرت صاحبقرانی
در ظاهر دار السلطنه هرات نزول فرموده بمحاصره و جنگ و پیکار مشغول شد و در آن باب اهتمام
تمام نمود چنانچه در موضع خود تفصیل آن مرقوم کلک بیان گردد ان شاء الله تعالی چون چند روز محاصره
امتداد یافت و کاری از پیش نرفت سلطان صاحبقران دست از محاصره باز داشته از ظاهر
شهر کوچ فرموده و از آنجانب چون سلطان سعید شنید که مردم هرات در مضیق محاصره اند با میرزا
محمد جوکی صلح گونه کرده از بیرون شاهرخیه بر خواسته بسمرقند آمد و از آنجا بر جناح استعجال روانه
بر سیحون عبور فرموده و حضرت صاحب قران ثانی چون از ظاهر شهر هرات برخواست ایوار در شش کروهی
نزول موری رسیده از آن موضع متوجه سرخس شد و آن قلعه را منضبط ساخت و از سرخس بجانب
عزیمت نمود **ذکر رفتن سلطان سعید بجانب جرجان در زمانی که تنگ خیل و مشورت نمودن با امرا**
خواص در دفع امیر خلیل و کشته شدن رؤسای قوم طلایه باراده هو الاول والآخر سلطان سعید

ارخشیون عبور نموده و منازل و مراحل پیموده بر جنس سید آقا که حضرت صاحبقران ثانی ضبط قلعه باو تفویض
فرموده بود تاب مقاومت نیاورده بار دیگر مردم که همه و معادن او بوده نذر زنهار طلبیده
بیرون آمدند چون چشم سلطان سعید بآقا افتاد بنا بر آنکه دغدغه از وی در خاطر داشت بقتل مهیش
فرمان داده بر مردم دیگر ترحم فرمود و چون عساکر گردون مآثر راه دور و دراز پیموده بودند و چندان
یراقی نداشتند سلطان سعید دیوانیان دار السلطنه هرات فرستاد تا بدستور معهود دو نیم بیراق
وزر لشکر بستانند و از تجار قرض گیرند چون مردم زنهار شنیده بودند و شهر را از طالبان
ملک نگاه داشته بخلاف این توقع میداشتند و این طلب نزد ایشان مستکره و مستبعد نمود فا
بنود القصه فرزند که از آن وجوه محصول پیوست همراه شیخ احمد و علی مغول هرات باردوی اعلی
فرستادند چون موکب منصور بجهودهار زند دران رسید حضرت صاحبقران ثانی آمده و دعوا
پیش آمده از آنجا بیقشی روزگار عازم یورت اصلی و اولاق شد سلطان سعید شهر استرآباد را
بنور حضور خویش منور گردانیده در گلشان نزول اجلال فرمود و چند روز بزم عشرت بطرق
حکمت ترتیب داده روز بشب و شب بروز رسانید و درین اثنا بمسامع علیه رسانیدند که امیر
خلیل عذری در خاطر دارد و حال آنکه پیش از این کرات و مرات از آن کیل متهور بی باک
امیغی مشاهده رفته بود چنانچه دران اوان که سلطان سعید قلعه شاهرخیه محاصره داشت پنهان از آنحضرت
که در اندرون حصار بودند خبر بیرون فرستادند که امیر خلیل با مخالفان مواضعه کرده که البته
تمام شب از حصار بیرون آیید که من از یورت خود که در فلان موضع از لشکر گاه است سوار خواهم
شد و دست بردی بمیرزا سلطان ابوسعید خواهم نمود سلطان سعید یورت امیر خلیل را تغییر کرده
جمعی مخصوصان در آنشب چیاپوشیده بر در بارگاه جهان پناه تا روز پاس داشتند و هم
معروف از جناب حکمت مآب مولانا قطب الدین نفیس طبیب اسکنه برار و جعل الجنة مثواه که از خواص سلطان
سعید بمزید تقرب اختصاص داشت چنین شنیده که شبی در ولایت جرجان توقعت ران موری را از
تراک که گرفته بعد از وعید و تهدید اقرار نمود که امیر خلیل مرا فرستاده تا تحقیق نمایم که خرگاه میرزا سلطان

ابوسعید کجاست القصه چند نوبت علامات مکروه امارات غدر از امیر خلیل بوضوح پیوست و امرا مادر
کرت جانبی کرده بر قتل امیر خلیل اتفاق نموده سلطان سعید از آن حرکت ابا و امتناع آمده در آن شب
که سلطان صاحبقران ویرانشده بجانب اولاق روانشد بیت شبی بود مانند قطران سیاه
چیده پروین نه ماه نه آوای مرغ و نه نه سرای دد نه زبان بسته از نیک و بد امیر خلیل الحاح
و مبالغه بسیار نمود که پادشاه را بنفس شریف در عقب ایلغی می باید رفت آنحضرت فرمود که قتل
بیک تورد و غیبت که سلاطین در شب ایلغی را کاشیشی نمایند و از بسیاری ترغیب و تحریض او این
امر بر ضمیر انور کیخسرو و فریدون فر که مطرح الهامات غیبی بوده روشن شد که امیر خلیل حرف غدر نقش
بر لوح ضمیر نگارد و با وجود آنکه در امور ملک و مال سلطان سعید صاحب اختیار بوده اما خیال سلطنت
از دماغ او بیرون نمیرفت و بمجرد امارت قناعت نمینمود آخر الامر خاطر همایون بر قتل او قرار
یافت امیر عبد الوهاب گفت که صباح آنروز که مقرر شده بود که او را بقتل رسانند پسر کهتر او امیر قاسم
که منظری خوب و جمالی مرغوب داشت پهلوی من نشسته بود در خاطرم گذشت که حیف از این
جوان رعنا روی که بیگناه کشته خواهد شد باز در ضمیر گذشت که شاید که جرمی از او در وجود آمده
استحقاق این امر حاصل و بلای نازل چه اگر دد از وی پرسیدم که امیرزاده مدة العمر هیچ کس را بقتل
رسانیده جواب داد که چهل و سه کس را بدست خود کشته ام با خود گفتم بیت هر که او نیک میکند یابد
نیک و بد هر چه میکند یابد القصه چون امیر خلیل صباح بخلوتخانه خاص بدستور معهود درآمد یکی تسمه
کارد های او برید امیر خلیل گفت این چه ظرافت که یکی دیگری دستار از سرش برگرفت امیر خلیل
گفت کلاه که از سر افتاد و از ایشان التماس نمود که سوی آب بمن رسانید که بغسل احتیاج دارم
مقداری آب حاضر ساختند امیر خلیل جوراشت وضوی داد و گفت بیت آب بکینه اهل
برادر صلح طریق بخاک صومعه تا کی توان تیمم کرد نظر اقبال چرک از درون ناخنهای خود بیرون
و سر تسلیم پیش افکنده جلاد را تعلیم داد که شمشیر معروف بگردن او فرود آورد تا سر او بسهولت از تن
جدا شود و پسرش محمد خلیل را به آنخانه که پدرش کشته بودند در آوردند چون سر امیر خلیل را بسینه او دید

گفت بجای خود بسلاخ خانه آمده وایماء او را نیز همان لحظه گردن زدند و پسر و کمیز او را که ثمره ازین نخل
گذشت همان شربت چشانیدند امرای خراسان ازین سیاست عظیم متوهم شدند سلطان سعید ایشان را
بصنوف نوازش اختصاص بخشیده واستمالت داده فرمود که از خلیل چند نوبت گناهان صادر
شده بود که هر یک از آنها موجب عذاب و نکال او میشد و شیوه عفو و اغماض که بهترین صفات است
مرعی میداشتیم چون بی ادبی او از حد درگذشت بجزای خود رسید شما خاطر جمع دارید امرای
خراسان زبان بدعا و ثنا گشاده خوشدل و مطمئن خاطر گشتند چون خسرو جهانگیر خاطر خطیر از دغدغه
امیر خلیل جمع ساخت اندیشه بر قلع و استیصال ایل جلایر گماشت وایشان از دیرباز در نواحی
استرآباد اقامت داشتند مغرور باموال وافر و اغنام و جمال بتکاثری پیدا داشتند که حاکمی
که ایشان نخواهند در آن ولایت حکومت نتواند کرد و بغیر از غارت و تاراج مهمی نداشتند
ضرر آنجماعت بمقیم و مسافر رسیده پیوسته بخونریزی و فتنه انگیزی اشتغال مینمودند در
اثنا سلطان سعید خواست که بیخ فتنه برباد داده شرارت آن قوم منحسم سازد و رشته ظلم ایشان
منقطع گرداند لاجرم امرای الوس را فرمود که بشارت بآنجماعت رسانند که پادشاه از برای
شما سیورغالات تعیین میفرماید و خلعتهای فاخر شفقت خواهد فرمود چند روز درین گفت و
شنید بسر بردند و از برای گرفتن آن قوم بی عاقبت گماشتگان مقرر فرمودند در روزی که
در آمده همه را گرفتند و مجموع گرفتاران را بر سر میدان گردن زدند و آتش غارت و تاراج در خان
و مان دیگر مشهوران انداختند سلطان سعید مملکت جرجان را برسم سیورغال بشاهزاده عالمیان میرزا
جلال الدین محمود شاه که آثار جلالت و سعادت و اقبال در ناصیه او ظاهر بود ارزانی داشت و امرای
عظام و سرداران ملک احتشام را در ملازمت او بازداشت و ایلچیان که از ولایت ساری و رستمدار و فیروزکوه
و دیگر الکا آمده بودند رخصت انصراف داده مجموع ایشان بعنایت و عاطفت پادشاهانه اختصاص یافته
خشنود و شاکر باوطان خود بازگشتند ذکر نهضت رایات ظفر آیات از مازندران بجانب دارالسلطنه
هرات و بیان بعضی از وقایع و حالات چون مهمات مملکت مازندران برحسب دلخواه خسرو گیتی ستان

انتظام

انتظام یافت عنان عزیمت بطرف مستقر عزت و جلالت تافت موکب همایون بهر دیاری که رسید
ظلم و ستم از میان برگرفت و گلشن مملکت بتازگی از یمن معدلت سلطان سعید رونق و طراوت پذیرفت
لوای نصرت انتما چون بقصبه کوسویه رسید بموقف عرض رسانیدند که عمال از آنچه واجبی رعایا بود
زیاده گرفته اند فرمان جهان مطاع صدور یافت که وجه فاضل از خزانه تسلیم رعایا نمودند موکب
بهجت بهمود منازل نموده در بیست و سیوم ربیع الثانی مقرون بحشمت و کامرانی در باغ سفید نزول
فرمود و بعد از چند روز که سلطان سعید از رنج راه برآسود از وقایع که در زمان غیبت چتر زرنگار
در خراسان واقع شده بود تفحص بلیغ فرموده واستفسار بسیار نمود چنان بوضوح پیوست که خواجه
معزالدین شیرازی در زمانی که لشکر بیتا نه مبلغی خطیر جهت خاصه خویش از میان برده و مقتضی هوا و
هوس صرف کرده و همچنین شیخ احمد رعلی مقبول صراف که از تجار برسم قرض مبالغه مینمود و بسیاری
از بازرگانان نوشته و بعد از آن رشوه گرفته تغییر و تبدیل در حکم و چون بآن راه داده و ازین حرکات
ناپسندیده رای شحنه قهر و سیاست اقتضای آن کرد که آن دو شخص دلیر را بنوعی هلاک سازد که
عبرت دیگران باشد بعد از تامل حکم واجب الاذعان نفاذ یافت که شیخ احمد صراف را پوست
کنده بتعذیب هر چه تمامتر کشتند و خواجه معزالدین را روز دیگر بپای حصار قریب بدر مدرسه و خانقاه
حضرت خاقان سعید دست و گردن در دیگ آب جوشان انداختند و در مدت دو روز
جوشش و خروش خواجه و رنشست فرمان واجب الاذعان صدور یافت که بعد ازین در هرات
و بلوکات زر نام برد انطلبند و بعلت این وجه متعرض هیچ آفریده نشوند و نشانی درین باب
نقش کرده در مسجد جامع قریب بصفه مقصوره نصب نمایند ظاهرا در قیش شیراز قریب بقعه منبع
هرات کردانی الحال گماشتگان بموجب حکم سلطان عمل نمودند و مدت الحیات سلطان سعید از قول
خویش تجاوز جایز نداشت و در اثنای احوال طایفه بر خواجه مظفر تقریر کردند و او از منصب وزارت
برخاسته صاحب اعظم قوام الدین طاوس سمنانی که سالها وزیر و مشیر میرزا بابر بود وزیر دیوان
شد و خواجه اسمعیل جرجانی را با او شریک کردند چون قضیه میرزا محمد جوکی انسنون فیصل یافته بود و خاطر

خیلی از ان مرجع نشد و سلطان سعید عازم دیار ماوراء النهر و ترکستان شد **ذکر رفتن سلطان سعید**
بماوراء النهر و تسخیر شاهرخیه و گرفتن میرزا محمد جوکی ولد میرزا عبد اللطیف چون قاصد از اطراف
ماوراء النهر متعاقب رسید و بسمع سلطان سعید میرسانید که میرزا محمد جوکی باز رایت فساد برافراخته بتعرض
بلاد و تاراج عباد اشتغال مینماید آنحضرت دفع فتنه او اهم مهمات دانسته بجمع لشکر فرمان داد
موکب ملکت گشا پیشتر منتصف جمادی الاول از دار السلطنه هرات نهضت فرموده در شمالی قریه سیاق
نزول اجلال فرمود اعیان و اشراف بعنایات پادشاهانه سرافراز ساخته شهر را بایشان سپرده و کلانتران
محلات و بلوکات را تشریف و استمالت داده در عمارت خواجه شمس الدین محمد صاحب دیوان بجانب
بلخ فرستاده و بعد از دو روز رایات همایون در جنبش آمد و در زمان نهضت سلطان سعید از
خراسان وبائی عظیم و طاعونی مفرط روی نمود و خلقی کثیر و جمعی غفیر در ان قضیه فرو رفتند اکابر
و اعیان در مصاحبت خواجه قطب الدین طاوس بییلاق بادغیس رفتند چون وبا تسکین یافت
بشهر باز آمدند و مردم را بر عمارت و زراعت ترغیب و تحریض نمودند چون حضرت سلطان سعید از
قبة الاسلام بلخ نزول فرمود چند روزی در آن دیار توقف نمود و بعضی از ایام بهار در نوبهار
بلخ بخرمی و شادکامی گذرانید و از انجا نهضت نمود و روی بسمرقند نهاد و چون از جیحون عبور کرده
منازل و مراحل پیموده بمقصد نزدیک رسید اکابر و اشراف برسم استقبال پیش آمده نثار و
پیشکش بتقدیم رسانیدند و موکب ظفر نشان بالشکر جهان متوجه شاهرخیه شد و بظاهر قلعه رسیده
آن حصار را بغایت مضبوط یافت سلطان سعید صلاح وقت در آن دید که بمحاصره و محاربه نپردازد
بلکه جمعی را تعیین فرماید که در مقابل کوتی ترتیب نمایند چون اسباب حصارگیری مرتب شود
بعرض همایون رسانند خاطر اشرف بدینمعنی قرار داده عنان بجانب سمرقند منعطف گردانیدند و در موضع
کان گل طوئی عظیم ترتیب داده بنسبت ختان شاهزادگان قیام نمودند و بعد از ان متوجه جانب تاشکند
و قلعه شاهرخیه شد و بظاهر حصار فرود آمده فرمود که پیرامن قلعه شهربندی سازند تا محافظان نتوانند
که گاه بیرون تازند و باندک فرصتی آن شهربند تکمیل یافت و در آن مدت از طرفین جنگهای مردانه کردند

وکوششهای

و کوششهای بهادرانه نمودند که تفصیل آن موجب تطویل میشود آخر الامر اندرونیان از بی قوتی بتنگ
آمدند و از فقدان نان و گوشت کار در ایشان باستخوان رسید و بحیله و تدبیر و معاونت بعضی مردم
بیرون روزی چند بسر میرسانیدند امرا و ارباب کیاست که ملازم سلطان سعید بودند میدانستند که
اهل قلعه خوردنی نمانده و از بیرون ماکولات بحصار میبرند لیکن کیفیت آن معلوم ایشان نبود که درین
اثنا امیر شیر حاجی فکری بصواب اندیشید و نوکری را که میرزا محمد جوکی او را میشناخت فرمود که
بشیوه فرار متوجه قلعه شد و شاهزاده او را دیده و دانسته رعایت فرمود و از سبب آمدن پرسید
نوکر معروض داشت که امیر شیر حاجی بمجرد مهمی تحویل من کرده بود و چیزی از ان باقی شد و در نمولا
امر در مطالبه آن تشدد نمود و مرا تنبیه فرمود من شده فرصت یافته گریخته ام و التجا بدرگاه عالم
پناه آورده ام میرزا محمد جوکی او را بنوازش خویش امیدوار گردانید و بکاری باز داشت و او چند روز
تجسس و تفتیش کوشید و شرح احوال معلوم کرد و گریخته پیش امیر شیر حاجی آمد و بعرض رسانید که در اردو
بازار شخصی است فلان نام و آنچه محتاج اهل قلعه است از ماکولات و ملبوسات مرتب میگرداند
و در نیم شب در فلان محل کشتی بر روی آب می آید و آنچه میبرد و بازاری مهیا شد و در کشتی می افکند
بعد از آن امیر شیر حاجی کیفیت حال معروض پایه سریر اعلی گردانید بموجب فرمان در جست و جوی
آن شخص شتافتند و خدمتش را گرفته در برابر قلعه آوردند و گفتند این آن شخص است که از برای
شما خوردنی و ما یحتاج میفرستاد اکنون بجزای عمل خویش رسیده گرفتار گشت بعد از این اقامت نمای
درین حصار دشوار مینماید آن عزیز را در برابر اهل حصار بصد خواری بکشتند ارباب قلعه یکبار
نومید شدند و التجا بجناب هدایت انتساب خواجه ناصر الدین عبید الله نمودند حضرت خواجه
از سمرقند رسیده و سلطان سعید شرایط تعظیم بتقدیم رسانید و محصوران از آمدن خواجه خبردار
شده امیر نور سعید این بیت را نوشته پیش او فرستاد **بیت** جای زخم تو بس خرابست
گفتیم تدارک تو دانی ** امیر مشار الیه در باب مخلص خویش تضرع و زاری بسیار اظهار نمود خواجه چند روز
خاطر ایشان از خطر گذرانیده در اصلاح جانبین سعی و اهتمام بسیار نمود **ذکر حوادث یومیه که**

رد در خراسان روی نمود و در تعیین مملکت شاهرخیه سلطان سعید در زمان توجه از سمرقند بجانب شاهرخیه قرة العین
خویش میرزا سلطان محمد را بضبط خراسان تعیین نمود شاهزاده در اواسط ربیع الاول سنه
سبع وستین وثمانمائه بهرات آمده در رعایت رعیت و دارایی بلاد و امصار قدم بر قدم
پدر بزرگوار نهاده در این سال مولانا جلال الدین فضل الله تبریزی صدر که اصناف علوم از نقلی و عقلی
میدانست جهت مهمی چند در هرات مانده بود فوت شده در مزار بازرگاه مدفون گشت و زل
زلهای عظیم بر زمین آمد و مرضهای قوی روی نمود و در خلال این احوال خبر قتل پهلوان محمد پیاده از جانب
تبریز رسید شرح حال محمد پیاده آنست که مدتی مدید ملازمت سلطان سعید قیام مینمود و آثار
جلادت و مردانگی در معارک بظهور میرسانید تا مرتبه اش روی در ازدیاد نهاد و کار او رونق
و رواج تمام یافت و شان شحنگی دار السلطنه هرات بنام او رقم شده و دستش بآنکه جرایم خفی کنند
بی آنکه معروض رای عالم آرای گرداند بقتل رسانید و هیچگونه معاتب و مخاطب نگشت و او چنان
مغرور شد که رستم دستان و سام نریمان را غاشیه کش خویش می پنداشت و مجموع تیمان درزنو
واوباش دار السلطنه هرات مطیع و منقاد او شدند و ملازم خویش گردانید و در اوان عظمت و ابهت
در آن هنگام که سلطان در مظاهر شاهرخیه بود شیخ محمد نامی که در کوههای تبریز بسر برده و دم از فقر
میزد متوجه آنجانب شده و در قریه از قراء آن ولایت که طینت پاک او از آنجا متکون شده بود فرود
آمده طرح ظلم و ستم و جور و بیداد انداخت و هر صبح و شام نقاره میزد و محمد فزونی که از نیز
پیاده فزونی آورد و در صدد آن شد که دست بردی نسبت باو نماید نوبتی شمه بمحمد پیاده گفتند پهلوان
التفات بآن سخن نکرده و گفت او چه کس باشد که در مقام آید محمد فزونی و فرصت نگاه داشته در شبی
که برودت هوا استداد داشت و مستان در وثاقهای خود متفرق بوده و از دو کس زیاده
پیش پهلوان محمد نبود و آتشی افروخته هر نوع حکایات میگفتند ناگاه محمد با یاران خویش چون بلای
ناگهان در انجا در آمد پهلوان محمد تیره بر داشته محمد فزونی سر او را بیک ضرب شمشیر از تن
جدا ساخت و شر آن بد اخلاق را از عالمیان باز داشت و بجانب کوه پناه برد و از آنجا

همگی

همگی سر اجمال آن بود که از عقب او رود ذکر بیرون آمدن میرزا محمد جوکی از قلعه و دستیابی لشکر
پادشاه و هران بقلعه و معاودت سلطان سعید محفوف بنصرت و تائید سلطان سعید قریب یکسال در
محاصره قلعه شاهرخیه روزگار گذرانید و مردم را از گرد و غبار و کثرت حشرات از قبیل کژدم و مار
زحمت بسیار رسید و از بیماری پشه و مگس همه کس بتنگ آمدند و کار اهل حصار نیز بجهة اضطرار رسید و
پسر حضرت خواجه عبیدالله دو بار بقلعه رفته بود و در امر مصالحه سخن گفتند چون میرزا محمد جوکی از تسلیم
حصار تعلل مینمود حضرت خواجه او را در تنگنای محاصره گذاشته روی بسمرقند نهاد ارباب قلعه بار دیگر
چاره جوی شدند و کس باردوی همایون فرستاده التماس حضور خواجه عبیدالله نمودند آنحضرت
مضمون کلام الشفقة علی خلق الله را منظور داشته باز متوجه جانب شاهرخیه گشت و پای مبارک در
میان نهاد و سلطان سعید را سوگند داد که قصد قتل انجماعت نکند و هیچ آفریده در انقراض ایشان
جهتی از ان زمره عنایت و رعایت فرماید حضرت سلطان سعید مجموع را متقبل شده الحق همه وفا نمود
خواجه بزرگوار بحصار در آمده امیر نور سعید و امیر سلطان و بابای کردکشان را بیرون آورده
ایشان بشرف دستبوس سلطان سعید مشرف شده سر خجالت در پیش افکندند پادشاه اصحاب جرایم را
در آغوش عنایت کشیده مورد پرسش نمود و در روز جمعه نهم محرم سنه ثمان وستین وثمانمائه
میرزا محمد جوکی را باردوی همایون آوردند سلطان سعید او را در کنار گرفته در پهلوی خویش
جای داد و مواعید ازاله وحشت او نمود و فتحنامها نوشته باطراف ممالک فرستاد سلطان
سعید بعد از تنظیم امور آن ولایات روی بسمرقند نهاده و خاطر بر کلیات انتظام امور ماوراء النهر و ترکستان
گماشته چند روز در انجا توقف نمود چون خاطر اشرف از آن قضایا فراغت یافت معاودت
بجانب خراسان جزم فرمود و از جیحون عبور نمود و بسعادت و اقبال می پیمود تا بچل دختران
رسید در انجا اعیان و بزرگان بشرف دستبوس مشرف شده شرایط نیاز و نثار بتقدیم رسانیدند
در منزل شبوزر رباط مرغاب زنان و اهل حرف سادات و علماء معروض داشتند و در بیست و دوم
ربیع الثانی موکب منصور بباغ سفید نزول فرمود و از قلعه شاهرخیه تا ظاهر دار السلطنه هرات سلطان

سعید میرزا محمد جوکی را سوار ساخته همراه معتمدان از پیش روان میفرمود و شخص همایون از عقب او عزیمت
میفرمود چون مستقر جلال رسید شاهزاده را در حصار اختیار الدین بزندانی که شاه رخ میرزا در
حصار ساخته بود محبوس گردانید و در آنجا مقید بود تا اجلش فراز آمد چون سلطان سعید بر تخت
خراسان قرار گرفت بتحقیق اموال دیوانی پرداخت خواجه قطب الدین طاوس و خواجه نعمت الله
و خواجه اسمعیل و مولانا امیر دفترها مرتب ساخته بعرض رسانیدند خواجه طاوس معاف گشت و خواجه
اسمعیل در بند افتاد و چون نوبت بخواجه نعمت الله رسید او نسبت بخواجه شمس الدین محمد تحکمی گفت
که مستوجب خیانت بود سلطان سعید از خواجه مشار الیه حقیقت آن استفسار نمود خواجه شمس الدین محمد
گفت که من از مردم برسم خدمتی چیز بسیار گرفته ام اما از اموال دیوان هیچ تصرف نکرده ام
تقصیری نیز در آن واقع نشده باقی رای عالی حاکمست سلطان سعید فرمود که هرچه گرفته و خورده بتو
بخشیدم و ترا از دیوان معاف داشتم گاهی چنان واقع میشود که دیوانیان بغضب من گرفتار
میشوند و من نمیخواهم که آسیبی بتو رسد خواجه شمس الدین محمد زانو زده انگشترین از انگشت بیرون
کرده و قدمی چند پیش رفته بر گوشه تخت نهاده بازگشته در محل خویش بایستاد و گفت در هیچ
تاریخی نیست که باین شیوه وزیری عزل شده باشد درین اثنا بسامع علیه رسید که یونس خان که
چمن اعتقاد و حسن اهتمام سلطان سعید بحکم آبا و اجداد او را بوجود خویش مزین گردانیده بود از آب
آفتاب حوادث روی گردان شده التجا بسایه چتر همایون فال آورده نزدیک سلطان سعید
او شتافت و بایکدیگر ملاقات و بدیدار هم اظهار استبشار نمودند آنحضرت خان زاده را بانواع تفقد جمیل سرفراز
گردانید و ترتیب طوی بزرگ فرمان داد و اسباب ضیافت و پادشاهی چنان مهمانی را لوازم
داشته با چند تومان لشکر آنجناب را بولایت اصلی او گسیل کرد و آنحضرت شنید که در شهر و بلوکات
بقیا از مرض طاعون بست یلاق بادغیس نمود و در آنجا قاصدان از طرف سمرقند رسیده معروض
داشتند که در آن ولایت این مرض شوم شیوع دارد و از متروکات موتی که وارث نداشتند
مبلغ گرامند بخزانه عامره واصل شده است درین سال شیخ صدر الدین محمد اتروای که بزیور علم و عمل آراسته

بود و از قریه شغان تشریف آورده بود وفات یافت و در مزار فایض الانوار حضرت شیخ الکل فی الکل
شیخ زین الدین ابوبکر الخوافی ساکن گشت و خلق لاتعد و لاتحصی بملازمت آستان او کمر بستند چون
سلطان سعید بآنجناب حسن ارادت و صفای عقیدت داشت سخنان او بسمع رضا اصغا مینمود و
در تقیید و تمشیت مرام خسروانه بقول آنجناب عمل مینمود

ذکر توجه خسرو آفاق بیورت قشلاق و معاودت از آنجا در ضمان تایید ملک خلاق

تواچیان بهرام صولت در شهور سنه تسع و ستین و ثمانمائه
بهمه کس جار رسانیدند که یراق قشلاق مرتب کنند سلطان سعید فرزند رشید خود میرزا سلطان محمد را
بسلطنت هرات بگذاشت و جناب ولایت مآب امیر نظام الدین احمد حاجی و مولانا امیر را ملازمت
او باز داشت و پای دولت در رکاب سعادت آورده بجانب بلده فرخنده مرو عنان عزیمت
تحریک داده و در اوایل جمادی الاول بیورت قشلاق نزول فرمود و در آن سال در تمام ولایت
خراسان بتخصیص هرات زمستان در غایت برودت بود از اوایل دلو تا اواخر حوت برفهای
عظیم افتاده و در اواسط جمادی الآخر از اردوی اعلی نشان بهرات آمد که سپید بیک سلطان برادر ابوالخیر
خان که در آنجا محبوس بود بدرگاه عالم پناه فرستند و بموجب فرموده عمل نمودند و او جوانی
نیک اخلاق پاکیزه اعمال بود و پیوسته بتلاوت کلام الله اشتغال مینمود چون سپید بیک سلطان
باردوی همایون رسید سلطان سعید او را اسب و جامه و زر و کمر وافر داده بولایت
اوزبک فرستاد و چون موسم بهار رسید رایات فتح آیات عزیمت دار السلطنه هرات نمود و جمعه
دوم شعبان در باغ سفید نزول اجلال فرمود و درین اثنا از جانب ماوراء النهر عرضه داشتی رسید
مضمون آنکه طایفه از کفره قزاق بولایت درآمده غارات و تاراج کردند و آنچه امکان
خرابی بود بوجود رسانیدند و الجار فراوان گرفته بازگشتند فوجی از دلاوران سپاه منصور
سر راه برایشان گرفتند و ناگهان بر عقب ایشان حمله آوردند و شمشیر در آنجماعت نهادند و اسرای
مخالفان خرابها بازگردانیده بسمرقند آوردند چون سلطان سعید چند روز در دار السلطنه هرات
متوجه مشرات بیلاق بادغیس شده در آن اوایل رمضان بمقصد رسیده و تمام ایام صیام و اوایل شوال

و قریب بعید امحی الجاکبد زاینده دراواخر شوال امیر سید اصیل ارغون که جوانی دولتمند صالح بعا
بود و خرم سفر آخرت نمود و برادرش امیر سید فریدون را در شرایط تعزیت بتقدیم رسانید سلطان سعید
بمجلس عزا تشریف برده بازماندگان او را بنواخت و در اواخر ذی قعده موکب همایون از یورت
ییلاق نهضت فرموده در اوایل ذی الحجه بمستقر سریر خلافت فرود آمد **ذکر وقایعی که در سنه سبعین**
که احوال مرتبه بتفصیل و تبیین آمده یکی از وقایع امثال آن بود که طایفه از امرای عظام مثل
امیر احمد یار و امیر شیر حاجی با چند امیر تومان بر حسب فرمان متوجه مملکت ماوراءالنهر شدند بنابر آنکه حضرت سلطان
صاحب قران از آن جانب می شنید که در زمانی که میرزا جهانشاه مجاهر بعداوت اشتغال
داشت پانزده هزار خانه وار از احشام و صحرانشینان که از ظلم ترکمانان بجان رسیده بودند فرصت
غنیمت دانسته بعرصه خراسان درآمدند و یورت و مقام ایشان بر وفق دلخواه مقرر شده دیگر آنکه
داعیه قمع و قلع و استیصال قوم مزبور از خاطر خطیر سلطان جهانگیر سر بر زده لشکرها بنفاذ همایون
این عزیمت جمع آورده بسرچلاانه از معسکر همایون ساخت کلانتران ایشان دست در دامان
استیمان زدند و آن یورش بشفاعت امرای عظام در حیز توقف ماند و بجهت استخراج آن مال
امیر نظام الدین احمد حاجی و جناب افادت مآب معالی نصاب مولانا شمس الدین علی الفارسی المشهور بمولانا
شمس الدین صاحب کشف تعیین یافتند و در اثنای این حالات مزاج شهریار فرخنده خصال از جاده اعتدال
منحرف شد و ضعفی قوی روی نمود و زمان مرض امتداد یافته بنزدیک آن رسید که خلایق نا امید
گردند آخر الامر بحسن معالجه اطبای صایب تدبیر که بار دیگر ملک قدیم قدیر آن رحمت بصحت مبدل گشت
خلایق حیاتی تازه یافتند و بفقرا و مساکین نذور و صدقات بی اندازه رسید و جهت جشن صحت و فرح
همایون سلطان سعید مال سر درخت را در تمام خراسان ببخشید و آن مبلغ گرانمند بود و دیگر از وقایع
آنکه جهت ختان شاهزادگان در این سال ترتیب طوی عظیم فرمان نفاذ یافت و ارباب حرف و صنایع
و اهل سواق هر روز بباغ زاغان رفته چارطاق بستن آغاز نهادند و در اندک فرصتی باغ زاغان مانند
فردوس برین خندان گشت و هنگام لهو و سرور و لعب و حضور و شرب مدام و کرشمه ساقیان گل اندام بمرتبه

راهبان

راهبان صد ساله و صوفیان پیران طریقت را از برای دفع مخموری در رهن شراب انگوری کردند بعدا
جوی اندیشه نکردند و بگفتند **بیت** این خرقه که ما داریم در رهن شراب اولی وین دفتر بی معنی
غرق می ناب اولی مدت پنجاه روز نشاط و طرب امتداد یافت در اثنای جشن طوی شاهزاده عالیان
جلال الدین سلطان محمود بطلب ولایت جرجان قدم رنجه فرموده و جناب شیخ الاسلام خواجه مولانا
بعشق خود از جانب سمرقند رسید چون خاطر آفتاب اشراق خسرو آفاق از سنت ختان شاهزادگان فراغت
یافت همت عالی نهمت بر شستن ایورنک وقت گذاشته **ذکر آوردن امیر نور سعید از خوارزم**
بنا بر مساعدت او در میدان مقابله و رزم در شهور سنه اثنین و سبعین و ثمانمائه از جانب خوارزم
امیر نور سعید آمده عرضه داشتی رسانید مضمون آنکه در ینولا میرزا سلطان حسین بایقرا از جانب دشت
قبچاق باین ولایت آمده و امرا و سرداران تاب یک حمله او نیاورده گریختند و لشکریانش دست
تسلط برآورده تمامت بیرون خوارزم را غارت و تاراج کردند سلطان سعید فرمان داد که جمعی
امرای عظام بآن صوب شتافته نقش تیغ بجای آورند هر که تقصیری کرده باشد سزای او در کنارش
نهند و در باب عقوبت و نکال مجرمان اهمال و اغفال جایز ندارند امرا حسب فرمان واجب الاذعان
روانه شدند چون بدان خطه رسیده بتحقیق قضیه مشغول گشتند بوضوح پیوست که لشکر خوارزم بوجود
کثرت در بدایت حال از صدمه سپاه سلطان صاحبقران فرار نموده اند و امیر نور سعید را بتقصیر
متهم میداشتند امیر بردوبش توچین که در آن ایام منظور نظر عاطفت سلطان سعید بود ناگاه امیر
نور سعید را گرفته همراه معتمدان بدار السلطنه هرات فرستاد و خدمتش بنا بر تباهی که ورزیده بود در
حصار اختیار الدین مقید و محبوس گشت در آن ایام پادشاه فلک احترام بدیدن سلسله مشایخ عظام
شیخ نور الدین محمد رفت و کلام جناب شیخ منجر بذکر امیر نور سعید شده جریمه او را درخواست نمود
سلطان سعید ملتمس جناب شیخ را مبذول داشت و جریمه امیر مشار الیه را نابوده انگاشت چون بپایه سریر
همایون مراجعت نمود فرمود که امیر نور سعید را از حصار بیرون آورده و در زمره مجلس نشینان عظام
دادند حضرت سلطان سعید او را بشرف خطاب مخاطب و مشرف ساخته از احوال وی پرسید و بار

در سلک امرای کبار انتظام داد اما امیر نور سعید در غایت خجالت و خلاکت روزگار میگذرانید و دسترسی
چنان نداشت که سوار شده بملازمت توان رسید این رباعی گفته بمجلس همایون فرستاده و شمهٔ از شرح
دورمانکی خویش معروض داشت بیت این بنده شرمنده دورمانده بجان ٭ وارد اسبی تو نوع ازتو
جهان ٭ چون همت او بلند و چون بخت قوی ٭ چون دولت او جوان و چون حکم روان ٭ خضر سلطان
سعید برعجز و بیچارگی او مرحمت آورده چند سر اسب راهوار و استران قطار و شتران باردار و سایر اسباب
امارت ارزانی داشت و کوکب نور سعید بار دیگر از حضیض خمول بذروهٔ قبول رسید ذکر عصیان
میرزا پیربوداق و رفتن او از شیراز ببغداد و محاصرهٔ دار السلام و بیان آنچه میان او و پدرش دست داد
و قتل پیربوداق بتیغ قهر جهانشاه و انقراض ایام دولت او ٭ بر رای هوشمندان و واقفان دقایق
اخبار و حقایق آثار پوشیده نماند که میرزا پیربوداق اشجع اولاد میرزا جهانشاه بود و خشونت و بیباکی
بافراط داشت و بموجب فرمان پدر بحکومت دیار فارس اشتغال مینمود و در ایام دولت خویش اقطاع
و اطراف آن مملکت را تا حدود جزایر و نواحی مدینة السلام بغداد در تحت تصرف آورد و چون میرزا
جهانشاه بخراسان آمده و میان او و سلطان سعید مهم بخصومت و جدال انجامید میرزا پیربوداق بعد از
از شیراز بخدمت پدر پیوست و هنگام مراجعت لشکر ترکمان خدمتش از راه طبس روانه شده بر ولایت یزد
عبور نموده و در آن ولایات خرابی بسیار بظهور پیوست بنابر دعوی که بوالد خویش در خراسان بظهور رسانیده
بود دیگر رعب و پندار بدماغ خود راه داده پنداشت که از جانب پدرش تقصیر و کردن از طوق طاعت
میرزا جهانشاه بیرون کشیده و پای از دایرهٔ متابعت او بیرون نهاده حقوق ابوت بود بالکل گذاشت
و علم طغیان بفرق فرقدان برافراشت و چند نوبت ایلچیان از درگاه میرزا جهانشاه پیش او رفتند
و چندانکه نصایح سودمند و مواعظ دلپسند گفتند فایده بر آن مترتب نشد و او همچنان بر عصیان اصرار
مینمود میرزا جهانشاه با سپاه ظفر پناه تا حدود دیار فارس آمده میخواست که او را گوشمالی داده مستاصل گرداند
و چراغی که خود افروخته بباد قهر خاموش نماید و نهالی که بر جویبار دولت بدست خویش نشانده از بیخ و بن
برکند بیت هر شاخ پایدار که از تست سربلند ٭ مشکن بدست خویش که آنهم نشانده تست ٭ آخر الامر والدهٔ میرزا

پیربوداق حرم محترم میرزا جهانشاه بعد از آمد شد بسیار و سعی و اهتمام بیشمار قرار بر آن داد که میرزا پیربوداق
با اتباع و اشیاع و احمال و اثقال بجانب دار السلام بغداد رفته دست از شیراز باز دارد و شاهزاده بموجب
فرموده عمل نموده روی توجه ببغداد نهاد و میرزا جهانشاه حکومت شیراز را به پسر دیگر خود میرزا یوسف داد
و میرزا پیربوداق چندگاه در بغداد گذرانید و آن مملکت را معمور و مزروع گردانید اما خیال شهر شیراز بالاطلاق
از دماغ او بیرون نمیرفت و پیوسته متعرض حواشی مملکت پدر میگردید و بانواع بی رسمی خاطر او را میرنجانید
و ارسال رسل و نصایح او در وی مفید نمی افتاد و چندانکه میرزا جهانشاه تجاهل و تغافل مینمود زیادتی و استکبار
او بمرتبهٔ تضاعف می پذیرفت و از خونریزی و فتنه انگیزی دقیقه فرو نمیگذاشت عاقبت میرزا
جهانشاه با ازدحام تمام و لشکری خارج از ادراک فهم و احساس وهم عازم دار السلام شد میرزا
پیربوداق چون از عزیمت پدر آگاهی یافت خاطر بر آن داد که برج و بارهٔ دار السلام عمارت و مرمت
کرده در آنجا متحصن نماید و با نفاذ این عزیمت لشکر خود را الکاء فراوان انعام فرمود و بترتیب اسباب
حصارداری امر کرده و برج و باره را با مردان جنگی ترتیب و زینت داده دروازه ها را بمحافظان
طلایهٔ هشیار سپرده پای ممانعت و مدافعت در آن موضع بیفشرد و میرزا جهانشاه با سپاهی از حساب و شمار
بیرون رسیده ظاهر دار السلام را احاطه نمود و همت بلند نهمت بر تسخیر شهر گماشت شاهزاده چاره جز آن ندید
که در چهار دیوار شهر خزیده و در جنگ و جدال و قتال مصابرت نمود چون مدینة السلام بغداد در غایت
رصانت و متانت بود و شجاعان مردان کاره و دلیران روزگار فتح و تسخیر آن دشوار مینمود و مردم
از شدت حرارت هوا بسیار در زحمت بودند و تابستان از بام تا شام در آن کرمابه بقیام مینمودند
میرزا پیربوداق هر روز آتش فتنه را بالا میداد و ابواب بلا بر روی خود می گشاد و میرزا جهانشاه
سعی و اهتمام در فتح شهر میکوشید و لشکریان را بر حرب تحریص و ترغیب مینمود قریب یکسال مدت محاصره
ممتد شده احوال اهالی بیچاره روی باختلال آورده آثار ضعف و انکسار بر وجنات روزگار ایشان
ظاهر و لایح گشت و زبون و عاجز شدند و درماندگان شهر و فرومانده گان زندان قهر صعوبت بلا و
رنج و عنا روزگار میگذرانیدند و کار سپاهیان بتنگ آمده شاهزاده هرچند رسل و رسایل پیش پدر [illegible]

و اظهار عجز و افتقار نکرد فایده بر آن مترتب گشت میرزا جهانشاه بدان کلمات التفات ننموده و
قحط و غلا بمرتبه رسید که جمعی که علاوه نبات مصری بتکلف میخوردند با دیم و چرم جوشیده قناعت
مینمودند و آن نیز در بعضی اوقات یافت نمیشد و سگ و گربه مانند عنقا ناپدید گشت و از حیوانات
دیگر نشان نماند اهل بغداد یکبار در فغان آمدند و ایلچی فرستاده امان طلبیدند میرزا جهانشاه در بیرون نماند
مردم بغداد خرم و شاد شده دروازها گشادند و چاوه میرزا جهانشاه بدار السلام درآمده محصوران
امی شتافته میرزا پیر بوداق در منزل خود نشسته گمان میبرد که پدر نامهربان در باره او قصدی
کند درین اثنا میرزا جهانشاه ولد خود میرزا محمدی را ایلچی فرستاد که منم شاهزاده را بضرب شمشیر از
فیصل و مهندا ایشان رو بجانب نهاده و تنها گشته بشهر درآمدند ناگاه در وثاق میرزا پیر بوداق
در آمدند و خدمتش در آن زمان عزم سوار شدن داشت یکپای در موزه کرده و دیگری نپوشیده و در آن حال
برادر خود محمدی را ایلچی روی بسته بر سر خویش ایستاده دید حیرت و دهشت بروی مستولی گشت برادر را
دشنامی داد میرزا محمدی شمشیر خان فرود آورد که مدو برسیده برعصاوه درخود دام تیغ خونریز
پیکران شاه زیر کردند و میرزا جهانشاه آن حرکت مبارک نماید و اکثر طباع از و متنفر گشت و
آفتاب دولت او روی بزوال نهاد و ملک و سلطنت او در معرض انتقال آمد بیان این سخن آنست که
بعد از قتل میرزا پیر بوداق ممالک عراق عرب و فارس ضمیمه ولایت میرزا جهانشاه گشت و استیلا و بسطت
ملک او بمرتبه رسید که زبان تقریر از تعریف و توصیف آن عجز اعتراف نمود و مجموع سرداران و گردنکشان
اطراف و کوتوالان ثغور سر بر خط فرمان او نهادند الا امیر حسن بیگ از احفاد امیر قرا عثمان بواسطه
عداوت قدیم که میان این دو خاندان بود اطاعت و انقیاد میرزا جهانشاه ننمود و پیوسته شیوه مخالفت
میورزید بواسطه قلاع رفیع منیع که در تحت تصرف داشت آسان آسان قلع و قمع او دشوار مینمود آخر الامر
میرزا جهانشاه بی تحمل شده بر استیصال خاندان امیر قرا عثمان همت گماشت و لشکرهای ممالک محروسه قریب صد هزار
سوار جمع آورده روی بامیر حسن بیگ نهاد و امیر مشار الیه در شعبی از شعاب جبل که محلی صعب بود فرود
آمده آنرا مضبوط ساخت و میرزا جهانشاه با آن سپاه نزدیکی او رحل اقامت انداخت و از آنجا که حسن

درایت

درایت و وفور کیاست امیر حسن بیگ بود رسل و رسایل فرستاده در استرضای خاطر میرزا جهانشاه
کوشید و پادشاه انتیعی را بر عجز و ضعف امیر حسن بیگ حمل کرده در منازعت و خصومت افزا نمود
قاسم پروانچی و جهانگیر پسر امیر بابا حاجی کاوردوی را بوقی بجنگ او فرستاده ایشان منهزم باز گشتند
میرزا جهانشاه فصل تابستان و خزان در آن صحرا و بیابان بعیش و عشرت بسر برده مقدمه لشکر
زمستان در رسید و سرما قحطی آورد بنوعی شدت و برودت روی داد که دیگر مجال اقامت نبود
لشکریان بفریاد و فغان آمدند میرزا جهانشاه متراکمه را رخصت انصراف ارزانی داشت و خود با اولاد
و خواص و مقربان چنانچه عادت بود که بعد از مراجعت غرق طرب و شراب خوردن مشغول شده
در آن منزل توقف نمود با عیش و عشرت بگذرد چون میان اردوی او و امیر حسن بیگ کوه
پیش بود خدمتش از کیفیت احوال خبر یافت نماز شام جاسوسی فرستاد تا تحقیق اوضاع معلوم کند
آن شخص شبهنگام بدرو رسیده گرد یکیک خیمه برآمده آواز برکشید که اسپی بدین علامت گم
کرده ام هر که نشان دهد چندین سوغی دهم هیچکس از کمال غفلت و مستی جواب او نداد جاسوس برگشته
کیفیت حال معروض گردانید امیر حسن بیگ با ده هزار سوار بکل بقصد میرزا جهانشاه در حرکت آمده چون
صباح شد طایفه از مردم میرزا جهانشاه که فی الجمله شعوری داشتند سپاهی چاره از دور دیدند چون مسافت
کمتر شد و نیک نظر کردند جمعی ترکمانان که هم جنس ایشان بودند مشاهده نمودند دانستند که لشکریان
حسن بیگ اند بغایت هراسیده و متحیر گشتند **بیت** چون نیک نظر کرد بهم قندی خود دید * گفتا ز که
نالیم که از ماست که بر ماست * میرزا محمدی و میرزا یوسف اولاد میرزا جهانشاه بجنگ پیش رفتند و طوفان
بلا را بر خود محیط یافته میرزا یوسف باز گشت و پدر را خبردار کرد که مجال توقف نیست میرزا جهانشاه
یک زانو بند بسته بود که این خبر رسید و فرصت نیافت که آن دیگر ببندد ناچار سوار شده و محمدی
و یوسف گرفتار شده و دیگر سرداران بقتل آمدند میرزا جهانشاه بقصد در ورود داغ روی بدره نهاد
و مجهولی از لشکریان اسکندر نام از عقب او روانه شد چون بوی رسید میرزا جهانشاه از بیم خویش بر
زبان آورد و اسکندر فی الحال او را هلاک کرده دانید و جامه قیمتی او را پوشیده سر از فتراک بیاویخت و

چنان ساخته بلشکرگاه خویش مراجعت نموده در راه غافل شده مرزا فراک بیفتاده اسکندر صورت
قضیه با مجلس بگفت امیر حسن بیگ چون نصرت و ظفر یافت از حال میرزا جهانشاه تفحص نمود که کدام جانب
بیرون رفت درین اثنا سر قورچی را که با میرزا جهانشاه مشابهتی داشت بیاوردند که سر جهانشاه است
امیر حسن بیگ آنرا پیش محمدی و یوسف فرستاد تا ایشان درین باب چه گویند شاهزادگان گفتند
که این سر قورچی است که پدر این بیچارگان داشته بود امیر حسن بیگ بتفتیش آن مشغول شد که در آن روز
میرزا جهانشاه چه لباس در بر داشت جمعی گفتند که یکی از لشکریان می بینم که اوراق کرابها در بر دارد
که پیش ازین آن نداشت حکم شد که اسکندر را که پدید ساخته بمجلس در آوردند امیر حسن بیگ از آن قضیه
استفسار نمود اسکندر صورت حال را بنهجی که مسطور شد تقریر کرد امیر حسن بیگ فرمود تا جمعی در آن راه
احتیاط نمود سر میرزا جهانشاه را بدرگاه آوردند چون خاطر آنجناب از دغدغهٔ دشمن فراغت یافت
محمدی را گشت و یوسف را میل کشید و خبر این فتح چنین که غرابتی تمام داشت باطراف عالم رسید امرا
و اعیان دولت میرزا جهانشاه ازین حادثه آگاه شده میرزا حسن علی را که اکبر اولاد او بود از بند
بر داشته بخدمتش ابواب خزاین گشادند صد و هشتاد هزار کس را علوفه و مرسوم داد و غالب آنست
که چنین پادشاهان چنین اهمیتی را کم کسی میسر شده باشد ذکر وصول انواع اخبار بمسامع جلال در یورت
قشلاق و نهضت سلطان از آنجا بجانب عراق و بیان بعضی از حکایات از خیر و شر که در آن
[illegible] حضرت سلطان سعید میرزا سلطان ابو سعید در زمستان سنهٔ اثنین و سبعین و ثمانمایه
در خطهٔ مرو بفر اقبال اقامت داشت و حرف جهانگیری بر لوح ضمیر می نگاشت ناگاه از جانب عراق
قاصدان رسیده عرضه داشت رسانیدند مشتمل بر کشته شدن میرزا جهانشاه و استیصال اولاد
او و حالات آنجانب پادشاهی بسر علی ارسال نموده پیغام داد بیت شاها در توقف شاهان غلط است
گردون ترا مسخر و گیتی مسلم است از ملک و مال و خزاین و دفاین و زر و لشکر و اسلحه و اسباب
و جان و سر هیچ از غلامان آنحضرت دریغ نیست هرچه در تحت تصرف این بنده است و آنست
در عوض نگار روی ادنی خدمتگار فرستاده دولت آشیان بنده دل میدارم مسئول آنکه چتر همایون فال

دولت

دولت و اقبال بر فرق ساکنان این دیار اندازد و دست تطاول ظالمان از گریبان مظلومان کوتاه
گرداند که امنیتی در دنیا موجب مناصب سنیه و در اخری مستلزم مراتب علیه خواهد بود و چون این اخبار در
ولایت مرو بسمع اشرف شهریار کامگار رسید باستماع آن مسرور گشته اظهار استبشار نمود و حکم جهانمطاع نفاذ پیوست
که از اقطار و امصار ماوراء النهر و خراسان و سیستان و خوارزم و مازندران بموجب عادت معین لشکریان
جنود نصیب در موضع مقرر جمع آیند تا در ظل رایات آفتاب اشراق متوجه جانب عراق شوند و از آنجا
در حرکت آمده ممالک تسخیر گشته قلاع و بقاع اران و آذربایجان الی مصر و شام و سایر بلاد اندازند
چون حضرت سلطان سعید در کلیات امور بی مشورت و استصواب خواجه ناصر الدین عبیدالله
در عمل نمیفرمود جناب مولانا عبدالرحیم صدر را بسمرقند روانه گردانید و شرح حالات آذربایجان
و کشته شدن میرزا جهانشاه بتفصیل معروض داشت و پیغام داد که اگر مصلحت باشد آنجناب بماوراء النهر
آنجا شتافته گفته شود و الا مخلص حقیقی را بنوید قدوم شریف مستبشر گرداند چون صدر مذکور بسمرقند
رسید و صورت حال معروض خواجه رسانید آنحضرت عزیمت خراسان نموده بقشلاق مرو تشریف حضور
ارزانی داشت قران سعدین و اجتماع نیرین دست داد و بعد از تقدیم مشورت در مجلس سعید اتفاق
بران قرار گرفت که شاه و سپاه متوجه عراق گردند و بر تحقیق و ما تدری نفس بای ارض تموت
که نقل گاه خود دیده بودی که قمر در برج عقرب منزل داشت میرزا سلطان ابو سعید بر سمند جهان
پیمای بعزم جهانگیری سوار شد و خواجه ناصر الدین عبیدالله بماوراء النهر معاودت فرمود سلطان
سعید در اواخر حوت اوایل شعبان سنهٔ اثنین و سبعین و ثمانمایه بسرعت تمام در حرکت آمد و بجنبه نزول
فرمود و شرف زیارت سلطان ارباب طریقت و حقیقت سلطان ابو سعید ابو الخیر قدس سره
دریافت و عزیمت ولایت جام نمود و از آنجا بمشهد رفت و بعد از استمداد همت از روح
پاک سلطان خراسان بالنگ رادکان توجه فرمود و چند روز در انتقام ملکت و صحرای
جانفزا توقف فرمود و از رادکان روانه شده بکالپوش رسید و بجهت آوردن سنه اعراق
که در ولایت هرات زود مرتب شده بود و لشکر طلب پیاده خراسان ایلچی و نشان فرستاد

در خلال این احوال فرستادگان حکام و سرداران عراق و فارس متعاقب بارده میرسید و اردوی
کالبوش حضرت سلطان سعید معتمدان و وجوه سپاه منصور در انضباط ولایت میرزا جهانشاه بن حضرت
صاحبقران میرزا معز الدین میرانشاه فرستاد و تخت دستور اعظم خواجه شمس الدین محمد باصفهان
رفته آنمملکت را ضبط نمود و میرزا قاسم ولد میرزا جهانشاه متوجه اصفهان شده بعد از محاربه منهزم باز
گشت و خواجه مجموع کیفیت انجالی را عرضه داشت پایه سریر اعلی گردانید امیر نظام الدین احمد ولد
ولد امیر غیاث الدین علی فارسی برحسب فرمان متوجه مملکت شیراز شده و امیر محمود برلاس بکاشان
شتافت و امیر سید محمد برادر سید مراد عازم قزوین و سلطانیه گشت و همچنین هر شهر و قصبه کسی نامزد
شد و تفصیل اسامی ایشان موجب اطناب میشود اکثر ممالک عراق در تحت تسخیر بندگان درگاه آمده از
مبدا یورش و نهضت تا زمان وصول کالبوش ایلچیان حسن بیک بموکب همایون پیوسته
میرسیدند و بعرض میرسانیدند که حسن بیک میگوید که من از بندگان موروثی صادق الاخلاص این دودمانم
و هرگز اولاد قرایوسف از صمیم دل موافق نبوده اند و نخواهند شد و بحسب توره بزرگ در قلع و استیصال
ایشان باید کوشید و خاطر اشرف از دغدغه آنجماعت جمع باید ساخت سلطان سعید ایلچی حسن بیک را
در ییلاق کالبوش طوی داد و جهت او کلاه و نوروزی و کمر شمشیر طلا و انواع سوغات دیگر فرستاد
و پیغام داد که عنقریب با لشکرهای خود از جانب عراق عزیمت نماید که ما کردون از طرف متوجه
تا باتفاق آنقوم مفسده و جماعت بدکردار را از میان برگیریم و پیش از این امیر حسن علی ولد میرزا جهانشاه
ایلچی با نقود و جواهر بسیار فرستاده و عرض ممالک و خزاین کرده اظهار نوکری خاص ساخته حضرت
خاقان سعید او را نوید داده که اینک ما میرسیم هرچه صلاح وقت باشد تقدیم خواهد یافت و موکب
همایون از کالبوش نهضت نموده بولایت ... نزول فرموده درین ولا از دیار ساری
امیر عبدالله ولد والده خود را با قریب هفتاد هشتاد تومان از نقد و جواهر و قماش ارسال نمود
و گفته بود میخواست که متوجه پابوس گردد اما بواسطه دغدغه بعضی از مخالفان نزدیک ایلچی در حرکت
توقف افتاد و ملک اسکندر رستمدار ولد خود را که جوانی بس زیبا و نیکو منظر بود با تحف و هدایا فرستاد

پیغام داد

پیغام داد که بنده و خدمتکارم و از پیش ملوک گیلان نیز رسولان آمده تحفها آورده و بسمع اشرف اعلی
رسانیدند که در تمام آن ممالک خطبه و سکه بنام و القاب خجسته مزین و موشح شده سلطان سعید ایلچیان را
نوازش نموده باز گردانید و از راه فیروزکوه بری درآمده قریب ده روز در آن ولایت توقف
کرده امرا و سرداران که بولایت رفته بودند بواجبی اموال را ضبط نموده بخزانه عامره فرستادند
و حکام ولایت ممالک همه در مقام اطاعت آمدند مگر حاکم شیراز امیر سید علی که تخت از امرای
میرزا پیر بوداق بود و بعد از کشته شدن او میرزا جهانشاه نیز خدمتش را ترتیب کرده حکومت فارس
بوی رجوع فرموده او بنیاد خونریزی و فتنه انگیزی آغاز نهاده دل بر حکومت بست چون امرا
برلاس بر سر کول این رسید امیر سید علی با دو هزار سوار ایلغار کرده از شیراز بر سر او تاخت
و با وجود آنکه امیر نظام الدین احمد غافل نشسته بود انهزامی در خاطرش رسوخ نکرد و جنگ پیش آورده
هزار از شهر ... و امیر سید غیاث عزیمت بجانب ابرقوه تافت و امیر سید علی مظفر و منصور بازگشت
سلطان سعید جناب قضا مآب مولانا شمس الدین صاحب کشف را برسالت پیش او فرستاده امیر
سید علی احترام تمام نسبت بجناب مولانا بجای آورده چندگاه وی را نگاه داشت و گفت
هرگاه موکب همایون باین صوب نزول فرماید کمینه مخلص مملکت شیراز را تسلیم گماشتگان نماید سلطان
سعید خواجه قطب الدین طاوس را انضباط اموال مملکت فارس و عراق و استخراج مال از رعایا و
لشکر فراغ و تغییر مواضع تعیین فرموده و امیر سید مزید ارغون با دیگر امرا و سرداران که بقراولی پیش
رفته بودند با میر قاسم ولد میرزا جهانشاه رسیده جنگ کردند و او را شکسته مبلغ دو سه تومان
از جهات وی گرفتند و خدمتش گریخته پیش برادر خود حسین علی رفته تا مجال نقل آمد امیر مزید بسلطانیه
رسیده و دیگر امرا الجام نیز به تبریز رفتند و در تضاعیف این حالات میرزا حسین علی و میر ارشد
چنان این سخن آنست که میرزا حسین علی با لشکرهای آراسته در مرند نشسته بود و دل بر مقابله و مقاتله
امیر حسن بیک بسته میخواست که جنگ بتقدیم رساند و نور سعی آثار تقدیر ملک قدیر از کمین امکان بسر حد ظهور
نیامده بود مهمات ... العبد یدبر والله یقدر فی الجمله میرزا حسین علی امیر شاه علی و امیر ابراهیم شاه و دیگر امرا

برسم قراولی بجانب حسن بیگ فرستاد و ایشان بسبب توهمی که از وی در خاطر داشتند حقوق قدیم نادیده
انگاشته و باردوی امیر حسن بیگ پیوستند چون خبر بیوفائی امرا و وصول لشکر جغتای بپای تخت سلطانیه و تبریز
در اردوی میرزا حسین علی شیوع یافت مردم او بنوعی بهم برآمدند که از ضبط آن عاجز گشت بالضروره
ویران شد بعضی از مردم او پیش امیر حسن بیگ رفتند و برخی باردوی همایون پیوستند چون خبر
تجهیز سلطانیه رسید عرضه داشت امیر مزید و سایر امرا آمد بمضمون آنکه مقتضی مامول آنست که رایت
نصرت شعار بسرعت بانجانب حرکت نماید تا چهره مقصود در آینه امید جلوه گر آید امیر حسن بیگ
که تا غایت در مکتوباتی که با امیر مزید میفرستاد دم درستی میزد اکنون بر روی روز نوشته است
که باید که امرای جغتای از تبریز بیرون روند که من آن مملکت را به پسر خود اغرلو محمد داده ام امرا آن مکتوب را
بمجلس پیش سلطان سعید فرستادند و پیغام دادند که حسن بیگ سر از طوق طاعت پیچیده و ادای
جدال و قتال وارد امیر حسن بیگ پیشتر آمده و پسر خود را بطلب تبریز فرستاد و امرای جغتای بیرون رفته
در برابر ایشان نشستند مردم جانبین بشهر در آمده معامله میکردند و متعرض یکدیگر نمیشدند چون حسن بیگ
شنید که موکب سلطانی بسلطانیه رسید از آنجا که نشسته بود مراجعت نمود و بقراباغ رفت سلطان
سعید یوسف میرزا را با اردوکی بتبریز فرستاد و بنفس همایون در موضع میانه توقف نمود و در آنجا میرزا
حسین علی و ولد او سلطانعلی که جوانی بغایت زیبا منظر بود و میرزا یوسف کوکول پسر دیگر جهانشاه و امرا
ترکمان مثل عمر بیگ و ولد امیر بایزید بسطام و پیر علی و یار علی و پیرم بیگ پسران امیر علی شکر و حاجی قنبر که
در زمان جهانشاه حاکم یزد بود و شاه حاجی که از اولاد امیر بابا حاجی کاورودی بود با تجار و امرا بسیار باردوی
همایون ملحق شدند میرزا سلطان ابوسعید حکم کرد که میرزا یوسف کوکول بتبریز رفته بر سر قبر پدر خود مجاور باشد
و نشان همایون نوشت که مدتش را متولی اوقاف آنجا دانند سلطان سعید احوال میرزا حسین علی پرسیده
اورا پرسش فراوان نمود و در اثنای این اوقات فرستادگان امیر حسن بیگ متعاقب یکدیگر باردوی اعلی آمده
و اظهار اطاعت و انقیاد و حاکم خود کردند از انجمله برادر زاده خود یوسف بیگ را روان کرده پیغام داد
که هنوز آفتاب از جانب مغرب طلوع نکرده در توبه باز است اگر جرایم از بنده صادر شده معفو فرمایند

که پدران

که پدران ما طریق بندگی و سرافکندگی سلوک میداشتیم و خود را از زمره مخصوصان این خاندان عالیشان
میشماریم و مملکت فارس و عراق را که از دودمان حضرت صاحبقران امیر تیمور گورکان انار الله برهانه
بر بیگانگان اشغال یافته بود باز پس ستانده بنواب دیوان اعلی گذاشتیم و دیار آذربایجان را که ایشان از
مغلی بود هم بگماشتگان حضرت اعلی مسلم داشتیم و هر چند التماس مینمائیم که مرا درین میان گذارند که بر
طریق کم شود و مراجعت ممکن گردد دشمنان قصه نمیشنوند اگر از من باور نمیدارند از دشمنان من که در اردوی
همایون اند بپرسند که درین ایام سعادت ممکن نیست باید بعد از ترتیب مجلس عظمت و هیبت امرا
عطا یوسف بیگ را بپایه سریر سپهر احتشام رسانیدند و فرمودند تا بیست و هفت نوبت زانو زده سلطان
سعید را بشرف دستبوس مشرف ساخته سخنان پیر سید امرا التماس حسن بیگ را بعرض رسانیدند آنحضرت در جواب
فرمود که رایات نصرت شعار متوجه آنطرفست آنچه مصلحت باشد تقدیم خواهد افتاد و آنحضرت میرزا محمود خواجه
لاق پسر خود را برسالت حسن بیگ نامزد فرمود و یوسف بیگ را رعایت نموده رخصت انصراف
داد میرزا محمود حسب فرمان در مصاحبت او روانه شد چون باردوی حسن بیگ رسیدند یوسف بیگ در
خلوت خاص بعرض رسانید که میرزا سلطان ابوسعید طمع بخزاین و دفاین جهانشاه و دارایی و داستان
از تو باز نخواهد داشت و همه از جلالت عظمت میرزا سلطان ابوسعید که مشاهده نموده بود تقریر کرد امیر حسن بیگ
فرمود تا تخت زرین نهادند و میرزا یادگار محمد بن میرزا سلطان محمد بن میرزا بایسنغر بن میرزا شاهرخ بهادر را
برانجا نشاندند و خود با نخوت و شوکت هر چه تمامتر بر بالا قرار گرفته امرا و لشکر نیاز نمودند
در اطراف آن بر جای خود قرار و آرام گرفتند و میرزا محمود را بانوضع در آوردند فرمود تا چند جا زانو زد
و بهیبت تمام بپایه سریر امیر حسن بیگ رسید و حسن بیگ فرمود که تخت خواه خود را میرزا یادگار محمد
دریاب میرزا محمود با وحشتی لا کلام بجانب تخت میرزا یادگار محمد رفته دل او را دریافت و بعد از آن بشرف
دستبوس امیر حسن بیگ مشرف شد و سخنی که داشت معروض گردانید چون دو سه روز از این قضیه بگذشت
امیر حسن بیگ میرزا محمود را باز گردانید و از آنجانب یوسف بیگ که فرستاده حسن بیگ بود و عهود نموده سلطان
سعید با امرا در تعیین یورت قشلاق مشورت نمود و رای همایون بر آن قرار گرفت که بقراباغ روند و امیر حسن بیگ

از آنجا اخراج نمایند و رستان در انتقام بپایان رسانند و بامضای این عزیمت موکب همایون نهضت نموده
بدولت چپ گذاشته اطراف دست راست برادر دچیل روی بعراق عرب نهادند چون بهفت فرسخی قصبه
رسیدند بسبب قحط خوردنی صلاح در آن دیدند که بجانب محمودآباد روند و از نظر فارس در برابر محمودآباد
رحل اقامت انداختند تا شروانشاه که متعاقب ایشان او بدرگاه عالم پناه آمده و اظهار عبودیت نمایند
باردوی اعلی پیوندند و از آن منزل کوچ کرده اتفاقا بصحرایی رسیدند که علف آنجا زهردار بود و چهارپایان
از آن میخوردند هلاک می‌شدند و در آن بیابان مهلک آب خوشگوار نیز پیدا نمی‌شد چون اردوی پادشاه فرخنده
نژاد در برابر محمودآباد فرود آمد امیر علی بیک پسر امیر بایزید بسطام بجهت مجاورت نمود و در اردوی
اعظم مأکولات روی در نقصان آورده بغایت کم شد چنانچه کیلی از ارزن و گندم بده دینار کپکی یافت
نمیشد و بیشتر چهارپایان لشکریان روی بصحرای عدم نهادند و اغنیا و فقرا بجهت تادی پذیرفتند و
ارباب علوی و عشرت با ارباب محنت بر یک خوان نشستند روزی چند از جانب شروانشاه کشتی
خوردنی می‌آوردند مقام حسین بیک بر سر راه نزدیک‌تر واقع شده و راه را مضبوط ساخته از طرف
خراسان و فارس و عراق هیچکس را نگذاشت که بجانب اردوی حضرت سلطان سعید آید درین اثنا سلطان
سعید مولانا شمس الدین محمد معمائی صدر را برسالت روانه شیراز گردانید چون جناب مولوی باصفهان
رسید خواجه شمس الدین محمد صاحب دیوان که در اصفهان از قبل پادشاه فرمان روا بود مولانا را
مانع آمده گفت اگر بسدهٔ اعلی بازگشت بآنجا رفتن مصلحت نیست و درین باب عرضه داشتی بپایه
سریر اعلی روان داشته مولانا را شاکر و خشنود بازگردانید و جناب مولوی همراه چپاخانه که از طرف
خراسان می‌آوردند بجانب اردوی اعلی روان شده مردم حسین بیک بضبط راه‌ها اشتغال نموده بودند
چپاخانه را با طایفه از اعیان و استادان و هنرمندان که در چپاو آن باردوی همایون میرفتند گرفتند
و حضرت مولانا شمس الدین محمد معمائی در سلک گرفتاران انتظام داشت و مجموع را پیش امیر حسین بیک
بردند مولانا اعظم مولانا صدرالدین طبیب خدمت مولوی را در مجلس امیر حسن بیک تعریف کرده
نقاب او را در دین مبین و ترویج شریعت سید المرسلین صلوات الله علیه و علیهم اجمعین بیان فرمود مولانا

حکایت

حکایت کرد که چون جناب مولانا شمس الدین محمد نیز از حال من بعرض رسانید امیر حسین بیک مرا طلب کرد
مرا مخاطب داشت که ترا نخواهم کشت و هیچ آسیبی از من بتو نخواهد رسید من برخواستم و دعا نموده و بعد از آن
مرا حریف مجلس انس گردانید و چون شروانشاه در برابر اردوی سلطان سعید معبر مقرر کرده بود
بکرده و درشتنک با نیز از جانب اردوی حسن بیک مردم خراسان و شروان آمده شد میرفتند امیر حسن بیک
دویست سوار نامدار را فرمود تا معبر را تاخت کنند اتفاقا دو کس از لشکر خراسان بجز گیری پیش رفته
بودند و ایشان بجروش بیک که حسب فرمان حسن بیک روانشده میخواست که با آن دویست کس بود
باز خوردند و او را گرفته بپایه سریر اعلی آوردند و از صورت حال استفسار نمود و کیفیت واقعه
باز گفت سلطان سعید جمعی بر سر آن دویست کس فرستاد و ایشان رفته جمعی از مخالفان دستگیر کرده
بپایه سریر خلافت مصیر آوردند بعد از چند گاه شبی ترکمانی گنبار اردوی همایون آمده سواران
مهیب انداختند شاهزادگان و امرا و مقربان و بهادران فوج فوج زانو زده رخصت طلبیدند
که بیرون روند سلطان سعید فرمود که مصلحت شب نیست که بیرون روند صباح چنان معلوم شد که
آنجماعت زیاده از هزار و پانصد کس نبوده‌اند لشکریان خراسان را تاسف بسیار خوردند مفید نبود و چون
اسپان چهارپایان از قلت علیق ضعیف و نحیف و سست بودند و مجال آن نداشتند که برسم تاخت
بیرون روند یا در رسیدن حرب جواب خصم گویند و اسپان ترکمان که در غایت قوت بودند پیوسته
حوالی اردو بتاخت می‌آمدند و هر کرا از ترک و تاجیک می‌یافتند می‌کشتند و مدتی حال اهل خراسان
برین وتیره مقرون و روزگار بدین سان گذران بوده و درین اثنا شروانشاه دیلمی شد شتیها انظار
کشید و خلقی بسیار از مردم اردوی اعلی که جهت معامله و سودا بآن طرف رفته بودند همه را غارت کرد
سبب مخالفت او آن بود که حسن بیک پیش شروانشاه فرستاده پیغام داد که عاقبت لشکر جغتای و مخالفان
از نجانب تقارب خواهند کرد و آنزمان معلوم خواهد شد که نتیجه دوستی ایشان چه خواهد بود شروانشاه
ازین تهدید اندیشناک شده محبت سلطان سعید را بعداوت مبدل گردانید پادشاه و امرا و سایر لشکریان
از فقدان طعام حیران و مهموم گشتند و بر فور طبل رحیل کوفته متوجه اردبیل شدند و در اثنای راه بجلی

رسیدند که از آنجا گذار دشوار بود و زیاده از نیم فرسخ در آن گل ولای پلاس و نمد و قالین و چیزهای
خرگاه و سراپرده و بارگاه می‌انداختند و بانواع حیل راه ساخته بیکدیگر شتافتند سلطان سعید بنفس نفیس
ایستادگی و اهتمام نمود تا مجموع مردم از آن گل و وحل بگذشتند بسیاری از چارپایان و رخوت در
عرصه تلف آمد و از آن ورطه بیرون آمده در موضع مناسب نزول کردند پسران امیر بایزید بسطام
و خواجه برهان کرمانی که صاحب دیوان بود برحسب فرمان سه هزار شتر و دویست تومان زر بر قرار
کرا از قول بنغاج غله و گوسفند بجز نقد و چارپا دادند و از جهت رجب امیر سید مراد بعراق ولی فرستاد
چون اندک مسافتی قطع کرد ناگاه چهارصد سوار آراسته از جانب مخالف که امیره بیک مقدم ایشان
بود پدید آمدند امیره بیک با سید مراد گفت که میرزا سلطان ابوسعید دشمنان صدساله را دوست و دوستان
صدساله را دشمن گردانید اکنون بی آنکه جنگ کند یا مصالحه نماید کجا میرود و مرد آن باید که امرای بزرگ
از آنجانب چنانکه امیر حسن بیک فرستاد در مقام دولتخواهیست و او نیز از طرف خواص و مقربان
خویش خواهد فرستاد تا مهم صلح قرار یابد روز دیگر امیر سید مزید و دیگر امرای عالیقدر بیرون رفتند
و در هامون فوج ترکمانان در گذشته را دریافتند چون ایشان بغایت اندک بودند امیر مزید بر سر
ایشان تاخت و بیک حمله همه را پراکنده ساخت و جمعی را دستگیر کرده باردوی اعلی فرستاد و
خواست که در عقب گریختگان رود امیر سید ارغون گفت که آن جماعت کومک از عقب دارند توقف
درین مقام از واجبات است که اسپان ما لاغرند امیر مزید نشنود و مسافتی از عقب ایشان قطع کرده ناگاه
امیر حسن بیک با دو هزار سوار آراسته بر اسپان آسوده نشسته از کمینگاه بیرون آمده بر سپاه ایشان
که متفرق شده بالجمله مشغول بودند حمله آوردند و قریب پانصد کس از امیر و امیرزاده و بهادران
بقتل رسانیدند و از مشاهیر کشتگان سلطان جنید پسر امیر سید احمد برادرزاده امیر سید مزید و پهلوان
حسن دیوانه و حسین علی ارلات و شیر محمد بغداد و میر محمد قورچی و امیر سید مزید گرفتار گشت و بقیة السیف
افتان و خیزان و گریزان شده جان شیرین باردو رسانیدند و پسران امیر علی شکر که همراه امیر مزید
بودند بازگشته کنار اردو رسیدند اما در نیامدند و امیرزاده سلطان علی همراه ایشان بهمدان رفت

و در آنجا

و در آنجا او را بقتل آوردند و در آن هنگام امیرزاده حسین علی بموجب حکم در تبریز اقامت داشت و درین
اوقات رای سلطان سعید قضای آن کرد که شخصی را که بکمال حسب و جمال نسب آراسته باشد بجهت تاکید
مبانی مصالحه نزد حسن بیک فرستد تا بیمن اعتنا و حسن اهتمام او آن قضیه تمشیت پذیرد و رقم اختیار بر معالی جناب
سیادت مآب ایالت انتساب امیر سید غیاث الدین محمد که از احفاد امیر سید قوام الدین بابا و نیا
آملی و ساری بوده و ذکر آنجناب در قضایای صاحبقران کامکار گذشت و بنفوذ آداب و اخلاق
از اعاظم سادات امتیاز داشت و آنجناب متوجه گشته باردوی امیر حسن بیک رسید و جناب
انتساب مراسم استقبال قیام نموده از خرگاه بیرون آمد و مراسم اعزاز و احترام بجای آورد و
سید را در آغوش گرفت و گفت هرچند مراد امید مصالحه بود اما از اشارت جناب سیادت مآبی
تجاوز چگونه جایز توان داشت درین اثنا افتخار اعاظم السادات امیر سید ابراهیم قمی باتفاق
مهد علیا والده سلطان سعید باردوی امیر حسن بیک بجهت همین مهم تشریف آوردند و درین ولا بسته
ارد و چلی که پیش از این امیر حسن بیک او را بمصالحه فرستاده بود مراجعت نمود و بعرض رسانید که مردم
خراسان بغایت ضعیف اند و بجود و ویران شده مطلقا بصلح راضی نباید شد امیر حسن بیک این سخن را
در خاطر جای داد و چون فرستادگان پیغام سلطان سعید رسانیدند که اول تو در مقام صلح آمدی و ما این
را منی نشدیم لاجرم روی کار از آن نمی اندیشیدیم پیش آمد اکنون ما طالب صلحیم هرچه فرمایی تقدیم
رسانیم چون سخن سید ارد و چلی موثر افتاده بود ملتمس ایشان مبذول نیفتاد حسن بیک گفت کار
پادشاه شما از صلح گذشت و مهم سلطنت او زیر و زبر گشت و مجموع امرای خراسان عرضه داشتها
نوشته پیغام داده اند که ایام دولت میرزا سلطان ابوسعید بنهایت انجامید و آفتاب شوکت او
بر لب زوال رسید بعد از آن امیر حسن بیک در مقام تفقد و دلجویی امیر سید غیاث الدین محمد آمده
با آنجناب گفت که شنیده ام که میرزا سلطان ابوسعید ترا وعده حکومت ساری داده و با این وفا
نکرده با وجود آنکه بر آن قدرت داشته در همان مجلس منشی حسب الطلب سید و فرمود تا نشان
نوشت و مکمل ساخته تسلیم جناب سیادت مآب نمود و فرستادگان سلطان سعید را رخصت انصراف

ارزانی داشت ذکر واقعه میرزا سلطان ابوسعید گورکان افاض الله علیه شآبیب الغفران و اسکنه
فرادیس الجنان کدام سرو سهی را سپهر آبی داد که باز خزان گردشش تابش بباد نداد کرا نهاد فلک
تاج سروری بر سر که بند حادثه بر دست و پای او ننهاد عاقبت الامر آفتاب بقا بافق غروب گرائید
و مزرع حیات بداس ممات درویده نهال هیچ سرو قدی بر جویبار عمر بالا نکشیده که بکلنگ نکبت
حریف اجل آنرا منحنی نگردانید و هر که از شرب مسرت دامنی اقداح افراح نوشید ناچار درد کار
ناسازگار از کاس بیداد اشراب عموم و ناکامی چشانید موید این مقال و مؤکد این حال آنست که چون مهد
علیا والده سلطان سعید و امیر سید ابراهیم قمی از نوبت امیر حسن بیگ روانه شده باردوی میرزا
سلطان ابوسعید رسیدند در عقب ایشان دلاوران لشکر ترکمان بی دغدغه در حرکت آمدند و اعاظم
اجلال امرای خراسان مرحلهای خود که داشته باردوی حسن بیگ پیوستند چون سلطان سعید مشاهده
نمود که کار از دست رفت بوقت تیر و زعفران هزیمت بیت هزیمت بر تافت پسر حسن بیگ
مانند برق و باد از عقب او شتافتند و آنحضرت را گرفته نیست باردو رسانیدند و محافظان
پیر و اخدمت پادشاه را مضبوط نگاه داشتند بعد از دو روز امیر حسن بیگ او را طلب داشت چون نزدیک
بارگاه رسید شرائط استقبال مرعی داشته مراسم تعظیم و اجلال بتقدیم رسانید بعد از آنکه در مجلس آن پادشاه
عظام ترکمان قرار گرفتند امیر حسن بیگ هرگونه شکایت آغاز کرد و حکایات سابق در میان آورد
اظهار نیکو بندگیهای خویش باز راند و جفاها که در برابر دیده بود بر زبان گذرانید و میرزا سلطان
ابوسعید جوابها که مناسب وقت بود به ادا رسانید چون از جانبین گفت و شنید بنهایت رسید امیر
حسن بیگ آن پادشاه حمیده خصال را بموضعی که محفوظ بود باز گردانید و در خاطر داشت که آسیبی بوی
نرساند بلکه میخواست که اسباب و تجمل جهانبانی و شهریاری مرتب داشته او را بدیار خویش فرستد
چون در آن امر با امرا و ارکان دولت مشورت فرمود ایشان باتفاق گفتند که در آن زمان که
هیچگونه مخالفت ظاهر نبود و خاطر جوانب بر جانب او اعتماد نمینمود و اکنون که از طرفین انواع
ملالت و محنت باو رسیده و اصناف اهانت و مذلت کشیده مرد عاقل چگونه از وی غافل باشد و مجال

هرگاه

هرگاه که قادر گردد این دیار را زیر و زبر گرداند و پیشتر از همه قاضی شروان در باب اقدام سلطان
سعید سعی نمود و سبب آنکه در آن دوره قاضی با او ملاقات کرده بود و میرزا سلطان ابوسعید اظهار
مافی الضمیر نموده با وی گفته بود که بواسطه مخالفت شروانشاه و بازگرفتن مأکولات حسن بیگ بر
لشکر جغتای استیلا یافت والا این صورت او را کجا میسر میشد قاضی اندیشید که اگر این پادشاه
خلاص یابد برین دیار استیلا یابد خاک شروان را بتوبره اسپان بنقاره‌ای که از شروان ده
خواطر دار و بخراسان کشد دوم رجب سنه ثلث و سبعین و ثمانمائه او را بوثاق میرزا یادگار
محمد بن میرزا سلطان محمد فرستادند چون نزدیک رسید شاهزاده از بارگاه بیرون آمده پادشاه را
در آغوش کشید و بخرگاه خود مراجعت کرد میرزا سلطان ابوسعید خواست که در عقب او قدم پیش
نهد او را منع کردند و گفتند همین جانشین او دانست که مهم بکجا رسید و در همان مکان زانوی تعطیل
نشست و رشته حیات او بمقراض اجل انقطاع یافت بیت هرگز گمان نبرد که گزانسان کلاه
فرمان ده روزگار فرمان باید گفتار در بیان حکایات ازهر باب که لایق بسیاق تاریخ وقایع
این کتاب و تعداد اولاد پادشاه مغفرت مآب انار الله برهانه چون میرزا سلطان ابوسعید از قشلاق خویش
بیرون آمد فتح روز اکبر و دشت محشر در میان خلایق ظاهر شد مردم اردو چنان سراسیمه شدند که مرد از زن
و سیاه از سفید باز نشناختند بیت فرو ماند کارزار ان رستخیز نه روی ستیز و نه پای گریز
آن ترا کمه که تشنه ضبط بیرون جسته منتظر این روز بودند در اردو فرو ریختند و آتش غارت و تاراج
اشتعال دادند و بنهب و سبی مشغول شدند هنوز خیمه و خرگاه و سراپرده و بارگاه برجای بود که امیر
حسن بیگ در رسیده و بر در بارگاه فلک اشتباه سوار و پیاده و بضبط خزاین و نفایس و
حراست حرمها فرمان داد و خواجه سرایان و مستحفظان خواتین با تکین را فرمود که بدستور معهود بمراسم
خود قیام نمایند و داروغگان بهرام صولت تعیین کرد که ایشان در آن امر ممد و معاون باشند چون
لشکر ترکمان عنان تمالک و تماسک از دست داده بودند بمجرد قول و حکم از غارت و تاراج باز
نمی ایستادند امیر حسن بیگ بنوک پیکان جان ستان چندکس را بخاک هلاک و بوار انداخت طبقات

بالا گرفته بود حاکم گشت فرمان داد که سپاه ترکمان و بیاتی چغتای بیرون روند مجموع حسب
عمل نمودند بجز و تفرقه ای امید بدرگاه امیر حسن بیک نهادند یرلیغ واجب الاتباع نفاذ یافت
که امرا خراسان و لشکر چغتای در ظل رایت میرزا یادگار محمد مجتمع گردند و اعیان و سرداران سپاه
خراسان از رعایت و عنایت فرمود و شاهزادگان عالیشان و امرا سمرقند و خواص و مقربان میرزا
سلطان ابوسعید بعضی در اطراف متفرق و پریشان گشتند و بسیاری از ایشان بجنت اسیر گرفتار آمدند
میرزا سلطان محمد و میرزا سلطان محمود و میرزا شاهرخ که از اولاد سلطان سعید بودند از لشکرگاه
بیرون رفتند میرزا محمد و میرزا شاهرخ را گرفته باردوی حسن بیک آوردند و در قلعه محبوس شدند
و میرزا سلطان محمود با شش مراد و طایفه از امرا در ضمان سعادت و سلامت روی بخراسان آوردند
و جمعی از امرای سمرقند و صدور که بدست افتاده بودند در طوق زنجیر کشیدند امیر احمد موشکه و امیر احمد
و میرک عبدالکریم و میرک عبدالرحیم صدر و امیر عبدالوهاب و مولانا قطب الدین طبیب سرخیلان اهل بند
زنجیر بودند چون از میرک عبدالرحیم صدر که مردی متکبر طامع بود و بحقیقت باعث بر نزاع میرزا سلطان
ابوسعید با امیر حسن بیک او شده سخنان ناملایم بعرض آنجناب رسانیده بودند از غضبیات او حکم شد که
تنش را پوست کنند و آنرا پر کاه کرده بر مردم لشکر نصب نمایند تا آشنا و بیگانه در آن جانانه
بچشم اعتبار و دیده استبصار نظر کرده متذکر شدند که دیگر گرفتاران چون در ایام حشمت و اختیار بر قانون
عقل و مروت زندگانی میکردند از آن مهلکه خلاصی و رهایی یافته باطراف و جوانب رفتند و مخدومی
افادت پناهی مولانا قطب الدین بدیار روم متوجه شده و پیش قیصر حرمت تمام یافت و مدت چند سال
بدولت و اقبال گذرانیده عاقبت برحمت ایزدی پیوست چون خبر وفات او بهرات رسید جناب
افتخار الاحرار خواجه غیاث الدین و چهار که سالها انیس همدم و جلیس محرم جناب مولوی بود و اکنون ملازم
جناب مقرب الحضرة السلطانیست مراسم تعزیت بجای آورده جهت ترویح روح مولانا مذکور آش
عظیم داد و تمامت اکابر و اشراف و اعیان خراسان مجتمع بودند القصه امیر حسن بیک بعضی مخصوصان
و مقربان میرزا سلطان ابوسعید را خلعت امان پوشانیده بحکم عنایت و عاطفت در حال ایشان نگریسته هرکرا

میل بوطن مألوف بود رخصت عزیمت نمود و بیشتر مردم خراسان از راه گیلان متوجه آنصوب گشتند حکام
گیلان رعیت و تفقد آن جماعت بقدر میسور و سعی نمودند چون خبر گرفتاری و قتل میرزا سلطان
ابوسعید بهرات رسید در بلده و بلوکات فتنه و شورشی عظیم پدید آمد امیر قنبرعلی در آن اوان از
حصار شادمان بجهت یورش آذربایجان آمده بود در ظاهر شهر نشسته باندرون نقل کرد مدت
سلطنت میرزا سلطان ابوسعید انار الله برهانه در سمرقند باستقلال هشت سال بود و تختگاه
خراسان و ماوراء النهر هژده سال چون ازین عالم فانی بناکامی رحلت نمود ده پسر نامی یادگار
گذاشت اسامی شاهزادگان گرامی بر موجب است که تسطیر می یابد اول میرزا سلطان احمد دویم
میرزا سلطان محمد سیوم میرزا شاهرخ چهارم میرزا الغبیک پنجم میرزا عمر شیخ ششم
میرزا ابابکر هفتم میرزا مراد هشتم میرزا خلیل نهم میرزا سلطان ولد دهم میرزا سلطان
محمود و میرزا سلطان محمد و میرزا شاهرخ در ولایت آذربایجان محبوس شدند چنانچه ثبت افتاد و میرزا
سلطان محمود که از شهزادگان اولاد سلطان سعید است از عراق بخراسان و از آنجا بسمرقند پیش برادر میرزا
سلطان احمد برادر بزرگ خود که بر حسب فرمان سلطان سعید والی ماوراءالنهر بود و تا اکنون که سنه
تسع و سبعین و ثمانمائه هجریست بر تخت سلطنت تمکن دارد و در وقت میرزا سلطان محمود به ترغیب و تحریض
جمعی از ملازمان بعزم کشورستانی و جهانبانی از ظاهر سمرقند بعزیمت شکار سوار شد و بسعی و اهتمام
تیز جلی بجانب ولایت حصار رفت حکومت آن دیار و مملکت بدخشان مع توابع و مضافات بشاهزاده
علیمیان قرار یافت و در تاریخ مذکور برسند فرماندهی استقرار دارد و اما شرح میرزا الغبیک
چنانست که سلطان سعید کابل را با جمیع مضافات و ملحقات بشاهزاده ارزانی داشت و او را با تمکین
تمام بدان دیار روانه کرد اتابکی امیر بابا که اختیار امور آن سرزمین داشت چندگاه در آنجا بجمعیت
مستقیم بود عاقبت گرداننده بار کفران نعمت بر فرق خود ریخت و بعضی از مخصوصان شاهزاده را بقتل رسانید
و او را محفوظ و مضبوط کرده داشتند تا امیر بابا آفاق خان و دولتخان که از کینه دیرینه در سینه داشتند
بابا را از میان برگرفته شاهزاده را بپادشاهی برداشتند و در آن شیوع عصیان امیر بابا میرجلال الدین

برندق برلاس و امیر قنبر علی و امیر بابای کوکلتاش متوجه کابل شدند تا میرزا الغ بیگ را استخلاص فرمایند
برادر امیر بابا بتصور آنکه امیر شجاع الدین محمد بضبط ولایت می آمد شاهزاده را برگرفته بجد و جهد فرستند
مردم اوغان خبر یافته بتعقیب بکنار آب روی ایشان آمدند و شاهزاده را از دزدیده برده بودند برادر آن امیر بابا
از عقب انکافت شتافتند مردم اوغان شاهزاده را باز پس آوردند که شاهزاده و ایشان آنجا بود
و پیش ازو در آن سنگهای عظیم استوار ساختند و مخالفان تا سنگها انداخته بر داشتند مردم اوغان
شاهزاده را با میر شجاع الدین محمد برندق و دیگر امرا رسانیدند بار دیگر شاهزاده بر مسند سلطنت کابل
و غزنین و تختگاه سلطان محمود سبکتگین متمکن گشت و درین تاریخ امیر سپند تیغ و تعیین و قتاله
در آن ولایت بعیش و کامرانی و حکومت جهانبانی مشغول است اما شمه از حال میرزا ابابکر آنست
که میرزا سلطان ابوسعید مملکت بدخشان را نزد شاهزاده کرده و امرا عظام را انعامات داد تا بعد حینی
و شرح فتح آن ولایت بدخشان برادر امیر سید فرید بموجب فرمان متوجه تسخیر ولایت بدخشان گشت
و شاه سلطان محمد که سالها بحکومت آن دیار اشتغال داشت در آن ولایت پرسش صاحب اختیار گشته بود
و پیر روزبهمونی اقبال ملازم تصیل قوائم سریر سلطنت میسر شده هر چند ولایه ما بیع آمد منقاد شاه
سلطان محمد بجانب هرات شتافت و پسر بجانب ترکستان و کاشغر روان رفت امیر سید فرید
در تقصیه تصرف آورده و احوال و تفاصیل فرمان از نفراین شاه ان برده میرزا ابابکر بعد از آن بموجب
فرمان بجانب بدخشان رفت و آن ولایت بواجبی ضبط نمود ناگاه شاهزاده بدخشان از کاشغر برگشته
امیر اسمعیل خاموندشاه که امیر الامرا میرزا ابابکر بود تاخت داد و او را بقتل آورده و ملک موروث را
متصرف شد چون این خبر بسمع امیر احمد شتاق و دیگر سرداران که در حدود قندز و بقلان بودند رسید
استعفا کرده به بدخشان رفتند و شاهزاده را گرفته بقتل رسانیدند چون صورت قضیه مسموع سلطان
سلطان سعید گشت بکشتن شاه سلطان محمد که بجایست از آشوب و فتنه گریزان فرمان داد و آن
بیچاره را در میان درب عرب عراق میرک حسین ولد خواجه شمس الدین محمد صاحب دیوان بدرجه
قدم فرستاده و نوبت دیگر میرزا ابابکر بر بدخشان استیلا یافت و شرح قضیه در مجلد سابع مذکور خواهد شد

انشاء الله میرزا سلطان ابوسعید ولایت اندخاز افرزند دیگر خود میرزا عمر شیخ داد و امرا و نواب جهت
شاهزاده مشارالیه که در شجاعت آیتی است تعیین فرمود و فدمتش را بآنصوب فرستاده و آن الکا
بنوعی ضبط کرد که لشکر مغول و یونس خان و فدان طمع از آن برکندند و درین تاریخ شاهزاده بجوانبخت
و آن دیار بر تخت حکومت و سیاست استقرار دارد اما قضیه سلطان مراد چنان بود که میرزا سلطان
ابوسعید او را بحکومت گرمسیر قندهار فرستاده و امیر احمد برلاس که در آن سرزمین اختیار تمام داشت
بخدمت شاهزاده کمر بست میرزا مراد چند سال در آن ملک بفراغبال گذرانید چون ولایت عراق و آذربایجان
در تحت تصرف بندگان حضرت سلطان سعید آمد شاهزاده بر حسب فرمان از قندهار بجانب گرگان شتافت
ناگاه در اثنای راه خبر گرفتاری پدر شنید متحیر گردید عاقبت باز متوجه گرمسیر شد در زمانی که کشتی
از آب میرغند میگذشت امیر یوسف ترخان که بموجب فرمان ملازمت شاهزاده مینمود آن کشتی
کشتیها را بجانب پایان آب سر داد و آواز انداخت که لشکر هزاره رسید از جهت تفرقه بحال امرا
خلق از آب گذر... بودند راه یافت یوسف ترخان فرصت غنیمت دانسته اموال و اثقال شاهزاده
غارت کرد و میرزا مراد بدحال نامراد بخدمت سلطان صاحبقران آمد آنحضرت او را از خراسان
بسمرقند پیش برادران فرستاده و دیگر از وقایع ایام میرزا سلطان ابوسعید در زمان توجه قشلاق
میرزا سلطان خلیل را در دار السلطنه هرات قایم مقام خود گذاشت شاهزاده چند گاه در آنجا بحکومت
اشتغال نمود بعد از واقعه سلطان سعید سلطان صاحبقران شاهزاده را روانه سمرقند گردانید اما
مآل میرزا سلطان ولد چنان بود که میرزا سلطان ابوسعید محافظت آن ولد اعز را با امرا ارادت
مرجوع فرمود و ایشان از سر طمع و غضب بخدمت او کمر بستند پوشیده نماند که مجملی از احوال اولاد
امجاد سلطان ابوسعید درین مقام ثبت افتاد و آنچه بر سبیل تفصیل بنظر رسد در مجلد سابع بعد از اراده
حضرت قادر صانع رقم زده کلک بیان خواهد گشت انشاء الله تعالی ذیل کتاب لله الحمد والمنة
که بتایید توفیق الهی و فیض فضل نامتناهی پادشاهی مجلد سادس که مشتمل است بر بدایع اخبار و غرایب

آثار بپایان رسید و حالتی که مسوده اوراق را در اثنای تألیف و تحقیق این روایات عجیبه و حکایات
نفیسه روی نمود بنا بر عزائی که داشت قلم مشکین رقم خواست که آنرا بی تبدیل و این را بی تعمق
کرده نماید بیان این سخن آنست که چون کمیت خوش‌خرام خامه بمیدان جلوس حضرت خاقان سعید
انار الله برهانه رسید ضعف جگر و دوزنبا به بر راقم حروف استیلا یافت که قوت حرکت بلکه
مجال نشستن نماند و اطبا مسیحی نفس معالجه این مریض بیکس پرداخته بسلوک طریق احتما و پرهیز
بصیرت بسیار بارگی مامور فرموده اند و چنان قرار داده که هر روز به دو سیر گوشت کباب
مطلق بآن منضم نشود و ده سیر شوربا و یک پیاله شربت صباح و یک ... در آخر روز قناعت
باید نمود و اگر تشنگی غلبه کند مقداری عرق کاسنی بجای آب باید آشامید چون صحت تحفه عزیزی است و میوه
نایابست مخلص این کمینه از اشارت اطبا عدول جایز نداشت با وجود ضعف قوی و
احتیاط فرمودن در اکل و شرب از کتابت منع فرموده مخلص حقیقی ... خوری عظیم داشته
کار خود مشغول شد چنانکه مکشوف و صانع و آفریننده لوح و قلم آگاه است که از ... سلطنت حضرت
خاقان سعید تا نهایت دولت میرزا سلطان ابوسعید این ضعیف نحیف داستان و داستان بر پهلوی
راست بر اسپتان افتاده نوشته است و از صعوبت درد میان نتوانسته که یک صفحه را نشسته
در سلک تحریر کشد بعضی از زمره اطبا گفتند که این قدر مشغولی در ازاله مرض عدم ازدیاد آن دخلی
تمام دارد اگر در بعضی لیالی از دستور کتابت صحف اعراض میشود و در آن باب اهمال ورزیده بنابر اسباب
مشغول حکایت خوابهای پریشان دیده و آن چه ... رقی منوط بستوه کشته مجال نقطه آمد
چون بدستور زمان سابق در تحریر شرح سیرت همایون میل باطن کرده خوابهای خوب و در دیده
حالها اتفاق می افتاد و بسیاری از شبها که چشم این ناتوان میغنود از نصف لیل تا وقت طلوع
فجر مجال انتباه نمی آمد بی شائبه تکلف این معانی بظهور می پیوست الا از کرامت حضرت اعلی
منقبت عالی منزلت مهر سپهر علم و کمال خورشید فلک فضل و افضال الذی لم تسمع بمثله الآذان و دار الملک

الدوار

الدوار ذو الفکر الفلاطونیه والفطرة الفردیه ونبه اکمل الامراء ذاتو ... بالاسرار العالیه الکتب
الدول واتحد ... الفضایل المتعالیه الذی لم یر عین الافلاک مثله ولم یسمع اذن الاعصار عدیله
مؤسس اساس العدل والاحسان قامع بنیان الظلم والعدوان الذی اناله مفاتیح ارزاق العلماء والفضلا
والیاه ... مصابیح ذخایر الصلحاء والفقراء مقرب الحضرة السلطانیه مرجع اعاظم امراء الدولة الخاقانیه
المختص بتاییدات الملک العلی الاکبر نظام الملة والدنیا والدین علی شیر زین الله تعالی مسند
الامارت بآثار الاقدام ونضر ریاض المملکت بقاطر الاقلام بیت الهی تا بود افلاک انجم
مبادا نام نیکش از جهان کم ۔ بتایید الهی باد منصور ۔ بتدبیرش ممالک باد معمور
دعای صبح خیزانش قرین باد ۔ سعادت یار و دولت همنشین باد

تمت الکتاب بعون الملک الوهاب
بتاریخ ... شهر محرم الحرام سنه خمس
وسبعین بعد الالف من هجرة النبویه ۱۰۷۵
المصطفویه علیه الصلوة والسلام
والتحیه کتبه الفقیر الحقیر ابن محمد ...
عبد الغنی نور ...
عفی عنهما
م م م